صواعق البرهان
فی رد دلائل العرفان

زین العابدین کرمانی


بسم الله الرحمن الرحیم

صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان

نویسنده:

زین العابدین نوری طهرانی (معروف به حمامی)

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۶۷۷۶/۱/۱/۱/۱

سرشناسه : کرمانی، زین العابدین، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۰

عنوان و نام پدیدآور : صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان[چاپ سنگی]زین العابدین بن محمد کریم کاتب صمدبن احمد تبریزی

وضعیت نشر : [تبریزبی نا]ق ۱۳۳۱

مشخصات ظاهری : ۵۷۰ ص ۲۵/۵X۱۷س م

یادداشت استنساخ : نسخه شماره (۶۷۷۶)، ۱۰ صفحه از انتها افتادگی دارد. نسخه شماره (۸۷۷۵) از ابتدا افتادگی دارد. این کتاب ردی است بر کتاب "دلایل البرهان" از حیدر علی اصفهانی مبلغ بهائی

مشخصات ظاهری اثر : نسخ

صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور قهوه ای (۶۷۷۶) صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور سبز (۸۳۴۰) - صحافی جدید، مقوایی، روکش گالینگور مشکی (۸۷۷۵) -

شماره بازیابی : ۶۷۷۶ ن.۱ ث.۲۵۳۳۹۶

۸۳۴۰ ن.۲ ث.۵۳۴۵۵

۸۸۷۵ ن.۳ ث.۵۶۴۳۰

مقدمه اول

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد چنین گوینـد بنده ی مسکین ابن محمد کریم زین العابدین که چون در این اوان محنت اقتران که از هجرت حضرت خاتم پیغمبران علیه و آله صلوات الله الملک المنان یک هزار و سیصد و بیست سال می گذرد و اوصیاء آن حضرت مادام که در میان خلق تشریف داشتند به واسطه جور و طغیان دشمنان و غلبه ی شیطان بر بنی نوع انسان و اغوای ایشان مظلوم و مقهور بودند و حق ایشان در دست دیگران به غصب رفته بود و به سبب حکمتها که موقع بیان آنها نیست در صدد دفع اعادی بر نیامده صبر بر اذیتهای آنها نمودند حتی راضی به قتل خود شدند و از خود دفع نکردند و اعادی هم از خداوند شرم نکرده و از پیغمبر خدا آزرم ننموده نسبت به اهل بیت او کردند آنچه کردند تا آنکه نوبت خلافت و وصایت به امام ثانی عشر حضرت

صاحب الامر والعصر والزمان صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین رسید آن بزرگوار نیز نظر به همان حکمتها که منظور نظر اباء طاهرینش بود مصلحت را در صبر دید و با وجود آن ملاحظه فرمود که اگر [صفحه ۳] مثل آباء طاهرین علیهم صلوات المصلین در میان خلق راه برود و دست روی دست بگذارد اعادی نمی گذارد که جانی به سلامت بیرون ببرد و اگر دست بیرون بیاورد و از خود دفع کند آن حکمتها که منظور نظر بوده است تمام نمی شود این بود که صلاح را در غیبت دید که هم صبر فرموده باشد و هم وجود مبارکش سالم بماند و زمین خالی از وجود وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله نماند این بود که در سنه دویست و شصت از هجرت تقریبا غیبت را اختیار فرمود و تا چندی خواص و امناء گاهگاه به زیارتش مشرف می شدند و بعد همان قدر هم بابش مسدود شد مگر هر چه بحیث لا یعرف خدمتش برسند باری و از آن زمان تاکنون هزار و شصت سال می گذرد اما اعادی که حالشان معلوم است و شیطانهم از اغوای آنها فراغت حاصل کرده با ضلال این مساکین دوستان پرداخته است و هر روز بدعتی تازه در میان ایشان در این باب می گذارد بفرمایش حضرت صادق علیه السلام و بقسمی ایشان را گمراه می کند . از جمله آنها دعوی است که مدتی قبل میرزا علی محمد پسر میرزا رضایبزازشیرازی نمود که اول ادعای بابیت و نیابت خاصه از امام علیه السلام کرد و بعد ملاحظه نمود که مردم بسکه زمان غیبت طول کشیده است و ظلم و جور

عـالم را فرا گرفته طـالب این هسـتند که گرد کسـی جمع شونـد بلکه اسـباب آسایشـی برای آنهـا حاصل شود و در بنـد دین و ایمانهم نیستند که از بعضی ادعاها وحشتی داشته باشند و هر چه بگوید بالطوع والرغبه قبول می کنند این بود که بعد از ادعای بـابیت دعوی امـامت نمود باز ملاحظه کرد که مردم تمکین و تسـلیمشان از این هم بیشتر است دعوی نبوت کرد و بخیال خود شرع جدیـد و کتاب جدیـد آورد و بنا گـذارد مردم را دعوت کردن و امر به جهاد نمودن تا آنکه خداوند دین پیغمبر (ص) را نصـرت فرمود و او را مخـذول و منکوب نمود تا بحدیکه از کرده خود پشـیمان شد اما معذلک شـقاوت باطنیه او نگذاشت که یک سـره دست از اضـلال خلق بردارد با وجود ندامتی که داشت بفرمایش حضـرت امیر علیه السلام بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ عقدها الاخر بعد وفاته میرزا حسـینعلی را به قول بعضـی از ایشان بجای خود گذارد و خود پا به درک اسـفل نهاد خلاصه و معلوم است که کسـی که بخواهد برابری با صاحب الامر صلوات الله علیه [صفحه ۴] و با جد بزرگوار او نماید چگونه خداوند سلب جمیع کمالات را از او می نمایـد تا بر عارف و تمامی بطلان امر او را ظاهر کنـد این بود که بعد از آنکه بنای این دعوی را گـذارد اگر احیانا سابق بر آن انـدک علمی هم تحصـیل کرده بود خداوند از او گرفت و بنا گذارد مزخرفات به هم بافتن و اسم آنها را کتاب و سنت گذاشتن و عوام کالانعام هم از او قبول کردن

از آن طرف چون خداوند همیشه از برای آل محمد علیهم السلام عدول و اعوانی مهیا فرموده است که نفی کنند از دین ایشان تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را این بود که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه و بعد از آن بزرگوار فرزند دلبند ارجمند ایشان ادام الله ایام افافساته و روحی فداه برخواستند و کمر همت بر میان بستند و به انواع ادله و براهین که از ائمه طاهرین علیهم صلوات المصلین در دست ایشان بود او را کردند و قبایح اعمال و افعال و جهل آن جاهل را بر مردم ظاهر کردند والحق که اگر خلق انصاف بدهند علانیه می بینند که حقی بزرگ بر اسلام و مسلمین دارند زیرا که غیر از ایشان احدی این خدمت را به انجام نرسانید و این سعی و کوشش را ننمود جزاهما الله عن جمیع الاسلام والمسلمین خیر جزاء المحسنین الحاصل چون شیطان ملاحظه کرد که فضایح اعمال و اقوال این طایفه بر مردم بسنی واضح شد برانگیزانید از میانه ایشان بعضی را که اولا بنا گذاردند انکار نمودن مزخرفاتی را که از آن ملعون شنیده شده بود و ضمنا بخیال خود اصلاح کردن نامربوطها که او گفته بود و هم در تفحص و تجسس بر آمده از متشابهات کتاب و سنت و اخبار سابقین جمع نمودن و دروغهائی چند بر آنها اضافه کردن و بعضی اخبار صحیحه محکمه را در غیر موضوع له آنها ذکر کردن و کتابها بخیال خود در اثبات مدعای خود نوشتن از این قبیل هم رسائل متعدده از ایشان دست آمده است مولای

بزرگوار من اجل الله شانه و انار برهانه از هر یکی جوابی شایسته فرموده است تا در این اوقات که مشغول به جواب یکی از آنها بودند و هم باز از فتنه های آخر الزمان دیگر در هندوستان برخواسته و موافق قول بعضی از عامه لعنهم الله که غایب منتظر را حضرت عیسی (ع) می دانند ادعای عیسویت می کنند و جمعی هم گرد او جمع شده اند و رسائلی هم از او به نظر رسیده است که او هم مزخرفات به هم بافته است [صفحه ۵] و مولای بزرگوار من عزم بر جواب دادن او هم فرموده اند باز رساله دیگر از یکی از بابیه بعض انوار آن سرور رسانیده اند که آن را دلایل العرفان نام نهاده والحق در این کتاب پا به اشتباه کاری را بجائی گذارده که اگر جواب شافی کافی از آن داده نشود برای جماعت بسیار از ضعفای مسلمین امر مشتبه خواهد شد مگر حفظ خداوند شامل حال ایشان شود و نخوانند و نبینند و گوش ندهند و الا که کم کسی است که دینی بسلامه بیرون ببرد این بود که فرمان واجب الأذعان از طرف قرین الشرف مولای بزرگوار من به اسم این بنده شرمنده صادر شد که توهم البته در خدمت دولت آل محمد علیهم السلام سعی و کوشش باید داشته باشی از این کتاب جوابی بنویس که رفع شبهه از مسلمین بشود و این بنده ی ناچیز اگر چه خود را قابل این گونه خدمات نمی دانم و بر جهل خود معترفم ولی از آنجا که اطاعت فرمان ایشان را بر خود فرض می دانم ناچار از امتثال امر ایشان هستم و به خداوند امیدوارم که بعد از

آنکه چنین تکلیفی از زبان ایشان به این ناچیز فرمایـد خود او توفیق عنایت فرمایـد تا از عهـده برایم و قابلیت و ظرفیت مثل من کم است و الا مشایـخ ما شـکرالله مساعیهم الجمیله کوتاهی در بیان نفرموده اند و آن قدر تحریر و تقریر در هر باب فرموده اند که هر گاه انـدک شـعوری باشـد می توانـد چیزها بگویـد و بنویسـد شوخی نیست که بعـد از چند سال که بنای ثبت مواعظ و دروس مولای بزرگوارم روحی فـداه را گـذاردیم که تـاکنون بیست و دو سه سـال می گـذرد تـا الاـن تقریبـا چهار کرور که عبارت از دو هزار هزار بیت باشـد از آنها ثبت شـده سوای تصـنیف و تالیفی که خود به دست خود فرموده انـد حیف که ما را قابلیت کم بود و قصور و تقصـیر هر دو را داریم و الا می بایست که سـینه ی هر یک از ما مملو از علوم باشـد باری غرض این است که بر حسب فرمان واجب الاذعان ایشان اقدام به نوشـتن این رساله نمودم و از خداوند به توسل به حضـرت صاحب الامر (ص) اسـتمداد می جویم که مرا توفیق دهـد بر اظهـار فسـاد و بطلاـن امر این جمـاعت چنـانکه خداونـد خواسـته است و آن را مسمی نمودم به صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان و در بیان محتاجیم به مقدمه و فصولی چند

مقدمه دوم: گفتاری چند در مورد کتاب دلائل العرفان

اشاره

چون این مرد برای مسـلمین چنین جلوه داده است که از مفـاد کتـاب و سـنت بیرون نمی رود و در هر مقـام ذکر آیات و اخبار می نماید و گاهی با دلیل [صفحه ۶] عقل صحبت می کند و بیچاره عوام مسلمین چنین گمان می کنند که اولا معتقد به

اینها است و ثانیا درست استدلال می کند و بجا و به موقع حدیث و آیه را می نویسد این است که فریب او را می خورند لهذا باید اول مجملی در باب کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل بنویسیم تا کلیه ملتفت باشی بعد به اصل مطلب پرداخت و این را هم مسلمانان ملتفت باشند که این بدبختان اول که این بدعت را گذاشتند ابدا کاری دست کتاب و سنت نداشتند و یکسره آنها را ترک کردند بعد از آنکه مشایخ ما پا فشردند و بطلان امر آنها از این جهت واضح کردند و مسلمانان از خواب بیدار شدند این بود که ناچار از پی متشابهات کتاب و سنت رفتند و الا اگر کاری دست کتاب و سنت داشتند از اول عقب این مزخرفات که آن بدبخت به هم بافت نمی رفتند والله اگر همین حلاوت صرف ظاهر و اسلوب کتاب و سنت را کسی اندک فهمیده باشد به مزخرفات این مرد ابدا اعتنا نمی کند بلکه از شنیدن آنها منزجر می شود چه جای اینکه آنها را العیاذ بالله در عداد کتاب و سنت خاتم انبیاء (ص) بشمرد بحق خدا که ما از این سخنان حیا می کنیم که اسم اینها را با اسم کتاب و سنت قرین کنیم و این بدبختان این قدر بی حیایند که این مزخرفات را اشرف از کتاب خدا می دانند و این مرد که اولی ایشان باشد ادعا می کند که همه ی آنچه در قرآن هست در یک کلمه یا یک حرف از کتاب خودش می گذارد باری امید است که شمشیر صاحب الامر (ص) بیرون آید و آن حضرت ظهور فرماید و همه فرق باطله

را قلع و قمع فرماید امروز سوای گفتگو و بیان چیزی نیست آن هم فایده به کسی می کند که درد دین داشته باشد نه کسانی که عمدا می خواهند بی دینی کنند و این اسمها را بر سر خود می گذارند و وسیله بی دینی قرار می دهند خلاصه که چهار باب در این مقدمه باید بیان شود و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صل الله علی محمد و آله الطاهرین.

در مورد قرآن و معجزه بودن آن

باب اول در مجملی از آنچه متعلق به کتاب خداست بدانکه قرآن معجزی است که اگر جن و انس جمع بشوند و کمک یکدیگر کنند که مثل قرآن را بیاورند نخواهند آورد و اگر علت معجز بودن آن را بفهمی خواهی دانست که احدی نمی تواند مثل آن را بیاورد و کلامیین و غیر ایشان در این باب چیزها می گویند بعضی گفته اند که قرآن معجز است به جهت اینکه قدیم است یا حکایت از کلام قدیم است لهذا مثل آن را نمی توان آورد و بعضی گفته اند که چون مخصوص شده است در فصاحت به رتبه ی که خارق عادت است لهذا معجز است بعضی گفته اند که چون خداوند عرب را صرف نمود از اینکه مثل آن را بیاورند لهذا معجز است واگر صرف نفرموده بود می توانستند [صفحه ۷] مثل آن را بیاورند بعضی گفته اند که چون معانی صحیحه دارد موافق با عقل از این جهت معجز است و بعضی گفته اند چون مشتمل بر اخبار غیب است لهذا معجز است و هم چنین از این قبیل وجوه و چون این مطالب خارج از محل نظر ماست و از باب مقدمه اشاره می شود لهذا تفصیل داده

نمی شود و الاـ می دیـدی که همه ی اینها بیاناتی است سـست و بعضـی که مخالف فرمایش اهل بیت علیهم السـلام است مثلا قرآن قـدیم است یا حکایت کلام قـدیم است لهـذا معجز است این حرف خطاست و ائمه (ع) رد بر آنها فرموده انـد و خداوند در کتاب مجیـد خود می فرمایـد ما یاتیهم من ذکر من ربهم محـدث پس قدیم است یعنی چه و چه فرق میان آن و کلام سایر هست که به این سـبب او قـدیم است و سـایر حـادث پس اینکه خطاست و اما آنکه در فصاحت به اعلی درجه رسـیده صـحیح است ولی حرف در این است که معنی این فصـاحت چیست و چه شـده که این طور شـده و اما آنکه خداونـد عرب را صـرف نمود از آوردن مثل آن پس خود قرآن معجز نیست ولکن صـرف کردن خدا معجز است مثل آنکه تو اگر طفل عاجزی داشـته باشـی و یـک حیوان موذی بسـیار قوی رو به این طفل بیایـد و تو آن را دفع کنی این شـجاعت از طفل نیست بلکه از تو اسـت همچنین صـرف خداونـد دخلی به معجز بودن خود قرآن ندارد کیفیت معجز بودن آن چیست و اما آنکه چون معانی صـحیحه دارد معجز است بسـیار حرف غریبی است پس همه ی کلمـات علمـا و حکما معجز است زیرا که معانی صـحیحه موافق با عقل دارد و لاـ یـاتون بمثله یعنی چه و امـا آنکه مشـتمل بر اخبـار غیب است همـان اخبار غیبش معجز است سایر آیاتی که خالی از اخبار غیب است به چه جهت معجز است خلاصه بنای رد و بحثی نداشتم ولی همین قدری که سستی کلام

آنهـا معلوم بشود عرض شـد امـا آنچه حق واقع این مطلب است این است که مختصـرا اشاره می شود که شـبهه نیست که میانه الفاظ و معانی مناسـبت بایـد باشد و وضع حکمت پروردگار بر این جاری شده است و جهات مناسـبت در هر معنی منحصـر به یکی و دو تا نیست بلکه اگر درست ملاحظه کنی جهات بی نهایت است زیرا که همه خلق خـدای بی حـد و نهایتند آیا نه این است که در هر چیز همه چیز گـذارده شـده نهـایت به اختلاف قوت و ضـعف در کیفیت و کمیت و قوه و فعلیت و احاطه تامه کامله به همه این جهات مخصوص خداوند عالم است جل شانه و هر کس را که او خواسـته باشد تا هر درجه که خواسته باشد چنانکه فرمود یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء پس این است که وضع الفاظ مخصوص به خداوند [صفحه ۸] عـالم است جل شانه زیرا که احاطه به همه ی اطراف و جهات معنی و لفظ نمی کنـد کسـی مگر خـداوند عـالم جـل شـانه و هر که را که او خواسـته باشـد پس واضع الفـاظ ملاحظه می کنـد و آن لفظی که از جمیع جهات و حیثهای ظاهریه و باطنیه مناسب با این معنی است آن را بر این معنی وضع می کنـد و شک نیست که این لفظ متعـدد نخواهنـد بود زیرا که محـال است که دو لفـظ مختلف جهـات مناسـبتشان بـا یـک معنی از همه ی حیث یکی باشـد و هر که چنین مطلبی بگوید معلوم است که اصل مسئله را نفهمیده زیرا که کلمات و حروف

به واسطه ی همین اختلاف صوری که دارند طبایعشان فرق می کند و جهات مناسبتشان مختلف می شود حتی به اختلاف حرکات در یک ماده با یک ترتیب معانی مختلف می شود مثل ضرب و ضرب به فتح راء و سکون آن هر یکی دلالت بر معنی مخصوص می کنند به سبب همین اختلاف حرکت پس اگر فرض شد که یک لفظی از جمیع جهات با یک معنی مناسب شد لفظ دیگر که مختلف است با آن و لو اختلاف بسیار جزئی باشد محال است که آن هم از جمیع جهات مناسب با این بشود و واضع هر دو را بر این معنی وضع کند و اگر درست نکته ی بیان را ملتفت بشوی هر آینه آن را از بدیهیات اولیه خواهی دید و اگر شاهد آن را هم می خواهی از فرمایش حضرت امام رضا (ع) بفهم که می فرماید ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره و الأثنین لا یتفق نعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم و الاراده تا آخر خلاصه در این مطلب شبهه نیست که این دو لفظ اگر یکیشان کمال مناسبت را دارد دیگری کمال مناسبت را نخواهد داشت نهایت از بعضی جهات مناسب باشد شاید و در مقام بیان لفظی افصح و ابلغ و ادل و اتم و اکمل از آن یک لفظ نخواهد بود این است یک وجه اینکه حضرت پیغمبر (ص) فرمود که فضل قرآن بر سیاق کلام مثل فضل خدا است بر خلق او زیرا که هم چنانکه خداوند لیس کمثله شی ء است الفاظ قرآن هم در میانه کلمات امرش به این منوال است که مثل و مانندی

برای آنها نیست و این است که حضرت امیر (ع) فرمود در حدیث طویلی که کلام خدا صفت او است و کلام بشر افعال ایشان است عرض می کنم پس کلام خـدا مثل و ماننـد نـدارد هم چنانکه خداوند که موصوف او است بی مثل و مانند است باری و اگر بگویم به این نظر مترادف حقیقی واقعی در میان الفاظ نیست درست گفته ام زیرا که بعد از آنکه بنا هست واضع الفاظ را به مناسبت وضع کند و دو لفظ مختلف که مناسبتشان با یک [صفحه ۹] معنی در یک درجه نخواهد بود پس ترادف یعنی چه بلی مگر دو لفـظ بر دو جهت از جهـات یـک شـی ء وضع شود آن وقت بر خود این شـی ء از بـاب اطلاـق لفـظ حال بر محل استعمال بشود پس با اغماض از خصوصـیت موضوع له گفته بشود که این دو لفظ مترادفنـد شایـد و الا بر یک شـی ء از یک جهت دو لفظ مختلف هر دو کمال مناسـبت داشـته باشـند هم چنین چیزی نخواهـد شـد و خدای عالم قادر محیط وقتی که می خواهـد کلاـم خـود را بر وجهی جـاری فرمایـد که بهـتر و بالاـتر از آن دیگر ممکن نباشـد البته هر معنی از معـانی را که اراده بفرمایـد همـان لفـظ خـاص بر آن معنی کـه در علـم او هست که آن سب از آن دیگر لفظی نیست همـان را در آن مقـام ذکر خواهـد فرمود و این است که همه ی خلق عاجزند از آوردن مثل این زیرا که اولا که مثل و مانند ندارد و ثانیا علم این الفاظ و معانی به این درجه که عرض می شود

مخصوص به خداست و احدی احاطه به آن نمی کند پس احدی نمی تواند مثل آن را بیاورد و اگر بگوئی که بنابر اینکه گفتی کلام خداوند البته مختلف و متعدد نخواهد شد و ما می بینیم که توریه و انجیل و زبور که همه کلام خدا بوده اند هر یک به الفاظی غیر الفاظ قرآن بیان شده است و خودشان هم با یکدیگر مختلفند عرض می کنم از این مطلب دو جواب می دهیم اول اینکه می گوئیم که عرض کردم در صورتی که خداوند خواسته باشد که کلام را بر وجه اعجاز جاری بکند چنین خواهد کرد و در قرآن امر به این منوال جاری شده ولی در سایر کتب آسمانی امر به این منوال نیست و انبیاء آنها را معجز خود قرار ندادند و تحدی به آنها ننمودند پس لازم نیست که آنها در اعلی درجه باشد که خلق همه عاجز از مثل آن باشند و لا اقل انبیاء دیگر که مسلم عاجز از اتیان مثل آنها نبوده اند و دلیل بر اینکه کتب آنها معجز نبوده است فرمایش حضرت امام رضا علیه السلام است آنجا که عرض کردند که چرا خداوند موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و آلت سحر فرستاده و عیسی را به طب و محمد صلی الله علیه و آله را به کلام و خطب فرمود که خدای تبارک و تعالی آن وقت که موسی (ع) را فرستاد اغلب بر اهل عصر او سحر بود پس آورد ایشان را از نزد خدا به آنچه در وسع قوم مثل آن نبود و به آنچه سحر ایشان را باطل کرد و حجت خود را بر ایشان

ثابت کرد و به درستی که خدای تعالی فرستاد عیسی را در وقتی که ناخوشیهای من در عالم زیاد شده بود و مردم محتاج به طب بودند پس آورد ایشان را [صفحه ۱۰] از نزد خداوند به آنچه در نزد خودشان نبود و مردگان را زنده کرد و کور و پیس را شفا داد به اذن خداوند و حجت خود را برایشان ثابت کرد و به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتی که اغلب بر اهل عصر خطب و کلام بود پس آورد ایشان را از کتاب خدا و مواعظ او و احکام و آنچه باطل کرد به آن قولشان را و حجت خود را ثابت کرد تا آخر حدیث عرض می کنم ملاحظه کن ببین اگر همه کتب آسمانی معجز بوده چرا امام (ع) در این مورد نفرمود که اما کلام که اختصاص به پیغمبر ما ندارد بر موسی هم توریه نازل شد بر عیسی هم انجیل نازل شد بلکه علاوه بر اینکه چنین فرمایشی نفرمود بنا گذارد بیان فرمودن و علت هر یکی را جدا شمرد تا آنکه علت معجزه ی پیغمبر را آورد که چون کلام و خطب اغلب بود از این جهت پیغمبر (ص) کلام آورد پس این دلیلی واضح است که کتب سایر انبیاء معجز نبوده و تحدی به آنها نفرموده اند و در بحار است از حضرت امام حسن (ع) که در تفسیر خود نقل فرمود از موسی بن جعفر (ع) که خداوند خطاب فرمود به یهود و نصاری که فاتوا بسوره من مثله از مثل این قرآن از توریه و

انجیـل و زبور و صـحف ابراهیم و کتب چهـارده گانه پس بـدرستی که شـما نمی یابیـد در سایر کتب خـدا سوره ای مثل یک سوره از این قرآن تـا آخر حـدیث شـریف پس ببین قرآن نسـبت به همه کتب آسـمانی معجز است و مهیمن بر کـل است و اما جواب دویم این است که همه کلام خداوند همان قسم هست و معجز است الا اینکه آن قابلیتی که استماع کلام او را همانطور که نازل فرموده بنماید و در قابلیت او تغییر نکند و از صرافت حال خود نیافتند مخصوص است به قابلیت خاتم انبیاء (ص) و اما غیر او به اندازه دوری که از او دارد در این باب کم اسائی دارد و نمی تواند استماع کلام خدا را آن طور که هست بکند بلکه به طوری مناسب حال خود و امت خود استماع خواهد کرد و هدسا بر این فرمایش حضرت صادق (ع) است که فرمود وحی از جـانب خداونـد نازل می شود به عربیت پس هر گاه به پیغمبری از پیغمبران رسـید به زبان قوم او می رسـد و در حـدیث دیگر فرمود که خداونـد نـازل نفرموده کتـابی و نه وحیی مگر به عربیت ولکن در گوش انبیـاء به زبـان قومشان واقع می شـد تا آخر حـدیث پس وقتی که قابلیت این قدر اثر کند که عربی را سـریانی کند یا عبری یا غیر آن البته این اثر را هم خواهد کرد که از آن اعلی درجه ی فصاحت و بلاغت بیفتـد جائی که این قـدر ملاحظه می شود که پیغمبر (ص) با بـدوی و روسـتایی [صـفحه ۱۱] به زبان سهل آسان بدوی سخن می فرمودند و اگر کسی اصلاح مخصوصی

در تکلم داشت به همان اصلاح سخن می فرمودند مثل اینکه آمد عرض کرد امتم برم صیام فی اسفر فرمود لیس منم برم صیام فی اسفر و هکذا مگر به همین وضعها جاری می شدند و ملاحظه قابلیت اشخاص را می کردند همچنین خداوند اولا قابلیت خود انبیاء (ص) ثانیا ملاحظه قابلیت امت ایشان را می کرد و کلام را مناسب ایشان جاری می کرد و مسلم قابلیت نبیی که از برای او نظراء و اقران متعدد است با آن نبی که واحد فردی است که شبیه و نظیر ندارد تفاوت کلی دارد و این نبی واحد فرد استماع کلام پروردگار را طوری خواهد کرد که احدی از انبیاء نمی کند و غیر ایشان که به طریق اولی نخواهند کرد پس این است که اگر جن و انس جمع بشوند مثل قرآن نمی توانند بیاورند ولی توریه و انجیل امرشان اینطور نیست چنانچه خود انبیاء هم چنین ادعائی نکردند ولو آنکه آن علومی که در توریه مندرج است خلق از عهده آوردن مثل آنها بر نیایند ولی از حیث الفاظ که ملاحظه کنی لازم نیست که اینطورها باشد خلاصه پس قرآن معجز است به این معنی که عرض شد و اما فهمیدن این مطلب برای ما اندیگر کیفیت دیگر دارد که اشاره به آن باید کرد و نمی توان تفصیل داد و توضیح نمود مجملا عرض می کنم که از برای پیغمبر (ص) معجزات مختلف متعدد بوده است و مسلمانان در این باب شک و شبهه ندارند اگر چه این جماعت انکار داشته باشند و در مقام رد و بحث با آنها انشاءالله اثبات خواهد شد پس معجزات متعدده داشته است آن بزرگوار از

برای درک هر یک از آنها خداونـد مشـعری به انسان عطا فرموده که با آن مشـعر بایـد درک آن معجز را بکند زیرا که درک معجز برای امت دیگر معجز نیست که خارق عادت ایشان باشد باید به همان درجه که طبیعی ایشان است درک کنند و اگر بنا باشـد که انبیـاء از غیر راههـای طبیعی و عادی خلق اعجاز معجزاتشان را بفهماننـد که پس آسان تر همان است که از همان راه حقیت خود را بر خلق ظاهر کنند و دیگر حاجت به معجز و خارق عادتی نباشد خلاصه که سـنت پروردگار بر این جاری شده که معجز به انبیای خود عطا می کند و به همان مشـعرهای عادی خودشان درک معجز را می کنند و اگر کسـی فاقد آن مشـعر باشد [صفحه ۱۲] بایـد اسـتعانه به کسـی بجوید که دارای آن مشـعر است مثلا شق القمر معجزی است که باید با چشم درک کرده شود هر کس صاحب چشم است درک می کنـد و هر کس چشم نـدارد اسـتعانه به چشم داران می جویـد انطاق حصـی مثلا معجزی است که مشـعر درک آن گوش است هر کس گوش دارد و درک می کنـد هر کس نـدارد بایـد از گوش داران بفهمد نهایت این است که واسطه ای که برای فهم مطلب دست می آورد و واسطه ثقه ی امینی باید باشد که به قول او اطمینان حاصـل کنـد و معرفت ثقه ی امین هم طبیعی است زیرا که در همه ی معاملات دنیائی خود محتاج به آن هستیم و خداونـد آن را سهل و آسان قرار داده خلاصه پس هر معجزی را به مشعری باید فهمید و هر که دارای آن مشعر است می فهمد و

هر که دارا نیست به واسطه غیر می فهمد و از جمله آنها قرآن است که مشعر درک معجز بودن آن مشاعر باطنیه است و نفس ملکوتی و عقل جبروتی و فؤاد لاهوتی تا این مشاعر در انسان نباشد درک این مطلب را نخواهد کرد زیرا که علاوه بر فصاحت و بلاغت و سلاست و حلاوت و حسن ترتیب الفاظ و حروف که همه ی اینها را به اعلی درجه دارد از جهت علوم و حکمتها و اسرار و اخبار به غیب و غیر اینها نیز معجز است بلکه اصل همان است که کتاب به این کوچکی همه علوم اولین و آخرین در آن هست و الا این وجوه ظاهریه اعجاز فرع آنها است و فهمیدن اینکه این همه علوم در قرن هست البته شان کسی است که صاحب علوم و حکمتها باشد نه هر که عربی دانست این مطلب را م فهمد یا فصیح و بلیغ شد این را می داند همین بس که همان عربها که در خدمت پیغمبر (ص) بودند و افصح مردم بودند و چندین سال پیغمبر (ص) به فصاحت و بلاغت قرآنی آنها را تربیت فرموده بود معذلک آن وقت که می خواستند قرآن را جمع کنند می بایست دو شاهد بیاید شهادت بدهد که این آیه از قرآن است آن وقت ثبت کنند اگر فهم اعجاز آن امر آسانی بود که عامه مردم یا فصحا و بلغا می توانستند بفهمند دیگر این جماعت که همه فصحا بودند محتاج به شاهد و بینه نبودند هر یک خودشان که نظر می کردند می فهمیدند که این معجز است و حال اینکه هیچکدام نمی فهمیدند بلکه آیه را غلط می خواندند و

می نوشتند و نمی فهمیدند که غلط است پس معرفت این مطلب شان عالم حکیم خبیری است که علم اولین و آخرین در نزد او باشد مثل سلمان فرض کن که فرمود علم علم الاولین و الاخرین یعنی علم محمد و علی نه اینکه هر بافنده و حلاج از عهده ی این کار بر آید بلی سایر مردم بعضی از وجوه ظاهریه را شاید بفهمند و باقی را باید بتصدیق [صفحه ۱۳] ثقات و امنا از علما و حکما بفهمند و از وراء همه اینها باید خدای عالم قادر محیط رؤف رحیم حق را تسدید و تایید کند و احقاق نماید و باطل را خذلان فرماید و ابطال نماید که اگر تسدید و تایید خدا نباشد در واقع یقین کامل به هیچ چیز نمی توان حاصل کرد پس اگر از برای قرآن فرضا مثل و مانندی باشد و پیغمبر (ص) نعوذ بالله به دروغ این ادعا را نموده باشد بر خداست که برساند شخصی یا اشخاصی را که بیایند و مثل قرآن را بیاورند تا آنکه همان طور که اهل خبره تصدیق قرآن را نمودند تصدیق آن کلام را هم بنمایند که اینهم مثل آن است و اگر همه اقرار به عجز کردند و هیچ کس را ندیدیم که از عهده ی معارضه برآید و اگر جاهلی چهار کلمه ی نامربوطی گفت آن قدر مستهجز و بی معنی بود که همه ی کس عجمه و رکاکت آن را فهمیدند یقین می کنیم که البته قرآن معجز است و بالفرض اگر در واقع برای او مثلی هم باشد در صورتی که خبر او به من نرسیده باشد خدا را بر من حجتی نیست باری

و دیگر وجوه فهمیدن اعجاز قرآن بسیار است ولی ما به ملاحظه اختصار به همین یک وجه اقتصار می کنیم و بدانکه بعد از پیغمبر (ص) که خلفاء جور خواستند قرآن را جمع کنند تحریف و تغییر و تبدیل و اسقاط از قرآن بسیار نمودند چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است و اگر بخواهم همه ی آنچه دلالت بر این مطلب می کند جمع نما هم هر آینه کتابی مبسوط خواهد شد و لکن چند حدیث ذکر می شود از جمله حدیثی است که در بحار به سندش از ابی ذر غفاری رحمه الله نقل می کند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رحلت فرمود علی علیه السلام جمع فرمود قرآن را و آورد به سوی مهاجرین و انصار و عرضه بر ایشان کرد همچنانکه پیغمبر (ص) او را وصیت فرموده بود پس همین که ابوبکر آن را گشود در اول صفحه که گشود فضایح قوم بیرون آمد عمر برجست و گفت یا علی آن را برگردان که ما را حاجتی به آن نیست پس علی بن ابیطالب قرآن را گرفت و برگشت پس قوم زید بن ثابت را حاضر کردند و او قاری قرآن بود عمر به او گفت که علی علیه السلام قرآن را آورد و در آن فضایح مهاجرین و انصار بود و ما صلاح را در این دانسته ایم که تو قرآن را تالیف کنی و هر چه از فضایح قوم و هتک مهاجرین و انصار در آن هست از آن اسقاط کنی زید قبول کرد بعد گفت که اگر من فارغ شدم از جمع قرآن همانطوری که شما سؤال کرده اید

و علی (ع) قرآنی را که خود تـالیف کرده ظاهر کرد نه این است که آنچه دانستیـد باطل می شود عمر گفت چاره این کار چه چیز است زیـد گفت که شـما به حیله داناترید عمر گفت حیله نیست مگر او را بکشیم و از او آسوده شویم پس تدبیر کرد که آن حضرت را بر دست خالد بن ولید شهید کند [صفحه ۱۴] و نتوانست بعد از آنکه عمر بخلافت برخواست سوال کرد از آن حضـرت که قرآن را به آنها بدهـد تا تحریف نمایند عرض کرد یا اباالحسن اگر می آوردی قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی تا اینکه همه بر آن جمع شویم حضـرت فرمود هیهات راهی به سوی این مطلب نیست نزد ابوبکر آوردم تا حجت را بر شـما تمام کنم و نگوئیـد روز قیامت که ما از این غافل بودیم یا بگوئید که نیاوردی آن را بدرستی که آن قرآن که در نزد من است مس نمی کنـد او را مگر مطهرون و اوصیاء از فرزنـدان من عمر عرض کرد که آیـا وقـتی برای اظهـار قرآن هست که معلـوم باشـد حضـرت فرمود بلی هرگاه قائم از فرزنـدان من برخیزد ظاهر می کنـد و مردم را بر آن وامیـدارد و سـنت جاری بر آن می شود انتهی عرض می کنم از اول تا آخر این حدیث ملاحظه نما و ببین که مبدعین چگونه در همه ی این مطالب دروغ می گویند و مخالف آنچه از ثقات و امنا بما رسـیده می گوینـد و باک ندارند و خجالت نمی کشـند و طمع تصدیق هم از ما دارند عصـمنا الله من الزلل و عافانا من الفتن بحق محمد و آله صلی الله

علیه و آله و در احتجاج حضرت امام حسن (ع) است با معویه که عمر فرستاد نزد پدرم که می خواهم قرآن را در مصحفی بنویسم آنچه از قرآن نوشته بفرست نزد من حضرت خود تشریف آورد و فرمود به حق خدا کردن مرا میزنی پیش از آنکه قرآن به تو برسد عرض کرد چرا فرمود به جهت اینکه خدای تعالی مرا قصد کرده نه تو را و نه اصحاب تو را عمر غضب کرد و گفت ابن ابی طالب گمان می کند که احدی غیر او علم در نزدش نیست هر کس چیزی از آن را می خواند بیاید همینکه مردی می آمد و می خواند چیزی که شاهد دیگر با او بود می نوشت و الا نمی نوشت پس گفتند بسیار از ایشان ضایع شد و فوت گردید بلکه دروغ گفتند والله بلکه آن مجموع است و محفوظ است در نزد اهلش انتهی ملاحظه کن که اشاره به آیه است که «انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون» ولی تخصیص می دهد امام (ع) به اینکه آن در نزد اهلش محفوظ است نه در نزد دیگران و اگر آنهم حفظ کرده بودند دیگر حاجتی به کتمان دیگر آن هم نبود و فایده نداشت و مخصوص تنبیه به این مطالب می کنم که در مقام حاجت ملتفت باشی و حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی که سوره ی احزاب فضایح رجال و نساء از قریش و غیر ایشان بود ای ابن سنان سوره ی احزاب مفتضح کرد زنهای قریش را از عرب و آن اطول از سوره بقره بود و لکن کم کردند و کج کردند و در حدیثی فرمود که خداوند هفت نفر را در

قرآن به اسـمهاشان نازل کرد و قریش شـش تا را محو کردنـد و ابالهب را ترک کردند و حضـرت باقر (ع) فرمود که اگر زیاد نشـده بود در کتاب خدا و کم نشده بود حق ما بر هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند و اگر قائم ما برخیزد و نطق [صـفحه ۱۵] کنـد قرآن او را تصـدیق خواهـد کرد و ابـن نبـاته گفـت شـنیدم علی علیـه السـلام را که می فرمـود گویـا می بینم عجم را که چادرهای خود را در مسـجد کوفه زده انـد و تعلیم مردم می کننـد قرآن را همانطور که نازل شـده عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیـا نیست این قرآن آنطور که نـازل شـده فرمود نه محو شـده از آن هفتاد نفر از قریش به اسـمائشان و اسـماء آبائشان و ترک کرده نشـد ابـولهب مگر به جهت عیب گیری بر پیغمـبر (ص) به جهت اینکه عم او بوده خلاـصه که اخبـار در این بـاب بسـیار است و امـا اخبـاری که مخصوصـا فرموده انـد که فلان آیه نزولش اینطور نبوده و فلان قسم بوده است که یکی و دو تا و ده تا نیست بلکه بسا از صد هم بگذرد اگر خواهی به بحار و کتب تفاسـیر مثل برهان و کنزالدقایق و مرات الانوار و غیر اینها رجوع کـن تـا بـدانی و غـالب اشـکالاتی که برای مفسـرین در ظـاهر قرآن شـده است بلکه غـالب ایراداتی که معانـدین بر قرآن وارد آوردنـد به واسـطه ی همین تحریفاتی است که در قران واقع شـده است چنانکه از اخبار ظاهر است ولی باز الحمـدلله به برکت وجود آل محمد (ع) در میانه خلق و حفظ ایشان و احتیاط معاندین از آن بزرگواران امر قرآن

مثل توریه و انجیل نشد که به کلی فراموش کنند و همه را از رای خود بنویسند چنانکه اشاره به این مطلب در مقام خود خواهند شد ولی از باب اینکه مسلم به فرمایش پیغمبر (ص) هر چه در امتهای سلف واقع شده است در این امت هم واقع می شود بقدری که توانستند تفص و تحریف در کتاب واقع شد اما معذلک به واسطه ی حفظ خداوند بقدری که حجت خداوند تمام بشود و کسانی که بعد می آیند حق آل محمد علیهم السلام را بفهمند از کتاب باقی ماند چنانکه در کتاب المبین روایت فرموده است از ابوجعفر (ع) که بدرستی که قرآن آیات بسیار از او طرح شد و زیاد نشد در او مگر حروفی که خطا کردند در آن نویسندگان و در بحار روایت می کند از سلیم که طلحه عرض کرد به حضرت امیر (ع) که یا اباالحسن از مطلبی می خواهم سؤال بکنم که دیدم بیرون آمدی با ثوب مختومی و فرمودی که ای مردم من مشغول بودم به غسل و کفن و دفن پیغمبر (ص) بعد مشغول شدم به کتاب خدا تا اینکه آن را جمع کردم و این کتاب خداست که در نزد من مجموع است و یک حرف از من ساقط نشده و من ندیدم آنچه تو نوشته بودی و تالیف کرده بودی و عمر را دیدم که فرستاد به سوی تو که بفرست آن را به سوی من و تو ابا فرمودی بعد عمر خواند مردم را همین که دو نفر شهادت می دادند بر آیه ی آن را می نوشت و اگر غیر از یک نفر شهادت نمی داد تا خبر می انداخت پس نمی نوشت

و از عمر شـنیدم که گفت در روز یمامه جمعی کشته شدند که قرآنی را می خواندند [صفحه ۱۶] که غیر ایشان نمی خواند و آن از میان رفت و نیز گوسـفندی آمـد و صـحیفه را که می نوشـتند خورد و آنچه در آن بود از میان رفت و کاتب در آن روز عثمان بود و شـنیدم از عمر و اصحاب او که تالیف می کردند آنچه را که نوشتند در عهد عمر و عثمان که می گفتند سوره ی احزاب بقـدر سوره ی بقره بوده است و نور یکصـد و چند آیه بالا بوده و حجر نود و چند آیه بوده این چه حکایت است و چه منع می کنـد تو را یرحمـک الله که بیرون بیـاوری کتـاب خـدا را به سوی مردم و بتحقیق که عهـد کرد عثمـان تا اینکه گرفت آنچه عمر تـالیف کرده بود بر آن کتـاب را و مردم را واداشت بر یـک قرائت پس مصـحف ابی بن کعب و ابن مسـعود را پاره کرد و آن دو را به آتش سوخت حضرت بنا گذاشت فرمایشات فرمودن تا اینکه طلحه عرض کرد که نمی بینم یا اباالحسن که جواب از مساله من بـدهی از امر قرآن آیا ظاهر نمی کنی برای مردم فرمود ای طلحه عمـدا جواب تو را نگفتم پس خبر ده مرا از آنچه عمر و عثمـان نوشـتند آیـا همه اش قرآن است یـا در او چیزی سوای قرآن هست طلحه عرض کرد بلکه همه اش قرآن است حضـرت فرمود اگر به آنچه در آن هست بگیریـد از آتش نجات نیابیـد و داخل جنت می شویـد پس بدرستی که در آن است حجت ما و بیان حق ما و فرض بودن

طـاعت مـا طلحـه عرض کرد اگر قرآن است پس مرا بس است بعـد عرض کرد که خـبر بـده مرا از آنچه در دست تـو است از قرآن و تاویـل آن و علم حلالـل و حرام به سـوی که دفـع می کنی و صـاحب آن بعـد از تو کیست فرمود به سوی آن کس که پیغمبر (ص) مرا امر کرده که دفع کنم دفع می کنم بسوی وصـیم و اولای به مردم بعـد از من به مردم فرزنـدم حسن بعد او دفع می کنـد به سوی حسـین بعـد منتقل می شود به سوی یکی بعـد از یکی از فرزنـدان حسـین تا اینکه وارد بشود آخری ایشان بر رسول خـدا سـر حوض ایشان با قرآنند و مفارقت از آن نمی کنند و قرآن با ایشان است و مفارقت از ایشان نمی کند تمام شـد حدیث شـریف غرض این است که در همین کتاب به قدر اینکه حق را از باطل تمیز بدهند هست و ملتفت نکته باش که اینکه طلحه گفت همه آنچه نوشـته شـده قرآن است این کلام او است و حضـرت هم لازمه ی حرف او را گرفتند که حجت را بر او تمام کنند که به تصدیق خودت این قرآن است و معذلک تو مخالفت می کنی نه اینکه حضرت تصدیق فرموده باشند که همه آن قرآن است و هیـچ تحریف نشـده تا اینکه با سایر اخبار مخالف باشـد غرض این است که به قدری که حجت خداوند تمام بشود در این کتاب از قرآن هست یعنی چیز کمی غیر از قرآن جزو آن شده است و غالب آن هم در اخبار اهل بیت بپا نشده و محض حفظ نوع در اخبار

فرموده اند که همین را بخوانید وای چه بسیار نعمتها که به واسطه این بدبختان از عامه مسلمانان سلب شد خداوند عذاب آنها را زیاد کند خلاصه [صفحه ۱۷] و بعد از آنکه این مطلب را دانستی عرض می کنم که گمان مکن فهمیدن این کتاب و احتجاج به آن شان هر کس است که اندک عربیت تحصیل کند تا بلکه عربیت را کامل کند بلکه علم آن مخصوص است به اهل بیت سلام الله علیهم و هر کس از ایشان بگیرد خداوند می فرماید در کتاب مجید خودش «هوالذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه به منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب» یعنی او است آن کسی که نازل فرموده است بر تو کتاب را بعض از آن آیات محکماتی است که آنها ام الکتاب است و بعض آنها متشابهات اما کسانی که در دل ایشان میلی است به باطل متابعت متشابهات را می کنند به جهت طلب فتنه و طلب تاویل کتاب و حال اینکه نمی داند تاویل کتاب را مگر خدا و راسخون در علم می گویند که ایمان به آن آوردیم همه از نزد پرورنده ماست و متذکر نمی شوند مگر صاحبان عقل و چند حدیث باز در این باب نقل می کنم تا بدانی که به این آسانی نمی توان تفسیر و تاویل کتاب نمود در بحار است از حضرت رضا (ع) از پدران آن حضرت از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود پیغمبر

(ص) که فرمود خداوند جل جلاله که ایمان به من نیاورده است کسی که برای خود تفسیر کند کلام مرا و نشناخته است مرا کسی که تشبیه کند مرا به خلق من و بر دین من نیست کسی که قیاس را در دین من استعمال کند و از امیرالمؤمنین است علیه السلام که بپرهیز از اینکه تفسیر کنی قرآن را برای خودت تا بفهمی آن را از علما پس بدرستی که بسا تنزیلی که شبیه است به کلام بشر و حال اینکه آن کلام خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست هم چنانکه هیچ چیز از خلق او شبیه او نیست همچنین فعل او شبیه چیزی از افعال بشر نیست و چیزی از کلام او شبیه به کلام بشر نیست پس کلام خدای تبارک و تعالی صفت آراست و کلام بشر افعال ایشان است پس تشبیه مکن کلام خدا را به کلام بشر پس هلاک می شوی و گمراه می گردی تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که چگونه بدلیل حکمت ثابت فرموده است که علم کتاب را مردم ندارند و باید از علما آموخت و ایشانند علما چنانکه فرمودند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون باری و گذشت آن حضرت بر یکی از قضاه پس فرمود که آیا ناسخ را از منسوخ می شناسی عرض کرد نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی تاویل هر حرفی از قرآن بر وجوهی است و حضرت باقر (ع) فرمود که نیست چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن بدرستی که آیه نازل می شود اول آن در چیزی است و اوسط آن در چیزی و آخر آن در چیزی تا آخر

حدیث و حضرت [صفحه ۱۸] صادق (ع) فرمود که نیست چیزی دورتر از عقول مردم از قرآن و در حدیث دیگر فرموده که هر کس آیه را از کتاب خدا به رای تفسیر کند کافر می شود و فرمود پیغمبر (ص) که هر کس در قرآن بدون علم بگوید جایگاه او پر از آتش می شود و فرمود که هر کس تکلم در قرآن کند و درست بگوید خطا کرده است و شیخ حر علیه الرحمه نقل می کند در وسائل از معلی بن خنیس که فرمود حضرت ابوعبدالله (ع) در رساله اما آنچه سؤال کرده از قرآن پس آن هم نیز از چیزهائی است که بخاطر تو خطور کرده و متفاوت و مختلف است به جهت آنکه قرآن آنطور که تو ذکر کرده نیست و هر چه شنیده ای معنی آن غیر از آن است که تو به سوی آن رفته و این است و جز این نیست که قرآن مثلها است از برای قومی که می دانند نه غیر ایشان و برای قومی که تلاوت می کنند آن را بحق تلاوت و ایشان آن گشانیند که ایمان به آن دارند و آن را می شناسند و اما غیر ایشان پس چه قدر سخت است اشکال بر ایشان و دور است از مذاهب دلهای ایشان و از این جهت فرمود پیغمبر (ص) که نیست چیزی دورتر از دلهای مردم از تفسیر قرآن و در آن حیران می شوند همه خلق مگر هر کس که خدا بخواهد و این است و جز این نیست که خداوند اراده فرموده به معنی کردن قرآن به جهت اینکه منتهی بشوند مردم به سوی باب آن

و صراط آن و اینکه عبادت بکنند او را و منتهی بشوند در قول او به سوی طاعت قوام به کتاب او ناطقین از امر او و اینکه استنباط بکنند آنچه را که محتاج به سوی آن شدند از قرآن از ایشان نه از خودشان پس فرمود و لو ردوه الی الرسول تا آخر خلاصه که اخبار در این باب نیز بسیار است بلی روایت می کند در بحار از حضرت صادق (ع) حدیثی که فرمود کتاب خدای عزوجل بر چهار قسم است عبارت و اشاره و لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء ولی صریح در این نیست که عوام به آنچه از عبارت ظاهر است عمل نمایند و بسا مراد همین باشد که عبارت مال عوام است که قرائت کنند و از این واضح تو حدیثی است که در فصل الخطاب نقل می فرماید از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که در حدیثی فرمود که خداوند قسمت فرموده کلام خود را سه قسم پس قرار داد قسمی را طوری که عالم و جاهل همه آن را بفهمند و قسمی را طوری که نفهمد آن را مگر هر کس که ذهن او صافی است و حس او لطیف است و تمییز او صحیح است از کسانی که خداوند سینه ی آنها را منشرح فرموده به اسلام و قسمی را طوری قرار داده که نداند آن را مگر خدا و ملئکه او و راسخین در علم و این است و جز این نیست که این طور کرده تا اینکه ادعا نکنند اهل باطل از کسانی که مستولی

بر میراث پیغمبر (ص) شدند از علم کتاب آنچه خدا برای ایشان قرار نداده و تا اینکه بکشاند ایشان [صفحه ۱۹] را اضطرار بسوی ایتمام به کسی که والی امر است و از طاعت او استکبار کرده اند در این حدیث اگرچه صراحه می فرماید که قسمی را عالم و جاهل همه می فهمد اما معذلک به همان که می فهمند نمی توانند مستغنی بشوند بشهادت آخر حدیث علاوه بر اینکه در همین ظاهر متشابهات هست که معانی آنها مشتبه است بلکه تمیز محکم و متشابه اولا خودش علم بسیار را می خواهد چه جای اینکه از متشابه مطلب را دست بیاوریم پس باز امر طوری که آسوده فارغ البال باشیم و در مقام استدلال جرأت داشته باشیم نیست خلاصه حال ملاحظه کن ببین که به این آسانی که حضرات بخیال خود استدلال به آیات می کنند و تاویل می کنند آنها را برای خودشان این در مذهب شیعه صحیح است یا نه اگر استدلال بکتاب می کنند نه این است که باید اول تفسیر و تاویل آن را اخبار اهل بیت (ع) دریابند پس به آن استدلال کنند و آیا روا است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار (ع) در این همه اخبار فریاد می کنند که علم کتاب مخصوص بما است آن وقت یک جاهل نادانی از میان برخیزد و بنا بگذارد برای خود تاویل کتاب کردن و من و تو که ادعای اسلام و تشیع داریم بدون شاهد و بینه از او بپذیریم و مغرور بشویم به اینکه این همه آیه کتاب می خواند پس معلوم است که حق می گوید پس اگر کسی بدعتی آورد و پشت سر تمام قرآن را

برسم استشـهاد قرائت کرد من بگویم معلوم است که حق می گوئی زیرا که قرائت قرآن کرده نیست این والله از مذهب اسـلام همه هفتاد و سه فرقه اسـلام آیات قرآن را می خواننـد و هر یکی شاهـد بر مذهب خود می آورند پس من همه را تصدیق کنم خـدمت امام (ع) عرض کردنـد که آیا قرآن این مرد مرا کفایت می کنـد فرمود بلی لو وجدوا له مفسـرا اگر مفسـری برای آن بیابنـد کفـایت می کنـد و الاـ فلاـ و مفسـر آن نیست مگر اهل بیت علیهم السـلام و امروز راهی به سوی این مطلب نیست مگر اخباری که به واسطه ثقات و امنا برسد والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی.

سنت پیغمبر و احادیث ائمه حجت خداوند هستند

بـاب دویم در اشاره به دلیل سـنت است و شـکی نیست که سـنت پیغمبر (ص) و اخبار اهل بیت علیهم السـلام که همه تفصـیل سنت پیغمبر (ص) است حجه خداونـد است بر مـا واجب است اتبـاع آن و مخـالفت آن حرام است ولی شـروطی چنـد از برای معرفت سـنت پیغمبر (ص) و متـابعت آن هست که اگر آن شـروط را انسـان ملاحظه نکنـد و به میل خود هر خبری را خواسـته باشد عمل کند و هر چه را خواسـته باشد ترک کند مثل این است که متابعت سـنت را نکرده بلکه متابعت رای و هوای خود را کرده است ملاحظه کن که هر گاه طبیبی تو را مداوا کند با دویه ی چند که همه را با هم استعمال نمائی و تو بعضی را به میل خود اختیار کنی و بعضی را به میل خود ترک کنی آیا تو متابعت طبیب را کرده ای یا متابعت رای و هوای

خود را البته این متابعت هواست و بسا خود را به این [صفحه ۲۰] واسطه کردن گرفته زیرا که ادویه ای که طبیب می دهد غالب این است که بعض آنها از جهتی مضر است و از جهتی صالح و دوای دیگر که ملحق به آن می کند به جهت دفع ضرری است که در آن یکی هست پس هر گاه تو اول را اختیار کردی و دویم را ترک کردی البته متضرر خواهی شد و هم چنین ادویه که ذکر می کند اگر بنا باشد تو آنها را برای خودت معنی بکنی و از او نگیری و همانکه خودت گفته صرف کنی باز البته تو عمل به رای کرده و خون خود را گردن گرفته ای مگر اینکه اسم او مقصود از آن هر دو را از خود طبیب بیاموزی و استعمال کنی خلاصه سخن این است که به اخبار اهل بیت به همان وجهی که فرموده اند باید گرفت و عمل نمود پس شرط اول این است که صحیح و سقیم آنها را از هم تمیز بدهی نه اینکه از هر جا خبری دست تو آمد بگیری و عمل بکنی و این امری واضح و بین است زیرا که اخبار دروغ نسبت به همه کس داده می شود جائی که همه مدعین به باطل دروغ بر خدا می بندند دیگر بر پیغمبر و امام بطریق اولی دروغ بسته می شود و اگر حضرات می گویند که ادعا به دروغ نمی شود و نفس ادعا دلیل صدق است پس تولی و تبری ایشان نسبت به موالف و مخالف از چه جهت است مخالف هم برای خود ادعائی وارد پس همه را باید تصدیق نمود

و صلح کل شد و این قولی است که اگر به زبان هم همچنین حرفی بزنند در دل ایشان یقینا نیست و البته از مخالف خود تبری دارنـد حتی همانها که صـریحا می گویند ما صـلح کلیم در حقیقه با مخالف خود موافقت و محبت ندارند و اگر محبت داشـته باشـند همین دلیل بی دینی ایشان است زیرا که با کسـی که با دین ایشان علانیه دشـمنی می کننـد به ظاهر درستی می کننـد و خداونـد در کتاب مجیـد خود می فرمایـد «ان الـذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الأذلین کتب الله لاغلبن انا و رسـلی ان الله قوی عزیز لاـ تجـد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم اوعشـیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایـدهم بروح منه» تا آخر یعنی بدرستیکه آن کسان که دشـمنی و مخالفت می کنند با خدا و رسـول (ص) این جمـاعت در سـلک خوارانـند و خداونـد نوشـته است که هر آینه غـالب می شوم من البته البته و رسولاـن من بـدرستی که خداونـد صاحب قوت و صاحب عزت است بعـد می فرماید که نمی یابی جماعتی را که ایمان به خدا و روز آخر آورده انـد که دوستی بکنند با کسانی که با خدا و رسول دشـمنی کردند و اگر چه آن جماعت پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان ایشان باشـند و این جماعت مؤمنین را نوشـته است خداوند در دلهای ایشان ایمان را و تایید کرده ایشان را بر وحی از خودش و می فرماید « یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قد کفروا بما جاءکم من

الحق یخرجون الرسول و ایاکم [صفحه ۲۱] ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهاد فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالموده و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل » یعنی ای انسانی که ایمان آوردند نگیرید دشمن من و دشمن خود تا آن را دوستان طرح دوستی می کنید به مکاتبه با آنها و حال اینکه کافر شدند به آنچه آمده است شما را از حق بیرون می کنند پیغمبر (ص) و شما را به جهت کراهت اینکه ایمان بپرورنده خود آورده اید اگر بیرون آمده اید به جهت جهاد و طلب رضای من القاء محبت با آنها نکنید به پنهانی می فرستید بسوی آنها به مودت و حال اینکه من داناترم به آنچه پنهان کرده اید یا آشکار کرده اید و هر که از شما بکند اینکار را پس بتحقیق که گمراه شده است از راه راست و اصل نزول آیه در شان حاطب است که مرد بن ابی بلتعه بود که نوشت به اهل مکه که رسول خدا اراده جنگ با شما دارد ولی همه آیات کتاب که شان نزولی دارد در سایر مردم هم جاری می شود خلاصه مقصود این است که دین و ایمان حب و بغض است چنانکه در اخبار فرموده اند و صلح کل بودن از ایمان نیست و سخن از آنجا برخواست که همچنانکه مدعین به باطل دروغ بر خداوند می بندند چنانکه خدا فرموده فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جائه الیس فی جهنم مثوی للکافرین همچنین دروغ بر پیغمبر (ص) هم بسته می شود و دروغ بر ائمه اطهار صلوات الله علیهم

هم بسته می شود و بایـد انسان در گرفتن حـدیث اول راوی را بشـناسد که دروغ گو است یا راسـتگو است خداونـد در کتاب خود می فرماید یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اصل نزول آیه آن وقتی بود که عـایشه ملعونه قبطی را تهمت زد موافق یـک روایت و خداونـد می فرمایـد که ای کسانی که ایمان آورده اند همین که دروغگوئی خبری برای شما آورد صدق و کذب آن را معلوم کنید بنادا که قتلی بکنید و صبح کنید در حالتی که از کرده ی خود پشیمانید پس ناچار باید صدق و کذب اخبار را از آن راهها که فرموده اند فهمید آن وقت در عمل به آنها باز به دسـتورالعمل ایشـان راه رفت و چنـد حـدیث در این باب بایـد نقل کرد تا مسـئله معلوم شود در بحار نقل می کنـد از حضـرت صادق (ع) که فرمود ما اهل بیتی هستیم راسـتگویان و خالی نیستیم از کسی که دروغ بر ما ببندد و صدق ما را به واسطه کذب خودش از نظر مردم بیانـدازد رسول خـدا صدق خلق خدا بود از حیث لهجه و مسـیلمه دروغ بر او می بست و امیرالمؤمنین (ع) اصـدق خلق خـدا بود بعـد از پیغمبر (ص) و عبدالله بن سـبالغه بر او دروغ می بست و ابوعبدالله الحسـین مبتلای به مختار بود و حرث شـامی و بنـان بر علی بن الحسـین (ع) دروغ می بسـتند بعـد ذکر فرمـود [صـفحه ۲۲] مغیره بن سـعید و بزیـع و سـری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه بریزی و صائد نهندی را و فرمود خدا لعنت

کنـد ایشان را که هر یک از ما خالی از کسـی که دروغ بر ما ببنـدد نیستیم تا آخر حدیث و در حدیثی فرمود که سه نفر بودند که بر پیغمبر (ص) دروغ می بسـتند ابوهریره و انس بن مالک و زنی که مراد عایشه باشد ظاهرا چنانچه مجلسی ره تفسیر کرده و هـم از آن حضـرت روایـت کرده است که فرمـود مغیره بن سـعید دروغ بسـتن بر پـدرم را تعمـد می کرد و می گرفت کتب اصـحاب پدرم را و اصحاب او در میانه اصحاب پدرم مستتر بودند و می گرفتند کتب را و به مغیره می دادند و او کفر و زندقه در آنها دسـیسه می کرد و اسـناد به پدرم می داد با اصـحاب پدرم و امر می کرد که در میانه ی شیعه پهن کنند پس هر چه در کتب اصـحاب پـدرم از غلو هست آنهـا از دسـیسه هـای مغیره بن سـعید است در کتب ایشـان خلاصه که به این مضامین اخبار بسـیار در بحار و غیره روایت شـده است حتی پیغمبر (ص) در حجت الوداع فرمود که ای مردم دروغگویان بر من بسـیار شـده انـد و زود باشد که زیادتر بشوند پس هر کسـی که دروغ بر من ببندد جایگاه او پر از آتش شود پس وقتی که امر چنین اسـت چاره چیست جز احتیاط تمام کردن و تبین نمودن و حق را از باطل تمیز دادن چنانکه پیشـینیان شیعه بناشان بر این بود در بحار نقل می کند که شخصـی به یونس بن عبدالرحمن گفت که ای ابومحمد چه قدر در باب حدیث سـختی و چه بسـیار انکار می کنی آنچه را که اصحاب ما روایت می کنند پس چه تو را واداشته

بر رد احادیث فرمود که خبر داد مرا هشام بن الحکم که شنیده است از حضرت صادق (ع) که قبول نکنید بر ما حدیثی را مگر آنچه موافق قرآن و سنت باشد یا از احادیثی که پیشتر از ما به شما رسیده شاهدی بر آن بیابید به جهت آنکه مغیره بن سعید دسیسه کرده است در کتب اصحاب پدرم احادیثی را که پدرم نفرموده است پس بپرهیزید خدا را و قبول نکنید آنچه مخالف قول پرورنده ماست و سنت نبی ما محمد (ص) به جهت اینکه ما هر وقت حدیث می کنیم می گوئیم خدا فرموده و پیغمبر (ص) فرموده است یونس گفت که رسیدم به عراق و جماعتی از اصحاب ابوجعفر (ع) را دیدم و اصحاب ابوعبدالله بسیار بودند و از ایشان استماع حدیث کردم و کتب ایشان را گرفتم و بعد عرض کردم بر ابوالحسن رضا (ع) و آن حضرت احادیث بسیار از آنها را انکار فرمود که از احادیث حضرت صادق (ع) باشد و فرمود که ابوالخطاب دروغ بر آن حضرت بسته خداوند لعنت کند ابوالخطاب و اصحاب او را که تا امروز دسیسه می کنند این احادیث را در کتب اصحاب ابی عبدالله پس قبول نکنید بر ما خلاف قرآن را پس بدرستی که ما اگر [صفحه ۲۳] حدیث کنیم حدیث می کنیم به موافقت قرآن و موافقت سنت ما از خدا و رسول حدیث می کنیم و نمی گوئیم فلان و فلان گفته اند پس کلام ما متناقض بشود بدرستی که کلام آخر ما مثل کلام اول ما مصداق کلام آخر ماست و هر گاه آورد شما را کسی که حدیث به خلاف این می کند بگوئید تو

بهتر می دانی و آنچه آورده پس بدرستی که با هر قولی از ما حقیقتی است و بر او نوری است پس آنچه حقیقت با او نیست و نور ندارد آن قول شیطان است تمام شد حدیث شریف پس باید تبین و تفحص نمود و دروغ گویان منحصر به همان ایام نبودند امروز هم جماعت بسیار هستند که دروغ بر آل محمد می بندند چنانکه پیغمبر (ص) فرمود که بعد از این دروغ گویان بیشتر خواهند شد و در اخبار غیبت نیز شواهد این مطلب هست پس احتیاط تام باید نمود و نه هر کس که حدیث را نسبت به اهل بیت (ع) داد از او می توان پذیرفت بلکه باید تبین نمود که آیا خود این شخص دروغ بسته یا از فاسقی مثل خود گرفته است یا از ثقات و امنا گرفته و آنها را تصدیق روایت او را دارند یا ندارند و به جهت اینکه اجمال این اخبار ظاهر بشود و باز اسباب شبهه نشود عرض می کنم که اینکه فرموده اند که بر کتاب و سنت عرض کنید نه این است که با هر آیه ی متشابهی و مجملی یا سنت مختلف فیهائی می توان حدیث را عرضه کرد و صحیح و سقیم آن را فهمید بلکه این را هم خود ایشان دستورالعمل فرموده اند چنانکه در وسائل نقل کرده است از امیرالمؤمنین (ع) که در کتاب خود به مالك اشتر فرمود که رو کن به سوی خدا و رسول (ص) و آنچه وارد بشود بر تو از امور که غیبی در آن باشد و مشتبه بشود بر تو از امور پس به تحقیق که خداوند فرموده از برای قومی که

دوست داشته است ارشاد ایشان را که «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و الرسول» بعد فرمود پس رد کننده بر خدا گیرنده است به حکم کتاب او و رد کننده به سوی رسول گیرنده به سنت جامعه غیر متفرقه او است تمام شد حدیث شریف پس اینکه در اخبار سابق فرموده اند که عرضه بر کتاب و سنت کنید مرا و محکمات کتاب است و سنت جامعه پیغمبر نه اینکه بهر آیه متشابهی یا سنت مختلف فیها بتوان عرض کرد بلکه آنها هم از جمله چیزهائی هستند که محتاج به عرضه کردن هستند باری و این را هم بدان که این زحمت غالبا در جائی محتاج الیها است که حدیث از غیر ثقات و امنا برسد و الا اگر از ایشان رسید بنص کتاب خدا چاره جز تصدیق کردن نیست چنانکه فرموده است یؤمن لله و یوم للمؤمنین و فرموده است کونوا مع الصادقین و همچنین غیر اینها آیات بسیار شاهد این مطلب است و حضرت صاحب [صفحه ۲۴] الامر (ع) فرمود لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا و قد عرفوا بانا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه الیهم و همچنین غیر این از اخبار بسیار است و مسئله محل شبهه نیست نهایت این است که (مط) نه هر خبری که به واسطه ی ثقات و امناء می رسد باز می توان عمل کرد بلکه حدیث محکم را باید گرفت و متشابه را ترک کرد چنانکه در وسائل نقل می کند از حضرت امام رضا (ع) که فرمود هر کس

رد کنـد متشـابه قرآن را به سوی محکم آن پس به تحقیق که هـدایت یافته است به سوی راه راست پس فرمود که در اخبار ما محکمی است مثـل محکم قرآن و متشـابهی است مثـل متشـابه قرآن پس رد کنیـد متشـابه آنهـا را بسوی محکمشـان و متابعت نکنیـد متشابه آنها را بـدون محکم آنها پس گمراه شویـد انتهی پس ملاحظه کن که چه قدر احتیاط باید کرد و اخبار متشابهه را عرضه بر محکمات باید نمود که اگر نکنیم سـبب گمراهی است مثلا ملاحظه کن اخباری هست که دلالت بر توقیت در امر ظهور می کند ولی بطور تشابه که محل شـبهه است تو ببین که اول توقیت خودش امری است که با چندین آیه از کتاب منافی است و اخبار صـحیحه محکمه معتمد علیها روایت شده است که هر کس توقیت کرد مترسـید و او را تکذیب کنید حال تو که ادعـای اسـلام و تشیع می کنی و می خواهی به یـک حـدیث یا چنـد حـدیث متشابه که معنی آنها به طور یقین معلوم نیست و علاـوه بر آن که با کتاب محکم خـدا و اخبار محکم اهل بیت منافی است اسـتدلال کنی و آنها را به خیالات دور و دراز با هم تطبیق کنی آن وقت بنای دین خود را بر این بگذاری این والله از دین آل محمد علیهم السـلام نیست و باید از آن پرهیز کرد و شکی نیست که از متشابهات یقین و علم برای انسان حاصل نمی شود زیرا که معنی تشابه همین است که محل اشتباه است شد علم از آن حاصل نمی شود و خداوند می فرماید و لا تقف ما لیس لک به

علم یعنی عقب چیزی که علم به آن نـداری مرو و بر فرض که از بعضـی قراین که به خیـال خود دست بیـاوری یـک معنی در نظرت رجحان پیـدا کند منتهی برای تو مظنه حاصل شود و خداوند در کتاب محکم خود می فرماید ان الظن لا یغنی من الحق شیئا مظنه تو را از حق بی نیاز نمی کند و در حدیث است که ان الظن اکذب الکذب مظنه از همه ی دروغها دروغتر است پس جـائی که امر به این منـوال باشـد چگونه می توان در چیزی که اصـل دین است انسـان بـدلیل ظنی بلکه وهمی بگیرد آن وقت بنای جمیع دین خود را بر این بگذارد طوری که همه ی اساس دین و شـریعت و امین که از پیش بطور یقین دست داشتیم همه را بر هم بزنـد و منسوخ بپنـدارد والله اگر انسان دین باورش باشـد چنین کاری نمی کند مگر اینکه دین را شـبکه جلب حطام [صفحه ۲۵] دنیا قرار داده باشد از اول پس از هر راه که بهتر تحصـیل آن شد آن را هرا بگیرد و برود خلاصه به متشابهات نمی تـوان گرفت و اگر گـوئی که پس چرا متشابهـات را فرموده انـد عرض می کنم یـک جهتش همین است که خلق را آزمـایش کننـد و آن کسـی که طینت او خبیث است متمسـک به آنهـا بشود و من سـبقت له من الله الحسـنی که طینت او پـاک و پاکیزه است از آنها حذر کند و به محکمات بگیرد و نجات بیابد در وسائل از حضـرت امیر (ع) نقل می کند که فرمود در حدیثی که احذر و الشبهه فانها وضعت للفتنه یعنی از شبهه بپرهیزید که آن

به جهت آزمایش وضع شـده است پس وقتی که خود ایشان خود ایشان اینطور منع از گرفتن به متشابهات می کننـد کسـی که مـدعی این است که من متـدین بـدین ایشان هسـتم چگونه می توانـد به آنها بگیرد و خوشـحال باشد و همچنین در بحار نیز از حضرت امیر (ع) نقل می کند که فرمود در حدیثی که این است جز این نیست که هلاک شدند مردم در متشابه به جهت اینکه واقف بر معنی آن نشدند و حقیقت آن را نشناختند پس وضع کردند از برای آن تاویلات از نزد انفس خودشان باراء خودشان و مسـتغنی شدند به این مساله اوصـیاء پس انداختند قول رسول خدا (ص) را پشت سـرشان تا اینکه فرمود در تفسـیر متشابه که آن چیزی است که حرف از آن متفق اللفظ است و مختلف المعنی مثل قول خدای عزوجل یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء بعـد معـانی چنـد از برای ضـلال ذکر فرمود و هر آیه که به یک معنی بود قرائت فرمود خلاصه و هم چنین شـروط دیگر برای گرفتن به اخبار اهل بیت هست که باید ملاحظه نمود و شرح همه آنها مناسب این رساله نیست و در کتب اصول فقه شرح داده می شود از جمله آنها ملاحظه تقیه است که در حدیثی که موافق قول عامه وارد شده است و بر خلاف آن حدیث دیگر داریم به آنچه موافق قـول عـامه است نبایـد گرفت اگر چه در بعضـی مسائـل قول حق در دست ایشـان هم باشـد ولی در آنهـا دیگر حدیثی مخالف در اخبار ما نیست ولی در صورتی که در اخبار صحیحه خودمان مخالف قول عامه

هست و حدیثی هم موافق آنها وارد شده باشد البته باید آن را ترک کرد و این مطلب بدیهی است علاوه بر آنکه اخبار بسیار هم صریحا دلالت بر این معنی می کند و فرمودند که خالفوهم ما استطعتم فانهم لیسوا من الخیفیه فی شی ء مخالفت کنید با ایشان هر چه بتوانید که ایشان از دین حنیفیه در هیچ چیز نیستند و در حدیثی فرمودند که می دانید جهت این مطلب چه چیز است جهت این است که عامه عمد کردند بر مخالفت حضرت امیر (ع) در مسائل این است که با آنها باید مخالفت نمود خلاصه و چون مسئله واضح است حاجت با طناب و ذکر [صفحه ۲۶] همه اخبار و آثار نیست و بعد از آنکه حدیث صحیح محکم خالی از تقیه دست آوردی و همچنین شروط دیگر که در اصول فقه مذکور است ملاحظه کردی آن وقت باید به مفاد لفظ ظاهر حدیث گرفت و رفت و تاویل به رای ننمود مگر اینکه از ظاهر اخبار دیگر بر آن شاهد داشته باشی و الا بدون این جایز نیست تاویل کردن و اگر تاویل کردی فرق نمی کند که یکسره منکر اخبار اهل بیت بشوی یا برای خود تاویل کنی و در وسائل نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود من خبر می دهم به مرد حدیث را و او را نهی از جدال و مراء در دین خدا می کنم و نهی از قیاس می کنم پس بیرون می رود از نزد من پس تاویل می کند حدیث مرا بر غیر تاویلش و در کتاب المبین از بحار نقل است از آن حضرت که در حدیثی فرمود

من خبر می دهم یکی از ایشان را به حدیث پس بیرون نمی رود از نزد من تا اینکه تاویل بکند آنرا بر غیر تاویلش و این به جهت این است که ایشان طلب نمی کنند بحدیث ما و بدرستی ما آنچه را که در نزد خداست و در اخبار بسیار فرمودند که خداوند با هر خلقی از ما عدولی قرار داده که نفی می کنند از دین تحریف غالین و ادعای مبطلین و تاویل جاهلین را پس در این مطلب شبهه نیست که تاویل کردن به غیر تاویل حق صحیح نیست و تاویل حق هم بدون معنی ظاهر صحیح نیست زیرا که تاویل و ظاهر به منزله ی روح و بدن هستند و هیچ روحی بدون بدن نمی ایستد بلی تاویل در اخبار گاهی به معنی ظاهر استعمال می شود و آن همان ظاهر است و همان را هم به رای نمی توان گفت و باید متابعت اخبار اهل بیت را نمود و بسا گاهی هم به معنی باطن استعمال می شود و در آن هم نیز باید متابعت از آل محمد (ع) نمود و از همان راه که ایشان فرموده اند رفت واما این تاویل که محل سخن است در اینجا حضرات بابیه در غالب مقامات عملشان بر آن است تاویل اصطلاحی است که به کلی لفظ را از معنی ظاهر صرف کنند و به معنی دیگر تفسیر کنند و چندان هم سر رشته از اصطلاح ندارند که ملاحظه آن را بکنند بلکه بطور اختلاف تاویل می کنند و حقیقت آن را مشایخ ما اعلی الله مقامهم در کتب خود بیان فرموده اند و مجملش این است که هر گاه لفظ را از معنی ظاهر

صرف کردی و رو به بالا که مقام مؤثر باشد حرکت دادی باطن می شود و اگر در عرض حرکت دادی تاویل اصطلاحی می شود و گاه باشد که هر یک از آنها را تاویل بخوانند به ملاحظه معنی لغوی که مایوول الیه باشد خلاصه و خواه معنی باطن اراده کرده بشود یا تاویل اصطلاحی هر یك از اینها شرطش این است که ظاهر در مقام خودش ثابت باشد زیرا که اگر باطن است ظاهر آن برای او به منزله افراد و آثار کلی است و هیچ کلی بدون اثر در مسلك بروز و ظهور ندارد [صفحه ۲۷] و اگر تاویل است بمنزله روح است از برای بدن ظاهر و هیچ روحی بدون بدن در ملك موجود و بالفعل نمی شود پس لازمه ی هر دو این است که معنی ظاهر سر جای خود باشد و معنی های دیگر هم در مقام خود باشد و تو اگر حرف را از روی فهم می زنی که پس هر چیزی را در جای خود بگذارد و اگر نفهمیده و نسنجیده می خواهی حرف بزنی دیگر توقع تصدیق نداشته باش خلاصه و در اینهم نزد عاقل شبهه نیست که هر بدنی جاذب هر روحی نمی شود بلکه هر بدنی روح مناسب خود را جذب می کند پس هر لفظ را بهر معنی نمی توان تاویل کرد بلکه باید ملاحظه مناسبت را نمود تا آنکه تاویل صحیح شود و ما و تو چون احاطه به جهات مناسبات اشیاء نداریم نمی توانیم به عقل ناقص خودمان پی به روح هر بدنی ببریم خاصه که دنیا عرصه اعراض است و جوهر ابدان را از اعراض آنها ما درست تمیز نمی دهیم پس

بصرف نظر کردن با بدان نمی توان پی به ارواح آنها برد مگر آنکه کسی باشد که از بالا نظر کند و ببیند مثل اینکه تو اگر ملاحظه کنی ملح طعام را و سفیدی رنگ او را ببینی خواهی گفت که مراج آن بارد و رطب است به جهت اینکه مثل برف می ماند همین که جوهر آن را می گیرند و رطوبت عرضیه آن که از زمین برداشته است از او گرفته می شود قرمز می شود و معلوم می شود که حار و یابس است همچنین است امر تمام آنچه در این عرصه دیده می شود زیرا که امام (ع) فرموده است که کلما بالجسم ظهوره فالعرض یلزمه پس به واسطه ی اعراض تمیز ارواح را من و تو نمی توانیم بدهیم و تاویلاتی که ما بکنیم همه بیجاست مگر اینکه از معادن علم که آل محمد علیهم السلام هستند بگیریم که ایشان نظر به حقیقه چیزها می فرمایند و جوهر هر چیزی را تمیز می دهند خلاصه که چندان در صدد دلیلهای عقلی نیستیم و غرض همان است که چون این مرد چنین جلوه می دهد که مطلب خود را از آثار و اخبار اثبات می کند همین قدر می خواهیم که عوام مسلمین بدانند که از برای استدلال به اخبار و آیات بنص خود آنها شروطی است که اگر آن شروط ملاحظه نشود استدلال انسان بیجا و بی حاصل می شود.

استدلال این طائفه به اینکه هر شرع جدیدی ضرورتهای شرع قبل را برمی دارد

باب سیوم در مجملی از امر ضرورت است چون به حکایت از بعض مبلغین این طایفه شنیده شده است که باک از خلاف ضرورتی ندارند و دلیل آنها این است که همه ادیانی که در عالم متجدد شده است هر یکی ضرورتهای شرع سابق را بر

می دارد و اگر بنا باشد به ضرورت بگیریم باید هیچ شرع جدیدی را بعد از شرع سابق قبول نکنیم مثلا حضرت موسی (ع) که تشریف آورد ضرورتها که در [صفحه ۲۸] شرع حضرت ابراهیم (ع) پیدا شده بود منسوخ فرمود و همچنین حضرت عیسی (ع) بعد از موسی و همچنین خاتم انبیاء (ص) بعد از عیسی (ع) همچنین به اعتقاد حضرات این مرد هم که برخواسته نمی توان به ضرورتهای سابقه بر او ایراد کرد زیرا که این مرد صریحا می گوید که من صاحب شرع جدید و کتاب جدیدم چگونه می توان به ضرورت سابقین بر او ایراد کرد و این حرفی است که عوام بیچاره وقتی که می شنود گمان می کنند که حرف صحیحی است و حال اینکه خطای صرف است و ضرورتهای کلیه که در شرایع انبیا بوده است هیچ پیغمبری منسوخ نفرموده و اگر بنا باشد که آنها منسوخ بشود بکلی میزان حق و باطل از دست می رود و نمی توان آنها را از هم تمیز داد و حضرت عیسی (ع) مخصوصا فرمود ما جئت لا غیر الناموس و پیغمبر (ص) می فرماید ما کنت بدعا من الرسل پس همه ضرورتهای کلیه را بر جا گذارده اند و نسخی که واقع شده است در جزئیات است علاوه بر اینکه بعضی ضروریات هست که نسخ شدن آنها و حکم جدید آوردن منافات با هم ندارد مثلا نسخ کردن رو کردن به بیت المقدس و امر به رو کردن به کعبه منافات با هم ندارد و هر دو حق است چنانکه پیغمبر (ص) با یهود و مسلمین این فرمایش را فرمود و نماز کردن رو به بیت المقدس امر دائمی نبود

که بدائی در دوام آن شده باشد بلکه امر موقتی بود مثل لیل و نهار و صیف و شتا هم چنانکه امر شتا بعد از صیف و نهار بعد از لیل از قبیل بدانی است این امر هم به همین منوال است چنانکه پیغمبر (ص) بیان این مطلب را فرموده است در محاجه با یهود ولی بعضی از ضروریات هست که نفس خود آن دو امر را می رساند و نسخ کردن آن خودش دلیل بطلان نسخ کننده است مثلا ضروری مسلمانان است و اخبار و آثار شاهد این مطلب است که کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نمی شود و این اخری کتابهای آسمانی است و کتاب جدیدی هم که امام (ع) می آورد همین کتاب است نهایت آنچه از آن سقط کرده اند و تحریف نموده اند درست می کند و همان نسخه که حضرت امیر (ع) جمع فرموده همان را می آورد حال کسی برخیزد و ادعای امامت کند و کتابی بیاورد که هیچ دخل به قرآن نداشته باشد بلکه در همه چیز بر خلاف قرآن باشد چنین چیزی درست نمی آید زیرا که اگر این حق است ضرورت اسلامی که تاکنون در دست داشتیم باطل می شود و اگر این بر باطل است و ضرورت اسلام حق است فقد ثبت المطلوب و همچنین این شخص گاهی ادعای نبوت می کند چنانکه از وضع او ظاهر و هویداست زیرا که ادعای وحی بطور تاسیس نمودن و کتاب جدید و شرع جدید به این وضع آوردن که هیچ ربطی بعالم کتاب و شرع پیغمبر (ص) ندارد خود این ادعای نبوت است و ضرورت مسلمانان بر این قائم شده است که [صفحه

۲۹] بعد از پیغمبر (ص) پیغمبر دیگر نمی آید پس اگر آن ضرورت در مقام خود حق بوده ادعای این مرد بر باطل است و اگر ادعای این مرد حق است آن ضرورت که مسلمانان داشتند در جای خود باطل بوده حال اختیار کن یکی از این دو را واقعا اگر مسلمان بوده راضی نمی شوی که بگوئی مذهب اسلام از اول حرف پوچ و بر باطل بوده است پس اگر آن حق بوده لا محاله ادعای این مرد بر باطل است خلاصه که ضروریات های کلیه دائمیه در همه ادیان هست که نسخ شدن از برای آنها نیست و میزان حق و باطل اند که اگر جایز باشد آنها از میان برداشته بشود حق از باطل شناخته نمی شود و خلق را بر خدا حجت می ماند و چند حدیث باز در این مورد برای تیمن و تبرک روایت می کنم تا هر کس که عرق اسلام و ایمان در تنش هست به آنها بگیرد و گول مبدعین را نخورد از جمله حدیثی است که در کتب بسیار نقل شده مثل بحار و وسائل و فصل الخطاب و من از آنجا روایت می کنم از حضرت امام موسی (ع) که فرمود رشید به من گفت که دوست می دارم که برای من کلام مختصری بنویسی که برای آن اصول و فروع باشد و فهمیده بشود تفسیر آن و آن را از پدر بزرگوارت شنیده باشی پس من نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم امور ادیان دو امر است که اختلافی در آن نیست و آن اجماع امت است بر ضرورت آن چنانی که مضطر بسوی آن هستند و اخبار مجتمع علیها که هر شبهه را

بر آنها باید عرضه نمود و هر حادثه را از آنها باید استنباط کرد و امری است که محتمل شک و انکار است و راه استیضاح نمودن اهلش آن را حجت بر او است پس آنچه ثابت شد از برای مدعین آن از کتابی مستجمع علی تاویله یا سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت آن را بفهمند تنگ است بر کسی که استیضاح نموده باشد این حجت را رد کردن آن واجب است بر او قبول آن و اقرار و دیانت به آن و آنچه ثابت نشده باشد از برای مدعین آن از کتابی مستجمع علی تاویله یا سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت آن را بفهمند وسعت دارد خاص امت و عام آن را شک کردن در آن و انکار کردن مر آن را همچنین است این دو امر از امر توحید فمادون و تا ارش و خدش فمادون آن پس این است معروض آنچنانی که عرضه کرده می شود بر اوامر دین پس آنچه ثابت شد از برای تو برهانش اختیار می کنی و آنچه پنهان شد از تو روشنی آن نفی می کنی و لا قوه الا بالله و حسبنا الله و نعم الوکیل ملاحظه کن در این حدیث شریف چگونه اجماع ضروری را حجت گرفته اند که هر حادثه در ادیان بر آن عرضه کرده می شود و حق و باطل به واسطه آن تمیز داده می شود و کدام حادثه از حدوث دین و آئینی [صفحه ۳۰] جدید بزرگتر اگر بنا هست در جزئیات مسائل ما را به خود

وا نگذارند و ضرورت را بر ما حجت قرار دهند طوری که اگر یک وجب از آن دوری کنیم ربقه ی اسلام را از گردن خود به مقتضای اخبار دیگر خلع کرده ایم و در این امر بزرگی که اعظم امور است میزانی از پیش دست ما ندهند که حق و باطل آن را تمیز بدهیم این نیست والله از مذهب اسلام بلکه در هیچ دینی اینطور نبوده است و ملاحظه کن که آنچه از ضرورت حق و باطل معلوم نشود به کتاب مستجمع علی تاویله یا به سنتی از پیغمبر (ص) که اختلاف در آن نباشد یا به قیاسی که همه عقول آن را بفهمند باید ثابت شود و اگر به یکی از اینها ثابت نشد خاص و عام امت اگر در آن شک کنند حرجی در آن نیست پس چه طور می توان امر به این بزرگی را به متشابهاتی چند که حقیقت آنها معلوم نیست فهمید و به آن گرفت و این را هم بدان که ذکر قیاس در این حدیث از باب تقیه بوده است زیرا که رومی سخن با هارون الرشید بوده و عامه قیاس را تجویز می کنند علاوه بر اینکه امام (ع) همین قدر خواسته اند که او را ساکت کنند و الا وضعی که بیان فرموده اند آن را معلق بر محال فرموده اند و شخص جزئی محال است که احاطه به همه عقول نماید و بفهمد که آیا همه تصدیق صحت این قیاس را دارند یا ندارند خلاصه و نیز در کتاب المبین مروی است از حضرت امام حسن (ع) که در خصوص معویه فرمود که مردم اجتماع کرده اند بر امور بسیاری که

اختلاف و تنازع میان ایشان نیست به شهادت به اینکه خدائی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است و بر نمازهای پنج گانه بعد چیزهائی چند را شمرد تا اینکه فرمود که اجماع دارند بر تحرم زنا و سرقت بعد چیزهائی چند را تا اینکه فرمود و اختلاف کرده اند در سنتهائی که مقاتله در آنها کردند و فرقه های مختلف شدند که بعض ایشان بعضی را لعن می کنند تا اینکه فرمود که کدام یک از ایشان اولای به آن هستند مگر فرقه ای که متابعت کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) را کردند پس هر کس گرفت به آنچه اهل قبله همه بر آنند و اختلاف در آن ندارند و رد کرد علم آنچه را که در آن مختلف شدند به سوی خداوند سالم ماند و نجات یافت به آن از آتش و داخل جنت شد تا اینکه فرمود مردم سه قسمند پس ذکر مؤمن و ناصب را فرمود تا اینکه فرمود و مردی است که گرفته است به آنچه اختلاف در آن نیست و رد کرده است علم آنچه مشکل شده است بر او به سوی خدا با ولایت ما و ایتمام به ما نکند و دشمنی با ما نکند و حق ما را نشناسد پس ما امیدواریم اینکه خداوند بیامرزد از برای او و او را داخل بهشت کند پس این مسلم ضعیف است تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که در امور مختلف فیها راه نجات این است که انسان توقف کند و علم آن را به سوی خداوند رد کند و تا به حجت واضحه پروردگار ثانت نشود

طرفی را اختیار نکنند پس این [صفحه ۳۱] جماعت اگر مدعی اسلامند که بنای اسلام از صدر اول بر این بوده است که دانستی و نمی توان تخلف از ضرورت کرد و اگر از اهل اسلام نیستند خود دانند و مذهب خود ما را با ایشان سر کاری نیست و لازمه ی اسلام ما این است که از پی این جماعت نرویم زیرا که دعاوی ایشان بر خلاف ضروریات اسلام است و بر ما در مذهب اسلام حرام است متابعت آنها و از خداوند مسئلت می نمائیم که به ما در اسلام قدم راسخی و یقین ثابتی عنایت فرماید که محتاج به آن نباشیم که تازه عقب دینی برای خود بگردیم خلاصه و اخبار در باب ضرورت و اجماع متعدد است و به همین دو حدیث اکتفا می کنیم.

عقل حجت باطنی خداوند است

باب چهارم در دلیل عقل است بدانکه عقل را خداوند عالم حجت باطنی قرار داده است در میانه بندگان و شبهه نیست که عقل کلیه حجت است چنانکه اخبار بسیار گواه این است ولی حرف در این است که اگر عقل صرف و خالص شد حجت است اما اگر مشوب شد به اعراض و اغراض در جزئیات حجت نیست مثل اینکه چشم را خدا برای دیدن خلقت فرموده است و آنچه ببینید درست می بیند اما معذلک چشمی که مرمود شد و غبار گرفت درست نمی بیند باید شخص بینائی که چشم او سلامت است ببیند و برای او حکایت بکند و الا به قول خود آن شخص مرمود نمی توان اعتماد کرد و خود او هم اگر اعتماد به رؤیت خود کند خطای او بیش از صواب خواهد بود بلکه

همه آنچه می بینید بر غیر آن وضعی است که در واقع خارج است بداهه و رنگ و شکل هر چیزی را درست تمیز نمی دهد بلکه بعضی چیزها که از نظر او اندک دور بشود مطلقا نمی بیند هم چنین است امر عقل ناقص ما زیرا که همه اش مشوب به عادات و طبایع و شهوات است و اگر اینطور نبودیم محتاج به فرستادن پیغمبران نبودیم چنانکه در حدیث شریف می فرماید در رساله که حضرت صادق (ع) برای اصحاب رای و قیاس نوشتند و در فصل الخطاب از بحار نقل شده فرمود که اگر عمل کردن به رای و قیاس در نزد خدا جایز بود نمی فرستاد پیغمبران را به آنچه در آن فصل است و نهی از هزل و شوخی نمی کرد و عیب نمی گرفت جهل را ولکن مردم چون جاهل شدند حق را و کوچک شمردند نعمت را او استغنا به جهل خودشان و تدابیر خودشان از علم خداوند و اکتفا کردند به این از دون رسل خدا و قوام به امر او و گفتند چیزی نیست مگر هر چه عقول ما درک کند و الباب ما بشناسد پس این است که خداوند به همان طرف که رفتند ایشان را بر دو ترک کرد آنها را بدون راعی و ترک کرد نصرت ایشان را تا اینکه عبادت نفس خود را کردند من حیث لا یعلمون و اگر خداوند پسندیده بود از ایشان اجتهاد و نظر ایشان را و آنچه ادعا کردند از این نمی فرستاد بسوی ایشان جدا کننده از برای آنچه میانه ایشان [صفحه ۳۲] هست و نه نهی کننده از وصف ایشان و این است و جز

این نیست که استدلال کردیم بر اینکه رضای خدا غیر از این است به فرستادن او رسولان را با مور قیمه صحیحه و ترسانیدن از امور مشکله مفسده پس قرار داد ایشان را ابواب خودش و صراط خودش و ادلاء بر خودش به سبب اموری که محبوب است از راوی و قیاس تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن ببین که اگر ما به عقل ناقص خود می توانستیم زندگی کنیم و بغایت اصلی که معرفت و عبادت پروردگار است برسیم چه حاجت بود که پیغمبران خدا را با این همه بلایا و محن به سوی ما بفرستند و ما را دعوت کنند و حال اینکه آنچه انسان به عقل خودش بفهمد به مراتب زودتر و بهتر عمل به مقتضای آن می کند زیرا که بر طبع انسان ناگوار است که تمکین از دیگری بکند و هر گاه خودش مطلبی را بفهمد با نهایت شوق و ذوق عمل خواهد کرد پس این چه حکایت است که معذلک راضی نشدند که ما به عقل خود بگیریم بلکه صریحا نهی از آن کردند این نیست مگر از جهت آنکه عقل در ما کامل نشده است و آنچه می فهمیم مشوب است به طبایع و عادات و میولات نفس اماره بسوء زیرا که اول که خداوند طینت انسان را از خاک می گیرد چون خاک دورتر از همه چیز است از مقام عقل لهذا شباهت او به عقل از همه چیز کمتر است و روز به روز خداوند او را ترقی می دهد و نزدیک به مقام عقل می فرماید تا اینکه عقل در او کامل می شود و آنجا جائی است که قابل منصب

نبوت می شود چنانکه در حدیث فرمودند که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر بعد از کمال عقلش پس معلوم است که من و تو که همیشه در رتبه امت و رعیت هستیم هرگز عقل در ما کامل نمی شود بحدی که خودمان صلاح و فساد چیزها را بفهمیم و اگر می شد دیگر فرستادن انبیاء لغو بود و اگر انصاف بدهی و حیرت و جهالت خود را در امور عالم ببینی این مطالب را علانیه خواهی فهمید و حاجت به تفصیل دادن نیست و چند حدیث باز ذکر می کنیم و می گذریم در فصل الخطاب از علی بن الحسین (ع) روایت فرموده است که فرمود بدرستی که دین خدا رسیده نمی شود به عقول ناقصه و آراء باطله و مقائیس فاسده و رسیده نمی شود مگر به تسلیم پس هر کس تسلیم از برای ما نمود سالم ماند و هر کس بما هدایت یافت هدایت شد و هر کس بقیاس و رای دین ورزید هلاک شد و هر کس در نفس خود حرجی یافت از آنچه ما می گوئیم یا حکم می کنیم کافر شده است به آن کسی که سبع المثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده و حال اینکه او نمی داند و روایت شده است که بعد از آنکه سوره اذا جاء نصر الله نازل شد فرمود پیغمبر (ص) که بدرستی که خداوند حکم فرموده است به جهاد بر مؤمنین در فتنه بعد از من تا اینکه فرمود مجاهده می کنند بر احداث در دین هر گاه عمل بکنند به رای در دین و حال اینکه رای [صفحه ۳۳] در دین نیست این است و جز این نیست که

دین از پرورنده است امر آن و نهی آن و حضرت امیر (ع) فرمود که پیغمبر (ص) که زود باشد که جدا بشود امت من بر هفتاد و سه فرقه یک فرقه ناجی هستند و باقی هالك و ناجون آن کسانی هستند که متمسك به ولایت شما بشوند و اقتباس از عمل برای خود نکنند پس این جماعت سبیلی بر ایشان نیست و همچنین حضرت امیر (ع) فرمود بدرستی که مؤمن نگرفته است دین خود را از رای خودش ولکن آمده است او را از جانب پرورنده اش پس گرفته است به آن تمام شد حدیث شریف و اخبار بسیار در این باب وارد شده است و حاجت بذکر همه ی آنها نیست پس به عقل نمی توان حکم کرد و اگر احیانا می بینی گاهی مشایخ ما دلیل عقلی ذکر می کنند و مستند آن کتاب و سنت است چنانکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در شرح فواید بیان می فرماید و مستند هر یک از ادله ثلثه را که حکمت باشد و موعظه و مجادله از کتاب و سنت می گیرد و همچنین سایر مشایخ در سایر کتب خود بیان فرموده اند پس اگر دلیل کتاب و سنت شاهد صدق دلیل عقلی هست به آن می گیریم و الا اعتماد بر آن نیست و چون سخن به اینجا رسید شروع می کنم در اصل مطلب و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر در این بیانها که در مقدمه عرض شد ناتمامی باشد و در اثنای سخن ضرور باشد انشاء الله شرح داده می شود و بدانکه ما اگر بخواهیم تمام این کتاب را از اول تا آخر عبارات آن

را ذکر کنیم و جواب بگوئیم موجب اطناب خواهد بود و خوانندگان ملول می شوند و از آن منتفع نمی شوند این است که باید بین بین را اختیار کرد که نه از مطالب مهمه چیزی فوت شود و نه تطویل بلاطائل لازم آید.

کلمات دلائل العرفان و جواب از آنها

علی محمد همان قائم موعود است

اشاره

فصل بعد از ذکر خطبه عباراتی چند ذکر می کند که خلاصه ی آنها این است که خدمت علما و بزرگان عرض می کند که آن قائم موعودی که همه انتظار او را داشتید و عجل الله فرجه می گفتید اینک به جمیع دلایل و برهان و علایم و آثار اشراق فرموده بعد آیاتی چند از کتاب را با کلمات خود جزوه کرده ترصیع می کند و منظورش ذکر فضل این شخص است بعد می گوید با وجود این علما تکذیب او را نمودند و تهمت به علما نمی زنم که طالب حق نیستند ولی این از دو جهت است که عین عبارت نوشته می شود یکی تصور ننمودن اینکه شاید آنچه از آیات و آثار و اخبار درباره رجعت و قیامه و ظهور وارد شده حقیقت آنها را نفهمیده باشند و حال آنکه مجمع علیه است که آنچه از آیات و اخبار متعلق به قیمت و ساعت و رجعت و ظهور و جنت و نار و صور و قیام من فی القبور است متشابه است و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و حدیثنا صعب مستصعب لا ـ یحتمله الا ـ ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و یوم تاویل بالاجماع یوم رجعت و ظهور است و مصادیق آیات ظاهر و مؤمن [صفحه ۳۴] ممتحن بالأجماع از اصحاب قائم است و دیگر

آنکه این حزب را به جمیع فسوق و فجور و قبایح و مناهی مرتکب و عامل دانسته و مفسد و شریر اعتقاد کرده اند و نعوذ بالله ایشان را منکر الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت دانسته اند و یا نستغفر الله متوسل و متشبث به ولایت اهل بیت طهارت نیستند و علمای اعلام شاید افعال و اقوال بعضی لا مذهبهای عالم و بی دینهای از خدا بی خبر را که به واسطه ی اغراض و امراض شان خود را نسبت به این حزب داده و می دهند میزان عقاید و تعلیمات این حزب دانسته اند و این از انصاف بعید است میزان بیانات صاحب امر است و حرکات مؤمنین و متمسکین به کتاب بعد شرحی از بی غرضی خود و تمجید این جماعت و متصف بودن شان به اخلاق حمیده و عقاید سدیده و تقوی و اعمال حسنه و غیر اینها می دهد بعد می گوید و از فساد و ما یتکذر به القلوب و عما یکدر العقول به کمال جد و اجتهاد هارب و از اصول دیانت این حزب است ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا و قوله عز ذکره نصرت در این ظهور اعظم به اخلاق و اعمال و تقوی و انقطاع مقرر شده و در زیر و الواح از قلم اعلی ثبت گشته هذه من سنه الله فی هذا الظهور و الاعظم و لن تجد لسنه الله تبدیلا و لا تحویلا هذا حکم جعله الله محفوظا من کلمه یمحو الله ما یشاء و مزینا بطرازثیت و عنده ام الکتاب انتهی تا آنکه می گوید آنچه خلاصه اش این است که می گویند که حضرت صاحب الامر (ع) به جمیع آیات و علامات ظاهر

گشته است و باز شرحی از اسلام خود داده است و خواهش می کند که در این اوراق به دقت نظر نمائید اگر دیدید که مطابق کتاب و سنت و ادله عقلیه است به آنها بگیرید و اگر دیدید مخالف است بر مردم واضح کنید و بطلان آنها را برسانید و راهش این است که از خاک پای مبارک شهر یاری استدعا نمایند که این جماعت را حاضر کنند و با علمای اسلام مکالمه کنند اگر آنها معتقد خود را به دلیل کتاب و سنت ثابت کردند به آن بگیرند و اگر نکردند مستحق عذاب باشند.

جواب از این مطلب

جواب عرض می کنم و لا حول و لا قوه الا بالله اما مطلب اولی که نوشته است که خلاصه آن را ذکر کردیم که عجاله حاجت به جواب ندارد زیرا که بنای کتاب بر همین است و مفصل انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و اما آنچه گفته است که علماء اعلام تصور این را ننموده اند که شاید این اخبار و آثار را نفهمیده باشند و حال اینکه مجمع علیه است که آنچه از اخبار و آثار متعلق به قیمت و ظهور رجعت هست متشابه است نمی دانم این جماعت که برای ایشان محقق شده است از کجاست و اهل آن کیست اگر این علمای اعلام اجماع دارند که همه این اخبار متشابه است چه حکایت است که از یکدیگر خجالت نمی کشند و بالاتفاق در صدد رد و طعن و لعن بر شما بر آمده اند و کیانند آن کسانی [صفحه ۳۵] که ادعای این اجماع را نموده اند نیست این مگر محض اینکه تهمتی بر آنها ببندید و عوام الناس

بیچاره را فریب بدهید و الا علمای اعلام در اینکه مسائل دو قسمند بعضی اهل طاهرند و در صدد تحقیق این مسائل نیستند و بصرف تسلیم از برای ائمه اطهار (ص) دین خود را حفظ می کنند و لا و نعمی در این مورد ندارند و بعضی اهل تحقیق اینگونه مسائلند آنها هم بعضی منتحل امر شده اند و اهل آن نبوده اند و مطلب را دست نیاورده تاویلات بعیده نموده اند و بعضی هستند که اهل این مقام هستند و مطلب را هم دست آورده اند و در نزد آنها محکمات در این اخبار و آثار بسیار است ولو اینکه جماعتی نفهمند این باعث این نیست که حدیث یا آیه از محکم بودن بیفتد در اخبار ملاحظه کن و ببین آیاتی چند را از آیات احکام مثل آیاتی که در حلیت و حرمت چیزها وارد شده یا مثل آیه شریفه اذا اقمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و انسخوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و امثال اینها همه اینها را امام از آیات محکمه کتاب می شمرد و اولا ماسوای عرب و کسانی که عربیت تحصیل کرده اند مطلقا از آنها بهره ندارند و چیزی نمی فهمند و این هیچ منافات با محکم بودن آیات ندارد از عجم گذشته خود عرب که بودند بسیاری از ایشان از فهمیدن معنی این آیات عاجز می شدند و معنیهای خلاف واقع می کردند و امام (ع) معنی صحیح آنها را می فرمود و به قواعد عربیت کردن آنها می گذاشت که حق همان است که او فرموده و معذلک آیه از محکم بودن نمی افتد با اینکه جماعت بسیار نفهمیده بودند معنی آن را پس محکم آن

نیست که همه کس بفهمند خواه اهل لسان باشند یا نباشند و خواه اهل علم باشند یا نباشند و متشابه آن نیست که جاهل نفهمد پس بنـابراین همه کتب علمیه عالم جزو متشابهاتنـد به جهت اینکه جهال معنی آنها را نمی فهمنـد اینکه حرفی است خطا و بی معنی ان کـان و لابـد می خواهی بگوئی بگو که این آیـات و اخبـار برای آنکس که جاهـل به آنهـا است متشابه است چنانکه فرمودنـد که المتشابه ما اشـتبه علی جاهله و اگر بگوئی که من گفتم که مؤمن ممتحن تاویل آنها را می فهمد و او را اصـحاب قائم است می گویم صـحیح است مؤمن ممتحن می فهمد و او را از اصـحاب قائم هم هست ولی قائم حقیقی واقعی نه اینکه تو او را به غلـط اسم بگـذاری تو اول می خواهی که این آیـات و اخبـار را که مسـتند همه شـیعه است بـاسم مشابه بودن از درجه اعتماد بیاندازی آن وقت بگوئی که مؤمن ممتحن می فهمد و منم آن مؤمن ممتحن حال از من بشنوید و قائم را هم به قول من بشناسـید و هر وصـفی که من به تاویل این اخبار بر او ثابت می کنم قبول کنیـد اینکه دوری است طاهر و قبول کرده نمی شود تو اول اگر راست می گوئی قائمیت او را به دلیلی که نزد علمای شـیعه معتمد علیه باشد و [صـفحه ۳۶] تشابهی به اعتقاد خود تو و ایشان در آن نباشـد ثابت بکن آن وقت باقی مانده اخبار را بگو تاویل آنها را از من بشـنوید باری و باز به دلیل عرض می کنم که همه این آیات و اخبار جزو متشابهات نیست و آن این

است که شبهه نیست که این امور یعنی امر قیمه و رجعت و ظهور جزو امور اعتقادیه است که ما باید به آنها اعتقاد ورزیم و بر پیغمبر و ائمه اطهار (ص) بوده است که آنها را به ما ابلاغ فرمایند اگر بنا باشد که تمام آنچه در این بابها فرموده اند جزو متشابهات باشد که ما را از آن بهره نیست که پس ثمر گفتن آنها و تکلیف به اعتقاد نمودن به آنها چیست اگر محض صرف ایمان است که به متشابه باید ایمان آورد چنانکه در اخبار فرموده اند ولو اینکه هیچ درجه بهره از معرفت آن نداشته باشیم که پس همین طور بطور کلیت ایمان به رسول آوردن و گفتن اینکه قولی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد علیهم السلام فیما اسروا و فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی کفایت می کرد دیگر چه حاجت به این بود که این همه متشابهات در این بابها بفرمایند که البته در همه مطالب روی هم رفته بسا بیست هزار حدیث متجاوز از آل محمد علیهم السلام رسیده باشد این همه متشابهات را برای چه بیان می فرمایند اگر محض امتحان و افتتان است آن محکمی که مؤمن ممتحن در این میانه همه را رد به آن می کند و متمسک به آن می شود چه چیز است اگر هم چنین محکمات در میانه آنها هست که مطلوب ما ثابت است و اگر نیست که پس خداوند اسباب هلاکت را فراهم کرده و راه نجات قرار نداده است و این ظلمی است بزرگ که نسبت به خداوند داده شود و لیس الله بظلام للعبید انا هدیناه السبیل اما شاکرا

و اما کفورا الـذین جاهـدوا فینا لنهـدینهم سـبلنا پس آیا در میانه این همه متشابهات از صدر اسـلام تاکنون سبیل نجات و عروه الوثقائی بوده است یا همه اش صرف متشابهات بوده و هم چنانکه او به زبانهای چرب و شیرین می خواهد که دین را از دست مسـلمانان بگیرد مـا هم به فضـل و رحمت و حول و قوه ی پروردگـار آنها را ملتفت می کنیم که با خبر باشـید که شـیطان می خواهد اول هر چه شما در دست دارید از دین و آیین پیغمبر (ص) از دست شما بگیرد همین که دست شما خالی شد آن وقت القاء شـکوك و شـبهات خود را بکنـد زیرا که تا انسان در عقیده خود راسخ است شـکوك و شـبهات در او کمتر اثر می کند همین که غافل از عقیده خود گشت آن وقت است که از باب الغریق یتشـبث بکل حشـیش متمسك به شـکوك و شـبهات می شود و در حـدیث شـریف فرمودنـد که آیـا می گـذرد بر تو وقتی که در دل تو نه ایمـان باشـد و نه کفر راوی عرض کرد بلی فرمـود آن وقـت اسـت که اگر خداونـد بخواهـد دو مرتبه ایمـان می دهـد و اگر نه کفر خلاـصه پس بپرهیزیـد از اینکه به این مزخرفات محکمات دین [صـفحه ۳۷] خود را از دست بدهیـد و گول شـیطان را بخوریـد پس در امور اعتقادیه که بر من و تو واجب است اعتقاد به آنها البته محکماتی چنـد هست که باید متمسك به آنها شد و متشابهات را به آنها رد نمود و اگر محض اشکال مسئله می گوئی که چون مسائل مشکله همه آنچه در این بابها فرموده اند از متشابهات

عرض می کنم مسائل توحید هزار مرتبه از این مسائل مشکلتر و معرفتش صعبتر است پس آنچه در توحید هم فرموده اند همه از متشابهات است امر نبوت و امامت و معاد ما نهم که همه سبب مسائل ظهور و رجعت و قیمه متشابه شد پس بنای دین اسلام همه بر متشابهات است پس آن رکن وثیقی که باید چنگ به آن زد چیست خلاصه و بعد از این نیز شاید از این قبیل بیانات بیاید و اگر منصف متدین نظر کند همین هم او را کافی است و اما آنچه گفته است که تاویل متشابهات را نمی داند مگر خدا و راسخین در علم صحیح است ولی به من و تو چه کار است و چه سود برای تو است ثبت الأرش ثم انقص و انهم که اخبار آل محمد (ص) صعب و مستصعب است و متحمل آن نیست مگر ملك مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن ممتحن آن هم صحیح است بلکه بعضی از اخبار آل محمد (ص) هست که این جماعت متحمل نیستند و مخصوص است بهر کس که بخواهند یا مخصوص است بخود ایشان چنانکه در روایت فرموده اند ولی در این هم سودی برای تو نیست اول ثابت کن که توئی مؤمن ممتحن آن وقت استدلال به حدیث کن و اما اینکه یوم تاویل بالأجماع یوم رجعت و ظهور است و مصادیق آیات ظاهر و مؤمن ممتحن بالاجماع از اصحاب قائم است خواسته به این عبارت غیرت اهل غرور را بجوش آورد و بطمع اسم ایمان تصدیق مزخرفات او را بکنند مثل اینکه بدبختان منصب می دهند و فساق و فجار را به القاب ملئکه

کبـار و ائمه اطهـار صـلوات الله علیهم مـا اختلف اللیل و النهار قرین افتخار می کننـد اعاذنا الله من کیـد الفجار و مکرهـم الکبار باری اینجا هم باز نمی دانم که یوم تاویل بالاجماع یوم رجعت و ظهور است ماخـذ این اجماع کجاست و از قول که می گوید این هم نیست مگر همانکه عرض کردم که می خواهـد توپی بزنـد که ضـعفا را از میـدان بیرون کند ولی غافل از این است که هر کس عنایت پروردگار درباره او هست به این حرفها از میدان بیرون نمی رود و هر کس که اهل ضـلاله است کشجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار از این سـخنان بر خود می لرزد و بسا مائل می شود به این طرف یا بطرف دیگر بهر حال که یوم تاویل یوم رجعت و ظهور است از جهتی صحیح است و از جهتی صحیح نیست و اول آنکه اختصاص به آن دوز ندارد و تاویـل هر آیه یا حـدیثی در وقتی بروز می کنـد ثانی آنکه این تاویل که در این مقام گفته می شود آن تاویلی که حضـرات منظور دارنـد و هر کلمه را بر خلاف ظاهرش معنی می کننـد مراد آن نیست فقط بلکه در بسـیاری از مقامات همان معنی ظاهر را اراده می کنند راست است که خداوند [صفحه ۳۸] فرموده « هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذی نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون » و سید هاشم تو بلی رحمه الله در برهان نقل می کند از علی

بن ابراهیم که گفته است قوله هـل ینظرون الاـ تـاویله یوم یـاتی تاویله فهو من الایات التی تاویلها بعـد تنزیلها قال قال ذلک فی یوم القـائم (ع) و یقول یوم القیمه یقول الـذین نسوه من قبـل ای ترکوه تـا آخر قول او که مـاخوذ از حـدیث شـریف است پس راست است که یوم تاویـل در این آیه مبـارکه یـا آیـاتی که پیش از این هست مثـل فالیوم ننساهم کما نسوا القاء یومهم هـذا و امثـال آن یوم قیـام قـائم است و در اخبار دیگر هم شاهـد این مطلب هست ولی بایـد از خود اخبار اهل بیت فهمیـد که مراد از تاویل چه چیز است و آیا مطلق تاویل مخصوص آن روز است یا هر وقتی تاویل آیه یا حـدیثی بروز می کند در بحار از تفسـیر نعمـانی نقل می کنـد از حضـرت صادق (ع) از حضـرت امیر (ع) که فرمود آنچه حاصـلش این است که بعضـی از کتاب خـدا تاویلش در تنزیل آن است و بعضی از آن تاویلش پیش از تنزیل آن است و بعضی تاویلش با تنزیل است و بعضی تاویلش بعد از تنزیـل است اما آنچه تاویلش در تنزیلش است پس آن هر آیه ی محکمه ای است که نازل شـده در تحریم امری از امور که متعـارف در میـان عرب بوده مثـل آیـات محرمـات نکاح و امثال آنها تا آنکه فرمود و اما آنچه تاویلش پیش از تنزیلش هسـت پس آن مثل اموری است که در عصر پیغمبر حادث شد که پیش از آن خداوند حکم مشروعی در آن باب نازل نفرموده بود و در نزد پیغمبر (ص) در آن باب چیزی نبود مثل

امر یهود بنی قریظه تـا اینکه فرمود و امـا آنچه تـاویلش بعـد از تنزیـل است پس اینهـا اموری است که خـبر داده است خـداوند رسولش را (ص) به اینکه این امور واقع خواهد شد مثل آنچه خبر داد از جنگ جمل و صفین و خوارج و قتل عمار از این قبیل است و اخبار ساعه و رجعت و مثل آن قول خـدای تعالی است هل ینظرون الا تاویله الایه و قول او یوم یاتی تاویله یقول الـذین الایه و قول او و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و آیات دیگر که دال بر ظهور است مثل و نریـد ان نمن علی الـذین الایه و وعد الله الذین امنوا الایه بعد باز فرمود المر قلبت الروم از آیاتی است که تاویلش بعد از تنزیل است و مثل آن است قول خداونـد و قضـینا الی بنی اسرائیل لتفسـدن الایه و همه اینها تاویلشان بعد از تنزیل است تا آخر حال ملاحظه کن به انصاف در این حـدیث شـریف اولاـ ببین که معنی تاویـل را چه اراده فرمـوده انـد شـبهه نیست که مرا در این مقامات که در حدیث ذکر شده و هم در دو آیه که شاهد آورده اند جمیع اینها مراد از تاویل معنی ظاهر است نه چیز دیگر اما [صفحه ۳۹] در آنچه تاویلش در تنزلیش هست مثل یاتیکه در تحریم و تحلیل چیزها وارد شـده است که شـبهه نیست که مراد از این تاویل همان معنی ظاهر است که عامه مسـلمین می گرفتنـد و عمل می نمودنـد و پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ص) آنها را بر آن اعمال تقریر فرمودند و

اما آنچه هم که تاویلش پیش از تنزیلش است از اموری که واقع می شد و بعد آیه در آن باب نازل می شد آنها هم که شبهه نیست که مراد از تاویل سابق همان است که با معنی ظاهر موافقت دارد نهایت مثلا از باب ستر و عفو اسم کسی را نبرده اند یا برده اند و بعد منافقین برداشته اند اینها منافات با اینکه مراد همان معنی ظاهر باشد ندارد و تاویلی که حضرات می خواهند اثبات کنند این مقصودشان نیست هم چنین آنچه تاویلش بعد از تنزیل واقع شده آنها هم به همین نهجست کانه حاصل مطلب از تاویل بعد از تنزیل این است که خبر بدهند به امری که هنوز واقع نشده بعد در وقت واقع شدن بعینه همانطور واقع شود مثلا روم بعد از چند سال مغلوب شد قاسطین و مارقین و ناکثین بعد از چند سال پیدا شدند همچنین ظهور امام و رجعت اموات ماحضین واقع خواهد شد بدون شبهه دیگر حالا آیه مثلا در ظهور امام باشد دیگری غیر از امام بیاید دعوی امامه بکند قطعا مراد این نیست چنانکه صریح فرمایش ایشان است که در اینجا و در سایر اخبار فرموده اند که مثلا غائب منتظر امام پسر امام است یا پسر امام حسن عسکری است یا چهارمی از فرزندان امام رضا (ع) است یا دوازدهمی از ائمه است که یازدهمی از فرزندان علی بن ابیطالب باشد و هکذا پس راست است که آن روز روز یوم تاویل است ولی مراد این است که آن روز روزی است که امامی که خبر از ظهورش دادیم ظاهر می شود نه اینکه مراد تاویل اصطلاحی باشد که

لفظ از معنی ظاهرش بیاندازنـد و در عوض معنی بکنند و همچنین باز از این حدیث شـریف ظاهر شد که یوم تاویل اختصاص به آن روز نـدارد بلکه روز مغلوب شـدن رومهم یوم تاویـل بود وقت خروج نـاکثین و مـارقین و قاسـطین هم یوم تاویـل بود به جهت اینکه بعضـی از وقایع که از پیش خبر داده بودنـد در آن ایام ظاهر شـد و در بحار نقل است از پیغمبر (ص) که روزی به اصـحاب فرمودنـد که بعضـی از شـما قتال می کند بر تاویل قرآن هم چنانکه من بر تنزیل آن قتال کردم ابوبکر عرض کرد که من یـا رسول الله فرمود نه عمر عرض کرد که من فرمود نه بعـد فرمود بلکه آن خـاصف النعـل است و اشاره به علی (ع) فرمود بـاری و تاویل بعضـی هم یوم ظهور قائم عجل الله فرجه و یوم رجعت آباء طاهرینش بروز می کنـد بلکه از باب اینکه در قرآن خبر ماکـان و ما یکون همه هست چنانکه فرمود فیه تبیان کل شـی ء پس هر آن یوم تاویلی است نهایت آنچه پیش بوده تاویل قبـل التنزیـل است و آنچه بعـد آمـده تاویل بعـد التنزیل است نهایت بعضـی از تنزیل ها واضـح تر است [صـفحه ۴۰] و مـا هم ملتفت می شویم که مطـابق بـا تاویلش هست و بعضـی پنهان است در هر صورت که هست در کتاب به ادله که حال در صـدد نیستیم و باز از این حدیث شریف ظاهر می شود که محکمات نیز در این آیات که تاویل آنها بعد از تنزیل است و همچنین در اخباری که تاویل آنها بعد از صدور از معصوم است هست چنانکه

در همین آیات که امام (ع) مثل زده است هست پس بطور اطلاق گفتن که همه ی اخبار آینده از متشابهات است صحیح نیست خلاصه اگر در این حدیث شریف به عبرت نظری کنی تلبیسات حضرات برای تو ظاهر می شود و ما به جهت اختصار خلاصه ترجمه آن نوشتیم اگر خواهی به بحار رجوع کن و اما آنچه در تبری خود و امثال خود از فسق و فجور می نویسد در حقیقت محتاج به جواب نیست ولی از باب اینکه همچنین گمان نکنند عوام که ما از این حرف از میدان بیرون رفته ایم که جوابی نگفته ایم می گوئیم مراد تو از این تقوی و تقدس و زهد و عقاید صحیحه که به خود نسبت داده چیست مقصود این است که تو در عقاید و اعمال و افعال مثل علما و صلحای مسلمین هستی و در توحید و نبوت و امامت همانطور که علمای مسلمین و مؤمنین می گویند و فضایل آل محمد علیهم السلام را قرار دارند و عمل به شریعت مقدسه پیغمبر (ص) می کنند همانطوری بعینه و نزاع فقط در این است که تو می گوئی امام غائب منتظر با آثار و علامات ماثوره ظاهر شده است و آنها اعتقاد ندارند که همچنین چیزی نیست و خود تو هم می دانی که دروغ می گوئی از همه ظاهرتر و بین تر ملاحظه کن ببین چه همه فضائل پیغمبر (ص) و ائمه اطهار را از قبیل معجزات و علوم و غیر آنها شما منکر شده اید محض اینکه بتوانید ادعای امامت برای هر جاهل عاجز بکنید و حال اینکه اعتقاد ما این است که منکر فضایل آل محمد علیهم السلام کافر است و در حدیث فرمودند

والانکار لفضائلهم هو الکفر و همچنین در اعمال شرعیه خودتان می دانید و تصریح هم می کنید که احکام شرع را به کلی منسوخ کرده اید و به خیال خودتان شرع جدید آورده اید پس البته تقوی و تقدس شما بر رسم معمول میان مسلمین که نیست خیلی کار بکنید بیاسائی که خود گذارده اید عمل کنید و آن طور هم نیست و بر فرض هم که باشد این سبب اعتماد و اطمینان مسلمین نسبت به شما نیست چه بسیار که مذاهب باطله داشته اند و در آن راه که می رفته اند سعیها و مجاهده ها نموده اند و نه ثمری به خود آنها بخشیده و نه سبب اطمینان اهل حق به آنها شده است پس عبث خود را زحمت دادی و قلم و کاغذ را صرف کردی اگر مقصود اضلال بی دینهای عالم است که آنها با فسق و فجور خوشتر دارند همان را اظهار بکن اتباعت بیشتر می شوند و اگر مقصود اضلال متدینین است و به این اظهار زهد و تقدس دلربائی برای [صفحه ۴۱] آنها می کنی که آنها این قسم زهد و تقدس را نمی پسندند چنانکه دانستی بعد از این انشاء الله در اثنای کتاب ظاهرتر خواهد شد که همه این حرفها یاوه است و حاجت به تفصیل زیاده بر این در مقام نیست و اما آنچه گفته که این جماعت از فساد احتراز دارند و از اصول دیانت ایشان است که ان تقتلوا خیر من ان تقتلوا تا آخر مزخرفاتی که گفته خدا رحم کرده که هنوز زمان بسیاری از ابتدای خروج این مرد نگذشته و هنوز بسا جماعت بسیاری باشند که آن زمان را یاد می دهند که چه فتنه ها

که سر پا نکرد و چه خونها که نریخت و در صدد قتل چه همه ی خلق از سلطان و علما که بر نیامد حتی در عریضه که به مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه به خط خود نوشته بود مخصوص عرض کرده بود که قشون بردار و به فارس بیا و اسم مرا امر کن که در اذان قرین اسم پیغمبر (ص) و ائمه اطهار ذکر کنند و کاغذ را به توسط ملا محمد علی مازندرانی فرستاده بود و در همان کاغذ بیست غلط در عباراتش نوشته بود و مولای بزرگوار من با ادله و براهین نیره او را جواب فرمود و مخذولا و منکوبا روانه فرمود بلی امروز که الحمدلله خداوند دین اسلام را نصرت فرموده و رؤسای آنها را در عکا محصور فرموده و دستشان کوتاه شده است این حرفها را می زنند و به اصطلاح مستوری از بیچادری است آن روز که در ایران بودند همه کس دیدند که چه مردمان شریر مفسدی بودند و الان دست از شرارت خود بر نمی دارند همه این جانها را می کنند که باز بلکه جماعتی کرد آنها جمع شوند و فتنه و آشوبی سرپا کنند و اگر راست هم بگویند همین دلیل بطلان ایشان است زیرا که صاحب الامر (ص) به ضرب شمشیر زمین را پر از عدل و داد باید بکنند و این جوره قتلها که آنها به تاویل می گویند همه وقت بوده و اختصاص به این زمان ندارد چنانکه بعد بیان خواهد شد.

علمای اسلام برهانی بر خاتمیت رسول اکرم اقامه نکرده اند

اشاره

فصل و باز گفته است کلماتی که حاصلش این است که من به جهت فحص این مطلب در بلاد سیر بسیار

کرده ام و سالها غربت اختیار نموده ام و با علما صحبت بسیار داشته ام و خواسته ام که برهانی اقامه کنند بر امر خاتم انبیاء (ص) با ظهور آن حضرت و یا حجت و معجزه آن حضرت را ثابت بکنند بطوری که شبهات این حزب داخل نشود و با براهین آنها موافقت نکند و شاهد صدق مدعای ایشان نشود و تا حال نیافته ام مگر آنکه همان برهان صدق دعوای این حزب بوده به طریق اولی و اعظم و اعلی و اقوم و اقوی و چون برای ایضاح مطلب و اطمینان قلب اصراری نمود متهمش می کردند که از این حزب است و بد سلوکی می کردند من هم ساکت شده ولی باطنا توجه قلب زیاده می شد و نار طلب مشتعل تر می گردید تا آنکه گفته و عین عبارتش این است مجملا- می گویند اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مسموع و منقول است و [صفحه ۴۲] معتقدین به اسلام و مذعنین به امر سید انام معنعن روایت نموده اند و اول حاد بوده حال متواتر و ضروری شده و غیرهم از ملل قبل که الیوم موجودند منکر و انکار آنها را مناط نمی دانند این حزب هم از صاحب این امر دیده اند و بدون واسطه روایت می کنند و خود دیده و دانسته و فهمیده و اعتقاد کرده اند و از تواتر گذشته نزدشان بدیهی شده و انکار و گفتار آخرین را مناط نمی دانند چه که نرفتند و مجاهده نکردند و دلیل بر صدق مشاهده خود انفاق و ایثار جان و مال خود را ذکر می نمایند و آیه ی فتمنوا الموت ان کنتم صادقین را می خوانند و

اگر احتمال اشتباه برود همین اشتباه را در قبل زیاده از الیوم ذکر می نمایند چه که قبل خوف و طمع بود و مشاعر و مدارکشان بمثل الیوم نبود تا آنکه می گوید و خلاصه کلامش این است که حکم علما بر قتل از عجز ایشان است و دلیل کتاب و سنت و عقل و اجماع و آفاق و انفس است نه ضرب و حبس چرا در این مدت پنجاه سال در یک مجلسی حاضر نشدند و به شرایط مجاهده رفتار نکردند و با حضرات مناظرات نکردند و هکذا از این قبیل سخنان.

جواب از این ادعا

جواب عرض می کنم و لا حول و لا قوه الا بالله اما این مطلب که می گوید که با هر کس از علما سؤال و جواب کرده ام در اثبات نبوت خاتم انبیاء برهانی نیاورده که شبهات این حزب داخل نشود و با براهین این حزب موافقت نکند و شاهد صدق مدعای ایشان نشود اول خود این کلمه را که عین عبارت او است ملتفت بشو که براهینی که علما آورده اند اگر شبهات این حزب که حزب شیطانند داخل آنها شده و آنها را از حیز اعتماد انداخته است چنین دلیلی چگونه شاهد صدق مدعای خود آنها شده معلوم است که خود این بیچاره ها در عقیده ی خود متزلزلند و متمسک به شبهات چنانکه از فحوای کلام او باز مکرر ظاهر می شود که بر یقین نیست و معذلک شیطان او را واداشته که از این راه ضلالت برود و البته راست هم می گوید و ادله ایشان همه اش از شبهات فراهم آمده و یقین هم بر مذهب خود ندارند زیرا که امام (ع) در حدیث شریف می فرماید

فرمایشی که حاصلش این است که محال است که اهل باطل در مذهب خود صاحب یقین بشوند ثانی اینکه این علمائی که اشاره به اینها می کنی که نتوانستند دلیلی اقامه کنند که شبهه در آن راه بر نشود حتم نیست که هر طلبه را که تو ملاقات کرده و با او صحبت کرده از عهده ی اثبات این جور مطالب بر آید طلاب بعضی هستند که بیش از فقه و اصولی تحصیل نکرده اند بلکه این منتهی درجه بسیاری از ایشان است و حتم نیست که هر چه اینجوره علما از عهده اثبات آن بر نیامدند در میانه مسلمین دیگر نباشد کسی که از عهده بر آید چنانکه در میان خود شما هستند جماعتی که همین قدر مزخرفات که تو به هم بافته ای و آیات و اخباری چند [صفحه ۴۳] را در غیر موقع ذکر کرده همین قدر کار را نمی توانند بکنند و این دلیل این نیست که مثل توئی در میانه آنها نیست همچنین در میانه مسلمین هم جهال هست و متوسطین هستند و علمای بزرگ هم هستند و کی شماها در این زمانها که خداوند مقهور و مغلوبتان کرده توانسته اید که در محضر علمای بزرگ با مهارت در این معلوم حاضر شوید و تکلم کنید همین طور ادعای بی اصلی می کنی که عوام را فریب بدهی و ثالثا می گویم که بر فرض که با اکابر علما هم نشسته و صحبت کرده و دلیلی که شبهه به آن رخنه نکند دست تو نیامده است این دلیل این نیست که علما همچنین دلیلی نیاورده اند بلکه این دلیل این است که ذهن تو مغشوش است زیرا که

شرط بزرگ در مقام طلب علم چه مبتلمذ نزد استاد باشد و چه به تفکر کردن باشد این است که انسان ذهن خود را صاف کند و از قواعدی که انس به آن ها گرفته است و عقیده ی خود قرار داده و شبهائی که در ذهن او رسوخ کرده دست بردارد آن وقت در محضر استاد بنشیند و از کلام او منتفع شود تو گمان می کنی همه ی این اشخاصی که با پیغمبر (ص) و ائمه اطهار و انبیاء خدا نشسته اند و مجادله ها کرده اند و آخر ایمان نیاورده اند همینطور علانیه می گفتند که آخر یقین به حقیقت شما کردیم و شبهات از دل ما بیرون رفت و معذلک ایمان نمی آوریم این حرف را هیچ عاقل نمی زند ولو به مقتضای قول خداوند و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم در واقع همین طور هم باشد ولی معذلک در ظاهر همه مثل تو می گفتند و این دلیل این نبود که برهان حقی بر آنها اقامه نشده بود چنانکه بی غرضان هم نظر می کردند و می دیدند که برهان حق است و شبهه در آن راه بر نیست و ایمان می آوردند تو هم اگر می خواهی دلیلی دست بیاوری که شبهه در آن راه بر نشود اول شبهات را از دل خود بیرون کن آن وقت پی دلیل برو چنانکه اگر جیفه در چاه افتاده باشد و تو بخواهی به نزح کردن یا باب خارج که روی آن بریزی این چاه را تطهیر بکنی مادام که جیفه در چاه است هر چند که نزح کنی و آب مجدد از زمین بجوشد باز ملوث به نجاست جیفه می شود و مثمر ثمری نیست اما اگر جیفه

را بیرون آوردی و دور انداختی آن وقت به چند دول معین چاه تطهیر می شود و آب آن مستعمل می گردد پس تو اول جیفه شبهات را از دل خود بیرون کن آن وقت از پی دلیل حق برو تا آنکه از آن منتفع بشوی خلاصه اینکه از آن باب که گفتی دلیلی که شبهات این حزب داخل بشود اقامه نکردند و اما آنکه می گوئی که بعینه همان دلیلی بر صدق مدعای این حزب قائم می شود جواب از این مطلب به اختصار نمی توان داد و در اثنای مطالبی که ذکر می کند و اقامه ی برهنان می کند مفصلا انشاء الله خواهد آمد همین قدر بدان که براهین صدقی که از برای نبوت خاتم انبیاء (ص) هست هرگز بر صدق مدعای اینها دلالت ندارد و خودشان مفر و معترف به این مطلب هستند چنانکه [صفحه ۴۴] شواهد آن نخواهد آمد و اینجا به دروغ این حرف را می زنند که صعفای مسلمین را کول کند آن همه نصوص انبیای سابق درباره آن حضرت و آن همه معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق حسنه و کتاب و سنت و تسدید و تایید پروردگار درباره ی آن حضرت کجا درباره این مرد راست آمده است و تفصیل همه اینها ان شاء الله خواهد آمد نصوصی که از خداوند و انبیاء و ائمه اطهار به اسم و رسم درباره ی حضرت صاحب الامر هست کجا درباره ی او راست آمده معجزات و خوارق عاداتی که از آن حضرت دیده شده کجا از این مرد دیده شده آن اخلاق حسنه و علوم و کتاب و سنت کجا از این مرد دیده شده مگر مزخرفاتی

که به هم بافته که قاطرچیهای عرب از اینها فصیح تر و بلیغ تر صحبت می کنند و تسدید و تائید خداوند که حجت او را ظاهر کند و برهان او را نیز فرماید و صدق قول او را آشکار فرماید کجا درباره او هست مگر هر که ادعائی کرد و جماعتی گرد او جمع شدند و بدعت او هم میانه مردم دوامی کرد این تسدید خدا است بنابراین بولس ملعون که مذهب تثلیث آورد و تا امروز بر جا است و قوت و شوکت دولتشان هم بحدی است که می بینی این از تسدید خدا است نه والله که خداوند خذلان فرموده و حجت آنها را داحض فرموده است نهایه چون خداوند خواسته است که اهل باطل را هم مهلتی دهد تا هر کس که از طینت آنها است بسوی آنها برود اینقدر مهلت را از باب استدراج داده است خلاصه که بیان همه این مطالب به تفصیل خواهد آمد و مقصود در اینجا اشاره شده است و اما آنچه عمده مقصود ما است از ذکر عبارت او آن است که می گوید اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سرور کاینات خوارق عادات و معجزات است تا آخر عرض می کنم اولا خداوند لعنت کند شیطان ملعون را که در این آخر الزمان چه قدر علم هر چیزی را دست آورده و تا چه درجه درصدد اضلال خلق است چون در علم مجادله رسم است که همین که می خواهند با خصم سخن بگویند اول تا یک اندازه تصدیق قول او را می کنند تا اینکه او را رام کنند بعد خورده خورده بنا می کنند قول او را رد کردن مثل

اینکه مارگیرها که می خواهند مار را از سوراخ بیرون بکشند مار به قوتی که دارد خود را به در و دیوار سوراخ می چسباند طوری که بسا هر چه به قوت آن را بکشند بیرون نیاید تا آنکه بسا از کمر دو حصه شود رسم این است که دم او را می گیرند و بیرون می کشند همین که خود را چسبانید قدری دم او را سست می کنند تا او هم قدری آسوده شود خود را سست کند آن وقت قدری بیرون می کشند باز به همین طور تا بیرون آید رسم مجادله هم به همین منوال است و شیطان هم این مطلب را آموخته است بنای او بر این است که یک مرتبه تمام باطلی که در دل دارد عرض نمی کند که مبادا از میدان بیرون روند و کاری از پیش نبرد خورده خورده و ریزه ریزه هی عرضه می کند [صفحه ۴۵] این را که شخص تصدیق کرد باز چیز دیگر می گوید و مؤمن باید هشیار باشد و از همان اول ولو حق بگوید بقول او بگوید اما بقول خداوند بگیرد چنانکه آن ملعون نزد یکی از انبیاء خدا آمد و عرض کرد بگو لا اله الا الله فرمود کلمه حق لا اقولها بقولك كلمه ی حقی است اما من بقول تو نمی گویم خلاصه پس ملتفت باش که این قدر تصدیقی که کلام او موهم است از معجزات و خوارق عادات دروغ می گوید و ابدا در دل او نیست والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و دلیل اینکه دروغ می گوید اول کلام خود بزرگ ایشان است که معجزات را انکار می کند و جزو موهومات می شمرد و عین عبارت بعد

از این از حکایت خود این شخص می آید ثانی اینکه خود این مرد در اوراقی چند اثبات می کند که معجزی غیر از همین آیات نیست ثالث اینکه در همین عبارت ملاحظه کن که چه قسم تضعیف کرده و تشکیک نموده است که می گوید اول احاد بوده حال متواتر و ضروری شده و غیرهم از ملل قبل که الآن موجودند منکر و انکار آنها را مناط نمی دانند همه این الفاظ را ملاحظه کن که محض تشکیک می گوید که خورده خورده تو را از اعتقاد و یقین به آنها بیاندازد حال با وجود اینکه شبهه در این باب نیست که اینها معتقد به معجزات نیستند پس هر چه ادعای معجز درباره بزرگان خود بکنند از ایشان مسموع نخواهد بود و اینها را محض تسویل می گوید که ضعفای مسلمین را حرکت بدهند و آنجا که رفتند به چای و پلو و پول آنها را اغوا کنند اشهد بالله که هیچ منظوری سوای این نیست حال در اینجا چند مطلب باید معلوم شود اول اثبات صحت و صدق معجزات نوعا پس می گوئیم آنچه از روایات و اخبار معتمدین اصحاب ما بر می آید این است که چندین هزار معجزه از پیغمبر و ائمه ی اطهار (ص) و سایر انبیاء خدا (ع) صادر شده است و بر فرض احتمال اینکه بعضی از اینها را بعضی از داسین و کاذبین دروغ بسته باشند ولی در همه اینها دیگر این احتمال نمی رود و از میانه همه اینها اگر یک معجز صحیح و مسلم یقینی معلوم شد ما را کافی است و اگر متعدد باشد که نعم المطلوب غرض این است که ما در صدد

تصحیح کـل این روایـات عجـاله نیستیم همین قـدر یکی دو معجز که ثابت شـد ما را کافی است پس اگر چه گفتی اول اینها آحاد بوده و بعـد متواتر شـده و مقصود تو از این حرف این است که یک نفری روز اول از ترس یا خوش آمد مثلا حرفی زده است و سـایرین از او شـنیده انـد و از بـاب سادگی و قلت مـدارک و ضـعف مشاعر قبول کرده انـد تا آنکه متواتر شـده آیا در معجزاتی که کتاب خدا شـهادت به وقوع آنها می دهد و خود تو تصدیق می کنی که کتاب خدا صحیح است و لا یاتیه الباطل من بین یـدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمیـد در اینها هم شـبهه هست که اول آحاد بوده بعـد متواتر شده است فرض می کنم که اول یک نفر دو نفر از پیغمبر (ص) شـنیده اند و بعد از آنکه شـهادت دادند عمر علیه اللعنه [صفحه ۴۶] در قرآن ثبت کرده و ایـن همـان است که تـو گفـتی ولی بعـد از آنکه ائمه مـا (ص) همه از این قرآن مطلع بودنـد و تقریر آن را نمودنـد و تحریفی که در آن شـده است آن را بنقیصه و کم و کاست معنی فرمودند و بر آن چیزی زیاده نشده مگر حروفی چند که آنها را هم در اخبـار خود بیـان فرموده انـد با اینکه همین قـدر را هم تو منکری چنانکه بعـد از این خواهی گفت و به آیه مبارکه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون استدلال بر صـحت قرآن و عدم تحریف آن می کنی خلاصه که شبهه نیست در نزد تو و در نزد ما

که قرآن آنچه شهادت دهد البته صحیح است پس این همه که در قرآن از معجزات حضرت ابراهیم و یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله هست که شبهه در آنها نیست و در ملاء دوست و دشمن خوانده شده و یک نفر ایراد بر آنها نکرده است چیست و حال اینکه در هر مطلبی که می توانستند ایرادی بکنند سعی و کوشش خود را کردند بلکه آن حضرت را مجاب کنند و نتوانستند تو می گوئی که در این بابها ایرادی شده که چرا چنین چیزی فرمودی و حال اینکه چنین نبود و برای ما نقل نشده است عرض می کنم بسیار امور ناقابل تر از این که سؤال و جواب شده نقل شده است و این جوره مطالب که عمده بنای اسلام بر همین هاست سؤال و جواب شده و نقل نشده است با این همه دشمنان که آن حضرت داشته است و با این همه منافقینی که در میانه امت خود او بودند که عزم داشتند خانواده او را برچینند و منکر توحید و نبوت او و امانت ائمه اطهار یکسره بودند اگر به دروغ همچو روایتی که باعث وهن اسلام بود دست می آوردند هر آینه آن را باب طلا می نوشتند چه حکایت است که یک نفر نیامد بگوید که یا محمد کی ابراهیم را به آتش انداختند و برای او برد و سلام شد چرا دروغ می گویی یک نفر نیامد بگوید یا محمد کی آهن برای داود نرم شد که با دست آن را حلقه می کرد و زره می ساخت کی آفتاب را برای سلیمان برگردانیدند چرا جعل

می کنی کی باد بساط او را غدوها شهر و رواحها شهر حرکت می داد کی مرغها همه سایه بر سر او می افکندند کی موسای پیغمبر با عصای خود چنین و چنان کرد و تسع آیات ظاهر فرمود کی عیسی ابرص و اکمه را شفا داد و خبر از غیب فرمود و مائده آورد کی ماه برای تو منشق شد این همه اخبار غیب را که می دهی چرا دروغ می گوئی انصاف بده که ممکن هست این همه معجزات در این کتاب اظهار شود و یک نفر ایراد نکند که ای محمد تو که می گوئی کتاب من لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه این همه اباطیل چیست که در کتاب خود جمع کرده و آن حضرت را مجاب نکند و این حکایت برای ما نقل نشود خواهی گفت که اینها همه را تاویلات هست که آن حضرت فرموده و دروغ هم نیست اما بوضع ظاهر نبوده می گویم تو نگفتی که یوم تاویل یوم ظهور قائم است و کسی که آن را بفهمد مؤمن ممتحن است و او از اصحاب قائم است پس اولا بقول تو کسی که اهل تاویل باشد اصلا آن روز [صفحه ۴۷] نبوده بر فرض که معدودی هم بوده اند عامه مردم نبوده اند و خاصه در میانه ی ملل باطله نبوده است زیرا که شما می گوئید که ما مدر گمان بالا رفته بواسطه ی متابعت این مرد و حالا اهل تاویل شده ایم ملل باطله که بودند قطعا به اعتقاد تو و از این مسلک بوده اند پس آنها حرفی را می شنوند که ابدا با وضع ظاهر درست نیست و بالفرض دروغ محض است و

روحشان پرواز می کنـد که یک همچو ایراد بتواننـد بر پیغمبر بگیرنـد و همین طور صم بکم نشسـتند و گوش دادنـد و جزیه و ذلت و خواری را بر خود گذاردنـد و از یـک نفر فریاد بلنـد نشـد که یا للناس پیغمبر شـما دروغ علانیه می گویـد و از ما توقع تمکین دارد یـا آنکه این فریـاد را کرده انـد و برای مـا خبر نیـاورده انـد بـا اینکه جزئیات محاجه ها نقل شـده چرا خود یهود و نصاری امروز چنین حرفی نمی زنند که معجزات انبیاء خود را از وضع ظاهر تاویل کنند یا بکلی منکر شوند و قرآن را تکذیب نماینـد پس وقتی که نه روایتی از طرق خود ما است که کسـی تکذیب قول او را کرده باشد نه از طریق یهود و نصاری و حال اینکه یقین می دانی و تصریح می کنی که اهل تاویل نبوده اند چرا شیطان تو را به این راه واداشته که محض جمع حطام دنیا و مرخصـی چهـار صـباح که تـوهم کرده منکر معجزات می شـوی تو منتهی می گوئی که یهود و نصـاری منکر معجزات پیغمـبر ماینـد منکر معجزات پیغمبران خود که نیسـتند پس معجزه ای است حقیت هست یقینـا نهایت تو می خواهی اسم حق را بر سـر جاهـل نـادانی بگـذاری انکار کرده و دیگر آنکه تضـعیف روایاتی که در این باب شـده است نمودن و انکار آنها کردن امری است که در هیـچ مذهب و ملت روا نبوده بلکه بنای عالم و نظام بنی آدم بر تصدیق ثقات و امناء است و خداوند فرموده یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و فرموده است کونوا مع الصادقین و فرموده است فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا

فی الـدین و لینـذرو اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحـذرون و فرموده است و من یتبع غیر سبیـل المؤمنین نوله مـا تولی و نصـله جهنم و ساءت مصیرا و هم چنین آیات بسیار مفید این معنی است و خاصه حدیثی که از حضرت امام رضا (ع) رسیده است در محاجه با راس الجالوت در این باب ذکر می کنم که نزدیک به عین مدعا است در بحار نقل کرده است از آن حضرت که در اثنـاء محاجه فرمود که رأس الجالوت سؤال می کنم تو را از نبی تو موسـی بن عمران (ع) پس گفت سؤال کن امام (ع) فرمود حجت بر اینکه نبوت موسـی ثابت می شود چه چیز است یهودی عرض کرد بـدرستی که او آورد به آنچه نیاورد آن را احدی از انبیاء قبل از او فرمود مثل چه چیز عرض کرد مثل شـکافتن بحر و منقلب نمودن عصا بصورت ماری که سـیر می کرد و زدن آن بر سـنگ پس چشـمه ها از آن جاری شد و بیرون آوردن او دست خود را در حالتی که روشن بود از برای نظر کنندگان و علامـاتی که خلق قـادر بر مثـل آنها نیسـتند حضـرت فرمود راست گفتی که حجت او بر نبوتش این بود که آورد به آنچه قادر نیسـتند خلق بر مثل آن آیا [صـفحه ۴۸] نیست که هر که ادعـای نبوت کنـد پس از آن بیـاورد به آنچه خلق قـادر بر مثـل آن نیسـتند واجـب اسـت از شـما تصـدیق او عرض کرد نـه به جهت اینکه موسـی (ع) از برای او نظیری نبـود به جهت مکـان او از پرونده اش و نزدیکی او از او و

واجب نیست بر ما اقرار به نبوت هر کس ادعای آن را بکند تا اینکه بیاورد از علامه ها به مثل آنچه موسی آورد حضرت امام رضا (ع) فرمود پس چگونه اقرار کردید به انبیاء آنچنانی که پیش از موسی (ع) بودند و حال اینکه نه دریا را شکافتند و نه از سنگ دوازده چشمه جاری کردند و نه دست خود را مثل موسی بیرون آوردند که روشن باشد و نه عصا را منقلب به ماری که سعی کند نمودند یهودی گفت که من خبر دادم تو را که هر زمان که آوردند بر نبوت خود از آیات به آنچه خلق قادر بر مثل آن نباشد و اگر چه بیاورند به آنچه موسی (ع) نیاورد یا آنکه بر غیر وضع آنچه موسی آورد باشد واجب است تصدیق ایشان حضرت فرمود پس چه منع می کند تو را از اقرار به عیسی بن مریم و حال اینکه مردگان را زنده می کرد و کور و پیس را شفا می داد و خلق می کرد از کل به هیبت مرغ پس می دمید در آن پس مرغ می شد باذن الله رأس الجالوت گفت گفته می شود که این کار را کرده و ماندیده ایم فرمود خبر بده مرا که آنچه موسی از آیات آورد تو مشاهده کرده آیا نه این است که اخبار از ثقات اصحاب موسی رسیده است که او اینکار را کرده عرض کرد بلی فرمود پس همچنین نیز آمده است شما را اخبار متواتره به آنچه عیسی بن مریم کرده است پس چگونه تصدیق کردید به موسی و تصدیق نکردید به عیسی پس یهودی مجاب شد و نتوانست جوابی بگوید حضرت فرمود

و همچنین امر محمد (ص) و آنچه آورد به آن و امر هر نبیی که خداوند فرستاده و از آیات او این بود که یتیم بود و فقیر و راعی و اجیر تعلیم نگرفته بود کتابی را و آمد و شد نزد معلمی نکرده بود بعد از آن آورد قرانی که در آن قصص انبیا بود و خبرهای آنها حرف بحرف و اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت پس بود که خبر می داد ایشان را با سزاواریشان و آنچه در خانه هاشان عمل می کردند و آیات بسیار آورد که احصا نمی شود راس الجالوت عرض کرد که صحیح نشده است نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد (ص) و جایز نیست از برای ما اینکه اقرار بکنیم از برای ایشان به آنچه صحیح نشده حضرت فرمود پس شاهدی که شهادت داده است از برای عیسی و از برای محمد (ص) شاهد زور است پس یهودی مجاب شد و جوابی نتوانست بگوید تا آخر حدیث شریف که با دیگران سخن فرمود و اگر چه فقره حدیث طولانی بود ولی معذلک نقل کردم تا بدانی که همه ملل تصدیق نوع معجز را داشته اند و همچنین در همه ی ادیان بنابراین است که به اخبار موثقین اعتماد می کنند حتی اهل دنیای صرف که هیچ در صدد دینی نیستند اگر بنا باشد به اخبار ثقات اعتماد نکنند اساس زندگی ایشان از هم می ریزد حتی خود شما الآن بناتان بر همین است و الان به ادعای وثاقت و صداقت داری برای من روایات می کنی [صفحه ۴۹] و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که چرا بیرون نمی رود از هر فرقه ی

از ایشان طایفه تا اینکه تفقه بکننـد در دین و بترساننـد قوم خود را هر گاه بسوی آنها بر گردند شاید ایشان بترسـند و طایفه در لغت بر یک نفر و دو نفر و زیاده بر همه اسـتعمال می شود پس ملاحظه کن که خداونـد بنای ملکش را بر این گـذارده اسـت که به اخبـار موثقین بگیرنـد و بنـای دین و ایمـان و عمل و غیر اینها همه بر این است و ملاحظه کن که تو مردی هستی تاجر و رسولان بسوی تو از نزد شـرکاء مکرر می آینـد و می رونـد و اخبار می آورند و بنای تو بر این است که ملاحظه شـخص او را می کنی که آیا محل وثوق و اعتماد هست یا نیست دیگر نه سؤال از مذهب او می کنی نه عقیده ی او و اینکه آیا با مذهب تو موافقت دارد یـا مخالفت و آیا در میانه شـما کلیه دوستی است یا دشـمنی است ابـدا ملاحظه اینها نمی شود بلکه شـخص او را ملاحظه می کنی که آیا مرد درست قولی است یا بی معنی است حتی در میانه بچه ها یک کسی را می بینی که انسان طبعا می فهمـد که این را خـاصه راست می گویـد به فلاـن قرینه و فلاـن جهت و این از جهت این است که خـدا خواسـته این مطلب به آسانی از برای خلق معلوم شود تا آنکه نظام امر دنیا و آخرتشان بر هم نخورد زیرا که اگر بنا باشد اعتماد از میان برداشـته شود لابـد بایـد انسان خودش به همه امورش رسـیدگی کند و یک نفر محال از عقل آن است که بتواند به همه امور دنیا و آخرتش رسیدگی کند پس چاره چیست

جز اینکه به اخبار بگیرد نهایت انـدک سـعی می کنـد و ثقه امین را از غیر او می شـناسد خلاصه که این مطلب واضـح است و حاجت به بسط زیاد ندارد و همیشه ایام بنابر همین بوده است و ائمه اطهار (ص) به همین امر فرموده اند و نهی از تشـکیک در قول ثقات فرموده اند و اینک ثقاتی امناء مثل علمای ما رضوان الله علیهم که علاوه بر وثاقت عمومی که در میانه ی اهل دنیا و آخرت همه پیـدا می شود ایشان صاحب ورع و تقوائی هسـتند که محال است اقدام بر کذب نمایند و منتهای سـعی را از ایشان می بینیم که در کتـاب خود جـد و جهـد می کننـد که یک حرف زیاده و کم نکننـد که مبادا مشـغول ذمه شونـد در روایت و وضـعی که از مؤلفین و مصـنفین سابقهم دست است همین بوده است حتی بنای ایشان بر این بوده است که تا بر صـدق و امانه کسـی اعتمـاد نمی کردنـد و علم و معرفت و دیانت او را نمی دیدنـد اجازه روایت اخبار را به او نمی دادنـد و سلسـله اجازات ایشان متصل است از الآن تا زمان کلینی علیه الرحمه که در اوایل زمان غیبت بوده است پس چه محل شـبهه است این مطلب و نیست این امر مثل امر تواریـخ و چیزهای دیگر که از قدیم مانده است که در آنها تصـحیفات بی اندازه شده باشد تا بحدی که از درجه ی اعتماد بیافتد بلکه همیشه حفظه داشـته و سعیها و کوششها در حفظ آنها نموده اند تا امروز و اگر گوئی که تو خود گفتی [صفحه ۵۰] که دس داسین و تغییر مغیرین در آنها هست گویم

راست است ولی بر گفتم که مخصوص به اصحاب سپرده بودند که همین طور بی پروا به روایات نگیرید بلکه دقت بکنید و صحیح و سقیم را از هم تمیز بدهید و بنای آنها بر همین بوده چنانکه از روایات پیش دانستی پس بدون شبهه یقین عادی بر ایما از این روایات حاصل می شود که چنین معجزات از پیغمبر و ائمه ما (ص) سرزده است ولو بر صحت یکی از اینها خاصه نتوانیم دلیل عملی اقامه کنیم بلکه عاده هم محتمل است که در این یکی تصحیف پیدا شده باشد یا آنکه این یکی مجعول باشد ولی در تمام این اخبار هرگز این احتمال نمی رود و اگر احتمال برود و موجب شک باشد پس حقیقت خداوند بنای ملکش را بر امر بسیار سست بی ثمری قرار داده است و خلقی ناقص و بی حکمت فرموده است العیاذ بالله و اگر تو اعتقادات درباره ی خداوند این است که خوب است دیگر عقب دین نگردی زیرا که خدائی چنین لازم نیست که من متدین به دین او بشوم خلاصه هر چه می خواهم کلام را مختصر کنم هی مطلب شاخ و برگ پیدا می کند و اگر گوئی که ما هم حرفمان همین است و منکر قول ثقات نمی شویم ولی خود ما هم جزو ثقاتیم یا در میانه ما ثقاتی هستند و داریم برای شما روایت می کنیم که این مرد صاحب معجزات و خوارق عادات بوده چرا از ما نمی پذیرد گویم علت شیئا و غابت عنك اشیاء ان ثقه امینی که شنیدی ما گفتیم او آن کسی نیست که حرف خود او را تکذیب کند بعد از آنکه شما به

دلیـل و برهـان ثـابت می کنیـد که معجزه سوای آیات کتاب نیست آن وقت در اینجا ادعا می کنیـد که این مرد صاحب معجز است بیـا و برو ببین البته من قـول تـو را نمی پـذیرم بلکه یقین می دانم که تـو مرد مزور دروغگویی هسـتی و به کلی از درجه امانت و وثاقت در نزد من می افتی اول که اختلاف قول تو باعث تمام شدن اعتقاد من است ثانی منکر هم چنان ضرورتی شده که در میـانه مسـلمین و یهود و نصاری همه جز بـدیهیات اولیه است که همه ی انبیاء صاحب معجز بوده انـد و هنوز توقع داری که من به قـول تـو اطمینـان پیـدا کنم که نسـبت معجز را به این مرد داده این توقع بیجـائی است پس بـا اینکه قول موثقین را ما اعتمـاد داریم معـذلک در میانه شـما بحول الله یک نفر موثق نیست که اسـباب شـبهه عاقل بشود و علاوه بر اینها می گوئیم که مطالبی چنـد هست که بر خود ما مسـلم شـده و اگر کسـی بیایـد بر خلاف آنها سـخنی بگوید خود این دلیل این است که این سخن بی پا است مثلا اگر تو صبح که آفتاب طالع شـده از حجره خود بیرون آئی و ببینی که آفتاب پهن است و هوا در کمال روشـنی و بـدن تـو را هم گرم کرد مثلاـ بعـد از آن داخـل حجره شوی و دیگری بیایـد و بگویـد الآـن نصف شب است و هوا تاریک و در نهایت سردی نه این است که تو با کمال عقل و هوشیاری خواهی گفت که این شخص یا مجنون شده یا چشمش عیب کرده یا خواب است و در خواب

راه می رود یا محض هزل و شوخی دروغ [صفحه ۵۱] می گوید و اگر از همه ی اینها ایمن باشی خواهی گفت که یقین یک معنی از این حرف غرض او است که منافات با وضع ظاهر ندارد حال امر امامت برای ما امروز الحمدلله مثل آن آفتاب است نسبت به سایه چنانکه امام (ع) فرمود و به این وضع و اینطور که حضرات صحبت می کنند به عینه مثل همان است که آن شخص گفت حال شب است و مسلم در صورتی که احتمال جنون یا اشتباه یا هزل و امثال اینها بدهم که سخنش ابدا محل اعتنا نیست و اگر از اینها ایمن باشم خواهم گفت که یقین این شخص یک معنی غیر از آنچه مقصود ما است قصد کرده و در این صورت هم که مقصود تو غیر از امام ثانی عشر ما باشد که فرزند امام حسن عسکری است بر ما حتم نیست متابعت او زیرا که ما بر خود مسلم کرده ایم به همه ادله که غیر از او کسی امروز واجب الاطاعه نیست خلاصه و اما آنچه بعد از ادعای مشاهده معجزات گفته که دلیل بر صدق مشاهده خود انفاق و ایثار جان و مال خود را ذکر می نمایند و آیه ی فتمنوا الموت ان کنتم صادقین را می خوانند تا آخر نمی دانم اینها چه قدر منجمد و کم شعورند که نامربوطی را که می گویند و ده دفعه جواب صحیح می شنوند باز می گویند و حیا نمی کنند والله این نیست مگر از شعور ایشان و این هم نعمتی است از خدا که همین طور این مزخرفات را بگویند بلکه عقلا بر آنها عبور کنند و

بطلان ادعای آنها را بفهمند اولا بگوئید ببینم که جان بازی و ایثار و نثار کردن کجا دلیل صدق بوده است و مضایقه در جان دادن کجا دلیل بطلان بوده است مگر نبود که امیرالمؤمنین (ع) بارها بر منبر صعود می فرمود و مردم را تحریص بر قتال معویه می فرمود و آنها تقاعد می ورزیدند تا آنکه آن حضرت را ملول کردند و آن حضرت در دعا عرض کرد اللهم انی مللتهم و ملونی و سئمتهم و سئمونی فابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی شرا منی و این تقاعد اصحاب هیچ دلیل بطلان دعوی آن حضرت نبود و دلالتی بر اینکه البته معجزه و آیتی از آن حضرت ندیده بودند در نزد هیچ شیعی نمی کند این همه ی منافقین که در عهد پیغمبر (ص) از جهاد تقاعد می ورزیدند و خداوند در کتاب مجید خود از آنها یاد کرده و مذمت فرموده است هیچ دلالتی بر ضعف حجت پیغمبر (ص) و عدم بروز آیات می کند یا نه خوارج نهروان که دست از نصرت علی بن ابیطالب (ع) کشیدند دلالتش چیست اصحاب سیدالشهداء علیه الاف التحیه والثناء بعد از آنکه حضرت فرمود من در این زمین کشته می شوم فوج فوج از گرد او متفرق شدند مگر معدودی دلالتش چیست آن همه که از قشون ابوسفیان در جنگهای پیغمبر (ص) کشته شدند چه دلالت بر حقیت ابوسفیان داشت آن همه که از اصحاب جمل و اصحاب معویه و خوارج را که حضرت امیر (ع) به درک فرستاد چه دلالت بر حقیت آنها داشت خوارج بدبختان طوری بر مرگ خود حریص بودند [صفحه ۵۲] که در بحار نقل می کند از ابی عبیده

که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) یکی از خوارج را طعن زد ملعون پیش می آمد و نیزه به جسد او فرو می رفت تا رسید به صاحب نیزه و او را با شمشیر کشت و می خواند که عجلت الیک رب لترضی این حرص بر کشته شدن چه دلالت بر صدق مدعای خارجی را در این همه که در کربلا حاضر شده بودند به جایزه یک درهم و دو درهم و سیدالشهداء و اصحاب او آنها را کشتند چه دلالت بر حقیت آنها و یزید و ابن زیاد داشت اگر این حرف را از روی اعتقاد می گوئی باید همه ی این جماعات را که نصرت باطل کردند اهل حق بدانی و بس است تو را که محشور با همانها بشوی و اگر محض قولی است که عوام فریبی بکنی باز هم خداوند تو را به جزایت برساند خلاصه که اینها نه دلیل حقیت است نه دلیل بطلان مردم اینقدر جانشان در نزدشان بی قابلیت است که یک نزاع جزئی می کنند سم می خورند و خود را هلاک می کنند و مولای من در یکی از رسائل خود که در رد حضرات می نویسد حکایت فرموده که آن سال که امیر توبخانه کرمان آمد و بلوجستان رفت و سیصد نفر از بلوجها را روی یک تلی محصور کرده بود زن و بچه خود را نشانیدند و همه را گردن زدند و بعد از آن نماز به جماعت کردند آن وقت در آن دوران از تل سرازیر شدند و جنگ کردند تا دانه آخر کشته شدند پس این دلیل حقیت مذهب آنها است و مکرر دیده شده که سنی را بسا بدهان توپ بسته اند

و گفته انـد لعن بکن و نکرده تـا توپ را آتش داده انـد و او را هلاک کرده انـد پس اینها دلیل هیـچ نیست فرنگیان سـرباز را طوری تربیت می کنند که به رود خانه می رسند و فرمان می دهند آنقدر از سرباز باب می ریزد که رودخانه را سد می کنند و عراده های توپ را از روی جسدهای آنها عبور می دهند پس این دلیل حقیت مذهب آنها است یا از صاحب منصب یا سـلطان خود معجزه دیده اند نه والله که شیطان چنان دشمن است با آدمی زاد که به هر حیله هست می خواهد آنها را هلاک کند و او را به این راههـا وا می دارد تـا خود را هلاـک کنـد و اگر این امری بود که آدمی زاد هرگز بـالطبع اینکار را نمی کرد حاجت نبود که خداوند در کتاب مجید خود بفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه پس معلوم است که در طبعشان این حالت هست و خداونـد نهی از آن فرموده و امـا آنکه فرموده است فتمنوا الموت ان کنتم صادقین مقصود نه اینجوره هاست بلکه مؤمن بسـکه از دنیـا منزجر است و مشـتاق لقـای پروردگـار آرزوی این مطلب را بسـا می کنـد همچنانکه از توریه نقل است که اولیاء خـدا آرزوی مرگ می کنند یعنی مرگ را دوست می دارند و این هم امری نیست که حتم باشد بر همه ی مؤمنین بلکه چه بسیار از ایشان که مرگ را کراهت دارنـد چنانکه در دعا است که اللهم ان الصادق الأمین (ص) قال انک قلت ما ترددت فی شـی ء انا فاعل [صفحه ۵۳] کثر دری فی قبض روح عبدالمؤمن یکره الموت و اکره مسـتاءته پس چه بسیار مؤمنین که مرگ را کراهت دارند و

این دلیل بطلان مـذهب ایشان نیست و در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده است که داخل شد رسول خدا صـلی الله علیه و آله بر مردی که عیـادت بکنـد او را و او شـاکی بـود پس از روی مرگ کرد پس فرمود رسول خـدا (ص) آرزوی مرگ مکن پس بدرستی که تو اگر نیکوکار باشـی احسانی بر احسان خود زیاد می کنی و اگر بدکار باشی پس تاخیر انداخته می شوی تا اینکه طلب رضا بکنی پس آرزوی مرگ مکنیـد پس ببین که علاوه بر اینکه دلیل حقیت نیست کار خوبی هم نیست و در آیه شریفه که فرموده انـد آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید در مقام مباهله است که صدق و کذب به واسـطه آن ظاهر می شود و شاهـد این مطلب و روایتی است که در برهـان نقـل می کنیـد از امام حسن عسـکر که از حسن بن علی بن ابیطالب نقل فرمود که خداونـد فرمود به پیغمبر خود (ص) که بگو ای محمـد به این جماعت یهود که اگر در آخرت یعنی جنت و نعیم آن خالص است از برای شما از دون مردم یعنی محمد و علی و ائمه و سایر اصحاب و مؤمنین امت و اینکه شما به محمد و ذریه او ممتحـن هستیـد و دعـای شــما مســتجاب اسـت و مردود نمی شـود پس آرزوی مرگ کنیـد از برای کـاذبین از خودتـان و از مخالفیتتـان پس بـدرستی که محمـد و علی و ذریه انـد و می گوینـد که ایشاننـد اولیـاء الله عزوجل از دون مردمی که مخالفت دارند با آنها در دینشان و ایشان مستجاب الدعوه هستند پس اگر ای گروه یهود شما هم چنانید که

گمـان داریـد پس آرزوی مرگ کنیـد از برای کـذب از خودتـان و از مخالفیتتـان اگر راسـت می گوئیـد کـه شــما محقیـد و مسـتحاب الدعوهاید بر مخالفین خودتان و بگوئید اللهم امت الکاذب منا و من مخالفینا لیستریح منه الصادقون و لتزداد حجتک وضوحـا بعـد آن صـحت و وجبت بعـد از آن پیغمبر (ص) فرمود به ایشـان بعـد از آنکه این مطلب را به آنهـا عرضه فرمود که احـدی از شـما این کلمه را نمی گویـد مگر اینکه آب دهـان او به گلوی او می گیرد و در همان مکان خود خواهنـد مرد پس یهود گفتنـد که علمای ما دروغ گوینـد و محمـد و علی (ع) و مصـدقین اند و راسـتگویانند و جرات نکردند که آن کلمات را بگوینـد به جهت اینکه دانسـتند که اگر دعـا کردنـد ایشـان مردگـان خواهنـد بود پس خداونـد فرمود و لن یتمنوه ابـدا تا آخر حدیث شـریف حال ملاحظه کنید که جای شـبهه هست که مراد از سنی موت سوای مباهله چیزی باشد و اگر به غیر این تفسیر بکنی مصداق فرمایش پیغمبر (ص) خواهی بود که فرمود من فسـر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار و همچنین فقد کفرو فقد اشـرک دیگر خود دانی و ادعـای مسـلمانی که می کنی خلاـصه و این را هم ملاـحظه بکن که اینهـا روز اول بطمع خـامی که شاید اسـباب سلطنتی فراهم آید تا چندی اینطورها بتسویلات [صفحه ۵۴] شـیطان حرکت کردند و امروز الحمدلله قسمی شده است که به هر وسیله بتوانند جان خود را به سلامت بیرون ببرند چه به لعن کردن چه به تملقات و رشوه ها دادن و پناه به این و آن بردن حتی

به دول خارجه از اسلام و تقیه نمودن سعی می کنند بلکه چند روز آسایش داشته باشند پس حالا به مذهب خودشان ادله بطلان خوب واضح شده دیگر برای چه ادعای بیجا می کنند و از قراری که شنیده ام از عقاید ایشان است که آنها که می میرند یا کشته می شوند بعد از چهل روز پیش بزرگشان زنده می شوند دیگر نمی دانم که چه غم از کشته شدن این روزها دارند خلاصه که بطلان این دلیل که اعظم دلیلهای ایشان است آنقدر واضح است که حاجت به تفصیل ندارد و اما آنکه گفته است که آنها که پیش از این روایت معجزات کرده اند خوف و طمع داشته اند و مشاعر و مدارکشان اینقدرها نبوده و امروز بر عکس است این هم مسلم نیست امروز هم جماعتی هم خوف دارند و هم طمع چون رسم شما بر این جاری شده که از صرف مال به جهت اضلال جهال چندان مضایقه نمی کنید حتی می شنویم که از بلاد دور برای فقرای خود هدایا و تحف می فرستید و مردم هم اینقدر طماع هستند که به جهت طمع مال تملق از یهودی و نصرانی و مجوسی می گویند شما هم یکی مثل آنها همینکه بوئی بردند که چای و پلوی ممکن می شود هر چه بخواهی روایت می کنند و دروغها می سازند و همچنین در اوایل جماعت بسیار خوف هم داشتند که مبادا کار شما بالا بگیرد و قوتی پیدا کنید این بود که احتیاط کار خود را داشتند تا آنکه خداوند همه شما را ذلیل و مقهور و مغلوب کرد و بسیاری از مردم آسوده شدند و پی کار خود رفتند و جماعت قلیلی که طینتشان خبیث

بود گرد شما ماندند و اما بالا رفتن مشاعرشان حاجت با دعا نیست همین بس است که از کمال جهالت و نادانی دعاوی باطله و ادله سخیفه شما را قبول می کنند انشدکم بالله ای مسلمین این از عقل است و شعور که امری که میانه ی یهود و نصاری و بت پرست بلکه زنان و مردان بی عقل مشترک است که بسیاری از ایشان مضایقه از جان دادن و قتل نفس خود عمدا نمی کنند این را انسان دلیل حقیت و بطلان بگیرد و برهان صدق بشمرد و انشدکم بالله این مزخرفاتی که یک بچه طلبه خیلی بهتر و فصیح تر و بلیغ تر می نویسد اینها را معجز به پندارد و خود را اسیر و ذلیل دست هم چو احمقی بکند اگر ترقی مشاعر و مدارک به این است ارزانی خود آنها باشد ما را همان سادگی های قدیم خوش است که گفته اند ما شیخ نادان کمتر شناسیم یا علم باید یا قصه کوتاه و اما آنکه آرزو کرده که کاش علما در یک مجلس حاضر می شدند و این طایفه را هم حاضر می کردند و مجادله می کردند تا حق به دلیل و برهان ظاهر شود نمی دانم این مصنف کیست و از سنش چه قدر گذشته اگر چه بعضی بخود میرزا [صفحه ۵۵] حسینعلی نسبت داده اند ولی از وضع دور است که مال خود او باشد مگر اینکه عمدا این قسم نوشته باشد که معلوم نشود از خود او است به هرحال که دور از خواب بیدار شدند این کارها در همان اول که خود میرزا علی محمد زنده بود و هنوز بنای شرارت نگذارده بودند مکرر شد و مجالس بسیار بر

پـا شـد و بـا او صـحبتها کردنـد و جز مزخرفـات از او چیزی نشـنیدند و بطلاـن او بزودی العقول همه ظاهر شـد حتی دو نفر از شـاگردان ملاـی زیرک خود را نزد مولاـی بزرگوار من فرسـتاد که یکی ملاـ محمـدعلی مازنـدرانی باشـد و یکی ملاـ صادق خراسانی و معلوم است که کسـی را که اختیار کرده برای دعوت مثل مولای من در نزد او چه قـدر معتمـد بوده اند و هشـیار و زیرک بلکه قطعا از خودش زیرک تر بودند زیرا که این مسـلم است که معایب کارها و اقوال و نوشـتجات او را همین چند نفر طلبه مفسـد که گرد او را گرفته بودنـد دایم درصـدد اصـلاح بودند و الا خودش احمق بود و بشـرکار خود درمانده بود و آنها نمی گذاشـتند که دست از فتنه بردارد خلاصه که این دو نفر را فرسـتاده بود و سوره نازل کرده به خط خود هم نوشته بود و با ملا محمد علی فرستاده بود و امر کرده بود که قشون بردارند و به فارس بروند و حکم بفرمایند که اسم او را در اذان قرین اسم خدا و رسول کنند و در همان یک سوره بیست غلط بود و مولای من همان را عنوان کتابی فرمود و شرح نمود و غلطهای او را واضـح کرد و ملا محمد علی را مخذولا منکوبا روانه فرمود و هم چنین ملا صادق خراسانی را که فرسـتاده بود با چند سوره بر سبک قرآن و چنـد دعا بر سـبک صـحیفه سـجادیه و چند خطبه بر سـبک نهج البلاغه و اینها را اسـباب معجز خود قرار داده و مولای من اعلی الله مقامه در مجلسی

عام او را حاضـر کرده و امر فرمود که کلام طرفین را بنویسند تا صورت مجلس رساله شود و نوشته شده و الآن موجود است و بطلان آنها در آن مجلس بر عوام و خواص ظاهر شد و او هم از کرمان رفت خلاصه که مصنف کتاب دلایل العرفان یا دور از خواب بیـدار شـده خبر از جائی نـدارد یا آنکه عمدا تجاهل می کند شاید اسـباب پیش رفتی برای کارشان باشد و غافل از این است که یریـدون لیطفؤا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و لله الحجه البالغه فلو شاء لهداکم اجمعین دیگر شما هر چه زبردست باشید در مجلس عام در حضور مسلمین خاصه با حضور حضرت شهریاری بهتر و پاکیزه تر از آنچه در کتابهای خود در گوشه امنی با حواس جمع می نویسید نمی توانید سخن بگوئید و اگر می توانید چرا دست نگاهداشته و از ثبت کردن در کتـاب مضـایقه می کنیـد که نفعش هزار مرتبه بیش از صـحبت مجلسـی است معـذلک الحمـدلله علی الائه و له الشـکر علی نعمـائه هر یـک کتاب که از شـما بیرون آمـد جوابی مقرون به صواب مشـمون به ادله کتاب و اخبار آل الله اطیاب (ص) نوشـته می شود [صفحه ۵۶] که همه اولی الالباب از آن بهره می برنـد ولو خود شـما منتفع نشویـد ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اذ القی السـمع و هو شـهید و انما یتـذکر اولوالالباب و ان الله یسـمع من یشاء و ما انت بمسـمع من فی القبور و امثال اینها از آیات بینات و لو شما ایمان نیاورید حکمه بالغه فی اتغنی النذر

و ما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون.

از اعجاز این گروه جان دادن بر سر ادعایشان است

اشاره

فصل گفته است باری می گویند اگر برهان خوارق عادات سماعی از هزار و سیصد و ده سنه قبل است حال از این حزب که جان بر صدق مشاهده خود می دهند بشنوند و قبول کنند و اگر چنانچه خوارق عادات معجز کافیه بالغه باقیه نیست و علت یقین و اطمینان و ترقی مشاعر و مدارك و تقرب الی الله نخواهد بود که ممکن نیست سنگ ریزه که جواهر شد و یا سوسمار که تکلم نمود به اطراف عالم فرستاد و نشان داد چه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و آن در تغییر و تبدیل و اگر به خلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجا همان سوسمار است و از چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست و هم چنین آن اگر سنگ ریزه باشد معجزه اش چیست و اگر جواهر اعجازش از چه راه و اگر متصل در تغییر و تبدیل است افسانه و ملعبه و جمعیت اطفال و حوضه ی درویشان لازم آید وآنگهی خلق عالم که به طلب دنیا از خدا دور مانده و به مجیت ذهب از مذهب مهجور شده اند اگر مشاهده کنند سنگ ریزه جواهر شد و سوسمار نطق نمود فورا تصدیق و اذعان کنند و بجان طواف نمایند چنانچه دیده و شنیده ایم که به طمع کیمیا چه اغنیا که فقیر شدند و چه نفوس که از ما یملك بخیال و هم گذشته و با این همه ممتنعات همه اینها حکایات و مسموعات است حال هم استماع نمایند و قبول کنند.

جواب

جواب عرض کردم گول ادعای اعجاز او را نخورید که اینها منکر همه ی اینها هستند مگر آیات کتاب

را که به خیال خود اثبات می کنند و آیات هم که رفتن و آمدنی حاجت ندارد همه جا از این مزخرفات پهن است و همه کس می بیند و مال امر هر کس به هر جا هست به آنجا می رود خلاصه والله محل تعجب است که چگونه تسفیه عقول مردم را می کنند علاوه بر اینکه خود را تسفیه کرده اند و آنها برای خود اسباب ریاستی می چینند و مطلبی در نظر دارند که بلکه به آرزوی خود برسند عجب از سایر مردم است که عبث گرد آنها بر می جهند و عیش از سخنان مزخرفات آنها می کنند ای مرد تو که در هر حال باید مطلع باشی چرا مطیع آنکس که اهل طاعت است نمی شوی که خود را افسار کرده دست اینجوره اشخاص از خدا بی خبر می دهی و حال اینکه در این میان سودی به تو نمی رسد جز دو ندکی و زحمت خلاصه اما کلمات اولش که اجمالاً سابق بر این جواب داده شد و اما عیوبی که برای معجزات شمرده اما آنکه گفته است که اینها معجزه کافیه بالغه باقیه نیست و باعث ترقی نفوس نمی شود و نمی توان آنها را به اطراف عالم فرستاد و برای زمانهای بعد هم مفید نیست زیرا که همیشه زنده نمی ماند می گوئیم اولا که ما منکر اعجاز قرآن نیستیم چنانکه سابق گذشت و بعد از [صفحه ۵۷] این هم خواهد آمد حال اگر با وجود اینکه خداوند معجزی مثل قرآن به پیغمبر خود (ص) عطا فرماید که بمرور ایام کهنه نشود و همیشه باقی باشد و در هر مکان نیز میسر باشد بردن آن و اقامه حجت پروردگار در همه جا

بشود و معـذلك كله علاوه بر قرآن معجزاتی چند مثل انطاق حصـی و سوسـمار و غير اينها به او عطا فرمايد آيا در اين نقصـی است بر پيغمبر (ص) كه نبايـد پيغمبر خـدا متصف به اين صـفات و آراسـته به اين كلمـات باشـد يـا آنكه نقصـی نيست نهايت بخيـال واهی تو حـاجت نيست و همـان قرآن كـافی است اگر شق ثانی را اختيار می كنی و می گوئی كه حاجت نيست و ما به همان قرآن قناعت داريم می گوئيم كه پس عيبی هم در اين نيست كه پيغمبر صاحب معجزات ديگر هم باشد نهايت تو مدعی هسـتی كه حـاجت نيست و از نفس خود خبر داری از ديگران كه خبر نـداری شايـد ديگران باشـند كه اكتفـا به قرآن نكننـد و معتذر به اين شوند كه ما عنادی با حق نداريم نهايت قرآن را نمی فهميم و حجت خدا بر ما به واسطه قرآن تنها تمام نمی شود و مـا محتـاجيم به اينكه مثـل انطـاق حصـی معجزی ببينيم والحق كه راست هم می گوينـد زيرا كه فهميـدن اعجـاز قرآن امری نيست كه به محض سـماع برای هر كس ممكن شود بلكه علوم بسـيار می خواهـد تـا اينكه انسـان اين مطلب را بفهمـد حتی به عربی دانسـتن اين مطلب معلوم نمی شود بلكه به صـرف و نحو و معـانی بيـان و منطق اين مطلب معلوم نمی شود بلكه به فقه و اصول و كلام و حكمت ظاهری اين مطلب معلوم نمی شود آخر انصاف بـده اينقـدر احاطه به عبارات و علوم و حكمتها كه در ميانه ی خلق معروف هست می خواهد كه انسان بفهمد كه اين از همه بالاتر است و احدی مثل اين را نياورده يا

نمی خواهد عبرت بگیر از این مطلب که علمای بزرگ و صاحبان تصنیف و تالیف و فصحا و بلغا خواسته اند که بیان اعجاز قرآن را بکنند بسیاری از ایشان نتوانستند بیانی بکنند که محل ایراد نباشد چنانکه مجملی در مقدمه اشاره کردیم پس وقتی که علما به آن بزرگی حیران شوند که اعجاز این چه حکایت است عوام و جهال چگونه این مطلب بزرگ را به این آسانی می فهمند و به آن قناعت می کند و اگر گوئی که پس بنابر اعتقاد تو قرآن کافی نیست می گوئیم که قرآن کافی هست و معجزه بالغه است ولی معذلک نیست امری که هر جاهل نادان به محض شنیدن اعجاز آن را بفهمد انصاف بده که اگر کسی در حضور جمعی از علماء و غیر ایشان که قرآن را من البدو الی الختم ضبط نداشته باشند مثل غالب مردم زیرا که آحاد مردم پیدا می شوند که اینقدر حافظه دارند که همه ی آن را حفظ کنند ولی عامه مردم امرشان اینطور نیست در حضور ایشان کسی آیه ی قرآن را تلاوت کند و عمدا یا سهوا و نسیانا آیه را غلط بخواند نه هم چنان غلط فاحشی که هر صاحب عربیتی بفهمد بلکه لفظی را به لفظ صحیح دیگر تبدیل کند آیا این جماعت که نشسته اید همه ملتفت می شوند که غلط خواند [صفحه ۵۸] یا نه و حال آنکه قطعا آنکه خوانده است عبارت را از حد اعجاز خارج کرده است چه اگر آنهم معجز باشد پس مثل قرآن آوردن کاری سهل است و یقینا آنکه او خوانده معجز نیست و بیچاره ادعای نبوتی هم ندارد حال اگر فهمیدن اعجاز قرآن

امری است که به این سهولت و زودی ممکن می شود چرا این جماعت علما غلط آیه را ملتفت نمی شوند بلکه اگر در قرآنی که پیش روی خود می گذارند و می خوانند غلطها باشد به این آسانی یقین به غلط بودن آن نمی کنند تا رجوع به قرآنهای صحیح بکنند پس فهمیدن این مطلب به این آسانیها که تو خیال کردی نیست مدتها باید زحمت کشید تا یک چیزی ملتفت شد آن وقت که شنیده همه عاجز شدند و اقرار به عجز کردند در آن زمان موافق حدیث شریف سخن وری در میان ایشان شهرت تامه داشت و اسباب افتخار بود و هر یک قصیده که می ساختند می آوردند و به دیوار خانه کعبه می آویختند که مردم بیایند و ببینند و تعجب کنند و جماعت بسیار دایم سعیشان در این باب بود آن حضرت که قرآن را آورد فورا اهل فصاحت و بلاغت آنها دیدند که مثل این نمی توان آورد و دیگر آن هم که اهل علم نبودند به عجز آنها با وجود عناد و لجاج و تایید و تسدید خدا یک وقتی ملتفت شدند که معجز است نه اینکه هر بدوی جاهل نادان که بیچاره از پشت سر گوسفند یا شترش آمده عبورش به مدینه یا جای دیگر که آن حضرت تشریف داشته افتاده است به محض که آیه قرآن می شنود از این می فهمد که این معجزه است نه والله به این آسانیها فهمیده نمی شود بلکه اگر از غالب اهل علم سؤال کنی طوری که ملتفت مسئله نباشد که عبارت قرآن فصاحت و بلاغت اش بیشتر است یا عبارت نهج البلاغه قطعا عبارت نهج البلاغه را ترجیح می دهد زیرا که نمی فهمند کیفیت

را و حـال اینکه آن حضـرت به این خطبی که قرائت فرموده تحـدی نفرموده و ادعـای اعجازی نکرده است و قطعا درجه کلام حضـرت امیر (ع) به مرتبه قرآن نیست بلکه سـایر کلمـات خود پیغمبر (ص) هم که علی الرسم سـخنی می فرمود به مرتبه قرآن نیست و آنها را جزو معجزات خود نشـمرده اند و عامی نادان بلکه متوسطین بلکه علمای خیلی ماهر اگر بنا باشد بصرف علم و حـدت مشـعر خود تمیز این مطلب را بدهند نخواهند داد مگر به همان وجه که اشاره به آن کرده ایم که بعد از آنکه ما دیدیم پیغمبر تحدی فرموده و احدی از فصـحا و بلغا که همه دشمن او بوده اند مدعی این نشده اند که ما مثل آن را می آوریم و اگر آورده بودند و چهار نفر اهل خبره تصدیق آنها را کرده بودند البته خبر آن به ما می رسـید زیرا که امری بسـیار بزرگ است و مکتوم نمی مانـد علاوه که در صورت امکان پس نعوذ بالله کـذب پیغمبر ظاهر می شود و خداونـد کذب کاذب را پنهان نمی گـذارد پس همین که بمـا خـبر نرسـید معلـوم است که همچنین چیزی نشـده و این قسم فهمیـدن و [صـفحه ۵۹] دانستن امری نیست که به محض شـنیدن آیه میسـر شود حال آیا می گویی که پیغمبر (ص) در همچو موردی باید به این مرد بدوی بفرماید که برو بگرد تا عجز کل را بفهمی یا آنکه معجزی فورا اظهار بکنـد اولی است هیچ عاقل شـبهه نمی کند که اگر فورا معجزی اظهار بکند که فهمیدن عجز کل از آوردن مثل آن سهل باشد اولی است پس مثل انطاق حصی و ضب یا ناقه یا

غیر آنها در مثل موقع از کمال حکمت است و البته رسولی که مظهر کمال پروردگار است مثل آن را باید داشته باشد و اگر بگوئی که چرا برای آن کسان که بعد می آیند نباید اینگونه معجزات بروز کند و حال آنکه در میانه آنها هم هستند جماعتی که از قرآن به سهولت نمی فهمند جواب می گوئیم که تو که می گوئی و ما هم می گوئیم که قرآن معجزی است که برای اهل هر زمان مفید است به چه نحو می گوئی آیا می گوئی که همه ی قرآن را به ظاهر از زبان پیغمبر می شنویم که چنین چیزی نیست یا از زبان امام به حق می شنویم که این هم نیست یا ملئکه پروردگار بر هر یک یک ما نازل می شود و قرآن می آورد که این هم نیست و بر فرض محال چرا معجز پیغمبر است معجز خود آن شخص باشد که ملك بر او نازل شده چنانکه پیغمبرانی که معجزات شبیه به هم داشته اند هر یک برای اثبات نبوت خود داشته اند و شبهه هم نیست که این طور نیست پس قرآن که به ما و تو می رسد و نبوت خاتم را ثابت می کند به چه نحو است نه این است که چون مردمان ثقه امین دست بدست این قرآن را آورده اند و به ما رسانیده اند فهمیده ایم امر سایر معجزات هم به همین منوال آنها را هم مردمان ثقه امین به ما خبر می دهند و از آنها می فهمیم حقیت پیغمبر را منتهی حرفی که تو در این مقام ادعا کنی این است که بگوئی قرآن را بعد از آنکه آوردند از خود این در عصر خودم می فهمم که مثل و

مانند ندارد می گویم عقلا مانعی از این هست که کسی شبهه کند که امروز به واسطه اختلاط عرب و عجم و رومی و فرنگی و هندی و غیر اینها عرب از فصاحت و بلاغت قدیم محروم مانده اند چنانکه محسوس است که در عراق عرب زبانی سخن می گویند که می توان گفت که در ده کلمه آنها یک کلمه صحیحه که لغت و صرف و نحوش درست باشد باقی نمانده باز بالنسبه اهل حجاز چون قدری دورتر بوده اند کمتر مغشوش شده آنهم اگر درست ملاحظه کنی می بینی که بیشتر کلماتشان رومی است باز بالنسبه اهل بادیه آنها که کمتر معاشرت دارند بهتر سخن می گویند و اینها هم که معلوم است از قدیم جزو فصحا و بلغا نبوده اند چه جای حالا که هر چه باشد باز مختلط شده و به این جهت امروز در میانه خلق نیست کسی که عربی فصیح بلیغ که هیچ شائبه عجمه در آن نباشد سخن بگوید چنانکه خود دیده ایم که علمای عرب امروز وضعی سخن می گویند که ابدا موافقت یا قواعد عربیت ندارد چه جای جهال ایشان و چه جای سایر مردم پس این است که امروزه نیست کسی که به فصاحت قرآن سخن [صفحه ۶۰] بگوید اما در آن زمان که همه سعیشان در تکمیل این علم بوده و ابدا اختلاط نداشته اند شاید که جماعت بسیار بوده اند که مثل قرآن سخن می گفته اند و خبر آنها به من نرسیده تو بگو ببینم که به کدام دلیل عقلی به این مطلب که پیش هم نبوده کسی که مثل آن را بیاورد یقین می کنی و بر فرض که کسی باشد که دلیل عقلی بتواند

اقامه بر این مطلب بکند عامه که بهره از دلیل عقل ندارند و جمیع آنچه می فهمند باید از راه سمع و نطق باشد آنها از کجا پی به این مطلب می برید که سابق بر این هم کسی مثل قرآن نیاورده است انشدکم بالله ای مسلمین غیر از این است که چون مردمان ثقه امین که ایمن از کذب ایشان هستیم بما خبر داده اند که از آن زمان که پیغمبر (ص) قرآن را آورده تاکنون احدی از آحاد با کمال سعی و کوشش نتوانست مثل آن را بیاورد و چون این مطلب را دانستیم و یقین کردیم فهمیدیم که قرآن معجز است و ایمان آوردیم اینک همان مردمان ثقه امین که آن روایت را کرده اند و روایت معجزات را هم کرده اند اگر این مطلب قبول نمی شود آن مطلب هم قبول نباید بشود بلکه روایت نیاوردن مثل قرآن شهادت نفی است و روایت معجزات شهادت اثبات و این به مراتب اقوی از اولی است چنانچه واضح است پس عامه مردم اعجاز قرآن را از کجا بفهمند و اگر بگوئی چنانکه می گوئید که چون مردمان ساده و کم شعوری هستند روایتشان در باب معجزات مسموع نیست گویم معجزات محسوسه که از قبیل مبصرات یا مسموعات است فهمیدن آنها مشکلتر است یا امور معقوله عالم و امر قرآن در حقیقت معقولات است و اگر گوئی که صرف روایت اینکه نشنیدیم کسی مثل آنرا آورده باشد از مسموعات است می گویم آن ساده لوحی که گول بخورد در روایت معجزه در این باب هم ممکن است که گول بخورد چهار نفر زیرک گرد او را بگیرند و بگویند قرآن معجز است

و احدی مثلش را نیاورده فورا گول می خورد چنانکه بلا تشبیه الأن بنای خودتان بر این است که عوام خود را گول می کنید که هیچ کس مثل اینها نگفته و حال اینکه هزار مرتبه بهتر از اینها گفته اند و عار دارند از اینکه عبارت خود را پهلوی عبارت شما بگذارند خلاصه مطلب این است که شبهه در معجز بودن قرآن نیست ولی وقتی که درست ملاحظه کنی می بینی که راه فهمیدن اعجاز آن از برای عامه بر حسب عادت از طریق اخبار متماتست لا غیر بلکه همین امروز هم از همین راه می فهمیم و الا یکنفر از تمام روی زمین به چه منوال خبردار می شود پس اگر آخر مال همه به این است پس هر چه در باب قرآن می گوئی در باب سایر معجزات هم بگو و عوام بیچاره را به شبهه مینداز و اگر کمال فهم و ادراک تو اینقدر است که اصل این معجزات را بر پیغمبران عیب می گیری در حقیقت شکلی از این سخن می خندد و حاجتی بجوابهم ندارد الا اینکه از باب اینکه هر کلامی را جوابی است می گوئیم که اگر منظور این است که خود این اعمال اعمال قبیحه ای است که از پیغمبران خدا شایسته نیست سر بزند بعینه مثل [صفحه ۶۱] همین اعمال یا نظیر آنها در افعال خداوند موجود است خداوند حصی را منقلب به جواهر فرموده است و همه جواهر است که در عالم هست از همین خاکها از نوع حصی است مکون شده است و همچنین خاک را خداوند انطاق فرموده زیرا که انسان را از خاک آفریده و او را انطاق نموده است پس

این نوع اعمال افعال خدائی است و اگر بر خدائی که منزه از جمیع عیوب است اینها عیب نیست اگر بنده ی را هم مفتخر فرماید و صفت خود را به او عنایت کند و قدرت خود را در او بگذارد البته عیب بر بنده نیست بلکه کمال حسن است و تو ای نادان نظر می کنی به اعمال شعبده باز آن که در عملشان واقعیت نیست و همه اش به ترد دستی یا چشم بندی است و می بینی که این اعمال را عقلا چندان مستحسن نمی شمرند گمان می کنی که اعمال انبیا و اولیا هم از همین قبیل است و هیهات که از این قبیل باشد بلکه تمام آنها در واقع نفس الامر همان قسم است که اظهار می کنند و شان آنها اجل از این است که مثل ساحر کاری بکنند و حال آنکه خداوند می فرماید و لا یفلح الساحر حیث اتی و تو این مطلب را انکار نمی توانی بکنی که ایشان ساحر نبوده اند نهایت از کمی ادراکت همچون گمان کرده که راهی برای این جوره اعمال سوای سحر و شعبده نیست و حال اینکه قدرت خداوند را کم شمرده و عظمت او را کوچک کرده و از حوصله خود افزون تر چیزی فرض نکرده و ما قدروا الله حق قدره و الأرض جمیعا قبضته یوم القیمه والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و در اخبار اهل بیت (ع) شاهد این معنی بسیار است که آل محمد (ع) دست خداوند هستند و در کتاب مجید است که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم و همچنین و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و خدا

را با پیغمبر (ص) تعارفات و سمیه به یواقعیت نیست و واقعا و حقیقت دست ایشان دست خداست که بالای دستهاست و مغلول هم نیست قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان نیفق کیف یشاء پس آیا تو می گوئی که قدرت پروردگار عاجز از این است که مثل سوسمار را به سخن در آورد یا سنگ ریزه را جواهر کند یا انطاق نماید اگر قدرت خدا را اینقدر می دانی که اول برو تحصیل معرفت خدا را بکن و آن وقت در صدد این مطلب برآی و تمام این مطلب بعد انشاء الله خواهد آمد عجاله مقصود این است که بلا شبهه این عیب نیست بر پیغمبران خدا که چنین کاری بتوانند بکنند بوجهی که واقعیت هم داشته باشد و از قبیل سحر و شعبده هم نباشد بلکه کمالی است و تو در اثنای کلامت مدح اهل زمان را می کنی که صنایع را تکمیل کرده اند و کارهای غریب از ایشان سر می زند و حال اینکه همه اینها به اسباب ظاهری است و چیزهائی که تجربه ها دست آورده اند از طبایع چیزها که خداوند این طبایع را [صفحه ۶۲] در اشیاء گذارده است و خلق بطول تجربه خورده دست می آورند و قدرت ظاهریه برابر از صنایع حاصل می کنند پس چه نقصی است بر پیغمبران خدا که بدون معونت اسباب ظاهریه از این قبیل اعمال از ایشان سر بزند و حال اینکه ملائکه خداوند که جمیع امور ملک بر دست ایشان جاری می شود به فرمان آل محمد (ع) هستند و روح القدسی که عقل کل است و موافق اخبار و آثار

جمیع امور عالم بر دست او جاری می شود و خداوند بطور اطلاق خطاب به او فرموده که به تو امر می کنم و به تو نهی می کنم و به تو عطا می کنم این روح القدس مؤید ایشان است بلکه طوع فرمان ایشان و در هر شب قدر بر ایشان نازل می شود و آنچه خداوند خواسته باشد اول و با خطاب می فرماید بعد او منجوم و سایر ملك می رساند که همه اینها مضامین اخبار است پس اگر به فرمان همین روح جمیع امور طبیعیه عالم جاری می شود چه ضرر دارد که همین روح از زبان ظاهری پیغمبر (ص) سخنی بگوید به امر پروردگار و هر چه خواسته باشد جاری بکند و چه نقصی است بر آن حضرت در اینکار والله که در این آخر الزمان خلق به واسطه مهلت و استدراج پروردگار جری شده اند و هر مزخرفی را به هر خیال که بخواهند می گویند این جماعت بعد از آنکه خواستند که ادعای امامه و نبوت بکنند و دیدند که هیچ کمال از برای ایشان نیست و نتوانستند خود را از آن درجه که هستند بالا ببرند این است که سعی دارند بلکه آل محمد علیهم السلام از مقام خودشان پائین بیاورند بلکه بتوانند اسم ایشان را بر سر خود بگذارند و هیهات که دستشان به دامان جلال و کبریای آل محمد (ع) برسد یا بتوانند ایشان را از حد خود پائین بیاورند و مثل آنها شده است مثل آن کل خوری که کل را از ترازوی شکر فروش می ربائید و می خورد هر چه کل منجورد از شکری که برای او می کشید کم می شد و هیچ ضرر بر شکر

فروش وارد نمی آمد این جماعت هم به این سخنان می خواهند آل محمد را از درجه خود پائین بیاورند و خود را به ایشان بچسبانند هی به آن درک اینها پائین تر می رود و دامان جلال آل محمد علیهم السلام از ایشان دورتر می شود و هیچ نقص بر ایشان وارد نمی آید گر جمله ی کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند کرد باری عرض این است که این نقصی نیست بر ایشان که مصدر افعال الهیه باشند و اگر گوئی که این عمل فی حد نفسه نقص نیست ولی در مقام اعجاز شایسته نیست چنانکه ظاهر بعضی از کلماتش این است که می گوید ممکن نیست سنگ ریزه که جواهر شد یا سوسمار که به تکلم در آمد به اطراف عالم فرستاد و نشان داد چه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و آن در تغییر و تبدیل تا آخر آنچه گفته و این کلمات قدری بی ترتیب است و شباهتی به کلمات مرشدش می دهد زیرا که صرف اطراف عالم فرستادن محتاج بحیواه ابدی نیست بلکه ماندن و دیدن اهل هر زمان حیوه ابدی می خواهد [صفحه ۶۳] و تو ذکری از آن در اینجا نکردی خلاصه که چون مطلب معلوم است در صدد این بیانها نیستم مقصودش این است که چون همیشه این سوسمار مثلا زنده نیست ممکن نیست که اهل هر مکان و زمان او را ببینند و از این مطلب ما را جوابهاست اول آنکه مسلم است که قرآن معجزه بزرگ آن حضرت است و او باقی و دایم و به اهل هر مکان هم می رسد ثانی همانکه عرض کردیم که اگر درست ملاحظه کنی فهمیدن

اعجاز قرآن هم برای عامه مردم ممکن نیست مگر به روایات که از قول روات ثقه امین انسان بفهمد که در هیچ جا و در هیچ عصر مثل آن را نیاورده اند و وقتی که اینطور شد امر قرآن با سایر معجزات برای جهال و عوام علی السوی می شود و همانطور که برای من خبر آوردند که مثل قرآن کسی نیاورد خبر می آورند که انطاق حصی و ضب هم فرمود ثالث اینکه سلمنا که سوسمار ناطق را نشود بهر جا برد و برای هر زمان نگاهداشت ولی معذلک این عیبی نیست برای پیغمبر که هم چنین آیتی هم علاوه بر آیات کامله داشته باشد و این مخصوص باشد به همان کسی که خدمت او رسیده و آیت را مشاهده نموده است و حتم نیست که پیغمبر (ص) که مبعوث می شود نسبت به همه ی اهل دوی زمین و اهل همه زمانها بحسب ظاهر یک قسم رفتار فرماید و به همه به یک قسم ابلاغ نماید و ترقی مشاعر و مدارک خلق به یک قسم حاصل شود چنانکه در عبارت بعد از این انشاء الله جواب از این مطلب خواهد آمد و در این مقام همین قدر را می گوئیم که بدون شبهه امر آن کسان که شرفیاب از خدمت ایشان می شوند با سایر مردم فرق می کند حتی آن آنی که خدمت او می رسیدند تا آن آن که دور می شدند و به خانه های خود می رفتند فرق می کرد و مکرر عرض می کردند که یا رسول الله ما همین که خدمت شما می رسیم علایق ما از دنیا قطع می شود و زاهد در دنیا و راغب به آخرت می شویم و همینکه به

خانه های خود می رویم و استشمام اهل و عیال و اولاد را می کنیم باز قلوب ما قسمی می شود و می فرمود که اگر شما همیشه به آن حال باشید که پیش من هستید هر آینه ملائکه با شما مصافحه می کنند خلاصه سخن این که قطعا امر حاضرین و غائبین از جهات بسیار فرق می کند و یک علتش همین است که آنها این قسم آیات و علامات را هم می دیدند و ما از این فیض محروم مانده ایم و به محض شنیدن باید ایمان بیاوریم و از همین باب است که آن کس از ما که سعادت ایمان را دریافت فضل او از آنکس که در درجه ی خود اوست از سابقین بیشتر خواهد شد چنانکه حضرت پیغمبر (ص) فرمودند یا علی و اعلم ان اعظم الناس یقینا قوم یکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی (ص) و حجب عنهم الحجه فامنوا بسواد فی بیاض زیرا که اثر شنیدن بقدر دیدن نیست چنانکه در حدیث این مطلب را فرمودند و شاهد از عمل موسای پیغمبر آوردند که خداوند در طور به او وحی فرمود که بنی اسرائیل بعد از بیرون آمدن تو به واسطه ی سامری گمراه شدند و گوساله پرستیدند و موسی یقین داشت [صفحه ۶۴] که وحی خداوند صدق است و معذلک چندان متغیر نشد همین که آمد و دید که چه کرده متغیر شد فالقی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه خلاصه پس اثر دیدن از شنیدن به مراتب بیشتر است و اهل آخر الزمان که به شنیدن این طور متاثر می شوند به دیدن البته بیشتر متاثر می شوند خلاصه مطلب آن بود که چه بسیار فیوض و

خیرات برای حاضـرین میسر است که غائبین از آنها محرومند و این از جهت این است که امر ابلاغ رسل هم امر طبیعی است و بر وضع عـادت روزگـار است اگر چه ایشان صاحب خارق عادت هسـتند ولی از خوارق عادات همین قـدر ابراز می دهنـد که احقاق حق خود را بفرمایند از اینکه گذشت سایر امور بر وضع عادی روزگار است و حتم نیست که نسبت به همه خلق یکسان باشد چنانکه پیغمبر (ص) که تشریف آورد اول اظهار امر خود را در مکه فرمود و در شار بلاد خبری از آن حضرت نداشتند و معجزی هم که اظهـار فرمود که بقول تو منحصـر به قران است فقـط برای اهـل مکه قرائت فرمود و شـار مردم خـبری از آن هم نداشتند بعد خورده خورده خبر او به اطراف مکه رفت و ذکر معجز او مثلا در آنجاها شد خورده خورده به سایر بلاد خبر رفت و آیه نازل شـد که از هر قومی طایفه بیاینـد و تفقه در دین بکننـد و برگردند و قوم خود را انذاز بکنند شاید بترسـند پس همه این امور بر وضع عـادت بود من جمله امر معجزاتهم بر وضع عادت بوده است به این معنی که خود معجز اگر چه خارق عادت اسـت ولی رسـیدن آن به هر قـومی بر وضـع عـادت است نه بر خلاـف عـادت پس از این قبیـل معجزات مثـل انطـاق حصـی و سوسمار رسیدنش به غایبین به همین نهج است که ملاحظه می کنی بما رسیده و اگر پیغمبر خدا بنا باشد که بر غیر وضع معتاد به تبلیغ بفرماید و هدایت خلق و تکمیل مشاعر ایشان

را بنمایـد پس همین طور یکمرتبه خلق را منقلب کنـد و بر صـراط مسـتقیم وا دارد چه حـاجت به این است که مقاسات انـذال داشـته باشـد پس بنابر معتاد است و معتاد همین است که جاری شـده و توقع غیر از اینها بی جاست و باز تتمه این بیان در محل خود خواهـد آمـد غرض این است که میسـر نبودن بردن ضب به اطراف عالم ضـرری بر نبوت آن حضـرت نمی رسانـد و بنابر همین هست و حاضـرین هم سـرافراز برؤیت این معجز می شوند و سایر هم محروم می مانند بلا تشبیه و اسـتغفر الله خود تو می گوئی در دعوی خودت که مردم برونـد و ببیننـد اگر حال حاضـر با غائب فرق نمی کند چه حاجت به رفتن است خلاصه و اما آنکه گفته است و اگر به خلاف عـادت زنـده و نـاطق بمانـد از کجـا همان سوسـمار است و از چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست گـویم ای مرد از خـدا بـترس و مزخرف مگو و شایـد یـک علت اینکه اینگونه معجزات را عمومی قرار نـداده انـد همین شبهات تو و امثال تو است اما آن روز اول که اعرابی سوسـمار را از بیابان صـید می کند و در آستین خود پنهان می کند که از برای خود او و دیگران شبهه نیست که این سوسمار ناطق نیست و تعلیمی هم نگرفته لهذا پیغمبر خدا ابا نفرمود [صفحه ۶۵] از اینکه آن را به نطق در آورد زیرا که محل شـبهه نیست اما بعـد از آن زمان که پیغمبر خـدا می دانـد مثل تو موسوسـی پیدا می شود که بگوید این آن سوسمار نیست و از هزار و سیصد سال

تـاکنون چه طور می مانـد و ممکن است این را به تعلیم اینطور ناطق کرده باشـند لهـذا از این قبیل معجزات را باقی و دایم قرار نـداد پس ببین که حجه خداونـد چه طور تمام است و کامل که بر زبان خود تو جواب تو را می فرمایـد که حکمت پروردگار منکر نشـوی و دأب پیغمـبر و ائمـه اطهـار (ص) ایـن بـوده است که معجزی که ممکن باشـد کسـی در آن شـبهه بکنـد و محل احتمال باشـد نمی فرمودنـد چنانکه شخصـی به حضـرت امیر (ع) عرض کرد که من در مقام خود می ایسـتم و عزم می کنم بر اینکه از جـای خود حرکت نکنم شـما مرا به قوت اعجـاز از جای خود حرکت داده پیش بخوانیـد فرمود اینکار برای من سـهل است ولی محتمل است که کسی بگوید تو در باطن با من موافقت کرده در آمدن و این از قوت من نیست ولی تو از من بخواه که من این درخت را از جای خودش حرکت دهم تا محل شبهه نباشد او هم ملتفت شد و قبول کرد و حضرت درخت را پیش خوانـد و آمـد خلاـصه که بنـای ایشـان در معجزات بر این نیست که چیزی که محل شـبهه است قبول کننـد این است که باقی گـذاردن مثل سوسـمار ناطق اگرچه بر ایشان سـهل و آسان است اما به جهت همین اشـتباهات باقی نمی گذارند با اینکه همین شبهه هم از عین مکر و حیله است سوسـمار طـوطی نیست که بتـوان به تعلیم آن را نـاطق کرد و طـوطی هم که نـاطق می شـود پیداست که صرف صوتی است که از دهان او بیرون می آید و ابدا تعقل در

آن نیست اما سوسمار به آن وضع که سخن می گوید مثل کسی است که نفس ناطقه به او تعلق گرفته باشد پس بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول علاوه بر اینها که اگر حکمت خدا بر این جاری بشود که مثل سوسمار ناطق را باقی بگذارد ممکن هست که آنقدر از آثار و علامات با او بگذارد که احدی شبهه نکند که این همان است که رسول خدا به اعجاز ناطق فرموده است و همچنین است امر در باب سنگ ریزه و جواهر حال که حکمت بر این جاری نشده که مثل اینها باقی باشد که ما در صدد رفع شبهه تو برآئیم ولی اگر خداوند بخواهد که آنها را باقی بگذارد با آثار و علاماتی که هر ذی شعور به قصد که وضع اینها از عادات خارج است و البته معجز است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن هست مگر همان سنگ ریزه که ناطق باشد در هر مجلس و محفل که همه کس علانیه ببینند و بشنوند معجز نیست و محل شبهه است خلاصه که کلمات یاوه پشت سر هم می گویند و عوام بیچاره را گول می زنند و من سبقت له من الله الحسنی از این سخنان گول نمی خورد و اما آنکه گفته اگر متصل در تغییر و تبدیل است تا آخر در حقیقت محتاج به جواب نیست و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کسی که ادعای اسلام می کند [صفحه ۶۶] اینگونه سخنان زشت نسبت به پیغمبران خدا نمی گوید نیست والله مگر عداوتی که در دلهای خود با آن بزرگواران دارند

که اینگونه استهزاء می کنند و غافل از قول خداوند که می فرماید انا کفیناک المستهزئین پس جواب این کلمه را خداوند خود بر دست ملئکه غلاظ شداد خواهد داد مثل همه کلماتش ولی مسلمانان بدانند که کارهای پیغمبران حقه بازی نیست که واقعیتی نداشته باشد و جمیعش به تائید روح القدس است و بعینه مثل اینکه سایر امور عادیه عالم واقعیت دارد آنها هم همه واقعی است نهایت واقعیت هر چیزی بوضع خاصی است که ما آگاه نیستیم باری و اما آنچه گفته که خلق عالم بطلب دنیا از خدا دور و به محبت ذهب از مذهب مهجور شده اند اگر مشاهده کنند سنگ ریزه جواهر شد تا آخر مزخرفات ای مرد اگر واقعا طالب هدایتی که مجاهده در راه خدا بکن تا خداوند تو را هدایت کند و اگر طالب نیستی که این همه جان کندن برای چه چیز همین طور هیچ دینی را بخود مگیر مثل همه بی دینهای عالم خلاصه اما انطاق حصی و سوسمار را که چه دخل به این مطلب دارد که مردم طالب دنیا هستند و به این سبب شیفته دنیا می شود نهایت یک مرتبه این عمل را دیده اند و دانسته اند که پیغمبر بر حق است و هر که خواسته ایمان آورده و هر که نخواسته نیاورد و اما سنگ ریزه که جواهر شد این الاف الوفی نبوده است که همه خلق عالم به این واسطه غنی و صاحب مال بشوند نهایت خواسته اند به یک نفری عطائی فرموده اند و چه ضرر در این است که پیغمبر خدا (ص) که به همه ی قسم خلق را هدایت فرموده جمعی را به زور بخشش و

عطا رو به خود کنـد علاوه بر اینکه این وضع بخشش خاصه پیغمبران است که از جانب خداونـد مبعوث می شونـد و قطعا آن کسـی که حقیقت اهل سـعادت است بعـد از آنکه این وضع را مشاهـده کرد چنان مقبل به ایشان و معرض از ما سوی می شود که یک سره دنیا را ترک می کنند چنانکه مروی است که فضه کنیز حضـرت فاطمه زهرا (ع) قدری اکسیر با خود داشت که در مقـام حاجت بکار برد وقتی ملاحظه کرد که موالی او به سـختی گـذران می کننـد با خود خیال کرد که چه بهتر از این که این اکسـیر را بر قطعه مسـی طرح کنم و صـرف معیشت موالی خود کنم و چنـان کرد و قطعه طلائی خـدمت ایشان آورد و هر یـک از موالی و عیبی بر آن طلاـ گرفتنـد تـا اینکه دانست که همه ی آن علم را دارا هسـتند بعـد از آن حضـرت امیر (ع) پـای مقـدس خود را به زمین زد و زمین شـکافت و سبیکه هـای طلا ظاهر شـد که روی هم ریخته فرمود تو هم اگر می خواهی با ما باشی طلای خود را بیانداز روی اینها او هم انداخت و از دنیا اعراض نمود چنانکه فضلش معلوم است خلاصه که آن کسی که اهـل سـعادت است بعـد از آنکه چنین معجزات دیـد از دنیـا معرض می شود و همه خطـام آن در نظرش خار می شود نه اینکه بطلب دنیا می افتد و آنکه اهل سـعادت نیست که حاجت به این معجزات ندارد به همان سـلطنت ظاهر و اوضاع دنیوی و غنایم هم مغرور [صفحه ۶۷] می شود و به همین سبب بسیاری از خلق به

نفاق ایمان آوردند بلکه عمدا رسول خدا (ص) به بسیاری کرامتها می فرمود تا آنکه اقبال کنند و خداوند اسم این جماعت را در کتاب مجید خود مؤلف قلوبهم فرموده و آنها جماعتی بودند که توحید را قبول کردند ولی معرفه ائمه را حاصل نکردند و مخصوصا سهمی از صدقات برای ایشان قرار داده که تالیف قلوب ایشان بشود و پیغمبر (ص) در یکی از غزوات که غنایم بسیار دست آمده بود به همین جماعت مؤلفه قلوبهم مثل ابوسفیان بن حرب و امثال آن آنقدر عطا فرمود که از حوصله ها بیرون است و بعضی از مؤمنین ضعیف حسرت می خوردند و آن حضرت به ایشان فرمود که میل دارید به شما هم بدهم و شما هم مثل آنها باشید قبول نکردند و به همان عطای کم خورسند شدند و بعضی از اغنیا هم بودند که باز طمع دامن گیر آنها بود و می گفتند جنگها را ما می کنیم و پیغمبر (ص) صدقات را به دیگران می دهد و آیه درباره آنها نازل شد و منهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا و ان لم یعطوا اذا هم یسخطون خلاصه و فواید این مطلب و حکمتهای آن بسیار است یکی اینکه مثل این جماعت اگر خودشان ایمان حقیقی پیدا نکنند شاید اولاد ایشان که در حوزه اسلام نشو و نما می کنند مؤمن شوند و فایده دیگر اینکه از این قبیل مردم لازم است که گرد اهل حق جمع شوند و به طمع مال نصرت کنند حق را و اگر کشته هم بشوند فدای سر مؤمنین که هستند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده جاهد الکفار و المنافقین و

در حـدیث شـریف فرمودنـد که نزول آیه اینطور بوده که جاهد الکفار بالمنافقین یعنی به منافقین با کفار جنگ کنید و آنها را اسـیر و سـنگر بلای خود قرار دهید خلاصه که این مرد با این همه ادعا از حکمتهای پروردگار بسی غافل است و این است که عیب می گیرد بر پیغمـبران و بی خبر است که امر به این آسـانی که گمـان کرده نیست آه اگر از پس امروز بود فردائی و البته هست [صفحه ۶۸] شـمرده اند و مولای بزرگوار من روحی فداه جواب از این مطلب به تفصیل فرموده است و با دلیل و برهان ثابت فرموده که اینها جزو محالات نیست و همه ممکن است و بعـد از بیانات ایشان در حقیقت شایسـته نیست که این ناچیز در صدد بیان بر آید ولی چند کلمه به جهت اینکه اشـکال در این مقامهم بی جواب نمانده باشد عرض می کنم که در مثل داخل کردن دنیا در بیضه با حفظ صورت هر یک که فرموده است این نشدنی است راست است و نقصـی هم به این واسطه بر قدرت خداونـد وارد نمی آیـد و علت آن آنست که مانع نفوذ قـدرت پروردگار اگر چیزی است که از جانب غیر او است و در حیطه تصرف او نیست و نمی تواند آن را بر طرف کند این نقص قدرت خداست ولی اگر این امری است که خداوند خود قرار داده و از کمـال قـدرت و حکمت اوست که اینطور است و الانهم که اینطور قرار داده باز در حیطه تصـرف او است و بمحضـی که خواسته باشد او را منقلب می کند و هر چه را در

هر جا بخواهد قرار می دهد چنانکه حضرت امیر (ع) می فرماید لیس لشی منه امتناع و لا له بطاعه شی انتفاع پس چه نقصی بر قدرت او است و اشاره به این مطلب هست فرمایش حضرت عیسی (ع) آن وقتی که شیطان از آن حضرت پرسید که آیا پرورنده تو قادر هست بر اینکه زمین را داخل در بیضه کند و زمین را کوچک نکند و بیضه را بزرگ نکند حضرت عیسی (ع) فرمود وای بر تو بدرستی که خدای تعالی وصف کرده نمی شود بعجز و کیست قادرتر از کسی که لطیف کند زمین را و بزرگ کند بیضه را خلاصه سخن این است که خود خداوند به حکمت بالغه خود قرار داده است که آسمان با وجود بزرگی داخل بیضه با وجود کوچکی نشود نه اینکه این یک امری باشد و خود قدرت پروردگار سبب آن نشده باشد مثل اینکه خداوند خود میان سردی و گرمی و تری و خشکی غیر اینها مضاده قرار داده است چنانکه فرمود بمضادته بین الأشیاء عرف ان لا ضد له و فرمود ضاد النور بالظلمه والضیاء بالبهم حال اگر عین نور با عین ظلمت جمع نمی شود این از نقص قدرت خداوند نیست بلکه همین به قدرت او است و خداست که بعضی را حد بعضی قرار می دهد و بعضی را به بعضی منع و دفع می نماید و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع خلاصه سخن این است که این مطلب سبب نقص قدرت نیست چنانکه تو اگر به یک دست دست دیگرت را از کار معینی منع بکنی پس آن دست که ممنوع شده سبب

سلب قـدرت از تو نشـده است بلکه خود توئی مانع و خود توئی معطی باری پس آنچه را که خداونـد خود بحکمت بالغه خود ضـد و نقیض قرار داده بـا یـک دیگر جمع نمی شونـد حـال بایـد ملاـحظه کرد که در این جوره امور که مـذکور می شود چه ضدیتی هست که سبب عدم تعلق قدرت شده است و چه گمان می کنی از اینگونه اخبار که می شنوی مثلا سنگ ریزه را که جواهر کرده اند آیا با حفظ صورت حجریت غاسق آن را جواهر صافی شـفاف قرار داده اند که چنین چیزی کسـی نگفته ولی بعد از آنکه صورت حجریت را از او دور کردند و ماده او که ضدیتی با صورت جواهر [صفحه ۶۹] ندارد آن را مصور به آن صورت کردنـد مـانعی از آن نیست و می شود و امـا در مثـل انطاق حصـی و سوسـمار اگرچه صورت آنها از آنها بکلی گرفته نشـده بلکه همـان صورتهای اول است ولی تغییر جزئی را به چه دلیل می توان منع کرد مثلا دهان سوسـمار را انـدک تغییر که قابل تکلم بشود بقوت اعجاز بدهند چه مانع از برای ایشان است و همچنین در حصـی ممکن است که حرکتی بقوت اعجاز در آنهـا احـداث کننـد که از آنها اصواتی شبیه بکلمات خارج شود یا آنکه مثلا یکی از ارواح ملئکه را امر کننـد که تعلق به آنها بگیرنـد و نطق کننـد خلاـصه سـخن این است که قطعا این جور امور که واقع می شود از آن وجه مضاده که فرمود هـذا مما لا یکون از آن وجه البته نیست ولی از وجهی است که امکان دارد خواه امکان حقیقی یا امکان

نسبی که یعنی امکانیتی که در ماده هست بدون صورت یا در صورتها است بالنسبه بظهورات نازله خودشان مثلا صورت کوزه را از گـل می گیرنـد و اگر بخواهنـد آن را منقلب کننـد و کاسه کننـد بایـد آن را به کلی برگرداننـد آن وقت بصورت کاسـه بسازند ولی اگر کوزه سـفید را بخواهند منقلب کنند و سبز کنند دیگر بر گرداندن بکل لازم نیست و خود این کوزه امکان هر دوی اینهـاست خلاصه مطلب این است که کسـی نگفته که ایشان مثلا با حفظ صورت حجر غاسق آن را جواهر قرار می دهند که تو محال می شوی بلکه از آن وجهی است که شـدنی است و برای کسـی که قـدرت پروردگار در او جلوه کرده است همه اینها بسـی سـهل است چه شده است که در سایر ملک مکرر می بینی حیواناتی که خلق الساعه هسـتند مثل جعل و امثال آن یا تغییراتی که در حیوانات مثلا به اختلافات جزئی که در هوا حادث می شود فوری حادث می شود مثلا مکرر دیـده شـده اسـت که به محض اینکه هوا منقلب می شود و انـدک باران و رطوبتی پیـدا می شود خاصه در صورتی که هوا گرم باشـد و بخارات متصاعد شود مکرر دیده شده است که فورا مورچه ها از سوراخ خود بیرون می آیند و هر یک دو بال بسیار بزرگ دارند که دو همسر خـود آنهـا است از حیث طول و عرض و بنـای پرواز راهی گذارنـد سـاعتی می گـذرد هوا آرام می گیرد همه اینها بالهاشـان می ریزد و همـان که بـوده انـد می شونـد پس از این قبیـل تغییرات فوری در خلق خداونـد بسـیار است و در حـدیث شریف آنجا که بیان خلقت و

مـدت آن را فرموده انـد امام (ع) می فرمایـد آنچه حاصـلش این است که خداوند قادر بود که خلق را بی مهلت خلقت فرماید ولی چون خواسـته که خلق عبرت بگیرنـد و معرفت حاصل کنند اینطور خلقت فرموده خلاصه و تو گفتی قدرت تعلق به محال نمی گیرد و خـدا و خلق همه بایـد بگوئی زیرا که حـدیث خـاصه در قـدرت خـداست و خلقهم که به طریق اولی از عهـده امر محـال بر نمی آینـد پس اگر در افعـال خـدا می بینی که چگونه امور فوریه را بـدون اسـباب ظـاهریه جـاری می کنـد پس اگر پیغمبر خـدا هم از این قبیـل امور جاری بکنـد نقلی نیست [صـفحه ۷۰] و اگر ملتفـت حکمت باشـی می بینی که اگر در امـور جزئیه جایز باشـد در امور کلیه هم جایز است پس اگر در قدرت خدا محال نیست که مورچه در یک ساعه بال بیرون بیاورد و طائر بشود البته محال نیست که آدمی هم بال بیرون بیاورد و طیران نمایـد زیرا که وجه اشـکال که به نظر تو آمـده همه از یک بـاب اسـت و همچنیـن سـایر تغییرات و عجب است که مردم در امـور طـبیعیه خودشـان و چیزهـائی که خداونـد قـوه آن را در خودشـان گـذارده منکر نمی شونـد همینکه امر به انبیـاء و اولیـاء می رسـد منکر فضـل ایشـان می شونـد مثلا اثر چشم عیان را ملاـحظه می کنی که چه قسم آثـار عجیبه و غریبه علاـنیه دیـده می شود و خداونـد در کتاب مجیـد خود ذکر آن را فرموده و پیغمبر (ص) و اهل بیت در اخبار خود فرموده اند حتی به این لفظ که اگر بنا بود چیزی بر قدر سبقت بگیرد هر آینه اثر

چشم سبقت می گرفت و این مطلب هیچ محل اشتباه نزد هیچ عاقل نیست و دیده شده است که در یک ساعت زنده را می میراند و شتر را بدیک می رساند حال اگر گفته بشود که پیغمبر خدا را همچو قدرتی است که مرده را زنده می کند تعجب می کنند و دیده شده است در عیانین اعاذنا الله من شرهم که مثل اینکه صیاد آهو را به تیر می زند او به چشم می اندازد حتی دیده شده که می گوید کدام یک از آهوان را می خواهید همین که نشان داده اند گفت بدوید که حرام می شود و دیده شده که سنگ بسیار بزرگ را به یک نظر ریز ریز کرده و اینها در نزد مردم غریب نیست و اگر از پیغمبر خدا امر غریبی نقل کردند انکار می کنند و این از حکمت خداست و از تمامیت حجت او که اینجوره امور را نشان مردم داده که انکار فضل انبیا و اولیا نکنند ولی این مردم تا جائی که دخل به دین و ایمان ندارد هر چه بگوئی می پذیرند همین که اسم دین میان آمد شبهات و شکوک شان بسیار می شود همه از این است که در امور طبیعیه شیطان در صدد نیست که القاء شبهه کند ولی دین را می خواهد از دست ایشان بگیرد این است که از این قبیل مزخرفات می گوید باری و چون در هر مقام از این قبیل سخنان واهی دارند و امید از پرونده خود داریم که در مقام القاء حق را بفرماید و جوابی شافی از شبهات داده شود حاجت نیست که در یک مقام بیش از این پا بیفشریم در خانه کس است یک حرف

بس است همین قـدر ملاـحظه کن که مـا بعون الله هر چه می گوئیم از مـدلول فرمایشـات اهل بیت سـلام الله علیهم بیرون نمی رویم و او برای خود هر مزخرفی که می خواهـد می گویـد و حال اینکه فرمودند که لا رأی فی الدین انما الدین من الرب امره و نهیه والسـلام علی من اتبع الهـدی فصـل گفته است و چون خـدا عـالم و قادر و هادی است بایـد معجزه که به صاحب امرش عنایت می فرماید ما بین اعلم علما را جهل [صـفحه ۷۱] جهلا و نزدیک و دور مشـرف و مهجور و بینا و کور اگر طالب شوند و به شـرایط مجاهـده قیام نماینـد یکسان باشـد و کل بتوانند تمیز دهند و عارف شوند و یقین کنند و خلاف ذلک معجزه تمام بالغ کامل نخواهد بود و حال آنکه نبی نبی است بر عالم و جاهل و مشرف بحضور و دور از مظهر ظهور و باید حجت و ما بین کل مساوی باشد و کذلک اگر نفسی طلب دیدن خارق عادتی نمود و ایتان شد باید از برای کل اتیان شود زیرا که ترجیح بلا مرجـح باطـل است ایمـان او را می خواست و ایمـان دیگری را نمی خواست یا اینکه دیگری را از این فضل محروم نمود برای اهل مکه معظمه و مـدینه منوره آورد باید برای اهل سایر مدن و قری و ممالک اخری هم بیاورد بلکه باید برای بعد زمان خود بگذارد و این هم محال است و اگر اهل عالم بتوانند مجتمع شوند و در طلب معجزه متفق گردند و در این وقت تعیین معجزه با خلق است و این هم ممتنع پس تعیین

معجزه با خداست و این من حیث الا تمیت و اکملیت و اعظمیت و اشرفیت منحصر است به آیات و کتاب تا آخر که بعد انشاء الله ذکر می شود جواب اولاـ در این مقام بیانی لازم است از باب مقدمه که اگر حقیقت آن را ملتفت بشوی جواب از همه این مزخرفات داده می شود و آن این است که خداوند عالم جل شانه ذاتی است یگانه بی همتا که ابدا اقتضای امری در ذات او نیست زیرا که اقتضا چنانکه اهل عربیت می دانند فعل قبول است یعنی قبول قضا کردن و کیست آنکس که بر خداوند قضائی جاری کند و او قبول فرماید و به عبارت دیگر اقتضا کردن امری از امور از لوازم صورت است چنانکه محسوست که بعد از آنکه خداوند آتش را صاحب اینصورت خاص فرمود اقتضای سوختن نمود و آب را بعد از آنکه صاحب صورت آبی کرد اقتضای رفع عطش کرد و همچنین هر صاحب صورتی در ملك اقتضای امری مناسب همان صورت می کند که غیر از آن از او بر نمی آید و اگر در عامه خلق این مطلب را ملتفت نمی شوی در آلات صنایع ملاحظه کن که نجار مثلا اره را برای بریدن تحصیل می کند و متك را برای سوراخ کردن و تیشه را برای تراشیدن و رنده را به جهت صاف کردن ملاحظه کن که اگر هر یك از این آلات را بجای دیگری استعمال کنند انکار مخصوص که از او می خواهند از او بر نمی آید با اینکه ماده همه این آلات را که ملاحظه کنی همان فولاد است و همان است که بصورتها در آمده اما با

وجود این از یک جامی برد و از یک جا می تراشد و از یکی سوراخ می کند و از یکی صاف می کند و این از جهت این است که این خاصیتها همه متفرع بر صورتها است و اقتضای بریدن و تراشیدن و غیر آنها از صورتها است و صورت چنانکه علانیه می بینی امری است که بدون ماده نمی ایستد و اگر بخواهی اره داشته باشی بدون اینکه صورت اره را روی ماده مثل فولاد یا شبیه به آن گذاشته باشی امری است محال و نخواهد شد پس هر جا که اقتضای امری پیدا شد البته صورتی منشاء این اقتضا شده است و هر جا که صورتی پیدا [صفحه ۷۲] شد البته بر روی ماده گذارده شده حال اگر ذات یگانه خداوند صاحب اقتضا شد البته صاحب صورت خواهد بود و اگر صاحب صورت شد ماده هم خواهد داشت و اگر چنین شد مثل خلق مرکب می شود و حادث می گردد و محتاج می شود به کسی که اجزاء او را فراهم بیاورد و اینکه فرمودند خلق الله آدم علی صورته از برای این معنیها است که منافات با توحید ندارد از همه آنها واضح تر آن است که مرجع ضمیر آدم (ع) است که شخصی به کسی گفت قبح الله وجهک و وجه من یشبهک و پیغمبر (ص) شنیدند و به او فرمودند که چنین مگو که خلق الله آدم علی صورته یعنی این شخص که به او و شبه او فحش گفتی به صورت آدم است و آدم است شبیه او و فحش تو به آدم می رسد و معنی دیگران است که در حدیث دیگر فرمود که این

صورتی است مخلوق که خداوند او را محض تشریف به خو نسبت داده مثل اینکه کعبه را خانه خود خوانده به هر حال که در نزد هیچ موحد شبهه نیست که ذات خدا را صورتی نیست زیرا که صورت از لوازم ترکیب است و با احدیت پروردگار درست نمی آید و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که قل هو الله احد و فرموده است که لیس کمثله شی ء و اگر او را صورتی باشد پس همه اشیاء از این جهت مثل او خواهند بود خلاصه و فعل پروردگار و مشیت او چون اول چیزی است که خداوند او را در عرصه مخلوقات آیت تعریف خود قرار داده است چنانکه فرمود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و اول چیزی است که خداوند او را به خود او خلقت فرموده و سایر خلق همه را به او خلقت فرموده چنانکه فرمود خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه پس اول آیتی است که در میانه موجودات به جهت شناسائی خود قرار داده است و البته باید در میانه مخلوقات آیت بساطت و صورت نداشتن پروردگار باشد اگر چه هیچ خلقی بدون صورت نیست اما مشیت پروردگار صورت او بی صورتی است یعنی صورت کلی مبهمی از برای او است که خصوصیت ابدا در او نیست این است که در حدیث فرمودند که لا کیف لفعله کما لا کیف له پس این است که از برای او کیف مخصوص یا کم مخصوص یا جهت یا رتبه یا مکان یا زمان یا سایر اعراض هیچ یک بطور خصوصیت نیست و به دلیل دیگران

چیزی که مصـدر سوختن است فقـط صورتیماننـد صورت آتش دارد و آن چیزی که مصـدر سـرد کردن است فقـط صورتی ماننـد آب می خواهـد و هکـذا امـا آن چیزی کـه مصـدر سـردی و گرمی و تری و خشـکی اسـت صـورتی می خواهـد که خصوصـیت هیـچ یـک از عناصـر از برای او نباشـد هم چنین فصـل پروردگار که مصـدر جمیع خلق هزار هزار عالم است ابـدا خصوصـیت در او نیست حتی خصوصـیت عطا یا منع از برای او نیست که یک جلوه او عطا است و یکی منع پس اگر خاصه او صورت عطـا بود منع از او سـر نمی زد و اگر خـاصه او منع بود عطـا از او سـر نمی زد ولی او است فعـل مطلق پروردگار که بر حسب سؤال هر کسـی با او رفتار [صـفحه ۷۳] می نمایـد چنانکه خداونـد می فرماید ادعونی اسـتجب لکم و می فرماید اجیب دعوه الـداع اذا دعان و می فرماید قل ما یعئبوبکم ربی لولا دعاؤکم خداوند هیچ اعتنا به شـما ندارد اگر دعای شـما نباشد پس هر امری را که قـابلیت خلـق اقتضـا نمـود خداونـد عطـا می فرمایـد و هر چه طلب نکرد نمی دهـد و از همین جـا بفهم حقیقت جواب آن اشـکال را که در فصل پیش داشتی که امر محال صورت نمی گیرد پس از عجز خداوند نیست که امر محال موجود نمی شود ولی محال خودش مسألت وجود از خداونـد نمی کند و بیضه مرغ به جهت کمی ظرفیت سؤال اینکه آسـمان و زمین در شـکم او جا بگیرد نمی کند و هر ظرفی جا دو عالم به اندازه گنجایش خود از عطای پروردگار می گیرد چنانکه فرمود « و انزل من السماء ماء

فسالت اودیه بقدرها » خلاصه و چون پیغمبر خدا در مقام حقیقت مظهر امر پروردگار است چنانکه فرمودند که ما اکمام مشیت و اراده خدا هستیم بلکه تبطری در مرتبه دیگر خود ایشان امر پروردگارند چنانکه فرمود امام (ع) که اما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و همچنین در صفه ائمه فرمود امام (ع) که هم قدره الرب و مشیته و در همه این صفات پیغمبر (ص) اول همه ایشان است و اولای به همه ایشان چنانکه فرمود النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پس پیغمبر (ص) مشیت پروردگار است و دلیل این مطلب را اگر از کتاب بخواهی از این آیه بفهم که فرمود ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا اگر فعل خداوند از غیر پیغمبر ظهوری داشت لازم نبود که در صورتی نهی بکلی منتهی شوند بلکه ممکن بود از وسایط دیگر بگیرند و اینگونه ادله از فهم عوام بالاتر است و همان صریح فرمایش ائمه (ع) کافی است و ایشانند امر پروردگار پس سلوک ایشان با عامه امت بر حسب خودشان باشد و ادله این مطلب از کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم بسیار است خداوند در کتاب مجید خود فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها و حضرت صادق (ع) فرمود که تکلم نفرمود رسول خدا (ص) با بندگان بکنه عقل خودش هرگز و فرمود که فرمود پیغمبر (ص) ما معاسر انبیاء مامور شده ایم که با مردم بقدر عقولشان تکلم بکنیم و نیز همین مضمون از حضرت جواد (ع) نقل شده است و بنای پیغمبر (ص) بر

این بوده است حتی آنکه اصحاب پیغمبر (ص) آرزو می کردند که بدوی بیاید و از آن حضرت سؤالی بکند و آن حضرت بزبان او سخن بفرماید و مفهوم آنها بشود چنانکه حضرت امیر (ع) می فرماید و همچنین تکلیف هر کسی بر حسب عقل او است و معرفت او و حضرت باقر (ع) فرمود که این است و جز این نیست که خداوند مداقه می کند با بندگان در حساب در روز قیامه بقدر آنچه آورده است ایشان را از عقول در دنیا و حضرت عسکری (ع) فرمود که اعتنائی نیست از اهل این دین به کسی که عقل از برای او نیست و حضرت صادق (ع) فرمود بعبد العزیز قراطیسی که ای عبدالعزیز از برای ایمان ده درجه است به منزله سلم که بالا می روند پله بعد از پله پس صاحب پله دویم به صاحب [صفحه ۷۴] اول نگوید که تو بر چیزی نیستی یا آنکه منتهی بدهم می شود پس از نظر می انداز کسی که دون درجه تو است که آن کسی که فوق تو است تو را از نظر می اندازد و هر گاه دیدی کسی پائین تر از تو است پس او را برفق بالا بیاور و تار مکن بر او که او را بشکنی که هر کس بشکند مؤمنی را پس بر او است جبر او و اخبار به این مضمون متعدد است و همچنین باز جهات دیگر در تکلیفات ملاحظه می شود که باعث اختلاف است چنانکه ابن اشیم می گوید که داخل شد بر حضرت صادق (ع) و سؤال کردم و جوابی فرمود و دو نفر دیگر از عقب یکدیگر وارد شدند و از همان

مسئله سؤال كردند و حضرت بهر يكى جوابى علا حده فرمود همينكه قوم بيرون رفتند رو به من فرمود و فرمود اى ابن اشيم گويا جزع كردى عرض كردم جزع كردم از سه قول مختلف دو مسئله واحده فرمود اى ابن اشيم خداوند تفويض فرمود بدو امر ملكش را پس فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب و تفويض فرمود به سوى محمد امر دينش را پس فرمود ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا پس بدرستى كه خداى تبارك و تعالى تفويض فرموده است به سوى ائمه از ما و به سوى ما است آنچه تفويض فرمود به سوى محمد (ص) پس جزع مكن و نوشت آن حضرت به زواره كه تنگ نشود سينه تو از آنچه امر كرده است تو را پدرم عليه السلام و من به آن امر كردم و ابوبصير بخلاف آن آورده پس به حق خدا امر نكرده ايم تو را و امر نكرديم او را مگر به امرى كه ما را وسعت دارد و شما را وسعت دارد گرفتن به آن و از براى هر يک از آنها در نزد ما تصاريفى است و معانى كه موافق با حق است و اگر اذن داده بشود بما هر آينه مى دانيد كه حق در همان است كه شما را به آن امر كرديم پس رو بكنيد به سوى ما و تسليم بكنيد از براى ما و صبر بكنيد بر احكام ما و راضى به آنها بشويد و آنكه ميانه شما را تفريق كرده او راعى شماست كه خدا او را راعى خلقش قرار داده و او به مصلحت گوسفند خود داناتر است

در فساد امرش پس اگر بخواهـد میانه آنها تفریق می کنـد که سالم بماننـد پس جمع می کنـد میانه آنها تا اینکه ایمن بشود از فسـاد آنها تا آخر حـدیث شـریف و اختلاف احکام در این دو حـدیث و غیر اینها حتم نیست که همه از جهت تقیه باشـد بلکه جهـات اختلاـف بسـیار است و حضـرت امیر (ع) فرمود در حـدیثی که خداونـد حلاـل و حرام را برای مصـلحت خلق فرمود و فرمودنـد که بنـدگان خدا مثل مرضایند و پرورنده عالمیان مثل طبیب پس البته طبیب ملاحظه صـلاح هر مریضـی را می کند و همین بس است که اطفال را گاهی مطلقا تکلیف نیست و گاهی تکلیفات موسـعه و چون بحـد بلوغ و رشد برسـند بحدود تامه گرفته می شونـد و عـالم را تکلیفی ورای جاهـل است و در قیامت هفتاد گناه از جاهل آمرزیـده می شود پیش از آنکه از عالم یـک گـاه آمرزیـده شـود و نیز مضـطر را تکلیفی غیر از غیر مضـطر است و مکره را تکلیفی سـوای غیر آن و مسـافر را تکلیفی سوای حاضـر و بدوی را غیر شهری و مریض را غیر صحیح و تکلیفی سوای مرد و غیر اینها از آنچه از اخبار اهل بیت سلام الله علیه [صفحه ۷۵] معلوم است و نیست همه اینها مگر از جهت اختلاف مصـلح عباد که هر کسـی بر حسب قابلیت خود مسألتی دارد و خداوند با او به همان قسم راه می رود و ان الله لا یفعل بعباده الا الاصـلح ای چه بسیار مردم که صلاح ایشان در عبادت بسیار نیست چنانکه فرمودند من تزهد بغیر علم جن فی اخر عمره وای چه بسیار

که اگر از مراتب معرفت بر ایشان فوق استعداد قابلیت عرضه شود از دین خارج شوند چنانکه فرمود لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره و بدون شبهه خداوند هر کسی را آنطور که صلاح او هست تکلیف می کند مگر اینکه مردم خودشان بلند پرواز می کنند یا چیزی کم بگذارند یا رای و هوانی از خود داخل کنند و امر خود را فاسد کنند و الا خداوند هر چه که اصلح برای ایشان است به همان تکلیف می فرماید و از هر قبیل چیزی به ایشان عطا می کند و با این همه اختلاف قوابل که محل شبهه و انکار نیست اگر کسی قائل شود که باید با همه به یک قسم سلوک کرد و به یک اندازه امر را بر آنها ظاهر کرد هر آینه رأیی سفیهانه و قولی علیل را اختیار کرده و از قلت معرفت او است که می گوید اختلاف سلوک با هر کسی ترجیح بلا مرجح است و اصل این لفظ خطائی است معروف مرجح خداست و همیشه هست ولی بر حسب استعداد قابلیت پس صحیح آن است که گفته شود ترجیح بلا ترجح یا رجحان به هر حال که رجحان از طرف قابلیتها است و اختلاف طبایع و قوابل امری مشهود است و گاه هم می شود که اصل قابلیت مقتضی امری است و صلاح او در تکلیف مخصوصی ولی بر حسب سؤال زبانی خود بر خلاف لسان حال مسالتی می کند و حکیم علی الاطلاق در این وقت لسان حال را ترجیح می دهد چنانکه مریض هر گاه غذائی را از طبیب بخواهد که مصلحت مزاج او در آن نیست به او نمی دهد

و طبیب نوکر مرضـی نیست که مطیع امر آنهـا باشـد بلکه مـداوی و معالـج است و بر حسب صـلاح آنهـا کار خود را می کند خلاصه سـخن در این مطلب که بیان شد شـبهه نیست و همه را دیدی که با منطوق کتاب و سنت مطابق است و ماخوذ از آنجا است حـال در این مسـئله که مصـنف کتـاب دلایل جسارت کرده و احکام بر خـدا جاری کرده و تامر بر انبیاء خـدا جسـته می گوئیم که ای جاهـل نادان آنها مطیع امر تو نیسـتند که هر چه را تو نیکو شـمردی نیکو شـمارند و هرچه را که تو زشت داشتی آنها زشت دارند بلکه ملاحظه صـلاح خلق را می کنند البته پلوی برنج صدری اعلی و جوجه فربه لطیف و روغن بسـیار خوب و قنـد و آب لیمو بسـیار غـذای خوبی است امـا یکی از بیماران غیر از فلوس و شوربای برگ چغنـدر صـلاح او نیست هر چند بطبع تو ای نـادان خوش نیامـده باشـد امـا طبیبی که بهتر از پـدر مهربان با مردم راه می رود مطیع امر تو نیست پس اظهار امر و اقامه آیات برای هر کسـی البته مناسب حال او خواهـد بود بلکه به حسب زمانها و مکانها این امر متفاوت می شود به این معنی که مکان و زمان و سایر اعراض اثر در قابلیت اشخاص می کنند و اختلاف قابلیت [صفحه ۷۶] باعث اختلاف اشیاء می شود و از همین باب است که پیغمبران خدا در یک محل مخصوص مبعوث می شود و بعد صیت ایشان از آنجا بجای دیگر می رود و خورده خورده مردم خبردار می شوند نه این است که همچنین به پنداری که

این امر به اتفاق بوده هیچ امری از امور دنیا ولو هر قدر جزئی باشد به اتفاق نیست بلکه همه به تقدیر خاصی است از پروردگار که بر حسب صلاح خلق فرموده است و اینکه روایت می کنند از امام (ع) که فرمود الدنیا بالاتفاق والاخره بالاستحقاق الحمدلله نسخه صحیح حدیث شریف را دست آوردیم و در آن نسخه اینطور بود که الدنیا بالاتفاق و اتفاق به آن معنی که حکمای قائل به بخت و اتفاق می گویند مطلقا در ملک خداوند نیست و الا لازم آید که فاعلی دیگر غیر از خداوند در بدون هیچ حکمتی سر بزند یا مفعولی بدون فاعل موجود شود و این هر سه خطاست پس اینکه مخصوص مثلا خداوند مکه را برای ظهور آن حضرت اختیار می کند البته وجه حکمتی در آن منظور نظر هست و قابلیت چیزها در آن وجه حکمت دخیل است و هر کس اختلاف طبایع اقالیم و اهل آنها را بداند در این مطلب شبهه نمی کند پس البته مصلحتی در این بوده که باید اول بروز این امر از آنجا بشود و بعد خورده خورده بسایر ملک سرایت بکند و به همین قسم معلوم به تدریج پیش برود و حجت خدا بر هر کسی بوجهی و در وقتی تمام شود و اگر غیر از این گمان کنی خداوند را مغلوب فرض کرده یا سفیه نعوذ بالله من غضب الله باظالم و جابر زیرا که در این شبهه نیست که امر باختلاف اوقات و کم و کیف به همه اهل روی زمین می رسد حال آیا خداوند ترجیح بلا رجحان داده یا ایمان بعضی را خواسته و ایمان بعضی

را نخواسته همه اینها مزخرفات است و حرفهای پاره در یک مجلس طفلی چهار پنج ساله است و طفلی ده دوازده ساله و طفلی بالغ عاقل ببین که پیغمبر خدا با هر کدامی وضع سلوکی دارد و طور تکلیفی حال آیا پیغمبر ترجیح بلا رجحان داده یا ایمان بالغ عاقل را خواسته و ایمان طفل را نخواسته و چه غرض نفسانی از برای او با این دو بوده است همه اینها خطا است و او مبعوث بر کافه ناس است و همه را هدایت می کند اما معذلک کله طفل صغیر قابل هدایت نیست و کبیر بالغ را باید هدایت کرد و آنکه عقلش کم است البته تکلیفش بقدر آنکه عقلش زیاده است نیست همچنین آن کسی که در مملکت چین یا اروپ یا هندوستان افتاده البته به حسب اقتضای خودش مسئلت هدایت و ابلاغ حجت را از پرورنده خود بر حسب حال خود می کند و دلیلش همین است که خداوند هم باختلاف رسانیده و هر که مدعی بشود که مردم اهل هر جا و هر زبان و هر درجه از علم و عقل و معرفت یا جهالت و نادانی امرشان در فهم کتاب خدا مثلا علی السواست به این معنی که هر کس که آمد نشست و حواس خود را جمع کرد و سعی خود را نمود مثل دیگری می فهمد بیجا ادعا کرده و در واقع اگر کسی چنین چیزی بگوید منکر بدیهیات است و جواب او جز با دم شمشیر صاحب الامر نیست بلی [صفحه ۷۷] حضرات در بیاناتشان همیشه بناشان بر این است که یک چیزی می گویند از روی بی انصافی و

بهتان و مکابره که جواب دادن آنها برای ما مشکل است مثلا در این موقع می گوید که من گفته ام بشرایط مجاهده عمل نماید آن وقت می فهمد و اینکه تو می گوئی نفهمیده مجاهده نکرده ولی معذلک ما جواب می دهیم که مرادت از مجاهده چیست آیا مقصود این است که فی المثل هر شخصی باید برود ده روز زحمت اینکار را بکشد به ترتیب و وضع معینی که تو می گوئی و بعد از ده روز آن وقت صاحب معرفت اعجاز قرآن می شود که همچنین حرفی هیچ عاقل نمی زند سطح ظاهر قرآن را که درس می خوانند یکی ششماه می خواند یکی یکسال یکی دو سال یکی آخر یاد نمی گیرد و نه اینهم که سعی خود را نکنند بلکه سعی می کنند ولی بیش از این قابلیت ایشان نیست و اگر بگوئی که مقصودم مجاهده به این ترتیب و به این حدود معینه نیست بلکه هر کسی تبسمی و به اندازه باید مجاهده نماید می گویم پس همان شد که ما گفتیم که هر کسی را حدی معین است و تکلیفی مخصوص دارد و ابلاغ حجت به سوی او بطور مناسب خود او می شود در ظاهر ملاحظه کن باید قرآن را تمام بخواند مثلا تا حجت بر او تمام شود یکی ششماه می خواند و حجت بر او تمام می شود یکی یکسال و بعد حجت بر او تمام می شود و مقصود از این مطالب مثل است و مطلب این است که اگر انسان بخواهد مجاهده نماید تا بفهم خود بفهمد قرآن معجز است یکی چهل روز بسا مجاهده بکند مطلب دست او بیاید یکی اگر چهل سال هم زحمت بکشد به درجه او نمی رسد

و این از جهت اختلاف مبادی طینتها است و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک خلاصه و همچنین است امر نسبت بسایر معجزات و اتیان آنها یکی را صلاح هست و خداوند بر حسب مصلحت امر را جاری می کند و نمی توان مزخرف گفت و بر خدا ایراد کرد که ترجیح بلا مرجح دادی یا ایمان فلان را می خواستی ایمان مرا نمی خواستی این حرفهای سفیهانه جاهلانه است خداوند از جانب خود محتاج به طاعت هیچ کس و خائف از معصیت هیچ کس نیست و من کفر فان الله غنی عن العالمین و حضرت امیر (ع) فرمود و لا له بطاعه شی انتفاع ولی خلق همه محتاج به او هستند و باید ایمان به او بیاورند که بنعم او منعم شوند اما معذلک طبایعشان مختلف است و هر کسی در طلب ایمان به وجهی است و خداوند از همان وجه به او می رساند پس حال تا اینجا که آمدی بعضی قوابل هست که به علم پیغمبر (ص) و کتاب او و شریعت او و مثلا معرفت او را حاصل می کنند و می دانند که حق است و من عندالله بعضی اینقدر استعداد و ادراک و شعور در ایشان نیست و از قرآن منتفع نمی شوند بلکه اینقدر شعور ندارند که اگر سالها زحمت بکشی سطح ظاهر قرآن را هم یاد نمی گیرند چه جای معنی و بواطن آن خلاصه که اعجاز آن بر ایشان بکلی مکتوم می ماند خیلی ترقی بکنند از راه اخبار مخبرین چیزی بفهمند و الا که چه بسیار که قوه اینقدر ادراک را هم ندارند و این منافات ندارد با اینکه قرآن آیت کامله پروردگار باشد خداوند

آفتاب [صفحه ۷۸] و ماه را هم آیت روز و شب قرار داده و نقصی از جانب فضل خدا ابدا نیست اما کوران و کسانی که چشمشان ضعیف است آنطور که اشخاص سالم منتفع می شوند ابدا نمی شوند و همچنین است امر قرآن پس منتفع نشدن بعضی دلیل نقص آیت پروردگار نیست بلکه دلیل نقص قوابل خلقیه است پس مثل این جماعت به معجزات محسوسه که چندان ادراک و عقل کاملی نمی خواهد مثل انطاق حصی و سوسمار که هر قلیل الادراکی می فهمد که نطق حصی و سوسمار طبیعی و عادی نیست و آن به قوت صاحب معجز است که به سخن آمده پس قبول نبوت او را اگر بخواهد می کند و در بحار روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود بعضی از مردم هستند که ایمان نمی آورند مگر به معاینه و بعضی هستند که ایمان می آورند به غیر معاینه بدرستی که مردی خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد آیتی به من بنمایان پس اشاره فرمود به دست خو به سوی نخل پس به جانب راست رفت باز اشاره فرمود به جانب چپ رفت پس آن مرد ایمان آورد انتهی پس معلوم است که بعضی از مردم را چاره نیست جز اینکه از این قبیل آیات ببینند بلی اگر سؤال آیتی نمودند که صلاح در آن نیست اجابت کرده نمی شوند و من در اینجا یک فقره عرض می کنم از حدیث شریفی که از حضرت امام حسن عسکری (ع) منقول است که در تفسیر خود از پیغمبر (ص) نقل فرموده که آن حضرت در جواب رؤسای قریش فرمود فرمودند و اما قول قوا و تسقط

السماء كما زعمت علينا كسفا پس بدرستی که تو گفتی و ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم پس بدرستی که در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و مرگ شما پس تو جز این نیست که اراده کرده به این از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه هلاک بکند تو را و رسول پرورنده عالمیان رحیم تر است به تو از این و هلاک نمی کند تو را ولکن او اقامه می کند بر تو حج خدا را و نیست حجج خدا از برای پیغمبرش تنها بر حسب اقتراح بندگانش به جهت اینکه عباد جهالند به آنچه جایز است از صلاح و به آنچه جایز نیست از او و به فساد جاهلند و گاه باشد که اقتراحات ایشان مختلف شود و ضد یک دیگر شود تا اینکه محال شود واقع شدن آن زیرا که اگر به اقتراح آنها بود جایز بود که تو اقتراح بکنی اینکه آسمان ساقط بشود بر شما و دیگر اقتراح کند که ساقط نشود بلکه زمین بسوی آسمان بالا رود و واقع شود آسمان بر زمین پس متضاد و متنافی و مستحیل الوقوع است و خدا جاری نمی کند تدبیرش را بر آنچه محال از او لازم آید بعد فرمود رسول خدا (ص) که آیا دیده ای بنده خدا طبیبی را که دوای او برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و جز این نیست که با ایشان می کند آنچه صلاح می داند خواه علیل دوست بدارد یا کراهت داشته باشد پس شما مریضید و خدا طبیب شماست تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن که معجزات را

بر حسب صلاح خلق جاری می کنند و صلاح خلق البته مختلف است و این از اقتراحات صاحب دلایل است که تحکم نموده که باید خداوند اقتضا بر آیات نماید و معجز دیگر بر دست انبیا جاری نکند با اینکه مصالح عباد مختلف [صفحه ۷۹] است و از بعضی فقرات حدیث شبهه بر تو وارد نشود که معلوم است که امر محال معجز نمی شود همانطور که حضرات می گویند زیرا که می بینی که آن بزرگوار ساقط کردن آسمان را به زمین تنهائی محال نشمرده بلکه ساقط کردن و ساقط نکردن را با هم محال شمرده و شبهه در این نیست اما هر یک به تنهائی ممکن الوقوع است نهایت اگر صلاح باشد جاری می کنند نباشد نمی کنند و این را هم بدان که اینکه فرموده اند امر معجز به اقتراح خلق نیست نه اینکه یعنی مطلقا هیچ معجزی بسؤال خلق ابراز داده نمی شود و حال اینکه بسا هزار حدیث متجاوز داشته باشیم که معجز مخصوص خواسته اند و پیغمبر (ص) ظاهر فرموده ولی مراد این است که بعد از آنکه سؤال می کنند اگر صلاح باشد اتیان می شود و اگر نباشد نمی شود و رسول خدا محکوم به حکم کسی نیست مثل اینکه مریض ممکن است که یک وقتی سؤال غذای مخصوص بکند و طبیب هم مصلحت دید و اجازه بدهد بلکه غالب این است که مریض اول که یکی از اخلاط می رود زیادتی بکند و هنوز حکم سایر اخلاط را باطل نکرده آنها بر حسب طبع خود مایل به ضد خلط غالب می شوند و صلاح مریض در همان است و اگر در این حال سؤال ضد را از طبیب بکنند

اجازه می دهد و بعد از استعمال نفع هم می بخشد ولی آن وقت که خلط آنقدر غلبه کرد که حکم باقی را باطل کرد خلط غالب میل به مثل خود می کند و اگر استعمال بکند طغیان او زیاده می شود و به هلاکت می رساند و اگر در این حال طلب مثل خود را از طبیب بکند قطعا اجازه نمی دهد زیرا که مورث هلاکت است پس چه بسیار می شود که یکی از خلق سؤال معجزی از نبی بکنند و صلاح آنها هم در او باشد و او هم بر حسب صلاح اتیان بفرماید و گاه هم می شود که به سبب انحراف طبع سوال غیر صالح می کنند و نبی اجابت نمی کند پس نه اینکه کلیه سوال امت منافی باشد به اینکه اختیار دست آنها نیست بلکه اقتراح در لغت به معنی سوال از روی تحکم است وایشان را بر نبی تحکمی نیست مثل اینکه مصنف دلایل چون در حقیقت از اسلام خارج شده و از امت حقیقی پیغمبر (ص) نیست اقتراح می کند و تحکم می نماید که پیغمبر ماذون نیست غیر از آیات معجزی بیاورد و این از جهل او است و اقتراح او را ثمری جز هلاک نفس خود نیست و ما ظلمونا و لکن ظلموا انفسهم.

بهترین معجزه کتاب است که این شخص (علی محمد) آورده

اشاره

گفته است پس تعیین معجزه با خداست من نسبت الائمیت و اکملیت و اعظمیت تا شرفیت منحصر است به آیات و کتاب زیرا که اولا باقی است ثانیا فرمان فرمان الهی است ثالثا هر نفسی بخواهد بفهمد می تواند رابعا راه ترقی مشاعر و مدارک است خامسا علت تقرب الی الله است می توان فصل نمود و به هر دیار فرستاد و سابعا

دلایل حق و صدق یک و هزار و بیست الطرق الی الله بعد در انفس الخلایق و هر نفسی بقدر شعور و ادراک خود می تواند و از کتاب و آیات بهره برد و بفهمد و ثامنا دارای اوامر و نواهی و علت تهذیب و تربیت است و تاسعا جمیع خوارق عادات و ما یحتاج است در آن نازل و مذکور است و کتاب اعظم حجت و اکبر دلیل است و باقی حجج و دلائل طائف خول کتاب و [صفحه ۸۰] اتیان است.

جواب

این کلمات اگرچه نقصان آنها بسیار است و اگر بیان کامل بالغ در فضل قرآن می خواهی رجوع کن به کتاب مبارک ارشاد العوام در فارسی و به کتاب مبارک فطره السلیمه از عربی و طریق النجاه و غیر آنها از کتب مولای من اعلی الله مقامه و کتب سایر مشایخ ما اعلی الله مقامهم و فریفته تحقیقات این جاهل نادان مشو که مثل اینکه شیاطین استراق سمع می کنند و اکاذیبی از خود جزو آنها کرده به کاهنین خبر می دهند و کاهن به مردم می رساند اینهم به همین طور استراق سمعی کرده و حشو ورثی از برای خود داخل آنها کرده و به خود نسبت داده است به هر حال که محتاج به جواب نیست و شبهه هم در این نیست که قرآن اشرف معجزات پیغمبر (ص) است و فضل آن بسیار است بلکه فضل آن بر سایر کلمات خلق مثل فضل پیغمبر (ص) است بر همه امت بلکه مثل فضل خدا است بر خلق زیرا که همان بعینه فضل خداست که به هر کس خواسته عطا فرموده ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله اعلم حیث یجعل رسالته اما بیاناتی که این مرد کرده ناقص است مثل اینکه می گوید که هر نفسی بخواهد بفهمد می فهمد و عجب است که علمای کامل بالغ که تمام عمر خود را تدبر در قرآن دارند اقرار به عجز خود از فهم قرآن دارند و این مرد لاعن شعور می گوید که هر کس بخواهد بفهمد می فهمد اگر می توانند بفهمند پس چرا جن و انس عاجز از اتیان مثل آن هستند و حال آنکه مسلم است که هر کس که علمی را آموخت و حقیقت آن را دست آورد بر می دارد کتابی مثل همان کتاب که از آن تحصیل این علم را کرده می نویسد بلکه بسا به وضع و ترتیبی حکیمانه تر از اول به مقتضای آنکه گفته اند که کم ترک الاول للأخر حال اگر فهمیدن قرآن به این آسانی است که تو گفتی پس همه کس باید بتوانند مثل آن را بیاورند و ما می بینیم که خداوند علم آن را مخصوص به خود و راسخین در علم فرموده بلکه موافق یک معنی که از حدیث شریف ظاهر می شود علم آن مخصوص خداست و راسخین در علم شانشان تسلیم است زیرا که فرموده و الراسخون فی العلم یقولون امنا پس ایمان و تسلیم را خداوند رسوخ در علم خوانده و امین بدبختان از آنجا که می خواهند مدعی شوند که مزخرفات میرزا علی محمد نظیر قرآن است بلکه نعوذ بالله اشرف از قرآن چنانکه بعد از همین عبارت تصریح به آن کرده است این است که مدعی علم قرآن هستند و لازمه این این است که چندین آیه از قرآن را که فرموده

مثـل آن را نمی تـوان آورد به کلی منکر شونـد و عجب این است که معـذلک تلـبیس می کنـد که قرآن حق و صـدق است و معجزی است که مثـل آن را نمی توان آورد آیـا در کـدام آیه از قرآن است یا کـدام حـدیث که اینکه گفته ایم که مثل قرآن نمی توان آورد تا زمان معینی است و بعـد از آن می توان آورد یکنفر از میان آن جماعت منصف نیست که بگوید بیائید حال دیگر دست از این تلبیسـها برداریم و خلـق خـدا را بگـذاریم بحـال خود بـاقی باشـند خلاـصه که در این مورد بنـای گفتگوئی نداشـتم و لکن سخنان این مرد شخص منصف را بی تاب [صفحه ۸۱] می کند و ما را در فضل قرآن سـجیی نیست بلکه بیش از حد احصا و شماره است و ممکن نیست که این همه فضیلت در کتاب دیگر برای احدی از آحاد جمع شود.

هر دینی برای اثبات خودش به کتب پیامبران قبل استناد می کند

اشاره

گفته است صاحب این امر امنع از ید و افصح و اعلی و اظهر دارد و این شـجره همان شجره محمدیه است که از قبل قرآن بر او نازل شـد و حال بیان و تبیان و اگر بگوینـد آن شـجره مبارکه نیست ملل قبل هم از پیش همین قول را گفتنـد و قالوا ما انتم الا بشرا مثلنا و ما انزل الرحمن من شی ان انتم الا فی ضلال مبین و اگر بگوئید عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفتند لو نشاء لقلنا مثل هـذان هذا الا اساطیر الاولین نعوذ بالله آیا در عالم تا حال احدی از جانب خدا کتابی اظهار داشـته و خلق را به خدا دعوت کرده و استقامت و

نفوذ کلمه از او ظاهر شده و تربیت فرموده و باطل بوده است و اگر برهان اخبار کتب قبل است چنانکه نصاری به اخبار توریه و مسلمین به اخبار انجیل استدلال می نمایند این خربهم به آیات قرآن بلکه به انجیل و توریه مستدلند و اگر بگویند مقصود این نیست نصاری و یهود هم از قبل گفتند و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین.

جواب

به این کلمه که اول می گوید ادعا می کند که مزخرفات میرزا علی محمد اشرف از قرآن است و عرش پروردگار از این کلمات به لرزه در می آورد و بعد باز صریح تر از این می گوید و ما هم به حول و قوه پروردگار و برکت صاحب کار (ص) بیانی می کنم تا شاید اهل انصاف از آن عبرتی بگیرند و می گوئیم که اگر چه ما خود اقرار به جهل خود و عجز از فهمیدن قرآن کرده ایم و ادعای آن را نمی کنیم ولی معذلک خداوند به فضل تعلیم ائمه اطهار (ص) و رشحات فیوضات ایشان بعضی امور ظاهریه حالی ما کرده است از فضل قرآن و ما به همین ها اکتفا می کنیم و حسب الوعده پروردگار امیدواریم که هدایت بیابیم چنانکه فرمود الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس می گوئیم که یک راه ظاهر بسیار سهل در فهمیدن اعجاز قرآن برای ما این بوده است که اگر چه از فهم قرآن عاجز بودیم ولی پیغمبر (ص) به آیات و معجزات بینات دیگر صدق و حقیقت خود را ظاهر فرموده بلکه

به معجزاتی که در همین قرآن ذکر آنهـا هست و اخبـار به غیـبی که داده است فهمیـده ایم که پیغمبر راسـتگو و بر حق است و بعد از معرفت صدق او در همین قرآن مدعی شده است که جن و انس مثل او را یا مثل یک سوره او را نمی آورند و اگر مثل او را نمی آورنـد بهتر از او را بطریق اولی نمی آورنـد مفهوم اولویت در همچو موردی که ضـروری باشد که غیر منطوق اولی باشد به حکم منطوق البته حجت است چنانکه فرمودند در آیه ی شـریفه و لا تقل لهما اف که اگر خداوند چیزی را خوارتر از کلمه اف یـافته بود آن را ذکر می کرد پس آن را ذکر کرده [صـفحه ۸۲] که مثل ضـرب و شتم بطریق اولی ممنوع باشد حال در این آیات اگر از مثل قرآن کمتری یافته بود آن را ذکر می کرد زیرا که در مثل این مقام نباید گفت پست تر از این را نمی تواننـد بیاورنـد زیرا که همه کلام بشـر پست تر است چه اینکه پست تر از این که نزدیـک به این باشـد باز مشـکل است بلکه مخصوص می شود به کلام پیغمبر و اهل بیت ولی باز به آن طور تحدی نفرموده و فرموده است که مثل آن را نمی آورند پس بهـتر از آن بطریق اولی منتفی می شود و حـال آنکه کسـی که توانست بهتر بیـاورد مثـل را بطریق اولی می آورد خلاـصه پس بنص قرآنی که لاـ یاتیه الباطل من بین یـدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمیـد مثلف قرآن نمی توان آورد و هر که مـدعی این امر بشود مکذب محمد بن عبدالله (ص) است و

منکر قرآن او و فرض می کنم که حدیث متشابهی در این مقام دست آورده باشی و کتاب جدید به خیال خود شنیده باشی اولاـ که معنی آنها سوای این وضعی است که تو گمان کرده ثانی اینکه بر فرض اینکه هیچ احتمالی سوای همین معنی که تو خیال کردی در آن نرود ما همچو حدیثی را دروغ و مجعول می دانیم هر چند در کتب معتبره نقل شده باشد زیرا که مسلم است که پیغمبر و ائمه اطهار (ص) فرموده اند که اخباری که از ما روایت می کنند عرضه بر کتاب خدا کنید اگر موافق است ما گفته ایم و اگر مخالف است ما نگفته ایم و از ما نیست و دروغ گویان بر ما بسته اند پس این حدیث که تو فرض می کنی که دلالت کند بر اینکه ممکن است کتابی دیگر سوای قرآن در آخر الزمان از جانب پروردگار نازل شود به کلی دروغ و مجعول است و هیچ حجتی در آن نیست و صریح محکمات کتاب منع از این مطلب می کند پس قرآن به نص پیغمبر صادق مصدق مثل و مانند از برای آن نیست و نخواهد آمد چنانکه بعد از آنکه امر به اتیان سوره فرموده فرموده است فان لم تفعلوا و لن تفعلوا ما تقوا النار الایه و لن نفی ابد می کند یعنی نخواهید آورد هرگز خلاصه که هر که چنین ادعائی کند از اسلام خارج شده و نیز یک راه ظاهر دیگر این است که پیغمبر (ص) ما را تکلیفی به غیر آنچه به ما فهمانیده است نفرموده و در کتاب مجید خداوند فرموده است لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها و معصوم

فرمود ندای ما عرفها یعنی تکلیف نمی فرماید خداوند نفسی را مگر آنچه را که به او شناسانیده و بدیهی است که شناسانیدن به ما از راه همان قواعد و رسومی است که دست داریم نه چیز دیگر مثلا اگر امری اظهار می شود که جزو مرئیات است باید به چشم ببینیم و اگر جزو مسموعات باید بگوش خود بشنویم و امر تکلیف شرعی بازیچه اطفال نیست که می خواهند مثلا آنها را بترسانند به اسم لولو در تاریکی نشان دادن او را بترسانند یا آنکه دوای تلخ را در دهان او می ریزند و به به و په په می کنند که بچه را از تلخ آن غافل کنند و مثل وضع سلوك بانبکیان و چرسیان هم نیست که یکدفعه به آنها بگویند ببین چه هوای سردی است و برف می آید بیچاره بنای لرزیدن می گذارد یا ببین چه هوای گرمی است فورا عرق می کند یا ببین چه سبزه و بستانی [صفحه ۸۳] است فورا لذت از آن می برد بکه همه آنچه می فرمایند از واقعیات عالم است که همه ملك شهادت بصدق آن می دهد و به همان قواعد و رسوم که داریم حقیقت آن بر ما معلوم می شود پس اگر پیغمبر (ص) مثلا کتاب می آورد و می فرماید که از حیث فصاحت و بلاغت ظاهره مثلا مثل آن را کسی نمی آورد باید فصحا و بلغا تصدیق این مطلب را بنمایند و مثل آن را نتوانند بیاورند ولو مباهت مکابر بگوید که لو نشاء لقلنا مثل هذا ولی از این قبیل دعاوی مزخرف بسی کرده می شود گنجشك هم به ماده اش می گفت که من اگر بخواهم تخت سلیمان را به منقار خود

بر می دارم ولی اینها صحبتهای یاوه است آنکه می توانست مثل آن را بیاورد طوری که همه ی فصحا و بلغا تصدیق کنند برای کدام روز دست نگاهداشت شمشیر و ذلت و صغار و جزیه را بر خود گذارد و مثل آن را دست نگاهداشت از دست او بر آمد در برابر پیغمبر ایستاد و او را سنگ باران کرد و پیشانی و دندان مقدسش را شکست و مثل قرآن می توانست بیاورد و نیاورد والله که اینها سخنانی است که مگر مثل خودت بی دینی قبول کند خلاصه مطلب آن بود که باید من و تو از همان راه که فصاحت و بلاغت سایر کلمات عرب را فهمیده ایم از همان راه بفهمیم که واقعا پیغمبر راست فرموده همان طور که مثلا تصدیق کردند همه که از امرء القیس کسی بهتر شعر نگفته همانطور تصدیق کنند که فصاحت قرآن فوق این حرفهاست و تو ملاحظه کن که کلامی که هنوز صرف و نحوش درست نیست و در یک صفحه بیست غلط این شخص می نویسد کدام یک از فصحای اولین و آخرین تصدیق فصاحت و بلاغت این کلام را می نمایند مگر در اخبار ندیده که بعضی از جهالت می آمدند و ایرادی بر قرآن داشتند پیغمبر خدا (ص) به همان قواعد عربیت و تصدیق اهل خبره جواب آنها را می دادند و شاهد از قول آنها می آوردند چنانکه مروی است که جماعتی ایراد کردند بر پیغمبر (ص) که تو مدعی فصاحت قرآنی لفظ استهزاء و کبار به تشدید باء و عجاب فصیح نیست فرمود که از تصدیق که را در این باب قبول دارید عرض کردند فلان پیرمرد عرب فصاحت او

معروف است اگر تصدیق کرد ما قبول داریم فرمود او را حاضر کنند همینکه حاضر شد حضرت او را رخصت نشستن داد در جائی نشست فرمود از این جا برخیز جای دیگر بنشین همین که نشست فرمود از اینجا هم برخیز و جای دیگر بنشین همین که چند مرتبه او را جابجا فرمود پیرمرد متغیر شد و عرض کرد اتستهزؤنی و انا من کبار العرب ان هذا الشئی عجاب پس همه تصدیق کردند که این کلمات فصیحه است و اصل این روایت را سماعا روایت کردم ولی در کتب معتبره موجود است که جماعتی خدمت پیغمبر (ص) آمدند و عرض کردند آیا تو رسول از جانب خدا نیستی فرمود چرا عرض کردند چیست این قرآنی که آورده کلام خداست فرمود بلی عرض کردند پس خبر ده ما را از قول خدای تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون هرگاه معبود ایشان با ایشان در آتش است پس به تحقیق که عیسی را عبادت کردند آیا می گوئی در آتش است فرمود پیغمبر (ص) که خداوند قرآن را نازل فرموده است بر من به کلام عرب و متعارف [صفحه ۸۴] در لغت عرب این است که ما از برای آن چیزی است که تعقل نمی کند و من از برای آن کسی است که تعقل می کند والذی صالح از برای هر دو است پس اگر شما از عرب هستید پس شما می دانید خدا فرموده انکم و ما تعبدون اراده فرموده است اصنامی را که عبادت کردند و آنها تعقل نمی کنند و مسیح داخل در جمله آنها نیست به جهت اینکه او

تعقل می کرد و اگر فرموده بود انکم و ما تعبدون و هر آینه مسیح داخل می شد در جمله پس آن جماعت عرض کردند که راست فرمودی یا رسول الله امام علیه السلام در حدیثی فرمود آنچه حاصلش این است که شما عرب هستید چه طور می خوانید که معقبات از پیش رو یعنی چه و حفظ کردن از امر خدا چه معنی دارد بعد فرمود که این آیه را آنها جمع کردند تحریف کردند و اصل آن اینطور بود له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه به امر الله و همچنین از این قبیل اخبار بسیار است و همه شاهد این است که قرآن به سبک کلام عرب و مطابق با قواعد عربیت بوده حال شما اگر مدعی هستید که این مرد به زبان عربی حرف زده تو را به حق خدا کدام قاطرچی عرب اینطور سخن گفته است و کلام به این رکاکت و استهجان و مغلوطی ادا کرده و اگر می گوئید که زبان دیگری است که اولا چه زبان است و قواعد و رسوم آن چیست ثانی اینکه این کلام غربی است که تو بگوئی من زبان جدیدی آورده ام و این معجز من است که شما نمی توانید مثل من تکلم بکنید اینکه خطائی است ظاهر زیرا که معجز آن است که نوع آن در نزد نبی نوع معجز باشد و زبانی غیر زبان عرب برای عرب معجز نمی شود پس بنابراین همه عجم و ترک و هندی برای عرب معجز دارند و عرب هم برای همه آنها معجز دارد پس باید هر یک قائل به نبوت دیگری بشوند اینکه کلامی است خطا و

بی معنی و هر که بخواهـد زبان مسـتحدث می تواند بیاورد و آن معجز نیست چه بسـیار که زبان مسـتحدث آورده اند و معجز شمرده نشـده مثل اینکه میرزا مهدی خان وزیر نادر آن زمان که هندوسـتان رفت در اندک وقتی زبان اردوی را ترکیب کرد و به آنها آموخت که الان زبان عمومی هندوسـتان همین زبان است و معجز هم شـمره نمی شود و حال اینکه خود شما می دانید که منظور این مرد زبان جدیـد نبوده بلکه منظورش عربی گفتن بوده و این قـدر مسـتهجن حرف زده است باری و اگر به زبان عربی مبین طوری حرف زده شـد که عرب عاجز شدنـد این می شود صـحیح و خود شـما اقرار دارید که حرفهای مزخرف این مرد با قواعد عربیت درست نمی آید و اگر بگویند چنانکه می گوئید که در قرآن هم بعضی کلمات هست که با قواعد عربیت راست نمی آیـد جـواب می گـوئیم که اولا- چون در قرآن بنص اخبـار اهـل بیت بعضـی تحریفـات واقع شـده ممکن است که بعضـی از این قبیل ایرادات که داریـد اگر درست فهمیده باشـید به واسـطه تحریفات باشد و شاهد این اخبار اهل بیت است که در بعضی آیات تصریح فرموده اند که اینکه مخالف عربیت است به علت تحریف است و اشاره به بعضی از آنها در سابق شده و ثانی اینکه هر کس نحو می داند این مطلب را ملتفت [صفحه ۸۵] است که رسوم و قواعد عربیت در نزد عرب مختلف بوده است حجاز و صـغبی سخن می گفته اند و قریش خاصه وضع دیگر اهل یمن طور دیگر عراق عرب به نهج دیگر بلکه بصرئین و کوفیین مختلف بوده اند و کوفیین در قواعد

متابعت حضرت امیر (ع) را می کردند و بصریین مخالفت می نمودند و مخالف بودن آیه ی با آنچه تو از قاعده ی بعضی از نحویین ببینی دلیل اینکه با هیچ قاعد راست نمی آید نیست و اما کلمات این مرد بر ادیب متدرب ظاهر است که با هیچ یک از قواعد عربیت درست نیست که ادعا کند من به اصطلاح فلان طایفه سخن گفته ام بلکه کلماتی است بی معنی که او جهالت به هم یافته است و چون در این موقع او را سخنی از این باب نیست حاجت بشرح و بسط را یدی نیست و وجوه ظاهریه دیگر باز هست ولی چون در هر جائی او اعاده مزخرفات خود را می کند ما هم هر جائی جوابی انشاء الله تعالی خواهیم گفت ان عادت العقرب عدنا لها و کانت النعل لها حاضره و اما آنچه گفته است که این شجره همان شجره محمدیه است که از قبل قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان تا آخر در حدیث شریف منع شدید فرموده اند از اینکه کسی حسب و نسب خود را نزدیک به حسب و نسب پیغمبر (ص) شمرد چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی که حاصلش این است که عبدالعزیز بن عمر از من سؤال کرد که چیست حد کسی که ادعا کند که پیغمبر را فضلی بر بنی امیه در حسب نیست فرمود که گفتم بار که حد او قتل است و اینکه او را زنده نگذرند و در اخبار فرمودند که نزدیک نمی شود بحسب و نسب او حسب و نسب احدی و اگر بگوئی که من می گویم این همان شجره ی محمدیه است گویم بلی

این را هم حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی در بغداد انواع منکرین قائم (ع) که قائلی معصیت خداوند را می کند بقولی خودش اینکه روح قائم (ع) در هیکل غیر خود نطق می کند چنانکه در کتاب المبین از عوالم نقل است و آن حضرت از التفات به اینگونه دعاوی زار زار گریه می کرد و اشک از چشم های مبارک او می ریخت و ندبه های جان گداز می فرمود و شاید در مقام دیگر عین عبارات را نقل نمائیم و نیز در کتاب المبین است از حسین بن علی (ع) در حدیث انطاق ضب که اعرابی بعد از آنکه اسلام آورد عرض کرد یا رسول الله آیا بعد از تو پیغمبری هست فرمود نه من خاتم النبیین هستم و لکن بعد از من ائمه هستند از ذریه ی من که قوامون بقسط هستند مثل عدد نقباء بنی اسرائیل حال از تو سؤال می کنم که این که فرموده بعد از من پیغمبر نیست و ائمه هستند مقصود از این چه بوده است ملتفت نکته باش تا بر تو مشتبه نشود اگر بنا باشد که بعد از او کسی برخیزد و ادعای نبوت بکند و کتاب و شرع جدید بیاورد و لو اینکه این شجره همان شجره محمدیه باشد باز نبی بعد از او آمده است زیرا که این بعد که فرموده بعد و رتبی منظور نبوده که تو بگوئی این بعد نیست این خود او است زیرا که بعد رتبی اگر منظور نظر بود لازمه اش این بود [صفحه ۸۶] که احدی از انبیاء خدا که سابق بودند پیغمبر نباشند و حال اینکه همه پیغمبر بوده اند و اگر نبودند چرا آن سرور

را خاتم النبیین گفتند پس یقینا بعد رتبی منظور نیست و منظور بعد زمانی است و اعرابی سائل بیش از همین درک نمی کرده و همچنین حضرت امام رضا (ع) با مأمون همین فرمایش را فرموده است قطعا و مأمونهم غیر از همین بعد زمانی چیزی درک نمی کرده و اگر بگوئی که محض همین گفتم که این همان شجره ی محمدیه است می گویم بر فرض محال که چنین باشد اتحاد شجره باعث اینکه تعدد ظاهری و اسم آن از میان برداشته شود نیست قطعا اتحاد شجره محمدیه در چهارده نفس مقدس محل شبهه نیست و فرمودند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و معذلک ائمه را از میان برنداشت و فرمود بعد از من ائمه هستند با اینکه شجره یکی است و در آنجا فرمود نبیی بعد از من نیست و اگر اهل حکمت باشی علت این را عرض می کنم که از برای آن شجره مبارکه زیتونه در ظهور است ظهوری به نبوت و ظهوری به ولایت و ظهور به ولایت منقسم می شود باز به دوازده صورت و در هر مقام به هر ظهور که جلوه فرمودند مسمی به همان اسم می شوند و لو حقیقه شجره یکی باشد اما آن دخلی به عرصه ی ظاهر ندارد پس در این مقام اگر ممکن بود که در دنیا ظهوری به نبوت و وحی جدید و کتاب و شرع جدید داشته باشند نمی فرمود پیغمبر (ص) بعد از من پیغمبر نمی آید و اگر اتحاد شجره مجوز این است که بفرماید نبی بعد از من نیست پس می بایست وجود امام و نبی همه را نفی کند زیرا که

شجره در همه ایشان بدون شبهه یکی است ملتفت نکته بیان باش که خالی از اشکال نیست و چون مشکل است به درد عوام نمی خورد باید جواب ظاهری گفت پس می گوئیم که اگر صاحب شجره باشی مثل نخل که از آن امر معیشت تو بگذرد و وقتی اجل آن شجره برسد و خشک بشود تو که در معیشت خود محتاج به شجره هستی آیا از پی شجره اولی بهر شجره که آوردی قناعت می کنی ولو شجره باشد بدون ثمر یا شجره حنظل باشد و همینکه آن را یافتی می گوئی شجره خود را یافتم و گویا از من چیزی فوت نشده یا آنکه می گوئی باز دست من خالی است و تا نخل دست من نیاید امر من نمی گذرد یا اقلا شجره مثمری دیگر مثل انار و انگور و امثال آنها اگر چه هیچ یک به دوام نخل نیست و اعتدال آن از همه بیشتر است ولی باز اشجار مثمره دیگر بئس البدلی از آن هست اما شجره حنظل را به هیچ قاعده نمی توان به جای نخل گرفت و به آن اکتفا کرد حال همچنین است امر این جماعت شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها را از دست داده اند و شجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار را بجای آن گرفته و به اسم آن می خوانند و خوشحالند و عیش می کنند عجب است والله از این جماعت وقتی در منبر مثلی از حال این جماعت بر زبان این ناچیز جاری شد و چه قدر شبیه است به حال این جماعت البته دیده اید اطفال را که در انواع

بازی خود وقتی یکدیگر را ضیافت می کنند و سفره می چینند شخص عاقل که نظر می کند می بیند قطعه سفالی است و ذغالی و قطعه سنگی و امثال اینها اما اطفال هر یک از آنها را به اسم غذای طیبی می خوانند و به یکدیگر تعارفات دارند و لقمه در دهان یکدیگر می گذارند [صفحه ۸۷] و عیش از سفره خود می کنند اما معذلک شکمها گرسنه و لبها داغ بسته و پدر و مادر بیچاره باید بروند تحصیل غذای طیبی بکنند و حاضر کرده به خورد اطفال خود بدهند که از گرسنگی تلف نشوند بعینه حالت این جماعت یکنفر فاسق فاجر را ظهور پروردگار اسم می گذارند و یکی را مظهر خاتم انبیاء و یکی را مظهر خاتم اوصیاء و یکی را جبرئیل و تمام اینها ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آباءکم ما انزل الله بها من سلطان خلاصه شجره ی محمدیه شجره ای است که تا آدم صفی که ملاحظه کنی همه اجداد و آباء او از کفر و شرک بری و لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها و کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره و کیست که این صفت در او موجود باشد ایشان در همه طبقات پاکند از حین وقوع نطفه در رحم معصوم و مطهر هستند این شخصی را که هنوز اشخاصی هستند که فسق و فجورهای او را در طهران فراموش نکرده اند و از اشخاص معتبر شنیده ایم که در جوانی ما از فسق و فجور میرزا حسین علی در تعب و عجب بودیم یکدفعه از میان در آمده العیاذ بالله و استغفر الله ظهور پروردگار و جلوه سیدالشهداء

علیه الصلوه والسلام می شود عبرت بگیر که درباره پیغمبر و ائمه اطهار (ص) یکنفر به تهمت نتوانسته است نسبت معصیتی در طفولیت یا در کبر بدهد با آن همه اعداء که در صدد هر گونه اذیتی بودند و از هیچ قسم تهمت مضایقه نداشتند و درباره این مرد روات معتبر شهادت به فسق و فجور او می دهند و این جماعت از خدا شرم نکرده و از روی پیغمبر حیا ننموده این اسماء و القاب شریفه را بر سر آنها می گذارند و خوشحالند که جلوه خاتم و سیدالشهداء و امام عصر دست آوردیم و اینک کتاب جدید است و شرع جدید که باز آورده اند آن وقت مزخرفاتی بی سر و ته بهم می بافند که اینهاست کتاب و شرع جدید که با هیچ میزانی صحت و استقامه آنها درست نمی آید اینهمه حکمتها و علوم که از ایشان در عالم منتشر شده است که جمیع صاحبان علوم سلسله سند خود را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) منتهی می کنند و افتخارها به این می کنند و حال اینکه هر یک از دریای علوم ایشان قطره بیش دست نیاورده اند و خود ایشان حلال همه مشکلات و رموز عالم بوده اند و هنوز روز به روز از پرتو علوم ایشان علمها بیرون می آید که هوش از سر شخص عاقل عالم می پرد همه اینها کنار گذارده و به چهار کلمه حرف یاوه مزخرفی که بهم می بافند ناز می کنند اعظم علوم ایشان که به آن افتخار می کنند کلماتی است که در توحید از هر جا دزدیده و ادعا می کنند که چنین توحیدی تاکنون در عالم نبوده و غافلند از آنچه خداوند در قرآن به آن اشاره

فرموده و پیغمبر و ائمه اطهار (ص) آن را شرح و بسط داده اند آنقدر که بهتر و بالاتر از آن تصور کرده نمی شود و هر که قائل بشود که مزخرفاتی که اینها به هم بافته اند در این باب از آنچه از ائمه سلم الله علیهم فرموده اند بالاتر است باید ملتزم شود به اینکه آن بزرگواران مردم را العیاذ بالله دعوت به شرک فرموده اند و خداوند در قرآن مجید توحید ناقصی آورده هیهات هیهات قرآن مشتمل بر توحیدی [صفحه ۸۸] است که خاتم انبیاء (ص) به آن خدا را توحید کرده چگونه فرض می شود که بالاتر از آن توحیدی آورد ملاحظه کن که علی بن الحسین در حدیث شریف می فرماید که خداوند دانست که در آخر الزمان جماعتی متعق خواهند آمد پس سوره توحید و آیات سوره حدید را تا علیم بذات الصدور نازل فرمود پس هر کس وراء آن را قصد کند هلاک می شود پس ملاحظه کن که این توحید است که خداوند اهل آخرالزمان را به آن تکلیف فرموده است و هر کس وراء آن را قصد کند هلاک شده است پس آنچه اینها می گویند اگر بالفرض صحیح و درست گفته اند بالا-تر از آنچه در کتاب است نیست و اگر درست نگفته اند چنانکه نمی گویند هلاک شده اند پس اینکه اعظم علمی است که به خیال خود آورده اند چنانکه بعد از اینها این ادعا را می کنند از این که گذشتی از سایر علوم نمی دانم چه آورده اند اگر همینهاست که ظاهر می کنند که نیست جز مزخرفاتی که به هم بافته اند سؤال با جواب مربوط نیست عنوان باب با آنچه در اثناء می گوید هیچ ربط به هم

نـدارد و چون بعـد از اینها بایـد افشاء الله تفصـیل این مطالب بیاید اینجا در صدد نیستیم قرآن و اخبار اهل بیت سـلام الله علیهم آنقـدر مشـتمل بر اخبار عیب است که از حـد احصا و شـماره بیرون است آن اخبار غیبی که از این جماعت دیده شده چه چیز است جز بعضـی چیزها که گفتنـد و علانیه کـذبشان معلوم شـد و متعذر شدند که بدا شد و گمان می کنند که آنچه در اخبار انبیاء بـدا می شـده است به این وضـعهای پر و پوچی است که حضـرت ادعا می کننـد بلکه هر چه بـدا می شد مخصوص آثار صدق قول خود را نشان می دادند که اسـباب گمراهی خلق نشود مثل اینکه حضـرت عیسـی (ع) خبر داد از خانه که امشب در این خانه عروسـی است و فردا شب عزاست همین که فردا شب شد اثر عزائی بروز نکرد اصحاب عرض کردند که چه حکایت شد فرمود برویم ببینیم چه حکایت است تشـریف آورد و نشـست تا آنکه سؤال فرمود که شب گذشـته چه خیری از تو سر زده عرض کرد خیری نکرده ام سوای اینکه سـائلی بود که هر هفته در مثـل این شب می آمـد و سوال می کرد و چیزی می گرفت شب گذشـته به عبادت مهود آمد و سوال کرد اهل خانه ما چون گرفتار بودند کسـی جواب او را نگفت من خود برخواسـتم و چیزی به او دادم فرمود که همین صـدقه تو است که رفع بلاـ نموده حـال فراش خود را بلنـد کن همینکه بلنـد کرد ماری عظیم یافت فرمود مقدر شده بود که این مار تو را هلاك کند چون صدقه دادی رفع این بلا

شد پس به این طور صدق خود را بر اصحاب ظاهر فرمود و شبیه به این از پیغمبر خاتم نیز دیده شد و از حکمتهای ایشان دور نیست که مخصوص اینطور خبر داده اند تا اثر صدقه را علانیه نشان دهند خلاصه که خداوند اجل از این است که پیغمبران و حجتهای خود را دروغگو کند و صدق ایشان را ظاهر نکند حال دلیل صدقی که از این مرد ظاهر شد در اخبار به غیبی که داد که مثلاـ مکه می روم و چنین و چنان می کنم کدام یک ظاهر شد و از قراری که بعضی اتباع نقل می کنند بعضی اخبار به غیب داده که فلان عالم [صفحه ۸۹] یا فلان سلطان را عما قریب می گیرم و او بعد از چندی مرده است و والله بسیار عجیب است از این احمقان که گول می خورند اگر راست می گوید از امری که مسلم نیست خبر بدهد و الا اینکه عما قریب فلان کس خواهد مرد هر ذیشعور می فهمد که همه کس عما قریب خواهد مرد اگر طولی هم کشید و بر مخبر اعتراض کردند جواب می گوید که یرونه بعیدا و نراه قریبا اگر راست می گوید خبر دهد که هر کسی چه خورده و در خانه خود چه ذخیره کرده چنانکه حضرت عیسی (ع) فرمود انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم و الا عما قریب فلان کس می میرد علمی نیست که مخصوص به تو باشد همه مرده شوهای عالم این علم را دارند و انتظار مرگ هر کس را می کشند خلاصه که همه دعاویشان بی معنی است و هر کسی که ادنی شعور داشته باشد بطلان امر

آنهـا را می فهمـد منافقینی که در عهـد پیغمبر بودنـد بسـکه پیغمبر (ص) اخبار به غیب داده بود و آیات در شان هر کس نازل شـده بود یکـدیگر را ساکت می کردنـد که آرام بگیریـد که خـدای محمد به او خبر می دهد حالا این مرد که خبر از خودش نـدارد و مال امر خود را نمی داند نعوذ بالله همان شـجره محمدیه است که از قبل قرآن آورده و حال بیان و تبیان بسـیار عجب است به حق خدا از کسـی که هزار یک بلکه صد هزار یک فضل پیغمبر را شـنیده و فهمیده و به خیال خود اعتقاد کرده اسـت اینکه این شـجره ی خبیثه را به آن شـجره طیبه نسـبت بدهد و آن را بر این تفصیل دهد چه جای تسویه و چه جای اینکه این را نعوذ بالله افضل شمرد خلاصه که مشت بر سندان زدن بیحاصل است این دلها که مثل سنگ بلکه از سنگ سخت تر شده است و به کلمات خـدا و رسول و ائمه (ص) و علمای بالغ منفعل و متأثر نشـد از صـحبتهای ما هم متاثر نمی شود انک لا تهـدی من اجبت و لکن الله یهـدی من یشاء و تمامیت این بیانات بعـد از اینها انشاء الله خواهـد آمـد و اما آنکه گفته است که اگر بگویند آن شجره مبارکه نیست تا آنکه آیه نقل کرده اولا قرائت آیات در هر موردی ممکن است و دلیل حقیت و بطلان کسی نیست بایـد موضوع آیه را شـناخت آن وقت آیه را خوانـد و الا هر عامی نادان که دعوی بکنـد آیه می تواند بخواند ثانیا آیه را غلط نقل کرده و نمی دانم اگر اعجاز

قرآن را بـه ادراک خـود می فهمـد چـه حکـایت است که غلـط نقـل کرده و نفهمیـده که از حـد اعجـاز بیرون رفت اولاـ بشـر منصوب نیست و مرفوع است آخر آیه هم الا فی ضـلال مبین نیست الا تکذبون است و صحیحش این است قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شـی ان انتم الا تکـذبون ثالث اینکه از این قبیل چنـد آیه دیگر هم هست آنها را هم بخوان و جواب انبیا را بشـنو اگر راست می گوئی تو هم آن قسم جواب بگو قوم صالح (ع) به او عرض کردند ما انت الا بشر مثلنا فات بایه ان کنت من الصادقین صالـح (ع) فرمود هـذه ناقه لها شـرب و لکم شـرب یوم معلوم و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب یوم عظیم فعقروهـا فاصـبحوا نـادمین فاخـذهم العـذاب ان فی ذلـک لاـیه و ما کان اکثرهم مؤمنین و بعـد از چنـد آیه دیگر است که قوم شعیب (ع) به او عرض کردند و ما انت الا بشر [صفحه ۹۰] مثلنا و ان نظنک لمن الکاذبین تا اینکه می فرماید فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظله انه کان عذاب یوم عظیم ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین ای مسـلمان ملاحظه کن این آیات از قبیل ناقه و عـذابها که ذکر فرموده اگر اینها عین واقع است به همین وضع ظاهر که پس هر پیغمبری از این قبیل بایـد داشـته باشـد و اگر همه به تاویـل است تاویل عـذاب مثلا به کفر باطن و هلاک نفوس انسانیه و امثال اینها می شود و این امری نیست که اولا مخصوص به قوم صالح و شعیب

باشد و ثانیا این یهود و نصاری که خود در این دریای کفر غوطه ور بودند اگر ملتفت این عذاب بودند چرا متنبه نمی شدند همچنانکه در قیامت متنبه می شوند و سؤال می کنند که ما را بر گردانید که عمل صالح بکنیم و اگر نمی فهمیدند پس خود را معذب نمی دیدند و قوم صالح و شعیب را هم به سبب کفر معذب گمان نمی کردند و بعد از آن هم که پیغمبر می فرمود که قوم صالح و شعیب معذب شدند می بایست اقلا انکار قول او را بکنند و نکردند پس تاویل کردن عذاب ظاهر به این تاویلات خطاست و واقعا و حقیقت به عذاب ظاهری معذب شده اند و همه ی اینها آیاتی است که خداوند به انبیاء خود داده است حال بسم الله ناقه از کوه بیرون بیاورند ما ببینیم چه می کنند و والله که اینجوره مردم جاهل اگر ناقه از کوه بیرون بیاورند یا شق القمر بکنند با این جهالت هیچ عاقل متابعت آنها را نمی کند زیرا که عاقل از این قبیل آیات می خواهد که اطمینان به صدق ایشان حاصل کند آن وقت به علم ایشان بگیرد فرض کردم آیات آورد در صورتی که اینقدر جاهل است چه سود پس علم و عمل هر دو باید باشد و عمل بی علم مثمرثمری نیست خلاصه و اما آیه ی دیگر که ذکر کرده آن را هم هر کس در هر مورد می تواند بخواند و زبان انسانی را که خداوند اینطور نرم و به فرمان قرار داده محض همین هست که قدرت بر نطق داشته باشد نهایت مؤمن عقل او آن طرف زبان اوست و اول تعقل می کند و مورد را تحصیل

کرده بعد آیه می خواند و غیر مؤمن عقلش این طرف دهان او است بعد از آنکه خواهد خود او یا دیگران ملتفت می شوند که بیجا و بی موقع خواند پس موضوع آیه را باید ملاحظه کرد خلاصه و اما آنچه گفته که حاصلش این است که آیا تاکنون کسی کتاب از جانب خدا آورده که باطل باشد جواب می گوئیم که نه از جانب خدا هر که آورد باطل نیست ولی این مرد از جانب شیطان آورده و به دروغ نسبت به خدا داده و البته باطل است و نظائر و امثال او هم در عالم متعدد بوده اند اما کلیه ملل باطله که لا۔ تعدو لا۔ تحصی کسانی هم که به خیال خود کتابی آوردند و آیاتی و بر باطل بودند مسیلمه کذاب یکی از آنهاست که آیات هم آورد از این قبیل که الفیل ما الفیل و ما ادراک ما الفیل له خرطوم طویل و ذنب وئیل خدا می داند که هزار مرتبه از حرفهای میرزا علی محمد فصیح تر و بلیغ تر و معذلك هرثکلی به آن می خندد و الان مردی است در هندوستان برخواسته ادعای عیسویت می کند آیات و کتبهم به زبانهای مختلف بسیار آورده و چاپ هم شده [صفحه ۹۱] و منتشر شده است پس بنابر قول تو این هم در جای خود بر حق است اما مشکل می دانم که این به درد شما بخورد و روح الله بشود و پشت سر قائم شما نماز بکند و برای او وزارت کند اولا که قائم شما مدتهاست که مرده از این مرد از آن طایفه از عامه است از قرار معلوم که قائم موعود را

خود عیسی می دانند و اما آنچه باز گفته اگر برهان اخبار کتب قبل است تا آخر همانکه گفتیم اولا موضوع را پیدا کن بعد آیات بخوان و بعد از این هم باز در مقامی که استشهاد به آیات می کند انشاء الله بیانها خواهد آمد و اما آنچه گفته این حربهم به آیات قرآن بلکه به انجیل و توریت مستدلند و اگر بگویند مقصود این نیست نصاری و یهود هم از قبل گفتند و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین وجه استدلال به این آیه را نمی دانم اگر منظورش از کلمه ی و هو الحق مصدقا لما معهم باشد می گوئیم که در پیغمبر (ص) و کتاب او امر چنین بود و قول پیغمبر (ص) مصدق و موافق با کتاب آنها بود و آنها تکذیب بیجا می کردند اما شما ای طایفه مصدق کتاب و پیغمبر و ائمه ما (ص) نیستید و بسیاری از ضروریات دین ما را انکار کرده اید با اینکه همه آنها ماخوذ از کتاب و موافق با او و مطابق با فرمایش پیغمبر و ائمه (ص) است و اخبار صحیحه ما را تاویلات به رای کرده اید و کتاب شما به هیچ وجه تصدیقی از کتاب ما ندارد در کتاب ما هست که جن و انس مثل یک سوره کتاب ما نمی آورند در کتاب شما هست که اشرف از قرآن است و مثل یک حرف آن را کسی نمی تواند بیاورد پس شما مصدق کتاب ما ابدا نیستید و مصادیق آیاتی که

در کتاب پیغمبر (ص) یا در کتب انبیاء در باب ظهور و رجعت نازل شده شما نیستید مگر بلی آنچه در اخبار فرموده اند که علمهای باطله قبل از ظهور حجت بیرون می آیند حقا که شما یکی از آنها هستید بدون شبهه بلکه شاید یکی از همان دوازده علم باطل که فرموده اند از سادات بر می خیزند باشید والله اعلم.

استدلال به دلائل محکم این گروه

اشاره

گفته است باری مقصود از این عرایض آنکه شاید نفوسی لله و فی الله و فی سبیل الله توجه و قیام فرمایند و بقسمی حجیت قرآن و معجزه صاحب قرآن را بیان و ثابت نمایند که شبهه حضرات خارج شود و بطلانشان واضح گردد تا انوار آن یحق الحق بکلماته و یقطع دابر المشرکین عالم را منور نماید و از این قبیل کلمات تا آنکه گفته و این مجاهد فی سبیل الله قوت استدلال این حزب را دیده و هیمنه و قدرت بیانشان را مشاهده کرده و براهین ایشان را شنیده بلکه عجز کل را هم مظنونش شده بلکه نزدیک به علم هم رسیده ولی چون خود را معصوم ندانسته و فهم خود را میزان حق و باطل قرار نداده و خود را محیط و مهیمن گمان نکرده اند لذا نتوانسته است به مقام بلند کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین لتسئلن یومئذ عن النعیم فایز و متصاعد شود و لکن لا یقنط من رحمه ربه الا الضالون تا آخر آنچه گفته از این باب.

جواب

چون اظهار تردد [صفحه ۹۲] خود را کرده است به مناسبت چند کلمه می گوئیم در کتاب المبین از اکمال الدین روایت شده است از حضرت صادق که فرمود خداوند ابا کرده است اینکه تعریف بکند باطلی را به حق و ابا کرده است از اینکه قرار بدهد حق را در قلب مؤمن باطلی که شک در آن نداشته باشد و ابا کرده است از اینکه قرار دهد باطل را در قلب کافر مخالف حقی که شک در آن نداشته باشد و اگر این قسم قرار

نداده بود حق از باطل شناخته نمی شد و هم از آن حضرت روایت شده است در تفسیر قول خدای تعالی و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه فرمود که خداوند حایل می شود میان او و میان اینکه بداند که باطل حق است و نیز فرمود که یقین نمی کند قلب اینکه حق باطل است ابدا و یقین نمی کند اینکه باطل حق است ابدا و افاضل درست از آن حضرت که باطل شناخته نمی شود بحقیت ابدا و از این قبیل اخبار متعدد است و تو حق داری که یقین به حقیت این طایفه نداری و وعده خداوند است که هرگز یقین نکنی ولی خلافی که در این مورد کرده این است که چیزی را که تو خودت به اقرار خودت در آن بر یقین نیستی مردم را به آن دعوت می کنی و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام در این باب رسیده است که انواع مذمت و تهدید و وعید فرموده اند کسی را که به چیزی که علم به آن حاصل نکرده خلق را دعوت کند و کفایت می کند قول خداوند که فرمود :افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی و فرمود :ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و در کتاب المبین از کافی نقل است که سؤال کرده شد حضرت باقر (ع) که حق خداوند بر بندگان چیست فرمود اینکه بگویند آنچه علم به آن حاصل کرده اند و وقوف کنند نزد آنچه نمی دانند و نیز همین مطلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده شد فرمود حق خدا بر خلقش این است که بگویند آنچه علم حاصل کرده اند

باز بایستند از آنچه نمی دانند پس هر گاه چنین کردند پس به تحقیق که به حق خداوند ادا کرده اند به سوی خدا حق او را و نیز حضرت باقر (ع) فرمود که هر که فتوی بدهد مردم را به غیر علم و هدایت از جانب خداوند ملئکه رحمت و ملئکه عذاب همه او را لعن می کنند و ملحق می شود به او وزر هر که عمل به فتوای او بکند و اخبار بسیار به این مظامین وارد است پس بترس ای مرد از اینکه با وجود اینکه خود بر یقین نیستی و قطعا هرگز به این آرزو در این راه که می روی نخواهی رسید مردم را بخوانی به این راه و آنها را گمراه کنی و گناه تمام این گمراهان ملحق بتو بشود و معذب بعذابی که لایق همه است بشوی و فرقی که در این معصیت کبیره است با سایر معصیتها اینکه در آنها هرگاه نادم شدی و تائب گردیدی خداوند از تو عفو می کند بر حسب وعده که فرموده است ولی در این معصیت اگر تائب هم بشود انسان از او عفو کرده نمی شود تا آن وقت که همه آن جماعت که به قول تو گمراه شده اند هدایت بکنی و از آن راه که برده برگردانی سهل است که هر که بر این عقیده باطله مرده است از اتباع تو همه را [صفحه ۹۳] زنده بکنی و هدایت نمائی چنانچه همین مضمون در حدیث شریف وارد شده خلاصه که حاجت باطناب در این باب نیست و اما آنچه گفته که نفوسی لله و فی الله حجیت قرآن و معجزه صاحب قرآن را ثابت

نماینـد تـا دفع شـبهه شود بـدانکه خداونـد این احسـان را بکـافه مسـلمانان بلکه به همه بنی نوع انسان کرده است و جماعتی را برانگیزانیده که این سـعی را نموده اند و کما هو حقه این خدمت را به انجام رسانیده اند شـماها سـعی کنید که اولا طالب حق باشـید ثـانی اینکه اغراض نفسـانیه را از دل بیرون کنیـد تـا حق را دریابیـد و در کتب مشایـخ مـا اعلی الله مقامهم این مطلب به کمال وضوح بیان شده این ناچیز هم در این اوراق بعضـی از آنچه اقتباس نموده ذکر کرده ام باز هم به فضل خداوند و برکت ائمه اطهار سلام الله علیهم شرحی می دهیم شاید اگر طالب حقی بر آنها عبور کند و مرور نماید هدایت یابد اولا این مطلب را بـدان که خداونـد دنیـا را دار ابتلا و اختیار قرار داده است تا هر که هر چه در کمون اوست ظاهر شود چنانکه فرموده است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقـد فتنا الـذین من قبلهم فلیعلمن الله الـذین صـدقوا و لیعلمن الکاذبین و اگر خداوند می خواست که به مقتضای علم خود بدون افتنان و امتحان با خلق سـلوك فرماید هر آینه خلق بر او حجت داشتند و اگر چه علم خداونـد اولی است به حقیقت تصـدیق ولی مردم جاهلنـد و غافـل از این مطلب و بمقتضـای جهل خود بسا بر او ایراد هم می کردنـد که ما غافل بودیم و جاهل چنانکه خداونـد می فرماید : « و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه

انا کنا عن هـذا غافلین » و اینکه در عرصه ی ذر است ولی آیات بسیار به این مضامین نیز هست که در دنیا هم خداوند حجت خود را تمـام کرده تـا اینکه معتـذر نشونـد که ما غافل بودیم چنانکه می فرمایـد : « یا اهل الکتاب قـد جائکم رسولنا یبین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جائنا من بشـیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر والله علی کل شی ء قدیر» خلاصه در این باب شبهه نیست و لازمه ی اختیار و افتتان این است که علم حق و باطل هر دو در ملک باشـند نهایت از برای باطل جولایی است تا زمان معینی و عما قریب سـرنگون خواهـد شد و حق باقی است و دائم ولی منقطع شدن باطل آن وقتی است که خبیث از طیب تمیز داده شود امـا تـا طینتهـا مختلـط است علم حق و باطـل هر دو در عـالم هست « لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم » پس اگر بنا باشد که پیش از آن زمان که می فرماید :« لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا » ریشه اعلام باطله را به کلی از جهان براندازنـد البته طینتهای خبیثه ملجأ و پناهی از برای خود نمی یابند و خبث خود را نمی توانند اظهار کنند این است که خداوند به آنها مهلت داده و می فرماید : « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین » پس با باطل بطور استدراج و مهلت سلوک [صفحه ۹۴] می فرماید ولی معذلک بقدر اینکه حق به کلی پوشیده نماند و امر باطل

مخفی نشود البته حقیت آن و بطلان این را بر خلق ظاهر خواهد فرمود چنانکه فرموده است « جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا » و فرموده است بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون پس البته حق را به آیات و علامات خود مظفر و منصور می کند و باطل را به آیات و علامات شیطانی مفتضح و رسوا می کند و البته شبهه نیست از برای احدی از مسلمین که پیغمبر (ص) خاتم از جانب پروردگار مؤید و مسدد است و آثار حقیت از آیات و علامات و معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق و غیر آنها از آنچه لازمه حقیت است همه در او جمع بوده و در نزد مسلمانان بدیهی است چه اینکه غیر ایشان منکر این مطلب باشند ولی صرف انکار دلیل بطلان نیست و اگر انکار دلیل بطلان بود هیچ حقی در عالم نبود زیرا که هر حقی را جماعتی انکار کرده اند ولی حرف در این است که شهادت مسلمین را در این باب از چه جهت باید تصدیق کرد می گوئیم که از امر دین گذشته آیا هیچ امری در دنیا به اخبار مخبرین ثابت شده است و اعتماد به آن نموده اید یا نه اگر انکار این مطلب را داری که در حقیقت مبتلای به وسواس و مالیخولیائی زیرا که در این باب شبهه نزد هیچ عاقل نیست و خود تو الان بروایات داری خلق را دعوت می کنی اگر روایات حجت نیست پس چه حجت در قول تو است پس قطعا این حرف را نخواهی زد و بقول بعضی

دوات البته می توان گرفت و بنای عالم و اساس عیش بنی آدم همه بر همین است و آنها کسانی اند که همینکه انسان نظر می کند از آنها صدق و دیانت و امانت را علانیه مشاهده نماید پس به قول این قسم اشخاص البته اعیاد می کند و بنای امر دین و دنیای خود را بر آن می گذارد و بر خداست که اگر این اشخاص تواطؤ بر کذب نموده باشند دروغ آنها را بر من ظاهر کند و این امر بصرف انکار منکر ظاهر نمی شود زیرا که قول نافی را بر مثبت حجتی نیست و خداوند در کتاب مجید خود فرموده هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اوالالباب و نافی در حکم جاهل است و آنکه از روی علم شهادت می دهد البته شهادت او مقبول است و در اخبار قضاء است که ما شاهد را از منکر می پذیریم و همه از همین باب است که شهادت بر نفی مسموع نیست زیرا که انسان عالم الغیب نیست نهایت از هنگامی که حاضر بوده اطلاعی دارد از آن هنگامی که حاضر نبوده است او را چه خبر هست و چه طور می تواند که رد بر آنکه حاضر بوده بکند و فرمودند که لیس لمن لا یعلم حجت علی من یعلم و مگر که چرا در این مورد به آیات و اخبار استدلال می کنی و حال اینکه تو هنوز در صدد اثبات حجیت آنهائی زیرا که اولا تو هم همه اینها را اقرار داری و مطلب تو امری ورای اینها است که به آن باید برسیم و ثانی اینکه اگر درست ملاحظه کنی همه ی این مطالب از ضروریات

و [صفحه ۹۵] بدیهیات اولیه است آیات و اخبار هم بر طبق آنها وارد شده و از باب تبرک و تیمن ذکر می شود علاوه که همه این مطالب را به دلیل عقل قاطع می توان اثبات کرد که راه آن از همین بیانات بدست می آید خلاصه در این شبهه نیست که قول مثبت مقدم است بر نافی و بنای تو در معاملات دنیویه بر همین است خاصه در این مورد که منکرین انکار دارند در هیچ موردی نیست که منکر بگوید مثلا من در همان حینی که روایت می کنند که پیغمبر (ص) شق القمر فرموده یا رد شمس نموده حاضر بودم در مکه معظمه یا در مدینه منوره و در خدمت آن حضرت بودم چنین چیزی نشد نهایت در این دو مسئله مدعی می شوند که امر آسمانی است و باید حاضر و غائب همه خبردار شوند و هر کس هیئت افلاک و زمین را بداند می داند که این حرف هم مزخرف است و خاصه عوارض نقاط زمین چه قدر است می داند که اینها ایرادی نیست که بتوان قول مثبت را رد کرد جائی که علانیه می بینیم که منجم از خسوف و کسوف و اوقات آنها خبر می دهد و بسا یقین عادی هم داری که درست حساب کرده معذلک به واسطه ی اختلاف آفاق در بعضی اماکن صدق او بروز نمی کند و همه از این است که با این وضع افلاک و ارض لازم نیست که هر امر سماوی برای همه اهل زمین ظاهر شود علاوه که عوارض دیگر هم هست از کوهها و ارتفاع و انحطاط نقاط ارضیه و ابرها و موانع دیگر که اسباب خفای

اینجوره امور است و منع می کند عاقل را از اینکه انکار صرف بکند و حال اینکه همین دو سه مسأله است که امر سماوی بوده سایر معجزات و آیات ارضیه که اینقدر اشکال هم در آنها نیست که چندین هزار از آن قبیل از پیغمبر و ائمه (ص) نقل شده و منکر انکار می کند به محض همینکه ماندیم یا اطمینان به قول روات حاصل نکردیم و تو وقتی که از روی انصاف نظر بکنی و خدای خود را بر خود حاضر ببینی می بینی که نمی توان انکار کرد خاصه که قراین صدق همه این اخبار در زمان خودمان از قبور منوره ایشان بروز می کند و تو ملاحظه کن در مثل عتبات عالیات و مدینه ی منوره با اجتماع این همه اعادی شیعه چگونه می توانند که به دروغ این همه معجزات بر ائمه خود ببندند و اسباب سخریه و استهزاء عامه نشوند بلکه مکرر از خود عامه می شنویم که روایت در این باب دارند و اشهد بالله که خود ما از سنی با شأنی که محتاج به تملق نبود در مدینه منوره شنیدیم که از معجزات ائمه بقیع (ع) نقل می کرد پس با این وضع که محل انکار و شبهه نیست قرینه صدق نوع این اخبار دست می آید و اگر تو باز یقین نمی کنی اصلاح وجدان خود را بکن و دعا کن در نزد خداوند که این مرض را از تو دور کند زیرا که وسواس مرض بسیار مزمن بسیار سختی است که به فرمایش امام (ع) عقل را از انسان دور می کند و شخص را مطیع شیطان می کند و خداوند در کتاب مجید خود امر فرموده که

پناه به او ببریم از شر وسواس خناس و هم چنین باز کتاب و سنت ایشان که مانده اعظم شاهدی است [صفحه ۹۶] بر صدق نوع این روایات که کتاب به این استحکام و سنت این نظام ممکن نیست صدور آنها مگر از رسول عالی مقام و خاصه در کتاب او سخن می گوئیم و فرض می کنیم که نظر به اخبار گذشتگان هم نکنیم امروز ما کتاب را مشاهده می کنیم با این تحدیها که در او هست و ما خود بندگانی هستیم که بر خداست که حق و باطل را در زمان خودمان به ما بفهماند و علانیه می بینیم که احدی نیست که مدعی شود که مانند کتاب بیاورد و لو نشاء لقلنا مثل هذا بگوید اما سوای عرب که شبهه در این باب نیست که قادر بر این نیست و اگر ادعا هم بکند بیجاست و بزودی کذبشان بروز می کند و از عرب هم مدعی این امر نیست و اگر هم باشد در نزد عرب و بسیاری از عجم و غیرهم که علم عربیت آموخته اند بزودی مفتضح می شود زیرا که ممکن نیست به این فصاحت و بلاغت و طرز و طور که بر سبک هیچ کلامی نیست نه خطبه است و نه شعر نه بر سبک بیانات علی رسمی است معذلک علوم بسیار را مندرج است آثار عجیبه و غریبه بر هر آیه از آن مترتب است که اهل طلسمات و الواح می دانند و مجرب و معمول است مانوس است شیرین است حلاوت دارد هر چه انسان می خواند با اینکه نمی فهمد از آن کسل نمی شود و هکذا هدایت می کند انسان را راغب به آخرت

می کند معرض از دنیا می کند از عذاب می ترساند به رحمت امیدوار می کند و غیر اینها و ذکر همه فضل آن را نمی توان کرد بلکه نمی دانم و در حقیقت نمی دانم که چه کیفیت دارد که در کلام دیگری نیست همین قدر می دانیم که احدی ادعای این مطلب را هم نکرده و اگر بگوئی از ترس مسلمین و شمشیر سلطان آنهاست که چنین ادعائی نمی کنند می گوئیم دلیل ما آسمانی است نه زمینی اگر زمینی بود محتمل بود که اینکه کسی مدعی نشده از ترس باشد ولی عرض ما این است که خداوند کسی را بر نیانگیخته که ادعا کند که مثل او می آورم و بر نیانگیختن خدا از ترس کسی نیست و از احدی نمی ترسد و کسی هم نمی تواند او را منع و جلوگیری نماید پس وقتی که نفرستاد معلوم است که پیغمبر در ادعائی که فرموده است و به تصدیق پروردگار ما ساکن القلب و ثلج الفؤاد می گیریم و می رویم و بر فرض محال که هم چو کسی باشد که از عهده برآید ولی عمدا نیاورده باشد در این صورت خدا بر ما حجتی نیست و لیس الله بظلام للعبید زیرا که به ما نفهمانیده پس چه تکلیف و حرج بر ماست معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده و لا یکلف الله نفسا الا ما ایتها پس بنابر آنچه خداوند ما را هدایت کرده مثل و مانندی از برای قرآن نیست بلی در این آخرالزمان این مرد برخواسته و مدعی است که این بیانی که آورده بهتر از قرآن است بلکه ادعا کرده است که مثل یک حرف آن را کسی نمی تواند بیاورد

و اشـهد بـالله تـا شـخص سـفیه نباشـد خود این قسم تحـدی را نمی کنـد زیرا که ملاحظه کن پیغمبر (ص) با آن مقام و مرتبت تحـدی را به یک سوره و یک حدیث بیشتر نرسانیده و یک آیه نفرموده است بیاورید زیرا که آیات مختصـره بلکه یک کلمه هست [صـفحه ۹۷] مثـل مـدهامتان و پیغمـبر نفرموده که مثـل یـک آیه نمی توانیـد بیاوریـد زیرا که ممکن بود کسـی بگوید ملتفتان فرضا و چه فرق می کننـد این دو تا با هم اما پیغمبر فرموده است که مثل یک سوره و یک حـدیث نمی توانیـد بیاورید که اینطور کلمات و آیات را به هم جمع کنیـد به آنطور قواعد حکمت که خود او می داند اما این مرد اینقدر شـعور نمی کند که تحـدی را بایـد قسـمی کرد که مردم بفهمنـد چه اینکه در واقع نفس الامر معلوم است که حرفی هم که پیغمـبر بگویـد از جهات و حیثهای حکمت کسـی مثل او نمی گوید ولی آن دخلی به مقام تحدی ندارد تحدی را به قسمی می کنند که مصدق بیاید و بنشـیند و تمیز بدهد مثلا یکی به یکی بگوید تو یک قدم مثل من نمی توانی برداری تمیز اینکار خیلی مشـکل است اما اگر گفت تو بقـدر من نمی توانی بـدوی تمیز آن بسـیار آسـان است صـد قـدم راه که رفتیـد بـا هم مطلب معلوم می شود پس پیغمبر اگر نباشـد تحـدی بکند نمی فرماید تو یک قدم نمی توانی مثل من برداری مگر بلی معجزی بکند که یک قدم او بقدر هزار قـدم فرضا بشود یا طی الارض بشود آن صـحیح است و الا به همین قدمهای رحیمی تحدی نمی فرماید هر چند که قدمی که

پیغمبر بگذارد با عصمت کلیه که از برای او هست احدی از آحاد نتواند مثل آن بگذارد اما این امری نیست که مردم بفهمند خلاصه که در نزد عقلا واضح است که این قسم تحدی خودش دلیل قلت عقل و بطلان می شود حالا از آن گذشته تو نمی دانم چه مذهب داری اظهار اسلام که مکرر می کنی اگر چه یقین در دلت نیست ولی به ظاهر ادعا می کنی و اجماعی امت پیغمبر (ص) است که قرآن حق است و وجوب تصدیق آن را ضروری می دانند چنانکه در کتاب المبین از ابی الحسن علی بن محمد العسکری نقل شده که در رساله نوشته اند که اجماع کرده اند امت قاطبه که اختلافی میانشان نیست در این مطلب اینکه قرآن حقی است که شک در او نیست در نزد همه فرق امت پس ایشان در حالی که اجتماع بر قرآن دارند مصیبند و بر تصدیق آنچه خداوند نازل فرموده هدایت یافته اند به جهت قول پیغمبر (ص) لا تجتمع امتی علی ضلاله تا آخر حدیث شریف پس شما مدعی هستید که از امت پیغمبر ما (ص) هستید باید قرآن در نزد شما حق باشد و به آن عمل نمائید پس در باب این چند آیه که فرموده احدی مثل آن را می آورد چه می گوئی پس اگر مصدق قرآنی باید مکذب این کتاب مجعول باشی و اگر مکذب قرآنی که سخن و سلوک را با تو ترتیب دیگر است خلاصه که بسیار عجب است که کسی در اسلام نشو و نما کرده باشد در قرائت قرآن نموده باشد و بعد کلمات مزخرفه این مرد را بشنود و کیفیت آنها را بفهمد و دعاوی

او را ببینـد و باز هوس بکند که مرثیه دیگر برای او بخوانند چه جای اینکه مشـتبه بشود که این به کلمات طلاب بلکه عوام می مانـد چه جای اینکه مشـتبه به کلام علما یا به کلام امام یا پیغمبر یا ملا بشود نعوذ بالله من غضب الله خـدای واحد شاهد اسـت که یکی از علما که طبع او مزاح است به شوخی خواسـته که تقلیـد از عبادات بیان کنـد و سـعی کرده که گاهی [صـفحه ۹۸] غلط هم بنویسد چه که اینهم وجه شـباهتی است و خدا می داند که صد مرتبه املح و اصح و احکم و اتقن و امتن از مزخرفات این مرد گفته بود بـا اینکه منظور مزاح بود والله که مـا خود را از اهـل عربیت و سواد تامی نمی شـمریم همین قـدر به قـدر رفع حـاجتی جزئی تحصـیلی کرده ایم عـار و ننـگ داریم از اینکه عبـارت عربی خود را پهلوی عبـارت این مرد بگـذاریم و به حق خداوند از حلاوت و ملاحت گذشـته که برای طبع مستقیم مهوع است و طبع را منزجر می کند و اگر چه هنوز یک کتاب بیان تمام ندیده ام اما بعضـی عبارات که در این کتاب با سایر جاها از او دیده ام بسـیار غریب است عجب این است که اتباع را هم طـوری تربیـت کرده که یـک عبـارت مزخرف از او نقـل می کننـد آن وقت یـک معنی مزخرف دیگر از او اسـتنباط می کنند گفتن بعینه مثـل جنیـان بلکه مجـانین حرف می زننـد و خـدا رحم کرده است که آن چنـد نفر طلبه بی دینی که اول گرد او را گرفته بودند می گرفتند نوشتجات او را و تصحیح غلطهای

او را می کردنـد و آن وقت انتشار می دادنـد معذلک آنقدر مغلوط و نامربوط و رکیک و مسـتهجن است که از وصف خارج است عنوان برای بـاب قرار می دهـد آن وقت یک حرف پشت سـر او می گویـد که هیـچ ربط به عالم آن عنوان نـدارد و این مطالب را خود حضـرات هم ملتفتند حتی در ایقان اشـتباه کاری کرده و بعضی از آیات نقل کرده و به پیغمبر (ص) نسبت داده که جواب را مطـابق سؤال نفرموده است و خواسـته عیوب بیـان را بپوشـد و مولای من به تفضـیل حـل معانی آیات را از اخبار فرموده و ثـابت نموده که در قرآن چنین چیزی نیست و بیـان پر از این خرافـات است که عنوان بـاب دخلی به مطـالبی که بیان شـده ندارد خلاصه و عجب است که می خوانند اتباع و هی حظ می کنند و لذت می برند بعینه مثل حالت بعضـی زنان که در ما دویم و سـیوم حملشان طبعشان منحرف می شود طوری که از غذاهای طیب مشـمئز می شوند و مثل ذغال و امثال آن را می پسـندند شـخص سالم صدای شکسـتن ذغال زیر دندان پشت او را به هم می لرزاند و این ضعیفه مبتلا می خورد آن را و لذت می برد والله حـالت این جمـاعت اینطور شـده است و می گویـد این مرد که من قـدرت و هیمنه و استیلای این قوم را در مقام اسـتدلال دیـده و عجز کل را هم مظنونش شده در مقام نصـیحت می گوئیم ای مرد برو خود را مداوا کن هرگز ندیده کسانی که خلط سودا بر مزاجشان غالب می شود و وحشت قلب پیدا می کنند چگونه از همین امور متداوله متعارفه که هیچ اسباب

وحشت نیست وحشتها می کنند و ترس بر ایشان غالب می شود طوری که رنگ از رخساره آنها می پرد و عرق سر تا پای آنها را فرا می گیرد و بسا غش می کننـد و بر زمین می افتنـد همـان حجره و دالاـن و حیـاتی که روزی هزار مرتبه بر آن عبـور می کنند و هیچ چیز موحشی در آنها نیست شب از آنجا عبور می کند و هر هیولی که به نظر او می آید وحشتها می کند اگر یک گربه بیچاره صـدائی بکند اگر قوه فرار برای این بیچاره علیل بماند فرار می کند و الا که همانجا غش کرده بر زمین می افتد و همه اینها از مرض است شـخص سـلامت می رود و می آید و همه کار می کند و هیچ باک ندارد حال [صفحه ۹۹] آن هیمنه و استیلاـ که این شـخص علیـل از آن گربه دیـده چه واقعیت داشـته که او را ترسانیـده و فرار کرده است پس تو سـعی کن این مرض دمـاغی را از خود دور کنی آن وقت ببین چه هیمنه و استیلا برای این جماعت می مانـد مگر به محض اینکه انسان چهار عبـارت پشت سـر هم در مقامی خوانـد این مهیمن و مسـتولی است تو ببین چه می گوینـد آیا بجا و درست می گویـد یا اینکه صرف کلمـاتی است پشت سـر هم می گویـد و در مثل معروف است که اعرف الرجال بالمقال لا المقال بالرجال و اصل علت این امر را اگر بخواهی بدانی این است که اصل حکایت ظهور قائم آل محمد علیهم السلام خود این چنان امر بزرگی است که ذکر آن طبایع خلق را از خود بیخود می کند و قوت و قدرت از ایشان می رود شیطان

هم در این وقت در کمین است به محض اینکه می بیند حالت انسان پریشان است و خودداری نمی تواند بکند در آن حال اسباب فراهم می آورد او را به هر طرف که میل دارد می برد مثل اینکه کسی که ترسیده و ضعف بر او مستولی شده اگر تو بخواهی او را به طرفی که خلاف مقصود او است ببری آسان تر است تا آن وقتی که در کمال قوت و قدرت است و معالجه این امر این است که انسان سعی کند و همیشه خود را متذکر ایشان داشته باشد و آثار و علاماتی که برای ایشان در اخبار صحیحه ماثوره است همیشه در ذهن خود مذاکره کند تا آنکه اولاً مانوس بذکر ایشان باشد و نور ایشان قلب او را منور داشته باشد و معرفت ایشان از برای او حاصل شود تا بحدی که غیبت برای او مثل علانیه و حضور شود چنانکه در حدیث شریف فرمودند پس چنین کسی هر گاه چنین ادعائی از کسی بشنود به واسطه اینکه مانوس بذکر ایشان است حالتش آن طور نمی شود که دیگر استمساك وجود خود را ننماید و شیطان او را برباید بلکه خودداری می کند علاوه بر اینکه صاحب معرفت هم هست و به حرفهای یاوه گول نمی خورد خلاصه که هیمنه که از آنها دیده از این باب است که خودت ضعیف شده بودی مانند مرغی که از درخت از شدت ترس می فتد و روباه او را می رباید پس سعی بکن قلب خودت را به معرفت آل محمد علیهم السلام قوت بدهی تا هیمنه تو بر آنها افزون گردد ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان یکن

منکم مأه یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون.

ادعای علی محمد بر برتر بودن از انبیاء قبل و کتابش افصح و اکبر بودن از کتابهای قبل

اشاره

گفته است مختصرا می گوینـد اگر وحی الهی حجت است و فرمـان صـمدانی دلیل قاطع صاحب این امر مـدعی وحی است و کتابش اعظم و اکبر و افصـح و ابلغ و اعلی و محیط و مهیمن بر کتب سـماوی قبل است و اگر ادعا حجت است مـدعی است و اگر ادعـای موعود بودن حجت است مـدعی است که موعود جمیع کتب و صـحف و زبر و الواح و ملـل و مـذاهب است و هر بکرا بلسان که اصطلاح دیانتی ایشان است دعوت فرموده و اگر دعوت حجت است جمیع امم را دعوت فرموده و داعی الی الله الفرد الخبیر است و علو نـدا و سـمود عوتش بمسـامع اهـل ملك و ملکوت [صـفحه ۱۰۰] رسـیده چه گوشـها که از وحشت و دهشت ندایش کر شده و چه اذان و داعیه که از لذت و بهجت امرش شنوا گردید و اگر استقامت حجت است به استقامتی قیام فرمود که ارکـان عـالم و قلوب امم متزعزع شـد و عواصف امتحـان و قواصف افتتان و منع و زجر و حبس و نفی و قتل او را از دعوت و ندا و اراده اش باز نداشت و اگر تصرف حجت است در آفاق ایجاد و انفس عباد تصرف فرمود و نفوس مجرده زکیه را از هر قبیل و طایفه جذب و تسخیر نمود و اگر ترقی عباد و تربیت من فی البلاد حجت است بشأنی عباد مقبلین را ترقی داد و تهذیب فرمود که در جوهر علم و عمل و اخلاق و تقوی و انقطاع دو اقل مدت مشهود

ابداع شدند بقسمی که کشته شدند و دفاع نفرمودند بلکه از قاتلین شفاعت نمودند و اگر تغییر و تصرف در ارکان عالم حجت است مشاهـده می شود که مـدارک و مشـاعر کلیه ی خلق عـالم در نهایت ترقی و علو است و اگر نفوذ اراده اش حجت اسـت اکثر احکـام و اوامر و نواهی او را دول و ملـل عامـل شـده انـد من غیر التفـات به اینکه از او است و اگر خوارق عـادات حجت است از صـاحب این امر دیـده انـد آنچه را که از هیـچ یک از مطالع قدسـیه از قبل شـنیده نشـده فانظروا فی الالواح و فی سور المـاوک و السـلاطین و اگر بشارات و شـهادات کتب قبل حجت است آیات و بیانات صاحب آیات و من نزل فی بیتهم الایات حجت و شاهـد و دلیل است و با این ترقی مشاعر و مدارک عقول و ظهور صـنایع و فنون و غلبه اعداء و قلت احباء و مظلومیت و مقهوریت اصـحابش و منع من علی الارض ناس را از هر قبیل بجان امرش را قبول نمودنـد و کل یوم در ازدیاد ندامیـد آنکه خدا ترسی حبالله و لعباده بر خیزد و همت نماید و این اختلاف را از میان بردارد و به محبت و ایتلاف مبدل نماید.

جواب

خدای واحد شاهد است که حیف یک صفحه کاغذ و اندکی از مرکب که صرف نوشتن این کلمات شود ولی من این عبارت را عینا نقل نموده سـهل است که مقابله با نسـخه ی اصل نمودم تا اگر منصفی اصل کتاب دلایل را ندیده باشد به عبرت نظری در این کلمات نماید که غایت جهد خود را بکار برده و

همه ادله خود را ذکر کرده ملاحظه کنید که دینی که مبنای این بر این ادله واهیه است که اوهن من بیت العنکبوت است قرار و متانت و استحکام آن دین تا چه درجه خواهد بود و چگونه شیطان این جماعت را سخریه و استهزاء کرده است خدا می داند که دعوت سامری سر و صورتش از این درست تر بود اقلا عجل او را خواری بود این جماعت که از این هم الحمدلله محرومند و ما اولا کلیه می گوئیم که هیچ یک از این ادله که تو ذکر کردی دلیل نیست حتی ذکر خوارق عادات و معجزاتی که کردی اولا که خودت در دو ورق قبل همه ی آنها را صریحا نفی کردی سوای آیات بیان بزرگ هم که همین مطلب را گفته است و شبهه در آن نیست ولی من در این مورد فرض می کنم که شق القمر اظهار بکند اگر همین ادله سابقه [صفحه ۱۰۱] که ذکر کرده اینها منتهای دلیل او است و حرف او قطع می کنم که شق القمرش هم سوای شعبده چیزی نیست و ابدا دلیل حقیت او نمی شود زیرا که حقیقت نبوت و امامت امری است که به کمال عقل حاصل می شود چنانکه در حدیث فرموده اند که خداوند هیچ نبیی را مبعوث نکرد مگر بعد از کمال عقلش و این ادله که تو شمرده تمام کلمات سفیهانه ای است که هیچ عاقل نمی پذیرد و عجب است از تایید پروردگار که چگونه بطلان باطل را بر دست خودش ظاهر می کند که هیچ حاجت به زحمت ما نیست الا اینکه ما هم محض طلب رضای پروردگار زحمتی می کشیم و خداوند را حاجتی به

زحمت ما نیست خلاصه اما آنچه از این قبیل شمرده که اگر ادعای وحی یا ادعای موعود بودن حجت است این شخص مدعی است می گوئیم که ابدا در این دعاوی حجتی نیست و این مطلب در نظر مرده ایشان عظم غریبی دارد که در هر مقام در می مانند ملتجی به این کلمه خبیثه می شوند و مثل مصنف کسی از هیمنه این لفظ از میدان بیرون می رود و ما به برکت ائمه اطهار (ص) الحمدلله به هیچ وجه اعتنا به این گونه ادله نداریم و دوست می دارم که در این مقام از آیات و اخبار به قدر میسور استدلالی کنم تا بدانی که هیچ حجتی در ادعا نیست پس ملاحظه کن که فرعون که به حضرت موسی (ع) عرض می کند لئن اتخذت الها غیری لا جعلنک من المسجونین قال اولو جئتک بشی مبین قال فات به ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین پس ببین که موسی بر دعوت خود چگونه آیات می آورد و فرعون بدون آیت دعوت می کند و ادعا می نماید پس اگر مطلق ادعا حجت است باید قول فرعون را هم پذیرفت و شیطان که می گوید چنانکه خداوند فرموده و قد الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم ملاحظه کن که دعوت کدام داعی باطل از دعوت شیطان گذشته مثل همین جماعت یک دفعه ادعای علم می کند یکدفعه ادعای کمال یکدفعه امامت

یکدفعه نبوت یکدفعه الوهیت و ببین که نفوذ و قدرت و سلطنتی که این ملعون دارد از برای احدی از دعاه باطله هست پس اگر ادعا دلیل حقیت است اول حق شیطان است و چند آیه بعد از این می فرماید خداوند الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار و جهنم یصلونها و بئس القرار و جعلوا الله انداد الیضلوا عن سبیل قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار ملاحظه کن که تبدیل نعمت پروردگار و داخل کردن قوم به دارالبوار و شریک قرار دادن برای او تا اینکه مردم را از راه او گمراه کنند به غیر از دعاوی باطله است و باز می فرماید قالوا لن یدخل الجنه الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس ببین که غیر از ادعا چیزی است و بدون برهان از ایشان پذیرفته نیست و چند آیه دیگر در طلب برهان [صفحه ۱۰۲] هست حتی در جائی که شریک برای خدا گرفته اند و خداوند از آنها طلب برهان کرده پس بدون برهان هیچ ادعائی مسموع نیست حتی ادعای نانبائی و طباخی و اگر بنا باشد که ادعای باطل ابدا ممکن نباشد و هر که صاحب ادعا باشد بر حق باشد پس اصلش به کلی باطلی در ملک نمی ماند به جهت اینکه هر باطلی صاحب یک ادعائی است و در این صورت چرا شما در صدد این هستید که مردم را به سوی خود بخوانید زیرا که آنها هم به گفته خود تو را برای خود راه حق را دارند و حدیث را هم که سابقا خواندی که

الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق و اصل این حدیث را در کتب معتبره ندیده ایم و صوفیه روایت می کنند و انفاسهم می خوانند خلاصه مطلب این است که پس هر کسی به خدا راهی دارد چرا شما سعی می کنید که او را از راه برگردانید خاصه که البته هر کسی در نفس خود اقرب طرق را هم اختیار می کند زیرا که همان راهی است که نفس او راغب تر است و نزدیکتر به او است پس خوب است شما اینقدر جان نکنید و مردم را بیجا دعوت نکنید باری در کتاب المبین از حسین بن روح قدس الله روحه مروی است که در علت بلایای ائمه و انبیا فرمود که بدانکه خداوند مخاطبه نمی کند مردم را به شهاده عیان و مشافهه با ایشان تکلم نمی کند و لکن او فرستاده است بسوی ایشان رسولی از اجناس ایشان و اصناف ایشان بشری مثل ایشان پس اگر فرستاده بود به سوی ایشان رسلی از غیر صنف ایشان و صور ایشان هر آینه نفرت می کردند از ایشان و قبول نمی کردند از ایشان پس چونکه آمدند ایشان را و حال اینکه از جنس ایشان بودند و می خوردند طعام را و در کوچه ها راه می رفتند خلق گفتند به ایشان که شما مثل مائید پس قبول نمی کنیم از شما تا اینکه بیاورید ما را به چیزی که عاجز از اتیان مثل آن باشیم پس بدانیم که شما مخصوصون هستید دون ما به آنچه ما قادر بر آن نیستیم پس قرار داد خداوند از برای ایشان معجزاتی که خلق از آوردن مثل آنها عاجز بودند تا آخر حدیث شریف که حاصلش این است که به

سبب معجزات مردم درباره ایشان ادعای الوهیت می کردند این است که آنها را مبتلا فرموده که بدانند که خدا نیستند و در آخر حدیث فرمود که این بیان مسموع از حجت است خلاصه که اگر به محض ادعا خلق می بایست تمکین کنند دیگر حاجت به معجزی نبود و اگر حاجت به معجز نبود دیگر لازم نبود که آنها را مبتلا به بلاها بکند تا اینکه خلق درباره آنها ادعای الوهیت نکنند پس ببین همه این بلاها و محن که بر ایشان وارد می شود نتیجه آن مسئله است که ادعا باید مقرون به برهان باشد و بدون برهان پذیرفته نیست و هم چنین شواهد این مطلب در آیات و اخبار لا تعدو لا تحصی است و گمان نمی کنم بر هیچ عاقلی این امر مشتبه باشد ولی این جماعت عمدا می خواهند که مشتبه بکنند و شبیه به مسلمات سخن می گویند که جاهل گمان کند که اینها جزو مسلمیات است و قبول کند و از عبدالله [صفحه ۱۰۳] بن عمر از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود قائم نمی شود ساعت تا اینکه بیرون بیاید نحو از شصت دروغگو که همه شان می گویند ما نبی هستیم و حضرت باقر (ع) فرمود که بپرهیزید سفیانی را و بپرهیزید شرید را از او فلان که می آیند مکه و تقسیم می کنند در آن اموال را و خود را تشبیه به قائم (ع) می کنند و بپرهیزید شذاذ ر از آل محمد و حضرت صادق (ع) فرمود که بیرون نمی آید قائم تا اینکه بیرون بیاید پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم که همه ایشان به سوی خود می خوانند حال ملاحظه نمائید این رایتها غیر

از ادعا چیزی دارند و گمان مکن که این جماعت همه مثلا مثل حیوانات بری سلوک می کنند بلکه همین وضعها که الان داعی شما دارد آنها هم دارند عرض کردم که الان چندی است که داعی در هندوستان پیدا شده که بساد دستگاه و جمعیتش خیلی از اینها بیشتر باشد کارش هم پیش رفتی کرده کتب و رسائلی هم می نویسد و طبع می نماید و متفرق می کند حال نمی دانم شما بر حقید یا این طایفه یا هیچ کدام آنچه محقق است این است که هر دو بر باطل هستید و ما از خداوند مسئلت داریم که از شر شما و امثال شما همه محفوظ بمانیم خلاصه و نیز اخبار دیگر هست و شنیده شد حضرت صادق (ع) که می فرمود بدرستی که دنیا نمی باشد مگر در آن دو امام هست بری و فاجری پس بر آن چنان کسی است که خداوند فرمود و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اما فاجر پس او آن چنان کسی است که خداوند فرموده و جعلنا هم ائمه یدعون الی النار و یوم القیمه لا ینصرون و از آن حضرت است که فرمود اصلاح نمی کند مردم را مگر امام عادلی و امام فاجری بدرستی که خداوند عزوجل می فرماید و جعلناهم تا آخر آیه و هم از آن حضرت است که دعوای به حقیقت از برای انبیاست و صدیقین و ائمه علیهم السلام را ما مدعی به غیر واجب پس آن مثل ابلیس لعین است که ادعای عبادت نمود و حال اینکه او در حقیقت با پرورنده خود نزاع نمود و مخالفت امر او را کرد و اظهار کرد کذب را و کاذب امین

نمی شود و هر که ادعا بکند امری را که بر او حلال نیست ابواب تلف را بر روی خود گشوده و مدعی مطالبه کرده می شود به بینه لا محاله و حال اینکه او ندارد پس مفتضح می شود و صادق گفته نمی شود به او بر آنچه و امیرالمؤمنین (ع) فرمود که صادق را نمی بیند احدی مگر اینکه می ترسد از او و اخبار بسیار به این مضامین وارد شده ولی ما به جهت عدم اطناب ترک کردیم ذکر آنها را مگر یک حدیث که با ا ینکه طولانی است ولی چون بی فایده نیست ذکر می شود پس از احمد بن اسحق بن سعد اشعری (ره) منقول است که آمد او را بعضی اصحاب ما که اعلام بکند او را به اینکه جعفر بن علی نوشته است به سوی او کتابی و تعریف نفس خود را کرده و اعلام نموده که اینکه او است قیم بعد از برادرش و اینکه در نزد او است از علم حلال و حرام آنچه محتاج به او است و غیر این از همه ی علوم احمد بن اسحق می گوید که بعد از آن که کتاب را خواندم [صفحه ۱۰۴] عریضه به صاحب الزمان (ع) نوشتم و کتاب جعفر را درج آن گذاشتم پس جواب به سوی من بیرون آمد بسم الله الرحمن الرحیم آمد مرا کتاب تو ابقاک الله و کتابی که درج او بود و احاطه کرد معرفت من به همه آنچه متضمن بود بر اختلاف الفاظش و تکرر و خطاء در آن و اگر تدبر بکنی آن را هر آینه واقف می شوی بر بعضی آنچه من واقف شدم و الحمدلله

رب العالمین حمدا لا شریک له علی احسانه الینا و فضله علینا خداوند ابا فرموده است از برای حق مگر تمامیت را و از برای باطل مگر بطلان را و شاهد است بر من آنچه ذکر می کنم و از برای من بر شما به آنچه می گویم هرگاه جمع بشویم از برای روزی که شکی در آن نیست و سؤال بکند ما را از آنچه در آن اختلاف داریم و بدرستی که خدا قرار نداده است از برای صاحب کتاب بر مکتوب الیه و نه بر تو و نه بر احدی از خلق جمیعا امامت مفترضه و نه طاعتی و نه ذمه و زود باشد که بیان کنم از برای شما جمله که اکتفا بکنید به آن انشاء الله ای فلان یرحمک الله بدرستی که خدای تعالی خلق نکرده است خلق را عبث و آنها را مهمل قرار نداده بلکه خلق کرده است ایشان را به قدرت خود و قرار داه است از برای ایشان گوشها و چشمها و دلها و عقلها پس فرستاد بسوی ایشان پیغمبر آنرا که بشارت دهند و انذار فرمایند و امر فرمایند ایشان را به طاعت خدا و نهی کنند ایشان را از معصیت خدا و بشناسانند ایشان را آنچه که جاهلند از امر خالقشان و دینشان و نازل فرمود بر ایشان کتابی و فرستاد به سوی ایشان ملئکه را و جدا کرد میان ایشان و میان آن کس که فرستاده است ایشان را به سوی ایشان به فضلی که از برای ایشان است بر ایشان و به آنچه آورده است ایشان را از دلیلهای ظاهره و براهین باهره و آیات

غالبه پس بعضی از ایشان کسی است که قرار داده است بر او آتش را برد و سلام و او را خلیل خود گرفته و بعضی از ایشان کسی است که تکلم کرده است با او تکلم کردنی و عصای او را اژدهای مبین کرد و بعضی از ایشان کسی است که مردگان را زنده کرد به اذن پروردگار و کور و پیس را شفا داد به اذن خدا و بعضی از ایشان کسی است که تعلیم کرد او را منطق طیر و او بعضی از ایشان کسی است که آورده شده است از هر چیزی پس فرستاد محمد (ص) رحمه للعالمین و تمام کرد به او نعمت خود را و ختم کرد به او انبیاء خود را و فرستاد او را به سوی مردم کافه و ظاهر فرمود از صدق او آنچه را که ظاهر کرد و بیان فرمود از آیات و علامات او آنچه را که بیان کرد پس قبض کرد او را (ص) در حالتی که حمید بود و فقید و سعید و قرار داد امر را بعد از او به سوی برادرش و پسر عمش و وصیتش و وارثش علی بن ابی طالب (ع) پس به سوی اوصیاء از فرزندان او یکی بعد از دیگری زنده کرد به ایشان دین خودش را و تمام کرد به ایشان نور خود را و قرار داد میان ایشان و میان برادران ایشان و نبی عمشان و نزدیکان پس نزدیکان از ذوی ارحامشان فرق بینی که شناخته می شود به آن حجت از محجوج و امام از ماموم به اینکه حفظ کرد ایشان را از گناهان و

بری کرد ایشان را از عیوب و پاکیزه [صفحه ۱۰۵] کرد ایشان از دنس و منزه کرد ایشان را از لبث و قرار داد ایشان را اخزان علم خود و مستودع حکمت خود و موضع سر خود و تایید کرد ایشان را به دلایل و اگر این نبود مردم همه یکسان بودند و هر آینه ادعا می کرد امر خدای عزوجل را هر کسی و حق از باطل و علم از جهل شناخته نمی شد و به تحقیق که ادعا کرده است این مبطل مدعی بر خدا دروغ را به آنچه ادعا کرده پس نمی دانم که به کدام حالتش امید دارد که دعوای او تمام شود آیا به فقهی در دین خدا که پس به حق خدا نمی شناسد حلالی را از حرام و فرق نمی گذارد میانه خطا و صواب یا به علم است پس نمی داند حقی را از باطل و نه محکمی را از متشابه و نمی شناسد حد صلوه و وقت آن را تا به ورعی است که خدا شاهد است بر ترک کردن او نماز فریضه را چهل روز که گمان می گردان را برای طلب شعبده و شاید خبر او به شما رسیده باشد و این است ظروف مسکره منصوبه او و آثار عصیان او مر خدای عزوجل را مشهوره قائمه است یا آنکه صاحب معجزه و آیتی است پس بیاورد آن را یا به حجتی است پس تمام کند آن را یا به دلالتی است پس ذکر کند آن را خدای تعالی در کتاب عزیز خود فرموده بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم انا خلقنا السموات و الارض و

ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثاره من علم ان کنتم صادقین و من اظلم ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمه و هم عن دعائهم غافلون و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین پس التماس کن خداوند متولی توفیق تو شود از این ظالم آنچه را که ذکر کردم و امتحان کن او را و سؤال کن او را که آیه را از کتاب خدا تفسیر کند یا نمازی را که حدود آن را و آنچه در آن واجب است بیان کند تا اینکه حال و مقدار او را بدانی و ظاهر بشود از برای تو عیب و نقص او و خداوند حسنات کننده او است حفظ کند خداوند حق را بر اهلش و ثابت بدارد آن را در مستقرش و به تحقیق که خداوند ابا فرموده از اینکه امامت در دو برادر باشد بعد از حسن و حسین (ع) و هر گاه اذن بدهد خدا به ما در قول حق ظاهر می شود حق و مضمحل می شود باطل و مکشوف می شود از شما و الی الله ارغب فی الکفایه و جمیل الصنع و الولایه و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آله تمام شد ترجمه حدیث شریف پس ببین که آیا به محض دعوت مدعی می توان از او قبول کرد یا باید از او طلب حجت و آیت و دلیل نمود

و اگر چه بعد از این اخبار دیگر الحمدلله حاجت به بیان نیست ولی چون در فصل سابق بیانی شده است کلماتی چند تتمه همان بیان عرض می شود تا بدانی که این حرف چه قدر سست و بی معنی است پس می گوئیم که چون حکمت بالغه پروردگار بر این قرار گرفته است که علم حق و باطل هر دو در ملک باشد و در حدیث دیدی که امام حق و امام ضلال هر دو هستند لا محاله باید به خلق اختیاری عنایت فرماید که هر که دعوت باطلی خواسته باشد بکند ممنوع نباشد و اگر مسلوب الاختیار باشند در این باب البته خلق کامل مکرم پیدا نخواهد [صفحه ۱۰۶] شد و به همین اختیار است که اگر چنانچه اختیار خیر کردند شرت بزرگ از برای ایشان حصال می شود و اگر اختیار شر کردند خسست و خباثت بسیار پیدا می کنند و چون خداوند خواسته که خلق او کامل باشد و خبیث در منتهی درجه خبث و طیب در اعلی درجه طیب در خلق او باشند ایشان را مختار و خلق کرده چه که اگر مختار نبودند نیکی و بدی ایشان از خود ایشان نبود و مدح و ذمی مستحق نمی شدند پس این است که آنها را مختار کرده و بعد از اختیار هم اگر بنا باشد که ممنوع شوند از آنچه اختیار کرده اند باز اختیار ایشان ناقص می ماند بلکه باید مخلی بطبع باشند تا اینکه منتهای همت خود را بکار برند نهایت این است که اگر در اختیار خودشان وقتی به درجه رسید که اسباب دفع آنها را فراهم می آورد چنانکه فرمود و لو لا

دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع پس از عدل و حکمت پروردگار نیست که اگر کسی دعوتی بخواهد بکند بسوی خود و خلق را گمراه کند فورا خداوند او را منع کند طوری که اول وهله مثلا زبان او گنگ شود و دست او فورا شل شود و اگر اینطور کند علم باطلی در ملک پیدا نخواهد شد ابدا و اینکه فرموده است خداوند درباره ی پیغمبر خود (ص) ولو تقول علینا بعض الاقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی اگر بعض اقاویل بر ما ببندد هر آینه قوت او را می گیریم پس بعد از آن رگ دل او را یار کی که در پشت هست که فرزند از او است قطع می کنیم نفرموده است که فورا اینکار را می کنیم طوریکه هلاک بشود و دیگر قوه اضلال نداشته باشد بلکه امهال و استدراج هم در کار او هست چنانکه فرمود فمهل الکافرین امهلهم رویدا و علی بن ابراهیم نقل می کنند که یعنی مهلت بده آنها را برای وقتی که قائم مبعوث می شود پس انتقام می کشد از برای من از جبابره و طواغیت از قریش و بنی امیه و سایر مردم پس ببین که طول مدت مهلت چه قدر است و فرمود سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین فرعون چهارصد سال عمر کرد و ادعای ربوبیت هم می نمود و خداوند او را مهلت داد تا بعد از مدتهای مدید که او را هلاک کرد پس شبهه نیست که سلب اختیار و از داعی به باطل نمی شود بلی حجتی که به آن اثبات حقیت خود را بکند برای آن

البته نمی مانـد و شاید که مراد از اخذ به یمین هم همین باشد زیرا که قوت انبیاء به حجت و آیتی است که از خداوند دارند و کفـایه می کنـد که عادت خداونـد جاری نشـده است که هر باطلی را به محض اظهار دعوت خود چنان بگیرد که دیگر نتواند ادعای خود را بکنـد و اگر چنین بود دیگر باطلی در دنیا نمی ماند و شـیطان ملعون این همه مهلت نمی یافت که اینطور جسور شود و عرض کنـد بعزتـک لاـغوینهم اجمعین الاـ عبادک منهم المخلصـین پس به محض ادعا هیـچ امری ثابت نمی شود حتی ادعای صـد دینار از مال دنیا که تمام آن را خداوند در قدسـی لا شـی خوانده است بدون شاهد و بینه مسـموع نیست چه جای این امر که محـل سـخن مـاست که اعظم امور دنیـا و آخرت است بلکه در حقیقت علت غـائی همه ایجـاد است والله که بسـیار سست شمردند امر [صفحه ۱۰۷] خدا را و اینطور نیست و در مقام تلبیس به عوام بیچاره می گویند اگر راست می گوئید ادعا کنیـد آنها هم تا اینقـدر ضـعیفند که قوه ی ادعا ندارنـد یا انـدک تـدینی دارنـد و ادعای بیجا نمی کنند پس این را حجت می کنند که دیدید که هر کس نمی تواند ادعا بکند چرا اینهمه مدعین به باطل که در عالم بودند و هسـتند ملاحظه نمی کنی اگر همه اهل حقند که پس بسـیار کار سهل شد و اتسع الخرق علی الراقع و یقینا خودشان هم راضی به این امر نیستند و اگر بعضی بر باطلند فقد ثبت المطلوب و در کتاب المبین نقل فرموده است که به حضرت صادق (ع) عرض کردند که

مرحبه بر ما احتیاج می کننـد و می گویند هم چنانکه کافر نزد ما کافر نزد خداست پس هم چنین می یابیم مؤمن را که هر گاه اقرار به ایمان خود کنـد او در نزد خـدا هم مؤمن است حضـرت فرمود سـبحان الله چه طور این دو مساوی هسـتند و حال اینکه کفر اقرار است از بنـده پس تکلیف کرده نمی شود بعـد از اقرار بینه نـا و ایمـان دعوی است و جایز نیست مگر به بینه و بینه او عمل است و نیت او پس هر گاه متفق شدند پس بنده در نزد خدا مؤمن است تا آخر حدیث شـریف پس ببین که ادعای ایمان بی بینه پذیرفته نیست پس ادعای نبوت و امامت بطریق اولی و حال اینکه ایمان جزئی از آنهاست باری و اما آنچه از تصـرفات ایشـان ذکر کرده همه محض همین است که چهـار نفر عـامی جاهل طماع یا شـری مفسـد کرد آنها را گرفته و بر می جهنـد و فسق و فجور و فسـاد و تنرابی در ملـک می کننـد نمی دانم تصـرفات ایشان در ملک بیشتر است یا فرعون ذی الأوتاد یا ثمود الذین جابوا الصـخر بالواد یا شداد که بنیاد ارم ذات العماد نهاد یا بولس ملعون که مذهب تثلیث را قرار داد و این همه جمعیت و قوت و شوکت نصاری ملاحظه می شود و ترقیات مـدارک و مشاعر و صـنایع و افعال غربیه ایشان دیده می شود هیچ اعتنا به شما ندارند و آنچه هم که تحصـیل کرده اند از برکات و فیوضات شـما نمی دانند ای مرد هیچ احمق اینجوره ادله آورده است هر که بخواهد بگوید که اینها از آثار نفس من و تدابیر من

است می توانـد بگویـد نهایت مردم عقل دارنـد و حرف یاوه که مثمرثمری نیست نمی زنند اگر شـما راست می گوئید تغییری جزئی در یک امری از امور عالم بدهید بدون اسـباب ظاهری که هیچ ضرر هم بجائی نداشته باشد تا خلق تصدیق کنند که این تصرفات از شما است و الا بمحض حرف اگر تو قناعت داری همه مجنونهای عالم اینجوره دعاوی می کنند چه بسیار دیده ایم که شخصـی دیوانه شـده و بعینه از همین قبیـل حرفهای تو زده که من سـلطانم و مالک الرقاب و چنین و چنان کرده ام و چنین خواهم کرد بعد که عقلش سـرش آمده خودش از حرفها که زده خجل و شـرمنده شده تو هم رو به خدا بکن و از او بخواه که تو را شفا دهد خلاصه و بعضی جزئیات در سخنانش هست مثل ترجیح کتاب نعوذ بالله و همچنین از ترقیات خودشان و از جان گذشـتنها و امثـال اینهـا که همه سابقـا جواب داده شـده و همه هم بـاز از سـنخ همان دعاوی است که یک کلمه آنها پـذیرفته نیست مگر با براهین نیره و از جمله تکمیلات [صفحه ۱۰۸] خود می شمرد ظهور صنایع و فنون را اولا دلم می خواست که از ایشـان خواهش می کردیم که یـک صـنعت بسـیار جزئی خودشـان ابراز می دادنـد یا آنکه یک صـنعتی که شـخص فرنگی یا امریکائی کرده است و فرضا هنوز امتیاز آن را به غیر صانعش نداده اند و علم آن را هم به دیگری نیاموخته ایشان حل اشـکال آن را بکنند که چه کرده که اینطور شده ببینیم شعور ایشان بقدر یک نفر امریکائی که خلق وحشی بوده اند و تازه آمد و

شد کرده اند و تحصیلی کرده اند هست یا نیست و خود این در نزد اهل حق و متدینین عالم مسئله ای است که ظهور این قسم صنایع از محسنات عالم است یا اسباب لهو و لعبی است که اهل آخرالزمان برای خود فراهم کرده اند و از ذکر خداوند غافل شده اند بلکه اسباب فساد و کثرت معصیت و روگردانی از حق است و خداوند اگر از خلق به اینها خوشنود می شد البته می توانست که بر زبان انبیاء و اولیاء خودش همه ی اینها بلکه عجیب تر از اینها را جاری کند و تعلیم مردم نماید و نکرد اینکار را آیا این از عجز او بود یا جهل او و نعوذ بالله علاوه بر اینها که اگر تتبع در تواریخ و سیر بکنی می بینی که چه بسیار صنایع عجیبه غریبه در قدیم بوده که بسا هنوز فرنگیان نتوانسته اند مثل آن را بیاورند این کیمیاست که خداوند در کتاب خود اشاره به آن فرموده از قول قارون که اوتیته علی علم عتیدی و در اختیار اهل بیت مکرر ذکر آن شده و آن را اخت النبوه و عصمت المروه شمرده اند فرنگیان با این همه اسباب و اوضاع فراهمی که دارند نتوانسته اند که عمل آن را تمام کنند خلاصه که اولا این صنایع و فنون منظور نظر پروردگار و مامور به خلق نیست ثانی اینکه اختصاص به این زمان ندارد ثالث اینکه هر چه هست دخلی به تو ندارد و شما را هیچ تصرف در آنها نیست می گوئی چنین نیست بسم الله آیت آن را نشان ما بدهید و الا که عرض کردم گنجشک هم می گفت که من تخت سلیمان را به منقار خود

حرکت می دهم و گفته است که احکام ایشان را دول لاعن شعور که از ایشان است گرفته و عمل می کنند این هم مثل حرفهای سابقش ای مرد بیچاره ها زحمتها کشیده اند بعد از هدایت انبیاء و اولیاء سابقین برای خود مشورت خانها قرار دادند فکرها کردند خیالها نمودند یا ساها برای خود قرار دادند و هر چه از آنها صحیح است مقتبس از شرایع انبیاست و هر چه فاسد است از راه خودشان حالا شما سرتان خوش آمده بنشینید ادعا بکنید که اینها از آثار نفس ماست اگر راست می گوئید یک حکمی وضع کنید پیش از آنکه دیگران وضع کنند و یک مرتبه در همه ی عالم جاری کنید بقسمی که همه بفهمیم این از تصرف شماست و الا به حرف مفت کار پیش نمی رود خلاصه که حاجت به تفصیل زیاد نیست کفی الله المؤمنین القتال که این جماعت بر دست و قلم و زبان خودشان مفتضح هستند و حاجت به زحمت ما نیست.

استدلال این گروه بر قرآن و تورات و انجیل

اشاره

گفته است و حال این طالب سالک مجاهد نبذی از قرآن و اخبار و توریه و انجیل بر صدق مدعای این حزب شهادت می دهد عرض می کند بعد بخیال [صفحه ۱۰۹] خود نصایحی می کند و در حجیت کتاب دلالت آن بر مدعای حضرات سخنی می گوید که محل رد و بحث نیست تا آنکه شروع به استدلال می کند و اول آیاتی که دلالت بر معجز بودن قرآن و عجز جن و انس از آوردن مثل آن ذکر می کند.

جواب

ما الحمدلله معجز بودن قرآن را تصدیق داریم و شبهه در آن نیست ولی تو خود ای ناظر انصاف بده که کسی که مصدق این آیات باشد آیا در صدد اثبات حقیت و معجز بودن کتاب دیگر مثل بیان میرزا علی محمد بر می آید والله که این جماعت گویا علاوه بر انکار اسلام مجنون هم باشند که همان آیاتی که صریحا بر خود آنها رد می کند آنها را دلیل خود می شمرند ملاحظه کن که از جمله آیه است که خداوند می فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجاره اعدت للکافرین این آیه مبارکه را ذکر می کند با اینکه صریح آن است که مثل آن را نمی آورید و نخواهید آورد آن وقت از این می خواهد نتیجه بگیرد که بیان میرزا علی محمد مثل قرآن است بلکه بهتر از آن و اگر چه در صدد نبودم که در اینجا تفصیلی بدهم زیرا که اگر بنا بگذارم که بر هر کلمه هر

چه وارد می آید ذکر کنم حجم کتاب از اندازه خارج می شود و ناظرین را ملال می گیرد اما چکنم که تلبیس این جماعت اینقدر است که سکوت ما را دلیل عجز یا تسلیم می شمرند و لابد باید احقاق حق و ابطال باطل را نمود تا هر کس را که خداوند خواسته هدایت فرماید پس عرض می کنم که در تفسیر برهان سید هاشم بحرینی تو بلی علیه الرحمه نقل کرده است از حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود پس چونکه خداوند مثلها زد از برای کافرین مجاهدین که دفع کننده بودند مر نبوت محمد (ص) را و ناصبین و منافقین از برای رسول خدا که دفع کننده بودند از برای آنچه فرمود در شان برادرش علی (ع) که دفع کننده بودند اینکه آنچه فرمود از جانب خدا باشد که آنها آیات محمد (ص) بود و معجزات او از برای محمد (ص) به علاوه آیاتی که بیان فرموده بود از برای علی (ع) در مکه و مدینه و زیاد نکردند آن جماعت مگر سرکشی و طغیان را فرمود خدای تعالی و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا اگر در شک هستید از آنچه نازل کردیم بر بنده خود تا اینکه انکار کردید اینکه محمد (ص) رسول خدا باشد و اینکه بر او نازل شده کلام من باشد با اظهار من بر او در مکه آیات باهرات را مثل ابری که سایه بر سر او می افکند در سفرهای او و جماداتی که بودند که بر او سلام می کردند از کوهها و سنگها و درختها و مثل دفع کردن کسانی را که قصد قتل او را کردند

و کشتن او ایشان را و مثل اند و درخت که از هم دور بودند و به هم پیوستند پس نشست پشت آنها به جهت قضا حاجت خود بعد به جای خود برگشتند هم چنانکه بودند و مثل خواندن او درخت را پس آمد او را در حالتی که اجابت می نمود و خاضع و ذلیل بود پس امر کرد او را برجوع کرد در حالی که سامع و مطیع بود پس بیاورید ای معشر قریش و یهود و ای معشر نواصب که اسلام را به خود بسته اید و از آن بری هستید [صفحه ۱۱۰] و ای معشر عرب فصحاء بلغاء صاحبان السن به سوره از مثل آن یعنی از مثل محمد (ص) مثل مردی از خودتان که نه بخواند و نه بنویسد و نه درس بدهد کتابی را و نه آمد و شد نزد عالمی بکند و نه تعلیم از احدی بگیرد و شما در سفرها و حضر او را می شناسید و چهل سال اینطور در میان شما مانده بعد آورده شده جوامع علم را حتی علم اولین و آخرین را پس اگر شما در شکید از این آیات پس بیاورید از مثل این مرد مثل این کلام را تا اینکه ظاهر بشود اینکه او دروغگو است هم چنانکه گمان می کنید به جهت اینکه هر چه از نزد غیر خدا باشد پس زود باشد که یافت بشود از برای او نظیری در سایر خلق خدا و اگر هستید ای معاشر قراء کتب از یهود و نصاری دو شک از آنچه آورده است شما را به آن محمد (ص) از شرایع خود و از نصب کردنش

برادر خود را که سید الوصیین است وصی از برای خود بعد از آنکه به تحقیق که ظاهر کرده است از برای شما معجزات خودش را که بعضی از آنهاست که ذراع مسمومه با او تکلم کرد و گرگ با او سخن گفت و چوب به سوی او ناله کرد در حالتی که بر منبر نشسته بود و دفع کرد خداوند از او سمی را که یهود در طعام خود کرده بودند و بلا را به خود آنها برگردانید و خود شما را به آن هلاک کرد و برکت داد و بسیار نمود طعام کم را پس بیاورید یک سوره از مثل قرآن از توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای چهارده گانه پس بدرستی که شما نمی یابید در سایر کتب خدا سوره مثل سوره از این قرآن که چگونه می شود که کلام محمد (ص) که نقل کرده شده است افضل از سایر کلام خدا و کتب او باشد ای گروههای یهود و نصاری بعد از آن فرمود به جماعت ایشان که بخوانید شهداء خود را از دون خدا یعنی بخوانید بتهای خود را که عبادت می کنید ای مشرکین و بخوانید شیاطین خود را ای نصاری و یهود و بخوانید قرنیهای خود را از ملحدین ای منافقین مسلمین از کسانی که نصب عداوت آل محمد (ص) که طیبین هستند نمودند و سایر اعوان خود را بر اراده ی خودتان اگر شما راست می گوئید اینکه محمد (ص) قرآن را از پیش خود می گوید و خدا بر او نازل نکرده و اینکه آنچه ذکر کرده از فضل علی (ع) بر جمیع امتش و سیاست آنها را

به گردن او گذاشته به امر خدای احکم الحاکمین نیست پس بعد از آن فرمود خداوند پس اگر نکردید یعنی نیاورید ای کسانی که غلبه می جوئید پرورنده عالمیان و نخواهید آورد یعنی این هرگز نخواهد شد از شما ابدا پس بپرهیزید آتشی را که وقود آن و حطب آن مردم هستند و سنگ که افروخته می شود و عذاب است آن بر اهلش و مهیا شده است آن از برای کافرین مکذبین به کلام او و نبی او و نصب عداوت نموده اند از برای ولی او و وصی او و فرمود پس بدانید به عجز خودتان از این که آن از نزد خداست و اگر از قبل مخلوقین بود شما قادر بر معارضه آن بودید و بعد از آن که عاجز شدند بعد از تقریع و تحدی فرمود خداوند قل لئن اجتمعت الأنس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا تمام شد حدیث [صفحه ۱۱۱] شریف و در بحار همین حدیث را بعینه از تفسیر حضرت امام حسن عسکری (ع) نقل نموده است یک نفر مسلمان می خواهم که ملاحظه این حدیث شریف را بکند و ببیند که اولا حضرت امام حسن عسکری از موسی بن جعفر روایت می فرماید و این همه معجزات را به پیغمبر (ص) نسبت می دهد آیا این هم مثل روایتی است که مرده صوفیه نسبت به مراشد خود می دهند که اعتماد به آن نمی توان کرد و دروغ می گویند ثانی اینکه ملاحظه کنید که به چه تاکید می فرماید که مثل قرآن نمی آورید و نخواهید آورد حال این جماعت بعینه این آیات را نقل می کنند آن

وقت مدعی می شوند که بیان میرزا علی محمد اشرف و افصح و ابلغ از قرآن است خلاصه که اگر یکی یکی آیاتی که به این مضامین نازل شده و این مرد نقل نموده بخواهیم اخباری که در تفسیر آنها رسیده نقل نمائیم سخن بطول می انجامد و همین یکی کافی است همین قدر مسلمین بدانند که والله هیچ در صدد متابعت قرآن نیستند و آیاتی که ذکر می کنند بعینه مثل آن است که قشون معاویه قرآن ها را سر نیزه کردند و پناه به آن بردند و ابدا عمل به مقتضای آن نکردند و بعد تحقیقی می کند که چون متفرع بر همین آیات کرده فصل جدید عنوان نمی کنیم و حاصل کلامش این است که امری را که خداوند نبوت خاتم انبیا را به آن ثابت فرموده می توان فرض عدم کمال و عدم کفایت نمود و طلب معجزه دیگر کرد سیما نفوسی را که راضی به آیات نشدند هزار و سیصد و ده سال است لعن می کنیم و مستحق عذاب می دانیم و آنها که قبول نمودند صلوات می فرستیم جواب می گوئیم اما آنکه گفته است که فرض عدم کفایت در قرآن نباید کرد راست است و معجزه کامله پروردگار است ولی معذلك کله در معرفت اعجاز آن بلکه در هر گونه انتفاعی از آن محتاج به اسباب دیگر هستیم و منافات با کمال آن ندارد چنانکه در کمال خود پیغمبر (ص) احدی را شبهه نیست و معذلك تو الان در صدد اثبات این هستی که نبوت او را به آیات اثبات کنی پس آیا پیغمبر (ص) در نبوتش نقصان داشته که تو به جهت اثبات نبوت او محتاج به

کتاب شده بلکه از این بالاتر تو اثبات صانع خود را به وجود مصنوعات می کنی و در حدیث شریف فرمودند البعره تدل علی البعیر و اثر القدم یدل علی المسیر تا اینکه فرمود آنچه حاصلش این است که این آسمان و زمین دلالت می کنند بر عزیز خبیر و امثال این در قرآن و اخبار آل محمد (ص) بسیار است پس آیا خداوند در وجود خود ناقص بوده که من از آثار باید پی به او ببرم ای مرد این مزخرفات چه چیز است که به هم می بافی قرآن آیت کامله پروردگار است اما کمال هر چه بالاتر می رود از فهم ناقص دورتر می شود انما تحدالادوات انفسها و تشیر الالات الی نظائرها پس اگر من به فهم ناقص خود کمال قرآن را می فهمم البته قرآن هم ناقص خواهد بود مثل من در حدیث شریف عرض کردند خدمت امام (ع) او ما یکفیهم القران قال بلی لو وجدوا له مفسرا پس اگر قرآن به آن وجوهی که تو خیال کرده کامل است محتاج به مفسر هم نیست و همه کس باید به فهم ناقص خود بفهمند چنانکه پیش از این تصریح به این مطلب کردی و مردم را به کفر و ضلالت خواندی چنانکه فرمودند من فسر القرآن بر آیه فقد کفر در همین حدیث شریف که الان ترجمه اش را [صفحه ۱۱۲] نقل کردیم و در برهان و بحار و تفسیر عسکری موجود است ملاحظه کن ببین حضرت اول اثبات اعجاز قرآن را به معجزات دیگر که از پیغمبر (ص) سر زده می فرماید آنجا که می فرماید و ان یکون هذا المنزل علیه کلامی مع اظهار علیه

بمکه الباهرات من الأیات کالغمامه التی کانت تظله تا آخر حدیث شریف پس ببین که اول به همین وجه که اسهل وجوه است معجز بودن خود قرآن را اثابت می فرماید تا تصدیق کنیم که این کلام الله است و در این نقصی از برای قرآن نیست بلکه نقص از برای خلق است آیا اگر چشم مرمود یا اعمی در آفتاب چیزی نبیند نقص آفتاب است یا نقص اعمی و مرمود نمی دانم خود تو هم اینقدر نادانی یا خودت ملتفتی و برای خلق تلبیس می کنی خلاصه و اما آنکه گفته هزار و سیصد و ده سال است که طلب کنندگان آیات را سوای کتاب لعن می کنید این خبر را از خود می دهی و حجتی در آن بر دیگران نیست آنچه بسیار طلب کنندگان معجزات را که به دوستی آنها تقرب به خدا می جوئیم و بر لعن کننده بر آنها لعن می کنیم و اگر در کتب معجزات ملاحظه کنی جماعت بسیار را از این قبیل می بینی مثل عمار یاسر و حارث بن کلزه ثقفی و امثال آن بلکه مثل سلمان وقتی به جهت رفع ملال از امیرمؤمنان (ع) طلب آیات کرد و به او نشان دادند و او را به آسمانها بردند و عمر را معذبا به او نشان دادند و بهشت را به او نشان دادند بلکه مثل ابراهیم خلیل (ع) عرض می کند رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن الیك ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء اثم ادعهن یاتینك سعیا پس این هم از بی دینی تو است که بر مطلق

طلب کننـدگان آیات لعن می کنی بلی آنکه بعـد از دیـدن آیات باز ایمان نمی آورد او ملعون است نه هر که طلب آیات می کنـد و لو از روی تسلیم باشد و به جهت معرفت حق طلب کند خلاصه که هر کلمه از او محل ایراد است و چه کنم که کتاب طول می کشـد باری هر چه خداونـد خواسـته خیر است بعـد چنـد کلمه بی سـر و ته در فضل قرآن می نویسد و ما الحمدلله از برکات مشایخ خود مسـتغنی از بیانات او هستیم و در اینجا هم لزوم ندارد که شـرح دهیم مشایخ اعلی الله مقامهم در جای خود بیان فرموده اند.

استدلال به بعضی از آیات قرآن برای اثبات مدعایشان

اشاره

گفته است در اثبات احاطه علم و قـدرت و فضل حضـرت باری تعالی می فرمایـد اولم یکف بربک انه علی کل شـی شـهید به همین قسم در کفـایت کتـاب آن ذات می فرمایـد اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک الرحمه و ذکری لقوم یؤمنون و همه جای قرآن امثال این بیان نازل و لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسـقون نزل علیک الکتاب بـالحق مصـدقا لما بین یـدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هـدی للناس و انزل الفرقان ان الـذین کفروا بایات الله لهم عـذاب شدیـد والله عزیز ذوانتقـام و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیـات الله و فیکم رسوله و من یعتصم بالله فقـد هـدی الی صـراط مستقیم و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا و ایای فاتقون و لا [صفحه ۱۱۳] تلبسوا الحق بالباطل فتکتموا الحق و انتم تعلمون

و اقیموا الصلوه و اتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب فلا تعقلون کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنو لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق لنا معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و انزل الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم عما جاءک من الحق لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا ولو شاء الله لجعلکم امه واحده و لکن لیبلوکم فیما اتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا و لا یضرنا و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله کاالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا قل ان هدی الله

هو الهدی و امرنا لنسلم لرب العالمین و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا و علمتم مالم تعلموا انتم و لا اباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و هذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه و لتنذر ام القری و من حوله والذین یؤمنون بالاخره یؤمنون به و هم علی صلوتهم یحافظون فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک و جائک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین بعد از این آیات مبارکه می گوید این آیات و امثالها را ملاحظه فرمائید که به دلیل حکمت و موعظه و مجادله و دلیل احتیاط ثابت فرموده که کتاب کتاب خداست و اوست هادی عباد و نماینده راه رشاد و تربیت کننده و تهذیب کننده و تصدیق کننده کتب قبل رجوع در آیات نمائید تا به یقین مبین بدانید که غیر الله نمی تواند کتاب نازل نماید و نسبت به خدا دهد سبحان الله آیه عرفان کتاب الهی در همه ی اشیاء گذاشته شده هر نفسی بقدر دارائی خود توانائی دارد رعیت عاجز فقیر کجا و ادعای سلطنت و اقتدار و البته حکومت دروغ و هر طاغی یاغی را اسیر نماید و غیر از سلطان احدی مالک ملک نبوده و نیست.

جواب

اما شهادت پروردگار در این که کافی است حرفی نیست ولی بیان آن در فصل بعد انشاء الله خواهد شد و اما آنکه فرموده است خداوند اولم یکفیهم انا انزلنا علیک الکتاب تا آخر

پیش از این آیه می فرماید و قالوا لولا نزل علیه آیات من ربه قل انما الایات عندالله و انما انا نذیر [صفحه ۱۱۴] مبین و بعد از این ذکر این آیه را هم در جائی که می خواهد انکار معجزات را بکند ظاهرا می کند ولی در این مقام غفلت کرده و مقصودش از استدلال به آیه اولم یکفهم این است که کتاب کافی است در اثبات نبوت او و در جواب از اشکال آیه ی اول گوئیم که اینکه فرموده است قل انما الأیات عندالله دلیل این است که آیات بر دست ایشان بروز ندارد زیرا که خود ایشان عندالله هستند چنانکه در صریح قرآن است ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و کیست اولای از ایشان به این و علی بن ابراهیم قمی ره نقل کرده است که مراد از ایشان انبیائند و رسل و ائمه پس آنجا هم که فرموده است قل انما الایات عندالله دلیل این نیست که بر دست ایشان بروز نمی کند و اینکه فرموده است انما انا نذیر مبین اشاره به مقام بشریت است چنانکه فرمود قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و بشریت ایشان منافات با وحی الهی ندارد خلاصه که آن آیه دلیل این نیست که ایشان صاحب آیت نیستند و بوجوه ظاهریه هم که خواسته باشی جمیع خیرها در نزد خداست و هر وقت خواسته باشد از خزاین خود نازل می کند چنانکه فرمود و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم پس عندالله بودن آیات هم منافاتی با نزول در مقام حاجت ندارد و بعد باز بیان این مطلب باید بیاید

و امـا آنکه فرموده است اولم یکفهم انـا انزلنـا علیـک الکتاب چرا امیـدواریم که ما را کافی باشـد ولی هر صـنفی از خلق را به وجهی کافی است بعضی فصاحت و بلاغت آن را می فهمند بعضی علم و حکمت و غیر اینها بعضی از همه اینها محرومند و به معجزاتی که در خود این قرآن مـذکور است از اخبـار به غیب و آثـاری که بر آیات مترتب است و معجزاتی که علاوه بر اینها ذکر شده پس به این وجوه کفایت می کند نه اینکه صـرف شنیدن آیات برای همه کس کافی است چنین نیست چنانکه آیات دیگر و اخبـار همه شاهـد این مطلب است نه آنکه تو می گوئی و امـا آنچه از حاصل آیات ذکر کرده همه را قبول داریم مگر این فقره که گفته است تا به یقین مبین بدانیـد که غیر الله نمی توانـد کتاب نازل نماید و نسـبت به خدا دهد تا آخر آنچه گفته اگر منظور این است که غیر الله نمی توانـد کتاب حقی که لایاتیه الباطل من بین یـدیه و لا من خلفه نازل کنـد و به خدا نسـبت دهد این صـحیح است و کتاب حق از خدا هست بدون شبهه ولی اگر منظور این است که ممکن نیست کسی کتابی به باطل و دروغ بیـاورد و نسـبت به خـدا دهـد این خطـاست و بی معنی و در این آیـات ابـدا دلالتی بر این مطلب نیست و چگونه ممکن نیست و حال اینکه مردم ادعای خـدائی به باطل می کنند چرا نمی شود کتاب باطلی آورد و گفت این از خداست خداوند می فرماید و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی

الی و لم یوح الیه شی و من قال سانزل مثل ما انزل الله و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام رسیده چنانکه در برهان منقول است که این آیه در باب عبدالله بن سعد بن ابی سرح نازل شده که برادر رضاعی عثمان بود و به مدینه آمد و اسلام آورد و خط خوبی داشت رسول خدا (ص) او را برای نوشتن وحی احضار می فرمود و ملعون تغییر می داد وحی را و وقتی هم مرتد شد و به مکه رفت و می گفت من هم مثل همانکه پیغمبر آورده می آورم و خداوند [صفحه ۱۱۵] درباره او این آیه را نازل فرمود و پیغمبر (ص) خون او را هدر کرد و عثمان در فتح مکه برای او امان خواست و آن حضرت با کمال کراهت امان داد و بود تا آن وقت که عثمان او را والی مصر کرد پس ببین که موافق صریح قول خدا و فرمایش ائمه هدی (ص) ممکن هست کسی به دروغ ادعای وحی کند یا نه پس اگر ممکن است این مزخرفات را مگو نهایت بگو که خداوند بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری قرار داده و آیات و علامات از برای آن هست پس اگر به دروغ چیزی را به خدا نسبت دادند خداوند کذب آن را به آثار و علامات ظاهر می کند و آثار و علامات همانهاست که ببعض آنها اشاره شده است بعد هم باز شاید بیاید و هم چنین خداوند می فرماید و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا

به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم و ويل لهم مما يكسبون در برهان از حضرت امام حسن عسكرى (ع) نقل مى كند در تفسير آيه كه بعضى از ايشان يعنى از يهود اميونند كه نمى خوانند كتاب را نمى نويسند مثل امى كه منسوب است به ام يعنى او هم چنان است كه از شكم مادر بيرون آمده نمى خواند و نمى نويسد نمى دانند كتاب نازل شده از آسمان را و نه كتابى كه به دروغ بر خدا بسته اند و تميز نمى دهند ما بين اند و تا مكر امانى يعنى اينكه خوانده بشود بر ايشان و گفته بشود به ايشان كه اين است كتاب خدا و كلام او نمى شناسند اگر خوانده بشود از كتاب خلاف آنچه در او است و نيستند ايشان مگر اينكه مظنه دارند به آنچه رؤسائشان مى گويند از تكذيب محمد (ص) در نبوتش و امامت على (ع) سيد عترتش و ايشان تقليد مى كنند رؤسا را به اينكه حرام است بر ايشان تقليد آنها بعد شرحى در باب حرمت تقليد آنها فرمود تا اينكه فرمود بعد از آن فرمود خداى عزوجل فويل للذين امى قليلا امام (ع) فرمود كه خداوند مى فرمايد از براى قومى از جماعت يهود كه نوشتند صفت نبى را (ص) و حال اينكه آن خلاف صفت نبى مبعوث در آخر الزمان است اينكه او طويل است و شكم بزرگ و اصهب الشعر و محمد (ص) خلاف آن بود و او مى آيد بعد از اين زمان به پانصد سال و اين است و جز اين نيست كه اراده كردند به اين اينكه باقى بماند و ياستشان بر ضعفاشان و فوايدشان برسد به آنها و باز

دارنـد یا کفایت بکنند انفس خود را در حالتی که ایمن از خدمت محمد (ص) و خدمت علی (ع) و اهل خاصه او باشـند پس فرمود خـدای عزوجـل پس وای بر ایشان از آنچه نوشـته است دسـتهای آنها از این صـفات که تحریف شـده و مخالف است با صفت محمـد و علی عذاب شدید از برای ایشان باشد در سـخت تر بقعه های جهنم و وای بر ایشان از شدت عذاب ثانیا علاوه بر اول از آنچه کسب می کننـد از اموال آنچنانیکه می گیرند آنها را بر اینکه ثابت داشـتند عوامشان را بر کفر به محمد رسول خدا (ص) و انکار به وصـی او برادرش که ولی خداست تمام شد حدیث شریف انصاف می پرسم از مسلمین که آیا صریح تر و صـحیح تر از این آیه مبـارکه و تفسـیر آن ممکن است دلیـل بیـاوریم بر اینکه ممکن است کتـاب بـدست خود بنویسـند و به دروغ بر خدا ببندند [صـفحه ۱۱۶] و حضـرت صادق (ع) فرمودنـد که بیرون آمد عبدالله بن عمرو بن عاص از نزد عثمان پس ملاقـات کرد امیرالمؤمنین را و عرض کرد که یـا علی امشب بیتوته کردیم در امری که امیـدواریم اینکه خـدا ثـابت بـدارد این امت را حضـرت فرمود که هرگز پنهان نمی شود بر من آنچه در آن بیتوته کردیـد کـج کردیـد و تغییر دادیـد و تبدیل نمودید نهصـد حرف را سـیصد حرف تحریف کردیـد و سـیصد حرف تغییر دادیـد و سـیصد حرف تبدیل نمودید فویل للذین یکتبون الکتاب بایـدیهم تا آخر آیه باری خداونـد می فرمایـد فمن اظلم ممن کـذب علی الله و کـذب بالصـدق اذ جائه لیس فی جهنم مثوی للکافرین تاویل این آیه

مبارکه در حقیقت در این جماعت بروز کرده که دروغ بر خـدا می بندنـد و به او نسـبت می دهند و آن وقت تکذیب کتاب و اخبـار ائمه اطیـاب را هم که همه محض صـدق است می نماینـد خلاـصه و پیش از ذکر این آیات آنجا که عرض کردم فضـل قرآن را می نویسد این آیه را هم می نویسد که خداوند می فرماید فلا اقسم بما تبصـرون و ما لا تبصرون انه لقول رسول کریم و مـا هو بقول شـاعر قلیلاـ مـا یؤمنون و لاـ بقول کـاهن قلیلاـ مـا تـذکرون تنزیلا من رب العالمین ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخـذنا منه بـالیمین ثم لقطعنـا منه الوتین فما منکم من احـد عنه حاجزین و انه لتـذکره للمتقین اولا که در نقل این آیه و آیات دیگر غلط بسـیار می نویسـد و شاید سـهو باشد و احتمال کلی هم می رود که عمد باشد به جهت اینکه این هم عذری باشد به جهت غلطهای کتاب بیان ولی به این عذر روی ایشان سفید نمی شود قرآنهای صحیح بسیار است و هر کس مانوس و معتاد به تلاـوت قرآن است یـا مخصـوص مراجعه کنـد زود ملتفت می شود در همین آیه یؤمنون نیست تؤمنون است تنزیلاـ هم نیسـت تنزیـل است خلاـصه اگر چه او ملتفت نشـده و ذکری از این مطلب نکرده است لکن ما به جهت تمامیت بیان رفع اشـکالی می نمـائیم و آن این است که در اینجـا فرموده که اگر پیغمبر (ص) بعض اقاویـل بر مـا ببنـدد هر آینه یمین او را می گیریم و عرق وتین او را قطع می کنیم و ما پیشتر جوابی دادیم که نفرموده است فورا او را هلاك می کنیم که این

دلیل باشد بر اینکه ممکن نیست کسی تقول بکند و بعد زندگانی بکند بلکه این وعیدی است که فرموده که چنین خواهیم کرد و در اینکه خداوند مهلت هم به معصیت کار آن می دهد شبهه نیست چنانکه صریح آیات قرآن است و در اینجا باز وجه جواب دیگر متذکر شدم و به آن هم اشاره می کنیم و آن این است که راست است که این تهدید را در این مقام نسبت به پیغمبر (ص) فرموده است که اگر بر فرض امتناع پیغمبر (ص) تقول بکند او را می گیریم و کلمه لو در مقام امتناع است و علی ایحال اخذ به این درجه در این مقام این مخصوص به پیغمبر است زیرا که رسول کریمی که خداوند آنقدر او را گرامی داشته و فضایل و مقامات به او داده و تادیب فرموده تا آنکه انک لعلی خلق عظیم به او خطاب فرموده با آن علم و معرفتی که نسبت به خدای خود دارد گر بر فرض محال تقول بر خدا نماید از درجه ی نبوت خواهد افتاد بلکه معذب به عذاب سخت خواهد شد به جهت اینکه تکلیف هر کسی به اندازه ی عقل و معرفت اوست نسبت به خداوند عالم و از این [صفحه ۱۱۷] است که خداوند انبیا را به کارهای جزئی که برای سایر خلق عبادت خواهد بود ملامت می فرماید بلکه مثل یونس کسی را مبتلای به شکم ماهی می کند و حال اینکه اگر دیگری از مؤمنین اینکار را که نفرین بر قوم باشد بکند به این درجه محل ملامت و عقوبت نمی شود زیرا که تکلیف انبیاء خدا به اندازه عقلشان است که در

ایشـان کامل شـده و پیغمبر آخرالزمان اشـرف از کل است و تکلیف او بالاتر از همه است و از این است که فرمودنـد حسـنات الابرار سـیئات المقربین و فرمودنـد بغض للجاهل سـبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحـد پس درباره محمد بن عبدالله (ص) امر همان قسم است که خداونـد فرموده و خود آن حضـرت فرمود لو عصـیت لهویت اما سایر خلق امرشان به این منوال نیسـت زیرا که جاهلند پس ای چه بسـیار مردم که تقول بر خدا بجویند و دروغ بر او ببندند و معذلک فورا بر آنها گرفته نشود طوری که هلاـک شونـد مثـل اینکه مسـیلمه تقول بر خـدا جست و مـدتها زنـدگانی کرد عبـدالله بن سـعد بن ابی سـرح به همین طور یهودی که کتاب به دست خود نوشـتند و نسـبت به خـدا دادنـد چه همین طور خداونـد معامله که با غالب اینها می فرمایـد این است که دروغشان را در دنیا ظاهر می کنـد و بسا عمرشان هم بالنسبه قـدری کوتاه بشود و در آخرت ویل را برای ایشان مهیا فرموده است خلاـصه مطلب این است که ممکن است کسـی در دنیـا دروغ بر خـدا ببنـدد و کتـاب هم بیاورد و نسبت به خـدا بدهـد و باز هم به جهت امتحان خودش و سایر خلق زنـدگانی بکند و زندگانی دلیل حقیه و بطلان نیست بلکه آیت حق دلیل حقیت است و آن همان است که به دلالت کتاب خـدا و اخبار اهل بیت و ضـرورت شـیعه و سـنی بلکه یهود و نصاری و ملیین همه ثابت شده است که باید علاوه بر علم و عمل و اخلاق حمیده صاحب معجزات و آیات

بینات هم باشد باری پس از آنچه عرض شد معلوم شد که در این آیات هم حجتی بر عقیده آنها نیست که امکان ندارد کتاب دروغ آوردن و آیـات محکمه صـریحه قرآن رد بر آنها می کنـد و مخصوص آیاتی که ذکر کرده نقل کردیم تا هر کسـی که اهل بصـیرت است و بر اینجا عبور می کنـد ملاحظه نمایـد که مطلقا دلاله در این آیات بر مطلب او نیست و اگر بخواهیم یکی یکی آیات را ترجمه و تفسیر نمائیم سخن به طول می انجامد و مقصود اختصار است.

استدلال این گروه به آیات شهادت

اشاره

گفته است و در بسـیاری از آیات منزل آیات و مظهر اسـماء و صـفات بنفسه شهاده داده که کتاب کتاب او است و شهادت الله بنفسها اکبر و اعظم از شهادت خلق بوده و همین شهاده او تعالی وحده اعظم حجت اکبر معجزه و دلیل است قل ای شی ء اکبر شهادت قل الله شـهید بینی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن لابئکم به و من بلغ ءانکم لتشهدون ان مع الله الهه اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد و اننی بری مما تشـرکون ام یقولون افتراه قل ان فتریته فلا تملکون لی من الله شـیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شـهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم و از این قبیل آیاتی چنـد نقل می کنـد بعـد از نوع دیگر که از جمله [صـفحه ۱۱۸] آنها این است فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و قال اوحی الی و لم یوح الیه شـی ء و من قال سانزل مثل ما انزل الله تا آخر بعد می گوید می فرماید ظالمترین ناس مفتری

علی الله است یا بگوید وحی شده است به من و وحی نشده باشد به او چیزی و کسی که بگوید نازل می کنم مثل آنچه خدا نازل فرموده با اینکه ثانی و ثالث غیر ممکن است عقلا و شرعا معذلک فرمود اکبر و اعظم و اشد از هر ظلمی است لعل الناس یخشون او یتذکرون.

جواب

والله تعجب است از این جماعت که آیه که صریحا رد بر آنها می کند ذکر می کند آن وقت می گوید با اینکه ثانی و ثالث یعنی ادعای وحی و ادعای انزال مثل ما انزل الله غیر ممکن است عقلاـ و شرعا نمی دانم آن دلیل عقلی یا شرعی که ایشان دست آورده اند بر اینکه ممکن نیست چنین ادعائی کدام دلیل است چرا همان را ذکر نمی کنند تا ما هم تسلیم کنیم و ما مختصرا اول جواب این را می گوئیم بعد رجوع به معنی آیات شهادت می کنیم اما از شرع که دیدی صریح اخبار اهل بیت (ع) بود که همین آیه بعینه درباره ی عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود که مدعی وحی و تنزیل شد و مرتد گردید و رسول خدا خونش را مباح فرمود آیه شریفه فویل للذین یکتبون الکتاب را هم دیدی که معصوم فرمود که در شان یهود نازل شده که آیات از رای خود افترا بستند و به اسم آیات توریه خواندند پس اینکه دلیل شرعی بر امکان بلکه بر وجود این امر و اما دلیل عقلی اولاـ بطور موعظه می گوئیم که آیا جایز هست در عدل پروردگار که خلق را تهدید به رای که از امکان خارج است بفرماید بلکه از خارج از امکان می گذریم آیا دیده

شـده است در تهدیـدات خـدا که بر امری که امکان قریب در خلق نـدارد بفرماید هرگز دیده که خداوند تهدید بکند که مثلا وای بر کسـی که به آسمان بالا برود و پا بر عرش من بگذارد یا فلک البروج را پامال کند یا چه قدر ظالم است کسی که برود به آسـمان و آفتـاب را از تابش و گردش منع کنـد و حال اینکه اینها را هیـچ حکیمی که اهل حکمت باشـد از ممتنعات عقلی نمی شمرد اما معذلک چون از امکان قریب خلق خارج است حاجت به تهدید و وعید از این عمل نیست خودشان نمی کنند و از آنها بر نمی آید اما آنچه ممکن است که از آنها سـر بزند مثل همین معصیتها که معمول به خلق است و دعاوی که می کنند و واقعیت از برای آنهـا نیست تهدیـد و وعیـد بر آنها می کنـد نه چیز دیگر زیرا که از عـدل نیست که امری که از بنـده ساخته نیست خداونـد تهدید بر آن بکند و به دلیل حکمت می گوئیم که آنچه فرض کرده می شود خالی از سه قسم نیست به حصـر عقلی یـا واجب است و آن ذات واجب است تعـالی شانه یا ممتنع است و آن مثل شـریک خـداست که واقعیت داشـته باشـد نه بصـرف ادعـا و یـا ممکن است و آن خلق خـداست حـال آیـا این مسـئله که می گوئی این شـریک واقعی پروردگـار است که ممکن نباشد چنین چیزی که نیست زیرا که بصـرف ادعا یا وهم متوهم که شریک واقعی نمی شود که ممتنع باشد این همه که به دروغ ادعای الوهیت کردند مثل فرعون و امثال آن آیا جزو ممتنعات هستند

و حال اینکه ممتنع را مطلقا وجودی نیست [صفحه ۱۱۹] و فرعون و کلام او هر دو موجود بودنـد این امر هم به همین منوال و از کمـال بیخردی و عاری بودن از علم است که انسان این امر را غیر ممکن بشـمرد آن وقت بگویـد که خداونـد تهدیـد بر امر غیر ممکن فرموده است خلاصه و چون به دلیل کتاب و سنت مسئله را ثابت کرده ایم و عوام از بیانات علمی چندان فایده نمی برند زیاده بر این تفصیل حاجت نیست پس این دو امر ممکن هستند بلکه همان وقت که آیه نازل شده بود واقع هم شده بود و الاـن هـم هسـت و منحصـر بـه شـما نیست بـاز هم مـدعی موجـود است و خداونـد هر یـک را به سـزای خودتـان می رسانـد و یستعجلونک بالعذاب و لولا اجل مسمی لقضی بینهم و اما آیاتی که خداوند در باب شهادت خود بر صدق کتاب نازل فرموده و این مرد آنهـا را به غلـط در این مورد می خوانـد آنچه حـدس می زنم چون حضـرات در بـاب دعاوی به هیـچ حـدی وقوف ندارند مقصودش از استدلال به این آیات هم شاید همان مطالب باشد اما چون اینجا تصریحی نمی کند ما هم در صدد جواب از آن بر نمی آئیم و به صـرف معنی آیات می پردازیم ببینیم که آیا فایـده به حال آنها می کند یا نمی کند پس می گوئیم که اصل شهادت امری است که متفرع بر علم است چنانکه از همین آیات ظاهر است که فرمود قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و همچنین از اخبار هم این مطلب ظاهر است و محل انکار

هم نبایـد باشـد که در صـدد احتجاج برآئیم پس در این مقام می گوئیم که از برای خداوند عالم جل شانه دو علم است علمی ازلی ذاتی و علمی حـادث اما علم ازلی پروردگار معلومی با او نیست و کثرتی در آن یافت نمی شود و احـدی از خلق هم علم به آن حاصل نمی کند چنانکه حضـرت عیسـی (ع) به خداوند عرض کرد تعلم ما فی نفسـی و لا اعلم ما فی نفسك و خداوند فرموده و لا یحیطون بشـی ء من علمه الا بما شاء و در چند حدیث فرمودند که از برای خدا دو علم است علمی مبذول و علمی مکفوف اما مبذول آن است که به آل محمد (ع) داده و انبیاء و مرسـلین و ملئکه مقربین از آن نصـیب دارند و اما مکفوف آن علمی اسـت که در ام الکتـاب است و مخصـوص به او است و از برای این علم در آن مقـام معلـوم هم نیست چنـانکه فرمـودند العلم ذاته و لاـ معلوم بلکه وجود خلق در آنجـا به کلی ممتنع است زیرا که علم ذاتی پروردگـار اگر وجود مخلوق با او ممکن باشـد کـثرت بر او وارد می آیـد و کـثرت آن کـثرت ذات خـداست و آن محـال است و اگر بگـوئی که نمی فهمم می گـویم راست می گـوئی مسـاله مشـکل است و چـاره هم جز تسـلیم نیست زیرا که فرمـایش آل محمـد علیهم السـلام است نهـایت از خداوند می خواهیم که فهم آن را هم به برکت خود ایشان نصیب ما کند غرض این است که علم ذاتی پروردگار محل کثرت نیست و فرق نمی کند که خلق را بالا ببری تا به مقام علم برسانی یا آنکه

علم را به عینه پـائین بیـاوری تا به مقام خلق برسانی هیـچ کـدام ممکن نیست زیرا که خلق با ذات خـدا ممتنع هسـتند و اما علم حـادث پروردگـار آن علمی است که قرین معلـوم می شـود که فرمود در حـدیث شـریف فلمـا خلق المعلوم وقع العلم منه علی المعلوم و اینجاست که می فرماید و لقد فتنا الذین [صـفحه ۱۲۰] من قبلهم فلیعلمن الله الـذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین و علم ذاتی پروردگـار در حصولش برای خـدا محتـاج به افتتان نیست و حال اینکه افتتان هم خودش معلوم است برای خـدا اگرچه از حـد خود بالا نرود خلاصه که این علم حادث است که بعد از افتتان حاصل می شود و این علم عین معلوم است زیرا که اگر از جهتی مغایرت پیـدا بکنـد با معلوم به همان اندازه مخالفت پیدا می کند و علم خدا را با معلومش به هیچ وجه مخالفت نیست و از هیمن علم است که در الواح صـدور خلق چیزی از آن پیـدا می شود و هر یک از خلق خـدا را از این نصـیبی هست و همین علوم که در خلق مشاهـده می کنی از هر قبیـل باشـد همینهـا از علم حادث خـداست که در ایشان جلوه کرده و چه نقلی اسـت همانطور که جمیع اموال عالم مال خداست و خلق خزائن او هسـتند و جمیع افعال در عالم فعل خداست و خلق استین مشیت و اراده او هسـتند همچنین علم حـادث او هم به همین منوال خزائنش بلکه معلومـات به آن علم همه خلق خـدا هسـتند و مانعی از این نیست که باز این علم نسبت به خدا داده شود چنانکه تو از

چشم می بینی و به خود نسبت می دهی و با گوش می شنوی و به خود نسبت می دهی و تو را بصیر و سمیع می خوانند و راست هم می گویند حقیقت و بسا که سلامت الات را هم یک وقتی ملاحظه کنند و آنها را به این صفت بخوانند و چشم بصیر و گوش سمیع بگویند اما واقعا و حقیقت این صفت مال اینها نیست چنانکه اگر روح از آنها بیرون برود با اینکه اعضا صحیح است معذلک درکی برای آنها نمی ماند خلاصه که اگرچه هم گفته می شود زید سمیع است و هم گفته می شود گوش زید سمیع است اما معذلک حقیقت شنیدن مال زید است و الاف به منزله منظره ای است از برای او و محض همین ملاحظه ظاهر و حقیقت است که خداوند در جائی می فرماید قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم و در جائی دیگر می فرماید الله یتوفی الانفس حین موتها و نه این است که از این ظاهر و حقیقتی که گفتیم همچنین گمان کنی که مراد این است که حقیقت این افعال راجع به ذات پروردگار می شود هیهات هیهات حقیقت اینها از همین محل است که مشاهده می کنی و ابدا بالا نمی رود اما چون خداوند به همه چیز احاطه فرموده و به هر چیزی اولی است از خود آن چیز چنانکه فرمود انما ولیکم الله لهذا گفتیم که حقیقت همه این افعال از او است نه اینکه مقصود این باشد که حقیقت این افعال با ذات خدا مذکور می شود و او محل کثرت می شود خلاصه که مطلب دقیق است ولی ناچار از بیانیم پس به همین قاعده است که جمیع علوم

خلقیه را به یک نظر علم خداوند می شمرند و حق و صدق است و به یک نظر یعنی از جهت اسفل همین علم علم خلق است بعد از آنکه این مقدمه را دانستی عرض می کنم حال باید دید که شهادت خداوند که متفرع بر علم او است یا عین علم او است چگونه است امرش و آن شهادتی که خداوند بر ما به آن احتجاج می کند کدام شهادت است و از نظر کننده انصاف می طلبم و تصدیق بلا- تصور هم طالب نیستم پس ملا-حظه کن که آیا علم ذاتی پروردگار که در آنجا معلومی نیست و کثرت یافت نمی شود از برای من و تو بلکه احدی از خلق را در آنجا ذکری [صفحه ۱۲۱] نیست این مقام شهادتی است که خداوند به آن بر خلق احتجاج می کند و حال اینکه احتجاج حجتی می خواهد و محتج علیه و محتج له و همچنین شهادت شهادتی می خواهد و مشهود له و مشهود علیه و هیچ یک از اینها با ذات پروردگار جمع نمی شود ابدا و اگر احیانا ذکر شهادتی در آن مقام بشود محض به تعبیر است بدون اینکه مصداق شهادت در آن مقام پیدا بشود چنانکه فرمودند اسمائه تعبیر و صفاته تفهیم و فرمودند کمال التوحید نفی الصفات عنه پس مصداق شهادت در مقام اعلم ازلی پروردگار حاصل نمی شود اگرچه شهادت خودش علم خداست اما علمی است که معلومی با او نیست و معلوم مصداق علم است و لکن آن شهادتی که خداوند به آن احتجاج می فرماید آن شهادتی است که در مقام خلق است و با خود ایشان و خلق عادتند به آن این است

که فرمود حضرت صادق (ع) ان الله احتج علی الناس بما اتاهم و عرفهم یعنی خداوند احتجاج فرموده است بر خلق به آنچه آورده است ایشان را شناسانیده به ایشان و شخصی به آن حضرت عرض کرد اصلحک الله آیا قرار داده شده است در مردم اداتی که به آن به حد معرفت برسند فرمود نه عرض کردند آیا تکلیف به معرفت شده اند فرمود نه بر خداست بیان کردن لا یکلف الله نفسا الا وسعها و لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها و حضرت باقر (ع) فرمود که نیست بر مردم اینکه بدانند تا اینکه خدا تعلیم کننده ایشان باشد پس هر گاه تعلیم کرد ایشان را پس بر ایشان است اینکه بدانند و فرمود که نیست از حق خدا بر ذمه خلقش اینکه معرفت حاصل کنند و حق خلق است بر خدا اینکه تعریف بکند برای ایشان و حق خداست بر ذمه خلق اینکه هر گاه معرفت به ایشان داد قبول کنند خلاصه پس شهادت خدا از برای خلق به همان چیزی است که به ایشان شناسانیده و فهمانیده و از این است که همین شهادت خلقی را خداوند به خود نسبت می دهد چنانکه فرمود و لا نکتم شهادت الله انا اذا لمن الاثمین و فرمود و من اظلم ممن کتم شهادت عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون خلاصه پس شهادت خداوند که به آن احتجاج می فرماید بر خلقش همان امری است که بالسنه و ایادی خلقیه خود برای خلق اظهار می کند این است که در کتاب المبین از حضرت امام حسن عسکری (ع) از پیغمبر (ص) نقل فرموده است

در حدیث طویلی که ایراد کرده بودند چرا خداوند ملک را رسول قرار نداد آن حضرت در اثناء جواب فرمود که خداوند معجزات بر دست انبیا ظاهر می کند و این است شهادت خدا بر صدق ایشان و حدیث را در فصول بعد نقل خواهیم کرد مترقب باش باری و اگر این مطلب را درست دریابی می فهمی علت اینکه می فرماید لکن الله یشهد بما انزله الیک انزله بعلمه والملائکه یشهدون و کفی بالله شهیدا و همچنین قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب نه اینکه خداوند در طرفی بایستد و شهادتی بدهد و آن کسی که علم کتاب در نزد او است یا ملئکه در طرفی بایستند و شهادتی بدهند بلکه مراد همین است که شهادت خدا برای خلق در مقام احتجاج با ایشان همین است که بر السنه ی خلق ظاهر می کند و بدیهی است که شهادتی که خداوند درباره [صفحه ۱۲۲] هر چیزی می دهد بر طبق آن است و به مقتضای همان باید راه رفت و شهادت خداوند را قبول نمود مثلا بر زبان شهادت داده است که سرد است و تر و رفع کننده ی عطش و همچنین بسایر السنه خود هم بنزد هر یک که عارف باب باشند و شهادت خدا را کتمان نکنند این شهادت ترا داده است و همچنین نسبت به آتش همین طور بر زبان خودش و سایر السنه صادقه شهادت داده است که آن گرم است و خشک و سوزاننده و زیاد کننده عطش و بعد از اینکه این دو شهادت به من رسیده باید آن را قبول کنم و به مقتضای الله عمل

نمایم پس اگر محتاج باب هستم برای رفع عطش آن را استعمال کنم و اگر محتاج به آتش هستم برای حوائجی که از آن بر می آید نزدیک به او شوم پس شهادت خداوند به همین آثار و علاماتی است که از برای هر یک اینها قرار داده و من باید از همین راه پی به شهادت خدا ببرم و الا من بذات پروردگار نمی رسم و از شهادت ذاتی ابدا انتفاع حاصل نمی کنم و خدا هم به آن بر من احتجاج ننموده است ابدا پس بعد از آنکه این مطلب را به دلیل حکمت دانستی عرض می کنم که حال باید ملاحظه کرد که شهادتی که خداوند درباره ی کتاب خود داده است چه چیز است آن شهادت این است که برای هر کسی از مکلفین به زبانی که او اهل آن زبان است و آن لغت را می داند به همان زبان شهادت برای او داده که کتاب کتاب او است و نازل به علم او است و احدی از خالق قادر بر آوردن مثل آن نیست چنانکه نوشت حضرت موسی بن جعفر (ع) از برای رسید قل فلله الحجه البالغه فلو شاء لهدیکم اجمعین می رساند حجت بالغه را به جاهل پس می داند آن را به جهل خودش هم چنانکه می داند آن را عالم به علمش به جهت اینکه خداوند عدلی است که جور نمی کند و احتجاج می کند بر خلقش به آنچه می دانند می خواند ایشان را به سوی آنچه می شناسند نه بسوی آنچه جاهلند به آن و منکر از جهت نادانی و حضرت امام رضا (ع) فرمود قل فلله الحجه البالغه و این آن حجت است که می رسد

به جاهـل پس می دانـد آن را به جهـل خودش هم چنـانکه می دانـد آن را عـالم به علم خودش و دنیا و آخرت قائم به حجت هستند و مطلب از این فرمایشات این است که برای هر کسی حجت را تمام می کنند به همان اندازه قابلیت و معرفت خودش و از همان راه که او می فهمـد از راهی که نمی فهمـد پس در مثل کتاب که خداونـد باید به شـهادت خود به ما بفهماند که حق است و من عندالله هر گاه کسـی اهل علم و معرفت هست به علومی که در آن مندرج است عجز خلایق را می فهمد اگر کسی اهل علوم باطنیه نیست و از ظاهر بهره دارد باز همان راه خداوند معجز بودن آن را به او می فهماند اگر اهل هیچ یک نیست به تصدیق مصدقین که اهل خبره هسـتند و محل اعتماد و همچنین عجز دشـمنان از آوردن مثل آن با کمال سـعی و کوشـش مثلا می فهمنـد اگر حاضـر است از خود آنهـا می شود و اگر غـایب است به روایت ثقات و عـدول اطمینان حاصل می کنـد و بسـا بعضـی از جهت آثاری که مترتب بر کتاب است بفهمنـد و بسا بعضـی به معجزاتی که در خود کتاب هست از اخبار به غیب و غیر ذلک می فهمنـد بسا به هیچ یک اینها نفهمد به معجزات دیگر که از صاحب کتاب می بیند و می فهمد که [صـفحه ۱۲۳] او من عنـدالله است و صادق است در قول خود می فهمـد چنانکه صـریحا همین مطلب از حـدیث ظاهر شـد و گذشت و هکذا خلاصه که اینهاست شهادات خدا هر جا که حاصل شد باید تصدیق کرد و

هر جا که بر خلاف این شـهادت داد نیز بایـد تصدیق کرد و معتقد به خلاف آن شد و اگر اهل حکمت نیستی به زبان ظاهری می گوئیم که ما شاهدی داریم و شـهادتی و بدیهی است که هیچ قاضی به صرف وجود شاهد حکم نمی کند بلکه شهادت از او می طلبنـد و بعـد از آنکه شـهادت داد بر طبق مدلول الفاظ شـهادت حکم می کنند حال در این مورد خداوند شاهد است و شهید ولی از صـرف وجود پروردگار حکمی نمی توان کرد بلکه باید شـهادت خداوند را شنید و بر طبق مدلول ظاهر شهادت حکم کرد و بی شبهه از ذات پروردگار چیزی شنیده نمی شود مگر هر چه به زبانهای خلقی بگوید و البته شهادت عین شخص شاهـد نیست بلکه کلام او است و فعل او و همچنین شـهادت خدا عین ذات او نیست بلکه فعل اوست حال در باب قرآن شـبهه نیسـت کـه خداونـد بـه احسن وجـوه و اصـح و امتن و اوضـح آنهـا شـهادت داده است که روی هم رفته برای همه مکلفین که ملاحظه کنی شهادتی از این کاملتر نیست و برای هر یک یک آنها هم که ملاحظه کنی برای هر کسی به اندازه فهم و ادراک و از همـان راه که می فهمیـده شـهادت داده است و حجت خـود را بر همه خلق فرموده حالا ـ در این مقـام که شـما میـل دارید شهـادت الله را ثـابت نمائیـد بایـد به آثار خلقیه او ثابت نمائیـد علاوه بر اینکه به اجماع همه مسـلمین واقرنـد تو نیز خداونـد بر اعجاز و حقیت و صدق قرآن شهادت داده است و به فرمایش امام (ع) مسلمین در این

اجماعشـان مصـيبند و در همیـن قرآن است کـه نـه حـال و نه بعـد از این مثـل قرآن را نخواهنـد آورد پس اگر تصـدیق داری شهادت خدا را لازم است که انکار بکنی هر که مدعی بر خلاف این است و اگر تصدیق نداری که فمن اظلم ممن کذب علی الله و کـذب بالصـدق اذ جائه الیس فی جهنم مثوی للکافرین و نیز می گوئیم که به این طرز بیان که در این آیات مبارکه شـده است اشـاره به تسدیـد خود فرموده است اگر چه حقیقت تسدیـد هم همان است که بیانش را کردیم ولی باز به زبان ظاهرتری می گوئیم که مراد این است که نبی می فرمایـد شـبهه در این نیست که خداوند شاهد حال من و کلام من همه هست و منظور او هم این است که بـا خلق خود به عـدل و رحمت و رافت راه برود و قـادر بر دفع و منع و احقاق حق و ابطال باطل هم هسـت پس اگر من در حضور او ایسـتادم و مـدعی نبوت و اینکه کتـاب من معجز من است گردیـدم اگرچه شـما را علم و اطلاـع تام نیست که حقیقت اعجاز را بفهمیـد و درک آن را بکنیـد و احاطه به همه خلق هم ندارید که عجز کل را مشاهـده نمائید ولی خـدا عـالم شاهـد و مطلع و قـادر و قاهر و عـدل و داد و رحیم است اگر چنانچه خداونـد مرا نبی قرار نـداده و کتاب من معجز نیست و خلق قادر بر آوردن مثل آن هستند پس برخداست که بر انگیزاند هر که را که می داند تا اینکه برخیزد و در مقابل من بایستد

و مثل قرآن را بیاورد و کـذب مرا ظاهر کند یا اینکه مصدقینی که اهل خبره اند [صـفحه ۱۲۴] و کل به آنها اعتماد و اطمینان دارنـد و دارد که رد بر من بکننـد و عیوب کلاـم مرا بـا دلیـل و برهان ذکر کننـد تا همه مردم بفهمنـد که اینها کلامی است از عرض کلام خلق و از عهـده ی معارضه آن بر می آینـد و تصـریح به این وجه اسـتدلال می کنـد آیه شـریفه که می فرمایـد ام یقولون افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شـیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم و همچنین فرمود قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا یعلم ما فی السموات و الارض و الذین آمنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسـرون و همچنین در سـایر آیـات اشـاره به این مطلب هست و در برهـان نقل کرده از علی بن ابراهیم که معصوم فرمود در تفسـیر فلا تملکون لی من الله شـیئا یعنی اگر ثواب بدهـد به من یا عتاب بنمایـد و او داناتر است به آنچه شـما در آن دروغ می گوئید عرض می کنم اهل معرفت می دانند که جز اعین عمل است چنانکه فرمود و ما تجزون الا ما کنتم تعملون و آیات دیگر نیز شاهـد این است پس بعضـی از ثواب و عقـاب در این مورد که آن حضـرت فرموده است این است که اگر کاذب و مفتری است خداونـد دروغ او را ظاهر کنـد و او را رسوا نماید در نزد خاص و عام و اگر صادق است صدق او را واضح کند و چیزی که منافی ادعای

اوست از او بروز نکند تا بدانند که راست می گوید و از تسدید خداست که اهل خبر و بصیرت اگر مصداق اویند که مصدقند و اگر هم نیستند و سعی در معارضه هم دارند از عهده برنیایند و همچنین در صورتی که مدعی است که من بلسان عربی مبین سخن می گویم چیزی که عموم عرب آن را عیب می گیرند بلکه خارج از عربیت می دانند و عجمه می شمرند در کلام او نباشد زیرا که اگر باشد این عربی مبین نیست عربی مبین آن است که عرب بلکه فصحای ایشان تصدیق داشته باشند که این عربی مبین است و اگر معاند متعنتی هم انکار عربیت آن را نماید به همان قواعد معلومه کردن او بگذارند که نتواند انکار کند و اگر مدعی معتذر شود که این به وجه عربیتی است که شما نمی دانید از او پذیرفته نمی شود زیرا که در اخبار دیدی که می فرمایند که خداوند احتجاج می فرماید بر خلقش به آنچه می دانند نه به آنچه نمی دانند پس گفتن اینکه عربی هفتاد قسم است و این هم یک قسم است که شما نمی دانید عذری است که روی شخص را سفید نمی کند باید به همین قواعد عربیت که در نزد قاطمه عرب یعنی اهل علمشان معروف است درست بیاید و اگر درست نیامد والله که دیگر محتاج بغور کردن و دقت نمودن نیست که آیا در باطن این کلمات مطلبی هست یا نیست زیرا که المعنی فی اللفظ کالروح فی الجسد اگر لفظ خطاست قطعا معنی آن هم خطاست و روح حق در قالب باطل نمی گنجد پس دیگر زحمتی علاوه بر ملاحظه ظاهر نمی خواهد ولی اگر ملاحظه ظاهر

شـد و عیبی یافت نشـد به همین نمی گذرد جهات و حیثهای دیگرش را هم باید ملاحظه کرد و بالنسـبه به قرآن خداوند امر را طوری ظاهر فرموده است که هر کسی از همان راه که مشعر او را داشته است مطلب را دانسته و فهمیده اگر هم کسی را دیدی که هنوز نفهمیده است نفهمیده باشد مستضعفین و جهال در [صفحه ۱۲۵] عالم بسیارند این هم یکی از ایشان.

اعتقاد نداشتن به آیات علی محمد باب دلالت بر بطلان وی نمی کند

اشاره

گفته است اقسـمکم بالله آیا نفوسـی که از صـدر اسـلام تا حال تکـذیب قرآن و آیات قرآن نموده انـد و گفته انـد که از خـدا نیست دانسـته اند که از خداست یا ندانسته اند شبهه در آن نیست که ندانستند از خداست و اشارات کتاب و دلالات ظاهره در کتاب که از امثال مطابق و موافق با اهواء خود شـنیده و اعتقاد کرده بودند حجاب شد مابین آنها و دانسـتن اینکه قرآن و آیات قرآن از خـداست و از جمیع فیوضات فیاض حقیقی محروم و ممنوع شدند چنانکه اهل توریه می گویند انجیل و قرآن مخالف با توریه است و ضـروری اهل توریه و مخالف اجماع امت است و کـذلک همین قول را امت انجیل ناطقند والیوم از ملت باهره اسلام می شنویم و حال آنکه این امر اعظم موافق آیات کتاب و مطابق سنت و اجماع و ضرورت است لو انتم ببصر الحدید فی آیات الکتاب تنظرون و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون چون کتاب را مطابق با امال و امانی خود معنی کردند و از علما شنیدند با اینکه مصادیق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمی دهند و بر اعراض و اعتراض

قیام کرده اند.

جواب

هوش از سر انسان می رود که این مرد تا چه درجه عزم کرده که به هر وسیله بلکه به هر حیله بتواند مطلب خود را اثبات کند و لو اثبات باطل را به باطل بنماید و چاره هم ندارد زیرا که حق که هرگز دلیل باطل نمی شود ناچار است از اینکه متمسک به باطل شود و اگر احیانا ذکر آیه و حدیثی می کند بکلی بیجا و بی موقع است و بر خلاف مطلب او دلالت می کند مگر اینکه تاویلی برای خود بکند و آن را تطبیق با مطلب خود بنماید و ما هم بحول و قوه پروردگار و فضل و برکت ائمه اطهار (ص) عزم داریم بر اینکه احقاق حق و ابطال باطل را بنمائیم اما آنچه گفته که نفوسی که تکذیب قرآن را نموده اند ندانسته اند که از خداست غلط است و هر کس در صدد این مطلب برآمده و کوشش نموده است البته به هر قسم از اقسام که سابقا اشاره به بعضی از آنها کردیم فهمیده است که از خداست و انکاری که کرده انکار جحود است و معرفت آن را حاصل کرده چنانکه درباره ی کسانی که آیات موسی (ع) را دیدند و عجز سحره را مشاهده کردند و باز انکار نمودند خداوند می فرماید و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا و همچنین درباره کسانی که منکر نعمتهای خدا می شوند می فرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها در این مقام هم امر به همین منوال است و چگونه می شود که کسی نفهمیده است و به واسطه جهالت تکذیب کرده است حکم کفر بر ایشان بشود و خون ایشان مباح

شود و مال ایشان حلال شود و شمشیر بر روی آنها کشیده شود و آنها را بکشند و حال آنکه در شریعت مقدسه بدیهی است که بر جاهل تکلیفی نیست و فرموده اند لا تکلیف علی الجاهل مادام جاهلا و خداوند در کتاب مجید خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا تا اتاها یعنی تکلیف نمی کند خداوند نفسی را مگر به آنچه به او شناسانیده چنانکه در حدیث شریف آیه را به همین طور تفسیر فرموده اند بلکه در قرآن خداوند نهی فرموده از اینکه انسان پیروی بکند امری را [صفحه ۱۲۶] که علم به آن حاصل نکرده و فرموده است و لا تقف ما لیس لک به علم پس بنص قول خداوند تکلیف آن کسی که نفهمیده است که قرآن قول خداست همین هست که انکار این مطلب را بکند و عجب است از خداوند رؤف رحیم که تکلیف بکند بنده خود را به امری و همین که امتثال امر او را کرد خون و مالش را مباح کند و عرض و ناموس او را به باد دهد و زن و بچه او را به کنیزی و غلامی دیگران دهد محض اینکه امتثال امر او را کرده اند و البته چنین پرونده را سزاوار این است که معصیت او را بکنند زیرا که در طاعت او خوف عذاب الیم است انشدکم بالله ای مسلمین آیا جماعتی را که پیغمبر آنها دعوت فرموده و آیات و معجزات را برای ایشان ظاهر فرموده و حجت بالغه پروردگار را بر ایشان تمام فرموده و بعد از آن هر که اطاعت نکرده با او جهاد کرده و خون او را

ریخته و مال او را به غنیمت برده و زن و بچه او را اسیر کرده می توان گفت که اینها نفهمیده بودند که پیغمبر رسول خداست و از جهالت تصدیق نکرده بودند و معذلک پیغمبر اینطور با آنها رفتار کرده با آن همه رافت و رحمتی که نسبت به امت خود داشت و راضی به بلا و محنت آنها نمی شد و نفرین بر آنها نمی کرد والله که این جماعت برای اثبات باطل خود معتقد به هر کفر و زندقه شده اند و از باب مقدمه آنها را اثبات می کنند بلکه آخر به آرزوی خود برسند تعجب است از جماعتی که ادعای فهم و شعور دارند و این مزخرفات را از این جماعت قبول می کنند و از آنچه از اخبار و آثار سابقا ذکر کردیم این مطلب ظاهر است که همه عجز خود را فهمیده بودند بلکه عجز کل را دانسته بودند و معذلک از روی تمنت و عناد قبول نمی کردند و در بحار نقل نموده است که ابن ابی العوجاء و سه نفر دیگر از دهریه اتفاق کردند بر اینکه معارضه بکند هر یک از ایشان ربع قرآن را و در آن وقت در مکه بودند عهد کردند که هر یک ربع را معارضه نموده و سال آینده باز در مکه جمع شوند و آنچه آورده اند اظهار نمایند همین که سال گذشت جمع شدند در مقام ابراهیم (ع) نیز و یکی از ایشان گفت من همین که دیدم قول او را که یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء از معارضه باز ایستادم و دیگری گفت و همچنین من بعد از آنکه یافتم

قول او را فلما استیاسوا منه خلصوا بخیا مایوس شدم از معارضه و این مطلب را پنهان می داشتند و در این وقت حضرت صادق (ع) بر آنها گذشت پس ملتفت آنها شد و خواند بر ایشان قل لئن اجتمعت الأنس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله پس مبهوت شدند آن جماعت پس ببین که اینها که مایوس از معارضه شدند دانستند که ممکن نیست آوردن مثل آن یا ندانستند البته دانستند و نیز از عکرمه روایت کرده است که ولید بن مغیره آمد خدمت پیغمبر (ص) و عرض کرد که قرائت کن بر من پس حضرت خواند ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا آخر آیه عرض کرد اعاده کن اعاده فرمود عرض کرد به حق خدا از برای آن حلاوت است و بر او رونق است و اعلای آن میوه دهنده است و اسفل آن شاخه و شعبه آورنده است و نمی گوید این را بشر عرض می کنم آن ولید بن مغیره همان است که خدا [صفحه ۱۲۷] در شان او فرموده دزنی و من خلقت وحیدا پس ملاحظه کن که با وجود معرفت ایمان نمی آوردند و منحصر به اینها نبود همه ی فصحا و بلغا سعی خود را در این باب کردند و نتوانستند و نگو که از یک یک آنها چه چیز داری زیرا که دلیلی که ما بر این مطلب داریم آسمانی است نه زمینی و از جانب خداست نه خلق به جهت اینکه می گوئیم که پیغمبری که تحدی او به این درجه است که احدی مثل یک حدیث از قرآن من نمی تواند بیاورد و به این

می خواهد که حقیقت خود را اثبات کند اگر چنانچه در دعوی خود کاذب است بر خداست که اگر در آفاق و اطراف عالم کسی یافت می شود که مثل آن را بیاورد البته برساند و خلق را از گمراهی نجات دهد چه جای اینکه در میانه خود حاضرین که تحدی او را می شنوند کسانی باشند که بتوانند بیاورند البته آنها را تهییج می کند و خواهد آورد و بدون آوردن گفتن لو نشاء لقلنا مثل هذا از ایشان مسموع نیست چه شده است که کشته شدن و اسیری و ذلت و جزیه و بندگی در مذاق ایشان خوشتر بود تا آوردن مثل یک حدیث از قرآن و اگر گوئی که از سطوت پیغمبر می ترسیدند معارضه کنند گویم اولا که نتیجه سطوت او بدتر از همین قتل واسر و نهب که نیست چرا قتل موجود را بر قتل احتمالی ترجیح می دهند پس این جماعت همه سفها بودند و ثانی اینکه عرض کردم که خدا که از سطوت پیغمبر نمی ترسد در صورتی که العیاذ بالله کاذب است چرا فصحا و بلغا را از معارضه منصرف می کند و ظلم بر بندگان عاجز جاهل خود وامی دارد خلاصه که این قسم که مسلم نیست و هر کس که مجاهده در این باب کرده البته فهمیده است و امر بر او مشتبه نمانده نهایت راههای فهمیدن خلق مختلف است و هر کسی از راهی می فهمد و خداوند بطور تاکید فرموده که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و البته خلف وعده ی خود را نمی کند و همین جماعت مجاهدینند که بعد از جهد خود بعضی ایمان می آورند و بعضی کافر می شوند و اما مستضعفینی که

مجاهده نکرده اند که انکاری هم ندارند نهایت اقراری هم ندارند و مطلقا در قید تدین نیست و احیانا اگر در میانه ایشان شقی باشـد که نفهمیده و نسـنجیده انکار می کنند باز حجت خدا بر او تمام است از این جهت که چرا پیش از مجاهده انکار کردی و حال اینکه این امر را خداونـد بالضـروره به ایشان فهمانیـده که پیش از مجاهـده انکار امری را که محتمل است نبایـد نمود و حجت خـدا در این باب بر او تمام شـده و لو هنوز اقرار به نبی نکرده باشـد و معذلک امر این هم باز مثل آن کسـی که بعد از مجاهـده و معرفت انکـار می کنـد نیست خلاـصه و امـا آنچه گفته و اشـارات کتـاب و دلالات ظاهره در کتاب تا آخر عبارت غریبی است یقین از دل خود خبر می دهد و الا ندیده ایم کسی از منکرین بگوید چون اشارات و دلالات کتاب مطابق با اهواء ماست فهمیـدیم که کتاب از خـدا نیست اولا که ما به دلیل کتاب و سـنت و عقل سـلیم ثابت کردیم که این حرف که منکرین نفهمیـده باشـند اعجـاز قرآن را و اینکه آن از جـانب خـداست از اصل خطاست و همه فهمیـده و دانسـته انـد و جحـد و آبها و استیقنتهـا انفسـهم ظلما و علوا ثانیا اینکه به قول تو منکر ملاحظه می کنـد که اشارات و دلالات کتاب مطابق با هوای [صـفحه ۱۲۸] او است پس از این همچو می فهمنـد که از خـدا نیست می گوئیم اگر اشـارات و دلالـت کتاب مطابق با هوای آنها پس البته نظیر آن را به سهولت می بایست بیاورند چرا نیاوردند و کذب آن را ظاهر

نکردند مثل اینکه نظیر کلام سایر نظراء خود را می توانند بیاورند این مزخرفات چیست که هی جان می کنی و به هم می بافی که بلکه بجائی برسی و نخواهی از این راه رسید مگر به جهنم خلاصه و اما آنچه گفته که همان قسم که یهود رد بر نصاری کردند و هر دو بر مسلمین امروز هم مسلمین رد بر شما می کنند بلی آنها رد کردند ولی خطا کردند و موافق همانچه از حضرت موسی و عیسی (ع) به آنها رسیده بود کافر شدند اما مسلمین موافق آنچه از ملت باهره اسلام دست دارند رد بر شما می کنند اما به این واسطه تقرب به خدا می جویند زیرا که لازمه مسلمانی ایشان همین است که تکذیب مثل شما را بکنند و اما اینکه گفته کتاب ایشان مطابق با کتاب و سنت و اجماع و ضرورت است تسلیم نداریم کتاب شما قوعا و هم به ملاحظه جزئیات مخالف است با کتاب و سنت و اجماع و ضرورت همین بس که در چندین آیه از کتاب ما و چندین حدیث و ضرورت مسلمین است که مثل قرآن نمی آورند و نخواهند آورد و شما از خدا شرم نکرده از پیغمبر حیا ننموده از عقلا و علمای امت خجالت نکشیده مدعی می شوید که این مزخرفات که اشهد بالله قاطرچیهای عرب بهتر از آن و افصح و ابلغ از آن سخن می گویند به خدای لیس کمثله شی ء نسبت داده و افصح و ابلغ از قرآن مجید می دانید الان یک عبارت اینجا می نویسد که از قیافه این عبارت حدس می زنم که از عبارت صاحب بیان باشد لو انتم ببصر الحدید فی آیات الکتاب

تنظرون اگر بعینه از خود او نباشد از این قبیل مزخرفات بردارد پر دارد بصر در این موقع اضافه بحدید نشده بلکه موصوف آن است و صفت و موصوف به حسب قاعده عربیت و بدلیل حکمت نیز باید مطابق باشند یا باید گفت بالبصر الحدید یا گفت ببصر حدید و این قسم که گفته کمال عجمه و رکاکت و استهجان و لحن وا دارد و طبع سلیم از آن مشمئز است معذلک ایشان از این قبیل عبارات بلکه هزار مرتبه بدتر از آن را از بیان می خوانند و هی لذت می برند خداوند حشرشان را با صاحب بیان فرماید بعد طعنی بر مسلمین زده است و آیه قرآن را نوشته و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون آن وقت برای خود تفسیر کرده و معنی کرده چون کتاب را مطابق آمال و امانی خود معنی کردند و از علما شنیدند با اینکه مصادیق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمی دهند تا آخر و حضرت پیغمبر (ص) فرمودند هر کس تفسیر قرآن را به رای بکند کافر می شود و در فصول سابقه نقل کردم برای تو از بحار و برهان از حضرت امام حسن عسکری (ع) از حضرت باقر (ع) که تفسیر آن این است که عوام یهود که امیین بودند نمی دانستند از کتاب مگر هرچه علماشان بر آنها می خواندند و امانی به این معنی است و علما هم صفه پیغمبر (ص) را به کلی به دروغ جعل کرده بودند بر خلاف آنچه پیغمبر بود و آنها را برای عوام می خواندند تا آنکه آنها بر کفر خود باقی بمانند و ریاست باطله

علما برای آنها بماند پس اصل [صفحه ۱۲۹] امانی به این معنی است و همین است یک معنی آن در آیه دیگر که می فرماید و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا بنی الا اذا تمنی الفی الشیطان فی امنیته فی ننسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و در برهان نقل نموده است از طبرسی از حضرت امیر (ع) که خداوند به این آیه خبر داده است پیغمبر خود را به آن چه امت او بعد از او نسبت به قرآن می کنند خلاصه که معنی آیه اولی همان است که از فرمایش حضرت امام حسن عسکری (ع) برای تو نقل کردیم و ما امروز اینقدر امی عامی نیستیم که کسی آیه را جعل کند و به اسم قرآن برایمان بخواند تفسیر آن را هم برای خود نمی کنیم بلکه همه اش به فرمایش معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و آیات و آثاری که در باب ظهور وارد شده مصادیق آنها ظاهر نشده است مگر بعضی از علاماتی که موقت نیست که چه قدر قبل از ظهور باید بروز بکند و السلم علی من اتبع الهدی.

مردم تمام انبیاء را مثل خودشان فرض می کردند و یا نسبت جنون می دادند

اشاره

گفته است و همیشه اوقات خلق تعجب می نمودند که نفسی در جمیع شئونات بشریه با بشر شریک است چگونه به رتبه پیغمبری سرافراز می شود تا آنکه آیاتی که به این مضمون یا قریب به آن نازل شده نقل کرده بعد گفته و به این اقوال سخیفه بی معنی کفایت ننمودند و گفتند آنچه حاصلش این است که نسبت جنون به انبیاء خدا دادند و آیاتی چند به این مضمون نقل کرده بعد می گوید آنچه حاصلش

این است که منظور از ذکر این آیـات این است که نسبت به صـاحب آیـات ولو اعتقـاد هم نکرده باشـی از حـد ادب پا بیرون نگذار.

جواب

امـا در بـاب آیات مـذکوره که عجاله عرضـی نمی کنیم و اما در باب اینکه با صاحب آیات به ادب راه برویم نمی دانم منظور چیست یعنی بعـد از آن هم که بطلان ادعای او را دانسـتم به ادب راه بروم اینکه خطا است بعـد از فهمیـدن بطلان مسـتحق هر گونه لعن و طعن و اهانت و توبیـخ هست بلی اگر فرض کرده شـد که وقتی انسان حقیت و بطلان کسـی را نفهمیـده باشد وهر دو هم محتمل باشـد عجله کردن خوب نیست خاصه که تکلیف خود را در باب سـلوک نمی دانـد و باید وقوف کند تا بفهمد ولی این مورد که منظور نظر شـما است به این تفصـیلی که مـا خود می دانیم و شـما هم از دعـاوی او نقـل می کنیـد بطلاـن او واضـح است و حـاجت به ملاحظه ادب نیست بلی مؤمن ادب خود را ملاحظه می کنـد و سـخن قبیـح نمی گویـد و گاه هم به ملاحظه آیه شـریفه و لا تسـبوا الذین یدعون من دون الله فیسـبوا الله عدوا بغیر علم سـکوت می کند و والله در این مورد به عینه امر همین طور واقع شده که هر عیبی از عیوب این شخص را که ذکر می کنی فورا زبان جسارت باز کرده و می خواهند همان را بر پیغمبر و ائمه ما (ص) ثابت کنند و حال اینکه خداوند می فرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما این جماعت چون از قواعد اسلام بی بهره اند این است

که مضایقه از هیچ گونه جسارت نمی کنند و خداوند پاداش عمل آنها را به آنها خواهد داد.

استدلال به چند آیه قرآن برای اثبات نبوت علی محمد باب

اشاره

گفته است و به اینها کفایت ننموده چه اعتراضات بر آن صاحب آیات و مظهر اسماء و صفات نمودند و غیر آیات طلب کردند ام تریدون ان تسألوا رسولکم کما سئل موسی من قبل و من یتبدل [صفحه ۱۳۰] الکفر فقد ضل سواء السبیل و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا آیه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون این آیه ی مبارکه صریح است بر اینکه شجره اقبال یک شجره و شجره اعراض یک شجره و اقوال و احوالشان در هر زمان متشابه بوده است و مؤید این آیه ی مبارکه الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قل قد جائتکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین نسبت قتل انبیاء قبل را بعباد ظهور آن حضرت داده و من اصدق من الله قیلا و من اصدق من الله حدیثا بعد آیات دیگر از قبیل آیه اولی در سؤال از آیات نقل کرده است و اولی این است که یکی یکی آنها را در ضمن جواب نقل کرده و هر چه خداوند بخواهد جواب بگوئیم.

جواب

اولا کاش می دانستیم این جماعت پیش از آنکه بابی بشوند چه مذهب داشته اند تا به قواعد همان مذهب با ایشان حرف بزنیم زیرا که امرشان مختلط است

در بادی نظر همچو به نظر می آید که مسلمان بوده اند و حال هم می خواهند به قواعد اسلامیه مطلب خود را ثابت کنند ولی بعد از آنکه بکنه مطالب و وضع استدلالات ایشان نمود می کنی می بینی به کلی از وضع اسلام خارج است مثلا بنا می کنند به آیات کتاب استدلال کردن و البته این شیمه مسلمین است اما می بینی شرط اسلام این است که تفسیر قرآن را به رای نکنند چنانکه پیغمبر خاتم (ص) فرموده که هر کس تفسیر قرآن را به رای بکند کافر می شود و خداوند در همین کتاب فرموده که تاویل آن را کسی غیر از خدا و راسخین در علم نمی دانند این جماعت بعد از آنکه آیه را نقل کردند بنا می کنند از برای خود سخن گفتن و تفسیر کردن و توقع دارند که از ایشان قبول کرده شود خلاصه داب ما این است که تفسیر قرآن باید به تعلیم اهل بیت سلام الله علیهم دانسته شود تو هم اگر استدلالت به قواعد مسلمین است یعنی شیعه ی آل محمد باید همین طور باشد اگر نیست که تو را اطلاعی از کتاب ما نیست و حجتی در قول تو نمی باشد خلاصه اما تفسیر آیه اولی چنان است که در بحار و برهان نقل نموده اند از حضرت امام حسن عسکری (ع) از پدر بزرگوارش که آیا اراده دارید یعنی بلکه اراده دارید ای کفار قریش و یهود اینکه سؤال کنید از رسول خود آنچه را که اقتراح می کنید از آیات آنچنانی که نمی دانید آیا در آن صلاح شما است یا فساد شما هم چنانکه سؤال کرده شد موسی از پیش و اقتراح کرده شد

بر او بعد از آنکه گفته شد به او که ایمان نمی آوریم به تو تا اینکه ببینیم خداوند را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه و هر کس بدل بکند کفر را به ایمان به اینکه ایمان نیاورد نزد مشاهده آنچه اقتراح می کند از آیات یا ایمان نیاورد هر گاه بفهمد اینکه نیست از برای او اینکه اقتراح بکند و اینکه واجب است بر او که اکتفا بکند به آنچه خداوند اقامه فرموده از دلالات و واضح فرموده از آیات بینات پس بدل کند کفر را به ایمان به اینکه عناد بکند و ملتزم نشود حجت قائمه را [صفحه ۱۳۱] پس به تحقیق که گمراه شده است از راه مستوی خطا کرده است طریق قصد را که مؤدی به سوی جنان است و سلوک کرده در راهی که مؤدی به سوی نیران است فرمود امام (ع) که خداوند فرموده ای یهود آیا اراده دارید بلکه اراده دارید اینکه سؤال کنید رسول خودتان را و این در وقتی بود که ده نفر از یهود قصد کنند او را و اراده داشتند که تعت بکنند و سؤال بکنند او را از چیزهائی که اراده داشتند تعت بکنند پس در این بین اعرابی آمد که گویا پیشت می افتاد زیرا که عصای خود را بر شانه گذاشته بود همیان سر بسته بر سر عصائی آویخته بود که در همیان چیزی بود که آن را پر کرده بود که نمی دانستند در چیست و عرض کرد که یا محمد جواب بده مرا از آنچه سؤال می کنم پیغمبر (ص) فرمود با اخا العرب این جماعت یهود سبقت بر تو گرفته اند اذن

می دهی ایشان را که اول جواب آنها را بدهم اعرابی عرض کرد من غریب راه گذری هستم حضرت فرمود پس تو از این جهت اولائی اعرابی عرض کرد مطلب دیگر هم هست حضرت فرمود که آن چیست عرض کرد ای جماعت اهل بزعم خودشان و من ایمن نیستم که تو چیزی بگوئی که آنها با تو موافقت کنند و تصدیق تو را بنمایند تا اینکه مردم را از دین خودشان بگردانند و من به مثل این قناعت ندارم بلکه قناعت ندارم با مربینی تا آخر حدیث شریف که خلاصه اش این است که حضرت علی بن ابیطالب (ع) را ندا فرمود و فرمایشات نمود و بعد از آن سوسماری که اعرابی در جواب داشت به سخن در آورد و شهادت به رسالت آن حضرت داد و اعرابی و یهود همه اسلام آوردند و بعد از آن خواهش فرمود که سوسمار را رها کند و عوض او را از خود سوسمار بگیرد و سوسمار سوراخ خود را نشان داد که در آن وجه معتد به از نقد موجود است و منافین سبقت گرفته که نقد را بریابند رافعی آنها را گزید و هلاک کرد و بعد از رسیدن اعرابی به سخن در آمد و تفصیل حال گفت و نقد را تسلیم نمود خلاصه پس ملاحظه کنید که اولا آیتی از قبیل همین آیات که حضرات منع می کنند موجود بود ثانی اینکه سؤال یهود از امری بوده که صلاح ایشان در آن نبود مثل اینکه سؤال بنی اسرائیل از رؤیت خداوند بود که اولا ممکن نبود ثانی اینکه به همان اندازه از نور خداوند که ظاهر شد باعث هلاکت

آنها گردید و پیش از این بیان مطلب گذشت و اگر بندگان خواهش معجزی بکنند که صلاح ایشان در آن نیست بر پیغمبر حتم نیست که اجابت کند و از اخبار نیز شاهد آن را آوردیم و هم چنین در سوال از رؤیت باز مخصوص روایت شده است در کتاب المبین از تفسیر امام (ع) که پیغمبر (ص) فرمود به عبدالله ابن ابی امیه آن وقتی که عرض کرد او تاتی بالله والملئکه قبیلاـ تا اینکه تا اینکه با ما مقابل بایستند و آنها را معاینه کنیم پس بدرستی که این از محالی است که مخفی نیست بدرستی که پرورنده من عزوجل نیست مثل مخلوقین که بیاید و برود و حرکت بکند و با چیزی مقابل بشود تا اینکه آورده شود به او پس به تحقیق که سوال کردید به این محال را و این است و جز این نیست که این صفت بتهای ضعیفه منقوصه شماست که نمی شنوند و نمی بینند و نمی دانند و بی نیاز نمی کنند شما را از چیزی و نه از احدی بعد از آن بوجوه [صفحه ۱۳۲] ظاهریه جواب فرمود که حاجت بتطویل نیست و مطلب این است که البته ارائه پروردگار به آن طوری که آنها خواهش داشتند ممکن نبوده و نیست و اجابت کرده نمی شوند ابدا و اما آنچه از آیات ممکن است و اسباب شبهه نیست و صلاح زندگانی خلق بدان هست مثل انطاق ضب و حصاه و امثال آنها هیچ مانعی از آن نیست و از این قبیل را در بحار نقل کرده است که چهار هزار معجز متجاوز از آن حضرت دیده شده که سه هزاران

را ضبط نموده اند پس ملاحظه که از این چهار هزار چهارصد یا چهل یا چهار روایت آن هم صحیح نیست کمال بی انصافی است و حال اینکه حضرت صاحب الامر (ع) فرموده است که لاعذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا و قد عرفوا بانا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه الیهم خلاصه پس تفسیر آیه کریمه این است که ذکر شد اگر تسلیم امر آل محمد را داری از شبهات و شکوک خود دست بردار و اگر نداری که پس تو را چکار به کتاب و سنت ایشان و اما آیه دیگر که نقل کرده است و قال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله تا آخر تفسیر آن نیز از تفسیر آیه سابقا نوعا معلوم شد و اما آنچه معترضه در این مقام از کلمه ی مبارکه تشابهت قلوبهم استنباط کرده که می گوید صریح است در اینکه شجره اقبال یک شجره است و شجره اغراض یک شجره و اقوال و احوالشان در هر زمان مشابه است و مقصود او این است که رجعتی که در اخبار فرموده اند به این نحو ثابت بکند و بعد از این شاید بیان آن مفصلا بیاید این مطلب را به آن قسم که او فهمیده تسلیم نداریم و بر فرض که در افراد کفار بعضی به بعضی در بعضی جزئیات شبیه باشند بطور کلیت نیست چگونه و حال اینکه خداوند در شان ایشان می فرماید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شی ذلک بانهم قوم لا یعقلون و می فرماید اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا والعذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فنبرء منهم

کما تبرا و امنا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار و در اخبار فرموده اند که مراد از متبوعین و تابعین ظلمه انـد و اشـباع ایشان پس جان گرگان و سـگان ز هم جـداست متحـد جانهای مردان خـداست و علت این است که ایشـان یعنی مؤمنین صاحبـان عقلنـد و نظر ایشـان به خـدای واحـد است و تعریض به همین مطلب است که دربـاره کفار فرمود ذلـک بانهم قوم لا یعقلون ولی معـذلک اگر اهل ادراک و معرفت هستی این را هم ملتفت بشو که حضـرت امیر (ع) در صـفه نفس قدسـیه که نفس انسانی است می فرماید موادها التاییدات العقلیه پس اناسی که مومنین هستند چنانکه فرمود نحن الناس و شیعتنا اشـباء الناس و سایر الناس تستاس مواد ایشان تاییدات عقلیه است و صورت ایشان از علم و عمل ایشان است که اشاره به آن فرموده که ان الله خلق المؤمنین من نوره و صـبغهم فی رحمه پس اگر چه مـاده کـل از تاییـدات عقل است ولی در صورت اختلاـف دارنـد زیرا که علوم و اعمال ایشان مختلف است ولو علم ابوذر ما فی قلب سـلمان لکفره پس اگر چه ماده کل از نور عقـل است ولی بواسـطه اختلاـف صورت محال از عقل است که یکی از ایشان [صـفحه ۱۳۳] رجعت دیگری باشـد بلکه لابد بایـد سـلمان بـا علم و عمـل خـودش برگردد و طـوری که انکـار نکنـد از نفس خود چیزی را خلاـصه این مطـالب از فهم این جماعت دور است ولی برای آنان که اهل ادراکند اشاره کردم تا امر بر ایشان مشتبه نشود و اما دو آیه دیگر

که ذکر کرده و تایید این مطلب که اشاره کرد نموده در اخبار بسیار فرموده اند که سر این آن است که این جماعت راضی شدند بفعل سابقین خودشان از این جهت خداوند فعل آنها را نسبت به اینها داده نه این است که بعینه همان جماعت اول بودند که رجعت کرده بودند چنانکه در برهان نقل نموده است از حضرت صادق علیه السلام که خدا لعنت کند قدریه را و لعنت کند خوارج را و لعنت کند مرحبه را و لعنت کند مرحبه را عرض کردند که آن جماعت را یک مرتبه لعن فرمودی و این جماعت را دو مرتبه فرمود این جماعت می گویند که قتله ما مؤمن هستند جامه های ایشان آلوده است به خونهای ما تا روز قیامت بدرستی که خداوند حکایت فرموده است از قومی در کتاب خودش لن نؤمن لرسول الی قوله فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فرمود میانه قائلین و قاتلین پانصد سال فاصله بود و خداوند ایشان را ملزم به قتل فرمود بسبب رضای ایشان به آنچه اینها کرده بودند و از این قبیل چند حدیث وارد شده پس نسبت دادن قتل انبیاء به ایشان نه از باب این است که اینها همانهایند که رجعت کرده اند و رسم است در میانه عرب و عجم که هر گاه یک نفر از طایفه کسی را بکشد نسبت آن خون را به همه طایفه می دهند و به هر یک ایشان که خطاب بکنند می گویند شما فلان را کشتید و این از جهت نصائی است که اهل این قبیله به عمل یک دیگر دارند بلکه در احکام شرعیه به همان انتساب ظاهری گاهی احکام جاری

می شود مثل اینکه در قسامه حکم شده است و همچنین دیه را در قتل خطاء بر عاقله گذارده اند و حال اینکه همه این احبائی که هستند بلا- شبهه رجعت یک دیگر نیستند بلکه از اخبار و ظاهر می شود که اگر کسی در مشرق عالم عملی بکند و در مغرب کسی راضی به عمل او باشد جزای این عمل برای او نوشته می شود و اینها همه از باب رضای ایشان است به عمل یکدیگر نه این است که یکی بشوند و چون در این مقام او به همین اشاره گذرانیده است ما هم تفصیل نمی دهیم و اگر در مقامی او تفصیل داد ما هم مطلب را بحول و قوه خداوند شرح می دهیم تا واضح شود و باز برمی گردد مصنف به مطلب اول خود و آیات دیگر ذکر می کند از جمله یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهره و تفسیر این آیه را از اخبار آل محمد علیهم السلام بخصوصها دست نیاورده ام اگرچه از تفاسیری که برای سایر آیات فرموده اند نوعا مراد بر او معلوم می شود و در مجمع البیان اقوالی از مفسرین در این باب نقل کرده یکی این که سوال کردند یهود که نازل بکند بر ایشان کتابی از آسمان که مکتوب باشد هم چنانکه توریه مکتوب بود از جانب خداوند در الواح و این منقول از محمد بن کعب و سدی است و دیگر این که سؤال کردند که نازل بکند بر رجالی از ایشان بخصوص کتابهائی که امر بکند در آنها خداوند ایشان را بتصدیق پیغمبر (ص) و متابعت [صفحه ۱۳۴]

او و این منقول از ابن جریح است و طبرسی هم همین را اختیار کرده و دیگر اینکه سؤال کردند که نازل بکند بر ایشان کتابی خاص به ایشان و این منقول از قتاده است و حسن گفته است که این سؤال را از روی تعنت و تحکم نمودند در طلب معجزات نه به جهت ظهور حق و گر به جهت استرشاد سؤال کرده بودند نه از روی عناد خداوند به ایشان عطا می کرد تا آخر آنچه طبرسی ذکر کرده و عرض می کنم که سؤال ایشان هم شبیه است به سوال عبدالله بن ابی امیه که فرمود پیغمبر (ص) به او و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی السماء بعد گفتی و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه ای عبدالله صعود به آسمان مشکلتر است از نزول از آن و هر گاه اعتراف کردی بر نفس خودت به اینکه تو ایمان نمی آوری هر گاه من بالا بروم پس همچنین است حکم نزول بعد گفتی حتی تنزل علینا کتابا نقروه و من بعد ذلک لا ادری او من بک اولا او من پس تو ای عبدالله مقری به اینکه عناد داری با حجتی که از خدا بر تو قائم شود پس دوائی برای تو نیست مگر اینکه خداوند تو را تادیب کند بر دست اولیایش از بشر یا ملئکه زبانیه تا آخر حدیث شریف و از این فرمایش ظاهر می شود که بعضی سؤالات را هم که قبول نمی فرمودند از باب تعنت سائلین و عناد آنها بود نه از باب محال بودن زیرا که معاند هر چه از آیات ببیند قبول نمی کند پس ثمری

مترتب بر نزول آیت نمی شود مگر شدت عذاب سائلین و رسول خداوند رحمه للعالمین بود و مهما امکن نمی خواست که عذاب قوم را زیاد کند چنانکه از اول همین حدیث شریف ظاهر می شود و بعضی از فقرات که دلیل این مطلب است سابقا نقل شده خلاصه پس اجابت ننمودن سؤال ایشان از این باب بوده و سایر اسراری که خود می دانند نه از باب عجز و حال اینکه آوردن کتاب را تو خود مقری که داب همه انبیا بوده است و کتاب مکتوب هم امر تازه نیست زیرا که موسای پیغمبر (ع) به همین طور آورد و الواح او زبرجده بود از جنت که در او علم ماکان و مایکون بود و آن را در میان صخره در یمن پنهان فرمود و جماعتی از اهل یمن که خدمت پیغمبر (ص) می رسیدند بر آن سند عبور کردند و سند شکافت الواح نمایان شد آنها را برداشته خدمت پیغمبر (ص) آوردند و آن حضرت به حضرت امیر (ع) داد و در نزد ائمه ما صلوات الله علیهم است پس این هم امر محالی نیست که خارج از داب انبیا باشد ولی حکمتها و جهات دیگر است که پیغمبر (ص) قبول نفرمود که برای آنها ظاهر کند و از جمله این آیه است و قالوا لولا انزل علیه ملك و لو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه ملك لجعلناه رجلا و للبسنا اعلیهم ما یلبسون و در کتاب المبین نقل فرموده است از تفسیر امام (ع) بعد از نزول آیه مبارکه فرمایشاتی فرمود پیغمبر (ص) از جمله این بود که فرمود و اما اینکه می گوئی

اگر تو پیغمبر بودی ملکی با تو بود که تو را تصدیق می کرد و ما او را مشاهده می کردیم بلکه اگر خدا می خواست که نبی به سوی ما بفرستد هر آینه ملکی را می فرستاد نه بشری را مثل ما پس ملک را مشاهده نمی کند حواس شما به جهت اینکه آن از جنس این هواست و دیده نمی شود و اگر بالفرض [صفحه ۱۳۵] مشاهده بکنید او را به اینکه زیاد بشود در قوت چشمهای شما هر آینه خواهید گفت که این ملک نیست بلکه این هم بشر است به جهت اینکه اگر نباشد ظاهر بشود برای شما به صورت بحری که یافته اید ظاهر خواهد شد تا اینکه سخن او را از او بفهمید و خطاب و مراد او را بشناسید پس با این حالت چگونه صدق ملک را می دانستید و می دانستید که هر چه می گوید حق می گوید بلکه این است و جز این نیست که خداوند فرستاده است بشری را و ظاهر فرموده است بر دست او معجزات آن چنانی را که نیست در طبایع بشری که دانسته اید ضمایر قلوب ایشان را پس دانسته اید به عجز خودتان از آنچه آورده است آن را به اینکه آن معجزه است و اینکه این شهادتی است از خدای تعالی بصدق از برای نبی و اگر ظاهر بشود از برای شما ملکی و ظاهر بشود از برای شما بر دست او و آنچه بشر از آن عاجزند نیست در آن آنچه دلالت بکند شما را از اینکه این نیست در طبایع سایر اجناس از آن ملئکه تا اینکه این معجز بشود آیا نمی بیند که مرغانی که می پرند این از آنها

معجز نیست به جهت اینکه از برای آنها اجناسی است که واقع می شود از آنها مثل طیران آنها و اگر آدمی طیران کند مثل طیران مرغها این معجز خواهد بود پس خدای تعالی آسان کرده است بر شما امر را و قرار داده است آن را طوری که قائم بشود بر شما حجت و شما اقتراح می کنید عمل ضعیف آنچنانی را که حجتی در آن نیست و از قمی ره روایت نموده اند در قول خدای تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا تا آخر گفت که گفتند کفار چرا خداوند نفرستاد به سوی ما ملئکه را پس فرمود خداوند که اگر ملک بفرستیم و ایمان نیاورند هر آینه هلاک خواهند شد و اگر ملئکه در زمین بودند که راه می رفتند در حالتی که مطمئن بودند هر آینه ملک را بر ایشان رسول می فرستادیم تمام شد حدیث شریف پس ببین که هر چه آنها اقتراح می کردند و پیغمبر (ص) اجابت نمی فرمود به جهت اسراری چند بود و در همه جا تصریح هست که معجزات دیگر ظاهر کرده ایم که شاهد صدق ما باشد و این جماعت به همین قانعند که متشابهی دست بیاورند ه پیغمبر (ص) قبول اقتراح امت را نفرموده آن وقت مدعی بشوند که معجز آن سرور منحصر به کتاب بوده و حال اینکه اگر منحصر به همان کتاب هم باشد بطلان آنها در دعوی خودشان ثابت می شود علاوه بر آن که معجزات دیگر در خود کتاب هست که اشاره به آنها شده پس این آیه هم که الحمدلله دلیل مطلب آنها نشد و از جمله این آیه است ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس

فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و این آیه هم دلیل تعنت آنهاست و دلیل محال بودن این امر نیست زیرا که درباره ی موسی (ع) فرموده است و کتبنا له فی الالواح من کل شی ء موعظه و تفصیلا و سابقا تفصیل الواح را که حاصل حدیث بود عرض کردیم پس معلوم است که ممکن است این مطلب و اگر خداوند بخواهد نازل می کند و کلمه لو که به جهت امتناع استعمال می شود نه مراد امتناع وجودی است بلکه امتناع از جهت مخالف بودن با حکمت [صفحه ۱۳۶] و مصلحت است زیرا که اگر این امر ممکن نبود برای موسی (ع) هم الواح نازل نمی شد و از جمله این آیات است و قالوا لولا نزل علیه آیه من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل ایه و لکن اکثرهم لا یعلمون و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب و قالوا لولا تاتینا بایه من ربه اولم تاتهم بینه ما فی الصحف الاولی و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل انما الایات عندالله و انما انا نذیر مبین لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد ما انت الا بشر مسلنافات بایه ان کنت من الصادقین چون سخن در این آیات نوعا یک نسق است همه را با هم ذکر کردیم و بدانکه مراد از این آیات که سؤال کرده اند که چرا بر تو نازل نشده است مراد

مثل مائده ای است که بر قوم عیسی (ع) نازل شد و ناقه ای است که بر قوم صالح (ع) فرستاده شد و امثال اینها که خداوند تهدید عذاب می فرماید که اگر بعد از نزول آیت ایمان نیاورید هر آینه بر شما عذاب نازل خواهد شد چنانکه در برهان نقل نموده است از علی بن ابراهیم از معصوم (ع) در ذیل آیه اولی که فرمود نمی دانید که آیت هر گاه آمد و ایمان نیاوردند هلاک می شوند و شاهد این نیز از خود قرآن ظاهر است یکی آنجا که می فرماید در سوره ی رعد و یستعجلونک بالسیئه قبل الحسنه و قد خلت من قبلهم المثلاث و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد و تفسیر آیه اولی چنانکه در برهان از قمی روایت کرده این است که تعجیل می کنند بعذاب پیش از نیکی که مراد رحمت است و به تحقیق که گذشته است پیش از ایشان عقوبتها و بدرستی که پرورنده تو هر آینه صاحب مغفرت است از برای مردم با وجود ظلمشان و بدرستی که پرورنده تو صاحب عقاب شدید است و می گویند آن کسانی که کافر شده اند که چرا نازل نشد بر او آیتی از جانب پرورنده اش این است و جز این نیست که تو ترساننده و از برای هر قومی هادی هست و مراد از هادی ائمه اند (ص) چنانکه در برهان از اخباری چند نقل کرده خلاصه که ظاهر است که این آیات مسئوله از همان قبیل آیات است که لازمه ی آنها عذاب است

اگر ایمان نیاورند مثل ناقه که بر قوم صالح (ع) فرستاه شد چنانکه خداوند در سوره ی بنی اسرائیل می فرماید و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ـ ان کذب بها الاولون و اتینا ثمود الناقه مبصره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا و در تفسیر آن در برهان از قمی علیه الرحمه نقل کرده است آنچه حاصلش این است که اینکه ما اجابت مسؤل قریش را ننمودیم به جهت آن بود که اگر می فرستادیم به سوی آنها آیتی و ایمان نمی آوردند به آن هلاـک می کردیم آنها را پس از این جهت تاخیر انداختیم از قوم تو آیات را و مستند ما در این آیه مبارکه دو چیز است اول اینکه معلوم است که آیات مسئوله قریش از همین قبیل آیات بوده که لازمه ی آنها عذاب بوده است و پیغمبر (ص) راضی بعذاب آنها نشده ثانی اینکه [صفحه ۱۳۷] حضرات انکار معجزات را نه از همان پیغمبر خاتم (ص) و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم دارند بلکه آیات همه انبیا را منکرند و ملاحظه می کنی که خداوند تصریح فرموده در این مقام و جاهای دیگر به اینکه ناقه بر ثمود فرستادیم پس نوع آیت وجودش ثابت است و بنصوص انبیائی که به شهادت قرآن صاحب آیت بوده اند مثل موسی و عیسی (ع) و غیر ایشان نبوت خاتم ثابت می شود علاوه بر آنکه بضرورت همه مسلمین خاتم خودش صاحب همه آیات بوده است حتی آنکه ناقهای چند هم از کوه بیرون آورد نهایت مثل ناقه صالح که مدتی زیست بکند نبوده خلاصه و نیز این آیه مبارکه که ذکر کرده است ما انت الا بشر مثلنا

فات بایه ان کنت من الصادقین مخصوصا حکایت از قوم ثمود است که به صالح گفتند و خداوند بلافاصله از قول صالح نقل می فرماید که قال هذه ناقه لها شرب و لکم شرب یوم معلوم پس ببین که خود آیند و آیه دلیل است بر اینکه آیت آورده شده و این مرد یک آیه را ذکر می کند و دیگری را ذکر نمی کند که بر عوام مشتبه بکند که آیت نبوده است و در برهان نقل نموده است از حضرت صادق (ع) آنچه حاصلش این است که خداوند وحی نمود به صالح که ای صالح بگو به ایشان که خداوند قرار داده است از برای این ناقه شرب روزی را که تمام آب را او بخورد و از برای شما شرب روز دیگر پس همینکه روز شرب ناقه می شد تمام آب را می خورد پس قوم می دوشیدند آن را و باقی نمی ماند صغیر و کبیری مگر اینکه از شیر ناقه می خورد در آن روز و همین که شام می شد و صبح می کردند بر سراب می رفتند و آن روز را از آب می خوردند و ناقه نمی خورد و مدتی بر این منوال گذشت تا اینکه بخل کردند بر ناقه که چرا آب را بخورد و آن را عقر کردند و خداوند بر آنها عذاب فرستاد چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده و یا قوم هذه ناقه الله لکم آیه فذروها تاکل فی ارض الله و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب فعقروها فقال تمتعو فی دارکم ثلثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمه منا و من خزی یومئذ ان ربک

هو القوی العزیز و اخذ الـذین ظلموا الصـیحه فاصـبحوا فی دیـارهم جـاثمین کـان لم یعنوا فیهـا الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعد الثمود پس ملاـحظه کن که اولاـ آیتی به این بزرگی بر صالـح نـازل شـده و پیغمبر (ص) از او نقـل فرموده و مشـنو مزخرفـات حضـرات را که اینهـا همه تاویـل دارد زیرا که جهـال یهود و نصاری و قریش از تاویل چه می فهمنـد و اگر این آیات به همین ظـاهر دیـده نشـده بود و بر آنهـا نقل نشـده بود هر آینه تکـذیب پیغمبر را می کردنـد که کی هم چنین آیتی بروز کرده و چرا دروغ می گوئی پس تصـدیق آنها همه دلیل است بر اینکه به همین وضع ظاهر این آیات دیـده شـده بود و همه خبر داشـتند و همچنین امر مائده بنی اسـرائیل به همین منوال بود و حضـرت عیسی (ع) به آنها خبر داد که اگر ایمان نیاورند معذب می شوند و خداونـد حکایت فرموده از این امر آنجا که می فرماید در سوره مائده اذ قال الحواریون یا عیسـی بن مریم هل یسـتطیع ربک ان ینزل علینا مائده من السـماء قال اتقوا [صفحه ۱۳۸] الله ان کنتم مومنین قـالوا نریـد ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین قال عیسـی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعـد منکم فانی اعـذبه عـذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در برهان اخباری چند در تفسیر آیات شریفه نقل نموده است که

مائـده بر ایشان نازل شـد و به زنجیرها از طلا آویخته بود و الوان از غذا بر آن بود یا هفت یا نه قرص نان و گوشت یا گوشـت ماهی به اختلاف روایات و شاید که همه صـحیح باشد زیرا که منافاتی با هم ندارد و حضـرت عیسـی (ع) بر آنها شـرط فرمود که مادام که خیانت نکنیـد و تکبر نورزیـد باقی می ماند و تا مدتی که بود هر روز جمع می شدند و می خوردند تا اینکه سـیر می شدند و جمعیت آنها چهار هزار نفر متجاوز بود که می خوردند تا آنکه تکبر کردند بزرگان و اغنیاء آنها و گفتند که نمی گـذاریم سـفله ما از آن بخورنـد پس مائـده بالا رفت و آنها مسـخ شدنـد بصورت قرده و خنازیر خلاصه که این قسم آیات بر حسب وعـده خداونـد لازمه آنهـا عـذاب است اگر کفران بکننـد و پیغمبر خاتم (ص) چون رحمه للعالمین است قبول اینگونه آیـات را نفرموده و شایـد که علت اینکه عـذاب لازمه ی آنهـاست این باشـد که از این قبیـل آیات چون دوام داشـته و خیر و برکت آنها همه روز بخلق می رسـیده و علاوه که حقیت پیغمبر همه روزه بر هر فرد فرد ظاهر می شـده اگر کفران بکننـد البته تفاوتش با آیاتی که احیانا بروز می کنـد و مرتفع می شود کلی خواهـد بود و هر قدر حجت تمام تر بشود و خلق کفران بکنند اسـتحقاق عـذابشان بیشتر خواهد شد و اگر بگوئی که قرآن که از همه ی اینها ادوم و اشـرف است و جماعتی هم کفران کرده اند چرا باعث عذاب نشده گویم یک جهتش همان است که سابق ذکر کرده ایم که عوام آنطوری که از مثل

مائـده و نـاقه امر اعجاز را می فهمنـد و حجت بر ایشان تمام می شود از مثل قرآن نمی شود زیرا که نمی فهمنـد و جهت دیگر اینکه خداونـد فرموده ما کان الله معذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یسـتغفرون پس به وجود پیغمبر (ص) در زمان خـودش و اوصـیاء آن حضـرت در زمانهـای خودشـان در میـانه خلق و همچنین بوجود مسـتغفرین از مؤمنین است که خـداوند مهلت می دهـد و عـذاب عمومی تـاکنون نفرسـتاده است و صـاحب الامر (ع) هم که از نظرها پنهان است موافق اخبار در میانه مردم راه می رود و گام بر فرشـهای آنها می زند نهایت او را نمی شناسـند و به برکت آن وجود مقدس است که خلق آسایشی دارنـد علاوه بر اینها که باز هم بالنسـبه بلاها زیاد شـده است و خیرات و برکات از عالم برداشـته شده و نیست اینها مگر جزای اعمال خود خلق نعوذ بالله بالاعتصام بحبله من سـطواته باری پس قبول نشدن آن قسم آیات از باب ترحم بر خلق است و مکرر می شود که بچه نادان یا علیل ناخوش از پدر و طبیب خواهش [صـفحه ۱۳۹] چیزها می کنند که صلاح آنها در آنها نیست و منعشان می کنند و آنها از جهالت حمل برنجل یا عجز و فقدان می کنند و چنین نیست بلکه صلاح آنها را در عطا نمی بینند و محض حفـظ صـحت خود آنهـا منع می کننـد بـاری و نکته دیگر بـاز در منع آیات هست که مشـرکین و کسانی که دعوت به اهواء خود می کنند ملتفت آن نکته نیستند و این اعظم همه ی جهات است و آن این است که پیغمبران مبعوث شده اند به

جهت اینکه خلق را دعوت به توحید کنند و ایشان را از خودپرستی برهانند اگر بنا باشد که به محض اینکه از پیغمبر خواهش می کنند که آیتی بیاور بدون مهلت از ایشان قبول کند و هر گونه آیتی که خواسته اند از هر قبیل خواه از چیزهائی باشد که حجتی در آنها نیست مثل باغها و مزارع و چشمه ها و مالها که همه اغنیاء در آنها با او شریکند یا از چیزهائی که صلاح خلق در آنها نیست و اسباب هلاکت آنهاست مثل ناقه و مائده و سقوط آسمان و نزول حجاره و غیر اینها یا از چیزهائی که محال است مثل ذهاب و مجیی ء پروردگار یا چیزهائی که خلاف حکمت است مثل آمدن ملئکه یا غیر اینها اگر پیغمبر قبول کند البته خلق خورده خورده قائل به الوهیت ایشان می شوند چنانکه با وجود اینکه سعیها کردند که این شبهه را از دل خلق بیرون بکنند و معذلک درباره عزیر و عیسی و حضرت امیر (ع) چیزها گفتند و مدعی انبیت و الوهیت شدند این است ك انبیاء خداوند و ائمه هدی (ص) آنچه را که از آیات مسؤله خارج از حکمت است یا از امکان بیرون است که غنیمت شمرده و به کلی مسئول آنها را اجابت نمی کنند و آنچه را هم که ضرری در آن نیست بوضعی اظهار آن را می کنند که مردم علانیه ببینند که امر دست خداست و آیت از جانب پروردگار است و خداوند به همانطور به ایشان دستورالعمل داده که قل ان الله قادر علی ان ینزل ایه و قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب

و قـل انمـا الایـات عنـدالله و قـل انما الغیب لله و امثال اینها تا اینکه خلق مـدعی الوهیت درباره خود انبیا نشونـد و علاوه بر این سابقا حدیثی از حسین بن روح (ع) نقل کردیم که علت ابتلای انبیا و اولیا به بلاها همین است که رفع شبهه از دل خلق بشود و ادعای الوهیت درباره آنها نکنند و شـماها حالت خود را می بینید که اگر بقدر یک شعبده باز فرنگی کار از دستتان برمی آمد بـا وجود آن دعویهـا که داریـد البته خودداری نمی کردیـد و اعمـال عجیبه خود را ظاهر می کردیـد و از تاییـدات خـداست و برکـات وجود مبارک حضـرت صاحب الامر صـلوات الله علیه که بقـدر یک حقه باز ایرانی هم کار نمی توانیـد بکنیـد و الا با هزار آب و تاب آن را ظاهر می کردیـد همینکه خود را الحمـدلله عاجز دیدیـد از ده هزار معجزه پیغمبر و ائمه اطهار (ص) که پیش ظاهر شده و الان از قبور مطهره ایشان دیده می شود چشم می پوشـید و منکر می شوید و متمسک به این آیات می شوید که خود آنها اعظم دلیل است بر اینکه انبیاء صاحب آیات بوده اند چنانکه از صـریح آنها و آیات مقدمه و مؤخره آنها دانستی و همه محض همین است که شـماها از امهـال و اسـتدراج پروردگـار غافـل شـده از هیـچ گونه دعوی مضایقه نمی کنیـد حتی دعوی الوهیت چنانکه بعد از این ذکرش خواهد آمد [صـفحه ۱۴۰] اما پیغمبر خاتم و ائمه ما (ص) از این دعوی ابا داشـته اند بلکه حضرت امیر (ع) آن کسی را که مدعی این امر درباره او شد به قتل رسانید و از همین جهت اقتراحاتی که

مردم می کردنـد و معجزات همه را اجابت نمی فرمودنـد مگر هر چه صـلاح می دیدند چنانکه اخبار عدول و ثقات پر است از این مطلب و لاـ عـذر لاحـد من موالینا فی التشـکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا پس اگر تو در دعوی که اول کتاب کردی از ولایت اهل بیت سلام الله علیهم راست می گوئی تشکیک مکن و الا دعوی بیجا منما و از جمله این آیات است لولا انزل علیه آیه من ربه فقـل انمـا الغیب لله فـانتظروا انی معکم من المنتظرین قـل لاـ اقول لکم عنـدی خزائن الله و لا اعلم النسـبه و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یسـتوی الاعمی و البصـیر افلا تتفکرون و اقسموا بالله جهد ایمانهم لهن جائتهم آیه لیؤمنن بها قل انما الایات عند الله و ما یشـعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلب افئدتهم و ابصارهم کما لم یومنوا به اول مره و نذرهم فی طغیانهم یعمهون قل لا املک لنفسی نفسا و لا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء ان انا الا نـذیر و بشـیر لقوم یؤمنون و لا اقول لکم عنـدی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول انی ملک جواب این آیات را نقل نموده است به جهت اینکه سـلب علم غیب را از ائمه ما علیهم السـلام بکنـد تا اینکه پرده بر روی جهل خودشان بپوشـد و والله کمال بی انصافی و بی دیانتی است که انسان با وجود ادعای اسلام و تشیع در صدد تنقیص و عیب گیری بر پیغمبر و ائمه خود علیهم السلام بر آید

محض اینکه ادعای امامت درباره هر جاهل نادان بنمایـد ولی جزای بـد این عمل دامن گیر خود این جماعت می شود که خود را افسـار کرده دست هر جاهل نادان بدهنـد که به هر طرف می خواهنـد بکشـند و آنها را در مهالک بیاندازنـد و هیـچ جزائی برای ایشان بالاتر از همین نیست و بیایـد روزی که متبوعین از تابعین تبری بجویند و آرزو کنند تابعین که کاش می شد بر می گشـتند و از متبوعین تبری می جسـتند چنانکه خداونـد فرموده اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورا و العذاب و تقطعت بهم الاسـباب تا آخر آیه شـریفه خلاصه یک آیه از این آیات خارج است از نوع باقی که می فرماید و اقسـموا بالله جهد ایمانهم تا آخر و ترجمه آن آن است که قسم خوردنـد به حق خداونـد با مبالغه در قسم که اگر آمد ایشان را آیتی هر آینه ایمان بیاورند بـه آن بگـو ای پیغمبر که آیـات در نزد خـداست و چه می دانیـد اینکه اگر آمـد ایشـان را آیـات ایمـان نمی آورنـد و بر می گردانیم دلهـا و چشـمهای ایشـان را هم چنـانکه ایمـان نیاوردنـد به آن اول مرتبه و ترک می کنیم ایشـان را که در طغیان خود متردد باشـند و در برهـان از قمی علیه الرحمه نقـل نموه است که مراد قریش هسـتند و از حضـرت بـاقر (ع) نقل کرده است که مراد از تقلیب افئده این است که قلوب آنها منکوس شود و اسـفل آنها اعلی شود و اعلی اسفل و چشمهای ایشان کور شود که هدایت را نبینند و مراد از اول مره که ایمان نیاوردند عرصه ذر و میثاق است چنانکه از حضرت امیر

(ع) و صـادقین (ع) نقـل نموده است و بعـد از آنکه ترجمه و تفسـیر آن را دانستی حـال از تو سؤال می کنیم که چه دلالتی در این آیه هست بر اینکه آیـات نـازل نمی شود مگر اینکه فرموده [صـفحه ۱۴۱] است آیات در نزد خـداست دلیل این است که نازل نمی شود و نظیر این آیه سابقا ذکر شـده است و جوابهای باطنی و ظاهری داده ایم و جوابها هم در همین فصل گذشـته و مختصـر سخن این است ك همه چیز خزائنش در نزد خداست چنانکه فرموده و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر بنا باشـد که هر چه عنـدالله است دیگر امکان نزول نداشـته باشـد پس علاوه بر آیات خارق عادت عادیات هم نباید موجود بشوند زیرا که خزائن همه چیز در نزد خداست مگر شـما گمان کردید که مسـلمین و ملیین می گویند که شـخص نبی مسـتقلا باید صاحب آیت باشد که به این آیات رد بر آنها می کنید اگر کسـی این قسم بگوید که بالبداهه مشرك آن است و بایـد پیش از طلب نـبی توحیـد خود را درست کنـد بلکه مـا می گوئیم که نـبی را که خداونـد مبعوث می کنـد و بر می خیزد مـدعی نبوت می شود چون محتمل است که به اغواء شـیطان مـدعی نبوت شـده باشـد خداوند حجت خود را تمام فرموده و از آیات خود که عندالله است از دست او جاری می کند تا اینکه این شـهادت باشد از پروردگار بر اینکه از جانب او است و البته اصل آیات عندالله است و من عندالله بر نبی نازل می شود و اگر غیر از این بود از

برای آیت دلالتی نبود مثل اینکه در ظاهر ملاحظه می کنی که اگر نشان و حمایل سلطنتی در نزد هر بقال و خباز میسر بود حاکمی از جانب سلطان مامور به مملکتی می شد و نشان و حمایل با خود داشت دلیل حکومت او نمی شد زیرا که همه کس آن را دارند اما بعد از آنکه این نشان و حمایل مخصوص سلطان است و هر کس را که او سرافراز بکند بعد از آنکه حاکم آمد و اینها را با خود آورد معلوم است که از نزد سلطان آمده همچنین است امر این آیات پس اگر آنها من عندالله نبود حجتی در آنها نبود ولی چون من عندالله است از این جهت حجت است و باز در این مقام سخن دیگر داریم و آن این است که بعد از آنکه خصم می آید و قسم یاد می کند که اگر آیت آوردید ایمان می آورم ولو اینکه خداوند عالم است که اگر آیت هم آمد ایمان نمی آورد ولی معذلک کله از عدل خداوند دور است که بدون اتیان آیت به مقتضای علم خود با آنها رفتار کند و دلهای آنها را منکوس فرماید و چشمهای آنها را کور کند از دیدن حق و واگذارد آنها را که در طغیان خود مغلوب هوای خود باشند چنانکه در آیات بسیار شاهد این مطلب را خداوند ذکر فرموده و ابتلا و افتتان و امتحان امری حتمی است تا اینکه نتوانند بر خدای خود اثبات ظلم کنند و بیان این مطلب را مختصرا سابق بر این نموده ایم پس محال است که بعد از ایمان و قسمهای آنها خداوند به مقتضای علم خود بدون اتیان

آیت با آنها رفتار کند پس البته آیت می آورد و فرق نمی کند که آیت از کتاب باشد یا سایر آیات زیرا که خود کتاب هم مشتمل بر سایر آیات هست چنانکه سابقا دانستی و اما آیاتی که در باب علم غیب ذکر کرده و گمان کرده که به اینها سلب علم غیب از ائمه ما (ص) می شود پس بدانکه از برای غیب معنیهاست یک مرتبه تعبیر به غیب می آورند و مراد از آن ذات خداوند است چنانکه در اخبار آل محمد علیهم السلام گاهی خداوند را به اسم غایب [صفحه ۱۴۲] خوانده اند و در این شبهه نیست که علم به ذات خداوند از برای احدی از آحاد حتی خاتم انبیاء (ص) حاصل نیست و خداوند می فرماید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و خود آن حضرت عرض کرده است که ما عرفناک حق معرفتک و عرض کرده که رب زدنی فیک تحیرا و خداوند فرموده قل رب زدنی علما و این علمی است که احدی مدعی آن نمی شود مگر اینکه باطل می گوید و غیب دیگر هست که مراد از آن چیزهائی است که هنوز از امکان بیرون نیامده و در تحت مشیت پروردگار است و بالقوه است چنانکه فرمودند که الغیب مالم یکن والشهاده ما قد کان و این علم هم مخصوص به خداوند عالم است جل شانه چنانکه فرمود ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس بای ارض تموت و این پنج علم مخصوص به خداوند عالم است جل شانه چنان که در اخبار بسیار فرموده اند و شامل علم

همه آینده ها می شود و ائمه ما و پیغمبر (ص) اگر چه بسیاری از اینها برای ایشان مکشوف است ولی چون احتمال بدارد آنها می دهند آنها را جزو علم خود نمی شمرند این است که در اخبار بسیار فرمودند که لولا آیه فی کتاب الله یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب لاخبرتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیمه وای چه بسیار چیزها که از این علوم خداوند به ایان به وحی و الهام خاص عطا می کند تا در مقام حاجت اتمام حجت بنماید و سایر را هم خداوند به ایشان داده نهایت شرط بدا از برای او هست و اگر از آن قبیل امری را یک وقتی اظهار فرمودند و بدا شد هر گاه آنکه ملتفت بداست از مسلمین است که هیچ در هر حال ایشان را صادق می داند و اگر از مسلمین نیست برای او ظاهر می کنند آیت صدق خود را تا رفع شبهه او بشود و غیب دیگری هست که هر چه از چشمها پنهان است از گذشته و آنچه موجود است آن را غیب می شمرند و از این قسم چیزی نیست که علم آن در نزد ائمه ما (ص) و پیغمبر (ص) نباشد و خداوند اجل از این است که حجتی را بر خلق مبعوث فرماید و امر آسمان و زمین را از او پنهان دارد چنانکه در اخبار فرموده اند حال که مختصر مطلب را دانستی رجوع می کنیم به آیات و اخباری که در این باب نازل شده پس می گوئیم که اگرچه از این آیات همچو استنباط کنند که علم غیب به همه معانی از پیغمبر (ص) نفی شود

ولی باز آیاتی داریم که دلیل این است که ایشان علم غیب را دارا هستند پس ملاحظه آنها را هم باید کرد و بعد ببینیم که این آیات آیا صراحتی در این باب دارند یا خیر پس می بینیم که خداوند در سوره آل عمران می فرماید و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و در سوره جن می فرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه لیسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا و در برهان نقل کرده است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش (ص) که مراد از من ارتضی من رسول علی مرتضی است که مرتضی از رسول (ص) است و از اوست خداوند فرموده فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا فرمود که قرار داده در قلب او علم را و از خلف او رصد [صفحه ۱۴۳] را که تعلیم بکند به او علم او را مثل اینکه مرغ دانه را به دهان بچه خود می کند و تعلیم می کند خداوند او را علم را به الهام و رصد تعلیم از نبی است و بداند نبی (ص) اینکه رسانیده اند رسالات پرورنده خود را و احاطه بکند علی به آنچه نزد رسول است از علم و احصا بکند عدد هر چیزی را آنچه بوده و هست از روزی که خداوند آدم را خلق فرموده تا قیام ساعت از هر فتنه و زلزله یا خسفی یا قذفی یا امتی که پیش از این هلاک شدند یا بعد از این هلاک بشوند و چند امام جائر یا عادل

که بشناسد او را به اسم او و نسب او و هر که می میرد یا کشته می شود و چند امام مخذول شود که خذلان خاذلین به او ضرر نرساند و چند امام منصور که نفع ندهد به او نصرت هر کس که او را نصرت کرده است و در کتاب المبین نقل فرموده است از عوالم از سلمان در حدیثی از امیرالمؤمنین ای سلمان آیا نخوانده قول خدای عزوجل را جائی که می فرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین پس فرمود منم آن مرتضی از رسول آنچنانی که مطلع کرده است خدای عزوجل او را بر غیب خودش و منم عالم ربانی و منم آن کسی که سست فرموده بر او سختیها را پس پیچیده است از برای او بعید را تمام شد روایت و شبهه نیست که آیه اولی هم همین قسم درباره ایشان تفسیر می شود و در همه ی ایشان جاری است و خاصه در حضرت امام حسن (ع) جاری می شود زیرا که آن بزرگوار است مجتبی از رسول و مولای بزرگوار من در حواشی قرآن نقل فرموده است رومی هذه الایه ابطلت اجماع العامه و اختیارهم للأمام لأن الأمامه لیست بصوره ظاهره و انما هی صلوح غیب الانسان و ما کان الله لیطلعهم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء والمجتبی من رسول الله علی (ع) فان رسول الله اجتباه باری و آیاتی که دلالت می کند بر اینکه ایشان دارای علم غیب به معنی آخر هستند پیش از اینهاست خداوند به حضرت ابراهیم (ع) خطاب فرمود انی جاعلك للناس

اماما قال و من ذریتی قال لاـ ینال عهدی الظالمین فرمود من قرار دهنده ام تو را امام از برای مردم عرض کرد و از ذریه من خداوند فرمود که عهد من به ظالمین نمی رسد و در حدیث فرمودند که امامت مخصوص شد بصفوه و خداوند در جای دیگر می فرماید بئس للظالمین بدلا ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المضلین عضدا یعنی بد است از برای ظلم کنندگان بدل از خدا ایشان را شاهد و مطلع نکردم بر خلق آسمان و زمین و نه بر خلق خودشان و من گمراه کننده گان را عضد خود نمی گیرم پس ملاحظه کن که جزای ظالم این شد که علم آفاق و انفس از برای او نیست و از همین جهت امام نمی شود چنانکه در آیه اولی فرمود زیرا که امام به جهت هدایت است انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی تو ترساننده و از برای هر قومی امامی است چنانکه در اخبار در تفسیر آیه فرموده اند و کسی که عالم بطرق آسمان و زمین و اقتضائات نفوس نیست البته گمراه کننده است نه هدایت کننده پس شبهه نیست که امام باید شاهد و مطلع باشد و فرمود یوم نبعث من کل امه [صفحه ۱۴۴] بشهید و جئنابک علی هؤلاء شهیدا و فرمود و لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس و شاهد بیعلم البته شاهد زور است و فرمود قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون حقیقه در ائمه اطهار است (ص) و علی علیه السلام و امیرمؤمنان است و حضرت عیسی (ع) به قوم خود فرمود

ابناکم بما تاکلون و ما تـدخرون فی بیوتکم و پیغمبر و ائمه (ص) اولاینـد به این علم از عیسـی (ع) زیرا که اشـرفند خلاصه که شواهـد این مطلب در آیـات بسـیار است خداونـد انصـاف دهـد نظر کننـدگان را و اما آیات مـذکوره در حقیقت با وجود این آیات شبهه نیست که محل تشابه می شود و منحصر به همین آیات هم نیست باز در سوره انعام می فرماید و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر و ما تسقط من ورقه الا یعلم ها و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و این آیه ی شریفه اگرچه صدر آن بر اشکال مسئله می افزاید ولی ذیل آن حل مشکلات می نماید و ما اولا بیانی بطور حکمت می نمائیم و بعد از آن شواهد آن را از اخبار ذکر می کنیم تا حل همه مشـکلات بشود و لا حول و لا قوه الا بالله و آن این است که شـبهه نیست که خداوند یگانه است در ذاتی خود و در صفات و در افعال و در عبادت به این معنی که ذات او یگـانه ای است بی همتا و منزه از هر اسم و رسم سـبحان ربک رب العزه عما یصـفون و سـلام علی المرسـلین الحمـدلله رب العالمین و قل هو الله احـد الله الصـمد لم یلـد و لم یولـد و لم یکن له کفوا احـد و هو الاول و الاخر والظاهر والباطن و هو بکل شی ء علیم پس منزه است ذات او از تعطیل و تشبیه زیرا که هر دو از صفت خلق است و فرموده است که لیس

کمثله شی ء و خداوند یگانه است در صفات خودش یعنی برای او شریک در آنها نیست و بعضی از صفات را ذاتی می شمرند که مراد از آنها عین ذات او است بدون کثر و اختلاف و مفهوم آنها غیر از مفهوم ذات نیست بلکه مفهومی برای آنها نیست زیرا که ذات پروردگار مفهوم احدی از خلق نمی شود و صفاتی است خلقی مثل صفات اضافه و صفات افعال و خداوند را در آنها شریکی نیست و مالک آن صفات احدی از خلق نمی شود و همچنین فعل خداوند خلق او است و صاحب فعل احدی غیر از او نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و هم چنین معبود به حق غیر از او کسی نیست و هر که غیر از این بگوید از ملت محمد بن عبدالله (ع) بیرون است ولی خداوند از برای صفات خلقیه و افعال خود مواقعی در خلق قرار داده است که اشاره به آنهاست فرمایش امام (ع) که فرمود من عرف مواقع الصفه بلغ قرار المعرفه و همچنین افعال خدا را مواقعی است که در آن مواقع بروز دارد زیرا که ممکن نیست که مواقع صفات و افعال خلقیه عین ذات پروردگار باشد از جهت اینکه همه آنها کثرات است و ذات خداوند منزه از کثرات است اما خداوند عالم جل شانه احاطه فرموده است به آنها در مقامات خودشان قسمی که اولی است به آنها از مواقع آنها و از خود آنها و ظاهرتر است در هر چیزی از خود آن چیز چنانکه حضرت سیدالشهداء (ع) فرمود ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حق یکون هو المظهر لک

متی غبت حتی محتاج الی دلیل یدل علیک [صفحه ۱۴۵] رمتی بعدت حتی تکون الأثار هی التی توصلنی الیک عمیت عین لا تریک و لا تزال علیها رقیبا و فرمودند لا یری فیه نور الا نورک و لا یسمع منه صوت الا صوتک و خداوند می فرماید الله نور السموات والارض و فرموده است هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید و هو بکل شیٔ محیط و فرموده است انما ولیکم الله والله هو الولی پس چون اولی است به هر چیزی از خود آن چیز پس احدی صاحب اسم و صفت و فعل و نمی شود ولو این که مواقع اسماء و صفات و افعال خلق او باشند معذلک او اولی است به کل واحدی شریک و نیست و از این باب است که افعالی که صادر از خلق می شود نسبت به خود می دهد چنان که قبض ارواح بر دست عزرائیل می شود خداوند فرمود قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم فرموده توفته رسلنا و معذلک می فرماید هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و فرموده است الله یتوفی الأنفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها و حضرت عیسی (ع) عرض کرد کنت علیهم شهیدا و ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و همچنین نفخ روح بر دست اسرافیل می شود و محیی خداست و خلق بر دست جبرئیل می شود و خالق خداست و رزق بر دست میکائیل داده می شود و رازق خداست و احدی از خلق شریک خداوند در هیچ فعلی از افعال او نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و

لا یکون الشئ لا من شئ الا الله و لا یغیر الشئ من جوهریته الی جوهر اخر الا الله با این که این همه تغییر و تصریف از خلق و در خلق مشاهده می شود و همه از این جهت است که اولی است به کل از کل و همه به امر او جاری می شوند و ما من شئ فی الأرض و لا فی السماء الا بسبعه بمشیته و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب و جاری شدن افعال خداوند بر دست خلق و بروز صفات او از ایشان منافاتی با توحید ندارد و ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب چنان که دست تو می نویسد و توئی کاتب و دست با تو شریک نیست و هم چنین امر علم حادث پروردگار اما علم ذاتی که ذات او است و معلومی با او نیست و اما علم حادث پروردگار که قرین با معلومات است و خداوند احاطه به آن فرموده از برای این علم خزائنی در خلق هست و موقعی دارد اما معذلک مخصوص خداوند است و احدی از آحاد شریک او نیست در علم او و حتی همان مواقع که خزائن علمند شریک و در علم و غیر آن نیستند و خداوند فرموده که ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون پس جائی که مملوک انسان شریک او در مال نیست والعبد و ما یملک لمولاه و حال این که مولای او نه خالق او است و نه رازق او و نه محیی

او و نه ممیت او و نه او را از عـدم به وجود آورده و نه مختار بر تصـرف در اوست پس اگر امر او این قسم است که شـریک یا مالک نیست چگونه بندگان خداوند که ایشان را از عدم به وجود آورده و روزی داده و می رانیده و زنده کرده شریک او می شونـد معاذ الله احـدی از خلق شـریک او نیست پس عالم به این علم که در خزائن قرار داد شده است خدا وحده لا شـریک له ولو محـل آنهـا در خزائن باشـد ولو از آنجـا جلوه و بروز نمایـد و بر السـنه ی آنها جاری [صـفحه ۱۴۶] شود معـذلک و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یـابس الا ـ فی کتـاب مبین حـال که تـا این جـا آمـدی عرض می کنم که در برهان نقل کرده است از حضـرت صادق (ع) و از موسـی بن جعفر (ع) که مراد از کتاب مبین امام مبین است و خداونـد خود تصـریح فرموده و در قرآن و کل شـئ احصـیناه فی امـام مبین و چنـدین حـدیث در برهـان روایت کرده که مراد از امـام مبین امیرالمؤمنین است و بر فرض که تفسـیر به کتاب هم بشود علم کتاب کلش در نزد ایشان است چنان که فرمودنـد علم الکتاب کله والله عنـدنا و خداوند می فرماید لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و شبهه نیست که علم کتاب در نزد ایشان هست و لا رطب و لا یابس الا

فی کتاب مبین پس چه مانع است از این که جمیع خزائن غیب در نزد ایشان باشد و معذلک خداست عالم الغیب وحده لا شریک له و در مثل این آیات که مصنف نقل کرده می توان گفت که خاصه خداوند در همه جا فرموده که بگو که علم غیب در نزد خداست محض این که مردم بدانند که این علم غیبی که از آن حضرت بروز می کند آیتی است که خدا اظهار فرموده زیرا که آیت خداست که شهادت بر صدق نبی می دهد نه آیت خلق همچنان که در کلیه ی آیات می بینی که در همه جا می فرماید که بگو که آیات نزد خداست و در برهان روایت نموده است از علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ی قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب این که مراد این است که من مالک خزاین خدا نیستم و خودم به خودی خود علم غیب ندارم و آن چه می گویم از نزد خداست که به من می رسد خلاصه پس صدق قول ما را ملاحظه کن که اگر چه علم غیب در ایشان بروز و ظهور دارد معذلک کله از خداست و اوست که به ایشان عطا کرده و از ایشان ظاهر فرموده و اخبار بسیار از ایشان رسیده است که علم غیب در نزد ایشان هست و ایشانند خزان علم خدا و بعضی از آنها را هم به جهت اتمام حجت می نویسیم در کتاب المبین از مشارق نقل فرموده از حضرت امیر (ع) که فرموده در خطبه ای که منم آن کسی که در نزد او است مفاتح غیب که نمی داند آنها را بعد از رسول

خدا (ص) مگر من و از بحار از آن حضرت در حدیثی که هر آینه به تحقیق که برگزیده است مرا پرورنده ی من به علم و ظفر و هر آینه به تحقیق که وفود کردم به سوی پرورنده ی خود دوازده وفاده پس شناسانید به من نفس خود را و عطا فرمود به من مفاتح غیب را و از فصل الخطاب از حضرت صادق علیه السلام که والله هر آینه به تحقیق که عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را پس مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد جعلت فداک آیا در نزد شماست علم غیب پس فرمود به او ویحک به درستی که من می دانم آن چه در اصلاب رجال است و ارحام نساء ویحکم وسعت بدهید سینه های خود را و بینا بکنید چشم های خود را و حفظ بکنید قلوب شما پس مائیم حجت خداوند در خلق او وسعت ندارد مگر سینه ی هر مؤمن قوی که قوت او مثل کوه های تهامه باشد مگر به اذن خداوند والله اگر بخواهم احصا بکنم از برای هر حصایی که بر کوه های تهامه است هر آینه خبر می دهم شما را و نیست [صفحه ۱۴۷] روز و شبی مگر این که حصاه تولد می کند تولد کردنی هم چنان که این خلق تولد می کنند والله که دشمنی می کنید با یکدیگر بعد از من تا اینکه به خود و بعض شما بعضی را و اخبار به این معنی بسیار است و ملاحظه کن که علم به آن چه در اصلاب و ارحام است و از آن پنج علمی است که خداوند مخصوص به خود شمرده و نیز از عوالم نقل فرموده

است از حضرت صادق (ع) در حدیثی که به مفضل فرمود که کنه معرفت خمسه ی آل عبا این است که بدانی که ایشان دانسته اند آن چه را خداوند خلق کرده و این که ایشانند کلمه تقوی و خزان آسمان ها و زمین ها و کوه ها و ریگ ها و دریاها و دانسته اند که چند ستاره در آسمان است و چند ملک وکیل آب دریاها و انهارا آنها و عیون آنها و هر برگی که ساقط می شود از درخت مگر این که دانسته اند و نیست حبه در ظلمات زمین و نه رطب و نه یابسی مگر این که در کتاب مبین است و آن در علم ایشان است انتهی و بدان که ائمه ما (ع) در این باب از اعادی تقیه بسیار داشته اند حتی آن که در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده است از ابی المغیره که گفت من بودم و یحیی بن عبدالله بن الحسن خدمت ابوالحسن (ع) پس یحیی عرض کرد جعلت فداک به درستی که ایشان گمان می کنند تو علم غیب می دانی پس فرمود سبحان الله دست خود را بگذار بر سر من که به خدا قسم باقی نماند موئی در سر و بدنم مگر این که راست شد بعد فرمود نه والله این نیست مگر وراثه از پیغمبر (ص) تمام شد حدیث شریف و ملاحظه کن حسن توریه را زیرا که این که می گوئیم ایشان عالم الغیبند نمی گوئیم که پیش از پیغمبر (ص) و بیش از او می دانند بلکه همه اول به او می رسد و بعد به ائمه اطهار (ع) و به ترتیبی که از برای ایشان هست چنان که در اخبار خود فرموده اند

و از کشکول شیخ اوحد اعلی الله مقامه نقل فرموده است از سدیر صیرفی که بودم من و ابوبصیر و یحیای ابزاز و داود بن کثیر در مجلس ابی عبدالله (ع) ناگاه بیرون آمد به سوی ما و غضبناک بود همین که در جای خود نشست فرمود عجب است از برای اقوامی که گمان می کنند ما علم غیب داریم نمی داند غیب را مگر خدای عزوجل هر آینه به تحقیق که خواستم فلان کنیز خود را بزنم و فرار کرد پس ندانستم که در کدام یک از حجرات خانه است سدیر می گوید که همین که از جای خود برخواست و داخل منزل شد من و ابوبصیر و میسر داخل شدیم عرض کردیم جعلنا فداک شنیدیم تو را که در امر جاریه چنین می فرمودی و ما می دانیم که تو علم بسیار داری و نسبت نمی دهیم تو را به علم غیب فرمود ای سدیر آیا نخوانده ای قرآن را عرض کرد چرا فرمود آیا یافته ای در آن چه خوانده ای از کتاب خدا که قال الذین عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک عرض کردم چرا فرمود آیا آن مرد را شناخته و دانسته ای که چه بود در نزد او از علم کتاب عرض کردم خبر ده مرا به آن جعلت فداک فرمود به قدر قطره از آب در بحر اخضر پس چه قدر است این در علم کتاب عرض کردم چه قدر کم است این فرمود چه قدر بسیار است این که نسبت بدهد او را خدای عزوجل به سوی آن علمی که خبر بدهم تو را به آن ای سدیر پس آیا یافته در

آنچه خوانده از کتاب [صفحه ۱۴۸] خدای عزوجل نیز قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب عرض کردم خوانده ام فرمود پس کسی که در نزد او علمی از کتاب هست فهمیده تر است یا کسی که کل علم کتاب در نزد او است عرض کردم نه بلکه کسی که در نزد او است علم کتاب سدیر می گوید پس اشاره فرمود به دست مبارک به سینه شریف و فرمود علم کتاب والله کل آن در نزد ما است تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه کن ببین که چه از ایشان محجوب می شود و چه قدر جاهلند کسانی که می خواهند به متشابهات کتاب رد بر آل محمد (ع) نمایند و حال این که محکمات آن همه صریح است در علم ایشان به کل شیٔ و از تو انصاف می پرسم که اگر آقائی به ناظر خود بگوید که فلان کس که می آید از تو چیز می خواهد بگو ندارم آیا این منافات دارد با این که انبار او پر از انواع اجناس باشد و کلید آن در نزد ناظر باشد نه والله که ابدا منافاتی ندارد زیرا که آن چه در انبار است همه مال آقاست و بی اذن او یک دانه چیزی به کسی نمی دهد و بنابر همین هست و واقعا ناظر خودش به خودی خود مالک و مختار نیست با این که آن چه هست در نزد او است و از دست او باید به هر کس برسد بلکه اذن را هم خود او از آقا می خواهد و به هر کس می دهد و سایر خدم را راهی به سوی آقا نیست خلاصه

و در بحار چندین حدیث روایت کرده که آل محمد (ع) خزان علم خداوند هستند و ما اگر بخواهیم اخباری که شاهد این مطلب است ذکر نمائیم بسا از دو هزار حدیث بگذرد ولی مقصود اختصار است حال باز هم ادعای اسلام و تشیع بکن و انکار این همه آیات کتاب و اخبار ائمه اطیاب (ع) بنما و نمی دانم که اسلام و تشیع این جماعت چه قدر مستحکم است که به هیچ انکار ضرورتی و فضیلتی از آل محمد (ع) بنما و نمی دانم که اسلام و تشیع این جماعت چه قدر مستحکم است که به هیچ انکار ضرورتی و فضیلتی از آل محمد (ع) عیب نمی کند باری و از جمله ی آیات که نقل نموده این آیه است فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولکم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا ساحران تظاهرا انا بکل کافرون و موافق آن چه طبرسی (ره) تفسیر نموده یعنی پس هر گاه آمد ایشان را یعنی یهود یا قریش به تعلیم یهود آمد ایشان را حق از نزد ما یعنی محمد (ص) و قرآن و اسلام گفتند چرا عطا کرده نشده است مثل آن چه عطا کرده شد موسی از شکافتن دریا و ید بیضا و عصا و گفته شده است که یعنی چرا آورده نشده است کتابی جمله واحده مثل این که توریه جمله واحده نازل شد پس احتجاج فرمود خداوند بر ایشان که آیا کافر نشدند به آنچه آورده شد موسی از پیش یعنی به آیات او کافر شدند هم چنان که به آیات محمد (ص) کافر شدند و گفتند که

دو سحرند و مقصودشان توریه و قرآن است چنان که بعضی مفسرین این طور خوانده اند و بعضی ساحران خوانده اند و مقصودشان موسی و محمد (ص) است و گفتند که ما به همه کافر هستیم تا آن که نقل کرده است طبرسی علیه الرحمه که قریش فرستادند به مدینه و از یهود سؤال کردند و آنها از نعت و صفت پیغمبر (ص) که در توریه ثبت بود خبر دادند همین که رهط برگشتند و به قریش خبر دادند گفتند که موسی و محمد دو ساحر بودند باری عرض [صفحه ۱۴۹] می کنم موافق آن چه که در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده قرائت ساحران صحیح است و البته قول او از قول مفسرین سنی معتبرتر است زیرا که قمی علیه الرحمه از امام (ع) نقل می کند خلاصه و درست معلوم نیست که مراد مصنف از ذکر آیه چیست مگر این که آنجا که خلاصه می کند نوعا ذکر می کند که این آیات در وصف مکذبین آیات و معرضین و معترضین و منکرین وارد شده و بعد عین عبارت خواهد آمد انشاءلله و این را دلیل شمرده که انکار منکرین این مرد هم از همان قبیل است و از تو سؤال می کنم که اگر کسی واقعا ساحر باشد و دعاوی بی جا بکند مثل فرعون و هامان که خودشان ساحر ماهر بودند یا باید تکذیب او را کرد یا آن که مطلقا مدعی شده که انا ربکم الاعلی باید تصدیق کرد و نسبت سحر به او نداد شبهه نیست سحر دادن به پیغمبر خدا که آثار و علامات نبوت با او هست جایز نیست و ما نسبت

سحر به ساحر و کـذب به کاذب از عین ایمان است و البته بایـد داد حال شـما اثبات نبوت بکنید بعد این آیات را بخوانید و تو ملاحظه بکن که خداونـد در چنـد آیه پیش از این آیه در سوره ی قصـص اولاـ ذکر بعض آیاتی که به موسی داده است می فرمایـد آنجا که می فرماید و ان الق عصاک فلما راها تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف انک من الامنین اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء و اضـمم الیک جناحک من الرهب فلانک برهانان من ربک تا آخر آیه تا آن که بعـد از چنـد آیه که این مرد نقل کرده می فرماید پس معلوم است که مراد قریشـند که به موسی و پیغمبر هر دو کافر بودنـد و هیـچ یک از آیات مـذکوره و غیر آنها را که از موسی شـنیده بودند قبول نداشـتند پس خود این آیه به انضـمام آیات پیش شاهد صدق است بر این که آیاتی سوای توریه و الواح بوده که قریش کافر به آنها بودند مثل شما که الان کافر به آیات موسی و عیسی و محمد و همه انبیاء هستید و در حقیقت آنهائی که شـما به اسم انبیاء می خوانید موافق زعم شـما انبیاء نبوده اند بلکه کسانی بوده اند از عرض سایر ناس ولی از ما که انبیاء بوده اند حقیقت صاحب آیات و معجزات و کتب و الواح بوده اند و ما کافر به آنها نیستیم و اخباری که از ایشان به روایت ثقات رسیده تصدیق داریم نهایت شما می خواهید که آن چه ما از آثار انبیاء و ائمه سابقین (ع)

در دست داریم از ما بگیرید آن وقت احمال خود را بر دوش ما بگذارید و ما هم از خداوند مسئلت نموده ایم که بار کسی غیر از اهل حق را بر دوش نکشیم و امید داریم که مسئلت ما را اجابت فرموده باشد و از جمله ی آیات است آیه ای که در سوره ی جاثیه می فرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین و لابد پیش و پس این آیه را باید ذکر کرد تا مطلب معلوم بشود پس پیش از این آیه است و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم انهم الا یظنون بعد آیه مذکوره است و بعد از آن این آیه است قل الله یحیکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه لا ریب فیه ولکن [صفحه ۱۵۰] اکثر الناس لا یعلمون و در برهان از علی بن ابراهیم قمی ره نقل کرده است که این آیات در گفتگوی با دهریه است که گفتند زنده نمی شود انسان بعد از موت پس فرموده است خداوند و قالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و این مقدم و مؤخر است به جهت این که دهریه اقرار نکردند به بعث و نشود بعد از موت و این است و جز این نیست که گفتند نحیی و نموت و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم انهم الا یظنون که حاصل معنی این است که گفتند که نیست این مگر زندگانی دنیای ما که زنده می شویم و می میریم

و هلاک نمی کند ما را مگر روزگار و نیست از برای ایشان به این مطلب علمی و نیستند ایشان مگر این که شک دادند و مظنه در این مقام به معنی شک است چنان که قمی تصریح کرده و گفته است که نزول آیه در دهریه است و جاری شده است در آن کسانی که کردند آنچه کردند بعد از پیغمبر (ص) نسبت به امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت او و این است و جز این نیست که ایمان آنها اقراری بود بدون تصدیق از ترس شمشیر و به جهت رغبت در مال بعد حکایت فرموده است خداوند عزوجل قول دهریه را پس فرموده است و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین یعنی و هر گاه خوانده بشود بر ایشان آیات ما که بینات واضحات هستند حجت ایشان نیست مگر این که می گویند بیاورید پدران ما را اگر شما راست گوئید یعنی مبعوث می شوید بعد از مرگ پس فرموده است خداوند که بگو که خداوند زنده می کند شما را پس می میراند پس جمع می کند تا روز قیامت که شک در آن نیست ولکن بیشتر مردم نمی دانند عرض می کنم که ظاهر این است که مراد قمی علیه الرحمه از تقدیم و تأخیر این است که در تألیفی که منافقین کردند تقدیم و تأخیر شده و بعضی از تقدیم و تاخیر بی خبرند چنین تفسیر کرده اند که یعنی می میریم و دو مرتبه انسان دیگر می شویم در همین دنیا و قول قمی ره صحیح است زیرا که مأخوذ از اخبار آل محمد (ع) است و در این آیه ی شریفه

دلالتی بر رد حضرات هست زیرا که قائلند به این که اشخاص هر ظهوری رجعت اشخاص ظهور سابق هستند و در صورتی که دعوی حضرات صحیح بود هر آینه پیغمبر در جواب آنها می فرمود که اینک پدران شمایند که در ظهور من زنده شده اند و اگر بگوئی که مراد از یحییکم ثم یمیتکم همین است می گویم اگر این مراد بود می بایست بفرماید احیاکم ثم یمیتکم و از این گذشته که می فرماید ثم یمیتکم ثم یجمعکم الیوم القیمه پس دیگر ذکر حیاتی برای ظهور بعد که شما الان قائل هستید نیست مگر این که به کلی منکر قیامت کبرائی که بعد باید بیاید بشوید و الان را قیامت بشمرید و حقیقت عجب قیامتی است و چه خوب جزا داده شد هر نفسی به آن چه سعی کرده است پس اگر جزای کسانی که معتقد به شما نیستند در اعتقاد شما همین است که داریم می بینیم که مردم زندگانی می کنند و عیش دارند و بعضی هم مبتلا به بلاها هستند و هیچ فرقی با سابق ایام نمی کند و خوب و بدش هم آخر فانی و زایل است که در حقیقت پرهیزی هم از [صفحه ۱۵۱] این قیامت حاجت نیست زیرا که همان ها به اعتقاد شما مؤمنند با آنها که کافرند هیچ فرق در نعمت و عذابشان نیست بلکه هنوز کسانی که کافر به شمایند نعمتشان بیشتر است از شما و عذاب روح شد و ذلت و ترس شما بیشتر است از آنها پس عجب قیامتی است و آخر هم که همان مذهب یهود می شود که نشد لن تمسنا النار الا ایاما معدوده همه می میریم و این

حرفها همه باطل می شود و همه این سخنان و با فرض قیامت کبری بود و گفتیم با فرض رجعت هم جاری می شود زیرا که مؤمنین در رجعت هم منعم به انواع نعمت هستند و اگر چه ایام رجعت ابدی نیست اما طولانی هست و حضرت سیدالشهداء (ع) پنجاه هزار سال باید سلطنت بفرماید و مؤمن از نسل خودش هزار فرزند باید ببیند اگر مقصود از همه ی این ها همین است که در وضع شما می بینیم که در حقیقت لازم نیست که مردم از شهوات خود دست بردارند که آخر مثل شما بشوند و لذت مشتهیات خودشان هم کمتر از آن چه شما دارید نیست بلکه هزار مرتبه بیشتر است مگر که شما لذت ما را درک نمی کنید زیرا که به ما گفته بودند که در قیامت و رجعت نعمت های مؤمنین را به کفار نشان می دهند که بدانند که اگر ایمان آورده بودند منعم به این نعمت ها می شدند و اسباب حسرتشان باشد و این اقیصوا علینا من الماء او مما رزقکم الله بگویند و پرورنده خود را بخوانند که ربی ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و ما ابدا اثری از این مطالب نمی بینیم پس یا نعوذ بالله آن مطالب که پیش به ما گفته بودند دروغ بوده یا آنچه شما می گوئید دروغ است و آن ها که پیش گفته بودند که به اقرار ما و شما همه راست بوده پس مسلم شما دروغ گوئید و بعد از این شاید بیان این مطالب بیاید و این جا همین قدر به مناسبت آیه ی شریفه اشاره رفت و ملاحظه بکن که این آیه دخلی به آیات و معجزات ندارد و سخن

در این است که خبرهائی که از معاد داده ایم همین که می شنوند این گونه سخنان می گویند و پیغمبر و ائمه ما به جهت اتمام حجت بعضی از پدران آنها را هم زنده کردند و نشان دادند حتی پیغمبر (ص) به سلمان فرمود که آن وقت که اجل تو نزدیک شود اموات با تو سخن می گویند و گفتند و با خود آن حضرت اموات سخن گفتند و استغاثه نمودند چنان که از حضرت امیر (ع) نقل شده که در جواب یهودی که معجزات همه ی انبیا را طلب می کرد فرمودند و ایمان آورد و در بحار چندین روایت در احیاء موتی که از حضرت امیر (ع) دیده شده چه در حیوه پیغمبر به امر آن حضرت و چه بعد از آن بزرگوار که از جمله ی سام بن نوح علیهماالسلام است و هم چنین جماعت دیگر و اگر طالبی به بحار و غیر آن از کتب رجوع کن خلاصه که در این باب شبهه نیست و بعضی از پدران ایشان را که آوردند کفایت می کند و بنا نیست که انبیاء و اولیاء (ص) تابع اقترامات مردم باشند بلکه به قدر اتمام حجت اظهار می کنند و مشنو تأویلاتی که حضرات می کنند مثلا مراد از احیاء موتی هدایت گمراهان است و انواع رد بر ایشان در هر موردی شده و می شود این کلمه را هم اینجا [صفحه ۱۵۲] می نویسم که سام بن نوح که وصی پیغمبر خدا بوده به چه قاعده احیا شده آیا نعوذ بالله وصی پیغمبر گمراه بوده و تازه او را هدایت نموده اند یا آن که شخص گمراهی را هدایت نموده اند و سام بن نوح در

او بروز کرده و رجعت کرده و حال این که محال است که شخص گمراه به اینجا برسد که حکایت روح وصایت کند بلکه کسی که خودش برای خود شخصی است حکایت روح دیگری نمی کند و لازمه ی این این است که روح اولی باطل شود و این از عدل خدا خارج است یا آن که خیلی نظر خود را بالاـ برده و هدایتی که سام (ع) در عالم ذر به واسطه ی پیغمبر و حضرت امیر (ع) یافته می گوئی آن روز احیا شده اگر مقصود این است که چه اختصاص به سام بن نوح دارد همه انبیاء و اوصیاء و مؤمنین به فضل ایشان هدایت یافته اند چرا خاصه ذکر سام بن نوح می شود و آن جماعت از امت نوح که از یمن آمده بودند به جهت طلب هدایت به این حرف های واهی ایمان نمی آورند و خوب است که اصل حدیث را برای تو نقل کنم شاید عبرتی بگیری در بحار نقل کرده است که جماعتی از یمن آمدند خدمت پیغمبر (ص) و عرض کردند ما از بقایای ملل متقدمه هستیم از آل نوح و از برای پیغمبر ما وصی بود که اسم او سام بود و خبر داده است در کتاب خودش که از برای هر پیغمبری معجزی است و از برای او وصیی است که قایمقام او است پس وصی تو کیست پس حضرت اشاره فرمود به دست مقدس خود به جانب علی (ع) عرض کردند که از اگر سؤال بکنیم که سام بن نوح را به ما نشان دهد خواهد کرد فرمود آن حضرت بلی به اذن خداوند و فرمود ای علی برخیز با

ایشان به سوی داخل مسجد و پای خود را به زمین بزن در نزد محراب پس علی (ع) تشریف برد و آن جماعت صحف در دستشان بود تا این که داخل شد حضرت به محراب رسول خدا (ص) در داخل مسجد پس دو رکعت نماز به جای آورد و بعد برخواست و پای خود را به زمین زد و زمین شکافت و ظاهر شد لحدی و تابوتی پس برخواست از تابوت شیخی که رخساره ی او مثل بدر می درخشید و خاک از سر او می ریخت و از برای او لحیه ای بود تا ناف او صلوات بر علی (ع) فرستاد و عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (ص) سید المرسلین و انک علی وصی محمد سید الوصیین و منم سام بن نوح پس آن جماعت پهن کردند صحف خود را پس یافتند او را همان طور که در صحف وصف شده بود بعد گفتند که می خواهیم که بخوانی از صحف سام سوره ای را پس شروع در قرائت کرد تا این که سوره را تمام کرد بعد سلام کرد بر علی (ع) و خوابید هم چنان که بود زمین منضم شد و همه ی آن جماعت گفتند که ان الدین عندالله الاسلام و ایمان آوردند و خداوند نازل فرمود ام اتخذوا و من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی الی قوله ینیب حال انشدک بالله ملاحظه کن که جماعتی که هنوز خودش منکر نبوت پیغمبر و وصایت علی (ع) هستند به حرف های پاره ای حضرات که ما هدایت گمراهان می کنیم و این است احیاء موتی ایمان می آورند یا نه مگر

این که به کلی در اخبار آل محمـد (ع) بکنی و الا متحمل تأویل نیست باری و از جمله آیات که نقل کرده این است [صـفحه ۱۵۳] و اذا جـائهم آیه قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله یعلم حیث یجعل رسالته و آیه غلط است و صـحیح ان الله اعلم حیث یجعل رسالته است و طبرسی رحمه الله تفسیر کرده که یعنی هر گاه آمد ایشان را یعنی اکابری که ذکرشان پیش شـده است آیتی یعنی معجزه می گوینـد که ایمان نخواهیم آورد تا این که آورده شویم مثل آن چه آورده شدند رسل خدا از معجزات و در برهـان از علی بن ابراهیم نقل کرده که مراد این است که آورده شویم مثل آن چه رسل آورده شدنـد از وحی و تنزیل و خداوند در جواب ایشان فرموده که خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد که حاصل معنی همان خواهشی است که در آیات دیگر ذکر آن هست که چرا کتاب بر خود تا نازل نشده و خداوند جواب می فرماید که خدا داناتر است که رسالت خود را به که بدهـد و بر فرض که آیت را مخصوص به کتاب بگیریم در این آیه نفیی از سایر آیات نیست آنها هم در جای خود ثابت است نهایت تعنت و اقتراحی که در خصوص کتاب کردند این است که چرا بر خود ما نازل نشده و خداوند بر آنها رد فرموده که شـما قابلیت رسالت نداریـد و ابـدا در این آیه دلالتی نیست که هر کس مـدعی نبوت بشود و آیات به زعم خود بیاورد و

مردم انکار او کنند این شخص مدعی نبی است زیرا که هر مدعی حقی یا باطلی که در عالم هست بعضی مقرب او می شوند و بعضی منکر او و اقرار و انکار خلق دلیل امری نیست و اختیار ایشان مناط امری نبود بلکه خداست که اختیار نبی و وصی می کند و به آیات بینات و معجزات باهرات درباره ی آنها نص می کند و شهادت خداوند متبع است فقط و شرح آن پیش از این گذشت و از جمله ی آیات که نقل کرده این است که در سوره ی بنی اسرائیل می فرماید و قالوا لن نؤمن لک حجتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنه من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیرا و تسقط السماء کما زعمت علینا کسقا او تأتی بالله والملئکه قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جائهم الهدی الا ان قالوا بعث الله بشرا رسولا عرض می کنم بعد از آن که قریش ایرادات بر پیغمبر (ص) نمودند آن حضرت جواب ها از ایشان فرمود و حدیث بسیار طولانی و شریف است و ذکر تمام آن موجب اطناب اما ذکر موضع حاجت را باید نمود و اگر چه بعضی فقرات سابقا گذشته است ولی چون خاصه در جواب همین اقتراحات که در این آیه مذکور است وارد شده باید ذکر آن در اینجا بشود و حدیث شریف در برهان و بحار از تفسیر عسکری (ع) و از احتجاج طبرسی نقل شده است و ما از بحار

نقل می کنیم فرموده رسول خدا (ص) به عبدالله بن ابی امیه و اما قول تولن نؤمن لک ح٠تی تفجر لنا من الأرض ینبوعا تا آخر آن چه گفته پس به درستی که تو اقتراح کردی بر محمـد رسول خدا چیزهائی را که بعضـی از آنها چیزی است که اگر بیاورد تو را به آن برهـان [صـفحه ۱۵۴] از برای نبوتش نیست و رسول خـدا (ص) ارتفـاع می جویـد از این که غنیمت بشـمرد جهل جـاهلین را و احتجاج بکنـد به آنچه حجتی در آن نیست و بعضـی از آن ها چیزی است که اگر بیاورد تو را به آن هلاک تو با آن هست و این است و جز این نیست که آورده می شود به حجـج و براهین تا این که لازم بشود بنـدگان خدا را ایمان به آنها نه اینکه هلاک بشوند به آنها پس این است و جز این نیست که تو اقتراح کرده هلاک خود را و پرورنده عالمیان ارحم به عباد خود و اعلم به مصالـح ایشـان است از این که هلاک بکنـد ایشان را به آنچه اقتراح می کننـد و بعضـی از آنها محالی است که صحیـح نیست و جایز نیست بودن آن و رسول رب العالمین به تو می شـناساند و قطع معاد بر تو ر می نماید و تنگ می کند بر تو سبیل مخالفتش را و ملجأ می کنـد تو را به حجج خدا به سوی تصدیقش تا این که نباشد از برای تو در نزد این راه فراری و بعضـی از آنها چیزی است که تو اعتراف کردی بر نفس خودت که تو معانـدی و متمرد قبول نمی کنی حجتی را و اصـغا نمی کنی

به سوی برهانی و هر که هم چنین باشد دوای او عذاب خداست که از آسـمان نازل بشود یا در جحیم معذب شود تا به شمشیر اولیائش انتقام کشـیده شود و اما قول تو یا عبـدالله لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ینبوعا بمکه هـذه به علت این که آن سنگ ها و کوه ها دارد تو زمین آن را از سـنگ پاک کنی و حفر بکنی آن را و جاری بکنی در آن چشـمه ها به علت این که ما محتاج به این هستیم پس به درستی که تو سؤال کرده ای این را و تو جاهلی به دلایل پروردگار یا عبدالله خبر ده مرا اگر من کردم این کا را من از این جهت پیغمبر می شوم عرض کرد نه فرمود خبر ده مرا این طایف که از برای تو در آن بساتین هسـت آیا نبوده است در آن جا مواضع فاسده صعبه که تو اصلاح کرده باشی و نرم نموده باشی و از سنگ پاک کرده باشی و چشمه ها که خود بیرون آورده باشـی در آن ها جاری کرده باشی عرض کرد چرا فرمود و آیا از برای تو در این اعمال نظراتی هست عرض کرد بلی فرمود آیا تو و ایشان به این واسـطه انبیا شدیـد عرض کرد نه فرمود پس هم چنین این حجت نمی شود از برای محمـد بر نبـوتش اگر بکنـد این کـار را پس این حرف تو نیست مگر مثـل این که بگوئی که مـا ایمـان نمی آوریم تـا این که برخیزی و بر زمین راه بروی یا طعام بخوری هم چنان که مردم می خورند و اما قول تو یا عبدالله او تکون

لـک جنه من نخیـل و عنب پس بخوری از آن و اطعـام بکنی مـا را و تفجر الانهـار خلالهـا تفجیرا آیا از برای تو و اصـحاب تو نیست باغ ها از نخیل و عنب در طائف که می خوریـد و اطعام می کنیـد از آنها و انهار در میانه درخت ها جاری کرده اید آیا پس شـما به این سـبب انبیاء شـده ایـد عرض کرد نه فرمود پس چه اقتراحی است که شـما بر رسول خـدا می کنید که اگر این امور همـان طور که شـما اقتراح می کنیـد باشـد هر آینه دلالـتی بر صـدق او نـدارد بلکهاگر قبول بکنـد و بیاورد همین قبول و آوردن دلیل است بر کـذب او به جهت این که در این هنگام احتجاج کرده به آن چه حجتی در آن نیست و گول بکند ضـعفا را از عقول [صـفحه ۱۵۵] و ادیانشـان و رسـول رب العـالمین جلیـل است و مرتفع از این امر بعـد فرمود رسول خـدا (ص) ای عبـدالله و اما قول تو او تسـقط السـماء کما زعمت علینا کسـفا پس به درستی که تو گفته ای و ان یروا کسـفا من السـماء ساقطا یقولوا سـحاب مرکوم پس به درستی که در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و موت شما پس این است و جز این نیست که تو اراده کرده ای به این از رسول خـدا این که هلاـک بکنـد تو را و رسول رب العـالمین مهربان تر است به تو از تو هلاک نمی کنـد تو را ولکن اقامه می کند بر تو حجج خداوند و حد او را و نیست حج خدا از برای نبیش بر حسب اقتراح بندگان او به جهت این که بندگان

جهالند به آن چه جایز است از صلاح و به آنچه جایز نیست از فساد و گاه مختلف می شود اقتراح ایشان و متضاد می شود تا این که محال بشود وقوع آن مترجم گوید که در این مقام از نسخه بحار سقط شده و در برهان مذکور است فرمود اگر حجج خدا به اقتراحات ایشان بود هر آینه جایز بود که اقتراح بکنی تو که آسمان ساقط شود بر شما و اقتراح بکند غیر تو که ساقط نشود بلکه زمین بالا برد و به سوی آسمان و واقع بر آن بشود پس این متضاد و متنافی می شد و محال می شد وقوع آن بعد در هر دو نسخه است که خداوند جاری نمی کند تدبیر خودش را بر آن چه محال از آن لازم اند بعد فرمود رسول خدا که آیا دیده ای عبدالله طبیبی را که دوای او از برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و جز این نیست که می کند به ایشان آن چه صلاح آن ها را می داند خواه علیل درست بدارد یا کراهت داشته باشد پس شما مریضید و خداست طبیب شما پس اگر دوای او را استعمال کردید شفا می دهد شما را و اگر تمرد کردید بر او ناخوش می کند شما را و بعد از این کی دیده ای تو ای عبدالله مدعی حقیر را از مردی که واجب بکند بر او حاکمی از حکام ایشان در آن چه گذشته است بینه و او بر دعوای خودش بر حسب اقتراح مدعی علیه اگر بنابراین باشد هیچ دعوی و حقی از برای احدی بر هیچ کس ثابت نمی شود و میانه ظالم و مظلوم و

صادق و کاذب فرق نمی ماند بعد فرموده یا یعبد الله و اما قول تو او تأتی بالله والملئکه قبیلا که مقابل با ما بشوند و معاینه بکنیم ایشان را پس به درستی که این از محال آن چنانی است که خفائی بر این نیست به جهت این که پرورنده ما عزوجل نیست مثل مخلوقین که بیاید و برود و حرکت بکند و مقابل چیزی بشود تا این که آورده شود به او پس به تحقیق که سؤال کرده اید او را به این محال و این است و جز این نیست که این که شما خوانده اید مرا به سوی آن صفت اصنام ضعیفه منقوصه شما است که نمی شنود و نمی بیند و نمی داند و نه بی نیاز می کند شما را از چیزی و از کسی یا عبدالله آیا نیست از برای تو ضیاع و جناتی به طایف و عقادی به مکه و قوامی بر آن ها داری عرض کرد بلی فرمود آیا پس مشاهده می کنی جمیع احوال آن ها را به نفس خود یا به سفرائی میانه ی تو و میانه ی معاملین خودت عرض کرد به سفراء فرمود خبر ده مرا اگر گفتند معاملون و اکره و خدمت تو از برای سفرائت که ما تصدیق [صفحه ۱۵۶] نمی کنیم تو را در این سفارت مگر اینکه بیاورید عبدالله بن ابی امیه را تا اینکه مشاهده کنیم او را پس بشنویم آنچه می گوئید از او شفاها تو تجویز می کنی این را بر ایشان یا جایز است در نزد تو این بر ایشان عرض کرد نه فرمود پس چه واجب است بر سفراء تو آیا نیست بر ایشان که بیاورند از جانب تو به

علامت صحیحه که دلالت بکند ایشان را بر صدق سفراء که واجب بکند بر اکراه اینکه تصدیق بکنند ایشان را عرض کرد بلی فرمود ای عبدالله خبر ده مرا سفیر تو اگر بعد از آنکه شنید از ایشان این اقتراح را برگشت بسوی تو و گفت برخیز و با من بیا به علت اینکه اکره اقتراح کرده اند بر من آمدن تو را با من آیا سفیر مخالف تو نیست و به او خواهی گفت که تو رسولی نه مشیر وامر عرض کرد بلی فرمود پس چگونه تو اقتراح کرده بر رسول رب العالمین آنچه را که بر اکره و معاملین خود تجویز نمی کنی که بر رسول تو اقتراح کنند و چگونه اراده کردی از رسول رب العالمین اینکه تقدم بجوید بر پرورنده اش به اینکه امر بکند بر او و نهی بکند و تو تجویز نمی کنی مثل این را بر رسول خودت به سوی اکره ات و قوامت حجت قاطعه ای است بر ابطال جمیع آنچه ذکر کرده در همه آنچه اقتراح کرده یا عبدالله و اما قول تو یا عبدالله او یکون لک بیت من زخرف و آن طلاست یا رسیده است به تو که از برای عظیم مصر به تویی است از زخرف عرض کرد بلی فرمود آیا به این واسطه پیغمبر شده است عرض کرد نه فرمود پس هم چنان اگر برای محمد هم باشد موجب نبوت از برای او نمی شود و محمد غنیمت نمی شمرد جهل تو را به حجج خداوند و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی السماء و بعد گفته و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقروه ای عبدالله

صعود به سوی آسـمان دشوارتر است از نزول از آن و هر گـاه تو اعتراف کردی بر نفس خود که تو ایمـان نمی آوری هر گاه بالا رفتم پس هم چنین است حکم نزول بعـد گفته حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه آن وقت بعـد از این نمی دانم ایمان بیاورم به تو یا ایمان نیاورم به تو پس تو ای عبـدالله مقری به اینکه تو معانده داری با حجتی که خداوند بر تو اقامه کرده پس دوائی از برای تو نیست مگر تادیب خداونـد بر دست اولیائش از بشـر یا ملئکه زبانیه و به تحقیق که خداوند نازل فرموده است بر من حکمت جامعه را به جهت بطلان همه ی آنچه اقتراح کرده پس فرموده است خدای تعالی بگو ای محمد سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا چه قـدر دور است پرورنـده من از اینکه بکنـد چیزها را بر آنچه جهال اقتراح می کننـد به آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و آیـا هسـتم من مگر بشـری رسول و لازم نمی شود بر من مگر اقـامه حجت خـدا که به من عطـا کرده است و نیست از برای من که امر بکنم بر پرورنـده خودم و نه نهی کنم و نه مشـیر باشم مثل رسولی که فرسـتاده است او را ملکی به سوی قومی از مخالفین خود پس بر گشته است به سوی او و امر می کند او را که نسبت به آنها بکند آنچه اقتراح کرده اند آن را بر او پس ابوجهل گفت یا محمد اینجا یک چیز هست آیا نیستی که گمان می کنی که قوم موسـی سوختند به صاعقه بعد از آنکه سؤال کردند او را که

بنمایاند [صفحه ۱۵۷] به ایشان خدا را آشکارا حضرت فرمود بلی عرض کرد پس اگر تو نبی بودی هر آینه می سوختیم ما نیز پس به تحقیق که سؤال کردیم شدیدتر از آنچه سوال کردند قوم موسی به جهت اینکه تو گمان کردی که ایشان گفتند اونا الله جهره و ما می گوئیم که لن نومن لک حتی تاتی بالله والملئکه قبیلا نعانیهم پس فرمود رسول خدا (ص) ای ابوجهل آیا ندانسته قصه ابراهیم خلیل (ع) را بعد از آنکه بلند شد در ملکوت و این است قول پرورنده من نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون من الموقنین خداوند قوت داد چشم او را بعد از آنکه بلند کرد او را نزدیک آسمان تا آنکه دید زمین را و هر که روی زمین بود همه را چه آنها که ظاهر بودند و چه آنها که مستتر بودند پس دید مردی را با زنی که مشغول فاحشه بودند پس نفرین کرد بر آنها به هلاک پس هلاک شدند پس دو نفر دیگر را دید پس نفرین کرد بر آنها به هلاک پس هلاک شدند بعد دو نفر دیگر را دید پس خواست که نفرین بکند بر آنها پس خداوند وحی فرمود به سوی او که ای ابراهیم باز دار دعایت را از غلامان و کنیزان من پس بدرستی که منم غفور رحیم جبار حلیم که ضرر نمی رساند به من گناهان بندگان من هم چنانکه نفع نمی دهد به من طاعت ایشان و نیستم من که سیاست بکنم ایشان را به شفای غلیظ مثل سیاست تو پس باز دار دعوت خود را از بندگان من به علت اینکه

تو عبـدی هستی منذر نه شـریک در مملکت و نه مهیمن بر من و نه بر بندگان من و بندگان من با من میانه سه خصـلتند یا توبه کرده انـد به سوی من پس توبه کردم بر ایشـان و آمرزیـده ام گناهـان ایشـان را و پوشـیده ام عیبهای ایشان را و یا بازداشـته ام عذاب خود را از ایشان به جهت اینکه دانسته ام اینکه زود باشد که بیرون بیاید از اصلاب ایشان ذریادت مؤمنون پس رفق می کنم به آبـاء کـافرین و تـانی می کنم به امهـات کافرات و رفع می کنم از ایشان عـذاب خود را به جهت اینکه بیرون بیایـد آن مؤمن از اصـلاب ایشـان پس هر گـاه جـدا شدنـد واجب می شود بر ایشان عـذاب من و نازل می شود بر ایشان بلای من و اگر نباشـد این و نه این پس بـدرستی که آنچه مهیـا کرده ام از برای ایشـان از عـذاب خـودم اعظم است از آنچه تـو اراده کرده به ایشـان پس بـدرستی که عـذاب من بر حسب جلال من و کبریاء من است ای ابراهیم پس واگـذار میانه من و میانه بنـدگان مرا پس بـدرستیکه من مهربـان ترم بر ایشـان از تو و واگـذار میـانه من و بنـدگان من پس بـدرستی که من جبـار حلیم علام حکیم هسـتم تـدبیر ایشان را می کنم به علم خودم و قضا و قـدر خود را در ایشان نافـذ می کنم بعد فرمود رسول خدا (ص) بدرستی که خداونـد ای ابوجهل این است و جز این نیست که دفع کرده است از تو عذاب را به جهت علمش به اینکه بیرون می آید از صلب تو ذریه طیبه عکرمه پسر تو و زود باشد که والی

بشود از امور مسلمین آنچه را که اگر اطاعت بکند خدا را در آن در نزد خداوند جلیل خواهد بود و اگر این نبود عذاب بر تو نازل می شد و همچنین سایر قریش سائلین بعد از آنکه سؤال کردند از این مطلب این [صفحه ۱۵۸] است و جز این نیست که مهلت داده شدند به جهت اینکه خداوند دانسته است که بعض ایشان به زودی ایمان به محمد خواهد آورد و به آن سبب نائل به سعادت خواهد شد پس خداوند قطع نمی فرماید او را از این سعادت و بخل نمی کند به آن بر او یا کسی است که تولد می کند از او مؤمنی پس خداوند مهلت می دهد پدر او را به جهت رسانیدن پسر او به سعادت و اگر این نبود عذاب بر کافه شما نازل می شد پس نظر به جانب آسمان بکن همین که نظر کرد ناگاه دید درهای آسمان گشوده است و آتشها نازل است از آسمان به زمین و مسامت با سرهای جماعت و نزدیک می شود به ایشان حرارت آنها میان شانهای آنها پس فرائض ابوجهل و جماعت همه به لرزه در آمد پس فرمود رسول خدا که نترساند شما را پس بدرستی که خداوند هلاک نمی کند شما را به آنها و این است و جز این نیست که ظاهر کرد آنها را به جهت عبرت شما بعد نظر کردند ناگاه بیرون آمد از پشتهای جماعت انواری که مقابلی با آتشها نمود و بالا برد آنها را و دفع کرد تا برگردانید آنها را به آسمان هم چنانکه از آسمان آمده بود پس فرمود رسول خدا (ص) که بعض این

انوار انوار کسانی است که خدا دانسته است که زود باشد که سعادت بیابد به ایمان به من از شما و بعض این انوار انوار ذریه طیبه ای است که زود باشد که بیرون بیاید از بعض شما که ایمان نمی آورد و ذریه ایمان می آورند تمام شد حدیث شریف و اگر چه ذیل آن خارج بود از آنچه متعلق به آیه مذکوره بود ولی مخصوص ذکر کردیم که ملاحظه کنی در همان مقام که علت اجابت ننمودن اقتراحات را بیان فرموده باز معجزات دیگر از اخبار به غیب و گشودن ابواب آسمان و نزول نیران و خروج انوار ظاهره فرموده است تا آنکه حجت را بر آنها تمام فرماید به علاوه معجزات عجیبه غریبه که در مقامات دیگر برای ابوجهل و غیر او ظاهر فرموده بود که در کتب اخبار مثل بحار و عوالم و غیرهما مذکور است و انشدک بالله که از اول تا آخر این حدیث ملاحظه کن ببین که انبیا و اولیاء چگونه در امر خود جد داشته اند و این جماعت خود و مردم را بازی می دهند خلاصه که تطویل زیاده بر این لازم نیست و ملاحظه کردی که اقتراحات مخصوصه به چه جهت قبول نشده و آنچه صلاح بوده از آیات ظاهر شده پس ابدا استناد به این آیه فایده به حضرات نکرد والسلم علی من اتبع الهدی و اما آیه و ما منع الناس تا آخر هم که با آیه سابقه ذکر شده شرح آن هم سابق بر این گذشته است و دانستی که رسول البته باید بشر باشد و آیات و معجزات از برای او باشد تا خلق عجز خود

را بفهمند و این شـهادتی باشد از خداوند بر صدق او و چنانکه از فرمایش پیغمبر (ص) شـنیدی و حاجت به تکرار نیست و علت اینکه چرا ملک رسول نمی شود و حقیقت این است که نوع بشـر از نوع ملائکه به معنی خاص اشرفند و ملئکه اطراف وجودند و خلق اشرف محجوج خلق اخس نمی شود و حاجت به شرح زیاده بر این نیست خلاصه و از جمله ی آیات این آیات است و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشـی فی الاسواق لولا [صـفحه ۱۵۹] انزل الیه ملـک فیکون معه نـذیرا و یلقی الیه کنزا او تکون له جنه یاکـل منهـا و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسـحورا ما هـذا الا بشـر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشـرب مما تشـربون و لئن اطعتم بشـرا مثلکم انکم اذا لخاسـرون و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القرنیین عظیم عرض می کنم نه می دانم علت چیست که این جمـاعت در احتجاجـات خود غالبـا وارونه احتجـاج می کننـد و در مثـل منـاقشه نیست و معروف است که شخصـی از کسـی پرسـید که علت این چیست که مرغ یـک پـای خـود را از زمین برمی دارد و به یـک یـا می ایسـتد جواب داد به جهت اینکه اگر هر دو پای خود را بردارد به زمین می خورد و چون جواب مسئله او را نمی دانسته و فرار از اقرار به جهـل کرده چیز دیگر مرا جواب گفته است حال حرف ما با این جماعت این است که اولا بعـد از خاتم انبیا محال است که پیغمبر (ص) مبعوث بشود و اگر هنگام رجعت پیغمبر (ص) رسید با همان صفات لازمه

نبوت خواهد بر گشت و امام عصر عجل الله فرجه همان فرزند امام حسن عسکری (ع) است و قبل از رجعت پیغمبر (ص) باید بر گردد به ادله بسیاری که بر این مطلب داریم جواب می گوید که سابقین هم ایراد کردند که چرا پیغمبر بشر است یا چرا ملك با او نیست کی ما چنین ایرادی کرده ایم که شما این آیات را می خوانید خلاصه که مقصودشان اغوای عوام و ترسانیدن خواص و اظهار فضل نمودن است و این قسم اظهار فضل جوابش این است که سی جزو قرآن را هم ما نسخه کنیم و بفرستیم مگر هر که آیات پشت سر هم خواند اعم از اینکه بجا باشد یا بیجا ظفر یافته است باری خداوند عقل را از انسان نگیرد که نعمت بسیار بزرگی است و بدانکه جواب از این ایرادات را حضرت پیغمبر (ص) در همان حدیث شریف طویل که در ذیل آیه سابقه بعض آن را نقل کردیم فرموده است و در برهان و بحار و غیرهما مذکور است ولی ذکر همه آن موجب اطناب است خاصه که بعضی فقرات صدر حدیث را هم سابق بر این در باب عدم نزول ملك ذکر کرده ایم و حاجت به تکرار نیست و مراد از رجل من القریتین عظیم ولید بن مغیره است به مکه و عروه بن مسعود ثقفی است در طائف که صاحب مال بودند و در نظر موردین بسیار عظیم می آمدند و حضرت جواب فرمود که مال دنیا در نزد خداوند عظیم نیست مثل اینکه در نزد تو است و قدر و منزلتی ندارد و اگر دنیا در نزد خدا به قدر جناح بعوضه بود

یـک شـربت آب آن را به کـافر نمی داد تـا آخر آنچه جواب فرمود و قول مـا در این مقـام همین است که مـا نه ایراد بشـریت دادیم نه اکـل طعام نه کمی مال نه آنچه در این آیات مـذکور است حرف ما همین است که اگر خاتم انبیاء (ص) بر حق بوده است دعوی شـما باطـل است و قطعـا او بر حق بوده و آنچه گمـان می کنیـد که از فرمایش او شاهـد شـماست شـهادتی نـدارد چنانکه خواهـد آمـد انشاءالله و از جمله این آیات است و قال الـذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحـده کذلک لنثبت به فوادک و رتلناه ترتیلا و لقـد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشـر لسان الذی یلحدون فیه اعجمی و هذا لسان [صـفحه ۱۶۰] عربی مبین و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه و اعانه علیه قوم آخرون لقد جاؤا ظلما و زورا و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها و هی تملی علیه بکره و اصـیلا قل انزله الذی یعلم السـر فی السـموات والارض انه کان غفورا رحیما و منهم من یسـتمع الیک و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم وقرا و ان یروا اکـل آیه لاـ یؤمنوا بها حتی اذا جاءک یجادلونک یقول الـذین کفروا ان هـذا الا اساطیر الاولین و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قـد سـمعنا لو نشاء لقلنا مثل هـذا ان هذا الا اساطیر الاولین و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السـماء او ائتنا بعذاب الیم و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیمه

و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الاساء ما یزرون اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین ان هذا الاقول البشر عرض می کنم اما آیه ی اولی که کسی هم چنین ایرادی بر حضرات نکرده که چرا بیان را میرزا علی محمد منجما آورده است بلکه ایرادی که بر او هست این است که اصلش آوردن بیان بیجاست و خلاف کتاب خدا و سنت پیغمبر است و علاوه بر اینها که همه اش مزخرف است و مغلوط و باطل و معجز هم نیست و سابقین هم که بر پیغمبر خدا این ایراد را کردند بیجا کردند به جهت اینکه اولا که در شب قدر جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و خداوند فرموده انا انزلناه فی لیله القدر و علم خود را هم به آن اظهار می فرمود تا آنکه وحی نازل شد و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه و قل رب زدنی علما و در این آیه نکته شریفه حکمتی است اگر چه اینجا معترضه است ولی در فصول سابقه بیانی شده است به جهت استشهاد بر آن بیان اشاره می کنم و آن این است که ملاحظه کن اول آیه صریح است که آن حضرت علم قرآن را داشته و قرائت می فرموده معذلك خداوند می فرماید عجله مکن و بگو خدا یا علم مرا زیاد کن پس ببین که همین علمی را که مسلم دارا بوده است باز می فرماید طلب کن و این از جهت است که خداوند هر چه به بنده خود عطا فرموده باز از خزینه او خارج نیست و باز باید از او طلب کرد و اوست که هر آن مجد

و عطا می کنـد از خزینه خودش و هم چنین است امر جمیع آیات خدا و همه نعم او پس اینکه در آیات دیگر فرموده است که آیات عنـدالله است منافات نـدارد با اینکه از دست پیغمبر (ص) جاری شود و باز از عندالله خارج نیست و صاحب آیات در هر حال او است و از او بایـد خواست خلاصه قرآن جمله واحده بر پیغمبر (ص) نازل شده ولی ملئکه باز به دفعات بر قلب او نازل شده و آیات می آوردند و اینطور که منجما نازل فرموده محض اینکه مستمعین بهتر حفظ و ضبط کنند و اینکه فرمود لنثبت به فؤادک خطاب به آنهاست از باب ایاک اعنی و اسمعی یاجاره چنانکه در اخبار فرموده اند که قرآن به این قسم نازل شده و از این باب است نسـبت ذنوبی که در بعض آیات و مخاطب به آنها شخص پیغمبر (ص) نیست خلاصه و اما آیه ثانیه اصل آیه را غلط نقل کرده و صـحیح یلحـدون الیه است و تفسـیر آن آن است که از قمی روایت شده است و در برهان [صـفحه ۱۶۱] هم قریب به همین از حضـرت صـادق (ع) به روایت عیاشـی نقل کرده که چون ابوفکیهه مولی بن الحضـرمی اتباع پیغمبر (ص) را اختیار کرده و ایمان آورده بود و از اهل کتاب بود و زبانش هم عجمی بود قریش گفتند که پیغمبر قرآن را از ابی فکیهه تعلیم می گیرد و خداونـد رد بر ایشان فرموده که آنکه آنها الحاد کرده انـد و میل به سوی او نموده اند لسانش عجمی است و قرآن لسان عربی مبین است و شاید که منظور مصنف دلایل این

بوده است که استدلال بکند که همچنانکه شما بر بیان ایراد کرده اید که غلط است و عجمه دارد درباره قرآن هم گفته اند و اگر منظورش این بوده از بی سوادی او است و معنی آیه شریفه همان است که ما ذکر کردیم و دخل به آن مطلب ندارد و راه اشتباه در ظاهر آیه هم نیست آنها گفته بودند که فلان بشر مخصوص تعلیم او کرده فرمود این شخص عجمی است من که عربی مبین آورده ام و ببین که چون عربی بودن آن در نزد عرب بدیهی و ضروری بوده خداوند به این دلیل رد فرموده بر آنها که گفتند ابوفکیهه اعجمی تعلیم او کرده پس باید عربی بودن کلام به تصدیق مصدقین مسلم باشد تا اینکه آن دلیل امر دیگر بشود و با اینکه کلماتی بر خلاف قانون عرب انسان بگوید نمی توان شاهد بر امر دیگر قرار داد و اگر العیاذ بالله عبارات قرآن هم به همین نهج بیان بر خلاف قانون عرب بود هر آینه آنها جواب می دادند که دلیل صدق ما همین عجمه ها و غلطها و لحنهاست که در او است چنانکه بدیهی است که عجمهای بی سواد وقتی که از روی جهالت و عمیانی کلماتی از الفاظ عرب تعلیم گرفتند و خواستند عربی تکلم بکنند اشهد بالله که غالب آنها بدتر از بیان تکلم نمی کنند خلاصه این آیه هم دلالتی بر مطالب او ندارد و اما آیه سیوم و قال الذین کفروا تا آخر تفسیر آن موافق روایت علی بن ابراهیم که در برهان نقل کرده آن است که گفتند که اینکه رسول خدا می خواند و خبر می دهد ما را به آن تعلیم

می گیرید آن را از یهود و می نویسد آن را از علماء نصاری و می نویسد از مردی که او را ابن قبیصه می گویند که صبح و شام از او نقل می کند پس خداوند این را حکایت فرموده و رد فرموده به اینکه بگو ای محمد انزله الذی یعلم السر فی السموات والارض انه کان غفورا رحیما و از حضرت باقر (ع) نقل کرده که مراد از قوم آخرون ابوفکیهه است و جبر و عداس و عباس یا عابس مولی حویطب عرض می کنم که ردی که خداوند بر آنها فرموده مشتبه نشود بر تو که این عین مدعا است و به محض ادعاء خواسته رد بر آنها بکند بلکه به این لفظ مخصوص فرموده که انزله الذی یعلم السر اشاره به این است که اگر به محض تعلم از ابی فکیهه و امثال او بود دیگر مشتمل بر اسرار و اخبار غیب نبود زیرا که اینها علوم خلقی نیست و عالم الغیب خداست وحده لا شریک له و هر کس که او اختیار کند از رسل و ائمه و همین علم غیب که از ایشان بروز می کند بعد از اجتماع سایر شروط نبوت آیتی است از خداوند بر صدق مدعای ایشان و اینکه کتابی که مشتمل بر این همه غیب هست از خداست به این معنی که این یک جهت اعجاز کتاب [صفحه ۱۶۲] است نه اینکه منحصر به همین باشد چنانکه اشاره به این مطالب شده است نهایت چون آن به وجه ظاهر سهلی بوده است خداوند به جهت تفهیم آنها در ظاهر اختیار فرموده اگرچه در بطون و تاویلات بلکه در جهات ظاهره همین کلمه مبارکه

بیـان سایر جهات اعجاز هم شـده است و از جمله آنها وجه تسدیـد است که سابق اشاره کرده ایم که کسـی که سـر آسـمان و زمین بر او مکشوف هست و من قرآن را آورده ام و تحـدی می کنم که احـدی مثـل آن را نمی آورد البته اگر در دعوی خود کاذب بودم و خلق قادر بودنـد که مثل آن را بیاورنـد آنها را بر می انگیزانیـد که مثل آن را بیاورنـد و کـذب مرا ظاهر کنند و همچنین از جمله جهات ظاهره این است که در هر علمی دقایق و اسـراری هست که مطلع بر آنها نمی شود مگر اوحـدی زمان که عالم به آن علم باشد بلکه بعضـی اسرار هم هست که اوحدی زمان هم بسا مطلع نمی شود مگر بعد از تنبیه و تعلیم از عالم به آن و در قرآن اولا علوم لا یتناهی از علوم ظاهره و باطنه هست و سـر هر یک آنها در آن بیان شـده و این البته نیست مگر از عـالم السـر و الخفیـات نهایت اسـرار هر علمی را اوحـدی زمان در آن علم بایـد ملتفت بشود و آن جماعت که مخاطب به این خطاب اولا شده اند شاید بعضی علوم ظاهره را از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و غیر اینها دارا بوده اند و اگر خودشان هم دارا نبودنـد جماعتی دیگر بودند که تصدیق ایشان مناط اعتبار بود و ممکن بود که از آنها بفهمند که چگونه قرآن مشـتمل بر اسـرار است و از همه اینها بالاتر اینکه امر آل محمد علیهم السـلام که فرمودند ان امرنا هو السر و سر مستسر و سر مقنع بالسر و سر لا یفیده

الا سر البته بیانش در این کتاب مبین هست و اهل سر هم جماعتی هستند که بقدرشان و درجه ی خود یک چیزی می فهمند پس وقتی که می بینند که این کتاب به افصح بیان مشتمل بر آن امر سهل ممتنع است از این می فهمند که البته از نزد عالم السر و الخفیات نازل شده است خلاصه که بصرف دعوی رد نفرموده است بلکه اسرار بی شمار در آن گذارده اگر چه ما جاهل باشیم و حضرات نگویند که مصداق این آیه و آیه سابقه درباره ما بروز کرده اگر چه معروف است که بیان را که میرزا محمدعلی می نوشته مرده او می گرفته اند و تصحیح می کرده اند ولی ما از این هم گذشته ایم همین که هست از خود او باشد اینکه هست چیست والله اگر این عبارات را به یک نفر طلبه باغیرت که صرف میر و عوامل را تعلیم گرفته باشد نسبت بدهند از خجالت معلم خود سر بالا۔ نمی کند چگونه می توان آنها را نسبت به ادیب یا به عالم یا حکیم یا امام یا نبی یا خداوند داد نعوذ بالله من غضب الله چه قدر این جماعت نادانند یا عمدا تجاهل می کنند باری و اما آیه ی چهارم و منهم من یستمع الیک تا آخر و تفسیر آن موافق آنچه در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است این است که بعضی از ایشان یعنی قریش کسانیند که استماع می کنند به سوی تو و قرار دادیم ما بر دلهای ایشان پرده از اینکه بفهمند قول تو را و در گوشهای ایشان کری و اگر ببینند هر آیتی را ایمان به آن نمی آورند تا آنکه هر گاه آمدند

که مجادله بکنند [صفحه ۱۶۳] با تو می گویند کسانی که کافر شده اند که نیست این مگر اکاذیب اولین عرض می کنم چون مصنف آیات بسیار به این مضمون بعد از این نقل می کند به جهت تعریض بر منکرین خودشان و در آنجا شرح مبسوطی باید انشاء الله بیان کرد و در اینجا همین قدر اجمالا می گوئیم که هفتاد و سه فرقه اسلام همه به قرآن استدلال می کنند و آیات را می خوانند اگر همه بر حقند که شما را حق اعتراض بر کسی نیست و اگر بعضی بر باطلند و آیات را بی موقع می خوانند باید فهمید که آنها کیانند و اهل حق کیست و الا بصرف قرائت آیات که هر چه که تازه ترجمه قرآن را تعلیم گرفته می تواند این وضعها قرائت کند حق و باطل تمیز داده نمی شود اما آیه پنجم و ششم و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا تا آخر سابق بر این بیانات شده است که در باب قرآن که گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا جهت نداشت که دست باز دارند و نیاورند مثل آن را و اگر می توانستند آورده بودند و اما در مثل این آیات مزخرفه این مرد بلی مثل هذا گفته نشده به جهت اینکه بسیار رکیک و مستهجن و مغلوط است اما افصح و ابلغ و اصح و امتن گفته شده بلکه در واقع محل تفضیل نیست زیرا که عبارت این شخص به کلی از فصاحت و بلاغت است و افصح و ابلغ برای عبارت دیگر صحیح نیست مثل اینکه بگوئی برف از ذغال سفیدتر است و اساطیر الاولین هم درباره

اینها نمی گوئیم زیرا که مراد قریش تعریض بر کتب آسمانی بوده و مزخرفات این مرد به هیچ وجه ربطی به آنها ندارد و همه اش را از خود در آورده بلی بعضی عقاید باطله که پیش از اینها هم بعضی داشته اند در کلمات اینها هست و اساطیر الاولین به این ملاحظه درباره آنها می توان گفت و اما آیه بعد که گفتند و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك پس خوب است که تفصیل واقعه آن را نقل کنیم شاید خدا ترسی از ایشان ملاحظه کند و تکلیف خود را بفهمد پس در برهان روایت کرده است از کلینی علیه الرحمه از ابوبصیر که روزی پیغمبر (ص) نشسته بود ناگاه علی بن ابی طالب (ع) اقبال نمود پس فرمود پیغمبر (ص) به او بدرستی که در تو است شبیهی از عیسی بن مریم و اگر نبود که بگویند در تو طوایفی از امت من آنچه نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند هر آینه درباره تو قولی می گفتم که تکذری بملای از مردم مگر آنکه بگیرند خاك را از تحت قدمهای تو و به آن التماس برکت کنند ابوبصیر می گوید پس غضب کردند و اعرابی و مغیره بن شعبه و جماعتی از قریش با ایشان و گفتند راضی نشد اینکه مثل برند از برای پسر عمش مگر عیسی بن مریم را پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبرش و لما ضربن مریم مثلا اذا قومك منه یصدون و قالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا علیه و جعلناه مثلا لبنی اسرائیل و لو نشاء

لجعلناه منکم یعنی من بنی هاشم ملائکه فی الارض یخلفون ابوبصیر می گوید پس غضب کرد حارث بن عمر نهری و گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک اینکه بنی هاشم ارث ببرند هر قلی را بعد از هر قلی فامطر علینا [صفحه ۱۶۴] حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبر مقاله حارث را و نازل شد این آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون بعد فرمود حضرت که ای ابوعمر و یا تائب می شوی و یا کوچ می کنی عرض کرد که یا محمد (ص) بلکه قرار می دهی از برای سایر قریش چیزی از آنچه در دو دست تو است پس به تحقیق که بنی هاشم مکرمت عرب و عجم را بردند پس حضرت پیغمبر (ص) فرمود این به اختیار من نیست بلکه به اختیار خداست عرض کرد یا محمد متابعت نمی کند مرا نفس من بر توبه و لکن من کوچ می کنم پس خواند به راحله خود و سوار بر آن شد همینکه به پشت مدینه رسید سنگی آمد و سر او را خورد کرد و بعد وحی آمد به سوی پیغمبر (ص) سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایه علی لیس له دافع من الله ذی المعارج ابوبصیر می گوید که عرض کردم ما هم چنین نمی خوانیم فرمود هم چنین نازل شده است به آن جبرئیل بر محمد (ص) و هم چنین والله ثبت است و مصحف فاطمه (ع) پس فرمود رسول خدا (ص) به جماعتی که گرد او بودند از منافقین که بروید به سوی صاحب خودتان که به تحقیق

که آمد او را آنچه به آن طلب فتح کرد و خداوند عزوجل فرمود و استفتحوا و خاب کل جبار عنید مترجم گوید که چون نسخه برهان مغلوط بود از بحار تصحیح شد و در روایت دیگر است در برهان که همین که آیات نازل شد و پیغمبر (ص) به آنها اظهار فرمود و حارث یا نضر بن حارث تصدیق کرد که همه اینها اسرار ماست که بر تو نازل شده عرض کرد حال من از تو سؤال می کنم که اذن بدهی که بیرون بروم از مدینه که مرا طاقت مقام نیست پس پیغمبر (ص) او را موعظه فرمود که پرورنده تو کریم است پس اگر تو صبر بکنی و قصا بر بنمائی تو را خالی از مواهب خود نمی گذارد پس راضی بشو و تسلیم بنما پس بدرستی که خداوند امتحان می کند خلق خودش را به انواع مکاره و تخفیف می دهد عمل هر که را که بخواهد و از برای او است خلق و امر مواهب او عظیمه است و احسان او واسع است پس ابا کرد حارث و اذن خواست از پیغمبر (ص) و به سوی خانه خود آمد و بست بر راحله خود راکب متعصبی را و حال اینکه می گفت اللهم ان کان هذا هو الحق تا آخر همین که به پشت مدینه گذشت ناگاه مرغی در چنگال او سنگی بود پس سنگ را انداخت به سوی او و بر سر او واقع شد و داخل در دماغ او شد و از شکم او بیرون رفت پس راحله مضطرب شد و بر زمین افتاد و حارث بر روی آن در حالی که هر

دو مرده بودنـد پس خداونـد نازل فرمود سأل سائل بعـذاب واقع للكافرين به على و فاطمه والحسن والحسـين و آل محمـد ماله دافع من الله ذى المعارج پس فرسـتاد پيغمبر (ص) در اين وقت به سوى منافقينى كه جمع شـده بودنـد نزد عمر در شب با نضـر بن حارث پس آيه را بر ايشان تلاوت فرمود و فرمود بيرون رويـد به سوى صاحب فهرى خودتان تا اينكه نظر بكنيد به سوى او پس همينكه ديدنـد او را نحيب و گريه نمودنـد و گفتند هر كس دشـمن على بشود و ظاهر بكند بغض خود [صـفحه ۱۶۵] را مى كشـد او را به شمشـير خودش و هر كس بيرون برود از مدينه به جهت بغض با على خدا نازل مى كند آنچه را كه مى بينيد مترجم گويـد كه حال ملاحظه كنيـد امر پيغمبر (ص) را از آيات بينات و معجزات باهرات و اخبار به مغيبات ببينيد چه شـباهت به امر اين شـخص داشـته و چه مناسـبت دارد كه اين آيـات را قرائت كننـد نمى دانم چرا پيغمبر نعوذ بالله من غضب الله در اين ظهور اتم اعلايش كه شـما مدعى هستيد اين گونه خوارق عادات بروز نمى دهد و حال اينكه آن روز همه را مى فرمود كه لو تزيلوا لعـذبنا الذين كفروا او مى فرمود و نمكن لهم فى الأرض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون و همه را وعـده براى اين ظهور مى داد چه شده است كه همه اينها موقوف شد و امر بر كشـته قهقرى و از ظهور سابق هزار مرتبه بلكه بى نهايت مخفى تر شده است پس از خدا بپرهيزيد و از پيغمبر

خجالت بکشید و این افتراها را نزنید و بگذارید مردم بر این مسلمانی ناقصی که دارند باقی باشند و بدتر از این نشوند خلاصه و دو سه آیه دیگر که ذکر نموده جواب همه از آنچه در ذیل آیات سابقه ذکر شده است معلوم می شود و حاجت به تفصیل نیست و باز آیات دیگر ذکر نموده است والذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنه حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلاـ اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاـعنون ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنه الله و الملئکه و الناس اجمعین بعد گفته است این آیات منزله از سماء مشیت مالک بریه عشری بل صد یک آیاتی است که در وصف مکذبین آیات و معرضین بر آیات و منکرین آیات و کسانی که غیر آیات طلب نمودند و نفوسی که گمان کردند می توانند به مثل آیات اتیان کنند و قومی که گفتند اگر این است موعود توریه و انجیل پس کو ملائکه که باید با او باشد و کجاست

گنجهائی که بایـد ظاهر نماید و چه شده علاماتی که در کتب ما مذکور و مسـطور است لاجل مفتاح عرض شد تا آخر جواب می گوئیم شـبهه نیست که هر کس مکـذب آیـات خداونـدی است مبتلای به این عقوبات همه خواهـد شـد ولی هر کس که انـدک خبره و بصـیرتی در کتاب و اخبار ائمه اطیاب صـلوات الله علیهم داشـته باشـد این مطلب بر او واضح است که آیات الله منحصـر به آیات کتابیه نیست و خداوند در کتاب مجید خود چیزهای بسـیار را مسـمی به آیت فرموده است از جمله اشـخاص انبیا و اولیائند که مسـمی به آیات هسـتند چنانکه خداوند در کتاب مجید [صفحه ۱۶۶] خود فرموده و جعلنـا بن مریم و آیه و در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم آنقدر آیات را به اشخاص انبیاء و اولیاء تفسیر فرموده اند که شماره آنها را نمی توان کرد و حضرت امیر (ع) فرمود ای آیه لله اکبر منی و ای نبأ اعظم منی و در این باب شبهه نیست خاصه که صریح قرآن شاهد آن است و همچنین معجزات و خوارق عـاداتی که از انبیـاء و اولیـا دیـده می شود آنهـا را هم خداونـد مسـمی به آیـات فرموده چنـانکه فرموده است و لقـد آتینـا موسـی تسع آیـات و فرموده است و اتینا ثمود الناقه مبصـره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا و فرموده است اللهم ربنـا انزل علینا مائـده من السـماء تکون لنا عیـدا لاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین و قال رب اجعل لی آیه قال ایتک ان لا تکلم الناس ثلثه ایام الا رمزا و

ان آيه ملكه ان ياتيكم التابوت فيه سكينه من ربكم و بقيه مما ترک آل موسى و آل هارون تحمله الملئكه ان فى ذلک لايه لكم ان كنتم مؤمنين و همچنين از اين قبيل آيات كه شاهد اين معنى است و همچنين در مقام آيات كتاب بسيار استعمال شده است و حاجت به شاهد ندارد و همچنين در آيات عامه خداوند بسيار استعمال شده است چنانكه مى فرمايد و جعلنا الليل و النهار آيتين فحونا ايه الليل و جعلنا آيه النهار مبصره و آيات ديگر به اين معنى بسيار است كه خداوند خلق خود را آيت خود شمرده يا در آنها آيات قرار داده است و در معيار ترجمه آيت را به علامت و امادت و امارت و انبياء و رسل و اولياء همه نموده است و از قرآن ما يحسن السكوت عليه را آيت مى گويند و تكذيب آيات شامل همه اينهاست و اشهد بالله كه انكار ده هزار حديث صحيح و چندين آيه قرآن كه در معجزات اهل بيت و انبيا وارد شده است از تكذيب آيات است و انكار فضايل آل محمد (ع) و قدرت و قوتشان و علوم ايشان و عصمت دائميه ايشان از تكذيب آيات است بلكه تاويل آنها به معانى كه خلاف ظاهر است و صرف نمودن از ظاهر بكلى از تكذيب آيات است و در كتاب المبين است كه حضرت صادق (ع) فرمود فانظروا علمكم هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت فى كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تاويل الجاهلين و حضرت امام رضا (ع) فرموده اتق الله و لا تاول كتاب الله برأيک

فـان الله يقول و مـا يعلم تاويله الا الله والراسـخون فی العلم و اخبار به این معانی بسـیار است و این جماعت تکـذیب آیات را به همه انواع تکـذیب نموده انـد و از کمال بی حیائی باز آیات کتاب را می خواننـد و معلوم است چه باك دارنـد بلکه نعوذ بالله چه اعتنـا دارنـد کسـانی که همه وعـده های کتاب را اموری که امروز ظاهر شـده می داننـد و همه وعیـدهای آن را همینها می شمرنـد و این امورهم که همه امور عادیه ای است که از اول دنیا تاکنون بوده و عذابش بی دوام و نعمتش ناتمام این است که از روی جرأت تکذیب همه آیات الله را می نمایند که مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردائی آن وقت عجب این است که ما که مقر و معترف به همه آیات الله الحمدلله [صـفحه ۱۶۷] هستیم و منتظر رسیدن وعده ها و وعده نابودی ستم گر هستیم . . . بلی اگر شمائید آیات مجعوله که ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ما تکـذیب شـما را داریم اما در همین ضـمن مصـدق آیات خـدا هستیم که امر به تکذیب شـما فرموده اند خلاصه که انصاف دهیـد ببینیـد مصـدق آیات کیست و مکـذب آنها که تا مصداق آیات را درست علانیه ببینید و از جمله تکذیبها که نموده اند این است که ما را تعریض می کنـد به کسانی که علامات مجعوله بر پیغمبر خدا جعل کردند و به عوام خود گفتند که همینکه می بینند آن علامات در پیغمبر (ص) نیست تکذیب نمایند و ریاست باطله آنها دوامی برای آنها بکند

پس این هم از تکـذیب آیـات است که چنـدین هزار حـدیث که ثقـات و امنـای اصـحاب می آورد آثار و علامات نوع ائمه و شخص امام عصـر عجل الله فرجه روایت کرده اند و منتظر ظهور مصداق آنهایند همه را به کذب و بهتان نسـبت داده و خود را صـادق شـمرده و رد بر آنهـا نموده بـا اینکه ابوبصـیر عرض کرد به حضـرت صـادق (ع) که ارایت الراد علی هـذا الامـر کالراد علیـک فرمود الراد علیـک هـذا الامـر کـالراد علی الله والراد علی الله علی حـد الشـرک بـالله و عجب این است که بـا وجود این تکـذیب و انکـار. . .[بـاز] هم که سـعی داری از متشابهـات همین اخبار دست بیاوری و به آنها متمسک بشوی یا از محکمات بگیری و تاویـل کنی پس اگر اینهـا را (مـط) صـحیح نمی دانی موافق مـذهب خودت اثبـات حق را به باطـل کرده و اهل حق اثبـات حق خـود را به باطـل نمی کننـد و اگر صـحیح می دانی پس چرا روایـاتی که مـا می کنیم که همه را از امنـا گرفته ایم تکـذیب می کنی خلاـصه که مکـذب آیـات شـما هستیـد و امثال شـما عبث موضوع مسـئله را کم نکنیـد و خود را سـرگردان منمائید.

استدلال به آیات که رد بر کافران و مشرکان است

اشاره

و گفته است آنچه حاصـلش این است که کسـانی را که ایمـان به آیات و صاحب آیات نیاورده انـد حکم مرده و گور و کر و حیوانیت و سبعیت و سفاهت و عدم عقل و امثال آن درباره ی آنها فرموده «صم بکم عمی فهم لا یعقلون» مکرر است «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم » تکرار شده و آیات

بسیار به این مضامین نقل کرده است تا اینکه گفته و به این موت و حیوانیت و عدم سمع و بصر و قلب و امراض مزمنه گرفتار نشدند مگر اینکه تکذیب کردند آیات را و از نزول آیات غافل بودند « ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین » « ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لا سمعهم و لو سمعهم لتولوا و هم معرضون » « قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون --انما یتذکر اولوالالباب » و بعد عبارات مکرره کثیره المبانی و قلیله المعانی هی ذکر می کند که فاضل همه این است که با اینکه کل به تصدیق آیات افتخار داریم و لعن بر مکذبین می نمائیم [صفحه ۱۶۸] و منتظر ظهور موعود هستیم و اینک این مرد با این همه شرافت برخواسته چرا بر نمی خیزید و با محک قرآن بسنجید اگر مطابق است قبول کنید و اگر مخالف است رد کنید.

جواب

ملاحظه کن در این آیات اخیره خاصه آیه آخر که مقصود صرف تعداد آیات است و ملاحظه مناسبت ظاهر آیات را نمی کند و در اینجا بیانی باید کرد که حقیقت کور و کری و حیوانیت و سفاهت و موت مکذبین معلوم شود ببینیم که موقع ذکر این آیات در کجا است آیا بیجا خوانده است یا بجا پس عرض می کنم و لا حول و لا قوه الا

بالله العلی العظیم بدانکه خداوند عالم جل شانه عادلی است که ظلم به بندگان خود نمی کند چنانکه در کتاب مجید خود فرموده و ان الله لیس بظلام للعبید و ظلم علاوه بر اینکه جور است و خداوند بر خود و بندگان خود نپسندیده دلیل احتیاج هم هست و خداوند غنی متعالی است که حاجت به بندگان خود ندارد زیرا که تا شخص خود را محتاج به مالی یا عزتی یا قوتی و سلطنتی و امثال آنها نبیند از دیگری طمع آن را نمی کند که عنفا آن نعمت را از او سلب کند و ظلم نمودن بلکه حسد بردن بر دیگری در واقع از فقدان است و احتیاج و خداوند فاقد چیزی نیست زیرا که حد و نهایت که صفت حدوث است از برای او نیست بلکه اولی است به هر چیزی از خود آن چیز و همه اشیاء در نزد او ممتنعند و فاقد ممتنع بودن کلامی است که از برای آن مصداق خارجی ابدا نیست این است که او است صاحب غنای مطلق که ظلم به احدی نمی کند و اشد ظلم آن است که خدای قادر قاهر امری را که قوت و قدرت و اختیار آن را به بنده خود عطا نفرموده است از او مطالبه نماید و او را تکلیف به آن فرماید و منزه است از این صفت این است که در کتاب مجید خود فرموده معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون و فرموده است لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها و الا وسعها وسع دون طاقت است پس معلوم است که بنده ضعیف خود

را به انـدازه طـاقت تكليف نفرموده چه جـاى امرى كه فوق طاقت است و خود او فرموده است فمن اضـطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه و در اخبار مكرر فرموده اند در اخبار مرفوعات كه حاصل همه ى اين حديث شريف است كه كلما غلب الله على امرء فهو اولى بالعـذر پس در آن حين كه انسان معـذور است مطلقا تكليفى در آن جهت كه معذور است از براى او نيست و عقابى بر فعـل يـا ترك او در آن جهت مخصوصه مترتب نمى شود و شـبهه نيست كه اين كورى و كرى و عـدم عقـل و امثال آن كه نسـبت به بنـدگان داده شده است اگر امر ابتدائى بود كه از همان اول خلقت بنده امرش به اين منوال بود لا محاله تكليف از او ساقط مى شـد چنانكه خداوند عالم فرموده ليس على الاعمى حرج و لا على المريض حرج ولى همه ى اينها عقوباتى است كه بعد از آنكه خداوند بنده را صحيح و سالم خلقت مى فرمايد و به او تكليف مى كند آن وقت بر حسب اختيار خود عصيان مى كند عقوبه للعصـيان سلب بينائى و شنوائى و عقل و حيوه و غير ذلك [صفحه ۱۶۹] از او مى شود اين است كه مى فرمايد فيما نقضـهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسـيه يحرفون الكلم من مواضـعه و نسوا حظا مما ذكروا به و همچنين آيات به اين معنى بسـيار است و از اخبار نيز شواهد اين معنى بسـيار است از جمله حديثى است كه در برهان از حضـرت امير (ع) نقل كرده است كه فرمود اما اصحاب مشأ پس ايشان يهودند و نصارى خداوند عزوجل

می فرماید الذین اتیناهم الکتاب یعرفون ابنائهم می شناسند محمد (ص) را و ولایت را در توریه و انجیل هم چنانکه می شناسند پسران خود را در منازل خودشان و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون الحق من ربک که توئی رسول بسوی ایشان فلا تکونن من الممترین پس بعد از آنکه انکار کردند آنچه را که شناختند مبتلا کرد خداوند ایشان را به این پس سلب کرد از ایشان روح الایمان را و ساکن کرد بدنهای ایشان را سه روح روح القوه و روح الشهوه و روح البدن بعد نسبت داد ایشان را به انعام پس فرمود انهم الا کالانعام به جهت اینکه دابه بار می برد به روح القوه و علف می خورد به روح الشهوه و سیر می کند به روح البدن تمام شد حدیث شریف پس معلوم شد که همه این عقوبتها بعد از آنی است که انسان حق را بفهمد و بعد انکار کند چنانکه فرموده است و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم و یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و در این مورد که شما بر ما ایراد دارید می گوئیم که ما حقیت اسلام را به ادله و براهینی که خداوند از برای ما نصب فرموده اولا فهمیده ایم الحمدلله دانسته ایم که پیغمبر (ص) خاتم انبیاء است و کتاب او خاتم کتب و شرع او خاتم شرایع و اوصیاء او خاتم اوصیاء و اگر چه ذکر کتاب جدید و شرع جدید در بعض اخبار است ولی باز به صریح اخبار اهل بیت سلام الله علیه دانسته ایم که مراد از کتاب همان کتب پیغمبر (ص) است که آورده و از جور ظالمین عجاله پنهان است و آن همین کتاب است به اختلاف

یسیری در بعضی حروف و کلمات و اضافه بعضی آیات که در فصاحت و بلاغت و سایر صفات قرآنی همه مانند همین قدر است که در دست ماست و شرع جدیدی که می آورند مستنبط از همین کتاب است بعینه نهایت بعضی احکام که باو از جور ظالمان مخفی مانده ظاهر فرمایند و خارج از حکم کتاب نیست و این کتاب کلیه منسوخ شدنی نیست مگر اینکه آیه به آیه منسوخ شود شاید و الا کلیه کتاب بر جا است تا قیامت و هم چنین بنص اخبار اهل بیت سلام الله علیهم امام عصر عجل الله فرجه که غایب است فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و حییت و موجود و در زمین راه می رود نهایت او را نمی شناسیم و از برای او صفات و آثاری است مثل آباء طاهرینش و علاماتی از برای ظهور آن حضرت هست که باید بروز نماید و بعد آن حضرت ظاهر شود و ما منتظر بروز این علاماتیم و ظهور بقیه الله و ابدا انکاری نداریم و کمال آرزو را هم داریم که ظهور فرماید با همان صفات و آثار و سر بر قدمش گذاریم و خاک پایش را جواهر سرمه چشمهای رمد دیده خود نمائیم همه این مطالب به نصوص اخبار ثابت است و بعد انشاء الله در محلش ذکر می شود حال شما [صفحه ۱۷۰] می خواهید مثل معامله دایگان با اطفال اینطور با ما معامله کنید و دوای تلخ را به په په و تی تی به خورد ما بدهید با اینکه خودتان صریحا نفی صفات و کمالات امامت را از این اشخاص که منظور دارید می کنید معذلک

به ما تکلیف می کنید که اعتقاد به امامت آنها بکنیم بلکه نبوت و ما خود شما را در بعض نقلها که می کنید صادق می دانیم و این امام به این وضعی که شما می گوئید در نزد ما بنصوص اخبار اهل بیت از ائمه ضلال است و ائمه یهدون الی النار و اشهد بالله که تکلیف شرعی خود را در اطاعت شما نمی دانیم بلکه تکلیف سکوت خود را هم ندانسته ایم بلکه بر خود واجب می دانیم که بطلان امر شما را ظاهر کنیم و این است که مشایخ ما از روزی که صدای شما به این وضع که می دانید بلند شده همیشه در صدد رد بر شما بوده اند و الحمدلله بطلان امر شما را به کمال وضوح رسانیده اند هر کس هدایت یافته و هر کس نخواسته گمراه شده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و اگر حالا بر شما امر مشتبه شده است یقین بدانید که همان کوریها و کریها و سفاهت و حیوانیت عارض شما شده که از دیدن حق محروم مانده اید و چشم به باطل دوخته اید و آن را حق پنداشته اید انها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور و چون اینجا کلام او محض دعاوی است و ادله او بعد از این باید بیاید ما هم بیش از این تفصیل نمی دهیم اینقدر بدان که خداوند اول بما فهمانیده است بطلان شما را و انکار کرده ایم و بر انکار خود باقی هستیم و شاهد ما کتاب و سنت موجوده است که از سابق بوده است و الان هم موجود است و اگر گوئی که حرف تو هم ادعاست گویم بلی

و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من خدود بتین من بکی ممن تباکا.

تسدید

اشاره

بعد از ذکر آیات خلاصه کرده است مطالبی را که به خیال خود به آیات ثابت کرده و حاجتی به ذکر ندارند زیرا که مفصلا ما آیات را ذکر نمودیم و آنچه بر احتجاجات او وارد می آمد بیان کردیم و تفاسیر آیات را از اخبار آل محمد علیهم السلام ذکر کردیم دیگر حاجتی به تکرار ندارد و اینکه ما در تفسیر آیات به همان چه از اخبار دست داشتیم اقتصار نمودیم و اقوال مفسرین را متعرض نشدیم اولا- که از باب این است که سابق ذکر کردیم که تفسیر قرآن را باید از اخبار آل محمد (ص) دست آورد و اعتماد بر قول سایر مردم نیست ثانی اینکه موجب اطناب در کتاب می شد و برای عوام هم چندان مثمر ثمر نبود لهذا ترک کردیم خلاصه و بعد باز کلماتی نصیحت آمیز و تمجیداتی از مبدعین در دین نموده و آیاتی چند در تعریض بر کسانی که انکار او کردند ذکر کرده و به خیال خود تحقیق کرده است که کلمات الهیه موضوع است بر معانی کلیه و غرضش این است که آیات قرآن درباره دیگران هم غیر از آنها که روز اول در شان آنها نازل شد جاری می شود تا آنکه تحقیقی در تسدید نموده است و محال شمرده که کسی کتابی بیاورد و نسبت به خدا بدهد و از خداوند نباشد و آخر از باب ناچاری تمکین کرده که اگر از خداوند نباشد [صفحه ۱۷۱] بر خداست که او را رد نماید بعد

می گوید چنانکه بظهور حضرت کلیم الله ردع فرعون فرمود و بوجود مبارک خاتم انبیاء ابطال طوایف و ملل اخری و بوجود و ظهور همین شخص بزرگوار ابطال مدعی رکن رابع شد دیگر خلق قبول کنند یا نکنند و متابعت هوی و مبادات و کبرای خود نمایند و اهوائشان آله و معبودشان قرار دهند باسی به خدا نیست فاما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین.

جواب

اگرچه سابق بر این ما هم اشاره به تسدید کرده ایم ولی در اینجا هم باید شرحی داد تا مساله معلوم شود پس می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله که شبهه در این نیست که خداوند عالم و عادل و قاهر و قادر و حکیم و رأوف و رحمن و رحیم است و لازمه همه این صفات آن است که حق را تسدید و تایید فرماید و باطل را ابطال و ازهاق نماید اما مقتضای عدل و حکمت و سایر مصنفات او نیست که باطل را بکلی مستاصل نماید طوری که قوه اظهار باطل خود را نداشته باشد و اگر این با عدل و حکمت او موافق بود ممکن بود که بکلی باطل در ملک او نباشد و چون از این صفات دور بود باطل را خلق فرموده به مقتضای قبول خودش و سوال او و مدد خذلانهم به او داده است چنانکه فرمود کلاـ نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا پس باطل را بکلی مستاصل نکرده است با اظهار امر خود را

بکند و هر که از جنس او است و به او برود و حق را نیز تایید و تسدید فرموده اما نه به این معنی که لازال اسباب دنیوی و آنچه خلق آن را غلبه می پندارند برای ایشان جمع نماید چنانکه همه انبیا و اولیاء از زمان آدم (ع) تا آن روز که شیطان به حربه پیغمبر آخرالزمان علیه و آله صلوات الملك المنان کشته شود مبتلا به بلاها بوده و هستند اگر چه باز از زمان ظهور امام (ع) قوت و شوکت و سلطنت با آن حضرت خواهد بود ولی باز باطل حرکت مذبوحی خواهد داشت تا آن زمان که ریشه او برانداخته شود همه این مطالب بدیهی و ضروری است و محتاج به دلیل و برهان نیست و معذلك سابق بر این ادله دیگر هم بر آنها اقامه کرده ایم ولی تسدید و تایید پروردگار در این روزگار به اقامه ی حجت و برهان است از برای اهل حق و ماخوذ داشتن باطل به گرفتن دلیل و سلطان او است یعنی برهان چنانکه خداوند در کتاب مجید مکرر فرموده است هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و برهان حجت است چنانکه در برهان از حضرت صادق (ع) نقل کرده است و نیز مکرر به این مضمون فرموده است ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان و سلطان نیز حجت است چنانکه در برهان روایت کرده خلاصه برهان صدق حجتی است از جانب پروردگار که برای حق اقامه می فرماید و دلیل کذب و بطلان خالی بودن دعوی آنها است از برهان و عوارض دنیویه را از بلاها و امراض و

مقهوریت و مظلومیت و کشته شدن و مخالفت نمودن مردم یا گرویدن اینها هیچ یک را مناط این امر نمی دانیم زیرا که اموری [صفحه ۱۷۲] است مشترکه در میان اهل حق و اهل باطل چنانکه علانیه مشاهده می شود و اینها از فتنه های خداست که خلق را به آنها امتحان می فرماید انما اموالکم و اولادکم فتنه حتی فتنه را خداوند به جائی می رساند که گوساله سامری را به صدا می آورد چنانکه در برهان نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که خداوند وحی فرمود به موسی (ع) که ای موسی قوم تو مفتون شدند عرض کرد به چه چیز ای پرورنده من فرمود به سامری که ریخت از برای ایشان گوساله پس صدا کرد موسی عرض کرد که او را به صدا آورد خداوند فرمود من در این وقت موسی عرض کرد ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء خلاصه چون این مقدمه را دانستی حال می گوئیم اما تسدید خداوند برای موسای کلیم (ع) و ردع نمودن فرعون چنانکه قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم و روایات یهود و نصاری همه شهادت به آن می دهد مجملا آن بود که موسائی با هارون با لباس فقر و پریشانی آمدند در مصر و فرعون ملعون سلطانی بود در کمال اقتدار و مدعی ربوبیت هم بود و مذکور می شود که مذهب او وحدت وجود بوده و علی ایحال ادعای خدائی داشت و بعضی افعال هم به سحر از او دیده می شد و آن حضرت تشریف آورد و او را دعوت فرمود به خداوند و آیات بینات و معجزات باهرات ظاهر فرمود

و سحر سحره را باطل کرد و نه آیت بر آل فرعون و قبطیان ظاهر فرمود تا آنکه آنها را هلاک کرد و در میان بنی اسرائیل بود و علوم و حکمتها و آنچه لازمه نبوت بود از صفات و کمالات ظاهر فرمود و بطلان امر فرعون را رسانید و همچنین عیسای پیغمبر (ع) برخواست و دعوت فرمود و با آن همه دشمن که از یهود و غیرهم در مقابل او بود امر خود را از همان کودکی که در گهواره بود ظاهر می کرد و معجزات و آیات بینات و علوم و حکمتها و سایر صفات لازمه نبوت را به شهادت کتاب و اخبار اهل بیت اطیاب سلم الله و ضرورت مسلمین و نصاری ابراز داد و نصوص از موسی (ع) بر نبوت خود آورد و بطلان مخالفین خود را ظاهر فرمود و همچنین پیغمبر خاتم (ص) با اینکه یتیم و امی بود و تحصیلی نزد هیچ کس نفرموده بود از همان کوچکی آیات و علامات و معجزات و خوارق عادات ظاهر می فرمود تا آنگه مبعوث به نبوت شد و علوم و حکمتها از کتاب و سنت و غیر آنها را ظاهر کرد و باز بر طبق دعوی خود چندین هزار معجز از او دیده شد که همین قرآن مشتمل بر بعض آنها هست و ضروری و بدیهی در نزد همه مسلمانان است و امری به این بداهت محال از عقل است که کذب و افترا باشد زیرا که اگر با وجود همه ی این روایات و ضرورت باز محتمل باشد که این مطالب دروغ باشد پس هیچ امری را در عالم نباید قبول کرد زیرا که

کـدام امر بالاتر از این و محکمتر از این ثابت شـده است که ما به آن اعتماد نمائیم و در حقیقت آنها که در این باب تشـکیک می کننـد اگر به خیال خود دروغ می گویند و تلبیس می کنند مساله ای است و اگر واقعا اعتقادی ایشان است اشـهد [صـفحه ۱۷۳] بالله که مبتلا به وسواس و مالیخولیاینـد اما نمی دانم چه جهت دارد که وسواس ایشان تعلق به همین امر مخصوص گرفته و در سایر امور به قول هر فاسق فاجر اطمینان حاصل می کنند همینکه به این مسـئله رسید اعلم علما و اوثق ثقات را یا به کذب یـا به بلاـ هست و ساده لوحی نسـبت می کننـد و این نیست والله مگر از مرض و شـقاوتی که در دلهای ایشان هست فی قلوبهم مرض فؤادهم الله مرضا خلاصه ما تصدیق داریم که خاتم (ص) مسدد بوده و دشـمنان او مخذول بوده اند اما به این تفصیل که دانستی و از برای دشـمنان پیغمبر هیچ یک حجتی بر دعاوی ایشان نبود و بطلان همه ظاهر بود و هم چنین امر ائمه اطهار (ص) بر نهـج پیغمبر (ص) ظاهر و بین گشت و اما بعـد از ایشان نواب خاصه ایشان که تا چنـدی در میان مردم تشـریف داشـتند مثل عثمان بن سـعید و محمد بن عثمان و حسـین بن روح و علی بن محمد سـمری اعلی الله مقاماتهم هم که در میان بودند مسدد و مؤیـد من عندالله و من عند الحجه بودند و علاوه بر علم و عمل و تقوی و زهد و مکارم اخلاقی که داشـتند کرامه للحجه (ص) از دست ایشان خوارق عادات بسیار بروز می کرد چنانکه

در بحار و عوالم و کتب دیگر از شیعه مذکور است و نصوص خاصه از حجت عجل الله فرجه و از حضرت امام حسن عسکری (ع) درباره ایشان ما شبهه نداریم و از آن زمان که دیگر قیام نواب خاصه موقوف است رجوع به علما و روات اخبار اهل بیت (ع) نمود چنانکه حضرت حجت فرمود اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی روات حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله و از برای ایشان صفاتی در اخبار بیان فرموده اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است و مختصر آن است که باید صاحب علم و عمل باشد یعنی علمی که ماخوذ از آل محمد (ع) باشد و عملی که بر طبق همان علم از ایشان سر بزند خلاصه سخن در جمیع علوم و اخلاق و اعمال و عقاید تابع و مشایع ایشان باشد نهایت از برای ایشان درجات است یعنی علم و عمل ایشان بیشتر و کاملتر است و بعضی ناقصتر و البته شان هر یک که علم و عمل ایشان بیشتر است بالاتر است و اولی به متابعت حال که این مقدمه را دانستی می گویم که مشایخ ما اعلی الله مقامهم که مراد شیخ جلیل بزرگوار و سید نبیل عالی مقدار و مولای من اعلی الله مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم باشد در این جزء زمان برخواستند و دعوی ایشان هم این بود که ما هم یکی از علمای شیعه آل محمد علیهم السلام هستیم و پیرو ایشانیم و علومی چند از اخبار و آثار ایشان و کتاب پروردگار به دست آورده ایم و بنای اظهار آن علوم را گذاردند و بر هر مسأله

از مسائـل که متعلق به علوم رسـمیه بود بنـا گذاردنـد از اخبار و آثار اهل بیت سـلم الله شواهـد آوردن و عقایـد خود را چه در اصول و چه در فروع ثـابت نمودن بطوری که دقیقه را از امور دینیه خـالی از دلیـل کتاب و سـنت نگذاردنـد و احیانا اگر دلیل مساله را از اخبار اهل بیت سـلم الله دست نمی آوردنـد بـدون تکبر و انفه اقرار به جهل می کردنـد چنانکه الآن در کتب فقهیه مولاـی من مثل کتاب مبارک جامع و غیر آن موجود است که مسائلی که منصوص نبوده [صـفحه ۱۷۴] اولا ذکر نکرده اند و اگر جائی لازم شده است صـریحا اقرار به ندانستن فرموده اند حتی در یکی از کتب جامع بعد از آنکه مسائل منصوصه را ذکر می کننـد صـریح می فرماینـد که مسائـل دیگر در این کتـاب هست و من چون نص ندیـده ام و لا حول و لا قوه الا بالله آنها را نمی دانم پس ملاحظه کن که تاسـی و متابعت ایشان از آل محمـد (ع) تا چه درجه است که با وجود چهارصد جلد مصـنفات در انواع علوم هیچ تکبر و انفه دامن گیر ایشان نیست و صریحا اقرار به اینکه مساله غیر منصوصه را نمی دانم می فرمایند و ابدا به امتحانات و مصالـح مرسـله و قیاسات فتوی نمی دهنـد و هم چنانکه آل محمـد (ع) فرموده انـد که ما ابهم الله و اسـکتوا عما سکت الله مسـاله را مبهم می گذارنـد و می رونـد و همچنین در عمـل خود به جمیع آنچه از اخبـار اهـل بیت برای ایشان ظاهر شده دقیقه را فرو گذاشت نمی کردند و با وجود این با کمال زهد و ورع و اعراض از

دنیا و طمع نکردن در حطام آن راه رفتند و یک دینار از مال کسی بر خود مباح ندانستند و در بند یرتاست و اجراء فتیا و اخذ رشاء ابدا نبودند بلکه دیده شد که هندوی خارج مذهب مشرك بر حسب عادت با وجود حاجت مجموعه نبات آورد و عرض حاجت نمود یک حب نبات از او قبول نکرد و بر نداشت و حاجت او را برآورد و از مسلمین که به طریق اولی قبول نمی فرمود بحدی که همه کس این مطلب را می دانستند و به همین سببها حسدها و اغراض نفسانی بعضی بجوش آمد که نبادا مردم چون این زهد تقوی را مشاهده نکردند از آنها اعراض کرده اقبال به ایشان نمایند و دکانها بسته شود این بود که بنای عداوت و تهمت و ایراد را گذاشتند و خداوند چنان تسدید و تایید فرمود که روز بروز حقیت ایشان بر مردم بهتر ظاهر شد و هر چه بر ایشان ایراد کردند اگر تهمت بود کذب آنها را ظاهر کردند و اگر صدق بود دلیل مسأله را از کتاب و سنت ظاهر فرمودند که بر هر که نظر کرد و تدبر نمود صدق قول ایشان واضح شد پس در حقیقت مطابق دعوی ایشان که ما مردمی هستیم از علمای شیعیان آل محمد (ع) تسدید و تائید خداوند در حق ایشان محقق شد طوری که شبهه بر هیچ منصف الحمدلله باقی نمانده و از جمله مختصات ایشان امر رکن رابع است و این هم که این را مختص می شمریم از این جهت است که ایشان در اثبات این مسئله و تاکید بر عمل به مقتضای آن

بیشتر از پیشتر کوشیدند به اینکه این امر مستحدثی بود که ایشان آورده باشند بلکه کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اخبار و ائمه اطهار (ص) و اجماع شیعه بلکه اجماع جمیع مسلمین بر آن است نهایت چون مردم عمل به مقتضای این علم نمی کردند ایشان سعی نمودند که مساله را به غایت وضوح و ثبوت برسانند تا مردم ببینند که مفری از عمل به مقتضای آن نیست و تهاون در آن نکنند حال که این را دانستی می گوئیم که مراد از رکن رابع کلیه ولایت دوستان آل محمد (ع) و برائت از دشمنان ایشان است که در چندین کتاب این مطلب را نوشته اند و به انواع ادله شرعیه ثابت و محقق فرموده اند همچنانکه بی شبهه درجات دوستان آل محمد (ع) مختلف است و عامی با عالم [صفحه ۱۷۵] و عاصی با مطیع البته فرق دارد و خداوند فرموده هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب هم چنین درجات محبت ایشان هم البته تفاوت می کند و نمی توان گفت که فلان شخص زانی شارب الخمر لاطی را که در زمره دوستان آل محمد (ع) شمرده می شود با فلان مؤمن متقی عالم زاهد به یک درجه باید دوست داشت این است که ایشان سعی نمودند که معرفت شیعیان آل محمد (ع) برای خلق حاصل شود تا بتوانند محبت هر کسی را آنطوری که لایق است حاصل کنند و نیز در عمل کردن به مقتضای شریعت مطهره شخص جاهل لابد است که رجوع به عالم متقی راوی از آل محمد (ع) نماید و البته معرفت چنین شخصی بر انسان لازم است مرحوم میرزای

قمی رحمه الله این مساله را از اصول دین شمرده اند و مشایخ ما هم به مقتضای ادله چند که از اخبار اهل بیت دست آوردند این مساله را از اصول دین شمردند و ما اگر بخواهیم ادله این مطلب را از کتاب خدا و سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت و اجماع ملل ذکر کنیم سخن به طول می انجامد و اینقدر مشایخ ما در این باب نوشته اند که ادله آن هم بر غالب واضح و بین شده است ولی همین قدر یک آیه و یک حدیث به جهت تیمن و تبرک ذکر می کنیم خداوند فرموده است در سوره ی سبا و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما امنین و در برهان نقل کرده است از حضرت صادق (ع) فرمود داخل شده حسن بصری بر محمد بن علی پس فرمود به او یا اخا اهل البصره به من رسیده است که تو تفسیر کرده آیه را از کتاب خدا بر غیر آنچه نازل شده پس اگر کرده باشی اینکار را هلاک شده و هلاک کرده عرض کرد کدام آیه جعلت فداک فرمود قول خدای عزوجل و جعلنا بینهم تا آخر ویحک چگونه قرار می دهد خداوند از برای قومی امانی و متاع ایشان در دیده می شود به مکه و مدینه و ما بینهما و بسا او را به بندگی بگیرند و کشته بشود و نفس او قوت شود پس تاملی کرد و اشاره به سینه مقدس فرمود و فرمود مائیم قرائی که خداوند برکت در آنها قرار داده عرض کرد جعلت فداک آیا یافته ای این

را در کتاب خدا که قری رجال باشند فرمود بلی قول خدای عزوجل کان من قریه عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حسابا شدید او عذبناها عذاب نکرا پس کیست عالی علی الله عزوجل دیوارها یا خانه ها یا رجال باز عرض کرد و جعلت فداك زیاد کن مرا فرمود قول خدای عزوجل در سوره یوسف و اسأل القریه التی کنا فیها و العیر التی اقبلنا فیها بکه امر کردند از قریه و عبر سؤال کن یا رجال عرض کرد جعلت فداك پس خبر ده مرا از قرای ظاهره فرمود ایشان شیعیان ما هستند یعنی علمای ایشان تمام شد حدیث شریف و چندین حدیث به این مضمون وارد شده بلکه کتاب کفر و ایمان بحار و عوالم و دابی تمام در باب ولایت و برائت است و معرفت دوستان و دشمنان حال بگو ببینم که باب مرتاب شما که رادع مدعی رکن رابع شد چه کرد که ردع نمود آیا حجت و برهان ایشان را از دست گرفت که بی دلیل ماندند آیا اصل ولایت اولیاء و برائت از اعدا را از میان برداشت و امر تازه در این باب آورد با اینکه الان بنای خود [صفحه ۱۷۶] شما در مذهب باطل خودتان بر همین هست و دوستان آن مرد را دوست می دارید و دشمنان او را دشمن می دارید پس ردع شما به چه قاعده شده است بلی همین که شما برخواستید و مدعی این امر باطل شده اید با آنکه هنوز هیچ حجتی بر مذهب خود اقامه نکرده اید خود را رادع ایشان می دانید و اظهار سرود و خوشوقتی می کنید این سرور شما هم باشد بالای

سرورهای دیگر که از ظهور حجت باطله خود دارید ولی ما این حرف را بطور واقع و حقیقت می زنیم که رادع شما در حقیقت پدر بزرگوار من و برادر عالی مقدار من بوده و هستند و آن زخم که از شمشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که تا قیمه مندمل نخواهد شد از توپها و تفنگ ها که در مازندران و زنجان و تبریز بر شما وارد آمد خیلی سخت تر است زیرا که آنها را فراموش کردید و اینها فراموش نمی شود و در کتب و دفاتر و سینه ها ثبت است و هر روز زخمی تازه و المی بی اندازه وارد می آورد این است که فرمودند ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و اگر بگوئی که مراد شما از رکن رابع چیز دیگر است می گویم کتب مشایخ ما حاضر است مردم ملاحظه کنند ببینند که آیا غیر از اینکه خلاصه اش را نوشتیم چیز دیگر هست یا نیست و خود تو در اول کتاب گفتی که بنای اسلام بر این است که هر چه انسان به زبان اقرار کند باید گرفت و گفتن اینکه تو در دل غیر از این داری از شرع اسلام نیست و انصاف باید داد که الآن صد سال متجاوز است که مشایخ ما اظهار علم خود را می فرمایند و الحمدلله همیشه اتباع و اصحاب داشته اند و عدت و شوکت ایشان به مراتب از جمعیت شما بیشتر بوده و هست و هرگز در صدد فتنه و آشوب و خون ریزی و مال مردم خوردن نبوده و نیستند اما شما به محض

اینکه صـدای خود را بلنـد کردیـد مردم را به طمع مـال و حکومت و سـلطنت فریفته خونهـا ریختیـد و اموال مردم را به غـارت بردید تا خداوند به خلاف آنچه به حضـرت صاحب الامر (ع) وعده داده که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهـم ائمه و نجعلهم الـوارثین و نمکن لهم فی الاـرض و نری فرعـون و هامـان و جنودهمـا منهم مـا کـانوا یحـذرون شـما را مسـتاصل و گرفتار نمود و قلع و قمع شـما را کردنـد و چنـدین سال است که محبوس و ممنوع از حرکت مانده اید و مشایخ ما الحمـدلله غیر از همین بی سـر و صـدائی و اذیت کسـی ننمودن و اظهـار علم و نشـر فضائل آل محمـد (ع) نمودن مطلب دیگر نداشـته و ندارند بلکه اشـهد بالله که طالب ریاست های دنیوی هم نیستند و خداوند هم بر همین دعوی ایشان را تسدید و تایید فرموده و ابـدا اظهـار بطلاـنی از هیـچ جهت نشـده است نهـایت تو خود را خوشـحال کرده که این مرد رادع ایشـان بوده اسـت دیگران هم همین خیالات را کردند و بجائی نرسید باری چون این مرد جسارت کرده بود مختصری جواب نوشتیم.

استدلال به حدیث دینهم دینارهم، قبلتهم نساؤهم

اشاره

بعد باز تتمه از تسدید خداوند خاتم انبیا (ص) را نوشـته است تا آنکه گفته است آنچه حاصلش این است که مدتها گذشت تا اینکه وحـدت به کثرت مبـدل شـد و احکـام [صـفحه ۱۷۷] اسـلام فرامـوش گشـت و دینهم دینـارهم و قبلتهم نسـاؤهم المهم اهواؤهم ما بقی من الاسلام الا اسم و من القرآن الا رسم مساجد و مصاحف را بذهب و جواهر زینت نموده اند و همین هم از

علایم ظهور است و اکثری اقلا هر یوم یک جزو قرآن تلاوت می نمایند و احدی متذکر معنی آن نیست و در مدینه که پنجاه درس فقه و اصول است یک درس قران و تفسیر نیست و اگر هم باشد همه بحث و مذاکره در این است که کسی معانی آیات قرآن را نمی داند نعوذ بالله اگر مایه و مشعر و ادراک فهم آیات در خلق نبود چرا نازل فرمود و به چه جهت حجت است مصدق و مکذب صادق و کاذب صدق و کذب و اشتقاق هر یکی را هر عامی می داند و کذلک کافر و مؤمن مشرک و موحد ظاهر است نار و جحیم و عذاب الیم و عذاب مهین و خالدین فیها و جنت و ثواب و حور و قصور و انهار و نعیم نزد کل معلوم و واضح است و کذلک آیات که آنچه به وحی الهی نازل و در این کتاب مستطاب ثبت شده آیات است مصدق به آیات را بشارت جنت فرموده و مکذب و کافر به آیات را وعید عذاب نموده و اینکه مفسر به رای را می فرماید فلیتبؤ مقعده من النار بیان حقیقه آنها است یعنی حقیقت جنت و نار و حور و قصور و انهار چه که قبل یوم تاویل مخفی و مصون از عرفان و ادراک عباد است و یوم تاویل یوم رجع و ایاب است که مصادیق ظاهر و مشهود است و علاوه حجیت کتاب و آیات مجمع علیه است و کذلک معرض و معترض آیات و کتاب از اهل نار است ضروری و بدیهی جمیع ملل و مذاهب است باری صدق رسول الله روح

العالمین فداه الاسلم ظهر غریبا و سیعود علی ما کان غریبا و فی الحقیقه میزان همین است.

جواب

در گفتگوی با این مرد حیرانم اگر جواب هر مطلبی را به اندازه لزوم تفصیل بدهم سخن بطول می انجامد و اگر مختصر کنیم جواب از بسیاری کلمات او مبهم می ماند و هر چه می گوید باطل است ولو کلمه حقی بگوید بر غیر آن مرادی است که خداوند و پیغمبر (ص) فرموده اند باری و این کلمات که نقل کردیم چون جواب بعضی از آنها پیش ذکر شده مختصرا می گوئیم اما آنکه گفته علم تفسیر قرآن را تحصیل نمی کنند می گوئیم اگر چه همان فقه و اصولی هم که تحصیل می کنند اگر از آن راه که آل محمد (ع) فرموده اند باشد یک شعبه از علومی است که مندرج در قرآن است زیرا که در اخبار مکرر فرموده اند که علم ما همه مستنبط از قرآن است و در مسائل شرعیه که شان فقها است غالبا به آیات قرآن استدلال فرموده اند بلکه در تصحیح اخبار دستورالعمل داده اند که هر حدیثی که با قرآن موافق است صحیح است و هر چه مخالف است صحیح نیست و چند نفر از اصحاب ما مثل اردبیلی مرحوم و غیر او آیاتی که متعلق به احکام فقهیه است جمع نموده و تفسیر آن را نوشته اند پس در حقیقت اصل فقه و اصول یک شعبه از علم قرآن است و کسانی در صددند که از آن راه که آل محمد (ع) فرموده اند سلوک کنند تحصیل آن را می کنند و اما اینکه گفته متروک بودن این علم و عمل نکردن به قرآن از علایم ظهور است راست گفته اما

ملتفت نشده است که علامت درجائی استعمال می شود که امری مخفی باشد و چیز دیگر علامت او بشود و امری که خودش با صفات خاصه خودش آشکار شده دیگر محتاج [صفحه ۱۷۸] به علامت دیگر نیست و شاهد این که در بادی نظر بنظر رسید این است که صعصعه بن صومان به حضرت امیر (ع) عرض کرد که چه زمان دجال خروج می کند و آن حضرت از باب اینکه توقیت نمی فرمود در اخبار فرموده اند که هر کس توقیت کند مترس از اینکه او را تکذیب بکنی و کتاب خدا هم شاهد این مطلب است و بعد ذکر آن انشاء الله خواهد شد در جواب صعصعه فرمود مسئول به این مسئله اعلم نیست از سائل بعد فرمود و لکن از برای وقت خروج او علاماتی است و همچنین شواهد این مطلب بسیار است پس علامت در جائی گفته می شود که امری مخفی باشد و این علامتها که در اخبار فرموده اند مال پیش از ظهور امام علیه السلام است و شما که امروز مدعی ظهورید علامت برای چه می شمرید و اما بعد از ظهور اندك زمان نمی گذرد که برکت وجود مقدس او مردم صاحب علمها و معرفتها می شوند و اوضاع عالم تمام دیگرگون می شود و این مرد که شما می گوئید آمد و رفت و هیچ تغییری در اوضاع عالم مشاهده نشد بلکه اگر درست ملاحظه کنی از آن زمان که آمده تا حال از این قبیل علامتها از معاصی و جهل و بی دینی و غیر اینها هر چه زیاد شده که کم نشده است پس چه فایده بر وجود این شخص مترتب شد مگر تشدید و

تغلیظ همین امور و اما آنچه گفته که ظاهر قرآن را هر عامی می داند چه محکم فرموده است معصوم (ص) که ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان اول گفتی علم تفسیر قرآن را تحصیل نمی کنند و حال می گوئی علم ظاهر قرآن را همه کس دارد و تاویل آن را هم که می گوئی پیش از ظهور مصون و مخفی است پس چیزی را که می دانند تحصیل حاصل برای چه و چیزی هم که بسته به ظهور است منتظر ظهورند نهایت تو دلت می خواهد بی دلیل و برهان از تو بپذیرند و نمی پذیرند و عجب است والله که عوام عرب عبارت کتاب لغت یا نحو و صرف که متعلق به همین کیفیت سخن گفتن است فقط محتاج به زحمتها در تحصیل آن هستند و چه بسیار که آخر هم صاحب علم نمی شوند و قرآنی که خداوند می فرماید فاعلموا انما انزل بعلم الله اینقدر سهل و آسان شمرده که هر عامی می فهمد کسانی که در عربستان تحصیل می کنند افتخار می کنند که از عهده معنی کردن شرح لمعه و شرح کبیر بلکه مغنی و مطول برآیند و قرآن اینقدر سهل شده که هر عامی می فهمد ای مرد قدری در اخبار ملاحظه کن ببین آل محمد (ص) در مسائل لا تعد و لا تحصی برای عرب که قرآن به زبان خودشان نازل شده بود و بسیاری آن را می خواندند بلکه بسیاری از ایشان بسا تمام آن را حفظ داشتند بنا می گذاشتند از هر قرآن برای آنها دلیل و برهان بر مطلبی اقامه می فرمودند و وجه دلالت را به آنها می فهمانیدند و مستمع آخر می گفت که پنجاه سال قرآن را

خوانده بودم و گویا اصلش این آیات را نشنیده و نخوانده بودم اگر به این آسانی بود عرب چه طور به این درجه جاهل به آن می شدند نمی گویم که هیچ از ظاهر قرآن بهره ندارند کلمه پس از کلمه و آیه بعد از آیه می فهمند مثل هر عامی عرب که عبارت شرح لمعه را برای او بخوانند کلمه بعد از کلمه می فهمد اما طوری که بتواند [صفحه ۱۷۹] یک صفحه آن را بخواند و حقیقت مطلب او را بر آورد نه والله که نمی توانند و اما اینکه گفته اند اگر نمی فهمند چه طور بر ایشان حجت است چه دخل به این مطالب دارد وحی خدا هم حجت است اما تا رسول در میان نباشد تو از وحی خدا هیچ خبردار نمی شوی هم چنین کتاب حجت است اما تا رسول و اوصیاء او تفسیر آن را به ما نفهمانند نمی توانیم عمل به مقتضای آن کنیم این است که عرض کردند به ایشان که اولا یکفیهم القرآن قال بلی لو وجدوا له مفسرا و این دعوی بی جا را هم می کنند محض اینکه اگر تفسیری نمودند و گفتیم شاهد آن از اخبار اهل بیت چیست بگویند که قرآن حجت است و البته خود ما می فهمیم ولی مسلمانان امید است که گول الان کتاب مبارک کافی در حقیقه حجتی است از خداوند در میانه خلق و مسایل شرعیه هم دخلی به بواطن و اسرار ندارد تو را به خدا تا شخص فقیه جامع الشرایط نشود از کتاب کافی می تواند تکلیف خود و سایر را معین کند و اما اینکه گفته تاویل کتاب و حقایق آن را کسی نمی داند و

ظهور آنها بسته به ظهور امام (ع) است بلی البته آن علمی که آن روز به روز می کند هیچ وقت بروز نکرده و کاملین علما هم از ترشحات فیوضات آل محمد (ع) قبل از ظهور چیزها ملتفت می شوند ولی توثبت العرش ثم انقش و سابق بر این حدیثی مفصل نقل کردیم از بحار که مراد از اینکه یوم تاویل یوم ظهور است این است که اخباری که از ظهور و کیفیات آن در کتاب نازل شده بود همه تنزیل قبل از تاویل بود و هم چنین همه اخبار آینده که در قرآن فرموده است همه تنزیل پیش از تاویل است حتی مثل مغلوب شدن روم و جنگهائی که حضرت امیر (ع) فرمود و آن روز که روم مغلوب شد یا جنگ جمل و صفین و خوارج بر پا شد تاویل آن آیات بروز کرد و هم چنین آیاتی که به ظهور امام (ع) خبر می دهد آن روز که آن حضرت تشریف بیاورد می کند و مقصود این نیست که همه بکلی بر غیر آن وضعی است که بیان شده است بلکه اگر تاویل به این معنی مراد است البته ظاهر هم مراد است مثلا خداوند می فرماید قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین در ظاهر که ملاحظه کنی البته اگر آب ما فرو رفت غیر از خدا نیست کسی که آب بما بدهد و باید شاکر نعمت او باشیم و سائل از او حال اگر این را تاویل کردی که اگر عقل از سر شما رفت یا باطن آن را گرفتی که اگر امام شما غایب شد کیست که عقل به شما بدهد

یـا امـام را ظاهر بکنـد صـحیح است اما معـذلک معنی ظاهر آن هم سـر جای خود هست و مراد است باری و بسـیاری از آیات هست که از همان حدیث شریف که سابقا روایت کرده ایم ظاهر می شود که تاویل آنها یعنی مصادیق ظاهره آنها در قیام قائم (ع) بروز بکنـد خلاصه مقصود اشاره به اصل مساله بود و این مرد منظورش این است که بگویـد امروز یوم ظهور است و وقت تاویـل کتـاب و تاویـل هم که بر خلاـف وضع ظاهر است پس هر چه من از تفاسـیر کتاب می گویم ولو هیـچ دلیلی در دسـت نداشـته بـاشم بپذیریـد و حال اینکه به این آسانی نیست تو اول ظهور امام را ثابت بکن آن وقت از تاویل کتاب بگو و ظاهرش را هم بـاز [صـفحه ۱۸۰] درسـت کـن زیرا کـه هر چـه از ظـاهر متفرع بر بـاطن اسـت و خلاـصه ایـن است که هر دو مسـتلزم یکدیگرنـد و ظـاهر راه معرفت بـاطن است و امـام (ع) فرمود قـد علم اولوا الالبـاب ان الاسـتدلال علی ما هنالک لا یعلم الا بما هاهنا و اخبار به این معنی متعدد است باری و اما آنچه از غربت اسـلام گفته آن هم راست است همین بس در غربت اسلام که امثال شـما پیدا شده اید و اینجوره رخنه ها در اسـلام می کند و احدی غیر از مشایخ ما نصرت اسلام را نمی کند و ایشانند که بر اهـل عـالم ظاهر کرده انـد بطلان شـما را ولو اینکه معـذلک فریقا هـدی و فریقا حق علیهم الضـلاله اما آن روز که امام (ع) تشریف می آورد بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بارد گر روزگار چون

شکر آیـد اسـلام از غربت بیرون می آیـد و به عزت و شوکت اصـلی خود می رسـد و بعد از این انشاء الله شـرح این مطالب به تفصیل می آید حاجت ببسط دادن اینجا نیست.

استدلال به قرآن برای حقانیت باب

اشاره

گفته است و در اخبـار و آثار به اختلاف عبارات و بیانات بسـیار است که قرآن به هیئت انسان در قیمه ظاهر می شود و مؤمنین خود را شـفاعت می نمایـد و کذلک آتشـی افروخته می شود و امر می شود ناس داخل آن آتش شوند هر که داخل از امتحان خـالص بیرون آمـده فضـرب بینهم بسور له باب و باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العـذاب و مؤمن ممتحن بالاجماع اصـحاب قـائم است مجملا قرآن به هیئت انسان بایـد ظاهر شود چه که او است قرآن ناطق و از لسان مبارکش آیات الهی ظاهر شود هر نفسـی که بید خضوع و خشوع و تسلیم و رضا گرفت و در نهایت تعظیم بوسید و بسر گذاشت و شکر الهی نمود و عرض کرد امنت بالله و آیاته قد صدقنا الله و رسوله او مسـلم حقیقی و مؤمن واقعی است و با میزان مطابق شده و از محک صاف و خالص بیرون آمده و نعوذ بالله هر نفسـی که توقف کرد و یا اعراض نمود و اعتراض کرد و احتمال داد که ممکن است نفسی کلماتی را به خـدا نسـبت دهـد و از خـدا نباشـد همین احتمال و توقف و شـبهه و انکار و اعراض و اعتراضـی است که بر نقطه فرقان و فرقان نموده بل اظهروا علی و اقوی چه که مسلمین هزار و سیصد و ده سال است آیات را میزان و محک الهی

دانسته اند و راه نجات اعتقاد کرده اند و مکذبین آیات را لعن می کنند و اهل جحیم و عذاب می دانند.

جواب

اما آنچه گفته که قرآن در قیمت به هیئت انسان جلوه می کند راست است ولی فایده به شما نمی کند و جواب آن را مفصلا می گوئیم و اما آنچه گفته که آتشی افروخته شود و امر می شود ناس داخل آن شوند راست و در غیر آن هم بافته این آتش نار فلق است که به جهت امتحان اطفال و مستضعفین افروخته می شود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند و یک حدیث را نقل می کنم در کتاب المبین از حضرت باقر (ع) نقل فرموده است که فرمود هر گاه روز قیامت شود خداوند احتجاج می فرماید بر پنج نوع از خلق بر طفل و آن کسی که میانه دو نبی بمیرد و آن کسی که درک بکند نبی را و نبوت او را نکند و ابله و مجنونی که تعقل نمی کند و کر و گنگ پس هر یک از ایشان [صفحه ۱۸۱] احتجاج می کند بر خدای عزوجل فرمود پس می فرستد خداوند به سوی ایشان رسولی پس مشتمل می کند از برای ایشان آتشی را پس می گوید به ایشان که پرورنده شما امر می کند که بجهید در این آتش پس هر کس جست در آن بر او برد و سلام می شود و هر کس عصیان کرد سبقت بسوی نار می گیرد تمام شد حدیث شریف و مراد از مردن بین نبیین مردن در زمان فتره است چنانکه در حدیث دیگر بفتره بین نبیین تعبیر آورده اند و مقصود از آن کسی است که دعوت نبی سابقهم به او نرسیده باشد بواسطه فتوری که

در دین حاصل می شود از مکر شیطان خلاصه و این آتش را آتش فلق هم می گویند بجهت اینکه در حدیثی می فرماید که این آتش را از چاهی در جهنم که آن را فلق می گویند می آورند پس موافق اخبار آل محمد علیهم السلام دانستی که این آتش را برای اطفال و مستضعفین که در دنیا تمیز کفر و ایمان را نداده اند می افروزند و اما ماحض الایمان و ماحض الکفر که در دنیا از امتحان بیرون آمده اند و خالص شده اند در ایمان یا کفر آنها محتاج به این امتحان نیستند پس اینکه گفتی امر می شود ناس داخل آن شوند و حال اینکه ناس شامل همه کس هست خطا گفتی و آیات و اخبار بسیار شاهد این مطلب است ولی حاجت به تفصیل نیست و اما آیه شریفه فضرب بینهم بسور تا آخر هم که در این مقام خوانده ای آن هم بی جاست و این از لوازم همین ادعای خامی است که می کنید که تفسیر قرآن را می دانید و نمی دانم که شما اعلمید یا پیغمبر و ائمه (ص) که قرآن در خانه ایشان نازل شده خلاصه در چند حدیث فرموده اند چنانکه در برهان مذکور است که خداوند در قیمه نور را بر خلایق قسمت می فرماید و سهم منافقین در انگشت ابهام پای چپ ایشان واقع می شود طوری که راه می روند و نور را لگد می کنند پس منافق به مؤمن می گوید که بایست در جای خود تا از نور تو اقتباس کنم پس گفته می شود به او که برگرد عقب خودت و التماس نور کن جائی که نور قسمت شده همینکه بر می گردد سوری در میانه زده می شود که از برای

آن دری است که باطن آن رحمت خداست و مؤمنین منعمند به آن و ظاهر آن عذاب خداست یعنی جائی که منافقین واقعند پس منافقین فریاد می کنند از وراء سور که آیا ما با شما نبودیم جواب می دهد بلی و لکن شما خود را مفتون کردید تا آخر آنچه در اخبار فرموده اند و در بعضی اخبار فرموده اند که مراد از سور پیغمبر است و باب علی بن ابی طالب علیه السلام است پس ملاحظه کن آیه شریفه هیچ ربطی و مناسبتی با این مقام ندارد این منافقین همه از ماحضین هستند و خبث طینت ایشان در دنیا ظاهر شده و محتاج به نار فلق نیستند و چه ربط دارد امر این سور با نار فلق و این عذابی که در ظاهر این باب است اگر کسی العیاذ بالله داخل آن شد خیر او نیست بلکه شر او است و دخول نار فلق برای مستضعفین خیر است و اگر بگوئی آیات قرآن هر آیه اش معانی بسیار دارد بلکه همه مطالب در او هست می گویم راست است ولی این دخلی به مقام استشهاد و احتجاج ندارد پس بنابراین در استدلال بر این فقره آیهالکرسی بخوان یا سوره توحید یا سوره قدر و شبهه نیست که کسی که ادنی مسکه [صفحه ۱۸۲] داشته باشد این قسم استدلال نمی کند خلاصه و اما اینکه در اصل مطلب اشاره به باطن می کند که مراد از نار امام است مثلا یا ولایت او است ما انکار اصل مطلب را نداریم و در قرآن در بعضی مقامات خداوند امام را به اسم نار خوانده ولی حرف در این است که به محض خواندن آیه

در هر موقعی مطلب ثابت نمی شود امامت اگر معلوم شد بعد هر چه از گفته او است صحیح است و اما یاوه گوئی اطفال هم یاوه بسیار می گویند و مثمر ثمری نیست و اما آنچه اول و آخر در باب قرآن گفته که در قیات بهیئت انسان جلوه می کند آن هم اصل حرف صحیح است اینکه او بیجا گفته باشد زیرا که از تو سؤال می کنم که مراد از اینکه قرآن به هیئت انسان بروز می کند این است که به همین صورتی که عامه مردم آن را صورت انسانی می گویند باید جلوه بکند که امتیازی ما بین جلوه قرآن با عامه خلق نوعا نباید باشد یا باید باشد اگر می گوئی نباید باشد که این حرفی است از روی کمال بیخردی پس بنا بر این همه خلق می توانند ادعا بکنند که مائیم کلام الله ناطق و از همه باید پذیرفت زیرا که امتیازی که دو صورت نیست و یکی از آنها اولی به پذیرفتن این حرف از او از دیگری نیست پس باید از هر که مدعی شد بپذیریم اینکه سخنی است که هیچ عاقل نمی گوید و اگر بگوئی که غیر از آنکه واقعا قرآن ناطق است احدی این ادعا را نمی تواند بکند می گوئیم شبهه نیست که در برابر هر داعی بحقی داعی به باطلی هست و خود تو هم اقرار داری و مسلم داعی به باطل دعوتی که به سبب همان دعوتی و مردم از او اعراض کنند نمی کند زیرا که اگر چنین کند کسی اقبال به او نمی کند مثلا ممکن نیست که داعی به باطل مقابل داعی به حق بایستد و بگوید همان طور

که تو دعوت به خدا می کنی من عوت به شیطان می کنم و همان طور که تو خلق را هدایت می کنی من اضلال می کنم و همانطور که تو کتاب الله ناطق هستی من صحیفه میشومه شیطان ابکم هستم و بدیهی است که اگر چنین گفت احدی اقبال به او نمی کند پس لا محاله دعوتی می کند که شبیه به حق باشد و در حدیث شریف فرمودند انما سمیت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق پس البته خواهد گفت تو داعی الی الله و هادی خلق و کتاب الله ناطق نیستی و منم همه اینها نهایت بر خداست که بطلان او را برساند و در این مسئله الحمدلله شبهه نیست هر چند که اس اساس بدعتهای این بدبختان همین است که ادعای باطل نمی شود با اینکه خودشان هنگام غفلت اقرار می کنند که ممکن است و خداوند به همین حجت خود را بر آنها تمام کرده و تصریح بهر دوی این مطلب سابق بر این نموده است و در این عبادت هم به همان شق باطلش تصریح کرده چنانکه دیدی باری پس از حکمت پروردگار و عدل او نیست که داعی به حق و باطل مثل هم باشند ولو در خود دعوی شبیه به یکدیگر باشند و به وجه دیگر می گوئیم که اگر نباشد قرآن در بدن انسان جلوه کند البته حقیقت قرآن به منزله روح می شود از برای بدن انسانی چنانکه خداوند فرموده و اوحینا الیک روحا من امرنا [صفحه ۱۸۳] ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و شبهه نیست که بدن با روح باید مناسبت داشته باشد تا حکایت آن را بکند و اگر مناسبت

نداشته باشد ابدا حکایت نمی کند چنانکه علانیه می بینی که در ارحام زنان بلکه در معده و امعاء ایشان ابدان حیوانیه بسیار متولد می شود اما هیچ یک حکایت روح انسانی نمی کند مگر آن بدن تمام کامل که به شکل انسان ساخته شود با اینکه محلی است که خمیرمایه روح انسانی موجود است معذلک چون این بدنهای ناقصه قابل حکایت آن نیست روح انسان در آنها جلوه نمی کند و همچنین است امر در تمام این ملک پس آن بدنی که حکایت روح قرآن را باید بکند البته بدنی باید باشد که اعدل جمیع ابدان باشد تا همه کمالات قرآن را بتواند ابراز دهد نطفه پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود پس آن کتاب مبینی که خداوند در فضل او می فرماید فاعلموا انما انزل بعلم الله و می فرماید و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و می فرماید و من غائبه فی السمآء و الارض الا فی کتاب مبین و می فرماید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و می فرماید لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و می فرماید و لو ان قرانا سیرت به الجبال و قطعت به الأرض او کلم به الموتی بل الله الامر جمیعا و هکذا امثال این آیات که در فضل خود قرآن نازل شده و اخباری که از آل محمد (ص) در این باب رسیده است آیا چنین روح مبارکی که از امر خدا نازل شده است و امر خدا به آن منوال است که فرمود انما امره اذا اراد شیئا

ان یقول له کن فیکون هر گاه نباشد که این روح در بدنی جلوه گر بشود در بدنی که حکایت از این صفات می کند ظاهر می شود یا هر بدن که می خواهد باشد مانع از ظهور او نیست بی شبهه بدنی می خواهد که حکایت این کمالات را بتواند بکند و الا ترجیح بلا رجحان لازم آید و تو ملاحظه کن همان حدیث شریف را که در کیفیت آمدن قرآن به قیمت وارد شده است شاهد سخن ما را می یابی که می فرماید به صورت مردی جلوه می کند و آنقدر صاحب جمال و نور هست که بر صف انبیاء و مرسلین و شهداء و صالحین و ملائکه مقربین همه می گذرد و هیچ یک او را به واسطه ی نور و جمال و عظمت نمی شناسند و همه اینها به واسطه کمالاتی است که در او بروز کرده و به این سبب جلوه قرآن شده است حال این فضل را که شما برای این مرد اثبات می کنید فضایل قرآن را در او نشان بدهید تا از شما بپذیرند از علوم گذشته و آینده خبر بدهید از غائبات آسمان و زمین اطلاع بدهید شفاء و رحمت او را نشان بدهید اگر مخصوص مؤمنین است و مصدقین خود را مؤمن می دانید کوران و کران و مرضای خود را شفا بدهید همه هم صلاح نیست یکی دو تا ده تا همین قدر که سررشته دست بیاید یک کوه بسیار کوچک را سیر بدهید یا زمینی را بی اسباب ظاهری بشکافید یا با مردگان سخن بگوئید و جواب بشنوانید تا ما ببینیم که روح قرآن آنجا جلوه کرده یا نه و الا ادعای بیجا نمودن بلکه مخالف

نص قرآن که در چندین آیه فرموده است احدی مثل آن را نمی آورد شما این ادعا را صریحا [صفحه ۱۸۴] بکنید که بهتر از آن را آورده اید و بر خلاف حکم قرآن حکم کنید و هیچ صفت از صفات شما هم به صفات قرآن که ما دانسته ایم نماند به اقرار خودتان بلکه اقادیر خود را با دلیل و برهان هم به خیال خود ثابت می کنید ولو اینکه همه موهومات باشد با وجود اینها از ما تصدیق می خواهید که به محض اینکه تو گفتی این شخص کلام الله ناطق است دست بر سینه زنان بگوئیم بلی بلی سمعنا و اطعنا انشدك بالله ببین غیر از اینکه گفتم تکلیفی بما داری یا نه نه این است که می گوئی معجزات همه دروغ است مگر آیات کتابیه علم ما کان و ما یکون هم نداشته اند غیب هم نمی دانستند در شخص ظاهری ایشان هم شرطی نیست از هر جا باشد و هر طور باشد حتی نعوذ بالله من غضب الله و استغفر الله اگر احقاق حق و ابطال باطل منظور نبود تفوه به این کلمات جایز نبود از بعضی ثقات شنیده ام که حضرات می گویند که حرام زاده بودن مانع از رسیدن به این مقامات نیست آن وقت نسبت به مریم بنت عمران قذف می کنند و صریحا رد بر خداوند می نمایند آنجا که می فرماید ابنه عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کتب و کانت من القانتین و در آیه دیگر نظیر آن و جعلناها و ابنها آیه للعالمین اما این بدبختان حیا نمی کنند و شهادت خدا را رد می کنند خلاصه همین طور کسی

را می خواهند بیاورند با آن عنق منکسره ادعا کند که کتاب الله ناطق است و ما تصدیق کنیم عصمنا الله من الزلل و امننا من الفتن بحق محمد و آله الطیبین (ص) و به همین ظاهر سخن می گوئیم که اگر این قرآن است قرآن با آن فصاحت و بلاغت چرا به این عجمه و رکاکت و استهجان حرف می زند و با آن صحت و استقامت و موافقت با عربیت بیچاره چه حکایت شده که در همه ی این صفات بر عکس شده خلاصه سخن بطول می انجامد و الا تفصیل مجلس شاه شهید را در زمان ولیعهدی و نظام العلماء و آخوند ملا محمد ممقانی و جماعت دیگر که او را حاضر کرده بودند و صحبت داشته بودند می نوشتم که ببینی که نسبت کلمات او را به قرآن سهل است که والله به کتاب رموز حمزه نمی توان داد و قابل ذکر نیست یک کلمه بشنو آخوند ملا محمد پرسید از او که پیغمبر خمس قرار داده اند شما چرا ثلث قرار دادید جواب داد ثلث هم نصف خمس است دیگر تو خودت فکر بکن و جهات این جواب را ملاحظه کن فصل گفته است باری باید به تمام ذلت و انکسار و عجز و افتقار آیات را تصدیق نمائیم و امر صاحب آیات را اذعان کنیم و آنچه را از غوامض مسائل الهیه و اصول احکام ربانیه را که مخالف با ظهور و طلوع او دانستیم نسبت عدم علم و ادراک و عدم احاطه را به خود دهیم و از آن منبع علم الهی التماس نمائیم تا کشف فرماید و به جود و فضلش بیان نماید و حال

آنکه جمیع علامات و دلالاتی که ذکر شده و در کتب ثبت گشته کل ظاهر شده و باهر آمده و دیده و دانسته فهمیده اند و باسی نیست انکار نفوسی که نرفته اند و نزدیک نشده اند و بیانشان را نشنیده اند و دلایل و برهان آنها را ندیده اند جواب در حقیقت خوش مذهبی است و خیلی سهل و آسان است اما بر طبایعی که طالب دینی است ولی کسانی که عادت به تدین [صفحه ۱۸۵] کرده اند بسی بر ایشان دشوار است که از این راه بروند زیرا که به کلی بر خلاف قواعد متدینین است چنانکه پیش دانسته زیرا که از قواعد کلیه معرفت انبیاء اولیاء هر چه در دست هست همه را به تضعیف و تکذیب باید کنار گذارد مگر یک فقره آیات کتابیه را آنها را هم به هیچ قاعده از قواعد پیش نباید سنجید بلکه بصرف ادعای اینکه اینها آیات منزله من عندالله است باید قبول کرد و باید از شرایع و احکام سابقه خاصه از قواعد اسلام که منطبق بر این ظهور نیست باید از خود آنها پرسید وجه انطباق را فهمید و برهان دیگر لازم ندارد علایم هم که می گوید بروز کرده شرح هر یکی را بعد می کند که بروز هر یک برخلاف وضع ظاهر است در حقیقت عجب دین شریفی است ای مرد از خدا بترس همین طور بی پرده بگو میل کرده ایم سلطنت و ریاست داشته باشیم والله اگر شمشیر بکشید و همه ملک را مسخر خود کنید و غرضی سوای همین سلطنت نداشته باشید عقوبت آن کمتر است تا آن که به اسم تدین یک نفر را تابع خود کنید

حیف عاقل است که اینطور زحمت بکشد و خود را بخصوص افسار کند و بدهد دست یک جاهل نادان که به هر مهلکه می خواهد بیاندازد باری چون بیان همه ی این مطالب شده و می شود حاجت به شرح و بسط دیگر ندارد.

قدر و قیمت وجود علی محمد باب را نمی دانیم

اشاره

گفته است بلی اتحاد مظاهر قدسیه و مطالع احدیه را ندانسته ایم و این وجود مبارک را که ظاهر شد چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارکه می دانیم یعنی این سدره مبارکه را غیر آن سدره احمدیه محمودیه قدسیه رحمانیه می دانیم چنانکه امم سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند و از این جهت بسیار تعجب می نمائیم بلکه محال و ممتنع بوده که آیات الهیه که بر قلب مبارک آن سدره احدیه به مصداق نزل به الروح الامین علی قلبک و انه نزل علی قلبک باذن الله نازل شد بر غیر آن سدره مبارکه نازل شود چنانچه امم سلف به همین افکار باطل از جمیع فیوضات قدسیه و رحمتهای منزله الهیه محروم مانده اند و حال آنکه می فرماید لا نفرق بین احد من رسله و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده کنت نبیا و ادم بین الماء والطین اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد انا آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اما النبیون فانا و همین نزول آیات بر قلب و لسان مبارکش اعظم شاهد و اکبر دلیل و اقوی را علی حجت و معجزه است که این همان شجره حقیقه محمدیه است که لا نبی بعدی فرموده در آن زمان به آن اسم مبارک

کشـف نقـاب فرمـود و در این ظهـور به این اسم اعظم خرق حجـاب نمـود و چون آفتـاب چهره نمود بـدون دخول و خروج و حلول و تکرار تجلی و تعـدد قدماء چه که با این که یک شـمس بیش نیست هر فصل و یومی از افقی طالع و به جلوه و فضـلی مشرق است و هر یک به اسـمی ظاهر و به وصفی معروف و به انواری از هر از قبل ظاهر و کتاب بعد مهیمن و محیط بر کتاب قبل بوده تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض خلق الله الاشیاء بالمشیه والمشیه بنفسها هو الاول والاخر والظاهر و الباطن.

جواب

خدا نکند که مطالب علمیه دست عوام و جهال بیافتد و دخل و تصرف در معقولات [صفحه ۱۸۶] بکنند که چنان همه آنها را ضایع و فاسد می کنند که کسـی که اندك ربط از آنها داشـته باشد هوش از سرش بیرون می رود که اینها چه مزخرفات است که به هم بافته انـد و چه قـدر جاهلند عوام کالأنعام که دیگر گول اینها را می خورند و ما اولا در مفردات بیانات او سـخن می گوئیم انشاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله و بعد در اصل مطلب اما اینکه گفته این شخص چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارکه می دانیم می گوئیم چاره ما مسـلمانان چیست وقتی که پیغمبر و ائمه (ص) نص می فرمایند که غائب منتظر فرزند امام حسن عسـکری علیه السـلام است و تو می دانی که این شخص میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی است به چه دلیل ما می گوئیم که این همان موعودی است که ایشان فرموده اند در

صورتی که این امری است که به نصوص سابقین ما بایـد به آن بگیریم و بزعم تو آن زمان ذری بوده که عهـد این ظهور از ما گرفته شـده آیـا بر خلاـف آنچه معهود ما است از ما خواسـته انـد پس این در حقیقت ظلمی است که بالاتر از این نمی شود و اگر موافقت نصوص سابقین لازم نیست با اینکه خود شـما دایم در صدد هستید که متشابهی را دست بیاورید که آن را نص بر این شـخص قرار بدهیـد و الحمـدلله دست نیاورده ایـد پس بنابر عـدم لزوم نص خود این شـخص بایـد آیاتی و خوارق عاداتی علاوه بر علم و عمل و صـفات لازمه نبوت داشـته باشد تا تصدیق شود به ادله که سابق گذشـته و شـما الحمدلله از همه ی اینها عاری هستید و حال اینکه چاره از متابعت نصوص ندارید پس می گویم که در بحار روایت کرده است از موسی بن جعفر (ع) که فرمود نمی باشد قائم مگر امام پسر امام و وصی پسر وصـی و از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود هر گاه سه اسم پشت سر هم افتاد که محمـد و علی و حسن باشد چهارمی آنها قائم است و هم از آن حضـرت که فرمود قائم پسـر شـش است و مراد پسر امام ششـمی است که از حضـرت صادق (ع) تا امام حسن عسـکری (ع) شش امام می شود و حجت پسر امام حسن است و از حضـرت امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود خلف صالـح از فرزنـدان ابی محمـد حسن بن علی است و او است صاحب الزمان و اوست مهدی و اخبار داله بر این مطلب

بسیار است و مسئله الحمدلله واضح و حاجت به تفصیل ندارد بعد هم باز به مناسبت بیان بعضی را انشاءالله ذکر می کنیم پس چاره ما چه چیز است جز انکار کردن دعوی میرزا علی محمد خاصه که هیچ علامتی از امامت در او نبوده باز اگر نصی بطور صراحت بر فرض محال منطبق بر او شده بود چاره از تسلیم نداشتیم ولی آن هم نیست و اینکه گفتیم بر فرض محال از این باب است که محال است نص امامت از معصوم بر کسی راست آید مگر اینکه یقینا دارای صفات امامت هست و این مرد نه صفاتش صفات امامت است و نه نصی بر او صادق آمده خلاصه و اما اینکه گفته چنانچه امم سلف همچون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند نمی دانم معنی این حرف چه چیز است مگر انبیاء سابق به آنها وعده داده بودند که شخصی غیر معروف و غیر موصوف نبی می شود و شاید منظورش این بوده که چون بر خلاف اوصافی که آنها دست داشتند بود قبول نکردند [صفحه ۱۸۷] و این را هم که پیش از این دانستی که خطاست و آنچه از اخبار صحیحه انبیاء داشتند همه با اوصاف پیغمبر (ص) مطابق بوده است و اما آنچه خود جعل کرده بودند بر خلاف صفه نبی اگر چه به عوام خود بروز نمی دادند که اینها مجعول است ولی خود علما می دانستند که دروغ می گویند و خداوند از حال ایشان خبر داده که ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله تا آخر پس چه شباهت دارد حال ما به ایشان آیا زعم تو

ایـن اسـت که معاصـرین این مرد مثلاـ اینهـا جعـل کرده انـد و این نصـوص از معصـومین نیست که کتب مجلسـی چه بسـیار و همچنین همه مجلـدات عوالم بخطانـد و مرحوم الاـن موجود است بلکه اصولی که این کتب را از روی آنهـا جمع کرده انـد از دویست سـال و سـیصد سـال بلکه متجـاوز پیش از اینها موجود است و در نزد علما و غیر ایشان هست ملاحظه کنیـد که همین اخبار بعینها در آنها هست یا نیست پس بدون شـبهه اینها از جعل معاصـرین نیست که آنها را تشبیه به یهود می کند بلکه اشهد بـالله جعل یهودیان به شـما رسـیده که اخبار دروغ جعل می کنیـد طوری که مطابقه با اوصاف این مرد داشـته باشـد و در کتب خود می نویسـید و اگر چهار حدیث صـحیح هم در میانه می نویسد محض این است که امر دروغها را مشتبه کنید چنانکه بیان این مطلب به تفصـیل انشاء الله خواهـد آمد و اما آیات و اخباری که بر اصل مطلب خود شاهد آورده است از جمله آیه مبارکه لا نفرق بین احد من رسـله است و گمان فاسد او این است که این آیه دلالت دارد بر اتحاد شـجره رسل و حال اینکه ابدا دخل به این مطلب نـدارد و همین است لاـزمه اینکه مـدعی علم کتـاب بکـذب بشونـد تو از اول تا آخر آیه را ملاحظه کن ببین چه دخل به این مطلب دارد خداوند می فرماید امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر یعنی

ایمان آورد رسول به آنچه نازل شد به سوی او از پرورنده اش و مؤمنون همه ایمان آوردند به خدا و ملائکه او و کتب او و رسل او و جدا نمی کنیم بین احدی از رسل او یعنی دو ایمان و تصدیق و به همه ایمان داریم و گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از تو سؤال می کنیم غفران تو را ای پرورنده ما و به سوی تو است بازگشت و در برهان روایت کرده است از موسی بن جعفر از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام که اصل نزول آیه آن وقتی است که در معراج خداوند به پیغمبر (ص) وحی فرمود آیه که در سوره ی بقره است لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله تا آخر و این آیه بیشتر بر همه انبیاء نازل شده بود و بر امم خود عرضه فرموده بودند و آنها ابا کرده بودند از قبول آن به جهت ثقل آن و پیغمبر (ص) قبول نمود آیه را و عرضه بر امت هم فرمود و آنها قبول کردند تا اینکه می فرماید که خداوند تکرار فرمود آیه را بر پیغمبر بعد فرمود و امن الرسول بما انزل الیه من ربه پس پیغمبر (ع) از جانب خود و از جانب امت جواب فرمود و عرض کرد والمؤمنون کل امن بالله تا آخر حدیث شریف و غرض این است که مراد از تفریق [صفحه ۱۸۸] نکردن یعنی در ایمان و تصدیق و آن دخل بجدائی ذوات ایشان ندارد چنانچه در آیه دیگر خداوند می فرماید قولوا امنا بالله و ما انزل الینا

و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و نظیر همین آیه به اختلاف یسیر در سوره آل عمران باز هست یعنی بگوئید که ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است به سوی ما و آنچه نازل شده است به سوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه آورده شدند پیغمبران از جانب پرورنده خودشان جدا نمی کنیم بین احدی از ایشان و ما اسلام از برای خدا آورده ایم ملاحظه کن که ضمیر منهم راجع به همه آنچه پیش ذکر شده حتی اسباط حتی خود قائلین که الینا می گویند بنابر معنی ظاهر و شبهه نیست که اسباط همه انبیا نیستند و در برهان است که خدمت حضرت باقر (ع) عرض کردند که فرزندان یعقوب انبیا بودند فرمود نه و لکن اسباط بودند اولاد انبیا و از دنیا مفارقت نکردند مگر سعداء توبه کردند و متذکر شدند آنچه کردند و همچنین مخاطبین هم به حسب ظاهر که عامه امت باشند انبیا نیستند و شجره ایشان با شجره انبیا البته یکی نیست و معذلک خداوند می فرماید به مؤمنین که بگوئید جدا نمی کنیم بین احدی از ایشان پس ببین که در مقام ایمان خداوند امر فرموده که میانه انبیا و غیر انبیا هم تفریق نکنید و غرض این است که در نزد هر کسی هر چه از حق هست باید تصدیق نمود و فرق نگذاشت حتی ملاحظه کن که خداوند در مقام ایمان امر می فرماید که ایمان به خدا و رسول خدا بلکه کتب

خدا و ملائکه او بیاورید آمنوا بالله و رسوله والکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الاخر فقد ضل ضلالا مبینا بلکه در جای دیگر می فرماید یومن لله و یؤمن للمؤمنین پس تفریق میانه خدا و رسل و کتب او و ملئکه و مؤمنین هیچیک در ایمان نباید کرد حال این دلیل این است که شجره معدودات همه یکی است نعوذ بالله من غضب بالله و خدا و خلقش همه از یک شجره هستند بلکه صریحا خداوند منع می فرماید از تفریق میانه او و رسلش آنجا که می فرماید ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا تا آخر پس تفریق میان خدا و رسل ممنوع است پس نفوذ بالله همه از یک شجره هستند و ملاحظه کن که کفر بالاتر از این می شود که اولا تاویل کتاب را به رای بکنی آن وقت به معنی که خودش کفری است علی حده باری بلکه می گویم ایمان به معنی تصدیق است و مانع نیست که شخص بگوید ایمان به کفر کافر آوردم یعنی اعتقاد کردم که کافر است و مظنونم این است که در قرآن هم شاهد این هست ولی حالا عین آیه در نظرم نیست و مسلم تفریق میان تصدیق به حقیت رسل و مؤمنین و بطلان و کفر کافرین نباید کرد و اگر کسی ایمان به رسل بیاورد و اعتقاد به کفر کافرین نکند ایمان او پذیرفته نیست پس لفظ ایمان و

تصـدیق در هر دو مقام مسـتعمل شـد پس نعوذ بالله [صـفحه ۱۸۹] طینت انبیـاء بـا کفار هم یکی می شود چه قـدر نادانـند این جماعت و عاری از علم و خجالت نمی کشـند و دخل و تصـرف هم می کننـد هر کس نداند و نداند که نداند بر جهل مرکب ابدالـدهر بمانـد و مـا الحمـدلله معترف به جهل خود هستیم و تا از معصوم شاهـد بر مطلب خود نداشـته باشـیم نمی گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله و هر چه شاهد نداشـته باشیم ساکت می شویم و از جمله آیات که استدلال بر اتحاد کرده این آیه است و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصـر و مرادش از این اسـتدلال شاید این باشد که رسل خداوند مقام امر دارند چنانکه فرموده اوحینا الیـک روحـا من امرنـا و امر خداونـد یکی است پس رسولاـن یکی هسـتند و جـواب از این مطلب می گـوئیم که خداونـد این خطاب را به خاتم انبیاء (ص) فرموده و او است واحد و هر واحدی از آحاد حتی انبیاء اولی العزم شـریک او در این رتبه نیست چنانکه بعـد از این اثبات خواهـد شـد ان شاء الله و گاه باشـد که امر را تعمیم بدهند و بر همه رسولان بلکه بر همه خلق اطلاق بکنند چنانکه در حدیث شـریف فرمود لیس الا الله و فعله و نوره و حکما تعبیر از اطلاق همین مطلب آورده اند که لیس الا الله و صـفاته و اسمائه و مع ذلک حقیقت امر پروردگار یکی است وخلق بدون شبهه حقایق مختلفه هستند و خطا کرده است آنکه قائل به وحدت موجود شده است و بس است شاهد بر اختلاف

ایشان اختلاف معامله خداوند با ایشان پس یکی را معذب می کند و یکی را منعم و یکی را به درجات عالیه می برد و یکی را به درجات دانیه و یکی را به درکات سافله می فرستد و یکی را به درکات بالاتر و اگر همه از یک طینت بودند و یک مقام داشتند و مع ذلک خداوند اینطور با ایشان معامله می کرد ظلمی عظیم درباره ایشان فرموده بود پس مسلم حقایق آنها مختلفه است با اینکه به یک نظر همه را فعل خدا و نور خدا می شمرند و این از جهت این است که همه قائم به امر اویند و نور او است که احاطه به همه نموده اما هر یک بر حسب قابلیت خود حکایت از او نموده است و اسم خاص هر یک بر همان جهت قابلیت و انیت او که محل اختلاف است گذارده شده اگر چه همان نور هم به حقیقت در همه ی قوابل بروز نمی کند و آن مخصوص است به خاتم انبیاء (ص) و لکن نور او است یا ظل نور او که در سایر خلق بروز می کند به هر حال که وحدت امر پروردگار منافات با اختلاف طینتهای خلقی ندارد و خداوند فرموده و ما منا الا له مقام معلوم و فرموده و لکل درجات مما عملوا در ظاهر ملاحظه کن که نور آفتاب است که ظاهر در آینه های رنگارنگ و در و دیوار و آبها و باغها و سبزه ها و مزبله ها همه هست و معذلک کله قابلیتهای همه مختلف است و هر یک طبعی و مزاجی و خاصیتی و حسنی یا قبحی و مدحی یا ذمی برای خود دارند

و اگر نور آفتاب بر آنها نتابد هیچ یک مرئی و محسوس نیستند و آفتاب خودش فی نفسه یکی است و نور او هم تا بر روی قابلیتها نیافتاده یکی است و اختلافی در او نیست هم چنین است امر در همه ملک پس ببین که اتحاد امر خدا دلیل اتحاد قوابل انبیا نیست یکی را مبعوث بر نفس خود می گویند و یکی بر طایفه قلیله و یکی بر جماعتی و یکی بر همه خلق یکی نبی است یکی رسول است یکی اولی العزم است بلکه یکی از ایشان بالنسبه به یکی از خودشان عاصی است و دیگری مطیع پس ببین که چه همه اختلاف مراتب در ایشان هست [صفحه ۱۹۰] و اگر عاصی و مطیع را یکی دانستی یا هر دو را مطیع گرفته و یا هر دو را عاصی شمرده و هیچ کدام صحیح نیست باری و از جمله آیات که استدلال کرده این آیه است و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده یعنی نیست خلق شما و نه مبعوث شدن شما مگر مثل نفس واحده و راه استدلالی که حضرات خیال می کنند که اعتقادشان این است که هر ظهوری قیمت ظهور سابق است پس زمان عیسی قیامت زمان موسی بود و زمان خاتم (ص) قیامت زمان عیسی بوده و زمان ظهور امام (ع) قیامت زمان خاتم است و خلق و بعث شما هم که مثل نفس واحده است پس همان خاتم است که امروز مبعوث شده و نفس یکی است و صنع بعث هم مثل خلق است همان طور که آن روز از ارحام بیرون آمده بودند امروز هم به

همین طور و در برهان روایت نموده است از حضرت باقر (ع) در تفسیر آیه مبارکه که فرمود رسیده است بما والله اعلم اینکه ایشان یعنی منکرین معاد گفتند یا محمد خلق کرده شدیم ما اطواری نطفه ها پس علقه ها بعد انشاء خلق آخر هم چنانکه تو گمان می کنی و گمان می کنی که ما مبعوث می شویم در ساعت واحده پس خداوند فرمود ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده این است و جز این نیست که به او می فرماید بشو پس می شود باری اما بطلان اصل آن اعتقادی که در باب قیمت دارند که شاید بعد از این مفصلا بیاید و اینجا همین اجمالا می گوئیم که در اخیار یوم قیام قائم عجل الله فرجه و یوم رجعت و یوم قیمت هر سه را به اسم قیامت خوانده اند به جهت اینکه در رجعت که همه ما حضین و بعضی از سایر خلق رجوع می کنند و از هر امتی فوجی می آیند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده است و در قیام قائم عجل الله فرجه هم نیز بعضی اموات به دنیا بر می گردند و زنده می شوند چنانکه در اخبار فرموده اند و اما روز قیامت که همه خلق مبعوث می شوند و خداوند در صفت آن روز فرموده و حشرناهم و لم نغادر منهم احدا و بیان همین مطلب به عینه در اخباری که در اثبات رجعت فرموده اند شده است و در این مطلب شبهه نیست و اما آنکه کلیه اعتقادی آنها است که ظهوری قیمت است از برای ظهور سابق ابدا دلیلی بر این مطلب نیافته ایم و آنچه هم که حضرات استدلال می کنند از آیاتی که خطاب

به یهود زمان پیغمبر (ص) فرموده است که شما انبیاء را کشتید بیشتر دانستی که اخبار اهل بیت شاهد بر خلاف آن است و فرموده اند که این نسبت را خداوند به آنها داده است از جهت رضای ایشان به عمل سابقینشان و منظور این نیست که ایشان عین آنها هستند چنانچه در آن واحد هم کسی که عملی را می کند و دیگری راضی است به عمل او نسبت به او داده می شود مثل اینکه به یک قبیله نسبت می دهند که شما خون فلان را ریختید و حال اینکه یک نفر بیشتر این کار را نکرده است و شما هم قائل نیستید که همه اینها معاد یکدیگر هستند و نمی دانم حضرات پیش خود چه طرحی کرده اند خیال می کنند که خداوند معدودی خلق آفریده مثلا صد هزار یا هزار هزار آن وقت هی اینها را می میراند و در ظهور دیگر باز زنده می کند باز می میراند و در ظهور دیگر زنده [صفحه ۱۹۱] می کند و چه قدر جاهل است بنده که خداوند را و صفات او را به اندازه ی حوصله خود قرض کند و بنای عقیده خود را بر آن بگذارد و نمی دانم آن کسی که بر صورتی از ایمان یا کفر مرد دو مرتبه که او را زنده می کنند دعوت جدید برای چه می کنند او را و حال اینکه ما شنیده بودیم که هر کس بهر صورتی مرد آن صورت برای او ابدی است و ابدا تغییر پذیر هم نیست زیرا که اگر تغییر بکند فانی خواهد شد و اهل آخرت خالد هستند پس اگر تغییر پذیر نیستند دعوت نسبت به او بی ثمر

است چرا که چیزی که قوه در او نیست چنانکه امام (ع) در صفه عالم علوی فرموده صور عالیه عن المواد خالیه عن القوه والاستعداد دعوت جدید به او کردن ثمری نخواهد داشت و لغو خواهد بود پس برای چه شما و اکابرتان عامه خلق از مقر و منکر همه را دعوت می کنید و مطلب دیگر اینکه کسانی که در قیمه می آیند اعمال ایشان همه ضبط سینه ایشان است و خودشان بلکه همه اعضا و جوارحشان شاهد اعمال ایشان است حال انشدك بالله تو شخص خودت را ملاحظه کن هیچ خاطرت هست که در زمان خاتم کجا بودی و چه می کردی تو خودت هم هیچ چون خیلی شخص کودن بی حافظه هستی از همانکه او را امام و پیغمبر می خوانی تفصیل حالات گذشته پیغمبر و امام را بپرس ببین چه از آنها یاد دارد بقدری که در کتب اخبار و تواریخ از آنها یاد کرده اند ببین یادشان هست این چه نامربوطی است که برای خود بهم بافته اید و مردم را بازی می دهید قیامتی که دار جزاست الان داریم می بینیم که کفار منعم به نعمتها هستند و مؤمنین معذب به عذابها هستند بطوری که الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر فرموده اند این کدام دنیا است یقین این همان روز تولد آدم (ع) بوده بعد دیگر دنیا برچیده شده است و زمان ادریس مثلا قیامت اهل آن زمان شده بعد هم که به طریق اولی همه ازمنه قیامت است پس اینکه این همه مؤمنین را تسلیه می دادند که صبر کنید این ایام قلیله ای است و راحت طویله از عقب دارد اینها چه چیز است و برای چه

روز فرموده اند و معنی اینها چیست و شما که الان بزعم خودتان مؤمنین هستید با این همه بلایا و محن و تقیه و خوف و فقر و فاقه و کوری و کری و شلی غیر اینها که دارید در بهشت هستید و منعم سایر خلقهم که بعضی مبتلایند و بعضی بالنسبه در رفاه در جهنم هستند و معذب پس این نعمتها ارزانی خود شما باشد مردم ابله نیستند که بیایند ایمنی و رفاهیت و عزت و ثروت خود را ترک کنند و تابع شما بشوند و آنچه شما دارید اینها را نعمت اخروی خود خیال کنند باری هر چه می خواهم به اختصار بکوشم قلم طغیان می کند و در میدان کاغذ جولان می نماید و هر چه خدا خواسته خوب است اگر این جماعت نخوانند و منتفع نشوند جماعتی هستند که بخوانند و لذت هم ببرند و چون ما اینقدر را تصدیق کردیم که در اخبار یوم قیام قائم و یوم رجعت را هم به اسم قیامت خوانده اند حال می گویم که هر که ملاحظه اخبار آل محمد (ع) را نماید در این باب شبهه نمی کند که خاتم (ص) رجعت آن بزرگوار بعد از رجعت همه ائمه بلکه همه انبیاء و مؤمنین و کفار است زیرا که بعد از آنکه همه رجعت [صفحه ۱۹۲] کردند و در روحا آن جنگ عجیب و غریب سرپا شد و قشون حضرت امیر (ع) مشرف بر شکست خوردن شدند آن وقت است که پیغمبر (ص) با حربه از نور از آسمان فرود می آید و شیطان و قشون او همه را به قتل می رساند پس با اینکه تصدیق کردیم که رجعت هم

قیامت صغری است ولی معذلک رجعت پیغمبر (ص) آخر زمان رجعت است و اتحاد شجره آل محمد (ع) باعث این نیست که همه ی ایشان که رجعت می کنند پیغمبر باشند زیرا که مقام اتحاد مقام دیگر است و مقام رجعت و معاد مقام دیگر و همانطور که در دنیا ظهورات مختلفه داشته اند و حرام بود مثلا امیرالمؤمنین را نبی بخوانند و پیغمبر (ص) لا نبی بعدی فرمود و جایز نبود که سایر ائمه را امیرالمؤمنین بگویند همچنین است امر رجعت و قیامت زیرا که همان ارواح و نفوس متعدده مختلفه که به حسب اقتضای قوابل ابدان دنیویه تعلق به آنها گرفت همانهاست بعینه که رجعت می کند و عود می نماید پس همانطور که در دنیا جایز نبود یکی را به اسم دیگری بخوانند در رجعت هم امر به همین منوال است و چه فایده که این جماعت اینقدر عامی هستند که قابل اینکه انسان بیان حقیقت بنماید نیست و الا می دیدی که بیان همه ی این مطالب را به حول الله طوری می کردیم که مکشوف شود باری پس صحیح است که خلق و بعث شما مثل نفس واحده است اما این خطابی است که به فرد فرد خلایق شده و هر کسی در حد خودش خلق و بعثش مثل نفس واحده است این است که در جائی دیگر فرمود جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و آیاتی که مفید این معنی است بسیار است و اگر بنا باشد که این خطاب خلقکم و بعثکم به مجموع من حیث المجموع باشد لازم می آید که به کلی اختلاف از میان عامه خلق برداشته شود و چنین قولی مسلم باطل است

و تو هم گمـان نمی کنم که این را منظور داشـته باشـی و الاـ دیگر تابع و متبوع و نبی و امت و مؤمن و کافر یعنی چه خلاصـه پس خطاب به فرد فرد است و شـخص نبی هم که رجعت می کند یا در قیامت کبری مبعوث می شود مثل نفس واحده است و اختلاـف نـدارد بـا روز خلقش مگر از این بـاب که صـفات و کمالاـت او در رجعت ظهورش بیشتر است و در قیـامت بیشتر از رجعت حال شـما از کمالات نبی بقدر زمان سابق که ما از قبیل اخبار و روایات و دلیل عقل و ضـرورت ملیین دانسته ایم نشان بدهید بلکه ده یک آنها بلکه هزار یک آنها بلکه یک صفت مثل صفات نبی نشان بدهید و حال اینکه باید همه صفات نبی را اظهر و ابین دارا باشـد و به محض ادعـای اینکه هیـچ فضـلی نداشـته انـد مگر اینکه آیاتی می خوانـده انـد و این هم آیات می خوانـد پذیرفته نیست اولا که منحصـر به آیات کتابیه نبوده چنانکه دانسـته ثانی اینکه آیات هم فصـیحه بلیغه متینه صـحیحه که تمام از علم الهی نازل شده و همچنین صـفات دیگر که برای آنهاست و کلمات این مرد که همه خرافات است پس چه نسـبت خـاک را با عالم پاک بلکه خـدا می دانـد که اگر قرآن را عالم پاک گفتیم مزخرفات این مرد را خاک هم نمی توان گفت و اسم مناسب تری می خواهـد و بعد از همه این بیانات که شـنیدی این آیه اصـلش [صـفحه ۱۹۳] دخـل به آن مطلب که او می خواهد کنکانه بیان کند ندارد و بسکه عامی بی سواد هست اینطور کلام را مغشوش می کند و آیات

را بیجا می خوانـد معنی قیامت رجوع هر چیزی است به مبـداء خودش چنانکه خداوند فرموده کما بدأکم تعودون و این مطلب مناسبتی با وضع اثریت و مؤثریت که از بعضی بیاناتش ظاهر است ندارد و آثار هرگز به مؤثر خود بر نمی گردند زیرا که مبدأ آنهـا از دون درجه ی او است و شایـد ناچـار اشـاره به مطلب کنیم و همچنین دخلی به ظهور روح واحـد در ابـدان عدیـده هم نـدارد به جهت اینکه اگر ابـدان اصـلیه عدیـده فرض کردی که همین می شود تناسـخ و از نفس واحـده خارج می شود و اگر ابـدان عرضـیه عدیـده فرض کردی از وضـع قیـامت خـارج می شود و از جمله اخبـار که در این موقع ذکر کرده است حـدیث شریف کنت نبیا و آدم بین الماء والطین است و اخبار به این معنی درباره آن حضرت و درباره حضرت امیر (ع) بسیار است در حـدیث دیگر فرموده به عمر یـا ابـاحفص نبیت و آدم بین الروح والجسـد و حضـرت امیر (ع) فرمود کنت ولیـا و آدم بین الماء والطین و حضرت پیغمبر (ص) نظر به علی بن ابی طالب (ع) فرمود و تبسم نمود و فرمود مرحبا بمن خلقه الله قبل آدم به اربعین الف عـام و اخبـار به این معـانی بسـیار است و مراد بیـان سـبقت خلق ایشـان است بر همه ی انبیا (ص) و ذکر آدم بخصوص به جهت این است که آن حضرت ابوالبشر است پس اگر سابق بر او شدند بر باقی همه سبقت خواهند داشت حال از تو سوال می کنم که این حدیث چه دلالت دارد بر اینکه انبیا همه جلوات اویند و این شجره یکی است ولو

این مطلب به آن طوری که انشاء الله بیان خواهم کرد حق باشد اما این حدیث شریف دلالتی بر آن مطلب ندارد ابدا و اگر بنا باشد که همین که ایشان سابق بر آدم شدند شجره ایشان یکی باشد پس ایشان سابق بر ملائکه و جن بلکه شیطان هم سبقت دارند پس نعوذ بالله شجره همه یکی است بلکه بر همه ی رؤساء کفر و ضلالت و اتباع ایشان سبقت دارند زیرا که بعد از آنکه ایشان اول ما خلق الله شدند بر همه چیز سابق خواهند بود پس نعوذ بالله شجره کل یکی است انصاف بدهید ای کسانی که اندک فهم عربیت دارید که به این نهج باید استدلال کرد و ما هم همین طور عمیانا باید تصدیق کنیم اگر تصدیق ما عمیانی بلکه مجبوری است که حاجت به دلیل و برهان ندارد همینطور بگو که من هم چنین می گویم تو هم باید بگوئی و اگر به دلیل و برهان باید مساله ثابت شود که اینها دلیل و برهان نیست بر این مطلب که تو منظور داری پس هشیار باشید ای مردم و به محض خواندن اخبار و آیات فریب نخورید که ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست و از جمله آنها است حدیث شریف اولنا محمد و آخرنا محمد تا آخر و اصل آن از حدیث شریف نورانیت است که فرمود و من یقر بولایتی لا ـ تنفعه الا ـ بالاقرار بنبوه محمد صلی الله علیه و آله و من یقر بنبوه محمد (ص) لا ـ تنفعه الا ـ بالاقرار بولایتی لانهما مقرونان و ذلک ان محمد (ص) نبی مرسل و

انا امام الخلق و وصی محمد (ص) قال النبی (ص) انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن استکمل معرفتی فهو علی الدین القیم تا آخر [صفحه ۱۹۴] حدیث شریف و باز در جای دیگرش هم می فرماید به اضافه کلمه کلنا محمد و شبهه در این باب نیست و اتحاد شجره ی طیبه ایشان بدیهی است معذلک کله در عوالمی که ظهورات متعدده از برای خود گرفته اند هر یک از ایشان مسمی به اسمی خاصند و موصوف به صفتی مخصوص اگرچه هر یک از ایشان را چنان قدرت هست که اگر خواسته باشند به صفت و صورت دیگری جلوه کنند می کنند و از شرایط بلوغ و کمال در معرفت ایشان یکی همین است که اقرار به این صفت درباره ایشان بکنی چنانکه حضرت سجاد (ص) همین مطلب را درباره بعضی دوستان خود فرمودند و در همان مجلس منقلب شدند و خود به صورت حضرت باقر (ع) شد و حضرت باقر (ع) به صورت حضرت سجاد گردید و همچنین حضرت امیر (ع) داخل در سینه مقدس پیغمبر (ص) گردید و با آن حضرت یکی شد بعد باز از پهلوی مقدس او بیرون آمد و جدا شدند خلاصه که ایشان قدرت خداوند هستند و از برای قدرت خدا حد و نهایتی نیست ولی معذلک با اینکه یک شجره طیبه هستند در مقام افتراق هر یک مسمی به اسم خود هستند این است که در حدیث شریف حضرت پیغمبر (ص) فرمود چنانکه در کتاب المبین مروی است که خداوند خلق فرمود پیغمبران را از درختهای

متفرق و خلق کرده شدم من و علی از یک شجره پس من اصل شجره ام و علی شاخ اوست و فاطمه لقاح آن است و حسن و حسین (ع) میوه های آن هستند و شیعیان ما اوراق شجره هستند پس هر کس متعلق بعضی از اغصان آن شد نجات می یابد و هر کس میل کرد به جهنم فرو می افتد تا آخر حدیث شریف و چند حدیث به این مضمون وارد شده است پس ببین که با اینکه یک شجره هستند در مقام افتراق هر یک مسمی به اسم خود است بلکه هر یک ضاحت فضل خود پس جایز نیست که امیرالمؤمنین (ع) را نبی مرسل بخوانند چنانکه از هیمن فقره ی حدیث نورانیت که روایت کردیم این معنی ظاهر است و اخبار بسیار به این معنی وارد شده است و هم چنین جایز نیست که امیرالمؤمنین (ع) را در فضل مساوی با پیغمبر (ص) دانست یا افضل شمرد چنانکه جماعتی که آنها را غرابیه می گویند این قول را قائل شدند و گفتند نعوذ بالله که علی اشبه بالنبی من الغراب بالغراب و به این واسطه کافر شدند و خود آن حضرت می فرماید انا عبد من عبید محمد پس جایز نیست که آن حضرت را به اسم نبی بخوانند و همچنین جایز نیست که سایر ائمه را به اسم امیرالمؤمنین بخوانند زیرا که خود حضرت امیر اول من امن است و هیچ یک از ائمه را امارتی نسبت به او نیست و هم چنین بمعنی دیگر جلب علمی برای او نمی کند بلکه خود او است باب مدینه علم از برای سایر ائمه و سایر خلق و انسان نباید

در مقـام محبت غـالی بشود و فضـیلتی که خود صاحب فضـیلت راضـی نیست از برای او ثابت کنـد و خود آن حضـرت فرمود هلـک فی اثنـان محب غال و مبغض قال پس این مقـدمه را که دانستی عرض می کنم اولا شـبهه نیست که آل محمـد (ص) را هم چنین قدرتی [صـفحه ۱۹۵] هست که ظهورات متعـدده برای خود بگیرنـد ولی اولا هر جا که ظاهر شدنـد بایـد با صـفات خاصه خود بروز فرمایند و ثانی اینکه مقام افتراق مقامی است که هر یک مسـمی به اسم خود هستند و جایز نیست که از آنچه فرموده اند تجاوز نمود و مصداق آیه ی شـریفه شد که ان هی الا اسـماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان پس این شـخص که شما می گوئید علاوه بر اینکه هیچ صفتش به حجت منتظر نمی ماند و سوای شخصی مخبط دیوانه نبوده دیگر ادعای نبوتش علاوه چه می شود مگر امام که تشـریف می آورد ادعای نبوت می کند مگر نشنیده آن وقت که بر آن حضرت ایراد می کنند که این قسم که سـلوک با مردم می کنی آیا به عهدی است از پیغمبر (ص) یا نه پس حضـرت حعبه خود را می خواهد و عهد پیغمبر صـلی الله علیه و آله را بیرون می آورد و نشان می دهد و آن شـخص تسـلیم می کند و بیعت خود را تازه می نماید پس ببین که استشـهاد آن حضـرت به فرمایش پیغمبر (ص) است نه اینکه خود ادعای نبوت بفرماید و کتاب بیاورد و ادعای وحی بطور تاسیس بفرماید بلکه خود و کتاب خود را اشرف از خاتم و کتاب خاتم بشمرد نعوذ بالله من غضب الله

حلم بی پایان آل محمد (ص) مردم را به جسارتهای بی پایان واداشته و باید همین طور باشد که بواطن خلق فاش شود و هر کسی را به سزای خودش برسانند باری و اما حدیث انا آدم و نوح و ابراهیم به این مضمون اخبار متعدده وارد شده و در حدیث نورانیتهم همین مضمون هست و آن محتمل دو معنی است که هر دو صحیح است و همچنین حدیث شریف اما النبیون فانا انهم محتمل دو معنی است و پاره ی از این حدیث نقل می کنم و بعد بیان می کنم در کتاب المبین روایت فرموده است از حضرت پیغمبر (ص) که سؤال کردند از آن حضرت که اگر صلاح می دانی اینکه تفسیر بفرمائی این آیه را که خداوند می فرماید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین پس فرمود پیغمبر (ص) اما نبیون پس منم و اما صدیقون پس علی بن ابی طالب است و اما شهدا پس عمم حمزه است و اما صالحون پس دخترم فاطمه است و دو فرزندش حسن و حسین تا آخر حدیث شریف و اما دو معنی که عرض کردم یکی اینکه سابقین اصحاب این قسم معنی می کردند از این قبیل اخبار را که چون آل محمد (ص) صاحب میراث همه انبیا هستند و علوم انبیا و کمالات و معجزات ایشان همه در نزد آل محمد (ع) جمع است لهذا همه را به خود نسبت داده اند و اسم هر یک را بر خود گذارده اند و این قسم استعمال در میانه مردم شایع هست و از این باب است که در حدیث دویم حمزه را هم که شیعه ی ایشان است

و دارای مقام مؤثریت نیست فرموده اند که مراد از شهداء او است یعنی مثلا فضلی که برای همه ی شهداء است او جمع نموده و همچنین از این باب است که فرمودند المؤمن وحده جماعه و مراد از اینگونه اخبار این است که مثلا فضل جماعت از برای مؤمن واقعی گاه به تنهائی حاصل می شود خلاصه و اما معنی دویم آن است که چون انبیاء خدا همه از نور و شعاع آل محمد (ص) خلقت شده اند و ایشان اولای به انوار خود هستند لهذا همه را به خود [صفحه ۱۹۶] نسبت می دهند ولی بیان این مطلب را باید قدری تفصیل داد تا معلوم بشود پس بنابر معنی اول که بدون شبهه فایده به حضرات نمی دهد و اما به معنی دویم اگر نفهمیده و نسنجیده بخواهند حرف بزنند همین قسم مزخرفات که می شنوی می گویند و اما اگر نباشد مطلب را از روی شعور دست بیاورند باز خواهند دانست که ثمری بحالشان نمی کند و ما انشاء الله بعد بیان می کنیم تا مؤمنین بهره خود را ببرند و اما این جماعت که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره او اشد قسوه باری و اما آنچه گفته است که بدون دخول و خروج و حلول و تکرار تجلی و تعدد قدما از این کلام همچو بر می آید که همان معنی اثریت و مؤثریت را اراده کرده است ولی اینقدر عاری از علمند الحمدلله که نمی دانند چه بگویند از جمله همین لفظ تعدد قدماء را در این مقام ملاحظه بکن ببین تا انسان عامی نباشد این لفظ را در این مقام می گوید تعدد قدما را که منع کرده اند

قـدم ذاتی مراد اسـت که کسـی بـا ذات پروردگـار که قـدم او ذاتی است شـریک باشـد و این محـال است و امـا قـدمی که در حوادث اسـتعمال می شود کسـی منع از تعـدد او نکرده است چنـانکه خداونـد عرجون شـش ماهه را هم که مراد عقب خوشـه خرما باشـد قـدیم نامیـده و این بلا شک متعدد است بلکه در بالاتر از اینها هم لفظ جمع که دال بر تعدد است اسـتعمال شده و می فرمایـد کنـا بکینونته کائنیین غیر مکونین موجودین ازلیین و هیـچ یک از این کلمات از حیز حـدوث حقیقت بالا نمی رود خلاصه پس از کمال عامی گریست که تعدد قدما را در این مقام منع کرده و اگر مقصود او ظهور نور ربوبیت است چنانکه از دعاوی ایشان پیداست چرا آن را مسـمی به حقیقت محمدیه نموده و حال آنکه خود آن حضرت فرمود الهی انا عبیدک اسمی محمد باری و اما باقی آیات و حدیثی که ذکر کرده به وجهی می توان آنها را تطبیق با مطلب نمود اگرچه که او بیجا استدلال نموده است که اگر بخواهم باز شـرح بـدهم سـخن طول می کشـد هر سـخن جائی و هر نکته مقامی دارد باری پس بعد از این بیانات می گوئیم اگر مقصود تو از اتحاد شـجره این است که حقیقت واحـده ای است که در ابـدان متعدده جلوه کرده است و حـال آنکه بعضـی از کلمـات او دلالـت دارد که این مقصودش نیست ولی مـا از بـاب تمامیت بیان می گوئیم که اصل کیفیت بروز روح در بدن اجمالا این است که بعد از آنکه خداوند بدن را از عناصر معینه به میزان مخصوص گرفت و ترکیب

فرمود و آن علقه صفرائی که در حقیقت به منزله ی طبیعت خامسه است از آنها استنباط نمود و از جهت لطافت و استعداد او بحرارت ظاهر افلاک بخار از آن متصاعد شدن آن بخار در حقیقت روح نباتی است از برای این عناصر و حاکم و فرمان فرماست در ملک این عناصر و مزاج این نبات است و ملاحظه می کنی که امزجه و طبایع نباتات چگونه مختلف می شود به حسب اختلاف کمیت و کیفیت عناصر آنها و در این مطلب شبهه نیست از برای کسی که صاحب علم باشد خاصه اگر طبیب باشد [صفحه ۱۹۷] از شیمی با ربط باشد علانیه می بیند که عناصر هر نباتی را که استخراج می کنند چه قدر اختلاف در کمیت و کیفیت آنها ظاهر می شود و اگر اینطور نبود و همه به میزان واحد بودند همه صاحب یک مزاج و یک خاصیت می شدند و اگر این بدن نباتی را باز ترقی دادند و در وعائی قرار دادند که به شکلی مناسب یکی از اشکال حیوانات بشود خورده خورده حرارت باطن افلاک در همین بخار اثر می کند و آن را به رتبه دخان می رساند تا آنکه خورده خورده مشتعل می شود بجان حیوانی و اگر چه از جانب افلاک یک اثر بیشتر نباشد اما معذلک کله در این بخار که جلوه می کند به وضع و سبکی که مناسب او است جلوه می کند چنانکه یلاتش بیش نیست اما در هر دودی که بروز کرد بر حسب اندود جلوه می کند و دود هم بر حسب فتیله و روغن است اگر روغن و فتیله لطیف و صافی باشند دود لطیف بلند می شود و آتش

به کمال نورانیت در آن جلوه می کند و اگر غلیظ و کثیف است بر حسب آن و اگر ملون بلونی از الوان است بر حسب آن و از این راه است که در آتش بازیها مواد مختلفه تحصیل کرده اند و شعله های رنگارنگ نشان می دهند بلکه اختلاف ماده ها بجائی می رسد که بسا آتش بروز می کند اما هیچ نور ندارد یا نور بسیار ضعیفی یا نور دارد و هیچ حرارت از آن محسوس نیست چنانکه هر کس به عبرت نظر کند امثال اینها را مشاهده می کند خلاصه پس روح حیوانی هم که از این بدن جلوه می کند به همین نهج اختلاف پیدا می کند و اختلافات همه از قابلیتهاست و بعد از آن هم که بدن کلیه صالح از برای بروز روح انسانی شد به همین طور از باطن سایر افلاک یا از کرسی خداوند روح انسانیت جلوه می کند در این بدن و آن هم بر حسب همین بدن است بدون شبهه چنانکه می بینی که اهل قیامه از همین بدن و وضع آن طبایع روحانیه را تمیز می دهند و اگر نه این بود که روح بر حسب بدن بود از کجائی به آن می بردند و حال اینکه او غایب است پس بر حسب کیفیت و کمیت این بدن ارواح مختلف می شود و آثار آنها نیز مختلف می شود چنانکه در علم الواح و عزایم و غیر آنها از علوم همه ظاهر است و تا اینجا که آمدی عرض می کنم که اگر از بالا نظر کنی خواهی دید که همینکه تقدیر خداوند قرا بگیرد که روح مخصوصی را جلوه بدهد همانطور که گفتیم که قابلیت در روح اثر می کند به

همین نهج می گوئیم که خداوند بدن مخصوصی می سازد مناسب آن روح خاص که او را جلوه بدهد نه اینکه هر بدنی از هر جا و به هر وضع که پیدا می شود حکایت آن روح را بکند و مثال این مطلب در علم رمل و خیوط و حصیات و امثال آنها خوب ظاهر است که همین که نفس انسانی متوجه مبادی علل شد و در الواح تقدیر خداوند نظر نمود در صورتی که قابلیت خود را صاف و معتدل نموده باشد که درست حکایت بکند و معدات خارجه هم جمع باشد همینکه بنا می گذارد با دست خود نقاط گذاردن یا عقده ها بر خیوط بستن عکس تقدیرات خداوند دست انسان را طوری حرکت [صفحه ۱۹۸] می دهد که بر وفق آنها حرکات می کند و نقاط می گذارد یا عقده ها می زند آن وقت همینکه نظر در صورت آنها می کند از آنها پی به تقدیر خداوند می برد و بدون شبهه این پی بردن از مناسبات صورت و طبایع و قرانات و اوضاع نقاط است یا عقود حال که این مقدمه شریفه را دانستی پس بدان که آن بدن شریفی که قابل روح خاتمیت است باید در حسب و نسبت در میانه ی همه کائنات منحصر باشد زیر که ایشان قطب عالم امکان هستند و اشرف موجودات و هر بدنی قابل حکایت آن روح نمی شود و بدون شبهه ممکن نیست که شریفتر و کاملتر از آن ابدان مقدسه مخصوص که در آن زمان جلوه فرموده پیدا بشود زیرا که اگر ممکن باشد پس معلوم است که نعوذ بالله در آن ابدان نقصی بوده و اگر نقص داشته ظهور روح خاتم و اول

ما خلق الله که اجماعی مسلمانان است در بدن ناقص با هیچ قاعده درست نمی آید پس اولا ادعای اشرفیت و اکملیت که این جماعت دارند نعوذ بالله که خطای صرف است و اگر یک وقتی شنیدی که ائمه (ص) در ظهور و رجعت از فضائل بیشتر اظهار می کنند این از جهت زیاد شدن معرفتها و تحمل خلق است که بیشتر برای آنها اظهار می کنند نه آنکه کسی شریفتر و کاملتر از آل محمد (ص) بیاید و ثانیا بر فرض که ادعای مساوات بکنند البته آن بدنی که مساوی با بدن خاتم و ائمه اطهار (ص) می شود باید در حسب و نسب با ایشان یکی باشد زیرا که علانیه دیدی که حسب و نسب و کیفیات و اوضاع این بدن چگونه اثر می کند و اگر در نسب امر برای تو مشتبه باشد می گویم ملاحظه کن که حالات اراذل و اوباش این خلق با نجبا و اشراف چه قدر تفاوت دارد و اگر چه گاهی اعراض عارض می شود و از میان نجبا کسی که حالت نجیب است پیدا می شود اما معذلک اولاـ بی شبهه آن کسی که نجیب از میان نجباست با آن کسی که نجیب از میان اراذل است تفاوت کلی دارد نجیب میان اراذل نهایت مؤمن می شود نه پیغمبر و امام اما نجیب از نجبا که منحصر به فرد است لیاقت او بسیار است و ثانی اینکه ملاحظات حکمتهای پروردگار بسیار است بعضی خارجی است بعضی داخلی و آن کسی که نجیب میان اراذل است هر چند که نجیب باشد در حکمت صحیح نیست که او را امام و پیشوای کل خلق قرار بدهند و

طبایع نجبا مطیع او نمی شود حتی آنکه در حدیث وارد شده است که یکی از پیغمبران که نظرم نیست کدام یک از ایشان بود ایل و طایفه نداشت و خداوند او را مبعوث فرمود و مردم اطاعت او را نکردند و خداوند عهد فرمود که پیغمبر بی ایل و طایفه مبعوث نفرماید تا آنکه عذر از برای خلق نماند پس البته باید خاتم و ائمه از انجب نجبا باشند تا مردم تمکین ایشان را بکنند و گمان نکن که این مطلب را بی دلیل می گویم در بحار نقل فرموده است از حضرت امام رضا (ع) که فرمود پس اگر گفت که چرا جایز نیست اینکه امام از غیر جنس رسول (ص) باشد گفته می شود از برای عللی بعضی از آنها این است که چون امام مفترض الطاعه است چاره نیست از دلالتی که دلالت بکند بر او و تمیز داده بشود [صفحه ۱۹۹] به آن دلالت از غیرش و این قرابت مشهوره است و وصیت ظاهره تا اینکه شناخته بشود از غیرش و هدایت بیابند به سوی او به عینه و بعضی از آنها نیست که اگر جایز باشد در غیر جنس رسول هر آینه به تحقیق که فضیلت داده شده است کسی که رسول نیست بر رسل زیرا که قرار داده شدند اولاد در رسل اتباع از برای اولاد اعدائش مثل ابی جهل و ابن ابی معیط به جهت اینکه به تحقیق که جایز می شود بزعم او اینکه منتقل بشود این امر در اولاد ایشان هر گاه مؤمن باشند پس می کردند اولاد رسل تابعین و اولاد اعداء خدا و اعداء رسول متبوعین و رسول اولی

بود به این فضیلت متبوعیت خود و ذریه اش از غیرش و سزاوارتر بود و بعضی از آنها این است که خلق هر گاه اقرار کردند از برای رسول برسالت و اذعان نمودند از برای او به طاعت تکبر نمی کند احدی از ایشان از اینکه متابعت بکنند فرزندان او را و اطاعت بکنند ذریه ی او را و بزرگ نماید آن در انفس مردم و هر گاه بود آن در غیر جنس رسول هر یک از ایشان در نفس خود گمان می کرد که او اولی است به این امر از غیرش و داخل می شود ایشان را از این کبر و سخی نمی شد انفس ایشان به طاعت از برای کسی که او در نزد ایشان دون ایشان است پس بود که می بود این داعی از برای ایشان به سوی فساد و نفاق و اختلاف تمام شد حدیث شریف پس ببین که چگونه ملاحظات در امر امامت باید بشود و نیست چیزی که هر کس از هر جا بیرون آمد بتواند ادعای این امر را بنماید و همانطور که می بینی در نسبت ایشان با غیر ایشان این ملاحظه شده است خاصه در ذریه ی هر امام ملاحظه می شود و جایز نیست که بعد از حسنین (ع) این امر در اخوان یا اعمام و بنی اعمام جاری شود بلکه حکما فرزند هر امام بعد از او به امامت بر می خیزد تا فرزند امام حسن عسکری (ع) که بعد از پدر بزرگوار به امامت برمی خیزد و محال است که این امر در اخوان یا بنی اعمام بروز کند چنانکه در بحار بابی عنوان کرده است و اقلا بیست و پنج حدیث صحیح

روایت کرده که امامت بعد از حسنین (ع) در اعقاب است در اخوین نیست خداوند فرموده و جعلها کلمه باقیه فی عقبه و فرموده و الوا الأرحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و از جمله اخبار یکی دو تا نقل می کنم زیادتر می خواهی رجوع به بحار کن از حضرت ابی عبدالله (ع) نقل کرده است که فرمود بر نمی گردد امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین و نمی باشد بعد از علی بن الحسین مگر در اعقاب و اعقاب اعقاب و حضرت باقر (ع) فرمود در قول خدای عزوجل و جعلها کلمه باقیه فی عقبه اینکه آن در حسین (ع) است منتقل می شود از فرزندی به سوی فرزندی و بر نمی گردد به برادری یا عمی و در حدیث دیگر همین مطلب را در ذیل آیه الوا الارحام فرمود تا آنکه در آخر فرمود که نیست از برای محمدی در آن نصیبی غیر از ما پس ببین که احدی غیر از ایشان می تواند ادعای امامت بکند و غیر از فرزند امام حسن عسکری (ع) امامی هست و بسیادت ظاهری می توان مغرور شد مگر نشنیده اند که [صفحه ۲۰۰] پیش از ظهور امام اعلام باطله بسیار بلند می شوند و از جمله دوازده علم است که از بنی هاشم است و از فتنه همینها است که در حدیث شریف حضرت صادق (ع) می فرماید که هر گاه رایت حق ظاهر شود اهل شرق و غرب او را لعن می کنند بعد فرمود می دانی برای چه عرض کرده شدند فرمود به جهت آنچه به مردم می رسد از اهل بیت او پیش از خروج او عرض می کنم به همین وضعها که ملاحظه

می کنی اسم سیادت بر سر خود می گذارند و ادعاهای بیجا می کنند و خون مردم را می ریزند و مال ایشان را به غارت می برند و به این واسطه مردم را از امام به حق معرض می کنند و همین که تشریف می آورد نعوذ بالله او را به قیاس سائر مدعین دنیا طلب ظالم جابر لعن می کنند پس در حقیقت گناه همه آنها که نسبت به امام (ع) آنطور سلوک می کنند گردن اینها است خداوند ما را از شر اینها محافظت فرماید باری پس شبهه نیست که احدی از خلق در نسبی که شایسته امامت است با آل محمد (ع) شریک نمی شود والیوم امام نیست مگر فرزند امام حسن عسکری (ع) و اما حسب که مراد در دین باشد و تقوی و عصمت و مکارم اخلاق و علوم و سایر صفات امامت که شکی نیست که تا مثل همان حسبی که برای ائمه ما (ص) بوده است در کسی جمع نباشد امام نمی شود بلکه در حقیقت امامی که صاحب آن حسب و نسب نباشد بکار خلق نمی خورد و رفع حاجت ایشان را نمی کند و ادله که ما از برای امامت داریم که به آنها لزوم وجود امام را می فهمیم و معرفت امام را نیز به همانها حاصل می کنیم خود آنها شاهد این است که همچو امامی که حضرات می گویند که نه علم احاطه از برای او هست نه عصمت کامله دارد نه قدرت دارد نه شجاعت نه سایر صفات امامت همچو امامی بکار ما نمی خورد و ما که هزار سال متجاوز است که می گوئیم امام مان غائب است و منتظر ظهورش هستیم مترقب همچو امامی هستیم و اگر اینجوره ها

که شما می گوئید در کار داشتیم در هر زمان و هر شهر و هر ده پیدا می شد که شخصی باشد عاصی جاهل نادان عاجز جبان به قول شما که به آیه فتمنوا الموت استدلال می کنید پس کمال بعضی از تابعین شما به مراتب از خود میرزا علی محمد بیشتر بوده که نقل می کند ملا حسین بشروئی آن وقت که گلولهای متعدد بر سینه و شکم او وارد آمده بود در کمال آرامی اسب می راند و هیچ اضطراب نمی کرد که مسلمانان بفهمند که ملا- حسین تیر خورده و جری بشوند اما خود میرزا علی محمد همینکه گلوله بریسمان خورد و افتاد شدت جبن نگذاشت الحمدلله که یک دقیقه آرام بگیرد و فرار کرد و در طویله یا مزبله یا به حجره یکی از سربازان در رفت و همان عمل رکیک او که هر جاهل می فهمد که امام چنین کاری نمی کند سربازها را جری کرد که او را تیر باران کردند والا اول به احترام سیادت یا اسم امامتی که بر سر خود گذارده بود احتیاط کردند و به همین جهت بود که گلوله را بریسمان زدند پس شجاعتی که در بسیاری از مردم پیدا می شد و خاصه امام بنص حدیث اشجع جمیع خلق است در او نبوده پس چگونه حسب امامت برای او [صفحه ۲۰۱] حاصل بوده است و اما جهل و نادانی او که دیگر حاجت بذکر ندارد در همان تبریز و اصفهان و شیراز جهالتها از او دیدند که امام سهل است که طلبه به این نفهمی بسیار کم پیدا می شود خلاصه پس روح امامت اگر نباشد جلوه بکند حسب و نسب امامت

را می خواهد و این امر تحصیلی نیست بلکه فضل خداست که به آنها که خواسته داده و سایر خلق محرومند چنانکه در اخبار فرموده اند و کتاب خدا شاهد آن است و اما هر گاه مقصود این شخص در ظهور نبوت و امامت به وضع اثریت و مؤثریت است که گفتیم از این باب است که فرموده اند من آدمم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا می گویم که این مساله ای است بسیار مشکل و طویل الذیل و این جماعت هم بکلی اهل فهم آن نیستند و از همین جهت است که می بینی کلمات متهافت پریشان می گویند ولی ما برای اصحاب خودمان آنها که محتاج به بیان مثل من هستند بعضی از گوشه های مسأله را به طورهای ظاهر بیان می کنیم تا رفع شبهه بشود و لا حول و لا قوه الا بالله پس عرض می کنم که خداوند عالم جل شانه آثار هر مؤثری را از نور او خلقت فرموده است بر حسب قابلیت آثار نه بر حسب قابلیت مؤثر تنها خلقت فرموده بود و قابلیت آثار هیچ دخیل نبود می بایستی که یک قسم اثر بیشتر از او دیده نشود زیرا که مؤثر را یک قابلیت بیش نیست و یک نور بی رنگ و شکل از او بیشتر سر نزده پس اگر اختلاف قوابل نباشد غیر از همان قسم اثر بیرنگ و کل دیده نخواهد شد در مثلهای ظاهری ملاحظه کن نور که از آفتاب سر می زند به شکل و رنگ آفتاب است و اختلافی در آن نیست اما همین که در آینه های مختلفه عکس می اندازد به رنگهای مختلف می شود و مثل از این بهتر در عالم اجسام یک

جسم بیشتر نیست که آن مؤثر همه اجسام است و از برای او یک صفت مطلقه بیش نیست و اگر بنا باشد به مقتضای همان صفت خاصه خودش جلوه گری کند این همه جلوه های مختلف از عرش تا فرش و مابینهما چگونه پدید می آمد اما خداوند قابلیتهای مختلفه آثار جسم را دانسته و تو او را در آن قابلیتها ظاهر فرموده این است که می بینی این همه اجسام مختلفه که حد و حصر از برای آنها نیست ظاهر شده اند پس چون این مطلب را دانستی عرض می کنم که این قابلیتها در حکایت جسم مختلفند بعضی آنقدر ناقص و تنگ هستند که از صفات جسم بیش از یک صفت یا دو صفت حکایت نمی کنند و بعضی وسعتشان بیشتر است و بعضی بیشتر تا بجائی می رسد امر قوابل که جمیع صفات جسم که ممکن است در آثار بروز کند در آنها بروز کرده پس اسم جامع جسم شده است طوری که می بایست در میانه اجسام و ادعا می کند که منم جسم اما سایر اجسام همچو ادعائی نمی توانند بکنند زیرا که اگر همچو ادعائی کردند و از ایشان بعضی از صفات جسم را خواستند و ادا نیستند و کذب ایشان ظاهر می شود مثلا اگر خاک ادعا کرد که من جسم مطلقم به او خواهند گفت که ما شنیده ایم که جسم رافع عطش و سوزنده بلکه صاحب حیوه هم هست تو این صفات را نشان ما بده تا تصدیق [صفحه ۲۰۲] کنیم البته خاک عاجز می شود و کذب او ظاهر می شود اما آن جسمی که جامع عناصر و افلاک و عرش و کرسی همه شد این ادعا را می کند

و هر چه هم از او خواستند فورا اظهار می کند و فعل او تصدیق قول او را می کند اما اگر قطع نظر از خصوصیت تمام اجسام نمودی جسم را می بینی که فریاد می زند که منم که خوابگاه خلقم منم رفع کننده ی عطش منم سوزاننده منم حیوه جمیع زندگان و هکذا و همه را راست می گوید زیرا که او است صاحب همه این صفات و نور او است که در خاک و آب و هوا و آتش و افلاک و کرسی و عرش جلوه کرده و از هر جا صفتی بروز داده و از هر یک که رو گردانید فورا باطل می شود و مثل دیگر روشن تر از این ملاحظه کن زید بینا و شنوا و بوینده و چشنده و لمس کننده همه هست و مدعی همه این صفات هم هست و راست هم می گوید پس اگر بگوید منم چشم و منم گوش و منم زبان و منم سایر اعضا راست می گوید اما اگر بگوید که من زیدم دروغ می گوید زیرا که به او می گویند اگر تو زیدی دیدن تو کو و شنیدنت کجا و بوئیدن و چشیدنت کو جواب ندارد و از میانه همه ی اعضا اگر قلب این ادعا را نمود که من زیدم باز از او پذیرفته می شود زیرا که او فرمان فرمای در همه ی اعضا و جوارح هست و صاحب همه ی کمالات در میانه اعضا او است پس این است که می تواند این ادعا را بکند و اما سایر اگر ادعا بکنند دروغ گفته اند و به محض سؤال و جواب کذب آنها ظاهر می شود حال که این مسئله شریفه را در مقام مثل دانستی

والحق یعرف بالمثل و الباطل بالجدل تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یعقلون عرض می کنم که آل محمد (ع) در مقامی مؤثر جمیع خیرات هستند به آن ترتیب حکمتی از برای آن هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند همه خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع خیرات را بخود نسبت می دهند بطور کلیت و انا الامل والمامول می فرماید اما این به ملاحظه ای است که خود ایشان می فرمایند و می بینند که به وجود مقدس خود پر کرده اند ارکان هر چیزی را اما من و تو که نظرمان از طرف قابلیت چیزهاست و از دیدن آن نور محرومیم باید به آثار و صفات قابلیت پی ببریم به صدق و کذب ادعای ایشان پس حقیقت محمدیه صلوات الله علی صاحبها که اول ما خلق الله است و صاحب هر فضیلتی است مگر ربوبیت که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقت محمدیه است که در من جلوه گر است البته از او باید خواست که هر فضیلتی که فرض کرده شود اظهار نماید یا اقلا بقدری که سررشته این معرفت دست من بیاید تا من تصدیق نمایم و الا اگر بدون این قبول کردم خائب و خاسر خواهم بود و بعینه مثل همان مثل است که عرض کردم که خاک برای من ادعا کند که من جسم مطلق هستم و من قبول کنم آن وقت من بیچاره که شنیده ام از صفات جسم این است که رفع عطش نماید و بسوزاند و سایر کارها کند بنا کنم حوائج خود را از خاک

خواستن او هم که بیچاره از خود من عاجزتر [صفحه ۲۰۳] و ضعیفتر ضعف الطالب والمطلوب ما قدرو الله حق قدره خسر الدنیا والاخره ذلک هو الخسران المبین پس ای جان عزیز من ابله مباش که خودت بدست خودت خود را افسار کنی و دست هر احمق نادان بدهی که به هر مهلکه می خواهد بکشد من و تو که لابد از متابعت هستیم چرا متابعت عالم و حکیم و قادر و شجاع و سخی و غیر اینها از صفات امامت را نکنیم که یک جاهل عاجزی مثل خود را پیدا کنیم من و تو که خاک شده ایم چرا کردن پیش خاکی مثل خود نکنیم که هیچ ثمر بحال ما نکند بلکه بدتر بشویم که فرمود افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم نمی دانم با ادعای مسلمانی اقرار به آنچه ضرورت مسلمین و کتاب و سنت قائم بر آن هست که آل محمد اول ما خلق الله هستند دادی یا نه و اول ما خلق الله بالبداهه اشرف و افضل و اکمل و ابلغ و اجل و اعلی جمیع ما خلق الله که اقلا هست و اگر شعور داری و لا عن شعور نیست که تصریح می کنی که ایشانند مشیت پروردگار و امر او و همین امر خداست که به نص قرآن همه چیز قائم به او است که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس چرا انکار معجزات و علم غیب و سایر کمالات ایشان را می نمائی و چرا از آنکسی که مدعی این مقام می شود تمنا نمی کنی که ارائه این قسم آیات و حجج

نمایـد و اگر خود شـما خیلی صاحب معرفت هستیـد و به همان نظر می شناسـید ما ضـعفا صاحب همچو نظری نیستیم و حجت خـدا بایـد تامه و کامله باشد بعضـی از این آیات را به ما نشان بدهید و اگر بگوئی که اینها از محالات است می گویم تو برای ایشان اثبات مقام امریت بلکه بالاتر را می نمائی و همین امر خداست که همه این امور به او جاری می شود و هیچ محال نیست چرا اینجا محـال شـد بـاری چه کنم که یک لفظی می شـنوند و بیجا ذکر می کننـد و اگر فی الجمله بیان مطلب نشود خواهند گفت که ما ظفر یافتیم و والله نیست اینطور یک کلمه را حضرات بجا نمی گویند.

استدلال به آیات شریفه (انما تنذر من اتبع الذکر) و آیات دیگر

اشاره

گفته است مشـیه اولیه جامع اسـماء و صـفات است و محل ظهور فعال لما یرید چنانچه اوامر و احکام و مناهی یهود از اصول و فروع طائف حول توریه است که بر آن حضـرت نازل و از آن حضـرت ظاهر شد و کذلک انجیل که خلاصه و ثمره و نتیجه و در مقـامی تفصـیل توریه است و جمیع مـا یحتاج آن امت طائف حول انجیل است و قرآن که محیط و مهیمن بر توریه و انجیل است و آنچه در اسـلام است از توحیـد و نبوت و ولاـیت و عـدل و امامت و معاد و جنت و نار و حساب و عقاب حتی جزئیات مسائل فروعیه طائف حول این کتاب مسـتطاب است و این فرمان حضـرت رب الارباب چه بسـی واضح و مبرهن است که ذات بیچون مقدس از غیبت و ظهور و طلوع و غروب و صعود و نزول و حلول و دخول است

و منزه است از وصف واصـفین و ادراک مدرکین و مشیته اولیه و حقیقت محمدیه است مظهر اسماء و صفات و صاحب کتاب و آیات و او است مقصود که در قرآن نازل شده الذین یؤمنون بالغیب انما تنذر من اتبع الذکر و خشـی الرحمن بالغیب و اخبار و آیات و دلایل افاقیه و انفسیه بر این مطلب بسیار است بلکه [صفحه ۲۰۴] مجمع علیه جمیع ملا است که غیب مذکور در هر یـک از کتب قبـل مقصـود ظهور موعود بعـد است که در آن ایـام مکنون و مخزون و مسـتور از عرفـان و انظـار و ادراک بوده چنانچه ثمره در شـجره پنهان است و مقصود از شـجر ثمر است و از این جهت است که اطلاق غیبت بر آن شـمس اولیه نموده انـد و این است مقصود از عـالم ذر که در کتب مـاثور است و هر کتـاب قبلی عهـد ولایت بعـد را گرفته و جمیع قرآن حقیقت همین یک مطلب شریف است ولله المثل الاعلی و لکلمته مثل العلیا.

جواب

حیرانم که این مرد چه قـدر عامی و نادان است که این قسم پریشان گوئی می کنـد مثل کسـی که در خواب حرف می زنـد و عجب تر اینکه مریدها هی بر این عبادات عبور می کنند و سر می جنبانند و لذت می برند و در حقیقت برای همین خوب است که همانها بخواننـد و لـذت ببرند و تعجب باید نمود از حجت بالغه پروردگار که بر زبان خود این جماعت کلماتی چند جاری می کنـد که هر یکی حجتی است بر آنهـا و دلیلی است بر بطلاـن مـذهب و عقیـده ی ایشان خلاصه ی اصل مطلبی که منظور نظرش هست

که به این زبان گنگ می خواهد بیان کند این است که حقیقت محمدیه (ص) خودش مشیه اولیه پروردگار است و خود او است مظهر اسماء و صفات و خود او است که از زبان هر یک از انبیاء سخن فرموده و کتاب هر یک ایشان هم ظهور نفس او است که بر حسب درجه و مقام او و از او بروز کرده و جمیع اوامر و نواهی و احکام هم طائف حول کتاب است و غرضش از این کلمه این است که هیچ حکایت دیگر و آیتی و علمی معجزی سوای همین کتاب نیست و غیب مذکور در این کتاب هم موعود بعد است که در ذر کتاب قبل عهد ولایت او را گرفته اند و می گوئیم ما که اما اینکه گفته حقیقت محمدیه خودش مشیت اولیه پروردگار است آنچه حق در مسئله است آن است که از برای ایشان مقامات و درجات است و در هر مقامی به مناسبت آن مقام مسمای به اسمی و موصوف به صفتی و صاحب فضیلتی هستند و در مقام حقیقت محمدیه (ص) ایشان مشیت الله و امر الله هستند اما امر الله مفعولی نه امر الله فعلی و مشیت اولیه و این مقام است که می فرماید و کان امر الله مفعولا و در این مقام آستین مشیت اولیه اند و وکر اراده اولیه این است که کامل بن ابراهیم رفت خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) و می خواست از ایشان سؤال کند در این اثنا قائم عجل الله فرجه ظاهر شد و فرمود آمده از او سؤال کنی از مقاله مفوضه دروغ گفتند بلکه قلوب ما اوعیه است از برای مشیت

الله پس هر گاه خـدا بخواهـد ما می خواهیم و خداونـد می فرمایـد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله بعـد از آن ستر برگشت به حالت خـود و حضـرت ابـوالحسن ثـالث (ع) فرمـود که خداونـد قلوب ائمه را مورد از برای اراده خود قرار داده پس هر گـاه بخواهد خداوند چیزی را ایشان می خواهند و این است قول خداوند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و به این مضـمون اخبار بسیار وارد شده است و [صفحه ۲۰۵] از برای ایشـان مقامی بالاتر از این هم هست اما آن مقام از حقیقت محمـدیه بالاتر است و اگر اسـمی از این ماده بر آن مقام گفته شود آن مقام مقام حمـد است و در این مقام عین مشـیت پروردگار هسـتند چنانکه اخبار دیگر شاهد این است و در حـدیث طـارق بن شـهاب در صـفت امام فرمود قـدره الرب و مشـیته و حضـرت سـجاد فرمود که ما امر خـدائیم خلاصه پس در این مطلب شبهه نیست ولی حرف در این است که حضرات بعضی الفاظ را درست ادا می کنند اما اگر از آنها بپرسی که حال همین حرف خودت را معنی کن و لوازم آن را بگیر از ترس اینکه مبادا با وصف امام خودشان درست نیاید بنا می کنند مزخرفات گفتن حال تو را به حق همان محمد بن عبدالله قسم می دهم که آیا مشیت اولیه پروردگار را بیش از اندازه و قدر و قابلیت مشـیت خودت فرض کرده یا به همان اندازه تقدیر کرده اگر به اندازه مشـیت خودت گرفته که بسیار جاهلی و اگر مشیت خداوند را لایق جلال و کبریاء و عظمت و قدرت

پروردگار می دانی و ذات خدا را هم چنانکه تصریح می کنی منزه از جمیع صفات فعل و اضافه می دانی و همه ی آنها را در مقام مشیت اثبات می کنی پس چرا انکار فضایل آل محمد را می کنی و چرا هر بی سر و پائی را حامل روح و مظهر نور ایشان می دانی والله که به همین کلمات که می خواهی باطل خود را اثبات کنی چنان حجت خدا را بر خود تمام می کنی که مستحق عذاب ابدی خواهی بود زیرا که بعد از معرفت انکار نموده و جحد و آبها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا باری و اما اینکه کتاب هر نبیی ظهور نفس او است در جای خود حرفی صحیح است و همه اوامر و نواهی هم طائف حول کتاب باشد اما ای بی انصاف تو صاحب همین کتاب و این کتاب را تصریح می کنی که محل ظهور فعال لما یرید است اما اگر به شخص نبی بگویند که تو به قوت خود یا به قوت آیه از این کتاب یک مرده را زنده بکن و توئی محل ظهور فعال لما یرید بنابر اعتقاد تو بگوید که این امری محال است و چنین چیزی نخواهد شد مگر همین فعال لما یرید به اقرار خودت همه مرده گان عالم را زنده نکرده چه شده که امروز این امر محالی شده است و کسی که مولود را در رحم مادر حیوه می دهد چرا عاجز شد که مرده را زنده بکند والله که امر این جماعت سخت تر از کفار است که منکر فضائل آل محمد هستند به جهت اینکه آنها اولا غالب کم معرفتند و ثانیا دیگر اقلا اسم آل محمد

را به دروغ بر دیگری نگذاردند اما این جماعت هم فضائل آل محمد را شناخته اند چنانکه می بینی تصریح می کنند و بعد از آن انکار کرده اند آن وقت اسم ایشان را به دروغ بر دیگری گذاردند پس ببین که عذاب اینها هزار مرتبه بیشتر است تا کفاری که بکلی منکر انبیا هستند باری و اما آنکه گفته که این است مقصود از عالم ذر که در کتب مسطور است که هر کتاب قبلی عهد ولایت بعد را گرفته کاش دیگر دخل و تصرف در معقولات نمی کردند و مزخرفات نمی گفتند و من یک حدیث در بیان ذر نقل می کنم اما دیگر شرح و بسطی نمی دهم تو خودت نظر کن ببین متحمل این معنی که [صفحه ۲۰۶] این شخص می گوید هست یا نه در کتاب المبین از بحار نقل فرموده است از ابی عبدالله (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود بدرستی که خدای تعالی وقتی که خواست تقدیر خلیقه را و خلق نمودن بریه و ابداع مبدعات را نصب فرمود خلق را در صوری مثل هباء پیش از پهن نمودن زمین و بلند نمودن آسمان و او در انفراد ملکوت خود و توحد جبروت خود بود پس فرو فرستاد نوری از نور خود پس لامع شد و قبسی از ضیاء خود پس ساطع گشت پس مجتمع شد نور در وسط آن صور خفیه پس موافق شد آن صورت نبی ما را پس فرمود خدای عز من قائل توئی مختار منتجب و در نزد تو بود به ودیعه می گذارم نور خود را و کنوز هدایت خود را و از برای تو پهن می کنم بطحاء را و بلند

می کنم سماء را و ترکیب می کنم ماء را و قرار می دهم ثواب و عذاب و جنت و نار را و نصب می کنم اهل بیت تو را به هدایت و می دهم به ایشان از مکنون علم خودم آنچه مخفی نماند بر ایشان هیچ دقیقی و جاهل نشوند هیچ خفیی را و قرار می دهم ایشان را حجت بر خلق خود و آگاهان بر علم و وحدانیت خود بعد گرفت خدای سبحانه شهادت به ربوبیت و اخلاص به وحدانیت را پس بعد از آنکه این عهد را گرفت خواست که خلق در انتخاب محمد (ص) هم بر بصیرت باشند و نمایانید به ایشان اینکه هدایت با او است و نور از برای او است و امامت در اهل او است به جهت تقدیم سنت عدل و تا اینکه اعذار مقدم باشد بعد خداوند پنهان فرمود خلیقه را در غیبش و غایب نمود در مکنون علمش بعد عوالم را نصب فرمود و زمان را پهن نمود و آب را ترکیب نمود و زبد را آثاوه کرد و دخان را به هیجان در آورد تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کن ذری که پیش از خلقت آسمان و زمین بوده و پیش از نصب شدن عوالم و خلقت زمان بوده می گوید زمان موسی (ع) در زمان عیسی است و زمان عیسی در زمان خاتم (ص) و هکذا چه قدر جاهلند این جماعت و چه قدر قانع با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در عین خود پرستی.

استدلال به قرآن و احکام آن و آیه شریفه (یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول)

اشاره

گفته است قرآن کتابی است موضوعش مبدأ و معاد و احتیاج عباد و غنای سلطان ایجاد است و فائده اش

عرفان مبدأ و معاد و طواف و اعتکاف رضای سلطان ایجاد است که آفتاب احدیت و شمس حقیقت باشد در هر کور و دوری و این مقصد عالی و مقصود متعالی به عبارات شتی و بیانات لا تحصی که مقدمه و ابواب و فصول و خاتمه است نازل شده که بیان جنت و نار و سعادت و شقاوت و هدایت و ضلالت و تمیز و تفصیل هر یک و تفریق راه هر یک است و شناسائی معجزه و حجت و قیامت و اشراط ساعت و جدا کردن صادق از کاذب و اخیار و ابرار است از اشرار و اغیار چنانچه قصص انبیا و عصیان حضرت آدم و خروج آن حضرت از جنت و بلایا و رزایای وارده بر آن جواهر وجود مقصود تنبه و ایقاظ عباد است که در یوم رجع و ایاب ملتفت شوند و آگاه باشند و از راه مستقیم بیرون نروند و بدانند که سنت الهیه که می فرماید فهل ینظرون الا سنه الاولین و لن [صفحه ۲۰۷] تجد لسنه الله تبدیلا و لن تجد لسنه الله تحویلا ارسال رسل و انزال کتب است و چنانچه از قبل قبل بوده از بعد بعد خواهد بود و هر وقت زمان که ارسال و انزال فرموده و بفرماید بغیر هوی و خواهش ناس بوده و خواهد بود تا از راهی که مؤمنین رفتند بروند و از راهی که مکذبین آیات و کافرین به آیات رفتند با حذر باشند و نروند یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون ما یاتیهم من آیه من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین افکلما

جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و ففریقا تقتلون کلما جائهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون.

جواب

مطلب از این تلبیسات این است که اولا قرآن موضوع و فایده دارد که به زعم خود نوشته و عبارت خاصی از برای آن نیست بلکه به هر عبارت که از آن تعبیر آوردند قرآن است مثل اینکه علما هر یک کتابی در نحو می نویسند و همه علم نحو است پس بیان میرزا علی محمد و مزخرفات میرزا حسینعلی هم قرآن است که به این عبارات در آمده و همه رسل هم بنابراین بوده که مبعوث می شدند و همین قرآن را به عبارتی می آورده اند و اسمی بر سر آن می گذارده اند دیگر هیچ حکایت دیگر نبوده و مرد همچون این مطلب بر خلاف هوای ایشان بوده رسل را تکذیب می کرده اند بلکه آنها را اذیت و آزار می نموده اند و این سنت خداست که همیشه باید باشد پس امام هم تشریف آورده و اگر می خواهی رسول بگو و کتابی هم بر سنت پیشنیان آورده و مردم هم او را تکذیب کرده اند و اذیت و آزار نموده اند و تا گفتی که قرآن خاتم کتب سماویه است و پیغمبر (ص) خاتم پیغمبران می گوید گفتم که همین بیان قرآن است و میرزا علی محمد هم نعوذ بالله خاتم انبیا است در حقیقت عجب راه سهلی پیش گرفته اند و جواب از این مطلب اما در باب رسل و صفات و کمالات و معجزات ایشان که پیش از اینها شرح داده ایم بعد هم شاید در مواقعی ذکر بشود و همین یک کلمه را تو جواب بگو که خودت

می گوئی آفتاب حقیقت محمدیه است که در قابلیتهای همه انبیا ظاهر شده و می شود و اما النبیون فانا فرموده است چه حکایت بود که از زبان هیچ یک از انبیاء سلف ادعای خاتمیت نفرمود بلکه در همه جا خبر به انبیاء بعد داد و از زبان محمد بن عبدالله (ع) ادعای خاتمیت فرمود و لا نبی بعدی فرمود اگر اتحاد شجره مجوز این مطلب است که به قول تو شجره صد و بیست و چهار هزار پیغمبر (ص) همه شجره ی او است چرا از زبان هیچ یک نفرموده و اینجا فرمود پس بدانکه اینها مزخرفات است که به هم می بافی و نبیی بعد از خاتم (ص) نخواهد آمد حتی ائمه اطهار که با پیغمبر (ص) از یک نور و یک طینتند مسمی به نبی نمی شوند چنانکه در منهج المقال در ترجمه ی ابوالخطاب نقل کرده است به سندش از ابی بصیر از حضرت صادق که فرمود ای ابامحمد بیزاری بجو از هر که گمان می کند که ما ارباب هستیم عرض کردم بری الله منه و نیز از حسن وشا از بغض اصحاب از آن حضرت که فرمود هر که قائل شود که ما انبیا هستیم پس بر او باد لعنت خدا و هر که شک بکند در این با پس بر او باد [صفحه ۲۰۸] لعنت خدا انتهی پس ببین که می توان در این باب شک نمود بلی خود حضرت خاتم (ص) در آخر زمان رجعت تشریف خواهد آورد با بدن مقدس خود و با حربه ای از نور شیطان و تمام اتباع او را خواهد کشت امروز اگر تشریف آورده بود شما دیگر روی زمین چه

می کردید و اگر به کفر خود معترف نیستی این همه کفار و منافقین که هستند چه می کردند و اینکه گفته که همیشه سنت خدا بر همان وضع که بود خواهد بود و استدلال به آیات می کند و یک مقصودش این است که همیشه منکرین و مکذبین هستند و اذیت انبیا و اولیاء را می کردند و همیشه این سنت جاری است و می خواهد جواب ما را بدهد که ما گفتیم امام که تشریف می آورد تمام ملک مسخر او می شود و برای شما نشد جواب می دهد که آمدن پیغمبر و امام هم بر سنت انبیاء قبل است آنها مبتلاـ بوده اند ایشان هم مبتلاـ خواهند بود و جواب از این مطلب به وجوهی چند می دهیم یکی اینکه اولا شبهه نیست که انبیاء خدا بالنسبه به خاتم (ص) امرشان خصوصیت داشته است و بعضی از ایشان اگر چه شرعشان عموم داشته اما مع ذلک مبعوث بقوم خاصی بوده اند مثل اینکه حضرت موسی (ع) با اینکه شرعش عموم داشت مع ذلک مبعوث بر بنی اسرائیل بود و خاتم (ص) مبعوث بر کافه ی ناس بوده و شرع آن حضرت هم عموم داشته است و وقتی که بنا باشد سنت انبیاء خدا مثلا در خاتم و ائمه هدی جاری بشود البته باید سنتی که برای انبیا در امت خاص خودشان بوده است در پیغمبر ما (ص) بطور عموم و کلیت جاری شود پس همچنانکه انبیاء خدا وقتی که کفار قوم خود را هلاک می کردند و دشمن خود را تمام می کردند و چهار نفر مؤمنی که بود باقی می گذارند البته باید این سنت از برای خاتم (ص) بالنسبه به عموم امت جاری شود و

شاهد این مطلب در ذیل همین آیه است که تو خودت استشهاد کرده که می فرماید فهل ینظرون الا سنه الاولین فلن تجد لسنه الله تبدیلا و لن تجد لسنه الله تحویلا اولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم و کانوا اشد منهم قوه و ما کان الله لیعجزه من شی ء فی السموات و لا فی الأرض انه کان علیما قدیرا و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابه و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی یعنی آیا انتظار دارند مگر سنت اولین را پس نخواهی یافت از برای سنت خدا انقلابی آیا سیر نکردند در زمین پس نظر بکنند که چگونه بوده است عاقبت آن کسان که پیش از ایشان بوده اند و شدیدتر بودند از حیث قوت و نیست خداوند که عاجز بکند او را چیزی در آسمان و نه در زمین و خداوند علیم است و قدیر و اگر مؤاخذه می کرد خداوند مردم را به آنچه کسب کردند ترک نمی کرد بر پشت زمین جنبنده را و لکن عقب می اندازد ایشان را و این اجل مسمی چنانکه از اخبار معلوم می شود قیام قائم است و رجعت ائمه (ص) و پیغمبر (ص) پس ملاحظه کن که همین سنت خداوند بوده است که با امتهای سلف رفتار کرده پس بعضی را غرق کرده است و بعضی را به باد هلاک کرده و بعضی را بکر ما و سموم و بعضی را [صفحه ۲۰۹] شهرشان را زیر و زبر کرده و در این امت هم خواهد کرد و خود او فرموده لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا و وعده همه

اینهـا قیام قائم است عجل الله فرجه چنانکه در چنـدین آیه از قرآن این وعـده را داده است و در موقعش ذکر می شود پس چه شـد که امام شـما آمـد و رفت و هیـچ حکایت نشد و اگر تاویل می کنید که به همین کفر و نفاق همه هلاک شده اند و مرده اند می گوئیم در همان زمان خاتم و ائمه (ص) همین کیفیت بود و همه مردگان بودند و انک لا تسمع من فی القبور و خطاب به پیغمبر (ص) شـد و آیات دیگر شـهادت به موت آنها داد معـذلک آن روز را روز عـذاب و نکال نگفتنـد و هی فرمودنـد بر سنت پیشـینیان معـذب خواهیـد شـد حال در این زمان چه عـذابی بر کفار و منافقین نازل شده و هلاک شده اند و زمین به چه قسم پر از عـدل و داد شـده که هیچ کس ملتفت نیست مگر شـما بلکه خود شـما هم از ظلم و جور شاکی هستید باری و وجوه دیگر از برای جواب از این حرف هست و لکن به ملاحظه اطناب عجاله به همین یکی اقتصار می کنیم و بعـد هم باز انشاء الله می آید و اما آنچه در باب قرآن گفته است که هر کتابی که به این مضامین که گفته آوردند قرآن است اولا می گوئیم که به این مضـامین که تو می گوئی خیلی مفصـلتر و مشـروح تر از ظاهر این قرآن که دست داریم و از توریه و انجیل کتابها در عالم نوشـته شده است که بسا عینا از عبارات همین قرآن هم بسـیاری در آنها باشد مثل بحار و عوالم مثلا و کتب مرحوم سید هاشم بحرینی و کتب مرحوم شیخ

حر عاملی رحمهم الله پس بگو اینها همه قرآن است بلکه مثل کافی و وافی و غیر اینها همه اینها قرآن است فرقی که اینها با آنکه تو می گوئی دارد این است که مصنفین اینها مسلم بوده اند و از ضروریات اسلام تجاوز نمی نموده اند و ادعای نبوت نداشته اند و اسم قرآن بر سر کتاب خود نگذارده اند و الا هزار مرتبه افصح و ابلغ و اتم و اکمل است از آنچه تو فرض کرده مثل بیان و صرف ادعا باعث رجحان بیان بر آنها نمی شود مگر اینکه جهت رجحانی برای خود بیان باشد و هیهات که بتوان آن را پهلوی یکی از این کتابها گذارد هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و ثانیا می گوئیم که انکار نمی کنم که وحیهای الهی از جانب او بی اختلاف نازل می شود و سابق بر این مطلب را با دلیل و برهان ذکر کرده ایم و از اخبار هم شاهد آورده ایم و خداوند فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا اما معذلک کله در قابلیت هر یک از انبیا (ص) بر حسب ایشان و استعداد امتهای ایشان نازل می شود و این است تاویل قول خداوند و انزلنا من السماء ماء افسالت اودیه بقدرها و این است که در اخبار فرمودند که وحی از جانب خداوند به عربیت نازل می شود و در مسامع انبیا هر یک به زبان قومشان بروز می کند و در مسامع نبی(ص) ما به عربیت می رسد به همانطور که خداوند وحی فرموده و مسلم به واسطه تغییر قابلیتها و اختلاف در حکایتشان وحی خداوند را از آن کلیت و احاطه و هیمنه که از برای او است

می اندازند و اما قرآن که بر پیغمبر نازل شده چون تغییر در او حاصل نشده است نسبت به همه کتب معجز خواهد بود زیرا که همانطور که خداوند سر زده به همان [صفحه ۲۱۰] طور به پیغمبر رسیده و ممکن نیست که از آنچه بر پیغمبر (ص) نازل شده دیگر کتابی بالاتر نازل شود زیرا که اگر ممکن باشد دلیل نقص پیغمبر (ص) خواهد بود و هر که نقص درباره پیغمبر (ص) قائل شود ما او را کافر می دانیم و همچنین مساوی قرآن در فضل هم ممکن نیست زیرا که پیشتر به دلیل ثابت کردیم که محال است دلالت دو لفظ مختلف بر یک معنی از جمیع جهات علی السوی باشد همانطور که حروفشان مختلف است معانیشان هم البته فرق می کند پس اگر قرآن کمال فصاحت و بلاغت را داشته محال است که کتاب دیگر مثل آن یافت شود با وجودی که مختلف باشند در الفاظ باری و تفصیل آن بیان را سابق شرح داده ایم و اخبار متعدده شاهد از برای آن آورده ایم یک حدیث هم در اینجا از بحار نقل می کنیم اگر ادعای تشیع داری تسلیم کن و اگر نمی کنی ادعای بیجا مکن حضرت امام رضا (ع) می فرماید که اوالوالعزم را اولی العزم می گفتند به جهت اینکه صاحبان عزایم و شرایع بودند و این این است که هر نبی که بعد از نوح (ع) بود بر شریعت و منهاج او بود و تابع کتاب او تا زمان ابراهیم خلیل (ع) و هر نبیی که در ایام ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت و منهاج ابراهیم و تابع کتاب او بود تا

زمان موسی (ع) و هر نبیی در زمان موسی (ع) و بعد از او بود بر شریعت موسی و منهاج او و تابع کتاب او بود تا ایام عیسی (ع) و هر نبیی که در ایام عیسی و بعد از او بود بر منهاج عیسی (ع) و شریعت او تابع از برای کتاب او بود تا زمان نبی ما محمد (ص) پس این پنج نفر الوا العزمند و ایشان افضل انبیا و رسلند و شریعت محمد (ص) نسخ کرده نمی شود تا روز قیامت و نبیی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس ادعای نبوت بکند بعد از نبی ما یا آنکه بیاورد بعد از قرآن به کتابی پس خون او مباح است از برای هر کس که بشنود این را از او تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که دیگر از این صریحتر و واضح تر چه بفرمایند که بدرد این جماعت بخورد و به محض اینکه حدیث را شنیدند فورا می گوید که محض همین ما گفتیم که ظهور بعد قیامت است از برای ظهور قبل پس نبوت پیغمبر (ص) باقی است و شرع و کتاب او منسوخ نمی شود تا روز قیامت یعنی تا ظهور بعد و اگر این روا باشد چه فرق می ماند میان خاتم و سایر انبیا آنها هم شرع و کتابشان باقی است تا قیامت یعنی تا ظهور بعد پس چرا این دعوی مخصوص خاتم (ص) شد خلاصه که اینها مزخرفات است و محال است که بعد از قرآن کتابی دیگر بیاید و به وجه دیگر می گوئیم که ضروری و بدیهی مسلمانان است که قرآن علاوه بر وجوه باطنیه اعجاز

به همین وجه ظاهر که از حیث الفاظ باشد معجز است و اعجاز در الفاظ امر ظاهری است که دخلی به اصل مضامین قرآن ندارد بلکه مراد همان حسن اداء آنها است و فصاحت و بلاغت و اگر چه بلاغت از جهت رسانیدن معنی است ولی نه اینکه مقصود از بلاغت رسانیدن معنی خاصی است بلکه هر معنی که مقصود متکلم است گر لفظی در تعبیر از آن آورد که حق آن معنی را ادا نمود کلام او بلیغ می شود و لو یکی از مقاصد دنیویه مثل تعریف گل و ریحان [صفحه ۲۱۱] و معشوقه باشد همینکه حق تعریف او را ادا نمود گفته می شود که کلامی بلیغ گفته خلاصه سخن اینکه بلاغتهم باز تعریف لفظ است نهایت از حیث دلالت بر معنی مراد هر چه می خواهد باشد و شکی نیست که قرآن در فصاحت و بلاغت به منتهی درجه رسیده که همه عرب را عاجز کرده است بلکه در حقیقت عجزی که آنها از خود مشاهده کردند و تصدیق نمودند که قرآن معجز است منحصر به همین یک وجه بود و الا از معانی و بطون قران چه می فهمیدند که عجز خود را بفهمند بلکه آنها با وجود کفر و ضلالت جاهلیتی که داشتند و منکر توحید و نبوت و امامت و معاد و بعث و نشو و جنت و نار و غیر اینها از مضامین هدایت اتین قرآن بودند صحیح نیست که خود این مضامین را برای آنها معجز قرار دهند زیرا که اینها خود عین مدعای پیغمبر (ص) است و عین مدعا را دلیل قرار دادن صحیح نیست چنانکه در قرآن

همه جا می بینی که خداونـد عین مدعای کفار و مشـرکین را ذکر می کند آن وقت می فرماید هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس لاـجرم برهـانی که پیغمبر (ص) در خود این کتاب برای عرب آورده همان عجز آنها از کیفیت اداء بوده است نه مضامینی کـه هنـوز اقرار بـه آنهـا ندارنـد حـال اگر عجز جـن و انس را از آوردن مثـل همیـن ظـاهر الفـاظ قرآن اقرار داری پس بیـان و مزخرفـات میرزا حسـینعلی را نظیر قرآن شـمردن خطـاست و اگر اصل آن مسـئله را هنوز اقرار نکرده پس اولا ادعای مسـلمانی مکن و ثانیا حکمی از اهل خبره و بصـیرت و بی غرض معین کن تا تصدیق کند که بیان شـما را آنجا که قرآن هست می توان اسم برد یـا ذکرش را کرد یـا نه بـاری و اما آنچه از آیات نقل کرده که رسل همیشه اموری می آورده انـد که بر خلاف هوای مردم بوده و مقصودش چنانچه سابق بر اینها هم اشاره نموده این است که هوای شما در اتیان معجزات و خوارق عادات است و رسـل همیشه بر خلاف هوای ناس بوده انـد در جواب از این مطلب همان آیه و حـدیثی که در تفسـیر آن وارد شـده است نقل می کنیم برای مسـلمانان کافی است خداوند می فرماید و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایـدنا بروح القدس افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسـکم اسـتکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون و در برهان نقل کرده است از امام حسن عسـکری (ع) که فرمود خـدای عزوجل در مخاطبه با یهود آنچنانی که ظاهر فرمود محمد معجزات را از

برای ایشـان در نزد کوهها و سـرزنش می کنـد ایشـان را که هر آینه به تحقیق آوردیم موسـی را کتـاب توریت که مشـتمل بر احکـام مـا بود و بر ذکر فضـل محمـد و آل طیبین او و امامت علی بن ابیطالب (ع) و خلفاء او که بعـد از اوینـد و شـرف اموال کسـانی که تسـلیم از برای او نمودنـد و سـوء احـوال مخـالفین او و از قفـای موسـی آوردیم رسـل را قرار دادیم رسـولی در اثر رسولی آوردیم عیسـی بن مریم را آیات واضحات را احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و خبر دادن به آنچه می خورند و ذخیره می کنند در [صفحه ۲۱۲] بیوتشان و تائیـد کردیم او را به روح القـدس و آن جبرئیل است و این وقت بالا بردن عیسـی بود از روزنه بیت او به سوی آسـمان و انـداخت شـبه خود را بر کسـی که قصد کرد او را پس کشـته شد بدل از او و گفته شد که او مسـیح است و فرمود امام (ع) که بعد خداوند توجیه نمود عدل و توبیخ را به جانب یهود که مذکورند در قول خدای تعالی ثم قست قلوبکم الا-یه والقصه و می فرمایـد افکلمـا جائکم رسول بما لا تهوی انفسـکم پس گرفت عهود شـما و مواثیق شـما را به آنچـه دوست نمی داریـد از بـذل طـاعت برای اولیـاء او که افضـلین هسـتند و بنـدگان منتجـبین او محمـد و آل او که طیـبین و طاهریننـد چونکه گفتنـد به شـما هم چنانکه نمایانیدند یا ادا کردند و تردید از مترجم است به سوی شـما اسـلاف شـما آنچنان اسلافی که گفته شد به ایشان که ولایت محمد

و آل محمد این است غرض اقصی و مراد افضل که خلق نفرموده است خداوند احدی را از خلقش و مبعوث نفرموده احدی از رسلش را مگر به جهت اینکه بخواند ایشان را به ولایت محمد و علی و خلفائش و بگیرد بواسطه ی او بر ایشان عهد را تا اینکه قائم بشوند بر او و عمل بکنند به آن سایر اعوام امم پس از این جهت استکبار کردید هم چنانکه استکبار کردند اوایل شما تا اینکه کشتند زکریا و یحیی را و استکبار کردید شما تا اینکه قصد کردید قتل محمد (ص) و علی (ع) را پس خداوند سعی شما را خائب کرد و رد کرد در نحرهای شما مگر شما را و اما قول خدای عزوجل تقتلون معنی ان قتلتم است هم چنانکه می گوئی از برای کسی که توبیخ می کنی او را ویلک کم تکذب و کم تحرف و اراده نمی کنی آنچه را که هنوز نکرده است و این است و جز این نیست که اراده می کنی که چه قدر کرده و تو توطین داری بر کردن این کار تمام شد حدیث شریف انشدک بالله ملاحظه کن که چگونه تصریح به معجزات پیغمبر (ص) و عیسی (ع) فرموده است و معنی مخالفت هوای یهود را فرموده که میل شما در اطاعت و محبت پیغمبر (ص) و آل او (ع) نیست و در آخر ملاحظه کن ببین چه دقتی فرموده است امام (ع) و سر عدول از ماضی به مضارع را بیان فرموده و استشهاد به کلام عرب کرده و این است یکی از شواهد سخن ما که می گوئیم در ظاهر قرآن همه جا ملاحظه

قواعد عربیت شده است خلاصه پس هیچ دخل به مطلب او ندارد و صریحا رد بر او می کند و حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست و الا اخبار متعدد است در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

استدلال به بعضی از آیات قرآن و اینکه این آیات برای زمان ظهور است

اشاره

گفته است و آنچه احکام است جسد است از برای ایمان و روح ایمان و ایقان عرفان مظاهر امریه است در رتبه اولیه و بعد محبت و ولایت و عبودیت اهل بیت طهارت است انا صلوه المؤمنین و صیامهم انا حجهم و زکوتهم و استعینوا بالصبر والصلوه و انها لکبیره الا علی الخاشعین و خاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون اند و چون خاتم هم قائمهم است و ظهور آن حضرت مؤخر بود و منفصل و بعد از غیبت است لذا در ذر فرقان عهد ولایت آن حضرت را از مؤمنین به فرقان گرفتند و آن حضرت است مقصود از غیب چنانچه ذکر شد و آن وجود مبارك است مقصود الذین یعرفون بعهد الله و لا ینقضون [صفحه ۲۱۳] المیثاق بعد سه چهار آیه دیگر به همین مضمون نقل می کند بعد دعا می کند که خداوند او را بر این عهد باقی گذارد.

جواب

آنچه اول گفته است صحیح است در صورتی که مراد از احکام احکام محمد بن عبدالله (ص) باشد و مظاهر امریه خود آن حضرت و اوصیاء او که نص بر ایشان فرموده است و لکن غیر از این مقصود است باطل است و اما آنچه گفته که در ذر فرقان عهد ولایت آن حضرت را گرفته اند تا اینکه آیات را ذکر می کند شبهه نیست که در قرآن و سایر کتب عهد ولایت صاحب الامر (ص) گرفته شده است و خبر از ظهور آن حضرت هم داده شده است اما چون بنای ما در تفسیر آیات بر این است که هر چه در اخبار اهل بیت ملاحظه کنیم همان

را بگیریم و از رأی خود نگوئیم این آیات مخصوصه که ذکر کرده اختصاص به این مطلب که او گفته ندارد اینک کتاب برهان موجود است و در ذیل این آیات اخبار بسیار روایت نموده که در همه جا فرموده اند که مراد از این عهود عهد ولایت حضرت امیر و اولاد طیبین او و شیعه او است که از سایر امم و از این امت گرفته شده است و اختصاص به قائم آل محمد (ع) ندارد که آن بزرگوار باشد مقصود از این میثاق فقط ولو اینکه جز و میثاق البته بوده و هستند اما این جماعت چون تفسیر کتاب را به رای جایز می دانند و رجوع به اخبار اهل بیت هم نمی کنند این است که تخصیص می دهند و آیات دیگر که خاصه در بیان ظهور آن حضرت است و رجعت آباء گرامش هست اما چون در آن آیات از کیفیات ظهور و رجعت چیزها بیان شده است که منافی و مخالف با وضع امام حضرات است لهذا از این آیات اعراض می نماید که مبادا امامی که به هوای نفس خود نصب کرده از دستش برود اما ما انشاء الله ذکر آن آیات را می کنیم تا بر هر منصفی ظاهر شود که آیا صادق بر این جماعت هست یا نیست.

استدلال به آیات (یمحو الله ما یشاء و یثبت) و آیات رجعت

اشاره

گفته است باری صاحب زمان و شریک قرآن و خلیفه الرحمن صاحب الدعوه النبویه والنور الالهیه و لواء المحمدیه و ما کانوا علیه الأئمه و مظاهر القدسیه حضرت قائم است این است که می فرماید هر کس می خواهد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی الی آخر را نظر کند مرا

نظر نمایـد و خصایص همه انبیا و اولیا با او است و هم چنین آنچه نصایـح و مواعظ و حکم است مقصود تفکر و تـدبر و تبصـر است در اشـراق نیر ظهـور آن حضـرت روح العـالمین فـداه و اقلاـ نصـف قرآن هم در ذکر رجعت و ظهور و قیـامت و صور و اشـراط سـاعت و صـراط و میزان و حساب و جنت و نار و نزول ملائکه و نزول آیات است که کل بظهور آن حضـرت و ظهور ولاـیت الله المهیمن القیوم مخصوص است و تعبیر شـده و از صاحبـان کتـاب تفسـیر گشـته یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنـده ام الکتاب تا آنکه بعد از آیات بسـیار که نقل کرده است می گوید این آیات و آیات اخری بسـیار است که هر یک حجتی است کامل و دلیلی است باهر و برهانی است قاطع که مدل بر ظهور آن حضرت و نزول آیات و ظهور بینات و تشتت و تفرق ناس و رد و تکفیر یک دیگر و بلایا و رزایا وارده بر آن حضـرت و اصحابش و فتنه و امتحان و خسوف قمر و تحیر بصر از شدت فرع [صفحه ۲۱۴] و ظهور آن حضـرت مثـل ظهور رسول الله (ص) کـل از صـاحب کتـاب و من نزل فی بیتهم الکتاب به طلوع آن حضرت فی الایات تفسیر شده و تعبیر گشته.

جواب

اما مطالبی که در اول ذکر کرده است چون سابق جواب داده شده است بعد هم در تلو اخبار به مناسـبت متعرض می شوم لهذا تفصیل نمی دهم و در این مقام به تفسیر آیاتی که ذکر نموده انشاء الله می پردازیم و آیاتی

که علاوه بر اینها از ظهور و رجعت خبر می دهد و او از ذکر آنها فرار کرده است ذکر می کنیم پس از جمله آیات که ذکر کرده آیه ی یمحو الله ما یشاء است که موافق اخبار اهل بیت که بسیاری از آنها در برهان نقل شده است در جمیع تقدیرات خداوند جاری است مگر هر چه خداوند از علم ازلی خود خبر بدهد و علم تقدیر در نزد خداوند مخزون است که او است که می داند بر چه قرار خواهد گرفت و این است که فرمودند حضرت باقر (ع) که علم دو علم است که در نزد خدا مخزون است و مطلع نکرده است بر او احدی را از خلقش و علمی است که تعلیم ملئکه و رسل خود فرموده پس آنچه تعلیم ملئکه و رسل فرموده پس بدرستی که آن زود باشد که بشود و دروغگو نمی کند نفس خود و نه ملئکه و رسل خود را و علمی است که در نزد او مخزون است مقدم می دارد از آن آنچه بخواهد و مؤخر می دارد آنچه بخواهد و ثابت می کند آنچه بخواهد و اخبار به این معنی بسیار است و اختصاصی از برای این آیه به امر ظهور ندیدیم بلی حضرت ابوالحسن عسکری (ع) به ایوب بن نوح فرمود که خداوند هیچ پیغمبری را پیغمبر نفرمود مگر بعد از آنکه سه خصلت را از او عهد گرفت که حاصل آنها توحید خداوند و خلع انداد و اینکه بدا از برای خداست آگاه باش که همین که اختلاف جاری شد میانه این خلق اختلاف باقی است تا صاحب الامر برخیزد و عرض می کنم پس معلوم است

که آن حضرت خلق را بر توحید و اقرار به بلا وامی دارد و شرک را بر می دارد و آیات و اخبار دیگر شاهد این معنی است و در بعضی اخبار هم حضرت باقر (ع) فرموده اند که خداوند این امر را موقت فرموده بود به سنه سبعین بعد از آنکه حسین کشته شد شدید شد غضب خدا بر اهل زمین پس تاخیر انداخت آن را تا سنه یکصد و چهل پس ما به شما خبر دادیم و شما فاش کردید و قناع سر را کشف کردید پس خداوند مؤخر انداخت آن را و قرار نداد از برای آن وقتی در نزد ما بعد فرمود یمحو الله ما یشاء الایه پس ملاحظه کن که موافق کتاب خدا و فرمایش اهل بیت در این حدیث شریف و اخبار کثیره دیگر این امر توقیت نخواهد شد حتی آنکه فرموده اند که هر که توقیت کند مترس و او را تکذیب کن پس مثل حدیث ابی لبید مخزومی که موهم توقیت است می توان گفت موافق اخباری که فرموده اند که حدیث را عرضه بر کتاب خدا کن اگر مخالف است بدانکه از ما نیست که یا اینکه صحیح نیست اصلش با آنکه از اخبار محتمل بداست که به صرف آن نمی توان بت نمود و به علایم باید رجوع کرد و اگر بگوئی که همین حدیث هم که الان ذکر شد دلیل توقیت است می گویم صدر حدیث [صفحه ۲۱۵] را در برهان ملاحظه که این فرمایش حضرت امیر (ع) است و بعد از آنکه فرمود تا سبعین بلاء است و بعد از آن رخاء خود آن حضرت فرمود یمحو الله ما یشاء تا

آخر پس همان هم توقیت نبوده است خلاصه از برای این آیه اختصاصی به امر ظهور ندیدیم مگر همین اندازه که ذکر شد که بر ابهام و اشکال می فزاید نه اینکه چیزی درست معلوم شود و از جمله آیات که ذکر کرده ما ننسخ من آیه او ننسها است تا آخر و در برهان نقل نموده است از حضرت باقر (ع) که آیه الف و واو در آن نیست و اصل آن اینطور بوده ما ننسخ من آیه ننسها نات بخیر منها مثلها یعنی نمی میرانیم از امامی یا محو بکنیم ذکر او را مگر اینکه می آوریم بهتر از او یعنی بهتر از سلب کردن او که مثل اول باشد عرض می کنم در این آیه هم اختصاصی به حضرت قائم عجل الله فرجه نیست و شاید که حضرات چون مدعیند که نعوذ بالله ائمه مجعوله آنها که یهدون الی النار اشرف از ائمه ما (ص) هستند و خواسته که به این استدلال کند که بهتر از ایشان ممکن است و دیدی که امام (ع) فرمود اصل آیه به خیر منها مثلها بوده یعنی دویم مثل اول است و وجود او از سلب اولی بهتر است و علی ایحال که امام آنها در عداد ائمه کفر و ضلال است و جانشین آنها است نه جانشین امام ما چنانکه دانسته و خواهی دانست و از جمله آیات است و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس تا آخر و در ذیل این آیه هم اخباری چند وارد شده و فرموده اند که مائیم امه وسطی و اختصاصی از برای آن به حضرت صاحب الامر نیست بلکه همه ائمه

امرشان به همین منوال است و نمی دانم چه دلالت در این آیه بر ظهور است و گویا این مرد قرآن را باز می کند و در هر مورد آیاتی می نویسد محض عوام فریبی و هیچ در قید مناسبت آیه نیست ابدا چنانکه علانیه می بینی و از جمله آیات است و لکل امه اجل اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون و در حدیث فرمودند که مراد از آن اجلی است که برای ملك الموت نام برده می شود و اخباری چند در ذیل آیه ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده وارد شده و معنی اجلین را به موقوف و محتوم فرموده اند و در حدیثی حمران عرض کرد که امید دارم سفیانی از موقوف باشد فرمود نه از محتوم است و نمی دانم وجه مناسبتی که او خیال کرده چه چیز است شاید منظورش این است که امه پیغمبر هم اجلی دارند بعد امت میرزا علی محمد نعوذ بالله می آیند و اخبار ما صریح است که اجل کلیه امت خاتم (ص) نفخ صور است و هیچ مناسبت از برای این آیه با امر ظهور نیست مگر از باب عموم آیه بگوئیم که امم کافره و مشرکین و منافقین هم اجلی دارند و آن در نزد قیام قائم است و شاهد این معنی در آیه بعد می آید و این هم که برای شما سودی ندارد بلکه مضر است زیرا که اجل کلیه آنها هنوز نرسیده است چنانکه علانیه می بینی و از جمله آیات است و لکل امه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون و دو آیه دیگر از عقب آن این آیه

مبارکه را در برهان از حضرت باقر (ع) نقل می کند که تفسیر آن در باطن این است که در هر قرنی در این امت رسولی از آل محمد است که تا اینکه فرمود که ایشانند اولیاء [صفحه ۲۱۶] و ایشانند رسل عرض می کنم که اسم رسول بدون شبهه دلیل نبوتی که پیغمبر (ص) نفی فرموده و لا ـ نبی بعدی فرموده است نیست و ملئکه خدا را هم رسل خدا می گویند و مراد نبوت نیست و رسل عیسی (ع) را هم که به انطاکیه فرستاد خداوند رسل فرموده است و رسول یعنی فرستاده شده پس چون ایشان فرستادگان پیغمبر (ص) هستند همه به این معنی رسلند مثل اینکه در آیه ی دیگر خداوند می فرماید و ان من امه الا خلا فیها نذیر و در جماعات بسیار می بینیم که خداوند نبیی بر آنها نفرستاده که نذیر باشد اما در حدیث شریف می فرماید که آیا بعیث پیغمبر یعنی فرستاده او نذیر او نیست تا اینکه فرمود که پیغمبر نمرد مگر اینکه از جانب خود بعیث نذیری گذاشت خلاصه مطلب این است که رسول را به اولیاء (ص) معنی فرمودن دلیل این نیست که ایشان پیغمبرانند و هر یک صاحب شرع و کتاب جدید هستند بلکه رسولند یعنی فرستاده پیغمبر (ص) هستند چنانکه خودشان تصریح فرموده اند که هر که بعد از محمد بن عبدالله (ص) ادعای نبوت کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد خون او مباح است بر هر که از او این دعوی را بشنود پس چگونه می شود که خودشان دعوی رسالت به آن معنی که خاص پیغمبر است بفرمایند بعد فرمود امام (ع) قول خدای تعالی

فاذا جاء رسولهم قضی بينهم بالقسط فرمود معنی آن آن است كه رسل حكم می كنند بقسط و ايشان ظلم كرده نمی شوند هم چنانكه خداوند فرموده فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعه و لا يستقدمون عرض می كنم دو آيه بعد اين است و يقولون متی هذا الوعد ان كنتم صادقين قل لا املك لنفسی ضرا و لا نفعا الا ما شاء الله لكل امه اجل اذا جاء اجلهم فلا يستاخرون ساعه و لا يستقدمون و ذيل آيه را كه امام (ع) قرائت فرموده با آنچه در قرآن است چنانكه می بينی تفاوت دارد و ممكن است كه تفاوت از تصحيفات اوليه باشد و ممكن است كه امام نقل به معنی فرموده باشد و ممكن هم هست كه روات تصحيف كرده باشند علی ايحال ضرری به اصل معنی ندارد و غرض اين است كه وعده امت آخر الزمان هم كه رسيد رسول ايشان يعنی امام (ع) كه پيغمبر (ص) عهدهای خود را به او می سپارد و او را می فرستد به سوی امت كه تشريف می آورد و در ميانه ايشان به عدل حكم می كند و ظلم به ايشان نمی كند و حكم او درباره ی فساق و منافقين امت عذاب است چنانكه خداوند بعد از همين آيات بلافاصله تصريح كرده و مصنف كتاب دلايل احتياطا آن آيه را ذكر نكرده است خداوند می فرمايد قل ارايتم ان اتيكم عذابه بياتا او نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون ثم اذا ما وقع امنتم به الان و قد كنتم به تستعجلون و حضرت باقر (ع) می فرمايد اين عذابی است كه نازل می شود در آخر الزمان بر فسقه اهل قبله و ايشان انكار دارند نزول عذاب

را بر ایشان پس ببین که ولو انکار دارند و متی هذا الوعد ان کنتم صادقین بگویند در آخر الزمان بر ایشان عذاب نازل خواهد شد به واسطه امام به حق و امروز ببین که هنوز ایام مهلت است و هیچ فرق با زمان سابق نکرده مگر هر چه فسقشان زیاد شده [صفحه ۲۱۷] است اما عذابی هنوز نازل نشده پس این آیات هم معلوم شد که رد بر حضرات می کند نه اینکه مؤید مطلب آنها باشد با اینکه نوع اخبار ظهور را که در قرآن و اخبار است ما منکر نیستیم ولی سخن ما این است که آنچه فرموده اند منطبق بر امام شما نیست و امام به حق خواهد آمد که همه این آیات بر او منضبق خواهد بود عجل الله فرجه و سهل مخرجه و از جمله آیات که نقل کرده این آیه است و ما اهلکنا من قریه الا و لها کتاب معلوم ما تسبق من امه اجلها و ما یستاخرون و تفسیر این آیه هم از آیات پیش ظاهر می شود و نظیر همانها است و از جمله افرایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین و آیه را غلط نقل کرده است صحیح آن قل ارایتم است و این آیه ی مبارکه را در اخبار بسیار و درباره ی امام (ع) معنی فرموده اند از جمله حدیثی است که در برهان از رسول خدا (ص) نقل کرده است که در یکی از غزوات که علی بن ابیطالب فتح فرموده بود فضائل بسیار از آن حضرت ذکر فرمود تا اینکه فرمود آگاه باشید که او دو سبط من است و ائمه از صلب

او بیرون می آورد خدای تعالی ائمه راشدین را و از ایشان است مهدی این امت عمار می گوید عرض کردم بابی و امی یا رسول الله (ص) این مهدی کیست فرمود ای عمار بدرستی که خدای تبارک و تعالی عهد کرده است به سوی من که بیرون بیاورد از صلب حسین (ع) نه امام و نهمی از ولد او غائب می شود از ایشان و این است قول خدای عزوجل قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین می باشد از برای او غیبت طولانی که رجوع می کنند از او قومی و ثابت می مانند بر او آخرون پس هر گاه آخر الزمان بشود بیرون میاید پس پر می کند دنیا را از قسط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و قتال می کند بر تاویل هم چنانکه قتال نمودن بر تنزیل و او سمی من است و اشبه مردم به من تا آخر حدیث شریف دیگر تو خود ملاحظه کن که ثمری به حال حضرات دارد یا ندارد و قتال کردن بر تاویل معنیش آن است که امر به جهاد در کتاب خدا با کفار و مشرکین بوده است ولی صاحب الامر (ص) با مسلمینی هم که حقیقت از جاده اسلام خارج شده اند جنگ خواهد فرمود مثل اینکه حضرت امیر (ع) و حضرت سیدالشهداء (ع) فرمودند و از جمله آیات این آیه است ما ینظرون الا صیحه واحده تاخذهم و هم یخصمون و علی بن ابراهیم تفسیر نموده است که این در آخر الزمان است که صیحه زده می شود در ایشان یک صیحه و حال اینکه ایشان در بازارهای خود مشغول مخاصمه اند پس

می میرند کل ایشان در مکانشان که بر نمی گردد احدی از ایشان بسوی منزلش و وصیت نمی کند بوصیتی و این است قول خدای تعالی لا یستطیعون توصیه و لا الی اهلهم یرجعون عرض می کنم آیات بعد از این همه تصریح می کند که این در نزد نفخ صور است و قیام قیامت کبری که جمیع خلق حاضر می شوند و خداوند بعد از همین آیات می فرماید و نفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون تا آنکه می فرماید فاذا هم جمیع لدینا محضرون و در اخبار فرموده اند که آیت رجعت مثل این آیه است و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب به آیاتنا و آیت قیمه مثل این آیه است و حشرناهم [صفحه ۲۱۸] فلم نغادر منهم احدا پس آیات اولی در قیام قیامت کبری است که جمیع لدینا محضرون فرموده و دخل به رجعت و ظهور ندارد و بیجا ذکر نموده است و شاید منظور او این است که با وجودی که صیحه آنها را فرا می گیرد آنها مشغول مخاصمه اند و می خواهد بگوید که حال هم صیحه آنها را فرا گرفته و مشغول مخاصمه هستند اما این تفسیری است به رای که با صریح آیات منافات دارد و حدیث هم که بر خلاف آن وارد شده باری و از جلمه ی آنها است یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر و لا نذیر و این آیه هم موافق تفسیر اهل بیت خطاب به اهل کتاب است در وقت بعثت پیغمبر (ص) و دخلی به امر ظهور ندارد مگر تاویل به رای بکنی و

حجتی در آن نیست و از جمله آنها است قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار و کلما دخلت امه لعنت اختها و این آیه هم در دخول امم است در نار و تتمه همین آیه و آیات متعدده بعد از این در کیفیت سلوك آنها است با یک دیگر و عذابهائی که بر آنها وارد می شود و نمی دانم چه مناسبت دارد این آیه در این مقام شاید منظورش این است که بنا بر اعتقاد آنها قیامت سرپا شده و امم داخل نار شده اند و یکدیگر را هم لعن می کنند و همین است دلیل اینکه در آتشند و والله که ثکلی از این استدلالها می خندد تو خود ملاحظه کن چندین آیه بعد از این را که از بیان جنت و نار و احوال مؤمنین و کفار بیان می شود ببین هیچ ربطی به وضع امروز دارد و آیات شاهد ایننـد که مؤمنین و کفار خالدنـد در بهشت و دوزخ و ممکن نیست که از نعم جنت به کفار برسد چنانکه از جمله همین آیات است که بعد از این آیه است و نادی اصحاب النار اصحاب الجنه ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین و امروز تو ندائی از کسانی که به اعتقاد تو کفار هستند شنیده یا نه اگر نشنیده که پس آن روز نیست و اگر شنیده ای و خدا فرموده که نعم جنت حرام است بر کافرین پس دعوت شما دیگر برای چیست اهل جهنم که دیگر دعوت بر نمی دارند خلاصه که مقصودش این است که آیاتی چند پشت سر

هم بنویسد و برای مرده اظهار فضل کند و ضعفای مسلمین را از میدان بیرون کند تا تسلیم کنند غافل از اینکه من سبقت له من الله الحسنی گول نمی خورد پس این آیه هم دخل به این مسئله که محل کلام است ندارد و لعن مذکور در آیه هم در میان امم کافره است و رؤسا و اتباع ایشان و بالنسبه به مؤمنین چنانکه در آیات مذکور است تملقها می گویند و سودی نمی دهد و همه ی اینها منافی وضع امروز است اتباع در آن روز موافق ذیل همین آیه که ذکر کرده می گویند و ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار و قال لکل ضعف ملاحظه کن امروز در حضور عامه مثلا تو می توانی بد به خلفا بگوئی چه جای اینکه خودشان بگویند و از آنها غیر از ترحم و ترضیه هیچ می شنوی پس این چه قیمتی است که سرپا شده و چه دخل به وعده ی ظهور دارد باری و از جمله آیات است یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا [صفحه ۲۱۹] الرسول این آیه هم نظیر آیه سابقه است و مرجع ضمیر غاصبین حق آل محمد علیهم السلام هستند بعد هم که می فرماید و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرآءنا فاضلونا السبیلا مراد از سادات و کبراء عمر و ابوبکرند و تابعین ایشان و اینجا هم باز می گویند ربنا اتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا و همان عرضها که در آیه ی سابقه کردیم در این آیه هم جاری است و هیچ مصداق امروز ندارد و ربطی به اخبار ظهور هم ندارد چنانکه می بینی و از جمله

آیات است فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس والقمر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر و یک آیه سقط شده است یقول الانسان یومئذ این المفر کلا- لا- وزر این آیه را به ظهور امام (ع) می توان تفسیر کرد زیرا که مولای من اعلی الله مقامه در حواشی قرآن حدیثی نقل فرموده است که از علائم ظهور امام است که حایل بشوند میانه شما و میان راه کعبه و جمع کرده شود بین شمس و قمر و دور بزنند بر آن و کواکب و نجوم و خود مولای من تفسیر فرموده است جمع شدن شمس و قمر را به جمع شدن آن دو ملعون بر نخله یابسه که امام (ع) بعد از بیرون آوردن آن دو را از قبر بر نخله می آویزد و شاهد این تفسیر حدیثی است که در تفسیر والشمس والقمر بحسبان وارد شده است و در برهان روایت شده که مراد از آن دو آن دو نفر هستند و فرمود که نمی بینی مردم می گویند که فلان و فلان شمسا هذه الامه و نورا هما باری پس موافق آیه مبارکه و اخبار متعدده که در این باب وارد شده حتی آنکه حضرت امیر (ع) به خود عمر این مطلب را خبر داد البته باید این امر واقع شود و ریشه ی کفر و ضلالت را آتش بزنند طوری که پناه از برای کفار باقی نماند و این است معنی کلا لاوزر چنانکه از قمی ره روایت شده است و امروز علانیه می بینی که ریشه کفر و ضلالت در کمال قوت است و هنوز آن دو را بیرون نیاورده اند و آتش

نزده انـد و صـحیح است که باید بشود اما خبر بعد از این است و باید بشود دخل به امروز ندارد و از جمله آیات است فضـرب بینهم بسور له باب تا آخر و تفسـیر این آیه سابق گذشت و دخلی به اخبار ظهور ندارد و از جلمه ی آنهاست ما سمعنا بهذا فی المله الاخره ان هذا الا اختلاق و این آیه هم از معارضاتی است که کفار بر پیغمبر (ص) کردند و گفتند اجعل الالهه الها واحدا تـا اینکه گفتنـد مـا سـمعنا بهـذا فی المله الاخره و مراد در ملت بت پرسـتان است یا در ملت عیسـی (ع) بنابر بـدعتی که بولس ملعون گـذاشت و تثلیث آورد و شاید که مقصود او این است که ایرادات ما هم بر حضـرات از این قبیل است و بیجا گفته زیرا که ایرادات ما از روی کتاب و سنت خاتم انبیا است نه از ملل کافره و بدعتهای مبدعین علاوه بر این که بر پیغمبر (ص) هم که ایراد کردند نفس ایراد مطلقا دلیل حقیت نیست زیرا که ایراد بر محق و مبطل همه می شود به نهایت ایرادی که بر پیغمبر (ص) محق می شود مثل همین ایراد باطل است و کـذب زیرا که توحیـد خـدا از زمان آدم تا آن زمان در همه ملل حقه بوده است و اما ایرادی که بر مبطل می شود ممکن است که صـحیح باشد و ایرادات ما بر شما همه به شهادت کتاب و سنت صحیح است و نفس ایراد مورد مطلقا دلیل حقیت مدعی نمی شود و الا احدی بر یکی از ملل کافره نمی بایست ایراد بگیرد پس ملتفت مسئله باش و [

صفحه ۲۲۰] غافل مشو و از جمله آیات است و ارتقبوا انی معکم رقیب فانتظروا انی معکم من المنتظرین و آیه اولی فرمایش شعیب است به قوم خود و آیه ثانیه در مواردی از قرآن نازل شده از جمله این آیه است و یقولون لولا انزل علیه آیه من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین و در اخباری چند تفسیر فرموده اند غیب را به حجت قائم عجل الله فرجه و انتظار انتظار ظهور او است و صحیح است اما چه سود به شما دارد ما هم همین را می خوانیم و می گوئیم هنوز باید تشریف بیاورد شما می گوئید آمده پس دلیل دیگر علاوه بر این لازم است هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین اما براهین ما که معلوم است برهان شما غیر از ادعا دیگر چیست و از جمله آیات هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکه او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا این آیه را در بعضی اخبار به ظهور قائم عجل الله فرجه تفسیر فرموده اند که پیش از قیام آن حضرت به سیف اگر کسی ایمان به او آورده است فبها المراد و اگر نیاورده است و بعد از قیام او به سیف ایمان بیاورد و از او پذیرفته نیست و در بعضی اخبار تفسیر به اشراط ساعت و قرب قیام قیامت و ارتفاع حجت چهل روز پیش از قیامت شده است که آن روز هر که پیشتر ایمان نیاورده دیگر از او پذیرفته نیست و علی ایحال این آیه مبارکه

از آیـاتی است که خبر از ظهور می دهـد و دخلی بوضع حـالیه امروز نـدارد نه شـما را الحمـدلله شمشـیر برائی است و نه امروز روزی که لاـ ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل و الا دعوت شـما برای چه است و از جمله آیات یوم یـدع الـداع الی شـی نکر و این آیه مبارکه درباره امام (ع) تفسـیر شده که آن روز که تشـریف می آورد و می خواند مردم را به امری که انکار می کنند و صحیح است امام به امر نکر می خواند خلق را اما نه اینکه هر کس به امر منکری خلق را خواند این امام است ولو بفسق و کفر و خلاـف فرمـایش پیغمبر (ص) و امـام (ع) باشـد و بچگی در معلم خانه برای ما مثل می زدنـد که ما گفتیم گردو گرد است اما نگفتیم هر گردی در عالم گردو است نارنـج هم مثلا گرد است و گردو نیست حال امام مردم را به امری که انکار می کننـد می خوانـد اما نه اینکه هر کس به امر منکری دعوت کرد امام باشـد تو خود خیال بکن و انصاف بـده و از جمله این آیه اسـت ففررت منکم لمـا خفتکم و این آیه فرمـایش موسـی است به فرعـون و دربـاره حضـرت حجت هم صـادق است چنـانکه فرمودند که سـنتی از موسـی دارد که خائفا یترقب و در حدیث دیگر است در بحار که وقتی که حضرت تشریف می آورد می فرماید ففررت منکم الایه اما ملتفت باش که بعد از آنکه تشـریف می آورد دیگر ایمن است چنانکه موسـی (ع) از شـر فرعون ایمن بود و در حدیث می فرمایند که امام شام می کند در حالی

که اخوف نـاس است و صـبح می کنـد در حـالی که ایمن تر ناس است و این از جهت این است که آن وقت که تشـریف می آورد دیگر احدی تاب مقاومت او را ندارد بلکه مردم از او می ترسند و او منصور به رعب است چنانکه در اخبار فرموده اند و خداوند در قرآن می فرماید فقد جعلنا لولیه سلطانا و مراد حضـرت حجت است که ولی سیدالشهدا است [صفحه ۲۲۱] پس با وجـود سـلطنت خوف از که دارد و در شـان او فرموده و نری فرعون و هامـان و جنودهمـا منهم مـا کـانوا یحـذرون و فرموده و لیبـدلنهم من بعـد خوفهم امنا و از جمله آیات و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و وجه اسـتدلال به این آیه هم معلوم نیست مگر همینکه زمان ظهور را قیامت می شـمرند و منحصر به این آیه نیست همه ی آیات قیامت را بنابراین باید خواند والله که زن و بچه مرده از بیانـات حضـرات می خنـدد و از جمله ی آنهـاست هـل ینظرون الا ـ ان یـاتیهم الله فی ظل من الغمام و در برهـان از حضـرت امام رضا (ع) نقل نموده است که فرمود اصل نزول آیه اینطور بوده هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملئکه فی ظلل من الغمام و در اخبار دیگر مجیی و اتیان رب را به مجیی و اتیان امر او تفسـیر فرموده انـد و فرموده اند که خدای عزوجل وصـف کرده نمی شود به مجیی و ذهـاب و بلنـد است از انتقـال و در بعضـی اخبـار است که این دو وقت معلوم است که آخر مدت انظار شیطان است که جبار هبوط می کند و رسول خدا (ص) امام اوست

و در دست او حربه از نـور است که شـیطان و اتبـاع او را تمامـا هلاـک می کنـد و در آن وقت خـدا چهـل و چهـار هزار سـال سلطنت می کنـد و تفاصـیلی که از زمـان رجعت فرموده انـد خلاـصه که این آیه مبارکه خبر از رجعت می دهـد و از جلمه ی آیات است فاماته الله ماه عام ثم بعثه و این آیه موافق اخباری چنـد درباره آدمی است و موافق حـدیثی درباره ی غریر است که خداونـد او را می رانیـد و بعد از صد سال زنده فرمود و این آیات رجعت است و دلیل امکان آن است نه اینکه مخصوصا خبر از ظهور و رجعت بدهد و از جمله آیات است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و این آیه هم اختصاص به امر ظهور امـام یـا رجعت نـدارد بلکه مراد هر افتتـانی است چه اینکه اعظم امتحانهـا در آخر الزمان تشـریف آوردن امام (ع) است و از جمله آیات کما اخرجک ربک من بیتک است و این آیه و آیات بعـد از آن در باب جنگ بـدر و مقـدمات و نتایج آن نازل شـده است و در اخبار به حسب ظاهر تفسـیر آیه را به اخبار ظهورند ندیده ام ولو ممکن باشد تفسـیر آن به این مطلب ولی تفسـیر به رای نمودن صحیح نیست و چه حاجت است ما را به این مطلب در صورتی که آیات صریحه داریم و حدس می زنم که این بـدبختان تفسـیری به رای آیه کرده باشـند به رای که آن مخـالف با صـریح اخبار است و مقصودشان این است که رسالت و امامت از خانه و اده پیغمبر

(ص) بیرون رفته و به میرزا علی محمد تعلق گرفته است و در حدیث امام رضا (ع) که سابقا نقل کردیم دیدی که این امر محال است که امامت از خانه وارده پیغمبر (ص) بیرون رود و به دلیل و برهان این امر را ثابت فرمودند پس اگر مقصودشان این است خطای صرف است و از جمله آیات است و لنبلونکم بشی ء من الخوف والجوع و این آیه را در چند حدیث به علامات پیش از ظهور تفسیر فرموده اند و دخلی به خود زمان ظهور ندارد چنانکه حضرات خیال می کنند این است که بعد می فرماید و بشر الصابرین و در حدیث شریف می فرماید که یعنی بشارت بده صابرین بر این بلاها را به تعجیل فرج که بعد از آن [صفحه ۲۲۲] بلاها باید فرج برسد نه اینکه در زمان ظهور این بلاها باشد و از جمله آیات است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق و ذکر کردن این آیه از جمله تعجبات است زیرا که به کلی بر خلاف وضع حالیه است و احتیاطا تتمه آیه را ذکر نکرده است که حجتی بر او نباشد ولی ما ذکر می کنیم و بدانکه در چند مقام این آیه نازل است یکی در سوره صف می فرماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهروا علی الدین کله و لو کره المشرکون و در سوره ی فتح می فرماید لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله امنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم مالم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا و در سوره توبه نیز نظیر سوره ی صف می فرماید به اندک تفاوتی و در برهان از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود به خدا قسم که تاویل این آیه هنوز نازل نشده است و نازل نمی شود تاویل آن تا آن وقت که بیرون بیاید قائم پس هر گاه بیرون آمد قائم باقی نمی ماند کافری به خدا و نه مشرکی به امام مگر آنکه کراهت دارد خروج او را حتی آنکه اگر کافری در شکم سنگی باشد سنگ می گوید ای مؤمن در شکم من کافری است پس بشکن مرا و بکش او را و در حدیث دیگر از حضرت باقر (ع) است در قول خداوند لیظهره علی الدین تا آخر اینکه باقی نماند احدی مگر آنکه اقرار کند به محمد (ص) و در حدیث دیگر فرمود که این در وقت خروج قائم است که همه اقرار به محمد (ص) کنند و در حدیث دیگر فرمود که این در رجعت است و از اخبار ظاهر است که قیام قائم (ع) ابتدای رجعت است زیرا که امواتی چند بر می گردند و نیز در سوره فتح و صف اخبار دیگر به همین مضامین روایت کرده است و شبهه نیست که بعد از قیام قائم (ع) باید آن بزرگوار غالب بر جمیع ملل بشود حتی آنکه همه اقرار به پیغمبر (ص) و ائمه تا آن بزرگوار بکنند و در هر قریه از قرای زمین صبح و شام اذان گفته شود و شهادت به توحید و نبوت و ولایت داده شود و بدیهی

است که امروز هنوز اینطور نشده و وعده خداوند خلف نمی شود و در حدیث مفضل است قال المفضل یا مولای فقوله لیظهره علی الـدین کله مـا کـان رسول الله (ص) ظهر علی الـدین کله قـال یـا مفضـل لو کـان رسول الله ظهر علی الـدین کله مـا کانت مجوسـیه و لا یهودیه و لا صابیه و لا نصـرانیه و لا فرقه و لا خلاف و لا شک و لا شـرک و لا عبده اصـنام و لا اوثان و لا اللات والعزا و لا عبده الشمس والقمر و لا النجوم و لا النار و لا الحجاره و انما قوله لیظهره علی الدین کله فی هذا الیوم و هذا المهدی و هذه الرجعه و هو قوله و قائلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله حال تو را به حق صاحب الامر ملاحظه کن ببین این وضع در عالم پیـدا شـده که جمیع ادیان از عالم برداشـته شود مگر دین اسـلام یا آنکه در حقیقت از اسـلام نمانده مگر اسـمی چنـانکه خود مکر را قرار به آن می کنیـد پس چگونه قـائم آل محمـد (ص) قیام کرده و چگونه سیدالشـهداء رجعت فرموده و نعوذ بالله هیچ ثمری بر وجود آنها مترتب نشد و غالب بر کل دین نشدند [صفحه ۲۲۳] و مقاتل نکردند تا فتنه از عالم برداشته شود خلاـصه اینهـا آیـاتی بود که او ذکر کرده بود مـا هم آیـات دیگر ذکر می کنیم اما ملتزم اسـتقضاء آنها نمی شوم زیرا که سخن بطول انجامیـده است و در حقیقت یک آیه کافی است در بحار از حضـرت باقر (ع) روایت کرده است در قول خـداوند الذین ان

مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه پس این از برای آل محمد است صلی الله علیهم تا آخر ائمه و مهدی (ع) و اصحاب او که خداوند ولیک می کند ایشان را مشارق زمین را و مغارب آن را و ظاهر می کند دین را و می میراند به او و به اصحاب او بدعتها و باطل را هم چنانکه سفها و حق را می رانیدند تا بجائی برسد که دیده نشود ظلم در کجا است و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر و حضرت صادق (ع) فرمود در قول خدای تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه تا آخر فرمود و قائم نازل شده است و او است والله مضطر هر گاه نماز بجا آورد در مقام دو رکعت و بخواند خداوند مرا پس اجابت کند او را و کشف کند سؤرا و قرار بدهد او را خلیفه در زمین و از حضرت باقر (ع) در همین آیه که نازل شده است در قائم هر گاه بیرون بیاید عمامه به سر می بندد و در نزد مقام نماز بجا می آورد و تضرع به سوی پروردنده اش می کند پس هیچ رایتی از او بر نمی گردد یعنی هر رایت که به هر طرف می فرستد فتح می کند و حضرت صادق (ع) فرمود در قول خدای تعالی هل اتاک حدیث الغاشیه می پوشاند ایشان را قائم (ع) به شمشیر وجوه یومئذ خاشعه فرمود که خاضعند و طاقت امتناع ندارند تا اینکه در قول خدای تعالی تصلی نارا حامیه فرمود می چشند آتش حرب را در دنیا در عهد قائم و در آخرت آتش جهنم را و از ابن عباس در قول خدای تعالی

اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها یعنی اصلاح می کند زمین را به قائم آل محمد بعد از موت زمین یعنی بعد از جور اهل مملکت زمین و از حضرت صادق در قول خدای تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیا فرمود قائم است و اصحاب او و از حضرت باقر (ع) از پدر بزرگوارش از سید شهداء از علی (ع) در قول خدای تعالی و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین فرمود ایشان آل محمدند که مبعوث می کند خداوند مهدی ایشان را بعد از جهد و تعب ایشان را و ذلیل می کند دشمن ایشان را و در برهان اخبار متعدده به این مضمون در ذیل این آیه نقل کرده است از جمله از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) روایت نموده که این آیه مخصوص است به صاحب الامر که ظاهر می شود در آخر الزمان و هلاک می کند جبابره و فراعنه را و مالک می شود شرق و غرب زمین را پس پر می کند آن را از عدل هم چنانکه پر شده است از جور و نیز از آن دو بزرگوار در قول خداوند و نری فرعون و هامان تا آخر فرمود فرعون و هامان در اینجا آن دو دو شخصند از جبابره قریش که خداوند زنده می کند آن دو را در نزد قیام قائم از آل محمد در آخر الزمان پس انتقام می کشد از آن دو به

آنچه پیش کرده اند [صفحه ۲۲۴] و در بحار از حضرت صادق (ع) نقل کرده است از پدر بزرگوارش در قول خدای تعالی قاتلوا المشرکین کافه فرمود بدرستی که نیامده است تاویل این آیه و اگر قائم ما برخیزد زود باشد که ببیند هر کس او را دور کند آنچه از تاویل این آیه است و هر آینه که برسد البته البته دین محمد (ص) بهر جا که شب رسیده است تا آنکه شرک بر پشت زمین نماند هم چنانکه خدا فرموده و مجلسی مرحوم بیان کرده است که در آخر اشاره به آیه ی دیگر فرموده که می فرماید و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله خلاصه که آیات داله بر این مطلب بسیار است و ما بعضی از آیات که دلالتی بر کیفیت ظهور داشت نقل کردیم که در ضمن ابطال باطلی هم شده باشد و لا حول و لا قوه الا بالله.

استدلال به اخباری که در کتب حدیثی آمده

اشاره

گفته است در غیبت کتاب بحار و اربعین و عوالم و ینبوع و فواید المخلصین و جوامع الکلم و مجمع البحرین و انوار النعمانیه و بحر المعارف و وافی و مشارق الانوار و حدیقه الشیعه و اصول کافی و کتب اخبار ملاحظه فرمائید بعد اخباری چند نقل می کند و ما یکی یکی را در ضمن جواب نقل می کنیم انشاء الله.

جواب

از جمله فتنه های بزرگ پروردگار این است که در آیات کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم متشابهاتی چند گذارده است تا آنکه کسانیکه در دل معرض از حق هستند ولی به ظاهر بی مستمسکی از کلمات اهل حق نمی توانند به باطل گردش کنند به همین متشابهات متمسک شوند و خبث باطن خود را بروز دهند تا آنکه روز قیامت که خداوند ایشان را معذب می کند حجتی از برای ایشان نباشد و معذلک باز خداوند حق را ظاهر فرموده و امر نموده است که متشابهات را باید به محکمات عرضه نمود و آنچه موافق آنها است گرفت و آنچه مخالف آنهاست ترک کرد و باز از جمله ی فتنه های خداست که کذابین و داسین در اخبار ائمه ما و پیغمبر (ص) بوده است و چیزهائی چند به دروغ روایت کرده اند و باز خداوند میزانی از برای معرفت آن هم گذارده است و باید عرضه بر کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) نمود و صدق و کذب را تمیز داد و از جمله فتنه های خداست که اخباری چند از راه تقیه از ائمه ما سر زده است و اینها را هم نیز به عرضه بر کتاب و سنت و اجماع عامه باید تمیز داد خلاصه

که شرح این مطالب در مقدمه شده است و محض تذکره اشاره نمودیم پس از جمله اخباری که نقل نموده است از بحار و عوالم و حدیقه الشیعه اذا قام القائم قام به امر جدید کما دعا رسول الله به امر جدید این روایت را به این لفظ در بحار و عوالم ندیدیم و شاید از بحار فارسی ترجمه کرده باشد و علی ایحال مضمون صحیح است و اخبار متعدده به این معنی وارد شده و سخن ما بعد از ذکر اخباری که به این معنی نقل کرده است خواهد آمد انشاء الله و گفته است در بحار و عوالم و جوامع الکلم یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه و استانف الاسلم جدیدا و این حدیث صحیح است در بحار و عوالم ملاحظه شد و بار گفته در عوالم و جوامع الکلم یقوم القائم به امر جدید و کتاب جدید و این هم صحیح است در عوالم از حضرت باقر (ع) [صفحه ۲۲۵] نقل کرده تتمه هم دارد که می فرماید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب لشدید لیس شانه الا بالسیف لا یتسبب احدا و لا یاخذه فی الله لومه لائم و در عصمت و رجعت از روایت دیگر غیر از آنچه صاحب عوالم نقل کرده نقل می فرماید بعد از فقره اولی و سنه جدیده و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شانه الا القتل لا یستتیب احدا لا تاخذه فی الله لومه لائم و در عوالم این روایت را هم نقل کرده الا اینکه لفظ کتاب جدید در آن نیست و

باز از بحار و عوالم نقل کرده ان القائم اذا غام دعا الناس الی امر جدید کما دعا رسول الله و این حدیث را هم به این لفظ در عوالم و بحار در مظانش ندیدیم و شاید نقل به معنی نموده باشد و وجه استدلال حضرات به این اخبار این است که چون این مرد برخواست و بزعم خود کتاب جدید آورد و احکام جدیده بدیعه کرد و بر او ایراد کردیم کتاب و سنت پیغمبر خاتم (ص) منسوخ نمی شود این است که به این متشابهات متمسک شده است و مولای بزرگوار من روحی فداه از این مطلب بطور تفصیل جواب فرموده است و این بنده هم مختصرا جوابی می نویسد تمامتر و کاملتر می خواهی برساله تثقیف الاود رجوع کن پس می گوئیم که لفظ کتاب جدید و قضاء جدید و امر جدید لفظی است مجمل یعنی کتاب و قضاء و امر تازه و مسلم است که حجت خداوند به کلمات مجمله مبهمه قائم نمی شود مگر اینکه از صاحبان حدیث تفسیر کرده شود و حدیث که مفسر است البته بر مجمل حکم می کند چنانکه صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق (ع) نقل کرده است و بدیهی است که اگر آقائی به غلام خود بگوید چیزی بیاورد بعد بگوید غذا بیاور لفظ مجمل اول را حمل بر معنی واضح دویم باید کرد و غذا آورد و اگر با وجود اینکه تصریح کرده که غذا بیاور غلام رفت و لباسی فرضا برای او آورد و گفت که تو اول گفتی چیز بیاور و لباس هم چیزی است خود آقا و نوکران دیگر همه بر او عیب می گیرند که بعد

از آنکه خودش صریحا غذا خواسته دیگر چه جای لباس آوردن است و حق هم می گویند حال در این مورد هم که فرموده اند امام تشریف می آورد با کتاب جدید و شرع جدید باید دید که خود آل محمد (ع) به چه تفسیر فرموده اند و بعد از آنکه در اخبار اهل بیت نظر کردیم می بینیم که یک معنی کتاب جدید را اینطور فرموده اند که اولا ـ در عوالم نقل می کند از حضرت باقر (ع) در حدیث طویلی که آن وقت که قائم عجل الله فرجه در مسجد الحرام اظهار امر خود را می کند اول کسی که با آن حضرت بیعت می کند جبرئیل و میکائیل است و بر می خیزند با آن دو پیغمبر و امیرالمؤمنین (ع) پس دفع می کنند به سوی قائم کتاب جدیدی را که آن بر عرب شدید است به مهری که هنوز تر است پس می فرمایند به آن حضرت که عمل بکن به آنچه در آن است پس این حدیث شریف را داشته باش باز ملاحظه می کنیم که در عوالم از حضرت باقر (ع) نقل می کند در حدیث طویلی که آن وقت که حضرت به ثعلبیه می رسد مردی که از صلب پدر او است و اشد مردم است به بدن و اشجع ایشان است به قلب مگر از صاحب الامر و عرض می کند چه می کنی پس به خدا قسم که تو مردم را مثل انعام می رانی و روی هم می ریزی آیا این به عهدی است از پیغمبر (ص) یا به چه [صفحه ۲۲۶] چیز پس غلام حضرت که متولی بیعت است می گوید آرام بگیر یا آنکه آنچه در آن دو چشم تو است خواهم

زد پس قائم می فرماید که ساکت بشو ای فلان بلی به خدا قسم که با من است مهدی از رسول خدا فلان جعبه و زنفیلجه را بیاور پس می آورد آن را پس می خواند بر او عهد و رسول خدا را پس عرض می کند جعلنی الله فداک سر خود را عطا کن که ببوسم پس عطا می کند سر خود را و میان دو چشم او را می بوسد و عرض می کند بیعت را تازه کن پس تازه نمی کند پس از این حدیث ظاهر می شود که کتاب جدید همین کتاب است و در حدیث دیگر زراره به آن حضرت عرض کرد که قائم به سیرت محمد (ص) راه می رود فرمود هیهات هیهات یا زراره بسیرت او راه نمی رود و فرمود که رسول خدا (ص) راه می رفت در امتش بلین و تالیف می فرمود و قائم (ع) راه می رود بقتل به این مامور شده است در کتابی که با او است اینکه راه برود به قتل عرض می کنم که حدیث سیوم که ذکر کتاب جدید داشت ملاحظه کن که ذیل آن را از عوالم و عصمت و رجعت نقل کردیم تصریح فرموده است که کتاب جدید و قضای جدید او بر عرب شدید است و نیست شان او مگر شمشیر به آن تفصیل که گذشت پس ببین که مراد از کتاب همین است که در این دو حدیث آخر هم فرمودند و باز منحصر به اینها نیست در بحار از جعفر بن یحیی از پدر نقل کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود چگونه اید شما اگر بزنند اصحاب قائم (ع) فساطیط را در مسجد کوفان بعد بیرون می آورد بسوی

ایشـان مثال مسـتانف را امر جدیـد که بر عرب شدیـد است و در بحار و عوالم نقل کرده است از رفیـد مولای ابی هبیره از ابی عبـدالله (ع) فرمود یا رفیـد چگونه است حال تو هر گاه ببینی اصـحاب قائم را که فساطیط خود را در مسـجد کوفه زده انـد بعد بیرون بیاورد و امام مثال جدیـد را که بر عرب شدیـد است رفیـد عرض کرد جعلت فـداک مثال جدیـد چیست فرمود ذبـح باز عرض کرد به چه چیز در ایشـان راه می رود به آنچه علی بن ابی طـالب (ع) در اهل سواد راه رفت فرمود نه ای رفیـد بـدرستی که علی راه رفت به آنچه در جفر ابیض بود و آن دست باز داشـتن بود و او می دانست که بعد از او غالب می شوند بر شیعه او و قـائم راه می رود به آنچه در جفر احمر است و آن ذبـح است و او می دانـد که دیگر غالب بر شـیعه ی او نمی شونـد پس از این حـدیث شـریف هم ظـاهر می شود که مراد از کتـاب جدیـد مثـال جدیـد است و یک معنی مثال قصاص است و مراد جفر احمر است که حکم قتـل باشـد که در قرآن هم در چنـد آیه اذن قتـل به صـاحب الامر (ص) داده شـده است پس از این اخبار معلوم می شود که کتـاب جدیـد همین است نه اینکه کتابی باشـد که ناسـخ قرآن باشـد و نیز معنی دیگر از برای کتاب جـدید است که در مقـدمه ثابت کردیم که قرآن را تغییر دادنـد و از آن کم کردند و آیات را پیش و پس کردند و بعضـی حروف بر آن افزودند و همینکه آن حضرت

تشریف می آورد قرآن را همانطور که نازل شده می آورد و اخبار بسیار شاهد این مطالب است از جمله حدیثی است که در بحار نقل کرده است که طلحه به حضرت امیر (ع) عرض کرد که آن قرآن در دست تو است و تاویل آن و علم حلال و حرام را به سوی که دفع می کنی و کیست صاحب [صفحه ۲۲۷] آن فرمود آنچه حاصلش این است که به اوصیاء خودم تا اینکه وارد بشود آخری ایشان بر رسول خدا (ع) سر حوض با قرآن که مفارقت نمی کنند از قرآن و قرآن مفارقت نمی کند از ایشان و در حدیث دیگر است که عمر عرض کرد یا اباالحسن اگر می آوردی قرآنی را که آوردی نزد ابی بکر تا اینکه همه بر آن جمع بشویم فرمود هیهات راهی به سوی آن نیست آوردم پیش ابوبکر که حجت بر شما قائم شود و نگوئید روز قیامت که ما از او غافل بودیم یا بگوئید نیاوردی بدرستی که آن قرآن که در نزد من است پس نمی کند او را مگر مطهرون و اوصیاء از ولد من عمر عرض کرد آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هر گاه برخواست قائم از فرزندان من ظاهر می کند آن را و حمل می کند مردم را بر آن پس جاری می شود سنت بر آن مترجم گوید ملاحظه کن این وضع بیان با آوردن کتاب جدید بعد از قرآن و نسخ کردن احکام قرآن درست می آید یا نه و هم از آن حضرت روایت نموده است که گویا نظر می کنم به سوی شیعه خودمان در مسجد کوفه و حال اینکه فساطیط خود را

زده انـد و تعلیم مردم می کننـد قرآن را هم چنـانکه نـازل شـده و در حـدیث دیگر بـاز همین مطلب را فرمود عرض کردنـد یا امیرالمـؤمنین آیـا نیست آن هم چنـانکه نـازل شـده فرمـود نه محو کرده شـد از آن هفتـاد نفر از قریش به آسـمانشان و اسـماء آبائشان و ترک کرده نشد ابولهب مگر به جهت ازراء بر پیغمبر (ص) به جهت اینکه عم آن حضـرت بود و در عوالم بحار نقل کرده است از جابر از حضـرت باقر (ع) که فرمود هر گاه برخیزد قائم آل محمد (ص) زده می شود خیمه ها از برای کسـی که تعلیم مردم بکنـد قرآن را بر آنچه خـدای جـل جلاله نازل فرموده پس مشـکلتر آنچه می باشـد بر کسـی که حفظ کرده اسـت قرآن را امروز به جهت اینکه مخـالف می شود و او تـالیف عرض می کنم دیگر چه بفرماینـد که تو یقین بکنی که همان قرآن که بر پیغمبر (ص) نازل شـده می آورند و کتاب دیگر سوای آن نیست بالاتر از این که سابق نقل کردم حدیث را که فرمودند که هر کس بعـد از پیغمبر (ص) ادعـای نبوت کنـد یـا بعـد از قرآن کتاب بیاورد خون او مباح است بر هر که از او بشـنود پس ببین به یـک حـدیث یا دو حـدیث که اسم کتاب جدیـد برده انـد و حال اینکه لفظی است مجمل و مبهم و معانی صـحیحه که موافق بـا ضـرورت و کتاب و سـنت از برای آن هست تو این را حمل بکنی بر یکی که هیـچ شاهـد از برای آن نیست آن وقت بنای دین خود را بر این بگذاری و همین قرآن و خاصه اگر

کما انزل باشد در هر حال جدید است این است که حضرت امیر (ع) در صفت آن می فرماید که کهنه نمی کند آن را طول ود و فانی نمی شود عجائب قرآن در کتاب المبین نقل شده است که سوال کرده شد حضرت صادق (ع) که چه می شود قرآن را که زیاد نمی کند بر نشر و درس مگر غضاضت و تازه گی را فرمود به جهت اینکه خدای تبارک و تعالی قرار نداده است آن را برای زمانی دون زمانی و از برای مردمی دون مردمی پس آن در هر زمانی جدید است و نزد هر قوی غض است تا روز قیامت عرض می کنم پس ببین که قرآن منسوخ شدن ندارد و همیشه هم جدید است و کهنه نمی شود ابدا و هر چه انسان در آن تدبر بکند هر روز چیز تازه می فهمد که پیشتر نفهمیده بود خلاصه و چندین حدیث وارد شده است که امام (ع) با اهل مکه و مدینه و قشون سفیانی و غیر ایشان [صفحه ۲۲۸] که مقاتله می کند همه را به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) می خواند پس اگر آن دو منسوح هستند خواندن به آنها یعنی چه و اینکه فرموده اند به سنت جدید و قضاء جدید می خواند مقصود این نیست که سنت پیغمبر (ص) را نسخ می کند بلکه احکامی که در زمان هدنه و تقیه بوده است و بدعتهای که دشمنان گذارده بودند آنها را بر می دارد چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است چنانکه در عوالم نقل کرده است که سؤال کرده شد حضرت باقر (ع) از قائم (ع) که هر گاه برخیزد به چه سیرت راه می رود فرمود

به سیرت پیغمبر (ص) تا اینکه اسلام ظاهر شود عرض کرده شد سیرت پیغمبر (ص) چه بود فرمود باطل کرد آنچه در جاهلیت بود و استقبال نمود مردم را به عدل و فرمود قائم (ع) هر گاه برخیزد باطل می کند آنچه در زمان هدنه بود از آنچه در دست مردم بود و استقبال می کند به ایشان عدل را عرض می کنم که غرض این است که سنت پیغمبر (ص) منسوخ نمی شود مگر هر چه مردم تغییر داده اند یا از باب تقیه در اخبار واقع شده است و الا حلال محمد (ص) حلال است تا روز قیامت و حرام محمد (ص) حرام است تا روز قیامت در بحار و عوالم نقل نموده است از ابوبصیر از حضرت باقر (ع) که فرمود در صاحب این امر شباهت از چهار پیغمبر است تا آنکه ابوبصیر عرض کرد شبه محمد (ص) چیست فرمود هر گاه برخیزد به سیرت رسول خدا (ص) راه می رود آگاه باش بدرستی که او بیان می کند آثار محمد را و می گذارد شمشیر را هشت ماه هر جا هر جا تا اینکه خداوند راضی بشود ابوبصیر عرض کرد چگونه می داند رضای خدا را فرمود خداوند القا می کند در قلوب او رحمت را عرض می کنم پس ببین که همان آثار پیغمبر است که امام (ع) بیان می فرماید و اخبار بسیار شاهد این مطلب است و چون مولای من روحی فداه به تفصیل جواب فرموده است و این رساله هم بطول انجامیده بیش از این تفصیل نمی دهم و بعد هم شاهد بیان آن بیاید و از جمله اخبار که نقل کرده فی البحار والعوالم و جوامع الکلم الاسلام ظهر

غریبا و سیعود علی ما کان غریبا فطوبی للغرباء این حدیث را هم در مظان کتب مذکوره ندیدم و شاید نقل به معنی باشد ولی به این لفظ دو سه روایت هست که ان الاسلام بدا غریبا و سیعود غریبا کما بداء فطوبی للغرباء و در روایت سوال از معنی این فرمایش کردند فرمود یستانف الداعی منا دعاء جدیدا کما دعا رسول الله (ص) و باز روایت کرده فی البحار و العوالم اذا قام القائم استانف امرا جدیدا کما دعا رسول الله این حدیث را هم به این لفظ ندیدیم اما به این لفظ هست استانف دعاء جدیدا و ظاهر این است که همین است که تصحیف شده و باز گفته فی الکافی الی ان قال یبطل ما کان قبله مما کان فی ایدی الناس عرض می کنم قریب به همین لفظ در بحار و عوالم از تهذیب نقل کرده اند یبطل ما کان فی الهدنه مما کان فی ایدی الناس و صحیح است ولی حرف در این است که این اخبار چه ثمر به حال حضرات دارد اما آنکه فرموده اند الاسلم بدا غریبا و سیعود غریبا شبهه در این مطلب نیست زیرا که این همه معاصی و سیئات و بدعتها و اموری که از جاهلیت است بواسطه معاشرت به انصاری و یهود و ملل خارجه دیگر که در اسلام شایع شده است و قهقری برگردانیده است آن را به وضع جاهلیت و [صفحه ۲۲۹] اهل آن که باقی بر اسلام مانده اند بسیار کمند طوریکه فرمود المؤمن اقل من الکبریت الاحمر و فرمایشات بسیار به این مضامین در علایم ظهور فرموده اند و محسوس هم هست که

چه قـدر اسـلام مردم ضـعیف شده بلکه چه قدر که از اسـلام بیرون رفته اند ولو در عداد مسـلمین شـمرده شوند اما در ظاهر و باطنشان و هیچ از صـفات مسلمین نیست همین بس است که پیغمبر (ص) به اصحاب فرمود که شما از حالا تا صد و چهل سال برگی بی خـار هستیـد و بعـد از آن تـا دویست سال برگ و خار با هم هستیـد و بعـد از آن خار بی برگ هستیـد پس ببین که امروز مردم چه قـدر از اسـلام دور شـده انـد که نسـبت به اصـحاب رسول خـدا (ع) در آن زمان که همه فتنه های عالم از آنها برخواست دورتر شده اند پس مسـلم اسلام غریب و بی ناصر شده است و خوش به حال کسانی که در این ضمن بر اسلام باقی مانده باشـند و ایشان معدود بسـیار کمی هستند و آن وقت که امام (ع) هم تشریف می آورد اول که مردم را دعوت جدید می فرماید و محض اسـلام را می خواهد جاری بفرماید البته ابتداءا کمی از مردم تسلیم امر او را می کنند ولی همینکه اظهار امر را می کنـد و شمشـیر می کشـد و زمین را از لوث منافقین و کفار پاک می کنـد امر بر می گردد و اسـلام ظاهر و غالب می شود چنانکه خداونـد فرموده لیظهره علی الـدین کله و فرموده است و یکون الدین کله لله و فرموده است و یابی الله الا ان یتم نوره و اخبار بسـیار در ذیل آیات روایت کردیم که فرمودند در آن زمان همه اسـلام به پیغمبر (ص) خواهند آورد و در هر قریه صبح و شام صدای اذان بلند است وصیت اسلام می رود تا آنجا

که شب می رود پس آن وقت دیگر اسـلام غریب نیست و مـؤمنین غریب نیسـتند بلکه همه ی زمین خـانه ی خودشـان است و اهل آن بسـتگان خودشان چنانکه در حـدیث فرمودنـد که ملك از آن شـیعه ماست و امروز خراب است آن روز که آباد شـد جلو آن را خواهند گرفت باری و تو امروز ملاحظه می کنی که هر چه بر غربت اسـلام افزوده است و چیزی از آن کم نشده و دولت دولت آل محمد نیست پس اینکه فرمودند که دولت ما اخری دولتهاست و خداوند فرموده والعاقبه للمتقین و زمین را پر از عدل و داد می کنیم همانطور که پر از ظلم و جور شده و اساس و قواعد اسـلام را محکم می کنیم و همه بدعتها و ضـلالتها را بر می داریم و احکـام اسـلام را که امروز عمـل کرده نمی شود جـاری می کنیم اینهـا چه چیز است اگر آنهـا که فرموده اند اسـلام غریب می شود نعوذ بالله دروغگو بوده اند که چرا تو استشهاد به کلام ایشان می کنی و اگر راست گو بوده اند که پس همانطور که این دو سه حـدیث را فرموده انـد که اسـلام غریب می شود هزار حدیث دیگر را هم فرموده اند که اسـلام ظاهر و غالب می شود تا بجائی می رسد که زنها در خانه خود به کتاب و سـنت حکـم کنند و به مقتضای آن عمل کنند پس این اخبار را هم بایـد قبول کنی هر چیزی را در جای خود بگـذاری نه آنکه هر چه بزعم تو مؤید بدعت تو است قبول کنی و هر چه راد بر تو است ترك کنی باری و چون اخباری که اشاره به آنها کردیم بعضی پیش ذکر شده

و بسیاری از [صفحه ۲۳۰] آنها هم گوش زد مردم شده است دیگر تفصیل نمی دهیم و دعوت جدید را هم که پیش ذکر کردیم که مراد همه آن دعوت اسلم است چون حشو زواید آن امروز در میان خلق بسیار شده است و آن را کهنه و مندرس کرده اند ایشان تشریف می آورند و احکام زمان هدنه را بر می دارند و آن را پاک و پاکیزه و نو می کنند همانطور که از پیغمبر (ص) سر زده است و به عینه همان آثار نبویه است که بیان می فرماید نه اینکه به کلی شرع و کتاب او را از میان بردارد و شاهد همه ی اینها را پیش ذکر کردیم و علاوه بر آنها هم اخبار بسیار است الا اینکه ما طالب اختصاریم و باز گفته است فی البحار والعوالم و جوامع الکلم ان القائم یرد علیه مالم یرد علی رسول الله من الجاهلیه الی ان قال یخرجون علیه کتاب الله و یتاولون و یقاتلونه علیه فی العوالم ان قائمنا اذا قام استقبل من جهله الناس ما لا استقبل رسول الله من جهال الجاهلیه الی ان قال یتاول کتاب الله و یحتج علیه به فی بحار بر صاحب این امر می رسد اذیتهائی که به رسول خدا رسید و در نسخه دیگر نرسید مذکور فی البحار وقتی که قائم ما قیام کند از جهال ناس کسانی مقابل او ایستاده و مخاصمه می نمایند و در جهالت و نادانی سخت تر از ایام جاهلیتند تا اینکه می فرماید خلایق کتاب خدا را به عقاید باطله خود تاویل می نمایند و به عقاید خود به آن احتجاج می نمایند و می گوئیم در حدیث اول در بحار

و عوالم و عصمت و رجعت به این الفاظ که او نقل کرده دیده نشد ولی به این مضمون در حدیث هست و ظاهر این است که همینها را تصحیف کرده در بحار عن الفضیل قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول ان قائمنا اذا قام استقبل من جهله الناس اشد ما استقبله رسول الله (ص) من جهال الجاهلیه فقلت کیف ذلک قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجاره والصخور والعیدان والخشیه المنحوته و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما والله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحر والقر و فیه عن محمد بن ابی حمزه عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول ان القائم (ع) یلقی فی حربه ما لم یلق رسول الله (ص) اتاهم و هم یعبدون الحجاره المنقوده والخشبه المنحوته و ان القائم (ع) یخرجون علیه فیتاولون علیه کتاب الله و یقاتلونه علیه و اما دو روایتی هم که از ترجمه بحار نقل کرده آنها هم با اندک اختلاف موجود است حال باید فهمید که مقصود از این اخبار چیست و غرض مصنف از روایت آنها چه بوده است آیا مقصود امام (ع) از این فرمایش که فرموده است این است که اهل آخر الزمان باید کتاب خدا را به کلی متروک دارند و عمل به مقتضای آن نکنند که چنین منظوری بداهه نبوده است و خود ایشان از همین کتاب اخبار ظهور و کیفیات آن را بیرون آورده و بیان فرموده اند و ما را امر نموده اند که به مقتضای آن

در اصول و فروع رفتار کنیم پس یقینا مقصود این نیست که قرآن باید متروک باشد و خود تو هم که آرزو داری یک آیه متشابه دست بیاوری که شاهد خود قرار بدهی و الحمدلله ممکنت نشده و این همه آیات را بی مناسبت [صفحه ۲۳۱] با حال خود می خوانی چنانچه سابقا دانستی و در بحار از حضرت امیر (ع) از پیغمبر (ص) نقل کرده که فرمود شنیده از جبرئیل که گفت یا محمد زود باشد که در است تو فتنه سر پا شود گفتم به او پس مخرج از فتنه چیست گفت کتاب خدا که در او است بیان ما قبل شما از خبر و خبر ما بعد شما و حکم ما بین شما تا آخر حدیث شریف که از این قبیل فرمایشات فرمود پس مقصود از این که قرآن را بر صاحب الامر (ص) تاویل می کنند نیست اگر اینکه چون خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر و ائمه (ص) در اخبار خود امر فرموده اند که قرآن و تاویل و تفسیر آن را اهل بیت سلام الله علیهم باید گرفت و هر که به رای خود بگیرد کافر می شود و هر که از فرمایش ایشان بگیرد به حق فایز شده است و حق را به واسطه اهل بیت البته خواهد شناخت و تسلیم خواهد نمود چنانکه خداوند فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس همانا مراد از تاول قرآن بر صاحب الامر (ص) این است که آیات کتاب را انسان به رای خود تاویل بکند یا از مفسرین سنی که از اهل بیت سلام الله علیهم اعراض کردند و به رای خود

تفسیر کردند بگیرد و بر صاحب الامر (ص) احتجاج کند و لا محاله باید همین طور باشد زیرا که تفاسیری که به اخبار صحیحه از اهل بیت سلم الله به ما رسیده است البته مخالف با رفتار و سیرت صاحب الامر (ص) نیست که با آن تفاسیر با او بتوان معارضه نمود مگر کسی قرآن را برای خودش تفسیر کند و البته رفتار امام موافق با آراء جهال نیست باری و مقصود این شخص از روایت این اخبار این است که چون مشایخ ما به آیات قرآن برآورد کردند خواسته برای خود عذری قرار بدهد این است که روایت کرده که قائم که تشریف می آورد مردم به کتاب خدا با او احتجاج می کنند غافل از اینکه از آداب مشایخ ما ابدا نیست که یک آیه قرآن را برای خود تفسیر کنند و تمام آنچه فرموده اند ماخوذ از اخبار آل محمد علیهم السلام است و ما هم که امیدواریم تابع ایشان باشیم ملاحظه کردی که تمام آنچه در تفسیر آیات گفتیم همه را از اخبار آل محمد (ع) بیرون آورده و ذکر کردیم اما متاول در قرآن شمائید و امثال شما که ابدا رجوع به اخبار اهل بیت سلام الله علیهم نمی کنید و برای خود هر چه می خواهید تاویل می کنید بلکه چنانکه صراحت گفتی چنان قرآن را سهل و آسان گرفته که همه کس آن را می فهمند و حال اینکه در اخبار فرموده اند که چیزی دورتر از عقول مردم از قرآن نیست پس ببین که متاول در قرآن شمائید و امثال شما یا ما که اقرار به جهل خود دادیم و یک کلمه بی فرمایش اهل بیت

نمی گوئیم و اما آنچه روایت کرده از اینکه به صاحب الامر می رسد اذیتهائی که به رسول خدا رسید یا نرسید و مقصود او این است که میرزا علی محمد را هم که اذیت کردند و کشتند از این باب است و چه قدر جاهل است این مرد همین یک حدیث را می بیند و آن همه اخبار که در قوت و شوکت و فتح و ظفر و قتل دشمنان و مسخر کردن روی زمین هست آنها را ملاحظه نمی کند و شبهه نیست که در اول ظهور که تازه مردم می بایست از جاهلیت بیرون بیایند و اجل شیطان هم نزدیک شده البته [صفحه ۲۳۲] منتهای سعی و کوشش خود را می کند که بلکه بتواند امام را دفع کند و مدت هشت ماه موافق بعضی اخبار آن حضرت مشغول به جنگ است و در بعضی اخبار جنگهای آن حضرت را شمرده اند و معلوم است که اگر بنای اعجاز باشد برای امام ممکن است که قلوب مردم را یکبار منصرف از کفر و ضلالت بکند و رو بخود بنماید و دیگر حاجت به جنگ و کشیدن شمشیر نیست اما آن حضرت به همین وضع ظاهر جهاد خواهد فرمود و قتلها خواهد نمود نهایت این است که در همه جا فتح با او است و هیچ رایتی از او بر نمی گردد اما البته باید زحمت کشید و تعب دید و در زیر سایه شمشیر آسایش کرد و عرق و خون از جبین پاک کرد و بسا جمعی از اصحاب او هم شهید بشوند اما بعد از همه این تفصیلات فتح از برای او است و تمام ملک را حتی

هنـد و چین و روم و جبال دیلم همه جا را فتـح خواهـد فرمود و اسـلام را ظاهر خواهد نمود و ملاحظه می کنی که رسول خدا (ص) جنگ های بسیار فرمود و صدمات بر وجود مقدسش وارد آمد و معذلک آخر فتح با او بود و آخر بجائی رسیده بود که هر روز وفود بر آن حضـرت وارد می شدنـد و اسـلام می آوردنـد و هزار مرتبه بالاـتر از این است امر صاحب الامر (ع) و آخر فتـح با او است و میرزا علی محمد شـما بخوارتر وجهی به جهنم واصل شد و جسد او را جانوران خوردند و میرزا حسـینعلی نیز به درک واصل شـد و هنوز از زنـدان و حبس بیرون نیامـده بود و امر امام (ع) به این منوال نیست و دو سه حدیث یتمنا در این مقـام ذکر می کنیم علاـوه بر آیات و اخباری که سابق ذکر کرده ایم از جمله حـدیثی است که در بحار از حضـرت امام رضـا (ع) نقل کرده است از آباء گرامش که فرمود رسول خدا (ص) که در شب معراج بعد از نداها که خداوند به آن حضـرت شد و اسـماء اوصـیائش را بر سـاق عرش ملاـحظه فرمود تـا اینکه خداونـد فرمود و لأـطهرن الأرض باخرهم من اعـدائی و لا ملکنه مشارق الارض و مغاربها و لأسخرن له الریاح و لا ذللن له السحاب الصعاب و لا رقینه فی الاسباب و لا نصرته بجندی و لا مدنه بملائکتی حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیـدی ثم لا دیمن ملکه و لأدا و لن الایام بین اولیائی الی یوم القیمه تو را به حق خدا ملاحظه کن ببین از

این وعـده ها که خداونـد فرموده و خلعت از برای آنها نیست کـدام یک ظهور پیـدا کرد و خود را به حرفهای مزخرف خوش می کنیـد و افسـار گردن خـود انـداخته دست جهـال می دهیـد تـا به مهلکه هـا بیاندازنـد و از بشـیر نبـال روایت کرده است از حضرت باقر (ع) در حدیثی قلت انهم یعنی المرحبه یقولون لو قد کان ذلک کنا نحن و انتم فی العدل سواء افقال من تاب تاب الله علیه و من اسر نفاقا فلا یبعـد الله غیره و من اظهر شـیئا اهرق الله دمه ثم قال یـذبحهم والـذی نفسـی بیـده کما یذبح القصاب شاته و اومی بیـده الی حلقه قلت انهم یقولون انه اذا کان ذلک اسـتقامت له الامور فلا یهرق محجمه دم قال کلا والـذی نفسـی بیده حتی نمسح و انتم العرق والعلق و اومی بیده الی جبهته و در روایت دیگر است انهم یقولون ان المهدی لو قام لاستقامت له الامور عفوا [صـفحه ۲۳۳] و لا یهریق محجمه دم فقال کلا والـذی نفسـی بیـده لو اسـتقامت لاحـد عفوا لاسـتقامت لرسول الله (ص) حین آدمیت رباعیته و شـبح فی وجهه کلا والذی نفسـی بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق والعلق ثم مسح جهته خلاصه که امور اسـتقامت نمی یابد مگر به تعب و زحمت و جنگ کردن و خون ریختن تا آنکه ملک مسـخر بشود و حضـرت صادق (ع) فرمود که اهل حق همیشه تا بوده اند در شدت بوده اند آگاه باشید که این تا مدت نزدیکی است و عاقبت طولانی خلاصه که اخبار در این باب بسیار است و صریح قول خداوند است که صاحب الامر باید زمین را مسخر کند

و خوف او با من بـدل شود که اگر به این تاویلات که حضـرات می کنند می شد این مطالب حاصل شود برای همه ائمه (ص) بلکه همه ی انبیاء خـدا بود دیگر این همه خلق را وعـده و وعیـد و بیم و امیـد دادن به امروز حاجت نبود و همه وقت همینطور بوده بلکه اگر درست ملاحظه کنی غلبه دولت باطل امروز از همه وقت بیشتر است پس اگر اینها است معنی پر شـدن زمین از عـدل و داد پس همه یهود و نصاری و مجوس و نصاب فرق باطله اسـلام همه بر حقنـد و احکامشان هم به عـدل است وجودی هم در عالم نیست بلکه بنابراین همه هم مؤمنین هستند پس دیگر این زحمات و جان کندنهای شما برای چیست و چرا مردم را دعوت می کنید و قتلها و غارتها که کردید غیر از طمع سلطنت و ریاست باطله زایله دنیا جهتش چه بود و ثمرش برای شما چه شد خلاصه که تفصیل لازم نیست و الحمدلله کتب اخبار آل محمد (ص) پهن است در عالم و هر که طالب هدایت است بر او آسـان است و از جمله اخبـار که روایت کرده فی البحـار چون قائم ما قیام فرمایـد به غیر این رفتار که هست رفتار نمایـد و این روایت را هم عمـدا یـک کلمه اش را انـداخته زیرا که در بحار فارسـی است که چون قائم (ع) ما قیام می کنـد هر آینه با ما به غیر این رفتاری که حالا هست رفتار می کنـد و در عربی هم جاءنا من غیر الذی کان و عمدا کلمه با ما را انداخته تا اینکه کلیه رفتار او را

مخالف شرع پیغمبر (ص) گیرد و نیست اینطور مقصود این است که ما و شیعه ما امروز مظلوم و مقهوریم آن روز اینطور نیست و بر فرض که به طور عموم هم باشد نه هر که در کلیه ی امور بر خلاف رفتار اسلام که حال و پیش از این بود راه رفت این امام است جماعت بسیار از ملل باطله بر خلاف آن رفتار می کنند و هیچ یک را امام نمی توان گفت پس محض مخالفت رفتار خاصه امامت نیست و صفات خاصه امامت معین است آنها را دست بیاور و نشان بده آن وقت هر چه حکم کرد اطاعت کن و حکم هم نمی فرماید مگر بشرع پیغمبر نهایت بسیاری از شرع پیغمبر (ص) امروز بر حسب مصالح زمان پنهان است آن روز آشکار می شود چنانکه در اخبار بسیاری از آنها را تعداد فرموده اند و هر چه صاحب الامر (ع) حکم فرماید مطاع است و همینکه تشریف می آورد مؤمنین هر یکی در زیر سر خود صحیفه خواهند دید که طاعه معروفه و اطاعه می کنند باری سعی بسیار دارند که متشابهی از اخبار دست بیاورند و مردم را گمراه کنند ولی غافلند که و من یهدی الله فماله من مضل و از جمله روایتی است که از کافی [صفحه ۲۳۴] نقل کرده ان القائم یبطل ما کان قبله بامر الله و کافی عجاله نزد من موجود نیست و بسکه هم تصحیف و تغییر در روایات این شخص می بینم اعتماد به روایت او ندارم ولی اصل مضمون چیزی نیست که محل انکار باشد و شاهد آن را هم باز داریم در بحار روایت نموده است یهدم ما

کان قبله کما هدم رسول الله (ص) امر الجاهلیه و یستانف الاسلام جدیدا و شبهه نیست که جاهلیت عالم را فرا گرفته و احکام مبتدعه جاری شده است و احکام اسلام در حقیقت پنهان مانده و آن روز که حضرت تشریف بیاورد و احکام اسلام را کما انزل الله جاری می کند و مقصود از کلمه ما کان قبله البته عموم نیست هم چنانکه رسول خدا (ص) بطور عموم آنچه در عالم بوده باطل نفرمود و اعظم امور که توحید خداوند و رسالت انبیاء (ص) بود باقی گذارد و بسیاری از احکام ایشان را باقی گذارد هم چنین امر قائم آل محمد (ع) و اگر بنا باشد که همه امور کائنا ما کان باطل بشود پس اول امامت خودش یکی از عهود و مواثیتی است که از پیش بوده اگر بنا باشد همه چیز باطل شود پس امامت او باطل می شود پس بدون شبهه مراد از این کلمه عموم نیست بلکه مراد این است که هر چه به واسطه ی شیطان تغییر و تحریف یافته یا بر حسب مصالح زمان حکمی شده است و آن روز باید بر گردد آن بزرگوار تغییر می دهد نه اینکه کلیه ی آنچه در عالم هست عموما تغییر می یابد و بنای مذهب شما غالب بر این شده است که تمام چیزها را تغییر می دهید مگر هر چه را که نتوانید و از آنچه پیش گفتیم دانستی که نه هر که برخواست و امور سابقه را باطل کرد این امام است بلکه اگر امام آمد مختار است و هر چه می خواهد می کند و اگر صرف بطلان قواعد اسلام امروز دلیل حقیت است پس هندو

شدن یا نصرانی یا یهودی یا غیر اینها هم مانع ندارد چه قدر جاهلند این جماعت و چگونه تسفیه عقول مردم را می کنند و باز حدیث دیگر نقل می کنم تا معنی از این قبیل اخبار را صریحا بفهمی در عوالم از حضرت باقر (ع) روایت کرده است از حدیث طویلی که فرمود هر گاه قائم برخیزد سیر می کند به سوی کوفه پس خراب می کند چهار مسجد را و باقی نمی گذارد مسجدی را بر روی زمین که شرفات داشته باشد مگر اینکه خراب می کند و جماء قرار می دهد و طریق اعظم را وسیع می کند و اجنحه که بگو چه ها خارج شده می شکند و کنیفها و ناودانها که بگو چه ها است باطل می کند و بدعتی را ترک نمی کند مگر اینکه زایل می کند و سنتی را ترک نمی کند مگر اینکه اقامه می کند و قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را فتح می کند تا آخر حدیث شریف و این شارح از برای همه اینگونه اخبار است و از جلمه ی روایات که نموده این است و فی مجمع النورین یعلمون القرآن الجدید فیه لو یعلم الناس ما یصنع القائم لا- حب اکثرهم ان لا یروه فانه یقوم بامر جدید علی العرب شدید جواب مجمع النورین را ندیده ام و نمی دانم از کتب معتبره مصححه هست یا نیست و لفظ یعلمون القرآن الجدید هم عجاله نظرم نیست که در کتب مصححه دیده باشم [صفحه ۲۳۵] و بر فرض صحت به همان معنی که سابق شرح کردیم معنی می شود قرآن کلیه در هر حال جدید است چنانکه در حدیث دیدی علاوه بر آن قرآنی که آن حضرت می آورد و چون در تالیف

بـا این قرآن مخـالف است و آیـات علاـوه بر این هم دارد لهـذا جدیـد است و انشـدک بـالله به همین ظـاهر ملاحظه کن قرآن جدیـد فرموده انـد و قرآن عربی مبینی است که فصـحاء عرب عاجز از آن بودنـد حال در این زمان قرآن تازه معنیش این شده است که مزخرفـاتی به هم ببافنـد که هیـچ قـاطرچی عرب اینگونه تکلم نکنـد پس چه شـباهت به قرآن دارد چرا آن را هـذیان جدیـد نگوینـد که قرآن جدیـد بگوینـد بـاری والله که این جمـاعت قابـل اعتنا نیسـتند و اما فقره دویمش حـدیثی قریب به این مضـمون هست نهایت فقره دویمش هم که فانه یقوم به امر جدیـد باشد در اخبار دیگر هست و گمانم این است که دو حدیث را به هم ضم کرده اند و اصل حدیث موافق بحار لو یعلم الناس ما یصـنع القائم اذا خرج لاحب اکثرهم ان لا یروه مما یقتل من الناس اما انه لا یبداء الا بقریش فلا یاخذ منها الا السـیف و لا یعطیها الا السـیف تا آخر و حضـرات چون دیدند که شمشـیرشان الحمـدلله شـکست و کاری پیش نبردنـد ملاحظه کرده انـد که تتمه حدیث را چنان که هست اگر روایت کنند رد بر ایشان می کنـد این است که این فقره را انـداخته انـد و فقره از حـدیث دیگر که در بحار بعـد از همین حدیث نقل کرده برداشـته اند که شاید شاهد آنها بشود که اعراض مردم از جهت تازگی داشتن دعوت آنها است و غافل از اینکه باز هم دلیل آنها نمی شود هر دعوتی که غیر از وضع حالیه و اسلام باشد بالنسبه به آن جدید است و مسلم همه دعوتها حق

نیست دعوت امام حق است نه غیر او باری و گفته است فی البحار و اصول کافی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا علی فتره من الائمه کما ان رسول الله بعث علی فتره من الرسل این حدیث را هم در عوالم و بحار هر دو از غیبت نعمانی از کلینی علیه الرحمه نقل کرده اند به اندک تغییری آنها روایت کرده اند الذی یملاءها عدلا کما ملئت جورا لعلی فتره من الائمه یاتی کما ان رسول الله (ص) بعث علی فتره بهر حال تغییری که دارد باعث اختلاف معنی نیست و مقصود حضرات از ذکر این حدیث این است که امام عصر عجل الله فرجه وقتی بر می خیزد که مدت زمانی باشد که ائمه (ص) از میان رفته باشند و زمان فتره شده باشد یعنی ائمه در عالم وجود نداشته باشند و حال اینکه مراد از فتره این نیست و خاتم (ص) که علی فتره من الرسل مبعوث شده است یعنی در وقتی که بعثت انبیاء منقطع شده بود آن حضرت مبعوث شد نه اینکه مراد این باشد که وجودشان منقطع شده بود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند که میانه عیسی (ع) و خاتم اوصیاء بوده اند حتی ترتیب آنها را شمرده اند و به واسطه برده آخر الواح به پیغمبر (ص) رسید و ضروری شیعه است که عیسی (ع) زنده است و خداوند فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و حضرت ادریس و الیاس و خضر (ع) زنده اند پس در عالم بوده اند نهایت به واسطه اعراض ملکیه و غلبه [صفحه ۲۳۶] باطل امر درست ظاهر نبود و

محال است که زمین خالی از حجت بماند و زمان غیبت هم به عینه امر به همین منوال است و امام در عالم تشریف دارد نهایت اظهار امر خود را نمی کند طوری که او را بشناسند و وجود آن حضرت تا مامور به خروج نشده منافی نیست با اینکه زمان فتره باشد مثل اینکه می بینی در همین حدیث که روایت کرده می فرماید که پیغمبر (ص) بر فتره از رسل مبعوث شد و نمی فرماید متولد شد و چهل سال از عمر مقدس آن حضرت گذشت و در میانه خلق راه می رفت و نبی هم بود چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و باز زمان فتره بود محض همینکه مبعوث نشده بود پس بودن امام هم تا مامور به اظهار امر نشده است منافی نیست با اینکه فتره باشد و اقلا پانصد حدیث که به طور عموم و خصوص دلالت بر وجود آن حضرت می کند تو همه را ترک می کنی و به این یک حدیث که اندک تشابه دارد می گیری و حال اینکه آن هم به شهادت اخبار صریحه دلیل عدم وجود امام نیست و امام (ع) از زمانی که از شکم مادر متولد شده سنه دویست و پنجاه و پنج از هجرت باشد تقریبا تاکنون همیشه در عالم بوده و هست تا آن وقت که ظهور بفرماید و بکند آنچه بایست بکند و در اخبار فرمودند که خداوند عمر نوح (ع) و عمر عبدصالح خضر (ع) را دلیل بر عمر او قرار داده است که مردم انکار حیوه او را نکنند پس به این حدیث هم نمی توان میرزا علی محمد پسر میرزا رضای

بزاز شیرازی را امام خواند فکری باید کرد که جواب خداوند و جواب صاحب الامر (ص) را هم به آن بتوان گفت و باز گفته است که در اکثر کتب منقول است که یظهر صبی من بنی هاشم دو کتاب جدید و شرع جدید علی العرب الشدید جواب این حدیث را مصنفین سابقشان هم روایت کرده اند ولی ساده تر بودند و از ظاهر شدن کذبشان چندان باک نداشتند این است که نسبت به عوالم و اربعین می دادند و آنچه در عوالم و اربعین تفحص کردیم این حدیث را ندیدیم کتاب عوالم حاضر است و از اول تا آخر مجددا ملاحظه شد و این حدیث را ندیدیم دیگر اگر باز از چشم ما رفته است خدا دانا است و اربعین و عوالم هر دو را مولای بزرگوار من در تثقیف الاود مرقوم فرموده است که ملاحظه کردیم و ندیدیم مگر عبارتی از محیی الدین که در اربعین نقل کرده که آن را هم تصحیف کرده اند و اینطور که نقل می کنند نیست علی ایحال مصنف دلائل زرنگ تر شده و مجملا به اکثر کتب نسبت داده است و خواه حدیث به این لفظ باشد یا نباشد می گوئیم شما چه منظور دارید یا مقصود این است که این صبیی از بنی هاشم همان امام غائب منتظر است که در کتاب و سنت و اخبار سابقین همه به آن خبر داده اند یا غیر او است غیر او که البته منظور نیست و اگر او منظور است مطلب شما از این حدیث این است که از برای او حسب و نسب خاصی نیست مگر همینکه از بنی هاشم است مثل اینکه بعضی از سینها هم قائلند

به اینکه مهدی عباسی است و آنها که اهل اخبار صحیحه هستند از ایشان رد بر آنها می کنند و امام ثانی عشر ما را قائلند که غائب است و تشریف می آورد به هر حال [صفحه ۲۳۷] مطلب شما این است که همینکه صبیی از بنی هاشم برخواست ولو از فرزندان عبدالمطلب هم نباشد و کتاب جدید و شرع جدید آورد این امام است دیگر هر که می خواهد باشد و هر چه می خواهد بگوید و هر صفت می خواهد داشته باشد و بسیار غریب است نمی دانم آن طریق صحیحی که این حدیث مجمل مبهم به شما رسیده که از پانصد حدیث دیگر و چند آیه از قرآن که به طور خصوصیت تعیین امام غائب منتظر را می کند معتبرتر است آن کدام طریق است که شما این حدیث را گرفته اند و سایر اخبار همه را ترک کرده اید اگر نوع اخبار محل اعتماد نیست که این هم یکی از آنهاست چرا این پسند شما شده و اگر بعضی اخبار صحیحه هست و بعضی نیست تو باید ثابت بکنی که آنها که ما دست داریم صحیح نیست و همین یکی صحیح است و اما ما که صحت اخبارمان را به کتاب و سنت و ضرورت شیعه ثابت کرده ایم و الحمدلله آسوده ایم اما تو علیک الاثبات و از این گذشته بر فرض که همین حدیث به سند معتبر به ما هم برسد منافی با اخبار ما نیست که لازمه اش این باشد که یکی را بگیریم و یکی را ترک بکنیم زیرا که ما هم که می گوئیم فرزند امام حسن عسکری است از بنی هاشم خارج نمی شود پس بهر دو گرفته ایم و همین

دستورالعمل ما است که ائمه دست داده اند که هر گاه دو حدیث دیدی که یکی مجمل است و یکی مفسر به مفسر بگیر و مسلم به مفسر که گرفتیم بهر دو گرفته ایم اما تو که به مجمل می گیری برای خود عمل نموده و با هزار حدیث که مخصوص نهی از عمل به رای فرموده اند مخالفت کرده خلاصه که سستی ادله شما بر هر عاقل واضح است و حاجت به تفصیل زیاده بر این نیست و از جمله اخبار که روایت کرده این است که می گوید در بحار یقوم المهدی و لیس فی عنقه بیعه و مضمون این حدیث صحیح است اگر چه در بادی نظر به این لفظ در بحار ندیدم و نمی دانم چه ثمر بحال حضرات دارد ما هم همین را می گوئیم و هیچ معتقد به قول این جماعت نیستیم و امام ثانی عشر (ص) از آن آنکه متولد شد غالب پنهان بود تا پدر بزرگوارش رحلت فرمود و از آن وقت پنهان تر شد تا زمان نواب اعلی الله مقامهم منقضی شد و آن وقت غیبت تامه واقع شد و در هیچ وقت اعادی دست بر آن حضرت نیافتند که بیعتی از آن حضرت بگیرند و دست نخواهند یافت تا ظهور فرماید و هیچ دلالت در این حدیث نیست که باب این مرد که شما می گوئید امام باشد بر فرض درباره ی او گفتید که بیعتی با کسی نکرده یعنی دست نداده منحصر به او نیست سایر هم دست نداده اند و اصلش در این زمان داب نیست و امتیازی از برای او نشد بلی اگر کسی از اهل آن زمان که هزار سال متجاوز پیش

از این باشد که بنابر بیعت و دست دادن بوده است تا امروز مانده باشد و بیعت با کسی نکرده باشد این امتیاز است و اگر صفات امامت در او هست امام است پس ملتفت باش که همین حدیث هم بدرد آنها نخورد و همین هم صادق بر امام ما است نه امام آنها و باز گفته است فی فواید المخلصین سیاتی زمان علی امتی یقول بعضهم لبعض قد ولد القائم والقائم فی الاصلاب این روایت را هم نسبت به فواید المخلصین [صفحه ۲۳۸] می دهد و اصل آن کتاب را نمی دانم از کیست و همچو کتابی هست یا نیست سابق می شنیدم که این روایت را نسبت به شیخ مرحوم اعلی الله مقامه می دهند و از شخص با اطلاع معتمدی شنیدم که نسبت برساله رمز شیخ مرحوم اعلی الله مقامه داده اند و محتمل است که این شخص هم مقصودش همان باشد زیرا که رساله رمز را پشت کتاب شرح فواید طبع نموده اند پس به اسم فواید خوانده بعد تصحیف نموده فواید المخلصین گفته است مثل اینکه عصمت و رجعت شیخ اوحد را هم همه جا به اسم جوامع الکلم که مردم بر مجموعه رسائل اسم گذارده اند می خوانند و اینها همه از عامی بودن است باری و من همان عبارت شیخ اوحد را که در شرح رمز فرموده اند نقل می کنم تا بدانی که چیست می فرماید اقول کان فی زماننا رجل من اهل الخلاف یدعی معرفه الحقیقه والرمز فاجتمع ببعض اخواننا المعاصرین لنا و هو شیخنا الشیخ موسی بن فحمه الصانع فکان بینهما کلام بعض المسائل فاخبرنی بمجلسها و انه کثیر الدعوی و هو علی مذهب اهل

الخلاف فی ان الصاحب فی الاصلاب فاشار الی ان اکتب له مسائله فیها رمز لا یفهمها حتی ینکسرو ان فهمها انکسر لانها تلزمه مذهب الحق تا آخر فرمایش ملاحظه کن که این عبارت نقل قول عامه است و قول آن کس از آنها که دعاوی باطله داشته و از خود شیخ اوحد نیست بلکه مبنای رساله ایشان بر رد او است در این مذهب فاسد خلاصه اگر یقینی بود که مراد آنها روایت از همین فقره است که چون دروغ علانیه بود محتاج به رد و بحث نبود ولی چون یقینی نیست ما فرض صحت روایت را می کنیم و بحول الله جوابی می گوئیم که هیچ محل شبهه نماند پس بدانکه از اخبار آل محمد (ع) ظاهر است که امر غیبت امام (ع) و ظهور آن حضرت و رجعت آن بزرگواران در اوایل اسلام امری به وضوح و ظهور امروز نبوده است حتی در باب رجعت جماعتی از علمای بزرگ بعد از غیبت امام (ع) هنوز شبهه و انکار داشتند و بعضی دیگر از ایشان در صدد اثبات آن آمدند چنانکه در کتب مذکور است و اخباریکه در این باب امروز دست ما هست آن روز به اینطور جمع نبوده که هر یک از علما بر تمام آنها واقف شوند بلکه در اصول متعدده که از اصحاب ائمه (ص) در میان بود متفرق بود و تقیه هم در این باب طوری بود که آنها که مطلع بودند نمی توانستند اظهار نمایند این بود که محل اختلاف در میان خود شیعه و نوع شیعه و سنی بود چنانچه از اخبار و احتجاجاتی که از علماء آن عصر منقول

است ظاهر است ولی ما در صدد بیان این مطلب نیستیم اما در همان باب ظهور امر به این وضوح نبوده است حتی در نزد همه شیعه مسلم نبوده است که امر غیبت و ظهور مخصوص امام ثانی عشر است (ص) بلکه در هر یک ائمه (ص) احتمال می داده اند و از اخبار ظاهر است که در واقع هم محتمل بوده است که در ازمنه بعضی ائمه سابقین اظهار امر بشود چنانچه در کتاب المبین از بحار نقل است که به حضرت باقر (ع) عرض کرده شد که علی (ع) می فرمود که تا سنه هفتاد بلاء است و بعد از بلاء و خاء و سبعون گذشت و رخائی ندیدیم حضرت فرمود ای ثابت بدرستی که خدای تعالی [صفحه ۲۳۹] موقت فرموده بود این امر را در سبعین پس چون حسین (ع) کشته شد شدید شد غضب خدا بر اهل زمین پس تاخیر انداخت آن را تا سنه صد و چهل پس ما به شما خبر دادیم و شما قناع سر را کشف نمودید پس خداوند تاخیر انداخت آن را و قرار نداد از برای آن وقتی بعد از این در نزد ما و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب راوی می گوید که همین مطلب را به حضرت صادق (ع) عرض کردم فرمود همینطور بود و در حدیث دیگر حضرت صادق (ع) فرمود که این امر در من قرار داده شده بود پس تاخیر انداخت آن را خداوند و بعد از این در ذریه من خواهد کرد آنچه بخواهد پس ببین که به همینطور تقدیر شده بود و اصحاب که شنیده بودند منتظر

بودند و دایم از این مطلب سؤال می کردند این است که در بحار وارد می کند از ابی بصیر از ابی عبدالله (ع) که عرض کردم جعلت فداك می خواهم سینه ات را مس کنم فرمود بکن پس مس کردم سینه و مناکب او را پس فرمود چرا ای ابومحمد عرض کردم جعلت فداك شنیدم از پدر که می فرمود بدرستی که قائم سینه او گشاد است و شانهای او افتاده است و مابین آن دو عریض است بعد حضرت تفصیل زده پیغمبر (ص) را فرمود که بر تن من بلند است و بر تن قائم مثل رسول خدا است و ریان بن صلت می گوید به حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که توئی صاحب این امر فرمود منم صاحب این امر ولکن من نیستم آنکه پر کنم زمین را از عدل هم چنانکه از جور پر شده و چگونه من آنم با آنچه می بینی از ضعف بدن من بدرستی که قائم آن کسی است که هر گاه بیرون بیاید در سن شیوخ است و منظر شباب قوی است در بدن خود حتی آنکه اگر دست خود را دراز کند نیمه کتر درختی بر روی زمین هر آینه آن را می کند و اگر صیحه زند میان کوها مندك شود و با او است عصای موسی و حاتم سلیمان و آن چهارمی است از فرزندان من که خداوند غائب می کند او را در ستر خودش آنقدر که بخواهد بعد ظاهر می کند او را پس پر می شود به او زمین از قسط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و در عوالم از حمران نقل کرده است در حدیثی

که به حضرت باقر (ع) عرض کرد که سؤال می کنم تو را به حق قرابتت از رسول خدا (ص) که توئی صاحب این امر و قائم به او فرمود نه عرض کرد پس کیست بابی انت و امی فرمود او رخساره اش گلگون است و چشمهایش فرو رفته تا آخر حدیث شریف و در روایت دیگر است از حمران از آن حضرت که توئی قائم فرمود من از رسول خدا (ص) تولد یافته ام و بدرستی که منم طالب خون و خداوند هر چه بخواهد می کند بعد مکرر سؤال کرد فرمود صاحب تو بدیح البطن است و به ابی الجارود فرمود حضرت باقر (ع) که همیشه گردن می کشید به سوی هر مردی از ما و می گوئید او یعنی صاحب الامر این است پس خدا او را می برد تا اینکه مبعوث کند از برای این امر کسی را که نمی دانید متولد شده یا نه و خلق شده یا نه و از عیسای خشاب روایت کرده که خدمت حسین بن علی (ع) عرض کردم توئی صاحب این امر [صفحه ۲۴۰] فرمود نه و لکن صاحب امر طرید شدید موتور به پدرش و مکنی بعمش هست که هشت ماه شمشیرش را به شانه خود می گذارد و شرح این حدیث از روایت حمزه ابن ابی الفتح ظاهر می شود که در بحار نقل کرده که مولود ابومحمد (ع) مسمی به محمد شد و مکفی به جعفر باری و چند حدیث دیگر به این مضمون هست که حاصل همه این است که از زمان حضرت امام حسین (ع) تا آخر ائمه بر بسیاری از بزرگان اصحاب مثل ابوبصیر و حمران بن اعین و غیر

ایشـان که آنقـدر تمجیـد درباره ی آنها روایت شـده امر مشـتبه بود یعنی احتمال می دادنـد که یکی از همان ائمه به امر بر می خیزد حتی در آن زمان حسـرت می خوردند که پیر شدیم و این امر ظاهر نشد و می بینی که ائمه (ص) به همین قسـمها گاهی امر را پنهان و گاهی آشکار می فرمودند پس ببین که دویست سال بر امت پیغمبر (ص) گذشته که هر روز خیال می کرده اند قائم متولد شده و قائم هنوز در اصـلاب بوده است و بعد متولد شده پس این حدیث هم شاهد شـما نشد که بتوانید به سبب آن پانصـد حدیث دیگر و ضـرورت شـیعه را ترک کنید و از جمله اخباری که نقل کرده می گوید در بحار احادیث مدله بر موت قائم منقول است در بحار قائم را قائم می گویند زیرا که می میرد بعد به امر بزرگ قیام می نماید جواب بلی این حدیث هست و غیر از این هم چنـانکه گفته بعضـی روایـات دلالـت می کنـد مثـل اینکه در عوالم بحـار از حضـرت صـادق (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین از پیغمبر (ص) نقل می کنند که در حین وفات خود صـحیفه و دوایی خواستند و وصیت فرمود تا آنکه فرمود بعد از من دوازده امام هسـتند و بعـد از ایشان دوازده مهـدی تا اینکه فرمود که بایـد تسـلیم کند حسن به سوی پسـرش م ح م د که مسـتحفظ از آل محمد است پس این دوازده امام بعد از آن دوازده مهدی است پس هر گاه حاضـر شد او را وفات باید تسـلیم کند به پسرش اول مهدیین تا آخر حدیث شریف و در حدیثی فرمودند که مهدیین از شیعیان ایشان

هستند و در عوالم تاویل کرده است اخبار مهدیین را به ائمه و پیغمبر (ص) که بعد از آنکه قائم (ع) ظهور می فرماید و بعد رحلت می فرماید ایشان رجعت می کنند و تاویل دیگر اینکه در زمان ائمه راجعین اوصیائی علاوه بر قائم باشند در میانه خلق و هر یک از این دو تاویل بی مناسبت نیست اگر چه حدیثی که فرمودند که مهدیین از شیعیان هستند و همچنین اولاد قائم (ع) هستند خالی از منافات با تاویل اول نیست ولی معذلک می توان تصحیح آن را کرد زیرا که می توان ائمه راجعین را فرزند قائم خواند چنانکه در تفسیر و بالوالدین احسانا وارد شده که مراد از والدین حسنین (ع) هستند که خداوند به پیغمبر (ص) وصیت فرموده که به ایشان احسان فرماید پس مانع نیست که صاحب الامر هم والد خوانده شود و همچنین در حدیثی شخصی ادعای تشیع کرد امام او را منع فرمود و فرمود شیعه علی بن ابیطالب (ع) امام حسن و امام حسین هستند پس [صفحه ۲۴۱] به ملاحظه ی این دو حدیث می توان تاویل اول را تصحیح کرد و همچنین تاویل دویم را می توان تصحیح کرد خاصه اگر حقیقت رجعت مکشوف بشود ولی ما در صدد بیان آن نیستیم خلاصه مقصود این است که چنانچه گفته بعضی اخبار دلالت بر موت قائم می کند ولی از آن طرف اخبار بسیار وارد شده است که آن حضرت زنده است و نمی میرد حتی آنکه در بحار روایت کرده است از حازم بن حبیب از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که از برای صاحب این امر دو غیبت است که در دویمی ظاهر

می شود اگر آمد تو را کسی که بگوید از دست خود خاک قبر او را افشانده ام تصدیق مکن او را پس این اخبار که دلالت بر موت می کند محتمل چند جهت است یکی اینکه مراد از موت موت ذکرش باشد چنانچه صریحا در بحار از معانی الأخبار روایت کرده که اسم گذارده شده است قائم مقام به جهت اینکه او بر می خیزد بعد از موت ذکرش و هم چنین باز از حضرت جواد (ع) روایت کرده در حدیثی که عرض کردند یاابن رسول الله چرا اسم قائم را گفتند فرمود به جهت اینکه او برمی خیزد بعد از موت ذکرش و ارتداد اکثر قائلین به امامتش و جهت دیگر اینکه جماعت بسیار از سابقین و لاحقین مثل همین جماعت معتقد به موت آن حضرت شده اند و امام (ع) بر حسب زعم آنها فرمایش فرموده است و اخبار بسیار دلالت بر پیدا شدن این قول و فساد آن می کند از جمله حدیثی است که در عوالم نقل کرده و سابق بعضی از آن ذکر شده که سنن انبیاء را در آن حضرت بیان فرمود حضرت صادق (ع) تا اینکه فرمود و اما غیبت عیسی (ع) پس بدرستی که یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه عیسی کشته شد و خداوند تکذیب آنها را فرموده به قول خودش و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم هم چنین است غیبت قائم (ع) پس بدرستی که امت انکار می کنند او را پس از قائلی است به غیر هدی به اینکه او متولد شده و مرده است و قائلی کافر می شود بقولش که یازدهم ما عقیم بوده و

قائلی از دین بیرون می رود بقولش که امام سیزده تا می شود فصاعدا و قائلی معصیت می کند خدای عزوجل را به قولش که روح قائم (ع) نطق می کند در هیکل غیرش تا آخر حدیث شریف پس ببین که این جماعت هم قائل به موت آن حضرت شده اند و هم قائل به اینکه در هیکل غیرش نطق می کند و در حدیث دیگر حضرت باقر (ع) فرمود و اما سنت از عیسی پس گفته می شود که مرده است و حال اینکه او نمرده است و از حضرت صادق (ع) سؤال کردند که علامت قائم چیست فرمود هر گاه دور بزند فلک پس گفته بشود مرد یا هلاک شد در کدام وادی افتاد تا آخر حدیث شریف و نیز آن حضرت فرمود که همینکه قائم برخیزد مردم می گویند کجا بوده است این و حال اینکه استخوانهایش پوسیده و اخبار بسیار به این مضمون و مضمون حدیث سابق روایت شده است و علاوه بر اینها اخبار که دلالت بر حیوه آن حضرت می کند از یکی و دو تا و ده و صد بیرون است و کتاب بحار مکر و طبع شده و در اطراف بلاد [صفحه ۲۴۲] منتشر است هر که می خواهد ملاحظه کند پس هم ممکن است که حدیثی که دلالت بر موت می کند بر حسب زعم مردم باشد و هم ممکن است که یکی از همین اشخاص که سابقا قائل به این قول شده اند حدیث را هم جعل نموده و جر و اخبار نموده اند چنانکه در مقدمه بیان کردیم که کذابین به رای هر یک از ائمه بوده اند و هم ممکن است که امام (ع) به جهت

حفظ وجود مقدس او و از شر اعادی این فرمایش را فرموده باشند که آنها بگویند حاجتی به قتل او نیست خودش پیش از خروج خواهد از دنیا رفت و اما بر خواستن دو مرتبه را که فرموده اند چون امری نبود که اعادی علاجی برای آن بتوانند بکنند آن را کتمان نفرمودند و اگر بگوئی که این احتمالات در اخباری هم که دلالت بر حیوه می کند می رود از کجا آنها را ترجیح دادی می گویم که تو یا این است که مطلقا از اخبار استدلال مکن و دلیل عقلی که همه ی عقول تعدیل آن را بکنند بیاور و یا آنکه اگر استدلال به اخبار می کنی ما از جانب ائمه خود دستورالعمل دادیم که در اخبار مختلفه چه کنیم و ناچار باید از همان راه برویم زیرا که اگر مطلقا خبر معمول به نیست که نیست و اگر هست که به همان روش که در اخبار فرموده اند باید بگیریم بلکه به همان روش که اخبار همه عالم را در عادیات می گیریم باید بگیریم و شبهه نیست که الان مثلا تو از هزار نفر بل متجاوز شنیده که به زبانهای مختلف برای تو خبر آورده اند که مکه مثلا یا هندوستان یا چین در دنیا هست آن وقت از این میانه یکی دو نفر هم بگویند که خیر چنین نیست شبهه نیست که عاقل قول همه ی مردم را ترک نمی کند و به قول این دو نفر بگیرد و همچنین است امر در این مقام اگر درست ملاحظه کنی اخباری که به الفاظ مختلف دلالت بر حیوه صاحب الامر می کند از هزار حدیث بسا بگذرد و علاوه بر آنها ضرورت از

معتمدین شیعه قائم است بر حیوه آن حضرت حتی آنکه از همان زمان پی در پی روایات دارند که بعضی خدمت آن حضرت رسیده اند و از ایشان معجزات و خوارق عادات دیده اند تو همه ی اینها را ترک می کنی و این یک روایت را که ابوسعید خراسانی نقل کرده این را می گیری که در کتب رجال مخصوص می نویسند که ابوسعید خراسانی مجهول است و او را نمی شناسیم این روایت در نزد تو از همه آن روایات و اجماع شیعه معتبرتر شد محض اینکه هوس کرده که میرزا علی محمد را امام خود قرار داده انصاف بده که خودت روایت می کنی که صاحب الامر بر می خیزد و در گردن او بیعتی نیست اگر بنا بوده آن حضرت از دنیا برود و دو مرتبه برگردد دیگر چه حاجت بود که خلق را بی صاحب بگذارد و غایب شود محض اینکه بیعت در گردن او نیفتد از حضرت امیر (ع) گرفته تا باقی ائمه همه بیعت طاغیه زمان در گردنشان بود و آخر هم شهید شدند و از دنیا رفتند و رجعت هم می کنند و سلطنتها هم خواهند کرد و منافاتی با بیعتشان ندارد چه شده است که بیعت صاحب الامر (ص) با قیام بعد از موت منافات دارد و همچنین فرار صاحب الامر از شهادت از چه جهت است مگر می ترسند یا آنکه طالب اجر شهادت نبودند مگر نشنیده [صفحه ۲۴۳] که حضرت سجاد به ابن زیاد فرمودند که از قتل مرا می ترسانی و حال آنکه قتل عادت ماست و کرامت ما شهادت است و حضرت سیدالشهداء (ع) فرمودند و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرأ بالسیف

فی الله افضل و مردمان صاحب غیرت رسمی عار دارند از اینکه در رخت خواب بمیرند چه شده است که صاحب الامر این سنت آباء طاهرین خود را ترک فرموده و از کشته شدن فرار کرده است و وقتی که تشریف می آورد می فرماید ففرت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما باید انسان فکر بکند که چندین حدیث که وارد شده که صاحب الامر به جهت فرار از قتل غایب شده چه علت داشته است که آن حضرت مردن در غربت را بر کشته شدن ترجیح داده است اگر بنا بوده که بمیرد که کشته شدن هزار مرتبه افضل بود و از ننگ و عار دورتر چرا مردن را دوست داشته و قتل را مکروه داشته است خلاصه که هی سعی می کنند که بلکه با آب دهن کثیف خودشان امامت را به میرزا علی محمد بچسبانند و محال است که بچسبد بعد از همه این تفصیلات آنکه بر می خیزد و مدعی امامت می شود آیا صفت امامت باید داشته باشد یا عاجزی جاهلی مثل سایر خلق شما که خودتان با دلیل و برهان نفی قدرت و علم همه چیز را از او می کنید دیگر چرا توقع می کنید که ما قبول امامت او را بکنیم در اخبار ملاحظه کن معجزاتی که از آن حضرت دیده شده و همچنین ائمه دیگر فرموده اند که وقتی که می آید چنین و چنان می کند ببین کدام یک از آنها در این مرد بوده است والله که خود را کول می کنید و عمدا خود را به درک اسفل می فرستید و هر چه هم که مؤمنین سعی می کنند که دست شما را بگیرند و نگذارند

که خود را به جهنم بفرستید قبول نمی کنید باری و از جمله ی فرمایش شیخ اوحد امجد است که نقل می کند در عصمه الرجعه ملخصه ان القائم فی الأقلیم الثامن و هو فوق محدد الجهات علویها هور قلیا و سفلیها جابلقا اولا عجب است که اینجا به اسم عصمت و رجعت خوانده و همه جا جوامع الکلم می گوید ثانی اینکه عصمت الرجعه غلط است رساله شریفه در بیان دو مسئله است که یکی عصمت شد و یکی رجعت و عصمه الرجعت گفتن غلط است زیرا که به طریق عطف باید گفت نه به طریق اضافه سیوم اینکه در مقام استشهاد به اخبار است و فرمایش شیخ اعلی الله مقامه بیان علمی است چهارم اینکه از خدا بی خبر این رساله مبارکه طبع شده است و هزار جلد از آن در عالم متفرق است اگر از خدا بی خبری از خلق خجالت بکش و عبارت را تمام نقل بکن که اسباب اشتباه نشود و من این عبارت را به عینها باید نقل کنم تا دروغ تو ظاهر شود چون مقصود تو این است که منظور شیخ اوحد این بوده که آن حضرت در دنیا نیست و در اقلیم ثامن است که مراد عالم مثال و آن جا که خلق بعد از مرگ می روند باشد و من عین عبارت را نقل می کنم تا دروغ تو ظاهر شود فرموده است فی الکافی عن ابی عبدالله (ع) انه قال لابد لصاحب هذا الامر من غیبه و لا بدله فی غیبته من [صفحه ۲۴۴] عزله و نعم للنزل طینه و ما بثلاثین من وحشته یعنی والله اعلم ان هذه القریه التی یقال

لها کرعه فی الوادی المذکور المسمی بشمروخ و شمریخ فی الیمن و قد کان معه من الابدال والنقباء ثلثون نقیبا و هذا کلام جری علی غیر ظاهره فالمراد بالیمن جهت العقل من الولایه والمراد بطیبه التی هی المدینه المسرفه طیبه التی فی السماء الواقعه فی الاقلیم الثامن المسمی سفلیه بجابلقا و جابرسا و علویه به هور قلیا و لهذا قلنا انها فی السماء لانها اسفله فی الرتبه فوق محدد الجهات لا فی الجهه اذا لا جهت و لا شی مخلوق حلف محدد الجهات بل و لا خلف له و انما الواقع ان الله سبحانه لم یخلق الا محدد الجهات و ما فی جوفه و اما عالم الغیب والجبروت والملکوت و عالم البرزخ والمثال فهی فی جوف محدد الجهات فی غیبه و قوی فهو فی السماء فی غیبه ارید به سماء البرزخ لانه فی هذا العالم الذی نحن فیه و یمشی فی الأرض و لکن لا یعرف و نزوله الی الأرض کنایه عن ظهوره للناس حتی یعرف و حاصل فرمایش این است که مراد از این قریه که کرعه خوانده می شود عالم مثال است که از چشم مردم پنهان است و آنجا است که مسمی بطیه شده و جهت عقل است که مسمی به یمن شده زیرا که در طیبه ظاهری و یمن ظاهر هر چه تفحص کنند آن حضرت را نخواهند یافت و بعضی از علمای سابق نوشته اند که همچو قریه که اسمش کرعه باشد در یمن نیست لهذا بیان فرموده اند که مراد از اینها معنیهای ظاهری نیست بلکه معنیهای باطنی است تا آنکه صریح بیان می فرماید که عالم غیب و جبروت و ملکوت و

عـالم برزخ و مثال همه در جوف همین عالم است و خارج نیست و اینکه می گویم در سـماء است در غیبش مقصودم آسـمان برزخ اسـت بـه جهت اینکه آن حضـرت در همین عـالم است که مـا در آن راه می رویم و بر زمین راه می رود و لکن شـناخته نمی شـود و نزول او بـه زمین کنـایه از ظهـور او است از برای مردم تـا اینکه شـناخته شـود پس بـبین که صـریحا خودشـان می فرماینـد که امـام در همین عـالمی است که مـا هستیم و روی زمین راه می رود نهـایت معروف مـا نیست و در عـالم مثال بودن ایشان منافات نـدارد با اینکه در دنیا باشـند مثل اینکه در خود ملاحظه می کنی که می خوابی و روح تو در عالم مثال سـیر می کنـد و چیزها می بینـد و تن تو هم در دنیا زنـده است نهایت خوابیـده و من و تو چون ضـعیفیم لابد باید خواب رویم و از دنیا بکلی معرض شویم تـا عـالم مثـال را مشاهـده کنیم و چون بـاز هم خیالمان صاف نیست درست مشاهـده نمی کنیم اما امام در همین دنیـا راه می رود دو چشـمش هم به عـالم مثـال بـاز است و اهل آن عالم را مشاهـده می فرمایـد و برای اهل آن عالم که ارواح باشـند معروف هم هست و اهـل جابلقا و جابرسا از او اسـتفاضه می کننـد چنانکه در اخبار اهل بیت وارد شـده و در دنیا هم راه می رود اما معروف نیستند و به ملاحظه معروفیت در عالم بالا گفته می شود که آنجا تشریف دارند مثل اینکه فی المثل شاه عباس صفوی معروف است که در اصفهان [صفحه ۲۴۵] بر تخت سلطنت جای داشت

و گاه هم به لباس مبدل در سایر ممالك ایران سیاحت می کرد و کسی او را نمی شناخت حالا اگر همچو سلطانی یکدفعه گذرش به تو افتد و از تو سؤال کند که شاه در کجاست تو البته می گوئی در اصفهان و حال اینکه خود شاه است که با تو سخن گفته اما چون معروف تو نیست نمی دانی شاه است و چون شاه در اصفهان معروف است می گوئی در آنجاست این مثلی است تقریبی و الا امام (ع) در یک آن هم در دنیا راه می رود و هم در عالم مثال است و در آنجا معروف است اما در دنیا معروف نیست و غایب از انظار است خلاصه پس کسی که تصریح می کند که امام (ع) روی همین زمین که ما هستیم راه می رود ولکن معروف نیست و معذلك می گوید که در سماء برزخ است قطعا منظورش این نیست که مثل اموات که در برزخ هستند او هم در برزخ است زیرا که اموات دیگر روی زمین راه نمی رود بلکه منظور این است که همین جا که راه می رود آنجا هم هست و از همین جهت بود که در دنیا راه می رفتند و ملائکه را هم می دیدند و با ایشان سؤال و جواب و امر و نهی می کردند و جن را هم می دیدند و ایشان را هم امر و نهی می کردند و حال اینکه ملائکه و جن اهل این عالم که ما هستیم نیستند و صریح قول خداوند است که اگر بنا باشد ملائکه به سوی خلق بفرستیم لباس بشری بر آنها می پوشیم پس معلوم است که خود ملائکه لباس بشری ندارند و در اخبار این

مطلب را تصریح فرموده اند پس امام که ایشان را می بیند معلوم است که با چشم بشری جسمانی نیست بلکه با چشمی است که مناسب با ملائکه است بلکه پیغمبر (ص) در همین دنیا راه می رفت و نعم جنت و عذاب جهنم را مشاهده می فرمود و حور العین را می دید چنانکه سر قبر یکی از دوستان حاضر بود و خود او را در قبر سپرد و روگردانید عرض کردند چرا رو گردانیدید فرمود این شخص تشنه بود و حوریه برای او آب آورد رو گردانیدم که او را نبینم و هم چنین به ام سعد فرمود که الآن فشار قبر به سعد رسید پس در همین دنیا راه می روند و اوضاع برزخ را علانیه می بینند و شواهد این مطلب بسیار است و همه اینها از جهت این است که ایشان در همان حال که در دنیا راه می روند چشمشان به عالمهای بالا باز است بلکه آنجا هم راه می روند و علامت این را خداوند بخود تو نشان داده تا تصدیق کنی می بینی در دنیا راه می روی و با مردم سخن می گوئی و خیالت هم در عالم خودش سیرها دارد و چیزها می بیند نهایت خیالات ما چون ضعیف است و مانند چشم احول می ماند از این جهت درست نمی بیند و در بسیاری امور اشتباهات می کند اما ایشان خیالشان مثل آیینه صافی است که رو به هر چه می کنند در کمال صحت و استقامت آن را مشاهده می کنند خلاصه که اگر اهل علم باشی مطلب را علانیه می بینی پس مقصود شیخ اوحد اعلی الله مقامه این نیست که ایشان یعنی امام (ع) نعوذ بالله مرده اند بلکه به ملاحظه معروفیت

در آن عالم فرموده اند که در آنجایند و مع ذلک دو دنیا هم هستند و میان مردم راه می روند اما معروف [صفحه ۲۴۶] نیستند چنانکه تصریح فرموده اند باری و گفته است بعد از نقل این اخبار با اینکه در اخبار اختلاف بسیار است ولی عرف صدق از کذب و حقیقت از مجاز منفصل است وآنگهی سنت الهیه که لن تجد لسنته تبدیلا و لا تحویلا برهان قاطع است و اخبار و آثار صحیح را از سقیم فصل می نماید وآنگهی دلایل کتاب و سنت و عقل و آفاق و انفس مؤید است و سالم را از علیل بیرون می آورد و جدا می کند به خصوص نیر ظهور و نداء مکلم طور و نزول آیات و ظهور بینات مصادیق آیات و اخبار را نشان می دهد جواب ملاحظه کن که بعد از نقل اخبار به این کلام سست بی معنی این معدود اخبار را که غالب را تصحیف نموده و بعد از آن باز دلالتی بر مقصود او نداشت می خواهد بر همه اخبار دیگر که مذکور نیست ترجیح دهد عرف صدق از کذب و حقیقت از مجاز منفصل است یعنی چه این چه مزخرف است اگر ما صدق از کذب و حقیقت از مجاز را تمیز می دهیم پس چه حاجت به حجت داریم پس هر یکی خود حجتی هستیم برای خود صدق و کذب کلام هر کسی در عالم به همان میزان که خود او دست می دهد شناخته می شود زیرا که دیگری را از مقصود او خبری نیست و صدق و کذب اخبار آل محمد علیهم السلام هم به همان موازین که خودشان دست داده اند شناخته می شود و تو

ملاحظه کن که این اخبار که نقل کرده اولا که شاهد تو نیستند و بر فرض که به آن معانی که تاویل می کنی بگیری شاهدی از اخبار اهل بیت بر صدق آن تاویلات نداری چنانچه از آنچه ذکر شد دانستی و سنت الهیه هم که برهان قاطع است ملاحظه کن که بر همین که ما می گوئیم جاری شده نه آنکه تو به رای خود می گوئی و دلائل کتاب و سنت و عقل و آفاق هم همه مؤید ما است نه تو چنانچه دانستی بلی چیزی که در حقیقت مخصوص به تو است و ما دستمان خالی است همان است که می گوئی نیر ظهور و مکلم طور چه می کند اگر مقصود از این پیغمبر و ائمه ما هستند ملاحظه کردی که از فرمایشات ایشان تخلف نداریم و اگر مقصود امام خودت هست که ثبت العرش ثم انقش انشدک بالله هیچ دلیل بر حقیت او سوای اینکه ادعا کرده و آیاتی بزعم خود آورده که به هیچ میزان مستقیم نیست و بعضی هم به او گرویدند و جان درباره ی او دادند داری یا نه این ادله را که مسیلمه ی کذاب خیلی بهتر و بالاتر داشت و صد هزار نفر هم تابع داشت و جان هم برای او دادند تا کشته شدند اگر تو به این ادله که داری بر حقی مسیلمه هم بر حق است و اگر او بر باطل است تو هم بر باطل هستی دیگر اینقدر جان برای چه می کنی و مختصر سخن اینکه یا تمام ادله سابقین را کنار بگذار و به دلیل دیگر که ما بفهمیم ثابت کن و حجت خود را بر

مـا تمام کن یا اگر ادله سابقین را بایـد گرفت همه را روی هم رفته بگیر نه اینکه بعضـی را بگیری و بعضـی را ترک کنی زیرا که آنهـا هم به هم مربوط است و تـا همه بـا هم جمع نشود حجت تمام نمی شود زیرا که ادله سابقین بعضـی مترتب بر بعضـی است به منزله ی مقـدمات و نتایج پس اگر مقدمه را گرفتی که آن نتیجه که سابق می داده جان نبخشـید [صـفحه ۲۴۷] معلوم است که دروغ می گوئی مثل اینکه جسـمی را بیاوری که این آتش است اما نسوزانده معلوم است که دروغ می گوئی و آتش نیست هم چنین شخصـی را بیاوری که این مظهر امر خـداست و فعال لما یرید است اما هیچ کار از او بر نیاید مگر صـرف ادعا معلـوم است که این دروغ است انمـا امره اذا اراد شـیئا ان یقـول له کن فیکون و قـل الله خـالق کـل شـی و لئن سـئلتهم من خلق السـموات والأرض لیقولن الله پس اگر این مظهر امر خـداست به محض قول نمی توان تصـدیق کرد بعضـی از کارها که ما می دانیم مخصوص خداست ظاهر کند تا معلوم بشود که مظهر امر است خلاصه حاجت به تفصیل نیست مشك آن است که ببوید نه آنکه عطار بگوید.

استدلال به علائم ظهور و تأویل آنها

اشاره

گفته است از علایم ظهور قحط است و این قحط در حقیقت اولیه قحط ارزاق انسـانی است نه حیوانی چه که اشـراق آفتاب وجود انسان کامل برای انسان است الناس موتی و اهل العلم احیاء ربنا انزل علینا مائـده من السـماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه مقصود

این است که به ظهور آن حضرت و نزول آیات ابواب علم و ایقان و عرفان و اطمینان و توحید و تفرید و تجرید و محبت و صداقت و امانت و دیانت و وفا و دانش و بینش که حقیقت رزق انسانی است بر وجه من فی الأرض والسماء باز می شود چنانچه رزق نازل در قرآن از صاحبان وحی و الهام به علم و ایمان تفسیر شده و از حد تواتر گذشته و انزلنا من السماء ماء افسالت اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض بعلم و عرفان تعبیر فرموده اند و این ارزاق انسانی است که حال بکلی از قلوب محو و معدوم و قطع و قحط شده بشانی که حبه از آن در این خلق موجود نه به قسمی که در قحط علم حجیت مظنه نوشته اند و ظن را حجت دانسته اند با اینکه می فرماید ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و ان بعض الظن اثم و در عمل هم احدی نیست که اقوال و اعمالش مطابق باشد اعمال و احوال کل مکذب اقوال شان است و قحط ارزاق حیوانیه هم شد به شانی که حیوانات بل میت و میته بل زنده را از شدت جوع خوردند و از قصص اولی چنین قحطی شنیده نشده.

جواب

این مطلب در جای خود صحیح است که رزق نفس انسانی علوم و معارف است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده فلینظر الانسان الی طعامه و در حدیث شریف امام (ع) می فرماید یعنی الی علمه عمن یاخذه و آیات دیگر هم به این معنی تفسیر شده و

آیه و ننزل من القرآن هم به علم قرآن تفسیر شده است ولی اینطور که در برهان از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود این است و جز این نیست که شفاء در علم قرآن به جهت قول خداوند ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین از برای اهلش شک و مریه در آن نیست پس اهل قرآن ائمه هدی هستند آنچنان کسانی که خداوند فرموده ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا عرض می کنم که دلالت حدیث شریف این است که شفائی که از قرآن حاصل می شود ابتداء مخصوص ائمه اطهار است هم چنانکه علمش مخصوص ایشان است و سایر مؤمنین بتمسک بحبل [صفحه ۲۴۸] ایشان و گرفتن از ایشان منتفع می شوند نه بدون واسطه این است که در آخر آیه می فرماید و لا یزید الظالمین الا خسارا و در حدیث شریف می فرماید که کسانی که در حق آل محمد (ص) ظلم کردند قرآن بر آنها زیاد نمی کند مگر زیان کاری پس مفاد حدیث بر خلاف عقیده این جماعت است که گمان می کنند که همه کس از قرآن منتفع می شوند و حاجت به تفسیر اهل بیت نیست چنانکه سابقا تصریح به این مطلب نموده است و همچنین آیه ی و انزلنا من السماء ماء اراهم به حق تفسیر فرموده اند و حدیث تفصیل دارد و در حدیثی حضرت امیر (ع) می فرماید که زبد در این موضع کلام ملحدین است که ثابت کردند آن را در قرآن پس این مضمحل است و باطل و متلاشی می شود در نزد تحصیل و آنچه نفع می دهد مردم را از قرآن پس تنزیل آنچنانی است که لا یاتیه الباطل

مـن بیـن یـدیه و لاـ مـن خلفـه و قلـوب آن را قبـول می کننـد و زمین در این موضـع محـل علم است و قرار آن عرض می کنم ملاـحظه کن که خود قرآن به فرمـایش امـام (ع) شاهـد است که ملحـدین بعضـی چیزها در آن اثبات کرده انـد نهایت در نزد تحصیل رجوع به اهلش که فرمود اسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون تنزیل از غیرش ظاهر می شود و این هم بر خلاف معتقد حضـرات است باری و اما آیه اولی که ذکر کرده است در باب مائده اخبار بسـیار در تفسـیر آن وارد شده است و ابدا تفسیر به علم نفرموده انـد و همه را به همان مائـده معروفه و وضـعهای معروف بیان کرده انـد و واضـح است که این از سؤال جهال قوم بوده که موافق قرائت معروف هل یسـتطیع ربک می گفتند و علاوه تصـریح کردند یرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قـد صـدقتنا پس معلوم است که هنوز ایمـان به صـدق عیسـی هم داشـتند پس مثـل این جمـاعت البته لـذت از موائـد و علوم و معـارف انسـانی نداشـتند به برکت حضـرت عیسـی (ع) برای آنها فراهم بود و از همین جهت خداونـد نان و ماهی و امثال آنها برای آنهـا نـازل فرمود و جماعت بسـیار از آن خوردنـد حتی آنکه در حـدیث می فرمایـد فاکل منها آخر الناس کما اکل منها اولهم و در حدیث دیگر می فرماید فکانت تنزل المائده علیهم فیجتمعون علیها و یاکلون حتی یشـبعوا ثم ترفع فقال کبرآءهم و مترفوهم لاندع سفلتنا یاکلون منها فرفع الله عنهم المائده و مسخوا قرده و خنازیر درست ملاحظه کن در هر دو فقره

آیـا علم چیزی است که اول و آخر نـاس از آن یکسـان منتفع بشونـد و آیـا کـبراء و مترفین اولاـ طـالب علم هسـتند و ثانیـا قوه ممانعت سـفله را دارند ثالثا اینقدر لذت از علم برده اند که حسد و بخل ایشان مانع از این شده است که سفله منتفع از آن علم بشونـد همه ی این خیالات خطای محض است چنانکه علانیه از حال مردم مشاهـده می کنی و نبوده است مگر مائـده به همین وضع ظـاهر معروف و حضـرت عیسـی (ع) به اعجـاز ظـاهر فرمود و لو اینکه موائـد علمیه حضـرت هم بر کسانی که طلب علم نموده باشـند نازل شده باشد ولی آن منافات ندارد با اینکه مائده ظاهره هم سـر جای خود باشد باری و بعد از آنکه این مطلب معلوم شد [صفحه ۲۴۹] می گوئیم اولا حمـد می کنم پرورنـده را که بطلان باطل را بر زبان خود او ظاهر می کنـد طوری که اگر اندك شـعور باشد حاجت به بیان و تفصیل دیگر نیست تو خودت تصریح می کنی که به ظهور آن حضرت و نزول آیات ابواب علم و ایقان تا آخر آنچه شـمرده و گفته که حقیقت رزق انسانی است بر وجه من فی الأرض والسماء باز می شود و بعد از چنـد سـطر می گویـد و این ارزاق انسـانی است که حال به کلی از قلوب محو و معـدوم و قطع و قحط شـده تا آخر ملاحظه نمائید که این شـخص تقریبا پنجاه سال بعد از خروج میرزا علی محمد این کتاب را نوشته و خودش اول تصریح می کند که به ظهور آن حضرت ابواب علم و ایقان بر وجه من فی الارض باز

می شود بعد خودش تصریح می کند که حال به کلی همه ی اینها قحط است ملاحظه کن که اگر امام (ع) تشریف آورده بود دیگر قحط بودن اینها از چه جهت و در صورتی که ابواب علم و ایقان به واسطه ی ظهور آن حضرت گشوده می شود و حال که بزعم تو ظاهر شده است و فرقی به حال خلق نکرده پس ثمری که بر وجود امام مترتب شده است چیست باری مطلب این است که الحمدلله قول خود ایشان رو بخود ایشان می کند ولی چون مقصود ما این است که عوام مسلمین معرفت پیدا کنند و گوش به سخن این جماعت ندهند اخباری چند در این مورد ذکر می کنیم و معلوم است که این شخص این علامت را هم که ذکر کرده تاویل کرده است از روی اخبار آل محمد (ع) برداشته است و به خیال خود خواسته معالجه بکند که بلکه شاهد او بشود پس چند حدیث باید در این مقام ذکر کرد تا ببینم که مدلول اخبار چیست در بحار نقل کرده است از حضرت باقر (ع) در حدیثی که سؤال کرده شد حضرت از وقت و فرمود وقتی از برای ما موقت نشده است تا اینکه فرمود و لکن هر گاه شدید شد حاجت وفاقه و انکار نمودند مردم بعض ایشان بعضی را پس در نزد این متوقع این امر باشید صبح و شام راوی عرض کرد جعلت فداك حاجت وفاقه را شناختیم انکار ناس بعضی بعضی را چه چیز است فرمود می آید مرد نزد برادرش در حاجتی پس ملاقات می کند او را به غیر از آن دو که پیشتر ملاقات می کرد او را

و تکلم می کنـد به غیر آنچه پیشتر تکلم می کرد و حـدیث دیگر از محمـد بن حنفیه به همین مضـمون روایت شـده است و از محمـد بن مسـلم روایت نموده است که گفت شـنیدم از حضـرت صـادق (ع) که فرمود بـدرستی که از برای قیام قائم علاماتی است که می باشـد از جـانب خـدا از برای مـؤمنین عرض کردم اینهـا چیست جعلنی الله فـداک فرمـود قـول خـدای عزوجـل و لنبلونکم یعنی مؤمنین را پیش از خروج قـائم (ع) بشـی ء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال والانفس و آن ثمرات و بشـر الصـابرین فرمـود آزمـایش می کنیم ایشـان را به چیزی از خـوف از ملوک بنی فلاـن در آخر سـلطانشان و جوع بگرانی اسـعار ایشـان و نقص من الاموال فرمود کساد تجارتها و قلت فضل و نقص من الانفس فرمود موت سـریع و نقص من الثمرات قله ریع آنچه زراعت کرده می شود و بشر الصابرین بشارت بده [صفحه ۲۵۰] صابرین را در نزد آن به تعجیل فرج بعد فرمود به من یا محمد این است تاویل بدرستی که خدای عزوجل می فرماید و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم عرض می کنم در این دو حـدیث ملاحظه کن اولا هر دو صـریح است که این علامات پیش از ظهور است و بعد از بروز آنها باید متوقع و منتظر فرج بود ثانی اینکه ملاحظه کن هیچ یک قابل تاویل به علم نیست اما حدیث اول ملاحظه نما سوال حاجت اخوان بعض از بعض و انکار ایشان را که این در غالب مخصوص بدنیا است ولو اینکه در کتمان علم هم ممکن باشد اما ظاهر از قول

راوی که می گوید حاجت وفاقه را شناختیم همین است که حاجات دنیوی را فهمیده است و اما حدیث دویم که صریح است که همه ی این علامات را در مؤمنین شمرده اند و مؤمنین به هر چه مبتلاـ بشوند به جهل و زوال علم مبتلا نمی شوند و این است که اخبار در مدح شیعه آخر الزمان وارد شده و همه ارباب علم و معرفت ایشان است پس این حدیث محتمل تاویل به علم نیست ولو خود این تاویل در جای خود صحیح باشد اما هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد و در حدیث دیگر فرمود آن حضرت که لابد است اینکه باشد قلام قائم سنت که گرسنه بشوند در آن مردم و برسد به ایشان خوف شدیدی از قتل تا آخر حدیث که آیه ی مذکوره را تلاوت فرمود و در این حدیث آن را تعمیم در همه مردم داده است و منافات با حدیث سابق ندارد زیرا که آن تاویل آیه بود و این تنزیل آن است و علی ایحال تصریح می فرماید که این امر پیش از قیام قائم است از آن طرف اخبار بسیار وارد شده است که بعد از قیام قائم و استقرار امر او همه این امور به کلی بر عکس می شود هم از جهت ارزاق جسمانیه و هم از باب ارزاق نفسانیه و بگذرد این روزگار تلختر از تلخ بار دگر روزگار چون شکر آید چنانکه در بحار نقل کرده است از جابر از حضرت باقر (ع) در حدیث طویلی تا آنکه فرمود که بعد از قتل سفیان حضرت رو به کوفه می کند پس منزل او در آن جا است پس

ترک نمی کنـد بنـده سـلمی را مگر اینکه می خرد او را و آزاد می کنـد و نه غارمی را مگر اینکه دین او را قضا می کنـد و نه مظلمه از برای احدی از مردم مگر اینکه رد می کند آن را و کشته نمی شود از ایشان بنده مگر اینکه ادا می کند ثمن او را دیه مسـلمه به سوی اهلش و کشـته نمی شود قتیلی مگر اینکه قضـا می کنـد از او دین او را و ملحق می کنـد عیال او را در عطاء تا اینکـه پر بکنـد زمیـن را از قسـط و عـدل همچنـانکه پر شـده بـود از ظلم و جـور و از حسن بن علی بن ابی طـالب (ع) از پـدر بزرگوارش (ص) روایت نموده است که می فرسـتد خداونـد مردی را در آخر الزمـان و کلبی از دهر و جهلی از مردم که تایید می کنـد او را به ملائکه خود و حفـظ می کنـد انصار او را و نصـرت می کنـد او را به آیات خودش و غالب می کنـد او را بر زمین تا اینکه تـدین به او بجوینـد طوعا یا کرها پر می کنـد زمین را از عـدل و داد و نور و برهان معتقـد به او می شوند غرض بلاد و طول آنها باقی نمی ماند کافری [صـفحه ۲۵۱] مگر آنکه ایمان می آورد و نه طالعی مگر آنکه صالح می شود و صـلح می کننـد در ملـک او سـباع و بیرون می آورد زمین گیاهش را و نازل می کنـد آسـمان برکتش را و ظاهر می شود از برای او کنوز طلب می شود مـا بین خـافقین را چهـل سال پس خوش به حال کسـی که درک بکنـد ایام او را و بشـنود کلام او را و از حضرت

امیر (ع) روایت نموده است که فرمود به ما خداوند فتح می کند و به ما ختم می کند و به ما محو می کند آنچه بخواهد و به ما اثبات می کنـد و به ما دفع می کنـد خداونـد و زمان کلب را و به ما نازل می کنـد باران را پس مغرور نکند شـما را شـیطان به خداوند آسـمان فرو نریخته است قطره ی از آب آن وقتی که خداوند آن را حبس کرده و اگر قائم ما برخیزد هر آینه نازل می کند آسـمان قطره های خودش را و بیرون می آورد زمین نبات خودش را و هر آینه می رود شـحناء از قلوب عباد و سباع صلح می کننـد تـا اینکه مشـی می کنـد زن ما بین عراق به سوی شام و نمی گـذارد دو قـدوم خود را مگر بر نیات و بر سـر او اسـت زینـت او و بـه هیجـان نمی آورد او را بـه سـبعی و نمی ترسـد از او و از مفضـل بن عمر روایت کرده است که گفت شـنیدم از حضـرت صادق (ع) که می فرمود بـدرستی که قائم ما هر گاه برخیزد زمین به نور پرورنـده اش روشن می شود و مسـتغنی می شوند بندگان از روشنی آفتاب و ظلمت برود و عمومی کند مرد در ملك خودش تا اینکه هزار پسر خداوند به او بدهد و دختر در آنهـا نباشـد و ظاهر می کنـد زمین کنوز خودش را تا اینکه ببینـد آنها را مردم بر روی زمین و طلب می کنـد مردی از شـما کسـی را که صـله بکنـد او را به مال خودش و بگیرد از زکوه او و نیابد احدی را که قبول بکند از او این را مسـتغنی می شوند مردم به آنچه خداوند روزی

داده است آنها را از فضل خودش و از حضرت باقر روایت کرده است که هر گاه ظاهر شد قائم و داخل کوفه شد مبعوث کند خداوند تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس هستند در اصحاب او و انصار او و رد می کند سوار را به سوی اهل سوار ایشانند اهل آن و عطا می کند مردم را عطاها در سالی دو مرتبه و رزق می دهد ایشان را در ماه دو رزق و تسویه می کند میانه ی مردم تا اینکه ببینی محتاجی را برکوه و می آورند اصحاب زکوه زکوتشان را به سوی محاویج از شیعه او و پس قبول نمی کنند پس آن را صره می کنند و می گردانند آن را در خانه های شیعه پس بیرون می آیند به سوی ایشان و می گویند حاجتی نیست از برای ما در دراهم شما تا اینکه فرمود که جمع می شود به سوی او اموال اهل دنیا کلش از بطن زمین و ظهر آن پس گفته می شود به مردم که بیائید به سوی آنچه قطع کردید در آن امام را و ریختید در آن خونهای حرام را و مرتکب شدید در آن محاد مرا پس عطا می کند عطائی که عطا نکرده است آن را احدی پیش از آن عرض می کنم ملاحظه کن در این حدیث شریف ببین که آیا قطع ارحام و سفک و ماء و رکوب محارم به جهت طلب مالهای دنیا شده است یا به جهت طلب علم پس حمل کردن آنها بر غیر معنی [صفحه ۲۵۲] ظاهر صحیح نیست و البته باید همین طور بشود و هر چند که دنیا محل نظر و اعتنای مؤمنین نیست معذلک هر چه

هست حقیقت مـال ایشـان است و خداونـد خطاب به ایشان فرموده که خلق لکم ما فی الأرض جمیعا و اخبار بسـیار شاهـد این مطلب است نهـایت امروز حـق آنهـا را غصب کرده انـد و آن روز که حـق به اهلش بر می گردد جلو ملـک خود را می گیرند بلکه عرض می کنم که آن حقی که از ایشان غصب شده بود همین بود و الا علم و ایمان و معرفت را کسـی غصب نکرده بود و کـاری دست آنها نداشـتند پس ملکی که بایـد به ایشان برگردد همین ملک ظاهر است و بنابر آنکه اولا گفتیم تاویل به علم هم صـحیح است مقصود این نیست که ظاهر ندارد بلکه ظاهر و تاویل هر دو با هم است وقوعا در میانه عامه خلق قبل از ظهور امام (ع) ترک علم و عمل و معاصی بسیار می شود و بعد از آنکه آن حضرت تشریف بیاورد وامی دارد خلق را به علم و عمل و ترک معاصـی و به برکـات آن حضـرت از برای مردم ترقیـات حاصل می شود حتی آنکه در حـدیث شـریف می فرمایـد که دست بر سـر عباد می گـذارد و عقول ایشان جمع می شود و در حدیث دیگر است که بجائی می رسد که زن در خانه خودش به کتاب خـدا و سـنت پیغمبر (ص) حکم می کند حال ملاحظه کن که اولا خودش تصـریح می نماید که امروز چگونه ارزاق باطنیه قطع و قحط شده و ارزاق ظاهریه هم نیز قحط شد و اشاره است به قحطی که در سـنه ی هزار و دویست و هشـتاد و شش تقریبا واقع شد و گفته است که چنین قحطی در عالم دیده نشده و گویا اینطور

نباشد از این قبیل سابق بر اینها هم واقع شده است و از علامات ظهور آن حضرت هم هست که قحط بشود ولی در صریح اخبار دیدی که اینها قبل از ظهور امام است نه بعد از ظهور پس چه ثمر به حال شما کرد پس قول تو هم مخالف با اخباری است که فرموده اند پیش از ظهور قحط می شود و هم مخالف با اخباری است که فرموده اند بعد از ظهور برکات آسمان و زمین نازل می شود چه رزق را به معنی ظاهر بگیری و چه به معنی تاویلی مختصرا که با همه اخبار مخالف است.

یکی از علائم زلزله است و آن زلزله نفوس است و نه زلزله معمول

اشاره

گفته است و از علامات زلزله است اذا زلزلت الارض زلزالها از عالم تجرد و وحدت تا ارض ترابی و کثرت ظاهر شد که تزلزل نفوس مطمئنه مستقیمه باشد از عظمت و بزرگی امر و شدت بلایا و رزایا و نفوس متزلزله غیر مستقیمه غیر موقنه و حقیقت الیوم عاقلی یافت نمی شود که در دیانت خود متزلزل و مضطرب نباشد ولو این زلزله از علامات هر ظهور است و با هر صاحب ظهوری بوده و زلزلوا حتی یقول الرسول ولی چنین زلزله و اضطراب و فتنه و آشوبی از قبل شنیده نشده که حقیقت ارکان عالم مضطرب و متزلزل شد و چنان زلزله هم شد که اکثر بیوت و عمارات محکمه خراب و نفوس هلاک شدند.

جواب

امر زلزله هم که از علامات ظهور امام (ع) شمرده شده به این نحو که او گمان کرده نیست اگر چه بعد از ظهور امام (ع) تزلزل و [صفحه ۲۵۳] و اضطراب در ارکان عالم ظاهر خواهد شد و در این شبهه نیست اما به قول تو اختصاص بظهور امام عصر عجل الله فرجه ندارد و در ظهور همه ی انبیاء (ص) امر به این منوال بوده چه اینکه در ظهور آن حضرت اضطراب خلق از جمیع اوقات به مراتب افزون خواهد بود بلکه این نحو اضطراب که او خیال کرده در تغییراتی که در دولتها حاصل می شود و سلطنتها که انتقال می یابد در مردم حاصل می شود و خاصه اگر از این قبیل دعاوی که این مرد کرده مقرون به آنها باشد که اضطراب دنیوی و دینی هر دو برای خلق حاصل می شود و خود این اضطراب دلیل

حقیت نیست زیرا که مردم به همان اسم صاحب الامر مضطرب می شونـد خواه دعوی صـدق باشد یا کذب بلکه دیده ایم که به اسم خروج سـفیانی پریشانی شـده انـد ولو اینکه صـرف بوده است پس بایـد در خود شـخص مـدعی ملاحظه نمود که آثار امـامت یا او هست یا نیست و اما زلزله که جزو علامات ظهور شـمرده شـده است آن زلزله ای است که پیش از ظهور امام (ع) واقع می شود چنـانکه در بحـار از مفیـد علیه الرحمه نقـل کرده است که آثـاری وارد شـده است بـذکر علامات زمان قیام قائم مهدی (ع) و حوادثی که پیش از قیام او است و می شـمرد تا آنکه می فرماید و زلزله تا اینکه منخسف بشود بسیاری از زمین و نیز از حضـرت باقر (ع) نقل کرده است که فرمود بر نمی خیزد قائم مگر بر خوف شدیـدی از مردم و زلازلی و فتنه و بلائی که برسـد بر مردم و طـاعونی پیش از این و سـیف قاطعی بین عرب و اختلاف شدیـدی میان مردم و تفرقی در دینشان و تغیری در حالشان تا اینکه آرزو بکند آرزو کننده ی صبح و شام از بزرگی آنچه می بیند از کلب مردم و خوردن بعضی ایشان بعضی را قیـام قـائم علیه السـلام را پس خروج او وقتی که بیرون می آیـد در نزد یـاس مردم است و ناامیـدی ایشان از اینکه فرجی ببینند پس خوش به حال کسـی که درک بکنـد او را و از انصاف او باشـد و ویل کل از برای کسـی که دوری بکند از او و مخالفت بکند اوامر او را و از دشمنان او باشد تا اینکه در آخر حدیث فرمود که

نیست شان او مگر قتل و باقی نمی گـذارد احدی را و ملامت هیچ ملامت کننده در او اثر نمی کند در راه خدا عرض می کنم مفاد این لفظ را ملتفت بشود که می فرمایـد و لا تاخـذه فی الله لومه لائم در قتلهای تاویلی که مراد گمراهی خلق باشـد به هیچ وجه جـاری نمی شود به جهت اینکه آنها به میل خود گمراه می شونـد و از امام سوای دعوت به سوی خداونـد امری سـر نزده ولی این کلمه که مکرر در اخبار ذکر شده در جائی است که بعد از اتمام حجت امام آنها را ظاهرا به قتل برساند و ضعفا او را ملامت کنند باری و هم چنین خسفهای متعدده که آن هم قرین زلزله است ذکر شده که اعظم آنها خسف قشون سفیانی است که در بیدا خواهد شد مقارن ظهور امام (ع) است طوری که بشارت آن را در حین ظهور به آن حضرت می دهند خلاصه پس زلزله که علامت ظهور امام است آن است که پیش از ظهور امام (ع) واقع شود و زلزله ها در [صـفحه ۲۵۴] عالم شده است و شاید بعد از این هم واقع شود و ملاحظه می کنی که زلزله را در حدیث شریف ردیف بلاء و طاعون و فتنه ها شمرده اند و آن به وضع ظـاهر بایـد واقع شود زیرا که تفرق در دین و تغییر در حال را هم علاوه شـمرده انـد و اگر مقصود از زلزله همان معنی تـاویلی که تو کرده بود دیگر حـاجت به ذکر تفرق در دین و تغییر حال و باقی آنچه ذکر شـده نبود با اینکه آن نحو اضـطراب که گفتی بعد از ظهور

خواهد بود و علامات معدوده مال قبل از ظهور است.

از علائم ظهور ظاهر شدن گنج های زمین است

اشاره

گفته است و از علامات ظهور کنوز ارض است که اخرجت الارض اثقالها باشـد جواهر خلق ظاهر شدند و علوم و صـنایع هزار مقابل قبل در عالم ظهور یافت ان الله کنوز فی الأرض مفاتیحها السن الشعراء والعلماء تحقق پذیرفت.

جواب

این هم یکی از تاویلاتی است که کرده انـد و اصل سوره ی مبارکه در بیان حشـر است چنانکه در برهان از علی بن ابراهیم ره نقـل کرده است در معنی سوره ی اذا زلزلت الاـرض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها گفت که فرمود از مردم یعنی اثقال خود را که مردم باشـند بیرون آورد و قال الانسان مالها گفت که فرمود این انسان امیرالمؤمنین است یومئـذ تحـدث اخبارها تا آنکه فرمود اشـتاتا گفت که فرمود می آیند مردم اشتاتا مؤمنین و کافرین و منافقین لیروا اعمالهم گفت که فرمود واقف می شوند بر آنچه کرده انـد فمن یعمـل مثقـال ذره خیرا یره و من یعمـل مثقال ذره شـرا یره و آن رد بر مجبره است که گمان می کننـد که فعلی از برای ایشان نیست عرض می کنم که ملاحظه می کنی که همه ی اثقال زمین بایـد بیرون آید و این مخصوص به قیمت کبری است که می فرماید و حشـرناهم فلم نغادر منهم احدا و در رجعت هم کسانی که ماحض الایمان یا ماحض الکفر هستند سر از زمین بر می دارنـد و اعمال خود را می بیننـد و حساب ایشان کرده می شود ولی این در ابتداء ظهور امام (ع) نیست و در آن وقت بعضـی از مؤمنین و بعضـی از کفار رجعت می کننـد به معجز امام (ع) و عموم در همه ندارد و این تاویل که این مرد در این مقام کرده شاهدی

از برای صحت آن نیافتم و اما آنکه کنوز را به جواهر خلق تاویل نموده است اگر چه به حسب لغت لفظ کنز بر هر چه جمع کند انسان و ذخیره نماید اطلاق می شود و در اخبار لفظ کنز را بر جمعی از اصحاب امام (ع) اطلاق فرموده اند و همچنین کنز علم و کنز مال نیز استعمال شده و در قول خداوند و کان تحته کنز لهما فرموده اند که لوحی بود که بر آن کلماتی نوشته بود پس استعمال کنز در جواهر نفوس خلایق ممنوع نیست ولی در این مقام که محل کلام است می گوئیم اولا اسم ظهور کنوز را علامت ظهور گذاشته یعنی چه و حال اینکه این مطلب موافق اخباری که در بیان قحط ذکر کردیم از نتایج ظهور آن حضرت است و برای آن حضرت کنوز ظاهر می شود و علامت ظهور چیزی است که قبل از ظهور بروز می کند و ثانی اینکه و لو اسم کنز در مقامات متعدده استعمال بشود اما [صفحه ۲۵۵] قراین کلام را باید ملاحظه نمود تا آنکه معنی مراد ظاهر شود در حدیث شریف ملاحظه کردی که می فرماید بعد از آنکه اموال دنیا از بطن زمین و ظهر آن برایش جمع می شود می فرماید بیائید بسوی آنچه قطع رحم برای آن کردید و خونها را ریختید و مرتکب حرام شدید انصاف بده که خلق پیش از ظهور امام (ع) مرتکب این اعمال شنیعه شدند محض اینکه جواهر خلق بروز کند یا آنکه صنایع تحصیل کنند و همچنین در غالب اخبار هست که کنوز و اموال دنیا نزد آن حضرت جمع می شود و آن حضرت عطا می فرماید به

خلق و در حـدیثی ماهی دو مرتبه و سالی دو مرتبه اگر مراد از اینها جواهر خلق بود دیگر عطای جدید یعنی چه خلق که دارای جواهر خود به برکت او بوده انـد و باز آن جواهر در هران به برکت او برای ایشان ثابت است پس باید ملاحظه نمود و انصاف داد که این اخبـار متحمـل معنی سـوای معنی ظـاهر هست یـا نیست و بـاز می گوئیم که جواهر خلق اگر مقصود از بـاب کفر و ایمان و نفاق است که برای امام (ع) بلکه برای مؤمنین بافر است که فرمود اتقوا فراسه المؤمن فانه ینظر بنور الله پیش از این هم ظـاهر بوده است و هر کس بر ائمه مـا (ص) داخـل می شـد او را به حقیقت کفر و ایمـان و نفاق می شـناخته انـد چنانکه اخبار بسـیار شاهد این مطلب است و امر تازه نیست که برای امام (ع) حاصل بشود و اگر مقصود همین است که از ظاهر عبارت او بر می آیـد که مراد از جواهر خلق همین علوم و صـنایع است که از ایشان بروز کرده که در حقیقت کمال جهالت است که انسان این سـخن را بگوید اولا تو گمان می کنی که این صنایع اینقدر تازه گی دارد چنین نیست ملاحظه بکن کتب سیر و تواریخ را ببین که سـابق بر اینهـا چه صـنایع در عـالم بوده است که هنوز بسـیاری از آنها بروز نکرده ببین برای حضـرت سـلیمان (ع) چه صنعتها که نکردند ببین برای سـلاطین فرس چه کارها که ننمودند هنوز آثار و علامات و نقشـها که از پیش مانده است هسـت که شاهد این است که غالب این صنایع پیش از

اینها بوده است بلکه از حکایت بعض معتمدین شنیده شده است که فرنگیان بعضی کتب و نوشتجات که از قدیم در ممالک ایران بوده دست آورده اند و بسیاری از صنایع را از آنها اقتباس کرده اند و علی ایحال که اگر ملاحظه کنی در سیر قدیم صنایعی چند می بینی که هنوز این اوقات دیده نشده پس اختصاص زیادی به این زمان ندارد ثانی اینکه بگو ببینم که مطلق ظهور این صنایع اینها ظهور و کنوز ارض است برای امام خواه آنها در تصرف ظاهری امام (ع) باشد یا نباشد که این سخنی است که هیچ عاقل نمی گوید اما تصرفات باطنیه که همیشه از برای امام بوده است و هرگز نبوده که ملک از دست ایشان بیرون باشد و سخنها همه در تصرف ظاهری است حال شما مدعی هستید که امام ظاهر شده و این صنایع هم کنوز ارض است که برای او ظاهر شده بسم الله تصرف خود را در این صنایع و صاحبان آن اظهار کنید اهل این صنایع [صفحه ۲۵۶] دارند شما را سخریه و استهزاء می کنند که شما خلق وحشی هستید که هیچ کار که اندک فهم و شعور می خواهد از شما بر نمی آید و از فواید این صنایع همه محروم هستید شما از این طرف بنشینید و مثل چرسیان و بنگیان از خیال خود عیش کنید که امام ما ظاهر شده و اینک کنوز ارض است که این صنایع باشد برای او ظاهر شده است و چه ربط به عمل شما دارد اگر برای شماست شما هم تصرفی بکنید یا فواید آنها را اختیار کنید و الا من آنم که آقا

محمـد خـان قلعـه شـیشه را گرفـت همه کس می توانـد بگویـد این مزخرفـات را خـوب است که در خلـوات خـود برای عـوام کالأنعام بگوئیـد که از شـما بپذیرند نه اینکه در کتاب بنویسـید که دست همه کس بیفتد باری چون این تحقیق را سابق بر این در جـائی که ادله خود را بر امـامت این مرد تعـداد نمود ذکر کرد و آنجـا هم جواب داده شـده حاجت به تفصـیل زیاده بر این نیست.

استدلال به روایتی از حضرت علی

اشاره

گفته است و از علامات طلوع شـمس است از مغرب در خطبه ی امیرالمؤمنین می فرماید و ذلک بعد طلوع الشـمس من مغربها الی ان قال علیه السلام ان الذی یصلی خلفه عیسی هو الشمس الطالعه من مغربها در عصمت رجعت مذکور است.

جواب

اولا من عین روایت را از عصمت و رجعت نقل می کنم تا کذب این مرد در روایت ظاهر بشود بعد از آن باز سخنی داریم می گوئیم اصـل این روایت را مرحوم شـیخ از اکمال نقل فرموده انـد از نزال بن سـیره که می گویـد حضـرت امیر (ع) خطبه انشاء فرمود تا اینکه فرمود سـلونی قبل ان تفقدونی و در آن وقت صعصـعه بن صوحان بر خواست و سؤال کرد که دجال کی بیرون می آید و حضـرت فرمایش فرمود بعد از آن اصبغ بن نباته بر خواست و پرسید که دجال کیست و حضرت فرمایشات فرمود تا آنکه در آخر فرمود ثم ترفع الـدابه راسـها فیریها من بین الخافقین باذن الله تعالی عزوجل و ذلک بعد طلوع الشـمس من مغربها فعند ذلک ترفع التوبه فلا توبه تقبل و لا عمل یرفع و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا ثم قال (ع) لاـ تسـالون عمـا تکون بعـد هـذا فانه عهـد الی حبیبی (ع) الا اخبر به غیر عترتی فقال النزال السـیره لصعصـعه بن صوحان یا صعصـعه ما عنی امیرالمؤمنین بهذا القول فقال صعصـعه یابن سـیره ان الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه هو الثانی عشر من العتره التاسع من ولد الحسین بن علی و هو الشمس الطالعته من مغربها یظهر عند الرکن والمقام فیطهر الأرض و یضع میزان فلم یظلم

احلاحلا- این است روایت و در بحار هم مذکور است و بعضی کلمات در بحار اصح است از جمله فقال النزال بن سیره لصعصعه است و از جمله و یضع میزان العدل فلا- یظلم احلاحلا- است و این دو کلمه اصح است خلاصه اولا ملاحظه نما که این معنی برای شمس و طلوع آن از مغرب از صعصعه بن صوحان است و از امام (ع) نیست و آن را نسبت به امام (ع) داده و معنی کذب در روایت همین است و ببین که دیگر می توان اعتماد به روایات این گونه اشخاص کرد که قول دیگری را نسبت به امام (ع) می دهند و آن وقت این را مذهب [صفحه ۲۵۷] خود قرار می دهند و به دیگری هم تکلیف می کنند که عمل به روایت ایشان کند کتاب عصمت و رجعت موجود است بحار هم نسخه اش فراوان در عوالم هم هست اکمالهم که اصل همه ی اینهاست ملاحظه کنید و ببینید و پیداست که این وضع که نوشته است سهو قلم نیست و مقصود همین بوده که این تلبیس را بکند باری و از حدیثی ظاهر می شود که طلوع شمس از مغرب غیر از ظهور امام (ع) است زیرا که در عوالم روایت کرده است عن عامر بن واثله عن امیرالمؤمنین (ع) قال قال رسول الله (ص) عشر قبل الساعه لابد منها السفیانی و الدجال و الدخان و الدابه و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی (ع) و خسف بالمشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قفر عدن تسوق الناس الی المحشر ملاحظه کن که خروج قائم (ع) و طلوع شمس

از مغرب را دو چیز شمرده اند و تاویل کردن یکی از این دو را به دیگری مسلم صحیح نیست ولو اینکه اسم شمس در جائی بر امام (ع) صدق بکند ولی باید ملاحظه مقام را کرد که متحمل این معنی هست یا نیست و چه مانع است از اینکه شمس از مغرب طلوع کند مگر برای یوشع بن نون و سلیمان بن داود و برای حضرت امیر (ع) که مکرر برگشت و سر از مغرب بیرون آورد چه طور شد هر چند که این جماعت انکار دارند ولی ما الحمدلله منکر قرآن و منکر اخبار اهل بیت (ع) نیستیم و در حدیث شریف امام (ع) برگشتن آفتاب را از جمله ی ضروریات مسلمین شمرده است و به آن اثبات فرموده که تغییر در فلک جایز است و این جماعت اینقدر آن را نظری می دانند که بکلی انکارش می کنند و از این گذشته که اصل طلوع شمس از مغرب از علامات پیش از ظهور معلوم نیست که باشد و شاهدی از برای آن ندیدیم مگر همین که مفید ره علاماتی از زمان قائم (ع) و پیش از زمان آن حضرت می شمرد که از جمله آنها طلوع شمس است از مغرب و شاید مقصود او این است که در زمان آن حضرت بروز می کند و الا شاهدی بر اینکه پیشتر بروز می کند ندیدیم بلکه حضرت صادق (ع) می فرمایند که خداوند محمد (ص) را به پنج شمشیر مبعوث فرموده که سه تای آنها برهنه است پس به غلاف نمی رود تا وقتی که حرب او زار خود را بگذارد و حرب او زار خود را نخواهد گذارد تا آن وقتی

آفتاب از مغرب طلوع کند همین که آفتاب از مغرب طلوع کرد مردم همه ایمان می آورند در آن روز فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا عرض می کنم پس ملاحظه کن که موافق اخبار بسیار شمشیرها همه در زمان قائم (ع) زده می شود و آنقدر قتلی که آن حضرت می کند احدی از آحاد نکرده است و اگر طلوع شمس از مغرب شده بود و حرب او زار خود را گذارده بود دیگر می بایست شمشیر به غلاف رود و می دانی که در آن زمان نمی رود باری پس طلوع شمس از مغرب از علامات ظهور امام (ع) نیست و بخود آن حضرت هم موافق آنچه از اخبار ظاهر است تاویل نمی شود و آن از اشتراط ساعت است و ظاهر آن را هم ابدا انکار نباید کرد و اگر بنای تاویلی هم بشود تاویلی اقرب با مضامین اخبار این است که تاویل به رجعت [صفحه ۲۵۸] پیغمبر (ص) بشود که به محض اینکه رجعت می فرماید ظلمت شیطان را به کلی از عالم دور می کند این است که دیگر حاجت شمشیر کشیدن نیست و آنها که می مانند همه مؤمنین هستند ما خود افتادگان مسکینیم حاجت تیغ بر کشیدن نیست.

از علامات ظهور نداء جبرئیل و شیطان و نزول ملائکه است و تعبیر و تأویل آن

اشاره

گفته است و از علامات نداء جبرئیل و شیطان و نزول ملائکه و دجال و سفیان است قل لو کان فی الأرض ملائکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون و منطق تعریف ملک و جن را فرموده جسم نوری یتشکل بکل الاشکال الا الکلب والخنزیر و جسم

ناری یتشکل بکل الاشکال حتی الکلب و الخنزیر تا متشکل نشده رؤیت نمی شود و بعد از تشکل اعظم اشکال هیئت انسان است اگر حالات نورانیت از او ظاهر ملک اگر مؤید بشدید القوی است جبرئیل و اگر نار جن و اگر موسوس است شیطان و اگر مضر است مارد ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و اذا خلوا الی شیاطینهم در نهج البلاغه باض و فرخ فی حجودهم رب و درج فی محجورهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالسوء والفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر می فرماید کروبین قومی هستند از شیعیان ما خلف العرش لله تحت قباب الغر طائفه اخفا همو فی لباس الفقرا جلالا در تفسیر انهم الا کالأنعام عن النبی (ص) ان الله خلق الملئکه و جعل فیهم الرضا و التسلیم و خلق البهائم و جعل فیها الشهوه والغضب و خلق الانسان و جعل فیه شیئا من الرضا و التسلیم و شیئا من الشهوه والغضب فمن غلب رضائه و تسلیمه علی شهوته و غضبه فهو ملک بل اشرف و من غلب شهوته و غضبه علی رضائه و تسلیمه فهو حیوان بل اضل سبیلا والذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون عن النبی (ص) علماء السوء دجاجله القوم فی الرواح عن النبی (ص) و عدتها لعلی و لست بدجال فی المجمع یخرج الحسین فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهبه بکل بیض و جهان یؤدون الی الناس ان هذا الحسین قد خرج حتی لا یشک المؤمنون فیه و

انه لیس بدجال و لا شیطان عن النبی یظهر بعدی الکذابون والدجالون احدی در عالم ممکن نیست که خود را به اسم شیطان یا دجال یا سفیان ظاهر نماید و بشناساند بلکه به جمیع وسائل و حیل خود را می نمایاند که رحمن و من قبل الله و اعمالش خالصا لوجه الله است ولی نغمه ی بلبل به نعیب زاغ مشتبه نخواهد شد نزد صاحبش گوش و عرف تقوی و هدی از رائحه منتنه هوی و طغی منفصل و ممتاز است نزد داری شامه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنه للناس والشجره الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا حدیث رؤیا معروف است و شجره ملعونه مذکور و موصوف که در آخر الزمان یا قائم معارض است ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله ثم یصر مستکبرا [صفحه ۲۵۹] کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم ان شجره الزقوم معام الاثیم انها شجره تخرج فی اصل الجحیم فلها کانه رؤس الشیاطین این از همان شجره است در عصمت رجعت ما بعث الله من نبی الا و قد انذر قومه الدجال و قد آخره الله الی یومکم هذا فمتی تشابه علیکم من امره فاعلموا ان ربکم باعور و بالجمله انه فتنه امتحن الله به عباده لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه فی الرواح وجوههم وجوه الادمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین کلامهم احلی من العسل و قلوبهم امر من الحنظل ذئاب علیهم ثیاب ما من یوم الا و یقول الله تبارک و تعالی افبی تفترون ام علی تجسرون افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون فی تفسیر

العياشی عن ابی عبدالله (ع) ما يقول الناس فی و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت الی ان قال فكذبوا والله انما ذلك اذا اقام القائم و يمكر معه الماكرون.

جواب

ديگر داد تحقيق و عداوت با ما را به كار برده و سهل است جائی كه اسم امام و پيغمبر را بر سر اين بدبختان بگذارند و در حقيقت غصب حق آل محمد (ع) را بنمايند و تابع عمر بن الخطاب شوند كه خود را اميرالمؤمنين خواند ديگر ما را هم به هر اسم می خواهند بخوانند جان ما همه فدای آل محمد (ع) باشد از ايشان كه عزيزتر نيستيم اما به اين حرفها هم دل خنك نمی شود حمد می كنم پرورنده را كه توفيق داد مشايخ ما را كه ريشه ی باطل شما را به قوت دليل و برهان از جهان برانداختند و بر عامی و عارف بطلان شما را ظاهر كردند و باز هم ظاهر خواهند فرمود باری حال منتهای تحقيقش در اين مقام اين شد كه می گويد در منطق تعريف ملك و جن را فرموده آنجا كه تحقيق ضروری و نظری را از تصور و تصديق می كنند از باب تمثيل می گويند مثل تصور حقيقت ملك و جن كه نظری است بعد تعريف آن دو را می كنند به بعضی از اين كلمات كه ذكر كرده و در همين حكايت هم باز تصحيف نموده است زيرا كه آنها در تعريف ملك لفظ علومی هم علاوه دارند و در تعريف جن لفظ سفلی علاوه می گويند و همين به صواب اقرب است تا اينكه او تصحيف كرده اما ما چون در صدد بيان حقيقت آن نيستيم

متعرض آن نمی شویم و الا می دیدی که خداوند به برکت مشایخ ما آنقدر از علم ظاهر فرموده که محتاج به حکایت از کتب منطق نیستیم که به این آب و تاب بگوئیم در منطق چنین فرموده و حال اینکه اصل آن از یونانیین است که خلفاء بنی عباس از جهت عناد با آل محمد (ع) سعی در انتشار آن نمودند و خود این مسئاله هم از خود علم منطق نیست بلکه از علم الهی به معنی اعم است که معرفت حقایق اشیا باشد و در کتب منطق از جهت تمثیل ذکر می شود و این بیچاره ها با آنکه مدعیند که امامشان ظهور کرده و علوم ظاهر کرده است هنوز محتاجند که بگویند در منطق چنین فرموده و والله که ثکلی از سخنان آنها می خندد و ما هم امتثالا لامر الله که فرموده ذرهم فی خوضهم یلعبون بیان حقیقه مساله را نمی کنیم باری بعد [صفحه ۲۶۰] بنا می کند و آیات و اخباری چند ذکر کردن و این مطلب اگرچه در جای خود حق است که شیاطین انس هستند تا آیاتی که ذکر کرده موافق تفاسیر اهل بیت هیچ کدام شاهد مطلب او نیست مگر آیه و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انما نحن مستهزؤن که در حدیث شریف تفسیر به منافقین فرموده است باقی دیگر نه در ظواهر آیات دلالتی بر مطلب او است و نه در تفاسیر اهل بیت موافق آنچه در برهان روایت نموده به شیاطین انس تفسیر شده است و آیات دیگر که صریح در این مطلب است بسیار است اما ما چون در صدد بیان حقیقت مطلب و اثبات آن نیستیم تفصیل نمی دهیم

و اولی هم همین است که بگذاریم بر جهالت باقی بمانند که اگر اهل علمی بر کلماتشان عبور کند ببیند که سوای اینکه کلماتی چند به هم بافته و آیات و اخباری را بی مناسبت و مصحف و مغلوط ذکر کرده اند چیز دیگر نیست مگر هر جا که اسم شیطان برده شده شاهد این مطلب است شیطان وحی می کند به دوستانش چه دخل دارد به اینکه دوستان او شیطان هستند یا شیطان به شما وعده فقر می کند یا شما را به عذاب جهنم می خواند یا در سینه شما تخم گذارده و جوجه کرده اینها چه دلالت دارد بر اینکه شیاطین انس هستند خلاصه آیات بی مناسبت خواندن به جهت عوام فریبی بسیار خوب است ولی ثمر دیگر ندارد و اما حدیث کروبیین که قومی از شیعیان ما هستند چه دلالت دارد بر اینکه مراد همین شیعیان ظاهری هستند مگر تو نمی دانی که خود ملئکه را هم خداوند از نور و شعاع آل محمد (ع) خلقت فرموده است پس محض اینکه اسم شیعه بر ایشان گذاردند دلیل این نیست که از بشر هستند باید دلیل دیگر آورد و کجاست برای تو همچو دلیلی و هم چنین قول خداوند الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکه چه ربط به این مقام دارد در اخبار تفسیر فرموده اند که وقتی که اجل مؤمن می رسد ملئکه بر او نازل می شوند و او را بشارت بهشت می دهند و ذیل آیه هم صریح در همین است چه دخل دارد به اینکه انسان ملك می شود و اما حدیثی که از پیغمبر (ص) روایت کرده در تفسیر آن هم الا کانعام اگر چه

ادب در شنیدن حدیث نیست که انکار نمایند ولی آنقدر تصحیف و جعل از این مرد نسبت به خدا و رسول و ائمه (ص) و علما دیده ام که اعتماد به روایتش نمی توان کرد و خود این حدیث را در برهان و مجمع که موجود است ندیدم و حدیث صحیحی که در این باب دیده ایم این است که در کتاب المبین روایت شده است فسئل ابوعبدالله الملئکه افضل ام بنو آدم فقال قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ان الله عزوجل رکب فی الملئکه عقلا بلا شهوه و رکب فی البهائم شهوه بلا عقل و رکب فی بنی آدم و کلیتها فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملئکه و من طلب شهوته عقله فهو شر من البهائم و نیز از حضرت صادق (ع) در جواب سؤال زندیقی از تناسخ روایت شده است که در وجوه اعتراضاتی که بر تناسخیان شمرد یکی این بود که فرمود و قالوا ان الملئکه من ولد آدم کل مرصان [صفحه ۲۶۱] فی اعلی درجه دینهم خرج من منزله الامتحان والنصفیه فهو ملك فطور اتخالهم نصاری فی اشیاء و طور ادهریه یقولون ان الأشیاء علی غیر الحقیقه تا آخر حدیث شریف پس اینکه می گوید تا متشکل نشده رؤیت نمی شود و بعد از تشکل اعظم اشکال هیئت انسان است اگر حالات نورانیت از او ظاهر ملك اگر مؤید به شدید القوی است جبرئیل تا آخر اگر مقصود این وضعی است که حضرت صادق از تناسخیان نقل فرموده که بعد از فرمایش ایشان حاجت برد و بحث نیست و مقصود حضرات یقینا همین است زیرا که فرض نمی کنند که جبرئیل مثلا از

خاک صورتی برای خود بگیرد مانند دحیه کلبی که توالد و تناسل بشری هم نشده باشد بلکه مقصود حضرات همین است که از همین بنی آدم که راه می روند هر کدام حالات نورانیت از ایشان ظاهر شد ملک است و این را که صریحا دیدی که حضرت صادق (ع) نسبت به اصحاب تناسخ داد و رد فرمود و اگر معرفت داشته باشی و مراتب خلق را بشناسی خواهی دانست که این نقص انسان است که اگر نورانیت پیدا کرد ملک بشود زیرا که ملک احسن از انسان است و ان الملئکه لخدامنا و خدام شیعتنا فرمودند و اخبار مشروحه مفصله در فضل انسان بر ملک فرموده اند پس این چه فضیلتی است از برای انسان که اگر نورانیت پیدا کرد ملک بشود و اگر حقیقت ملک بشود از مقام خود تنزل کرده است نه ترقی زیرا که انسان مولود جامع است و ملئکه اطراف وجودند خلاصه که نمی خواهم شرح حقیقت آنها را در این مقام بکنم مقصود این است که اگر منظور این است که همین بنی آدم که راه می روند ملک می شوند این حرف خطا است و اگر منظور این است که ملائکه در ایشان جلوه می کنند و از زبان ایشان مثلا سخن می گوئید و شخص ملک با شخص انسان متحد نمی شود مانعی از آن نیست و پیغمبر (ص) به حسان بن ثابت فرمودند انما نطق روح القدس علی لسانک او کما قال پس تا اینجا که آمدی می گوئیم ملائکه را که فرموده اند بر امام (ع) نازل می شوند و انصار او هستند موافق فرمایش جد بزرگوارش حضرت صادق (ع) ایشان بنی آدم نیستند و هم

چنین از نوع جلوه کردن در بنی آدم و تایید و تسدید ایشان هم نیست زیرا که در حدیث مفضل است که عرض کرد یا سیدی و تظهر الملئکه والجن للناس قال امی والله یا مفضل و یخاطبونهم کما یکون الرجل مع حاشیته و اهله پس ملاحظه کن که حاشیه انسان و اهل او اشخاصی هستند مغایر با انسان و در خارج واقعند و جلوه ملک در انسان به جهت تایید به این منوال نیست پس از این دو قسم که گذشتی هم ممکن است که خداوند ملئکه را مصور بصور جسمانی بکند تا اینکه از برای خلق ظاهر بشوند و هم ممکن است که از برای اصحاب امام (ع) ترقی حاصل بشود و قوتی در چشمهای ایشان پیدا بشود که ملئکه را در عالم خود ببیند و این اقرب است و مابغی هم از آن نیست زیرا که مسلم اصحاب خاصه امام (ع) که صاحبان شان و [صفحه ۲۶۲] مقام هستند سایر مردم هم که به وجود مقدس او و حرارت تربیت او بزودی صاحب مقامات می شوند و این است که فرمودند امام (ع) دست بر سر بندگان می گذارد و عقلهای ایشان جمع و کامل می شود و همین که انسان به این مقام رسید دیدن ملئکه و جن برای او سهل می شود این است که در حدیث شریف آنجا که بیان فرمودند که رسول ملک نمی شود حضرت پیغمبر (ص) فرمود که ملک را مشاهده نمی کند خواص شما به جهت اینکه آن از جنس هواء است که عیانی از برای او نیست و اگر مشاهده کردید او را به اینکه زیاد بشود در قوه های چشمهای

شما هر آینه می گوئید که این ملک نیست بلکه این بشر است به جهت اینکه ظاهر می شود از برای شما به صورت بشری که یافته اید او را تا بفهمید از او مقال او را و بشناسید خطاب او را و مراد او را تا آخر حدیث شریف و غرض این است که امکان دارد که قوای چشمهای خلق زیاد بشود تا آنکه ملائکه و جن را ببینند و مطلب دیگر از برای ماست که اگر ما بنا باشد امامی از برای خود مثل شما سنیان جعل کنیم زحمت بسیار دارد گاهی تدبیر ملک برای نصرت او باید کرد گاهی فکر جن نمود گاهی اموات گذشته را به رسم تناسخیان آورد تا اوضاع امامت جمع بشود و همه ی اینها تکلفات است نه تکلیفات تکلیف ما و تو همین است که امروز سعی کنیم از روی اخبار آل محمد (ص) بدون تاویلات جاهلانه امام خود را بشناسیم و بعد از آنکه تشریف آورد به فضل و کرم خداوند معرفت او را حاصل کنیم و همین که تشریف آورد خودش می داند که ملک چه طور باید بیاید و جن چگونه حاضر شود و اموات چه قسم سر از خاک بردارند اگر در حقیقت امام است که محتاج به کمکی از ما و تو نیست و اگر امام نیست که هزار از این زحمتها بکش و تدبیرها برای تهیه اسباب بکن همه می شود کهشیم تذروه الریاح و آخرهم در این میان آنکه بار را به منزل می رساند و تحمل اثقالکم الی بلدکم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس که فرمود افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت او در میان نیست

هر چند تو اسباب فراهم بیاوری بی فائده است باری و اما ندای جبرئیل در شهر رمضان در اخباری که در این باب وارد شده است ندیدیم که جبرئیل را هم می بینید همین هست که ندای او را همه کس به زبان خود می شنوند و مضطرب می شوند و هم چنین ندای ابلیس را که در غروب آن روز می کند می شنوند و شنیدن صدای ملک یا جن لازمه اش دیدن آنها نیست چنانچه الان صدای او را می شنویم و آن صوت ملکی است که از ذباب بزرگتر و از زنبور کوچک تر است چنانکه در حدیث شریف می فرماید و ملک را هم نمی بینیم و مانع از شنیدن صوت رعد نیست پس آن روز هم ممکن هست که صوت جبرئیل را بشنویم و او را نبینیم و چون هنوز در آن وقت امام ظهور نفرموده دلیلی هم به رؤیت ملک نداریم خلاصه که باید استعداد و قابلیت را درست کرد و از خداوند مسئلت فرج نمود همینکه امام تشریف آورد امر او [صفحه ۲۶۳] مانند آفتاب از سایه تمیز داده می شود و حاجت به زحمت ما و تو نیست و اما آنچه در باب دجال و سفیانی تحقیق کرده است است اولا که سفیانی را سفیان خوانده است در دو محل و ظاهر است که سهو نساخ نیست و این خطا است زیرا که اسم آن ملعون موافق حدیثی عثمان پسر عنبثه است از اولاد ابوسفیان و از این جهت او را سفیانی فرموده اند و در حدیثی عرض کردند اسم سفیانی چیست فرمود چکار به اسمش داری همینکه پنج شهر شام را گرفت انتظار فرج را بکشید خلاصه

که اشمس سفیان نیست و اما اخباری که در باب دجال روایت کرده مگر یک حدیث که از مجمع نقل کرده در باب خروج سیدالشهداء (ع) با هفتاد نفر از اصحاب که در عوالم از کافی نقل کرده باقی دیگر را در کتب معتبره که موجود داریم ندیدیم و انکار آنها را هم نمی کنیم زیرا که همان وضعها که در اخبار نقل شده است ظاهر در این هست که دجال شخصی باشد که از بعضی علوم مثل سحر و کهانت و امثال آنها باربط باشد و از همین راهها امور عجیبه را اظهار می کند و ادعای ربوبیت می نماید ولی اگر مقصود او این است که از نوع همین علماء سوء که هستند که منتهی این است که طالب دنیایند و بعضی عقاید فاسده دارند و احکام به غیر ما انزل الله می کنند که فرمود فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء و هر یک از ایشان معدودی از خلق هم تابع ایشان هستند حال یکی از ایشان مثلاـ دجال است و این همه اخبار به این الفاظ عجیبه غریبه که رؤایت شده است به همین می گذرد نه والله که مشکل است زیرا که شخصی که بنا باشد صد هزار از قبیل آن در دنیا از صدر سلف تا آخر الزمان آمده باشد و رفته باشد دیگر اینقدر بزرگ شمردن و خلق را از آن ترسانیدن چه حاجت است هنوز در همه ی این علماء سوء که در این ازمنه هستند یک نفر مثل چهار نفر علماء سنی که هزار سال است سنیان بر تقلید آنها باقی مانده اند از جهت ریاست پیدا نشده است که مسلم

کل زمین و زمان باشند چه شده است که از ابوحنیفه و احمد بن حنبل و امثال آنها این قدر خلق را نترسانیدند که باید از یک نفر علماء سوء این عصر که هیچ هم چنان ریاستی و جمعیتی از برای آنها نیست بترسانند انسان باید فکر کند ائمه ما (ص) نخواسته اند که خلق را عبث از چیزی بترسانند یا آنکه مثلاـ در جائی که اطراف محل خوف فی الجمله هست از یک طرف خاصه بدون باعث بترسانند دجالی را که خودت روایت می کنی که حضرت پیغمبر (ص) فرموده است که همه ی انبیاء قوم خود را از او ترسانیده اند و حال اینکه در ازمنه ی ایشان علماء سوء و سلاطین جور از قبیل فرعون و هامان که هم اهل علم بودند و هم سلطنت داشتند و ادعای ربوبیت هم می نمودند و از قبیل بولس ملعون که بدعت تثلیث را گذارده و هنوز باقی است و از قبیل عمر و ابوبکر و عثمان و سایرین که بودند و مقابلی با ائمه اطهار (ص) نمودند آنقدر انذار و تخویف که از دجال که به اعتقاد [صفحه ۲۶۴] تو مثلاـ یک نفر از همین علماء سوء معروف است فرموده اند از آنها نفرمودند والله که امر آل محمد (ع) را خیلی سست گرفته اید و اینطور نیست البته یک حکایتی است که کمال احتیاط را داشته که به این وضع ها خلق را ترسانیده اند و به این آسانیها نیست که شما هوس کرده اید یک جاهل عاجزی را امام قرار بدهید از این طرف هم به اصطلاح یک ملا پیناس که هیچ کار از او بر نمی آید این را دجال بخوانید و

ابدا از هیچ جهت نه از جهت وضع و نه از جهت زمان و نه از سایر جهات شباهت به آنچه فرموده اند نداشته باشد تو بگو ببینم که این بزرگواران قصدشان از این فرمایشات که فرموده اند هدایت بوده است یا اضلال اگر هدایت بوده است آیا این رسم هدایت است که بفرمایند هم چنین شخصی شقی خواهد آمد به این هیکل و به این وصف و این داعیه از او بپرهیزید و عامه دوستان ضعیف نادان ایشان همان اوصاف را خاطر نشان خود کرده که به محض اینکه دیدند از او پرهیز نمایند بعد که کاشف به عمل بیاید مقصود ایشان یک نفر از این مردمان وسمی که هیچ تازگی در وجود او نبوده و مثل سایر خلق بوده است این باشد و چون شباهتی به آن وضعها که از پیش شنیده بودند نداشته بسیاری از دوستانشان هم به او گرویده اند زیرا که مطمئن بودند که ائمه ایشان راست گویان هستند و به قول ایشان گرفتند بعد که معلوم شده دجالی بوده اما این اوصاف را نداشته است و مردم بیچاره هم به اطمینان به ائمه به او گرویدند و یکسره همه را بر داشت و داخل جهنم نمود انشدک بالله این اضلال است یا هدایت و رسم خدا و رسول همین بوده یا طور دیگر بوده است حال به محض اینکه این سخن را گفتیم بیرون می آیند که نقلی نیست محض امتحان اوصاف بر خلاف موصوف باشد مثل اینکه اوصافی که در توریه و انجیل از خاتم بود بر خلاف او بود و هر چه بگوئی که ملاحظه کن کتاب خدا و اخبار اهل

بیت (ص) را خداوند فرموده ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله و ائمه (ص) تفسیر فرموده اند که علماء یهود اوصاف مجعوله برای خاتم در توریه زیاد کردند و بنا کردند برای عوام خود خواندن و آنها را از خاتم (ص) معرضه کردن فورا یا به ملاحظه عدم صرفه و صلاح خود و یا به تصدیق یهود و نصاری و تکذیب ائمه هدی (ص) هر چه هست در کتاب خدا و فرمایش آل محمد (ص) را می کند و هنوز مدعی مسلمانی هم هست و مدعیان اسلام که از پی او می روند هیچ نمی گویند که اگر مسلمانی چرا تکذیب خدا و پیغمبر (ص) را می کنی و اگر نیستی که چه از جان ما می خواهی باری حکمه بالغه فما تغنی النذر و عجب این است که از عصمت و رجعت فقره از روایت اکمال الدین را که از بعضی عامه نموده است بر سبیل اعتماد روایت کرده و خود عامه در آن باب اختلاف دارند حتی به این درجه که می گویند آن شخص که در زمان نبی متولد شد به آن تفصیل و حضرت فرمود که [صفحه ۲۶۵] پیغمبران همه قوم خود را از دجال ترسانیدند و خدا او را تاخیر انداخت تا امروز آن شخص آخر اسلام آورد و مرد و اصحاب ما هم این روایت را بر سبیل اعتماد نقل نمی کنند و این شخص آن را روایت می کند که آنروز متولد شده و معذلک مقصودش این است که یکی از همین علماء دجالند پس این تناقضی است بین مگر اینکه مقصودش این باشد که او هم در یکی از علماء سوء رجعت

کرده است خلاصه که پریشان گوئی بسیار می کنند و اشهد بالله که نه خودش می فهمد که چه می گوید و نه دیگران باری و حدیثی هم که از رواح نقل می کند وجوههم وجوه الأدمیین تا آخر صحیح است و تصحیف جزئی دارد و در کتاب المبین از عوالم از جابر بن عبدالله از پیغمبر (ص) نقل شده است و دلالتی دارد که شیاطین انس هستند بلکه حیواناتند که به لباس انسان در آمده اند ولی موضوع همه اینها بعد از ظهور امام (ع) معلوم می شود و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من حدود تبین من بکی ممن تباکا و اما روایتی که از تفسیر عیاشی نموده آن هم صحیح است اما و یمکر معه الماکرون مصحف است و صحیح آن ذکر معه المکرون است و نمی دانم در این موقع این حدیث شریف را به چه مناسبت نقل کرده است چه بسیار شبیه است کتاب این مرد به جنگها و کشکولها که نوشته می شود ترتیبی در مطالب آن منظور نیست هر چه به نظر نویسنده خودش می آید آن را ضبط می کند مطلب در بیان نزول ملئکه و جن و سفیانی و دجال است و در صدد اثبات این است که از همین مردم جماعتی ملئکه و جن و شیاطین هستند و از همین علماء سؤ دجال و سفیانی و این حدیث شریف در بیان رجعت است چه مناسبت با این مقام دارد مگر اینکه همان طور که تصحیف کرده و یمکر معه الماکرون نقل کرده منظورش این است که علماء با او مکر می کنند و به همین سبب دجال و

سفیانی می شونـد چون از جهالت این جماعت بعید نیست اصل حدیث را نقل می کنم تا بدانی که آنچه نقل کرده غلط اسـت در عوالم و بحار نقل کرده انـد از عیاشـی اذ سـیرین قال کنت عند ابی عبدالله (ع) اذ قال ما یقول الناس فی هذه الایه و اقسـموا بـالله جهـد ایمـانهم لا یبعث الله من یموت قال یقولون لا قیامه و لا بعث و لا نشور فقال کـذبوا والله انما ذلک اذا قام القائم وکر معه المکرون فقال اهل خلافکم قد ظهرت دولتکم یا معشـر الشـیعه و هذا من کذبکم تقولون رجع فلان و فلان لا والله لا یبعث الله من یموت الا تری انهم قالوا و اقسـموا بالله جهـد ایمانهم کانت المشـرکون اشـد تعظیما اللات والعزی من ان یقسـموا بغیرها فقال الله بلی وعدا علمیه حقا الی کن فیکون چون در بحار و عوالم هر یک بعضـی حروف نقص و زیاد داشت صحیح آن را از هر دو روایت کردیم حال ملاحظه کن که یمکر معه الماکرون در این موقع چه مناسـبت دارد ترجمه حدیث شـریف این اسـت که امام (ع) فرمود که چه می گویند مردم در این آیه و اقسـموا بالله جهد ایمانهم تا آخر عرض [صـفحه ۲۶۶] کرد می گویند که قیمتی نیست و بعث و نشوری نیست و حاصـل مطلب این است که آیه را دربـاره ی مشـرکین معنی می کننـد که منکر همه اینهاینـد امام (ع) فرمود دروغ می گوینـد به حق خدا این است و جز این نیست که این وقتی است که قائم برخیزد و کسانی که رجعت می کنند با او رجعت کنند و سنیان در این وقت بگویند که دولت شما

ظاهر شد ای گروه شیعه و این از دروغ شماست که می گوئید فلان و فلان برگشتند و قسم به خدا که خدا مبعوث نمی کند هر کس که مرده یعنی در رجعت بعد شاهد آورد امام به اینکه می بینید که قسم به خدا خورده اند و مشرکین قسم به لات و عزی می خورند خلاصه حال ملاحظه کن که سخن در رجعت است و یکر معه المکرون صحیح است نه یمکر معه الماکرون و اگر این کلمه از سمو نساخ است و مقصود او هم اشاره به رجعت بوده است و منظورش این باشد که همینها رجعت پیشینیان هم هستند می گوئیم در این که جماعتی رجعت می کنند حرف نیست ولی سخنی که هست در این است که به چه دلیل راجعین از ارحام سر بیرون می آورند و بر فرض که سر بیرون آورند آیا کسی که رجعت می کند باید همه آنچه در زمان سابق دارا بوده است حال هم دارا باشد یا حاجت نیست اگر حاجت نیست که بسیار سهل است و اسم هر کس را بر سر هر کس بخواهیم می گذاریم و اگر باید دارای همه کمالات و فعلیات گذشته خود باشند مثل اینکه قوم صالح کمالات گذشته او را از او خواستند و ظاهر کرد و سر از رحمی هم بیرون نیاورد بلکه پیری رفت و جوانی برگشت و کمالات صالح (ع) را آشکار نمود که بسم الله ما هم منتظر همین هستیم و اشهد بالله کمال آرزو را داریم که بعد از رجوع حضرت سلیمان مثلا یا دیگر اصحاب راجعین یا ائمه و پیغمبر (ص) خدمت ایشان برسیم و به همان زبان که مؤمنین قوم

صالح گفتند عرض می کنیم که ما اوصاف شما را درس خوانده ایم و بقدر معرفت خود می دانیم ظاهر بکنید تا بدانیم و معرفت به شما حاصل کنیم فضائل و علوم و کمالات و کراماتی که از حضرت سلمان مثلا در کتب معتبره مثل تفسیر عسکری (ع) نقل شده دست می گیریم و سلمان را به فضل خداوند و هدایت او می شناسیم یا لیت که نظر مرحمتی می فرمودند و رجعت می کردند و ما را از این غم می رهانیدند حالا اگر شما سراغ دارید قربه الی الله به ما هم نشان بدهید مشروط به اینکه همه اش به تحکم و تکلف نباشد بلکه عیانا و شهودا اگر سلمان است علوم خود را اظهار کند و عمل خود را نشان دهد و تازیانه را مار کند و به دشمن خود بفرماید که یا ارض ابلعیه و زمین امتثال کند تا مثل عبد ذلیل تمکین کنیم و خاک قدمش را جواهر سرمه چشم دمد دیده خود نمائیم خلاصه که امر دین به حرفهای مفت پریشان نمی گذرد ان علی کل حق حقیقه علی کل صواب نورا و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور باری و چون از بیان این اخبار فارغ شدیم حال برویم بر سر آن عداوتها که با مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه [صفحه ۲۶۷] بکار برده و کنایاتی که ذکر کرده اول آنکه آیه مبارکه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنه للناس را ذکر کرده و اشاره به حدیث رؤیا نموده است و شجره ملعونه را ذکر کرده که در اخبار فرموده اند که مراد از آن بنی امیه هستند آن وقت دو آیه از

قرآن که لفظ اثیم داشته است ذکر کرده و منظورش اشاره به مولای بزرگوار من است که از باب خفض جناح و اعتراف بتقصیر که شیمه همه ی انبیاء و اولیاء و صلحا بوده است لفظ اثیم را که قافیه ی کریم بوده اختیار فرموده است و در اوایل کتب خود ذکر فرموده و در آخر گفته است که این از همان شجره است یعنی از بنی امیه و در این مقام دو مطلب باید نوشت اول شرحی از نسب این سلسله بعد در لفظ اثیم کلماتی عرض کنیم اما نسب این سلسله موافق آنچه در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه نوشته است که در همه جا پهن است خلاصه اش این است که سرتاق نویان بن سابانویان بن حلایر بن نیرون که از سلسله مغلول است یک تن از نوئینان در گاه و سرهنگان سپاه هلاکوخان بود و بعد از هلاکوخان فرزندان او که سلطنت داشتند سرتاق نویان انند به منصب اتابکی سرافراز داشتند تا زمان سلطنت غازان خان بن ارغون خان سرتاق نویان از دنیا برفت و پسرش قاجار نویان که نسبت سلسله قاجار بدو پیوسته می شود نیز مورد الطاف پادشاهی شد و بجای پدر نشست و اولاد و عشیره قاجار نویان بسیار شد و بعد از آنکه سلطنت اولاد چنگیزخان بسر رفت قاجار نیز به قبائلی از مغول که در حدود شام سکنی داشتند پیوستند و در آنجا بودند تا امیر تیمور کورگان سلطنت یافت جماعت مغول را از حدود شام که زمین بیگانه بود حرکت داد و به ایران و ترکستان فرستاد و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود کنجه و ایروان سکنی کردند و بودند

تـا شـاه عبـاس ماضـی به سـلطنت رسـید و ایشـان را از آن اراضـی حرکت داده نیمی از ایشان را در استرآباد و نیمی را در مرو شاهیجان سـکنی داد و در استرآباد در قلعه ی مبارك آباد که در کنار گرگان بود سکنی کردند و آن جماعت که بر فراز قلعه بودنـد یخاری باش و آن جماعت که بر فرود قلعه بودنـد اشاق باش موسوم شدنـد و پدران فتحعلی خان قوانلو همواره قائد آن سلسـله بودند و فتحعلی خان پسـر شاه قلیخان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و فتحعلیخان نیز بزرگ ایشان بود و در جنـگ افغان خـدمات کرد و در حضـرت شاه سـلطان حسـین تقرب یافت تا آنکه امنای دولت شاه را از او رنجیـده خاطر کرده و رو به مازنـدران برگشت و شـاه سـلطان حسـین در فتـح افغـان مقنـول گشت و شـاه طهمـاسب پسـر او از آذربایجـان به مازندران آمد و فتحعلی خان نیز خود را به او رسانیده و در خدمت او کوشـید و بود تا زمانی که در محاصـره مشهد مقدس به واسـطه نادرشاه او را کشـتند و محمد حسن خان پسـر او چون رشدی به تمام داشت نادر شاه در صدد قتل او بر آمد و او پنهان شد تا زمانی [صـفحه ۲۶۸] که مرحوم مبرور آقـای حاج محمـد رحیم خان اعلی الله مقامه در کشـکول خود مرقوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم جناب سیادت ماب آقا سـید عبدالوهاب شیخ الاسلام استر آباد خلف الصدق مرحوم آقا سید علی نقی استرآبادی از اولاد مقیدیه در دارالخلافه طهران در سنه ۱۲۸۳ مذکور فرمودند که فتحعلی خان قاجار قوانلو که

در استر آباد مشهور به فتی قجر است در خواجه ربیع در ارض اقدس طوس مدفون است بعد از سفر کرکوت و موصل در عهد خاقان مغفور سلطان مبرور شاه سلطان حسین صفوی موسوی به جهت فتوحات نمایان که در آن سفر به سرداری او ظاهر شد هنگام مراجعت از سفر چون در دربار همیون شهریاری حضور یافت محض اظهار عنایت ملوکان مرحوم خاقان مبرورزنی از خاصان حرم مسمات به خیرالنساء خانم که گرجیه بود به او مرحمت فرمود با اسب یراق طلائی که سواری خود سلطان بود بعد فتحعلیخان با آن زن از دربار شهریاری استرخاص جسته به استرآباد آمد بعد از آنکه آن زن را به استرآباد آورد و عزم زفاف کرد آن زن اظهار نمود که من از شاه سلطان حسین پنج ماهه حمل دارم فتحعلیخان چون محقق کرد او را معانداشت و خدمت مرحوم میر ابوجعفر پدر آقا سید مفید مفیدیه رسید و خلوت نمود کیفیت را اظهار کرد و ایشان فرمودند بر همین احوال باقی باش و زن را معاندار تا من صورت حال را به عرض اعلی حضرت سلطان برسانم پس در این باب عریضه نکار شد نوشته ایشان چون به شاه سلطان حسین رسید در جواب نوشت که اگر زن حمل دارد این حمل از اولاد من است شما مواظب باشید تا این زن فارغ کرد و مجددا بنویسد که آن مولود اناث است یا زکور بعد از وضع حمل مولود پسر شد مرحوم میر ابوجعفر را اطلاع دادند ایشان تشریف بردند و در گوش طفل اذان و اقامه فرمودند او را محمد حسن میرزا نامیدند و تولد

محمـد حسن میرزا از وقت آمـدن خیرالنسـاء خاتم به استرآباد پس از چهار ماه بود بعـد به علت اغتشاش ایران از جهت آمـدن افاغنه دولت صفویه منقرض گردید و میر ابوجعفر نیز فوت شد و محمد حسن میرزا در طایفه قاجار مشهور به پسر فتحعلی خان شـد و به علت ترس از افاغنه و لو امر پنهـان بود فرمودنـد که سـادات مفیـدیه بر این امر اطلاع کامل دارنـد و بسیاری از اهل استرآباد که از خانواده قدیمند و آن نوشـته شاه سـلطان حسین که ذکر شد در خانه حاج سید مفید بود و خود من آن نوشته را دیدم که پشت کاغذ را شاه سلطان حسین مهر کرده بود و جواب عریضه آقا سید میر ابوجعفر بخط خود شاه سلطان حسین بود سادات میر عبدالمجیـد که در استرآبادنـد نیز اطلاع دارنـد و سادات میر کمال الـدین که در سرچشـمه استرآباد ساکننـد اطلاع دارید و سادات میر کریمی ایضا مستحضـرند و تفصـیل حمل را که از شاه سـلطان است و فتحعلیخان او را معاف داشته با وضع حمل حقیر محمد رحیم در کرمان هم از جناب جلالتماب سر داد وکیل الملک حاکم کرمان در خود کرمان شـنیدم و از پدر مرحوم خود فتحعلیخان نوری روایت می کردند منه روحی فداه [صـفحه ۲۶۹] که نادر شاه مقتول گشت و بعـد حرکت نموده دست بیرون آورد و مولای بزرگوار من پسـر مرحوم ابراهیم خـان است این مهـدی قلیخـان ابن محمـد حسن خان که نسب او معلوم شـد پس ببین که طـایفه قاجـار اصل آنها از مغول بوده است و جماعتی را که اشاره کرده عربنـد و هیـچ نسـبت در میانه نیست

و این نسبی است که از این سلسله جلیله معروف است ولی نسب اصلی ایشان همه جا معروف نیست و حقیقت ایشان از سادات صفویه هستند و تفصیل آن این است که زمانی که فتح علیخان در جنگ افغان نسبت به شاه سلطان حسین خدمات کرد و جان فشانی نمود شاه از فرط مرحمت یکی از مخدرات حرم را طلاق گفته به فتحعلی خان اجازه داد که او را تزویج نماید تا مزید افتخار او باشد همینکه فتحعلیخان اراده ترویج او را نمود مخدره مذکوره به او اطلاع داد که من از شاه حامله ام و فتحعلیخان دست نگاه داشته ولی او را در سرای خویش می داشت تا آنکه وضع حمل او شد خداوند پسری مرحمت فرمود و او را محمد حسن خان اسم گذاردند و در این وقت شاه سلطان حسین از دنیا رفته بود و دولت صفویه اختلال به هم رسانیده اعادی ایشان از هر طرف قصد هلاکت ذریه آنها را داشتند و فتحعلیخان صلاح در اظهار نسب محمد حسن خان نمی دید و او را پسر خود می خواند و در واقع پسر شاه سلطان حسین صفوی بود تا آنکه محمد حسن خان بحد رشد و کمال رسید و این ذریه که هستند از او به عمل آمد و این حکایت در مازندران و شیراز اشتهار تمامی دارد و مرحوم محمد اسمعیلخان وکیل الملک و مرحوم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان از این مطلب به تفصیل مخبر بودند و شهادت می دادند حتی آنکه در زمان خاقان مغفور وقتی مرحوم خاقان از فرط اخلاص که نسبت به ائمه طاهرین (ع) داشت خواست که این

مطلب را اظهـار دارد و قـدغن فرمود که نقاره بکوبنـد و سـیادت این سلسـله جلیله را اظهار دارنـد و طهران را به همین ملاحظه دارالخلافه خواندنـد که در این اثنا قاجاریه که بودنـد یک مرتبه فغان بر آوردنـد که به شمشـیر ما سـلطنت از شان خانواده ها بیرون رفته و در خانه و اده ما قرار گرفته و شاه می خواهـد نسب خود را از ما دور کنـد و باز به صـفویه بپیوندد همانا ما سـر از اطاعت او می پیچیم خاقان مغفور ملاحظه فرمود که اگر امر سـیادت او اشـتهار یابـد اختلال عظیم در سـلطنت او پدیـد آید باز حکم به کتمـان این مسـئله صادر شـد طوری که از نظرها محو و منسـی گردیـده است و در تاریـخ هم البته بر حسب مصـلحت دولت به آن قسم که شـنیدی نقل کرده است و الا بسیار بعید است که از این واقعه مستحضر نباشد و یکی از معتمدین نقل می کرد که در شـیراز بین اهل اطلاع معروف است که خاقان مغفور فرزندان خود را میرزا می خواند به همین ملاحظه بود که مثلا محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا می فرمود از جهت سیادت بود خلاصه حال می خواهی این مطلب را قبول کن می خواهی انکار نما و بعضـی از معتمدین نقل می کردند که در اصـفهان کتابی بنظر رسـید و از یکی از سادات صفویه که نسب جماعتی از سادات [صفحه ۲۷۰] اصـفهان و غیرهم را ذکر می کند و از جمله ذکر شـجره مرحوم آقا محمد خان و سایر اخوان او است که به همین ترتیب که اجمالا ذکر شد نوشته است و ایشان را از صفویه طالب ثرا

هم شمرده باری و جواب دیگر به تو می گویم که خود شماها هم مکرر این مطب را می گوئید که شاخ گل هر جا که می روید کل است خم مل هر جا که می جوشد مل است دوست آل محمد (ع) آن کسی است که تمام عمر سوای ذکر آل محمد (ع) و نشر فضایل ایشان و تحریص و ترغیب در محبت ایشان شغلی نداشته باشد تا جائی که مغرضین او را در باب محبت غالی بخوانند و بگویند که نعوذ بالله محبت اهل بیت سلم الله علیهم هم بحد وسط باید باشد پس آنکه ذکری سوای ذکر آل محمد و نشر امر ایشان ندارد این دوست ایشان است هر که می خواهد باشد و آنکه غصب حق آل محمد (ع) را می کند و اسم امام را به ناحق بر سر خود می گذارد و انکار فضل امام و علم او و قدرت او را می نماید و مردم را از امام رو گردان می کند و رو بخود می کند و بعد از امیرالمؤمنین (ع) سلونی قبل ان تفقدونی می گوید با اینکه به خصوص فرمودند که این را دیگر کسی نمی گوید مگر کافر و بعد از پیغمبر خاتم (ص) ادعای نبوت می کند و بزعم خود کتاب بهتر از قرآن می آورد و با اینکه فرمودند که هر که چنین ادعائی بکند قتل او واجب است چنین کسی تابع عمر است و ابوبکر و از بنی امیه است و بنی عباس و چنین کسی شیطان مجسم است و کلام را ختم می کنم به یک حدیث شریف که در بحار روایت کرده است عن ابی حمزه قال دخل سعد بن عبدالملك و كان ابوجعفر (ع) یسمیه سعدالخیر

و هو من ولـد عبـدالعزيز بن مروان على ابى جعفر (ع) فبينا ينشج كما تنشج النساء قال فقال له ابوجعفر ما بيكيك يا سـعد قال و كيف لاـ ابكى و انـا من الشـجره الملعونه فى القرآن فقـال له لست منهم انت اموى منـا اهـل الـبيت امـا سـمعت قول الله عزوجل يحكى عن ابراهيم (ع) فمن تبعنى فانه منى حال در اين حـديث تـدبر كن و اگر كسـى بالفرض بشـجره ملعونه بپيونـدد تكليف خـود را دربـاره ى او بـدان و از مقاتـل الطـالبين كه تصـنيف ابى الفرج اصـبهانى است منقـول است فى ذكر اولاـد ابى عبـدالله الحسـين (ع) و على بن الحسين و هو الأكبر و لا عقب له و يكنى اباالحسن و انه ليلى بنت ابى مره ابن عروه ابن مسعود الثقفى و امها ميمونه بنت ابى سـفيان بن حرب بن اميه و تكنى ام شيبه و امها بنت ابى العاص بن اميه و هو اول من قتل الواقعه و اياه عنى معويه فى الخبر الذى حدثنى به محمد بن محمد بن سـليمان قال حدثنا يوسف بن موسـى القطان قال حدثنا جرير عن مغيره قال قال معويه من احق الناس بهذا الامر قالوا انت قال لا ولى الناس بهذا الامر على بن الحسـين بن على جده رسول الله و فيه شـجاعه بنى هاشم و سخاء بنى اميه و زهو ثقيف بارى و شان حضرت على اكبر معلوم است و درباره او فرمودند اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك و از اشخاصـى كه حضرت پيغمبر (ص) در همان رؤيا ملاحظه فرمود كه بر منبر او بالا مى رفتند يكى ابوبكر است كه اشقاى اولين و آخرين است و محمد ابوبكر با آن همه شان و جلالت

[صفحه ۲۷۱] فرزند او است دیگر زیاده نمی گویم که ذریه ی او به کجا رسیدند غرض این است که آنکه تابع آل محمد است از ایشان است هر که می خواهند باشد و آنکه غاصب حق ایشان است آن هم شانش معلوم است هر که می خواهد باشد و حال اینکه الحمدلله رب العالمین سلسله ی جلیله ما ربطی به شجره مامونه ندارد و در این جزء زمان با این همه اضداد الشکرلله کسی که تمام دقت و همت او مصروف خدمت و نوکری آل محمد (ع) است مشایخ ما بوده اند و هستند و امروز زبان مردم چاك و بند ندارد هر که هر چه می خواهد می گوید امیدواریم که فردای قیامت جزای عمل و قول هر کسی به او برسد و اما آنچه ذکر از آیاتی که لفظ اثیم دارد و اشاره به مولای من اعلی الله مقامه نموده است چون این مطلب بسیار در نظر ایشان جلوه کرده و مکرر این آیات را در تعییر مولای من می خوانند و منحصر به ایشان هم نیست دیگران هم گفتند و جواب خود را مکرر شنیدند و در این مقام هم مختصری جواب می گوئیم پس از مردم صاحب فهم و فراست سؤال می کنم که آیا این آیات درباره ی کسی است که خود ارباب اعتراف به تقصیر نسبت اثم به خود دهد یا آنکه درباره ی کسی است که خود را بری از گناه بشمرد و علاوه خود را عزیز کریم بشمرد در اخبار ملاحظه کنید که آیه ی شریفه ان شجره الزقوم طعام الأثیم درباره ی که نازل شده است آیه درباره ی ابوجهل بن هشام است که نسبت به پیغمبر (ص) آنهمه عداوت

نمود و ایمان به آن حضرت نیاورد و خود را با وجود کفر مصاب می دانست و مدعی بود که انی انا العزیز الکریم و خداوند درباره ی او می فرماید ان شجره الزقوم طعام الاثیم تا آنکه بر سبیل طعن به او می فرماید ذق انک انت العزیز الکریم و همین مضمون بعینه در تفسیر برهان روایت شده است و مولای بزرگوار من اگر چه اسم مبارکش مناسب با مسمی واقع شده بود و خداوند به او کرامتها عنایت فرموده بود معذلک کله ابدا مدعی کرامتی برای خود نبود و بالعکس حفظ جناح نموده خود را اثیم می خواند حال ملاحظه کنید که آیا این وضع بکلی بر عکس موضوع آیه هست یا نیست اگر بنا باشد که هر کس خود را اثیم خواند موضوع این آیات بشود پس اول هابیل بن آدم علیه السلام باید نعوذ بالله موضوع آیات بشود زیرا که آن وقتی که قابل خواست او را به قتل رساند هابیل به او فرمود انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار و ذلک جزاء الظالمین پس هر چه درباره ی هابیل (ع) می گوئی در این مقام هم بگو و در ادعیه وارده از اهل بیت سلام الله علیهم ملاحظه کن ببین چه قدر اقرار به اثم خاصه فرموده اند و ما بعضی از آنها را که در بادی نظر دیده شده نقل می کنیم در صحیفه ی سجادیه که زبور آل محمد است در دعای اعتراف و طلب توبه می فرماید اتوب الیک فی مقامی هذا توبه نادم علی ما فرط منه مشفق مما اجتمع علیه خالص الحیاء مما وقع فیه عالم بان العفو عن الذنب العظیم لا

یتعاظمک [صفحه ۲۷۲] و ان التجاوز عن الاثم الجلیل لا یستصعبک و ان احتمال الجنایات الفاحشه لا یتکارک و در دعای اعتذار از تبعات عباد می فرماید و من عیب مؤمن ظهر لی فلم استوه و من کل اثم عرض لی فلم اهجره اعتذر الیک یا الهی منهن و من نظائر هن و در ختم قرآن طلب می فرماید و اجعل القرآن لنا فی ظلم اللیالی مونسا و من نزعات الشیطان و خطرات الوساوس حارسا و لاقدامنا عن نقلها الی العاصی جابسا و لا لسنتنا عن الخوض فی الباطل من غیر ما آفه مخرسا و لجوارخنا عن اقتراف الاثام فیما جزاء و در دعاء دناع شهر رمضان می فرماید اللهم و ما الممنا به فی شهرنا هذا من لم او اثم او واقعنا فیه من ذنب و اکتسبنا فیه من خطیئه علی تعمومنا او علی نسیان ظلمنا فیه انفسنا او اتتهکتابه حرمه من غیر فأفصل علی محمد وآله و استرنا بسترک و در دعاء تضرع و استکانت می فرماید و اغفرلی ما تعلم من ذنوبی ان تعذب فانا الظالم المفرط المضیع الاثم المقصر المضجع المفضل خط نفسی و ان تغفر فانت ارحم الراحمین و در دعای یوم خمیس می فرماید و صل علی النبی محمد و آله و لا تفجعنی فیه و فی غیره من اللیالی و الایام بارتکاب المحارم و اکتساب الماثم حال ملاحظه کن که ما که ادعای دوستی آل محمد (ع) را داریم آیا دستورالعمل ما در همه امور سوای این است که ماضی بموالی و سادات خود کنیم اگر اعتراف به اثم نمودن بداست و به این واسطه انسان مورد آیات ذم می شود چرا مولای

ما علی بن الحسین این همه اعتراف به اثم فرموده است و در غیر صحیفه مبارکه از ادعیه دیگر این لفظ بسیار است نهایت چون بعد از فقرات صحیفه مطلب ظاهر می شود حاجت به استقصاء نیست علاوه بر اینکه اثم را در لغت ملاحظه کن به معنی ذنب است و ذنب یعنی اثم چنانکه در قاموس می نویسد و عصینک نیز ضد طاعت است و آن هم به معنی اثم است ملاحظه کن در اخبار و ببین چه قدر تاکید در باب اقرار به ذنوب و اعتراف به آنها نموده اند حتی فرموده اند که بگو و لا تخرجنی من حذ التقصیر که هرگز خود را بری از تقصیر ندانی و حضرت باقر (ع) فرمود که سه چیز است که پشت را می شکند مردی که عمل خود را بسیار بشمرد و ذنوب خود را فراموش کند و برای خود عجب نماید و نیز فرمود به خدا قسم نجات از ذنب نمی یابد مگر هر کس اقرار به آن نماید و حضرت صادق (ع) فرمود به خدا قسم بیرون نرفته است بنده از ذنب به اصرار و بیرون نرفته است بنده از ذنب مگر به اقرار ملاحظه کن در اقرارهائی که ائمه ما نمی فرمودند ببین چه حکایت است حضرت امام موسی کاظم (ع) در دعای سجود می فرماید رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی و عصیتک ببصری ولو شئت و عزتک لا کمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لا صمتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و

عزتک لجذمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لم [صفحه ۲۷۳] یکن هذا جزاؤک منی ثم کان یقول الف مره العفوا العفو و یلصق خده الایمن بالارض و یقول بصوت حرین ثلثا بؤت الیک بذنبی و عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای ثم یلصق خده الایسر بالارض و یقول ثلثا ارحم من اساء و اقترف و استکان و اعترف تو را به حق خـدا انصاف بده بالاتر از این می شود اقرار به ذنوب نمود و حضـرت سـجاد (ع) در دعای توبه می فرماید هذا مقام من تـداولته ایـدی الـذنوب و قـادته ازمه الخطایـا و اسـخود علیه الشـیطان فقصـر عمـا امرت به تفریطـا و نقـاطی ما نهیت عنه تفریرا کالجاهل یقدرتک علیه او المنکر فضل احسانک الیه حتی اذا اتفتح له بصـر الهدی و تقشعت عنه سحائب العمی احصی ما ظلم به نفسه و فکر فیمـا خالف به و به فراری کبیر عصـیانه کبیرا و جلیل مخالفته جلیلا فاقبل نحوک مؤملا لک و در دعای اسـتقاله می فرمایـد انـا الـذی اوقرت الخطایـا ظهره و انا الـذی افنت الـذنوب عمره و انا الـذی بجهله عصاک و لم تکن اهلا منه لـذاک خلاـصه که اگر آنچه دلیـل این مطلب است بخواهیم جمع کنیم کتـاب دعـائی مفصـل بایـد نوشت و آیـا جـایز است که چون خودشان این قسم اقرار نموده انـد حال آیاتی که درباره ی مـذنبین و خاطئین و اثمین و عاصـین وارد شده است العیاذ بالله همه را در شان ایشان بخوانیم و بگوئیم به اقرار خودتان شما محل همه ی این آیات هستید نه والله که جایز نیست حال هر

چه در این مقـام می گوئی در بـاب اقرار مولای من به اثم و اقرار سایر علما و عباد و زهار به ذنوب و خطایا و عصـیان بگو اگر این بر مولای من عیب باشـد سـهل است جائی که تابع هابیل بن آدم شـده باشـند و تاسـی به سـیدالساجدین و زین العابـدین و حجت الله علی العالمین علیه صـلوات المصـلین نموده باشند کو تو این را عیب بگیری غمی از آن نیست و عمده ی عیب ایشان که همه را به فغـان آورده والله همین است که در جمیع امور تاسـی به سـادات و موالی خود کرده انـد و کسـانی که تابع اواء و اهواء خود شدنـد ترسـیدند که نبـادا متـابعت ایشان از ائمه (ص) رونق بازار ایشان را بشـکند این است که امر به اینجا رسـید و شکر می کنیم پرورنـده را که طرف سـلامت را دست شـمایخ ما داده است تو بهر راه می خواهی برو و هر چه می خواهی بگو ما را عمی از آن نیست.

استدلال به آیه شریفه (یدبر الامر من السماء) برای علی محمد باب و نسخ اسلام

اشاره

گفته است و از سـنه ظهور آن مظهر نور حضـرت مکلم طور در فرمائیـد که لاـ رطب و لاـ یـابس الا فی کتاب مبین می فرماید یـدبر الامر من السـماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سـنه مما تعدون مقصود امر الله و نزول وحی الله و بعد عروجش الی الله در یک روز که مقدارش هزار سال از شـماره شـماهاست و یسـتعجلونك بالعذاب و ان یوما عند ربك كالف سنه مما تعـدون و حـدیث معروف عنـد انقضاء المص بالمر یقوم المهـدی مطابق است با آیه مبارکه و عمر قائم که به هزار می رسد ظاهر می شود مفسر آیه

و مؤید حدیث است از ظهور تا غیبت که ابواب آنهام مفتوح بود دویست و شصت سنه هزار که می گذرد [صفحه ۲۷۴] بنص کتاب و بیانات صاحبان کتاب باید وحی نازل شود.

جواب

والله هوش از سر انسان می رود که این جماعت چه قدر جری هستند بر خدا و رسول (ص) و چگونه در هر مسئله مخالفت امر او را می کنند و کتاب خدا را به رای تاویل می نمایند و هیچ باک ندارند اولا تو ملاحظه کن اخبار آل محمد (ع) و آیات کتاب را نیز ببین در باب توقیت این امر چه فرموده اند در عوالم از فضل روایت کرده است قال سالت اباجعفر (ع) هل لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون و از منذر جواز عن ابی عبدالله (ع) قال کذب الموقتون ما وقتنا فیما مضی و لانوقت فیما یستقبل و بمهزم اسدی فرمود یا مهزم کذب الوقاتون و هلک المستعجلون و بخا المسلمون والینا یصیرون و این حدیث را به چهار سند روایت کرده و از محمد بن مسلم عن ابی عبدالله (ع) قال من وقت لک من الناس شیئا فلاتها بن ان تکذبه فلسنا نوقت لاحد وقتا و به روایت دیگر و اندک اختلا در لفظ همین حدیث را نقل کرده و از ابی بصیر عن عن ابی عبدالله (ع) قال سئلته عن القائم (ع) فقال کذب الوقاتون انا اهل بیت لانوقت ثم قال ابی الله الا ان یخلف وقت الموقتین و از آن حضرت شنیده شد که فرمود انا لانوقت هذا الامر و نیز از ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له جعلت فداک متی خروج القائم (ع) فقال ابا محمد انا

اهل البیت لانوقت و قد قال محمد (ص) کذب الوقاتون و از خود صاحب الامر (ع) که به محمد بن عثمان العمری توقیع فرمود اما ظهور الفرج فانه الی الله و کـذب الوقاتون و در حـدیث است که در بحار و عوالم و جاهای دیگر نقل شـده است قال سالت سیـدی الصـادق (ع) هـل للمامول المنتظر المهـدی (ع) من وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش الله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنـا قلت یا سیـدی و لم ذاک قال لانه هو الساعه التی قال الله تعالی و یسـئلونک عن الساعه قل انما علمها عنـد ربی لا یجلیها الا هو ثقلت فی السموات والأرض الایه و هو الساعه التی قال الله تعالی یسالونک عن الساعه ایان مرسیها و قال عنده علم الساعه و لم یقل انها عند احد و قال هل ینظرون الا الساعه ان تاتیهم بغته فقد جاء اشـراطها الایه و قال اقتربت الساعه وانشق القمر و قال و مـا یـدریک لعـل السـاعه تکون قریبا یسـتعجل بها الـذین لا یؤمنون بها والـذین آمنوا مشـفقون منها و یعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعه لفی ضـلال بعید قلت فما معنی یمارون قال یقولون متی ولد و من رای و این یکون و متی یظهر و کل ذلک استعجالا لامر الله و شکافی قضائه و دخولا فی قدرته اولئک الذین خسروا الدنیا و ان للکافرین لشر ماب قلت فلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و لا یوقت له وقت ان من وقت لمهـدینا وقتا فقـد شارک الله تعالی فی علمه و ادعی انه ظهر علی سره و ما لله من

سر الا ـ و قـد وقع الی هـذا الخلق المعکوس الضال عن الله الراغب عن اولیاء الله پس در این اخبار به عبرت نظری گمان ببین می توان توقیت نمود و می توان اعتمـاد [صـفحه ۲۷۵] به اخباری که مشـعر بر توقیت است که در حقیقت آنها همه توقیت نیسـت زیرا که شـرط بـدو شـده است و ببین در آیـاتی که امام (ع) استشـهاد فرمود همه جاهل این علم را خداونـد مخصوص به خود شمرده است پس چگونه می شود که آیه ی ان یوما عند ربک کالف سـنه مما تعدون را به این مطلب تاویل نمود و اگر به این صراحـت که تـو فرض کرده آیه در بیـان این امر بـود دیگر اختصـاص علم آن به خداونـد از چه راه بـود و چرا مـدعی علمش مشـرک به خداوند می شد و عرفان بی معنی مباف که همه علوم مخصوص خداست و بنده از خود علمی ندارد فرق میانه نشاه اولی و اخری چیست که می فرمایـد قد علمتم النشاه الاولی فلولا تذکرون همه علوم که مخصوص خداست چرا علم نشاه اولی را به خلق نسبت داده است و همچنین در مواقع بسـیار علم به خلق نسـبت داده شـده و شـرکی لا ـزم نیامـده است امـا این موقع فرموده است که علمها عند ربی و امام (ع) فرمود که نفرمود نزد احدی هست و فرمود که هر کس مدعی علم آن شود مشرک به خدا شده آیا این سـخنان واقعیت داشـته یا نه و آیا با چندین آیه که شاهد آن است از امام (ع) سـر زده یا خیر چگونه فرض می شود که خودشان با این همه تفصیل توقیت فرموده باشند یا

در قرآن به این صریحی که تو فرض کردی موقت شده باشد انکار نمی کنم که در قرآن بیان همه چیز هست اما نه اینکه اموری را که خداوند خواسته پنهان بفرماید و چندین آیه صریح فرموده است که این مطلب را ظاهر نمی کنم در ظاهر قرآن گذارده باشد که جاهل نادانی مثل تو یا بلکه اعلم علما از این مردم بفهمند هیهات هیهات چنین چیزی نخواهد شد حال که تا اینجا آمدی ببینیم که اصل تاویلات و استدلالاتی که کرده چه گفته است و از رودی چه ماخذ است اول این آیه را مختصرا بدان که تا وقتی که امام (ع) با همان آثار و علامات که از سابق دست ما داده اند ظهور نفرماید ما در تاویل کتاب سوای آنچه از اخبار اهل بیت (ع) ظاهر بشود دیگر معتقد به هیچ نیستیم اگر هزار آیه بخوانی و هر یکی را تفسیری به رای خود بکنی بحال ما فرق نمی کند و اعتنا به قول تو ابدا نداریم زیرا که از برای تو در نفس خودت ابدا آیت صدقی ندیده ایم و تو به همین ادله و براهین که بزعم خود می آوری می خواهی صدق خود را ثابت کنی پس اگر این آیات را برای خود تفسیر کردی بی شبهه این دوری می شود ظاهر مصرح و پذیرفته نیست اگر امام (ع) تشریف آورد و امامت خود را به همان طریق که از ائمه (ع) دست داریم ثابت فرمود آن وقت اگر همه این اخبار تفسیر که دست داریم از دست ما گرفت و تفسیر جدید آورد مختار است و اگر همه احکام شریعت را تغییر داد سمعا و متاعه

امـا تو می خواهی امـامت خود را به تحکم و تاویلاـتی که صـحت آنهـا بر ایمن معلوم نیست ثـابت بکنی این نمی شود اما آیه یـدبر الامر من السـماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سـنه مما تعدون در برهان از علی بن ابراهیم در تفسـیر آن روایت کرده است که یعنی اموری که تدبیر می کند آنها را و امر [صفحه ۲۷۶] و نهیی که به آن امر فرموده و اعمال عباد کل اینها ظاهر می شود روز قیامت پس می باشد مقدار این روز هزار از سال های دنیا پس ببین که این یومی که مقدار او هزار سال است روز قیامت است نه روز دنیا و بر حسب همان مـذهب فاسـد حضـرات که یوم ظهور را قیامت کبری می گیرنـد پس این طـول آن روز است نه طول پیش از آن اگر بگوئی که هر ظهوری قیـامت است و این طول مـدت را می خواهـد می گویم پس چرا ظهور پیغمبر هزار دویست و شـصت شـد و ظهور عیسـی تقریبا ششـصد و ظهور موسـی از هزار متجاوز پس اینها همه مزخرفـات است و عبـارت این مرد را علاـوه ملاـحظه کن که دال بر این است که از زمان غیبت امام (ع) تا سـنه ی هزار ابواب وحی و الهام بر امام (ع) مسـدود بوده بلکه عبارتش مشـعر به این است که امامی در دنیا نبوده و به سوی خداونـد عروج نموده بـود پس اگر مقصـود این است که پیشـتر دانسـتی که امـام (ع) بوده و هست و نمرده است و اگر بـا وجود بودن ابواب وحی و الهام بر او مسدود بوده نمی دانم جهت چیست آیا وقتی

که ظاهر در میان خلقند خلق کمکی از ایشان می کنند و واسطه ی الهامات می شوند که همین که پنهان شدند این باب بر ایشان مسدود می شود یا آنکه خداوند در این هزار سال بکلی این خلق تا مهمل گذارده است و دست تایید و تسدید خود را از سر امام برداشته است و امامی که می فرماید انا غیر مهملین لمر اغاتکم و لا ناسین لذکرکم تا آخر فرمایشات بدون تایید و الهام پروردگار این کار را می کند هوش از سر انسان می رود که این جماعت کیانند و چه مذهب دارند امامی که یلان روح القدس از او منفک نمی شود و آنچه می کند همه به الهام و تایید او است چگونه می شود باب الهام بر او مسدود شده باشد در اخبار ملاحظه کن که همین روح القدس است که به ایشان حدیث می کند و از وقایع لیل و نهار خبر می دهد و از آنچه دون عرش خداست تا ما تحت الثری خبر می دهد و محال از عقل است که یک دقیقه از ایشان دور شود چگونه است که وحی و الهام موقوف می شود و اگر امام خودش عروج می کند از عالم چگونه زمین اهلش را فرا نمی برد و حال آنکه فرمودند که اگر یک آن زمین خالی از وجود حجت بشود اهلش را فرو خواهد برد والله که مطلقا در صدد دین نیستند این جماعت و از اسلام خبر ندارند و این قدری هم که اسم امامی بر زبان می رانند محض صرف طمع ریاست است و حطام دنیا اگر ممکنشان شده بود که به زور مال و دولت و جمعیت سلطنتی بکنند از این دعاوی دست بر

می داشتند ولی چون دیدند که اسباب دنیوی فراهم نیست این اسم را دامی قرار دادند که اول مردم را جمع کنند و اسباب مجتمع شود آن وقت بکام دل عیش کنند و الحمدلله که ممکن نشد و اما آیه دیگر یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنته مما تعدون و آیه را هم حکایت نموده و صحیحش این است که ذکر کردیم و علی ایحال در یکی دو حدیث یوم را در این مقام هم بروز قیامت تفسیر فرموده اند و از علی بن ابراهیم روایت شده که این به جهت این بود که رسول خدا (ص) خبر داد ایشان را [صفحه ۲۷۷] اینکه عذاب به تحقیق که آمد ایشان را پس گفتند کجاست عذاب استعمال کردند آن را پس خداوند فرمود و ان یوما عند ربک کالف سنته مما تعدون یکروز در نزد پرورنده تو مثل هزار سال است از آنچه می شمارید و این حدیث هم ملاحظه می کنی مجمل است و معین نیست که عذاب دنیا منظور بوده یا عذاب آخرت و اینکه رسول خدا (ص) فرموده است که عذاب آمد دلیل این نیست که عذاب دنیا حکما مقصود بوده است زیرا که جهنم آخرتهم محیط بکافرین است و ان جهنم لمحیطه بالکافرین و در حدیث شریف وارد شده است که جهنم در دنیا در کفار است و در آخرت کفار در جهنمند و پس ممکن است که مرا عذاب آخرت باشد در قرینه این این است که در بعض اخبار چنانکه در برهان روایت کرده همین یوم را به یوم قیامت تفسیر فرموده اند و محتمل هم

هست که مراد عـذاب دنیا باشـد یعنی عذابی که در قیام قائم (ع) و پیش از آن به خلق می رسد اما معلوم نیست که اجل آن را همین یکروز که هزار سال باشـد قرار داده انـد یا بیشتر یا کمتر بر فرض که همین یک روز بگیریم و سوره ی مبارکه را هم که سوره ی حـج آمـد مـدینه می نویسـد پس باید که از اجل این عذاب میانه ی سـیصد و ده سال تا سـیصد و بیست سال گذشـته باشد زیرا که هزار سال علاوه بر این مقدار از هجرت گذشـته و با آنچه شما منظور دارید نخواهد داشت و اگر بخواهی تاویلی به رای بکنی و تطبیق نمـائی بـا آنچه منظور تو است دیگری هم می توانـد طور دیگر تاویل کنـد پس بایـد شاهـدی بر صـحت تاویل خود بیاوری و اما حدیث ابولبید را که شاهد آورده اول تمام حدیث را از بحار نقل می کنیم و بعد ملاحظه می کنیم که دلالـت آن چیست ابولبیـد المخزومی قـال قال ابوجعفر (ع) یا ابالبیـد انه یملک من ولـد العباس اثنا عشـر یقتل بعـد الثامن منهم اربعه نصـیب احـدهم الـذبحه فیـذبحه هم فئه قصـیره اعمـارهم قلیله مـدتهم خبیثه سـیرتهم منهم الفویق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابالبیـد ان فی حروف القرآن المقطعه لعلما جما ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمـد (ص) حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولـد یوم ولـد و قـد مضـی من الالـف السـابع مـائه سـنه و ثلث سـنین ثم قـال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا و قیام قائم من بنی هاشم

عنـد انقضائه ثم قال الالف واحـد و اللام ثلثون و الميم اربعون و الصاد تسعون فـذلك مائه واحـد و سـتون ثم كان بدو خروج الحسـين بن على (ع) الم الله فلما بلغت مـدته قام قائم ولـد العباس عنـد المص و يقوم قائمنا عند انقضائها بالرفافهم ذلك و عدد اكتمه در بحار و عوالم چنانكه ملاحظه مى كنى انقضائها بالر نقل كرده اند و در شـرح حديث چون مجلسـى رحمه الله زحمت كشـيده است كه بلكه بتوانـد اين حـديث را با وقايع گذشـته تطبيق نمايـد و آخر طورى كه محل شـبهه نباشد نشده است حتى احتمال داده است كه اين به حساب ابجـد قـديم كه منسوب به مغاربه است باشـد و اين وجه را از همه ى وجوه [صـفحه ۲۷۸] قريب تر شمرده با اينكه در متن حديث حضرت حروف المص را به حساب معروف حساب فرموده است و على ايحال از وجوه احتمالات كه داده است يكى اين است كه الر كه در آخر فرموده است مصـحف المر باشد ولى در بعضـى نسخ مثل رمز شـيخ اوحدا (ع) و غير آن همين طور كه مصنف دلايل المر نقل كرده ديده شده است خلاصه كه اگر بخواهم همه ى احتمالاتى كه مجلسـى مرحـوم نوشـته ذكر كنيم تطويـل بلاـ طائـل است ولى بايـد ملاـحظه كرد كه منظور اين شـخص چه بوده و از حـديث شريـف چـه بر مى آيـد پس بـدانكه موافـق نظـم قرآن الم بقره است و الم آل عمران والمص اعراف و سه الر يـونس و هـود و يوسف و المر رعد و دو الر ابراهيم و حجر و باز حروف مقطعه هست ولى در اين مقام حاجت به ذكر بيشتر

نیست و اقرب وجوهی که بگوئیم این شخص خیال کرده این است که از الم بقره تا المر رعد همه را حساب کنیم می شود هزار دویست و شصت هفت پس اگر ابتدای آن را از هجرت پیغمبر (ص) گرفتیم مقارن می شود تا زمانی که میرزا علی محمد به درک واصل شده است پس اول خود این را ملاحظه کن که چه مطابق دارد با قیام میرزا علی محمد و بعد از این در مقامی می نویسد آنچه مشعر به این است که این حدیث خبر از ظهور میرزا حسینعلی می دهد که آن را ظهور حسینی می خوانند که بعد از او برخواسته و میرزا علی محمد در زمان خود دعوت به او می کرده و می گوید اینها هر دو یکی هستند و تو انصاف بده و در اخبار ملاحظه کن که قائم که می فرمایند در اخبار مراد امام ثانی عشر است یا سیدالشهداء و اقلا پانصد حدیث دلالت دارد بر اینکه قائم موعود امام ثانی عشر است حتی در حدیث ملاحظه کردی در چند ورق قبل که خود حضرت سیدالشهداء (ع) به عیسای خشاب فرمود که صاحب الأمر من نیستم و دیگری است و در همین حدیث ابی لبید ملاحظه کن که بدو خروج حسین بن علی (ع) الم الله است و قیام قائم (ع) در نزد انقضاء المص بالراست پس یکی نیستند و ملتفت ارتباط کلام باش که این دو قیام هر دو قیام دنیوی است تا شبهه نکنی باری و این جماعت میرزا علی محمد را صریحا قائم می خوانند و حدیث ابی لبید را چون می خواهند تطبیق با مزخرفات خود کنند می گویند این منطبق بر ظهور حسینی است

پس اختیار دست ایشان است هر جا هر چه صرفه بدعتشان است اختیار می کنند ثانیا اینکه ملاحظه کن که می فرماید خدای تعالی نازل فرمود الم ذلک الکتاب پس برخواست محمد (ص) و مراد این است که در انقضای الم پیغمبر (ص) برخواسته است که هشتاد و چهار سال پیش از هجرت باشد زیرا که الم هفتاد و یکی است و سیزده سال هم از بعثت تا هجرت بوده است پس ابتدای حساب از هشتاد و چهار سال پیش از هجرت می شود و این متقارب با عام الفیل می شود بنابر روایت بعضی که پیغمبر (ص) سی سال بعد از عام الفیل تولد فرموده ولی روایات مخالف هم هست باری و شاهد اینکه در انقضای الم پیغمبر (ص) مبعوث شده است اینکه بعد می فرماید و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا ـ و قیام قائم [صفحه ۲۷۹] من بنی هاشم عند انقضائه یعنی نیست از حروف مقطعه حرفی که منقضی بشود مگر اینکه قیام قائمی از بنی هاشم در نزد انقضاء او هست پس بعثت پیغمبر (ص) در نزد انقضاء المر اول است و شاهد دیگر اینکه می فرماید بعد ثم کان بدو خروج الحسین بن علی (ع) الم الله الم هفتاد و یکی است و حضرت امام حسین (ع) در سنه شصت از هجرت خروج فرموده است و سیزده سال هم پیش از آن بوده است و مجلسی احتمال داده که شاید از اول بعثت به جهت عدم ظهور امر یک دو سال را طرح کرده باشند که باز هفتاد و یک خروج سیدالشهداء بشود از اوایل بعثت پس این هم شاهد این است که اول که منقضی

شد خاتم (ص) مبعوث شد و الم دویم که منقضی شد سیدالشهداء خروج فرمود و شاهد دیگر اینکه تاریخ هجرت را صحابه بعد از پیغمبر (ص) قرار دادند و آن وقت که خواستند تاریخی قرار بدهند بعضی گفتند از بعثت پیغمبر (ص) قرار بدهید بعضی رد کردند که آن وقت مشرک بوده ایم و تذکر آن حالت پسندیده نیست بعضی گفتند از رحلت پیغمبر (ص) قرار دهید باز جواب گفتند که این هم روز عزاست و مناسب نیست تا آنکه روز هجرت را قرار دادند که ابتداء شوکت اسلام بود پس این حساب حروف مقطعه قرآن از تاریخی باشد که بعد از این مردم خیال بکنند بعید است و اگر بالفرض باشد دلیل می خواهد پس این تاریخ که بوده پیغمبر (ص) هم که در انقضای الم اول برخواسته است پس بنابراین هفتاد و یک سال از هزار و دویست و شصت هفت کم می شود باقی می ماند هزار و صد و نود و شش و هیچ مطابقت با مطلب شما ندارد و شصت و چهار سال پیش می افتد درست از روی انصاف نظر بکن ببین که آنچه می گویم صحیح است و حرفهای حضرات همه پوچ است و مجلسی مرحوم احتمالی داده و چندان بعید نیست که به همین طور که گفتیم بعثت پیغمبر (ص) انقضای الم باشد و قیام قائم (ع) به امامت بعد از امام حسن عسکری در سنه ی دویست و شصت هجری بوده و سیزده سال پیش بعثت شده است و دو سال را به جهت خفاء امر بعثت ملاحظه نکرده یازده سال دیگر را ملحق نموده است به دویست و شصت می شود دویست و

هفتـاد و یـک مطابق بالمر پس مراد از قیام قیام به سـیف نیست بلکه قیام به امامت است خلاصه که حـدیث از متشابهات اخبار است که به هیچ وجه امر یقینی از آن نمی توان فهمید و ملاحظه کردی که آنکه از او ظاهر می شود شصت و چهار سال پیش از این زمان است که حضـرات می خواهند و اگر اغماض کنیم و عمدا بخواهیم بر خود مشـتبه کنیم هفت سال بعد از آن زمان که می خواهند می افتد علی ایحال که مطابق با آن سنه که آنها می خواهند نیست و بعد از همه این تفصیلات به دلیل کتاب و سنت بر ما محقق شـده است که این امر موقت نخواهد شد اگر امام با آثار امامت آمد هر چه بفرماید از او می پذیریم ولی اگر به دلالت این اخبار می خواهی امام را به ما بشـناسانی والله نمی شود دین را به این متشابهات فاسد [صفحه ۲۸۰] کرد انشدک بالله که اگر یک همچو خبر متشابهی از ورود سـلطان دست تو بیاید و سـلطانی با قشون و سپاه و دستگاه سلطنت دیده نشود اما یک شخصی آمده باشد و مدعی سلطنت شده باشد تو به همچو خبر متشابهی که هیچ از آن معلوم نیست که آیا مقصود همین زمـان است یـا پنجـاه سـال پیش یـا پنجاه سال بعـد می توانی یقین بکنی که این شـخص بی اسم و رسم و بی دسـتگاه سـلطنت سلطان است نه والله که نمی شود یک وقتی هست که پیغمبری که راستگو است به تو خبر می دهد که در فلان روز معین فلان شخص می آید و او مثلا وصی من است مثل اینکه اینکه فرضا

دست امیرالمؤمنین (ع) را می گیرد و می فرماید این است وصـی من پس در صورتی که تو صدق قول پیغمبر را دانسته محتاج به ملاحظه ی اثر و علامت دیگر از امیرالمؤمنین نیستی و بایـد حکما نص پیغمبر را قبول کنی ولی اگر همچو خبر متشابهی که ابدا نمی توان یقین کرد که مراد از آن چیست و چه وقت را منظور داشـته اند دست تو بیاید به محض همین نه می توان گرفت و دین را بـاخت بایـد ملاحظه آثار امامت را نمود تا یقین حاصل شود مگو که آثار امامت هم هست زیرا که اولاً سابق دانستی که تو همه را نفی می کنی و هیـچ یـک را قبول نـداری ثـانی اینکه اگر آثـار امـامت موافق آنچه در محکمـات کتاب و سـنت معلوم است در او جمع باشـد دیگر چه حاجت به اینکه پی متشابهات بگردی و اینها را دلیل قرار بدهی همانها را اظهار بکنید و جان خود و جمعی را خلاص کنید همچنانکه در صـفات پیغمبر و ائمه اطهار سـلام الله علیهم ملاحظه کردی پیش از این که به چیزی که انـدک تشابهی در آن باشـد و جای سـخن در آن باقی باشـد ابدا اسـتدلال نمی فرمودند مثل اینکه شخصـی از کفار خـدمت حضـرت امیر (ع) آمـد و عرض کرد اگر راست می گـوئی و صـاحب معجز هسـتی من عزم می کنم که از جـای خود حرکت نکنم تو مرا حرکت بـده بی سـبب ظـاهر حضـرت فرمود که این کـار ممکن است اما شایـد کسـی بگویـد که تو با من توطئه داشته و تلبیس کرده ایم چیزی بخواه که احتمال توطئه در آن نرود عرض کرد این درخت را از جای

خود حرکت بده و حضرت حرکت داد و امر را ظاهر فرمود باری پس استدلال به متشابهات نمودن شان اهل حق نیست اگر مدعی حقیقت هستی دلیل محکم بیاور پس این تاریخی که ابتدا و انتهایش هیچ معلوم نیست و این چهار خروج از بنی هاشم هیچیک مطابقه درست با این تواری محتمله ندارد چگونه می توان به آن اعتماد کرد و امام را به آن شناخت.

استدلال به روایت (اسمه اسم علی و انا تحت رجله) و (هو ذوالاسمین)

اشاره

گفته است و از اسم مبارکش خبر فرموده و جمع الشمس والقمر فی الکافی الشمس رسول الله والقمر امیرالمؤمنین حال ملاحظه شان و مقام آن حضرت را نمائید که جامع دو رتبه اقصای نبوت و ولایت است اسما و در سما فی فواید المخلصین عن النبی (ص) اسمه اسم علی و انا تحت رجله و فی کشف الغمه هو ذو الاسمین الاعلیین و فی مشارق الانوار قال امیرالمؤمنین انا الجانب والجنب محمد و فی کشف الحقایق عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب عن النبی (ص) یا علی [صفحه ۲۸۱] ان لی کره و لک کرتین کره قبل محمد و کره بعد حسین.

جواب

عجب است والله که در جمیع مطالب باید به متشابهات گرفت و محکمات را ترک نمود بلکه باطل خود را بتوان اثبات کرد و ما اول مختصری در آنچه ذکر کرده سخن می گوئیم بعد محکماتی که دست دادیم در باب اسم مقدس آن بزرگوار ذکر می کنیم اما آیه شریفه و جمع الشمس و القمر را که تفسیر به پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) کرده است پس بدانکه در خود این آیه شریفه بعینه ها ندیدیم که شمس و قمر را به آن دو بزرگوار تفسیر فرموده باشند ولی در مقامات دیگر در هر آیه به مناسبت محل تفسیری فرموده اند مثلا در سوره والشمس به مناسبت محل اخبار بسیار وارد شده است که شمس در آن مقام رسول الله است و قمر علی بن ابیطالب (ع) و در سوره ی رحمن الشمس والقمر بحسبان را به اول و ثانی لعنهما الله تفسیر فرموده اند و در سوره تکویر فرموده اند که مراد آن

وقتی است که شمس سه روز طالع نمی شود بعد مامور می شود که از مغرب طلوع نماید و در آیه جمع الشمس والقمر تفسیر خاصی از اهل بیت سلم الله علیهم دیده نشده است و از کسانی که اهل خبره تفسیرند سؤال می کنم که اگر نباشد به تفاسیری که در سایر آیات وارد شده بگیریم آیا باید مناسبت سابق و لا حق این دو کلمه را ملاحظه کرد و تفسیر نمود یا آنکه هر تفسیری در هر مقام که وارد شده در هر آیه می توان جاری کرد شبهه نیست که بدون مناسبت نمی توان تفسیر کرد و این است که بطور کلیت در اخبار فرموده اند که هر چه از شر در قرآن هست درباره ی دشمنان ماست و هر چه خیر هست درباره ی ما است و حضرت صادق (ع) فرمود به ابوبصیر یا ابا محمد ما من آیه تعود الی الجنه و تذکر اهلها بخیر الا و هی فینا و فیکم و ما آیه تسوق الی النار الا و هی فی عدونا و من خالفنا یعنی نیست آیه که راجع به بهشت شود و ذکر کند اهلش را به نیکی مگر اینکه آن در ما و در شماست و نیست آیه که براند به سوی آتش مگر اینکه آن در دشمن ما است و کسی که مخالفت ما را نموده حال که این مطلب را دانستی ملاحظه کن سابق و لا حق آیه مذکوره را خداوند می فرماید ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامت فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس والقمر

یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لاوزر تا آخر آیات یعنی آیا گمان می کند انسان اینکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را بلی جمع می کنیم آنهـا را در حـالتی که قـادریم بر اینکه تسویه بکنیم اطراف انگشـتان او را بلکه می خواهـد انسـان که دروغ بگویـد در باقی مانـده عمر خود سؤال می کنـد گرچه زمان است روز قیامت پس هر گاه چشم باز مانـده متحیرانه که نتواند به هم زنـد و ماه منخسف شد و آفتاب و ماه جمع شدند می گوید انسان در آن روز که مجاست مفر نه چنان است باز بایست که مهرب و ملجای نیست حال تو انصاف بـده که این آیه را آیاتی است که اهلش را به جهنم می رانـد یا به بهشت و برق بصـر و خسف قمر عـذاب است یا رحمت از برای هیـچ عاقل شـبهه نیست که آیه عـذاب [صـفحه ۲۸۲] است و اگر بنـا باشـد از سایر اخبار باطنی از برای این اسـتنباط کنیم بایـد به مناسـبت در اعداء آل محمد (ع) تفسـیر شود و این است که مولای من اعلی الله مقامه تفسـیر فرموده است که مراد اجتماع شـمس قمر اجتماع اول و ثانی است بر نخله یابسه که امام (ع) آن دو را می آویزد و شاهدشان هم از اخبار تفسـیر الشـمس و القمر بحسـبان است که به آن دو ملعون تفسیر شده به علاوه مناسبت محل که آیه آیه عـذاب است و این شـخص هیچ ملاحظه قواعد و رسوم تفسـیر را نکرده و حق هم دارد زیرا که جاهل است ولی تکلیف او این بوده که ابدا دخل و تصرف نکند باری از این گذشتیم

به چه دلیـل اجتمـاع شـمس قمر را تاویل ببینی و ولی می کنی اجتماع اسم را هم جزو آن می کنی مگر در همان زمان که این دو بزرگوار تشریف داشـتند میانه ایشان اتحاد نبود کمال اتحاد بود و انا محمـد و محمـد انا فرمود معـذلك هیـچ یك خود را علی محمـد نخوانـد بر فرض که دلیلی هم پیـدا کردی که اسم هم بایـد جاری شود به چه دلیل علی محمد می شود بلکه محد علی شـد بلکه احمـد علی شـد بلکه اسم دیگر شد زیرا که این دو بزرگوار را اسـمهای متعدد بوده است از کجا همین دو اسـم بایـد باشد خلاصه که اولا آیه تفسیرش این نیست ثانی اینکه بر فرض صـحت تفسـیر چه دخل به اسم دارد بلکه شاید مجموع مرکب به مقتضـی اسم دیگر بشود که غیر از این هر دو است چنانکه با قواعد حکمت این صحیح است ثالث اینکه به چه دلیل به این ترتیب باشد خلاصه که بنای ایشان بر تحکمات است و عمل به رای و امام (ع) فرمود که لا رای فی الدین انما الدین من الرب امر و نهیه و اما حـدیثی که از فوایـد المخلصـین نقل کرده اما فواید را که نمی دانم چه کتاب است و عجاله ابدا اعتمادی به آن نیست ثانی اینکه صدر و ذیل حدیث در صورت صـحت باید دیده شود زیرا که از آیات و اخباری که تا حال نقل کرده دیـده که چه قـدر تصـحیف و چه قـدر عامی کری دارد ثالث اینکه اگر چه ادب نیست که انکار حدیث را بکنم ولی این لفظ که انا تحت رجله منتهای دوری را

از سیاق اخبار دارد چنانکه بر هر منصفی ظاهر است و کجا از پیغمبر (ص) دیده شده است که این گونه لفظ نسبت به ذریه اش فرموده باشد که دلیل پستی خودش و رفعت ایشان باشد و در اخبار به ما دستورالعمل داده اند که در تصحیح اخبار اول مطابقه کتاب و سنت و بعد از آن شواهد از سایر اخبار صحیحه ایشان باید دست آورد قرآن که شاهد است که پیغمبر اشرف کاینات است اخبار هم که همینطور ضرورت مسلمین هم که همین طور پس این لفظ که پیغمبر (ص) بفرماید من زیر پای صاحب الامر هستم از سیاق اخبار دور است و ظن غالب این است که اگر ماخذ صحیحی داشته باشد این کلمه مصحف باشد و چهارم اینکه بر فرض صحت و اینکه مرجع ضمیر هم حکما صاحب الامر (ص) باشد فرموده است که اسمش اسم علی است و من زیر پای او هستم به چه دلیل باید اسم آن حضرت بعد از اسم علی باشد والله هوش از سر انسان می رود که دین را چه قدر [صفحه ۲۸۳] شوخی گرفته اند و به چه قسم متشابهات دین را فاسد می کنند و اما آنچه از کشف الغمه نقل کرده است هو ذو الاسمین الا علیین خود کتاب کشف الغمه موجود نیست ولی در بحار و عوالم خطبه نقل کرده اند از حضرت امیر (ع) که بعد از آنکه فرمایشاتی فرمودند که مشعر بر ظهور امام علیه السلام است فرمود ثم ان الله خصصکم بالاسلام و استخلصکم له لانه اسم سلامه و جماع کرامه اصطفاه الله فنهجه و بین حججه و ارف ارفه وحده و وصفه و

جعله رضا کما وصفه و وصف اخلاقه و بین اطباقه و وکد میثاقه من ظهر و بطن ذی حلاوه و امن فمن ظفر بظاهره رای عجائب مناظره فی موارده و مصادره و من فطن بما بطن رای مکنون الفطن و عجایب الامثال والسنن فظاهره اینق و باطنه عمیق لا تنقضی عجایبه و لا تفنی غرایبه فیه ینابیع النعم و مصابیح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتیحه و لا تنکشف الظلم الا بمصابیحه فیه تفصیل و توصیل و بیان الاسمین الاعلین اللذین جمعا فاجتمعا لا یصلحان الا معایستمیان فیعرفان و یوصفان فیجتمعان قیامها فی تمام احدهما فی منازلهما جری بهما و لهما نجوم و علی نجومهما نجوم سواهما تا آخر خطبه ی شریفه ملاحظه کن در این فقره ی مبارکه که همه اش در ظاهر مراد فضل اسلام است و ذکری از بیان ظهور امام (ع) و اشعاری به بیان اسم آن حضرت نیست و مجلسی مرحوم اسمین اعلین را به محمد و علی صلوات الله علیهما معنی نموده است و نجوم اول را ائمه (ص) و نجوم ثانی را ادله و براهین بر حقیت شان شمرده است و باز فرموده محتمل است که اسمین اعلین مراد کتاب و عترت باشند خلاصه بنابر همانکه بنابر همانکه نبی و ولی (ص) منظور باشند اولا که دخلی به اسم صاحب الامر (ص) ندارد و ثانی اینکه ملاحظه کن که می فرماید یسمیان یتعرفان و در نسخه ی عوالم فیفرقان یعنی نام برده می شوند پس از هم شناخته می شوند یا از هم جدا می شوند به جهت اینکه نبی را محمد می گویند و ولی را علی می گویند پس جدا می شوند و شناخته می شوند بعد می فرماید و

یوصفان فیجتمعان یعنی وصف کرده می شوند پس جمع می شوند زیرا که وصفی که بر محمد (ص) بشود بر علی صادق است و وصفی که بر علی (ع) بشود بر محمد صادق است چنانکه اگر گفتی قادر علیم حلیم حکیم عزیز کریم صاحب فعل عظیم تمام این اوصاف بر هر دو صادق است ولی اگر اسم نبی و ولی و محمد و علی بردی از هم جدا می شوند حال ملاحظه کن به انصاف ببین هیچ از این فرمایش اسم علی محمد بیرون می آید و ببین که هیچ دخل به بیان اسم غایب منتظر دارد یا ندارد باری اگر چه ظن غالب این است که اسمین اعلیین از همین حدیث برداشته شده باشد و تصحیف نموده باشد هو ذو الاسمین الاعلیین گفته باشد ولی ما فرض می کنیم که بعینه همان فقره حدیث باشد و مرجع ضمیر هم خود صاحب الامر (ص) باشد بالاتر از این که نیست که صاحب دو اسم بلند است و این کلامی است مجمل پس رجوع می کنیم بسایر اخبار ببینیم آیا تفسیر این کلمه معلوم می شود یا نه ملاحظه می کنیم که شیخ اوحدا (ع) از اکمال [صفحه ۲۸۴] روایت فرموده است از حضرت امیر (ع) که در وصف قائم می فرماید و له آسمان اسم یخفی و اسم یعلن فاما الذی یخفی فاحمد و اما الذی یعلن فحمد پس ملاحظه کن که صاحب دو اسم است که هر دو اعلی است و تو خود اسم محمد را علی شمردی و اسم احمد از اسم محمد اعلی است زیرا که آن اسم سماوی است چنانکه در اخبار فرموده اند باز حمد می کنم پرورنده را که

روایت کشف الغمه را در عوالم و بحار نقل نموده انـد و امانت مصـنف دلایل معلوم شـد از کشف الغمه روایت نموده است به سنـدش از جعفر بن محمـد (ع) الخلف الصالـح من ولدی و هو المهدی اسـمه م ح م د و کنیته ابوالقاسم یخرج فی آخر الزمان یقال الامه صیقل قال لنا ابوبکر الدواع و فی روایه اخری یلامه حکیمه و فی روایه ثالثه یقال لها نرجس و یقال سوسن والله اعلم بـذلک و یکنی بابی القاسم و هو ذو الاسـمین خلف و محمـد یظهر فی آخر الزمان الخ و روایت دیگر نیز عن القاسم ابن عدی قال یقال کنیته الخلف الصالـح ابوالقاسم و هو ذو الاسـمین انصاف بـده که اولا هیچکـدام از اینها معلوم نیست که بعینه عبارت حدیث باشد زیرا که حدیث اول را در ینابیع الموده نقل کرده و این لفظ در این نیست حدیث دویم هم که نسـبتی به امام داده نشـده ثانی اینکه خودش می گویـد ذو الاسـمین خلف و محمـد و تو خلف و محمد را ترک می کنی و اعلیین ملحق می کنی آن وقت برای خودت معنی می کنی که یعنی علی محمـد تو را به حق محمد و علی (ع) تلبیس امر و تضـلیل خلایق غیر از این است که تو مشغولی و اگر چه بعد از ملاحظه این روایات حاجت به تفاصیل قبل نیست ولی چون محتمل است که باز دست از تلبیس خود برنـداری و اشـتباه کـاری بکنی بودن آنهـا هم بـاز ضـرر نـدارد و اما آنچه از مشارق روایت کرده است انا الجانب والجنب محمد صحیح آن با بعضی از فقرات سابق و لا حق آن است

که در کتاب المبین از مشارق روایت فرموده است در خطبه از امیرالمؤمنین (ع) الا ان الدهر فینا قسمت حدوده و لنا اخذت عهوده و الینا ترد شهوده فاذا استدارت الوف الاطوار و تطاول اللیل والنهار فالعلامه العلامه دون العامه والسامه انا الاسم الاضخم العالم غیر المعلم انا الجنب والجانب محمد العرش عرشه الله علی الخلایق انا باب المقام تا آخر خطبه ی شریفه و فارسی آن آن است که آگاه باشید بدرستی که روزگار در ما قسمت شده است حدود آن و از برای ما گرفته شده است عهود آن و به سوی ما رد کرده می شود شهود آن و مطلب این است که در باطن همیشه در تصرف ما بوده و هست ولی در شهود و علانیه دیگران بغصب تصرفات می کنند و آخر در شهود هم بما رد کرده می شود بعد فرمود پس هر گاه دور بزنند هزاران اطوار و بد زار بکشد لیل و نهار پس نظر به علامات کنید و ملازم آنها باشید دون عامه و سامه یعنی نظر به تصدیق عامه و خاصه نیست باید ملاحظه علامات نمود بعد بعضی از صفات خاصه خود را می شمرد که حقیقت علامات آنها است و می فرماید منم اسم اعظم پروردگار که عالم غیر معلم هستم که کسی از خلق مرا [صفحه ۲۸۵] تعلیم نکرده و منم جنب و جانب که جنب دیگر است محمدی است که عرش است و خدا او را برتری بر جمیع خلایق داده و سقف آنها را قرار داده است و منم باب مقام یعنی باب پیغمبر (ص) تا آخر فرمایشات که باز بیان رجعت است و جنگها که

در رجعت می فرمایـد و شـرح حـدیث شـریف طولانی است و اینجا موقع بیان آن نیست و در این مقام اتصال خود را به پیغمبر (ص) بیـان فرموده است و خداونـد در کتـاب مجیـد خود او را نفس پیغمبر (ص) خوانـده است حـال اینچه دلالـتی به اسم امام زمـان عجل الله فرجه دارد اگر چه رد شـدن ملک به علی بن ابیطالب (ع) بظهور امام (ع) حاصل می شود و رد به پیغمبر (ص) هم به همین نحو خواهـد شـد زیرا که همه نور واحدنـد و هر یکی تمـام دیگری است امـا معـذلک دلالـتی بر اسم در این مقام نیست و نمی توان اخبار صـحیحه صـریحه را که در باب اسم فرموده انـد به این فرمایش ترک کرد از این گذشـته ملاحظه کن که چه قسم تاکیـد در ملاحظه علامـات و آثار فرموده است پس می فرمایـد که منم اسم اعظم پروردگار و منم عالم غیر معلم همین دو علامـت بزرگ را ظـاهر نمایـد تا هر چه بگوینـد قبول کنیم یک حرف اسم اعظم در نزد اصف بن برخیا بود و تخت بلقیس را از شـهر سـبا نزد سـلیمان بطرفه العین حاضر کرد و هفتاد حرف آن متجاوز در نزد علی بن ابیطالب (ع) و ائمه از ذریه ی او حاضـر است پس آن کسـی که مدعی این مقام است باید بی نهایت قوت و قدرت او از اصف بیشتر باشد و آن کسی که عـالم غیر معلم است علم مـا کان و ما یکون در نزد او است چنانکه در اخبار فرموده انـد پس از آن علومی که صـحت آنها در نزد ما معلوم است قدری اظهار بکنند مثل آنچه عیسای

پیغمبر (ع) خبر می داد و اینها دیگر امری است که تغیری در اوضاع ملک هم به آن واسطه حادث نمی شود که بگوئی صلاح ملک نیست خبر دادن به آنچه می خورید و ذخیره می کنید که دیگر اسباب فساد ملک نیست که جای عذر باشد خلاصه که مؤکدا فرموده است فالعلامه العلامه علامات خاصه امامت را می خواهیم و بعد از بروز آنها دیگر هر چه حکم بشود اطاعت داریم و اینکه منم جانب و جنب محمد است دخلی به اسم ندارد همانروز که در میان مردم بودند این اتحاد و اتصال را در هزار مقام بیان فرمودند هیچ جا دیده که هر دوی ایشان یا یکی را علی محمد بخوانند به این مزخرفات چه طور می توان دین را باخت والله اگر دین داشتند به این آسانی از دست نمی دادند همانا دینی نبوده که به این سخنان مزخرف راضی شده اند باری و اما آنچه از کشف الحقایق نقل کرده که عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب که دویست و دو است و علی محمد هم دویست و دو در حقیقت عجب دلیل محکمی است و حاجت به رد و بحثی هم ندارد بعد گفته است عن النبی (ص) یا علی ان لی کره و لک کرتین کره قبل محمد و کره بعد حسین این حدیث را در کتب معتبره ندیدیم و معلوم هم نیست که خود مصنف از کشف الحقایق نقل کرده یا جای دیگر و خود [صفحه ۲۸۶] کشف الحقایق هم معلوم نیست که از کیست و محل اعتماد است یا نه و به نظر حدیث مجعولی است خواسته به خیال خود اسم علی

محمـد و حسـینعلی که مبدع اول و ثانی یک طایفه از ایشانند اظهار کند و بر فرض اینکه همچو حدیثی باشد دلیل بر اسم قائم (ع) نیسـت بلکـه مراد این است که از برای حضـرت امیر (ع) دو رجعت است یکی پیش از پیغمـبر و یکی بعـد از سیدالشـهداء (ص) و ربط دارد این عبارت به اینکه اسم قائم (ع) علی محمـد است و اسم ظهور بعد از او حسـین علی است والله که ثکلی از ادله این جماعت می خندد و ظاهر این است که اصل این حدیث را از روی حدیثی که در عوالم نقل کرده اند و آن این اسـت که روایت نموده از حضـرت صادق (ع) که فرمود ان لعلی بن ابیطالب (ع) فی الأرض کره مع الحسین ابنه (ع) یقبل برایته حتی ینتقم له من بنی امیه و معویه و آل معویه و من شهد حربه لعنهم الله ثم یبعث الله الیهم بانصاره یومئذ من اهل الکوفه ثلثین الفا و من سـایر النـاس سـبعین الفا فیلقاهم بصـفین مثل المره الأولی حتی یقتلهم و لا یبقی منهم مخبرا ثم یبعثهم الله عزوجل فیـدخلهم اشـد عـذابه مع فرعون و آل فرعون ثم کره اخری مع رسول الله (ص) حتی یکون خلیفه فی الأـرض و تکون الأئمه (ع) عماله تا آخر حـدیث شـریف انصاف بده که برگشـتن او با حسـین یعنی اسم او پشت سـر اسـمش می افتد و هم چنین نسـبت به پیغمبر (ص) یا آنکه شخص علی بن ابیطالب (ع) بر می گردد و نصرت فرزندش را می کند و در حدیثی حضرت باقر (ع) می فرماید بعد از ذکر قائم (ع) ثم یخرج المنتظر الی الدنیا و

هـو الحسـين (ع) فيطلـب بـدمه و دم اصـحابه فيقتـل و يسـبى حـتى يخرج السـفاح و هـو اميرالمـؤمنين (ع) پس بـبين كه آمـدن اميرالمؤمنين (ع) به جهت نصـرت سيدالشهداء بعد از گذشتن مدتى است از سلطنت سيدالشهداء (ع) و شيخ اوحدا نقل فرموده است كه رجعت حضـرت امير (ع) هشت سـال بعـد از قـائم است كه نوزده سال بعـد از رجعت سيدالشـهداء (ع) باشـد زيرا كه سيدالشـهداء (ع) يـازده سال به آخر زمان قائم مانـده رجعت مى فرمايـد پس اين مزخرفات كه آمـدن اميرالمؤمنين (ع) بعـد از سيدالشـهداء يعنى نعوذ بالله ميرزا حسينعلى پيدا مى شود خرافات است و هم چنين از حديث حضرت صادق (ع) ظاهر است كه بعد از رجعت حضـرت امير (ع) و جميع مؤمنينى كه بايد رجعت كنند و همچنين حاضـر شدن شـيطان و جميع اشياع او و سر پا شـدن جنگ عظيم در روحا آن وقت پيغمبر (ص) رجعت مى فرمايد و شـيطان را هلاك مى كند با همه اشـياعش پس اين هم دخل ندارد به اينكه اسم على محمد باشد و آن هم قبل از سيدالشـهداء و والله كه حيا مى كنم از اين الفاظ كه گاهى بر حسب معتقـد آنها مثلا اسم سيدالشـهداء مى برم و ميرزا حسـين على منظور است ولى چه كنيم كه در مقام رد و بحث لا علاجيم اميد است كه آل محمـد (ع) از ما عفو كننـد و اين بـدبختان غاصب حقشان را بسـزاى خود برساننـد بارى پس اين اخبار هيـچ يك مثمرثمرى براى حضـرات نيسـت ولى مـا اخبـار بسـيار داديم كه اسم آن بزرگـوار را [صـفحه ۲۸۷] صـريحا بيان فرموده انـد و بعضى از آنها را ذكر مى كنيم و

حـدیث عوالم را از کشف الغمه سابقا ذکر کردیم و نیز در عوالم است و بحار از حضـرت باقر (ع) در حـدیثی که خداونـد نام گذارده است مهدی را منصور هم چنان که نام گذارد احمد و محمد و محمود و هم چنانکه نام گذارد عیسـی را مسـیح (ع) و هم از آن حضـرت در حـدیثی بعد از ذکر قائم (ع) که رسول خدا فرمود که آن مردی از من است اسم او مثل اسم من است و حفظ می کند خداوند مرا در او و نیز از اکمال به سـندش از معلی بن محمد گفت بیرون آمد از ابی محمد (ع) وقتی که کشته شـد زبیری که این است جزای کسـی که افترا بر خـدای تبارك و تعالی ببندد و اولیائش گمان کرد که مرا می کشد و از برای من عقبی نیست پس چگونه دیـد قـدرت خدای عزوجل را و متولد شد از برای او و نام گذارد او را م ح م د سـنه ی دویست و پنجاه و شـش و نیز از طوسی همین روایت ناپسند دیگر نقل کرده است و در بحار از امالی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پیغمبر (ص) و در حدیثی غدیر و عند ذلک یظهر القائم فیهم قال النبی (ص) اسمه کاسمی و اسم ابیه کاسم ابنی و هو من ولد ابنتی و در ینـابیع الموده که از کتب عـامه است از غـایه المرام نقل کرده از حـذیفه بن الیمان گفت که خطبه خوانـد پیغمبر (ص) پس ذکر فرمود آنچه باید بشود پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی کند خدا آن روز

را تا اینکه مبعوث بشود مردی از ولـد من که اسم او اسم من است پس سـلمان فارسـی بر خواست و عرض کرد یا رسول الله از کـدام ولدت خواهد بود فرمود از این فرزند و دست خود را به حسـین سـلم الله علیه زد و از ابن مسـعود مرفوعا از پیغمبر (ص) که فرمود قـایم نمی شود سـاعت تـا اینکه بیایـد مردی از اهـل بیت من که اسم او موافق اسم من است و از جـابر بن عبـدالله نیز مرفوعا که فرمود مهدی از فرزندان من اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من و اشـبه مردم است به من تا آخر حدیث شـریف و نیز همین حدیث را به روایت دیگر از جابر نقل کرده است و نیز از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) از آبائش از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) نقل نموده است و سـند این حدیث به اخبار شیعه می ماند و نیز از روایات شیعه از حضرت باقر (ع) به سند عالی از پیغمبر (ص) همین حـدیث را روایت کرده به زیاده یک کلمه که یاتی بذخیره الأنبیاء و نیز به روایت شـیعه از جابر بن عبدالله که گفت فرمود به من پیغمبر صـلی الله علیه و آله ای جابر بدرستی که اوصـیاء من و ائمه مسـلمین از بعد من اول ایشان علی است و شـمرد تـا اینکه یازدهم را فرمود حسن بن علی است پس قائم است و اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من پسـر حسن بن علی آن است آن کسی که خداوند بر دو دست او مشارق زمین و مغاربش را فتح می کند

تا آخر حدیث شریف و بدانکه بعضی از عامه جعلی کرده اند که پیغمبر (ص) فرموده اسم او اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من ولی منصفین از خود آنها مثل همین صاحب ینابیع و دیگران تصریح می کنند که کلمه آخر که اسم پدرش اسم پدر من باشد زیاده است و روایت را از معتمدین خودشان نقل می کنند که این کلمه در آن نیست و در عوالم نیز تفصیل آن و اخباری که در این باب دارند روایت شده است [صفحه ۲۸۸] خلاصه که شبهه ای است الحمدلله که اسم مبارک صاحب الامر اسم پیغمبر است که در اخبار تصریح به آن شده و اسم آباء گرامش حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم است و به این اخبار که مصنف دلایل ذکر کرده نمی توان گرفت ابدا زیرا که کلیه هیچ یک دلالت بر مراد او ندارد و بعضی از آنها هم که علاوه صحتشان معلوم نیست.

استدلال به حدیث ایام الله و جواب از آن

بعد از این چون گمان کرده که مطلب خود را به ادله پیش ثابت کرده عباراتی چند می نویسد و تاویلاتی برای بعضی آیات می کند و بعضی اخبار در امتحان خلایق و کفر و ایمان شان و ذم فقها آخر الزمان و فرمایش پیغمبر (ص) به ابوذر در باب اخوان آخر الزمان و امثال اینها نقل کرده چون مقصود اثبات مطلبی نیست و متفرع بر ادله سابقه است و حال آنها را دانستی دیگر حاجت به تفصیل نیست موضوع مسئله که ثابت نشد همه ی حرفها بیجا می شود و حدیث ایام الله

را نقل می کند از عصمت و رجعت که یوم یقوم القائم و یوم الکره و یوم القیامت و آن صریح است در رد حضرات که یوم ظهور را قیامت می شمرند و اگر یوم قیام قائم قیامت کبری بود دیگر سه روز شمردن معنی نداشت و این مطلب را جوابهای بسیار است ولی چون در این مقام تفصیل نمی دهد ما هم می گذاریم تا جائی که تفصیل بدهد و سابق هم مختصری ذکر کرده ایم و باز تکرار کرده است که معجزه کتاب است و غیر کتاب کافی نیست و جواب از این مطالب سابقا داده شده است تا آنکه می گوید لابد للخلق من راع یحفظهم ان الخلق اغنام لابدلهم من راع تا جمع شدن گرگ و میش را بر منهل واحد و بودن اغنام را با آن سید انام در خانه ی مکه چه که او است بیت الهی و حرم ربانی و تکیه دادن او را بر خانه خدا و خراب کردن دیوار مقابل خانه را ادراک کنیم بعد اخباری چند می نویسد که در فصل بعد انشاء الله می نویسم و در این مقام اولا می گوئیم که آیا این علامات را که فرموده اند خاصه برای مردمانی بوده است که عالم به تاویل بوده اند یا غیر ایشان هم با ایشان شریک بوده اند شبهه نیست که همه ی ایشان عالم به تاویل نبوده اند بلکه خود شما علم تاویل را تخصیص می دهید به اصحاب قائم (ع) و مسلم است که بعد از ایمان به او عالم به این علم می شوند زیرا که قبل از ایمان به او شان و رتبه ایشان با سایر مردم یکی است چنانکه از قول خداوند مستفاد می شود

که فرمود کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و اگر این مطلب را تصدیق نمی کنی خواهی گفت که این جماعت قبل از ایمان به او هم عالم به تاویل هستند و سایر نیستند پس خالی از این نیست که آیا احدی قبل از ظهور او عالم به این علم نیست و یا بعضی هستند و بعضی نیستند و اما کل قبل از ایمان به او عالم به تاویل هستند که خود شما هم نمی گوئید و بر فرض هم که بگوئید تحکمی است بدون دلیل خلاصه پس ما سخن را در همان جهال به تاویل می گوئیم خواه کل باشند یا بعض که کسی که جاهل بلسانی شد هر گاه به این لسان با او سخن گفتند آیا تبلیغ به او شده است یا نشده شکی نیست [صفحه ۲۸۹] که تبلیغ نشده و از این باب است که خداوند فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان الومه تا اینکه با ایشان بلسان ایشان تکلم نماید و تبلیغ امر فرماید و اگر کسی به تبلیغ نفرمودند البته تکلیفی هم برای او قرار ندادند زیرا که خداوند فرموده لا یکلف الله نفسا الا ما اتاها و اگر تکلیف قرار ندادند پس کفر و ایمانی هم به واسطه انکار و تصدیق او از برای او حاصل نمی شود مثل اینکه بچه غیر مکلف یا مجنون انکار خدا و رسول یا تصدیق ایشان را بکند هر دو بالسوای است و اعتمادی بقول آنها نیست و در ظاهر شرع مطانها را به آبائشان ملحق می کنند و این حکم دنیاوی است باری پس آن جماعت که جاهل به این

تاویلات هستند امروز برای ایشان تکلیفی نیست زیرا که آیت صدقی از امام دست ایشان ابدا نیست پس چگونه مکلف بتصدیق او هستند و اگر بگوئی که تکلیف آنها این است که اول بیایند تاویلات را از شما بیاموزند و بعد حق را بشناسند این هم تحکمی است زیرا که حقیت شما را هنوز هیچ قاعده نفهمیده اند شما را در این تاویلات صادق بدانند بلی اگر از همان راهها که دست خود دارند و به همان آیات و علاماتی که خود معترفند حقیت خود را ظاهر کردید آن وقت تاویل الأحادیث را هم به آنها بیاموزید نه اینکه اول بلا- اول بیچارگان را تکلیف کنید که این احادیث که شما از انبیا و اولیا دست دارید هیچکدام به اصطلاح شما نیست که انتظار وقوع آنها را بر حسب متفاهم خود بکشید بلکه بیائید از ما یاد بگیرید باری اینکه سخنی است که مکرر گفته ایم و ثانی اینکه تاویل می کنی خلق را به اغنام و سباع و می گوئی که این است گرگ و میش که بر منهل واحد خواهند بود آیا رسم در تاویل ملاحظه مناسبت هست یا هر چه را به هر چه تاویل کردند صحیح است پس مثلا میش مرد مؤمن است و گرگ هم مرد مؤمن یا آنکه فرقی در میانه هست شبهه نیست که هر دو را مؤمن نمی توان شمرد پس یکی کافر است و یکی مؤمن و این است که در اخبار کفار را به سگان و گرگان تشبیه فرموده اند و خداوند فرموده مثلهم بمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث حال امروز گرگ و میش شما که با

هم صلح کرده اند یعنی چه صلح کردن هم معنی تاویلی دارد غیر از آنچه ما می فهمیم یا آنکه مراد این است که هر دو با هم راه می رونـد و آزارشان به یکدیگر نمی رسد شـبهه نیست که باید همینطور باشد حال شـما خود را اغنام شـمرده اید و هر که منکر شـما است گرگان و شصت سال است که این دعوی باطل را کرده اید آن صلحی که میان ما و شما واقع شده چیست که الحمـدلله هنوز در ملاء مسـلمین اسم خود را نمی توانید ببرید که اگر صـریحا در بازار آنها فریاد کردید که ما اهل این مذهب بـدعی هستیم مثل شـیران گرسـنه شـما را پاره پاره می کننـد و اگر مقدورتان شد مثل الاغهای رم کرده که از شـیر بگریزد می گریزیـد کانهم حمر مسـتنفره فرت من قسوره پس چگونه گرگ و میش بر منهل واحد جمع شدید و دل خود را خوش کردید که امام ظاهر شده که اینطور شده است و عبارت مضـحکی شنیدم به جهت تفریح خاطر مؤمنین نقل می کنم یکی از مجوس [صفحه ۲۹۰] نقل کرده بود که بر منزل یکی از بابیه وارد شدم و با او نشستم با من محبت بسیار نمود تا مرا ملتفت کند تا اینکه چائی آوردند و دست من دادند نصف فنجان را خوردم فنجان را از دست من گرفت خورد و گفت الحمدلله گفتم سـبب شکر چه بود گفت چون علامـت ظهور این است که گرگ و میش بـا هم آب بخورنـد و اینـک می بینی که من و تو با هم آب می خوریم و تو گرگی و من میش مجوسی بر خواست و استهزاء نمود که

عجب دینی است و دیگر او را بخود راه ندادند باری و اما آنچه در باب بیت گفته است شبهه نیست که امام (ع) بیت الله است و فی بیوت اذن الله ان ترفع به آن حضرت و ائمه دیگر سلام الله علیهم تفسیر شده اما ملاحظه باید کرد که این همه اخبار که وارد شده است که امام (ع) مثلا از مدینه حرکت می فرماید و به مکه تشریف می آورد تا اینکه وارد مسجد می شود و خطیب را می کشد و دو مرتبه پنهان می شود و دو مرتبه در شب می آید و وارد مسجد می شود تا آنکه اظهار امر می کند اینها یعنی چه حال که شما اهل تاویل شدید دیگر هر مزخرف که بر زبان جاری شد که نباید بگوئید آیا بیت الله بودن امام (ع) امری است که گاهی هست و گاهی نیست پس گاهی وارد آن می شود و گاهی خارج از آن می شود و نایبی از برای خود می گذارد و در وجود مقدس او چه امر مخالف امامت هست که یک وقتی حکم می کند که همسایگان خانه خدا را بکشند وجود مقدس او که از ابتدای خلقت معصوم و مطهر بوده است و مردم دیگر از مؤمن و غیر مؤمن در مسجدالحرام جمع می شوند و او فرمایشات می فرماید و مردم عرضها می کنند اینها یعنی چه همه ی اینها در شخص مقدس او است یا خارج از او است به یک کلمه مزخرف گفتن و گذشتن که نمی توان خوشحال شد و مساله ثابت نمی شود و همه این عیوب از این است که مثل بعضی از صوفیه که بزعم خود اهل باطن شدند ظاهر را ترک کردند

و این خرافـات را به هم بافتنـد این قاعـده ی کلیه است که زیـاده المبانی تـدل علی زیاده المعانی پس وقتی که گفتنـد امام در خانه خدا اظهار امر خود را می کند و از آنجا حرکت می کند و لو امام خودش خانه از خانه های خداست اما معذلک خانه ی ظاهری بایـد باشـد که امام داخل بشود و از آن خارج بشود اگر مقصود شـخص امام است و نظری به ظاهر ابدا نیست پس این کلمات نعوذ بالله همه لغو است و هیـچ منظوری سوای شـخص نبوده و ملاحظه نما که ائمه (ص) اول تکلیف فرموده اند که ما را معصوم و مطهر و غیر سـاهی و لاـهی و عابث و لاغی بدانیـد آن وقت فرموده انـد که امام به این قسم داخل خانه می شود و اینطور دعوت می کنـد و خـارج می شود مـا بیچارگـان هم همچو پنداشـته ایم که از هر یک از این کلمات معنی آن را منظور داشـته اند و امروز معلوم شده به قول شما که هیچ کدام اینها منظور نظر نیست تو را به حق خدا نسبت به عاقل چنین چیزی می توان داد چه جای امام و یک حـدیث در این مقام نقل می کنم که شاهـد این مسـئله باشد و هم بر اصل دعوی نبوت ایشان رد کند در عوالم و بحار نقل کرده اند از حمران بن اعین قال قلت لابی عبدالله [صفحه ۲۹۱] انبیاء انتم قال لا قلت فقد حدثنی من لاـ اتهم انـک قلت انکم انبیـاء قـال من هو ابوالخطاب قال قلت نعیم قال کنت اذا اهجر قال قلت فبما تحکمون قال نحکم بحکم آل داود اول بدانکه ابوالخطاب یکی از کذابین معروف است و

در اول امر اینطور نبود و محل اعتماد اصحاب بود تا آنکه کذب و احداث او ظاهر شد و اخبار بسیار شاهد این معنی وارد شده و در این حدیث حمران روایت می کند که به حضرت صادق (ع) عرض کردم که شما انبیا هستید فرمود نه عرض کردم که خبر داده است مرا کسی که او را متهم نمی کنم که تو فرموده که شما انبیا هستید فرمود کیست آن شخص ابوالخطاب است عرض کردم بلی فرمود پس در این وقت من هذیان می گفته ام عرض کردم پس به چه حکم می فرمائید فرمود به حکم آل داود و اینکه فرمود کنت اذا اهجر از باب تعلیق بر محال است زیرا که امام (ع) هذیان نمی فرماید و اگر جایز باشد که مثل مردم هذیان بگوید اعتماد به فرمایش او نمی ماند و عمر ملعون بود که نسبت به پیغمبر (ص) جسارت کرد و گفت هذیان می گوید خلاصه پس اول ببین که ادعای نبوت را درباره ی خودشان هذیان شمرده است و قدر هذیانات میرزا علی محمد را بشناس که ادعای نبوت کرد و کتاب بهتر از قرآن آورد ثانی اینکه شبهه نیست که هر که کلمات بسیار به هم ببافد که معانی آنها منظور نظر عقل نباشد هذیان است پس این همه اخبار که فرموده اند که امام (ع) در مسجدالحرام به این تفصیل ظاهر می شود و چه می کند اگر هیچ منظور سوای شخص امام نیست پس کلمات دیگر نعوذ بالله معنی مقصودی در آنها نیست پس العیاذ بالله اینها هذیانات است هوش از سر انسان می رود که چه اساسی گذارده اند که بکلی دین را از دست مردم بگیرند و هر

چه می خواهند مدعی شوند.

استدلال به حدیثی از بحارالانوار (لابد لنا من آذربایجان) و اخبار دیگر

اشاره

و باز اخباری چند نقل کرده است از جمله فی البحار لابد لنا من اذربایجان لا یقوم معه امر یعنی از محتومات است تا شهادت آن مظهر رحمن تا در آن مدینه به چشم سر و سر مشاهده کنیم.

جواب

در بحار از حضرت باقر (ع) نقل کرده است لابد لنا من آذربایجان لا یقوم لها شی فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم والنداء بالبیداء فاذا تحرک متحرک فاسعوا الیه ولو حبوا والله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید و قال ویل للعرب من شر قد اقترب اول اینکه ملاحظه کن این مرد حدیث را تغییر داده زیرا که عبارت این است که ما از روی بحار نوشته ایم و او عمدا تغییر داده است که بلکه شاهد قولش بشود و تتمه عبارت حدیث را که ملاحظه می کنی دخل به مطلب او ندارد ثانی اینکه می بینی لا یقوم لها است و محض همین مجلسی مرحوم ملاحظه کرده است که مرجع ضمیر مؤنث را نمی یابد احتمال داده است که شاید آذربایجان نبوده و چیز دیگر بوده است پس کنار گذارد که علامت غلط است ولی الحمدلله نسخ صحیحه از غیبت نعمانی و عوالم دست آوردیم این است که مولای بزرگوار من در کتاب المبین لابد لنا و من اذربایجان روایت فرموده است و موافق این نسخه [صفحه ۲۹۲] که دست آمده است اشکالی در عبارت حدیث نمی ماند پس معلوم شد لنا نیست که معنی آن از برای ما باشد که تو واقعه آذربایجان را نسبت به خود امام (ع) بدهی آن وقت این مرد را که امام شمرده

بگوئی از این جهت در آذربایجان کشته شده و ثالث اینکه تتمه حدیث را ملاحظه کن که می فرماید هر گاه واقعه آذربایجان اتفاق افتاد از خانه ی خود بیرون نروید و نداء بیدا را مراقب باشید بعضی صیحه جبرئیل را که به قشون سفیانی می زند و موافق نسخه ی عوالم که و البدوا مالبدنا است یعنی در جای خود باشید مثل اینکه به زمین چسبیده اید تا مادام که ما حرکت نکرده ایم و این نسخه با سابق و لاحق عبارت اوفق است بعد می فرماید که هر گاه حرکت کرد متحرکی پس سعی کنید به سوی او و لو با دست و شکم باشد یا مثل اطفال که نشسته می روند به حق خداوند هر آینه گویا من نظر می کنم به سوی قائم میانه رکن و مقام که بیعت می کند با مردم بر کتاب جدیدی که بر عرب شدید است و فرمود که وای بر عرب از شری که نزدیک شده است و از خود این حدیث و سایر اخباری که پیش نقل کردیم ظاهر است که مراد از این کتاب جدید همان رقم محکم پیغمبر است که حکم به قتل می فرماید باری حال انصاف بده که صریحا می فرماید که بعد از واقعه آذربایجان از خانه بیرون نیائید تا متحرك حرکت کند بعد می فرماید که گویا او را می بینیم که در میانه رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد تا آخر آنچه فرموده است ای احمقان شما این مرد را امام گمان می کنید و او را در آذربایجان به درك رسانیدند چه دخل دارد به امامی که به نص حدیث باید بعد بیاید و بیعت بگیرد و عرب را قتل

کند چنانکه در این حدیث و سایر اخبار صریحا فرموده اند باری بعضی طبایع هستند که بالفطر مقایل به دروغ گفتن هست و عجبی از او نیست اما عجب از سایر مردم است که گوش به حرف چنین کسی بدهند و اعتماد کنند و حال اینکه یک صفحه از کتاب این مرد را هر کس بدقت وارسی کند و درجه دروغ او را دست می آورد خلاصه و تا اینجا که آمدی و دانستی که دخل به مطلب آنها ندارد حالا- خبر کعب الاخبار را بشنو که در بحار از او نقل کرده کلام طویلی تا اینکه گفته است که بدرستی که قائم از ولد علی از برای او غیبتی است مثل غیبت یوسف و رجعتی است مثل رجعت عیسی بن مریم پس ظاهر می شود بعد از غیبتش با طلوع ستاره آخر و خراب زوراء و آن رمی است و خسف مروره و آن بغداد است و خروج سفیانی و حرب ولد عباس با جوانان ارمنیه و آذربیجان این حربی است که کشته می شود در آن الوف و الوف هر یکی قبض می کشد بر شمشیر خودش که صیقلی است و علمهای سیاه بر سر آنها حرکت می کند این حربی است که مستبشر می شود در آن موت احمر و طاهون انیر مترجم گوید که ظاهر این است که آتش اذربایجان که در حدیث اول بود همین است که باید قریب به ظهور امام (ع) مشتعل شود قسمی که فرمودند که لا یقوم لها شی ء خلاصه و از جمله اخبار که نقل کرده این است که لو کان العلم فی الثریا لناوله رجال فی الفارس تا طلوع آن حضرت

را از آن جهات ملاحظه نمائیم [صفحه ۲۹۳]

جواب از حدیث (لو کان العلم منوطا بالثریا)

و این حدیث را هم غلط نقل کرده و صحیحش این است که در کتاب المبین از عوالم روایت شده است عن جعفر عن ابیه (ع) قال قال رسول الله (ص) لو کان العلم منوطا بالثریا لتناولته رجال من فارس و این هم باز از عامی گری مصنف است زیرا که فارس در لغت چنانکه در قاموس نوشته که فارس الفرس او بلادهم و در معیار الفرس و بلاد هم گفته است پس معلوم است که مستعمل در هر دو است و بلاد فرس معلوم است که از کجا تا کجاست و از این جهت است که در حدیث دیگر وارد شده است از پیغمبر (ص) که لو کان الدین عند الثریا لتنا له رجال من الفرس و در حدیثی فرمود لو کان الأیمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس و دین و ایمان یکی است پس معلوم است که مراد از فرس و فارس هم یکی است و نیز از استعمالات قدیمه ظاهر است که فارس و فرس یکی است و بلاد فارس هم مخصوص به شیراز نیست چنانکه در ذکر والده سید ساجدین در بحار نقل کرده است امه خوله بنت یزدجرد ملك فارس و هی التی سماها امیرالمؤمنین (ع) شاه زنان و یقال بل کان اسمها بره بنت النوشجان و یقال کان اسمها شهربانو بنت یزدجرد و کان یقال له (ع) ابن الخیرتین لقول رسول الله (ص) ان الله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و کانت امه بنت کسری ملاحظه کن که می فرماید خیره از عرب قریشند و

از عجم فارس و بـدیهی است که در مقابل طایفه قریش طایفه از عجم را که فرس باشـند می اندازند نه بلدی را و نیز من عباده فرموده و مراد انا شـنید نه شهرها و نیز فارس در شهرها هم که استعمال شده و ملک فارس گفته اند یزدجرد ملک شیراز خاصه نبوده بلکه ممالک بسـیار داشـته و دارالسـلطنه او هم مداین بوده است و در ممالک خود هم سـیر می کرد و در فتح الاسلام از یزد فرار کرد و به خراسـان رفت و در فتـح خراسـان کشـته شـد و موافق روایـتی دخـتران او را هم از خراسـان آوردنـد چنـانکه حضـرت رضـا (ع) به سـهل بن قـاسم نوشـجانی فرمود ان بیننـا و بینکم نسب قلت و ما هو ایها الامیر قال ان عبـدالله بن عامر بن کریز لما افتتـح خراسان اصاب ابنتین لیزدجرد بن شـهریار ملک الاعاجم الی آخر و غرض این است که مراد از فارس در قـدیم فرس بوده است یـا بلادشان که ممالک بسـیار بوده و اختصاص به شـیراز نداشـته بلکه دارالسـلطنه هم آن اوقات شـیراز نبوده و حال اینکه بنانیست که سـلطانی را که بلاد بسـیار دارد نسبت به دارالسلطنه بدهند و مراد از عجم خلاف عرب است چنانکه در لغه مذکور است و فارس یک طایفه از طوایف عجم است خلاصه پس فارس اختصاص به شیراز ندارد و در بحار روایت کرده است از صدوق علیه الرحمه به اسـنادش از ابن عباس از حضـرت سـلمان فارسی ره که فرمود من مردی بودم از اهل اصفهان از دهی که آن را جی می گفتند تا آخر روایت اگر چه روایت اینکه از شیراز بوده است

آن حضرت نیز هست ولی در این روایت از اصفهان است و معذلک ایشان را سلمان فارسی می گفتند و علی ایحال شبهه نیست که فارس اختصاص به شیراز ندارد و بر فرض اختصاص علم دست آوردن دلیل امامت نیست نفرمودند که علم ما کان [صفحه ۲۹۴] و ما یکون دست آنها می آید که این خاص امام است فرمودند علم حاصل می کنند و الان هم بالنسبه به غالب عرب که ملاحظه کنی علم معارف و سایر علوم در عجم بیشتر است همان قسم که فرموده اند و نه هر که گفته شد صاحب علم است امام می شود من فرض می کنم که بفرمایند اگر علم منوط به ثریا باشد مردی از اهل شیراز دست می آورد این چه دخل به مسئله امامت دارد فضائل امام را در اخبار ملاحظه کن که علم یکی از الاف الوف آنهاست و همان علم هم علم امام را علم می گویند و علم لغت را هم مثلا علم می گویند از این بالاتر بخواهی علم شریعت و علم اخلاق و علم معارف هر درجه اش که حاصل بشود علم است یعنی اسم علم بر آن صدق می کند اما نه هر که گفته شد علم حاصل کرده امام شده است خلاصه ی مطلب ظاهر است ولی حضرات خیلی سعی دارند که عمدا بر خود مشتبه کنند و از جمله اخباری که روایت کرده است این است که فی جوامع الکلم یقوم للهدی علی خوف شدید و فتنه شدیده و زلزال و بلاء یصیب الناس و سیف قاطع و اختلاف فی دینهم و تغییر فی حالهم حتی یتمنی الموت صباحا و مساء من عظیم ما یری من کلاب

الناس و اكل بعضهم بعضا و خروجه عند الياس و القنوط فطوبى لمن ادركه و كان من انصاره الويل كل الويل لمن عاداه و خالف امره ثم قال يوم بامر جديد و كتاب جديد و سنه جديده و قضاء على العرب شديد.

جواب از استدلال به حديث ابى حمزه ثمالى از اباجعفر محمد بن على (لو خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكه)

حكايت غريبى است كه در فطرت اين مرد امانت و ديانت نيست و تمام همتش مصروف اشتباه كارى است و لابدم كه تمام حديث را از عصمت و رجعت نقل كنم و چون در نسخه ى مطبوعه عصمت و رجعت بعضى كلمات ريخته دارد از بحار و عوالم مواضع ريخته را نسخه بدل مى گذارم تا ببينى كه اين همه جهدى كه مى كنند كه اخبار آل محمد (ع) را بر حالات ميرزا على محمد از مخذوليت و جبن و عجز او تطبيق نمايد بيجا است و نخواهد شد پس در عصمت و رجعت است عن ابى حمزه الثمالى قال سمعت ابا جعفر محمد بن على يقول لو خرج قائم آل محمد عليهم السلم لنصره الله بالملئكه المسومين و المردفين والمنزلين والكربيين يكون جبرئيل امامه و ميكائيل عن يمينه و اسرافيل عن يساره والرعب مسيره شهر امامه و خلفه و عن يمينه و عن شماله والملائكه المقربون حذائه اول من يبايعه محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و على (ع) الثانى و معه سيف مخترطه يفتح الله به الروم والصين والترك و الديلم والسند والهند و كابل شاه والخرويا ابا حمزه لا يقوم القائم (ع) الاعلى خوف شديد و زلزال و فتنه و بلاء يصيب الناس و طاعون قبل ذلك و سيف قاطع بين العرب و اختلاف شديد من الناس و تشعت فى دينهم

و تغیر فی حالهم حتی یتمنی الموت صباحا و مساءا من عظم ما یری من کلب الناس و اکل بعضهم بعضا و خروجه اذا خرج عند الایات و القنوط فیاطوبی لمن ادرکه و کان من انصاره والویل کل الویل لمن ناواه و خالف امره و کان من اعدائه ثم قال یقوم به امر جدید و کتاب جدید و سنته جدیده [صفحه ۲۹۵] و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شانه الا القتل لا یستتیب احدا و لا تاخذه فی الله لومه لائم این است تمام حدیث که از عصمت و رجعت نقل شد و بعضی مواضع که با عوالم و بحار اختلاف داشت در حاشیه نوشتیم و عمده وجه استدلال این شخص همین بوده که در این نسخه حتی یتمنی الموت بوده است و آن را راجع به امام کرده است که دلالت کند بر اینکه این صدمات راجع به امام است و میرزا علی محمد هم از همین باب صدمات بر او وارد آمده حال باید ترجمه ی حدیث را از برای عوام ذکر نمود تا ببیند که چه حکایت است می فرماید که اگر بیرون آید قائم آل محمد (ع) هر آینه نصرت بکند او را خداوند به ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبیین و جبرئیل پیش روی او است و میکائیل از راست و اسرافیل از چپ و ترس در دل مردم از جلو و عقب و راست و چپ او یک ماه راه سیر می کند و ملئکه مقربین در برابر اویند و اول کسی که بیعت می کند با او رسول خداست (ص) و دویم علی (ع) و با او است

شمشیر برهنه فتح می کند خداوند به آن شمشیر یا از برای امام روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خرز را ای ابوحمزه بر نمی خیزد قائم (ع) مگر بر خوف شدیدی و زلزالی و فتنه و بلائی که به مردم برسد و طاعونی پیش از این و سیف قاطعی میان عرب و اختلاف شدیدی از مردم و تفرقی در دینشان و تغیری در حال شان تا اینکه آرزو کند آرزو کننده مرگ را صبح و شام از بزرگی آنچه می بیند از اذیت مردم و خوردن بعض ایشان بعضی را و بیرون آمدن او وقتی که بیرون می آید در نزد ما پرسی و ناامیدی است پس خوش بحال کسی که درک بکند او را و از انصار او باشد و ویل کل ویل از برای کسی که دوری بکند از او مخالفت امر او را بکند و از دشمنان او باشد بعد فرمود بر می خیزد به امر تازه و کتاب تازه و سنت تازه و قضاء تازه که بر عرب دشوار است و نیست شان او مگر کشتن و توبه قبول نمی کند از کسی و اثر در او نمی کند ملامت هیچ ملامت کننده حال تو را به حق خود صاحب الامر (ص) ملاحظه کن از اول این حدیث تا آخر ببین کسی که خداوند این قسم نصرت بکند او را به ملائکه خودش و اینطور قتل کند ممکن هست که ترس از کسی داشته باشد به حدی که آرزوی مرگ کند کسی که ترس دارد معلوم است که اعتماد به نصرت پروردگار ابدا ندارد و کسی که مردم بتوانند

بر او اذیتی وارد بیاورند معلوم است که خداوند او را نصرت نکرده زیرا که محال است که کسی را خدا نصرت کند و معذلک خلق تاب مقابلی او را داشته باشند چنانکه در جنگ بدر دشمنان تاب مقاومت پیغمبر را نیاوردند زیرا که خداوند ملائکه را برای نصرت آن حضرت فرستاده بود و امیرالمؤمنین (ع) هم کوشش فرمود و صبر نکرد این بود که دشمن را دفع داد و نصرتی که خداوند از برای سیدالشهداء (ع) فرمود نصرت از جهت حجت و برهان بود نه از جهت دفع اذیت دشمنان و اگر چه ملائکه و جن را به نصرت حضرت فرستاد اما آن حضرت مخیر در قبول نصرت بود قبول نفرمود زیرا که رضای پروردگار را می دانست [صفحه ۲۹۶] که در شهادت است چنانکه حضرت پیغمبر (ص) در خواب به آن حضرت فرمود که یا حسین اخرج الی العراق تالله شاء ان یراک قیلا و از این جهت حضرت قبول نصرت ملائکه را نفرمود و آنها را رخصت دفع نداد و این است که خداوند آنها را مجاور قبر مطهرش قرار داد که آن روز که صاحب الامر تشریف می آورد حضرت کنند و خون او را از دشمنانش بگیرند چنانکه اخبار پر است از این مضامین پس ای مرد این همه جان مکن اگر بنا باشد که مردم ای صاحب الامر (ص) این قسم رفتار که با سیدالشهداء (ع) نمودند بکنند اینکه خون خواهی نمی شود بلکه خونی است بالای خونی و قتلی است بالای قتلی و خداوند فرموده و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا و این درباره ی سیدالشهداء است و ولی

او صاحب الامر است و سلطنت او سلطنت باطنی منظور نیست زیرا که سلطنت باطنی از برای خود سیدالشهداء (ع) هم بود و معذلك او را مظلوم فرمود پس اگر صاحب الامر هم همینطور مظلوم و مقهور باشد می بایست بفرماید فقد جعلنا ولیه مظلوما و اینطور نفرمود و همچنین فرموده است و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه در تفسیر فرموده اند آن را به پیغمبر (ص) که چون دشمنان اراده قتل او را داشتند و او هم دشمنان را و قتل کرد بعد باز بر او ظلم کردند و سیدالشهداء را شهید کردند خداوند او را نصرت می کند به قائم و ملاحظه کن که درباره ی قائم فرموده لینصرنه الله و درباره ی سیدالشهداء (ع) فرمود ثم بغی علیه اگر هر دو باید امرشان به یک منوال باشد و مقهور و مظلوم و حقشان مغصوب باشد جهت چیست که یکی منصور شده و یکی بغی بر او وارد آمده خلاصه که والله حیف است که انسان این همه جان بکند و زحمت بکشد و بکد یمین و عرق جبین خود را به جهنم بفرستد و از خداوند مسئلت می کنم به حق قائم آل محمد (ع) که ما را بر دین خود و ولایت آل محمد (ع) و ولایت اولیائشان و برائت از اعدائشان ثابت دارد و از جمله اخبار است فی البحار و العوالم اذا ظهرت رایه الحق لعنها اهل الشرق والغرب فی البحار اذا رفعت و ایه القائم لعنها اهل الشرق والغرب.

جواب از استدلال به حدیث (رفعت رایه الحق)

در بحار هر دو رایه الحق است و هر دو وهم تتمه دارد و تتمه حدیث اول اتدری لم

ذلک قلت لا قال للذی یلقی الناس من اهل بیته قبل خروجه و تتمه حدیث دویم قلت له مم ذلک قال مما یلقون من بنی هاشم و بدانکه در حدیث دیگر فرموده است حضرت صادق (ع) که لا یخرج القائم حتی یخرج قبله اثنی عشر من بنی هاشم کلهم یدعو الی نفسه و در حدیث دیگر فرمود و اتق الشذاذ من آل محمد و مراد از شداذ آل محمد (ع) کسانیند که سنت و طریقه ایشان را از دست داده اند و بر خلاف ضرورت شیعه آل محمد (ع) راه رفته اند و دعاوی باطله نموده اند و یکی از شذاذ آل محمد و دوازده نفر بنی هاشمی از قرار ظاهر همین بدبخت میرزا علی محمد است که دشمن تراشی برای صاحب الامر علیه السلام می کند از دو جهت یکی اینکه خود و اتباعش مردم را از صاحب الامر رو گردان می کنند و یکی اینکه سایر مردمی که گمراه هم نمی شوند اما به سبب شما صدمات بر [صفحه ۲۹۷] آنها وارد می آید همینکه آن حضرت تشریف بیاورد از نادانی او را هم قیاس به شما می کنند پس او را لعن می کنند خلاصه که رسم این است که اهل باطل اهل حق را لعن می کنند و اهل حق اهل باطل را پس عرومن از دشمن دلیل حقیت و بطلان نیست باید برهان صدق که مخصوص اهل حق است تحصیل نمود هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و باز گفته است فی حدیث زوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه قلت من یقتلهم قال اولاد العجم و ثمانون الف هم وارد شده علی تعبیر کل ارض کربلاء و کل یوم

عاشوراء.

جواب از استدلال به حدیث زوراء

این حدیث را مولای بزرگوار من در تثقیف الاود جواب فرموده است و اول حضرات چنانکه می بینی ثمانون رجلا نقل کردند بعد از آنکه مولای من روحی فداه دروغشان را ظاهر فرمود که دو نسخه ثمانون الفا من ولد فلان است و در نسخه ثمانون الفا منهم ثمانون رجلاـ من ولد فلاـن است حال در اینجا گفته و ثمانون الف هم وارد شده علی تعبیر کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا و والله که بسیار غریب است خرافات این جماعت اول اینکه در خود این حدیث زوراء را امام (ع) معین فرموده که در دی در سوق دواب که می روی کوه سیاهی که از یمین راه است آن زوراء است و در آنجا هشتاد هزار نفر کشته می شوند که همه ایشان با هشتاد نفرشان از فلانند و صلاحیت خلافت دارند و خود شهر طهران الان آن محل نیست که ذو راه باشد ثانی اینکه بر فرض که هشتاد نفر از این جماعت را در آنجا به درک فرستاده باشند تا هشتاد هزار تفاوت کلی دارد و مزخرفی که گفته است که علی تعبیر کل ارض کربلا اولا که همه مقتولین شما به هشتاد هزار نمی رسد بلکه تمام جمعیت شما از آن روز تا حال که شصت سال می گذرد و به هشتاد هزار نرسیده و کشته هم نشدید پس تعبیر کل ارض کربلا یعنی چه و ثانی اینکه ای احمق نادان آن کربلاـ است که تربت سیدالشهداء است که کل ارض کربلا فرموده اند از جهت آن احاطه و کلیت که از برای آن حضرت است که در اطراف زمین و آسمان نور او

مشاهـده می شود چنـانکه در زیارتش فرمودنـد که اشاره به اطراف آسـمان نما و آن یوم شـهادت او است که کل یوم عاشورا فرموده انـد که احـاطه به تمـام روزگار کرده و در هر روز لوای عزای او است که سـرپاست چه دخل بری دارد که این همه در اخبار آن را مـذمت فرموده انـد خلاصه و ثالثا می گوئیم که ملاحظه کن من ولـد فلان اشاره به بنی عباس است و این در مقام مـدح نیست و ذم است و صـلاحیت خلافتشـان هم به همان منوال است که سایر خلفاء بنی عباس بودنـد نه صـلاحیت امامت و خلافت رسول خدا (ص) که مدحی در آن باشد و اگر این همه مردم صالح از برای خلافت باشـند مثل اینکه ائمه (ص) خلفاء پیغمبر بودنـد دیگر شان و درجه و اختصاصـی از برای ایشان نمی مانـد خلاصه که بسـیار جاهلند و مولای بزرگوار من فرموده است که احتمـال می رود که این اشاره به جنگ چنگیزی باشـد که در آن مقام [صـفحه ۲۹۸] جماعت بسـیار را کشتند و اگر فرضا بالقطع اشاره به کشـته شدن شما باشد دلیل ذم شما است که من ولد فلان خوانده شده اید دلالتی بر مدح شما ندارد و از جمله روایتی است که می گوید فی روضه الکافی علیه کمال موسـی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیاؤه فی زمانه و تتهاوی روسـهم کمـا تتهـاوی راوس الترک والـدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خـائفین وجلین مرعوبین لصـبغ الا‌رض من دمائهم و یغشوا الویـل والزمه فی نسـائهم اولئک اولیائی حقا جواب بلی این ذیل حـدیث لوح است که جابر از حضـرت فاطمه سـلام الله علیها روایت کرده است و

جماعتی از اصحاب آن را روایت کرده اند و در بحار به اسناد مختلفه نقل می کند بلکه به عبارات مختلفه نیز از جمله یکی از روایات که از امالی شیخ نقل می کند در آخر حدیث می فرماید والخلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی راسه غمامه بیضاء تظله من الشمس ینادی بلسان فصیح یسمعه الثقلین و الخافقین هو المهدی من آل محمد (ص) یملاء الأرض عدلا کما ملئت جورا و در روایت دیگر که مولای بزرگوار من از مشارق الانوار فرموده است یذل اولیاؤه فی غیبته است و وجه استدلال حضرات به این حدیث این است که خواسته اند عذری برای مخذول و منکوب شدن خودشان پیدا کنند و کلمه یذل اولیاؤه فی زمانه را به زمان ظهور آن حضرت معنی می کنند و این مبنی بر مذهب باطل ایشان است که صاحب الامر را از اول غیبت تا وقت خروج میرزا علی محمد یا وقت تولدش مرده می انگارد و زمان او را مخصوص به زمان این مرد می دانند غافل از اینکه هزار و شصت سال است که شیعه یا صاحب الزمان گفته اند و او را زنده می دانند و ضرورت شیعه و اخبار ایشان دلالت بر این مطلب می کند و ادله عقلیه صحیحه قائم بر این است که آن حضرت این مدت زنده بوده است و همه این زمان زمان او است و غائب بودن او هیچ منافی نیست با اینکه زمان زمان او باشد مثل اینکه موسی بن جعفر علیهماالسلام سیزده سال در زندان هارون بودند و غایب از نظر مردم طوری که بعضی به کلی از آن حضرت فراموش کرده بودند و نمی دانستند که امامی دارند معذلک

بدون شبهه زمان زمان موسی بن جعفر (ع) بوده است و همچنین است امر با غیبت امام زمان (ع) نهایت آن بزرگوار در زندان نیست و میان مردم راه می رود و او را نمی شناسند و زمان زمان آن حضرت است و این همه بلاها و صدمات که بر دوستان آن حضرت در مدت این هزار و شصت سال واقع شده همه مصائب زمان او است و بنابر نسخه مشارق الانوار له یذل اولیاؤه فی غیبته باشد که هیچ محل اشکال نیست و دلالتی بر مطلب آنها ندارد و بنابر روایت امالی هم ملاحظه کردی که در ظهورش به چه کیفیت است و ابر چگونه سایه بر سرش می افکند و ندا می کند که این است مهدی آل محمد (ص) و فرمود که پر می کند زمین را از عدل هم چنانکه پر شده است از جور حال آیا این صدمات که بر اولیاء او وارد شده است و می شود اینها جور است [صفحه ۲۹۹] یا عدل اگر جور است که باید رفع بشود و اگر عدل باشد که فرق آن را با جور باید فهمید و منحصر به همین یک فقره هم نیست لا اقل در پانصد حدیث فرموده اند که صاحب الامر باید زمین را پر از عدل و داد کند اگر عدل و داد همین است که می بینی پس همیشه زمین پر از عدل و داد بوده و کار تازه نشده است و اگر اینها عدل نیست باید البته رفع کرده شود و نمی دانم جهت چیست که باید آن همه اخبار صریحه را که همه مؤید به کتاب خداست که باید صاحب الأمر ملک را

به ظاهر مسخر کند ترک کرد و به محض اینکه در این حدیث ذکر این مطلب نشده است راضی به این بشوید که بعد از هشت هزار سال تقریبا که همه را وعده دادند که صاحب الامر می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند همه این وعده ها را دروغ بیانگاریم و تاویلات مزخرف کنیم و حال اینکه اگر بنای تاویل باشد در زمان نمرود و فرعون و جبت و طاغوت این امت هم ممکن بود که تاویل کنیم و قوت و غلبه را برای ابراهیم و موسی و ائمه سابقین (ص) اثبات کنیم و واقعا هم در باطن همینطور بوده و ایشان غالب بوده اند زیرا که واسطه ی فیض همه عالم بوده اند و البته غلبه با ایشان بوده پس چه فرق است میانه ازمنه سابقه با این زمان خلاصه و باز در خود همین حدیث به همین لفظ که حضرات نقل می کنند پیش از این که نداری که یذل اولیاؤه فی زمانه یعنی دوستان او ذلیل می شوند در زمان او و سایر آنچه از مصائب شمرده شده همه راجع به اولیاء او است و ذکری از ابتلای خود حضرت نیست و این مرد از وقتی که این ادعای باطل را کرد الحمدلله آب خوش از گلویش پائین نرفت و به ضرب و شتم و حبس مبتلا بود تا به درک واصل شد پس این حدیث را هم مطابقه با حال شما ابدا نیست و از جمله ی اخباری که نقل کرده این است فی البحار ان لقائمنا اربع علامات من اربعه نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف

والأنتظار و اما العلامه من عیسی ما قالوا فی حقه و اما العلامه من یوسف السجن والتقیه و اما العلامه من محمد یظهر باثاره مثل القرآن.

جواب از استدلال به حدیث (ان لقائمنا اربع علامات من اربعه نبی)

این حدیث را هم در بحار به چند سند نقل کرده است و هیچ یک موافق به آنچه حضرات نقل می کنند نیست پس در باب مافیه (ع) من سنن الأنبیاء نقل می کند به اسنادش عن ابی بصیر قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعه انبیاء سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسی فخالف یترقب و اما من یوسف فالسجن و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت و اما من محمد (ص) فالسیف و دو سند دیگر برای این روایت ذکر کرده و باز به اسنادش از ابی بصیر قال سمعت اباجعفر (ص) یقول فی صاحب الامر سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسی فخائف یترقت و اما من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی و اما من یوسف فالسجن والتقیه و اما من محمد (ص) فالقیام بسیرته و تبیین اثاره ثم یضع سیفه علی عاتقه ثمانیه اشهر و لا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت و کیف یعلم الله عزوجل قد [صفحه ۳۰۰] رضی قال یلقی الله عزوجل فی قلبه الرحمه و باز روایت کرده به اسنادش عن ابی بصیر قال قال ابوعبدالله (ع) ان فی صاحب هذا الأمر سننا من الأنبیاء سنه من موسی بن عمران و سنه من عیسی و سنه من

یوسف و سنه من محمد صلی الله علیه و آله فاما سنه من موسی فخائف یترقب و اما سنه من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی و اما سنته من یوسف فالستر جعل الله بینه و بین الخلق حجابا یرونه و لا یعرفونه و اما سنته من محمد (ص) فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته و در باب سیر و اخلاق آن حضرت نیز روایت می کند عن ابی بصیر قال سمعت اباجعفر الباقر (ع) یقول فی صاحب هذا الأمر شبه من اربعه انبیاء شبه من موسی و شبه من عیسی و شبه من یوسف و شبه من محمد (ص) فقلت ما شبه موسی قال خائف یترقب قلت و ما شبه عیسی فقال قیل فیه ما قیل فی عیسی قلت فما شبه یوسف قال السجن والغیبه قلت و ما شبه محمد (ص) قال اذا قام سار بسیره رسول الله الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیه اشهر هرجا هرجا حتی یرضی الله قلت فکیف یعلم رضا الله قال یلقی الله فی قلبه الرحمه حال ملاحظه کن که هیچ یک از این روایات موافق با آنچه حضرات نقل می کنند نیست و وضع عبارت هم پیداست که از امام نیست زیرا که خارج از قواعد عربیت است و عرب اربعه نبی نمی گوید و همچنین جواب اما تفصیلیه باید مبدو بفاء باشد مثل اما العلام فکان ابواء مؤمنین و همچنین اما السفینه فکانت لمساکین و همچنین اما الجدار فکان لغلامین یتیمین و همچنین لفظ علامت در این موقع به نظر دور از سیاق کلام عرب است و در این همه اخبار که به این مضامین وارد شده به

لفظ علامت ندیده ایم و غالب به لفظ سنه یا شبه فرموده اند و در حدیثی فرموده اند دار فی القائم مناتلته ادارها فی ثلثه من الرسل خلاصه که ماخذ این روایت که می کنند همین اخبار است که ذکر شد و غیر از این در مظانش دیده نشده و وجه استدلال حضرات این است که چون در این حدیث بیان قهر و غلبه آن حضرت نشده است و این ملاعین هم الحمدلله قهر و غلبه حاصل نکردند لهذا این حدیث را پسندیده اند و همچنین به آثار مثل القرآن را هم که جعل کرده اند دیگر استدلال تمام است که او هم آثاری مثل قرآن داشته و اما انسان خجالت می کشد که ذکر کلمات این مرد را پهلوی قرآن بکند چه جای اینکه آنها را مثل قرآن بخواند و نمی دانم وجه شباهت چیست سوای همینکه مدعی شده که بهتر از قرآن است و الا ملاحظه می کنی عربی نیست و تمام مزخرفات است عنوان مطلبی می کند و بعد بیانی می کند که هیچ ربط به آن عنوان ندارد احکام می کند که به کلی بر خلاف حکمت است و بر خلاف عدل و بر خلاف سنت همه ی انبیاء و اولیاء که دیگر در این مقام در صدد شرح زیادتر نیستیم و شاید بعد از این ان شاء الله بیاید به علاوه اینکه ملاحظه کردی در اخبار که سنتش از محمد (ص) این است که آثار او را بیان می کند و به سیرت او راه می رود و ماخذ آثار مثل القرآن که جعل کرده اند و تبیین [صفحه ۳۰۱] آثاره بوده و ملاحظه کن که به کلی بر خلاف مفاد آن دلالت می کند زیرا

که معنی تبیین آثاره این است که همان آثار از پیغمبر (ص) را بیان کند و شبهه نیست که تبیین آثار تاکید همان آثار است نه اینکه تاسیس وضع جدید باشد پس این کلمه نقل به معنی هم نیست بلکه به کلی جعل است خلاصه و اما سنن سایر انبیاء در این روایات بطور اجمال بیان شده است ولی در روایات دیگر شرح داده شده و اگر بخواهیم همه ی آنچه روایت شده نقل کنیم سخن بطول می انجامد اما به قدر ظهور مراد انشاء الله ذکر می کنیم در بحار از محمد بن مسلم نقل کرده است قال دخلت علی ابی جعفر (ع) و انا اریـد ان اساله عن القائم من آل محمد (ص) فقال لی مبتدئا یا محمد بن مسلم ان فی القائم من آل محمد (ص) شبها من خمسه من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد (ص) فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته و هو شاب بعد کبر السن و اما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغیبته من خاصته و عامته و اختفاؤه من اخوته و اشکال امره علی ابیه یعقوب مع قرب المسافه بینه و بین ابیه و اهله و شیعته و اما شبهه من موسی فدوام خوفه و طول غیبته و خفاء ولادته و تغیب شیعته من بعده بما لقوا من الاذی والهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره و ایده علی عدوه و اما شبهه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی قالت طائفه منهم ما ولد و قالت طائفه مات و قالت طائفه قتل و سلب و اما شبهه من

جده المصـطفی (ص) فخروجه بالسـیف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله (ص) والجبارین والطواغیت و انه ینصر بالسیف والرعب و انه لا تردله دایه و ان من علامات خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحه من السماء فی شهر رمضان و مناد ینادی باسـمه و اسم ابیه و اخبـار دیگر بـاز در این بـاب وارد شـده است و مولاـی بزرگوار من در تثقیف الاود به تفصـیل بیان فرموده است و بعـد از فرمایش ایشان دیگر حاجت به بسط زیاده بر این نیست و در همین یک حدیث ملاحظه کن و ببین که خوف و تقیه و غیر اینهـا همه مال زمان غیبت است و زمان ظهور به کلی این اوضاع منقلب می شود بگـذرد این روزگار تلـخ تر از زهر بـار دیگر روزگـار چون شـکر آیـد و این مرد همه خوف و زحمتش مـال زمـان ظهورش بود و پیش از آنکه ادعا کنـد کسـی کـاری به او نـداشت و محـل اعتنا نبود و اختفائی در ولادتش هم نبود و در صـدد قلع و قمع پـدر و مادر او هم به احتیاط از او نبودند خلاصه که هیچ شباهت در این مرد با انبیاء خدا نبود و عبث این اخبار را درباره او می خوانند.

استناد به حدیث که در مورد امتحان و فتنه آمده است

اشاره

و بـاز گفته است و احـادیث امتحـان و افتتان از حـد تواتر گذشـته است و کـذلک اخبار ماثوره که به ذکر ظهور قائم و خروج سیف و غلبه و سـلطنت شماها را در این مدت تسلی دادیم و نگاه داشتیم لا تحصی است و خروج سیف سیف بیان و مظلومیت است که مهلک من هلک عن بینه است و محیی

من حی عن بینه و بـا سـنت الهیه هم مطـابق است و کـذلک سـلطنت سـلطنت حقیقیه است که [صـفحه ۳۰۲] و ان جنـدنا لهم الغـالبون و یـابی الله الا ان یتم نوره است و با آیات و اخبار و انفس و آفاق هم موافق است چنانچه دیـده ایم که با منع من علی الارض بجان در راه محبت محبوبشان جان می دهنـد و غلبه به غنی محال بوده و هست در عصـمت رجعت لابـد للناس من ان یمحصوا و یغربلوا و یمیزوا حتی یسـتخرج فی الغربـال خلق کثیر و فیه ان هـذا الامر لایاتیکم الا بعـد ایاس لا والله حتی تمیزوا لا والله حتی تشقی من یشقی و یسعد من یسعد و فیه تفتنون کما یفتن الذهب ثم تخلصون کما یخلص الذهب و فیه لابد ان تکون فتنه یسـقط فیها کل بطانه ولیجه حتی یسـقط فیها من یشق الشـعر بشـعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا و فیه هیهات هیهات لا والله لا یکون ما تمـدون الیه اعینکم حتی تمحصو الا والله لا یکون ما تمـدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حـتی یشـقی من یشـقی و یسـعد من یسـعد و فیه و قـد حلـف ابوجعفر (ع) انه هو المضـطر فی کتـاب الله امن یجیب المضـطر اذا دعاه فیکشف السوء باری دعای نـدبه و عهدنامه و کلمه مبارکه عجل الله فرجه مؤید این بیانات است و احادیث انه اقرب منی باللبن و اخف فوق الدابه و انه شاب و انه فی الاصـلاب و انه یقوم من قبره ای بطن امه به اختلاف عبارات و بیانات و روایات و او

است و دابه الارض و به مظلومیت کبری ظاهر می شود بسیار است.

جواب

گویا از دروغهای طولانی مصنف را ملالی گرفته است که مختصر کرده کاش بیشتر ملول می شد که به سکوت صرف می رسید باری اما اخبار امتحان و افتتان بسیار است و بعضی از آنها همین فقرات است که روایت کرده و نسبت بعصمه و رجعت که داده است گویا سهو باشد زیرا که در آنجا ندیدیم ولی در بحار و عوالم هست و جزئی تغییری هم دارد اما چون مخل به معنی نبود متعرض نشدیم اما نمی دانم از این اخبار چه فهمیده است که آنها را شاهد خود قرار داده یقین گمان کرده است که هنوز خلق در ظهور امام (ع) باید امتحان بشوند و هر کس شقی می شود بشود و هر کس سعید می شود بشود و حال اینکه مقصود ائمه ما از این اخبار این نبوده است بلکه مقصود این است که در طول غیبت خلق امتحان می شوند و مؤمن و کافر هم جدا می شوند و همین که آن حضرت تشریف می آورد کفار را قتل می کند و عمده مقصود از این امتحان در دنیا همین است که کسی که مستحق قتل است از آنکه مستحق نیست جدا بشوند چنانکه اخبار صریحه در این باب وارد شده است و در عصمت و رجعت و بحار روایت فرموده اند عن ابن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له ما بال امیرالمؤمنین (ع) لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا قال لایات فی کتاب الله عزوجل لو تزیلوا العذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما قال قلت و ما یعنی بتزایلهم قال و دایع مؤمنین

فی اصلاب قوم کافرین و کذلک القائم لن یظهر ابدا حتی تخرج و دایع الله عزوجل فاذا اخرجت ظهر من اعداء الله فقتلهم و عن ابراهیم الکرخی قال قلت لابی عبدالله (ع) [صفحه ۳۰۳] او قال له رجل اصلحک الله الم یکن علی (ع) قویا فی دین الله عزوجل قال بلی قلت کیف ظهر علیه القوم و لم یمنعهم و کیف لم یدفعهم و ما منعه فی ذلک قال آیه فی کتاب الله عزوجل منعته قال قلت رای ایه قال قوله لو تزیلوا العذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما اذ کان له عزوجل ودایع مؤمنون فی اصلاب قوم کافرین و منافقین فلم یکن علی (ع) لیقتل الاباء حتی تخرج الودایع فلما خرج الودایع ظهر علی من ظهر و کذلک قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودایع الله فاذا ظهرت یظهر علی من ظهر فقتله پس ببین که مقصود از این امتحانات همین قتل بوده است و الا امتحان بدون قتل در زمان سایر ائمه و انبیاء (ص) هم می شده است و باز این مطلب را امام (ع) مفصلا بیان فرموده است در حدیث طویلی که در بحار از سدیر صیرفی از حضرت صادق (ع) نقل نموده است و مفضل نیز حاضر بود که فرمود و اما ابطاء نوح (ع) فانه لما استنزل العقوبه علی قومه من السماء بعث الله عزوجل جبرئیل الروح الامین بسبع نوایات فقال یا نبی الله ان الله تبارک و تعالی یقول لک ان هولاء خلایقی و عبادی و لست ابیدهم بصاعقه من صواعقی الا بعد تاکید الدعوه والزام الحجه فعاود اجتهادک فی الدعوه لقومک فانی مثیبک علیه و

اغرس هـذا النوى فـان لـک فی نباتها و بلوغها و ادراکها اذا اثمرت الفرج و الخلاص فبشـر بـذلک من تبعک من المؤمنین فلما نبتت الاشـجار و تازرت و تسوقت و تغصـنت و اثمرت و زهی الثمر علیها بعـد زمن طویل اسـتنجز من الله سـبحانه و تعالی العده فامره الله تعالی ان یغرس من نوی تلک الاشـجار و یعاود الصبر والاجتهاد و یؤکـد الحجه علی قومه و اخبر بذلک الطوایف التی امنت به فارتـد منهم ثلثمـاه رجل و قالوا لو کان ما یـدعیه نوح حقا لما وقع فی وعـد ربه خلف ثم ان الله تبارک و تعالی لم یزل یامره عنـد کل مره ان یغرسـها تاره بعـد اخری الی ان غرسـها سـبع مرات فما زالت تلک الطوایف من المؤمنین ترتد منهم طائفه بعد طائفه الی ان عاد الی نیف و سـبعین رجلا فاوحی الله عزوجل عند ذلک الیه و قال یا نوح الان اسفر الصبح عن اللیل لعینک حین صـرح الحق عن مخضه وصـفی الامر للایمان من الکـدر بارتداد کل من کانت طینته خبیثه فلو انی اهلکت الکفار و ابقیت من قدارتـد من الطوایف التی کـانت امنت بک لما کنت صـدقت وعـدی السابق للمؤمنین الـذین اخلصوا التوحیـد من قومک و اعتصـموا بحبـل نبوتـک بـان اسـتخلفهم فی الاـرض و امکن لهم دینهم و ابـدل خوفهم بالاـمن لکی تخلص العباده لی بـذهاب الشک من قلوبهم و کیف یکون الاسـتخلاف والتمکین و بـدل الخوف بالأمن منی لهم مع ما کنت اعلم من ضـعف یقین الذین ارتدوا و خبث طینتهم و سوء سـرایرهم التی کانت نتایج النفاق و سـنوخ الضلاله فلو انهم تنستموا من الملک الذی اتی المؤمنین وقت الاستخلاف

اذا اهلکت اعدائهم لنشقوا روایح صفاته و لاستحکمت سرایر نفاقهم و تابد خیال ضلاله قلوبهم و کاشفوا اخوانهم بالعداوه [صفحه ۳۰۴] و حاربوهم علی طلب الریاسه والتفرد بالامر والنهی و کیف یکون التمکین فی الدین و انتشار الامر فی المؤمنین مع اثاره الفتن و ایقاع الحروب کلا فاصنع الفلک باعیننا و وحینا قال الصادق (ع) و کذلک القائم (ع) تمتد ایام غیبته لیصرح الحق عن مخصه و یصفوا الایمان من الکدر بارتداد کل من کانت طینته خبیثه من الشیعه الذین یخشی علیهم النفاق اذا احسوا باستخلاف و التمکین والامن المنتشر فی عهد القائم (ع) قال المفضل فقلت یاابن رسول الله ان النواصب یزعم ان هذه الایه نزلت فی ابی بکر و عمر و عثمان و علی قال لا یهدی الله قلوب الناصبه متی کان الدین الذی ارتضاه الله و رسوله متمکنا بانتشار الا من فی الامه و ذهاب الخوف من قلوبها و ارتفاع الشک من صدورها فی عهد واحد من هؤلاء و فی عهد علی (ع) مع ارتداد المسلمین والفتن التی کانت تشور فی ایامهم والحروب التی کانت تنشب بین الکفار و بینهم ثم تلا الصادق (ع) حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا خلاصه فرمایش آن حضرت این است که بعد از آنکه حضرت نوح (ع) قوم خود را نفرین فرمود خداوند جبرئیل را فرستاد نزد آن حضرت و هفت دانه هسته خرما فرستاد و فرمود که اینها بندگان منند و به صاعقه آنها را هلاک نمی کنم مگر بعد از الزام حجت تو هم کوشش کن و در این باب هسته ها را غرس کن همینکه ثمر داد فرج می رسد و

به مؤمنین هم خبر بده حضرت بفرموده عمل کرد همین که درختها ثمر داد باز خداوند امر فرمود که هسته آنها را غرس کن و باز کوشش کن در دعوت در این وقت سیصد نفر از قوم او مرتد شدند و گفتند اگر نوح صادق بود در وعده خدای او خلف نبود به همینطور تا هفت مرتبه و در هر دفعه جماعتی مرتد شدند و هفتاد و کسری ماندند وحی رسید که حال دیگر طینتهای خبیثه از طیبه جدا شد و اگر من کفار را هلاک می کردم و این جماعت منافقین را باقی می گذاشتم وعده من به مؤمنین که آنها را در زمین خلیفه کنم و متمکین در دین نمایم و خوف ایشان را به امن بدل کنم تا اینکه عیادت مرا از روی خلوص و یقین بکنند این وعده صدق نمی شد زیرا که منافقین در میانه آنها بودند و باز بنای حسد و طلب ریاست و فساد را می گذاشتند این است که به این تفصیل آنها را از مؤمنین جدا کردم تا وعده ام صدق شود و حال کشتی را بساز بعد حضرت صادق (ع) فرمود که همچنین است امر قائم (ع) غیبت او طول می کشد تا همه منافقین از مؤمنین جدا بشوند به سبب طول غیبت آن وقت امام بر می خیزد و خلیفه در زمین و متمکن در دین می شود و امن در عالم منتشر می شود مترجم گوید که جهت امن این است که دشمنان را هلاک می کند همچنانکه نوح هلاک کرد بعد مفضل عرض کرد که نواصب گمان می کنند که آیه استخلاف و تمکین درباره ی ابوبکر و عمر و عثمان و علی است

فرمود خدا هدایت نکند قلوب ناصبه را کی دینی که خدا و رسول (ص) پسندیده اند متمکن بود به انتشار امن در امت و ذهاب خوف از [صفحه ۳۰۵] قلوبشان و ارتفاع شک از سینه هاشان در عهد یکی از اینها و عهد علی (ع) با ارتداد مسلمین و فتنه هائی که بر انگیخته می شد و جنگهای که میانه کفار و آنها واقع می شد خلاصه پس ملاحظه کن که غرض از امتحانها چیست و به کجا باید برسد امروز تو ملاحظه می کنی که دایم مردم در انقلاب اند و هر روز یکی مؤمن می شود و یکی کافر می شود و یکی مرتد می گردد و کجا رسیده است به آنجا که مؤمنین محض شده باشند و کفار محض و علاوه که ودایع مؤمنین در اصلاب کفار هست و خورده خورده بیرون می آیند و ملحق به مؤمنین می شوند و در کلیه این مطلب برای ما و شما هیچ یک شبهه نیست نهایت شما مؤمن را معتقد به عقیده ی خود می دانید و ما مؤمن را معتقد به عقیده خود و علی ایحال شبهه نیست که از مسلمین و شما هر دو هی زیاد و کم می شوند پس معلوم است که هنوز اختلاط هست و از اخبار دانستی که تا وقتی که اختلاط هست امام (ع) تشریف نمی آورد و احیانا نادریهم در میان بماند در همان اوایل ظهور امام (ع) باز هر کسی به اصل خودش بر می گردد تا هر که مستحق قتل هست کشته شود و زمین از لوث آنها پاک شود و استخلاف و تمکین واقعی حاصل شود و از همین فقره حدیث که امام (ع) در جواب مفضل فرمود بطلان

مزخرفات این مرد را بفهم که می گوید خروج سیف سیف بیان و مظلومیت است و کذلک سلطنت سلطنت حقیقیه است که ان جندنا لهم الغالبون و یابی الله الا ان یتم نوره ملاحظه کن که امام (ع) فرمود که عهد حضرت امیر (ع) وقت این استخلاف و تمکین نبود زیرا که این همه ارتداد مسلمین و فتنه ها و حروب واقع می شد و علاوه که غالب اصحاب خود حضرت امیر (ع) منافقین بودند و اگر می خواست حضرت بدعتهای خلفا را تغییر دهد قبول نمی کردند چنانکه در حالاتشان مذکور است و سیف بیان و مظلومیت را داشته اند و سلطنت حقیقیه را هم داشته اند و همچنین سایر ائمه همه امرشان به این منوال بوده است و خودشان فرمودند که متی سلبنا الملک یعنی در حقیقت و باطن کسی ملک را از ما سلب نکرده است اما معذلک در ظاهر ملک ایشان را غصب کرده بودند و بر منبر ایشان بالا رفته بودند پس اگر به سلطنت باطنی باشد که این همه وعده و وعید از چه جهت است خدا می داند که هوش از سر انسان می رود که در چه امور واضحه بدیهیه انسان باید پا بیفشرد و در صدد اثبات برآید و آیه ی و ان جندنا لهم الغالبون که می خواند آیات بعدش را ملاحظه کن که می فرماید فتول عنهم حتی حین و ابصرهم فسوف یبصرون افبعذابنا یستعجلون فاذا انزل بساحتهم فساء صباح المنذرین خود آیات واضح است که اشاره به عذاب به واسطه ی قائم (ع) می کند و از قمی ره روایت شده است که مراد نزول عذاب است به ساحت بنی امیه و اشباع ایشان در آخر الزمان پس

غلبه دنیاوی چند خداوند بعد از حجت و برهان به شمشیر صاحب الامر (ص) خواهد بود و همچنین [صفحه ۳۰۶] مراد از اتمام نور اتمام آن است به واسطه ی قائم آل محمد (ع) هر گاه بیرون بیاید تا اینکه خداوند غالب بکند او را بر کل دین تا اینکه عبادت کرده نشود غیر خداوند چنانکه در بحار نیز از قمی ره نقل کرده و نه می دانم با وجود بودن این همه کفار و مشرکین و نواصب و منافقین غیر خدا عبادت کرده می شود یا نه اگر نمی شود که چرا سعی دارید مردم را از عبادت خدا باز دارید یا از راهی که دارند به راه دیگر ببرید و اگر عبادت شیطان را می کنند چنانکه صریح کلمات شماست پس بعد از شصت سال معلوم است که هنوز صاحب الامر (ع) نیامده که به اینجا برسد زیرا که مدتهائی که معین شده است برای ظهور و غلبه ی او اینقدرها نیست چنانکه در اخبار فرموده اند که هشت ماه شمشیر او بر شانه او است و می کشد تا خداوند در قلب او رحمت القا کند خلاصه پس اینها که می گویند همه مزخرفات است و عاقل به این سخنان گوش نمی دهد و اما آنچه می گوید که اخبار ماثوره که بذکر ظهور قائم و خروج سیف و غلبه و سلطنت شماها را در این مدت تسلی دادیم و نگاه داشتیم لا تحصی است لا تحصی در این مورد گفته نمی شود زیرا که دو سه حدیث بیشتر نیست آن هم وقتی که ملاحظه کنی دلیل مطلب او نمی شود در بحار نقل کرده است از علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن

موسی (ع) ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس کما روی و ما روی فی اعادیکم قد صح فقال (ص) ان الذی خرج فی اعدائنا کان من الحق فکان کما قیل و انتم عللتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج یعنی چه حکایت است که آنچه روایت شده است در شما از وقایع عظیمه نیست هم چنانکه روایت شده در اعادی شما واقع شده است فرمود آنچه بیرون آمده است در اعداء ما از حق بوده است پس بوده همچنانکه گفته شده و شما مشغول کرده شده اید بامانی پس بیرون آمده است به سوی شما هم چنانکه بیرون آمده و در روایت دیگر است از آن حضرت (ع) که ان الشیعه تربی بالامانی منذ ماتی سنه و قال یقطین لابنه علی ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قیل لکم و لنا من مخرج واحد غیر ان امرکم حضرکم فاعطیتم مخصه و کان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی و لو قیل لنا ان هذا الامر لا یکون الی ماتی سنته او ثلثماه سنه لقست القلوب و لرجعت عامه الناس عن الاسلام و لکن قالوا ما اسرعه و ما اقربه تالفا لقلوب الناس و تقریبا الفرج حضرت فرمود بدرستی که شیعه تربیت کرده می شوند بامانی و آرزوها مدت دویست سال و یقطین که از اتباع بنی عباس بود از پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم (ع) بود سوال کرد که چه حکایت است که برای ما گفته شد و همانطور شد و برای شما گفته شد و نشد آن طور علی در

جواب گفت که آنچه به شما و ما گفته اند هر دو از مخرج واحد است مترجم گوید زیرا که هر دو را پیغمبر و ائمه (ص) فرموده اند غیر از اینکه امر شما وقتش رسیده بود و حقیقت واقع را به شما دادند و همانطور شد و امر ما وقتش [صفحه ۳۰۷] نرسیده است پس ما را به آرزوها مشغول کردند و اگر گفته می شد به ما که این امر نمی باشد تا دویست سال یا سیصد سال هر آینه دلها قسی می شد و عامه مردم از اسلام بر می گشتند و لکن فرمودند که چه زود است و چه نزدیک به جهت تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج و معلوم است که علی بن یقطین این بیان را از امام (ع) شنیده بوده باری سابقا اخباری چند نقل کرده ایم که از زمان سیدالشهداء (ع) تا آخر ائمه شیعه منتظر ظهور امام (ع) بوده اند و موافق اخبار محتمل بوده است که یکی از این بزرگواران به امر برخیزد و جور و ظلم را از عالم براندازد ولی به حسب مصالح متجدده تاخیر افتاده است چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود کان هذا الامر فی و آخره الله و یفعل بعد فی ذریتی ما یشاء پس ایشان عین واقع را فرموده اند نهایت مصالح خلقیه تاخیر شده است چنانچه کسی اگر بگوید الان می آیم ان شاء الله و بعد برای او مانعی برسد که نتواند بیاید نمی توان گفت که دروغ گفته و اگر طبیبی به مریض بگوید که دیگر باکی نداری و فردا به تو نان خواهد داد و امشب مریض ناپرهیزی کند یا تصرف هوائی در او شود

و تب کند و طبیب صبح نان ندهد نمی توان گفت دروغ گفته زیرا که بنابراین بود اما به واسطه ی عرض بدا شد و از احتمال قیام ایشان هم که بگذریم هم چنانکه در این حدیث بیان فرموده اند این تربیت را در عرض این دویست سال که از همان زمان سیدالشهداء است تا زمان غیبت فرموده اند به جهت حفظ قلوب شیعه و چه بسیار از اسرار که به جهت عدم تحمل مردم آشکار نمی شود و اما برای کسانی که متحمل بوده انـد اظهار فرموده اند و اخبار لا تحصـی دلیل این مطلب است و این امانی که در این مقام فرموده انـد مراد از جهت وقت ظهور آن حضـرت است نه اینکه مراد این باشد که بعد از آنکه تشـریف بیاورد شمشیری بنـا شـد و قوت و قـدرت و سـلطنت ظـاهره نباشـد زیرا که کلام خداونـد صـدق است و پیغمبر و ائمه (ص) اصـدق الصـادقین هسـتند و شـبهه نیست که این وعـده را فرموده انـد و البته میان حال زمان ایشان با زمان قائم (ع) تفاوت هست و اگر هیـچ تفاوت نباشـد البته کلام ایشان دروغ صـرف می شود ولی دروغ نفرمودند اما همین فرموده اند که عما قریب مثلا خواهد شد و در صورتی که قریب و اما و تو تحدیدی جزئی بکنیم و واقع نباشد دلیل کذب گوینده نیست و حتم نیست که مقصود او را بفهمیم چنانکه خداونـد فرموده یرونه بعیـدا و نراه قریبا پس تعلیلی که شـده است همین که به این الفاظ فرموده انـد نه اینکه در اصل وقوع آن کیفیت باشد زیرا که اگر هیچ فرق میان آن وقت و زمان ظهور نباشد و به قول تو

به همـان سـیف بیـان و مظلومیت و سـلطنت بـاطنیه باشـد سـایر انبیـاء و ائمه هم بـدون شـبهه داشـتند پس معنی این چیست که فرمودند دولتنا اخر الدول این چه دولتی است که باید بیاید و از زمان آدم تا آن زمان نبوده و معنی این چیست که یملاء قسـطا و [صفحه ۳۰۸] عـدلا کمـا ملئت جورا و ظلما والله که خیلی امر ائمه ما را بازی گرفته انـد و به همین حرفهای مفت مردم را از صرافت دین می اندازنـد و آنچه گفته که با سـنت الهیه هم موافق است مگر همین سـنت الهیه نبود که آخر قوم نوح را هلاک فرمود مگر معـدودی از مؤمنین و همین سـنت الهیه نبود که فرعون و اشـیاع او را هلاک کرد و همچنین سایر انبیائی که عذاب نازل کردنـد و کفار قوم خود را هلاک کردنـد همه ی اینها سـنت الهیه است که بایـد در این امت نیز جاری شود و اینها دیگر امری نیسـت که متحمـل تاویـل باشـد زیرا که همه ی اهـل تواریـخ و سـیر نقـل می کننـد و آنهـا دیگر اهـل تاویـل نبودنـد که کلامشـان بر غیر ظـاهر حمـل شود و عجب این است که این جمـاعت این زمـان را زمان قیامت و رجعت می شـمرند و البته هر کسـی در قیامت بایـد به جزای عمل خود برسد و یقین است که کسـی را که معذب می کنند خود او باید متالم از عذاب بشود نه اینکه تو در خارج بگوئی معذب است و خود او در کمال عیش و لذت باشد زیرا که عذاب و نعمت هر کسی نسبت به حال خود او است نه دیگری حال آن عذابی

که به کفار رسیده که خودشان درک آن را کرده اند چیست و اگر این به حسب اعتقاد دیگری است که ما هم والله الان شما را در جهنم می دانیم آیا شما هیچ درک تالمی از خود می کنید باری و اما آنچه گفته که این جماعت با منع من علی الأرض در راه محبوب شان جان می دهند نمی دانم مقصود چیست به مناسبت کلام پیش یعنی غلبه ی ایشان در جان دادن است خداوند این غلبه شما را زیاد کند که همه در راه محبوبتان جان دهید خوارج نهروان و اصحاب جمل و اصحاب معویه هم جان در راه محبوبشان دادند پس غالب شدند و حضرت سیدالشهداء (ع) که شهید شد نفس کشته شدن را غلبه نشمرد بلکه از حیث مال امر آن را غلبه شمردند چنانکه وقتی که یزید عرض کرد به سر مقدس آن حضرت که لاینا الغلب یا ابن ابی تراب فرمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی مال امر من به غلبه خواهد بود که فرزندم حجت بن الحسن (ع) می آید و از شما انتقام می کشد و خود من بر می گردم و از شما خون خود را می گیرم در قیامت نیز من منعم به نعمتها خواهم بود و تو معذب خواهی بود پس ظهور غلبه را برای یوم منقلب فرمود نه برای آن روز و اگر نفس کشته شدن دنیائی غلبه بود که در همان روز از قشون یزید اضعاف قشون سیدالشهدا کشته شدند و تا کسی واقعا تن به مرگ نداده باشد برابر سیدالشهداء (ع) و حضرت عباس و حضرت علی اکبر و شجاعان اصحاب ایشان نمی ایستد پس همه ی این بدبختان اهل

حق بوده انـد و غالب شدند حقیقت هیهات هیهات همه ی اینها خرافات است و اما آنکه گفته غلبه به غنی محال بوده و هست حق دارد آدم فقیر بیچار که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شی ء خاصه وقتی که جاهل باشد از این قبیل سخنان بسی می گوید اما نه دل خودش خوش می شود نه دیگری از صاحبان عقل گول می خورد سلیمان بن داود که غلبه او به غنی شهره ی آفاق است مگر پیغمبر خدا نبود پیغمبر خدا (ص) که صد شتر و هزار گوسفند [صفحه ۳۰۹] می بخشید غلبه به غنی حاصل نمود و امـام (ع) فرمود به شخصـی مگر تو گمـان می کنی خداونـد دنیا را برای دشـمنان ما خلقت فرموده است و خداونـد در کتاب مجید خود فرموده قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوه الدنیا خالصـه یوم القیمه کـذلک نفصـل الایـات لقوم یعلمون قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم والبغی بغیر الحق و ان تشـرکوا بـالله مـا لم ینزل به سـلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون یعنی بگو ای پیغمبر که حرام کرده است زینت خـدا را که بیرون آورده است برای بنـدگان خـود و طیبـات از رزق را بگـو که اینهـا از برای مـؤمنین است در حیوه دنیـا ولی کفـار غصـبا شرکت می کننـد و در قیامت خالص است از برای قومی که می دانند بگو که خداوند حرام فرموده فواحش ظاهریه و باطنیه را و گناه و ظلم بغیر حق را و اینکه شریک بگیرید با خدا آنچه سلطانی بر آن

نـازل نفرمـوده و اینکه بر خـدا ببندیـد آنچه نمی دانیـد پس بـبین که خداونـد دنیـا را بر مـؤمنین حرام نفرموده است بلکه برای خودشـان خلقت فرمـوده است نهـایت کفـار غصب کرده انـد و در یـوم قیـامت که حقیقت قیـامت صـغری است و یوم ظهور و رجعت است خالص می شود برای برای مؤمنین بعـد محرمات را بیان می فرمایـد و از روی انصاف نظر کن که همه اش درباره ی این جمـاعت مبـدعین عین واقع است در برهـان روایت کرده است اخبـار بسـیار که ائمه ی ما (ص) خود لباسـهای فاخر می پوشـیده انـد و امر بـه پوشـیدن می فرمودنـد و این آیه را تلاـوت می فرمودنـد و از جمله حـدیثی است که عبـاس بن هلاـل به حضرت امام موسای کاظم (ع) عرض کرد جعلت فداک چه قدر در نظر مردم خوش می آید که کسی غذای درشت بخورد و لباس خشن بپوشد و خشوع بکند فرمود آیا ندانسـته که یوسف (ع) نبی پسـر نبی بود قباهای دیباج می پوشید که تکه های آن طلاـ بود و در مجـالس فرعون می نشـست و حکم می فرمود و مردم محتاج به لباس او نبودنـد که ببیننـد چیست ولی محتاج به عـدل او بودنـد و این است و جز این نیست که مردم از امام محتاجنـد به اینکه هر گاه بگوید صدق بگوید و هر گاه وعده کند وفا کند و هر گاه حکم کند به عدل باشد بدرستی که خداوند حرام نمی کند طعامی را و شـرابی را از حلال و این است و جز این نیست که حرام فرموده است حرام را کم باشـد یا زیاد و به تحقیق که خداوند فرموده قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات

من الرزق و از حضرت امیر (ع) روایت کرده است در کتابی که به اهل مصر مرقوم فرمود که بدانید ای بندگان خدا که متقین جمع کردند عاجل خیر و اجل آن را شریک شدند اهل دنیا را در دنیاشان و شریک نشدند با ایشان اهل دنیا در آخرتشان خداوند مباح کرد بر ایشان در دنیا آنچه کفایت بکند ایشان را و بی نیاز فرمود ایشان را و فرمود خدای عزوجل قل من زینه الله تا آخر [صفحه ۳۱۰] ساکن شدند دنیا را با فضل آنچه مسکون شد و خوردند آن را با فضل آنچه خورده شد شریک شدند اهل دنیا را در دنیاشان پس خوردند با ایشان از طیبات آنچه می خوردند و آشامیدند از طیبات آنچه می آشامند و پوشیدند از افضل آنچه می پوشند و منزل گرفتند افضل آنچه منزل می گیرند و تزویج کردند از افضل آنچه تزویج می کنند و سوار شدند از آنچه سوار می شوند و رسیدند به لذت دنیا با اهل دنیا و ایشان فردا همسایگان خدایند پس از او تمنا می کنند و او عطا می کند و دعوت ایشان رد کرده نمی شود و نصیب ایشان از لذت کم نمی شود پس به سوی این ای بندگان خدا مشتاق می شود هر که عقل دارد و عمل می کند به تقوای خدا و لا حول و لا قوه الا بالله تا آخر حدیث خلاصه که اخبار بسیار است در این باب و اگر در اخبار دیده که لباس قائم (ع) غلیظ است و غذای او درشت آن اخبار را هم ببین که مالهای دنیا همه برای او جمع می شود و پیش روی او خرمن می شود و

آنقدر عطا می کند که دیگر کسی محتاج به زکاه پیدا نمی شود و شما بعد از آنکه خود را فقیر و محتاج دیدید با اینکه الان برای صد دینار جان می دهید و معذلک شیطان امر را بر شما مشتبه کرده که از برای قائم و اصحاب او هم مال دنیا جمع نیست و تو این را بدان که کمال اجر در این است که با وجود فراهم بودن اسباب انسان طلبا لمرضات الله بر خود سخت بگیرد و انفاق کند نه اینکه به اصطلاح مستعوری از بی چادری باشد همه گدایان عالم غذای درشت و لباس غلیظ دارند و فضلی از برای ایشان نیست پس قائم (ع) و اصحاب او با وجود جمع بودن اسباب زاهدند در دنیا نه اینکه فراهم نباشد و دیگر اینکه مذموم است برای طبایع ضعیفه که باعث طغیان ایشان است همچنانکه فقر هم برای بعضی باعث نسیان است چنانکه در دعا از غنای مطغی و فقر منسی هر دو پناه می بری و اصحاب امام (ع) شانشان از این سخنان بالاتر است که به مال دنیا طغیان کنند یا به عدمش نسیان پیدا کنند پس جهت ممنوع بودن ایشان چیست باری هی سعی دارند که اوضاع ظهور را با وضع خود تطبیق کنند و آخر نخواهد شد و اما آنچه روایت کرده است از حضرت باقر (ع) که انه هو المضطر فی کتاب الله امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء اگر چه تصحیف کرده ولی چون مخل به معنی نیست متعرض نمی شویم و می گویم آیا این اضطرار از برای صاحب الامر (ع) باطنی است و در سلطنت باطنیه ایشان نعوذ

بالله فتوری به هم رسیده یا ظاهری است شبهه نیست که در سلطنت باطنیه ایشان هرگز فتور به هم نرسیده و اضطرار پیدا نکرده اند پس مسلم اضطرار ایشان ظاهری است که چون صلاح ملک را در دفع اعادی ندانسته اند و به آنها مهلت دادند این است که غصب حق ایشان را کرده اند و ایشان را مضطر نموده اند حال کشف سوء [صفحه ۳۱۱] که مراد کشف همین اضطرار ظاهری خواهد بود به چه منوال خواهد بود نه این است که باید رفع همین اضطرار ظاهر را نمود و آن ممکن نیست مگر به دفع دشمنان طوری که دیگر کسی قدرت غصب حق ظاهری ایشان را نداشته باشد و نیز فرموده است خداوند یجعلکم خلفاء الارض و این صریح است در اینکه اضطرار ایشان از همین جهت خلافت بوده است و قطعا خلافت باطنیه ایشان دست رس احدی از آحاد نیست که بتواند غصب کند همین خلافت ظاهری است که غصب کردند و ایشان را مضطر کردند و خداوند آن را به ایشان خواهد داد و کشف سوء اذیت دشمنان را خواهد نمود این است که در بحار در ذیل همین آیه مبارکه نقل می کند از حضرت باقر (ع) که این آیه نازل شده است درباره ی قائم (ع) که هر گاه بیرون آید عمامه می بندد و در نزد مقام نماز می گذارد و تضرع به سوی پرورنده ی خود می کند پس هیچ رایتی از او رد کرده نمی شود عرض می کنم که معنی رد نشدن رایت باطنی است یا ظاهری اما در باطن که هرگز رایت ایشان رد نشده است کسی که تو خودت می گوئی فعال لما یرید است

و سلطنت حقیقیه همیشه از برای ایشان هست و جندالله هم الغالبون پس رایت باطنیه ایشان هرگز بر نمی گشته و اضطراری از آن باب نداشته اند همه آن گفتگوها مال ظاهر است پس آیا باید دعای او مستجاب شود و خداوند کشف سوء بکند و خلافت زمین را به او بدهد و رایت او از هیچ جنگی خائب و خاسر و منکسر بر نگردد یا نه دل خود را به تاویلات خوش کرده اید آن هم به حرف مفت که یک کلمه واقعیت دار نیست باری و تاییدات دعای ندبه و عهد نامه و کلمه مبارکه عجل الله فرجه هم به همین منوال است فرجی که از برای امام (ع) خواهش می کنیم منظور فرج باطنی نیست زیرا که باطنا همیشه ایشان فرج دارند ولی در ظاهر است که اعداء غلبه دارند و بر آن حضرت تنگ گرفته شده طوری که غایب شده است و از خداوند مسئلت داریم که خداوند فرج او را نزدیک فرماید و دفع شر اعادی او را بنماید و اما احادیث انه اقرب منی باللبن و اخف فوق الدابه و انه شاب بلی به این مضامین اخبار وارد شده است نهایت این شخص تصحیف کرده فرمایش امام (ع) این است و ان صاحب هذا الأمر اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابه و هم چنین فرمودند و صاحبکم شاب حدث و در حدیثی فرمودند و یظهر فی صوره فتی موفق ابن ثلثین سنه و لکن اگر اینها حدیث امام است اینها هم هست که در عوالم از حضرت امام حسن (ع) نقل می کند در حدیث طویلی تا اینکه در وصف قائم

(ع) فرمود ذاک التاسع من ولد اخی الحسین ابن سیده الاماء یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهره بقدرته فی صوره شاب ابن دون اربعین سنه ذلک لیعلم ان الله علی کل شی ء قدیر و از حضرت رضا (ع) نقل کرده که [صفحه ۳۱۲] از آن حضرت سؤال شد که ما علامه القائم (ع) منکم اذ اخرج قال علامته ان یکون شیخ السن سنات المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه ابن اربعین سنه او دونها و ان من علامته ان لا یهرم بمرور الایام واللیالی علیه حتی یاتی اجله و حضرت صادق (ع) فرمود به سدیر در حدیث طویلی در سنن انبیاء که در او است و جعل له من بعد ذلک عمر العبد الصالح اعنی الخضر دلیلا علی عمره تا اینکه در آخر حدیث فرمود و اما العبد الصالح الخضر (ع) فان الله تبارک و تعالی ما طول عمره لنبوه قدرها له و لالکتاب ینزل علیه و لا لشریعه ینسخ بها شریعه من کان قبله من الأنبیاء و لاماته یلزم عباده الاقتداء و لا لطاعه یفرضها له بلی ان الله تبارک و تعالی لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم (ع) فی ایام غیبته ما یقدر و علم ما یکون من انکار عباده بمقدار ذلک العمر فی الطول طول عمر العبد الصالح من غیر سبب اوجب ذلک الا لعله الاستدلال به علی عمر القائم (ع) و لیقطع بذلک حجه المعاندین لئلا یکون للناس علی الله حجه پس اگر اینها حدیث است و اقرب عهدا باللبن منی یعنی بحسب منظر قریب العهدتر بشیر دیده می شود نه اینکه تازه تولد کرده باشد

و اما روایت انه فی الاصلاب سابقا جواب داده شده که اولا آن را در کتب معتبره ندیده ایم و اعتمادی به آن نیست ثانی اینکه موافق روایتی که سابق کردی پیغمبر (ص) فرموده است که زمانی بر امت من خواهد آمد که خواهند گفت قائم متولد شده و قائم هنوز در اصلاب است و این زمان آمد و گذشت زیرا که از اخبار ثابت کردیم که از زمان سیدالشهداء (ع) تا آخر ائمه بسیاری از شیعه چنین گمان می کردند که یکی از ائمه ماضین قائم هستند حتی در حدیثی می فرماید که هر یک از ما متولد می شویم اصحاب ما گردن می کشند که این است قائم تا خداوند او را می برد و دیگری بر می خیزد پس این عبارت هم اگر حدیث باشد مال آن روز است نه امروز و اما انه یقوم من قبره ای بطن امه این حدیث را هم در کتب معتبره ندیده ایم خود او هم نسبت نمی دهد که از کجا روایت می کند و ملاحظه می کنی که اخباری را که نسبت می دهد چه قدر تصحیف و تغییر در آنها است بلکه نسبت به کتابی می دهد که نیست در آن کتاب پس آنچه نسبت نمی دهد دیگر چگونه محل اعتماد است و اگر هم در جائی دیده باشد ظاهر این است که کلمه ی ای بطن امه را خودش از باب تاویل ملحق کرده باشد زیرا که امام (ع) اگر بخواهند بفرمایند که از ارحام متولد می شود همینطور می فرمایند متولد می شود دیگر چه حاجت است که بفرمایند سر از قبر بیرون می آورد یعنی از شکم مادرش و بعضی اخبار که دلالت بر موت آن حضرت می کند اگر چه

سابق بیان کردیم که در بعض اخبار فرموده اند بعد از موت ذکر آن حضرت و اخبار داله بر موت هم حمل بر همین معنی می شود ولی اگر به ظاهر آنها [صفحه ۳۱۳] هم نظر کنیم صریح است در اینکه قیام آن حضرت به تولد از ارحام نیست زیرا که در دو حدیث وارد شده است در بحار از حضرت باقر (ع) مثل امرنا فی کتاب الله تعالی مثل صاحب الحمار اماته الله مائه عام ثم بعثه و در اخبار عدیده وارد شده است که مراد از آن ارمیاست یا عزیر باختلاف اخبار که بر قریه خرابه یا بر بیت المقدس بعد از آنکه بخت نصر اهل آن را کشته بود و بر الاغی سوار بود و طعامی با خود داشت و فرمود انی یحیی هذه الله بعد موتها پس خداوند او را می رانید و بعد از صد سال او را مبعوث فرمود و اول که زنده شد چشمهای او مانند تخم مرغی که پوست آن سخت نشده باز شد پس خطاب رسید به او که نظر بکن به طعام و شرابت که تغییر نکرده و نظر بکن به حمارت و ما تو را آیت قرار می دهیم از برای مردم و نظر بکن به استخوانها و ببین که چگونه به جای خود می گذاریم پس گوشت بر آنها می پوشیم پس بنا گذارد نظر کردن به استخوانهای کهنه منشق شده که جمع می شد به سوی او و به گوشتی که آن را سباع خورده بودند جمع می شد با استخوانها از اینجا و از اینجا و می چسبید به آنها تا اینکه برخواست حمار او پس گفت که می دانم

که خداونـد بر هر چیزی قـادر است پس ملاـحظه کن که احیـاء عزیر یـا ارامیـا به چه کیفیت بوده است و بـالفرض اگر بظـاهر حدیث مذکور هم بگیریم و موت او را به موت ذکر او موافق اخبار معنی نکنیم حیوه او را هم به همین قاعده باید معنی کنیم و دلیلی بر اینکه سر از ارحام بیرون می آورد دست نـداریم و انسان باید ملاحظه کند که اگر بنا باشد هر چه به عقل ناقص خود تصور آن را نکرد انکار بکنـد بسیاری از امور دین بلکه امور دنیا همه را بایـد انکار بکنـد پس فهمیـدن ما به عقل یا نفهمیدن دلیـل نیست و خداونـد که فرموده هـاتوا برهـانکم ان کنتم صـادقین دلیل عقل ما را منظور نداشـته چنانکه حضـرت سـجاد (ع) فرمود که ان دین الله لاـ یصاب بالعقول الناقصه تا اینکه فرمود و لا یصاب الا بالتسـلیم فمن سـلم لنا سـلم و من اهتـدی بناهـدی پس اگر دلیل از سـمع و نطق از معصوم است پسـندیده خدا و خلق است و اگر از عقول ناقصه ی ما است ابدا پسـندیده نیسـت پس وقتی که معصوم بیان می کنـد که احیاء عزیر به این قاعـده بوده ما را چاره نیست سوای تسـلیم و لو نفهمیم و اگر فرمایش ایشان را درباره ی قائم می فرمایند بنا باشد به همین معنی ظاهر بگیریم چاره نداریم سوای اینکه احیاء او را هم به همین منظور که در حـدیث فرموده انـد بگیریم و حال اینکه سابق دانستی که در اخبار فرمودنـد که بعد از موت ذکرش بر می خیزد و اخبار بسیار هم که در همین جا دیدی که دلالت بر حیوه و

طول عمر او می کنـد وجه رجحان از برای این حدیث است که ما این را بگیریم و آنها را ترک کنیم و از همه این سـخنان که بگـذریم می گوئیم ثبت العرش ثم انقش هر که مـدعی امامت هست آثار خاصه امامت را اظهار کنـد بعد اینجوره مطالب همه به تسلیم امر او درست می شود اینها که مسلم صفت خاصه امامت نیست زیرا که اگر بنا [صفحه ۳۱۴] باشد امام آن باشد که سر از رحم بیرون بیاورد پس روزی هزار امام متولد می شود و من باید اقتدا به همه کنم اینکه بدون شـبهه باطل است پس ولو به ادله صـریحه از کتاب و سـنت اثبات کنی که امام عصـر بایـد متولـد شود محض تولـد دلیل امامت نمی شود صـفات خاصـه امـامت را که در اخبـار اهـل بیت فرموده انـد بایـد اظهار کنـد تا معرفتش برای ما حاصل شود و اما آنچه گفته که او است دابه الارض و به مظلومیت کبری ظاهر می شود گمانم این است که جعل صرف باشد زیرا که اخبار بسیار در بحار و عوالم و تفسیر برهان روایت کرده انـد در معنی دابه الأرض که مراد از آن امیرالمؤمنین علیه السـلام است و حـدیث که دلالت بکنـد بر اینکه دابه الارض قائم (ع) است و به مظلومیت کبری بر می خیزد ابدا ندیدیم و اعتمادی هم به روایات مصـنف ابدا نیست و هر یک از مؤمنین را که در کذب و خیانت این شخص در روایت شبهه ای است خواهش داریم که ده یا بیست حدیث از آنچه روایت کرده در اصول ملاحظه کنند و صدق عرض مرا علانیه ببینند و با این وضع شبهه نیست

که اعتمادی بقول آنها نیست تا مأخذ حدیث دست آید و صدر و ذیل آن ملاحظه شود و اگر درست به دقت ملاحظه کنی می بینی که یک آیه یا یک حدیث دست حضرات نیامده که واقعا دلالتی بر مراد آنها داشته باشد مگر هر چه جعل کنند یا اول و آخر خبر را بیان دارند یا به رای تاویل کنند و خالی از یکی از این سه شق نیست الحمدلله درست تدبر بکن تا حق مقام را دریابی.

استدلال به سیصد و سیزده نفر و واقعه قلعه طبرسی و کشته شدن طرفداران علی محمد باب

اشاره

گفته است سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقبا و نجبا حولش مجتمع می شوند این عدد در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و نجوتشان شهادت دادند انه هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال بلکه خون هر یک بر صفحه عالم نوشت انا العبد و موت بانواعه و ستاره ذو ذنب قبل از ظهور و وقت ظهور و بعد ظاهر و خروج رایات سود از خراسان و مشرق رایت قائم است در ظل آنها در آئید ولو بسینه روی برف باشد و مرتفع شد و نفوس زکیه کثیره در ظلش از هستی خود گذشتند و کذلک اتصال اخبار و جریان سفن نار و نزدیک شدن مدن و دیار را ملاحظه نما تا یقین کنی که عندهم علم کل شی ء فی لوح حفیظ بلکه جزئیات ظهور و احکامش در اخبار مذکور است و اگر بعض آیات متشابه و اخبار آحاد چون عقل سلیم و حکمت و آفاق و انفس و سنت الهیه مؤید آنها و مفسر آنها است محکم و متواتر است و مفید علم و یقین خواهد بود.

جواب

چه قدر مضحک است سخنان این جماعت که سیصد و سیزده نفر از بزرگان مؤمنین که همه صاحبان علوم و آثار و عبادات و خوارق عادات که شان ایشان را خداوند دانا است اصحاب آن بزرگوار هستند که خداوند آنها را برای آن حضرت ذخیره کرده و جماعتی از ایشان در نزدیکیهای ظهور که آثار و علامات قریبه بروز می کند خود ایشان در مکه و حوالی آن حاضر می شوند و باقی همین که امام (ع) [صفحه ۳۱۵] میان رکن و

مقام می ایستد و آنها را ندا می کند فورا حاضر می شوند بعضی بطی الارض و بعضی برابر سوار می شوند و شان ایشان آنقدر است که در حدیث شریف می فرماید امام که ایشان صاحب لواها هستند و حکام خدایند در زمین و در جنگ روم بر روی آب راه می روند و قوت هر یک ایشان به قدر چهل مرد است و دلهای ایشان مثل پاره آهن است رهبانند در شب و شیرانند در روز کتاب عمل آنها کف دست آنها است که به محض اینکه در می مانند نظر به کف دست خود می کنند و تکلیف خود را می دانند و هکذا سایر فضیلتها که برای آنها فرموده اند و این مرد حیا نمی کند یک مشت مردمان ارازل و اوباش که به طمع حطام دنیا کرد ملاخیز بشروئی و ملا محمد علی خراسانی جمع شده و حسب الفتوای حضرات دست از جمیع رسوم اسلام بلکه همه ی ادیان برداشته و با قرهالعین اعمال قبیحه شنیعه بجا می آوردند که نفوس سلیمه از شنیدن آنها مشمئز است و میرزا علی محمد با آنها نبود و او را ظاهرا به تبریز برده بودند و در چهریق محبوس بود و بعد از آنکه در مازندران بنای جنگ شد همه آنها کشته شدند مگر معدود بسیار کمی که دروغهای حضرات را دیدند و تائب شدند پس حال اینها چه شباهت دارد بحال اصحاب امام غریب است و الله گفتن این کلمات و از آن غریب تر شنیدن و قبول کردن این همه تفصیل در اخبار و این همه ذخیره کردن اصحاب برای قائم آل محمد و این همه اخبار ظهور و وعد و وعید برای این بود

که این مرد برخیزد بـدون هیـچ کمالی و هیـچ صـفتی از صـفات امامت و این دعوی را بکند و جمعی هم قبول بکنند آن وقت اصحابش در جائی مقتول شوند و خودش هم جای دیگر به خوارتر وجهی کشته شود و هیچ در اوضاع عالم تغییر حاصل نشود والله که از حکمت و عـدل پروردگار کمال دوری را دارد که همه ی این اخبار و آثار برای همین باشـد و اخبار متعـدده داریم که اسـماء اشخاصـی که بایـد حاضـر بشونـد و بلاـد ایشـان را ذکر فرمـوده انـد و به این حرفهـای مفت نمی توان دست از آنها برداشت مگر آنکه امام (ع) برخیزد با صـفات خاصه امامت از علوم و اخلاق و معجزات و خوارق عادات و غیر آن ها آن وقت خود او بفرمایـد که فلان حـدیث که به شـما رسـیده بود صـحیح نبود یا مراد از آن آنچه فهمیده اید نبوده و الا به غیر این نمی شود و صفات خاصه ی امامت و الحمدلله به عقل و نقل فهمیده ایم و کسی که صاحب آن صفات نباشد او را امام نمی دانیم و آنها امری نیست که احتمال تغییر و تصـحیف در آنها باشد اما سایر امور مثلا قتل اسامی سـیصد و سـیزده نفر مادام که امامی با صفت امامت نبینیم تسلیم روایات را داریم اما چون محتمل تصحیف است بعد از آنکه تشریف آورد و او را شناختیم تسلیم امر او را خواهیم نمود و لا حول و لا قوه الا بالله و اما بسـیاری مرگ و ستاره ی ذو ذنب که گفته است پیش از ظهور و حین ظهور و [صفحه ۳۱۶] بعد از ظهور اگر چه قتل بسیار

خواهـد فرمود ولی دخل به علایم ظهور نـدارد و علی ایحال اینها از علائمی که مقارن ظهور حکما بایـد باشد نیست و تعدد و تکرار آنها هم مانع نـدارد شایـد همینها که واقع شده از علامات بوده و شاید بعد هم واقع بشود و امر اینگونه علایم نیست مثل سفیانی و دجال و صـیحه در شـهر رجب و شـهر رمضان که حکما باید قریب به ظهور واقع شود و بتوان به آنها استدلال کرد و اما سایر علامات اولا حتمی نیسـتند و ثانیا موقت نیستند و چیزی که امرش به این منوال باشد محل اعتماد نیست باید دلیلی پیدا کرد که احتمال خلاف در آن نرود و به این اوضاع آخر الزمان که هر روز علم باطلی بر می خیزد یک روز از شیراز دیگر روز از مصـر یـک روز از هنـد و هکـذا غیر اینهـا اگر بنـا باشـد که به این علاـیم بگیریم و نظر به علایم حتمیه و آثار خاصه امامت نداشـته باشـیم باید هر روز تابع یکی از مدعین بشویم و البته اینکار صـحیح نیست و به فرمایش خودشان شصت علم کذابین و دوازده نفر از بنی هاشم که یا جزو شصت علمند یا خارج و البته بعضی از این علامات هم مقارن با بعضی از ایشان خواهد بود پس چگونه می توان اعتمـاد به آنها نمود بلی بعـد از ظهور علایم حتمیه موقته اینها هم هر چه شـده باشـد مؤیـدات است و اما رایات خراسان و مشـرق در اخبار ذکر آنها مکرر شـده است و در غالب فرموده انـد که بایـد بیاینـد داخل کونه شونـد از جمله فرمایش حضرت امیر (ع) است و تقبل رایات

من شرق الارض غير معلمه ليست بقطن و لا كتان و لا حرير مختوم فی راس القنا بخاتم السید الاکبر یسوقها رجل من آل محمد (ص) تظهر بالمشرق و توجد ریحها بالمغرب کالمسک الاذفر یسیر الرعب امامها بشهر حتی نیزلوا الکوفه طالبین بدماء آبائهم فبیناهم علی ذلک اذا قبلت خیل الیمانی والخراسانی یستبقان کانهما فرس رهبان شعث غبر جرد اصلاب نواطی و اقداح تا آخر حدیث شریف و همچنین حضرت باقر (ع) فرمود کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا راوا ذلک و ضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلا هم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر و نیز در حدیثی حضرت سیدالشهداء (ع) از حضرت امیر (ع) سوال کرد که چه زمان خداوند زمین را از ظالمین پاک می کند و حضرت تفصیلی فرمود تا اینکه فرمود از اقام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان والملتان و فی نسخه ارض کرمان و الملتان و جاز جزیره کاوان و قام منا قائم بجیلان تا آخر علائمی که ذکر فرمود آن وقت فرمود ثم یقوم القائم المامول و الامام المجهول له الشرف والفضل و هو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین تا آخر و در حدیثی حضرت ابوالحسن (ع) فرمود اذا تحرک رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان او ذکر غیر کنده و در حدیثی حضرت امیر (ع) [صفحه ۳۱۷] فرمود و الرایات السود من خراسان و در حدیثی حضرت صادق (ع) فرمود لابد لبنی فلان ان

یملکوا ثم اختلفوا تفرق ملکهم و تشتت امرهم حتی یخرج علیهم الخراسانی والسفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یستبقان الی الکوفه کفرسی رهان هذا من هنا و هذا من هنا حتی یکون هلاک نبی فلان علی ایدیهما اما انهم لا یبقون منهم احدا ثم قال خروج السفیانی والیمانی و الخراسانی فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضا فیکون الیاس من کل وجه ویل لمن ناواهم و فی نسخه ویل لمن ناواه و لیس فی الرایات اهدی من رایه الیمانی هی رایه الهدی لانه یدعو الی صاحبکم و عن ابی عبدالله (ع) قال خروج الثلثه الخراسانی والسفیانی والیمانی فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد و لیس فیها رایه باهدی من رایه الیمانی یهدی الی الحق و در حدیث دیگر فرمود حضرت باقر (ع) و یبعث السفیانی جیشا الی الکوفه و عدتهم سبعون الفا فیصیبون من اهل الکوفه قتلا و صلبا و سبیا فیعناهم کذلک اذ اقبلت رایات من قبل خراسان تطوی المنازل طیا حثیثا و معهم نفر من اصحاب القائم الی ان قال و یبعث السفیانی بعثا الی المدینه فیسفر المهدی منها الی مکه الی ان قال والقائم یومئذ بمکه و قد اسند ظهره الی البیت الحرام مستجیرا به ینادی ایها الناس انا نستنصر الله و من اجابنا تا آخر حدیث و نیز از حضرت باقر (ع) که فرمود تنزل الرایات السود التی تخرج من خراسان الی الکوفه فاذا ظهر المهدی بعث الیه بالبیعه اینها اخباری است که در بحار و عوالم از طرق شیعه در این باب روایت شده است و از طرق

عامه نیز اخباری چند روایت شده و در عوالم و بحار از کشف الغمه روایت کرده اند که او از حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله روایت کرده به اسناده عن ثوبان انه قال قال رسول الله (ص) اذا رایتم الوایات السود قد اقبلت من خراسان فاتوها ولو حبوا علی الثلج فان فیها خلیفه الله المهدی و باسناده عن عبدالله قال بینا نحن عند رسول الله (ص) اذ اقبلت فئه من بنی هاشم فلما راهم النبی صلی الله علیه و آله اغرو وقت عیناه و تغیر لونه فقالوا یا رسول الله ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه فقال انا اهل البیت اختاره الله لنا الاخره علی الدنیا و ان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق و معهم رایات سود فیسالون الحق و لا یعطونه فیقاتلون و ینصرفون فیعطون ما سالوا فلا یقبلون حتی یدفعوه الی رجل من اهل بیتی فیملاها قسطا کما ملأها جورا فمن ادرک ذلک منهم فلیاتهم ولو حبوا علی الثلج و عن ثوبان قال قال رسول الله (ص) یقتل عند کنزکم ثلثه کلهم ابن خلیفه ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تجیی ء الرایات السود فیقتلونهم قتلا لم یقتله قوم ثم یجیی ء خلیفه الله المهدی فاذا سمعتم به فاتوه فبایعوه فانه خلیفه الله المهدی (ع) و فی روایه تجیی ء الرایات السود من قبل المشرق این اخبار را از طرق عامه داریم ولی نمی دانیم در عقاید حضرات اعتماد به اخبار شیعه دارند یا عامه و آیا در صورتی که اخبار عامه با اخبار شیعه مختلف شد [صفحه ۳۱۸] کدام یک را باید گرفت ائمه ما

(ص) در تصحیح اخباری که از ایشان روایت شده است به ما دستورالعمل داده اند که هر یک که مخالف با عامه است بگیرید و حضرت صادق (ع) فرمود که هر گاه دو حدیث مختلف را بر کتاب خدا عرضه نمودید و در آن نیافتید عرضه بر اخبار عامه کنید پس هر کدام که موافق با اخبار عامه شد آن را ترک کنید و هر کدام مخالف شد بگیرید و حضرت امام رضا (ع) نیز همین فرمایش را فرمود که هر یک که موافق اخبار عامه است ترک کنید و در حدیثی فرمود که در مساله که از دوستان ما نبینی کسی را که سؤال کنی از فقهای عامه بپرس و خلاف آنچه فتوی می دهد بکن که حق در خلاف آنهاست و نیز فرمودند که بگیر به آنچه مخالف عامه است که رشد در خلاف آنهاست و در حدیثی فرمودند که مرو نزد ایشان و سؤال هم مکن که ایشان بر دین حنیفیه در هیچ امری نیستند خلاصه که اخبار بسیار در این باب وارد شده بلی اگر در مقامی موافق اخبار ما روایات داشته باشند نمی توان ترک کرد به جهت اینکه ترک کردن اخبار خودمان است در صورت موافقت و اما با وجود مخالفت چاره نیست جز اینکه اخبار عامه را ترک کنیم و به اخبار شیعه بگیریم ولی این جماعت در صدد این مطلب نیستند و هر چه دست ایشان بیاید که ممکن باشد اسباب اشتباهی فراهم بیاورند مضایقه از گرفتن آن ندارند خلاصه و در این اخبار که ملاحظه می کنی اما در رایت مشرقی که ذکر این نیست که رایت قائم است ولی

دلالت بر این دارد که آنها بعد از فتح واگذار به قائم می کنند و در اخبار خودمان نیز نظیر آن را داشتیم و در آخر حدیث حضرت باقر (ع) فرمود که من اگر آن زمان را درک کنم خود را نگاه می دارم برای صاحب الامر پس معلوم است که صاحب الامر در میان آنها نیست و باید بیاید اخبار آنها هم حدیث اول دلالت می کند که دفع به قائم می کنند ولی کجا او را می یابند و کی می بینند معلوم نیست و روایت دویمشان صریح است که حضرت بعد تشریف می آورد و اما رایت خراسان بلی روایت آنها صریح است که امام (ع) در آنهاست و در روایت خودمان پیش از همین نیست که با رایت خراسانی چند نفری از اصحاب قائم هستند و تتمه ی حدیث صریح است در اینکه حضرت آن هنگام در مدینه است و بعد از رفتن قشون سفیانی رو به آن طرف حضرت فرار می کند رو به مکه تا آنکه از آنجا خروج می کند و مراد از اینکه چند نفر از اصحاب قائم با رایت خراسانی هستند این است که مثلا در کوفه که خدمت او می رسند به او ملحق می شوند یا آنکه صدای او که بلند می شود به مکه ملحق می شوند و لکن کلیه رایت خراسانی رایت حق نیست زیرا که صریح فرمودند در چند حدیث که در میانه رایتها رایتی از یمانی اهدی نیست و در حدیثی فرمودند که او دوست علی بن ابی طالب است و این است که بعد از ورود حضرت به کوفه و دیدن آثار امامت خود او و قشونش تمام ایمان می آورند مگر زیدیه که با

او هستند خلاـصه پس ببین که از برای رایت خراسانی مـدحی در اخبار ما نیست و اخبار عامه هم معمول به ما [صـفحه ۳۱۹] نیست ابدا و اخباری که مخالف با این حدیث عامی است منحصر به این چند حدیث هم نیست بلکه صد حدیث متجاوز داریم که امام (ع) از مکه خروج می فرماید و به تفصیل و اجمال آن را مکرر بیان فرموده اند پس چگونه می توان که این همه اخبار شیعه را ترک کرد و یـک حـدیث عـامی را گرفت و اخبـار عـامه هم نیز شاهـد این است که حضـرت از مکه خروج می کند چنانکه از ام سلمه روایت کرده اند و ذکر آن در دو فصل بعد می آید باری و از اینها هم گذشته تو خودت می دانی که میرزا علی محمد آن اوقات که ملا حسین و ملا محمد علی از خراسان رو به مازندران رفتند مدتی بود که او را به تبریز برده بودند و در چهریق محبوس بود و او را که تو مهـدی می دانی در میـانه ی آن جمـاعت نبود پس بـالفرض که این خـبر معمول به باشـد موافقتی بـا حـال شـما نـدارد عبث زحمت کشـیدید و اما آنچه گفته از اتصال اخبار و کشتیهای آتشـی و راههای آهن معروف هست که در اخبار فرموده انـد که در آخرالزمان از راههای دور با هم نجوی می کنـد و بر اسـبهای آتشـی سوار می شوند ولی عجاله در نظر ندارم که جائی دیده باشم و بر فرض صـحت مسلم است که اعلام باطله که در آخر الزمان بر می خیزند هر یکی مقارن با بعضی از این علامات خواهند بود و شبهه نیست که قرین علامات شدن

دلیل حقیت کسی نیست حتی اینکه ممکن است که مقارن ظهور علامات حتمیه اعلام باطله چند برخیزند بلکه از اخبار ظاهر است که البته چنین خواهد شد پس بصرف دیدن علامات حتمیه نمی توان به یکی از آن اعلام گروید ولکن آیات و علامات خاصه امامت را ملاحظه باید نمود این است که مفضل بعد از آنکه از حضرت صادق (ع) شنید که دوازده رایت مشتبه بلند خواهد شد بنا گذارد گریستن حضرت فرمود چرا گریه می کنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه می فرمایند دوازده علم مشتبه بلند می شود که هیچ یک از دیگری شناخته نمی شود ما چه کنیم حضرت نظر فرمود داخل صفه و فرمود این آفتاب را می بینی عرض کرد بلی فرمود امر ما ظاهرتر از این آفتاب است و در حدیثی نیز به مفضل فرمود که اگر مدعی ادعای امامت نمود سؤال بکنید او را از این امور عظیمه که جواب می دهد در آنها مثل او و به حضرت صادق (ع) عرض کردند اما به چه شناخته می شود فرمود به سکینه و وقار عرض کردند دیگر چه چیز فرمود به معرفت حلال و حرام و به حاجت مردم بسوی او و او محتاج به احدی نیست و در نزد او است سلاح رسول خدا (ص) عرض کرد راوی که آیا می باشد مگر وصی پسر وصی فرمود نمی باشد مگر وصی پسر وصی خلاصه پس به صرف مقارنه علامات نمی توان گرفت و باید آثار امامت را ملاحظه نمود باری و مگر رد در کلمات این شخص ذکر ادله کتاب و سنت و آفاق و انفس می شود اما ادله کتاب و سنتش را مکرر

می بینیم که چه قدر استدلالات بیجا می کنند و اما ادله آفاق و انفس گویا این کلمه را یاد گرفته و هی تکرار می کند اما هیچ ندیـدیم که در موقعی دلیل آفاقی آیا انفسـی اقامه کند و ما در صدد نیستیم و لا بحول الله ممکن است که دلیلی اقامه کنیم که به چشم [صفحه ۳۲۰] خود ببینی که ممکن نیست قائم به این منوال که تو می گوئی از اوصاف او ظهور کند بلکه مسـلم باید با صفات خاصه ی امامت بروز کند و زمین را واقعا و حقیقت پر از عدل و داد کند و زمینی که پر از ظلم و جور است از همین باب است که امام سلطنت خود را اظهار نفرموده است اگر ظاهر شد چون آفتاب که طالع شود و ظلمات یک مرتبه فرار کند به همین منـوال عـالم پـاک و پـاکیزه خواهـد شـد عجـل الله فرجه و سـهل مخرجه و سـایر ائمه (ص) اگر چه در میـان خلق بودند معـذلک امر خود را به طور کمال ظاهر نفرمودنـد و بر حسب مصالـح دست روی هم گذاردنـد و همان مصالح بود که عاقبت منجر به غیبت امام (ع) شـد و تا مصالـح روزگار از آن وضع که بوده بر نگردد آن حضـرت ظهور نمی فرمایـد و همین که آن علل مرتفع شد امام (ع) امر خود را پنهان نمی گذارد و به کمال ظهور جلوه می کند و همه اوضاع عالم البته دیگرگون خواهد شد و به این وضعها که می بینی نخواهد ماند.

استناد به حدیثی از عوام (یظهر صبی من بنی هاشم)

اشاره

گفته است فی العوالم یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه

العلماء و فیه یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه فی الاربعین یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید فیدعوا الناس فلم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لا یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمه الدین در اخبار و آثار اختلاف بسیار است ولی اگر به دقت و انصاف و بصر لا تری فی خلق الرحمن من تفاوت ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا ملاحظه نمائیم و اختلافات مقامات و اوقات و مشاعر و مدارک را مشاهده کنیم اختلاف نخواهیم یافت تا آنکه گفته آنچه خلاصه اش این است که آنچه فرموده اند از آثار و علامات همه ظاهر شده و مرض کل این است که نیامده و ندانسته اند و مزخرفاتی از این باب گفته و آیات و اخبار در تبعیت این امه سایر امم را خوانده است و کلماتی نصیحت آمیز و تمجیداتی از حضرات و آیات دیگر نیز بی مناسبت نوشته است.

جواب

سابق بر این یک فقره یظهر صبی من بنی هاشم را نقل کرده بود و اجمالا از باب احتیاط به اکثر کتب نسبت داده بود و اینجا دیگر تقلید صاحب ایقان را نموده و به قول او مطمئن شده غافل از اینکه به قول همه کس مطمئن نمی توان شد مکرر بر مکرر از اول تا آخر عوالم را مراجعه کردیم و به این لفظ که روایت کرده حدیثی ندیدیم و حدیث آخر را هم که از اربعین نقل کرده عجاله اربعین در نزد من موجود نیست ولی مولای بزرگوار من در کتاب

تثقیف الاود نوشته اند که آن هم نیست مگر عبارتی که از محیی الدین ابن عربی که آن را هم تصحیف کرده اند و به این الفاظ کرده اند و اگر درست ملاحظه کنی سبک عبارات این اخبار هم به عبارات خود اینها می ماند زیرا که بسیار مغلوط و خارج از قواد عربیت است به هر حال که این [صفحه ۳۲۱] اخبار را در عوالم ندیدیم بر فرض هم که باشد طوری نمی شود و دلالتی بر حقیت شما ندارد اما آنکه صبیی از بنی هاشم ظاهر می شود البته امام از بنی هاشم هست و هر امامی از ائمه اثنی عشر از بنی هاشم است اما هر بنی هاشم امام نیست اگر این کلمه تصدیق داری امیدی هست و اگر تصدیق نداری به صرف بنی هاشم بودن قناعت داری که وای بر اسلام و مسلمین که مثل خلفای بنی عباس هم امامت امت را خواهند داشت زیرا که از بنی هاشم هستند و چون سابق هم شرحی در باب این روایت نوشته ایم دیگر در این مقام حاجت به تفصیل نیست و هم چنین در باب کتاب جدید سابق شرح داده ایم و اما این فقره اش که اکثر اعداء و علما هستند به این لفظ در اخبار ندیده ایم و شاهد مأخذ همه اینها همان عبارت محیی الدین باشد که مولای من از اربعین نقل فرموده که گفته است یضع الجزیه و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الأرض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلده العلماء اهل الاجتهاد و لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم و واضح است که مراد محیی الدین از این ائمه که گفته همان علماء مقصود است زیرا که عامه علماء

خود را ائمه می خوانند و خاصه لفظ ذهب الیه در اصطلاح در مقام فتوی گفته می شود که هر یک به اجتهاد خود از طرفی رفته اند باری و لفظ علما را هم حضرات از همین عبارت برداشته اند و حال اینکه او مقلده العلماء گفته است بلی شیخ مرحوم اعلی الله مقامه روایت فرموده اند که اکثر ما یرد علیه المتفقهون و این لفظ غالبا مستعمل در جائی است که کسی فقه را به تکلف به خود بگیرد و واقعیت نداشته باشد و البته کسی که با قائم معارضه کند چنین هم خواهد بود و ممکن است که ماخذ فرمایش شیخ اوحدا (ع) حدیثی باشد که در کتاب المبین از سید هاشم بحرینی در حلیه الأبرار نقل شده در حدیثی و یسیر الی الکوفه فیخرج منها سته عشر الفا من البریه شاکین فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدین قد قرعوا جباههم و شمروا ثیابهم و عمهم النفاق و کلهم یقول یا ابن فاطمه ارجع لا حاجه لنا فیک فیضع السیف فیهم علی ظهر النجف عشیه الاثنین من العصر الی العشاء فیقتلهم اسرع من جزر جزور فلا یفوت فیهم رجل و لا یضار من اصحابه احد و ماؤهم قربان الی الله الخبر پس به مقتضای این حدیث متفقهین معارضه با آن حضرت دارند و لفظ فقهاء از باب طعن درباره ایشان استعمال شده و الا فقیه نیست آن کس که رد بر قائم (ع) کند خلاصه اما نتیجه معارضه ی ایشان هم این است که از عصر تا وقت عشاء شانزده هزار نفر را تندتر از آنکه شتری را نحر کنند بکشند نه اینکه امام (ع) هم مثل اجداد

طاهرینش که از شر مجتهدین عامه راحت نداشتند و صبر بر اذیت آنها می کردند صبر کند بلکه بزودی آنها را قتل می کند و زمین را از لوث وجودشان پاک می کند حال امروز شما اگر اینکار را کرده اید که دیگر با که معارضه دارید بر نیاید ز کشتگان آواز اگر اینها همه مقتولین هستند [صفحه ۳۲۲] که دیگر جای گله نیست و از کشته دیگر صدمه هم به شخص نمی رسد و اگر کشته نیستند پس معلوم است که این اخبار هنوز مصداق بروز نکرده زیرا که همانکه گفته است که فقها چنین می کنند همان شخص گفته که فورا همه را می کشند طوری که هیچ آسیبی هم از آنها به اصحاب امام (ع) نمی رسد خلاصه که الحمدلله این جماعت در استدلال به متشابهات هم بی ربطند و هر چه دست و پا می کنند چون حیوانی که در وحل افتاده است بیشتر فرو می روند و حجت برایشان تمام تر می شود و مفتضح تر می شوند و در اخبار و آثار همانطوری که گفته حقیقت اختلاف نیست و متفقا دلالت بر بطلان این جماعت می کند و یک حدیث که شاهد صدق این جماعت باشد در الاف الوف اخبار نیست می گوئی نه از روی انصاف و طلب دین و رضای پروردگار در آنها نظر کن نه اینکه اول همچو گوساله برای خود بسازی آن وقت بگردی در اخبار و دلیل و برهان تحصیل کنی بلکه اول رجوع به آل محمد (ع) بکن و حق را بشناس آن وقت پی اهلش برو زیرا که حقیت ایشان را مسلم کرده ایم و حقیت دیگری هنوز معلوم نیست پس چراغ فرمایشات ایشان را بدست بگیر و

عقبش برو تا بحول الله گمراه نشوی والسلم.

استدلال به سن حضرت و اینکه زمان ظهور فساد همه عالم را فرا گرفته

اشاره

گفته است معلوم بوده که سلطنت حضرت قائم (ع) روح ما سواه فداه در اخبار و آثار پنج سنه و هفت و نه و نوزده معین شده و جمیع صحیح است و حضرته علیه الصلوه والسلم موعود فرقان و مکمل فرقان است و ظهور حسینی روح الوجود له الفداء موعود توریه و انجیل و قرآن و بیان است که کتاب مبارک حضرت قائم باشد بلکه موعود زند و پا زند و دساتیر آسمانی است چنانچه در نامه ی شصت و پنجم ساسان در صفحه ی ۲۱ صریحا سنه ظهور آن هویه نور را خبر فرموده قوله چو هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به آئین کر نمانید ندانندش تلویح بیان آنکه بعد از خرابی و فقدان احکام اسلام و فرا گرفتن ظلم و جور عالم را آن آفتاب الهی حضرت هوشیدر است از پرده ی غیب به عالم شهاده چهره نماید بلکه جمیع ملل و طوایف منتظر کلیه که جامع جمیع ادیان و مذاهب و رافع اختلاف است هستند که یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و چون ظهور حسینی با ظهور قائم حقیقت یک ظهور است و او است دفن کننده ی قائم که حقیقت قبر حیات او است و ظهور قائم ظهور تبشیر و انذاز است لذا در اخبار و آثار فرق و فصل نفرموده تا آخر آنچه گفته و چون صرف دعاوی است و استدلالی ندارد حاجت بذکر آنها نیست.

جواب

اما در باب مدت ملک قائم آل محمد (ع) اخبار متعدده مختلفه از طرق سنی و شیعه روایت شده است اما از طرق

عـامه در بحار روايت كرده است عن ابى سـعيد الحـدرى قال خشـينا ان يكون بعـد نبينا حـدث فسالنا نبى الله (ص) فقال ان فى امتى المهـدى يخرج يعيش خمسـا او سـبعا او تسـعا زيـد الشـاك قال قلنا و ما ذاك قال سـنين قال فيجيى ء الحـدوى الله الرجل فيقول يا مهدى اعطنى قال فيحشـى له فى ثوبه فا استطاع [صفحه ۳۲۳] اين جمله و عن ابى سـعيد ان النبى (ص) قال يكون فى امتى المهـدى ان قصـر فسـبع و الا فتسع تنعم فيه امتى لم ينعموا مثلها قط تؤتى الأرض اكلها و لا تـدخر منهم شـيئا والمال يومئذ كـدوس يقوم الرجـل فيقول يـا مهـدى اعطنى فيقول خـذو عن ام سـلمه زوج النبى (ص) قـال يكون اختلاـف عنـد موت خليفه فيخرج رجـل من اهـل المـدينه هاربا الى مكه فياتيه ناس من اهل مكه فيخرجونه و هو كاره فيبايعونه بين الركن والمقام و يبعث اليه بعث الشـام فتخسف بهم البيـداء بين مكه والمـدينه فاذا راى الناس ذلك اتاه ابـدال الشام و عصايب اهل العراق فيبايعونه ثم ينشـاء رجـل من قريش اخـواله كلب فيبعث اليهم بعثـا فيظهرون عليهم و ذلـك بعث كلب والخيبه لمن لم يشـهد له غنيمه كلب فيقسم المال و يعمل فى الناس بسـنه رسول الله (ص) و يلقى الاسلام بجر انه الى الأرض فيلبث سبع سنين ثم يتوفى و يصلى عليه المسـلمون اينها اخبارى است كه از عامه روايت شـده است و شـيخ اوحدا (ع) در عصـمت و رجعت روايت فرموده اند و همان سبع را كه بقدر هفتاد سال ما است ترجيح داده اند و تسع را به جهت موافقت با عامه ترك فرموده اند و اما در اخبار خودمان

بطور اختلاف روایت شـده است و در کتاب المبین از حلیه الأبرار روایت شـده است در حدیثی در وصف مهدی (ع) از رسول خدا (ص) و یملک عشـرین سـنته و از عوالم عن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) عن ابیه صلوات الله علیهما قال یبعث الله رجلا فی آخر الزمـان و کلب من الـدهر و جهـل من النـاس یویـده بملئکته و یعصم انصاره و ینصـره بایاته و یظهره علی الارض حتی یـدینوا طوعا او کرها یملاء الأرض قسـطا و عدلا و نورا و برهانا یدین له عرض البلاد و طولها لا یبقی کافر الا امن و لا طالح الا صلح و تصطلح فی ملکه السباع و تخرج الارض نبتها و تنزل السماء برکتها و تظهر له الکنوز یملک ما بین الخافقین اربعین عاما فطوبی لمن ادرک ایامه و سـمع کلامه و سمع ابوجعفر (ع) یقول عسق عدد سنی القائم (ع) و قاف جبل محیط بالدنیا من زمردا حضـر فحضـره السـماء من ذلک الجبل و علم علی (ع) کله فی عسق و سمع یقول والله لیملکن رجل منا اهل البیت ثلثماه سنه و یزداد تسـعا قال فقلت له متی یکون ذلک قال بعد موت القائم (ع) قیل فقلت له و کم یقوم القائم (ع) فی عالمه حتی یموت قال تسع عشـر سـنه من یوم قیامه الی یوم موته و عنه قال یملک القائم ثلثماه سـنه و یزداد تسـعا کما لبث اصحاب الکهف فی کهف هم یملاـء الأـرض قسـطا و عـدلا کما ملئت ظلما و جورا فیفتـح الله له شـرق الارض و غربها و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) یسیر یسیره سلیمان

بن داود و یدعو الشمس و القمر فیجیبانه و تطوی له الارض و یوحی الیه فیعمل بالوحی بامر الله و عنه فی حدیث طویل فیمکث علی ذلک سبع سنین مقدار کل سنه عشر سنین من سئیکم ثم یفعل الله ما یشاء و عن ابی عبدالله (ع) قال ملک القائم تسعه عشر سنه و اشهر و از عصمت و رجعت من ارشاد المفید روی ان مده دوله القائم تسعه عشر سنه یطول [صفحه ۳۲۴] ایامها و شهورها عرض می کنم اخباری که از عوالم روایت فرموده اند در بحار هم موجود است و ملاحظه می کنی که هفت سال و نوزده سال و چند ماه است و بیست سال و چهل سال و هفتاد سال و سیصد و نه سال همه روایت شده است و در حدیث مفضل فرمایش دیگر فرموده است که باعث روشنی چشم مؤمنین است قال المفضل یا مولای فکم تکون مده ملکه (ص) فقال قال الله عزوجل فمنهم شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها مادامت السموات والأرض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید و اما الذین سعدوا ففی الجنه خالدین فیها ما دامت السموات والأرض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوز و المجذوذ المقطوع ای عطاء غیر مقطوع عنهم بل هو دایم ابدا و ملک لا ینفدو حکم لا ینقطع و امر لا یبطل الا باحتیار الله و مشیته و ارادته التی لا یعلمها الا هو ثم القیمه و ما وصفه الله عزوجل فی کتابه و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و

سلم تسلیما کثیرا کثیرا عرض می کنم این فقره را شیخ اوحدا (ع) حمل فرموده اند بر اینکه چون آن بزرگوار بعد از موت نیز رجعت هم خواهد فرمود و با اجداد طاهرین خود (ص) خواهد بود این ملك لا ینفدو حکم لا ینقطع مال آن زمان است و سایر اخباری که در این باب وارد شده است حدیث هفتاد سال را بر همه ترجیح داده اند و باقی حمل بر زمان استقرار دولت و زمان قبل از استقرار و تنها بودن و با سیدالشهداء (ع) بودن و امثال اینها حمل شده است و در صدد تفصیل آن نیستیم و غرض این است که میرزا علی محمد که به اعتقاد شما قائم بوده است شش هفت سال یا کمتر بعد از دعوی بیجائی که کرد در دنیا بود تا به درک واصل شد و ابدا در سنوات تغییری حاصل نشد که هر سالش بقدر ده سال بشود و نیز در وضع عالم هر چه جور و ظلم به واسطه خود او زیاد شد و ابدا قسط و عدلی در عالم پیدا نشد و سایر آنچه در اخبار ملاحظه کردی از سیرت آن بزرگوار نیز دیده نشد و ما مخصوص اخبار را به تفصیل ذکر کردیم تا اهل بصیرت ملاحظه کنند و ملتفت شوند اگر این اخبار راست است موافق روایات شیعه و سنی سیرت قائم (ع) غیر از سیرت این مرد است چنانکه علانیه دیدی و اگر دروغ است نعوذ بالله که مدت ملکش هم دروغ است چه حکایت است که به این جزء اخبار باید گرفت و باقی را ترک کرد و حال اینکه این جزء از

اخبـار که مـدت ملـک را معین فرموده انـد شاهـد بسیاری از سایر اخبار نـدارد و از ظاهر قرآن هم شاهـد بر آنها نـداریم مگر حـدیث سیصد و نه سال موافق فرمایش امام (ع) که با مـدت لبث اهل کهف موافق است و اما سایر اجزاء این اخبار را ملاحظه کن که بسا هزار حـدیث مؤید آنها است و ابدا شباهتی به سیرت میرزا علی محمد ندارد چه شده است که آنها را ترک کرده اید [صفحه ۳۲۵] و همین جزء را بزعم خود گرفته اید و اگر سایر اجزاء اخبار را تاویل می کنی و معانی به رای خود می کنی چه شده است که سنواتش تاویل ندارد حیف که ما در صدد بیان حقایق نیستیم و الا می دیدی که ثابت می کردیم که مطلبی که بنا شـد تاویل بشود البته زمان و مکان آن هم بایـد تاویل بشود چنانکه گفتیم که همین که صـبح شـد نهار غلیان را بایـد از انبـار آورد و تنـاول نمود پس اگر آنهـا غلیان را به طعام نفسانی که علم است تاویل کردی البته انبارش را هم بایـد تاویل نمود زیرا که علم در این انبارهای رسـمی قرار نمی گیرد صـبحش را هم نیز باید تاویل نمود زیرا که طلب علم صبح و شامی از ایام دنیا نـدارد طلب العلم فریضه علی کل حال هم چنین است امر در این مقام اگر بنا شـد حکیمی اجزاء حدیث را تاویل کند همه اجزاء آن را به مناسبت یک دیگر تاویل خواهد کرد و اگر بنا بگرفتن به ظاهر شد همه را به ظاهر می گیرد و این مزخرفات که شما می گوئید نمی گوید و البته همه اخبار آل

محمـد (ع) هم ظـاهر دارد و هم تاویـل و هر دو را اگر می دانیم می گیریم و اگر نمی دانیم قنـاعت به ظـاهر می کنیم چنـانکه فرمود که من عمـل بمـا علم کفی مـا لاـ یعلم و این خلق که ملاـحظه می کنی تمام ایشان در ظاهر شـریک هسـتند و تکلیفات ظـاهریه برای همه است و مخاطباتی هم که شـده ظاهر آنها را کل بایـد بگیرنـد و اما تاویل بعضـی از این خلق اهل آن هسـتند پس ظاهر را در جای خود می گیرنـد و این مطلب بسـی واضـح است زیرا که می بینی که در ابـدان دنیویه و مشاعر خاصه که متعلق به دنیـا است همه شـریک هسـتیم ولی در مشـاعر بـاطنیه همه یکسـان نیستیم و البته ظـاهر و بـاطن هر دو بنـده خداینـد و خداوند تکلیف خاص هر یک را به او می رساند خلاصه مطلب این بود که در این اخبار علاوه بر بیان حیرت آن حضـرت هم شده است و در سایر اخبار هم نیز مفصل شـرح سیرت آن حضرت را نموده اند چه شده که باقی را ترک می کنید و کلمه پنج یا هفت را می گیرید محض اینکه میرزا علی محمد همین قدر را تقریبا در میان بود و کشـته شد و مضـمون غریبی گفته اسـت که میرزا حسـینعلی قبر حیوه میرزا علی محمـد است این مطلب مسـلم است که بعـد از آنکه او را کشـتند تن او را در جائی که گویا خندق شـهر بود انداختند و سـگها بدن او را خوردند با اینکه مخصوص در حدیث وارد شده است که سـبع گوشت اولاد فاطمه (ع) را نمی خورد و زنی در زمان متوکل مدعی شد که من

زینب خاتونم و متوکل در مانـد و امام علی النقی (ع) فرمود که سـبع گوشت اولاد فاطمه را نمی خورد داخل در مجلس سـباع بشو تا مسئله معلوم شود و خود آن حضرت داخل شد و سباع نهایت خضوع و انکسار را به جا آوردند بعد متوکل خواست که آن زن را بیانـدازد و التماس کرد و گفت فقر مرا به این راه واداشت و آزاد درگذشت و این مرد مدعی امامت که سـگها او را خوردنـد البته از اولاد فاطمه (ع) نبوده است ولو او را از سادات می خوانند ولی یقین است که یا عیبی کرده یا شـیطان شـرکتی نموده علی ایحال مضمون مضحک [صفحه ۳۲۶] این است که با اینکه شبهه نیست که سگها او را خوردند معذلک می گوید که میرزا حیسن علی قبر حیوه او است و همچو معلوم است که او در میانه آنها بوده یا ارواح آنها متعلق به او شـده خلاصه و انا استدلالی که بزند و پا زند و دساتیر کرده چون این جماعت اگر چه از ناچاری اسمی از آل محمد (ص) و اخبار ایشان بر زبان می راننـد محض اینکه دامی باشـد برای مسـلمین ولی در باطن ابـدا معتقد به اخبار آل محمد (ع) نیسـتند این است که ملاحظه نمی کننـد که آل محمد (ع) در باب کتاب مجوس چه فرموده اند و در باب توریه و انجیل چه بیان کرده اند در فصل الخطاب روایت فرموده است از وسایـل از حضـرت امیر (ع) که مجوس ملحق به یهود و نصـاری شدنـد در جزیه و دیات به جهت اینکه بوده است از برای ایشان در زمان گذشته کتابی و از

حضرت صادق (ع) سوال کردند از مجوس فرمود پیغمبری داشتند و او را کشتند و کتابی داشتند آن را سوختند آورد پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوازده هزار جلد کاو و گفته می شد به آن جا ماست پس ببین که کتابی که داشته اند به کلی از میان آنها رفته و امروز تازه مصنف دلایل حقی در نزد آنها سراغ کرده است و از پی آنها رفته و حالا که رفته چه دست آورده چون هزار سال تازی آئین را گذارد چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به آئین گر نمایند ندانندش این وضع را پیغمبر (ص) در حدیث شریف فرمود که از سنه ی دویست و چهل به بعد چنین خواهد بود و این دلیلی نیست که باید حکما آن وقت امام (ع) ظهور کند بلکه خود این امر که مردم معرض از دین و شرع و آئین بشوند و در دین تغییرات و بدعتها حادث شود لازمه اش غیبت امام علیه السلام خواهد بود و هر قدر به این وتیره طول بکشد تا آن وقتی که ودایع طینتهای مؤمنین از کفار جدا نشود امام (ع) ظاهر نخواهد شد پس خود فساد آئین به حدی که آئین گر او را انکار بکند و نشناسد دلیل این نیست که حکما باید ظهور کند بلکه اگر در میان خلق قوابلی که قابلیت ظهور او را دارند هست ظهور می کند و الا فلا لیس در این فقره هم دلالتی نیست و حال اینکه آئین را پیغمبر (ص) در زمان خود آورد و در آخر فرمود که ای مردم هر چه شما را به بهشت نزدیک می کرد شما را امر

کردم و از هر چه که شما را به جهنم نزدیک می کرد نهی کردم و فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و از آن زمان تا آن زمان که مقصود تو است هزار و دویست و شصت بود و اگر بگوئی که تمامیت شریعت تا انقضای زمان ائمه بود می گویم ائمه (ص) از خود شرعی نداشتند و آنچه می فرمودند از پیغمبر (ص) می فرمودند و شرع را پیغمبر (ص) خود تمام فرمود و تبلیغ رسالت کرد و از میان رفت و اگر بگوئی که تبلیغ رسالت خود را به ائمه فرمود و بعد ایشان تمام فرمودند می گوئیم ائمه (ص) هم به تبلیغ به علما و روات اخبار فرمودند و بعد از ایشان بسایر خلق می رسد پس اگر تبلیغ به ائمه (ص) خاصه باعث تمامیت نیست تبلیغ ایشان هم به علمای شیعه خاصه باعث تمامیت نمی شود بلکه به طریق اولی به جهت اینکه [صفحه ۳۲۷] به آل محمد (ع) تبلیغ تمام شرع شده است ولی علماء شیعه چه بسیار چیزها را که جاهلند پس بنابراین هرگز شرع تمامیت ندارد و اگر صحیح است که خدا بر زبان پیغمبر (ص) فرموده در هزار و سیصد و بیست سال پیش از این که امروز کامل کردم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام را که دین شما باشد پس از آن زمان تا زمانی که تو می گوئی دویست و شصت سال علاوه بر هزار گذشته پس عبارت دساتیر هم هیچ مطابقه با زمان شما ندارد باری و اما آنچه گفته که چون ظهور

حسینی با ظهور قائم حقیقت یک ظهور است تا آنکه گفته لهذا در اخبار فرق و فصل نفرموده چنین نیست حضرت باقر (ع) می فرماید والله لیملکن منا اهل البیت رجل بعد موته ثلثماه سنته و تزداد تسعه قیل متی یکون ذلک قال بعد القائم (ع) قیل و کم یقوم القائم فی عالمه قال تسعه عشر سنه ثم یخرج المنتصر الی الدنیا و هو الحسین (ع) تا آخر و در حدیث دیگر به حضرت صادق (ع) عرض کردند من اول من یخرج قال الحسین یخرج علی اثر القائم (ع) و در حدیث مفضل بعد از جنگ با سفیانی و کشتن او می فرماید ثم یظهر الحسین (ع) فی اثنی عشر الف صدیق و اثنین و سبعین رجلا اصحابه یوم کربلا شیخ اوحدا (ع) در عصمت و رجعت فرموده است که از بعضی روایات ظاهر است که سیدالشهداء (ع) بعد از آنکه پنجاه و نه سال از قیام قائم (ع) گذشت تشریف می آورد و یازده سال با هم هستند بعد قائم (ع) شهید می شود بلی در حدیثی هم فرمودند که سیدالشهداء (ع) وقتی رجعت می کند که موافق با قیام قائم است و مراد این است که در حالی که قائم (ع) قائم است رجوع می کند زیرا که در اخبار دیگر فاصله گذارده اند و دو حدیث به اینطور جمع می شود چنانکه شیخ اوحدا (ع) جمع فرموده اند پس اینکه گفته است که در اخبار و آثار فرق و فصل نگذارده اند بیجا گفته و چون می خواهد استدلالات بیجا و تاویلات به رایی که می کند تطبیق بر مطلب خود کند اینطور می گوید و الا اینقدر از اخبار بی اطلاع نیست.

استناد به یکی از علائم ظهور که حضرت مهدی از مکه ظهور می کنند و انتساب این امر به علی محمد باب

اشاره

بعد مزخرفاتی

به هم می بافد و اظهار حیرتی می کند که نمی دانم چرا در بیان ظهور میرزا حسینعلی را معلق به علامت و دلالتی نکرده تا اینکه می گوید و چون ناظرین از اصطلاح بیان آگاه نیستند محض اطلاع عرض می شود وجود مبارکی که اول از مکه معظمه بعد در شیراز در سنه ی ستین به حکم حدیث فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره بامر الله به امر قیام فرمود و منصف متقی نمی تواند احوال و اطوارش را به هوی نسبت دهد و یا به جنون و سفاهت چنانچه به انبیاء اولوالعزم اهل جهالت آیند و جهت را از پیش نسبت دادند و خود بیانات او اعظم دلیل و اقوی حجت است که آیات است و از خدا است و وحی آسمانی و فرقان ربانی است و مطابق آیات و احادیثی که بعض آنها گذشت بر امر الله ایستاد و خود را ذکر و باب بقیه الله و نقطه ی اولی نامید و از اهل علم نبودند و تعلیم و تعلم نفرموده بودند در مدت [صفحه ۳۲۸] پنج یا هفت سال که بشارت و خدمت خود را من عندالله تکمیل فرمودند زیاده از بیست مجلد آیات و خطب و مناجات و صور علمیه و شئون فارسیه و دعوات بر قلب مبارکش نازل و از لسان و قلم معجز بیانش ظاهر گردید و در بسیاری از کتب و بیانات خبر از شهادت خود فرموده در راه محبت و عبودیت محبوب و مقصودش که به اسم من یظهره الله و بقیه الله ذکر نموده کانی سمعت منادیا ینادی فی سری افدا حب الاشیاء الیک الفداء فی سبیل الله و در

مقامی یا بقیه الله قد فدیت بکلی لک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک والسب فی سبیلک و کفی بالله العلی معتصما قدیما و در مقام دیگر انی و من فی الفردوس بالحق الاکبر لمشتاقه الی نفس قد قتلت فی سبیلک.

جواب

اما اینکه گفته است که اول از مکه معظمه مقصودش این است که خود او بیت الله بوده و الاـ آن بیچاره مکه نتوانست برود و بعد از آنکه بنای ادعا را گذارد با مرده قرار داد که سال آینده مکه می رویم و از آنجا خروج می کنیم همین که خواست برود ممنوع شد این است که گفتند خود او بیت الله است چنانکه سابق اشاره به این مطلب کرد دیگر نمی دانم خودش اگر بیت است از خودش چگونه خروج می کند و پیشتر اشاره به این مطلب شده است باز به جهت توضیح بیان عرض می کنم که مامون به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد که خبر ده مرا از بزرگتر فضیلت علی بن ابیطالب در قرآن حضرت آیه ی مباهله را قرائت فرمود که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و مسلم است که حضرت پیغمبر (ص) از ابناء حسنین (ع) را آورد و از نساء فاطمه (ع) را و از انفس علی بن ابیطالب (ع) را پس معلوم است که علی نفس پیغمبر است مامون گفت که به جای ابناء حسنین را آورد و نقلی نیست و به جای فاطمه (ع) را به تنهائی آورد و لفظ نساء که جمع است منافات نداشت با اینکه فاطمه یک نفر بود چه می شود که مراد از

انفسـهم شـخص خود پیغمبر (ص) باشد نه علی بن ابیطالب حضرت فرمود چنین نیست خداوند فرموده که بیائید بخوانیم ابناء و نساء و انفس خود را و خوانـدن صـحیح نیست مگر اینکه شـخص غیر را بخواند مثل اینکه امر کردن صـحیح نیست مگر اینکه غیر را امر کنـد و شـخص خود را انسـان نمی خوانـد و امر نمی کنـد مامون تسـلیم کرد و عرض کرد که همین که جواب آمد سؤال ساقط می شود حال من هم با تو به همین منوال محاجه می کنم و اگر تسلیم نکردی معلوم است که شقاوت تو از مامون هم بیشتر است پس می گویم داخل شدن و خارج شدن و خلیفه در جائی گذاردن تمام اینها در جائی گفته می شود که غیری در میان باشـد نه اینکه شـخص نسـبت به خود این الفاظ را بگویـد در خود داخل شـدم کلامی است بی معنی و از خود خارج شـدم سـخنی است مزخرف تو ملاحظه کن که امام (ع) نسـبت به مکه چه می فرمایـد آن وقت که نفس زکیه را می فرسـتد به مکه و اهل مکه او را قتل می کننـد می فرمایند به اصـحاب خود که من نگفتم به شـما که اهل مکه مرا نمی خواهند و همچنین بعد از آنکه سه نفر عامل [صفحه ۳۲۹] حضرت را در مکه شهید می کنند حضرت امر می فرماید جماعتی از قشون خود را از جن و انس که برونـد و اهـل مکه را بکشـند مگر هر که ایمـان بیـاورد و می فرمایـد که اگر نه این بـود که رحمت پروردگـار سبقت گرفته است بر غضبش و منم این رحمت هر آینه خود برمی گشتم و آنها را قتل می کردم ولی

شما برویـد و قتل کنید می روند و از صد نفر بلکه هزار نفر یکی را باقی نمی گذارند معنی این سـخنان چیست همه اینها العیاذ بالله راجع به وجود مقـدس خود او است حاشا و اگر گوئی که خود او بیت الله است و این سـخنان در مجاورین این بیت اسـت می گویم مجـاور این بیت یعنی کسـانی که در سایه دیوار این خانه زیست می کننـد مؤمنین هسـتند که مسـتحق قتل نیسـتند نه کفار و منافقین و نصاب در میانه ی ایشان با آل محمـد (ع) دوری است ابعـد مما بین السـماء والارض و همسایه ایشان شـمرده نمی شونـد و جمیع این سـخنان در عـالم اعراض است و دنیـا که امور به غصب و ثغلب پیش می رود و منـافقین و همسایگـان خـانه خـدا شـده انـد و امـام (ع) همه را به قتـل خواهـد رسانیـد خلاـصه پس این تاویلاـت بی معنی است و در تاویـل هم باید ملاـحظه پیش و پس عبـارات را نمود نه هر تاویل در هر مقام بجا می شود و اما آنچه گفته است که از شـیراز برخواسـته سابقا بخیـال خود دلیلی به این مطلب آورده است که پیغمبر (ص) فرموده است لو کـان العلم منوطـا بالثریا لتناولته رجال من فارس و جواب گفتیم که فارس اختصاص به شـیراز ندارد و به شـهادت لغت و دلالت اخبار این مطلب ظاهر شد و این عرف مستحدثی است که در این ایام پیـدا شـده و اخبار آل محمد (ع) حمل بر آن نمی شود علاوه بر اینکه علم دست آوردن دلیل امامت نمی شود و صفات امامت منحصر به علم نیست و اما آنچه گفته در سنه ی ستین به حکم حدیث فی

سنه السنین یظهر امره و یعلو ذکره به امر الله به امر قیام فرمود جواب از این را مولای بزرگوار من روحی فداه مفصلا فرموده است و در اینجا هم به طور اجمال جوابی می گوئیم و بدانکه سابق بر این در مقامی که به خیال خود می خواست وقت ظهور را معین کند اخباری چند نقل کرده ایم که این امر توقیت نخواهد شد و از جمله صدر همین حدیث شریف است که امام (ع) به آیات بسیار از کتاب خدا ثابت فرموده که این امر توقیت نخواهد شد و علم آن در نزد خداست و هر که مدعی علم آن شود مشرک به خداوند گردیده است و این فقره حدیث که در اینجا ذکر شده متصل به همان بیان است انصاف بده که آیا ممکن است که امام بعد از آیات بسیار که استدلال به آنها فرموده و فرموده است که ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله تعالی فی علمه و ادعی انه ظهر علی ستره در همان مقام خودش توقیت کند و آیا علم بی عمل غیر از همین است که در همین آنکه می فرماید توقیت شرک است همان ساعت خودش توقیت کند و نه این است که فعل او تکذیب قولش را کرده و قول او تکذیب فعلش [صفحه ۳۳۰] را کرده و به این واسطه از عصمت سهل است که شخص از تقوای ظاهر هم خارج می شود انصاف بده که اگر کسی بگوید شرب خمر حرام است و شارب الخمر از حوض کوثر نمی آشامد و مدمن الخمر مثل بت پرست می ماند و در همان آن خودش جام شراب در دستش است

و مشغول خوردن و عربده کردن تو را به حق خداوند چنین کسی را امام سهل است که عالم یا صالح یا عابد یا متقی ظاهری می توان شمرد یا شبهه می توان کرد که این معتقد به کلام خود هست والله که هیچ عاقل چنین شبهه نمی کند و اگر چنین شبهه بتوان کرد باید تمام مسلمین را اتقیا و زهاد و عباد بلکه معصومین بشمری زیرا که نمی یابی کسی را که علانیه بگوید که زنا و لواط و شرب خمر و سایر فواحش حلال است و ترک نماز و روزه و حج و زکوه و خمس مثلا جایز است زیرا که اگر علانیه چنین سخنی گفتند البته آنها را از زمره ی مسلمین خارج می کنند و تا در زمره مسلمین هستند مخالف ضرورت آنها نمی گویند اما معذلک در عمل ایشان که ملاحظه می کنی چه بسیار که مرتکب فواحش می شوند و فرایض را ترک می کنند پس بنابراین شبهه باید همه را معصومین بشمریم زیرا که مخالفت عمل با قول به اعتقاد تو منافات با عصمت ندارد و اعظم معاصی البته شرک به خداوند است چنانکه خداوند فرموده و ان الشرک لظلم عظیم و فرموده است ان الله لا ـ یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء حال امام می آید اول ده آیه مثلا از کتاب خدا می خواند و ثابت می کند که هر کس مدعی توقیت از برای مهدی ما بشود مشرک به خداوند شده آن وقت خودش فورا توقیت بکند آیا نعوذ بالله هوی و هوس بر او غالب شد که چنین کرد یا آنکه فراموش کرد که چنین گفت یا العیاذ بالله اول بر

خطا رفته بود و بعد متذکر شده منصرف گردید بلی این وضعها برای ائمه شما منافی با امامت نیست اما ائمه ما امرشان به این منوال نبود و معصوم و مطهر بودند و خداوند در شان ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ملاحظه کن این حدیث شریف را و ببین آیا چنین امری در حق امام ممکن هست در بحار نقل کرده است که ابوقره به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد که ما روایت کرده ایم که خداوند رؤیت و کلام را قسمت فرمود میان دو نفر پس قسمت موسی (ع) کلام را قرار داد و از برای محمد (ع) رؤیت را حضرت فرمود پس کیست مبلغ از جانب خدای عزوجل به سوی ثقلین جن و انس که لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الابصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شی ء آیا محمد (ص) نیست عرض کرد بلی فرمود پس چگونه می آید مردی به سوی خلق جمیعا پس خبر بدهد ایشان را که از نزد خدا آمده و به سوی او می خواند به امر الله و می گوید لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شی ء بعد بگوید که من دیده ام او را به چشم خودم و [صفحه ۳۳۱] به علم خود احاط به او کرده ام و او به صورت بشر است آیا حیا نمی کنند زنادقه نتوانستند همچو تهمتی به او بزنند که بیاورد از جانب خدا چیزی را بعد خلاف آن را از وجه دیگر بیاورد تا آخر حدیث شریف حال من هم به این جماعت می گویم که زنادقه و

نصاب نتوانستند به ائمه ما این گونه نسبتها دهند و شما مضایقه نکردید اگر منظور از این کلمه توقیت بوده پس آنکه چندین آیه از قرآن خواند و ثابت کرد که محال است توقیت بشود کیست حیا نمی کنید که به ائمه معصومین ما اینگونه نسبت بدهید همین طور اگر بگوئید دلمان خواسته که این مرد را امام خود بگیریم والله بهتر است از اینگونه نقمتها هم به ائمه ما بزنید خلاصه پس بطور کلیت بدانکه همچو چیزی محال است که علمی را که امام (ع) به این تاکید شرک بشمرد آن وقت خودش فورا مرتکب بشود و تو ملاحظه کن که نفرموده است برای دیگری شرک است و خود را خارج بکند بلکه مفضل می دانست که دیگری نمی داند و از خود آن حضرت خواست و حضرت فرمود که محال است که توقیت کنم حال که این مطلب را دانستی فقره ی حدیث شریف را به عینها روایت می کنم و ترجمه می نمایم تا ببینی که امام (ع) خلاف قول خود نفرموده و این جماعت بیجا می گویند پس در بحار است که قال المفضل یا مولای فکیف بدؤ ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه السلام یا مفضل یظهر فی شبهه لیستبین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر ذلک علی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لتلزمهم الحجه بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسبناه و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله (ص) و کنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما و لا کنیه و لا نسبا والله لیتحقق الایضاح به و باسمه

و نسبه و کنیته علی السنتهم حتی لیستنیه بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجه علیهم ثم یظهره الله کما وعد به جده (ص) فی قوله عزوجل هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون قال المفضل یا مولای فما تاویل قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون قال (ع) هو قوله تعالی و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله فوالله یا مفضل لیرفع عن الملل والأدیان الأختلاف و یکون الدین کله واحدا کما قال جل ذکره ان الدین عند الله الاسلم و قال الله و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین تا آخر حدیث شریف اولا بدان که کلمه فی شبهه لیستبین را در نسخ این حدیث باختلاف روایت کرده اند در بحار و عوالم فی شبهه لیستبین روایت کرده اند و در بعضی نسخ یظهر من سنه الستین امره درایت شده و مولای من روحی فداه از سید هاشم بحرینی در محجه روایت فرموده است یظهر فی سنه الستین امره حال ترجمه حدیث را ملاحظه کن و خودت انصاف [صفحه ۳۳۲] بده که مراد چیست و کدام یک از نسخ اصح است عرض کرد مفضل که ای مولای من پس چگونه است ابتدای ظهور مهدی علیه السلام والیه التسلیم فرمود ای مفضل ظاهر می شود در شبهه تا اینکه واضح بشود پس بلند می شود ذکر او و ظاهر می شود امر او و ندا کرده می شود به اسم او و کنیه او و نسب او و بسیار می شود این ذکر بر افواه محققین و مبطلین و

موافقین و مخالفین تا اینکه لازم بشود ایشان را حجت به معرفت ایشان به او علاوه بر اینکه به تحقیق که ما قصه کردیم و دلالت بر او نمودیم و نسب او را معین کردیم و اسم و کنیه او را ذکر کردیم و گفتیم که هم نام جدش رسول خداست و هم کنیه او تا اینکه نگویند مردم که ما نشناختیم از برای او اسمی و نه کنیه و نه نسبی به حق خدا که هر آینه متحقق می شود ایضاح به او و به اسم و نسب و کنیه اش بر زبانهای ایشان تا اینکه نام او را بعضی برای بعضی ذکر کنند همه این به جهت لزوم حجه است بر ایشان بعد ظاهر می کند او را خداوند هم چنانکه وعده فرموده است به آن جدش را (ص) در قول خودش هوالذی ارسل تا آخر خدای تعالی است که قتال کنید با ایشان تا اینکه فتنه نباشد و دین کلش از برای خدا باشد پس والله ای مفضل هر آینه رفع می شود از ملل و ادیان اختلاف و همه ی دین یکی می شود هم چنانکه خداوند فرموده ان الدین عندالله الاسلام تا آخر و غرض این است که همه مسلمین می شوند حال تو انصاف بده که این سبک بیان دلالت بر چه دارد اگر شخص امام (ع) ظهور بفرماید لا محاله آثار امامت هم با او خواهد بود دیگر این همه تفصیل که ما اسم و نسب را بیان کردیم و حجت را بر مردم تمام کردیم طوری که همه معرفت او را حاصل بکنند منظور چیست تو ملاحظه کن که معرفت اسم و نسب امری

است که در غیبت بکار می خورد یا در ظهور فرض می کنم که شخصی آمد و گفت منم محمد بن الحسن الزکی العسکری (ع) و کنیه من هم ابوالقاسم است تو بگو ببینم که آیا شنیدن این اسم و نسب کافی است و به محض همین معرفت حاصل می شود نه والله زیرا که احتمال صدق و کذب بسیار است و معصوم دیگر هم در میانه نیست که تصدیق او را کند که ما به تصدیق او معرفت حاصل کنیم ولی در صورتی که امام ثانی عشر هنوز تولد نفرموده است و معصومین دیگر اظهار اسم و نسب و کنیه او را برای خواص خود می کنند و بعد از آن هم که تولد می کند و باز غائب می شود و از شر اعداء ایمن می گردد آن وقت به واسطه ی خواص مؤمنین اسم و نسب او در میانه دوست و دشمن معروف می شود معرفت غایبانه حاصل می شود و البته بدو ظهور هر امری این است که اولا اسم او بلند شود تا خورده خورده شخص او پیدا شود چنانکه پیغمبر (ص) به واسطه اخبار انبیا (ص) هم چنین کهنه که بودند قبل از تولدش اسم آن بزرگوار ذکر می شد تا آنکه یک وقتی تولد فرمود تا آنکه مبعوث شد [صفحه ۳۳۳] همچنین است امر صاحب الامر (ص) اسم مقدسش بواسطه اخبار آل محمد (ع) معروف شده است تا آنکه یک وقتی ظاهر بشود این است که امام (ع) بعد از آنکه فرمایشات را در باب اسم فرمود و تاکیدات را نمود آن وقت فرمود ثم یظهره الله کما وعد به جده (ص) یعنی بعد از ظهور اسم ظاهر

می کنـد خداونـد شـخص او را هم چنـانکه به جـدش وعـده فرموده پس بـا این سـبک بیـان معلوم است که مراد از ظهور اول شخص او نیست و نیز معلوم است که همـان ظهور اسم هم بطور تدریـج است که اول ظهوری مقرون به شـبهه دارد بعـد از آن بلنـد می شود ذکر او و ظاهر می شود امر او و نـدا کرده می شود به اسم او تو را به حق خدا این کلمات مال آن وقت است که خود او ظهور کرده باشـد نه والله و از همین کلمـات پیش و پس پیـداست که کلمه ی فی سـنته الستین صـحیح نیست بلکه فی شبهه لیسـتبین است و بر فرض که فی سـنه الستین باشـد مراد از آن همـان است که در چنـد سـطر بعـد امام (ع) بیان می فرماید آنجـا که مفضل عرض می کنـد یا سـیدی و لا یری وقت ولادته قال بلی والله لیری من ساعه ولادته الی ساعه وفاه ابیه سـنتین و سبعه اشـهر اول ولاـدته وقت الفجر من لیله الجمعه لثمـان خلون من شـعبان سـنه سـبع و خمسـین و مـاتین الی یوم الجمعه لثمان خلون من ربیع الأول من سـنه ستین و ماتین و هو یوم وفاه ابیه و ترجمه اش این است که مفضل عرض کرد ای سـید من و دیده نمی شود وقت ولاـدتش فرمود چرا والله هر آینه دیـده می شود از سـاعت ولادتش تا ساعت وفات پـدرش دو سال و هفت ماه اول ولاـدتش وقت فجر است از شب جمعه هشـتم شـعبان سـنه ی دویست و پنجاه تا هفت روز جمعه هشـتم ربیع الأول از سـنه دویست و شصت و آن روز وفات پدر او است

پس ملاحظه کن که مراد از آن سنته ستین که فرموده است همین سنه ی دویست و شصت خواهد بود که به امامت برمی خیزد زیرا که از هجرت تاکنون سیزده شصت گذشته و در زمان حضرت صادق (ع) شصت اول که گذشته شصت دویم هم اگر چه نه گذشته بود ولی چون نزدیک بود مسلم بود که امام ثانی عشر (ص) به این زودی نخواهد آمد لا محاله باید شصت سیوم منظور باشد و اگر در این شبهه کنی می گویم که پس جمیع این یازده شصتی که از آن زمان گذشته محتمل بوده از کجا و به چه دلیل تو هزار و دویست و شصت را پیدا کردی و اگر بگوئی که به مقتضای آیه ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه گفتم می گویم این تاویلی بود که به رای کردی و معنی آیه این نیست که سابق گفتی چنانکه ثابت کردیم پس به مقتضای قراین سبک بیان و تصریح به دویست و شصت در باب قیام حضرت به امامت معلوم است که اگر فی سنه الستین بوده همان سنه دویست و شصت را منظور داشته اند و مراد از بدو ظهور هم بدو ظهور اسم است نه شخص چنانکه خود این حدیث شاهد این مطلب است و علاوه بر اینها حضرت صادق (ع) فرموده است که بیرون نمی آید قائم مگر در سال طاق از سالها سنه یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه پس سنه شصت زوج است [صفحه ۳۳۴] و موافق این حدیث در سال زوج بیرون نمی آید و باز هم اگر قناعت نداری بر ما حرجی نیست و روی

سخن ما هم با کسانی است که قصد گمراهی خود را ندارند نه کسـی که عمدا می خواهد امر را مشـتبه کند و مولای بزرگوار من به تفصـیل از این شبهه جواب فرموده و این مرد باز تعنت و اعتساف را از دست نداده است حکمه بالغه فما تغنی النذر و اما آنچه گفته است که اطوار این شـخص را بهوی و جنون و سفاهت نمی توان نسبت داد تا آخر خدا می داند که سفیه آن کسی است که این شـخص را عاقل بخواند چه جای اینکه پیغمبر یا امام بداند کسـی که این همه جهالت و نادانی و عجز و ضـعف و غیر اینهـا در او مشـهود است چگونه می توان او را بـا این دعـاوی عاقـل خوانـد مگر هر که مجلـدات کتـاب نوشت این امام یا پیغمبر می شود کتـاب رموز حمزه و الف لیله والله که هزار مرتبه بـامزه تر و بـا فایـده تر و درست تر نوشـته شـده بـا اینکه تمام دروغ گفته اند اما اطفال و زنان به آنها مشغول می شوند و مدقوقین از خواندن آنها فایده می بینند این مزخرفات که نه لفظش صحیح است نه اعرابش درست نه ربط به هم دارد که در حقیقت اشـهد بالله برای طبع مسـتقیم شـنیدن این کلمات مهوع اسـت چگونه می توان آنها را به قرآن نسـبت داد که همان دشمنان علانیه می گفتند در باب قرآن که چه قدر صاحب حلاوت است و بالای آن مثمر است و پائین آن شاخ و برگ آورنـده و این قول بشـر نیست جمعی عوام عجم را گرد خود جمع کرده ایـد و مزخرفات این مرد را برای آنها می خوانید آنها هم معلوم است هیچ سرشان نمی شود

و به تطیعات هی دل آنها را گرم می کنید و بیچارگان را گمراه می کنید خلاصه و بعد از این ذکر کلمات او در این کتاب می آید و انشاء الله توضیح خرافات او را می کنم و اما آنچه که خبر از قتل خود داده است همه دزدان سر گذار هم این مطلب را می دانند که سلطان و حکام ولایات نمی گذارند که اینها با این وضع جانی به سلامت بیرون ببرند شوخی است که شخص جاهل نادان عاجز مدعی این امر بزرگ بشود و این همه فتنه و آشوب در میانه مسلمین سرپا کند البته به یقین می داند که او را می کشند کیست که خود به خود بدون استحقاق خون جمعی از مسلمین را گردن بگیرد و باز امید حیوه برای خود داشته باشد و از کمال شقاوت باز هم اسباب چینی برای دیگری می کند زیرا که آدمی زاد طالب اسم است و با اینکه مرگ را به یقین می داند دوست می دارد که بعد از او هم باز اسم او بر زبانها باشد این است که به این تدبیر هی اظهار تعشق و دوستی نسبت به دیگری می کند که بعد از او اسم خودش بلند شود و الا در حقیقت عشقی به او هم نداشته تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی و این کلمات مغلوط بی معنی که از او نقل کرده اگر مال او است همه از همین باب است که گفتیم و عبارت آخرش که اصلا دخلی به خبر از قتل خود ندارد گفته است که مشتاق آنم که در راه تو کشته شود خلاصه که والله این سخنان لایق سؤال و جواب نیست.

استدلال این فرقه به اینکه (علی محمد باب و حسینعلی بها) جمیع اشیاء را مظاهر و مطالع لا اله الا الله می دانند

اشاره

گفته

است مذهب و تشریع این امر بدیع آنکه جمیع اشیا را مظاهر و مطالع لا [صفحه ۳۳۵] اله الا الله که جامع جمیع اسماء و صفات الله دانسته و هر شیئی را به قدر اندازه چنانچه اوتی از همه جماد است بعد نبات بعد حیوان صامت بعد انسان و بعد انسان کامل و او مظهر و مظهر اسماء و صفات است کذلک در عالم تشریع همین حکم جاری مظهر اعلای اشرف و اکمل و اعظم و ابقای این کلمه مبارکه مظهر ظهور است و کل اشیاء به درجاتها و مراتبها مرایای او و مظاهر اویند موقنین و مقبلین بدرجاتهم مظاهر الا الله اند و شجره ملعونه که مقابل آن مظهر اثبات نفی شود یعنی بر تکذیب و اعراض و انکار و اعتراض برخیزد مظهر لا اله است و نفوسی که به واسطه اعراض و احتجاب و محتجب شوند به حسب اعراض هم و اعتراضهم مظاهر لا اله خواهد بود و همواره ثمره و نتیجه هر ظهور قبلی از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر می شود چه که او است محک و میزان و صراط لذا بسم الله الاعلی الاعلی در حقیقت اولیه و رتبه اولی مظهر و ناطق این کلمه ی مبارکه است در ظهور اولی و مقبلین درجاتهم مظاهر اویند و یوم فصل که یوم ظهور آخرت او است مطالع الا الله از مظاهر لا اله فصل می شوند یعنی نفی هر ظهوری بعد معلوم می شود و مظهر بسم الله الا نزل الا نزل آن شجره خبیثه مجتثه است که در ظهور بعد بر اعراض و تکذیب مالم یحیط بعلمه برخیزد.

جواب

این منتهای تحقیق

حضـرات است که یک چیزی سـر و دست و پا شکسته از کتب علما می دزدند و نسبت به این مرد می دهند و ما اگر بخواهیم مقامـات اربعه تکوین و تشـریع را در این مقام بیان کنیم مناسب نیست زیرا که این جماعت عوامنـد و از مطالب مرتبه ی علمیه منتفع نمی شونـد مثل اینکه عوام عرب را ملاحظه می کنی که زبان صـحیح خود را از دست داده اند و عباراتی چند به هم می بافنـد که در هیـچ کتاب لغتی دیـده نمی شود و اگر انسان با ایشان به زبان فصـیح بلیغ سـخن بگویـد هیچ ملتفت نمی شود که انسـان چه می گویـد لابـد بایـد با آنها به همان زبان کـج کور سـخن گفت تا منتفع بشونـد چونکه با طفلان سـر و کارت فتاد همزبان کودکان باید گشاد و هیهات که ما بتوانیم به این گنگی سخن بگوئیم چنانکه انشاء الله خواهی دید پس می گوئیم اولا که چون سـابق بر این در مقـامی تصـریح کرد که از ذات غیب الغیوب سـخنی نیست و او را بـا خلق ارتبـاط و نسـبتی نباشـد و سخنها همه در اسماء و صفات است چنانکه در همین جا باز تصریح به اسماء و صفات می کند و این سخن اگر به قواعدی که از آل محمد علیهم السـلام رسـیده است باشد منافات با توحید ندارد چنانکه فرمودند نحن والله الاسـماء الحسنی التی امر الله ان تـدعوه بهـا و فرمودنـد من عرف مواقع الصـفه بلغ قرا والمعرفه لهـذا مـا هم بظـاهر کلام او گرفته و متعرض نمی شویم ولی می گوئیم که تو به خیال خود تکوین و تشریع را جدا کردی و هر یک را آیت و مثل از برای دیگری

قرار دادی حال در اختلاف درجات جماد و نبات و حیوان و انسان ملاحظه کن که آیا این از جهت صرف صورت عرضی دنیائی است یا جهت دیگر دارد که مثلا اگر جمادی در عالم یافت شد که به عینه نبات باشد [صفحه ۳۳۶] در صورت ظاهر مثل بعضی سنگهای شجری که انواع اقسام دیده می شود یا بعضی سنگها که بعینه به صورت کدو یا بادام یا زنجبیل و امثال آن دیده می شود آیا این احجار حقیقه نبات می شوند یا جمادند و در صورت عرضی بالعرض شباهتی به نبات پیدا کرده اند و نبات واقعی نیستند و همچنین در میانه نباتات که بعضی به صورت حیوان می شوند مثلا بعینه مار می شود یا مثل کله میمون می شود و امثال اینها یا حقیقه این حیوان است یا در صورت عرضی بالعرض شباهتی پیدا کرده و هم چنین در حیوانات که بعضی در صورت شبیه به انسان می شوند مثل میمون و خرس و امثال آنها آیا اینها حقیقت انسانند یا در صورت عرضی شبیه شده اند و واقعیت ندارد شبهه نیست که هیچ عاقل اینها را به صرف شباهت صورت ظاهر از حیز خود بالا نمی برد و اعتنائی به این صورت نیست و هر چند سنگ شجری بعینه مثل درخت شده است اما چون جذب و دفع و هضم و امساک و زیاده و نقصان و سایر قوی و صفات نباتی از برای آن نیست آن را نبات نمی خوانند و همچنین نبات بر فرض که به صورت حیوان شود اما تا قوای حیوانی از دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و غیر اینها برای او حاصل نشود حیوان

واقعی نیست گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مارکو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست پس اگر دارای صفات خاصه حیوانی است حیوان است و الا از حیز نباتی پا بالا نگذارد و همچنین میمون و دب اگر صفات خاصه انسانی را دارایند انسان هستند و اگر نیستند هر چند که شبیه انسان بشوند در صورت ظاهر تا بحدی که اطبای قدیم چون از تشریح انسان معذور بودند میمون را تشریح می کردند که پی به صورت ظاهر انسان ببرند معذلک کله میمون انسان نیست و حیوان است زیرا که قوای خاصه انسانی از ذکر و فکر و علم و حلم و سایر قوی از برای آن نیست و صرف صورت ظاهری است پس به صرف صورت عرضی نمی توان عرصه و حیز هر چیزی را معین کرد و باید ملاحظه قوی و خاصیات را که خاصه شخصی است و صفت ذاتیه او است آنها را جست و پی به حقیقت برد و در تشریع هم امر به همین منوال است بدون شبهه چنانکه خود تو بعضی را مظاهر لا ـ اله می گیری و بعضی را مظاهر الا الله اگر چه تو به محض هوس خود اینکار را کرده ولی از عقلا و دانایان سؤال می کنم که آیا خود بخود بدون جهت و سبب می توان اسم بر هر کسی گذارد یا باید ملاحظه مناسبت و فعلیت هر کسی را نمود اگر ملاحظه مناسبت شرط نیست مثل اینکه در عالم اعراض بر عکس نهند نام زنگی کافور که به قول عربها لاتسع الخرق علی الواقع تو به رای خود به مقتضای میلت اسمی بگذار دیگری هم به

مقتضای میلش اسم دیگر می گذارد ولی نتیجه این مطلب به اصطلاح وقت گرو گذاردن ظاهر خواهد شد که قطعه سنگی را که الماس اسم گذاردی بجای صد دینار گرو بر نمی دارند و اگر خود تو احیانا الماسی دست آوردی و اسم آن را سنگ گذاردی در ازای صد دینار نخواهی داد پس سخنها همه در صفات [صفحه ۳۳۷] خاصه و ذاتیات هر چیزی است و اعتنائی به اسمهای بی مناسبت نیست حال که تا اینجا آمدی بگو بدانم اسماء و صفات الهی را چه فرض کرده نه این است که اینها همانهاست که در عالم تکوین از اعلی تا اسفل بروز و ظهور دارد و تمام عالم قائم به اسمها و صفتهای پروردگار است بلکه به جهت همین خلقت شده است که حکایت اسمها و صفات او را بکند بلکه خلاصه سخن همه اسم و صفت او است چنانکه حکما گفته اند که لیس الا الله و صفاته و اسماؤه و در حدیث شریف همین مطلب را به این لفظ بیان فرموده اند که لیس الا الله و فعله و نوره زیرا که همه ی اسمها و صفات خداوند انوار اویند که دلالت بر او می کنند پس در تشریع آن کسی که مدعی این است که مظهر اسماء و صفات الهی است باید فعلیت عرش و کرسی و نجوم و افلاک و کواکب و عناصر و غیب و شهاده کل اینها در او بالفعل باشد تا اینکه گفته شود که او به تنهائی مظهر کل اسماء و صفات است و الا به حرف مفت و یاوه گوئی امر نمی گذرد و عرض کردم که وقت گرو گذاردن نتیجه

ظاهر می شود اگر کسی مظهر اسمها و صفتهای الهی است باید مثل عرش محل امر پروردگار باشد و مثل کرسی و افلاک محل تقدیر جمیع امور که حقیقه لیله القدر بر او صادق باشد و آثار و خواص فلکی از او بروز کند و هم چنین عناصر در او بالفعل باشد و خواص آنها را ظاهر کند بلکه حکایت اسمی را کند که از همه اینها بالاتر است زیرا که او مولود جامع است و اینها مفردات و خداوند وجود او را غایت همه ی مفردات قرار داده چنانکه فرمود لولاک لما خلقت الافلاک و در کتاب مجید خود فرمود خلق لکم ما فی الأرض جمیعا و البته مولود جامع طبیعه خامسه فوق مفردات چهارگانه دارد و یقینا طبیعه خامسه برتری دارد بر مفردات و اثر او در همه نافذ خواهد بود چنانکه ملاحظه می کنی که حیوان که صورت جامعه قوی و عناصر خود است چگونه هر یک آنها را بکار خود وا می دارد و از کار باز می دارد پس آن کسی که مولود جامع است البته احکام او به حول الله و قوته در جمیع ملک ساری و جاری خواهد بود و ستارگان به امر او به زمین می آیند چنانکه در تعیین خلافت و وصایت حضرت امیر (ع) آمد و این است که خداوند فرمود والنجم اذا هوی ما صل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و آفتاب به امر او بر می گردد و تنطق می کند چنانکه مکرر برگشت و جواب سلام علی بن ابی طالب (ع) را داد و ماه به یک اشاره او منشق خواهد شد

چنانکه پیغمبر (ص) کرد و خداوند فرمود اقتربت الساعه و انشق القمر و عناصر تمام مطیع امر او خواهند بود چنانکه حضرت امیر (ع) پای خود را به زمین می زد و زلزله می شد و می زد و از هم منشق می شد و کوهها را می خواندند و اجابت می نمودند و چوب خود را به فرات می زد و فرو می نشست تا جائی که ماهیان نمودار می شدند خلاصه سخن که چندین هزار معجز از ایشان دیده شده و تو اگر منکری بر ما الحمدلله به دلیل نقل و عقل ثابت شده که کسی که مظهر اسماء و صفات الهی است [صفحه ۳۳۸] البته باید صاحب این افعال باشد زیرا که در ملک که همه این افعال بروز می کند به اسماء الله و صفاته است اگر این شخص هم مظهر آنها است باید آثار آنها مترتب بر او باشد آتشی که نسوزاند و آبی که تر نکند و آسمانی که اثری از او بروز نکند اینها صورت کشی است و نقاشان بسی از این قبیل نقشها می کنند و ثمری که نزد عاقل معتد به باشد بر آنها مترتب نیست باز هنوز نقاشی که یک صورت عرضی نشان می دهد و حسن منظری دارد که در محل نظر شما آن هم نیست ای بی انصاف پنجاه هزار حدیث را ترک می کنی که همه مطابق با کتاب خدا و دلیل عقل و آفاق و انفس است و به کلی منکر معجزات و خوارق عادات و علوم و حکمتها می شوی و یک جاهل نادان احمق که هیچ نمی داند مگر این که کلمات مزخرفه به هم بافته این را اختیار می کنی و به همین

قانع می شوی جزای تو بالاتر از این نیست که همین شخص در دنیا و آخرت دست گیر تو باشد که چنان لغزیده است که خود را نمی توانـد نگـاه دارد تا در درک اسـفل قرار گیرد و تو هم که متمسک به او شـده البته تو را با خود خواهـد برد و خـداوند فرموده است که من بهتر شـریکی هستم برای هر کس که او را شریک من بگیرند تمام عمل را وا می گذارم به آن شخص که اجر عمل کننده را بدهد و البته خسـر الدنیا والاخره خواهد بود باری پس مکرر در این بیان که کردیم نظر کن و عبرت بگیر و خود را مفت مباز ثمر دنیائی که ندیدیـد آخرت را هم که منکریـد برای چه خود را مقید کرده اید و اما اشارات و کنایاتی که در کلامش گذاشته به یک شعر مولوی در جواب قناعت می کنیم نه فشاند نور سگ عوعو کند هر کسی بر خلق و خوی خود تند و سـیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و اما آنچه گفته که ثمره و نتیجه هر ظهور قبلی از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر شـد تـا آخر مزخرفات که یوم ظهور بعـد را یوم فصل و یوم ظهور آخرت خوانـده و مقبلین و معرضـین جزای عمل خود را در ظهور بعـد می بیننـد مـذهب غریبی است والله چنـدین هزار سال گـذشت و همه اش دنیا را خانه عمل خواندنـد و عالم برزخ و آخرت را دار جزا و بـه هیـچ وجه من الوجـوه نیـک و بـد و نعمت و عـذاب دنیـائی را محـل نظر نگرفتنـد بلکه مـؤمنین از اول روزگار تاکنون همیشه

مبتلای به صـدمات و عـذابها و بلاها از جانب خداونـد بودنـد و همه را هی وعده دادند که غم مخورید و از ایمان خود دسـت برنداریـد که دنیـا فانی است و خواهیـد مرد و هر کسـی پاداش عمل خود را خواهـد دیـد و مؤمنین منعم به نعمتهای بی منتهی خواهنـد شد و کفار به عذابهای بی منتهی معذب خواهند بود و نعمت مؤمنین از هیچ جهت شایبه عذاب در آن نیست و عذاب کفـار از هیـچ جهت شـایبه نعمت در آن نیست و تو همه این حرفها را به سـخنان مزخرف بی معنی تفسـیر می کنی و در ظهور پیغمبر (ص) همه مؤمنین را که به انواع بلاهـا مبتلاـ بودنـد آنها را رجعت اموات مؤمنین قبل می دانی و جمیع کفار و نصاب را کـه بـه انـواع نعمتهـای دنیـویه منعـم بودنـد رجعت امـوات سابقینشـان می دانی حکـایت غریـبی است [صـفحه ۳۳۹] اصحاب سیدالشـهداء را می کشـند و حضـرت به هر یکی تسـلیه می دهـد و می فرمایـد صـبرا نبی الکرام مثـل قنطره است که از آن می گذریـد و به نعمت ابدی و معانقه ی حور حسان منعم می شوید اول که خود را در همان زمان ظهور آخرت پیشـنیان می دانی و به این قاعده منعم شد که زیاده از سـیصد و بیست زخم بر جسد مطهرش وارد آمد و تشـنگی میانه ی چشم او و آسـمان مثل دود حایل بود و همه در ظاهر نعمتش بود پس چرا دوسـتانش از معصومین و غیر ایشان هزار و دویست و شصت سال است که اشـکشان خشک نشـده و فرزنـدش صاحب الامر (ع) عرض می کنـد در زیارتش که لئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصـرک المقدور

فلانـدبنك صـباحا و مساءا اولاد بكينك بـدل الـدموع دما پس همه این گریه و زاریها برای این است که چرا سیدالشـهداء (ع) منعم شـده پس اینهـا العیاذ بالله از باب حسـد است نه از باب محبت والله که هوش از سـر انسان می رود از کلمات مزخرفه این جماعت و همچنین بزعم تو العیاذ بالله و استغفر الله میرزا حسینعلی ظهور حسینی است چون سیدالشهداء (ع) در ظهور پیغمبر در حقیقت نصـرت اسلام را فرمود و دین را آشکار کرد در این ظهور خداوند رحمن رحیم کریم منعم فیاض به او جزای خیر داد که چنـدین سـال او را در عکا حبس نمودنـد که نتوانست پا بیرون بگـذارد تا مرد و دوسـتان او را در اطراف عالم چون در آن ظهور همه جان داده بودنـد و نصـرت کرده بودند در این ظهور جزای خیر دادند و وعده های سیدالشـهداء همه اش همین شـد که باز آنها را بکشـند و نگذارنـد آب خوش از گلوی ایشان پائین برود و اسم خود را نتوانسـتند ببرنـد و اسـتغفر الله چون روی سخن بـا عوام است چـاره از همین قسم بیـان نـدارم شخصـی را حاکم غضب کرده بود می خواست او را چوب زنـد و دیگری شفیع او شـد و رفت مجلس حکومت و برگشت و گفت شـفاعت کردم فرمودنـد گوش او را هم ببرنـد و بعـد از چوب زدن از شهر هم بیرون کنند حالا العیاذ بالله اصـحاب سیدالشـهدا به این نصـرتی که کردند سیدالشـهداء را در نزد خداوند شفیع کردند که در آخرت آنها را منعم به نعمتها کنند و آن حضرت شفاعت فرموده ولی فایده شفاعتش این شده است که

در آخرت که امروز است بعضی را بکشند و بعضی را چوب بزنند و حبس کنند و فحش بدهند و همشانه سگ ببندند و در کوچه و بازار بگردانند در حقیقت عجب شفاعتی فرموده و چه خوب آخرتی از برای آنها ساخته همه عیش شما به این است که مزخرفات اولی و دومی را خوب حفظ کنید ثمر اینها برای شما چه شده است والله که از خدا باید شرم کرد و از اولیاء خدا باید حیا نمود و وعده و وعیدهای ایشان را به این سستی نگرفت از آن طرف ملاحظه کن کسانی که معرض از شما هستند ببین چه نعمتها و عزتها و دولتها و علمها و کمالات برای آنها میسر شده در کتب مولای من نگاه کن و ببین که از الف و باء گرفته تا علومی که از آنها در میانه مردم بالاتر نیست در هر یک صاحب تصنیف [صفحه ۳۴۰] و تالیف است در حقیقت همه را تجدید کرده است و بر وفق فرمایش آل محمد (ع) جاری شده است و از علوم و معارف از اخبار آل محمد (ع) چیزی چند استخراج فرموده که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و به حسب ظاهر دنیا هم الحمدلله با عزت و احترام و نعم دنیویه عیش نمود حالا به اعتقاد شما العیاذ بالله او معذب بوده و شما که چهار کلمه سر و دوست و پا شکسته از کتب خود ما دزدیده اید و هر کلمه را هزار تصحیف و تغییر داده اید و به کلی از قواعد اسلامیه خارج نموده اید حال شما به همین چهار کلمه اهل جنان شدید

و دیگران اهل یزان هیهات هیهات چه قدر از عقل محرومید این دنیا که می بینید خانه عمل است و آخرت دار جزاست و عرصه بقا است و خلود و مرگ را در میان بهشت و جهنم به صورت کبشی املح ذبح می کنند و هر که در نعمت است ابدالدهر منعم است خالدین فیها و هر که در عذاب است ابدالدهر معذب است و خالدین فیه و در عرصه ی برزخ نیز جزائی موقت تا زمان انقضای آن هست و طول آن بسیار است و از خداوند به استشفاع به آل محمد (ع) می طلبیم که در آن عرصه ما را در زمره ی دوستان ایشان شمرد و اهل جنت قرار دهد.

استدلال به احکام باب و عدد نوزده که این از معجزات علی محمد باب است

اشاره

گفته است و نقطه ی اولی که من عندالله به اسم قائمیت قیام فرمود و من عندالله کتاب و آیات آورد و اظهار حجت و بینه نمود جمیع ما نزل علیه و ظهر من عنده را لقوله تعالی الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان به بیان نامید و بیان فارسی را هم مخصوص بیان فرمود که کتاب احکام و جوهر ما نزل علیه و آخر ما نزل منه است و بیان را مرتب فرمود به نوزده باب که مطابق با حرف بسم الله الرحمن الرحیم و عدد احرف لا اله الا الله حقا حقا و عدد وجود و اسم الله الواحد است و هر باب را هم به نوزده باب که ضرب ۱۹ در ۱۹ ۳۶۱ می شود که عدد ایام سنه و عدد کل شی ء است تدوین را با تکوین مطابق فرموده و جمیع احکام را از احرف کتاب ظهور و احکام و اوامر و نواهی

را به نوزده که عـدد واحـد است اختم فرمودنـد چنـانکه هیجـده نفر مؤمنین اول را که محـل اشـراق ظهور واقع مثـل جناب ملا محمـد علی بارفروشـی و جنـاب ملاـ حسـین بشـرویه و جناب آقا سـید یحیی و امثالهم را که از مشاهیر علما و فضـلا و متقین و مقدسین بودند حروف حی ۱۸ نامیدنـد و وجـود مبـارک خود را که محلی در این وجودات حی است چون افزوده شود واحد می شود و این واحد را واحد بیانی فرمودند و در ظل هر واحد یک وحد مرات از نفوس زکیه که مؤمنین اول بعد از واحد اول بودنـد نیز مرایـا فرمودنـد که مجلی و مرایـای حـاکیه از او کـل شـی انـد تکوینا و تـدوینا و نظام احکام را به همین ترتیب نازل فرمودند مثلا صلوه ۱۹ رکعت صوم ۱۹ یوم ماه ۱۹ یوم سنه ۱۹ شـهر و این نظام و تطبیق بدع است و حقیقت خوارق عادات و از انکار بشـر خارج است و سر اینکه جمیع احکام و اواب و نواهی را به نوزده نازل و ختم فرموده اند آنکه ظهور بعد از نوزده سنه تجاوز [صـفحه ۳۴۱] نمی نمایـد و سـلطنت آن بزرگوار نوزده سـنه است چنانکه می فرمایـد بعـدد کاف نمی رسد و این است خطبه بیان فارسی تا ناظرین و متبصرین که کلام کل متکلم را دلیل علی عقله و علمه و فهمه می دانند به انصاف ملاحظه فرمایند که چگونه عجز کل را ثابت فرموده.

جواب

این مرد را نقطه ی اولی می خوانند از باب ادعای مزخرفی است که خود او کرد که من در مقام آن نقطه ام و محمد بن عبدالله در مقام الف پس خود

را اشرف از خاتم (ص) دانسته و در حقیقت این خرافات دیگر حاجت به جواب ندارد زیرا که ما به ادله و براهین اثبات کفر و شرک او را کرده ایم و به این وصف بـا ادنـای مسـلمین برابری نمی کنـد چه جـای مؤمن چه جـای معصومین (ص) چه جـای اینکه اشرف از خاتم النبیین علیه و آله صلوات الله و صلوات المصلین باشد و هم چنین من عندالله به اسم قائمیت قیام فرمود و من عنـدالله کتاب و آیات آورد کل اینها من عنـد الشیطان است و قائم آل محمد (ع) وصـی پیغمبر است و بنا نیست که کتاب جدیـدی به او وحی بشود و آنچه فرموده انـد از کتـاب جدیـد مراد همـان قرآن است که بر پیغمبر (ص) نازل شـده که تمام و کامـل آن در خزینه آل محمـد (ص) هست و همـان را خواهنـد آورد و نیز احکـام جدیـده که پیغمبر (ص) در بـاب قتـل به او مرحمت می کنـد مسـمی به کتاب جدید شده است که بر عرب شدید است زیرا که قتل می کند آنها را و اما این مزخرفات نه من عنـدالله است و نه همچو وعـده بمـا شـده و سـابق بر این مطـالب شـده است و اما آنکه اسم کتابش را بیان گـذارده است و مـأخوذ از قول خـدای تعالی است در سوره رحمن اسـمهای بی مناسـبت در عالم اعراض بسـیار است بر عکس نهنـد نام زنگی کافور و چه نقلی است جائی که خلافت و سلطنت آل محمـد (ع) را غصب کنند و اسم امیرالمؤمنین بر سر خود بگذارند این گونه اسماء را به طریق اولی می توان غصب کرد و دلیل غصبیت

و ملکیت بروز آثار است اگر آثار بیان از آن ظاهر است بیان است و اگر آثار بیان ظاهر نیست کلمات صادره از شیطان است در برهان نقل کرده است از ابی الحسن الرضا (ع) که فرمود انسان علی بن ابیطالب است که خداوند تعلیم او فرموده بیان هر چیزی را از آنچه مردم به آن محتاجند و از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود بیان اسم اعظم است که به آن هر چیزی را دانسته عرض می کنم صفات اسم اعظم را شنیده یک حرف از آن را به اصف بن برخیا (ع) دادند و تخت بلقیس را از شهر سبا مسافت یکماه راه به طرفه العین نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و در قرآن خداوند بیان اسم اعظم را فرموده و این است که در شان او می فرماید و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الأرض او کلم به الموتی و الان با همه نقص و قصوری که در خود خلق هست آثار از قرآن مشاهده می کنند که عقلها حیران است اگر این خرافات شما واقعا بیان است آثار و اسم الله اعظم و علم کل شی ء را نشان بدهید مگر بحرف مفت جمیع امور دنیا می گذرد بسم الله اگر حقیت خود را می خواهید ظاهر کنید شما به مزخرفات مسمی به بیان متمسک شوید ما هم به قرآن متمسک می شویم [صفحه ۳۴۲] ببینیم آثار اسم اعظم از قرآن بروز می کند یا از خرافات شما اینکه بسیار کار سهلی است و مسأله زود معلوم می شود و ما خود برای خود مدعی امری نیستیم اما به همان اندازه معرفت که به

خداونـد و ائمه خود (ص) حاصـل کرده ایم می دانیم که محال است باطل از جهت حجت و برهان بر حق غالب شود خلاصـه که آن هی الاـ اسـماء سـمیتموها انتم و اباوکم ما انزل الله بها من سلطان و آنکه خداونـد نازل فرموده درباره امام (ع) است نه میرزا علی محمـد پسر میرزا رضـای شیرازی و امـا اینکه بیان را مرتب کرده به نوزده باب که مطابق با حرف بسم الله الرحمن الرحیم و عـدد احرف لاـ اله الاـ الله حقـا حقـا و عـدد وجود و اسم الله الواحـد است پس بـدانکه بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف حساب می شود در صورتی که الف ساکنه الله را که ماقبل آخر است حساب نکننـد زیرا که در کتاب ظاهر نمی شود و کلمه طیبه لاـ اله الا الله را هم بر حسب رسم که حروف غیر مکتوبه را حساب نکننـد دوازده حرف می شود و حقا حقا هم اگر دو الف که علامت نصب است حسـاب کنی و قـاف را به حسب کتابت یکی بگیری شـش می شود پس تمام حروف هیجـده حرف می شود و اگر دو الف نصب را چون خـارج از حروف کلمه است حساب نکنی و هر قافی را چون مشـدد است اگر چه مکتوب نیست دو حساب کنی و لام الا را هم به واسطه تشدید با اینکه مکتوب نیست دو حساب کنی نوزده حرف می شود اما وقتی که نباشد غیر مکتوب هم حساب بشود الف ساکنه اله والله هم باید حساب شود زیرا که ملفوظ هستند پس بنابراین بیست و یک حرف می شود و اگر بنا باشد به واسطه مکتوب نبودن حساب نشود دو قاف

و لام الا هم مکتوب نیستند و نیز بسم الله الرحمن الرحیم هم اگر غیر کتابت باید حساب بشود الف ساکنه الله و رحمن هم باید حساب بشوند پس باز نیست و یک حرف می شود پس معلوم است که حساب ها همه بر حسب میل است و هوی و ملاحظه قاعده در آن نیست و اما عدد وجود و واحد بلی نوزده است ولی کلام ما در اصل این بیان خواهد آمد انشاء الله و اما آنکه هر باب را نوزده باب دیگر کرده و نوزده در نوزده سیصد و شصت و یک می شود که عدد ایام سنه است و عدد کل شی ء است اینجا هم نیز محل سوال است که عدد سنه که گفته آیا اختراع جدید است یا تبعیت قواعد سابقه است اگر اختراع جدید است که این همه تعظیم و خارق عادت شمردن لازم ندارد من هم می گویم حسابها را از روی کلمه مبارکه احد می کنم که سیزده است و سیزده ماه قرار می دهم سالم هم صد و شصت و نه روز است و عیب ندارد که با هیچ قاعده معموله از سابق درست نیست زیرا که اختراع جدید است و هوس کرده ام که اینطور قرار دهم بعضی تطبیقات هم می کنم نه فلک و چهار عنصر هم سیزده است معصومین هم رجال ایشان سیزده نفر هستند کلمه لا ـ اله الا ـ الله هم لا ـم الا مشدد است دوتا می گیریم می شود سیزده حرف محمد رسول الله هم سیزده حرف است به ملاحظه تشدید میم دویم محمد با الف ساکنه الله علی ولی الله هم با دو یاء مشدد و الف ساکنه الله سیزده است الرحمن

الرحیم هم آیه حملات [صفحه ۳۴۳] و با الف ساکنه رحمن سیزده حرف است و هکذا از این قبیل تطبیقات هم می کنم دلیلی که تو بر بطلان اختراع من و حقیت اختراع خود داری چیست و اگر مقصود اختراع جدیدی است که موافقت با رسوم سابق هم داشته باشد سال سیصد و شصت و یک روز با کدام قاعده موافقت دارد آیا این سال قمری است یا غیر آن اگر قمری است که ما بین هر دو اجتماع نیرین بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و سال موافق این حساب سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود و کسر را روی هم می برند و در هر سی سال یازده روز در سال دویم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم در هر یکی از این سنوات یک روز اضافه می کنند به قواعدی که در کتب تقاویم ثبت است و اگر سال شمسی است موافق آنچه از رصد طموخارس و ابرخس که از متقدمینند نقل کرده اند سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است و بارصاد دیگر جزئی از این کمتر چنانکه به رصد بطلمیوس چهار دقیقه و چهل پنج ثانیه از ربع کمتر است و به رصد ایلخانی که منسوب به محقق طوسی است یازده دقیقه و به رصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و به رصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و بارصاد اهل

خطانه دقیقه و به رصد الغ به یک کورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه خلاصه که با رصد طموخارس که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است تفاوت جزئی دارند که به ربع ساعت نمی رسد و تواریخ مشهوره که هست از رومی و یزدجردی و جلالی همه به همین اندازه است الا اینکه جلالی یازده دقیقه تقریبا کمتر است و به حسب زیج فرنگی چون موجود نیست به دقت معلوم نیست که چه قدر می شود ولی به حسب آنچه در تقاویم می نویسند سال فرانسه سیصد و شصت و شش روز است پس سال شما موافق با این حسابها هیچ یک که نیست یک سخنی برای خود گفت و در نظر امثال تو جاهل جلوه کرده است و مثل شماها را مثل اطفال می بینیم که بزرگی که می خواهد آنها را بازی دهد یک صنعت جزئی که در نظر بچه گان تازه گی دارد می کند و آنها را به همین مشعوف و مشغول می کند و در نظر بزرگتران هیچ کار تازه نکرده بلکه یقینا کار بی حکمت بی معنی هم کرده است که اطفال را خوش آید و باز آنکه گفته است که جمیع احکام را به نوزده ختم کرده حتی آنکه هیجده نفر از کسانی که اول در اضلال خلق با او همدست شدند و همین ترتیبات و بازیها را بشور و کمک آنها کرد که امثال ملاـ حسین بشروئی و ملا محمدعلی بارفروشی و سید یحیی باشند از الواط و طلاب دنیا طلب اینها را حروف می نامیده و خودش که اضافه می شود باز نوزده می شود و همچنین در طبقه ی دویم و هم چنین

نماز نوزده رکعت و دوزه نوزده روز و هم چنین بعضی احکام که ذکر نکرده مثلا- حد مهر نوزده مثقال نقره است یا طلا و مثقال نوزده نخود است و امثال این مزخرفات اگرچه بعضی احکام منسوب به ایشان [صفحه ۳۴۴] دیده ام که ربطی با نوزده ندارد و ما بنا بر قول همین شخص که در اینجا گفته سخن می گوئیم اولا ملاحظه کن در آنچه از شرایع انبیا (ص) شنیده ببین در هیچ یک آنها این وضع و این ترتیب دیده شده که جمیع امور بر یک عدد جاری بشود یا آنکه در هر مقامی طوری است خاص خود همچو وضعی از شرایع سایر انبیاء (ص) که نشنیده ایم شرع خاتم (ص) هم که بالبداهه این قسم نیست و خود او فرموده است که ما کنت بدعا من الرسل و سایر انبیاء هم یقینا به همین سبک خاتم (ص) احکام داشته اند نهایت مختصرتر و در بعضی جزئیات اختلاف داشته است مثل اینکه خود خاتم (ص) هم بعض احکام را نسخ می فرمود و حکم دیگر می آورد اما ابدا به این وضع که عددی را اختیار کند و همه چیز را بر همان عدد جاری بکند در احکام ایشان ندیده ایم و این جماعت از باب جهل و حماقت این اختراع و بدعت را گذارده اند که در حقیقت همین دلیل واضحی است بر بطلان ایشان و این دلیلی است شرعی و از عقل مطابق با نقل می گویم که شبهه نیست که قوابل اعمال بالبداهه مختلف است و همه اقتضای یک قدر و یک عدد نمی کنند مثل اینکه در ادویه ملاحظه می کنی که شربت همه آنها یکی نیست و

از هر یک به مقداری مخصوص می توان استعمال کرد چنانکه پنجاه مثقال گندم مثلا می توان خورد اما پنجاه مثقال افیون نمی توان خورد ولی اندازه یک ماش یا نیم نخود یا جزئی بیشتر می توان استعمال کرد پس اگر طبیبی گفت که از هر یک پنجاه مثقال باید خورد دلیل بر سفاهت طبیب است و اگر این قول را به محض تو هم باید گفت که مثلا آن قدری که از گندم خورده می شود به پنجاه قسمت قسمت می شود آنقدری هم که از تریاک خورده می شود بر حسب خود به پنجاه قسمت موهومی قسمت می شود اینکه سخنی که عاقل بگوید نیست زیرا که قسمت به کمتر از این و بیشتر از این و انواع اقسام می توان کرد ملتفت باش که چه عرض می کنم و خرافات تحقیقات حضرات را بفهم پس عدد نوزده را در جمیع اعمال جاری کردن اگر حقیقی است لا۔ محاله با اختلاف اعمال صحیح نیست و اگر موهومی است که سخن موهوم بسی می توان گفت پس شارع مقدس (ص) حاجت مکلفین را به نماز سنجیده است و موافق حدیث شریف مقدار وسع ضعفا را هم سنجیده است و احکام را عام در ضعیف و قوی قرار داده است از باب رفع حرج و امکان ضبط و غیر آنها پس هفده رکعت نماز بر ایشان فرض فرموده و باز نوافلی چند رابته و غیر رابته قرار داده است به جهت جبر کسر و نقصان فرایض و در روزه مثلا۔ حاجت ایاشن را سنجیده و آن را سی روز یافته است و باز روزهای مستحب قرار داده به جهت جبر کسر و نقصان زکوه را در

حبوب ده یک و ده نیم قرار داده و در نقود چهل و یک و در انعام به ترتیب دیگر حقوق آل محمد (ص) را ده دو قرار داده است حج را مثلا برای مستطیع یکبار فرض فرموده و هکذا در هر حکمی از احکام عددی مناسب آن اختیار فرموده است زیرا که اعمال مختلفه بدون شبهه مقتضی اعداد مختلفه است و آن حضرت به احاطه علم پروردگار که واقف بر هر امری بوده است هر چیزی را بر حسب مصلحت به وضعی [صفحه ۳۴۵] و اندازه ی قوار داده و آن کسی که یک عدد را دست می گیرد و همه چیز را بر همان جاری می کند البته از عین جهالت و نادانی او است که خبری از خارج ندارد و عمیانا تحکمی می کند اگر چشم بصیرت داشته باشی می بینی که آن کسی که مثلا از جغرافی با سر رشته است مسافت بین هر دو شهر را به مقدار مخصوص معین می کند اما آنکه جاهل است تحکما همه را یک اندازه می شمرد و هر عاقل که این سخن را از او بشنود قطع می کند که سفیه و نادان است خلاصه و از این گذشته که شارعین (ص) در عرصه ی شرع ظاهر متعرض امور کونیه عالم نشدند که مثلا تغییری در سال و ماه و مثقال و میزان بدهند زیرا که منظور نظر ایشان در مقام شرع مطلب دیگر بوده است و مقصود اصلاح نفوس بوده و اینکه خداوند فرموده است ان عده الشهور عندالله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله مقصود تغییر وضعی نیست بلکه تقریر وضع است و منع از تغییر وضع فرموده آنجا

که می فرمایـد انما النسـی ء زیاده فی الکفر خلاصه همه آنچه می گویند خرافات است و بعد از همه ی این سـخنان عله اختیار نوزده چیست اگر محض مطـابقه این چنـد اسم و چنـد کلمه طیبه است که در غیر این عـدد هم بسـی یافت می شود چنانکه از بـاب مثـل در عـدد سـیزدهم دانستی و هر عـددی که انسان اختیار کنـد از این قبیل تطبیقات ممکن است برای آن نمودن اینکه علت رجحـان نمی شود و تو در کلاـم ائمه اطهار (ص) یا در کلمات علما یک جائی دیـده که عـددی را گرفته انـد از جهالت همچو گمان کرده که صـرف مطابقه عـدد باعث رجحان شده و چنین نیست آنها اول حقیقت مساله را دست آورده و بیان می فرماینـد و بعـد اعدادی هم که در کلمات مناسـبه مطابق با آن هست ذکر می کنند از باب تایید مطلب و تشـحیذ ذهن نه اینکه حقایق مطالب را از این راهها بتوان بیرون آورد و اگر این ممکن باشـد پس هر که حساب جمل را دانست مثلا باید علامه دهر بشود هیهـات هیهات که از این راهها بتوان حقیقت مطلب را دست آورد و تو صـریح آیه شـریفه را ملاحظه کن که می فرماید ان عـده الشـهور عنـدالله اثنا عشـر شـهرا فی کتاب الله یوم خلق السـموات و الارض منها اربعه حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسـکم تا آخر و باطن این آیه شـریفه اگرچه در آل محمـد علیهم السـلام است و این است که این همه تاکیـد فرموده و آن را دین قیم شمرده است ولی ظاهر آن هم در جای خود مراد است و این است که در تفسیر ظاهر آن

فرمود حضرت صادق (ع) که عده شهور در نزد خداوند دوازده بوده است آن روز که آسمان و زمین را خلقت فرموده پس غره شهور شهر خداست عز ذکره که آن شهر رمضان است تا آخر حدیث شریف و پیغمبر (ع) در وقتی که مرض او سنگین شده بود فرمود که ایها الناس سال دوازده ماه است که چهار تای از آنها حرام است بعد بدست خود اشاره فرمود که رجب مفرد است و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم سه تا متوالی هستند تا آخر حدیث شریف پس شهوری که می فرماید در نزد خداوند روزی که آسمان و زمین را خلقت فرموده دوازده بوده اند [صفحه ۳۴۶] معلوم است که از عرصه ی حقیقت گرفته تا عالم اعراض همه به همین منوال بوده است پس سبب چه بوده است که این حکم باید منقلب بشود و سال نوزده ماه بشود اگر چه حکمتی علاوه بر این تطبیقات که اختصاص به این عدد ندارد در مقام هست اظهار کنید و الا به محض این ادله پذیرفته نیست زیرا که دلیل آن است که به غیر مدلول علیه خود دلالت نکند و از این قبیل تطبیقات در اعداد دیگر هم جاری است و تو ملاحظه کن که اینکه اصل و منشأ از برای همه ی احکام او است بنابر قول این شخص امر به این سستی است پس آنچه متفرع بر این است البته سست تر از این خواهد شد زیرا که هیچ فرعی به اصل خود نمی رسد و اما آنچه گفته که سر اینکه جمیع احکام و اوامر و نواهی را به نوزده نازل و ختم فرموده اند آنکه ظهور

بعد از نوزده سنه تجاوز نمی نماید و سلطنت آن بزرگوار نوزده سنه است چنانکه می فرماید بعدد کاف نمی رسد سابقا دانستی که اخباری که در این باب داریم از طرق شیعه هفت و نوزده و بیست و چهل و هفتاد که همان هفت بقدر هفتاد سال از سنوات ما باشد و همچنین سیصد و نه همه ی این روایات را داریم و در همچو موردی اگر از عهده جمع اخبار بدون تاویلات واهیه بر نیامدیم تکلیف این است که تخصیص ندهیم و بت بر یکی نکنیم حال علت اینکه تو نوزده را اختیار کردی چیست و خود او هم که گفته بعدد کاف نمی رسد از باب این است که با وضعی که پیش گرفته بود باور نمی کرده که بگذارند پیش از این زندگانی بکند خلاصه که جمیع کلماتشان بدون دلیل است و همه محض تحکمات و بر فرض که اخبار متفقا دلالت بر نوزده کرد یا علت رجحانی از خارج پیدا شد به چه دلیل باید همه احکام به این عدد جاری بشود بناء علی ذلک احکام خاتم (ص) هم می بایست همه بر بیست و سه باشد زیرا که مدت دعوت ایشان این مقدار بوده است و ابدا ندیده ایم در احکام ملاحظه از این مقدار بشود و اینها استحساناتی است که جهال را خوش آید ولی حکیم نظری به این مطالب ندارد و در هر مقامی ملاحظه ی موضوع مساله و اقتضائات آن را می کند و احکام بر طبق اینها جاری می کند.

استدلال به خطبه بیان بر (موعود بودن علی محمد باب)

اشاره

خطبه ی بیان فارسی را ذکر کرده که در حقیقت حیف قلم و کاغذ است که در نوشتن این کلمات صرف شود اما چون به نظر

حضـرات خیلی عظم دارد ذکر می کنیم تـا اهل معرفت ملاحظه کننـد و بر خرافات آنها واقف شونـد گفته است بسم الله الامنع الاقـدس تسبیح و تقدیس بساط مجد قدس سـلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال به وجود کینونت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ذات خود متعالی از ادراک کلشـی ء بوده و هست خلق نفرموده آیت عرفان خود را در هیچ شـی ء الا بعجز کـل شـی ء از عرفان او و تجلی نفرموده بشـی ء الا بنفس او اذلم یزل متعالی بوده از اقتران بشـی ء و خلق فرموده کل شـی ء را بشانی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه قرینی و مثالی [صفحه ۳۴۷] بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست به سلطان ربوبیت خود شناخته است او را هیچ شی به حق شـناختن و ممکن نیست که بشـناسد او را شـی به حق شـناختن زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شـیئیت خلق فرمـوده او را بملیـک مشـیت خـود و تجلی فرموده به او به نفس او در علو مقعـد او و خلق فرموده آیت معرفت خود را در کنه کلشـی تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمی کند الا بر

علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا به اولیت خود و نیست از برای او اخری الا به اخریت خود و کل شـی بما قدر او یقدر فقد شی بشیئیته و حقق بانیته و به او بدء فرموده خداوند خلق کل شی و به او عود می فرماید خلق کل شـی را و او است که از برای او کل اسمای حسنی بوده و هست و مقدس بوده ذات او و از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لاـ یعرف به و او است آخر و لاـ یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یـدرک به و او است اول مؤمن به من یظهره الله و او است اول مؤمن به من ظهر و او است شـی واحد که خلق کل شـی بخلق او می شود و رزق کل شـی به رزق او داده می شود و موت کـل شـی بموت او ظـاهر می شود و حیـات کـل شـی به حیات او و بعث کل شـی به بعت اولم تر عین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الالوهیه و طلعه الربوبیه المسـتقره فی ظل وجهه الالوهیه و المسـتدله علی سلطان الوحدانیه ولو علمت ان یذوقن کل شی حبه ما ذکرت ذکرنا و اذانها لما لم تسجد لها خلقت کینونتها بما هی فیها و علیها و الا

کل لما یـذوقن من حبه نور فی نور من نور الی نور علی نور یهـدی الله لنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یریـد انه هو المبـدأ والمعیـد و اوست که خداوند واحد احد از برای ظهور او به ظهور نفس او هیجده نفس قبل از کل شـی از نفس او خلق فرموده و آیت معرفت ایشان را در کینونت کل شـی مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه کینونت خود شـهاده دهند بر اینکه او است واحد اول وحی لم یزل و حکم نفرموده احـدی از ممکنـات را الاـ بعرفان نفس خود و توحیـد کنه کینونت ذات خود از ما سواه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین.

جواب

اشـهد بالله که نه خودش فهمید که چه مزخرف به هم بافت و نه شـما می فهمید و عجب این است که می گوید بعد از این که از صدر اسلام تا حال همچو توحیدی نشده و جوهر کتب اسما نیست و با این کمال ادعای معرفت کتاب خدا و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم را هم دارنـد و این مزخرفات را جوهر آنها می داننـد و حق دارنـد زیرا که نمی فهمند این همه آیات در کتاب خدا و خطب و فرمایشات از پیغمبر (ص) [صفحه ۳۴۸] و ائمه هدی را که اگر اولین و آخرین جمع بشوند و بخواهند اکمل از آن بیانات بیانی بکننـد نخواهنـد کرد و هر چه هم که امام (ع) از اسـرار توحید بیان فرماید از همین کتاب و سـنت شاهد آن را خواهد آورد حتی همان کلمه که می فرماید

که تمام اصحاب آن حضرت مگر یازده نفر نقیب و حضرت عیسی (ع) باقی همه فرار می کنند و بعد بر می گردند در ظاهر همین کتاب مجید قرار داده شده است و قد خفی لشده ظهوره و استتر لعظم نوره حالا این چهار کلمه نامربوط که به هم بافته است جوهر آن بیانات شده است هیهات هیهات والله که منتهای دوری را از مطلب و اعلی درجه کوری را از مقصود دارید و نمی فهمید و ناچار باید اجمالاـ اشاره به بعضی مزخرفات که گفته بکنم که کلماتم محض ادعا نباشد و اگر جسارت نبود بعضی از آیات و بعضی خطب را در این مقام می نوشتم که بدانی سخنان اینها یاوه است ولی در برابر اینها سوء ادب است باری اما آنچه گفته که لم یزل و لا یزال به وجود کینونت ذات خود بوده و هست اولا وجود و کینونت هر دو یک معنی دارند یعنی بودن و تکرار آیند و لفظ در این مقام بی معنی است و اگر به معنی ثبوتهم معنی کنی یعنی هست باز حاجت به تکرار نیست ثانی اینکه گفته به وجود کینونت ذات خود بوده و هست و هم چنین بعلو ذات خود متعالی از ادراک کل شی بوده و هست این کلمات با توحید آل محمد (ع) موافق نیست زیرا که سخن تو در ذات است و به حضرت امام رضا (ع) عرض کردند در حدیثی که جماعتی می گویند که خدای عزوجل همیشه عالم به علم است و قادر به قدرت وحی به حیوه و قدیم بقدم و سمیع به سمع و بصیر به بصر فرمود امام (ع) که

هر که بگوید این قول را و دین به آن بورزد پس به تحقیق که گرفته است با خدا خدایان دیگر و نیست از ولایت ما بر چیزی بعد فرمود امام (ع) لم یزل الله عزوجل عالما قادرا حیا قدیما سمیعا بصیرا لذاته تعالی عما یقول المشرکون والمشبهون علوا کبیرا و باز گفته است و خلق فرموده کل شی را به شانی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی تا آخر این تخصیصی که داده است که در یوم قیامت همچو اقراری کنند با مذهب عامه اوفق است تا مذهب آل محمد (ع) چنانکه در حدیث شریف در باب رویه که عامه قائلند که خداوند در قیامت دیده می شود حضرت امام رضا (ع) رد فرمود بر ایشان که خالی نیست این معرفت از اینکه ایمان باشد یا ایمان نباشد پس اگر این معرفت از جهت رؤیت ایمان است پس معرفتی که در دنیا از جهت اکتساب حاصل می شود ایمان نیست به جهت اینکه آن ضد این است پس در دنیا احدی مؤمن نیست به جهت اینکه ایشان ندیده اند خدای عزوجل را و اگر نباشد این معرفتی که از جهت رؤیت است ایمان خالی نیست این معرفتی که از جهت اکتساب است اینکه زایل بشود یا زایل نشود در آخرت تا آخر حدیث شریف و تتمه بیان آخر را به جهت وضوح نفرموده است و مراد این است که اگر ایمان از جهت اکتساب زایل می شود پس لغو خواهد بود و اگر زایل نشود پس معلوم است که در آخرت هم ایمان به اکتساب

است نه به رویت و غرض از استشهاد [صفحه ۳۴۹] به حدیث این است که امر معرفت اختصاص به آخرت ندارد و اقرار به توحید را در دنیا از خلق خواسته اند این است فطرت الهی که خلق را بر آن خلقت فرموده که حضرت باقر (ع) فرمود خلق کرد ایشان را بر توحید نزد میثاق بر معرفت خودش که او پرورنده ایشان است تا اینکه فرمود اگر این نبود نمی دانستند کیست پرورنده ایشان و پیغمبر (ص) فرمود که هر مولودی تولد می کند بر فطرت یعنی بر معرفت اینکه خدای عزوجل خالق او است و این است قول خداوند و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله عرض می کنم و اخبار بسیار به این مضامین وارد شده پس تخصیص شما به اقرار در یوم قیامت از جهت چیست آیا در دنیا از ایشان نخواسته یا طوری خلق کرده که در دنیا ممکن نیست معرفت حاصل کنند و اقرار کنند پس ایشان را جبر کرده که در دنیا تکلیف فرموده که اقرار به توحید یابند و اگر منظور این است که در قیامت مؤمن و کافر همه اقرار می کنند به توحید به مقتضای فطرت ایمان وضع استدلال حضرت امام رضا (ع) عرض می کنم که آیا انکار منکر که در دنیا داشت در آن مقام از او سلب می شود پس سبب خلود او در نار چیست یا سلب نمی شود پس انکار با اقرار چگونه جمع می شود و حال اینکه ضدند و نیز در دنیا این فطرت اگر در ایشان نیست پس تکلیف به توحید یعنی چه و حال اینکه فرمود لا یکلف الله نفسا الا ما

اتاها و الاـ وسعها و حق مطلب این است که همه بجبول بر این فطرتند در دنیا و آخرت ولی کافر با وجود معرفت انکار می کنند در دنیا چنانکه فرمود و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم و در آخرت هم که می آید همین یقین و جحود هر دو با اوهد پس به یقین حجت بر او تمام می شود و به جحود مخلد در آتش می شود پس در دنیا هم البته این یقین در دل ایشان هست و گاه هم اظهار می کنند چنانکه فرمود و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله و هم چنین چند آیه دیگر که به این معنی است و اگر مقصود او هم از یوم قیامت همین مزخرفی است که شما می گوئید که هر ظهوری را قیمه سابقین می دانید پس دنیا را به ما نشان بدهید و اگر بگوئی که این امری نسبی است می گویم موافق آنچه ائمه ما سلم الله علیهم فرموده اند دنیا و آخرت با هم جمع نمی شوند اگر و او عمل است و دنیا است دار جزا نمی شود و اگر دار جزاست و آخرت است عمل و تکلیف معنی ندارد و آن عمل محل فنا و تغییر است و دار جزا محل بقا و تقریر چگونه با هم جمع می شوند این سخنان مزخرف را کمتر بیافید که مثمرثمری نیست و اما آنچه گفته بل متفرد بوده و هست بملیك الوهیت خود و متفرد بوده و هست به سلطان ربوبیت خود لفظ بل در این موقع استدراك از چیست و گویا خودش هم ندانسته لفظ ملیك هم در این موقع غلط است و اما سلطان بالنسبه

عیب ندارد زیرا که در این مقام البته معنی مصدری مراد است و سلطان معنی مصدری دارد اما ملیک معنی مصدری ندارد و به معنی مالك است و ملك به فتح میم و کسر لام و خطاست که گفته شود خداونـد متفرد بود به مالك [صـفحه ۳۵۰] الوهیت خود زیرا که مالك ذاتی است که ملکه از برای او ثابت بشود و غیری با خداوند نیست که صاحب ملکه باشد درست تدبر کن و ببین که خرافات است که توحید می خوانند یا نه و سخن تو در این موقع در تنزیه ذات بود اگر باز هم منظورت همان است این سبک بیان خطاست چنانکه از فرمایش حضرت امام رضا (ع) در حدیث اول دانستی و اما آنچه گفته که خلق فرموده آیه ی معرفت خود را در کنه کل شی ء تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر تا آخر ظاهر عبارت همچو معلوم است که یقین کننـد کل شـی که صاحب این یقین کل شـی است و این خطاست و هر چیزی از توحید خداوند بقدری که در خود او و برای خود او ظاهر است درك می کنـد نه بیشتر حتی آنکه در حدیث شریف فرمودند که مورچه وصف می کند خدای خود را که ان الله زبـانیتین و بطور کلیت فرموده انـد که تجلی لهـا بها و بها امتنع منها پس چگونه ممکن است که همه به یک منوال توحیـد کننـد و اگر چنین است پس همه ی خلق صاحب یک درجه و یک مقام هسـتند و اگر بگوئی که صاحب این یقین غیر از کل شی است مثل اینکه خداوند فرموده سنریهم

آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق که عارفین به حق غیر از آفاق هستند گویم در عبارت این مرد که ذکر غیری نیست و اگر بخواهی که هر خطائی که می گوید تقدیری بگیری و به تقدیرات آن را درست کنی که پس کلمات زنادقه و بت پرستان را هم به تقدیرات می توان تصحیح کرد و نیز اول است به اولیت خود آخر است به آخریت خود خطا است بلکه خدا اول است بذاته و آخر است بذاته نه به صفتی زائد بر ذات خود و اولیت و آخریت او را هم معنی خلقی نیست و اما آنچه گفته و کل شی بما قدر او یقدر تا آخر اگر معنی صحیح برای این ضمایر بخواهیم بکنیم باید مرجع همه را مشیت الله که چند سطر پیش ذکرش شد قرار بدهیم ولی اینکه می گوید او است اول مؤمن به من یظهره الله و او است اول مؤمن به من ظهر کلام صحیحی نیست زیرا که خود این اظهار فعلی است که به مشیت می شود و مشیت سابق بر او است و اگر چه تو گفتی از برای او کل اسماء حسنی بوده و یکی از آنها مؤمن هست که در کتاب مجید المؤمن المهیمن فرموده است ولی معنی آن ایمن کننده است نه ایمان آورنده و ایمان و تصدیق در مقام عبودیت است نه در این مقام که تو او را صاحب اسماء حسنی بلکه آیت توحید می خوانی کلماتی چند شنیده و هیچ نفهمیده است که موقع هر کلامی کجا هست و مزخرفات می گوید و این جماعت جهال می پسندند اگر نه این

بود که مقصود تنبه خلق بود والله که قابل نیست که انسان نظر کند چه جای اینکه اوقات خود را صرف رد و بحث نماید و اگر مقصود از ضمایر آیت معرفت است که در کنه کلشی قرار داده سابق گفتیم که همچو معلوم است که آیتی که در فرد فرد است صاحب این صفات است و باز اینجا هم که این صفات را ذکر کرده و این خطاست و اگر مقصود رایت کلیه است که در [صفحه ۳۵۱] مجموع گذارده شده اولا که در عبارت ذکری از آن نیست و ثانی اینکه آن هم باز راجع به مشیت الله می شود و هر چه هست آیت الله است و آیت ربوبیت و مافقد فی الربوبیه وجد فی العبودیه و ما فقد فی العبودیه اصیب فی الربوبیه و ایمان و تصدیق و تسلیم همه صفت بنده است و در مقام ربوبیت جاری نمی شود و حال اینکه این آیت با این همه تنزیه و تقدیس خود او به الفاظ رکیکه تو من یظهره الله است و خود ایمان به خود آوردن معنی ندارد و اما آنچه گفته و او است شی واحد که خلق کل شی به خلق او می شود و رزق کل شی به رزق او داده می شود و موت کل شی بموت او ظاهر می شود و حیات کل شی به حیوه او و بعث کل شی ببعث اولم ترعین الوجود به مثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الالوهیه و طلعه الربوبیه المستقره فی ظل وجهه الالوهیه والمستدله علی سلطان الوحدانیه مراد از این کلمات مزخرفه اگر این است که خلق

و رزق و موت و حیوه کل شـی بر دست او یعنی مشیه الله یا آیه الله جاری می شود که این سبک بیان غلط است زیرا که موت و حیـوه لازم هسـتند و بنـابراین معنی مراد امـاته و احیـاء اسـت و اگر مراد این است که یعنی او که خلـق کرده شـد سـایر همه خودشان خلق می شونـد و محتاج به خلق جدیـدی نیسـتند و هم چنین به رزق او رزق داده می شوند و محتاج به رزق جدیدی نیسـتند و به موت او همه می میرنـد و به حیوه او زنـده می شوند و ببعث او مبعوث می شوند که این دیگر خطائی است بزرگتر اولاـ که از برای خداونـد در خلقت منیر و نور هر یـک جعلی خاص است و این است که در حـدیث شـریف فرمودنـد خلق الله المشـیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه پس ببین که به خلق مشیت مخلوق نشدند تا آنکه بعد به سبب مشیت آنها را خلق فرمود و همچنین است امر در رزق و موت و حیوه و کلیه این حیوه و موت و خلق و رزقی که در مخلوقـات به مشـیت جاری می شود هیچ یک در خود او جاری نیست ابدا لا یجری علیه ما هو اجراه و لا یعود فیه ما هو ابداه و وقتی که او باشد محل اسماء حسنی و وجه پروردگـار چگونه موت در او جـاری می شود و حال اینکه فرمود کل شـی فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام و فرمود کل شـی هالک الا وجهه و اگر بنا شـد مشـیت الله و آیه الله بمیرد دیگر ابـدا خلق موجود نخواهنـد شـد زیرا که اقتضای ایجاد

او در ذات خداوند نیست و مشیت و آیت او هم که به قول تو مرده است و از این گذشته که اسم آن چیزی است که خبر از مسمی بدهد و دلالت به سوی او بنماید پس اگر اسم خداوند موت بر او جاری بشود دلالت کند بر موت خداوند و این خطائی است بین و مقالی است شنیع چه قدر جاهلند این جماعت در حدیث شریف می فرماید که علت موت طبایع مختلفه است و از عرصه طبایع مختلفه که پا بالا گذاردی موت را به صورت کبشی املح ذبح می کنند حالا این جماعت موت را درایه توحید پروردگار جاری [صفحه ۳۵۲] می کنند و صاحب دلایل العرفان می گوید که این خرافات جوهر توحید است و جوهر کتب آسمانی و اگر شنیده که خداوند به پیغمبر خود (ص) فرموده است که انک میت و انهم میتون این فرمایش خطاب به مقام بشری است که فرمود انا بشر مثلکم و الا در مقام بالا در قدسی خطاب به ایشان فرموده است که کل شی فان الا جاهی و انتم جاهی لا تبیدون و لا تهلکون و لا یبید و لا یهلک من تولاکم و خود ایشان فرمودند ان میتنا اذا مات لم یمت و ان قتیلنا اذا قتل لم یقتل خلاصه و اما عبارات عربی او که دیگر تماشائی است و خدا می داند که اگر از کسی هزار خارق عادت ببینی و آن وقت این قسم عبارت بگوید و بگوید اینها هم معجز من است همین دلیل است که آن هزار خارق عادت هم تمام شعبده بوده و هیچ یک واقعیت نداشته و لازم نیست

که عیوب صرفی و نحوی آن را بشمریم و در حقیقت کلامی که بکلی بی معنی است عیوب عربیت آن را هم نمی توان گفت اگر کلام معنی مربوطی داشته باشد می توان گفت که صحیحش به حسب عربیت چیست و الا فلا همین قدر ترجمه عبارتش را می گویم تا فارسی فهمان قدر آن را بدانند می گوید و اگر می دانستم اینکه بچشد البته البته هر چیزی دوستی او را ذکر نمی کردم ذکر خودمان را و وقتی که بدرستی که آنها چونکه سجده نکردند از برای آن که شاید مراد و جهت الوهیت باشد خلق کرده شد کینونت آنها به آنچه این کینونت در آن است و بر آن است و الا همه هر آینه نمی چشند از حب او یا همه چونکه می چشند البته البته از حب او که نور است در نور از نور به سوی نور بر نور هدایت می کند خدا از برای نور خودش هر کس را که بخواهد و بلند می کند البته البته خدا از برای نور خودش هر کس را که اراده کند بدرستی که خدا ابتدا کننده و بر گرداننده است این بود ترجمه کلامش و این دو سه کلمه آخر چونکه بعضی را از قرآن دزدیده و مخلوط کرده بالنسبه معنی دارد و اما کلمات اولش که نامربوط صرف است و حاجت به رد و بحث ندارد بعد هم تحقیقاتی در باب حروف حی کرده است که ملاحسین بشروئی و امثال او باشند که در حقیقت حروف موتند که ظاهرا جمع کثیری را کشتند و حقیقت جماعتی را از صرافت دین و ایمان انداختند که موت حقیقی است.

استدلال به مقدمه بیان و اینکه اینها را خداوند بر علی محمد فرو فرستاده

اشاره

باز از

بعضـی دیبـاچه مزخرف بیـان را نوشـته و گفته است و بعـد مخفی نباشـد بر ناظرین این کلمات که خداونـد خلق قرآن را نمود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کل شی را به دعا کان کل شی قد خلق زیرا که هر شی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما ینقطع الیه کل شـی و ما ینتهی الیه کل شـی و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شـبهه نیست که کل شی به کمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل مشیت اولیه و او خلق فرمود به او کل شی را و چونکه خلق کل شی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده از [صفحه ۳۵۳] لم یکن شـان کـان الله الها و لم یکن خلق یعیـده و ان الله لم یزل فی علو قـدسه و ما دونه فی دنو حـده و اول خلق کل شـی در این آن که یوم جمعه است بما یـذکره الله شده و حضـرت رب العزت این خلق بدع را به امر خود خلق فرمود الی ان یعیـده و ان الله یبـدأ الخلق ثم یعیـده یفعل ما یشاء و یحکم ما یریـد الی ان یقول جل بیانه و مرتب فرمودیم بیان را بعدد کل شـی تا کل شـی در کل شـی بذکر کل شی متکمل شده به کمال کل شی از برای ظهور قیامت اخری تا جزا دهد کل شی جزای کل شی ان کان من نفیا بعد

له و ان کان من اثباتا بفضله اذ علم او بکل شی قبل از خلق کل شی مثل علم او است به کلشی بعد از خلق کلشی و قدره او بر کل شی قبل از خلق کل شی مثل قدره او است به کل شی بعد از خلق کل شی الی ان یقول تعالی و اگر در قیامت اخری بعدد کـل شـی از نفوس ممتنعه منعه به او مؤمن شونـد ثمره بیان ظاهره شـده فلتسـر عن فی ذلک فلتسـر عن فی ذلک فلتسـر عن فی ذلک فلتسـر عن فی ذلک فلتسـر عن فی ذلک چه بسا باشد یک نفس او باشد و عود فرماید خلق بیان را و سمواتی که در بیان مرتفع شده در قبضه ی قدرت مطوی فرماید الی آخره.

جواب

در حقیقت این مزخرفات دیگر قابل جواب نیست و مطلبش این است که به واسـطه قیام آنکه بر می خیزد قیامت سرپا می شود و قرآن که خود شـخص قائم است عود می کنـد و خلق هم چون غایت وجودشان ظهور آن شـخص است کانه تازه خلقت می شونـد برای این شـخص و مشـیت اولیه دو مرتبه خلقت می شـود و خلق به او خلقت می شونـد و ملاحظه کن اگر اهـل علم و معرفت هستی ببین چه قـدر نادان است مشـیت اوله که خداونـد او را در عرصه سـرمد قرار داده است که از برای او ابتدا و انتها نیست و مرور ازمـان و دهـور ابـدا بر او نمی شود و حـالی بعـد حـالی و مرتبه پس از مرتبه در او جـاری نمی شود زیرا که فعل خداوند است و آیت او است و اگر تغییر حالات در او پیدا

بشود دلیل بر تغییر خداوند عالم است و این است که فرمودند لا کیف لفعله کما لا کیف له و اگر کیف از برای او نیست سایر اعراضهم از برای او نخواهد بود زیرا که هیچ عرضی در خداوند راه بر نیست و آیه او البته باید بری از اعراض باشد تا دلالت بر او بکنند و تغییر لازمه ی اعراض است پس حالی بعد از حالی از برای او نیست و همیشه در حال اول است و آنی از برای او نیست پس چگونه تصور می شود که دو مرتبه مشیت اولیه خلقت بشود ولی این جماعت اینقدر کوته بین هستند که کلماتی هم که از علما می شنوند جمیعش را در همین دنیا و به وضع همین دنیا خیال می کنند و این است که قیامت را هم در همین دنیا فرض کرده اند و شعور نمی کنند که این کلمات غیر از همان سخن و هریتین که می گویند می میریم و زنده می شویم و می میریم نیست و هم چنین سخن تناسخیها است که می گویند ارواح از این ابدان بیرون می رود و بابدان دیگر تعلق می گیرد نهایت اگر روح مؤمن است به بدن طیبی و اگر روح کافر است به بدن خبیثی تعلق می گیرد سخن این جماعت [صفحه ۳۵۴] هم خلاصه اش همین است اگر چه اینجا درست تفصیل نداده است و شاید اینکه می گوید و چونکه خلق کل شی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده مقصودش همین باشد که یعنی همان خلق سابق است که مجدد خلق شده و از این جهت لم یزل است پس معنی اینکه قیامت عرصه بقا

است این شـد به مـذهب حضـرات که همین خلق هی مجـدد خلق می شوند و این همه تفاصـیل که از عرصه قیامت و بهشت و دوزخ فرموده انـد همه همینها است که در دنیا می بینم و نمی دانیم منکرین معاد را که کافر و زنـدیق خواندند منکر وضع دنیا بودنـد یا منکر معاد به آن ترتیب که انبیا فرموده اند منکر وضع دنیا که احدی نبوده است شـما هم که غیر از همین اثبات امری نمی کنید پس گفتگوها همه سـراسم است بلکه با بعضـی آن هم نیست زیرا که اهل تناسخ هم بعینه مثل شـما می گویند و آل محمـد (ع) آنها را تکفیر و لعن فرمودند خلاصه و تفصـیل این مطالب بعد از این باید بیاید و اما آنکه گفته که مرتب فرمودیم بیان را به عدد کل شـی یعنی بعدد سـیصد و شصت و یک که حروف کل شی است و اما آنکه می گوید تا جزا دهد کل شی را جزا کل شی ان کان من نفیا بعد له و ان کان من اثباتا بفضله عبارت غریبی است که من جاره نصب می دهد و مقصودش از نفی انکار او است و از اثبات تصـدیق او و اول می گویـد جزا دهـد کل شـی را جزاء کل شـی و معنیش این می شود که به هر چیزی جزای همه چیز را بدهـد که اثبـات جبر است بر خداونـد بعـد می گویـد اگر از نفی است به عـدل و اگر از اثبات اسـت بفضل پس معلوم می شود که کسـی که از نفی است که یعنی کافر است خداوند جزای کل شـی را به او از باب عدل می دهد و کسی که از اثبات

است یعنی مؤمن است خداوند جزای کل شی را به او از باب فضل می دهد پس به این قاعده کافر استحقاقش برای جزای کل شی بیشتر است از مؤمن درست انصاف بدهید و در کلامش نظر بکنید و ببینید که خرافات هست یا نیست بعد می گوید اذ علم او بکل شی تا آخر انصاف بدهید که علم خداوند که محیط به هر چیزی است لازمه اش این است که جزای همه چیز را به همه چیز بدهد خلاصه که باقی کلماتش هم همین قسم خرافات است و حاجت به شرح ندارد ملاحظه کن و ببین.

استناد به اینکه منظور از قیامت ظهور من یظهره الله حسینعلی بهاء و جواب از آن

بعد از آنکه مزخرفات او را ذکر کرده صاحب دلایل می گوید مقصود از قیامت ظهور من یظهره الله است و شرح هیجده نفس حروف حی و واحد بیانی از قبل عرض شد حال انصاف دهید افتخار کل به توحید است از صدر اسلام تا حالا به این تقدیس و تنزیه و علو و ارتفاع احدی توحید کرده جوهر کتب آسمانی و خلاصه و ثمره کتب حکما و عرفا و شیخ اجل و سید امجد ابجل اعلی الله مقامهم در این خطبه جمع است و زیاده این است سر حدیثی که می فرماید در زمان حضرت موسی افتخار به سحر بود و در عصر حضرت عیسی (ع) به طب و در ایام اشراق نیر بطحا به فصاحت و بلاغت به او عصا و به حضرت عیسی احیاء اموات و به حضرت [صفحه ۳۵۵] رسول روح ما سواه فداه قرآن و این زمان افتخار کل به توحید و بیان تجرید است و به این علو و ارتفاع توحید کرده که حقیقت کل

عاجزنـد از آوردن به مثل آن و حال آنکه در پنج ساعت هزار بیت بر لسان و قلم مبارکش جاری و البته علما و عرفا و حکما با فکر نمی توانند اتیان کنند و کتب کل موجود است بعد باز شـرحی از اینکه معجز غیر از کتاب نیست و این مرد برخواست و با عزم راسخ ادعا کرد و کتاب آورد و تمجیداتی از او و اینکه نص بر میرزا حسـین علی کرده و چه قدر محبت به او داشـته و باز آخر اظهـار عـدم یقین خود را کرده است و معـذلك بـا آنکه خداونـد فرموده و لا تقف ما لیس لك به علم از عقب او رفته و منتهای سـعی را در اغواء خلق دارد و این مطالب همه جواب داده شـده است و حاجت به تکرار نیست اما این تعظیم و تکریمی که از شیخ جلیل و سـید نبیل می کنـد خداونـد لعنت کنـد این جماعت را که به مضـمون این شـعر می خواهند عمل کنند که چنان با نیك و بـد سـر کن که بعـد از مردنت عرفی مسـلمانت به زمزم شویـد و هندو بسوزاند والله که هیچ دینی در دل ایشان نیست با مجوس می نشـینند و مجوسـی می شوند با نصرانی و یهودی مذهب آنها را دارند اسم اسلام را می برند که مسلمین را رو به خود کننـد نسبت به شیخ و سـید اعلی الله مقامهما هم تعظیم می کننـد محض اینکه اصـحاب ما را رو به خود کنند ولی نسـبت به مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و مولای دیگرم روحی فـداه الحمـدلله دیگر به نفاق هم اظهار دوستی نمی کنند و دلیل اینکه نسبت به

شیخ و سید هم دروغ می گویند این است که مولای من در رساله که به امر شاه شهید طاب ثراه در رد باب نوشته اند مرقوم فرموده که خود میرزا علی محمد در معرفت اسم قدوس در مرتبه اول سوره نازل کرده و در آن سوره این مزخرفات را میسراید که من الیوم الذی قری علیکم کتاب ربکم کتاب البیان حرمنا علیکم یا حروف کلمه البیان و مظاهر النقطه السائره فی هویات الظهور الی تفسیر الزیاره و شرح الخطبه و کلما کتب الاحمد بیمینه والکاظم بیمیناه کما حرمنا علی الذین من قبلکم النظر الی عورات امهاتکم و ان هذا من فضلنا علیکم و علی الناس لعلهم یحذرون قل لو انتم تنظرون الی حرف مما حرمنا علیکم علی قدر لمحه البصر او ما هو اقرب لیحجبنکم الله عن مشاهده من یظهره و هو یوم قیامتکم فاتقوا الله یا اهل البیان لعلکم تفلحون قل انظروا الی الذین تراسوا بعد هما فی الناس کیف انکروا امر الفرقان و کبتوا الی شطر الارض من غربها و شرقها ان الذکر لمجنون و ما جزاء الذین انکروا هذا الامر الا لیحجبهم عن نورنا هذا و فی یوم القیامه و اولئک عن امرنا لمن الغافلین بعد مزخرفاتی دیگر می گوید تا آنکه می گوید قل ان الاحمد والکاظم و الفقهاء لن یقدرون ان یفهموا و یتحملوا سر التوحید بافعالهم و کینوناتهم اذ هم اهل التحدید [صفحه ۳۵۶] و ما هم عندالله بعالمین تا آنکه باز می گوید یا اهل الذکر والبیان قد حرم علیکم الیوم بمثل ما حرمنا النظر الی اساطیر الاحمد والکاظم والفقهاء القعود والجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لئلا یضلوکم فتکونوا اذا

لمن الكافرين و اعلموا یا اهل الفرقان والبیان انکم الیوم اعداء الدین اقتدوا بالأحمد والکاظم و هم لکم عدو و لیس لکم علی الأرض منهم و لا لهم منکم اشد عداوه و لقد القی بینکم و بینهم البغاء والشحناء و هو الله ربکم الرحمن قد کان بکل شی محیطا ربما یعامل مع عباده علیما حکیما فمن یخطر علی قلبه سبع سبع عشر عشر راس خردل من حب هؤلاء فلیذیقنهم یوم القیامه من یظهره الله بنار الیم این است فقرات مزخرفه سوره که گفته و این جماعت کتمان می کنند محض اینکه قلوب ضعفا را به خود مایل کنند و والله که اعتقاد این جماعت درباره خاتم و ائمه ما هم به همین منوال است و ابدا معتقد به ایشان نیستند ولی از ناچاری اظهار نمی کنند و الا کسی که معتقد بصدق ایشان است این همه اخبار و آثار ایشان را چگونه انکار می کند خلاصه و اما آنچه گفته که این زمان افتخار کل به توحید است اگر چه شبهه نیست که حقیقت فخر به توحید است ولی مؤمن موحد همین که توحیدش کامل شد خودبینی او زایل می شود و فخر نمی کند اما ملاحظه باید نمود که اینگونه مطالب به حسب واقع نفس الامر است یا به حسب اشتهار میانه خلق شبهه نیست که به حسب اشتهار میانه خلق است و الا کمال خوب به حسب واقع همیشه خوب بوده و هست این زمان هم شما تفحص کنید در میانه الاف الوف طلاب و ببینید که از صد نفر بلکه هزار نفر یک نفر را می بینید که در صدد تکمیل توحید باشد یا غیر از آنکه بعضی

از ایشان چهار کلمه توحید از کتب کلامیه ملاحظه کنند و بعد بروند و اوقات خود را تمام صرف اصول و فقه نمایند دیگر چیزی در میانه ایشان هست و این ابناء الملوک را در غیر علم اصول فقه می گویند نه والله که غیر از این چیزی نیست و اینکه یک جماعتی سعیشان در تکمیل توحید باشد دخل به امر عامه ندارد و از اینها گذشته که هر قدر در این زمان تعمق در توحید داشته باشند خداوند از پیش در قرآن مجید سوره توحید و آیات سوره حدید و آیات دیگر را نازل فرموده که تا ابدالدهر هر چه تعمق کنند بکنه آنها بر نمی خورند و خداوند به اکمل وجهی رفع حاجت آنها را فرموده و در چندین آیه تصریح فرموده است که اگر جن و انس جمع بشوند و بخواهند مثل این را بیاورند نمی توانند بیاورند حالا شما توقع دارید ما دست از قرآن برداریم و مزخرفات شما را که چنانکه بنص اخبار آل محمد (ع) دانستی همه اش کفر و شرک است بگیریم و ما توحیدی کاملتر از توحید محمد بن عبدالله (ص) در عالم نمی دانیم شما هم اگر بالفرض تابع او هستید و همانکه او فرموده می گوئید که معجزی برای شما نیست زیرا که او سبقت گرفته [صفحه ۳۵۷] است به بیان آن و اگر از آنچه او فرموده تعدی می کنید ما آن را کفر و شرک و زندقه می دانیم.

در اینکه ظهور و رجعت در اصل یکی است و آن علی محمد باب است

اشاره

گفته است و چون این طلوعین اعظمین و نیرین اقدمین فی الحقیقه یکی است لذا در اخبار و آیات ظهور قائم و رجعت مشابه است و تمیز و تفصیلش محتاج

به شرح و بسط بسیار است که خارج از مقصود و عارض است لذا در یک مقام بیان می شود شبهه نیست که سعادت و سیادت و بزرگواری انسان در فهم غوامض مسائل الهیه و تحقیق اصول ادیان و ما یثبت به الایمان است و تقلید و تقیید و تحدید همواره مردود بوده و هست و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا اولو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون الحمدلله آباء این مستظلین در ظل شریعت غرا کانوا من الذین یعقلون و یهتدون و لکن در تقلید و گفتن این قول مثل امم سلف خواهیم بود که گوش و قلب و فواد او را از عرفان و مشاهده و اصغا منع می نمائیم و به اقوال و بیانات نفوسی که خود می گوئیم و معتقدیم که معصوم نیستند و محیط و مهیمن نبوده و به وحی و الهام مؤید نه بلکه در مسائل فروعیه خود را اهل یقین ندانسته تمسک نموده ایم و خود را از جمیع فیوضات محروم کرده ایم و اذا فعلوا فاحشه قالوا انا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون علی الله مالا تعلمون چنانچه بسیار شنیده شده که علمای اعلام وفقهم الله علی ما یحب و یرضی من دون تفکر و تدبر و من غیر تامل و تبصر تهمت به این حزب را فتوی می دهند غافل از اینکه این افترا علت اقبال می شود و شاهد کذب خود ایشان می گردد و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو

کـان آبـاوهم لاـ یعلمون شـیئا و لاـ یهتـدون و اذا تتلی علیهم آیاتنـا بینـات قالوا ما هـذا الارجل یریـدان یصـدکم عما کان یعبد آباؤکم و قالوا ما هـذا الا افک مفتری و قال الـذین کفروا للحق لما جائهم ان هذا الا سـحر مبین و شـبهه نیست که قبل از ظهور خاتم انبیاء روح ما سواه فداه ملت نصاری حق بوده اند و آبائشان در ضلالت نبودند و علاوه آیا تصور می شود نفوسی که این قول را می گفتنـد خود و آبائشـان را در ضـلالت و گمراهی گمان کننـد لا والله خود آیات شاهـد است که حق می دانسـتند و گمان باطل ابـدا نمی نمودند بل قالوا انا وحدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم هم مهتدون و کذلک ما ارسلنا من قبلک الایه این است که هیـچ امری بـدون محـک و میزان و تجربه و امتحـان و افتتـان قبـول نشـده و نمی شـود و هو الـذی خلق السـموات والاـرض فی سـته ایـام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا و آیاتی دیگر داله بر امتحان ذکر کرده و گفته عرض شـد کلمـات قرآن موضـوع است از برای معـانی کلیه و شامـل کـل من فی [صـفحه ۳۵۸] السـموات والارضـین و خلق الاولین والاـخرین است علاـوه انصـاف دهیـد نفوسـی که به ایمـان و عرفـان و حضور و طواف و بـل هجرت و نصـرت و شـدت با آن حضـرت بوده انـد معذلک امتحان شوند چگونه است حال نفوسـی که جز عزت و ثروت و غنا و راحت و نعمت و رضا در ظل شریعت غرا ندیده و گوششان جز نفوذ امرش را نشنیده الم احسب الناس الایه انجم علم و

هدایت این آیه را به ظهور حضرت قائم تفسیر فرموده اند و دو آیه دیگر در معنی امتحان ذکر کرده.

جواب

اما آنچه گفته که در این طلوعین یکی است و در اخبار مشابه فرموده انـد و تفصـیلش را نداده سابق بیان کردیم که ظهور قائم (ع) و رجعت سیدالشهداء را تفصیل فرموده اند و این جماعت چون صرفه بدعتشان نیست لهذا به هم می پیچند و کلیه حضرت بـاقر (ع) فرمـوده است که ایـام الله یـوم یقـوم القـائم (ع) و یوم الکره و یوم القیمه و نیز اخبـار روایـات دیگر که این سه روز را تفصـیل می کنـد بسـیار است و در حدیث می فرماید آیت رجعت این آیه است یوم نحشـر من کل امه فوجا تا آخر و آیه قیمه این آیه است و حشـرناهم فلم نغادر منهم احـدا خلاصه و الفاظ به حسب معانی لغویه گاهی اسـتعمال می شونـد و امر بر جهال مشتبه می شود مثلا قیامت چون از قیام است که فرمود یوم یقوم الناس لرب العالمین و در قیام قائم هم خود آن حضرت قیام به امر می فرمایـد و بعضـی از اموات هم قیام می کننـد و همچنین در رجعت همه ماحضـین قیام می کننـد این است که به حسـب لغت لفـظ قیامت در هر سه مورد اسـتعمال می شود ولی آن وقت که هر سه را پشت سـر هم می شـمرند شـبهه نیست که الفاظ مترادفه و تکریم بی ثمر منظور ندارنـد بلکه هر یـک روزی خـاص است و کیفیتی خـاص دارد و خلاـصه و امـا آنچه گفته که سعادت به فهمیدن ما یثبت به الایمان است نه به تقلید البته سعادت کامله به فهم است ولی تو ملاحظه کن

که این خلق اگر همه به خودی خود اهل فهم بودند که حاجت ببعث رسل و انزال کتب نبود و بعد از آن هم که رسل مبعوث شدند و کتابها آوردند اگر هم مکلفین یک مرتبه به منتهی درجه ی معرفت برسند که اختلاف درجات از میان خلق می رود و تابع و متبوع از هم شناخته نمی شود چون چراغی که از چراغی در گیرد همین قدر بقول ابن مالک و هو بسبق حائز تفضیلا مستوجب ثنائی جمیلا و این تفصیل عرضی است پس بی شبهه همه به منتهی درجه معرفت نمی رسند و وقتی که نرسیدند لابد از تقلید می شوند و چاره جز این نیست نهایت اینکه همین قدر معرفت باید پیدا کرد که صادق را از کاذب تمیز داد و معصوم را از غیر معصوم و لو از راه استدلال باشد بدون کشف شناخت آن وقت در جمیع امور از او تقلید نمود آن وقت آنچه به تقلید او می گوید فهم آن را هم خداوند نصیب او کرد شکر خداوند را به جا آورد بر فهم و الا که شکر کند بر اینکه اهل تسلیم شده است و این است که در اخبار امر به تقلید آل محمد (ع) شده است و مدح تسلیم را فرموده اند و حضرت صادق (ع) [صفحه ۳۵۹] فرمود من دان الله بغیر سماع من عالم صادق الزمه الله البته الی الفناء و من ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله لخلقه فهو مشرک و ذلک الباب هو الامین المأمون علی سر الله المکنون و حضرت امیر (ع) به کمیل فرمود یا کمیل لا غزو الا مع امام عادل و لا

نقـل الا من امام فاضل یا کمیل هو نبوه و رساله و امامه و لیس بعـد ذلک الاموالین متبعین او منادین مبتـدعین انما یتقبل الله من المتقین و قیـل للرضـا (ع) جعلت فـداک ان بعض اصـحابنا یقولون نسـمع الامـر فمن یحکی عنـک و عن آبائک فنقیس علیه و نعمل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا من دین جعفر هؤلاء قوم لا حاجه بهم الینا قد خرجوا من طاعتنا و صاروا فی موضعنا فاین التقلید الذی کانوا یقلدون جعفرا و اباجعفر قال جعفر لا تحملوا علی القیاس فلیس من شـی یعدله القیاس الا و القیاس یکسـره و اخبار بسـیار در مدح تسـلیم وارد شده است حتی فرمودند قد افلح المؤمنون یعنی افلح المسـلمون ان المسـلمین هم النجباء پس ببین که تسـلیم شـخص را به کجا می رسانـد بلی تقلید غیر معصوم صـحیح نیست و از علما کسـی را که شـناختی که از رای و ظنون خود داخل نمی کند و به صـرف تقلید معصومین و به روایت از ایشان حکم می کند باید تقلید کرد نه دیگری و اگر چه علما را در روایت هم معصوم نمی دانیم ولی الله من ورائهم محیط و امام را نیز حافظ و ناصـر و مؤیـد و مسدد می دانیم و بر او است که حفظ فرمایـد تا اینکه هر که طالب هدایت است گمراه نشود و به همین دلیل عقلی و نقلی یقینی است که الحمدلله در احکـام یقین حاصل می کنیم و با رد القلب و ثلـج الفؤاد هستیم و تقلیـد ما تقلیـد آباء نیست تقلیـد آل محمـد (ع) است و آباء واسط کانی به جهت رسانیدن اخبار اهل بیت سلم الله

بوده انـد و امـا نصاری که تو می گوئی ملت ایشان حق بوده است و آبائشان حق بوده است همچو معلوم است که این جماعت همـانطور کـه خـود را به محض دعـوی حق می داننـد هر مـدعی را به همینطـور حـق می داننـد نصـارائی که این همه بـدعتها گذاردنـد و از توحیـدشان گرفته که اصل دین است تا سایر احکام همه را فاسـد کردند و امر را به جائی رساندند که حجتهای خـدا پنهـان شدنـد و انجیـل از میـان ایشـان رفت و چهـار نفر از شـاگردان حواریین هر یـک برای خود چیزی نوشت و بـدعتها گذاشـتند حالا مصـنف دلایل ایشان را حق می داند در میان ایشان حق بوده است ولی جماعت معدود بسـیار کمی که از ترس مبـدعین اظهار حق را نمی توانسـتند بکننـد و آباء نصاری عهـد پیغمبر معلوم نیست که همه اهل حق بوده انـد بلکه در بسـیاری ایشان مسـلم نبوده است و مـذهب تثلیث که اساس مذهب ایشان است برای غالب ایشان بود و اما آنچه گفته که علاوه خود را اهل ضلالت گمان نمی کردند این هم قولی است که بر خلاف قول خداست [صفحه ۳۶۰] اگر ضعیف جاهلی در میان ایشان باشد که رهبان امر را بر او مشـتبه کرده باشند شاهد و لکن علمای ایشان امر برایشان مشتبه نبود و در زمان پیغمبر (ص) و زمان سابق حق بر ایشان ظاهر شده بود و می دانسـتند که اهل ضلالتند و مع ذلک تسلیم حق نمی گردند و اگر اینطور نباشد مستحق عذاب الهی نمی شدند و خداوند می فرماید و جحدوا بها و استیقنتها انفسـهم و فرموده است یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و در اخبار بسیار فرموده اند که

خداونـد ابـا فرموده است که باطـل را در دل اهلش حق لا شک فیه قرار دهـد و از همین است که خود تو ای صاحب دلایل از اول کتاب تا اینجا مکرر اظهار اضـطراب و عدم یقین خود را می کنی خلاصه و اما آنچه در باب امتحان و افتتان گفته صـحیح است خلق امتحانها می شوند به انواع اقسام یک قسم هم همین است که در اخبار مکرر فرموده اند که اعلام باطله بر می خیزند و مدعی امامت می شوند و مثل شمائی کرد ایشان جمع می شوید یک قسم هم به این است که دعاه حق بر می خیزد و خلق را دعوت می کنند و از ایشان نمی پذیرند و حاجت به تفصیل بیش از این نیست.

استدلال به اینکه قائمی می آید که اختلافها و نزاعها را برمی دارد

اشاره

گفته است و عرض شـد که به حکم تـوریه و انجیـل و فرقـان و بیـان بایـد منتظر ظهـوری شویم که به اسم الوهیت و ربوبیت و ولایـت و ابوت به آیات در سـنه هزار و دویست و نود در اراضـی مقـدسه به امر الهی قیام فرمایـد و جمیع اخراب مختلفه را در ظل کلمه ی جامعه الهیه جمع نماید و اختلاف را به ایتلاف تبدیل نماید و نزاع و جدال و نفاق و شـقاق را به صلح و اصلاح و وفاق و اتفاق مبدل کند یملاء الارض قسطا او عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

جواب

همچو مطلبی پیش از این ذکر نشـده ولی بعـد از این بزعم خود دلیـل می آورد و خواهی دانست که همه اینها خرافات است و همچو دلیلی بـدان داریم که موقت باشـد یـا به این وقت و علی ایحال از آن زمان تا حال سـی سال است و میرزا حسـینعلی هم مرد و ابـدا ایتلافی در احزاب مختلفه دیـده نشـد و شـقاق و نفاق به صـلح و رفاق بدل نشد و زمین به همان قسم که بوده پر از ظلم و جور است و اگر بگوئی در این باب بـدا شده می گویم این از وعده خداست که به آل محمد (ع) فرموده است و ان الله لا یخلف المیعاد و در حـدیث فرمودنـد که قائم از میعاد است و بـدا بردار نیست و وعـده خداونـد این است که فرموده وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسـتخلفنهم فی الأرض کما اسـتخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضـی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون فی

شیئا پس اینها وعده خداست که به قائم آل محمد (ع) فرموده است و یقینا خلف ندارد پس این جماعت که خلافتی نکردند و متمکن از دین خدا نشدند و این معنی حاصل نکردند و اعداء ایشان بر ایشان غالبند یقینا امام نیستند بلکه اهل حق هم نیستند زیرا که ادعای امامت [صفحه ۳۶۱] به دروغ کفر و شرک است.

استدلال به قوم موسی که دچار امتحان و بلا شدند ولی بشارت به آنها داده شده که جمع خواهند شد و سلطنت می کنند

اشاره

مجملی از خروج بنی اسرائیل از مصر و ابتلای ایشان بتیه و بعد دخول ذریه ایشان به اراضی مقدسه و طغیان ایشان در آن مقام و ابتلای ایشان به بخت نصر و طیطوس قهرمان و اسیر نمودن بخت نصر ایشان را و بردن به بابل ذکر کرده و می گوید و انبیای بنی اسرائیل از قبیل این وقوعات را به وحی و الهام و رویا خبر دادند و هر جا که خبر می فرمایند در آخر هم بشارت می دهند که خداوند لشکرها چنین می فرماید چون سوگند یاد نمودم اگر چه به جهت عصیانشان ایشان را حقیر و ذلیل و پراکنده نمودم ولی باز ایشان را عزیز و غالب و جمع خواهم نمود و در عصر مخصوصی ظهوری را به اسم الوهیت و ربوبیت و ابوت در اراضی مقدسه ظاهر خواهم فرمود و آن ظهور اعظم جمیع قبایل عالم را دعوت می فرماید و اختلاف امم را بر می دارد و بنی اسرائیل را به اراضی مقدسه می کشاند و کسانی را که در کتاب حیوه مکتوبند به عزت اولیه شان می رساند و جمیع بنوات بنی اسرائیل حکایت از حقارت اول بنی اسرائیل و عزت آخرشان است چنانچه در قرآن مجید خبر فرموده و قضینا الی بنی اسرائیل الایات و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی

یوم القیمه من یسومهم سوء العذاب ان ربک لسریع العقاب و انه لغفور رحیم یوم قیمه یوم ظهور ان نیر اعظم است از قبل گذشت این ظهور اعظم موعود جمیع ادیان و ملل است و جمیع کتب از این ظهور امنع بشارت فرموده.

جواب

در کتب انبیاء از این قبیل بیانات هست ولی خود مصنف ساخت و پرداخت نموده موافق میل خود عباراتی نوشته است و اعتمادی به کلمات او نیست و کلیه این مسئله را بدان که همین قسم که در زبان عربی لفظ رب و در زبان فارسی لفظ خدا در غیر خداوند تبارک و تعالی استعمال می شود و مقصود صاحب و مالك و بزرگ است چنانکه عرب رب مال می گوید و رب بیت و رب دار و رب ملك و ربانی سفینه و از این باب است که فرمودند رب الارض امام الارض و هم چنین در فارسی ناخدا و کدخدا و خانه خدا می گویند و مقصود از همه اینها صاحب و مالك و بزرگتر و امثال اینهاست هم چنین در زبان یونانی و عبری هم این اصطلاح بوده است و در لغت خودشان به همینطور جاری شده اند و شیاطین یهود و نصاری به همین الفاظ متمسك شده و درباره عزیر بلکه عامه یهود که گفتند نحن ابناء الله و درباره عیسی نیز الفاظی که خود عزیر و عیسی (ع) راضی نبودند گفتند و در کتاب مجید خداوند می فرماید حکایت از خطاب به عیسی که انت قلت للناس اتخذونی امی الهین من دون الله و حضرت عیسی (ع) عرض می کند ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم

ما فی نفسک و مصنف دلایل [صفحه ۳۶۲] به این کلام متنبه نشده باز در این مقام می گوید که ظهوری به اسم الوهیت بر می خیزد و مقصودش اثبات خدائی برای اکابر خودشان است و گمان می کند که به اینکه گاهی از راه ناچاری تنزیه ذات احد را از اسم و رسم می نماید عذرش پذیرفته می شود و حال اینکه بعضی از نصاری را هم شنیده ایم که می گویند مقصود ما این نیست که عیسی مثلا حقیقت خداست بلکه مقصود جلوه ی خداست در عیسی و معذلک خداوند و انبیاء او به همین که گفتند ابن الله است بر آنها سخط کردند و از آنها نپذیرفتند و حال اینکه صریح می گویند که مقصود ما ولادت نیست مع ذلک چون لفظ شایسته یگانگی خداوند نیست پسندیده نیست و هم چنین است لفظ الوهیت چون مجمع الکمالات است و من تحیر فیه الخلایق که همه خلایق در او حیرانند روا نیست که آن در مخلوقات استعمال کنند زیرا که اگر خلق مسمی باله شود و این لفظ درباره او راست باشد البته خود او در خود حیران نمی شود زیرا که حیرت از این است که حدود چیزی را انسان نبیند یا به جهت بزرگی او یا از این جهت که حد از برای او نباشد پس لا محاله متحیر خواهد شد و معرفت او را به حقیقت حاصل نخواهد کرد و این است که پیغمبر خاتم (ص) فرمود ما عرفناک حق معرفتک و فرمود رب زدنی فیک تحیرا و اما درباره خود انسان متحیر نمی شود زیرا که معرفت خودش برای او حاصل است خلاصه که در لفظ و معنی هر

دو باید تابع انبیا و اولیا بود و نمی توان در مقام بندگی گفت که من معنی را درست کرده ام و مقید به الفاظ نیستم چنانچه در اخبار آل محمد (ع) شاهد این معنی بسیار است و با یهود و نصاری مکرر در باب همین اسمها اعتراض نموده اند باری و اما اصل این مطلب که این ظهور در اراضی مقدسه باید بشود آنچه ظاهر از کتاب اشعیا است که در فصول متعدده به این مطالب خبر می دهد این است که مراد از این ظهور سلیمان بن داود علیهماالسلام بوده است زیرا که حضرت سلیمان پسر حضرت داود است و داود پسر یشی است چنانکه در نسب نامه ی مسیح (ع) در اول انجیل متی مذکور است که عوبید پدریش ویش پدر داود ملک و داود ملک پدر سلیمان حال این را که دانستی در فصل یازدهم از کتاب اشعیا ملاحظه کن و فصول پیش و پس را هم ببین که همه جا بیان همین مطالب شده است و در فصل یازدهم فرموده است و نهالی از تنه بر آمده شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید و او را در خشیت خداوند تیزهوش گردانیده موافق منظور نظرش حکم و مطابق مسموع گوشهایش تنبیه نخواهد فرمود بلکه ذلیل آن را به عدالت [صفحه ۳۶۳] حکم و برای مسکینان زمین براستی تنبیه خواهد نمود و زمین را به عصای دهانش زده بروح لبهایش شریر را خواهد کشت و کمربند کمرش عدالت و وفانطاق میانش

خواهد بود و گرگ باره سکونت داشته ببر یا بزغاله و هم گوساله و پرواریها با شیر جوان هم خوابه خواهند شد و طفل کوچک راعی ایشان خواهد بود و شیرخواره به سوراخ صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شیر بازداشته شده دست خود را به مغاره افعی دراز خواهد نمود و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهائی که دریا را فرو می گیرند پر خواهد شد و در آن روز واقع می شود که ریشه اش بجای علم قومها خواهد ایستاد و طوایف آن را تجسس خواهند نمود و آرامگاهش باجاه خواهد بود و در آن روز واقع می شود که خداوند بار دیگر دست خود را دراز خواهد کرد به قصد تحصیل کردن باقی ماندگان قومش که از آشور و مصر و پیژوس و کوش و عیلام و شنعار و حماث و جزیره های دریا باقی مانده اند و علم را برای قبایل بلند خواهند کرد و رانده شدگان اسرائیل را جمع نموده پراکنده شده گان یهوداه را از چهار رکن عالم فراهم خواهد آورد تا آخر در فصل دوازدهم باز فرموده است در آن روز خواهی گفت که ترا ای خداوند حمد می کنم که هر چند با من غضبناک بودی غضبت رفع شده به من تسلی داده اینک خدا نجات من گردیده است متوکل شده نخواهم ترسید زیرا که خداوند خدا قوت و تسبیح من شده سبب نجات من گردیده است بنابراین آبها را از منبعهای نجات به شادمانی خواهید کشید تا آخر که از همین قبیل است پس ببین که وعده خداوند با شعیا

به آمدن سلیمان (ع) بود که از شامات تا اصطخر را داشت و در همه زمین و جن و انس و سباع و طیور و هوام و حشرات امرش جاری بود چنانکه در کتب اخبار و سیر و تواریخ مذکور است و باد برای او مسخر بود که بساط او را روزی مسافت دو ماه حرکت می داد صبح از شام حرکت نموده در اصطخر قیلوله می فرمود و عصر از آنجا حرکت نموده تا شب به کابل می رفت نمی دانم این همه اخبار و آثار و آیات قرآنی که شهادت بر معجزات سلیمان علیه السلام می دهد از رد شمس و حرکت بساط و اطاعت جن و انس و حیوانات همه را باید انکار کرد یا تسلیم نمود و درباره صاحب الامر (ع) که سلیمان یک خادم او است چه باید گفت که در حدیث شریف می فرماید خداوند باد ملایم را به سلیمان داد و باد سخت را برای قائم ما ذخیره کرد پس اگر سلیمان با باد ملایم روزی مسافت دو ماه را طی [صفحه ۳۶۴] می کرد چنان که در اخبار فرموده اند و خداوند و پیغمبران او نعوذ بالله سخن یاوه نفرموده اند و البته همه اینها واقعیت داشته و دارد و مع المداراه می گویم در صورتی که نخواهد اینطور سیر کند آیا نظر باطنی خود را می تواند جولان دهد و از آسمانی و زمین خبر دهد یا این هم برای او ممکن نیست و مثل عیسی خبر از ما یاکلون و ما یدخرون می تواند بدهد یا خیر خلاصه و در کتاب یرمیاه در فصولی که بیان خرابی بیت المقدس و قتل و غارت کل دانیان و بخت نصر

و اسیر نمودن بنی اسرائیل و بردن به بابل است و در فصل سی و سیم می فرماید که کلدانیان به قصد جنگ نمودن می آیند و آبها را با لاشه های مردمانی که در غضب و حدت خود کشتم پر خواهند ساخت چونکه روی خود را از این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان پنهان نمودم اینک من به آنها عافیت و علاج رسانیده شفا خواهم بخشید و به ایشان فراوانی سلامت و حقیقت کشف می نمایم و اسیر شده گان یهوداه و اسیر شدگان اسرائیل را باز پس خواهم آورد و ایشان را مثل اول بنا خواهم نهاد و ایشان را از تمامی عصیانی که به من ورزیدند پاک خواهم گردانید و آیاتی چند در رحمتهای خود به ایشان و آبادی اورشلیم مجددا می فرماید تا اینکه می فرماید خداوند می فرماید که اینک روزها می آیند که سخن خیری که به خاندان اسرائیل و خاندان یهوداه فرمودم اثبات خواهم نمود در آن ایام و در آن زمان از برای داود شاخه عدالت تنبیت می نمایم که انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت در آن ایام یهوداه نجات خواهد یافت و اورشلیم با منیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن خوانده خواهد شد یهوداه صدقینو است زیرا که خداوند می فرماید که از برای داود مردی که بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد تا اینکه باز می فرماید و کلام خداوند بدین مضمون به یرمیاه رسید که خداوند چنین می فرماید اگر عهد من با روز و عهد مرا با شب زایل توانید کرد که تا روز و شب در وقتش واقع نشوند آنگاه عهد من با بنده ام داود زایل

می شود تا آنکه از برایش پسری که بر تختش بنشیند وجود نداشته باشد تا آخر فرمایشات که به این مضامین است پس ببین که وعده هائی که خداوند فرموده به بنی اسرائیل موافق کتب انبیا منظور ظهور سلیمان بن داود بوده است و سالهای دراز است که وعده ی خداوند وفا شده است و گذشته و اما آیه قرآن که می فرماید و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الأرض مرتین و لتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعدا و لا هما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکره علیهم و امددناکم به اموال و بنین [صفحه ۳۶۵] و جعلناکم اکثر نفیرا ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها فاذا جاء وعد الاخره لیسیوؤا وجوهکم ولید خلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علوا تتبیرا و در بحار از بیضاوی نقل کرده است آنچه حاصلش این است که فساد اولشان مخالفت احکام توریه بود و قتل شعیا و قتل ارمیا و فساد دویمشان قتل زکریا و یحیی و قصد قتل عیسی و وعده اولی بخت نصر عامل لهراسف به سوی بابل و جنود او بود و بعضی گفته اند جالوت و بعضی گفته اند سخاریب از اهل نینوی و کردند آنچه کردند تا آنکه بهمن بن اسفندیار از جدش کشتاسف بن لهراسف سلطنت را ارث برد و به همین بر بنی اسرائیل ترحم کرد و اسراء ایشان را به شام برگردانید و دانیال بر ایشان سلطان شد پس مستولی شدند بر هر که از اتباع بخت نصر بود و بعضی گفته اند که داود را بر جالوت مسلط

کرد و او را کشت و اما عقوبت دویم به این بود که مسلط کرد خداوند بر ایشان فرس را دفعه دیگر پس جنگ کرد با ایشان ملک بابل از ملوک طوائف و اسم او جوذر بود و گفته شده است تحردوس گفته شده است که داخل شد صاحب جیش به مذبح قربانیهاشان و یافت در آن خونی را که می جوشد سوال کرد ایشان را از آن گفتند خون قربانی است که از ما قبول نشده گفت راست نگفتند و هزاران از ایشان بر آن خون گشت و آرام نگرفت گفت اگر راست نگوئید احدی از شما را باقی نمی گذارم گفتند خون یحیی است گفت برای مثل این خداوند از شما انتقام می کشد بعد گفت ای یحیی پرورنده من و تو دانست آنچه که به قوم تو از جهت تو رسید پس آرام بگیر به اذن خدا پیش از آنکه باقی نگذارم از شما احدی را پس خون ساکن شد و از طبرسی علیه الرحمه طورهای دیگر هم روایت شده و حاجت به تفصیل نیست و از طرق اهل بیت سلام الله در برهان نقل کرده است که فساد اول و ثانی را قتل علی بن ابیطالب و طعن امام حسن (ع) تفسیر فرموده اند و علو کبیر را قتل سید شهدا سلم الله علیه و کره را در بعضی اخبار به خروج سیدالشهداء (ع) و در حدیث پیغمبر (ص) با سلمان به رجعت همه معصومین و شیعیان ایشان (ص) و رجعت کفار ماحضین و اخذ قصاص ایشان و از علی بن مهزیار در حدیثش با قائم (ع) فرمود الا انبئک انه اذا فقد الصبی و

تحرک المغربی و سار العمانی و یربع السفیانی یؤذن الله لی فاخرج بین الصفا والمروه فی ثلثماه و ثلثه عشر رجلا سواد فاجی ء الی الکوفه و اهدم مسجدها و ابنیه علی بناء الاول و اهدم ما حوله من بناء الجبابره و احج بالناس حجه الاسلام و اجی ء الی یثرب و اهدم الحجره و اخرج من بها و هماطریان فامر بهما تجاه البقیع و امر بخشبتین یصلبان علیهما فتورق من تحتهما فیفتتن الناس بهما اشد من الفتنه الأولی فینادی مناد من السماء انتدی [صفحه ۳۶۶] و یا ارض خذی فیومئذ لا یبقی علی وجه الأرض الاـ مؤمن قد خلص قلبه بالأیمان قلت یا سیدی ما یکون بعد ذلک قال الکره الرجعه ثم تلا هذه الایه ثم رددنا لکم الکره و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا و اذا جاء وعد الاخره تا آخر از علی بن ابراهیم نقل کرده است که مراد قائم (ع) و اصحاب او است که روهای شما را سیاه می کنند و داخل مسجد می شوند هم چنانکه پیغمبر (ص) و اصحاب او در اول داخل شدند و بر شما بلندی بجویند و شما را بکشند بعد رو به آل محمد (ع) کرده است و فرموده است عسی ربکم ان یرحمکم اینکه نصرت بکند شما را بر دشمن شما بعد خطاب بر بنی امیه فرموده و فرموده و ان عدتم عدنا یعنی بر گشتید به سفیانی بر می گردیم به قائم از آل محمد (ع) و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا یعنی حبسی که در آن محصور می شوند و اما آیه و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیمه من یسومهم سوء

العذاب در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است که مراد از ایشان یهودنند که خداوند معذب می کند ایشان را و عذابشان همیشه ای است تا قیامت و طبرسی ره گفته است که عذاب شدید بر ایشان می فرستد به قتل و گرفتن جزیه از ایشان و مقصود به آن امت محمدند (ص) در نزد جمیع مفسرین و از حضرت باقر (ع) اینطور روایت شده خلاصه و اینکه مصنف دلایل گفته یوم قیامت یوم ظهور آن نیر اعظم است بدو وجه مردود است اول صریح آیه و صریح روایت علی بن ابراهیم ره این است که این عذاب پیش از قیامت بر ایشان نازل می شود و از برای آن منتهائی غیر قیامت نیست پس بنابر اینکه عذاب کننده قائم (ع) باشد پس ظهور قائم (ع) قبل از قیامت است و عذابی که بر یهود یا بر نصاب امت جد خود وارد می آورد امدی غیر قیامت نخواهد داشت و آن وقت در جهنم مخلد خواهند شد و ثانی بر فرض که قیامت را خود یوم ظهور بگیریم بنابر مذهب شما که قائم قیام کرده عذابی که نازل شده بر این امت چیست و با زمان قبل چه فرق کرده است و خود شما الان عذابتان شدیدتر است یا امت محمد (ص) بلکه شما یا یهود والله که اذل از یهود هستید زیرا که یهود در بازار مسلمین مرفه الحال مشغول به کسب خود هستند و امتناعی از یهود بودن ندارند و تقیه نمی کنند و شما را الحمدلله بعد از شصت سال این قدرت حاصل نشده است و آسوده باشید که دست صاحب الامر (ص) دایم در ملک

جولان می کند و محال است که شما عزیز بشوید.

استدلال به این مطلب که هر پیغمبری دین قبل را ترویج نمی کند

اشاره

گفته است اولا ظهور پیغمبر صاحب شرع و کتاب و معجزه اش آیات بنص توریه باید اهل توریه منتظر باشند خلافا لزعم یهود که از علما و مفسرین توریه شنیده و اعتقاد کرده اند که هر کس بیاید باید مروج توریه باشد و معجزه اش غیر کتاب توریه مثل فصل ۱۸ آیه ۱۵ خداوند خدایت از شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث می گرداند سخن او را بشنوید موافق هر آنچه در حوریب در روز جمعیت از خداوند درخواستی هنگام گفتنت که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مبادا که [صفحه ۳۶۷] بمیرم ۱۷ و خداوند به من فرمود آنچه را که گفتند نیکو است ۱۸ از برای ایشان پیغمبری مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه به او امر می فرمایم به ایشان برساند و واقع می شود شخصی که کلمات مرا که او به اسم من بگوید بشنود و من از او تفتیش می کنم اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی بگوید که به گفتنش امر نفرمودم و یا به اسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته بمیرد و اگر در دلت بگوئی که کلماتی را که خداوند نگفته است چگونه بدانم چنانچه پیغمبری چیزی بنام من بگوید و واقع نشود آن امری است که خداوند نفرموده بلکه آن پیغمبران را از روی غرور گفته است از او مترس انتهی از این آیات باهرات واضح و مبرهن است که مثل حضرت موسی

باید ظاهر شود که صاحب شرع باشد و کتابش معجزه اش زیرا که اگر صاحب شرع نباشد مثل موسی نیست و امرش را بشنوید لغو است بلکه خبر لغو است و معجزه لازم ندارد کل احکام توریه را می شنوند و عاملند و اگر در دلت بگوئی نمی خواهد چه که هر کس احکام توریه را بگوید مکذب ندارد و شبهه در دل راه نیابد و آنچه می گوید بشود مقصود این است که خود را به خدا نسبت دهد و خدا او را وداع نفرماید بلکه تصدیق و تایید و تسدیدش فرماید که خلق از او قبول کنند چه که اگر نفسی بر خلاف عقاید اهل ارض قیام نماید اولا محال و ممتنع است که نفسی بدون تعلیم و تعلم بلا معین و یاور و عدم خزینه و دفینه بتواند به خلاف عقیده اهل ارض و صحبتی بدارد و بر فرض محال بر خداست که ردع و دفعش فرماید چنانکه فرمود البته باید بمیرد نفرمود او را بمیرانند و با خزینه و دفینه و لشکر اگر ممکن بود بعض علمای غنی با اقتدار و سلاطین عالم جباری که در ارض طغیان نمودند و کمال جد و اجتهاد جریان حکم و نفوذ امرشان می خواستند مدعی شده بودند و کتاب و امت داشتند ثانیا باید قوت قلبش مقابل قلوب اهل عالم باشد بل زیاده پس همین قیام اعظم معجزه و اکبر خارق عادت است ثالثا از قبل مشعر و مدرک فهم صحبت و قبول بیان او در خلق نبود و همین قبول بدون طمع و خوف دلیل بزرگی است بر اینکه مظهر خلاقیت خداست و اگر مقصود چنان باشد که

بعضـی گمان نموده اند که خبر از بعد فرماید حجت الهی تمام و کامل نخواهد بود باید صبر کنند اگر آنچه فرمود ظهور یافت قبول نمایند و حال آنکه حجت الهی باید از یوم اول تمام و کامل باشد.

جواب

خداونـد به حق آل محمد (ع) ما را بر صـراط مسـتقیم ثابت قدم دارد والله که باور نمی شود که کسـی در زمره عقلا محسوب شود و اینگونه هـذیانات بگویـد و اگر چه بعضـی کلمـاتش مثل کسـی است که در خواب سـخن بگویـد ولی چون مقصودش معلوم است جواب می گوئیم اولا نمی دانم این مطلب را دانسته است که مراد خداوند از این فرمایش چه بوده است و پیغمبری که از برادران بنی اسـرائیل باید بیاید [صفحه ۳۶۸] کیست ظاهرا اسـتدلال او این است که آن را به همین شـخص تفسیر کرده است و غریب است که بـا این همه اظهـار تتبع و ادعـای اسـلام هنوز نفهمیـده است که مقصود خداونـد که بوده و من برای تو فرمایش حضـرت امام رضا (ع) را با راس الجالوت که از علمای یهود بود و در مجلس مامون با آن حضرت مجادله نمود و در بحار نقل کرده روایت می کنم حضرت امام رضا (ع) فرمود که آیا می دانی ای یهودی که موسی بن عمران وصیت فرمود بنی اسـرائیل را پس فرمود به ایشان که زود باشد که بیاید شـما را نبیی از برادران شـما پس او را تصدیق کنید و از بشنوید پس آیا می دانی که برای بنی اسـرائیل برادرانی غیر فرزندان اسـمعیل (ع) باشد اگر قرابت اسرائیل را از اسمعیل می شناسی و سببی که میانه آن دو بود از قبل ابراهیم رأس

الجالوت عرض کرد این قول موسی (ع) است آن را دفع نمی کنیم حضرت فرمود آیا آمده است از برادران بنی اسرائیل نبیی غیر محمد (ص) عرض کرد نه حضرت فرمود آیا پس نیست که صحیح شد این نزد شما عرض کرد بلی و لکن من دوست می دارم که تصحیح بکنی آن را از برای من از توریه پس حضرت آیات چند از توریه خواند و مطلب را ثابت نمود پس ببین که مراد از پیغمبری که از برادران بنی اسرائیل باشد محمد بن عبدالله (ص) است و علاوه بر این ملاحظه کن که خداوند پیش از یک پیغمبر صاحب شرع از برادران بنی اسرائیل خبر نداده است و بی شبهه خاتم (ص) پیغمبر صاحب شرع بوده است و غیر از او پیغمبر صاحب شرعی از اخوان بنی اسرائیل انبیاء خدا بما خبر ندادند بلکه از بنی اسرائیل هم خبر نداده است چنانکه در همین حدیث مشار الیه حضرت به دعای داود (ع) در زبور استدلال فرمود که اللهم ابعث مقیم السنه بعد الفتره و فرمود که معیم سنت بعد از فتره محمد است راس الجالوت عرض کرد که آن عیسی است حضرت فرمود که عیسی مخالفت سنت نکرد و موافق سنت توریه بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد خلاصه پس پیغمبر صاحب شرع جدید در حقیقت بعد از حضرت موسی (ع) خاتم است (ص) فقط و اما آنچه گفته در باب تسدید و تایید و عدم ردع طوری که خلایق از او قبول کنند و محال و ممتنع شمرده که نفسی بدون تعلیم و تعلم بلا معین و یاور و عدم خزینه و دفینه بتواند بر خلاف

عقیـده اهـل ارض صـحبتی بـدارد می گـوئیم اولاـ این مرد پیش از دعوی امـامت تحصـیلی کرده بود و از عرض طلاـب بود و بعضـی طلاب دیگر که طالب حطام دنیا بودنـد که آنها را حروف اسم گـذاردی کرر او جمع شدنـد و به کمک یکـدیگر این مزخرات را به هم بافتند و او نامربوط می گفت و آن جماعت که خودت سابق همه را علماء مقدسـین خواندی تصحیح اباطیل او را می کردنـد و اما خزینه و دفینه نداشـتن مانع از اینکار نیست و همه مـدعین به باطل به همین دعاوی کسب مال می کنند و شخصـی در زمان انبیاء سابق طلب دنیا کرد از هر راه و برای او حاصل نشد شیطان به او یاد داد که دین تازه اختراع کن مال از برای تو جمع می شود پس بنای [صفحه ۳۶۹] دعوت گذارد و دین تازه آورد جماعت بسیار گرد او جمع شدند و مال فراوان دست آورد و وقتی متذکر شد که برای دو روز دنیا این چکار بود که کردم و فردای قیامت چه جواب خواهم گفت و خواست توبه کنـد و به جمـاعتی که گرد او بودنـد گفت که من خطـا کرده بودم به او گفتنـد که خطا نکرده بودی و لکن از دین خود مرتـد شدی تا آنکه به نبی آن زمان وحی شد که به فلان بگو که هر چه سـعی کنی گناه تو آمرزیده نمی شود مگر آنکه تمام کسانی که با این عقیـده باطله مرده اند همه را زنده کنی و ایشان را با همه احیائی که هسـتند به راه راست و اداری آن وقت تو را می آمرزیم خلاصه مطلب این است

که غالب اهل باطل امرشان همینطور هست که همین دعاوی باطله را اسباب معاش خود قرار می دهند و چه دعوی مناسب تر برای اینکار که مردمی که هزار سال منتظر امام بوده اند و از ظلم و جوری که عالم را فرا گرفته بالامان آمده اند یکدفعه این دعوی را بشنوند البته گرد او جمع می شوند و بعد از آن هم که جمع شدند اغلب طبایع که مسلم اسیر نفس اماره و شهوات هستند یک مرتبه ایشان را مرخص کنی که از هیچ عمل شنیع اجتناب لازم نیست و اهل قدس را حزن و ملال نباید بگیرد ببین دیگر برای اجتماع خلق و جمع حطام دنیا بهتر از این دامی هست اکسیر هم مثل این عمل فایده دنیوی ندارد خلاصه و اما آنچه گفته بر فرض محال بر خداست که ردع و دفعش فرماید چنانچه فرمود البته باید بمیرد اولا که بر ما ثابت و محقق است که در کلمات کتب عهد عتیق و جدید تصحیفات بسیار است و شاید بعد از این در مقامی اشاره به آن بکنیم پس به این واسطه اعتماد تامی به جزئیات الفاظ این کتب نیست ثانی اینکه مراد از اینکه فرموده است آن پیغمبر باید البته بمیرد تهدید است که کسی که می داند می میرد و باید فردای قیامت جواب بگوید چرا اقدام به دروغ و دعوی باطل می نماید نه اینکه مراد این باشد که به محضی که دروغ از دهان او بیرون آمد فورا خواهد افتاد و مرد اگر بنابراین باشد پس دیگر هیچ باطلی در دنیا نخواهد ماند و سابق بر این مطلب را به تفصیل جواب داده ایم و اگر بنابر

این بود فرعون با دعوی الوهیت چهارصد سال عمر نمی کرد مسیلمه کذاب آن همه مهلت داده نمی شد بلکه فرق نمی کند ادعای پیغمبری یا امامت به دروغ همه علی السوی است این همه غاصبین حق ائمه ما سلام الله علیهم که سالهای سال زندگانی کردند از چه جهت بود و حضرت امیر (ع) می فرماید در خطبه اما بعد فان الله سبحانه لم یقصم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء و لم یجبر عظم احد من الأمم الا بعد ازل و بلاء و در کلام دیگر فرموده و لئن امهل الله الظالم فلن یفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشجی من مساغ ریقه الحدیث و از اینها گذشته که خود این آیات دلیل است که این مرگ فوری نیست نمی بینی که خود خداوند [صفحه ۳۷۰] امتحان دروغگوئی او را به این قرار داده که چیزی بنام خدا بگوید و واقع نشود و در آخر فرموده است آن پیغمبران را از روی غرور گفته از او مترس ملاحظه کن که دلالت می کند که تا آن زمان که کذب او ظاهر می شود هنوز زنده است و فرموده از او مترس و بسا خبری بدهد که چندین سال بعد وعده او باشد خلاصه که در این مطلب شبهه نیست که از اول زمان آدم تا کنون بنابراین نبوده است که هر که دعوی باطلی کند فورا او را هلاک کنند و هر کسی به اجلی که خداوند از برای او قرار داده می مرده است دور یا نزدیک و شاید که در اجل او بالنسبه تعجیل شود چنانکه فرمودند که هر که ادعای

امامت به باطل کنـد خداونـد عمر او را کم می کنـد و او را هلاک می کنـد چنانکه میرزا علی محمـد هم بعد از دعوی دوامی نکرد و کشته شـد و اما آنچه گفته که اگر بغنا و اقتدار این امر پیش می رفت بعض علما و سـلاطین می کردند ای مرد از خدا بترس و این همه اشـتباه کاری مکن علما و سـلاطین کسانی از ایشان که اهل ایمانند که اگر همه ی دنیا را هم بر ایشان عرضـه کننـد دعوی باطـل نمی کننـد و اما کسانی که اهل ایمان نیسـتند طبایع مردم مختلف است و هر کسـی از امور دنیا یا آخرت یا خیر یا شـر راغب به امری می شود و بنا نیست که هر که شـیطان بر او غالب شـد و اسـباب فراهمی دید ادعای نبوت بکند یکی این معصیت را می کند و دیگری معصیت دیگر چنانکه از حالات مردم این مطلب پیداست و اما آنچه از قوت قلبش گفته نمی دانم قوت قلب این شـخص بیشتر بوده یـا فرعون ذی الاوتاد با آن همه آیات موسـی (ع) دست از دعوی باطل خود بر نداشـت عصـای موسـی تمام قصـر فرعون را نزدیک بود ببلعـد بحـدی که فرعون از ترس از تختش افتاد و خود را فاسـد کرد و باز می گفت به موسـی که لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین نمی دانم قوت قلب این مرد بیشتر بوده یا عمر و ابوبکر که چنـدین هزار معجز از پیغمبر و علی بن ابیطالب علیهماالسـلام دیده بودند و زور بازوی علی را هم می دانسـتند معذلک غصـب حق او را کردند و عمر خود را امیرالمؤمنین خواند و همچنین سایر خلفائی که بودند

قوت قلب این احمق نسبت به آنها مثل قطره ای است در دریا اگر چه این هم در حد خود مثل یکی از آنهاست و غصب حق صاحب الامر (ص) را کرد ولی پیشینیان پیغمبر و ائمه را می دیدند و آیات و معجزات ایشان را مشاهده می کردند و با وجود این بر باطل خود ایستادگی می کردند و این مرد امام را نمی دید و آنچه شنیده بود یا باور نداشت یا انکار می کرد علی ایحال که در قوت قلب یعنی شقاوت ادنی شاگرد عمر بن الخطاب است و اگر گوئی که ادعای نبوت و تغییر شریعت امر دیگر است گویم نزاعها در اسم که نیست و در معنی عمر هم ادعای نبوت داشت بلکه ادعای الوهیت داشت زیرا که علانیه حلال خدا را حرام می کرد و باک نداشت و خداوند در [صفحه ۳۷۱] کتاب مجید خود فرموده درباره ی یهود و نصاری اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و خدمت پیغمبر (ص) عرض کردند که کی ایشان علمای خود را خدایان گرفتند فرمود نبود که حلال را حرام می کردند و حرام را حلال و آنها قبول می کردند عرض کردند چنین بود فرمود همین است معنی اینکه آنها را خدایان نرفتند پس در حقیقت عمر هم علاوه بر ادعای پیغمبری و امامت ادعای خدائی هم داشت و ملعون با کمال قوت قلب و شقاوت نفس بر باطل خود ایستادگی کرد پس اگر ایستادگی شما دلیل حقیت شما است عمر هم به این قاعده اهل حق بوده و خداوند حشر شما را به او بکند و اما مسئله خلاقیت ایشان که مشعر فهم بیان را در خلق

احداث کرده که دیگر کلامی است که ثکلی از آن می خندد و حاجت به جواب ندارد و بعضی کلمات او سابق گذشت و بعد از این هم شاید بیاید و اما آنچه در باب اخبار به غیب گفته والله هوش از سر انسان می رود که در همین کلام که از توریه نقل کرده خداوند دلیل کذب پیغمبر را واقع نشدن اخبار او قرار داده و خاصه این نحو امتحان در جائی می شود که خبر از آینده بدهد و این مرد در مقام استدلال به آیه ی توریه تکذیب توریه را می کند و می گوید حجت الهی به این نحو تمام و کامل نخواهد بود و حال اینکه اخبار به غیب منحصر به خبر از آینده نیست که انتظاری در آن باشد خبر دادن از آنچه می خورید و اندوخته اید که صدق و کذبش فوری بروز می کند آیا به این حجت الهی تمام و کامل می شود یا نمی شود از خدا بترس و تا به این درجه باعث گمراهی خلق مشو.

استدلال به تورات و انجیل در این که انسان مطاع هست و نه مطیع

اشاره

گفته است و هم چنین آنچه او بخواهد و بفرماید چه که من عندالله مطاع است نه مطیع چنانچه آیات کثیره محکمه قرآن شهادت بر این معنی می دهد و ذکر شد و این است مقصود آنچه در مواضع عدیده از توریه و انجیل نازل شده خداوند خدایت را امتحان منما در انجیل متی باب ۱۲ آیه ۳۸ فریسیان پاسخ دادند و گفتند ای استاد از تو خواهش دیدن آیتی را داریم ایشان را جواب داده گفته که طبقه شریر زناکارایت را جستجو می نمائید و جزایت یوناه پیغمبر آیتی به وی داده نخواهد شد انتهی این مضمون در چند

موضع نـازل است و اعظم برهـان و اکبر دلیـل است که کور و کر و گنـگ و دیوانه و ابرص و مرده را که شـفا بخشـید شـفای ایمانی بود چه اگر واقع شـده بود دیـده و یا شـنیده بودنـد و سؤال دیدن آیتی نمی نمودند و علاوه آن جوهر صدق می فرمود فلان و فلان نمی فرمود طبقه ی شـریر زناکار و مؤید این معنی انجیل متی باب ۱۳ آیه از آن رو که دل این قوم سنگین است و سخنها را گران استماع می نمایند و چشمشان را بر هم می نهند که مبادا ببینند و بگوش بشنوند و به دل دریابند و توبه نمایند و من ایشان را شـفا بخشم انتهی باری مقصود از آیت یوناه بر خواسـتن از خواب غفلت و برخواستن در معاد [صفحه ۳۷۲] است و بـا اینکـه مخـالف عـادت بـود مشـعر قبـول و ایمـانش در مقبلین خلـق شـد و یخلـق الله الحـق بکلمـاته و یقطـع دابر الکـافرین والمجرمین مصـدق این بیان و باز یکی دو آیه مزخرفاتی در باب اینکه غیر کتاب معجزی نیست گفته و بعد در سه باب از بیان که دلیل این مزخرفات است نقل می کند که بعد انشاء الله ذکر خواهد شد.

جواب

امـا آنچه گفته است که من عنـدالله او مطـاع است نه مطیع کلامی است درست و سابق شـرح این مطالب شـده اینجا هم مجملا اشاره می کنیم که مطاعیت ایشان از مطاعیت خداوند که بالاتر نیست و خداوند هم دعای بندگان خودش را مستجاب می کند و منافات با مطاعیت او ندارد بلکه امر فرموده است به دعا کردن و آن را عبادت خوانده و ترک آن را استکبار

شمرده است و البته بنده باید دعا کند و خداوند بر حسب دعای بنده عطا کند و باز هم مطاع است نه مطیع و هم چنین است امر در باب طلب معجزات منافاتی با مطاعیت خداوند یا انبیاء او ندارد و این است که حضرت ابراهیم با کمال بندگی که داشته است عرض می کند به خداوند که ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی و همچنین است سؤال سایر بندگان و این است که در پنجاه هزار احادیث در معجزات در مواضع معدودی اتفاق افتاده است که انبیاء خواهش سائل را قبول نفرموده اند و سابق بر این شرح جهات حکمت عدم قبول از اخبار و آثار و دلیل عقلی شده است و در این مقام به مناسبت استدلالی که به فقره انجیل کرده است می گوئیم که گذشته از خود معجزه که آیا مصلحت در آن هست یا نیست سائلین مختلف هستند بعضی از روی صدق سؤال می کنند به این معنی که ولو هنوز ایمان نیاورده ولی نیت او این است که اگر واقعا آیتی دید تسلیم نماید و ایمان بیاورد و بعضی سوال ایشان از روی تعنت است و نیت تسلیم ندارد و این مطلب را انبیاء خدا هم به علم خود می دانند و هم از ظاهر حالات و کیفیت سؤال سائل این مطلب ظاهر می شود طوری که غیر نبی هم متعنت و غیر او را تمیز می دهد چنانکه خداوند فرموده قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر و سوال متعنت البته لازم نیست بر پیغمبر که آن را اجابت نماید زیرا که معجز آوردن به

جهت این است که خلق هدایت بشوند و کسی که متعنت است و آثار قبول و تسلیمی در او نیست چندان ثمری در اینان معجز نیست مگر اینکه نبی بخواهـد حجت را بر او تمام کنـد یا غیر سائل به این سـبب هدایت شود این است که در حدیث که سابق نقل کردیم در احتجاج پیغمبر (ص) با ابوجهل و جماعت دیگر از قریش چونکه آنها گفته بودند که آیت ظاهر بکن و ما نمی دانیم که بعـد از ظهور آیت آیـا ایمان خواهیم آورد یا نه آن حضـرت بعـد از حجتهای بسـیار که اقامه فرمود که این آیات که شما خواسـته اید یا آیت نیست یا صلاح نیست یا [صفحه ۳۷۳] اسـباب هلاکت شما است و غیر اینها فرمود و بعد از اینها شما متعنت هستید و خود می گوئید که بعد از بروز آیت نمی دانیم که ایمان می آوریم یا نه پس در این صورت چه سود دارد که من ظـاهر کنم و بـاز معـذلک به جهت اتمـام حجت آیـاتی چنـد هم بروز داد خلاـصه که سؤال از روی عناد و سرکشـی لازم نیست که اجـابت شود چون این مقـدمه را دانستی حـال عرض می کنم که در این باب از انجیل متی که مصـنف فقره از آن را نقـل کرده اولا چنـد معجز از حضـرت عیسـی (ع) ذکر شـده و ثانی بیان شـده است که فریسـیان که این جواب را در این موقع شنیدنـد از کمـال سرکشـی ایشـان بوده که در همین بـاب بیـان آن شـده است چنـانکه در اول آن بـاب است که در آن هنگام عیسی در روز سبتی از میان کشته ها عبور نمود

و شاگردان وی گرسنه بودند پس شروع به مالیدن خوشها و خوردن نمودند و چون فریسیان این عمل را مشاهده نمودند گفتندش اینک شاگردان تو عملی را می نمایند که کردن آن در روز سبت جایز نیست و حضرت عیسی (ع) از عمل داود و شهادت توریه بر آنا ثابت فرمود که عیب ندارد تا آنکه از آیه ی نهم به بعد می فرماید و چون از آن مکان بیرون رفت به مجمع ایشان در آمد و شخص دست شلی در آنجا حاضر بود پس ایشان از وی سوال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت شفا دادن جایز است تا بر وی ادعا نمایند ایشان را گفت که کیست در میان شما که یک گوسفند داشته باشد و هر گاه که در روز سبت در گودالی افتد او را نخواهد گرفت و برداشت و فضیلت انسانی بر میشی چه قدر است پس بنابراین اقدام به امور خیر در ایام سبت جایز است آنگاه آن مرد را فرمود که دست خود را دراز کن و او آن را دراز کرده که مانند آن دست دیگرش درست شد آنگاه فریسیان شورائی از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک گردانند و چون عیسی از این مقدمه مطلع گشته از آنجا رحلت فرمود و جمع بسیاری به عقب وی آمده که همه آنها را تن درست نموده و ایشان را تاکید فرمود که آن را اظهار ننمایند تا آنکه در آیه ۲۲ می فرماید آنگاه دیوانه کور و گنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید آن کور و گنگ گویا و بینا گردید و مجموع آن

گروه محو گردیده گفتند که آیا این فرزند داود نیست لیکن چون فریسیان این مقدمه را شنیدند گفتند بدرستی که این کس جنان را بیرون نمی نماید مگر به استظهار ملک جنها بعلزبول بعد حضرت برای آنها ثابت فرمود که چنین نیست بلکه به معاونت روح است و تعرضات و نصایح به ایشان فرمود تا آنکه در آیه سی و هشتم است آنگاه تنی چند از نویسندگان و فریسیان پاسخ داده گفتند ای استاد از تو خواهشی دیدن آیتی را داریم ایشان را جواب داده گفت که طبقه شریر زناکارایت جستجو می نماید [صفحه ۳۷۴] و جزایت یوناه پیغمبر هیچ آیتی به وی داده نخواهد شد چه بوصعی که یوناه سه شبانه روز در شکم ماهی ماند فرزند انسان همچنان سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند و مردان تینویه با این طبقه در محاکمه خواهند ایستاد و آن را ملزم خواهند نمود زان رو که آنها به موعظه یوناه توبه نمودند اینک از یوناه بزرگتری در اینجاست ملکه جنوب در محاکمه با این طبقه خواهد برخاست و بر آن حکم خواهد نمود زیرا که او به جهت شنیدن حکمت سلیمان از اقصای زمین آمد و اینک از سلیمان بزرگتری در اینجا است تا آخر عبارات که با زبانها تعرض فرمود خلاصه اول اشتباه کاریهای این مرد را ملاحظه کن که صریح فرمایشات حضرت عیسی است که مراد از یوناه پیغمبر یونس بن متی است که شرح حال او را خداوند در کتب عهد عتیق کتابی مخصوص در تفصیل حال آن حضرت است و در ترجمه اصفهانی مخصوصا در همین مقام به اسم یونس ترجمه

کرده و در اینجا نیز حضرت عیسی (ع) بیان فرموده است و این مرد معنی می کند که مقصود برخواستن از خواب غفلت است ولو اینکه امت او از خواب غفلت بیدار شدند ولی این چه دخل به آیت یونس دارد و چه دلالت بر حقیت یا بطلان پیغمبر می کند مگر حضرت ابراهیم (ع) که خودش به تنهائی مؤمن بود که خداوند در شان او می فرماید ان ابراهیم کان امه قانتا لله و امام (ع) در تفسیر آن می فرماید که بر دینی بود که احدی بر آن دین نبود هیچ دلالتی بر بطلان ابراهیم (ع) می کند که ایمان یا کفر خلق را آیت خود گیرند آن شمائید که به تصدیق خودتان بدعوی میرزا علی محمد استدلال می کنید که این دلیل حقیت او است ولی انبیا و اولیا (ص) این نحو استدلالات واهیه که لا یسمن و لا یغنی من جوع نمی کنند تو ببین خود آن حضرت صریح می فرماید که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند من هم سه شبانه روز در شکم زمین خواهم ماند پس آیت یونس زنده بودن در شکم ماهی بیرون آمدن و باز مراجعت به سوی امت است و مراد حضرت عیسی (ع) هم همین است که به ظاهر خواهید دید که شبه مرا بکشند ولی من کشته نمی شوم و زنده خواهم بود هم چنانکه یونس در شکم ماهی زنده ماند چنانکه از انجیل متی آنجا که ذکر صلب آن حضرت و دفن او است ظاهر است که فریسیان از آن حضرت روایت کردند که فرموده بعد از سه روز بر می خیزم و به همین احتیاط حراست می کردند و در

انجیل مرقس باب اذکر بر خواستن آن حضرت را از قبر کرده خلاصه و همین فقره می توان استدلال بر نصاری کرد و اثبات نمود که عیسی (ع) زنده است باری غرض این است که اشتباه کاری تا به این حد و حال اینکه بساده هزار نسخه توریه و انجیل در ایران پهن باشد و معذلک حیا نکند که مردم می بینند و ملتفت می شوند و اما آنچه گفته که کور و کر و گنگ را که شفا بخشید شفای ایمانی بود و اگر واقع شده بود دیگر سؤال آیتی نمی نمودند [صفحه ۳۷۵] انشدک بالله ای کسی که گمراهی خود را طلب نمی کنی که شفای ایمانی بخشیدن هیچ باعث حیرت انسان می شود و هیچ محتاج به این سخنان هست که بگویند این شخص جنان را بیرون نمی کند مگر به استظهار ملک جنها بعلزنزل تو ببین که این جماعت دیده بودند که این شخص کور و گنگ و دیوانه است و جن در او تصرف می کند و بعد باز دیدند که جن بیرون رفت و بینا و گویا و هشیار شد و خواستند سخنی بگویند که اشتباه کاری کرده باشند و گفتند تو به معاونت ملک جن اینکار کرده و حضرت جوابها فرمود که یکی از آنها این است که چه سان کسی در خانه شخص پر زوری رفته درختهایش را بگیرد جز آنکه اول آن مرد زبردست را ببندد و بعد از آن خانه اش را غارت نماید و حاصل فرمایش این است که من باید اول خود ملک جن را اسیر کنم و بعد از آن جن را از تن جنی بیرون کنم پس ببین که

این سخنان که در این موقع از فریسیان سر زده است هیچ دخلی به عالم کفر و ایمان دارد پس نبوده است مگر اینکه واقعا و حقیقت شخص دیوانه و کور و گنگ ظاهری بوده و حضرت او را شفا داده و این جماعت از تعنتی که داشتند ایمان نیاوردند و محملها چیدند و همچنین آیت اول را که دیدند که دست شل را شفا بخشید نیز به همین قاعده بود و به محض ایمان یک نفر که بسا ابدا اظهاری هم نکند شوری و تمهید قتل نمی خواهد پس ببین که آیات متعدد در همین جا ذکر شده که فریسیان دیدند و در صدد قتل حضرت بودند و آخر هم کردند آنچه کردند چنانکه شرح شقاوت و عناد و اعمال فریسیان در اناجیل مکرر شده است حال همچو جماعتی که عزم قتل او را دارند و ابدا سوال ایشان از روی صدق نیست بلکه در حقیقت سخریه و استهزاء است آن وقت که باز می آیند سؤال آیت می کنند چه حق دارند که نبی آنها را اجابت کند این است که تعرض نموده اولا به این لفظ که طبقه شریر زناکار و کجا از پیغمبران یا ائمه شنیده که نسبت به کسی که واقعا به جهت طلب معرفت آیت خواسته است به این سختی و درشتی سخن بگویند پس نبوده است مگر اینکه این جماعت علاوه بر معاصی که داشتند محض طلب دین سوال نمی کردند ثانیا باز تعرض نموده و بنا بر معنی که ظاهر است فرموده که از میان شما خواهم رفت خلاصه که درست در عبادات از روی انصاف نظر کن ببین که صدق

این است که ما گفتیم یا آنکه مصنف گفته و در اناجیل معجزات بسیار از آن حضرت نقل کرده اند که هیچ یک قابل این تاویلات مزخرفه نیست یک فقره دیگر نقل می کنیم که علانیه ببینی که این تاویلات باطل است باب دویم انجیل مرقس و بعد از چندی باز وارد کفر ناحوم شده چون شهرت یافت که در خانه است بی درنگ جمعی ازدحام نمودند به قسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان [صفحه ۳۷۶] می کردند که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته آوردند و چون به سبب حجیت نتوانستند نزد او برسند طاق جائی را که او بود باز کرده و شکافته تختی را که بر آن مفلوج خفته بود به زیر هشتند عیسی (ع) چون ایمان ایشان را مشاهده نمود معلوج را گفت ای فرزند گناهان تو آمرزیده شد لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمودند که چرا این شخص چنین کفر می گوید غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیامرزد در ساعت عیسی (ع) در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می کنند بدیشان گفت از بهر چه این خیالات را بخاطر خود راه می دهید کدام سهل تر است مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست مفلوج را گفت تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته به خانه خود برو و او برخواست و بی

تامل بستر خود را برداشته پیش روی همه روانه شد بطوری که همگی حیران شده خدا را تمجید گفتند مثل این امر هرگز ندیده بودیم عرض می کنم ملاحظه کن این وضع دیگر محتمل تاویلات هست اولا ایمان که داشته ثانی اینکه گناه او را هم جداگانه آمرزیده ثالثا در حضور کاتبان که مثل فریسیان بودند او را شفا داد که محل عجب همه شد پس چگونه این تاویل به شفای ایمانی می توان کرد باری و اما فقره ی دیگر که از باب سیزدهم نقل کرده آن هم مؤید سخنی است که ما گفتیم زیرا که دانستی که شخص سرکش شقی که گوش و چشم خود را به کلام انبیا باز نمی کند مستحق این نیست که ایشان به او شفا بخشند و تو ملاحظه کن که حضرت این جواب را در چه مقام فرموده چون حضرت بیاناتی بطریق مثال فرمود و شاگردان عرض کردند که چرا با ایشان بطور مثال حرف می زنی حضرت فرمود زیرا که در یافتن اسرار ملکوت آسمان به شما داده شده و به ایشان داده نشده است بنابر این هر کس که دارد به او داده خواهد شد و زیاد خواهد گردید و اما هر کس که ندارد نیز آنچه دارد از وی گرفته خواهد شد پس به آنها در مثالها سخن می رانم تا آنکه بعد از دو آیه آیه مذکوره را فرموده و غرض این است که اگر چشم و گوش را باز نمایند و توبه کنند به آنها شفا بخشم یعنی از علم خود به آنها بیاموزم و البته حکمت آن حضرت شفا بوده است ولی این دلیل این نیست که

حضرت معجزی سوای همین نداشت و آن هم برای مصدقین غاصه اگر مثلا شخص کور یهودی را خدمتش آورده بودند و فرموده بود که توبه نماید تا شفا بخشم باز جای شبهه بود که مراد شفای ایمانی است یا شفای ظاهری و اما جائی که عرض می کنند که چرا به مثال حرف می زنی می فرماید اگر توبه نمایند شفا می بخشم اصلش محل سوال آیت و معجزی نیست و ما هم می گوئیم [صفحه ۳۷۷] عیسی شفای از کوری و کری می داده به این قسم آیات که بداهه مراد چیز دیگر است استدلال نمی کنیم خلاصه و در این باب حضرت دو مثال فرموده است که خبر از ظهور امام (ع) و هلاک شدن اعداء او می دهد و عیب ندارد ذکر کنیم فرمود ملکوت آسمان مردی را شباهت دارد که بذر نیکوئی را در زمین خویش زراعت نمود و چون مردم به خواب رفتند خصم وی آمده و در میان آن گندم گندم دیوانه کاشت و روان گردید و چون کشته نمو نمود و خوشه بر آورد آن گندم دیوانه نیز ظاهر گردید پس ملازمان رئیس نزد وی آمده گفتند مولانا آیا که تخم نیکو در مزرعه خویش نکشتی این کاکلك را از کجا به هم رسانید به ایشان گفت که خصمی این عمل را نموده است ملازمان وی را گفتند که پس آیا می خواهی که رفته آن را بر چینیم گفت نی مبادا که چون خواهید که گندم دیوانه را جمع نمائید گندم را نیز با وی بر کنید بلکه هر دو را بگذارید که تا وقت حصاد نمو نمایند و هنگام حصاد دروندگان را خواهم گفت

که اول کاکلک را جمع نمائید و به جهت سوخت دسته ها بندید و گندم را در انبار من جمع نمائید و باز مثلهای چند فرمود تا آنکه در آیه ی ۳۲ است آنگاه عیسی جماعت را بر گردانیده به خانه رفت و شاگردان وی نزد وی آمده گفتند که مثل کاکلک کشت را به جهت ما شرح نما ایشان را جواب داده گفت آنکه بذر نیکو کارد فرزند انسان است و مزرعه دنیاست و تخمهای نیک ابنای ملکوت و کاکلکها فرزندان شریرند و دشمنی که آنها را کاشته بود شیطان و موسم حصاد انجام جهان و دروندگان ملئکه اند پس بر همان وضع که گندم تلخ جمع می شود و در آتش سوخته می گردد و به همان طریق در عاقبت این جهان خواهد بود که فرزند انسان فرشتهای خود را خواهد فرستاد که جمیع چیزهای لغزش دهنده و بدکاران را از مملکت وی فراهم خواهند آورد و آنها را در تنور آتش خواهند افکند و در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود آنگاه عادلان مانند آفتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید و هر کس که گوشهای شنوا دارد بشنود تا آنکه بعد از چند آیه می فرماید و نیز ملکوت آسمان دامی را ماند که در دریا افکنده شده و از تمامی اجناس فراهم آورده و چون برگشت بر کناره اش بر آوردند پس نشسته خوبها را در ظرفها جمع نموده و بدها را بیرون انداختند و به همین وضع در انتهای دنیا خواهد گردید که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند نمود و آنها را در تنور آتش خواهند افکند چنانکه

گریه و فشار دندان در آنجا خواهد بود تا آخر آنچه فرموده و این همان بیانی است که خداوند در کتاب مجید خود می فرماید لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا و در اخبار فرموده اند که قائم ما بیرون نمی آید تا خوب و بد از هم تمیز داده [صفحه ۳۷۸] شوند و ودایع نطفه های مؤمنه از اصلاب کفار بیرون آید و نطفه های کافره از اصلاب مؤمنین بیرون آید آن وقت امام (ع) ظاهر شده و تمام بدان را خواهد برانداخت و نیکان در ظل حمایت او به کمال عیش زندگانی خواهند کرد حال با متصف که دلیل از توریه و انجیل می طلبد می گویم که شبهه نیست که این فرمایشات خبر از ظهور امام علیه السلام است که فرزند انسان حقیقی او است که فرمودند نحن الناس و بعد از آنکه به امر برخیزد البته فرشتگان خود را خواهد فرستاد چنانکه در اخبار فرموده اند که ملائکه نصرت او را می کنند و تمام اعداء خود را هلاک خواهد کرد و امروز می بینی که همه ی اعداء او در کمال شوکت و اقتدار راه می روند و هلاک نشده اند پس معلوم است که هنوز به امر برنخواسته و اگر گوئی که مراد از هلاکت هلاکت به کفر است که فرمودند اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون گویم این نحو هلاکت از همان زمان که پیغمبر (ص) آنها را مرده خواند بلکه از زمان عیسی (ع) بلکه از زمان آدم (ع) بود و به محض اینکه قابیل هابیل را کشت در حقیقت خود قابیل مرد و هابیل زنده بود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم

یرزقون و هم چنین در عهـد همه ی انبیا پس اگر این مراد بود دیگر وعده آخر الزمان را چرا می دادند و نوید مرتفع شدن ظلم و جور را به چه جهت داده اند آیا همین کفار ولو در حقیقت امواتند ظلم و جور دارند یا این هم نیست خدا می داند که امر را بازیچه گرفته اید و دل خود را خوش حال می کنید و همه ی آنچه می گوئید مزخرفات است.

در استدلال به کلمات بیان (من استدلال به غیر آیات البیان)

اشاره

از همه استـدلالات بامزه تر اسـتدلال به بیان است و در حقیقت اسراف است در قلم و کاغذ که صرف کلمات بیان شود ولی تا یک درجه ضـرور است که خرافات او را هم دوسـتان بشنوند و قدر عقاید حقه که دارند بدانند چون انکار معجزات را نمود و آنها را متصور بر صـرف آیات کرد و گفته است که به آیات خلق افئده و کینونت کل شـی ء می شود و ترقی و تربیت حاصل می شود حـال دلیـل از بیان آورده که فی الباب الثامن من الواحـد السادس من اسـتدل بغیر آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزه فلا حجت له و من یدعی الایات فلا یتعرضه احد و لا بدان یقر من ذلک الباب تسـعه عشر یومـا مره واحـده و یتفکرون فیمـا نزل فیه باللیل والنهار الی قوله و ظاهر است که بعـد از غروب شـمس احـدی نمی توانـد مثل آیات او ایتان نمایـد اگر در گور فرقان ظاهر شد در این گور هم ظاهر می شود با وجود این امتناع که غیر من یظهره الله احدی نتواند مدعی شد این امر را فرض است در بیان که اگر نفسی ظاهر شود

و آیاتی از او ظاهر کرد احدی متعرض او نشده لعل بر آن شمس حقیقت خزیی وارد نیاید حال هم اگر بشنوید چنین امری ظاهر شده و یقین نکنید تکسب امری ننمائید که سبب حزن او شود اگر چه این تصوری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او [صفحه ۳۷۹] نمود بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراما لاسم محبوبهم زیرا که امر او از دو شق بیرون نیست یا او است و حال اینکه غیر او ممکن نیست آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال اینکه شب و روز در انتظار ظهور او عمل می کردید و اگر بر فرض امتناع نفسی خود را نسبت داد واگذارند امر او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالا لامر محبوبهم و حال آنکه نفسی نیست که تواند چنین ادعائی کند اگر در گور فرقان ظاهر شد در بیان هم خواهد شد آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس جود او و عجز کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر آنکه یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و به آیه شجی که در افئده ایشان است بر تکون وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که کل اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند و اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان القا فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب فرماید به ادله ظاهره که از قبل او

مشـرق می گردد تا اینکه مؤمنین تواننـد در حق او اظهار یقین نماینـد و دون ایشان نتوانند اظهار وقوف که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر به این باب عمل نماینـد فی الباب الثامن من الواحد الرابع فی ان بایاته یخلق کینونه کل شـی و یرزق و یمیت و یحیی فلتنتظرن یا اولی الانظار فانا کل منتظرون فی الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان بقوله یخلق کل شـی لان قوله قول الله اگر در ظهور فرقان رسول الله به کلمه ولایت تکلم نمی فرمود خلق ولایت نمی شد اگر نفسی درک ظهور من یظهره الله را نمایـد هیـچ فضـلی در حق او و کـل اعلی تر از این نیست که ذکر شـئون ناریه نزد او نشود که غیرت الله خلق نار می فرماید انتهی.

جواب

اگر چه همه این مطالب سابقا جواب داده شـده ولی چون این کلمات منشاء و مبدأ همه این خرافات است در این مقام هم باید بیـانی کرد اولاـ بایـد دانست که از اول روزگـار تاکنون همیشه داعی حق و باطل هر دو در میانه خلق بوده انـد و صـریح کتب آسـمانی و فرمایشات انبیا و اولیاء (ص) و ضرورت جمیع ملیین همه قائم بر این است که داعی به باطل در میان خلق بوده است چنانکه در همین آیات توریه که در دو فصل پیش ذکر شـد تصـریح به این مطلب شده و پیغمبر کاذب را تمیز داده است و در انجیل متی نیز در باب بیست و چهارم در بیان رجعت عیسی (ع) به تفصیل خبر از مدعین نبوت و مسیحیت به کذب در آخر

الزمان فرموده است و در غیر آن مقام هم مکرر است و خداونـد در کتاب مجید خود فرموده و جعلناهم ائمه یدعون الی النار و یوم القیمه لا ینصرون و لفظ امام بر نبی و امام هر دو استعمال می شود چنانکه خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرموده است انی جاعلـک للنـاس امامـا قال و من ذریتی قال لا ینال عهـدی الظالمین پس ابراهیم و ذریه [صـفحه ۳۸۰] صـفوه عادلین او را امام خوانـده است پس در طرف باطل هم فرق نمی کنـد مـدعی باطل چه دعوت نبوت کند یا امامت جزو ائمه ای است که یهدون الی النار و غرض این است که کسـی که پیش بیفتـد و مردم را از راهی بخواند به هر اسم که باشد خلاصه پس دعات به باطل همیشه بوده انـد این است که در کتـاب المبین از بصائر الـدرجات نقل شـده است که فرمود دنیا نمی باشـد مگر اینکه دوار دو امام هست بری و فاجری پس بر آن است که خـدا فرموده و جعلناهم أئمه یهدون به امرنا و اما فاجر پس آن است که فرموده و جعلنـاهم ائمه یـدعون الی النـار و یوم القیمه لا ینصـرون و نیز فرمود که اصـلاح نمی کنـد یا صالـح نیست مردم را و تردیـد از مترجم است مگر امـام عـادلی و امام فاجری به دوستی که خداونـد می فرمایـد و جعلناهم الایه و نیز فرمود که در کتاب پـدرم خوانده ام که ائمه در کتاب خدا دو امام است امام هدی و امام ضلال اما ائمه هدی پس مقدم می دارند امر خدا را پیش از امر خودشان و حکم خدا را پیش از حکم خودشان و اما

ائمه ضـلال پس بـدرستی که ایشـان مقـدم می دارنـد امر خود را پیش از امر خـدا و حکم خود را پیش از حکم خـدا به جهت اتبـاع اهوائشان و به جهت مخالفت آنچه در کتاب است عرض می کنم ملاحظه کن خود این قول که وجود مـدعی به باطل را محال شـمرده آیا مخالف کتاب خدا هست یا نیست و نیز انکار همه ی معجزات و تکذیب روایات مخالف کتاب خدا هست یا نیست این همه معجزات که در کتاب خدا از خاتم (ص) و موسی و عیسی و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و عزیر و یوسف و پیغمبران دیگر نقل فرموده است و باز در آیات بسـیار حکم فرموده که به روایت ثقات و امنا بگیریـد و تکـذیب نکنید چنانکه فرموده یؤمن لله و یؤمن للمؤمنین فرموده فلولا نفر من کل فرقه طائفه لیتفقهوا فی الـدین و لینـذرو اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و فرموده کونوا مع الصادقین و هکذا حالا این شـخص برخواسـته و در یک باب از کتابش این همه مزخرف سـرائیده که تمام مخالف با کتاب خداست آن وقت همین کتاب بدعت را حجت خود شمرده است انشدک بالله به چنین کتابی چگونه اعتماد می توان کرد و این احکام که عرض شـد تو به عقل خود ملاحظه بکن ببین اینها چیزی است که نسـخ شدنی باشد مثلا تا یک زمانی می بایست تصـدیق قول امنا را نمود بعـد این حکم نسـخ شـده چه شده است که نسخ شده آیا تمام خلق صاحب احاطه کلیه شده اند که دیگر محتاج به گرفتن روایات نیستند یا آنکه از اول بنابراین نبوده و این چندین

هزار سال مردم که به روایات می گرفتند و درباره ی انبیا معتقد به معجزات بودند همه خطا بود و خداوند راضی شد که مردم بر خطا و ضلالت باشند و به ایشان نفهمانید که از این راه که می روید خطا است والله که هوش از سر انسان می رود که شیطان چگونه تسفیه عقول مردم را کرده و دین را از دست ایشان گرفته است احمق می گوید محال و ممتنع است که کسی به این دعوی برخیزد در بحار [صفحه ۳۸۱] ملاحظه نکرده که بعد از آنکه پیغمبر (ص) از حجه الوداع برگشت و مرض شد اسود در یمن خروج کرد و مسیلمه در یمامه اما اسود اسم او عهیله بن کعب بود و کاهن بود و شعبده باز و اعاجیب نشان می داد و منطق او قلب شنونده را اسیر می کرد و به سوی صنعا رفت و آنجا را گرفت عامل رسول خدا (ص) بر قبیله مراد که قرده بن مسیک بود به آن حضرت نوشت و آن حضرت فرستاد نزد جماعتی که او را بکشند پس بدست یاری زوجه او نقبی به حجره آوردند و فیروز دیلمی او را کشت و صدائی مثل صدای کار از او بر آمد حفظه او سبقت گرفتند که چه حکایت است زوجه او گفت که وحی بر پیغمبر نازل می شود بعد اسود خاموش شد و تا بود شیطان می آمد به او دستورالعمل می داد و عمل می کرد و اما مسیلمه بن حبیب کذاب او را رحمن یمامه می گفتند و می گفت آنکه نزد من می آید اسم او رحمن است و اول اسلام آورده بود و بعد برگشت و ادعای نبوت کرد

و نوشت به رسول خدا (ص) من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله (ص) اما بعد فان الأض لنا نصف و لقریش نصف و لکن قریش قوم یعتدون و کتاب را با دو نفر فرستاد نزد پیغمبر (ص) پس حضرت به آنها فرمود که آیا شهادت می دهید که من رسول خدایم عرض کردند بلی فرمود آیا شهادت می دهید که مسیلمه رسول خداست عرض کردند بلی شریک با تو شده است فرمود اگر نه این بود که رسول کشته نمی شود گردنهای شما را می زدم بعد نوشت آن حضرت به او من محمد رسول الله (ص) الی مسیلمه الکذاب اما بعد فان الأرض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبه للمتقین و قد اهلکت اهل حجر ابادک الله و من صوب معک و مسیلمه مدعی بود که شریک شده است یا محمد (ص) در نبوت پس زنی نزد او آمد و گفت بخوان خدا را از برای نخل ماواب ما پس بدرستی که محمد دعا کرده است از برای قومش پس دعاها کرد و معجزات بزعم خود اظهار می نمود و همه نتیجه بر عکس می داد و در آخر امر نماز را از ایشان برداشت و خمر و زنا را حلال کرد و امثال این بدعتها و بنو حنیفه اتفاق بر او کردند و جمعیت ایشان چهل هزار مرد جنگی بود و وعدها به ایشان می داد و در زمان ابوبکر لشکر اسلام آمده و بیست هزار نفر از آنها را کشتند بنی حنیفه این وضع را که مشاهده کردند به او می گفتند که وعده هائی که به ما می دادی کجاست می گفت از احساب خودتان جنگ کنید تا آنکه وحشی

و ابودجانه خود آن ملعون را کشتند و نیز در تواریخ از آیات و سوره ها که در برابر قرآن آورده بود نقل کرده اند که از جمله سوره ی فیل است که الفیل ما الفیل و ما ادراک ما الفیل له خرطوم طویل و ذنب وثیل ولی بالفعل عین آنها نزد من موجود نیست که نقل کنم و هزار مرتبه فصیح تر و بلیغ تر از خرافات این مرد سخن گفته که از همین عریضه که به رسول خدا نوشت درجه فصاحت او پیدا است پس ببین که این سخنان که دعوی به باطل محال و ممتنع است مزخرفات است مردم دعویها کردند آیات [صفحه ۳۸۲] مزخرفه هم به خیال خود بودند و بنای دنیا بر همین بوده است و ملاحظه کن که اتباع او که همه کفار و مرتدین بودند آنها از رسول خدا (ص) نقل معجزات می کنند و از او هم در مقابل معجزات می خواهند و البته معجزات تاویلی و خرافات شما در نظر کافر معجزه نیست که مثل آن را طلب نماید و خاصه که بعد از ایمان به او طلب می کردند و هیچ نمی گفتند که همین ایمانی که آورده ایم معجزه است یا آیات این شخص معجزه است خلاصه و ببین که امر شما هم همین طور بود اول که بنای جنگ را گذاشتید بزرگتران شما وعده ها می دادند که عما قریب عالم را تسخیر می کنیم و جور و ظلم را بر می داریم و به هر یک وعده ها و نویدها می دادید و به همین سخنان وهیه مردم را به هیجان می آوردید تا آنکه الحمدلله شما را کشتند و دروغهای شما ظاهر شد و هیچ تغییری در

اوضاع عالم پدید نیامد حالا بعد از این همه تفاصیل هنوز از خرافات خود دست برنداشته اید پس مختصرا می گوئیم که اما این آیات مزخرفه که دیدی بر خلاف کتب آسمانی و ضرورت همه ملیین هست و جایز هم هست که مدعی به باطلی برخیزد و کتاب و آیاتی هم بیاورد و بدعتها هم بگذارد پس خود این کتاب مسلم شاهد صدق کسی نمی شود و شاهد صدقی از خارج باید تحصیل نمود و سابق بر این باز مفصل بیان کرده ایم که اصل کتاب آوردن به این وضع خلاف کتاب خداست و حضرت امام رضا (ع) فرموده است که هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم (ص) و کتاب جدید بیاورد قتل او بر جمیع شنوندگان از او واجب است و اما دو باب دیگرش که مزخرف به هم بافته بدانکه این احمقان اولی که بنای این دعوی را گذاشتند خودشان که شعور مطلبی نداشتند بعضی از کتب شیخ و سید را دست آورده و بنا کردند از فرمایشات ایشان دزدیده و حشور ورثی از رای خودشان داخل کرده و شرح سوره ی بقره به خیال خود نوشت و به همین جهت بود که عبارتش را دیدی که صریحا منع کرد که به کتب شیخ و سید نظر نکنید محض اینکه نبادا ملتفت بشوند که از آنها می دزدد و مغشوش و ممزوج با اباطیل خود می کند و جهت دیگرش این است که در حقیقت رد خرافات ایشان خاصه به فرمایشات مشایخ ما می شود این است که امر می کند که نظر نکنید خلاصه از جمله مطالبی که در فرمایشات مشایخ ما دیده و به این عبارات بی معنی

تعبیر آورده است مسئله سلسله ی طولیه است چون در اخبار آل محمد (ع) فرموده اند عباراتی که حاصل آنها این است که خداوند از نور آل محمد (ع) انبیاء خود را خلقت فرموده و از نور انبیا مؤمنین انس را و از نور ایشان مؤمنین جن را تا آخر سلسله و شرح این بیان را فرموده اند که مقصود ما از این اشخاص کونیه خلق نیست و لکن مقصود روح الایمانی است که در ایشان است و روح الایمان از نور شارع مقدس (ص) در شخص خلقت می شود و اگر از شارع اعراض نمود روح الایمان از او خارج می شود مثل اینکه آینه که از آفتاب رو گردانید نور آفتاب از او زایل می شود حالا این بیان شریف لطیف را دست [صفحه ۳۸۳] گرفته و هیچ نفهمیده که منظور ایشان چه بوده است و این خرافات را که هیچ ربط ندارد می گوید مثلا به آیات یا به قول او کینونت هر چیزی خلق می شود ای احمقان همین اشخاص بوده اند که پیش از دعوی این شخص هر یکی ده یا بیست یا سی یا چهل یا بیشتر یا کمتر در دنیا زیست کرده اند چگونه کینونت یعنی بودن آنها به آیات او خلق شده که بعد از پنجاه سال بزعم خود آیات آورده و نه خودش و نه آیاتش در هیچ عالم نبوده است و معالجه این جماعت را نمی کند مگر شمشیر صاحب الامر (ص) و عجل الله فرجه و سهل مخرجه ما اعظم حلمه و اطول اناته.

استدلال به تورات برای ظهور علی محمد باب

اشاره

گفته است و چون به تصریحات کتب آسمانی و دلائل عقلی و نقلی ثابت و واضح گردید که معجزه

و حجت و دلیلی اعظم از آیات متصور و معقول نیست حال بشارت اشراق آن نیر آفاق را به اسم الوهیت و ربوبیت از صراحت کتب آسمانی بشنوید فصل ۳۳ توریه آیه دویم خداوند از سینا بر آمد و از سعیر بر ایشان تجلی کرد و از فاران درخشنده شد و با هزاران هزار مقدس ورود نمود و از یمینش شریعت آتشین به ایشان داده شده انتهی در این وحی عظیم خدای علیم از ظهور مبارك موسوی و عیسوی و محمدی و روح ما سواهم فداهم و ظهوری که با هزار هزار مقدس ورود نمود خبر فرموده در کتب آسمانی بسیار است که مستقبل محقق الوقوع را به لفظ ماضی فرموده و نفخ فی الصور و فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله و این ظهور اعظم است که با هزار هزار مقدس اظهار امر فرمود و ارواح قدسیه نثار مقدمش گردید و این ظهور اعظم است که به یمین قدرت و اقتدار و عضد رحمت و اختیار حجبات و سبحات و هم و تقلید را درید و آفتاب لیس لجماله حجاب الا ـ النور و لا ـ لطلعته نقاب الا ـ الظهور را از افق هویه ظاهر فرمود و در انجیل بسیاری از مواضع است با هزاران هزار فرشته می آید تا الزام فرماید دشمنان را و در رؤیای یوحنا و با وی بودند صد و بیست و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی خود ثبت نموده بودند و آوازی را از آسمان شنیدم چون صدای آب و رعد و بربط و می سرودند سرود تازه و هیچ کس آن سرود را نتوانست آموخت جز

آن یکصد و بیست و چهار هزار کس که از زمین خزیده شده بودند انتهی.

جواب

اولا در ترجمه که نزد من موجود است بعضی کلمات با این عبارت که از توریه نقل کرده اختلافی دارد ولی چون مطلب یکی است متعرض نیستیم خلاصه و ثانیا تو از روی انصاف و تدبر در این کلمات نظر کن ببین آیا نه این است که مراد این است که با همان نوری که از فاران درخشنده شد یا با هر سه آنها هزاران هزار مقدس بودند و این ظهور چهارمی نیست چه اینکه ما منکر نیستیم که خبر از ظهور امام (ع) در کتب آسمانی داده شده ولی از برای هر کلامی معنی است و هر مطلبی همه جا بیان نشده [صفحه ۳۸۴] جائیکه می فرماید خداوند از سینی بر آمد و از سیعیر بر ایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود نه این است که مقصود این است که با همان ظهورات هزار هزار مقدسان بودند مثل اینکه اگر بگوئی سلطان از دارالخلافه بیرون آمد و با هزار هزار لشکر ورود نمود نه این است که منظور این است که لشکریان با همان سلطان بودند و الله که خیلی محل تعجب است و زحمت بسیار که انسان جمیع بدیهیات را باید به دلیل و برهان ثابت کند محض اینکه این جماعت در جمیع بدیهیات دخل و تصرف نموده و همه را تصحیف و تغیر می دهند و متوقعند که همه هم از ایشان تسلیم کنیم پس بدون شبهه در این فقره هیچ خبری از ظهور چهارم داده نشده

و بالفرض هم که خبر داده شده باشد هزار حدیث بیشتر هم از روایات خود داریم که خیلی اصح از اینها است و کسی منکر این مطلب نیست تو اگر راست می گوئی موضوع را درست کن و محال است که بتوانی خلاصه و اصل وجه استدلال او این است که می خواهد ظهور به اسم الوهیت و ربوبیت اثبات کند و ما را از این دو جواب است یکی برای کسانی که در اسلام قدم راسخی دارند و دیگری برای امثال مصنف و یهود و نصاری اما برای مسلمین می گوئیم که ای برادران بر ما و شما حقیت محمد و آل محمد (ع) ثابت است و صدق ایشان اوضح من الشمس و ابده من الامس است و این مطلب را به دلایل کتاب و سنت ما مسلم کرده ایم که توریه و انجیلی که در دست یهود و نصاری است مصحف است و صحیح آنها نزد ائمه ماست و همین فقره از توریه را امام ما و شما حضرت امام رضا (ع) به عربی ترجمه فرموده و نقل فرموده است و بی شک اگر هزار مترجم جمع شوند و بخواهند اصح از امام ترجمه کنند قادر نیستند زیرا که اولا دانسته اید که توریه صحیح که از آسمان نازل شده نزد خود او است فقط و ثانیا بر فرض که آیه یا آیات صحیحه هم نزد دیگران باشد آنطور که امام مقصود خدا را می داند و آنطور که او احاطه به زبانها دارد و می داند که هر لفظی ترجمه اش در لسان دیگر چیست احدی نمی داند پس ملاحظه کن در بحار که حضرت امام رضا (ع) در مجلس مامون

با راس الجالوت که بزرگ علمای یهود بود و مامون ملعون از شدت عناد او و امثال او را از اهل ادیان حاضر کرده بود که امام (ع) را مجاب کند حضرت فرمود به او هل تنکر ان التوریه تقول لکم قد جاء النور من جبل طور سیناء و اضاءلنا من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران قال راس الجالوت اعرف هذه الکلمات و ما اعرف تفسیرها قال (ع) انا اخبرک به اما قوله جاء النور من قبل طور سیناء فذلک وحی الله تبارک و تعالی الذی انزله علی موسی (ع) علی جبل طور سیناء و اما قوله و اضاء للناس من جبل ساعیر فهو الجبل الذی اوحی الله عزوجل الی عیسی بن مریم (ع) و هو علیه و اما قوله و استعلن علینا من جبل فاران فذاک جبل من جبال مکه بینه و بینها [صفحه ۳۸۵] یوم و ترجمه اش این است که فرمود آیا انکار داری که توریه می گوید شما که آمد نور از جبل طور سینا و روشن کرد از کوه ساعیر و ظاهر شد بر ما از کوه فاران راس الجالوت عرض کرد این کلمات را می شناسم ولی تفسیر آنها را نمی دانم فرمود من خبر می دهم تو را به آن اما قول خداوند نور آمد از قبل طور سینا پس این نور وحی خداست که بر موسی (ع) نازل شد بر کوه طور سینا و اما قول او و روشن کرد از برای مردم از کوه ساعیر پس آن کوهی است که خداوند وحی به سوی عیسی بن مریم (ع) فرستاده و او بر آن کوه بود و اما قول

او ظاهر شد بر ما از کوه فاران پس این کوهی است از کوههای مکه که میان آن و مکه یک روز راه است پس ملاحظه کن که اصل عبارت به این الفاظ که در ترجمه هاست نبوده و یا اصل آن را بر حسب عقاید فاسده خود تصحیف کرده اند یا در ترجمه خبط شده و صحیح همان است که امام (ع) فرموده و اگر اعتقادت ضعیف است تصدیق راس الجالوت را ملاحظه کن با علم آنها و قرب زمانشان به زمان صدور و به لسان یونانی و عبری و اینکه نسخ آنها هر چه باشد معتبرتر از نسخ حالیه است هر چند که از نسخ قدیمه داشته باشند چنانکه مدعی هستند پس بدون شبهه این ترجمه ها صحیح نیست و نمی توان مبنای عقاید دینیه را بر آنها گذارد و اگر بنابراین باشد چیزها باید معتقد بشویم که کفر آنها بر ما بدیهی است مثل نسبت شرب خمر و زنا و قتل نفس محترمه به پیغمبران خدا زیرا که در این کتب اینها مذکور است اگر چه جماعت بابیه معتقد به همه اینها هستند و از همین جهت در اماته امام شان هم این معاصی را منافی امامت نمی دانند ولی عرض کردم که روی سخن در این وجه با کسانی است که قدم راسخی در اسلام و تشیع دارند و اما به این جماعت می گویم که اگر تو به اصطلاح توریه و انجیل می خواهی عارف بشوی در آنها ملاحظه کن همان طور که سابق گفتم که مثل اینکه در عربی لفظ رب و در فارسی لفظ خدا را در معنی صاحب و مالك و بزرگتر و مربی استعمال

می کننـد و مقصودشـان الوهیت نیست در این کتب هم امر به همین منوال است و من مجـال تتبع بسـیار و شواهـد بیشـمار ذکر کردن نـدارم اما بقدر ظهور مسـئله ملاحظه کن در کتاب دانیال در خبر یکی از وقایع در آیه هشـتم و نیز خدایان و سـروران و الات پسـندیده ایشان از نقره و طلا را اسیروار به مصر خواهد برد و در آیه سی و ششم و آن ملک موافق رای خود عمل نموده خویشـتن را بر هر خـدائی رفیع و متعظم خواهـد نمود و بر ضـد خدای خدایان عجیبانه گفتگو خواهد کرد تا آنکه فرموده و به خـدای پـدران خود و به شوق زنان تفکر نخواهـد نمود بلکه به هیـچ خدائی تفکر نخواهد نمود تا آنکه فرموده بدین منوال در مقامهای مشـید عمل نموده به خـدای بیگانه که به او معترف است تا آخر و لفظ خـدایان غیر و خـدای خـدایان در غالب کتب بسـیار اسـتعمال شـده و در توریه مثنی است فصـل دهم زیرا که خداونـد [صـفحه ۳۸۶] خـدای شـما خدای خدایان و خداوند خداونـدان خدای اعظم اکبر مهیب او است که طرف گیری نمی کند و رشوه نمی گیرد و نیز در اناجیل اسم خداوند بر عیسـی (ع) مکرر استعمال شده باری امثال این عبارات بسیار است و استعمال لفظ خدا در این معانی که گفتیم نادر نیست پس در این مقام هم نمی توان به این کلمات استدلال نمود که به اسم الوهیت ظهور می نماید بلکه مقصود صاحب ملک است و کسی که مربی همه ملک است و بالاتر از این نیست که می گوئی خداوند در او جلوه کرده مگر هر جا که

خدا جلوه کرد باید به اسم خدائی خوانده شود در حدیث می فرماید لقد تجلی الله لعباده فی کلامه هرگز شنیده که کلام خدا را خدا بخوانید فرض این است که به واسطه ظهور ایشان گفته شود خدا ظاهر شد اما نه اینکه شخص ایشان را به اسم الوهیت بخوانند در این عبارات دلیلی بر این مطلب نیست ملاحظه کن و ببین خلاصه و اما آنچه گفته که این ظهور اعظم است که با هزاران هزار مقدس اظهار امر فرمود و ارواح قدسیه نثار مقدمش گردید تا آخر مزخرفات اولا که ملاحظه کردی در این عبارت ذکری از سوای موسی و عیسی و پیغمبر (ص) نیست و مقدسین با ایشانند و ثانیا فرض این است که صریحا ذکر امام عصر عجل الله فرجه باشد مثل اینکه من خود از انجیل عبارات صریحه نقل کردم اینگونه دعاوی را همه کس می تواند بکند و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لا تقرلهم بذاکا اذا انبجست دموع من خدود تبین من بکی ممن تباکا هر وقت به اوصاف یقینیه موسی و عیسی و خاتم (ع) برای ما ظهوری شد می شناسیم که این همان موعود است که فرموده اند و الا بمحض ادعا امر نمی گذرد الان در پنج آب هندوستان مدعی عیسویت برخواسته و از قرار مذکور یک کرور متجاوز اتباع دارد و بعضی کتب هم از او آورده اند و به درجات از شما با کمال تر است و جمیع هم مهدی موعود را عیسی (ع) می دانند دلیل هم که به تصریحات شما غیر از ادعا چیزی نیست بیچاره مسلمانان هنوز اسباب سفر عکا را تهیه نکرده اند باید برگردند و به هندوستان

زیرا که موافق عقاید باطله شما این هم ظهور جدیدی است و مرشد تا نهم در بیان امر کرد که هر که مدعی آیات شد هیچ کس متعرض او نشود که حزن بر شمس حقیقه وارد می شود خلاصه که عما قریب می بینم که بشر عقاید باطله خود در می مانند و نادم خواهند شد و اما فقره که از رؤیای یوحنا نقل کرده چند نسخه از آن در نزد من موجود است و ترجمه های مختلف هم هست و مضمون همه این است که دیدم که اینك بره بر کوه صیهون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفری که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند تا آخر و مصنف صد و چهل را صد و بیست نوشته و ذکر فقره اول را هم نکرده است که مبادا معلوم بشود که مراد کیست و آنچه از مکاشفات یوحنا ظاهر می شود این است که مراد از بره عیسی (ع) است [صفحه ۳۸۷] و تخت نشینی که مکرر در مکاشفات ذکر شده اشاره به خاتم (ص) است و در انجیل یوحنا است در ظهور یحیی و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید به جانب او می آید گفت این است بره خدا که گناه جهان را بر می دارد و در اخبار خودمان نیز قرینه این مطلب هست چنانکه در بحار در باب اسامی پیغمبر نقل کرده است از حضرت امام رضا (ع) که به راس الجالوت فرمود فی الانجیل مکتوب این البره ذاهب البار قلیطا جاء من بعده و هو یخفف الاصار و یفسر لکم کل شی ء

تـا آخر و در روایت دیگر است قـال الرضا (ع) یا نصـرانی هل تعرف فی الانجیل قوی عیسـی انی ذاهب الی ربکم و ربی والبار قلیطا جاء تا آخر که هر دو مضامینش قریب به هم است و از این حـدیث ظاهر می شود که مراد از بره مریم (ع) باشـد و ابر بره عیسـی (ع) و اما در مکاشـفات و انجیل که به اسم بره خوانـده شـد ممکن است که به اسم مادر خوانده شده باشد زیرا که پدر بشـری از برای آن حضرت نبود و خواندن فرزند به اسم پدر شایع است خلاصه مطلب این است که فقره مکاشفه خبر از آمدن عیسی علیه السلام است و در این موقع بی مناسبت نوشته و بسی از این نحو استدلالات دارند و بر فرض که فقره هم مخصوص خبر از صاحب الامر (ع) بدهـد سـخنها در موضع اخبار است که آن را بایـد جست و الا از این نحو بیانات بسـیار است مصداق آنها را نشان دهید تا تسلیم شود.

ذکر تعدادی از آیات در مورد کیفیت حشر و رجعت و استدلال به آنها که منظور علی محمد باب است و جواب از آنها

در این مقام آیات بسـیاری از قرآن که در کیفیت حشر خلایق نازل شده نقل می کند و تفاسیری چند هم برای خود می کند و بـدون دلیـل و برهان و شـهادت عیان می خواهـد درباره این شـخص و این زمان جاری بکنـد و اشـهد الله که اگر مصادیق این اخبـار و آثار و آیات فرقانیه همین ها است که شـما به ما نشان می دهیـد العیاذ بالله همانها که از اول بکلی منکر رجعت و معاد شدند از ما و تو هشیارتر بودند که گول این سخنان را نخوردند و معاذ الله که امر چنین باشد و هشت هزار

سال به مردم وعده ها دادند برای این اوضاع که حال سرپا است و ستعلمن بناه بعد حین و بعد در صدد بر آمده است که اثبات نماید که ظهور این امر از اراضی مقدسه باید باشد و اولا نمی دانیم که هر صورتی که از اراضی مقدسه بلند شود صوت امام است یا خیر سابق بر این بنی امیه که در شام سلطنت کردند و خود را امیرالمؤمنین خواندند آیا ائمه مسلمین بودند و بعد از این رایاتی که از شام حرکت می کند آیا همه ائمه اند چنانکه در حدیث شریف سدیر خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد که آیا پیش از سفیانی چیز دیگر هست فرمود بلی و سبه انگشت مقدس خود اشاره به سوی شام فرمود و فرمود سه رایت رایتی حسینه و رایتی امویه و رایتی قیسیه و در بین این حال سفیانی بیرون می آید و درو می کند آنها را مثل درو کردن زرع که مثل آن روز را ندیده هرگز عرض می کنم مسلم خود سفیانی قبل از ظهور امام (ع) باید بیاید و این [صفحه ۳۸۸] رایات هم که فرمود قبل از او است پس لا محاله فرقی میانه این رایات با رایات امام (ع) باید باشد و بر فرض ثبوت این مسئله که این رایت هم در آن مقام باید بلند شود رایت امامت بر آن صفه است که در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم فرموده اند نه اینکه به محض اسم گذاردن و دعوی امامت باشد زیرا که این دعوی را همه کس می تواند بکند و این سخنان واهیه را مشنو که احدی نمی تواند این دعوی را بکند مگر خود صاحب

الامر و در اخبار مکرر فرموده اند که این امر ممکن است چنانکه حضرت باقر (ع) فرمود به برید که ای برید بپرهیز جمع اصهب را عرض کرد اصهب چیست فرمود ابقع عرض کرد ابقع چیست فرمود ابرص و بپرهیز از سفیانی و بپرهیز شرید را از ولد فلان که می آیند به مکه و قسمت می کنند به آن اموال را و متشبه به قائم (ع) می شوند و بپرهیز شذاذ را از آل محمد و نیز از آن حضرت مروی است که هر که ادعا بکند مقامی را یعنی امامت را و او کافر است یا فرمود مشرك است و حضرت صادق (ع) فرمود که هر که ادعای امامت بکند و امام نباشد کافر است و فرمود بیرون نمی آید قائم تا بیرون بیاید پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم که همه به سوی خود می خوانند عرض می کنم پس ببین که این امر ممکن است و تو هشیار باش که همه اصرار این جماعت بر اینکه دعوی باطل ممکن نیست محض همین است که اگر اقرار نمودند که ممکن است لابد باید آثار امامت را هم اقرار کنند و چون آثار امامت در مدعین آنها نیست لابد شده اند که به کلی انکار کنند امکان دعوی باطل را و تحکم کنند که به محض دعوی قبول نمائید خلاصه و بعد از این تفصیل باید ملاحظه نمود ادله که بر ظهور این امر از اراضی مقدسه دارد گفته است و در عظمت این ظهور و احکام و ارتفاع ندایش از اراضی مقدسه فصل ۲ اشعیا آیه دویم در ایام آخرین واقع می شود که کوه خانه خدا بر سر کوهها

برقرار و بر تلها رفیع تر خواهـد شـد و طوایف بسـیار بسوی او روان خواهند گردید و قومهای بیشـمار روانه شده خواهند گفت بیائیـد تا به کوه خداوند به خانه خدای یعقوب در آئیم که او راهایش را بما نموده در طرایق او گردش نمائیم زیرا که شـریعت از صـیون و کلام خداونـد از اورشـلیم بیرون خواهـد آمد و او در میان خلایق حکومت کرده قومهای بی شـمار را متنبه خواهد سـاخت و ایشـان شمشـیرهای خود را به کـاو آهن و نیزه هـا را بـاره تبـدیل کرده قوم به قوم شمشـیر نکشـیده بـار دیگر جنگ نخواهنـد آمـوخت ای خـانه دان یعقوب بیائیـد تـا در نور خداونـد رفتـار نمـائیم عرض می کنم سـابق بر این ذکر کردیم که از صریح کتاب اشـعیا در فصل یازدهم و کتاب یرمیاه در فصل سـی و سـیوم معلوم می شود که مراد از این اخبار سـلطنت سلیمان علیه السلام بوده است که بعد از خرابی اول بیت المقدس واقع شد و علاوه بر این می گوئیم که حتم نمی کنیم که اینها خبر از سلطنت سـلیمان باشد ولی وضـعی که فرمایش شده باید واقع شود یا به محض [صفحه ۳۸۹] اینکه صـدائی از حوالی شام بلند شـد بایـد تسـلیم نمود در آخر همین فصل دویم ملاحظه کن که می فرمایـد آنگاه ارتفاع او میان خمیده و تکبر انسانیان پسـت شـده در آن روز خداونـد به آن فراده متعالی خواهـد بود و بتان را بالکل برطرف خواهـد کرد و ایشان در مغاره های کوهها و روزنه های خاک از ترس خداونـد و عظمت جلالش هنگامی که جهت ترسانیدن زمین برمی خیزد داخل خواهند شد و در آن روز آدمیان بتهای نقره و

اصنام طلائی که به خصوص سجده نمودن از برای خود ترتیب نموده بودند به موشهای کور و شب پره ها را خواهند گذاشت تا آنکه به مغاره های کوهها و شکافهای صخرهها از ترس خداوند و از عظمت جلالش حینی که جهت ترسانیدن زمین بر می خیزد داخل شوند از انسانی که نفس او در دماعش می باشد دست بکشید زیرا که اعتبار او چه خواهد بود تمام شد فصل حال ملاحظه کن ببین همین اوضاع سرپا شده که جمیع بتان از زمین برچیده شده و کسانی که عبادت آنها کردند به مغاره های کوهها و شکافه های صخره ها از ترس خداوند داخل شده اند یا نه خود را کول می کنید و به خیالات مانند چرسیان خود را خوشحال می کنید والله که نیست مگر صرف خیال و علم باطل در نهایت قوه و اقتدار و دولت دولت باطل است و حق صرف پنهان و باید دولت او بعد از این بیاید که فرمودند دولتنا آخر الدول و از فصل چهارم میکا نقل کرده که همین عبارات بعینها نازل است و در آیه میکا و هر کس در زیر تاك خود و در زیر درخت انجیر خود خواهد نشست و ترساننده یافت نخواهد شد زیرا که دهان خداوند به شکرها چنین فرموده است و تمام اقوام اگر چه هر کس به اسم خدایش رفتار نماید و لکن ما به اسم خداوند تا ابد الاباد رفتار خواهیم نمود و خداوند می فرماید در آن روز من لنگ شده گان را جمع و رانده شدگان و کسانی را که مبتلی گردانیده ام مجتمع خواهم نمود لنگ شدگان را برای بقیه خواهم گذاشت و دور شدگان را به طایفه عظیمه

مبدل خواهم ساخت و خداوند در کوه صیون از حال تا ابد سلطنت خواهد نمود عرض می کنم در این عبارت هم نظر کن که فرموده است که در آن روز ترساننـده یافت نخواهد شد و سایر آنچه فرموده است تا آخر ببین همین وضع برای حضـرات پیش آمده یا نه والله هوش از سر انسان می رود که این جماعت تازه می شنویم که خود را به جهت حفظ جان به روسیه می بندند و از قول نسل روس استمداد می جوینـد و عجب است که خجالت نمی کشـند و باز مدعینـد که امام ما ظاهر شـده عجب امامی است که رعیت او لابـد شـده انـد که پناه به دشـمنش ببرند تا محفوظ بمانند باری و از دو سه آیه بعد از این ظاهر می شود که این هم باز اشاره به سلطنت داود و سلیمان (ع) است زیرا که فرموده است ای دختر صیون مثل زن زاینده درد کشیده وضع [صفحه ۳۹۰] حمل نما زآن رو که حال از شهر بیرون رفته در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته در آنجا رهائی خواهی یافت و در آنجا خداونـد تو را از دست دشـمنانت خلاصـی خواهـد داد و حال جماعت بسیاری بر ضـدت جمع شـده می گویند که ملوث شود و چشـمان مـا به صـیون بنگرد تـا آخر پس ببین که اینها هم اشاره به گرفتاریهای به معاصـی و بعـد از آن ابتلای به بلاها و اسیری به بابل و رها شدن از اسیری است که در آن زمان اتفاق افتاده و کلیه بدانکه اعتماد تامی به این ترجمه ها نیست و اگر بخواهی قدر ترجمه های مردم را بشناسی نظر به تفاسیری

که به زبان فارسی در تحت آیات قرآن می نویسند بکن ببین از آن عبارات آن حکمتها و نکات و مطالبی که در قرآن مندرج است ظاهر می شود یا نه چه جای اینکه اصل این کتب آسمانی بر صرافت اول باقی نمانده و تصحیفات بسیار دارد چنانکه انشاء الله ثابت خواهیم کرد و باز گفته است و در فصل اشعیا آیه ۱۷ نظر مردمان پست و رفعت آدمیان خمیده خداوند در آن یوم متعالی خواهد بود و زیرا که روز خداوند بر همه چیز موثر خواهد بود عرض می کنم این آیه در فصل اول که نیست در سایر مقامات هم در بادی نظر دیده نشد و با وجود بودن هم جواب از آن مثل سامرایانی است که نقل می کند و ذکری از اورشلیم هم که در خود این آیه نیست و در غالب استدلالات اگر ملاحظه کنی بنای او بر همین است که ادله با عنوان مطلب موافقتی مدارد و باز گفته در فصل اشعیا آیه زیرا که از برای ما ولدی زائیده می شود و پسری عطا کرده می شود که سلطنت بر دوش او و اسم او عجیب و داعظ و خدای کبیر و آب جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد از دیار سلامتی و سلطنتش را بر تخت داود و در مملکتش انتهائی نه تا اینکه او را به عدالت و صداقت از حال تا ابد ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این چیزها را بجا خواهد آورد عرض می کنم این آیه هم خبر از سلطنت سلیمان (ع) می دهد که بر تخت داود (ع) می نشیند اشکالی که در این آیه و بعض

آیات دیگر هست این است که انتها برای سلطنتش نیست و سلطنت ظاهری ایشان منقطع بود و ممکن است که این کلمات حمل بر سلطنت حقیقی ایشان بشود بلکه اگر ملاحظه کنی ناچار می بینی که باید اینطور باشد زیرا که دنیا دار فناء است و زوال بلکه برزخ هم امرش به همین منوال است نهایت عمر برزخ اطول است از دنیا و الا بدون شبهه اهل دنیا و برزخ همه خواهند مرد و خداوند به پیغمبر خاتم (ص) فرموده است که انک میت و انهم میتون و احدی در دنیا عمر جاوید نخواهد کرد پس سلطنت دائمی ایشان حقیقی است و این است که خداوند در بهشت تاج کرامت و حله سلطنت بر مؤمن می پوشاند چنانکه در اخبار فرموده اند و امر آن سلطنت دخلی به سلطنت دنیائی ندارد و در دنیا به حسب مصالح زمان انبیاء و اولیا (ص) گاهی سلطنتی فرموده اند و دولت دنیائی آل محمد (ع) اخری دولتهاست و البته آن هم به وضعی که مناسب دنیا است [صفحه ۳۹۱] خواهد آمد زیرا که خداوند به ایشان وعده فرموده و خلف نخواهد فرمود و شرح سلطنت ابدی ایشان در مکاشفات یوحنا در ذکر قیامت اول و ثانی و حشر و معاد و اورشلیم جدید شده است و آن دخلی به امور دنیا ندارد در اواخر مکاشفات ملاحظه کن و ببین و بسیار شبیه است به همان وضعها که در اخبار خودمان ذکر شده است و تاویل نمودن اینها به امور دنیائی دل خوش کردنی است که مثمرثمری نیست و این جماعت بسکه فهمهای ایشان قاصر است همه ی این اخبار را موهومات فرض

می کننـد مگر هر چه با وضع دنیا درست بیایـد و در حقیقت کمال بی خردی است که انسان عقل خود را میزان کل اخبار انبیا و اولیا قرار بدهـد و حال اینکه چه بسـیار امور از صـنایع خلق و چیزهائی که خداونـد در همین دنیا آفریده است که عقلهای ما بکلی در آن حیران می مانـد و هیـچ نمی فهمیم و حال اینکه بسیاری از اینها چیزهائی است که پیش چشم ما است پس با این قلت ادراک چگونه رواست که عقـل خود را میزان جمیع امور قرار دهیم و هر چه نفهمیـدیم انکار کنیم و حال اینکه در اخبار فرموده اند که دین خداوند به عقول ناقصه فهمیده نمی شود و به آن نمی رسـید مگر به تسـلیم پس ما اگر فهم جمیع مسائل را نداریم امیدواریم که اهل تسـلیم باشیم و در حدیثی فرمودند که رسوخ در علم تسلیم است چنانکه خداوند فرموده و الراسخون فی العلم یقولون امنا به و اما این جماعت از فوز تسـلیم محرومنـد و همه امور را می خواهنـد به عقل خود قیاس کنند و با همین وضـعهای عرضـی دنیائی تطبیق کننـد و این است که عقایـد ایشان همه فاسـد شده است باری و نیز گفته است که در فصل ۳۵ اشـعیا بیابان و زمین خشک شادمان و صـحرا مسـرور شده مثل گل شکوفه خواهد کرد به زیادتی شکوفه کرده بلکه به سرور و سرود خرمی ابـدی خواهـد نمود و شوکت لبنان و زینت کرمل و شارون به آن عطا کرده خواهـد شد و ایشان جلال خداوند و عظمت خدای ما را خواهند دید دستهای سست را قوی و زانوهای لغزنده را محکم کرده

و به دل طپیدگان بگوئید که قوی شده مترسید اینک خدای شما مخصوص انتقام و خدا جهت سزا می آید بلکه آمده شما را نجات خواهد داد آنگاه چشمان کوران مفتوح و گوشهای کران باز خواهد شد آن زمان لنگ مثل غزال بر خواهد جست و زبان گنگ ترنم خواهد نمود زیرا که آبها در بیابان و رودها در صحراها جاری خواهد شد و سراب به برکه و مکانهای تشنه به منبعهای آب مبدل خواهد شد در مکانی که اژدرها می خوابیدند عوض قصب و نی گیاه خواهد روئید در آنجا شاه راهی بل راهی که بطریق مقدس نامند موجود خواهد شد و در آن ناپاکان عبور نخواهند نمود زیرا که برای مقدسان است و سالکان آن راه اگر چه ابله باشند گمراه نخواهند شد شیر در آنجا نخواهد بود و حیوان درنده بر آن نخواهد بر آمد و ناجیان در آن گردش کرده رهائی [صفحه ۳۹۲] یافته گان خداوند برگشته سرود گویان و تاج شادمانی جاوید بر سر بصیون خواهند آمد و بشادی و خرمی رسیده آه و ناله فرار خواهد کرد انتهی معلوم بوده که این اراضی قبل از این قرون در نهایت خرابی و ویرانی بود چنانچه در فصل ۲۴ اشعیا که قبل از این فصل است به تفصیل خبر می فرماید عرض می کنم در حقیقت عمدی دارند که جلو فهم خود را بگیرند و الا بسیار غریب است که کسی حدس بزنند که مراد از این بیانات همین وضع حالیه دنیاست که مشاهده می کنیم در همین فصل سی و چهارم که ذکر می کند ملاحظه کن که می فرماید ای قبائل نزدیک آمده بشنوید و ای

طوایف گوش دهید زمین و هر چه در آن است جهان و هر چه که از آن صادر است بشنوند زیرا که غضب خداوند بر تمامی قبایل و خشمش بر همه کی لشکرهای ایشان است که ایشان را لعنت کرده به قتل تسلیم نموده است کشته گان ایشان به خارج انداخته شده از لاشه های ایشان عفونت بر آمده کوهها از خون ایشان جاری خواهند شد و تمامی عساکر آسمانها گداخته و خود آسمانها مثل طومار پیچیده خواهند شد بلکه همگی عساکر ایشان مثل افتادن برگ تاك و یا مانند دانه انجیر از دوختش خواهند افتاد زیرا که شمشیر من در آسمانها آب دار خواهد شد اینک بر ادوم و بر قومی که ایشان را برای عقوبت لعنت کرده بودم فرود خواهد آمد تا اینکه به تفصیل از خرابیهای زمین ادوم بیان می فرماید و از جمله عباراتش این است و آبهای جاریش بزفت و خاکش بگو کرد مبدل و زمینش نیز برفت سوزنده خواهد گردید شب و روز منطفی نشده دودش دائما متصاعد خواهد شد نسل به نسل خراب خواهد ماند که ابدالاباد کسی در آن گذر نخواهد کرد عرض می کنم در این عبارات درست نظر کن و ببین آیا غیر از اوضاعی است که در رجعت و در نزد نفخ صور سرپا خواهد شد که عساکر آسمان که ملائکه خدایند همه خواهند مرد و اهل زمین نیز خواهند مرد و آسمان مثل طومار به هم می پیچید که خداوند در کتاب مجید خود فرموده یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و اوضاع جهنم که در فصل سی و چهارم بیان فرموده سرپا خواهد شد و اوضاع بهشت

که در فصل بعد بیان فرموده آشکار خواهد گردید حال جمیع این سخنان را به هوی و هوس خود معنیهای قشری ظاهری می کنند بلکه بسیاری از کلمات را هم بر حال خود بدون هیچ معنی می گذارند و به تحکم می خواهند برهمین ایام راست آرند و قیامت را به همین بگذرانند ولی ملتفت مسائل باشید که نظام عالم بر عقاید شما نمی گردد و به این آسانیها نمی گذرد این همه شداید که از قیامت شنیده ایم به این آسانی نیست و این همه نعمتها که از بهشت فرموده اند این قسم مشوب به هزار گونه عذاب نخواهد بود و اگر همه همین باشد نعوذ بالله در حقیقت زحمت عبث هم نباید کشید و نعمت و عذابی که دوست و دشمن در آن مشارکند اکتساب و اجتنابی ندارد هر که هر چه [صفحه ۳۹۳] اتفاق نصیبش هست به او خواهد رسید خداوند به حق آل محمد (ع) دست ما را از دامان آل محمد (ع) کوتاه نکند و عقاید ما را این طور فاسد نکند و این را هم بدان که قلت ادراک بنی اسرائیل نسبت به این امت امری مکشوف است و ایشان خوبان آن زمان بوده اند و سایر مردم فهمشان از ایشان هم کمتر بوده است و به سبب همین قلت ادراک است که از توحید ایشان گرفته تا پائین همه را به الفاظ مناسب با فهمهای ایشان ادا فرموده اند مثل اینکه با اطفال این زمین سخن گفته باشند که شاید قدری درک بکنند و انفعالی حاصل کنند و به حرارت تربیت انبیاء (ص) شعورشان زیاد شود و این است که در وصف خداوند و کیفیت سلوک او

با خلقش همه الفاظی که مناسب جسمانیات است ادا شده و اوایل این امت سنیان که از آل محمد (ص) منقطع شدند و به این کتب رجوع نمودند به آنها مغرور شده و آنها را حقیقت پنداشتند و در او آخر این امت هم این جماعت نیز که علانیه می بینی از آل محمد (ع) منقطع شده اند و عقول ایشان به واسطه اعراض از آل محمد (ع) گرفته شده به این کلمات مغرور شده اند و اینها را حقیقت پنداشته اند و چون الفاظ جسمانی بوده است همه را می خواهند در همین عالم اعراض جاری بکنند و شعور نمی کنند که کلامی که شخص دانا با اطفال می گوید اگر چه ملاحظه حکمت را خواهد کرد ولی معذلک از حقیقت دور خواهد بود زیرا که خواسته کلام را با فهم اطفال نزدیک کند و لازمه انقطاع از آل محمد (ص) همین هست خداوند دست ما را از دامان ایشان کوتاه نکند و باز گفته است فصل یکم اشعیا و حاکمان تو را مثل نخستین و مشیران تو را مثل ابتداء بود نشان بر خواهم گردانید بعد از آن به شهر عادل و مدینه صادق نامیده خواهی شد صیون با حکومت و برگزیده گانش با عدالت خواهند شد اشعیاء ۵ آیه ۷ ایشان را به کوه مقدس خود آورده ایشان را در بیت الدعای خود شادمان گردانید انتهی عرض می کنم در فقره اول برگزیده گانش با عدالت خواهند شد صحیحش موافق کتاب اشعیا بر گرونده گانش با عدالت فدیه خواهند شد و این کلمات باز محتمل است که مراد از آنها همان ابادی بعد از خرابی اول باشد و مراد از حاکمان و مشیران

همان اسرای بابل باشد و این وقایع شده است و یقینی است و اما غیر از آنها دلیل می خواهد و اما فقره ثانیه مراد از بیت الدعاء بیت المقدس است زیرا که در آیه بعد از این می فرماید قربانیهای سوختنی ایشان و ذبایح ایشان در مذبح من قبول کرده خواهند شد زیرا که خانه من برای تمامی قبایل بیت الدعا مسمی خواهد شد انتهی پس در غیر بیت المقدس جاری کردن آن دلیل می خواهد و اگر بنا به تاویلات باشد که از برای آن به اعتقاد شما حدی نیست و در حقیقت کسی که به تاویلات استدلال می کند [صفحه ۳۹۴] بدون شواهد صریحه زحمت عبثی می کشد زیرا که دلیل اگر محض احتجاج بر خصم است که خصم معتقد به این تاویلات نیست و خود هم که معتقد به آنها هستید که در اصل مساله مدعی صحت و اعتقاد به آن هستید و حاجت به دلیل ندارید پس مثل همچو آیه که ظاهر در بیت المقدس است مثلا شما آن را در غیر آن جاری می کنید به تاویلات عملی است خطا و لغو و اصل این آیه هم نیز به ملاحظه پیش و پس ظاهر در همان ابادی بعد از خرابی است چنانکه در اول فصل می فرماید خداوند چنین می فرماید که حق را نگاهداشته به صداقت رفتار نمائید چونکه ورود نجات من و ظهور صداقت من نزدیک است و نیز بعد از همین آیه مذکوره است خداوند خدا که جمع کننده رانده شده گان اسرائیل است می فرماید که سوای آن کسانی که به او گرد آمده اند دیگران را جمع خواهم کرد تا آخر که غرض جمع آوری بعد از تفرقه

بنی اسرائیل است که واقع شده خلاصه و بعد مصنف تحقیقات کرده و به انصاری گفتگو کرده و فصل دیگر عنوان می کنیم.

در اینکه حضرت عیسی ادعای ابنیت کرده (فرزند خدا بودن) و بشارت به ظهور الله داده

اشاره

گفته است و اگر ملت حضرت مسیح این نبوات و نبوات دیگر را به ظهور آن حضرت تعبیر نماید ساقط النتیجه و موافق و صحیح نبوده و نیست چه که اولا آن حضرت ادعای ابنیت فرمود و می فرمود پدر را دو پسر مشاهده نمائید و به طلوع پدر مژده می داد و ثانیا ظهور خود را ظهور الله نفرمود بلکه بشارت به ظهور الله فرمود.

جواب

نمی دانم این کلمات را بر حسب معتقد نصاری می گوید یا مسلمین اگر بر حسب معتقد مسلمین است که مسلمین معتقدند که عیسی (ع) ادعای ابنیت خداوند را نفرموده است و این تهمتی است از مؤلفین کتب که بر آن حضرت زده اند و خود نصاری هم سابق این مطلب را می دانستند که این دعوی از خود عیسی (ع) نیست و شاهد این مطلب حدیث مفصلی است که در بحار و تفسیر برهان از احتجاج خاتم (ص) با یهود و نصاری و دهریه و بت پرستان روایت نموده اند که با یهود و نصاری در باب اینکه عزیر و عیسی را ابن الله گرفتند احتجاج فرمود و حدیث بسیار طولانی است و از جمله عرایض نصاری یکی این بود که او را پسر خدا خواندیم نه به جهت توالد و تناسل بلکه به جهت اختصاص و تشریف و حضرت بر آنها به برهان رد فرمود تا آنکه بعضی از ایشان عرض کردند و در کتب منزله است که عیسی (ع) فرمود می روم به سوی پدرم رسول خدا (ص) فرمود پس اگر به این کتاب عمل می کنید پس در آن است که می روم به سوی پدرم و پدر شما پس بگوئید که جمیع آن کسان

که مخاطب عیسی بودند پسران خدا بودند همچنانکه عیسی (ع) ابن او بود از آن وجه که عیسی ابن او بود و بعد از آن آنچه در این کتاب است باطل کننده است بر شما آنچه را که گمان کردید که عیسی از جهت اختصاص این خدا بوده چرا که شما گفتید که ما قائل شدیم که عیسی ابن خداست به جهت اینکه خداوند مخصوص فرموده او را [صفحه ۳۹۵] به آنچه مخصوص نفرموده به آن غیر او را و شما می دانید که آنچه مخصوص شده به آن عیسی مخصوص نشده اند به آن این قومی که عیسی به آنها فرموده که من می روم به سوی پدرم و پدر شما پس باطل شد اینکه اختصاص برای عیسی باشد به جهت اینکه ثابت شد نزد شما ابنیت به قول عیسی از برای کسی که نبود برای او مثل اختصاص عیسی و شما این است و جز این نیست که حکایت کرده اید لفظ عیسی را تاویل کرده اید آن را بر غیر وجهش به جهت اینکه هر گاه گفت عیسی پدر من و پدر شما پس به تحقیق که اراده کرده است غیر آنچه شما به سوی آن رفتید و تخصیص دادید او را و چه می دانید شاید عیسی قصد کرده که می روم و به سوی آدم یا به سوی نوح که خداوند بالا می برد مرا به سوی ایشان و جمع می کند مرا با ایشان و آدم پدر من و شما است و هم چنین نوح بلکه غیر از این اراده نکرده پس نصاری ساکت شدند و گفتند که ندیدیم مثل امروز مجادله و مخاصمه کننده را و

زود باشد که در امور خود نظر کنیم تا آخر حدیث شریف پس ببین که علمای نصاری در آن روز می دانستند که مستند آنها غیر از همین لفظ که می روم به سوی پدر خودم و پدر شما چیز دیگر نبوده و همه این الفاظ صریحه داله بر انبیت از برای خدا که در اناجیل هست از تاویلات و تحریفات خودشان است و لهذا به هیچ یک استدلال نکردند مگر به این لفظ که پیغمبر (ص) آن را تفسیر به آدم و نوح فرمود و در خود اناجیل هم شاهد فرمایش پیغمبر (ص) هست که مکرر خود را به اسم فرزند انسان خوانده است و مسلمین هم لا محاله به همینطور که پیغمبر (ص) فرموده باید معتقد باشند و این کفر را نسبت به پیغمبر معصوم ندهند و تو هم ای مصنف دلایل اگر مدعی اسلامی لابدی که به همین قول بگوئی و این مزخرفات را معتقدانه نسرائی و اگر بر حسب معتقد نصاری به جهت الزام ایشان حرف زده که آنها مدعی الوهیت هم درباره عیسی بودند و این است که خداوند فرموده خطاب به عیسی (ع) که ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته الایه و نیز فرموده است که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله والمسیح بن مریم و حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه فرموده است که مسیح را تعظیم کردند در انفس خود تا اینکه گمان کردند که خداست و اینکه او پسر خداست و طایفه از ایشان گفتند

سیومی سه تاست و طایفه گفتند که او خداست خلاصه و در اناجیل هم مکرر آن حضرت را به اسم خداوند خوانده اند از جمله آخر انجیل مرقس است و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته به سوی آسمان مرتفع شده بدست راست خدا بنشست و در اوایل انجیل لوقا است که ما در یحیی بعد از ورود مریم (ع) گفت و از کجا این یمن به من رسید که مادر خداوند من به نزد من آید و حکایت از پطرس و دیگران هست که او را خداوند [صفحه ۳۹۶] خطاب می کردند و منعی نمی فرمود و از خود عیسی (ع) نقل کرده اند در باب بیست و یکم متی که خود را خداوند خواند و هم چنین در باب بیست و دویم به تفصیل بر فریسیان اثبات خداوند خود را می کند و در غیر این مقامات هم بسیار است پس تو که به این الفاظ مغروری درباره عیسی (ع) هم این الفاظ هست و نصاری هم که او را خدا خواندند و بنابراین مانعی نیست که این اخبار از ظهور عیسی (ع) هم باشد و یقینا خبر از ظهور آن حضرت باشد اولی راصح است تا این خرافات که شما می گوئید و لکن سابقا از آنچه بیان کردیم دانستی که بعضی از آنها خبر از سلطنت سلیمان است و بعضی از ظهور عیسی (ع) و بعضی از ظهور پیغمبر (ص) و بعضی از ظهور صاحب الامر (ع) و بعضی از اوضاع رجعت و قیامت و هیچ کدام دخل به وضع این جماعت ندارد چنانکه دانستی و باز گفته ثالثا حکم سیف در ظهور آن

حضـرت و بعد از او برداشته نشد بلکه ملت او سلاح را بر اصلاح مرجح و الات ناریه را فوق تصور تتبع نموده بشانی که جهنم و جهیم را ظاهر نمودند و علت انعدام هیئت بشـریه اند چنانچه افتخارشان در ظهور و بروز آلات جهنمیه است آن یکی تفنگی ساخته دقیقه بیست مثل خود را هلاک می کند دیگری علاوه اختراع و اصـطناع نموده سـبحان الله معذلک خود را هم دوسـت ابناء جنس و دوست عالم گمان کرده اند جواب می گوئیم در حقیقت سـخنانی می گوید که زن بچه مرده می خندد مگر این جنگهـا و صـنعت الاـت حرب که در نصاری شایع است از احکام مسـیح (ع) است یا خود اینها به تبعیت ملت این اعمال را می کنند یا غرض ایشان صرف دنیا است و وسعت دادن مملکت و زیاد کردن خراج و فواید آن اعم از اینکه خلق در ملت متابعت آنها را بکننـد یا نکننـد بلکه کاری دست دین ندارنـد و جنگهای ایشان مبتنی بر دعوت به سوی نصـرانیت و عـدم تسـلیم مردم نیست عجب است والله که انسان ادعای شعور بکند و به اعمال امتان جاهل ناقص معصیت کار بر شرایع انبیا استدلال بکند و از خود حضـرت عیسـی (ع) به یقین نپیوسـته است که جنگی فرموده باشد در یک حدیث هست از حضرت صادق (ع) که عیسی (ع) خبر داد قوم خود را به حـدیثی پس متحمل نشدنـد از او و خروج بر او کردنـد در تکریت پس مقاتله کردنـد با او و او هم مقاتله کرد با ایشان پس کشت ایشان را و این است قول خداوند فامنت طائفه الایه و در حدیث دیگر

است از آن حضـرت درباره ی حوارین که گفتند نحن انصار الله که نه به خدا قسم که نصرت نکردند او را از یهود و مقاتله با یهود نکردند خلاصه پس محقق نیست که جهادی فرموده باشد و در حدیث اول هم که دال بر قتال است ملاحظه می کنی که دشـمنان سـبقت گرفتنـد و این در حقیقت دفـاع است نه جهاد و در عبارات انجیل امر به جهادی ندیـده ایم بلکه در انجیل متی است در باب پنجم که با شـریر مقاومت مکنید بلکه [صـفحه ۳۹۷] هر که به رخسـاره ی راست تو طبـانچه زنـد دیگر را نیز به سوی او بگردان و اگر کسـی خواهـد با تو دعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبای خود را نیز بدو واگذار و هر گاه کسـی مجبورا تو را یک میل راه ببرد دو میل همراه او برو تا اینکه فرمود شـنیده اید که گفته شده بود همسایه خود را محبت کن و با دشـمن خود عداوت نما اما من به شـما می گویم که دشـمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان برکت بطلبید و به آنانی که از شمـا نفرت کننـد احسـان کنیـد و به هر کس که به شـما فحشن دهـد و زحمت رسانـد دعـای خیر کنیـد تا پـدر خود را که در آسـمان است پسـران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند تا آخر فرمایشـات و در بـاب بیست و چهارم متی نیز از جنگها و وقایع بعـد از خود خبر داده است و اصـحاب خود را امر بصبر فرموده است خلاصه پس این

سخنان که گفته خرافات است و باز گفته و رابعا بنی اسرائیل جمع نشدند و عزیر نگشتند بلکه پراکنده و ذلیل شدند خامسا اراضی مقدسه عمار نشد بلکه خراب به خصوص بعد از اشراق نیر آفاق از افق حجاز بواسطه محاربات بین اسلام و نصاری بکلی خراب و ویران گشت و حال قریب سی سنه است اکثر دول و ملل همت و اقدام در تعمیر و ابادی آن اراضی نموده اند و بسیار آباد شده جواب می گوئیم که سابقا گفتیم که اجتماع بنی اسرائیل در زمان سلطنت سلیمان (ع) شد و گذشت و کنون هم که شما بخود می گیرید اجتماع ایشان در آنجا نشده و اگر به تاویل است پس اراضی مقدسه را هم تاویل کنید که همه به هم وفق دهد و اما آبادی اراضی مقدسه در بحار نقل کرده است که خود بیت المقدس را بعد از خرابی عمر آباد کرد و در زمان سلطنت بنی امیه هم که معلوم است شام به منتهای آبادی رسیده حال هم جماعتی که غالبا از یهود و نصاری و اهل سنت هستند در صدد آبادی آن هستند ولی این آبادیها که بر دست کفار و یهود و نصاری و غیر ایشان واقع می شود هیچ یک پسند خاطر اولیاء خدا نیست و ایشان همینکه می آیند همه بدعتها را زایل می کنند و در آبادانیها تغییرات می دهند که در اخبار اشاره به آنها شده و شما را الحمدلله قدرت تصرف در این امور حاصل نشده است عبث بی دلیل و برهان به خود نبندید و باز گفته و سادسا طوایف بسیار به اراضی مقدسه توجه ننمودند چنانچه در فصل ۶۶ اشعیا که اول تا

آخرش ذکر ظهور است می فرماید که ایشان تمام برادران شما را از تمامی قبایل بر اسبها و عراده ها و حماران و جمازان به خداوند به کوه مقدس من اورشلیم از راه هدیه خواهند آورد انتهی چنانچه همین قسم از اطراف عالم با منع جمیع امم فوج فوج به آن اراضی به جهت زیارت و طواف رفتند صدق الله العظیم و صدق رسل الله [صفحه ۳۹۸] العلیم الحکیم جواب می گوئیم اولا بشهاده صریحا انبیا (ع) دانسته که از این قبیل اخبار از ظهور سلیمان بن داود داده اند و ثانیا قبل از اینها هم مردم فوج فوج به شامات رفتند و بعد از این هم خواهند رفت و اینها دلیل حقیت نیست و الا سلاطین بنی امیه و سفیانی نیز همه می بایست بر حق باشند زیرا که آن قسم که همه ی مردم رو به آنجا می رفتند هرگز در این زمانها اتفاق نیافتاده و دلیل صدق برهان و آیت الهیه است نه این امور که برای کفار و مؤمنین همه حاصل می شود و ثالثا صریح همین فصل است بعد از این که خداوند آسمان و زمین تازه جدیدی می آفریند و خلق را در آن مقام باقی می دارد و آن اورشلیم جدیدی است که در مکاشفه یوحنا است در باب بیست و یکم و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر یافت نمی شود و من یوحنا شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود مهیا شده چون عروسی برای شوهر خود آراسته تا آخر که همه اوضاع قیامت را بیان می کند چنانکه خداوند

فرموده یوم تبدل الارض غیر الأرض والسموات و برزوا لله الواحد القهار و یوم نطوی السماء کطی السماء السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین و یسالونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا و کذلک آیات دیگر که فرموده است ای نادان این سخنان را به اوضاع دنیا تاویل مکن که درست نخواهد آمد و بقاء جاوید در این دنیا نیست و حضرت امیر (ع) فرمود ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب پس آن اورشلیمی که این ارضاع در آن سرپا می شود این زمین دنیا نیست و مال عرصه ی آخرت است و اینگونه اخبار دخل بظهور امام هم ندارد زیرا اگر ظهور آن حضرت هم در دنیا است و در همین دنیا سلطنت به استقلال در تمام زمین خواهد فرمود خود را کول مکنید و دین خود را مفت مبازید و باز گفته و سابعا اورشلیم به اسم جدیدی خوانده نشد و بیت الدعاء و شهر صادق و شهر عادل نامیده نگشت و علاوه اسم باید از جانب خدا و حکم کتاب آسمانی باشد ثامنا با هزاران هزار مقدس نیامد تاسعا همه این وقوعات در ظهور الله باید واقع شود چنانچه همه نبوات توریه و انجیل ناطق است بلکه این ظهورات باید هزار و دویست و نود سال بعد از ظهور نقطه فرقان ظاهر شود و کذلک بظهور نقطه ی فرقان و نقطه بیان نمی توان تفسیر نمود به دلائلی که گذشت و علاوه ندائشان از آن اراضی مرتفع نشد بلکه به

آن اراضـی هم تشریف نبردند و علاوه حکم سیف را محو نکرده در کتاب الهی ثبت فرمودند جواب [صفحه ۳۹۹] می گوئیم در حقیقـت بایـد از رسـول خـدا (ص) شـرم کنیم که اسم این جمـاعت را بـا او و اسم کتـاب او را بـا کتـاب فقرات قرین کنیم خداوند جزای این جماعت را بدهد که در مقام مجادله ملجاء از این شده ایم اتا مزخرفاتی در باب اسامی اراضـی مقدسه گفته بر فرض که شـما حالا ـ این اسـامی را ذکر کنیـد ان هی الا ـ اسـماء سـمیتموها انتم و آبـاؤکم مـا انزل الله بها من سـلطان خداونـد را به مـا نشـان بدهیـد ببینیم به محض قول که حرف پـذیرفته نیست عرض کردم که مسـیح (ع) می فرمایـد چه بسـیار اشـخاص که اسم من برمی خیزنـد و ادعای عیسویت می کننـد چنانکه الان برخواسـته است ولی فرموده شـما گول نخورید در باب بیست و چهارم انجیل متی است زیرا که مسـیحان کاذب و انبیاء کـذبه ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیـدگان را نیز گمراه کردنـدی نیـک شـما را پیش خبر دادم پس اگر شـما را گوینـد اینـک در صحراست بیرون مروید یا آنکه در خلوت است باور مکنید زیرا هم چنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می شود ظهور پسـر انسان نیز چنین خواهـد شـد و هر جا که مرداری باشـد کرکسان در آنجا جمع شونـد و فورا بعد از مصـیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ننهد و سـتارگان از آسـمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل گردد و آنگاه علامت پسـر انسان در

آسـمان پدیـد گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سـینه زنی کننـد و پسـر انسـان را ببیننـد که بر ابرهای آسـمان با قوت و جلال عظیم می آیـد و فرشـتگان خود را با صور بلنـد آواز فرسـتاده برگزیـدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلك فراهم خواهنـد آورد تـا آنکه فرموده که این امر نزدیـک است هر آینه به شـما می گوئیم این طـایفه نگذرنـد تـا این همه واقع نشود آسـمان و زمین زایـل می شود و لیکن کلمات من هرگز زایل نشود اما از آن روز و ساعت هیـچ کس اطلاع نـدارد حتی ملئکه آسـمان جز پـدر من و بس تـا آخر فرمایشـات و غرض این است که جـائی که مسـیحیان و انبیا کاذب ممکن است بلکه معجزات عظیمه از قبیل شـعبده ها یا آیاتی که شما آنها را معجز می خوانید بر زبان آنها جاری می شود و در حقیقت نه شعبده و نه آیات شما هیچ یک معجز نیست و نظایر آنها بسیار است و به دروغ اسم مسیح یا نبی بر سر خود می گذارند پس به دروغ اسم اورشلیم جدید یا صادق یا عادل بطریق اولی می توان گذارد و بر طبق آن آیات مجعوله هم می توان خواند و به هیچ یک از اینهـا اعتمـادی نیست تـا آنکه امر امام (ع) مثل آفتاب از سایه چنانکه فرمودنـد و امر مسـیح نیز مثل برق لامع چنانکه فرموده ظاهر شود و بکند آنچه باید بکند دیگر این خرافات مسـموع نیست و اما آنکه با هزاران هزار مقدس نیامد این مسئله برای شما هم که نشده است هزاران هزاری الحمدلله نیستید و همان هم که هستید قدسی

در وجود شـما نیست و سوای [صفحه ۴۰۰] فواحش و اعمال قبیحه که مرتکب هستیـد چیزی ندیـده ایم هر چنـد که در کتب خود اظهار قدس می کنید و ابتداءا که کسـی را بسوی خود می کشید ریا می کنید ولی به محض اینکه از او مطمئن می شوید اعمال خبیثه خود را بروز می دهیـد زلهای خود را بر یکدیگر حلال می دانید لواط را مباح می شـمارید و جماعتی از مسـلمین که طینتشان پاک بوده اول به اظهار قدس شـما مغرور شده پیرو شـما شدند و چون بر مکنون عقاید شما و فواحشی که مرتکب می شویـد مطلع شدنـد از شـما رو گردان شدند و باعث هدایت جمع دیگر گردیدند که گول شـما را نخورند و اما آنکه گفته که همه این وقوعـات در ظهور الله بایـد بشود جوابهـای متعـدد از این مطلب داده ایم اولاـ اینکه معنی لفظ خداونـد که در این مقامات مستعمل است اینها نیست که شـما می گوئید و ثانی اینکه اختصاص بظهور بعد ندارد درباره ی عیسـی (ع) و دیگران هم هست چنـانکه دانستی خلاـصه و اما آنکه گفته که بعـد از هزار و دویست و نود سال بایـد باشـد کلمه ی هزار و دویست و نود روزی در یکی از کتب دیـده و تاویل بیجائی کرده و جواب از آن به تفصـیل خواهـد آمـد و اما آنکه گفته ندائشان از آن اراضـی بلند نشد ملاحظه نما که تمام همتش صـرف اغواست و هر جا هر چه صـرفه او است از راست یا دروغ می گوید میرزا علی محمـد از شـیراز بیرون آمـده می گوئیم امـام (ع) از مکه ظـاهر می شود می گویـد او خودش بیت الله است و در این مقام میرزا

حسینعلی را برده اند در عکا حبس کرده اند و عکا در حوالی شام است حالا در جواب مورد می گوید که این اخبار صادق بر پیغمبر (ص) و بر میرزا علی محمد ملعون نیست زیرا که ندای آنها از آن اراضی بلند نشد و به آنجا نرفتند اگر به تاویلات باید گرفت که پس وجود مقدس پیغمبر (ص) خودش بیت المقدس است و او است عادل و او است صادق چنانکه خداوند فرموده کونوا مع الصادقین و فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس حقیقه قدس و عدالت و صدق در ایشان جمع است و مخصوص از اسماء نبی (ص) یکی صادق است و یکی مقدس است و یکی روح القدس است و بعضی گفته اند که بار قلیط که در انجیل کنایه از آن حضرت است به معنی روح القدس است و بعضی گفته اند که معنی آن کسی است که میان حق و باطل را جدا می کند و مسلم عادل هم هست آن بزرگوار چنانکه خداوند فرموده به ابراهیم (ع) انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین پس ائمه ظالم نیستند و هر که ظالم نیست عادل است و نیز خداوند او را شهید قرار داده و شاهد البته عادل است خلاصه غرض این است که اگر تاویلات صحیح است پس بیت المقدس را هم به شخص پیغمبر (ص) تاویل کن و بگو ندا از بیت المقدس بلند شده و اگر صحیح نیست و باید مصداق ظاهری عرضی داشته باشد [صفحه ۴۰۱] پس تاویلی که در باب میرزا علی محمد کردی که بیت الله است باطل است

و لازمه ی بطلان این تاویل بطلان خود او هم هست و آنچه حق مسئله است این است که تاویلات حقه صحیحه با مصادیق ظاهریه همه باید جمع بشود و به این آسانی نیست که هر جا هر چه دلت خواست بگوئی و خورسند بشوی.

استدلال به انجیل یوحنا (چون روح راستی بیاید شما را به تمام راستی ارشاد می کند) برای علی محمد باب

اشاره

و باز گفته است و در انجیل یوحنا باب شانزدهم آیه ۱۳ چون روح راستی بیاید شما را به تمام راستی ارشاد نماید و چیزهائی می آورد که حال شما متحمل نمی شوید و او چون بیاید جهان را به صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و او مرا جلال می دهد.

جواب

چهار نسخه از انجیل به ترجمه های مختلف نزد من موجود است و هیچ کدام به این الفاظ که نقل کرده نیست و اینطور است اما چون او یعنی راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد تا آخر و بر فرض که نسخه به آن لفظ هم باشد طوری نمی شود و البته بسیاری چیزهاهست که از حوصله مردم آن روز بیرون است ولی ظن غالب این است که مخصوص این کلمه را تغییر داده تا کسی نگوید که به شهادت عیسی (ع) باید موعود صاحب علم غیب باشد زیرا که این جماعت از غیب گذشته که شهاده را هم نمی دانند و از پشت سر خود بلکه از اندرون خود خبر ندارند می گوئی نه سؤال کن با اینکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده ما اشهدتهم خلق السموات والأرض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المضلین عضدا که جاهل را مضل خوانده است معذلك با وجود اقرار خودشان به جهل و ظهور آن به تجربه حیا نمی کنند و خود را هداه می خوانند باری و عجب این است که در نسخه انجیل ترجمه

اصفهان و نسخه دیگر نیز این باب شانزدهم و دو باب پیش را عنوان نموده به وعده فارا قلیط و خبر از ظهور او و همین لفظ روح القدس و روح حق و روح راستی چنانکه در فصل پیش دانستی ترجمه فارا قلیط است که از بحار نقل کردیم و از حدیث شریف که سابق ذکر شد دانستی که فارا قلیط پیغمبر خاتم است پس این سه باب همه خبر از تشریف آوردن آن بزرگوار است که این مرد در این مقام ذکر کرده و اگر چه شبهه نیست که صاحب الامر (ص) و سیدالشهداء (ص) هم که تشریف می آورند به این صفات آراسته اند ولی درباره شما نیست می گوئید نه بسم الله خبر از آینده بدهید و اگر کسی علم آینده را داشته باشد علم حال را به طریق اولی خواهد داشت چنانچه از اخبار آل محمد (ع) این اولویت ظاهر است شما از مخفیات موجوده خبر بدهید تا صادق از کاذب تمیز داده شود و باز گفته است که باب ۲ متی آیه ۸ خوشا حال پاک دلان که ایشان خدا را خواهند دید عرض می کنم در این آیه دلالتی نیست مگر همینکه منظور او است که اثبات خدائی [صفحه ۴۰۲] نماید برای این ظهور و حال اینکه اختصاصی در آیه نیست و مقصود از دیدن خداوند هم دیدن ایمانی است که فرمودند لم تره العیون بمشاهده العیان و لکن و اته القلوب بحقایق الایمان ندیده اند او را چشمها بمشاهده عیان و لکن دیده اند او را دلها به حقایق ایمان و از برای رویت به حقیقت ایمان معنیها است که در صدد بیان

آنها نیستیم و این نحو رویت در هر زمان ممکن بوده و هست و حضرت صادق (ع) به ابوبصیر یا دیگری از اصحاب فرمود که آیا تو الان نمی بینی خدای خود را و بعد فرمود آنچه حاصلش این است که این حدیث را به جهال مگو که گمان می کنند مقصود دیدن به چشم است و حال اینکه آن مقصود نیست غرض این است که دیدن خداوند با دلهای پاک اختصاص به زبان مخصوصی ندارد و به این وضع هم که گمان می کنید نیست و باز گفته باب ۱۲ متی آیه ۴۳ آنگاه عادلان مانند آفتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید عرض می کنم این آیه در چند فصل پیش که تفصیل تمثیل آن حضرت را به گندم و کاکلک که در آن خصمی گشت و صاحب مزرعه گذاشت تا هنگام حصاد و آن وقت کاکلکها را جمع نموده و سوخت و گندم را انبار برد مذکور شده و مصداق آن در این زمان نیست زیرا که کاکلکها که مراد کفارند به اقرار خودتان موجودند و عادلان در پشت هزار پرده و سد تقیه باید زیست کنند و منع از ظهور درخشندگی خود کنند تا جانی به سلامت بیرون ببرند و در نوع این مسئله میان ما و شما اختلاف نیست نهایت اختلاف در تعیین موضوع است که هر یک ظالم و عادل را که می گوئیم کیان را منظور داریم باز گفته باب ۱۲ خانه من بیت الدعاء نامیده خواهد شد دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارک باد آنکه به اسم خداوند می آید عرض می کنم این آیه در باب دوازدهم متی که

نیست و در بیست و یکم اسم بیت الدعا هست و در ترجمه اصفهانی خانه صلوه نوشته و اما فقره ی دویم که دیگر مرا نخواهید دید تا آخر در هیچ یک نیست و چندان مهم هم نیست که تتبع بسیار نموده تا آن را بجوئیم زیرا که اگر منظور اسم بیت الدعا است و شما همچو اسمی هم گذارده اید دلیل امری نمی شود و همه قسم اسم می توان گذارد و اگر منظور آمدن به اسم خداست جواب از آن هم سابقا داده شده و باز عبارت دیگر از باب دوازدهم نقل کرده اما در انجیل در باب بیست و یکم است و آن مثل صاحب خانه و تاکستان است و ظلم عملجات بر ملازمین و فرزند او و سلوک او با عملجات بعد از آمدن و در آخر مصنف نوشته مقصود آمدن صاحب عالم است به اسم پدر آسمانی و دلیل امری نمی شود البته پدر آسمانی که روح القدس است با آمدن امام (ع) خواهد آمد زیرا که از ایشان مفارق نیست ولی سخنها در این است که جمیع امور عالم بر دست [صفحه ۴۰۳] روح القدس جاری می شود و قدرت او فوق تصور است اگر حالهم آمده است بعضی از کمالات خود را ظاهر کند تا تسلیم نمائیم و باز آیه دیگر که دلیل انبیت است نسبت به باب پنجم کتاب یوحنا آیه ی هشتم داده است و در آن مقام نیست ولی آیات صریحه داله بر این مطلب بسیار است و چنانکه از فرمایش پیغمبر (ص) و تصدیق علمای نصاری دانستی همه اینها از تحریفات مؤلفین و مترجمین است و مقصود آن حضرت آدم و

نوح بوده و روح القدس نیز به اسم پدر آسمانی خوانده می شود و هر وقت که آمد البته آثار او با او خواهد بود چون چراغی که بیاورند که نور او با او است و چراغ بی نور ظلمت است که آن را به دروغ چراغ خوانده اند باری و باز آیه هفتم از باب اول مکاشفات یوحنا نقل کرده که اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید انتهی این فقره هم اخبار از آمدن عیسی (ع) است و محل انکار نیست نهایت عیسی (ع) آثاری داشته است و هر وقت تشریف بیاورد با آثار خود خواهد بود و باز آیه ی ۳ از باب بیست و یکم مکاشفات نوشته که فرمود و شنیدم او از عظیمی را از آسمان که گفت اینک مسکن خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خدای آنها و دو آیه پیش از این همانها است که در باب اورشلیم جدید سابقا نوشتیم و این آیات کلیه اخبار از قیمه است و این است که در بعضی ترجمه ها در عنوان می نویسند در ذکر معاد کل و اورشلیم جدید و این است که در آیه بعد از آیه مذکوره فرموده است و محو خواهد کرد خدا هر اشک را از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود مرگ و بعد از بهشت و جهنم خبر داده است که از جمله این دو آیه است و آن کس که غالب آید هر چیزی را وارث خواهد بود و من او را خواهم بود خدا و او

خواهـد بود مرا مولودی امـا خوف ناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بت پرسـتان و تمامی دروغگویان حصه آنها در دریاچه که به آتش و کبریت می سوزد می باشـد این مرگ ثانی است عرض می کنم چون قبل از این از اوضاع برزخ و مرگ اول خـبر داده و چنـانچه اول فرمـود مرگ دیگر در آنجـا نیسـت و شایـد کلمه این مرگ ثـانی است که بعـد از دخول جهنم ذکر شـده از تحریفات یهود باشـد که عذاب را منقطع می دانند چنانکه خداوند در قرآن از آنها نقل فرموده و رد کرده است و قالوا لن تمسـنا النار الا ایاما معـدوده قل اتخـذتم عنـدالله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله مالا تعلمون بلی من کسب سئیه احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون خلاصه که همه خبر از اوضاع آخرت است و هیچ مناسـبت بـا اوضـاع زمان نـدارد زیرا که در این عالم همه می میرنـد و خـدا فرموده که در آنجا مرگ نیست پس هیـچ دخل به مطلب شـما نـدارد هر چند که همین زمان را قیامت می خوانید ولی خبطی است [صـفحه ۴۰۴] که می کنیـد و آنچه در اخبار دیده که اسم یوم قیام قائم را قیامت گذارده اند از جهت این است که خود آن حضـرت و بعض دیگر از مؤمنین و کفار بر می خیزند و هر کسی به جزای خود می رسد ولی این قیامت کبری نیست بلکه قیامت صغری هم نیست قیامت صغری زمان رجعت است که اواخر زمان قائم (ع) باشد و در باب بیستم مکاشفات است و تخت چندی را دیدم که تخت

نشین چند بر آنها بودند و آنها را حکومت بخشیده شد و نفوس آنانی را که به سبب شهادت بر عیسی و به علت کلام خدا سر بریده شده بودند و آنانی را که نه حیوان و نه شکلش را پرستیدند و نقشش را بر پیشانی یا بر دست خود نگرفتند دیدم که زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت راندند و باقی از مردگان زنده نشدند تا آنکه هزار سال به اتمام رسید و این قیامت اول است خوشوقت و مقدس آن کس است که از قیامت اول حصه دارد بر آنها مرگ ثانی دست ندارد بلکه کاهنان مسیح و خدا خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهد نمود تا آخر خلاصه عرضم این است که زمان رجعت قیامت اول است که فرمودند من مات فقد قامت قیمته زیرا که رجعت آن است که بمیرند و برگردند و اوضاع هیچ یک با آنچه حال می بینیم ابدا مطابقه ندارد زیرا که کسی که بر می گردد صاحب کمالات خود البته باید باشد نه اینکه عالم برود و جاهل برگردد و قادر برود و عاجز بیاید و هر کسی را به صفت او باید شناخت نه اینکه اقوال مردم خود را باخت مشک آن است که ببوید نه آنکه عطار بگوید و چه بسیار جهال که به قول عطار مکار مغرور شده وجه بدهند و مشک بخرند و سوای خسارت فایده نبرند فاعتبروا یا اولی الأبصار.

استدلال به بعضی از آیات در مورد اینکه ظهور باید به اسم الوهیت باشد و جواب آن

گفته است و در کتاب مستطاب فرقان به بیانات شتی و عبارات لا ـ تحصی نازل الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و آیات دیگر

که ذکر لقاء الله در آنها است ذکر کرده و بعض آیات که ذکر اتیان خدا در آنها است و گمان کرده که اینها شاهد او است که باید ظهور به اسم الوهیت باشد و در کتاب المبین از توحید صدوق علیه الرحمه حدیث طویلی نقل فرموده است از حضرت امیر (ع) در معانی این آیات و آیات دیگر که ظواهر آنها منافی با توحید است و ما بعض همان حدیث را در این مقام ذکر می کنیم هر کس تابع آل محمد (ع) است و معترف به اینکه علم قرآن در نزد غیر ایشان نیست به همان حدیث بگیرد و هر کس تابع هوای خود است هر چه می خواهد بگوید و حدیث را در بحار نیز نقل کرده است فرمود امیرالمؤمنین (ع) و اما قول خداوند هل تعلم له سمیا پس بدرستی که تاویل او این است که آیا می دانی احدی را که اسم او الله باشد غیر از خدای تبارک و تعالی پس بپرهیز از اینکه تفسیر بکنی قرآن را به رای خودت تا اینکه بفهمی آن را از علما پس بدرستی که بسا تنزیلی که شبیه است به کلام بشر و آن کلام خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست همچنانکه [صفحه ۴۰۵] از خلق او شبیه او نیست هم چنین فعل خدای تعالی شبیه نیست چیزی از افعال بشر و او شبیه نیست چیزی از کلام او به کلام بشر پس کلام خدا صفت خداست و کلام بشر افعال ایشان است تشبیه مکن کلام خدا را به کلام بشر پس هلاک بشوی و گمراه کردی تا اینکه فرمود و اما قول

خـدای تعـالی و جـاء ربـک والملک صـفا صـفا و قول او و لقـد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره قول او و هل ینظرون الا ان یـاتیهم الله فی ظلـل من الغمـام والملئکه و قول او و هل ینظرون الا ان یاتیهم ملئکه او یاتی بعض آیات ربک پس بـدرستی که این حق است هم چنانکه خدای عزوجل فرموده و نیست از برای او آمدنی مثل آمدن خلق و به تحقیق که اعلام کردم تو را که بسا چیزی از کتاب خدا که تاویل آن بر غیر تنزیل آن است و شبیه نیست کلام بشر را و زود باشد که خبر بدهم تو را به طرفی از آن پس اکتفـا می کنی انشاءالله از این است قول ابراهیم (ع) انی ذاهب الی ربی سـیهدین پس رفتن او به سوی پرورنـده اش توجه او است به سوی او از جهت عبـاده و اجتهـاد و توبه به سوی خـدای جـل و عزه آیـا نمی بینی که تاویل آن غیر تنزیل آن است و فرموده و انزلنا الحدیـد فیه باس شدید یعنی سـلاح و غیر آن و قول خدای تعالی هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکه خبر می دهـد محمـد را از مشـرکین و منافقین آنچنانی که اجابت نکردند خدا و رسول را پس فرموده است که آیا انتظار دارند که بیاینـد ایشان را ملئکه جائی که اجابت نکردند خدا و رسول را یا بیاید پرورنده تو یا بیاید بعض آیات پرورنده تو و قصد کرده به این عذاب را در دار دنیا هم چنانکه عذاب فرمود قرون اولی را پس این خبری است که خبر می دهد به آن نبی (ص) را از

ایشـان بعـد فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسـبت فی ایمانها خیرا یعنی پیش از اینکه این آیت بیایـد و این آیت طلوع شـمس است از مغربش و این است و جز این نیست که اکتفـا می کنـد صاحبان عقـل و خرد را اینکه بداننـد که هر گـاه کشف شـد غطـاء می بیننـد آنچه کرده شدنـد و در آیه ی دیگر فرموده فاتاهم الله من یحث لم یحتسـبوا یعنی عذاب بر ایشان فرسـتاده و هم چنین است اتیان او نبیان ایشان را و فرموده است خدای عزوجل فاتی الله نبیانهم من القواعـد پس آمـدن او بنای ایشان را از قواعـد آن فرسـتادن عـذاب است و هم چنین آنچه وصف کرده است از امر آخرت تبارک اسـمه و تعالی علوا کبیرا و جاری می شود امور او در آن روزی که مقـدار آن پنجاه هزار سال است هم چنانکه جاری می شود امور او در دنیا و بازی نمی کنـد و غروب نمی کنـد با غروب کننـده گان پس اکتفا بکن به آنچه وصف کردم از برای تو از این از آنچه در سـینه تو جولان کرده از آنچه خداونـد عزوجل در کتاب خود وصف کرده و قرار مده کلام او را مثـل کلام بشـر او اعظم است و اجل و اکرم و اعز به تبارک و تعالی از اینکه وصف کننـد او را و اصـفان مگر به آنچه وصـف کرده به آن نفس خـود را در قول [صـفحه ۴۰۶] خود عزوجل لیس کمثل شـی و هو السـمیع البصیر عرض کرد فرجت عنی یا امیرالمؤمنین فرج الله عنک و ظلت عنی عقده

بعـد حضـرت فرمود و اما قول خداونـد بل هم بلقاء ربهم كافرون و ذكر او مؤمنين والـذين يظنون الهم ملاقوا ربهم و قول او از براى غير مؤمنين الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله را وعدوه و قول خداوند فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا پس اما قول او بلهم بلقـاء ربهم كـافرون يعنى مبعوث شـدن پس اسم گـذارده است خـداى عزوجـل بعث را لقاء خودش و همچنين ذكر او مؤمنين والـذين يظنون انهم ملاقوا ربهم يعنى يقين دارنـد كه مبعوث مى شونـد و محشور مى شوند و حساب كرده مى شوند و جزا داده مى شونـد به ثواب و عقـاب و ظن در اينجـا يقين است و هم چنين قول خداونـد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحـا و قـول او و من كـان يرجو لقـاء الله فـان اجـل الله لاـت يعنى هر كس ايمـان داشـته است به اينكه او مبعوث مى شود پس بـدرستى كه وعـده خدا هر آينه آينده است از ثواب و عقاب و لقاء در اينجا نيست برؤيه و لقاء آن بعث است پس بفهم جميع آنچه در كتاب خداست از لقاء خدا پس بدرستى كه او قصد مى كند به آن بعث را و هم چنين است قول خداى تعالى تحيتهم يوم يلقونه سلام يعنى بدرستى كه زايل نمى شود ايمان از قلوب شان روزى كه مبعوث مى شوند سائل عرض كرد فرجت عنى يـا اميرالمؤمنين فرج الله عنـك و حللت عنى عقـده تا آخر حـديث شـريف پس در اين حـديث شـريف نظر كن و ببين كه همه آنچه حضرات مى گويند تاويل به راى است و بر مسلمين جايز نيست كه بپذيرند از ايشان تاويلات فاسده

را و چون فقره حدیث طولانی بود و به تفصیل شرح داد آن حضرت حاجت به تطویل دیگر نیست و بعد هم باز تتمه کلام می آید.

استدلال به امر الوهیت و ربوبیت

اشاره

بعد از ذکر آیات گفته است لقاء غیب منیع لا یدرک و تکلمه تعالی و مجیئه محال و ممتنع و غیر معقول و غیر متصور و کفر و شرک و الحاد است الا بمظهر نفسه که مظهر ظهور او است در عالم امر و خلق که به اسم الوهیت و ربوبیت و ولایت ظاهر می شود و اگر مقصود لقاء رحمت عامه است کما زعمه المفسرون اختصاص به وقتی دون وقتی و نفسی دون نفسی نداشته و ندارد و احدی حتی طبیعیین و دهریین انکار ندارند منتهی اهل ادیان رحمت الهیه می گویند آنها ظهورات طبیعیه می نامند اگر یک آن از عالم قطع شود البته نظام و سلسله ی عالم و موجودات تفرق و پریشان گردد پس مقصود لقای رحمت منبسطه کلیه الهیه است که جمیع امم به حکم کتابشان منتظرند و دهری و طبیعی می گویند انسان کامل مربی است و کون در ترقی است باید ظاهر شود چه که عقل را مربی کل می دانند و آن مخصوص است به مظاهر ظهوره تبارک و تعالی و چون نبوت بظهور خاتم النبیین ختم شد رجعت و معاد و قیامت آن حضرت و اهل بیت عصمت را بلقاء الله بشارت فرموده اند و این است سر مستسر و سر مقنع [صفحه ۴۰۷] بالسر و این است مقصود از حدیثنا صعب مستصعب لا ـ یحتمله الا ـ ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للأیمان و مجمع علیه است مؤمن ممتحن اصحاب قائمند

این است مقصود سید سجاد علیه الصلوه والسلام و انی لاکتم من علمی جواهره کی لا یری العلم ذو جهل فیفتتنا و رب جوهر علم لوا بوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتوبه حسنا و قد تقدم فی هذا ابوالحسن الی الحسین و وصی قبله الحسنا و اخبار و آثار مدله بر این مطلب شریف لطیف از حد احصا خارج است لکل علم احدی و سبعون وجها و لیس بین الناس الا واحد فاذا اظهر القائم یبث باقی الوجوه و دیگر نحن نتکلم بکلمه و نرید منها احدی و سبعون وجها لنا لکل منها المخرج لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره او قتله و این است آن کلمه مبارکه که نقبا که اعلی الخلقند از علم و عمل تحملش را نمی توانند العلم سبعه و عشرون حرفا فجمیع ما جاءت به الرسل حرفان فاذا قام القائم یظهر الخمسه والعشرین حرفا حال باید به نهایت همت در کتب آسمان به بصر حدید ملاحظه نمائیم که از چنین ظهور اعظمی که از قبل و بعد ظاهر نشده و نمی شود و ثمره و نتیجه و فائده جمیع ظهورات است محروم نمائیم چه که عمل در آن به صریح قرآن مقابلی می نماید با عمل خمسین الف سنه خدایا توفیق ده و تائید فرما و از خطا بگذر و به فضل وجودت عمل نما نه به استحقاق و استعداد و قابلیت و لیاقت این تباه کاران.

جواب

آب انبار خالی همین که اندک آب داخل او می شود داد و فریاد بسیار دارد و کثافتهای ته حوض با آن آب اندک

ممزوج شده طوری که منتفع به آن آب نمی توان شد بلکه عفونت بسیار هم پیدا می کند و این مسأله در همه جا جاری است خلاصه اما آنچه در تنزیه ذات گفته است کلامی است حق و ابدا دیده نخواهد شد و مسمی به اسمی و موصوف به صفتی نمی شود نه به معنی تعطیل بلکه تخرجه عن الحدین حد التعطیل و حد التشبیه و اما آنکه رؤیت و لقاء او به ظهورات او است و انوار او و سخنها همه در این مقامات است این هم سخنی است حق و در اخبار و آثار مکرر این مطلب را فرموده اند و از اسرار مکتومه نیست حتی زیارت مؤمن را زیارت خدا شمرده اند و عیادت مؤمن را عیادت خدا دانسته اند و اطعام و سقی او را اطعام و سقی خدا دانسته اند و در اخبار این مطلب موجود است حتی وارد شده است که صدقه را که به دست فقیر می دهی به قرض خداوند داده و در دست او گذارده و این است که سید سجاد (ص) می گرفت صدقه را از سائل و می بوسید و می فرمود از دست خداوند برکت یافته و اخبار بسیار در موارد بیشمار به این مضامین وارد شده است و در باب ائمه و پیغمبر (ص) که زیارت ایشان زیارت خداست در عرش و معرفت ایشان معرفت خداست و انکار ایشان انکار خداست از حد [صفحه ۴۰۸] تواتر خارج است و صریح کتاب خداست که من یطع الرسول فقد اطاع الله و ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم و هکذا و این مطالب چنان واضح و بدیهی است در نزد شیعه

بلکه عامه نیر از صدر سلف تاکنون که محل شبهه نیست و شافعی می گوید و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله و ابن ابی الحدید می گوید تقیلت افعال الربوبیه التی عذرت بها من شک انک مربوب خلاصه سخن که این فضایل از قدیم الایام برای دوست و دشمن مکشوف بوده است و این همه تفصیل نمی خواهد که تو اینها را از علومی بشمری که قائم (ع) اظهار می فرماید بحمدالله بوی آن مطالب به شامه شما نرسیده و با این وضع که دارید نخواهد رسید و بعد از همه ی این سخنان باز می گویم که در فصل سابق از حضرت امیر (ع) روایت کردیم که فرمود در تفسیر آیه ی هل تعلم له سمیا که آیا می دانی احدی را که اسم او الله باشد غیر از خدای تبارک و تعالی و استفهام انکاری است که احدی از خلق مسمای به این اسم نمی شود و آنچه فرموده اند که مثلا معرفتشان معرفه الله است مطلب این است که معرفتی که خدا از خلق خواسته همین معرفت ایشان است چنانکه به حضرت سیدالشهدا (ع) عرض کردند که ما معرفت الله فرمود معرفه اهل کل زمان امام هم یعنی معرفتی که خدا از خلق خواسته همین است که در این مقام حاصل بشود و الا ذات پروردگار شناخته نخواهد شد خلاصه شرح این مطالب در کتب مشایخ ما به احسن وجهی شده است و در این مقام از بیان معذوریم و هر چند که مصنف دعاوی بسیار کرده ولی معذلک آنها را اهل اسرار نمی دانیم و تحقیقاتی هم که می کنند سوای قشر چیز دیگر نیست و ما معترفیم که

هنوز امام ما ظاهر نشده و خود را محروم از لقائش بالفعل می دانیم و دایم مترقب ظهور اوئیم و همه علوم شما را از اول تا آخر خدای واحد شاهد است که بجای یک نقطه موهوم در طرف یکی از آن دو حرف از علم که از پیش ظاهر بوده حساب نمی کنیم چه جای اینکه علم شما را بیست و هفت حرف بگیریم که برای ما حدیث می خوانی که امام (ع) بیست و هفت حرف را ظاهر می کند هنوز ظاهر نفرموده و کلمات شما تمام جهالات است اگر ظاهر بکند چه خواهد شد.

استدلال به اینکه نداء الهی از اورشلیم است

اشاره

گفته است و اما بشارت ارتفاء نداء الهی از اراضی مقدسه که بر شام باشد و در توریه و انجیل چنانچه ذکر شد به ام اورشلیم و کرمل و صیون و نهر اردن و جلیل و ارض یهود و ارض اسرائیل و ارض نفتالی و اورشلیم جدیده نامیده شده هیجده بلده و مدینه است که به این اسامی موسوم است مثل فارس که اسم مملکتی است و کذلک عراق و در اخبار نبوی از طریق عامه از تواتر گذشته است بدیهی شده [صفحه ۴۰۹] که جنت در آخر الزمان در برشام ظاهر می شود و تصریحات آیات قرآنیه و تلویحات کلمات ربانیه و اخبار مأثوره و دلائل اخری که ملاحظه شود از طریق خاصه هم به حد تواتر که مورث یقین است می رسد و در آثار ائمه اطهار به اسم وادی السلام مذکور و مأثور است قبور من والاه قبره و حقیقت وادی السلام مقر قبور احیاء و رجعت ایشان است در سوره ی مبارکه حشر در تفسیر هو الذی اخرج الذین کفروا

من اهـل الكتـاب معصوم مى فرمايـد چنان كه در بـدو اسـلام كفار را كوچانيدنـد از اطراف مـدينه ى منوره و رفتنـد در برشام رجعت هم در برشـام ظـاهر مى شـود و اول الحشـر فرمودنـد برشـام است عرض شـد كجـاى برشـام فرمودنـد عنـد صـخره بيت المقدس و فى عصمه الرجعه نقلا عن الأكمال فى خطبه اميرالمؤمنين (ع) الى ان قال و لعن اخر هذه الأمه اولها الى ان قال الرجا الرجـا العجـل العجـل خير المساكن يومئـذ بيت المقـدس لياتين زمان على الناس يتمنى احـدهم شبرا منه الى ان يقول ذلك بعد طلوع الشـمس من مغربهـا عنـد ذلـك ترفع التوبه فلاـ توبه تقبل و لا عمل يرفع و لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل عن القمى قال الزجره النفخه الثانيه فى الصور و الساهره موضع بالشام عند بيت المقدس سـبحان الذى اسـرى بعبده ليلا من المسـجد الحرام الى المسـجد الاقصـى الـذى باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السـميع العليم تلويـح اين آيه ى مباركه هزار مرتبه ابلغ از تصـريح است و كـل من فى السـموات و الأـرض را كـافى است لو ان النـاس ببصـر الحقيقه فى ظهورات مظاهر النور ينظرون و يفسـرون الكتـاب بمـا يتعقلون لا بما تأمرهـم اهواؤهم و يتوهمون چه كه بشارت فرموده كه نيز حجاز بعـد از غروب كه حقيقت ليـل است از افقـل حول مسـجد اقصـا كه مبـارك فرموديم حول آن مكان را طلوع مى فرمايـد در هر حال حول مسـجد اقصـى مبـارك است تـا بنمايـانيم او را از آيات خودمان و ايه ايه اعلى من ايه و ابعثه اللهم مقاما محمودا يغبطه به الأولون و الأخرون و ايه ايه انور من ايه انه

هو السمیع العلیم سنریهم اٰیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و الملک یومئذ لله نفرموده همیشه با آن که همیشه مالک الملک بوده و هست پس یومئذ اختصاص به ظهور او دارد در مظهر ظهورش یا قوم ادخلوا الأرض المقدسه التی کتب الله لکم و نجیناه و لوطا الی الأرض التی بارکنا فیها علی العالمین و لسلیمان الریح عاصفه تجری بامره الی الارض التی بارکنا فیها اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوی و لذلک امر الله الکیم بخطابه العظیم فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی عن النبی (ص) طوبی لمن رای عکه طوبی لمن بات فی عکه و عنه صلی الله علیه و آله و سلم من رای عکه حط ذنوبه و قال الشاعر رؤیه عکه من بلاد الشام تکفر الذنوب و الاثام در هر حال وادی ایمن وادی مقدس بقعه ی مبارکه حول مسجد [صفحه ۴۱۰] اقصی است و جبل یتناوزیتا و سینا اطراف مدینه مبارکه عکا است و اول طلوع ان نیر افاق از افق عراق بوده چنان چه می فرماید و الله یدعوا الی دارالسلام و لم دارالسلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون و در بیان طلوع ان نیرا مکان را از طهران فرموده و آن را ارض مقدسه فرموده و اشاره به طلوع نیر الاحدیه فیها و در بعضی بیانات هم ذکر دارالسلام فرموده و در بعضی آیات هم به لفظ سر ذکر فرموده که مطابق است عددا با ادرنه و در بعضی بیانات هم او ادنی فرموده اشاره به الم علبت الروم فی ادنی الأرض و هم من بعد غلبهم سیغلبون و ادنی

الارض ادرنه است و حقیقه غلبه به ظهور صاحب ظهور است و در بعضی آیات هم ارض عما فرموده که با عکا عددا مطابق است و تطبیق عددی در بیانات صاحب بیان و اقمار طالعه فرقان بسیار است.

جواب

دیگر منتهای سعی خود را در اثبات این مطلب نموده است و ما اولا فرض صحبت همه ی این ادله را می کنیم بلکه می گوئیم سلمنا که از این ادله قوی تر و صریح تر دست داری ولی می گوئیم که شکی نیست که مکان ظهور امام (ع) یا رجعت ایشان در این دنیا جزو ذات ایشان که منفک نشود و ظهور دیگری در آن ممکن نباشد که نیست مسلم زیرا که شبهه نیست که در این اراضی ظهورات دیگر هم شده است و می شود اگر ظهور در این اراضی صفت ذاتی امام است باید همه ی این ظهورات را امام بدانیم زیرا که معنی صفت ذاتی همین است که در دیگری یافت نشود پس بنابراین خلفاء بنی امیه را هم باید ائمه بشمریم سفیانی و اعلام باطله دیگر را هم که از شام حرکت می کنند باید امام بدانیم زیرا که به قول تو ممکن نیست که در آن اراضی غیر از امام ندائی کند و مسلم چنین قولی صحیح نیست و ممکن است که کسی در آن اراضی دعوی باطلی بکند پس باید آثار شخص امام که صفت ذاتی او است و از او منفک نمی شود ملاحظه نمود و ذکر آنها مکرر شده است و منحصر به آیات کتابیه نیست چنان که شما گمان کرده اید بلکه چنان که ثابت کرده ایم خود کتاب جدید آوردن بعد از قران علامت این است که این

امام و وصـی پیغمبر نیست بلکه منقطع از آن حضـرت است و هر که منقطع از خاتم انبیا شـد البته از خداونـد دور خواهد شد و در دعا است که الهی لو وجدت شفعاء اقرب الیک من محمد و آل محمد لجعلتهم شفعائی و معقول نیست که کسی که تو می گوئی رجعت سیدالشـهداء است و وصی پیغمبر خداست امری را که جاده اسلام بر آن کوبیده شده و اس و اساس اسلام است که کتاب خـدا باشـد کتابی در مقابل او بیاورد و ادعا کنـد که اشـرف از کتاب خداست و مهمین بر آن است خود این اوضـح دلیلی است بر بطلاـن و کفر مـدعی و این مطالب سابق بتفصـیل ثابت شـده است دیگر این [صـفحه ۴۱۱] خرافات را سرائیدن مثمر ثمری نیست و به محض بلند شدن صدا از اراضی شام نمی توان مغرور شد زیرا که بالبداهه اختصاص به امام ندارد و بعد از آن که این مطلب را به طور کلیه دانستی حال نظر در ادله که آورده است می کنیم و آن چه به کلی دلالتی بر مقصود ندارد خـارج نموده بعـد در باقی سـخن می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم اما آیاتی که دلالت بر مـدح ارض شام می کند مثل آن چه حکایت از حضـرت موسـی (ع) فرموده و نیز درباره ی حضرت ابراهیم و لوط و درباره حضرت سلیمان علیهم السـلام این آیـات دلاـلت بر مـدح ارض شـام می کنـد و شـبهه در این نیست ولی این زمین دلالتی بر مطلب تو نـدارد زیرا که اراضی ممدوحه در کتاب خداوند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار است

زمین یمن را هم که شهر سبا باشد خداوند آن را بلده طیبه خواند مکه و مدینه هم بی شبهه از اراضی ممدوحه اند زمین کوفه و کربلا هم فضلشان معلوم است زمین قم هم مدح بسیار دارد و هکذا اراضی ممدوحه در زمین بسیار است و ممدوح بودن دلیل این نیست که باید ارتفاع ندا از آنجا بشود پس این آیات که ذکر آنها در این مقام مناسبتی ندارد و اما آیه اسری و تأویلی که برای علیل خود نموده خوب بود که امثال من و مصنف که جاهل به حقایق اشیاء هستیم دخل و تصرف در بیان حقیقت نمی کردیم و وا می گذاشتیم به کسانی که اهلش بوده اند و هستند و صحت و سقم این تأویل را از اخبار آل محمد علیهم السلام باید فهمید پس می گوئیم که ظاهر از کلمات او در این مقام و جاهای دیگر این است که بیت المقدس را از کعبه هم اشرف گرفته است و لهذا پیغمبر (ص) از مکه تشریف آورده است به بیت المقدس و از آن جا به آسمان صعود فرموده و مراد از صعود او هم همین ظهور او است که در آن اراضی نموده و چون در مقام صعود و ترقی است اشرف از ظهورات قبل هم هست و می گوئیم اولا بعضی اخبار داریم که مراد از مسجد اقصی بیت المقدس نیست بلکه پیغمبر (ص) از همان مکه به آسمان عروج فرموده از حدیثی است که در بحار نقل نموده است از سلام حناط از مردی از حضرت صادق (ع) گفت که سوال کردم از آن حضرت از مساجدی که فضیلت دارد فرمود مسجدالحرام و مسجد

رسول عرض کردم و مسجد اقصی جعلت فداك فرمود آن در آسمان است و به سوی آن سیر داده شده است رسول خدا (ص) عرض کردم به درستی که مردم می گویند که آن بیت المقدس است فرمود مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و نیز از حضرت صادق (ع) روایت کرده است از حضرت امیر (ع) در تفسیر آیه اسری که فرمود پس بود از آیات خداوند که نمایانید به محمد این که منتهی کرد او را جبرئیل به بیت المعمور و آن است [صفحه ۴۱۲] مسجد اقصی پس همین که نزد بیت المعمور شد جبرئیل نزد چشمه ی آبی آمد پس وضو گرفت از آن و عرض کرد یا محمد وضو بگیر تا آخر حدیث شریف و نیز از اسماعیل جعفی نقل کرده است که گفت در مسجدالحرام نشسته بودم و ابوجعفر (ع) در ناحیه ای بود پس بلند فرمود سر خود را به سوی آسمان مرتبه ای و به سوی کعبه مرتبه ای بعد فرمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی و مکرر فرمود آن را سه مرتبه بعد ملتفت من شد و فرمود چه می گویند اهل عراق در این آیه ای عراقی عرض کردم می گویند سیر داد او را از مسجدالحرام به سوی بیت المقدس فرمود نیست هم چنان که می گویند ولکن سیر داد او را از این به سوی این و شااره فرمود به دست مقدس به سوی آسمان و فرمود میان کعبه و آسمان حرمی نیست تا آخر حدیث شریف پس از این اخبار ظاهر است که عروج آن حضرت از مکه به سوی آسمان بوده است

و اگر چه اخبار دیگر در این مقام وارد شده است که از مکه به بیت المقدس تشریف برد و موافق این اخبار ظاهر می شود که اخبار دیگر که بر خلاف آنها است یا تقیه است و یا آن که مراد از بیت المقدس نیز که مذکور در آن اخبار است نیز همان بیت المعمور است که در حقیقت مقدس است از لوث آن چه در زمین است و آن چه از قواعد حکمت ظاهر می شود این است که هر دو قسم اخبار صحیح است و مقصود این است که حضرت به بیت المقدس تشریف برده ولی از آن جا که حرکت فرموده باز به مکه تشریف آورده است و از آن جا به آسمان عروج فرموده است زیرا که غرض این بوده است که آن حضرت از اسفل مقامات حرکت فرماید تا به مقام او ادنی برسد و بیت المقدس اخص از کعبه است و کعبه اشرف است از آن و از این جهت است که در بحار روایت کرده از حضرت صادق (ع) در حدیثی که بعد از آن که سیر داده شد به رسول خدا (ص) آورد جبرئیل آن حضرت را به براق پس سوار شد و تشریف آورد به بیت المقدس پس ملاقات فرمود کسانی را که ملاقات کرد از اخوان خود از انبیاء (ص) بعد رجوع کرد پس خبر داد اصحاب خود را که من آمده ام بیت المقدس و برگشته ام همین شب تا آخر حدیث شریف و چند حدیث به این مضمون وارد است پس ظاهر است که عروج به آسمان بعد از رجوع به مکه بوده زیرا که مکه

اشرف و اقرب به آسمان است و لهذا پیغمبر (ص) اول که هنوز مردم بر انجماد یهودیت و نصرانیت باقی بودند رو به بیت المقدس فرمود تا آن که به وجود مقدس او مردم قدری ترقی کردند و آن وقت سجده به سوی بیت المقدس را دیگر نپسندید و رو به سوی کعبه کرد و این است که خداوند بر آن حضرت نازل فرمود که قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبله ترضاها فول وجهک شطر المسجدالحرام تا آخر آیات و اگر کعبه اشرف نبود پسندیده خاتم انبیاء (ص) نمی شد و این است که در اخبار بسیار مسجدالحرام و مسجد رسول (ص) بر بیت المقدس فضیلت داده اند [صفحه ۴۱۳] بلکه مسجد کوفه و کربلا را نیز فضیلت داده اند و از جمله حدیث اولی است که نقل کردیم و در حدیث سیوم هم نیز فرمود که ما بین کعبه و آسمان حرمی دیگر نیست و مطالب از اخبار آل محمد علیهم السلام ظاهر می شود که مردم متحمل شنیدن آنها نیستند و غرض ما در این مقام همین است که به شهادت اخبار آل محمد (ع) ظاهر شود که بیت المقدس اشرف مقامات نیست و در بحار نیز از مفضل روایت کرده است از حضرت صادق (ع) در حدیثی مفضل عرض کرد مسجد کوفه قدیم است فرمود بلی آن مصلای انبیاء بوده است و هر آینه به تحقیق که نماز گذارده است در آن رسول خدا (ص) وقتی که سیر داده شد به او به سوی آسمان پس عرض کرد به آن حضرت جبرئیل که یا محمد این مسجد پدرت آدم (ع) است و مصلای انبیاء

است پس نـازل بشو پس نماز بگـذار در آن پس فرود آمـد و نماز گـذارد در آن بعـد جبرئیل بالا برد آن حضـرت را به سوی آسـمان و در فصل الخطاب از حضرت امیر (ع) روایت شده است که شد رحال نمی شود مگر به سوی سه مسجد مسجدالحرام و مسـجد رسول و مسـجد کوفه و نیز آن حضـرت در مسـجد کوفه بود و مردی آمد عرض کرد به آن حضرت که اراده مسجد اقصـی را دارم فرمود چه اراده کرده به این عرض کرد فضـیلت را جعلت فـداک فرمود پس راحله خود را بفروش و توشه خود را بخور و نماز بگذار در این مسـجد پس بدرستی که صـلوه مکتوبه در آن حجه مبروره ای است و نافله عمره مبروره ای است و برکت از او است بر دوازده میل یمین آن یمن است و یسار آن مکر و در وسطش چشمه ای است از روغن و چشمه از شیر و چشـمه از آب که شـراب است از برای مؤمنین و چشـمه از آب طاهر از برای مؤمنین از آنجا سـیر کرد سفینه نوح و بود در آن نسـر و یغوث و یعوق و نمـاز گـذارد در آن هفتاد پیغمبر و هفتاد وصـی پیغمبر که من یکی از آنهایم و اشاره فرمود با دست به سینه ی مقدس خود دعا نکرده است در آن مکروبی به مساله در حاجتی از حوایج مگر اینکه خداوند اجابت کرده او را و فرج برای او از کربت او رسانیـده و به حضـرت باقر (ع) عرض کردنـد که کـدام بقعه افضل است بعـد از حرم خدا و حرم رسول او فرمود کوفه این

است زکیه طاهره در آن است قبور نبیین و مرسلین و غیر مرسلین و اوصیاء صادقین و در آن است مسجد سهل آنچنان مسجدی که نفرستاده است خدا نبیی مگر آنکه در آن نماز گذارده و در آن ظاهر می شود عدل خدا و در آن می باشد قائم او و قوام بعد از او و این است منازل نبیین و اوصیاء و صالحین عرض می کنم ملاحظه کن که منزل قائم (ع) و قائمین بعد از او که حضرت سیدالشهداء است و حضرت امیر و پیغمبر (ص) و ائمه دیگر همه در کوفه است و حضرت صادق (ع) در فضل مسجد سهله فرمود که آگاه باشید بدرستی که آن منزل صاحب ما است هر گاه قائم شد به اهل خودش و در حدیث [صفحه ۴۱۴] دیگر فرمود در فضل مسجد سهله که در آن است بیت ابراهیم که از آنجا به سوی عمالقه بیرون می رفت و در آن است خانه ادریس که در آن خیاطت می نمود و در آن است سنگی سبز که در آن صوره همه ی نبیین است و زیر سنگ طینتی است که خداوند پیغمبران را از آن خلق فرموده و در آن بود معراج و موضعی از آن فاروق است و آن است گذرگاه مردم و آن از کوفان است و در آن دمیده می شود در صور و به سوی آن است محشر و محشور می شوند از جانب آن هفتاد هزار که بی حساب داخل جنت می شوند و اخبار بسیار در فضل مسجد پیغمبر (ص) و نماز در آن وارد شده است و از جمیع مساجد بعد از مسجدالحرام اشرف است و اما فضل

کربلا که دیگر فوق این حرفها است حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که خداوند گرفت زمین کربلا را حرم پیش از آنکه مکه را حرم بگیرد به بیست و چهار هزار سال و فرمود در قول خدای تعالی فحملته فانتبذت به مکانا قضیا فرمود بیرون آمد یعنی مریم (ع) از دمشق تا اینکه به کربلا آمد و وضع حملش شد در موضع قبر حسین (ع) بعد برگشت در همان شب و حضرت باقر (ع) فرمود که خلق فرمود خداوند کربلا را پیش از آنکه خلق بکند کعبه را به بیست و چهار هزار سال و مقدس و مبارك فرمود پس همیشه پیش از آنکه خداوند خلقت فرماید خلق را مقدس و مبارک بود و همیشه چنین خواهد بود و قرار داد خدا آن را افضل زمینی در بهشت و حضرت صادق (ع) فرمود که زمین کعبه گفت کیست مثل من و حال اینکه خداوند خانه خود را بر پشت من بنا نهاده و مردم به سوی من می آیند از هر راه دور درازی و قرار داده شدم حرم خدا و محل امن او پس وحی فرمود خداوند به او که باز بایست و آرام بگیر نیست فضل آنچه فضیلت داده شده تو به آن در آنچه عطا کرده شده است زمین کربلا مگر به منزله سوزنی که در دریا فرو برند پس از آب دریا بردارد و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلت نمی دادم و اگر آن کسی که در کربلا مدفون می شود نبود تو را خلق نمی کردم و خلق نمی کردم آنچه را که به آن افتخار کردی پس قرار و آرام بگیر

و ذنبی متواضع و ذلیـل و مهین بـاش و اسـتنکاف مکن و تکبر بر زمین کربلا مجوی و الا مسـخ می کنم تو را و به آتش جهنم فرو می انـدازم و در حـدیث دیگر فرمود که شوری آب زمزم و تسـلط مشـرکین بر کعبه عقوبت افتخـاری است که بر کربلا و آب فرات کردند خلاصه اخبار بسـیار در فضل مساجد ثلثه و کربلا بر بیت المقدس وارد شده است و این تاویلات که این مرد نموده بیجـا است و اگر بنـا باشـد به قواعـد حکمت که مسـتنبط از اخبـار است بگیریم همان چیزی که در اخبار بسـیار صـریحا فرموده انـد که مسـکن صاحب الامر (ع) در کوفه است و قائمین بعد از او در آن مقام سـکنی دارند اصح است و این است که قبه که برای امیرالمؤمنین (ع) نصب می شود یـک رکن آن در نجف است و یک رکن در هجر و یک رکن در صـنعاء و یک رکن در زمین طیبه که مدینه طیبه باشد [صـفحه ۴۱۵] و امـا اخباری که در فضل عکا از پیغمبر (ص) نقل نموده است ابـدا در کتب اخبار ندیده ایم و خود او هم می بینی که مضـمرا نقل کرده و اگر مأخذ صـحیحی دست آورده بود هر آینه آن را با آب طلا می نوشت و لفظش هم بنـابر این معنی که حضـرات می کننـد موافق لغت غلـط است زیرا که اسم بلـد معین چنـان که در قاموس می نویسد عکاء است ممدودا و عکه به فتح اول به معنی شدت و حرارت است و ارض عکه یا لیل عکه به معنی بسـیار گرم یا شب بسیار گرم است و موافق لغت می توان

معنی صحیح هم برای این دو حدیث کرد که مطلب این باشد که مؤمن در زمین بسیار گرم یا شب بسیار گرم که بیتوته کند تخفیف گناهان او می شود زیرا که شداید دنیا نصیب مؤمن است از جهنم و عکه بضم عین به معنی لرزه تب است و تب نیز از برای مومن تخفیف گناهان است و لفظ رؤیت و دیدن در عربی و فارسی در این مقامات بسیار استعمال می شود چنان که گفته می شود که فرضا نبی دیدم که هرگز ندیده بودم و در کتاب المبین از حضرت صادق (ع) نقل شده است فرمود که فرمود رسول خدا (ص) که حمی رسول موت است و زندان خداست در زمین و حرارت آن از جهنم است و آن است حظ هر مؤمن از نار و خوب دردی است حمی عطا می کند هر عضوی را حق آن را از بلاء و خیر نیست در کسی که مبتلا نمی شود و به درستی که مؤمن هر گاه تب بکند یک تب گناهان از او می ریزد مثل برگ درخت پس اگر ناله بکند بر فراش خود پس ناله ی او تسبیح است و صیاح او تهلیل و تقلب او در فراش مثل کسی است که شمشیر در راه خداوند پس اگر اقبال کند که عبادت کند خدا را در مرضش گناهان او آمرزیده می شود و طوبی از برای او است و تب یک شب کفاره یک سال است به جهت این که درد آن در جسد یکسال می ماند و آن کفاره است برای پیش و بعد و هر که یک شب مشتکی بشود و آن را قبول کند و ادای

شکر آن را نمایـد کفـاره ی شـصت سـال آن نمی شود به جهت قبول آن و اداء شـکرش و کفـاره ی یـک سال است به جهت صـبرش بر آن و مرض از برای مـؤمن تطهیر است و رحمت است و از برای کـافر تعـذیب است و لعنت و همیشه مـؤمن مریض است تـا این که گناه بر او نمانـد و صـداع یک شب همه ی خطایا را فرو می ریزد مگر کبایر انتهی پس ملاحظه کن که همین دو حـدیث هم موافق لغت در مـدح عکاء نیست و احتمال کلی می رود که عکاء را هم که عکاء گفته انـد بمناسـبت عیون بقر است که شـیخ اوحـد اجـل اعلی الله مقـامه فرمـوده است در رسـاله ی خاقـانیه که عیـون بقر را که از اودیه جهنم است مثـل بئر برهوت از راه طیف می دانستم و نمی دانستم که در کجا است تا از بزرگی از عرب شنیدم که آن وادی است در ناحیه شام که ما از دور نزدیک آن می شدیم و آن گودی است که نمی توان به آن نظر کرد و از برای آن دودی شدیدی است و دودی که بالا [صفحه ۴۱۶] می رود و در میان ما معروف است که هر که اعراض کند و به او غضب کنند می گویند فی سقرو عیون بقر خلاصه پس ملاحظه ماده عکاء که عکه است محتمل است که در قرب عیون بقر واقع است پس ببین تفاوت راه از کجاست تا بـه کجـا بر فرض کـه منظـور از این عکه عکـاء باشـد و حـال اینکه به حسب لغت صـحیح نیست احتمـال کلی می دهیم که از مجعولات عامه باشد زیرا که رویت می کنند از بعضی کتب

که شخصی از عکاء برای او آوردند به جهت فروش و مدتی گذشت و به فروش نرسید تا نزدیک بود فاسد شود پناه به ابوهریره برد و شکوه حال خود را نمود و او تدبیر کرد و حدیث در فضل پیاز عکاء جعل کرد و به پیغمبر (ص) نسبت داد و مردم هجوم کرده پیاز آن شخص را خریدند و نسخه اصل روایت را ندیده ام که عینا ذکر کنم و لهذا به اشاره اکتفا نمودم و از ابی هریره و امثال او اینگونه اکاذیب هیچ بعد ندارد و در اخبار صحیحه خودمان تصریح و تلویح به افتراهای آنها بر پیغمبر (ص) بسیار شده است پس بعید نیست که آن دو حدیث هم در همین موقع جعل شده باشد زیرا که در اخبار صحیحه ما که در بحار و عوالم و غیر آنها روایت شده ذکری از فضیلت عکاء ابدا ندیده ایم بلکه اسمی از آن ندیده ایم بلی در کتاب یواقیت که از عامه است در ظهور امام ثانی عشر (ص) از محیی الدین ابن عربی نقل می کند که آن حضرت ظهور می فرماید وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد و عالم را پر از عدل و داد می کند تا اینکه می گوید اسعد مردم بواسطه او اهل کوفه هستند تقسیم می کند مال را بالسویه و عدل می کند در رعیت تا اینکه می گوید که فتح می کند مدینه رومیه را به تکبیر با هفتاد هزار نفر از مسلمین از ولد اسحق و حاضر می شود ملحمه عظمی را که مأدبه خداست بمرج عکا هلاک می کند ظلم و اهلش را و اقامه می کند دین را و می دمد روح را در

اسلام عزیز می کند خدا به آن اسلام را بعد از ذلتش و زنده می کند آن را بعد از مرگش و جزیه می گذارد و می خواند به سوی خداوند به شمشیر تا آخر آنچه گفته و باز می گوید که در مرج عکا مائده ای است الهیه که خداوند برای سباع و طیور و هوام قرار داده و می گوید از اصحاب امام هم در آن جنگ کشته می شوند خلاصه که اخبار از عامه و شیعه به این مضامین وارد شده مگر مادبه مرج عکا که در اخبار ندیده ام مگر مادبه قرقیسا که در حدیث شریف می فرماید که طالع می شود مطلعی از آسمان پس ندا می کند که ای مرغان آسمان و ای سباع زمین بیائید و از گوشت جبارین سیر شوید و در حدیثی می فرماید که پیش از سفیانی و رایات شام بیرون می آید کسی که به سوی آل محمد (ع) می خواند نازل می شود ترک بحیره و نازل می شود روم به فلسطین و سبقت می گیرد عبدالله تا اینکه ملاقات کنند دو لشکر به قرقیسا [صفحه ۴۱۷] بر نهر و قتال عظیمی واقع می شود و مراد از نهر نهر فرات است و احتمال می دهم که کلام محیی الدین هم تعبیر از همین جنگ باشد زیرا که قرقوس بر وزن قربوس در زبان عرب به معنی زمین سخت ولی بی گیاهی است که گاه از آن آبی بجوشد محترق خبیث که گویا قطعه آتشی است و قرقیسا از همین ماده است و عکاء را هم که دانستی ماده آن که عکه است به همین معنی است پس احتمال کلی می دهم که تعبیر از همین جنگ باشد و اینکه بعضی از اصحاب امام

هم در آن جنگ کشته می شوند باید از همان کسان باشند که با آن شخص که داعی به سوی آل محمد است و در قرقیسا جنگ می کند و الا خود امام علیه السلام موافق ذیل همین حدیث که ذکر شد هنوز مدتی بعد از این باید ظهور بفرماید و اصحاب خاصه او با اویند و حاجت به این همه زحمت در تطبیق کلام محیی الدین نبود الا اینکه چون غالب آنچه ذکر کرده از مضامین اخباری است که شیعه و سنی روایت می کنند و این وجه تطبیق موافق معنی قرقوس که در معیار می کند کمال مناسبت داشته لهذا ذکر شد و اما حدیث که از عصمت و رجعت نقل کرده در کار این مرد حیرانم زیرا که پایه اشتباه کاری را به سر حد اعلی گذارده و اگر بنا باشد همه آنچه گفته جواب داده شود کتاب بسیار مفصل می شود چنانکه تا حال شده و مردمان تنبل منتفع نمی شوند باری هر چه خداوند خواسته خیر است پس عرض می کنم که این حدیث دلالتی بر مطلب او ندارد زیرا که این همان حدیثی است که از نزال بن سیره روایت شده و صعصعه بن صوحان از زمان خروج دجال سوال می کند و حضرت می فرماید که وقت آن را نمی دانم ولی علامات دارد بعد بنا می گذارد از معاصی خلق شمردن تا آنکه می فرماید و لعن آخر هذه الامه اولها تا اینکه می فرماید بعد از ذکر معاصی چند باز و ذم بسیار از مردم فعند ذلک الوحا الوحا ثم العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه بعد اصبغ بن نباته بر

می خیزد و از دجال سؤال می کنـد که کیست و حضـرت اسم و وصف و خروج او را از اصـفهان بیان می فرمایـد تا آنکه می فرماید یقتله الله عزوجل بالشام علی عقبه تعرف بعقبه افیق لثلاث ساعات من یوم الجمعه علی ید من یصلی عیسی بن مریم خلفه الا ان بعد ذلک الطامه الکبری قلنا و ما ذلک یا امیرالمؤمنین قال خروج دابه الارض من عند الصفا تا اینکه فرمود ثم ترفع الدابه راسـها فیریها من بین الخافقین به اذن الله تعالی عزوجل و ذلک بعـد طلوع الشـمس من مغربها تا آخر حـدیث شـریف و مراد از دابه الأرض به شـهادت اخبار بسیار خود حضرت امیر (ع) است که رجعت می فرماید عرض می کنم که در حدیث دیگر وارد شـده است از حضـرت امیر (ع) در کتاب المبین از مجموع رایق روایت شـده که دجال [صـفحه ۴۱۸] پیش از امـام (ع) خروج می کند و از اصفهان چهل روز می آید تا به دمشق و قصری برای او بنا می شود و پنجاه روز در دمشق می ماند و از آن طرف امام (ع) ظاهر شـده است و در حرم خـدا با عیسـی بن مریم ملاقات می کننـد تا آنکه با هم می آینـد به بیت المقـدس و بر آن سنگی که رسول خدا از آن بالا می رفت می نشینند و کتابی به دجال می نویسند و او را تحذیر و انذار می کنند و او تمرد می کنـد پس جنگ می کنند و جماعت بسـیار از اتباع او کشـته و به صـیحه جبرئیل هلاک می شوند و خود او فرار کرده به طبریه می رود و امام (ع) از پی او می رود و باز دجال منهزم می شود و به دمشق

بر می گردد که متحصن بشود و امام (ع) ملحق به او می شود و او را بعد از دعوت به اسلام و قبول نکردن او در نزد باب فرار پس به قتل می رساند و تمام قشون او را نیز می کشد تمام شد حاصل فقره حدیث حال ملاحظه کن و دو حدیث را که هر دو از حضرت امیر (ع) است با هم بسنج پس ببین که اینکه فرموده اند که خیر المساکن یومئذ بیت المقدس این در چه وقت است وقتی است که امام (ع) هنوز ظهور نفرموده بلکه دجال هم از حدیث معلوم نیست که همان اولی که معاصی مردم زیاد می شود باید بیاید بلکه سنت خداوند بر امهال و استدراج است و بسا سالها بگذرد بر این حال که دجال نیاید و امام (ع) هم تشریف نیاورد در حال زیاد شدن معاصی مردم فرموده اند که بیت المقدس بهترین مسکنها است و جماعتی هم از دوستان اهل بیت سلام الله در آن جبال بوده اند مثل اهل جبل عامل و در حدیث شریف مدح ایشان را فرموده اند و فرموده اند که میانه ایشان جماعتی هستند که انتظار می کشند والله یحب المنتظرین و معلوم است که مراد انتظار ظهور امام (ع) است خلاصه پس خیرالمساکن یومئذ یعنی در حال غیبت امام (ع) و اما در حال ظهور مسکن حضرت در کوفه است و سایر ائمه هم نیز موافق حدیث شریف در کوفه خواهند بود و اما استدلالات دیگرش که معلوم است که مناسبتی ندارد و استدلالاتی که از بیان کرده دیگر متناسب این است که اتباع میرزا یحیای ازل جواب بدهند و در نزد مسلمین محل اعتنا نیست باقی ماند

آیات و اخباری که دلالت می کند بر اینکه بیت المقدس ارض محشر است عرض می کنم اما آیه سوره حشر که اول الحشر بطور اختلاف تفسیر شده بعضی گفته اند بیرون رفتن بنی النضیر از مدینه اول حشر اهل ذمه بود از جزیره عرب یعنی اول بیرون کردن ایشان و بعد اخوان ایشان از یهود خارج شدند و بعضی گفته اند جلاء وطن آنها اول حشر یهود بود بسوی شام بعد محشور می شوند مردم روز قیامت به سوی زمین شام و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر (ص) فرمود به ایشان که بیرون بروید عرض کردند کجا برویم فرمود به سوی زمین محشر و اما [صفحه ۴۱۹] آنچه مصنف از معصوم درایت می کند که فرمودند رجعت هم در بر شام است از اخبار آل محمد (ع) دیده ام ولی در تفاسیر ذکر می کنند و مولای من اعلی الله مقامه همه ذکر فرموده است اما به این که مراد از اول حشر اول جلاء ایشان است به سوی شام و آخر حشرشان هم به سوی آن است در رجعت دلالت این کلام غیر از آن است که او روایت کرده و اما آنچه از قمی روایت کرده بلی در برهان قمی روایت کرده که زجره نفخه ثانیه است در صور و ساهره موضعی است به شام نزد بیت المقدس و از حضرت صادق (ع) روایت کرده است در حدیثی در تفسیر تلک اذا کره خاسره گاه برگشتند به سوی دنیا و خونهای خود را بتوانستند بگیرند بعد عرض شد فانما هی واحده فاذاهم بالساهره مراد چیست فرمود هر گاه انتقام کشیده شد از ایشان بدان مردند باقی می مانند ارواح ساهره که

نه خواب می روند و نه می میرند و در حدیث دیگر از علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر (ع) که ساهره زمین است بودند در قبور پس همین شنیدند زجره را بیرون آمدند از قبورشان پس مستوی شدند بر زمین عرض کنم که تعارضی در اخبار نیست و همه این معانی مراد است اما به این آسانی که مصنف خیال کرده است و مثل بازیچه اطفال که پادشاه بازی می کنند درست آورده نیست و هیهات که وعده های خداوند عاقبتش به این سستی باشد و اولا بدان که اخبار داله بر این مطلب متعدد است از جمله حدیثی است که در بحار از پیغمبر (ص) روایت نموده که جبرئیل مرا برد و سوال کرد که می دانی کجائی تو گفتم نه ای جبرئیل پس گفت این بیت المقدس است بیت الله اقصی در آن است محشر و منشر و نیز در حدیث دیگر است از عبدالرحمن بن غنم همینکه پیغمبر (ص) به کوه شرقی بیت المقدس رسید باد گرمی یافت و صدائی شنید فرمود به جبرئیل این باد که می یابم چیست و این صدا که می شنوم چیست عرض کرد که این جهنم است پیغمبر (ص) فرمود اعوذ بالله من جهنم بعد باد طیبی از دست راست خود یافت و صوتی شنید فرمود این باد که می یابم و این صدا که می شنوم چیست جبرئیل عرض کرد که این جنت است حضرت فرمود اسال الله الجنه و نظیر همین اخبار در باب کوفه وارد شده از جمله حدیثی که گذشت و در فصل الخطاب در حدیث دیگر از حضرت صادق (ع) در باب نماز پیغمبر (ص) در مسجد کوفه در شب

معراج فرمود که راست آن روضه ای است از ریاض جنت و وسطان روضه ای است از ریاض جنت و مؤخران روضه ای است از ریاض جنت و در باب وادی السلام هم که اخبار بسیار وارد شده و مصنف اشاره به آنها نموده و تاویل نموده است و نمی دانم جهت چیست که تاویل و ظاهر بسته به ملاحظه صرفه است در باب شام که آنها را [صفحه ۴۲۰] محبوس در عکاء نموده اند بظاهر می میرد و در باب وادی السلام که خداوند آنها را از آنجا رانند تاویل می کنند که قبور من والاه قبره و لفظ خبر نظرم می آید که قلوب من والاه قبره است ولی بالفعل حاضر نیست که ملاحظه شود علی ایحال انسان وقتی که تابع رای خود است هر چه می خواهد می گوید ولی وقتی که مطیع است باید همه جا رویه اطاعت را داشته باشد خلاصه و شرح این مطلب را به تفصیل نمی توان داد و همین قدر بطور اجمال و اشاره بیانی می کنیم و از ظواهر کتاب و سنت هم به حول و قوه خداوند تجاوز نمی کنیم و می گوئیم اگر چه در این اخبار و اخبار دیگر وارد شده است که حشر در نزد صخره بیت المقدس است یا در کوفه است ولی مراد از این فرمایشات نه این بیت المقدس ظاهری است و نه این کوفه ظاهری و نه عالم محشر این دنیا است بلکه خداوند همین که می خواهد محشور بفرماید خلایق را زمین و آسمان را بالتمام تغییر می دهد و خلقتی می کند که زوال و فنا در آن راه بر نباشد زیرا که خلق را از برای بقاء و دوام خلقت فرموده است چنانکه

در احادیث متعدده وارد شده است و این زمین و آسمان که دایم در تغییر و انقلاب هستند قابل بقاء و دوام نیستند زیرا که هر چه تغییرپذیر است یک وقتی فانی خواهد شد و به همین دلیل که شبهه در آن راه بر نیست امام (ع) ثابت فرمود که تغییر در خداوند راه بر نیست زیرا که تغییر منجر به فناء است و این مطلب واضح است به جهت اینکه وجود هر چیزی به همان صورتی است که خداوند او را بر آن صورت خلقت فرموده و بعد از آنکه تغییر در آن صورت راه بر شد تا آنکه آن را از صورت اول انداخت وجود آن چیز باطل می شود مثل اینکه در همه ی موالید بلکه بسائط این ملک این مطلب را ملاحظه می کنی که دایم در تغییر و تبدیل و فنا و زوال است پس خلق را که خداوند از برای بقا خلقت فرموده لا محاله باید آنها را خلقتی قرار دهد که تغییرپذیر و معرض حوادث دیگر نباشند و البته در این حال مکان و زمانی هم مناسب خود می خواهند زیرا که این زمین و آسمان که ملاحظه می کنی که خودشان دایم در تغییر هستند البته باعث تغییر موالید هم می شوند به جهت اینکه هر روز اثری غیر از سابق از آنها بروز می کند و هر قدر که مولود دنیوی معتدل و متین و محکم بشود به واسطه توارد حوادث مختلفه آخر فاسد می شود ولو اینکه در صورت اعتدال طول عمرش زیادتر بشود مثل اینکه دوام طلا از آهن به درجات بیشتر است اما معذلک طلا هم در این دنیا فاسد می شود

و از برای هر چیزی اجلی است و از این گذشته که در این عالم اعراض همچو ماده که از آن مولودی ساخته بشود که همیشه باقی باشد نیست و اگر چه معاد جسمانی است بالضروره اما حقیقه این اجسام است که معرض عوارض نیست و این است مقصود از آنچه در اخبار فرموده اند که تراب روحانیین در این خاک مثل سحاله طلاست در دکان زرگر که همینکه [صفحه ۴۲۱] آن خاک و خاکستر را شست و شو داد و زایل شد طلا برای او باقی می ماند خلاصه مطلب این است که برای یوم حشر این زمین و آسمان را تبدیل می کنند و آنها را پاک و پاکیزه از اعراض می کنند و این است که خداوند فرموده یوم تبدل الأرض غیر الأرض والسموات یعنی روزی که تبدیل می شود زمین به غیر این زمین و آسمانها به غیر این آسمانها و در حدیث فرمودند که بدل می شود زمین بنانی بسیار پاک که مردم می خورند از آن تا اینکه فارغ از حساب بشوند و حضرت علی بن الحسین (ع) در حدیث نفخ صور فرمود بعد امر می کند خداوند آسمانها را پس به حرکت در می آیند و می روند و امر می کند که کوهها را پس سیر می کنند و این است قول خداوند یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا یعنی پهن می شوند و بدل می شود زمین به غیر این زمین یعنی به زمینی که گناه بر آن نشده است و آن زمین بارزه است که نیست بر آن کوهها و نه نبات همچنانکه روز اول پهن شده بود و بر می گردد عرش خداوند بر

آب هم چنـانکه اول بود در حالی که خداونـد مسـتقل است به عظمت و قـدرت خود و از علی بن ابراهیم نقل شـده است قول خداونـد یوم تکون السـماء کالمهـل فرمود مثل رصاص و نحاس آب شـده هم چنین خوب می شود آسـمان و نیز از او در قول خداونـد یوم ترجف الارض والجبال یعنی خسف می شوند و کانت الجبال کثیبا مهیلا یعنی مثل ریگ فرو می ریزند و در قول خداوند و یسالونک عن الجبال فقل ینسـفها ربی نسـفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا از علی بن ابراهیم قاع آن چیزی اسـت که تراب بر او نیست و صـفصف آن چیزی است که نبـات بر او نیست خلاـصه سـخن اینکه به کلی اوضـاع عـالم دگرگون می شود و سـابق از مکاشـفات یوحنـا هم نقل کرده ایم که اورشـلیم جدیـد عالم دیگری است و این آسـمان و زمین برداشته می شود و آسمان و زمین دیگر می آید و اخبار هم منحصر به این چند حدیث نیست همه آنچه روایت شده در اوضاع محشـر و جنت و نار شاهـد این است که وضع دنیا بر می گردد و دنیا آخرت نیست و حضـرت امیر (ع) فرمود در جواب سؤال جـاثلیق که دنیا رسم آخرت است و آخرت رسم دنیا است و دنیا آخرت نیست و آخرت دنیا نیست هر گاه روح و جسم از هم جـدا شدند بر می گردد هر یکی به آنچه از آن ابتدا شده و از آن خلق شده عرض می کنم که همین بس است در فرق این دو عالم که باز حضرت امیر (ع) فرمود که مرگ مفارقت از دار فناء است و

کوچ کردن به سوی دار بقـاء حال خودت انصاف بـده که این همه فرمایشات که از خداونـد و انبیاء و اولیاء رسـیده که اوضاع عالم به کلی بایـد منقلب شود همه اینها به همین سـخنان واهی شـما می گـذرد و چه انقلابی در عالم حاصل شـده و چه وضـع پیش آمـده که سابق نبوده است همین کثرات است که از قـدیم بوده و حال هم هست همین مرور ایام است که از پیش بوده [صفحه ۴۲۲] و حـال هم هست و امـام (ع) در صـفت جهنم و خلـود اهلش می فرمایـد که مـدتی نـدارد که فـانی بشود و اجلی نـدارد که سـرآید خلاـصه و همین مرگ است که به منزله قلاده در گردن بنی آدم هست و دست از احـدی بر نمی دارد و در قیامت بایـد مرگ را ذبـح کننـد و این خرافات و تاویلات فاسده که حیوه به ایمان است یا به علم و غیر اینها مثمرثمری نیسـت مگر سـابق بر اینهـا نبوده و حـال هم مثل سابق بالفرض که افراد اهل علم بیشتر باشـند در باقی چه می گوئی به هر حال که آن کسـی که می خواهـد این عـالم فـانی را عالم بقاء بگیرد محتاج به جواب مجیبی نیست و گردش روزگار خود جواب او را می دهد و او را فانی می کند پس اورشلیم جدید و صخره بیت المقدس یا وادی السلم و کوفه و غیر اینها که در اخبار رسیده است که حشـر خلایق آنجا است همه صـحیح است ولی حقیقت اینها منظور است که عالم بقا باشـد که آن را به هر اسم که بخوانند صحیح است مثل اینکه میوه بهشت را به

هر اسم که بخوانند صحیح است و گاه هم ملاحظه مرتبه ها و مواقف قیامت را می کنند که پنجاه موقف برای این است و اختلاف اسمها به ملاحظه اختلاف موقفها است چنانکه در حدیث شریف عرض کردند به حضرت امیر (ع) که اختلاف آیات قرآن برای ما اسباب شبهه است فرمود چه اختلاف عرض کردند یکجا می فرماید تکلم می کنند یکجا می فرماید تکلم نمی کنند یکجا حال دیگر می فرماید و هکذا اینها با هم چگونه درست می آید فرمود که اینها هر یکی شرح حال موقفی از مواقف قیامت است و اختلاف در کلام خدا نیست و هم چنین است امر در این مقام که یک جا به اسم صخره بیت المقدس می خوانند یک جا به اسم کوفه یک جا چیز دیگر همه صحیح است و درست و اینها موقفها است و کلیه امور آخرت به خیالات ناقصه ی ما درست نمی آید و موافق وضع این دنیا هم نیست اگر چه آخرت هم در همین عالم است و خارج این عالم ملک دیگر نیست اما معذلک در همین عالم اعراضش مال اسفل مقام او است و حقیقتش بالاست چون آبی که آن را بزنند و کف کند و اعراض و اشکال غریبه در آن حادث شود همینکه دست از زدن آن برداشتند آبی می شود صاف و ته نما و همان آب اول است و این مثلی است تقریبی به هرحال که حیف این مطالب است که در این مقام ذکر بشود ولی الحمدلله مدارک این جماعت چنان منجمد است که درک نمی کنند و مثل این است که با دیوار سخن گفته باشیم لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا

یسمعون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها و غرض ما هم فهمانیدن آنها نیست بلکه غرض تنبیه ابناء جنس خودمان است که گول این مزخرفات را نخورند و امر خداوند را به این سستی نگیرند که هیچ فرقی در وضع پیش با اوضاعی که وعده داده اند نباشد مگر اختلاف اسم و پیغمبر فرمود که زائد یعنی آن کسی که او را در طلب کلاء می فرستند دروغ به اهلش نمی گوید و انشدک بالله کدام دروغ از این بالاتر است که تمام اوضاع این زمان با سابق بر یک نسق باشد [صفحه ۴۲۳] و یکی را دار بقاء یکی را مثلا نعمت بخوانند و یکی را بلا و یکی را دار عذاب بخوانند و یکی را امهال و استدراج و هکذا سایر آنچه فرموده اند و معذلک هر چه از هر جهت با کمال دقت نظر می کنیم سوای اختلاف اسمی بی مناسبت نباشد باری این مطالب تمام شدن ندارد ولی منظور ما اختصار است.

استدلال به خبر حضرت دانیال در مورد ظهور قائم

اشاره

گفته است و از سنه ظهور یعنی ارتفاع ندای او بلا ستر و حجاب حضرت دانیال علی نبینا و آله و علیه السلام خبر فرموده فصل ۱۳ دانیال در آن وقت سرور بزرگ میکائیلی که از جانب پسران قومت قائم است خواهد ایستاد و زمان تنگنائی که از بودن طوائف قابان زمان نبوده است واقع خواهد شد و در آن زمان از قوم تو هر کس در کتاب مکتوب است نجات خواهد یافت و خوابیدهای در خاک زمین بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهت حیوه ابدی و بعضی از برای شرمساری و حقارت ابدی و دانشمندان مثل ضیاء سپهری و کسانی که

بسیاری را به راه صداقت رهبری نمایند مانند کواکب تا ابدالاباد درخشان خواهند بود اما تو ای دانیال کلمات را مخفی کن و کتاب را تا به زمان انجام کار مختوم نما حینی که بسیار گردش کرده علم زیاده گردد آنگاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر یکی مرد ملبس شده بکتان به آن طرف نهر ایستاده بود و دیگری به این طرف نهروان یکی بمرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای نهر می ایستاد گفت که انجام این عجایبات تا به چند است و آن مرد ملبس شده بکتان را که بالای آبهای نهر می ایستاد شنیدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد و به حی ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمانها و نیم زمان خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوت قوم مقدس همه این حوادث به انجام خواهد رسید و من شنیدم اما درک نکردم و گفتم که ای آقای من آخر این حوادث چگونه خواهد شد او گفت که ای دانیال راه خود پیش گیر زیرا که این کلمات تا زمان آخر مخفی و مختومند بسیاری پاک و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از اینکه شریرانه رفتار می نمایند هیچ یک از شریران درک نخواهند نمود و اما دانشمندان فهم خواهند کرد و زمان رفع شدن قربانی دائمی و نصب شدن مکروهات مخربی یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشا حال کسی که انتظار کشیده به روزهای یک هزار و سیصد و پنج برسد اما تو تا به انجام کار راه خود

پیش گیر زیرا که به استراحت گذران نموده در انجام آن روزها در منصب خود خواهی ایستاد انتهی مقصود از روز سال است سفر اعداد فصل ۱۴ آیه ۳۲ و به شماره روزهائی که تجسس زمین می گردید چهل روز هر روز یکسال [صفحه ۴۲۴] بار گناه خود را خواهید کشید فصل ۴ خرقیل هر روزی را به جای سالی به تو دادم در این وحی مبارک از عظمت و بزرگی و هیمنه این یوم عظیم و ظهور اعظم قویم و حوادث و علایم آن بشارت فرموده و آنچه حال مقصود است بعد از اشراق حضرت ختمی ماب خلیفه ی ثانی اراضی مقدسه را تصرف فرمود و قربانی دائمی که اعظم فرایض یهود است منع نمود و بنی اسرائیل از آن اطراف طرد شدند و بعد از هزار و دویست نود سنه حضرت بهاء الله جل اسمه الأعلی را به حکم دولتین علیتین ایران و عثمانی و انصای دول متحابه با هفتاد نفر به مدینه ی عکاء وارد نمودند و بدء ورود در کوه کرمل از سفینه بیرون تشریف آوردند تا ظاهر شود آنچه را که فرموده از آسمان بر کوه کرمل مربی امکان نازل خواهد شد و کذلک تا تمام این وحی مبارک باهر گردد فسبحان ربی الاعلی من ان تسبق ارادته ارادات من فی الانشاء او یعجزه من فی الأرض والسماء لا اله الا هو المهیمن القیوم.

جواب

هوش از سر انسان می رود که پایه اشتباه کاری را تا به چه درجه گذارده و به چه کلمات که ابدا دلالتی بر مقصود او ندارد و خود را خوشحال کرده است و نقلی نیست امید است که

رفع اشـتباه هم بشود مشـروط به اینکه نظر کنندگان واقعا طالب دین باشند و به دقت در آنچه می گوئیم نظر کنند و اگر به این قناعت ندارند به اصل کتب رجوع نمایند و صدق سـخنان ما را دریابند پس بدانکه حضـرت دانیال علی نبینا و آله و علیه السلم در زمان حضـرت داود (ع) بود چنانکه از بحار ظاهر می شود که از کلینی ره روایت کرده از حضـرت باقر (ع) که خداونـد به حضـرت داود (ع) وحی فرمود که به بنده ام دانیال بگو که سه مرتبه معصـیت مرا کردی آمرزیدم اگر مرتبه ی چهارم معصیت کردی نمی آمرزم و آن حضـرت تبلیغ نمود و دانیـال سـحر برخواسـته مناجـات نمود و عرض کرد به عزت و جلالـ تو که اگر حفظم نکنی باز هم معصـیت می کنم تمام شـد حاصل خبر پس آن حضـرت در زمان حضـرت داود بوده است و پیش از داود هم مـدتی بوده چنـانکه موافق فصول اول کتـاب دانیـال آن حضـرت از زمانی که بخت النصـر بر بیت المقـدس غالب آمـده و جمـاعتی را باسـیری برد به بابل من جمله دانیال بود و در بخت النصـر اختلاف بسـیار است که آیا در چه زمان بوده حتی محل اختلاف است که آیا آنکه بنی اسـرائیل را برای خون یحیی کشت او است یا دیگری و در بحار از ابن اثیر در کامل نقل نموده که صـحیح این است که بخت النصـر همان است که بعـد از قتل شـعیا بر بنی اسـرائیل غالب آمد و فصول اول کتاب دانیال هم شاهد همین است خلاصه و بعد از آنکه این مطلب را دانستی حال عرض می کنم اگر فصول سابقه کتاب دانیال را ملاحظه

کنی خواهی یافت که همه این اخبار از همان گرفتاریهای بنی اسرائیل که بعد از یوشع بن نون (ع) و بعد از قتل شعیا (ع) بر ایشان رو داد و ظهور موعود بر خواستن داود (ع) است و ما اگر بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم سخن بطول می انجامد ولی [صفحه ۴۲۵] اشاره به مضامین فصل یازدهم هم باید کرد تا آنکه حل اشکال این فصل بشود پس بدانکه در فصل یازدهم ذکر جنگها که میانه سلوک جنوب با سلوک شمال واقع می شده است و مراد از ملک جنوب در این فصل ملک مصر و حوالی آن است زیرا که در اوایل همین فصل ۱۱ و اواخر آن قرینه این هست که جنوب در این مقام مراد مصر است چنانکه در آیه هفتم است که در جایش یعنی ملک جنوب و دختر او در جایش شاخه از ریشه هایش برپا خواهد ایستاد و با لشکری آمده به قلعه های ملک شمالی داخل خواهد شد و با آنها کارسازی کرده غالب خواهد آمد و نیز خدایان و سروران آن و الات پسندیده ایشان از نقره و طلا را اسیروار به مصر خواهد برد تا آخر آنچه ظاهر در همین است و چون این را دانستی بدانکه در بحار از ابن اثیر در کامل نقل کرده است که بعد از آنکه تابوت از بنی اسرائیل گرفته شد بعد از آن هیچ سلطانی را ملاقات نمی کردند مگر اینکه خائف بودند پس جالوت قصد ایشان را کرد و او ملک کنعانیین بود و ملک او مابین مصر و فلسطین بود پس ظفر یافت بر بنی اسرائیل و جزیه بر ایشان گذارد و توریه را

از ایشان گرفت پس خواندند خدا را که نبیی بر ایشان بفرستد که مقاتله بکنند با جالوت خلاصه غرض این است که مراد از ملک جنوب در اینجا جالوت است که از آن سمت آمده و در آخر همین فصل یازدهم است که در زمان آخرین ملک جنوب بر او هجوم خواهد آورد و ملک شمال با عراده ها و سواران و کشتیهای بسیاری مانند گردباد بر او خواهد آمد تا آنکه ذکر فتح ملک شمال و تسلط بر مصر و غارت آن را می کند و مراجعت نمودن به شام و قصر خود را میان دریا و کوه مقدس زیبا بپا خواهد داشت و ظاهر از این ترتیبات این است که مراد از ملک شمال طالوت است که خداوند او را بر بنی اسرائیل سلطان کرد و حضرت داود نصرت او را فرمود و ملک جنوبی را که جالوت بود هلاک فرمود بعد در فصل دوازدهم بلافاصله می فرماید در آن وقت سرور بزرگ میکائیلی که از جانب پسران قومت قایم است خواهد ایستاد و این سرور بزرگ محتمل است که مراد خود طالوت باشد و محتمل هم هست که حضرت داود باشد زیرا که بعد از کشتن جالوت بنی اسرائیل اقبال به آن حضرت نموده و طالوت هم دختر خود را به آن حضرت داد و سلطنت مال آن حضرت بود و طالوت و داود هر دو از بنی اسرائیل بودند که آنها را پسران قوم خواند پس این مدت هزار و دویست و نود روز یا سیصد و سی پنج روز مدت میانه رؤیای دانیال است تا وقوع این امر و زمان رفع شدن قربانی دائمی و نصب

شدن مکروهات مخربی همان است که در فصل یازدهم در آیه ی سی و یکم فرموده است و از طرف [صفحه ۴۲۶] او لشکرها خواهند ایستاد و پناه گاه مقام مقدس را پلید نموده قربانیهای دائمی را دفع خواهند کرد و مکروهات مخربی را بر پا خواهند نمود خلاصه آنچه از ملاحظه این فصول بر می آید این است که مراد ظهور طالوت و داود است که فساد را بر می دارند و سابق بر این هم که از صریح فصل یازدهم کتاب اشعیا و فصل سی و سیوم کتاب یرمیاه این مطلب را ثابت و محقق کرده ایم که مراد از این فرمایشات اخبار از ظهور داود و سلیمان علیهماالسلام است که به اسم و رسم و نسب از آنها خبر داده اند که بعد از این حوادث بر می خیزند پس دیگر جای شبهه نیست و باز می گوئیم که همین فصل دوازدهم دانیال که نقل شده اگرچه در بعضی کلمات با نسخه که نزد من موجود است از کتاب دانیال اندک تفاوتی داشت ولی چون مضر به مطلب نبود چندان متعرض نشده غرض این است که در همین عبارات ملاحظه کن ببین انجام این حوادث را از چه زمان خواسته است آیا هیچ اشاره در این مقام به بعثت خاتم (ص) هست که انجام حوادث را از بعثت یا هجرت تا آخر خواسته باشد مگر هر جا هر لفظ که ذکر شد این را در هر مقام می توان معنی کرد دانیال در این مقام سؤال از حوادثی که در زمان او پدید می شده کرده است و انجام آنها را هزار و دویست و نود روز معین کرده اند تو حالا

به هوس بـدون هیـچ شاهد و بینه حمل می کنی بر طول مدت از هجرت تا این زمان آن هم نه از هجرت بلکه از زمان عمر که بعد از هجرت بود و اقلا پانزده سال تفاوت حسـنات است و ملاحظه کن که رفع قربانی دائمی و نصب شدن اوضاع مخربی در آن زمان اول فساد بوده است زیرا که شرع توریه بر آن بوده و می بایست به آن عمل نمایند و رفع شدن آن جایز نبود ولی بعد از بعثت پیغمبر (ص) که شرع توریه منسوخ شده رفع شدن آنها فساد نیست بلکه اصلاح است و اگر چه عمر در هر حال مفسد بوده اما این امور به دستورالعمل حضرت امیر (ع) واقع می شده و بنابر همین بوده است که همه ی این احکام برچیده و منسوخ شود پس نظر به نوع اسـلام اینها فساد نبوده است و می بایست همین طور بشود و از وضع بیان این شـخص معلوم است که بعد از هزار و دویست و نود سال که اینها به شام رفته اند باز تشیید امر یهود کرده و شرع آنها را بر اسلام ترجیح داده است خلاصه چه بگویم در فسـاد این کلمـات و کجاست گوش شـنوائی که بشـنود و نمی دانم اقرار به این داری که دانیال پیغمبر خـدا بوده است و مخالفت امر پروردگار را نمی کند و اگر نسبت عصیانی به ایشان داده شود مراد ترک اولی است چنانکه محقق است و فـاش نمودن سـر پروردگـار از برای پیغمبر معصـیت بزرگ خواهـد بود و در این فصـل خداونـد حکـم فرموده که کلمات را تا انجام کار مخفی دار پس اگر این کلمات صحیح

است و از پیغمبر خـداست البته بعـد از انجام کار و گذشـتن این وقایع ابراز داده و سـبقت نگرفته زیرا که سـر خدا را فاش نمی کند و معصوم [صفحه ۴۲۷] فرمود من اداع سـرنا کمن قتلنا قتل عمدلا قتل خطاء پس اگر صـحیح است معلوم است که دخلی به وقـایع آخرالزمـان نـدارد زیرا که بـدیهی است که ابراز این مطـالب بسـا از دو هزار سـال بگـذرد که قبـل از این بـوده و اگر صحیـح نیست که محـل اعتمـاد و اسـتدلال هم نیست پس ملتفت نکته بـاش و نیز اینکه گفته که هر روزی یکسال است به چه دلیـل مگر عقوبت بنی اسـرائیل که عوض هر یک روز یکسال شـده حکما بایـد در این مقام هم اینطور بشود چه ملازمت میانه این دو است مقصود این است که یک حرفی زده بشود اعم از اینکه صـحیح باشـد یا نباشد و اما فقره کتاب خرقیل که به کلی مفـاد آن بر عکس است که می فرمایـد بـار گناه خانـدان یهوداه را چهل روز بکش هر روزی به جای سال به تو دادم و مطلب این است که عوض چهل سال معصـیت آنها تو چهل روز مبتلا باش پس این بر عکس مراد است بنابراین هزار و دویست و نود روز که چهـل و سه مـاه تقریبا می شود و سه سال و هفت ماه است بایـد مراد به این قاعـده سه روز و چهارده ساعت بشود زیرا که سالش یک روز بایـد بشود پس این خرافات چه چیز است که می سرائی در هر جا باید ملاحظه کرد و دید که چه مقصود دارند نه اینکه هر چه به زبان

جاری شد گفت یک منصف خدا ترس می خواهم که به دقت در کلمات او و عرضهای من نظر کند و ببیند که حق کدام است و باطل کدام.

استدلال به انجیل (مکاشفات یوحنا)

اشاره

گفته است در انجیل باب ۱۱ مکاشفات یوحنا آیه اینی چون عصا به من داده شد که برخیز و هیکل خدا و قربانگاه عبادت کنندگانی که در اویند بپیما و ۲ قصر بیرون هیکل را بگذار و مپیما زیرا ک به قبایل داده شده و شهر مقدس را چهل دو ماه پایمال خواهند نمود ۳ و دو شاهد خود را قدرت خواهم بخشید که پلاس پوشیده یک هزار و دویست و شصت روز اخبار نمایند اینها دو درخت زیتون و دو چراغدانند که نزد خدای زمین ایستاده اند و اگر کسی خواهد که آنها را ضرر رساند آتشی از دهان ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرو می گیرد که اگر کسی خواهد آنها را ضرر رساند آتشی از دهان ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرو می گیرد که اگر کسی خواهد آنها را ضرر رساند هم چنین باید که کشته شود و اینها قدرت بر بستن آسمان دارند که در ایام نبوت خود باران نبارد و قدرت بر ابرها دارند که به خون مبدل نمایند و زمین به هرگونه مصیبت که می خواهند گرفتار نمایند و در باب ۱۲ آیه ۱ و علامتی بزرگ در آسمان سر زد که زنی پوشیده بود خورشید را و ماه زیر پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره و آبستن شده از دردزه و عذاب زائیدن فریاد می نمود و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که ناگاه اژدهای بزرگ

آتشین که هفت سروده شاخ داشت و بر سرهای [صفحه ۴۲۸] او افسر می بود و دمش ثلث کواکب آسمان را جاروب نموده بر زمین ریخت و آن اژدها نزد آن زن که درد زادن بود ایستاده که چون بزاید بچه اش را فرو گیرد و زائید بچه ذکوری را که به عصای آهنین بر همه ی طوایف حکم خواهد نمود و آن بچه را ربوده نزد خدا و تختش رسانیدند و آن زن گریخت به بیابان در آنجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در آنجا او را یک هزار و دویست و شصت روز بپرورانند انتهی دو شاهد حضرت ختمی ماب و ولایت ماب روح العالم فداهما است که هزار و دویست و شصت روز که چهل و دو ماه می شود و هر روز یکسال است باید نبوت نمایند و زنی که خورشید پوشیده شد حضرت صدیقه طاهره است و خورشید خاتم انبیا است که به ظهور ولایت ظاهر می شود و دوازده ستاره ائمه هدی هستند و دوازدهمی ایشان حضرت صاحب العصر و الزمان است و ذکوری که به عصای آهنین بر همه ی طوایف حکم خواهد نمود این ظهور اعظم است و اژدهای بزرگ آتشین که هفت سروده شاح داشت و دمشق ثلث کواکب آسمان را جاروب نمود خلفای بنی امیه و عباسیه و ملوک ملت باهره هستند و در این وحی مبارک از شهادت حضرت سیدالشهداء روح الوجود لجوده الفداء و سادات علمائی که شهید شدند و یا از صراط مستقیم منحرف گشتند خبر فرموده و در قرآن گذشت یدبر الأمر من السماء الی الأرض و حدیث مشهور عند انقضاء المص بالمر

یقوم المهدی و احادیث اخری بسیار است و از قبل گذشت که حضرت قائم سلطنتش پنج یا هفت یا نوزده است و بعد سلطنت سلطنت سیدالشهداست و مقصود از ظهور قائم صاف کردن راه و مژده و بشارت به ظهور آن عالم پناه و مظهر الله است و شیخ احسائی در عصمت و رجعت نقل نموده که ملخص آن اینکه بیرون می آید حسین با قائم و هست صامت و بیرون می آید امیرالمؤمنین بعد از موت قائم به هشت سال پس مابین خروج سیدالشهداء و ظهور امیرالمؤمنین نوزده سال است و آن وقت اول سلطنت حسینی است.

جواب

پناه می برم به خداوند از شر شیاطین انس و جن که چگونه اسباب اضلال خلق را فراهم کرده اند و لولا ـ بطور اجمال می گوئیم که کلیه به این کتب اعتماد تامی نیست زیرا که صریحا در قرآن خداوند فرموده است ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا و اخبار آل محمد (ع) در تفسیر آن وارد شده که دلیل بر این است که تحریفات در این کتب واقع شده است و شاهد این مطلب بعد از این به تفصیل ذکر بشود و ثانی اینکه یوحنا که صاحب این انجیل و این مکاشفات است معلوم نیست که کیست اگر چه گفته می شود که این یوحنای دیلمی است و موافق فرمایش حضرت امام رضا (ع) که در بحار نقل شده در استشهاد بر نصاری یوحنای [صفحه ۴۲۵] دیلمی عدل مقدم بود نزد مسیح و در نزد او بود شهادت بر خاتم و اهل بیت او سلام الله باز از فرمایش آن حضرت معلوم

می شود که یوحنای صاحب انجیل غیر از آن باشد زیرا که اول آن که فرمود آن حضرت که حواریین دوازده نفر بودند و اعلم و افضل ایشان الوقا بود و اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنای اکبر باج و یوحنای بقرقیسا و یوحنای دیلمی بزجاد تا این که فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمی دهی مرا از انجیل اول وقتی که آن را گم کردید نزد که یافتید و که برای شما وضع نمود این انجیل را جاثلیق عرض کرد که انجیل را گم نکردیم مگر یک روز تا این که تر و تازه یافتیم پس بیرون آورد آن را به سوی ما یوحنا و متی حضرت فرمود که چه قدر کم است معرفت تو بر انجیل و علماء آن پس اگر هم چنین است چرا اختلاف کردید در انجیل و این است جز این نیست که واقع شده است اختلاف در این انجیل که امروز در دست شما است پس اگر بر عهد اول بود اختلاف در آن نمی کردید ولکن من افاده می کنم به تو علم این را بدان که بعد از آن که انجیل اول مفقفود شد جمع شدند نصاری نزد علمایشان پس گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و انجیل را گم کردیم و شمائید علما پس چیست نزد شما پس الوقا و مرقابوس به آنها گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما بیرون می آوریم آن را به سوی شما سفر سفر در هر یکشنبه پس محزون مباشید بر آن و کنایس را خالی نگذارید یا مختل نکنید پس به درستی که ما زود باشد که تلاوت بکنیم آن

را بر شما در هر یکشنبه سفر سفر تا این که جمع بکنیم کل آن را پس قصد کردند الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع کردند برای شما این انجیل را بعد از آن که انجیل اول را گم کرده بودید و این است و جز این نیست که این چهار نفر شاگردان شاگردان اولین بودند تا آخر حدیث و عبارت حدث محتمل است که طبقه سیوم شاگردان باشند یا طبقه دویم زیرا که فرموده است تلامیذ للتلامیذ الاولین پس اگر تلامیذا بخوانیم که الف را علامت نصب بگیریم و لتلامیذ الاولین را جدا بگیریم شاگردان سه طبقه می شوند و اگر تلامیذ اول را اضافه به دویم بگیریم و اولین هم صفت دویم دو طبقه می شوند علی ای حال شبهه نیست که تلامیذ اول نبوده اند و یوحنای دیلمی که عدل مقدم بود نزد مسیح از تلامیذ اول محسوب می شود و یوحنای صاحب انجیل شاید شاگرد او بوده و از او روایت نموده است علی ایحال کلیه اعتماد تامی به این اناجیل که نیست و اما مکاشفات که دیگر امرش به مراتب سست تر می شود و محقق نیست که این ها هم از همان صاحب انجیل است یا دیگری زیرا که دانستی که متعدد بوده اند که مسمی به یوحنا بوده اند و علی ایحال مکاشفه که برای او بشود بسیار مشکل است اعتماد به آن زیرا که [صفحه ۴۳۰] اثبات نبوت و رسالتی برای او نمی توان کرد و نصاری که در این کتب مینویسند یوحنای رسول اعتمادی به قولشان نیست چنان که بولس ملعون را هم رسول می نویسند و وصی حضرت عیسی (ع) شمعون بوده

است پس خود بخود اعتماد به رؤیائی که او دیده باشد چگونه می توان کرد و این که ما هم گاهی فقره از مکاشفات یا غیر آن نقل کرده ایم به جهت الزام تو است که معتقد به آنهائی خلاصه و ثانیا می گوئیم به چه دلیل این ایام که ذکر شده هر روزی را سال می توان گرفت مگر همین که در عقوبت بنی اسرائیل به این منوال شد همه جا و در کلام همه کس باید این طور بشود و اگر بنا باشد که دلیل دیگر بر مقدار این روز ملاحظه کنیم که قول خداوند ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون کلیت و عموم او بیشتر است و قیاس موردی خاص به مورد خاصی دیگر در هیچ شرعی جایز نبوده و اول کسی که قیاس نمود ابلیس بود ان کان و لابد حکم مسئله خاصه را از عمومات و کلیات بیرون آوردن اولی است زیرا که این از اقرار قیاس نیست و در اخبار تجویز شده است ولی معذلک آن هم برای ما مشکل است زیرا که اعراض در احکام بسیار است و باید همه جا مشابعت نصوص نمود پس بعد از آن که مسلم بکنی که مکاشفه یوحنا صحیح است باید دلیل دیگر بیاوری که روزش حکما یک سال است و بعد از آن بر فرض قبول هر دو مطلب قطعا یوحنا اگر کسی است که قول او مطاع است و مقصودش هم هزار و دویست و شصت سال بوده یقینا این وعده از چیزهائی که محتمل بدان باشد نیست زیرا که سابقا به ادله کتاب و سنت ثابت کرده ایم که در این امر توقیت

نمودن به طور حتم نخواهد شد و هر که توقیت نماید بدون ترس باید او را تکذیب نمود و حضرت صادق (ع) در همین باب فرمود که دروغ گفته اند وقاتون ما اهل بیتی هستیم که توقیت نمی کنیم بعد فرمود خداوند ابا فرموده مگر این که وقت موقتین را خلف کند انتهی و از باب بیست و چهارم انجیل متی سابقا نقل کردیم که خبر از آمدن مسیح (ع) است و مسیحان کاذب تا این که فرمود اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس انتهی و موقتین اهل حق توقیت نمی کنند مگر با شرط بدا و چه بسیار که بدا می شود به جهت امتحان و غیر آن مثل وعد موسی که سی روز بود و چهل روز شد پس بر فرض تصدیق همه مقدمات لابد این از اخبار بدائیه خواهد بود پس به محض وجود همچو خبری نمی توان دعوی هر مدعی را در آن وقت قبول کرد بلکه در صورت حتم بود فهم نمی توان قبول کرد زیرا که ممکن است که هم امام در آن وقت بیاید و هم غیر امام و هر دو هم دعوی امامت داشته باشند پس به این اخبار نمی توان امام را شناخت بلکه همان آثار امامت که خاصه او است باید گرفت نه به این سخنان واهیه و آثار امام هم همان هاست که در اخبار و آثار از معصومین [صفحه ۴۳۱] ما نقل شده و ما منتظر همچو امامی هستیم بلکه محتاج همچو امامی هستیم و اگر صاحب آن فضائل و مقامات نباشد خلق را حاجتی دست او نیست

و طبیب حقیقی آن است که درد را دوا کند و اگر قادر بر دوا کردن نیست طبیب نیست بلکه متطبب است خلاصه و بعد از این مقدمات می گوئیم که اگر این ایام و ابتدا و انتهای آن ها هیچ ربطی به عالم ظاهر ندارد که دیگر حاجت به این زحمات نیست از هر جا هر چه می خواهی بگو و اگر تطبیق با وضع ظاهر هم باید بشود چنان که خود تو می خواهی همه این سخنان را با تاریخ هجری درست بیاوری پس اولا از بعث پیغمبر (ص) تا آن زمان که تو منظور داری هزار و دویست و هفتاد و سه سال است و به چه دلیل می توان سیزده سال قبل از هجرت را از حساب انداخت یا آن زمان دعوت نمی فرمود و صدمات و زحمات اهل مکه را بر خود نمی گذاشت که چنین نیست پس جهت ندارد این مطلب و این یک اختلاف در حساب ثانی این که مولودی را که آن زن زائید به عقیده ی ما محمد بن الحسن صاحب الزمان (ع) است و به عقیده ی تو میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی تو ببین این حساب با کدام یک درست می آید زیرا که آیه این است که آن زن گریخت به بیابان در آنجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در آن جا او را یک هزار و دویست و شصت روز بپروراند پس اگر روز را سال حساب کنی از عمر شریف محمد بن الحسن عجل الله فرجه تا سنه ی هزار و دویست و شصت هزار و سه چهار سال تقریبا گذشته و دویست و پنجاه و

شش سال مثلا- از این حساب کسر است میرزا علی محمد شیرازی هم که در آن زمان بیست و سه چهار سال ظاهرا بیشتر نداشته پس هزار و سی و پنج سال کسر دارد و اگر در قید مطابقه با ظاهر نیستی اولا که دروغ می گوئی به جهت این که حساب ها را از هجرت کرده و اگر واقعا نظر به ظاهر نداری که پس خاتم انبیاء و ائمه اطهار (ص) پیش از هزار هزار عالم خلقت شده اند و فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و درباره علی بن ابیطالب (ع) فرمود مرحبا بمن خلقه الله قبل ابیه باربعین الف عام و حضرت آدم انوار معصومین را در ساق عرش دید و به آنها متمسک شد تا عصیان او آمرزیده شد و در نزد مسلمین شبهه در وجود مقدس ایشان پیش از همه چیز نیست پس این حساب ها چگونه تطبیق می شود و چه می توان از آنها فهمید و دین خود را به این بازیچه ها چگونه می توان باخت و آنچه گفته که در این وحی مبارک از شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) خبر داده است شاید منظورش این آیه است که در فصل یازدهم در شرح حال آن دو شاهد که باید هزار و دویست و شصت روز نبوت بکنند می گوید و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن حیوان که از گرد بی پایان برمی آید با آنها خواهد [صفحه ۴۳۲] جنگید و بر آنها دست خواهد یافت و آنها را به قتل خواهد رسانید می گوئیم که اول فرموده که این دو شاهد هزار و دویست و شصت روز اخبار نمایند و در ترجمه ی

دیگر است که نبوت نماینـد و در آیه ی هفتم است که چون شـهادت خود را به اتمام رساننـد و این ظاهر است که باید بعد از هزار و دویست و شـصت روز باشد و این هم با شـهادت حضرت سیدالشهداء (ع) تطبیق نمی شود خلاصه که حرف ها محض سخنی است که گفته شده بر فرض کمال مطابقه حجتی در آن نیست و اما آیه یدبر الامر من السماء و فقره حدیث ابی لبید که سابقا بیان آنها شد که هیچ دلالتی در آن ها بر مراد او نیست عصـمنا الله و جمیع المؤمنین من شـر الشیاطین به حق محمد و آل الطیبین صـلوات الله علیهم اجمعین و امـا آن چه از عصـمت و رجعت ملخص کرده در آن هم اشـتباه کاری کرده است زیرا که صریـح فرمایش ایشان این است که اولا سابق معین فرموده انـد از اخبار که مدت ملک قائم (ع) هفتاد سال است و بعد در ذیل حدیثی در رجعت سیدالشـهداء (ع) می فرماید یراد منه والله و رسوله (ص) و هم اعلم ان کره الحسین (ع) بعد ظهور القائم (ع) بتسع و خمسین سنه کما مر و یطول عمره و ملکه علی ما یظهر لی من احادیثهم خمسین الف سنه حتی تسقط حاجباه علی عینیه من الکبر و یربطهما بعصابه حتی یتمکن من النظر الی ان قال فیکون خروجه هـذا موافقا لظهور القائم (ع) لانه یـدرک من ملکه احدی عشـره سـنه و موافقا الخروج امیرالمؤمنین (ع) الأول لانه بعد موت القائم (ع) بثمان سنین الی آخر پس ببین تفاوت مسأله چه قدر است چون در حدیث وارد شده که سیدالشهداء (ع) می فرماید که بیرون می آیم

بیرون آمدنی که موافقت دارد خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم خودمان و حیوه رسول الله را و شیخ جلیل به انضمام با سایر اخبار شرح فرموده اند که رجعت سیدالشهداء (ع) بعد از پنجاه و نه سال از ظهور قائم است و عمر خود آن حضرت پنجاه هزار سال می شود و این خروج موافق قیام قائم هست زیرا که تمام مدت ملک قائم هفتاد سال است و سیدالشهداء (ع) یازده سال آخر آن را درک می کند و نیز موافق با خروج امیرالمؤمنین (ع) هست زیرا که آن حضرت هشت سال بعد از موت قائم (ع) خروج می کند این بود ملخص این فرمایش با آنچه پیش بیان فرموده اند پس أمیرالمؤمنین (ع) نوزده سال بعد از رجعت سیدالشهداء (ع) رجعت می کند و سیدالشهداء (ع) پنجاه و نه سال بعد از ظهور قائم (ع) خروج می کند و می بینی که قطع هم نفرموده اند بلکه به این قسم اخبار مختلفه را جمع فرموده اند حالا به این قسمی که جمع شده ببین این سنوات کدام یک با آ نچه بر شما گذشته موافقت کرده میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی با هم بودند و چهار و پنجسالی میرزا علی محمد زندگی کرده و کشته شد و میرزا حسینعلی خورده خورده بنای زمزمه گذاشت و مدت کمی گذشت و او هم مرد و پنجاه هزار سال نشد و همان کس که اعداد [صفحه ۴۳۳] کم را گفته اعداد بسیار را هم فرموده و آن چه هم فرموده درست فرموده است و اغراق ابدا در کلام ایشان نیست ولی شما خود را به تأویلات بی جا و عبث خوشحال می کنید و سودی نمی برید.

استدلال به اینکه مراد از موت و کری و کوری و حیوانیت در کلام انبیاء قابل تأویل است به کفر و شرک و بی ایمانی و شرارت

اشاره

بعد از

این ادله از بیان هم عباراتی نقل کرده و رد و بحث در این باب موکول به سوی طوایف مختلفه ی خودشان است ولی یک عبارت را به جهت تفریح خاطر مؤمنین و اعتبار ایشان می نویسم ملاحظه کنند که دیگر کلام از این مستهجن تر ولو آن که انسان عمد کند که خرافات بگوید ممکن هست یا نیست گفته است فلتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی سنه التسع کل خیر تدرکون فلتراقبن فرق اعظم و عظیم من اول ذلک الأمر قبل ان یکمل تسعه کینونات الخلق تظهر و ان کلما رایت من النطفه الی ما کسوناه لحما ثم اصبر حتی تشهد خلقا اخرا ذا قل فتبارک الله احسن المبدعین عرض می کنم آشنائی داشتیم که گاهی بر سبیل مزاح عبارات و اشعار عربیه و فارسیه به الفاظ فصیحه می خواند و هیچ معنی و مقصود نداشت و خدا می داند به مراتب از این عبارات مطبوع تر بود ملاحظه کنید که اگر کسی اندک سواد داشته باشد به این قباحت حرف می زند و چه قدر شبیه است بر مزاهای اطفال و بلها که شخصی می گفت که اگر گفتی چه در دامن دارم همه تخم مرغ ها را به تو می دهم و اگر گفتی که چند عدد است هر ده تا را هم خواهم داد خلاصه و بعد باز بنای تحقیق گذارده است که مراد از موت و کری و کوری و حیوانیت و سبعیت که در کلمات خداوند و انبیاء و اولیاء هست همه همان کفر و شرک و بی ایمانی و شرارت و نفسانیت و جهالت است که سبب تکذیب آیات و لقاء الله می شود و هر که تصدیق کند زنده خواهد

شـد و فقراتی از کتب آسـمانی که دلالـتی بر این مطلب داشـته نقـل کرده و این را مقـدمه قرار داده برای بیان معاد که به خیال خود کرده است.

جواب

در حقیقت کار مشکلی است که شخصی با عوام و جهال که دخل و تصرف در معقولات می کنند طرف بشود و گفتگو نماید زیرا که بر هیچ میزانی مسـتقیم نیسـتند که انسان از آن راه داخل شود ولی طرف ما در این بیانات کسانی هسـتند که دشمنی با جان خود ندارند و طالب راه هدایت هستند و امیدوار به فضل و کرم صاحب الامر صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین هستم که زبان آسانی مرحمت فرمایند که بیانی بکنیم که آن جماعت که منظور نظر مایند بهره مند شوند و چون او این مطلب را که ذکر کرده مقـدمه قرار داده است برای اصل مطلبی که دارد ما هم بیان این مطلب را از باب مقـدمه باید بکنیم و نوع این مطلب را هم که موت و کری و کوی به این معـانی که ذکر کرده اسـتعمال می شود منکر نیستیم ولی حقیقت آن را بایـد فهمیـد پس عرض می کنم و لاـ حول و لاـ قوه الاـ بـالله که خداونـد از برای انسان دو خلق قرار داده یکی این که خلق فرموده است همه ی اناسـی را و به هر یک آنها بر حسب قابلیت حیوه و چشم [صفحه ۴۳۴] و گوش و مشعرهای ظاهری و باطنی از خیال و فکر و علم و عقل عطا فرموده و بعضی از ایشان به حسب قابلیت از بعضی مشاعر محروم مانده اند و این خلق در این عالم که ملاحظه

می کنی اصل است از برای خلقت دویم و در این خلقت اول نیکی و بدی و کفر و ایمانی نیست و همه یکسان هستند و خلقت دویم آن است که انبیاء و اولیاء خود را به سوی ایشان می فرستد و ایشان را هدایت می فرمایند پس هر که تصدیق نمود مؤمن می شود و روح الایمان در او خلقت می شود و هر که تکذیب نمود کافر می شود و روح کفر در او ایجاد می شود این است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین یعنی مردم همه امت واحده بودند یعنی در میان ایشان اختلاف نبود و کفر و ایمانی نداشتند و اگر می خواهی بگو همه مؤمن بودند زیرا که خداوند به هر یک ایشان امر فرموده بود بشو پس موجود شده بود و بعد خداوند پیغمبران را فرستاد که ایشان را بشارت بدهند و بترسانند پس هر که تصدیق نمود روح ایمان در او خلق می شود و هر که تکذیب نمود روح کفر و نیز فرموده است سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی الذی قدر فهدی یعنی تسبیح بکن اسم پرورنده ات را که اعلی است و خلق فرموده پس مستوی نموده و تقدیر فرموده بعد هدایت فرموده و همچنین آیات دیگر به این معنی بسیار است و در اخبار آل محمد (ع) شواهد این معنی بسیار است و در کتب آسمانی نیز بیان آن هست چنان که در همین مقام مصنف از حضرت عیسی (ع) نقل می کند که فرمود تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت پدر را نمی توان دید تا کسی از آب و روح متولد

نشود در ملکوت خدا وارد نشود آن چه از جسم متولد شده جسم است و آن چه از روح متولد شده روح است تا آخر و این تولد تازه مراد تولد از روح الایمان است در انسان که این است خلقت دویم و روح الکفر هم که پیدا می شود نیز تولد تازه ای است نهایت محبوب نیست و الا از برای آن هم پدری است که شیطان باشد این است که خداوند فرموده و شارکهم فی الاموال و الاولاد و از نطفه ی آن پدر تولد می یابد خلاصه و این خلقت دویم نیز کلیت در حد خود مطابق است با خلقت اول پس همان قسم که در خلقت اول بر حسب قابلیت ها بعضی خلق کامل بودند و صاحب روح حیوه و عقل و علم و مشعرهای باطنی و اعضا و جوارح و بعضی ناقص بودند در خلق دویم نیز به همین منوال است و هر کس بر حسب قابلیت خود تولد جدید در او به وضعی می شود پس همان طور که در خلق کونی اولی ممکن بود که جنین بعد از آن که بدن او ساخته شد سقط شود و روح حیوه به او تعلق نگیرد یا آن که تعلق بگیرد و باز دو مرتبه بمیرد و روح از او خارج بشود هم چنین در خلق جدید و تولد تازه ممکن است که جنین سقط شود و حیوه پیدا نکند و ممکن [صفحه ۴۳۵] است که بعد از تعلق حیوه باز بمیرد و همان طور که ممکن بود که در بعضی مشاعر و آلات او اختلال به هم رسد و هر گاه می میرد در همه ی مشاعر

او اختلال حاصل می شد و بدنش گندیده و فاسد می گشت هم چنین است امر در تولد تازه اگر ایمان و تصدیق در او ابدا حاصل نشد به منزله ی جنینی است که سقط شده و اگر حاصل شد و باز مرتد گردید به منزله ی آن است که بعد از زندگانی می میرد و چون علت غائی همه ایجاد همین معرفت و عبادت و ایمان است احکام حیوه و موت و کوری و کری و غیر اینها در خلق به ملاحظه ی همان خلقت دویم و تولد تازه جاری می شود و این است که خداوند می فرماید فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور پس چه بسیار که به حسب بدن های کونی عمومی زنده اند و راه می روند و چشم و گوش دارند معذلک آنها را مرده و کر و کور بخوانند نظر به همان خلقت دویم که نقصی در او حاصل شده است ولی نکته در این مقام هست که باید ملاحخظه نمود و آن این است که این خلقت دویم و تولد تازه امری نیست که نسبت به خلقت اول به ظاهر استقلال داشته باشد بلکه آن خلقتی است که باید بر روی خلق اول گذارده شود چون رنگی که روی پارچه گذارده می شود که تا پارچه نباشد رنگ نمی شود و اشاره به این رنگ است قول خداوند که می فرماید صبغه الله و من احسن من الله صبغه بلکه مثل صورت کوزه که بر روی گل گذارده می شود و تا اول گل نباشد نمی توان صورت کوزه را ایجاد کرد و لابد باید صورت کوزه را روی گل بگذارند و هر جا که خواستند کوزه را ببرند

با گل بایـد ببرنـد که اگر خواستی گل را بگـذاری و صورت کوزه را با خود ببری و به آن منتفع شوی ممکن نیست و مقصود از گل ماده کوزه است هر چه باشد نه این گل ظاهری خلاصه و این است که در عالم ندیده ای که روح الایمان یا روح الکفر بـدون این که مثلا زید و عمروی باشد که این روح در او خلقت بشود همین طور خود آن روح موجود بشود و مسـتقل بایسـتد بلکه ناچار اول بایـد زیـد و عمرو موجود بشوند و بعد از این روح در آنها خلقت بشود و آنها وقایه ی آن روح باشـند و همان قسم که در اول این وقایه را می خواهد همیشه محتاج به آن هست مثل این که صـنعت کتابت لابد از برای شخصی حاصل می شود و صـنعت کتابت بـدون شـخص پیدا نمی شود و این امر در دنیا و آخرت همه جا جاری است و شـخص زید همه جا باید باشـد تـا روح الایمـان یا روح الکفر ثابت بمانـد و چون تا اینجا آمـدی باز می گویم که این روح الایمان اصـلش از نور شارع مقـدس است و به واسـطه دعوت او حاصـل می شود روح الکفر اصـلش از ظلمت شـیطان است و به دعوت او حاصل می شود ولی هر یک از این ها در انسان بر حسب قابلیت او بروز می کنـد و این نکته را باید نیکو دریافت [صـفحه ۴۳۶] که حل بسیار از مسائل به این می شود و مثل این مطلب مثل این است که آفتاب نوری یک رنگ و یک شـکل از او سـر می زند و اختلافی در آن نیست اما چون در

آینه های زرد و سبز و قرمز عکس می انـدازد در هر یکی به رنگ او می شود و به اسم او مسـمی می گردد و اثر مخصوص از او بروز می کنـد و اگر آن آینه مخصوص را بشـکنی آن رنـگ و شـکل مخصوص برای نور آفتـاب نمی مانـد و آن اسم از او برداشـته می شود زیرا که منشاء این رنگ و شـکل همان آینه بود که از میان رفت و نور آفتاب این رنگ و شـکل از او بروزی نداشت هم چنین است امر در این مقام شارع مقدس یک دعوت عامه می فرماید که خصوصـیتی در آن نیست و هر کسـی که آن دعوت را اصغا می کند قبول می نماید بر حسب قابلیت خود قبول می کند و اگر انکار می کند نیز بر حسب قابلیت خود او است و درجات ایمان و کفر به حسب اختلاف قابلیت ها در قبول و انکار مختلف می شود پس در مؤمنین آن کسی که قابلیت او از هیچ جهت نقص ندارد ایمان را به طور کمال قبول می کند و آن که در آن نقصی هست بر حسب نقص خود و هم چنین در منکرین کسـی که قابلیت او به همه نقایص ملوث است کفر او به اسـفل درجه می رسـد و هر که نقص او کمتر است درجه ی بالاـتر را قبول می کنـد و آثـار قـابلیت هـا در روح ایمان و کفر محسوس است و از این باب است که فرموده انـد که ناقص الخلقه و زایـد الخلقه که از حـد اعتدال خارج شده اند قبول ایمان نمی کنند و آنان هم که قبول می کنند بی شـبهه جمیع شان به یک درجه از ایمان نمی رسند چنان که فرمودند که از برای ایمان ده درجه

است و سلمان در درجه ی دهم است و ابوذر در نهم و مقداد در هشتم و همچنین است امر در سایر و ما منا الا له مقام معلوم و اشخاصی که در یک درجه هستند مسلم از برای هر یک یک خصوصیتی که به آن شناخته می شوند هست چنان که در صلحاء مؤمنین ملاحظه می کنی که به حسب درجه همه جزو صلحا هستند اما معذلک هر یک از خصوصیتی که به آن شناخته می شود دارد مثل این که در شکل ها اختلاف دارند و در صنعت ها هر کسی صنعتی دارد همچنین در متعلقات ایمان هر کسی به حسب قابلیت خصوصیتی دارد مثلا یکی در باب نماز اهتمامش بیشتر است یکی در باب روزه فرض کن یکی در فلان علم سعی دارد یکی در علم دیگر و هکذا و این جماعت اگر چه در شأن و رتبه همه مساوی هستند ولی به اختلاف حالات تمیز داده می شوند چون کوزه هائی که از یک گل بسازی هر یک آنها شکلی می گیرد که به آن شناخته می شود خلاصه حال فلان زید مؤمن را که در رجعت یا آخرت می آورند البته باید با همان قابلیت زیدی که از اول داشته و روح الأیمان را به مناسبت آن قابلیت به وضع مخصوص قبول کرده بیاورند تا زید آمده باشد که اگر آن قابلیت با او نباشد آن زید با آن ایمان خاص نیامده است مثل [صفحه ۴۳۷] این که آن نور سبز به آن درجه ی معین که در فلان آینه ای مخصوص از آفتاب جلوه کرده بود اگر بخواهی آن نور را به جای دیگر ببری لابد باید همان آینه را با

خود ببری و اگر آینه را شکستی آن نور مخصوص از دست تو می رود زیرا که نور آفتاب می ماند و در آن رنگ سبز نیست پس ملتفت نکته باش که رنگ مخصوص در آن درجه خاص تا این آینه هست هست و همین که این آینه برداشته شد دیگر آن رنگ نمی ماند پس آن مؤمن مخصوص در آن درجه از ایمان با آن صفت خاصه که به آن از اهل این درجه تمیز داده شده لازمه ی همین قابلیت زید است که اگر این قابلیت نباشد آن هم نخواهد بود پس در رجعت و معاد باید همان شخص زید بیاید که حقیقت عود نموده باشد و اگر شخص او نیاید هر چند نور شارع مقدس تابنده هست اما خصوصیت به کسی ندارد و اسم فلان مؤمن و فلان مؤمن روی آن نیست مثل این که نور آفتاب به خودی خودش اسم قرمزی و سبزی روی آن نیست و اگر گوئی که ممکن است که آینه ی اول را بشکنیم و آینه دیگر نظیر اول بسازیم عرض می کنم که این خیالی است که تو می کنی و در واقع چنین نیست زیرا که علانیه و محسوس می بینی که جمیع اوضاع عالم در یک دیگر اثر می کند حتی از برای زمان اثر است و از برای مکان اثر است از همه محسوس تر از برای قرانات و اوضاع فلک اثر است و اگر اهل نظر باشی خواهی دانست که آن قرآن مخصوص که الان واقع می شود که زید در این دنیا متولد می شود این قرآن نه پیش از این واقع شده و نه بعد از این واقع خواهد شد ولو به

حسب اسم گفته بشود که قرآن علويين مثلا در هر چنـد سال يك مرتبه واقع می شود اما اولا اگر ساير اوضاع فلك را ملاحظه کنی خواهی ديـد که اين غير از آن است نهايت علويين دو مرتبه قرآن کرده انـد اما ساير قرانات وضع ديگر است ثانی اين که بر فرض که در باقی هم موافقت بکنـد همين بس است که قرآن دويم بعد از اول واقع شده و البته به واسـطه ی تکرار در طبايع افلاك و زمين هر دو اختلاف حاصل شده چنان که اگر يك چوب به قوت مخصوصی بر بدن کسی بزنی و چوب ديگر باز به همـان قـوت بزنی البته دويمی اثر ديگر خواهـد داشت زيرا که بـدن صـدمه ی اول را خورده و تحملش برای دويمی کم شـده است مثل واضح تر مثلا يك مقدار به خصوص از سم الفار هست که می توان آن را خورد اما اگر همان را مکرر کردی اذيت بسـيار خواهد کرد و بسا انسان را بکشد پس اگر اين مطلب را دانستی بدان که بدون شبهه آن قرآن مخصوصی که حاصل شد علاـوه بر آن که طبـايع خود افلاك فرق می کنـد در زمين اثری مخصوص بروز می کنـد که چون همان قرآن تکرار بشود اثر ديگر حادث می شود زيرا که قابليت زمين تفاوت [صـفحه ۴۳۸] کرده و از اينجاست که منجمين نمی توانند حکم صـحيح بی اختلاـف بکننـد زيرا که اختلاـف حالات زمين را نمی داننـد پس اگر اين مطلب را دانستی بـدان که به اين تـدبير ظاهری نمی شود که قابليتی که امروز برای زيد خلقت شده مکررا با همين افلاك و عناصر قابليت ديگر نظير اول خلقت شود و خداوند

قادر هست ولی افعال خود را به اسباب جاری می کند و این اسباب از اول به این وضع قرار داده شده و نقص در خلقت حکیم نیست و عجز هم ندارد چنان که اگر نجار با اره برید و سوراخ نکرد نمی توان گفت که نجار عاجز است که با اره سوراخ نکرده بلکه این آلت که ساخته برای همین قدر کار است اما [مته] را هم ساخته است به جهت این که سوراخ هم بکند چنین رجعت نمودن و عود کردن اشخاص به اضواع این افلاك نیست و برای این خداوند اوضاع دیگر ساخته که به عینه اشخاص را برمی گرداند و با این که در قدرت خدا فرق نیست مع ذلك خیلی سهل تر و آسان تر از خلقت روز اول اما نه به وضع خلقتی که در این زمان می بینی که از ارحام سر بیرون می آورند و این است که در قرآن و اخبار آل محمد (ع) می بینی که در معاد اول خداوند همه ی اوضاع عالم را به هم می زند و بعد از آن خلق را برمی گرداند و جهت این است که تا این اوضاع سرپا است اشخاص برنمی گردند مگر این که قوتی خداوند بخواهد بر دست انبیاء و اولیاء خارق عادتی بروز دهد که بی کمك این اسباب عادیه باشد و جماعتی که پیش از این برگشته اند که در قرآن ذکر آنها شده و هم چنین جماعتی را که امام (ع) در ابتدای ظهور برمی گرداند همه به قوت اعجاز آن بزرگواران بوده و هست نه به این اسباب فلکی و ارضی و بعد از آن که آن حضرت تشریف آورد و اوضاع عالم

را برگردانید خورده خورده خلق بنا می گذارند رجعت کردن خلاصه پس به چشم عبرت در آن چه عرض کردم نظر کن و ببین که با این اختلاف آثار که در عالم مشهود است ممکن نیست که دو قابلیت خلق بشود که از جمیع جهات نظیر یکدیگر باشند بلکه هر یکی صاحب بدنی مخصوص و روحی مخصوص برای خودش می شود و روح الایمان یا روح الکفر در او بر حسب شخص او بروز می کند و هر کسی عملی و ثواب و عقابی خاص به خود دارد و به سخنان جاهلانه این جماعت گوش مده که همچو فرض کرده اند که خداوند معدودی خلق آفرید و هی اینها را می میراند و دو مرتبه زنده می کند پس هر ظهوری معاد ظهور قبل است و بعد از این باز به تفصیل رد این مطالب باید بشود پس این مقدمه را داشته باش تا به مطلب برسیم.

استدلال به این جمله (اذ قام القائم قامت القیامه عجاله) برای ظهور

اشاره

گفته است و در قرآن مجید بسیار است اموات غیر احیاء ولکن لا یشعرون و از قبل ذکر شد و در اخبار و آثار بی شمار است اذا قام القائم قامت القیمه فتشوا الکتب کی لا تضلوا و آن چه ذکر قیامت و ساعت و قیام [صفحه ۴۳۹] اموات از قبور و حساب و میزان و جنت و نار و حشر و نشر و مبدأ معاد است اولا ظاهر است بر این که کما بداکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیه الضلاله چرا علمای اعلام از ظاهرش بیرون می برند و به موهومی تعبیر می نمایند که عرفا و حکما و عقلایشان انکار دارند و ثانیا آن که جمیع مفسرین اجماع دارند که از

آیـات آن چه متعلق به ظهور و جنت و نار و قیامت و معاد و امثال ذلک است متشابه است و لا یعلم تأویله الا الله والراسـخون یا الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا هر دو یکی است و تأویلش را قبل از یوم تأویل یا باید معصوم بیان فرماید که منصوص است من لـدن صـاحب الظهور و یـا حضـرت قائم عجل الله فرجه که مؤیـد است من لـدن مکلم الطور و حال آن که یوم تأویل خود آیات ظاهر است و مـدل بر مقصود است و محتاج به تأویل و خروج از ظاهر نیست خود آیات ظاهر بل اظهر است چه که یوم تأویل و رجوع و ایاب است و یوم اخذ ثمره و نتیجه است و مصادیق آیات مشهود و معلوم و اگر هم محتاج به بیان باشد از معصوم به تلویح و کنایه که ابلغ از تصـریح است بیان شده چه که یوم تصریح نبوده و از اسرار بوده و اگر هم بیان نشده نفسی که به جمیع آیات و بینات و دلالات و معجزات و خوارق عادات و اسـتقامت لا مثل لها و تصـرف در ارکان عالم قیام بر امر الله فرموده بیان می فرماید باید به تمام خضوع و خشوع و تسلیم و رضا قبول نمائیم.

جواب

امـا در بـاب موت مطلب از آن چه بیان کردیم ظاهر شـد و اما در باب آن که روایت کرده اذا قام القائم قامت القیمه عجاله که همچو عبارتی از اخبار نظرم نیست و ظاهر این است که خواسته نقل به معنی کند و به این لفظ گفته و تعبیر درست نیاورده

و در اخبار بسیار است که قیامت و ساعت و یوم دین و غیر این ها را به قیام قائم تفسیر فرموده اند و در این مطلب شبهه نیست ولی این تفسیرات دلیل این نیست که قیامت و ساعت منحصر است به یوم قیام قائم بلکه دلیل این است که از برای قیامت دو معنی است بلکه سه معنی است که قیام قائم (ع) باشد و رجعت و قیامت به معنی اخص و اگر بنا باشد که یک معنی از برای آیه کردند منحصر در همان معنی باشد پس علم همه چیز در این قرآن به این کوچکی چگونه گذارده شده است نیست این مگر از این جهت که از برای هر آیه معانی بسیار هست و اثبات یک معنی نفی معانی دیگر را نمی کند و این است که در بحار از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود قرآن بر هفت حرف نازل شده و ادنی چیزی که برای امام است این که به هفت وجه فتوی دهد و حضرت باقر (ع) فرمود که از برای کتاب خدا ظاهری است و باطنی و معنی های چند و حضرت امیر (ع) فرمود که تأویل هر حرفی از قرآن بر چند وجه است و در اخبار متعدد است که از برای قرآن باطنی است و باطن باطنی و ظاهری و ظاهر ظاهری خلاصه پس اگر ساعت و قیامت را به قیام قائم تفسیر فرموده اند [صفحه ۴۴۰] دلیل این نیست که از برای آنها معنی دیگر نیست و باید در اخبار خودشان ملاحظه کرد و همانطور که او گفته تفتیش کنید که گمراه نشوید ما هم به اخوان خود

می گوئیم که تفتیش بکنید که گمراه نشوید در برهان روایت کرده است از حضرت صادق (ع) که فرمود ایام که مرجوه است سه روز است یوم قیام قائم علیه السلام و یوم کره و یوم قیامت عرض می کنم پس ببین که میانه ی این سه روز فرق گذارده و از هم جدا فرموده اند و در حدیث مفضل بعد از آن که حضرت صادق (ع) تفصیل زنده کردن عمر و ابوبکر و قصاص از آن ها را فرمود مفضل عرض کرد که ای سید من این آخر عذاب آن دو است فرمود هیهات ای مفضل به خدا قسم هر آینه رد کرده می شوندآن دو و حاضر می شوند البته البته سید اکبر محمد رسول خدا (ص) و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام و مؤمنین ماحضین و کفار ماحضین و هر آینه قصاص کرده می شود از آن دو از برای جمیعشان حتی آن که هر روز و شبی هزار مرتبه کشته می شوند و رد کرده می شوند به آنچه پرورنده آنها خواسته پس ببین که ذکر قیام قائم و رجعت و قیامت هر سه جدا از یکدیگر شده است و در عوالم از تفسیر نعمانی نقل کرده است از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود و اما رد بر کسی که انکار رجعت نموده است پس قول خدای عزوجل و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون یعنی به سوی دنیا و اما معنی حشر آخرت است پس قول خدای عزوجل است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و حاصل دو آیه این است که در باب رجعت می فرماید که آن روزی که

از هر امتی فوجی را محشور می کنیم و فوج بعض مراد است و آیه قیامت این است که می فرمایـد محشور کردیم ایشـان را و ترک نکردیم از ایشـان احـدی را پس کل محشور می شونـد در قیامت خلاصه و باز فرمود امام (ع) و حرام علی قریه اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی در رجعت حرام است بر اهل قریه که هلاک شـده انـد این که برگردند و برای این ها رجعت نیست و اما در قیـامت پس ایشـان رجعت می کننـد و مثـل قول خـدای تعـالی و اذا اخـذ الله میثـاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمه ثم جآءکم رسول مصـدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصـرنه قال ءاقررتم و این نیست مگر در رجعت مترجم گویـد که چون نصـر در مقامی است که از برای اعـداء قوت و قـدرتی باشـد و در قیامت چنین نیست ولی در دنیا است که اعـدا غلبه پیدا می کنند پس بایـد انبیاء خـدا به دنیا برگردنـد و نصـرت خاتم انبیاء را بکنند و باز آیات دیگر ذکر فرمود از وعده هائی که خداوند به ایشان فرمود که ایشـان را در زمین خلیفه فرمایـد و فرمود که همه ی اینهـا در رجعت است و نیز ذکر جماعتی از راجعین سابق فرمود خلاـصه مطلب این است که به این اصـرار اثبـات می فرمایـد حضـرت امیر (ع) که رجعت غیر از قیـامت است و آن روز دیگر است و این روز دیگر حالاـ این جماعت از میان درآمـده مطالب فهم [صـفحه ۴۴۱] شـده انـد و همه این ایام را به همین امروز می خواهند تأویل کنند و نیز از حضرت باقر (ع) روایت کرده است در شرح فرمایش حضرت

امیر (ع) که فرمود علی یـدی تقوم الساعه فرمود یعنی رجعت پیش از قیامت خداونـد نصـرت می کند به من و به ذریه ی من و مـؤمنین را و نیز عرض کردنـد بـه حضـرت امیر (ع) کـه آیـا حیـاتی پیش از قیـامت هسـت و بعـد از آن مرگ فرمـود بلی و از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمودند هر قریه که هلاک کرد خدا اهل آن را به عذاب برنمی گردند در رجعت پس این آیه از اعظم دلالـت است در رجعت زیرا که احـدی از اهـل اسـلام انکار نـدارد که کل مردم برمی گردنـد به سوی قیامت آن که هلاک شـده و آن که هلاک نشـده پس قول خدای تعالی لا یرجعون قصد فرموده است رجعت را پس اما به سوی روز قیامت برمی گردند تا این که داخل آتش بشوند خلاصه که اگر صد حدیث بخواهیم نقل کنیم که دلالت کند بر این که قیامت غیر از رجعت است و قیام قائم (ع) مقـدمه ی رجعت است میسـر است و در بحار و عوالم موجود الا این که ذکر همه موجب اطناب است و همین چنـد حدیث کافی است خاصه که مشـحون به آیات قرآن است و خداوند فرموده و لنذیقنهم من العـذب الأدنی دون العـذاب الاکبر که عذاب ادنی در رجعت است و عذاب اکبر در قیامت است چنان که در اخبار فرموده اند و در حدیث ابن سـلام است که عرض کرد به رسول خدا (ص) که خبر بده مرا از دنیا که چرا اسـمش را دنیا گفتند فرمود ای ابن سلام به جهت این که دنیا خلق شده است از دون آخرت و

اگر با آخرت خلق شده بود فانی نمی شد هم چنان که فانی نمی شود آخرت تا این که عرض کرد که آخرت چرا اسمش آخرت شد فرمود به جهت این که آن متأخر است از دنیا و بعد از دنیا است وصف کرده نمی شود سال های آن و احصا نمی شود ایام آن و نمی میرد ساکن آن عرض می کنم پس ملاحظه کن و انصاف بده که نه وقتشان یکی است و نه وصفشان یکی است و باز عرض کرد که خبر بده که مرا از شیئ که لا شیئ است و شیئ که بعض شیئ است و شیئ که فانی نمی شود از او شیئ فرمود اما شیئ که لاـ شیئ است این دنیا است که نعیمش می رود و ساکنش می میرد و ضوئش خاموش می شود و اما شئ بعض شئ وقوف خلائق است در صعید واحد پس آن شئ بعض شئ است و اما شیئ که فانی نمی شود از آن شئ پس جنت و نار است که فانی نمی شود از جنت نعیمش و کم نمی شود از نار و عذابش پس هر که از بندگان بگوید که نعیم جنت فانی می شود یا عذاب خدا منقضی می شود پس آن کافر است به خدا در هر چیزی خلاصه پس بر فرض که لفظ قیامت و ساعت بر هر دو استعمال شده باشد یا بر هر سه دلیل اتحاد آن ها نیست چنان که عرب لفظ عین را بر چشم و چشمه و طلا و کاسه ی زانو و غیر این ها استعمال می کند آیا این استعمال دلیل یکی بودن این ها است [صفحه ۴۴۲] نه والله که نیست این قول سوای خبط و قصد اضلال

مردم و اما استدلالی که به آیه ی شریفه کما بداکم تعودون کرده و گفته است که چرا علماء اعلام آن را از ظاهر بیرون می برند و به موهوم تفسیر می کنند که اسباب انکار شود می گوئیم در حقیقت تماشائی است که با آن همه اظهار فضل و علم که می گوید ظهور شده و ابواب علوم برای ما مفتوح شده است و همه ی آن حقایقی را که علمای اعلام شرح نموده اند موهوم خوانده و این معانی که خود می کند و دیده ای و خواهی دید که هر کس ادنی مسکه داشته باشد می فهمد که این ها خرافات است این ها را حقیقت پنداشته و حیف که نمی توان در این مقام درست تحقیق مسائل را نمود و الا می دیدی که موهوم سخنان او است یا بیانات علما خلاصه غرض او این است که به همین قسم که در این عالم اعراض ملاحظه می کنی که خداوند خلایق را از این عناصر به طریق معلوم که خوردن غذا و حصول نطفه در اصلاب و ترائب و اجتماع آن دو در ارحام باشد ابتدا فرموده و به همین قاعده نیز برمی گرداند یعنی باز می گیرد از هیمن عناصر و به هان قاعده ی روز اول خلقت می فرماید و همان ارواح معینه در این ابدان جلوه می کند چنان که بعد می گوید و سخن ما هم در آن مقام انشاءالله خواهد آمد خلاصه و دلیل او بر این همین است که فرموده هانطور که ابتدا فرموده شما را برمی گردید و گمان کرده حقیقت مراد را فهمیده و ما بر سبیل مثل می گوئیم که اگر از شخص فلسفی نسخه ای دست آوردی که نوشته باشد که هر گاه تدبیر روح

و نفس و جسد معین را به فلان قسم نمودی و آن ها را تطهیر و تعدیل کردی و به فلان قاعده و میزان ترکیب نمودی کسیری حاصل می شود که قطره ی او بر قنطار طرح می رود و جمله را ذهب کامل می کند و تو بگیری آن نسخه را و از روی همان چه نوشته به معانی که خود از او فهمیده با کمال دقت عمل کنی همین که عمل تمام شد نتیجه آن طوری که او گفته حاصل نشود بلکه قطره ای از آن قطره مثل خود را هم صنع و رزانت و سایر صفات ذهبی ندهد نه این است که تو یقین می کنی که البته حکیم را در این کلمات رمزی بوده است که من بر آن بر نخوردم و در عمل خود بر خطا رفته ام زیرا که نتیجه که ذکر کرده از این عمل حاصل نشد و یا این است که می گوئی در ذکر نتیجه هم مقصود او غیر ظاهر کلامش بوده پس اگر این احتمال دویم را درباره ی او دادی یا یقین کردی به آن پس البته او را حکیم نخواهی دانست و مردی لاغی و عابث و مغری به باطل خواهی شمرد و کدام اغراء به باطل از این بالاتر که کسی بیاید و به این تفصیل نسخه بنویسد که عمر عزیز و مال انسان را تلف کند به امید این که قطره را بر قنطار طرح کند و طلای سرخ حاصل شود و عاقبت هیچ ثمر بر آن مترتب نباشد سهل است که عمر و مال تحصیل شده را هم تلف کند در حقیقت اغراء به باطل از این بالاتر نیست حال

که این مطلب را از راه مثل دانستی می گویم که در [صفحه ۴۴۳] این آیه شریفه خداوند کیفیت عود را فرموده و تو به خیال خود مطلب را از آن دریافته ای ولی کلمات خداوند و فرمایشات معصومین منحصر به همین یک فقره که نیست در این مقام کفیت عود بیان شده و در جاهای دیگر باز بیان کیفیت شده و ذکر ثمره و نتیجه شده است و کیفیاتی که در سایر مقامات ذکر شده که مطابق با آنچه تو از این فقره فهمیده ای نیست علاوه با قطع نظر از آنها نتیجه هائی که برای عود و وصف هائی که برای معاد فرموده اند علانیه می بینیم که در این وضع که تو خیال کرده ای نیست پس چرا تو خود را در فهم خود متهم نمی کنی این همه که در کتاب خدا و اخبار ائمه ی هدی (ع) فرموده اند که شما را برای بقا خلقت کرده اند و به دار خلود و بقا باید بروید و این دنیا زایل و فانی است و آخرت باقی است اگر این سخنان محض حرفی است که واقعیت ابدا نداشته که سابقا گفته ایم که پس صرفه را همان ها بردند که از اول اعتقاد به معادی نکردند و شهوات زایله خود را برای امر زایل دیگر که بر طبیعت دشوار است ترک نکردند زیرا که اگر هر دو زایل است باز اقلا انسان به میل و هوای خود راه برود لذت او بیشتر است تا آن که خلاف میل خود راه برود مثل این که اگر طبیب جاهلی دوای بسیار بدمزه برای مریض تجویز کند که مناسب او نباشد که اگر این دوای بدمزه را هم

خورد باعث بهبودی او نمی شود نه این است که در همچو مقامی اولی این است که مریض همان چیزهائی که موافق طبع او است و خوش مزه است بخورد زیرا که اگر این دو مضر است دوائی هم که طبیب جاهل گفته آن هم مضر است و موافقت طبع در آنچه خودش خواسته مرجح است و اگر همچو اعتقادی درباره ی انبیاء و اولیاء داری و آن ها را معزی به باطل می دانی که وای به حال تو و اگر خیر آنچه فرموده اند واقعا و حقیقتا صحیح و درست است و دار آخرت خانه ی بقا است و خلق در آن مقام باقی اند که هرگز فانی نمی شوند و زنده اند که هرگز نمی میرند و اگر منعم اند نعمت آن ها به هیچ وجه شائبه ی عذاب ندارد و اگر معذبند شائبه ی نعمت در آن نیست و هکذا سایر آن چه فرموده اند این ها در خلق امروز که تو می گوئی دار آخرت برپا شده چه قسم درست می آید که همه زایل و فانی هستند بلکه تمام عالم فانی است و هیچ نعمتی خالص نیست و هیچ عذابی خالص نیست اگر می گوئی که اینها فنا نیست که مکابره و بهتان است و اگر می گوئی فنا است پس مصداق فرمایش معصومین چگونه ظاهر شده و اگر گوئی که این سخنان در ارواح است و ابدان همیشه در معرض فنا و زوال است عرض می کنم این سخن در همه ی زمان ها جاری می شود و ارواح و نفوس همیشه باقی بوده و هستند پس چه اختصاص دارد که یک روزی را دنیا گفتند و یک روزی را آخرت و دنیا را دار فنا گفتند و آخرت را دار بقا درست

فکر کن و انصاف بـده مردم در فهمیدن مطالب ملاحظه ی جهات و [صـفحه ۴۴۴] مطالب را نمی کننـد و گمان می کنند که مطلب را دست آورده انـد اگر فکر بکننـد خواهنـد دیـد که به این آسانی که به خیال خود مطلب فهم شده اند نیست و نیز می گوئیم که انبیاء و اولیاء به ما فرمودند که به مرگ ختم عمل انسانی می شود و اگر با ایمان رفت ایمان او زایل نمی شود و اگر بـا کفر رفت کفر او زایـل نخواهـد شـد و بـدون شـبهه دعوت خداونـد و اولیـاء خلق را به سوی ایمـان کار لغوی نیست و البته مثمرثمر هست و کـافر در معـاد محـال است که مؤمن شود زیرا که قضـای خداونـد درباره ی او مبرم شـده است و دیگر قوه و اسـتعداد ایمـان در کـافر نیست چنان که در صـفت عالم علوی فرمودنـد صور عالیه عن المواد خالیه عن القوه و الأسـتعداد پس دعوتی که انبیاء و اولیاء امروز می کنند ثمر آنچه چیز است کافر که مؤمن نخواهد شد و مشت بر سـندان زدن بی حاصل است بلکه در حین موت بنابراین است که اگر اقبال هم بکننـد از ایشان پذیرفته نیست چنان که خداوند از قول کفار فرموده که حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و از ایشان پذیرفته نیست بلکه در حقیقت دروغ هم می گویند چنانچه خداوند جواب می فرماید کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و در جای دیگر می فرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و نیز آن وقتی که فرعون مشرف بر غرق شد و اظهار

ایمـان کرد خداونـد می فرمایـد الآـن و قـد عصـیت قبل پس جائی که در حین موت پـذیرفته نیست بعـد از مردن و عود کردن چگونه پـذیرفته می شود بلکه در عود هم ایمـان نخواهـد آورد چنان که خـدا فرموده که اگر رد کرده بشونـد برمی گردنـد به سوی آن چه نهی کرده شدنـد یعنی به سوی کفر خود خلاصه سـخن این که در معاد دیگر کفر و ایمان تغییرپـذیر نیست و در این صورت دعوت کفـار به سوی ایمـان امری لغو و عبث خواهـد بود و اگر باز تأویل مزخرف بکنی چنان که حاصل حرفشان همین است که فایـده ی این دعوت هـا این است که این شـخص کـافر اقبـال بکنـد و آن وقت روح فلاـن مؤمن به او تعلق می گیرد و این است که اسم ائمه (ع) یـا انبیاء یا اولیاء را به همین خیالات بر سر مردم می گذاریـد و ما را از این مطلب جواب ها است یکی آن که در فصل سابق از باب مقدمه ذکر کردیم که چنین چیزی محال است و اگر اهل حکمت باشـی علانیه صدق آنچه را که عرض کردم خواهی دانست ثـانی این که می گوئیم که این شـخص کـافری که تو می گوئی که اقبـال می کنـد و روح فلاـن مؤمن به او تعلق می گیرد آیا خود او قبل از ایمان برای خود شخصی بوده انسانی و عملی داشـته و مسـتحق جزائی بـوده اسـت یـا نه اگر نبـوده که روی سـخن و دعـوت تـو بـا که بـوده و چرا رو به اسب و الاـغ نمی کنی که آنهـا را مـوعظه و نصحیت بکنی و اگر شخصی بوده است انسانی و البته مکلف بوده و از برای

او ثوابی و عقابی البته هست حالا که روح فلان مؤمن در او جلوه کرد روح خود او کجا رفت آیا [صفحه ۴۴۵] این بدن مظهر دو روح می شود پس کافر و روح مؤمن هر دو در این است و او را هم عـذاب می کننـد و هم نعمت می دهنـد یا آن که روح کافر از میان رفته و کجا رفته است آیا جزو هوا شـد و به کلی ثواب و عقاب او باطل شـد آیا آن هم به بـدن دیگر متعلق شد و در این بـدن نیز بـا روح صـاحب بـدن چگونه جمع می شونـد خلاـصه که درست فکر بکن ببین که این کلمات که می گویند سوای خرافات چیزی هست یا نیست و بعـد از همه ی این تفاصـیل این روح که به بدن تعلق می گیرد آیا کمالات و صـفات و آثاری که سابق داشت که به آنها شـناخته می شـد با او هست یا نیست اگر هست باید نشان بدهد و اگر نیست که این هم مثل سایر دعاوی باطله و اما آن چه گفته که این کلمات در قرآن به اجماع مفسـرین متشابه است تا آخر آن چه گفته در اول کتاب شرحی در این بـاب نوشـته ایم و بـاز هم در این مقـام می گوئیم اگر اعتقاد شـما این است اعتقاد ما این است که جمیع کلمات کتاب بلکه غیر کتاب نیز همه بر ما متشابه است بلکه مجهول صـرف و اداه معرفت در ما گـذارده نشـده مگر هر چه خداوند به وساطت اولیائش بر ما تعریف فرمایـد و ایادی تعریف ایشان مختلف است ایادی عامه دارنـد و ایادی خاصه و قرآن از جمله ی چیزها است

که باید ائمه ی اطهار (ص) به ایادی خاصه خود تفسیر آن را به ما بفهمانند و مراد این است که به نطق از ایشان و سمع روات امناء و نقل کردن به سوی ما بایـد تفسیر آن را بفهمیم و یا امام (ع) با صـفات خاصه امامت ظهور فرماید و بنمایانیدن صـفات خود تعریف نفس مقـدس خود را اولا برای ما بفرماید و بعد بیان فرمایند از معانی قرآن آنچه را که صـلاح دانند و امروز هنوز این سـعادت را نیافته ایم که امام (ع) ظاهر شود ولی همان قدری که صلاح دانسته اند از سابق در اخبار خود بیان فرموده اند و ثقـات و امنا برای ما نقل کرده انـد و آن چه مشایـخ ما اعلی الله مقامهم در بیان آیات فرموده انـد همه مأخوذ از فرمایشات اهل بیت است که یک کلمه از رأی و هوای خود نفرموده انـد و هر که تصـدیق ندارد اگر اهل نظر است خود باخبار اهل بیت (ع) رجوع کنـد و الا سؤال کند تا صدق این دعوی را مشاهده کند و در این صورت که تمام آن چه فرموده اند به تبعیت اهل بیت عصـمت و طهارت (ص) بوده است هر که می خواهـد انکار کنـد و هر که می خواهـد تصـدیق کند ما را غمی از آن نیست و تفصیل زیاده بر این هم حاجت نداریم.

استدلال به آیه شریفه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث)

اشاره

آیـاتی چنـد در این مقـام شاهـد بر مطـالب خود آورده از جمله این است یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلنقاکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه لنبینن لکم و نقر فی الارحام ما نشاء

الی اجـل مسـمی ثم نخرجکم طفلاـ ثم لتبلغـوا اشـدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی [صـفحه ۴۴۶] ارزل العمر لکیلا یعلم من بعـد علم شـیئا و تری الأرض حامـده فاذا انزلنا علیها الماء و اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیـج ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کـل شـئ قـدیر و ان الساعه اتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و تفسـیر این آیه ی مبارکه را این آیه مبارکه می فرماید ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور بالاجماع قبور غفلت مقصود است.

جواب

اولا از . . . این اجماع که بیرون نباید رفت زیرا که در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است از معصوم که در تفسیر این آیه فرمود که یعنی این جماعت نمی شـنوند از تو هم چنان که نمی شنوند کسانی که در قبرها هستند پس معلوم است که مراد این نیست که این جمـاعت در قبرهـا هسـتند و چگـونه می توان ایشـان را حقیقت مرده خوانـد و حـال این که از برای میت تکلیف نیست و ثواب و عقـابی بر آن چه در حال موت از او دیـده می شود متفرع نیست ابـدا و اگر بنا باشـد که تکلیف داشـته باشـند پس همه ی اموات عالم باید معذب بشوند زیرا که تمام عبادات از ایشان فوت شده و بالبداهه اگر کسی در میان مردم راه برود و بالمره جمیع اعمال خیر را ترک کنـد معاقب خواهـد بود پس اگر مردگان هم مثل احیاء مکلفنـد پس دیگر خلقت جنت لغو خواهد بود زیرا

که همه به این درد مبتلایند حال کافر را که در بعضی مقامات مرده خوانده اند اگر واقعا همین مرگ مراد است پس دیگر تکلیف از برای او نیست و مستحق ذمی هم بر کفر خود نمی شود زیرا که شأن میت همین است و عقابی هم از برای او نباید باشد و همه ی اینها از ضرورت اسلام بلکه همه ملیین بلکه خود شما که در حقیقت همه ی ملل را پشت سر انداخته اید خارج است پس مراد از این موت که در این مقامات فرموده اند موت اختیاری است که انسان به اختیار خود روح الایمان خود را می میراند و به اختیار خود طلب حیوه می کند چنان که فرمود استجیبو الله و للرسول اذا دعاکم لنا یحییکم و بنابر قول تو بعث و نشور مخصوص است به همین جماعت که به موت اختیاری روح الایمان خود را می راینده اند و وقتی از خواب غفلت بیدار شده مبعوث می شوند پس سخنی از گذشتگان نیست و ما و تو هم که می میریم به کلی باطل و فانی می شویم پس مثل همان جماعت که گفتند من یحیی العظام و هی رمیم ما هم بگوئیم و اگر می گوئی که همان گذشتگان به این قسم زنده می شوند و به ثواب و عقاب خود می رسند می گویم اولا در کفار گذشته چه می گوئی زیرا که کافر را چه گذشته و چه حال ولو در میان مردم راه رود مرده می خوانی پس بنابراین از برای کافر عودی نیست زیرا که بلاشک در معاد جمیع خلق باید زنده بشوند حتی کفار و عذاب خود را بچشند و اگر آرزوی مرگ را هم در جهنم بکنند [صفحه ۴۴۷]

نخواهند دید چنانکه خداوند فرموده و استفتحوا و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه و لا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ و در اخبار فرموده اند که مرگ را در میان بهشت و جهنم به صورت کبشی املخ ذبح می کنند که اهل بهشت و جهنم دیگر مرگ را نمی بینند و تو مرگ را به معنی بیداری از خواب غفلت معنی می کنی از برای کافر که البته چنین بیداری نیست پس از برای کافر عودی نیست و عقابی بر کفر خود نمی بیند پس در کمال آسودگی به لوازم کفر خود بپردازد و ثانی اینکه به اعتقاد تو هر گاه این کافر از خواب غفلت بیدار شد می شود معاد یک مؤمنی از سابقین و غفلتی که پیش در حال کفر داشته به این قاعده باید این مرگ همان مؤمن باشد پس درست ملاحظه کن ببین چه همه مفاسد بر این مترتب است و هرگز در هیچ آیه کتاب یا سنت دیده که فرموده باشند مؤمنی که از دنیا می رود زمانی بر او می گذرد که کافر می شود به خدای خودش و این است مرگ او و بعد دو مرتبه ایمان می آورد و این است حیوه او و بعث او و اگر اینطور است معنی این آیه چیست که فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس اگر ممکن است که کفر عارضشان بشود چگونه احیا هستند و اگر می گوئی که کافر شخص دیگری است و مؤمنی که عود می کند در بدن کافر شخص دیگر

همان سؤال پیش را می کنیم که شخص کافر کجا می رود و آیا آن موهومی بود مثل سراب یا وجودی داشت خلاصه درست در کلمات این جماعت غور بکن ببین سوای خرافات هیچ هست یا نه.

استدلال به آیه شریفه (لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین)

اشاره

و از جمله آیات اینها است و لقد خلقنا الأنسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیمه تبعثون و من آیاته انک تری الارض خاشعه فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت ان الذی احیاها لمحیی الموتی و انه علی کل شی قدیر اول کیفیت خلق انسان را فرموده و بعد خلق و عود نبات را و بعد فرموده ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی تا اینکه احیاء اموات را به موهوم تعبیر ننمائیم همین قسم آیه الله جاری شده و سنه الله التی لن تجد لسنته تبدیلا و لا تحویلا را دیده ایم که همین قسم که خلق فرموده عود می فرماید چه که این عالم مزرعه ی آخرت است و اول باید جمیع این مراتب در این عالم واقع شود و با هیچ امری هم مخالف و مغایر نبوده و با همه ی عوالم مطابق و موافق است.

جواب

این مطلب صحیح است که این آیات همه مثل است برای کیفیت احیاء و از این آیات صریح تر هم هست چنانکه می فرماید و نزلنا من السماء ماء مبارکا [صفحه ۴۴۸] فانبتنا به جنات و حب الحصید والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج و در برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده که این جواب از قول ایشان ائذا متنا و کنا ترابا ذلک رجع بعید پس فرموده است خداوند که هم چنانکه آب

را هر گاه نازل بکنیم از آسمان پس بیرون می آید نبات از زمین هم چنین شما هم بیرون می آئید از زمین و در کتاب المبین از حضرت امیر (ع) نقل فرموده است در حدیثی بعد از ذکر این آیات و امثال آنها که اینها مثالی است که خداوند اقامه فرموده از برای ملحدین به آن حجت را در اثبات بعث و نشور بعد از موت و مصنف عیش کاملی کرده که دلیل دست آورده بر اینکه به همین قاعده توالد و تناسل که در ظاهر ملاحظه می کنی معاد هم بعینه به همین وضع است و الان مردم در حال معادند و گمان کرده که با هیچ جا هم مغایر و مخالف نیست و حال اینکه از آنچه عرض کردم دانستی که با همه جا مخالف است و ابدا صفاتی که از برای معاد و عائدین هست در ظاهر راست نمی آید و شان متدین این است که همینکه دید آن صفات ظاهر نشد بگوید پس معلوم است که مقدمات را نفهمیده ام و الا حکیم اغراء به باطل نکرده است خلاصه و در کتاب المبین نقل فرموده از برهان از حضرت پیغمبر (ص) در حدیث نفخ صور بعد از نفخه ی اولی که تمام خلایق هم می میرند حتی اسرافیل که دمنده ی صور است و سایر ملائکه و بعد کیفیت احیاء اموات را بیان می فرماید که خداوند آبی از آسمان هفتم از بحر حیوان نازل می کند که شبیه منی رجال است و چهل سال بر زمین می بارد و می شکافد زمینها را و داخل می شود زیر زمین به سوی استخوانهای پوسیده پس می رویند ابدان به آن آب همچنانکه زرع بمطر

می روید خداوند فرموده و هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته تا آنکه فرموده است کذلک نخرج الموتی همچنانکه بیرون آورده نبات را هم چنین بیرون می آورد باب حیوان پس جمع می شوند عظام و عروق و لحوم و شعور پس بر می گردد هر عضوی بجای خودش که در دنیا بود پس بر می گردد هر موئی به هیئت خودش که در دار دنیا بود پس ملتئم می شوند اجساد به قدرت خداوند جل جلاله و باقی می مانند بدون ارواح بعد از آن خداوند اسرافیل را مبعوث می کند تا اینکه نفخه ی ثانیه را بدمد و همه را زنده کند به تفصیلی که در حدیث شریف فرموده است و قطعا مصنف اگر بر این فقره حدیث گذرد خواهد گفت بحر حیوان که همین اناسی هستند که حیوه دارند و ماء حیوانهم ماء خود آنها است که فرموده اند شبیه منی رجال است و هیهات که مراد این باشد زیرا که آنکه این فرمایش را فرموده باقی فرمایشات را هم که در صدر همین حدیث و باقی اخبار هست نیز فرموده است ملاحظه کن که اول می فرماید که تمام اهل زمین و آسمان باید بمیرند [صفحه ۴۴۹] و چشمه های زمین فرو رود و آنها خشک شوند و بناها خراب شود و اشجار و کوهها و دریاها در هم ریزند و بعض داخل شوند در شکم زمین واحدی صاحب روح نماند که جواب دهنده باشد طوری که خداوند خود جواب خود را می فرماید و تو امروز در این عالم نظر کن ببین امر اینطور است یا هر سری صدائی دارد و هر کسی دعوی می کند و دعوت خداوند هم به

ایشان می رسد اما همینکه می فرماید لمن الملك غالب می گویند لنا لا لك زیرا که اگر اقرار دارند که لله الواحد القهار چرا آنچه در ملك است در غیر رضای او صرف می کنند و اگر می گوئی که خیر اینها امواتند و مجیب هم خداست و همه را هم خود در راه رضای خود صرف می کند عرض می کنم پس معنی این فرمایشات چیست که در همین حدیث پیغمبر (ص) می فرماید که بعد از آنکه باقی ماند ملك از برای خدای واحد قهار می فرماید خداوند به دنیا که ای دنیا انهارت کجا است و اشجارت کجا سکانت کو عمارت چه شدند پادشاهان کجایند پسرهای پادشان کجایند جبابره کجا رفتند ابناء جبابره کجا رفتند کجایند آنها که رزق مرا خوردند و در نعمت من متقلب شدند و عبادت غیر مرا کردند پس احدی جواب او را نمی گوید پس خود خداوند می فرماید لله الواحد القهار تا آخر حدیث این سخنان یعنی چه اگر به معانی دور از صواب می گوئی که همین امروز در دنیا همین طور است می گویم پس همه ی این سخنان که شیطان مردم را اغوا کرد و آنها معصیت خداوند را نمودند و در ملك ظلم و فساد و جور نمودند و دعوی الوهیت و ربوبیت کردند و رزق خداوند را خوردند و کفران نعمت او کردند همه ی این حرفها موهومات است و هیچ طور نشده بود و بیهوده ما را دعوت به طریق مخصوص می کردند و اگر اینها شده است پس در نزد نفخ صور باید همه ی اینها زایل بشود که کلمات خداوند مصداق داشته باشد حال امروز چه شده آیا همه ی اینها زایل شده که به

ما بفهمان زوال آنها رايا نشـده پس چگونه قيامت سـرپا شـده يا از اصل نبوده پس اين افتخارات خداوند در اين مقام چه معنى دارد نيست و نبوده كه قابل اين سخنان نيست پس مراد از اين آيات و اين فرمايشات اين وضعهاى ظاهر ابدا نيست و وقتى بايد بيايـد كه همه ى اين اوضـاع عيانـا شـهودا واقع شود و تو ملاحظه كن همين مثل را به عينه در جاى ديگر براى حيوه دنيا و فناء آن مى فرمايد و اضـرب لهم مثل الحيوه الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فاصبح هشيما تذروه الرياح و كان الله على كل شـى مقتـدرا و در جاى ديگر مى فرمايـد انما مثل الحيوه الـدنيا كماء انزلناه من السـماء فاختلط به نبات الأرض مما ياكـل النـاس والأنعـام حتى اذا اخـذت الأرض زخرفها و ازينت و ظن اهلها انهم قادرون [صـفحه ۴۵۰] عليهـا اتاها امرنا ليلا او نهـارا فجعلناهـا حصـيدا كـان لم تغن بالأمس كـذلك نفصل الايات لقوم يتفكرون پس ببين كه مثل حيوه دنيا كه فانى است و زايـل مى شود به خلق نبـات و فنـاء آن بعـد از وجود زده شـده و مثل احياء خلقهم بعـد از موت نيز به اخراج نبات از زمين زده شـده نهايت چون خلق زنـده مى شونـد كه باقى بماننـد در آن مقامات ديگر ذكر فناء نباتات را نمى فرمايد اما در اين مقام كه مقصود فناء دنيا است يك جا مى فرمايـد كه مى گردد گياه خشك شـده كه بادها آن را متفرق مى كنـد يكجا مى فرمايـد كه آن را درو مى كنيم طورى كه گويا روز گذشته هم بپا نايستاده بود پس ملاحظه كن كه اين وضع

که در دنیـا مشاهـده می شود از خلق نبـات و حیوان از اول تـا آخر مثـل همـان حیوه دنیـا است که فانی و باطل است و در مثل آخرت ذکر فناء نبات را نمی کنند محض اینکه فنائی در آن مقام نیست پس در آنجا مراد صرف تمثیل به کیفیت خروج است و شـبهه نیست که اگر کیفیت خروج همین وضع عرضـی دنیائی باشـد از لوازم آن فناء خواهد بود و اگر چه این سـخنان که ما می گوئیم از قرار معلوم سـبب الزام شما نمی شود زیرا که شما مضایقه از این فناء ندارید اما عرض کرده ایم که روی سخن ما بـا مسـلمین است که بـا جـان خود خصـمی ندارنـد و می گوئیم که مراد از این مثلها صـرف همین قـدر است که بعـد از آنکه بـدنهای ما و شـما در این خاک پوسـید مثل بـذری که در زمین می پوسد بعد دو مرتبه خداوند به آن آبی که از بحرصاد نازل می کنـد اجساد ما را جمع و ملتئم می کننـد و در آنها روح می دمد مثل اینکه بذر را بعد از پوسـیدن باز ملتئم می کند و جان نباتی به آن تعلق می گیرد و گیاه می روید و به این وضعهای عرضی دنیائی نیست زیرا که این وضع بکار آخرت نمی خورد و این وضع ظـاهر همـان مثـل حیوه دنیا است که در آیات دیگر فرموده زیرا که دنیا چون عرصه اعراض و اضـداد و انـداد اسـت عرصه ی زوال و فنـا است و نبـات و حیوان و انسـانی هم که در این دنیا خلقت می شود از همین عناصـر مختلفه فراهم می آید چنانکه محسوس است و همینکه عرضی عارض شد که بعضی از این

عناصر را غالب کرد که از اعتدال اول این مولود خارج شد منجر به فنا و موت او می شود پس در نبات فرضا همین که یبوست یا حرارتی بر او غالب شد که رطوبت او را تمام کرد یا رطوبتی و برودتی غالب شد که حرارت او را خاموش نمود البته باعث فساد درخت می شود و روح نباتی از آن بیرون می رود و هم چنین است امر در حیوان و انسان پس اگر در معاد هم به همین طور از اضداد مختلفه فراهم آیند البته باز فانی می شوند و این است که در صنعت اکسیر که در دنیا مثلی بهتر از آن برای کیفیت معاد نیست حضرت امیر (ع) عناصر آن را که می شمرد می فرماید نار حائله و ارض سائله و هواء راکد و ماء جامد [صفحه ۴۵۱] و غرض این است که عناصر در این مولود باید کمال مشابهت در میانه آنها باشد و اختلافی که از اعراض حاصل شده از میان آنها برود تا آنکه همه ی آنها طالب یک حیز و یک مقام بشوند و بالطبع از هم مفارقت نکنند و متاثر از اعراض خارجیه نشوند زیرا که مثلا ماء در این مولود اگر آن طبع منافرتی که از آتش داشت در او باقی مانده باشد و هنگام طرح مثلا بخار شود و متصاعد گردد هوا هم که البته مشایعت از او خواهد کرد آنچه باقی بماند چیز ناقصی خواهد بود که هیچ اثر در این نحاس یا هر چه برای طرح مهیا شده نخواهد کرد مگر اینکه آن را فاسد کند پس ناچار باید که چنان اعتدالی در آن باشد که

اجزاء آن متفرق نشود و اثر خود را بکند و سالهای بسیار در دنیا باقی بماند هم چنین است امر در عود خلایق باید این اختلافات از عناصر وجود آنها برطرف شود تا باقی بمانند و این است که خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر و ائمه (ص) در اخبار خود مکرر فرموده اند که همه ی این اختلافات برداشته می شود و آسمان و زمین از هم می ریزد و کوهها مندک می شود و دریاها و چشمه ها خشک می شود و بناها و اشجار همه به هم می ریزد و بعضی داخل بعض می شود در شکم زمین چنانکه در همین حدیث نفخ صور حضرت پیغمبر (ص) تصریح به این مطالب فرموده است و غرض از همه ی این مطالب این است که این اختلافات را از میان بر می دارند تا آنکه خلق جدیدی که باز می فرمایند ترکیب از اضداد نباشد و فانی نشود حال تو اعتقادت این است که اینها که ما می گوئیم موهومات است و اعتقاد ما این است که آنچه تو می گوئی از وهم هم پائین تر است و صحت و سقم همه ی این حرفها آن روز معلوم می شود که به محاکمه بایستیم اگر چه اعتقاد تو این است که همین امروز یوم فصل القضاء است ولی اثر آن را نه خودت مشاهده کرده و نمی توانی بما نشان بدهی و ستعلمن نبأه بعد حین.

استدلال به آیه شریفه (و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت)

اشاره

و باز نقل کرده است و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اگر تعبیر شود بر معنی غیر ظاهرش و بر عوالم غیب تفسیر گردد پس ان هذا الا سحر مبین یعنی چه بلکه

مقصود این است که نفوسی که قبول می نمایند که بعد از موت بر انگیخته شده اند از سحر است و مؤید ذلك آن تعجب فعجب قولهم ائذا کنا ترابا ائنا لفی خلق جدید آیا در خلق تازه ایم ائذا کنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا آیا برانگیخته شده ایم خلق تازه قل کونوا حجاره او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم جواب تعجب و استفهام انکاری است فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مره فسینغضون الیک رءوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا و یقول الانسان ائذا مامت لسوف [صفحه ۴۵۲] اخرج حیا او لا ـ یذکر الأنسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا بل قالوا مثل ما قال الاولو قالوا ائذا متنا و کنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون لقد وعدنا نحن و اباؤنا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین الم تر ان الله الذی خلق السموات والارض بالحق ان یشأ یذهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلك علی الله بعزیز اولیس الذی خلق السموات والأرض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و لئن اطعتم بشر امثلکم انکم اذا لخاسرون ایعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین ان هو الا ـ رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤمنین این نفوس چنانکه بعضی گمان کرده اند دهری و طبیعی نبوده اند و بزعم خود مؤمن بالله بوده اند چه که می گفتند ان هو الا

رجل افترى على الله كذبا و ما نحن له بمؤمنين و اگر نفسى اقرار به وحدانيت نمود البته بايد ثواب و عقاب بعد از خلع ارواح از ابدان را مقر و معترف شود و الا خلق بلا فائده و بلا ثمر است و مهمل خواهد بود و از عاقل حكيم محال است.

جواب

در حقيقه مهملات مى گويد و قابل جواب دادن نيست ولى چه كنيم كه اگر جواب نداديم مى گويند كه يقين از عهده بر نيامدند اما آنچه در باب آيه ى اولى گفته تفسيرى است به راى زيرا كه بنابر آنكه گفته تقديرها بايد بگيريم كه هيچ دليلى بر آنها نداريم و هذا در قول آنها راجع است به همين قول پيغمبر (ص) كه مبعوث مى شويد و سحر در لغت به معنى خدعه است يعنى اين قول خدعه اى است كه مردم به آن گول بخورند و تصديق شما را بكنند و نيز به معنى تمويه است و ظاهر كردن امرى كه حقيقتى از براى آن نيست و چون آنها منكر بعث بودند و حقيقتى براى آن نمى دانستند اثبات آن را سحر ناميدند و نيز خود كلام و قول در صورتى كه حسن تركيبى داشته كه باعث استماله قلوب بشود آن را عرب سحر مى گويد اين است كه فرمودند ان من البيان السحرا زيرا كه هم چنانكه سحر مؤثر است اين هم اثر مى كند پس به اين ملاحظات اسم آن را سحر گذاردند و چه فرق مى كند كه بگويند شما در عالم آخرت مبعوث مى شويد يا در اين دنيا كسى كه مى خواهد انكار كند هر كدام را مسمى به سحر مى كند و بر فرض كه مراد

این باشد که آنها که از شما قبول کردند یقوت سحر شما قبول کردند چه دلالت دارد بر اینکه قبول کردند که به این قسم که شما می گویید مبعوث می شوند و این از سحر است مگر نمی شود که معنی این باشد که قبول کردند که در عالم دیگر مبعوث می شوند و این از سحر است و بعد از همه اینها مگر در معرفت معاد یا سایر مسائل باید دید که منکرین از آن چه فهمیدند یا جهال مقرین چه فهمیدند منتهی این است که الفاظی که از شارع مقدس شنیده می شود و آن [صفحه ۴۵۳] الفاظ در میانه ی امت ضروری و بدیهی می شود عین آن الفاظ مطاع و متبع است و حرام است مخالفت ضرورت و اما فهم معانی آنها دیگر منوط به فهم جهال از منکرین و مقرین نیست و اگر بنا باشد متابعت فهم عوام بشود چیزها باید گفت که خدا و رسول (ص) ابدا راضی به آن نیستند و اما تاییداتی که از آیات دیگر آورده است که همه را می خواهد در این عالم ظاهر معنی بکند اولا که سابق گفته ایم سایر آنچه هم که در صفت معاد فرموده اند از تبدیل آسمان و زمین و کوهها و دریاها و مواقف قیامت و صراط و میزان و جنت و نار و غیر ذلک را هم به همان صورت الفاظی که فرموده اند و به معانی که متبادر به ذهن جهال است نشان بده تا تصدیق کنیم چه شده که یک فقره را به ظاهر می گیری که عود باید به همین توالد و تناسل دنیائی باشد و سایر آنچه فرموده اند همه را تاویل می کنی

زیرا که به این وجه صرفه مذهب خود دانسته و مکرر گفته ایم که تاویل حقی در دنیا هست و ظاهر حقی هم هست و اولا ظاهر و تاویل هر دو در جای خود باید باشند و ثانیا هر مطلبی که خواستی تاویل آن را بیان کنی باید جمیع آنچه در آن باب فرموده اند همه را تاویل کنی تا با هم وفق دهد و الا یک کلمه را از ظاهر گرفتن و یک کلمه را از تاویل گرفتن با هم وفق نمی دهد و این مثل این است که خشتهائی از خاک بسازی و خشتهائی از هوا فرض کنی آن وقت بخواهی اینها را روی هم بگذاری و عمارتی بنا کنی همچو عمارتی برپا نخواهد ایستاد خلاصه و ثانی اینکه همان معاد که اهل حق اثبات می کنند و عالم آن را عالم آخرت و عرصه ی بقا می دانند بعینه همین وضع که در کلام خدا و فرمایش ائمه هدی (ص) بیان شده که استخوانهای پوسیده باید ملتئم شوند و مردم احیاء کردند و در عرصه ی قیامت محشور کردند حتی هر موئی بفرمایش پیغمبر (ص) به جای خود بر گردد و به هیئت دنیائی شود اهل حق همینطور می گویند و اعتقادشان هم همین است بلکه اعتقاد بالاتری دارند که همانکه آنها می گویند موافق ظاهر فرمایشات است و آنکه شما می گوئید بکلی بر خلاف ظاهر فرمایشات است و اگر انکار داری درست متوجه باش ببین چه می گویم نه این است که ظاهر فرمایشات خدا و رسول (ص) این است که باید همین عظام بالیه باز زنده شود و با این خیالات که شما به هم بافته اید از کجا و به

چه دلیـل این شخصـی که امروز تو اسم او را فرضـا سـلمان می گـذاری بـدن او از عظـام سـلمان فراهم آمـده و حال اینکه این شخص مثلا در اقصـی بلاد ایران متولد شده و پدر و مادر او در ایران بوده اند و ابدا به عربسـتان نرفته مداین را هم ندیده اند و از گنـدم مـداین هم نخورده انـد و گندم مداین هم در محل قبر سـلمان کشـته نمی شود و عظام او مسـتحیل به گندم نمی شود پس به چه قسم شـما می گوئید [صفحه ۴۵۴] که همان عظام سـلمان است که زنـده شـده و امروز دارد راه می رود والله خیال نمی کننـد که چه خرافات به هم می بافنـد و خوشـحالند که مطلب فهمیـده اند و اما ما می گوئیم که همان عظام سـلمان بعینها محفوظ است در نزد کسـی که لا یغرب عنه مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض و دو مرتبه همانها را بعینها زنده می کند و سلمان اعلی الله درجته بر می خیزد طوری که لا یفقد من نفسه شـیئا بلکه اگر کسـی را درندگان بیابان خورده باشند و گوشت و پوست او در اطراف زمین پهن شـده باشد به نص اخبار آل محمد (ع) تمام آنها در نزد خدا محفوظ است و همه را جمع می کنـد و او را باز زنـده می کند و اشـهد بالله که غیر از این نیست و سوای این با عدل پروردگار نمی سازد زیرا که همان روح و بـدنی که طاعت و معصیت کرده اند همانها باید به سـزای خود برسـند و اگر غیر آن بدن شد سـزای دیگری را به او رسانیدن ظلمی است فاحش و لا تذر وازره وزر اخری حال انصاف بدهید

ای مسلمانان که ما موافق ظاهر فرمایشات آل محمد می گوئیم یا این جماعت و به همان طور که فرموده اند مثل نبات می روید و مثل حیوان زنده می شود و مثل انسان نطق می کند و هیچ غرابت ندارد اگر نمی فهمی فهم خودت را اصلاح بکن و اینکه در این آیات خلق جدید فرموده اند از این جهت است که آن صورت اولی می رود و به کلی باطل و مضمحل می شود و آن طینتی که برای آن صورت بود گرفته می شود و پاک و پاکیزه می شود و اعراضی که از ذاتیت آن طینت نبود و همانها باعث مرگ او شده بود از آن طینت گرفته می شود چنانکه در کتاب المبین از حضرت صادق (ع) روایت شده است در تفسیر قول خداوند یوم هم علی النار یفتنون فرمود شکسته می شوند در رجعت هم چنانکه طلا شکسته می شود تا اینکه برگردد هر چیزی به سوی شبه خودش یعنی به سوی حقیقت خودش انتهی و دو مرتبه قالبی بعینه قالب روز اول ساخته می شود و روح در او دمیده می شود پس این می شود خلقی جدید و این است که حضرت صادق (ع) در تغییر جلود اهل جهنم فرمود که اگر خشتی را بگیری و بشکنی و خاک کنی و باز آن را در قالب بزنی آیا این همان است که بوده این همان است و تغییر دیگر حادث شده و اصل یکی است خلاصه پس خلق جدید به این قاعده است که به عینه همان طینت روز اول را می گیرند و صورت اولیه آن را به هم می زنند و باز می سازند نه اینکه یک شخص جدیدی از طینت جدیده بسازند و روح

دیگری را در او جا بدهند زیرا که همین است تناسخی که قائل به آن را کافر شمرده اند هر چند که این جماعت می گویند که ما تناسخی نیستیم ولی حقیقت تناسخ همین است که این جماعت می گویند چنانکه بعد هم شرح آن خواهد آمد و اما آنچه در ذیل آیه آخر گفته خیلی شباهت به هذیان دارد معلوم نیست که روی سخن او با کیست و رد [صفحه ۴۵۵] بر که می کند و اثبات چه مطلب را می کند و این آیه ی شریفه که ذکر کرده است که ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین مفسرین معنی می کنند که چون این جماعت انکار بعث را داشته اند مرادشان از اینکه گفته اند می میریم و زنده می شویم زنده شدن خودشان نیست زیرا که اگر به این اقرار کردند پس به بعث مقر شده اند پس معنی این خواهد شد که قومی از ما می میرند و قومی زنده می شوند و بعثی نیست یا آنکه عطف محض جمع است و ترتیب مراد نیست و جهت این تفسیر این است که مفسرین ندیده بودند قومی را که هم منکر بعث آخرت باشند و هم حیوتی بعد از موت قائل شوند ولی در این آخر الزمان هم چنین قولی هم پیدا شد زیرا که علانیه می بینی که این جماعت بعث آخرت را بکلی منکرند و صریحا آن را موهومات شمرده اند و این را اعتقاد دارند که بعد از مرگ در همین دنیا به همین وضع ظاهر یعنی بتوالد و تناسل باز زنده می شوند و همین امروز که از روزهای دنیا است معادشان است پس از بزرگی کلام خداوند

چنان می فهمم که مخصوص به این ترتیب فرموده محض همینکه رد این جماعت را هم بکند و خداوند دانا است که چه اراده فرموده است و آنچه گفته که این آیه رد بر هریه نیست زیرا که گفتند افتری علی الله پس بدانکه حضرت امیر (ع) در حدیث شریف می فرماید که جماعتی از این امت بودند که در باطن به مقاله دهریه قائل بودند و در ظاهر به نفاق اظهار اسلام می کردند و همانها سبب هلاک امت شدند و معلوم است که مراد از آنها اول و ثانی و امثال آنهایند پس ممکن است که چون در ظاهر اقرار به توحید کردند و در باطن معتقد به عقاید دهریه بودند به این وضع رد بر آنها فرموده و خاصه که آنها اگر چه بت پرست بودند ولی اصنام را شفعاء خود می گرفتند و بزعم خود اقرار به خدائی داشتند اگر چه در حقیقت منکر بودند ولی اسم خدائی به فطرت یا به عادت بر زبان می راندند چنانکه ابوبکر در اشعار خودش می گوید دعینا نصطبح یا ام بکر فان الموت نفث عن هشام و نفث عن ابیک و کان قرما شدید الباس فی شرب المدام ایوعدنا ابن کبشه سوف یحیی و کیف حیوه اشلاء وهام اذا ما الراس زایل منکبیه فقد شبع الانیس من الطعام و یقتلنی اذا ما کنت حیا و یحیینی اذا رمت عظامی و لم یکثف بجمع المال حتی امرنا بالصلوه و بالصیام الا من مبلغ الرحمن عنی بانی تارک شهر الصیام و تارک کل ما اوحی الینا حدیثا من خرافات الأنام فقل لله یمنعنی شرابی و قل لله یمنعنی طعامی و لکن الحکیم رای حمیرا

فالجمها فتاهت باللجام خلاصه پس ببین که با همه انکار باز اسم خدا را برده و این یا بر حسب متعارف است یا [صفحه ۴۵۶] بر حسب عادت یا فطرت و در آیه هم به همین منوال جاری شده و الا کسی که حقیقت موحد باشد منکر معاد نمی شود و اینها صریحا منکر معاد بودند پس موحد هم نبودند.

استدلال به آیه شریفه (و اقسموا بالله جهد ایمانهم)

اشاره

و باز نقل کرده و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون قالوا ائذا ضللنا فی الأرض ائنا لفی خلق جدید بلهم بلقاء ربهم کافرون ایاکم شده ایم ما در زمین آیا بدرستی که ما خلق تازه هستیم بلکه قائلین به این قول به دیدن پروردگارشان کافرند و بعد آیات دیگر از همین قبیلها ذکر کرده و کاش ترجمه نمی کرد ملاحظه بکن ببین این کلمات ترجمه این آیه هست و گویا آنها قرآن را هم مثل بیان فرض کرده اند که هیچ مقید به قواعد عربیت و ملاحظه الفاظ و اعراب آنها نباید بود و ترجمه این است که آیا هر گاه ما کم شدیم در زمین آیا ما در خلق تازه خواهیم بود بعد جواب می فرماید که بلکه ایشان بلقاء پرورنده خود یعنی به بعث و حشر کافرند حال ببین او چه می گوید خلاصه که بعد از ذکر آیات گفته است این آیات که هر یک آن حجت است بر من فی الأرض والسموات و هر حرفی از آن محیی امکان دلیلی است قویم و برهانی است عظیم بر اینکه یوم ظهور یوم اخذ ثمره و نتیجه است و یوم رجوع و ایاب

است و یوم مبدا و معاد برای چه از معنی ظاهرش بیرون بریم و معنی کنیم بر آنچه نمی دانیم و شاعر نیستیم و ادراک ننموده ایم بلکه قوه ی ادراک آن هم در خلق گذاشته نشده این عالم اجسام و مرکبات است و عالم بعد از خلع ارواح از ابدان از مجردات و تا مجرد نشویم البته فهم مجردات را نداریم و این معاد جسمانی است که کل باید به آن مؤمن شویم و معتقد گردیم چه که قوه ی ادراکش اگر مجرد از علایق وهم و ظنون وتقلید و تحدید شویم در خلق گذاشته شده و می توانیم بدانیم و بفهمیم و لکن بسیار دقیق است چه که تناسخ و حلول نیست بلکه تجلی و ظهور است و اکثری جزای عالم آخرت را با ثمره ارسال رسل و انزال کتب که در این عالم است و خلق را تربیت می نماید و ترقی می دهد فرق نداده اند ثمره نزول کتاب قبل کتاب بعد است و مبدأ و معاد حقیقت یکی است لا حول و لا قوه الا بالله چگونه فطرتهای خلق تغییر کرده و تبدیل شده که چشم و گوش را از مشاهده منع کرده ایم و قلب را از ادراک.

جواب

دیگر در این مقام داد تحقیق را داده است اما آنچه گفته که تا مجرد نشویم فهم مجردات را نداریم کلام حقی است ولو تو خبر از خود داری که سلسله که هفتاد ذراع است بر خود بسته و با همین سلسله در قیامت محشور خواهی شد چنانکه خداوند فرموده و دیگر از دیگران چه خبر داری بلکه جماعتی خود را مجرد کرده باشند و معنی این چه چیز

است که قوه ادراک آن در خلق گذاشته نشده و حال اینکه تو خودت می گوئی که ارواح در خلق هست و ارواح از عالم مجردات است پس چرا قوه درک مجردات [صفحه ۴۵۷] در انسان نیست مثل اینکه خداوند در بدن انسان چشم داده مبصرات را می بیند گوش داده مسموعات شنود هم چنین به انسان روح داده مجردات را می فهمد و بالاتر از روح داده بالاتر از مجردات می فهمد و فرمودند اتقوا فراسه المؤمن فانه ینظر بنور الله و فرمود خداوند ان فی ذلک لایات للمتوسمین حضرت پیغمبر (ص) مشاهده فرمود یکی از اصحاب را که ظاهرا زید بن حارثه بود و دید که حالت او متغیر است فرمود کیف اصبحت عرض کرد اصبحت علی یقین فرمود علامت یقینت چیست عرض کرد جهنم را در گوش خود می شنوم و گویا می بینم خلایق را که برای حساب ایستاده اند و از این قبیل را عرایض کرد فرمود ثابت باش بر این حالت عرض کرد یا رسول الله دعا بفرما که خداوند نصیب من کند و دعا فرمود و بعد از چند روز بیرون رفت به جهاد و کشته شد پس همینطور خرافات سرودن که مشعر در خلق نیست یعنی چه تو چون عرصه معاد را در همین دنیا توهم کرده و دل به همین دنیا بسته از فهم عالم آخرت محروم مانده ولی سایر خلق همه اینطور نیستند و بعضی علایق خود را قطع کرده و به این مقام رسیده اند تو فکری برای خود بردار و لیس لا یعلم حجه علی من یعلم و اما آنچه گفته که این معاد جسمانی است که همه باید به

آن مقر شویم خداوند لعنت کند منکر معاد جسمانی را و بعد از انکه شرح مطلب تو و خود را کردیم آن وقت ظاهر می شود که منکر معاد جسمانی کیست و اگر بخواهم به تفصیل بیان کنم خود این کتابی مستقل باید بشود ولی به طور اجمال می گویم که ضرورت قائم شده بر اینکه معاد جسمانی است و جسم یعنی آن جوهری که قابل ابعاد ثلثه باشد بنابر آنچه طبیعیین و کلامیین می گویند و مشایخ ما اعلی الله مقامهم چون ملاحظه کردند که غیر از ابعاد ثلثه هم عارض جسم می شود آن را جوهر قابل مطلق فرمودند که شامل ابعاد ثلثه و غیر آنها بشود چنانکه می بینی که هر جسمی فرضا طول و عرض و عمق معینی دارد و رنگ هم از برای آن هست مکان هم دارد زمان هم دارد حیز هم دارد فعل هم دارد انفعال هم دارد خلاصه که همه اعراض عارض آن می شود پس این است که آن را جوهر قابل مطلق گفتند و بدون شبهه اگر تو این خشت را که امام (ع) به آن مثل زده است بگیری و صورت اول آن را بشکنی و باز کل کنی به صورت خشتی دیگر بسازی از جسمیت بیرون نمی رود و باز جسم است زیرا که باز هم تعریف جسم که جوهر قابل باشد بر آن صدق می کند و اگر قابل نبود دو مرتبه به صورت خشت نمی شد حال ملاحظه کن آنچه در اخبار آل محمد (ع) فرموده اند و خداوند فرموده که آسمان و زمین را بدل می کنیم و همچنین در انسان فرموده اند که بعد از آنکه مرد در این خاک می پوسد و

دومرتبه خداوند طینت اولی او را می گیرد و به صورتی شبیه به صورت اول می سازد معنی این است که از جسمیت [صفحه ۴۵۸] بیرون می رود نه والله اگر آن خشت که شکستی و دو مرتبه ساختی از جسمیت بیرون رفت بدن انسان هم می رود و اگر نرفت این هم نمی رود بلکه اگر در خشت اولی که داشتی سنگ و ریگی بود که باعث این بود که خشتی سست و بی دوام بشود که اگر آن را مثلا- خواستی اجر کنی سنگ آن آهک می شود و به محض اینکه رطوبت به آن رسید از هم می پاشد اگر بعد از آنکه خواستی دومرتبه آن خشت را بسازی سنگ آن را بیرون کنی و گل آن را درست بدهی و خشت خوبی بسازی آیا این از جسمیت بیرون می رود نه والله که باز هم جسم است پس به این فرمایشات که مشایخ ما جمیعش را از اخبار آل محمد (ع) برداشته اند معاد را از جسمانی بودن بیرون نکرده اند و واقعا و حقیقه جسمانی است و یک نکته در اینجا باید دانست و آن این است که باید فهمید که مقصود از معاد جسمانی چیست آیا همین است که معاد باید در عالم اجسام باشد یا آنکه مراد این است که هر کسی که به عرصه ی معاد می آید با جسم خودش بیاید اما تحقیقات شما که همه این است که باید در عرصه ی اجسام باشد خواه خلق با جسم خود بیایند یا با جسم دیگری و این خطا است و کفر محض و مذهب اسلام این است که باید هر کسی با همان جسم خودش که در دنیا داشت بعینه

بدون زیاده و نقصان به عرصه آخرت بیاید ملاحظه کن اخبار آل محمد (ع) را بلکه کتاب خدا را ببین صریح در همین هست یا نیست نه این است که خداوند همه جا می فرماید که همین عظام را زنده می کنیم چنانکه گفتند من یحیی العظام و هی رمیم و جواب فرمود قل یحیها الذی انشأها اول مره و هو بکل خلق علیم و فرموده است قد علمنا ما تنقص الأرض منهم و عندنا کتاب حفیظ پس یقین است که همان طینت اولیه باید زنده شود حالا شما که مدعی هستید خلاف ضرورت نکرده اید و معاد را جسمانی می دانید به من بفهمانید که آن طینت اولیه جسمانیه در این اشخاص جدید از کجا و چه قسم پیدا شده و در فصل پیش گفتیم که فلان مؤمن که مثلا در گوشه ای از عالم دنیا رفته و استخوان او در آنجا پوسیده است به چه قاعده و به چه وجه آمده است و بدن از برای این شخص که تو می گوئی این معاد فلان است شده و مسلم چنین انتقالی نشده است پس بدان که مقصود تو از معاد جسمانی همین است که در عالم اجسام است اما جسم مخصوص زید نام عود نکرده است و این کفر صراح است زیرا که عود به جهت این است که هر کسی به جزای خود برسد و از این جهت آن را یوم دین گفتند پس اگر جسم مخصوص هر کسی عود نکرد جزا به که داده شده جزای روح که مال خود او است دخلی به بدن ندارد جزای تن کجا رفت و این خلاف حکمت و عدل را بر

خداونـد چگونه اثبـات می کنی و حال ملتفت بشو که منکر معاد جسـمانی کیست زیرا که مسـلم مقصود از معاد جسـمانی این است که مردم با اجسام [صـفحه ۴۵۹] خودشـان عود کننـد و بر تو است اثبات که اینها اجسام خود آنها است و اگر رفتی بیان کنی که مقصود از جسم طینت اصـلی است من هم مثـل تو می گویم که موهومات چیست که می گوئی و حال درک کن که موهوم کلمـات تو است یـا بیانات ما و اما آنچه گفته که معادی که می گوئیم تناسـخ و حلول نیست بلکه تجلی و ظهور اسـت اولا باید معنی تناسخ و تجلی را فهمید تا آن که دانست که حق مساله چیست اما تناسخ پس در کتاب المبین روایت شده است که زنـدیقی سوال کرد از حضـرت صادق (ع) که خبر بده مرا از کسـی که گفته است به تناسخ ارواح از چه گفتند این را و به چه حجت بر مـذاهب خود قـائم شدنـد فرمود به درستی که اصـحاب تناسـخ به تحقیق که پشت سـر انداختنـد منهـاج دین را و زینت دادند برای خود ضـلالات را و بیرون کردند انفس خود را در شـهوات و گمان کردند که آسـمان خاویه است که در او چیزی از آن چه وصف کرده می شود نیست و اینکه مدبر این عالم در صورت مخلوقین است به حجت کسی که روایت کرده است که ان الله عزوجـل خلق آدم علی صورته جنتی نیست و ناری نه و بعث و نشوری نمی باشـد و قیامت در نزد ایشان خروج روح است از قالب خودش و داخل شدن آن است در قالب دیگر اگر

در قالب اول نیکوکار بود بر می گردد در قالبی بهتر از آن در اعلی درجه دنیا و اگر مسئی باشد یا غیر عارف می گردد در بعضی دواب متعبه در دنیا یا هوام مشوهه الخلقه و نیست بر ایشان صومی و نه صلوتی و نه چیزی از عبادت اکثر از معرفت کسی که واجب است بر او معرفت او و هر چیزی از شهوات دنیا مباح است از برای ایشان از خروج نساء و غیر آن از اخوات و بنات و خالات و زنان شوهر دار و هم چنین میته و خمر و دم پس قبیح شمردند مقاله ایشان را کل فرق و لعن نمودند ایشان را کل امم پس چون سؤال کرده شدند حجت را منحرف شدند و حیران گردیدند پس تکذیب کرد مقاله ایشان را توریه و لعن کرد ایشان را فرقان و گمان کردند با همه اینها که اله ایشان منتقل می شود از قالبی به سوی قالبی و این که ارواح ازلیه بود که در آدم بود و همین طور در یکی است بعد از دیگری تا امروز پس هر گاه که خالق در صورت مخلوق باشد پس به چه استدلال می شود بر اینکه یکی از این ها خالق صاحب خودش است و گفتند که ملائکه از فرزندان آدمند هر که گردیده است در اعلی درجه دینشان بیرون رفته است از منزله امتحان و تصفیه پس او مالک است پس طوری خیال می کنی ایشان را که نصاری هستند و طوری دهریه می گویند که اشیاء بر غیر حقیقت هستند پس به تحقیق که واجب می شود بر ایشان این که نخورند چیزی از لحمان را

بـه جهت اینکه دواب [صـفحه ۴۶۰] در نزد ایشـان کل آنها از فرزنـدان آدمنـد که منقلب شـده انـد در صورت آنها پس جایز نیست خوردن لحوم قرابات تا آخر حـدیث شـریف که شایـد بعض فقرات آن را باز ذکر کنیم و درست ملاحظه کن و انصاف بده که مذهب این جماعت اشـبه چیزها است به تناسخ در اعمال و افعال که در اولی که این بدعت را گذاشتند خود را به کلی مرخص کردند و گفتند که حزن بر اهل قدس نباید وارد شود و این اوقاتهم که از ترس مسلمین شرعی به خود بسته اند محض سخن است و عمـل به مقتضـای آن نمی کننـد چنـانکه علانیه از ایشان دیـده شـده و در فروج که دیگر امرشان شـهره ی آفاق است که از هیـچ چیز پرهیز ندارنـد در توحید هم که علانیه دعوی الوهیت و ربوبیت دارند ملائکه را هم که چنان که سابقا از کلامشـان دانستی از بنی آدم می داننـد در بـاب معـاد هم که علانیه به همین طور خروج روح از قالبی است و دخول در قالبی دیگر و غیر از این بعث و نشور و جنت و نـاری نیست و همه همین است نهـایت حالا در یک جزئی اگر از آنها نشـنیده باشـیم که مثلا کفار در صورت دواب می شوند شاید ولی باز اثبات حیوانیت و بهیمیت و سـبعیت برای همین کفار می کنند خلاصـه که در حقیقت اسـمی سـزاوارتر از تناسـخ نیست که بر این جمـاعت گفته شود و چون این را دانسـتی حـال بایـد معنی تجلی و ظهور را فهمید و چون مسئله علمی است در اینجا نمی توان تفصیل داد اما به اختصار چند

کلمه می گوئیم پس بدان که مراد از تجلی در کلمات عرفا و حکماء صوفیه این است که چیزی عکس و مثال خود را در هویت چیزی القا کند و در نزد تحقیق می گوئیم که این دو قسم است یا این است که صاحب هویت مذکوره چیزی است که وجود مستقلی از برای خود نسبت به آن مثال دارد مثل آئینه نسبت به مثال آفتاب و شاخص خارجی که آئینه برای خود شخصی است مستقل و مثال آفتاب یا چیز دیگر از خارج در او عکس می اندازد و یا این است که وجود مستقل خارجی ندارد بلکه مراد از آن انیت و خودی خود آن مثال است مثل تجلی که مؤثر به آثار خودش می کند که از برای آثار قبل از تجلی وجودی نیست و همین که مؤثر تجلی می کند از برای تجلی او دو جهت است جهتی به مؤثر دارد و جهتی به خودی خودش که همان هویت و انیت اثر است و مثل این مطلب مثل این است که جسم تجلی به عرش و کرسی و افلاک و عناصر نموده است و مقصود این نیست که صورت عرش و کرسی و سایر پیشتر موجود بودند و جسم نبودند بعد جسم در آنها تجلی نمود و جسم شدند بلکه مراد این است که خود عرش و کرسی و سایر تجلی جسمند و یک دفعه خداوند آن ها را ایجاد فرموده و از برای هر یک آن ها دو جهت است جهتی به جسم دارند و جهتی به خودی خودشان و این جماعت اهل فهم این مطالب نیستند که درست تحقیق کنند و این است [صفحه ۴۶۱]

که بیش از یک کلمه چیز دیگر نتوانسته بگوید ولی بعد از آن که در کلمات ایشان ملاحظه می کنی می بینی که مقصودشان همان قسم اول از تجلی است زیرا که در همه جا مثل به آفتاب و آئینه ها می زنند و بالاتر از این چیزی درک نکردند و اگر از روی فهم هم سخنی بگویند لابد باید همین را بگویند به جهت اینکه این ابدان که ملاحظه می کنی همه قبل از آن که ارواح در آن ها جلوه کند وجود مستقل داشته اند زیرا که همین خاک و آب است که منقلب به غذاها می شود و نطفه ها از غذاها ساخته می شود و باز مدد نطفه ها همه از آن غذاها که از عناصر موجوده در عالم گرفته می شود می رسد و به همان مدد نمو می کنند پس همه ی این ابدان به منزله ی همان آئینه ها است که از سنگ ساخته شده و آفتاب ارواح در آنها جلوه کرده است و اگر اعتقاد بکند که این بدن ها نسبت به ارواح آثار حقیقی آنها هستند خبطی است فاحش زیرا که اثر در همه حال تابع مؤثر خودش است و علانیه می بینی که اینها پیش از جلوه ی روح موجودند و بعد از قطع جلوه و اعراض روح هم باز بدن موجود است پس این بدن اثر حقیقی نیست بلی مگر مثل اینکه رد پای انسان را هم که روی خاک می ماند اثر می گویند این بدن هم محل رد پای جلوه ی روح است و اینها اثر حقیقی نیست خلاصه پس غرض از این که روح در این بدن جلوه کرده این است که روح به منزله آفتاب در عالم ایستاده و عکس او می افتد در

این بـدن و به همین انـدازه هم مـانع نیست که گفته شود روح داخل این بـدن شـد یا خارج شـد یعنی اقبال به این بـدن کرد یا اعراض نمود مثل این که همه کس می گوینـد که آفتاب داخل صـفه شـد و به انـدرون حجره رفت و بیرون رفت همه ی اینها استعمالاتی است که شایع است و از این باب است که خداونـد می فرمایـد نفخت فیه من روحی دمیـدم در او از روح خودم و در همین حـدیث تناسخ در آخر آن امام (ع) بیان می فرماید که بدن های خلایق مثل اینکه طلا از خاك گرفته شود به شسـتن بـاب و مثل اینکه مکه را از لبن بگیرنـد به این طور جمع می شود تراب هر قالبی و نقل می شود به اذن قادر به طرف روح پس بر می گردنـد صورت ها به اذن مصور به مثل هیئت خودشان و داخل می شود روح در آن ها پس همین که مسـتوی شد انکار نمی کنـد از نفس خود چیزی را یعنی دارای آنچه که بوده هست خلاـصه پس با این که روح در عالم خود هست مثل این که آفتاب در آسـمان خود هست و جلوه می کنـد در بـدن ها معـذلك گفته می شود که روح داخل در بـدن شد و خارج از بدن گشت و جهت حکمتی این مطالب را بخواهیم بیـان کنیم در این مقـام منـاسب نیست و غرض این است که اسـتعمال این لفظ جـایز است پس بعـد از آن که این مطلب را دانستی و اسـتعمال این لفـظ را در کلاـم امـام (ع) مشاهـده کردی از این بفهم که کفری که آن حضرت برای اهل تناسخ [صفحه ۴۶۲] اثبات فرموده اند

نه به صرف این لفظ است که گفتند روح در قالب داخل می شود زیرا که این لفظ را خود امام هم فرموده است پس چگونه تکفیر می کند بر چیزی که خودش معتقد به آن است ولی تکفیر جهات چند دارد یکی از این باب که گفتند از این قالب بیرون می آید و به قالب دیگر داخل می شود زیرا که اجماعی مسلمانان است که باید به قالب خودش برگردد نه به قالب دیگری زیرا که برگشتن به قالب دیگری لازمه آن ابطال ثواب و عقاب است و قالب اول به جزای خود نمی رسد و دیگر اینکه ابطال جنت و نار و حشر و نشر به آن قواعد و ترتیباتی که فرموده اند زیرا که در این دنیا آن ترتیبات فراهم نیست و ملتفت این نکته باش که با اینکه اهل تناسخ گفتند که از قالب دیگر سر بیرون می آورد و این خودش به حسب لغت بعث و نشری هست و عودی اثبات می شود معذلک امام (ع) فرمود که این ها منکر بعث و نشور هستند و جهت دو چیز است که اشاره به آنها می شود یکی این که بعث و نشوری که خداوند فرموده به این قسم نیست و اوضاع قیامت به کلی غیر اوضاع دنیا است و ثانی این که قالب ها و ارواح هر دو بعث و نشور دارند و به این وضع شبهه نیست که قالب ها برنگشتند این است که منکر بعث و نشور شمرده شدند حال ملاحظه کن و انصاف بده که آن اسباب کفری که امام (ع) برای آن ها اهل تناسخ شمرده در شما جمع هست یا نیست ولو این که لفظ را تغییر

داده باشید تناسخ و حلول نگفته باشید و تجلی و ظهور گفته باشید و فرق مسئله چه می شود نزاع در لفظ نبود که تو لفظ را برگردانیدی مطلب همه این بود که اولا ـ هیچ قالبی حاکی روحی که مختص به او نبوده نمی شود و ثانی این که بعث و نشور به جهت مجازات است که واقعا و حقیقت مؤمن به جزای خیر خود برسد و نعمت خالص از نقمت به او بدهند و کافر بر عکس این و امروز به اعتقاد مسلمین و شما شبهه نیست که مؤمنین مبتلا به بلاها و صدمات هستند و کفار غالبا بر عکس و احیانا اگر یک نعمتی از نعم دنیا برای مؤمن حاصل باشد اضعاف آن برای کفار جمع است و به همین طور تقدیر خداوند جاری شده و اگر اسباب یأس مؤمنین نمی شد موافق حدیث شریف عصابه از آهن بر سر کافر می بستند که درد به سر او نگیرد ولی ترحم به حال ضعفای مؤمنین می کنند و این است که خداوند می فرماید و لولا ان یکون الناس امه واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم ابواب و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع الحیوه الدنیا و الآخره عند ربک للمتقین پس ببین حکمت پروردگار بر چه جاری شده اگر چه تمام ملک را برای مؤمنین خلقت فرموده ولی در دنیا به مؤمنین و کفار همه می دهند اما در آخرت خالص از برای مؤمنین است چنان که خداوند فرموده قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی [صفحه

۴۶۳] للـذین آمنوا فی الحیوه الـدنیا خالصه یوم القیمه و در حـدیث شـریف فرمودنـد که زینتی که بیرون آورده است خـداوند برای بنـدگان خود و طیبـات از رزق مـال مؤمنین است که در دنیـا کفـار آنهـا را غصب کرده انـد و در آخرت خالص است از برای مؤمنین که دیگر کسی نمی تواند غصب کند حال ملاحظه کن ببین همه ی اینها در دنیا مغصوب است یا نه اگر مغصوب است که پس معلوم است هنوز در آخرت برپـا نشـده و خالص از برای مؤمنین نشـده است و اگر مغصوب نیست پس به اعتقاد تـو همه ی متصـرفین مؤمنین هسـتند و خوش به سـعادت کسـی که در صف یهود و نصـاری ایسـتاده و خوش حـال هم هسـت خلاصه پس از آن چه عرض کردم دانستی که نزاع در لفظ نبود و تغییر لفظی که حضـرات دادند سودی به آنها نکرد و اما آن چه گفته که اکثری جزای عالم آخرت با ثمره ی ارسال رسل و انزال کتب را فرق نداده اند تا آخر آن چه گفته کلام مشوشی می نماید و وجود رسل را ثمرات بسـیار است و ثمره ی ارسال ایشان همین است که راه نمائی خلق را نموده و به سوی معرفت خداونـد و عبـادت او ایشـان را بخواننـد تا هر که اختیار آن را می نمایـد به مطلب برسـد و جزائی که خداونـد از برای آن مهیا فرموده به او عطا کرده شود و هر که اختیار خلاف آن را می نمایـد بعـد از اتمام حجت باشد و به عقوبت خود برسد و از برای این امر مقدماتی است که از باب مقدمه انبیاء و اولیاء به امر پروردگار آنها را ترتیب

می دهند که مراد از آنها فراهم آوردن اسباب عیش در دنیا باشد تا خلق زیست کنند و در این ضمن هر که می خواهد تحصیل معرفت و عبادت که علت غائی است بکند و به دار قرب پروردگار فایز شود و معاد را از آخرت جدا کردن خبطی است علانیه زیرا که مراد از معاد برگشتن ارواح است به سوی ابدان و برگشتن ارواح است با ابدان به مبدأ خودشان و این در مقامی است که متاخر از دنیاست و دنیا دون آن مقام است لهذا دنیا را دنیا گفتند و آن مقام که خلق به مبدأ خود بر می گردند آخرت چنان که حضرت پیغمبر (ص) در حدیث ابن سلام فرمود و فقرات آن را نقل کردیم و این است حق مطلب دیگر کلمات مشوشه سرودن و مطالب بدعیه که خارج از ضرورت اسلام است گفتن مثمر ثمری نیست.

استدلال به قول خداوند (الم یأن للذین امنوا ان تشخع قلوبهم)

اشاره

و باز نقل کرده قوله تعالی الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق و لا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون اعلموا ان الله یحیی الأرض بعد موتها قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون ان المصدقین و المصدقات و اقرضوا الله قرضا حسنا یضاعف لهم و لهم اجر کریم و الذین آمنوا بالله ور سله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم [صفحه ۴۶۴] و نورهم و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم اعلموا ان الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکثار فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم

یهیـج فتراه مصـفرا ثم یکون حطاما و فی الأخره عـذاب شدیـد و مغفره من الله ور ضوان و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور سابقوا الی مغفره من ربکم جنه عرضـها کعرض السـماء والأـرض اعـدت للـذین امنوا بـالله و رسـله ذلـک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم سـبحان الله مالک الملک چه کفران و ناسپاسـی و چه شـرک و الحادی از این خاطئان ظاهر شـده که سـکر و عذاب و زلزله ساعت از دیدن و شـنیدن و فهمیدن کل را به کلی منع نموده و باز داشـته کان اعمالنا و افعالنا جعل سدا من بیننا و سدا من خلقنا و پوشانیده است چشم های ما را که نمی بینیم.

جواب

گویا مقصود این است که آیاتی پشت سر هم بنویسد و به خرج عوام بدهد که اینها همه دلیل مطلب ماست و نمی دانم جهت چیست که یک جائی وقوف می کند آیات که بسـیار است در بند مناسب مقام هم که نیست پس علت وقوف چیست خلاصـه پس آیه ی اولی موافق حـدیث شـریف تـأویلش جـاری در اهـل زمان غیبت است نه غیر ایشان که به واسـطه طول غیبت قلوب ایشان قسی می شود و بیشتر ایشان فاسقند و مراد از زنده کردن زمین بعد از مرگ آن اقامه عدل است بعد از جور و مقصود از موت زمین کفر اهـل زمین است و چون قائم (ع) اقامه ی عـدل می فرمایـد زمین را زنـده می کنـد حال نمیـدانم امروز اقامه ی عـدل شده و کفر از عالم برداشـته شده یا نه و آیه ی ان المصدقین تا آخر در ثواب صدقه و قرض الحسـنه است که در آخرت به شخص می دهند و در

حدیث شریف می فرماید که بر باب جنت مکتوب است که صدقه به عشر است و قرض به ثمانیه عشر و آیه ی والذین آمنوا تا اخر در ثواب ایمان است و عقاب کفر که در آخرت به شخص می رسد و دلیل بر این است که مؤمن صدیق است و شهید به هر قسم که از دنیا برود چنان که در اخبار فرموده اند و آیه اعلموا ان الحیوه الدنیا تا آخر در ذم حیوه دنیا است و مثل فناء آن به نباتی که خشک می شود و صریح است در این که آخرت امرش بر خلاف دنیا است و در آنجا عذاب شدید است و مغفرت از خداوند و رضوان از برای مؤمنین و امروز اگر عذاب مؤمنین بیشتر نباشد لااقل مقسوم و مشترک میانه کافر و مؤمن است نهایت در مؤمنین عذاب گفته نشود بلا گفته می شود غرض که شداید دنیا بر ایشان بسیار است و البته در بهشت برای مؤمن به این منوال نخواهد بود و اگر نعوذ بالله این طور باشد زحمت بیهوده کشیده که خود را از شهوات خود باز داشته خلاصه و آیه آخر در امر به سبقت به ایمان است و عمل و کسب درجات ایمان چنان که در اخبار [صفحه ۴۶۵] بیان فرموده اند و وعده ی جنتی که عرض آن به قدر عرض آسمان و زمین است و همچو جنتی امروز برای مؤمنین در این دنیا فراهم نیست بلکه فرموده اند الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر دنیا از برای مؤمن زندان است و از برای کافر بهشت و کافر هر قدر که در این دنیا سخت بگذارند همین که به آخرت

می آید و عذاب آخرت را می بیند خواهد دید که همان شداید دنیا برای او جنتی بود که از دست رفت خلاصه و اما تحقیقاتی که از خود کرده ملاحظه کنید به چه چرب زبانی می خواهد باطل خود را در اذهان جا بدهد که این که مردم درک عذاب نمی کنند با اینکه من می گویم که قیامت سرپا است و کفار در آتشند به جهت این است که شدت عذاب آنها را مست کرده و غافل از عذاب شده اند و شاید منظورش اشاره به قول خداوند است که می فرماید یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزله الساعه شی عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید و در اخبار شرح زلزله ساعت را به تفصیل فرموده اند و در تفسیر و تری الناس سکاری از علی بن ابراهیم وارد شده است که یعنی عقل از سرشان می رود از شدت خوف و فزع و متحیر می شوند عرض می کنم این معنی سکاری است و ملاحظه می کنی که خداوند فرموده که سکاری نیستند ولکن عذاب خدا سخت است و از این گذشته که هر قدر عقل از سر ایشان برود از حیوان که بی عقل تر نمی شوند و حیوان را هم اگر در آتش بیاندازند البته احساس سوزش و درد می کند و همچو نیست که ملتفت عذاب نشوند و چگونه چنین باشد و حال این که غفلت در این مقام نیست و عذبا خدا سست شدن ندارد چه جای این که به جائی برسد که درک نکنند چنان که خداوند می فرماید ان المجرمین فی

عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم و هم فیه مبلسون یعنی عذاب جهنم سست نمی شود از ایشان و مأیوسند از خیر و این است که حضرت امیر (ع) بعد از آن که بعضی از عذاب های جهنم را شمرده فرمود در عذابی هستند که حرارت آن شدید است و آتشی که مطبق است بر اهلش که گشوده نمی شود از ایشان ابدا و داخل نمی شود بر ایشان بادی ابدا و منقضی نمی شود عمر ایشان ابدا عذاب همیشه شدید است و عقاب همیشه تازه است خانه زوال نیست که فانی بشود و اجال قوم منقضی نمی شود انتهی حالا تو را به خدا انصاف بده که همچو عذابی غفلت برمی دارد پس اینکه امروز می بینی که خلق از عذاب غافل شده اند با این که در حقیقت جهنم احاطه به آنها نموده بدان که هنوز در دنیایند که چشم و گوش و ادراک ایشان بسته است و این است که به مواعظ [صفحه ۴۶۶] خداوند متعظ نمی شوند و نادم از اعمال خود نیستند و اما در آخرت نادم خواهند شد و هر چه التماس کنند که مهلت بدهید برگردیم و عمل کنیم نخواهند داد بلکه اگر التماس کنند که ما را بکشید که درک عذاب نکنیم آن ها را نمی کشند چنان که خداوند فرموده و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون یعنی ای مالک پرورنده ی تو ما را بکشد جواب می دهد که در جهنم خواهید بود یعنی مرگی نیست و زنده خواهید بود خلاصه پس این ها دل خوش کردن است که مصنف زحمت کشیده و از خداوند مسئلت می کنیم به حق محمد و آل محمد علیهم السلام که دست

ما را از دامان ولای آل محمد کوتاه نکند و میان ما و ایشان جدائی نیاندازد.

استدلال به اینکه لفظ بعث برای حضرت محمد و مبعوث شدن ایشان است چرا در موارد دیگر استعمال شده

اشاره

گفته است از اعیاد متبرکه بزرگ اسلام یوم مبعث است یعنی یومی که حضرت خاتم انبیاء به نبوت و خاتم النبیینی در این عالم مبعوث شد اصل بعث در این عالم بوده حال چه شده که به موهومی تعبیر گشته و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الایه و آیات دیگر که لفظ بعث در مقام ارسال رسل در آن مذکور است نقل کرده و عبارتی نصیحت آمیز از خود و میرزا حسینعلی نوشته است.

جواب

پناه می برم به خداوند تا چه درجه این بدبخت اشتباه کاری می کند بردارید ای دوستان کتب لغت را ملاحظه کنید از برای الفاظ بعضی معانی مشترکه است به اشتراک لفظی یا به اشتراک معنوی که یک لفظ بر معانی متعدده استعمال می شود حتی آن که در الفاظ بسیار است که در معانی متضاده استعمال می شود و به قراین کلام و وضع استعمال فهمیده می شود که مراد چه هست و قرآن به لسان عرب نازل شده و نعوذ بالله مثل بیان نیست که نه عربی است و نه عجمی بلکه خرافات است و استعاذه از این بود که چرا روزگار به اینجا رسیده که اسم بیان را ردیف قرآن می بریم خلاصه پس بعث در لغت عرب به معنی ارسال هست و به معنی نشر هم هست و نشر به معنی احیاء است و زنده کردن پس بعث رسل مراد ارسال رسل است که خداوند ایشان را به سوی خلق می فرستد و بعث اموات مراد احیاء اموات است چنان که فرموده فاماته الله ماه عالم ثم بعثه و اگر بنا باشد هر جا استعمال لفظ بعث می شود به معنی

احیاء بگیریم درست نمی آیـد پس در کلام عرب بعث بالکتاب و بالهدیه هم می گویند بعث الناقه هم استعمال می کنند همه این ها پس به معنی عود است هوش از سر انسان می رود از این ادله پس مبعث پیغمبر (ص) یعنی روزی که پیغمبر (ص) را به رسالت به سوی خلق فرستاده و بعث طالوت یعنی هنگامی که او را به جهت سلطنت بر بنی اسرائیل فرستاده است و تو انصاف بده که روز مبعث مبعث محمد بن عبدالله (ص) است یا غیر آن شبهه نیست که مبعث آن حضرت است و شبهه نیست که در آن روز چهل سال از عمر مقدس آن حضرت گذشته بود که مبعوث شد و آن حضرت از هنگامی که در [صفحه ۴۶۷] شکم مادر بود بلکه در اصلاب آباء نبی بود بلکه فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و این است که از هنگامی که در شکم مادر بود تا زمان چهل سالگی دایم آیات نبوت از او بروز داشت طوری که بر دوست و دشمن مخفی نبود پس اگر مراد از بعثت او عود او بود می بایست اقلاـ همان روز که تولد می کند با آن آثار و علامات آن روز را مبعث او بگویند چرا یک روزی از ایام چهل سالگی او را مبعث گفتند و هم چنین در سایر انبیاء و طالوت نیز مردی بود و چندین سال از سن او گذشته بود چرا آن روزی که او را به سلطنت فرستادند بعث طالوت گفتند و حال این که پیش از آن زمان هم همان طالوت بود که بود پس یقین است که مراد از

این بعث احیاء نیست زیرا که زمان احیاء سابق بر آن بوده پس ببین که چه خرافات می گوید که نه با لغت و نه با استعمال عرب و نه با دلیل عقل هیچ یک درست نمی آید و همه محض اشتباه کاری و اضلال خلقست خداوند ریشه ی باطل را از جهان براندازد و فرج آل محمد (ع) را تعجیل فرماید.

استدلال به اینکه روح همه موجودات از یک نسخ است

اشاره

گفته است خلق ذی روح بر چهار نوع است خلق الساعه کالهوام والحشرات خلق البیض کالطیور و خلق التوالد کالحیوانات و هی صامتته متحرکه بالاراده و ناطق مدرک للکلیات و هذا الأدراک بدئه من کلمه الله المطاعه و لیست من العناصر و الفلکیات بلی جسم و جسد هیکلی هیکل و بدنش عرش ظهور کلمه مطاعه است التی هی من المشیه الامکانیه و الاراده الکونیه خلق الأنسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار و اما الروح المنبعث فیه من الله و من الکلمه المحیطه النافذه المهیمنه علی العالمین یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا بشأنی این عالم را محکم و متقن خلق فرموده که جمیع صاحبان عقول و افئده از احطاء و ادراک ما ظهر منها و ستر فیها عاجز و قاصر بوده و خواهند بود و اگر فی الجمله تغییر و تبدیلی در آن فرض شود کل به کلی عاطل و باطل خواهد شد ساعت اگر فی الجمله آلات و ترتیبش مختل شود مهمل و معطل است ابی الله ان یجری الأمور الا باسبابها برهانی است کافی و لئن اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والأرض و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون

دلیلی است وافی و این اراده ی کونیه با این قدرت و اقتدار و اتقان و استحکامش در ظهور و بلوغ موالید ثلثه خود الی ما ینبغی و یلیق محتاج است به معاونت عقل عاقل هر قدر بیشتر و ظهورش زیادتر قوای مکنونه مخزونه در وجود بروزش زیادتر است و ظهورش بیشتر محرک عالم محبت است و حافظ و مربی و ناصر و مرقی آن عقل و مظهر و مظهر محبت و عقل مظاهر کلیه الهیه اند هر قدر ظهور اعظم ظهور محبت عظیم تر و بروز عقل بیشتر است و ایشانند عقل اول در هر گور و دور که حقیقت علل العلل است و به ایشان است بدء و عود [صفحه ۴۶۸] موجودات و مکونات و محسوسات و معقولات اگر به بصر حدید و انصاف در آفاق و انفس و کتب آسمانی و ظهور مطالع قدسی نظر نمائیم و تفکر کنیم فیما ظهر و یظهر منهم و زحمات و مشقاتی که حمل می فرمایند روح الوجود لجودهم الفداء شهادت می دهم که ایشانند حافظ وجود و معین وجود بل موجد وجود و ناصر وجود و مربی وجود و مرقی وجود آن چه دارائیم از حیوه و زندگانی و عیش و سرور و بهجت و عزت و سعادت و سیادت از تفضل تربیت این جواهر وجود و مطالع حضرت موجود است متکلم اسمه تعالی است و مظهر و ناطق آن این طلعات قدسیه اند جمیع اسماء حسنی و صفات علیا از ایشان ظاهر است و حول ایشان طائف عالم محبت و عقل به ایشان قائم است و قیام ایشان بالله لا حول و لا قوه بالله والله الذی لا اله الا

هو الذی ینطق فی کل شان و کل شی بانه هو الله وحده لا شریک له المنشئ المبدع القادر السلطان الباقی الدائم الحی الابدی القدمی الرحمن الرحیم اگر درست در تعلیمات این ظهور اعظم و طلوع اکرم ابهی ملاحظه نمائیم و تفکر کنیم مشاهده می نمائیم عقل و محبت قبل در مقام نطفه و علقه بوده و حال به مقام احسن الخالقین رسیده بارالها چه خواهد شد وقتی که ثمرات سدره بیان این ظهور ظاهر شود و لطائف و زهورات این شجره ی عرفان به علوم و صنایع و حکم و بدایع ظهور نماید فوالله آن وقت کل ارض جنت ابهی و فردوس اعلی و رضوان است فروح و ریحان و جنه نعیم تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمدلله رب العالمین این است که به طلوع و اشراق نیز جودشان عالم وجود به خلعت جدید و حیوه تازه و عقل و هوش بدیع و دانش و بینش منیع مخلع می شود و هیاکل انسانی به روح بیان و معانی و روح مکلوت قدسی مبعوث می گردد مقصود آن که انسان از الهیات است اگر الهیات را ترقی داد و به الهیات اقبال نمود طبیعیات تابع الهیات می شود و متابعت احکام شرع می نماید و جعلوا التقوی سرابیلهم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین این است که حضرت رسول (ص) فرموده شیطان من ایمان آورده و اگر نعوذ بالله طبیعیات را ترقی داد و رو به طبیعیات رفت الهیات مخمود می شود و حکم میت و جماد و خشب مسنده در حق او جاری می گردد و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه الی اسفل سافلین الا الذین

آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون و العصر ان الأنسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصلحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

جواب

آن چه عمـده در این خرافات است در کتاب مبارک تقویم العوج به تفصـیل جواب داده شـده است این بنده هم مختصـری در این مقـام جواب می دهم ولی جواب شـافی کافی آن است که در آن کتاب مبارک مرقوم شـده و این که این بـدبختان قانع به آن فرمایشات نشـده انـد اشـهد بالله از این باب است که طالب حق نیسـتند حکمه بالغه فما تغن النذر و الا اگر طالب حق بودند محـال بود که مطـالبی را که بـا کتاب خـدا و سـنت پیغمبر (ص) و اخبار ائمه هـدی (ع) و ادله آفاق و انفس و ضـرورت امم [صفحه ۴۶۹] اثبات فرموده انـد باز انکار کننـد و باز خرافات خود را مثل اطفال دبسـتان که هوس تصـنیف و تالیف می کنند و کلمات بی ربط می نویسـند این گونه تحقیق نمایند و عجب این است که با این عامی گری و جهالت ادعای معرفت و علم هم دارنـد و امامشـان هم ظـاهر شـده و ابواب تاویـل هم بر ایشان گشوده شـده است و ما اگر بخواهیم در کلمه کلمه آن چه گفته سخن بگوئیم و جواب بدهیم موجب اطناب است ولی عمده مقصود را جواب باید گفت و آن این است که همچو گمان کرده انـد که نوع انسـان یعنی از خـاتمیین (ص) گرفته و انبیاء و اناسـی همه از یک سـنخند و روحی که ظاهر در کل است روح من امرالله است و انسان اگر الهیات را ترقی داد و طبیعیات را تضعیف

نمود به آن جا می رسد که خاتم انبیاء (ص) فرمود که شیطان من اسلام آورده و اگر طبیعیات را تقویت نمود و الهیات را تضعیف کرد حکم میت و جماد و خشب مسنده درباره ی او جاری می شود و اراده کونیه پروردگار با همه ی قدرت و اقتدارش محتاج به عقل عاقل است و محرک عالم محبت است و حافظ و ناصر و مربی محبت عقل است و مظهر عقل و محبت مظاهر کلیه اند که مراد انسانی باشد که الهیات را بر طبیعیات مقدم داشته و دیگر جزئیات خرافاتی که سروده حاجت به ذکر ندارد و نمی دانم کفر و شرک در عالم معنی آنها چیست و چه ایمان محکمی حضرات دست آورده اند که هر چه از این قبیل سخنان بگویند عیب نمی کند و اولا کفر آن چه درباره ی اراده کونیه گفته چون متعلق به توحید است مقدم می داریم و می گوئیم خداوند در کتاب مجید خود فرموده است من کفر فان الله غنی عن العالمین پس مطلقا حاجت در خداوند نیست و بی شبهه اگر اراده خداوند محتاج به معاونت چیزی باشد دلالت بر حاجت او کند زیرا که آیت پروردگار است و این است که فرمودند لا ـ کیف لفعله کما لا کیف له باری و نیز فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس می بینی که امر خود را که همان اراده او است مشروط به هیچ چیز نفرموده و اگر محتاج بود اظهار حاجت او را می فرمود و نیز فرموده است ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز پس پرورنده ای که اگر بخواهد همه ی خلق را می برد

و باز مجددا احداث می کند چگونه اراده او محتاج به دیگری است و در دعای بعد از صلوه فاطمه زهرا صلوات الله علیها است که در حال سجده باید خواند یا من لیس غیره رب یدعی یا من لیس فوقه اله یخشی یا من لیس دونه ملک یتقی یا من لیس له وزیر یوتی الدعاء و در دعاء افتتاح که در هر شب شهر رمضان وارد شده الحمدلله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا تا اینکه می فرماید الحمدلله الذی لا مضاد له فی ملکه و منازع له فی امره الحمدلله الذی لا شریک له فی خلقه و لا شبه له فی عظمته تا اینکه می فرماید الحمدلله الذی لیس له منازع یعادله [صفحه ۴۷۰] و لا شبه یشأکله و لا ظهیر یعاضده قهر بعزته الاعزاء و تواضع لعظمته العظماء فبلع بقدرته ما یشاء و هم چنین در اخبار و ادعیه بسیار این مطلب بیان شده است و بگو ببینم که خود این عقل مخلوق به این اراده کونیه که می گوئی هست یا نیست اگر نیست پس یا قدیم است یا خالق دیگری غیر از خداوند دارد و امر و اراده ی خدای ما هم یکی است چنان که فرمود و ما امرنا الا واحده پس نمی توان گفت به امر دیگر او را خلق فرموده و معین امر دیگرش قرار داده پس اثبات حاجت برای اراده ی پروردگار از کمال بی خردی است و عقلی که تو او را معین اراده ی پروردگار دانستی از کلام تو منفعل و شرمنده شد ولی

چون تو و امثال تو دارای عقل نبودید ملتفت شرمندگی او نشدید و این که فرموده است که ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب دلیل حاجت او نیست زیرا که کسی که خود او خالق اسباب است و مسبب الاسباب است من غیر سبب چنان که فرمودند خلق المشیه بنفسها پس چگونه حاجت در او و اراده او فرض کرده می شود و اگر بگوئی که مقصود من هم از این حاجت همین بوده که امور را به اسباب جاری می کند می گویم لفظ را هم باید تصحیح کرد که منافی با توحید نباشد نمی بینی که نصاری هم مقصودشان از ابنیت عیسی این نیست که از خدا تولد یافته بلکه غرض ابنیت تشریف است و خداوند آن را نپسندیده و فرموده است لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه و فرموده است و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون پس ببین که خداوند آن ها را کافر خوانده و در جاهای دیگر مشرک خوانده و با این که تصریح می کردند که مقصود ما محض تشریف است معذلک عذر ایشان پذیرفته نیست و آنها را کافر خوانده اند پس چگونه تو اراده ی خداوند را به این تاکید محتاج به معین و ناصر می دانی و اینکه حواریین گفتند نحن انصارالله مقصود این نیست که نصرت خداوند در افعال و ارادات او بکنند بلکه چون حضرت عیسی (ع) فرمود من انصاری الی الله آن ها عرض کردند نحن انصارالله و غرض این است که نصرت عیسی (ع) نصرت خداست مثل این که سایر

معاملاتی که با انبیاء و اولیاء می شود نسبت به خداوند داده می شود و از همین باب است قول خداوند ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم و نصرت رسول او است و اینها از باب تشریف است که خداوند پسندیده است و رخصت داده خلاصه این ها است نتایج دعاوی باطله ایشان که توحید را کامل کرده اند که خدای خود را محتاج و فقیر بشمرند و به جزای خود خواهند رسید چنان که فرموده است لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله [صفحه ۴۷۱] فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الأنبیاء بغیر حق و نقول ذوقوا عذاب الحریق باری و اما آن چه در باب تقسیم خلق ذی روح گفته اولا خود این تقسیم خطا است و جاهلانه سخنی گفته خلق البیض منحصر در طیور نیست بلکه در هوام مثل مار تخم می گذارد و دیده شده و در حیوانات بحری ماهی تخم می گذارد و در بری مثل سلحفاه بری که آن را سنگ پشت می گویند نیز تخم می گذارد و نیز در طیور خفاش بر خلاف سایر طیور آبستن می شود و می زاید و حیض دارد و به چهار پا راه می رود و عنکبوت از حشرات است در مخزن نوشته که زیر شکم او پرده ی سفید پیدا می شود و در زیر آن پرده بچه های او مکون می شوند و چون قابل تولد شوند پرده جدا می شود و بچه ها تولید می کنند و بچه های آن را دیده ایم و خلق الساعه نیز اگر مراد این است که نه تخم می گذارد و نه تولید می کند بلکه از خاک مکون می شود در بعضی حیوانات مثل موش مکرر دیده شده که مکون

می شود از خاک و تولید هم می کنند خلاصه که این تقسیمات خرافات است و اقسام خلق خدا را خداوند می داند و بعضی از آن ها را در کتبی که در این علم نوشته اند شرح داده اند و نیز انسان را در عداد سایر حیوانات شمردن مثل اینکه منطقیین انسان را حیوان ناطق می شمرند در نزد حکیم عارف خطائی است بین و حقیقت انسان ابدا از نسخ این حیوانات معهوده نیست باری غرض تفصیل این مطالب نیست همین قدر اشاره کردم که معلوم باشد که تمام کلمات خرافات است و اما آن که اناسی را یک نوع شمرده و فرق در متابعت هوی و طاعت خدا دانسته که دیگر خطائی است که معفو نمی شود زیرا که در حقیقت انسانیت عامه که در نوع اناسی هست نسبت به روح نبوت و خاتمیت به منزله ی حیوان است نسبت به انسان و هم چنان که حیوان مرکب سواری انسان است که بر او سوار می شود و از او پیاده می شود و حیوانیت خاصه هم همین نسبت را دارد و این است که قوتی جنون عارض می شود و انسانیت به کلی زایل می شود و حیوانیت می ماند و بسا یک وقتی باز برمی گردد پس این حیوانیت در حقیقت مرکب سواری او است که هر وقت حرون و شموس می شود او را ترک می کند و هر وقت دام است بر او سوار می شود خلاصه که به منزله مرکب او است و هم چنین نباتیت انسانی به منزله چراگاه حیوان است که در آن می چرد و جمادیت او به منزله زمینی است که علف از او می روید و هیچ یک از اینها دخل به حقیقت

انسان ندارنـد هم چنین است امر در روح نبوت و خاتمیت اصل انـد و نیز به همین ترتیب نسـبت به انسان افتاده اند و هر انسانی مظهر روح نبوت نمی شود مگر آن انسـان که از اول طینت او را برای نبوت گرفته انـد و هر نبی حامـل روح خـاتم نمی شود و حضـرات این مطلب را عنوان می کننـد تا فارغ البال هر یک هر چه ادعا [صـفحه ۴۷۲] می خواهنـد بکنند و امر به این آسانی نیست و آن کسـی که مبـدأ او از عالم نبوت نیست اگر مادام ملك الله عبادت کنـد و در متابعت امر خداوند به جائی برسد که یـک صـغیره از او سـر نزنـد محال است که به مقام نبوت برسـد و ظلم از خداونـد نیست بلکه همان امری که روز اول در بـدء ایجاد قبول کرده به او عطا می فرماید و از همان جا که طینت او گرفته شده به همان جا خواهد برگشت و حضـرت عیسـی (ع) فرمود که به آسـمان بالا نمی رود مگر هر که از آسـمان نازل شده باشد و در حدیث حضـرت صادق (ع) است در بیان معراج خاتم انبیاء (ص) که در فطره السـلیمه نقل شـده که جبرئیل عرض کرد یا محمد به جائی گام زدی که احدی از ملائکه و انبیاء گام نزدند و علت آن را امام (ع) بیان فرمود که اگر روح و نفس او از آن جا نبود قادر بر این که به آنجا برسد نبود پس کسی که طینت او از مقام نبوت نیست محال است که به مقام نبوت برسد و کسـی که طینت او از مقام خاتم (ص) نیست محال است که به

آن مقـام فایز شود و بعضـی از اخبار طینت و حـدیث نفوس را در این مقام عرض می کنم تا این که بـدانی که نه هر که طرف کله کـج نهاد و تنـد نشـست کلاه داری و آئین سـروری دانـد پس در کتاب المبین از جابر بن عبـدالله روایت شده است گفت عرض کردم به رسـول خـدا (ص) که اول چیزی که خـدایتعالی خلـق فرمـوده چیست فرمـود نـور نـبی تو است این جـا بر خلق فرمـوده آن را پس خلق کرده از آن هر چیزی را تـا این که فرمود پس نظر کرد به سوی او به چشم هیبت پس ترشـح نمود آن نور و صـد و بیست و چهـار هزار قطره از او چکیـد پس خلق فرمود خداونـد از هر قطره روح نـبیی و رسولی را بعـد ارواح انبیا نفس زدند پس خلق فرمود خدا از انفاس ایشان ارواح اولیاء شهداء و صالحین را و از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت شده است که خداوند پیغمبران را از طینت علیین آفریده قلوب ایشان و ابدان ایشان را و قلوب مؤمنین را از آن طینت خلق فرموده و ابـدان مـؤمنین را از پـائین تر از آن طینت خلق فرمود است تـا آخر و از حضـرت صـادق (ع) روایت شـده است در حـدیثی که طینت ها سه تا است طینت انبیاء و مؤمن از این طینت است مگر این که انبیاء ایشان صـفوه آن طینتنـد و ایشان اصـلند و از برای ایشـان است فضل ایشان و مؤمنون فرعنـد از طینتی لازب هم چنین تفریق نمی کنـد خداونـد میانه ایشان و شـیعه ی ایشان و در فصل الخطاب از حضرت امیر (ع)

روایت شـده است در حـدیثی که فرمود شـنیدم از پیغمبر (ص) که می فرمود خداوند خلق را بر سه طبقه خلقت فرموده است و در سه منزل ایشان را منزل داده پس این است قول خداوند در کتاب اصحاب المیمنه و اصحاب المشئمه و السابقون السابقون و امـا آنچه ذکر شـده است از سابقین پس انبیاء مرسـلون هسـتند و غیر مرسـلین قرار داده است خداونـد در ایشان پنـج روح روح القدس و روح الایمان [صفحه ۴۷۳] و روح القوه و روح الشـهوه و روح البدن پس به روح القدس مبعوث شدند انبیاء مرسلین و غیر مرسـلین و به روح الأیمـان عبادت کرده انـد خـدا را و شـریک نگرفتنـد با او چیزی را و به روح القوه مجاهـده کردنـد با دشـمن خود و معالجه کردنـد معایش خود را و به روح الشـهوه به لذایذ طعام رسـیدند و شـباب نساء را نکاح کردند و به روح البدن حرکت نمودند بعد فرمود تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات و اتینا عیسـی بن مریم البینات و ایـدناه بروح القـدس بعـد فرموده است در جماعت ایشان و ایدهم بروح منه می فرماید گرامی داشـته است ایشـان را به آن روح و تفضـیل داده است ایشان را بر همه که سوای ایشان است و اما آن چه ذکر شـده از اصـحاب میمنه پس ایشان مؤمنین هسـتند حقا باعیان ایشان پس قرار داده است در ایشان چهار روح روح الأیمان و روح القوه و روح الشهوه و روح البدن تا آخر حدیث شریف که عوارضی که عارض این ارواح می شود در مؤمنین از ضعف

قوی و معاصـی بیـان فرمود ولی درباره ی انبیاء (ص) ذکری از عوارض نفرمود و سؤال شـد حضـرت باقر (ع) از علم عالم پس فرمود که در انبیاء و اوصـیاء پنج روح است روح القدس و روح الایمان و روح الحیوه و روح القوه و روح الشـهوه پس به روح القدس شناخته اند ما تحت عرش را تا ما تحت الثری بعد فرمود که این ارواح حدثان به آنها می رسد مگر روح القدس پس به درستی که آن لهو و لعب نمی کنـد تمـام شـد حـدیث شـریف و بـدیهی است که روح الأیمـان با نبودن روح القـدس حـدثان معاصـی به او می رسد و با بودن او نمی رسد مگر عوارض که از باب ضعف بدن و تحلیل رفتن قوی و عروض امراض عارض بشود پس به واسـطه مرض مثلا معذور از صـیام بشود یا از قیام در صلوه و امثال آنها و اما عروض معاصی با بودن روح القدس محال است و این را هم بـدان که این روح بحقیقتها در احدی از انبیاء سابقین نبوده است و مخصوص است خاتم انبیاء (ص) و ائمه اطهـار (ع) و در بـاقی انبیـاء وجهی از وجوه او است که هست چنـان که حضـرت امـام رضا (ع) فرمود که خـدای عزوجل تایید فرموده است ما را به روحی از خودش که مقدس است و مطهر و ملك نیست و نبوده است با احدی از گذشـتگان مگر با رسول خـدا (ص) و آن با ائمه از ما است تسدیـد می کند ایشان را و توفیق می دهد ایشان را و آن است عمودی از نور میان ما و خدای عزوجل انتهی و در حدیثی این

روح را که مخصوص به ایشان است به کلی غیر از روح القدس شمرده اند چنانکه در کتاب المبین از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است [صفحه ۴۷۴] حدیثی که حاصلش این است که از برای خدا نهری است دون عرش او و دون آن نهر نوری است از نور او و در دو طرف نهر دو روح مخلوق است روح القدس و روح من امره و از برای خداوند ده طینت است پنج از بهشت و پنج از زمین تا اینکه فرمود که هیچ نبیی و ملکی نیست مگر این که بعد از خلق او دمیده می شود در او از یکی از دو روح غیر از ما اهل بیت پس به درستی که خداوند خلق فرموده ما را از ده طینت جمیعا و دمیده است در ما از دو روح جمیعا پس چه قدر طیب خواهند بود انتهی و در باب نفوس در حدیث از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است قریب به یک دیگر و یکی از این دو را نقل می کنیم در کتاب المبین روایت شده است که اعرابی سؤال کرد از آن حضرت از نفس فرمود از کدام نفس سوال می کنی عرض کرد و آیا نفس انفس عدیده است امام (ع) فرمود بلی نفسی است نامیه نباتیه و نفسی حسیه حیوانیه و نفسی ناطقه ی قدسیه و نفسی الهیه ملکوتیه عرض کرد یا مولای نباتیه چیست فرمود قوه ای است که اصل طبایع چهارگانه است ابتدای ایجاد آن نزد سقوط نطفه است مقر آن کبد است ماده ی آن از لطایف اغذیه است فعل آن نمو و زیاده است و سبب فراوان اختلاف متولدات

است و هر گـاه مفـارقت کرد برمی گردد به آنچه از آن ابتـداء شـده عود ممـازجه نه عود مجـاوره عرض کرد یـا مولای نفس حیوانیه چیست فرمود قوه ای است فلکیه و حرارتی است غریزیه اصـل آن افلاـك است بـدء ایجاد آن در نزد ولادت جسـمانیه است فعـل آن حیوه است و حرکت و ظلم و خشم و غلبه و اکتسـاب اموال و شـهوات دنیویه و مقر آن قلب است و سـبب فراق این اختلاـف متولـدات است پس هر گـاه مفارقت کرد برمی گردد آن چه از آن ابتـداء شـده عود ممازجه نه عود مجاوره پس معـدوم می شود صورت آن و باطـل می شود فعـل آن و وجود آن و مضـمحل می شود ترکیب آن عرض کرد و چیست نفس نـاطقه قدسـیه فرمـود قوه ای است لاـهوتیه بـدء ایجـاد آن در نزد ولاـدت دنیویه است مقر آن علوم حقیقیه دینیه است مواد آن تائیـدات عقلیه است فعـل آن معـارف ربـانیه است سـبب فراق آن تحلـل آلاـت جسـمانیه است پس هر گاه مفارقت کرد برمی گردد به سوی آن چه از آن ابتـدا شـده عود مجـاوره نه عود ممـازجه عرض کرد یا مولای نفس لاهوتیه ملکوتیه چیست فرمود قوه ای است بسـیطه زنـده است بالـذات اصل آن عقل است از آن ابتدا شده و از او حفظ کرده و به سوی او دلالت نموده پس اشاره کرده عود آن به سوی او است هر گاه کامل شود و مشابه گردد و از این نفس ابتـدای موجودات شده و به سوی او برمی گردند به کمال پس این ذات الله علیا است و شجره ی طوبی است و سدره المنتهی است و جنه الماوی است هر که

او را شناخت شقی نمی شود و هر که جاهل به آن شد ضال و غاوی می شود سائل عرض کرد و چیست عقل فرمود جوهری است دراک محیط به اشیاء از همه جهات آنها عارف است به شئ پیش از کون آن پس [صفحه ۴۷۵] آن علت موجودات است و نهایت مطالب انتهی و این که در صفت نفس لاهوتیه ذات الله علیا فرموده مقصود ذات غیب الغیوب نیست بلکه از باب تشریف است مثل بیت الله و امثال آن چگونه اند و حال اینکه آن را فرع عقل گرفته اند و ذات پروردگار فرع چیزی نیست بلکه اصل چیزی هم نیست و نسبتی میانه ی او و خلق) مط (نیست خلاصه پس از این حدیث شریف ظاهر می شود که مراتب نفس چهار است و عقل فوق همه اینها است و در حدیث دیگر هم که کمیل روایت می کند به همین ترتیب مراتب نفوس را شمرده است و در آخر فرموده است که عقل وسط کل است پس معلوم است که عقل قطب نفوس است و اشرف از کل آنها است و ملاحظه می کنی که این نفوس هر یک بالنسبه به آنکه دون درجه او است چیزی نیست که برای همه افراد پائین تر میسر گردد چنان که علانیه می بینی که هر نباتی قابل روح حیوانی نیست و چه بسیار نباتات که در عالم سقط شده اند و به مقام حیوانی نرسیده اند و مسلم است که چون استعداد آن مقام را نداشته اند به آنجا نرسیده اند و اگر استعداد داشتند از جانب خداوند بخلی نبود و هم چنین هر حیوانی قابل اینکه روح انسانی که ناطقه قدسیه است به

او تعلق بگیرد نیست و چه بسیار از حیوانات که سقط می شوند و به آن مقام نمی رسند و همچنین هم انسانی هم قابل اینکه نفس الهیه ملکوتیه به او تعلق بگیرد نیست و اگر قابل بود از جانب خداوند تجلی نبود چنان که فرموده است که اجیب دعوه الداع اذا دعان و قابلیت نفس ناطقه ابدا مسألت نفس الهیه را نمی کند مثل اینکه میمون فرض کن مسألت نفس ناطقه را نمی نماید و اگر هزار سال میمون را تربیت بکنند و فرض این کنیم که جمیع حرکات او در ظاهر مثل انسان شود آخر به مقام انسانیت نمی رسد و همین که مرد برمی گردد به آن چه از آن ابتدا شده و ممازج با آن می شود و اما آنکه از اول قابلیت آن برای انسانیت ساخته شده هزار مرتبه آسان تر و زودتر و بهتر به آن مقام می رسد و همچنین امر در اناسی و انبیا (ص) نوع اناسی همه ی آنها قابلیتشان مناسب روح نبوت که روح لاهوتی باشد نیست ولی آن قابلیت مخصوص که برای این کار ریخته شده مناسب است و به زودی می رسد پس نه این است که این مقام امری باشد که هر که طلب بکند و به قول تو خود را خالص بکند در عبادت پروردگار به آنجا برسد بلکه عرض می کنم که آن که اهل آن مقام نیست در حقیقت اهل طلبش نیست هر چند که اسمی بر زبان جاری بکند چنان که بدیهی است که اگر به میمون بیاموزند که بگوید انسانیت خوب است و من طالب انسانیت هستم این لفظ را می گوید ولی صرف اصواتی است که به زبان او

جاری شـده و ابدا درک معنی از آن نمی کند و مقصودی ندارد و اگر تدبیری بکنند که بعضـی چوب ها را بر هم بزنند که از آن صوتی خـارج شود که من طالب حیوانیت یا انسانیت هسـتم خود آن چوب ها [صـفحه ۴۷۶] ابدا تصدی و غرضـی در این اصوات نخواهنـد داشت مثل جعبه حافظ الصوت که فرنگیان ساخته انـد هر کلمه از آن که بالاتر نباشد و هر دعا و مسـئلتی که از آن شـریف تر نباشد ممکن است که در آن منطبع شود و مکرر هم اعاده می کند و الحاح در دعا و مسألت هم می نماید اما هرگز این جعبه به آن مقـام نمی رسـد بلکه حقیقت مسألت آن را هم نکرده است و هم چنین است امر عـامه اناسـی نسـبت به مقـام نبوت و امر عـامه انبیـا به مقام خاتم (ص) زیرا که از اخبار آل محمـد (ع) دانستی که ایشان مخصوصـند به روحی که در دون آن درجه نیست پس هر چنـد عبـارات و کلمـاتی اهـل مرتبه پـائین تر بر زبـان براننـد ولی آن معنی و مقامی که برای اهل مرتبه بالا است نه درک می کننـد و نه قصـد او را می نماینـد و نه طلب او را می کننـد و نه می تواننـد رو به آن جناب حرکت بکننـد این است که حضـرت امیر (ع) در صـفت خاتم می فرمایـد که هیچ سـبقت گیرنده بر او سـبقت نمی گیرد و هیچ ملحق شونـده به او ملحق نمی شود و هیـچ طمع کننـده طمع ادراک مقام او را نمی کنند و پیغمبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود که یا علی نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر تو و

خدا و نشـناخت تو را مگر خدا و من پس وقتی که کسـی ایشان را نشناخته است طلب مقام ایشان طلب مجهول مطلق است که معنی از برای آن نیست و هر چند که مردم اسمی از ایشان شنیده اند اما چون درک معنی آن را نکرده اند طلب آن مقام محال است مثـل ظـاهری عرضـی آن که کسـی بشـنود اسم اکسـیر را و بعضـی از صـفات ظاهریه آن را آن وقت در طلب او جاهلانه برآید و هی تجربیات بی معنی و بی قاعده بجا بیاورد آخر به این مطلب نخواهد رسـید و این مثلی است ظاهری زیرا که ممکن هست در این مردم که کسـی دارای اکسـیر بشود امـا ممکن نیست که کسـی به مقـام خـاتم برسـد یـا برتری بجویـد زیرا که او اشـرف فعلیتی است که خداونـد در قوه ی امکان گذاشـته و بیرون آمـده است و دیگر محال است که مثل اوئی غیر از او پیـدا بشود و نقصـی در قـدرت پروردگار نیست و خداوند قدرت بی نهایت خود را در خلقت خاتم انبیا بروز داده زیرا که کمال بی نهـایت خود را به او عطـا فرموده است پس چگونه فرض می شود که مثل اوئی غیر از او یا بهتر از اوئی پیـدا شود اما بهتر از او که واضـح است و امـا مثل او هم ممکن نیست زیرا که عرض کردم که خداونـد کمال بی نهایت خود را به او داده و اگر مثلی غیر او پیـدا بشود البته کمـال هر یـک از آن دو متنـاهی می شود زیرا که اگر متنـاهی نشود و تا نخواهـد شـد خلاصه که آنچه ممکن بوده است که خداوند به خلق عطا کند

به ایشـان داده و ایشان هم حق عبودیت را به جا آورده انـد چنان که فرمود قل ان کان الرحمن ولـد فانا اول العابـدین و ممکن نیست که دیگری از این خلق به مقـام ایشان برسـد و هم چنین در مقام انبیا احـدی از اناسـی که طینتشان از طینت انبیا نیست به آن مقام نمی رسند چنان که [صفحه ۴۷۷] و آن صامت به مقام انسانیت نمی رسد و این طمعی است خام که حضـرات آن را دست آویز ثبات مقامات عالیه برای خود می کننـد و تو ملاحظه کن انبیاء خـدا که از زمان بودنشان روحم آثار نبوت از ایشان ظـاهر بوده است و در رحم تکلم می کرده انـد مثـل عیسـی و یحیی علیهماالسـلام و غیر این دو بزرگوار این به کـدام تحصـیل دنیوی بوده که بتوان از آن راه رفت و به این مقام رسـید و هر چند که این جماعت منکر همه ی این معجزات خواهند بود ولی مسـلمین از تصـدیق ندارنـد زیرا که اخبار آل محمد (ع) پر است از شواهد این مطلب و با این جماعت به دلیل عقل سـخن می گوئیم اگر چه از آن هم منتفع نمی شونـد ولی برای آن هم اهلی هست پس از باب مقدمه می گوئیم که شـبهه نیست که هیچ چیز از مبدأ خود تجاوز نمی کند و هر قدر ترقی بکند منتهی درجه ی او این است که به مبدأ خودش برگردد و اگر بخواهد از آنجا بگـذرد فانی و مضـمحل می شود مثل این مطلب این است که از برای کوزه مبـدئی هست که در همان مقام که صورت کوزه را روی قبضه گل گذاردند باشد پس کوزه هر قدر ترقی بکند در

همان حد خود کوزه است و منتهی درجه کمال او این است که کوزه بسیار خوبی و باصفائی بشود و اگر خواستی آن را از مبدأ خودش حرکت بدهی صورت کوزه در کل باطل می شود که دیگر ذکر کوزه و اسم آن و اثر و خاصیت در کل مطلقا نیست و کل کوزه نیست که به این مقام رسیده باشد بلکه کل خودش اصل کوزه بود و کوزه شاخ و برگ آن بود و اصل البته مقدم است بر شاخ و برگ و شاخ و برگ هرگز به مقام اصل نمی رسد چنان که نور آفتاب هرگز به مقام آفتاب نمی رسد و همیشه تابع او است پس کلیه هیچ چیز از مبدأ خودش تجاوز نمی کند و این که شیخ مرحوم علی الله مقامه فرموده است کل شی لا یتجاوز ماوراء مبدئه و اخبار آل محمد (ع) پر است شواهد این معنی و بعضی از آنها گذشت و چون این مقدمه را دانستی عرض می کنم که این خلق یعنی بنی نوع انسان که ملاحظه می کنی آیا مبدءهای مختلف از برای ایشان هست یا نیست اگر نیست که پس بعضی از آنها اهلیت این که داعی بشوند و بعضی مرعی نخواهند داشت چنان که تصور نمی شود که گوسفندی شبان از برای سایر گوسفندان بشود زیرا که در جمیع صفات بهیمیت با آنها شریک است و اگر آنها محتاج به راعی هستند آن هم محتاج است و صلاح خود را نمی داند چه جای صلاح آنها و دفع اذیت گرگ را از خود نمی تواند بکند چه جای آنها و مرتفع خود را نمی داند چه جای آنها خلاصه که اگر بنا

باشد گوسفندی شبان گوسفندان بشود از جهات بسیار باعث فساد حال گوسفندان بلکه تلف ایشان خواهد بود و هر چند از میانه ی گوسفندان یکی پیش آهنگ واقع شود معذلک امر مفوض و موکول برای [صفحه ۴۷۸] پیش آهنگ نیست ومنتهی کاری که از پیش آهنگ بر میاید این است که چون قدری قوی تر و هشیارتر است فرمان شبان را زودتر درک می کند و اطاعت می کند پس همین که مثلا- از جوی جست باقی به مناسبت او می جهند و اگر چوبان خود برود و امر را واگذار به پیش آهنگ کند بدون مهلت گرگان می رسند و پیش آهنک و سایر همه را پاره می کنند اما اگر شبانی که نفس انسانیت در او است از عقب آنها هست امر همه اصلاح می شود و دفع اذیت گرگان از آنها می شود هم چنین است امر در اناسی آن کسی که راعی ایشان است البته باید نفسی که محیط بر همه ی آنها است در او باشد تا از عهده رعایت آنها برآید و اگر او هم از سنخ یکی از آنها باشد هر چند که تعلیم گرفته و تربیت شده باشد آخر می شود به منزله پیش آهنک در میانه گوسفندان و محال است که خود او به استقلال از عهده ی این کار برآید بلکه تربیت و تعلیم او مادامی است که دست راعی بر سر او است و اگر عنایت خود را از او برداشت حال او و سایر یکی می شود چنان که در مثل گوسفندان این مطلب را علانیه دیدی پس محال است که راعی مرعی از یک سنخ و یک درجه و از یک مبدأ پائین تر گرفته

شـده به مقام بالاتر برسـد چنان که اگر شـبان هزار سال گوسـفندی را تربیت بکنـد که یک روزی آن گوسـفند به جای شـبان بنشیند و شبانی کند به آن مقام نخواهد رسید زیرا که مبدأ گوسفند از عالم حیوانی است و مبدأ شبان انسانیت و اگر ایراد کنی که چه می گوئی در این بـاب که سـلاطین و حکـام رعـایت خلق را می نماینـد و حـال اینکه مبـدئی هم بالاتر از مبادی رعیت ندارنـد عرض می کنم از برای این مطلب جـواب هـا است و بیانـات علمی دارد که در این مقـام موقـع بیـان آن هـا نیست مگر بعضـی کلمات ظاهریه و آن این است که چون خداوند خلق را مختار خلق فرموده است اگر خود ایشان به اختیار خود از راعی حقیقی اعراض نمایند مثل شترانی که وحشی شوند و از... خود دست بردارند و خودشان بعض با بعض گردانید و مفاسدی هم در امرشـان پیـدا شود نقصـی در خلقت حکیم نیست و اختیاری است که خود آنها کرده انـد این خلق هم امرشان به این منوال اسـت و خـود به اختیـار خـود از راعی اعراض کرده بلکه اسـباب غیبت او را هم فراهم کردنـد و داعی هم اگر چه قـادر بر منع ایشان هست اما چون حکمت خداونـد بر این جاری شـده که امر به اختیار باشد این است که داعی هم امر را به اختیار گذارده و بعـد از آن که سـرخود شدنـد بعضـی بر بعضـی به تغلب برتری جسـتند و لازمه ی خودسـری همین هست و علاوه بر این در حفظ نوع و برپا بودن اساس عیش [صفحه ۴۷۹] دست راعی حقیقی بالای سر متغلبین هست و

این است که فرمودنـد قلوب ملوک بیدالله است و او است که قلوب آن ها را بر مطیع مهربان می کند و بر عاصـی ساخط یدالله راعی حقیقی است که فرمود ان الـذین یبایعونک انما یبایعون الله یـدالله فوق ایـدیهم و مع ذلک مفاسـدیهم از باب سوء اختیار ایشان در امر ایشان حادث شده و نقص از جانب حکیم نیست چنان که حکیم عادل که عطش آفریده آب را هم موجود کرده و اگر کسـی به اختیـار خودش آب نخورد تـا از تشـنگی هلاـک شود نقصـی در خلقت حکیم نیست خلاـصه پس حکیم علی الأطلاـق راعی حقیقی را صاحب نفسـی مسـتولی و مهیمن بر رعیت قرار داده است که در حفظ رعیت بکوشـد تا هر کسـی به مبـدأ خود که طینت او از آن جا گرفته شـده برگردد و احدی از رعیت نیست که بتواند به مقام راعی برسد و اگر می توانسـت از اول رعیت محض نمی شد بلکه فرزند راعی بود یا برادر او و یقینا آثار فرزندی و برادری از اول در او پیداست و اصل نسب و حسـب او معیـن است و آن که از صـلب دیگری غیر از او یـا پـدرش مثلاـ بیرون آمـده و از جنس او نیست آخر ملحـق به او حقیقه نمی شود هر چند که کسـی از رعیت را گرامی بدارد و به خود نسـبت بدهد خلاصه و اگر همه این مطالب را منکری و مـذهبی قریب به وحـدت موجـود را اختیـار کرده بـا اینکه اخبـار آل محمـد (ع) گـواه بطلاـن آن است این قـدر را که خودت تصریح کرده ای در اینجا و سابق که جمیع اسماء حسنی و صفات علیا

از ایشان ظاهر است و در آل محمد علیهم السلام این مطلب مسلم است و تصدیق داریم و آثار و علامات این امر هم در ایشان محسوس بوده و ثقات و امنا برای ما نقل کرده اند و الان هم از قبور مطهره ی منوره ی ایشان دیده می شود و دوست و دشمن اتفاق بر آن دارند و خود ما از دشمن ایشان شنیده ایم و شبهه در این باب نداریم حال آن کسی که مدعی است که به این مقام رسیده که صاحب اسماء حسنی شده بعضی از آثار اسماء حسنی را بروز دهد به محض ادعا که هیچ عاقل نمی پذیرد بلکه فعلیت می خواهد تا واقعیت ان معلوم شود باری و جزئیات خرافات در این کلمات بسیار است و حاجت به جواب همه ی آنها نیست الحمدلله خداوند بر زبان خودشان بطلانشان را ظاهر می کند با این همه اصرار و ابرام که ثابت کرده به زعم خودش که معاد برپا شده و میزان نصب شده و بهشت و جهنم موجودند و مؤمنین در جنت و کفار در جهنم حالا- تازه می گوید که اگر ثمرات سدره بیان ظاهر شود فوالله کل ارض جنت ابهی و فردوس اعلی و رضوان است پس معلوم است که هنوز خبری نیست و همه آنچه تا حال گفته بود دروغ بود.

استدلال به اینکه منظور از ایلیا و علی محمد باب است

اشاره

در این مقام چون به خیال باطل خود ثابت کرده که یوم [صفحه ۴۸۰] ظهور این مرد قیامت بوده بسیاری از آنچه در قرآن وارد شده است و هم چنین در سایر کتب سماویه همه را تأویل به این روز می کند و چون از آن چه تا حال بیان کرده ایم بعون الله بطلان

اصـل مطلب آنهـا ظـاهر شـده و حجم كتـاب هم بسـيار شـده است ديگر حاجت به تكرار اين عبارات نيست و از جمله عبارتى است كه از كتاب ملاكى نقل كرده كه من به شـما پيش از ورود روز عظيم و مهيب خداونـد ايليا را خواهم فرسـتاد و آن وقت ايليا را به ميرزا على محمد تأويل كرده و صـريح فرمايش حضـرت امير عليه السـلام است كه در بعضى نسخ خطبه ى البيان مى فرمايـد انا ايلياء انجيل و از اين فرمايش معلوم است كه در انجيل هم آن حضـرت را ايليا خوانده اند و نيز در بحار نقل كرده از جـابر جعفى از حضـرت بـاقر (ع) از حضـرت امير در خطبه ى انا اسـمى فى الانجيل ايليا و از انوار نقل نموده است كه اسم آن حضـرت در توريه ايليا است خلاصه و در ساير آن چه هم نقل كرده از اين قبيل عيوب بسـيار است الا اين كه باز اگر بخواهيم شرح بـدهم موجب اطنـاب خواهـد بود و عبـاراتى هم از ابواب بيان در معاد نقل كرده است كه همه را به همين خرافات تأويل نموده است و حـاجتى به ذكر آنهـا نيست و بطلاـن همه ظاهر شـده است و با اين وضع كه اين جا و سابق ملاحظه كرده اى كه ديگر نقصى در احتجاج او نيست همين مانده است كه اثبات كند كه كتب آسمانى تحريف نشده و حال اينكه اگر مثل آفتاب بر ما واضح شود كه اين كتب عين همان ها است كه از آسـمان نازل شده مثل آفتاب نيز واضح است كه ابدا دلالتى بر صحت مذهب شما ندارد چنان كه مفصلا اين مطالب معلوم شده ولى

بایـد این مطلب را هم مختصـرا جواب گفت و بـدان که مولای بزرگوار من روحی فـداه رسـاله ای مفصـل در جواب نصـاری نوشته اند و آن را مسـمی بحسام الدین نموده اند و به طبع هم رسـیده و هر که تفصیل این مطلب را خواسته باشد به آن کتاب مبـارک رجوع کنـد تـا بر حق واقف شود خلاـصه گفته است و چون محرفین و ملحـدین و جـاهلین می گوینـد توریه و انجیل تحریـف شـده محض رفـع این توهم و دفع این خیـال باطـل عرض می شود قرآن من اوله الی آخره مکـذب این قول است می فرمایـد و لمـا جـاءهم کتـاب من عنـدالله صـمدق لما معهم و کانوا من یقبل یسـتفتحون علی الـذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنه الله علی الکـافرین تصـدیق توریه و انجیـل موجوده لـدیهم را فرموده و لمـا جاءهـم رسول من عنـدالله مصـدق لما معهم نبـذ فریق من الـذین اوتوا الکتـاب کتـاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون و من قبله کتاب موسـی اماما و رحمه و هـذا کتاب صـمدق و آمنوا بما انزلت مصـدقا لما معکم و هو الحق مصـدقا لما معهم مصـدق لما بین یدیه نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا بین یدیه یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا [صـفحه ۴۸۱] بما انزلنا مصـدقا لما معکم و انزلنا الیک الکتاب مصدقا لما بین یـدیه والـذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصـدقا لما بین یـدیه یا قومنا انا سـمعنا کتابا انزل من بعد موسـی مصدقا لما بین یدیه قل فأتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اگر کتاب تحریف شده بود و میان خلق نبود و یا مسـتور کرده بودند

چگونه می فرمود فأتوا بکتاب هو اهـدی منها اتبعه و این که ذکر تحریف شـده تحریف معنی است یحرفون الکلم عن مواضـعه یحرفون الکلم من بعـد مواضـعه موضع کلمه معنی ما وضع له است چنان چه از قبل ذکر شـد اخبار صـریحه ی واضـحه مدله بر این که در ظهور و قائم علما ناس کتاب الله را به افکار باطله خود تفسـیر و تأویل می نماینـد و به آن احتجاج بر قائم می نمایند چنان چه الیوم مشهود و مسموع است صریح تنزیل را ترک کرده و ظاهر اخبار را رفض نموده و به اقوال امثال خود احتجاج بر آیـات و صـاحب آیات می نماینـد و اسـتدلال بر بطلان این امر عظیم می فرماینـد این است مقصود از تحریف که الیوم علمای شیعه به آن مشغولند.

جواب

صـدق للصادق جعفر بن محمـد علیهماالسـلام حیث قال للزندیق فی بیان التناسخ و القائلین به فطور اتخالهم نصاری فی اشـیاء و طور ادهریه یقولون ان الاشیاء علی غیر الحقیقه الحدیث ملاحظه کنید که صدق مقال آن بزرگواران در جزئیات امور ظاهر می شود امـا موافقت مـذهب ایشان را با اهل تناسـخ سابقا دانستی و به آن موافقت به انصاری اکتفا نکرده محض اینکه چهار کلمه متشابه از کتب آنها دست آورده به کلی منکر اعتقاد اهل اسـلام شده و کتب یهود و نصاری را با همه عیوبی که در آنها است تصـحیح می کند و علماء مسـلمین را محرف و ملحد و جاهل می خواند والحمدلله تاکنون ظاهر شده که این ها صفات کیست و بعد از این هم ان شاءالله ظاهرتر می شود اما آیه ی اولی که فرموده است و لما جائهم کتاب من عندالله تا آخر پس

بدان که چند حدیث در تفسیر آیه شریفه در برهان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری (ع) و حضرت صادق (ع) که حاصل آنها این است که خداوند در توریه نازل فرموده بود که محمد (ص) که امی است از ولد اسمعیل است و مؤید است بخیر ما خلق الله بعد از او که علی ولی الله باشد و یهود این مطلب را دانسته بودند و در شداید و نوائب خود استفتاح به محمد و آل محمد (ص) می نمودند چنان که فرموده و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و خداوند هم به آنها به همین سبب فتح و ظفر می داد چنان که سیصد نفر از یهود مقابله با سی هزار از مشرکین می کردند و آنها را دفع می دادند و با اینکه یهود محصور بودند به همین توسل و استفتاح باران و طعام بر ایشان فرستاد و با همه این اوضاع بعد از آن که پیغمبر (ص) تشریف آورد حسد بردند به جهت این که از عرب بود و کافر شدند عرض می کنم حال در این آیه مبارکه ملاحظه [صفحه ۴۸۲] کن با این تفسیر که امام (ع) فرموده و خود آیه هم صریح در همین معنی است اولا که دخلی به انجیل ندارد و کتاب مشارالیه توریه است و ثانیا چه دلالت در این است که توریه تحریف نشده اگر این که یک آیه یا آیاتی چند از توریه به حفظ خاص پروردگار غیر محرف مانده باشد تا این که اتمام حجت بشود دلیل این است که همه ی توریه غیر محرف است پس دلالتی بر غیر این مطلب که ندارد و

در خود این مطلب هم منتهی دلالت آیه این است که علماء یهود علم به این مطلب نزد خودشان داشتند و اما اینکه توریه را تحریف نکردند دیگر دلالتی ندارد و خداوند در جای دیگر صریحا فرموده و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و انهم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله الایه و در برهان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری (ع) آن چه حاصلش این است که بعضی از یهود امی بودند که کتاب را نمی دانستند مگر هر چه علمای ایشان بخوانند و علماء یهود هم تحریف کردند و نوشتند صفه نبی را که مبعوث در آخرالزمان است برخلاف آن چه که بود که او بلند قامت است و عظیم البطن است و اصهب الشعر و پانصد سال بعد از این زمان می آید تا این که عوام یهود از گرد آن ها متفرق نشوند و ریاست باطله آن ها برای آن ها باقی باشد پس ببین که در باب همین مطلب هم تحریف کرده اند نهایت خودشان می دانستند که چه بوده و چه کرده اند و این که خداوند فرموده مصدق لما معهم یعنی مصدق آن چه علم آن را داشتند نه مصدق تحریفاتی که کردند خلاصه و در آیه ی ثانیه نیز که فرموده و لما جائهم رسول من عندالله در برهان روایت کرده از عسکری (ع) از حضرت صادق (ع) که یعنی چون که آمد ایشان را یعنی یهود و کسانی که تالی آنهایند رسول خدا (ص) که مصدق بود از برای آن چه که با ایشان بود و قرآن مشتمل بر وصف فضل محمد (ص) و علی و

ایجاب ولایت این دو و ولایت اولیائشان و عداوت اعدائشان بود انداختند فریقی از آن کسان که آورده شده بودند کتاب را کتاب یهود که توریه باشد و کتب انبیاء خدا را پشت سر خود ترک کردند عمل را به آنچه در آن ها بود و حسد بردند محمد (ص) را بر نبوت او و علی (ع) را بر وصایت او و انکار کردند آن چه واقف شده بودند بر آن از فضائل آن دو که گویا نمی دانند و کردند فعل جاحدین و رادین بر او را عرض می کنم ببین که عمده ی کلام در باب خبر آمدن آن دو بزرگوار بوده که در این کتب بوده است و الان هم با این که تحریفات واقع شده باز بعضی دلایل مانده که به آنها بر ایشان احتجاج می کنیم و اما اینکه تمام آنچه در این کتب هست عینا بدون حشو و زاید منزل من السماء است به چه دلیل و بر فرض که لفظ به حسب ظاهر عموم داشته باشد در قرآن بسیاری مقامات هست که ظاهر لفظ عموم دارد و مراد معنی خاصی است [صفحه ۴۸۳] و حضرت امیر (ع) تصریح به این مطلب فرموده است و در عرف هم شایع است که مثلا هر گاه صاحب دفتری باشد که حساب های بسیار در آن دفتر ثبت نموده باشد و یک نفر از شرکاء او مثلا حساب شخص خود را بیاورد و با آن صفحه از دفتر که مخصوص به او است مقابله نماید و حساب پس بدهد بعد صاحب دفتر مثلا انکار نماید نه این است که شریک در این مقام خواهد گفت که حساب

من موافق است بـا آن چه که در نزد خودت هست حالا این لفظ را که گفت معنی این است که با همان صـفحه که مخصوص به حسـاب من هست موافق است نه بـا همه صـفحات هم چنین است امر در این مقام پیغمبر (ص) ایشان را دعوت می فرمود به رسـالت خـودش و ولا‌یت علی بن ابیطـالب (ع) و سـخن آن حضـرت همه در این بود و می فرمود که آن چه می گویم موافق است بـا آن چه نزد شـما است یعنی با آن چه مخصوص به این مسأله است و اما از این مسأله که گـذشتی چه بسـیار احکام توریه را که حضـرت نسـخ فرمود و تغییر داد و اصار و اغلال را برداشت پس بر فرض که توریه تحریف هم نشده باشـد در احکام منسوخه از توریه که قرآن موافق نیست با آن پس چگونه می توان این فرمایش پیغمبر را حمل بر تصدیق تمام توریه نمـود خلا‌صه درست متـوجه عرضم بشـو تـا آن که بـدانی که بایـد این فرمایشـات را مخصـوص به همـان امر رسـالت پیغمـبر (ص)دانست و اما آیه و من قبله کتاب موسـی اماما و رحمه و هذا کتاب مصدق این مرد گویا گمان کرده که مسـلمین به کلی منکر وجـود توریه و انجیـل هسـتند که به این آیه اسـتدلال کرده و کسـی انکـار نـدارد که کتـاب موسـی امـام و رحمه بوده و تصـدیق قرآن را هم داشـته است و قرآن هم تصـدیق آن را داشـته مثل این که خود موسـی (ع) بلکه همه ی انبیا مصـدق خاتم انبیاء (ص) بوده اند بلکه میثاق ولایت او و ذریه اش از ایشان گرفته شده

ولی اینها هیچ یک دلیل این نیست که آن که در دست یهود و نصاری است کتاب موسی است و نازل من عندالله است پس قول خداوند که فرموده فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله مصداقی ندارد و همچو امری واقع نشده است نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل و به نستعین ای مرد خداوند فرموده این کتاب مصدق کتاب موسی است چه دخل دارد به این تهمت ها و افتراها که یهود بر موسی و سایر انبیاء خدا بستند و اسم آنها را کتاب خدا گذاشتند و اگر گوئی که این در موقع استشهاد بر یهود و نصاری است و غیر از این دست آنها نبوده که شاهد باشد می گویم خداوند چشم و گوش آنها را بست و به قدر ظهور صدق پیغمبر (ص) و کتاب او در همین کتب هم ماند و اما همه ی آن چه در این کتب هست پیدا هست عقول منزل من عندالله نیست چنان که خواهی دانست و اما آیه ی و آمنوا بما انزلت [صفحه ۴۸۴] مصدقا لما معکم تمام آن این است و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی تمنا قلیلا و ایای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون و در برهان از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده است در تفسیر آن که فرموده است خداوند عزوجل یهود و ایمان بیاورید ای یهود به آن چه نازل کردم بر محمد از ذکر نبوت او و اخبار امامت علی و عترت طاهرین او در حالتی که مصدق است آن چه را که با

شما است پس به درستی که پیش از این در کتاب شما ذکر شده که محمد نبی سید اولین و آخرین است و مؤید به سید وصیین و خلیفه ی رسول رب العالمین و فاروق امت و باب مدینه ی حکمت و وصی رسول رحمه و مخرید به آیات من که منزله ی به نبوت محمد (ص) و امامت علی و طیبین از عترت او است ثمن قلیلی را به این که انکار کنید نبوه نبی (ص) و امامت ائمه (ع) را و عوض بگیرید از آنها عوض دنیا را پس به درستی که آن هر چه بسیار باشد عاقبت آن به سوی نفاد و خسارت و بوار است و فرموده است خدای عزوجل و از من بپرسید در کتمان امر محمد و امر وصی او به جهت این که شما اگر هم در این باب تقوی پیشه نکنید قدح در نبوت نبی (ص) و در وصیت وصی نمی توانید بکنید بلکه حجج خدا بر شما قائمه است و براهین او بر این مطلب واضحه است و قطع معاذیر شما را نموده و تمویه و اشتباه کاری شما را باطل کرده و این جماعت یهودی بودند به مدینه که انکار کردند نبوت محمد (ص) را و خیانت کردند او را و گفتند که ما می دانیم که محمد نبی است و علی وصی او است ولکن تو او نیستی و این علی آن علی نیست پس خداوند جامه های آن ها را و چکمه های آن ها را گویا کرد که هر یک از ایشان به صاحبش می گفت که دروغ گفتی ای دشمن خدا بلکه نبی محمد (ص) این است و وصی علی این است

و اگر اذن داده بشود بـه مـا فشـار بر شـما مى آوريـم و شـما را پى مى كنيم و مى كشـيم پس پيغمـبر (ص) فرمـود كه خـداى عزوجل مهلت مى دهد ايشان را به جهت اين كه دانسـته كه از اصـلاب ايشان ذريات طيبات مؤمنات بيرون مى آيد و اگر جدا شدنـد عـذاب مى كنـد اين جماعت را به عذاب اليمى اين است و جز اين نيست كه تعجيل مى كند كسـى كه از مرگ بترسـد تمام شـد حديث شـريف پس ملاحظه كن كه اين آيه هم خاص به همان امر رسالت پيغمبر (ص) و ولايت على (ع) و ذريه ى او است كه در توريه و انجيل هم ذكر آن هست و دخلى به ساير آن چه اين كتب شاملند ندارد و اما آيه و هو الحق مصدقا لما معهم صـدور دليلش اين است و اذا قيـل لهم آمنوا بمـا انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مصـدقا لمـا معهم قـل فلم تقتلون انبيـاء الله من قبل ان كنتم مؤمنين و در برهان روايت كرده است از حضـرت عسـكرى (ع) كه هر گاه گفته بشود به اين جماعت يهود كه پيش ذكرشان گـذشت كه ايمان بياوريـد به آن چه نازل فرموده است خداونـد بر [صـفحه ۴۸۵] محمـد (ص) از قرآنى كه مشـتمل بر حلال و حرام و فرايض و احكام است مى گويند كه ايمان داريم به آنچه نازل شده است بر مـا و آن توريه است و كـافر مى شونـد به آنچه وراء توريه است يعنى بما سواى آن ايمان نمى آورنـد و حال اينكه آن حق است يعنى قرآن حق است به جهت اين كه

آن ناسخ است و منسوخ آن چیزی است که خداوند پیش فرستاده بود یعنی توریه بعد خداوند بر آنها ایراد کرده که اگر ایمان به توریه داشتید چرا اسلاف شما انبیاء خدا را می کشتند و حال اینکه در توریه تحریم قتل انبیاء بوده است و امام (ع) فرمود که هم چنین هر گاه ایمان به محمد (ص) و به آنچه نازل شده بر او که قرآن باشد نیاورند و حال این که مأمور به ایمان بودند پس ایمان به توریه هم نیاورده اند فرمود پیغمبر (ص) که خداوند خبر داه است که هر که ایمان به قرآن نیاورد ایمان به توریه هم نیاورده به جهت این که خداوند عهد گرفته است از ایشان که ایمان به هر دو بیاورند و قبول نمی کند خداوند ایمان به یکی را مگر با ایمان به دیگری تا آخر حدیث شریف پس در این حدیث هم ملاحظه کن که مقصود از تصدیق ما معهم همان ایمان به پیغمبر (ص) و ایمان به قرآن است که موسی (ع) به آن ها خبر داده بود و در کتابشان موجود بود و اما سایر آن چه در کتابشان است دلیلی بر صحت آن در این آیه هم نیست و اما آیه مصدق لما بین یدیه صدر آن این است قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه مراد از ما بین یدیه توریه و انجیل و سایر کتب انبیاء همه هست ولی این دلیل این نیست که همه ی آنچه در دست شما هست صحیح است بلکه غرض این است که قرآن مصدق کتب خدا هست و در جاهای

دیگر هم فرموده که تحریف در این کتب شما واقع شده و از همین کتب محرفه هم باز حقیت پیغمبر (ص) و علی (ع) و صدق قرآن ظاهر می شود و لو این که در سایر امور تحریف کرده باشند و اما آیه نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس در برهان سه حدیث در تفسیر مصدقا لما بین یدیه نقل کرده که در ذیل این آیه فرموده اند که فرقان هر امر محکمی است و کتاب آن جمله قرآن است که تصدیق داشته او را هر که پیش از او بوده از انبیاء و در حدیث دیگر فرموده اند که قرآن تصدیق کننده است کسانی که پیش از او بوده اند از انبیاء و از این دو حدیث ظاهر می شود که مصدق به صیغه ی فاعل و مفعول هر دو خوانده می شود و مال هر دو یکی است پس این آیه هم دخلی به تصدیق توریه و انجیل موجود ندارد و اگر در ظاهر آیه هم تعمق بکنی این مطلب ظاهر است که اول فرموده مصدقا لما بین یدیه بعد فرموده و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس معلوم است که این مطلب جدیدی است و بر فرض هم که تصدیق راجع به توریه و انجیل بکنی توریه و انجیل منزل را صریحا فرموده است و دخلی به محرف آن ها ندارد و اما آیه یا ایها الذین [صفحه ۴۸۶] اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم دو حدیث در برهان روایت کرده که دلالت می کند که این آیه از جمله آیاتی است که

منافقین تحریف کردند یکی از آن دو این است که حضرت باقر (ع) فرمود که نازل شد این آیه بر محمد (ص) هم چنین یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما انزلت بی علی (ع) مصدق لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم الی قوله مفعولا و اما قول خداوند مصدقا لما معکم یعنی در حالتی که مصدق است به رسول خدا عرض می کنم پس این آیه به کلی خارج است از آن که او خیال کرده و مراد از کسانی که کتاب آورده شدند چنان که در دو حدیث دیگر وارد شده اصحاب سفیانی هستند و من قبل ان نطمس وجوها خبر از سه نفری است که بعد از خسف بیدا باقی می مانند و روهای ایشان به پشت برمی گردد و نمی توان این معنی را از بواطن قرآن شمرد زیرا که فرمودند نزول آیه اینطور بوده پس معنی ظاهرش همین است و عبث به آن استدلال کرده و اما آیه و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب در این هم شبهه نیست که قرآن مصدق سایر کتب آسمانی است ولی حرف در این است که کتاب صحیحی دست یهود و نصاری هست یا نیست و هم چنین است کلام در آیه ی والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه زیرا که در این آیات نفرموده مصدق آنچه با شما است بلکه فرموده مصدق آنچه پیش روی او است یعنی از کتب آسمانی و در آنها هم که فرمود مصدقا لما معکم دانستی که مراد اخبار از نبی است خاصه که نزد آنها بود

و امـا آیه یا قومنا انا سـمعنا کتابا انزل من بعـد موسـی مصـدقا لما بین یـدیه این آیه حکایت قول جماعتی از جن است که ذکر آنها در آیات سابقه شـده و قرآن را شـنیدند و ایمان آوردنـد و محتمل است که در میانه ی آنها توریه صـحیح هم بوده اسـت زیرا که غارت های جالوت و بخت نصر که اسباب از میان رفتن توریه شد دخلی به جن نداشت و در میانه ی آنها شاید بوده و محتمل هم هست که به همین قـدری که در این توریه از اخبار نبی هست هدایت یافتند و اما آیه قل فأتوا بکتاب من عندالله هو اهـدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اشاره به توریه و قرآن است و مخاطبه با قریش که کافر به توریه و قرآن هر دو بودند و اولا که توریه منزله از سـماء مقصود است و ثـانی این که مـا که می گوئیم توریه محرف است منکر این نیستیم که بعضـی آیـات و احکام صـحیحه در آن هست و قطعا به همین اندازه از حقهم که در این توریه است قریشـی که مشرک بودند نمیتوانند اهدا از آن را بیاورنـد زیرا که حق در نزد آنها هیـچ نبود که باعث هـدایت بشود اما در توریه اصـلش که تمام حق بوده و محرفش هم بعضـی آیات صـحیحه دارد که باعث هـدایت است نمی بینی که در همین توریه خبر از آمـدن محمد (ص) داده است و امر به ایمـان به او فرموده و به همین یـک کلمه هر که گرفت هـدایت کـامله یافت پس این آیات [صـفحه ۴۸۷] هیـچ یک دلیل این نیست که این کتب موجوده ی

آسمانی به کلی خالی از تحریفند و اما اینکه گفته که اینکه اگر تحریف شده تحریف معنی است تا آخر پس بدان که از جمله ی آیات داله بر تحریف یکی این است تطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعدما عقلوه و هم یعلمون و در برهان حدیث طویلی در تفسیر این آیه از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده و آن چه متعلق به تحریف است این است که فرمود که به تحقیق که بودند فریقی از ایشان یعنی از جماعت یهود از بنی اسرائیل که می شنیدند کلام خدا را در اصل جبل طور سیناء و اوامر خدا و نواهی او را بعد تحریف می کردند آنچه شنیده بودند هر گاه ادا می کردند به کسانی که از وراء ایشان بودند از بنی اسرائیل بعد از آن که تعقل کردند آن را و دانستند که ایشان در آنچه می گویند کاذبند و این آن بود که ایشان همین که با موسی به سوی جبل رفتند پس شنیدند کلام خدا و او واقف و اوامر و نواهی او شدند و برگشتند پس ادا کردند به سوی کسانی که بعد از آنها بودند پس بر ایشان گران آمد اما مؤمنون پس ثابت ماندند بر ایمانشان و صادق بودند در نیاتشان پس اما اسلاف این جماعت یهود که نفاق کردند با رسول خدا (ص) در قصه به درستی که ایشان گفتند به بنی اسرائیل که خدای تعالی این را فرموده و امر کرده است ما را به آنچه ذکر کردیم آن را و نهی فرموده و باز فرموده است این که اگر مشکل شد بر

شما آن چه امر کردم شما را پس باکی نیست بر شما که این فعل را به جا نیاورید و اگر مشکل شد بر شما نهی شما پس باکی نیست بر شما این که ترک بکنید آن را یا موافقت بکنید آن را و ایشان می دانستند که دروغ می گویند تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن که تحریفی که کرده اند به این بوده که علاوه بر حکایت قول خداوند گفته اند که خداوند باز فرموده که اگر مشکل شد بر شما مرخصید که ترک کنید و این واضح است که تحریف در معنی نیست بلکه حکایت رخصتی علیحده است و از جمله آیات آیه من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه است و این در باب کلمه ی راعنا است که در لغت یهود به جای شب و فحش استعمال می شد و در لغت عرب یعنی مراعات احوال ما را بکن و یهود توریه می کردند و این لفظ را خطاب به رسول خدا می گفتند و مقصودشان فحش بود و این خارج از محل نظر ما است و از جمله آیات است فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا خطا مما ذکروا به و تفسیر ظاهر این آیه را از اخبار ندیدم ولی طبرسی (ره) گفته است که یعنی تفسیر می کنند آن را بر غیر آن چه نازل شده و تغییر می دهند صفت نبی (ص) را پس تحریف به دو امر می باشد یکی سوء تأویل و دیگری تغییر و تبدیل مثل قول خدایتعالی و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و در سوره ی آل عمران در ذیل آیه

گفته و ان منهم [صفحه ۴۸۸] لفریقا یلون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب و یقولون هو من عندالله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون طبرسی (ره) ذکر کرده که گفته شده است که فاسد می کردند آن را به خلاف حق تا این که شما ای مسلمین گمان بکنید که از کتاب خداست و آن از کتاب منزل بر موسی نبود ولکن ایشان اختراع می کردند و بدعت قرار می دادند و می گفتند که از نزد خداست و از نزد خدا نبود و در برهان از علی بن ابراهیم (ره) شاهد صحت این معنی را نقل کرده از معصوم (ع) که بودند یهود که چیزی را می گفتند که در توریه نبود پس خداوند تکذیب فرمود ایشان را و مولای من روحی فداه در حسام الدین نقل فرموده از ابن عباس که این ها جماعتی بودند از یهود که وارد شدند بر کعب بن اشرف و تغییر دادند توریه را و نوشتند کتابی که تبدیل کردند در آن صفت پیغمبر را پس قریظبه گرفتند آن چه نوشته بودند و ملحق کردند به کتاب خودشان باری پس ببین که تحریفات در عین عبارات توریه بسیار واقع شده و اگر مقصود تأویل آن به معانی دیگر بود می فرمود که مقصود این نبوده و نمی فرمود آن از کتاب نیست و از نزد خدا نیست چنان که تأویلات باطله که شما می کنید ما انکار خود آیات و اخبار صحیحه را نمی کنیم ولی خود تأویلات را انکار می کنیم و از جمله آیات تحریف است و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد

مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذر و او در برهان روایت کرده است حدیث طویلی که وقتی یهود آمدند و از پیغمبر (ص) حکم زنای محصن و محصنه را خواستند و حضرت فرمود بقضای من راضی هستید عرض کردند بلی فرمود باید رجم نمود آنها قبول نکردند جبرئیل نازل شد و عرض کرد ابن صوریا را در میان آنها حکم کن حضرت به آنها فرمود که ابن صوریا در میانه شما چگونه است عرض کردند اعلم یهود است به آنچه خداوند بر موسی نازل کرده پس او را حاضر کردند و حضرت او را قسم های غلیظه داد که آیا در کتاب خود حکم رجم بر محصن را می یابید عرض کرد بلی تا آن که حضرت فرمود که سبب این رخصتی که در میان شما حادث شده چیست عرض کرد ذاب ما این بود که هر گاه شریف زنا می کرد او را ترک می کردیم و هر گاه ضعیف زنا می کرد حد بر او اقامه می کردیم پس زنا در اشراف بسیار شد تا آن که ابن عم ملک ما زنا کرد و او را رجم نکردیم بعد مرد دیگری زنا کرد و ملک خواست او را رجم کند قوم او گفتند که تا ابن عم خودت را رجم نکنی نمی گذاریم این مرد را رجم کنی پس گفتند که بیائید حدی آسان تر از رجم قرار دهیم که بر شریف و وضیع همه باشد پس قرار دادند که هر که زنا کند چهل تازیانه بزنند و روی آن دو را سیاه کنند و بر دو حمار وارونه سوار کنند و طواف بدهند و بعد [صفحه

۴۸۹] میانه ابن صوریا با سایر یهود نزاع شد که چرا ابراز دادی تا این که خداوند بر پیغمبر (ص) نازل فرمود یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفو عن کثیر پس ابن صوریا برخواست و دو دست خود را بر دو زانوی پیغمبر (ص) گذارد و عرض کرد پناه می برم به خدا و به تو از این که ذکر بکنی کثیری را که خداوند امر فرموده که عفو کنی خلاصه پس از این قبیل تحریفات هم در توریه بسیار واقع شده چنان که در ردیه ی قتلهم قریب به همین وارد شده است و در برهان نقل کرده و بدیهی است که این قسم بدعت ها مادامی که آیات توریه را از عامه مردم پنهان نکنند رواج نمی گیرد و این است که خداوند فرموده تخفون من الکتاب پس ببین که چه قدر تحریف در احکام ایشان واقع شده خلاصه پس از آنچه عرض شد دانستی که ادله که خود او ذکر کرده که دلیل صحت تمام این کتب نیست بلکه تصریح به تحریف در بسیاری چیزها شده و از اخبارهم که در ذیل آیات گذشت چیزهائی که دلالت بر تحریف داشت و ملاحظه کردی علاوه بر آنها هم اخبار دیگر هست از جمله در بحار نقل کرده است از حضرت امیر (ع) در خبر کسی که ادعای تناقض در قرآن داشت فرمود و به تحقیق که بیان کرده است خدای تعالی قصص مغیرین را به قول خودش الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا و به قول خودش و ان منهم لفریقا یلون

السـنتهم بالكتاب و به قول خودش از يبيتون ما لا يرضـی من القول بعـد از فقـد رسول از آن چه اقامه بكننـد به آن كجی باطل خودشان را بر حسب آنچه يهود و نصاری كردنـد بعد از فقد موسـی و عيسـی از تغيير توريه و انجيل و تحريف كلم از مواضع خـودش تـا آخر حـديث شـريف عرض می كنم ملاـحظه كن تغيير توريه و انجيـل را جـدا فرموده و تحريف كلم را از مواضع خودش علاوه فرموده پس معلوم است كه هم عبارات را تغيير داده انـد و هم تأويلات فاسـده نموده انـد و اگر اهل خبره باشـی می دانی كه امروز تمـام كتب سـابقه آسـمانی كه در دست يهود و نصاری و مسـلمين هست همه همان ترجمه هاست كه محل تأويلات فاسده است زيرا كه كتب اول به زبان سـريانی بود و بعد از آن ترجمه به زبان عبری شده و بعد به زبان يونانی شده و بعـد به زبـان لاـتينی و اين ترجمه هـای عربی و فارسـی ديگر از روی آنها است پس زبان سـريانی اصل در دست نيست و همه ترجمه هـا است كه مشـحون به اباطيل است و اين هم يك جواب صـحيح بود از قول مصـنف كه گفت تحريف معانی بوده نه الفاظ اولا كه به فرمايش حضـرت امير (ع) هر دو قسم تحريف و تغيير داشته ثانی اين كه در دست مردم اين زمان امروز سوای ترجمه ها چيزی نيست و به اقرار خودت تأويلات فاسده دارد خلاصه و نيز از حضـرت صادق (ع) روايت كرده است كه فرمود رسول خدا (ص) به علی يا علی قرآن پشت فراش من است در مصحف و حرير و قراطيس

پس بگیرید آن را و جمع بکنید و تضیع نکنید آن را هم چنان که تضییع [صفحه ۴۹۰] کردند یهود توریه را تا آخر حدیث و تضـییع در لغت به معنی تلف کردن و هلاک نمودن و مهمل گذاردن است پس ملاحظه کن که تضییع یهود به چه قاعده بوده است و در حسام الدین نقل فرموده است از تفسـیر مراه الأنوار از حضرت باقر (ع) که فرمود به درستی که بنی اسرائیل اختلاف کردنـد هم چنان که این امت اختلاف کردنـد در کتاب و زود باشـد که اختلاف بکنید در کتابی که با قائم است که می آورد آن را تا این که انکار بکننـد آن را مردم بسـیار پس پیش می آورد آن را پس گردن های آنها را می زنـد عرض می کنم مراد از کتابی که با قائم است همان قرآنی است که حضرت امیر (ع) جمع فرمود که در اخبار دیگر صریح فرموده اند و سابق اخبار آن نقل شده و بدیهی است که اختلاف بنی اسرائیل بدون تغییر و تحریف نبوده زیرا که اگر تغییر و تحریف نداده بودند کتاب یکی بود و محـل اختلاف نبود پس اگر ادعای مسـلمانی داری تصـدیق فرمایش آل محمـد (ع) را بنما و قائل به تصـحیف این کتب بشو و اگر تصـدیق نـداری ملحق به نصاری و یهود بشو چه لزومت کرده که مذهبی مرکب از نصـرانیت مبتدعه و اسـلام محرف داشـته باشـی که مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و سابقا هم حدیث مفصلی از محاجه حضرت امام رضا (ع) در مجلس مامون با رأس الجالوت و جاثلیق و دیگران نقل کرده ایم که فرمود آن حضرت

این جاثلیق خبر نمی دهی مرا از انجیل اول وقتی که گم کردید آن را نزد که یافتید و که بر شما واضح ساخت این انجیل را عرض کرد ما گم نکردیم انجیل را مگر یک روز و آن را تازه پیدا کردیم یوحنا و متی بر ما بیرون آوردند فرمود چه قدر کم معرفتی به سنن انجیل و علماء او اگر اینطور است که تو گمان می کنی چرا در انجیل اختلاف کردید و در این انجیل که در دست شما است اختلاف افتاده و اگر بر عهد اول باقی بود اختلاف در آن نمی کردید ولی من تعلیم تو می کنم بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری جمع شدند در نزد علمایشان و گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را گم کردیم و شما علمای ما هستید چه می دانید از انجیل پس الوقا و مرقانوس و یوحنا و متی گفتند که انجیل در سینه ما است و ما می دانیم سفر سفر می نویسیم و هر یک شنبه سفری را می آوریم شما غصه نخورید و کنیسه ها را خالی نگذارید پس نشستند و این انجیل ها را نوشتند و این چهار نفر شاگرد شاگرد حواریین بودند آیا دانستی ای جاثلیق عرض کرد تا حال نمی دانستم حال فهمیدم و دانستم که تو عالمی به علم انجیل و چیزها که نمی دانستم تعلیم گرفتم عرض می کنم پس ببین که اهل علم و انصاف از خود نصاری تصدیق این مطالب را می نمودند زیرا که از بدیهیات است که یک انجیل بیشتر نبوده و حال این چهار نسخه پیدا شده است مسلم اینها خالی از تصحیف نیست و علاوه بر اینها تصدیق این مطالب را

از خود علماء نصاری داریم چنان که مولای من روحی فداه در رساله مبارکه حسام الدین از جرائیم نصرانی [صفحه ۴۹۱] نقل فرموده که مردی است معتبر میان نصاری و بعضی می گویند روح القدس در او حلول کرده و مؤید من عندالله بوده مدتی بعد از حضرت عیسی بوده ظاهرا سیصد و هشتاد سال بعد از آن حضرت و بعضی پادریان می گویند اعتبار دین نصاری به واسطه او است امر دین ایشان به او منتهی می شود او به خواهش شخصی دیزی درپون نام توریه را از عبری به لاتینی نقل کرده نوشته است ای دیزی درپون مکرر التماس می کنی که من توریه را از زبان عبری به لاتینی درآورده خلاصه از ترجمه های دیگر که به زبان یونانی و عبری شده بر تو بنویسم بدان که اینکار پر خطر است زیرا که هر گاه به نظر لعن کنندگان من برسد مرا ملامت می کنند و فریاد می زنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر مترجم که بفرموده بطلیموس نوشته اند می کنم چون آن ترجمه ها مانند بدن کسی است که برص دارد به سبب چیزهای بسیار که داخل شده و بیرون نکرده اند لکه ی پیسی به هم رسانیده پس بعد از کلامی چند می گوید من تنها این کار نکردم بلکه آدری جنیس مترجم که هم مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه ی آنها و ترجمه تیاد از یوس کرده همه را مخلوط کرده و می گوید این دو را به علامت ممتاز ساختم یکی شکل ستاره ریزه و دیگری به شکل سیخ چه از برای آن چه فرق شود میان آن چه از توریه است و آنچه زیاد و کم شده

و چیزهای چند که حوارین و علمای انجیل هم اقرار به آنها کرده بودند که در ترجمه ی ایشان نیست بعد می گوید جرائیم نمی دانم این هفتاد اوطاق پر از دروغ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از آن عذری خواسته از زیاد و کم کردن می گوید در توریه خبر از بعضی امور آتیه بود از قبیل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد می گوید اما این قدر می دانم که ترجمه ها که به زبان لاتینی کرده اند از ترجمه ی یونانی اصح است و ترجمه ی یونانی اصح از عبری است تمام شد عبارت جرائیم و این هفتاد مترجم که گفته اشاره به آن است که چون بطلیموس سلطان مصر و حبشه و بعضی عربستان بود هفتاد نفر از اهل هر ملتی جمع کرد تا کتب انبیاء را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و زیاد و کم کردند و همه را از عبری به یونانی آوردند و مدار غالب خلق بر کتب یونانی بود بعد به زبان لاتینی کردند و جرائیم گفته است که اگر از یهود بپرسیم چرا چنین کردند می گویند به جهت مصلحت چنین کردند مثلا بطلیموس به اعتقاد افلاطون شد و قائل بود به وحدت خداوند خواستند هر عبارتی که در کتب عبری است که دلیل تثلیث است ساقط کنند که او را خوش آید و هم چنین از جرائیم نقل شده عبارتی در ترجمه ی زبور که به خواهش دو نفر نوشته که حاصلش این است که مسوده ی آن چه من نوشته ام بنویسید و شکل سیخچه و ستاره

را حفظ کنید [صفحه ۴۹۲] در پیش هر عبارت که به شکل سیخچه نقش کرده ببینید تا جائی که دو نقطه گذارده ام آن چیزی است که در ترجمه ی هفتاد مترجم نبوده و من در این جا زیاد کرده ام و هر جا که ستاره ببینید تا جائی که دو نقطه دارد چیزی در ترجمه ی آنها نداشته و من از نسخه ی عبری دیوان یتاد از یوس مترجم نصرانی فراهم آورده زیاده کرده ام پس ملاحظه کن که زبور را هم با اینکه ماخذ حکمی نبوده تغییر دادند و از همین جرائم نقل شده از ترجمه ی دیگر که بعضی پادریان نقل کرده اند که در این زمان از کتب سماویه نسخه صحیحی نیست زیرا که همه با هم مختلف است و از بعضی پادریان نقل کرده اند که در دیباچه بعضی اناجیل نوشته که شما کردا و شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر می دهد از وقایع آینده دروغ پنداشته و اعتقاد مکنید و شاهد دیگر این که پادری نصرانی که چندی قبل ردی به زعم خود نوشته بر اسلام و مسلمین خودش در اواخر آن کتاب می نویسید در مقام مذهب یهود می گوید بعد از ذکر بعضی اخبار از آمدن حضرت عیسی (ع) آخرالأمر بعد از آمدن یحیی بن زکریا که به حسب اخبار پیش روی او بود آمد مسیح از دختر دوشیزه از خاندان داود در بیت اللحم و هر قسم معجزه نمود لکن خود یهود انتظار می کشیدند چنین کسی را لکن می خواستند که آن شخص با جاه و جلال دنیوی باشد پس او را قبول نکردند و به قتل رسانیدند و کتاب را لاعن شعور کامل کردند

موافق اختیار خود تمام شد آن چه از حسام الدین نقل نمودیم پس ببین تفاوت راه از کجا است تا به کجا خود منصفین یهود و نصاری می گویند که اینها کتب اصل نیست و مترجم و مصحف است و اخبار ما هم که صریح در این معنی است و این مرد جاهل کاسه از آش گرم تر شده ادعای صحت آن ها را می کند و غرضش دو چیز است یکی این که گمان کرده ادله معتبره از آنها بر صحت مذهب خود دست آورده خواسته اعتبار آنها را برساند و تو دانستی که همه ی آنچه گفته بود خبط و خطا بود و ثانی چون عمده دلیل او این است که ممکن نیست کتابی را نسبت به خدا بدهند و از خدا نباشد پس بیان میرزا علی محمد حکما از جانب خداست این است که در این مقام هم این اصرار را دارد و باطلی را احقاق می کند که مؤید باطل دیگرش باشد و عجب است والله که با این همه منکرات که یهود و نصاری در این کتب درج کرده اند و این مرد ادعای مسلمانی می کند و این کتب را صحیح می داند و همین بزرگ تر دلیلی است بر کفر و شرک و فسق او کسی که تصحیح مذهب تثلیث نماید که در این کتب مندرج است به ضرورت اسلام مشرک به خداست و خداوند در کتاب مجید خود مکرر تصریح به کفر و شرک یهود و نصاری فرموده به سبب همین عقاید باطله شان چنان که خداوند فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من

یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنه و مأویه النار و ما [صفحه ۴۹۳] للظالمین من انصار لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه و ما من اله الا اله واحد و ان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا قاتلهم الله انی یؤفکون اتخذوا اجسادهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسیح بن مریم و ما امرو الا لیعبدو الها واحد الا اله الا هو سبحانه عما یشکرون لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم و امه و من فی الأرض جمیعا و قالت الیهود و النصاری نحن ابناؤ الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق خلاصه از این قبیل آیات بسیار است و همین مذاهب در این کتب صریحا مندرج است نمی دانم در قرآن که این طور کفر و شرک بر آنها اثبات کرده اند اینها از باب نسخ است که در آن ملت به اعتقاد مصنف ثابت بوده و در اسلام نسخ شده و باز دو مرتبه موافق تصریحاتی که مصنف سابق کرده است مشروع شده اگر این طور باشد که موجب تکفیر و لعن نیست چنان که بدیهی است که یهود و نصاری بر هر حکمی از احکام توریه که ثابت قدم مانده باشند و لو در شرع خاتم منسوخ باشد محل ملامت نیستند زیرا که ترک کردن منوط به قبول اسلام است که هنوز نکرده اند

بلکه از جمله ملامت ها که بر آن ها داریم ترک کردن احکام توریه است و کتب احکامی که برای خود نوشتند مثل میشناه که در بیت المقدس ثانی عهد اسکندر نوشته شد و آن را توریه شبعل گفتند یعنی توراتی که از حفظ نوشته شد و بعد از چندی کتاب دیگر نوشتند و آن را کمارا نامیدند و تا یکصد و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی می نوشتند و گفتند توریه موسی را در این زمان ها مأمور نیستیم عمل کنیم و به همان خواندن باید اکتفا کرد و به کمارا عمل نمود بعد از آن کتاب دیگر حلاخا اسم گذاردند تا وقتی که ربی یوسف قارو کتابی نوشت شولخان عاروح نامید و همه برخلاف حکم خداست و عمل یهود از روی این کتب است پس اینها عیوب بزرگ ایشان است که بعد از یهودیت دارند و از همین باب است که خداوند فرموده اتخذوا احبارهم و رهنانهم اربابا من دون الله بعد از آن که ایراد کردند بر پیغمبر که کی ما چنین کردیم جواب شنیدند که نه این بود که حلال خدا را بر شما حرام کردند و حرام را حلال و شما قبول کردید پس در یهودیت و نصرانیت این عیوب برای آنها هست و اگر چیزی را موافق حکم توریه و انجیل می گرفتند البته محل ملامت و تکفیر و لعن از آن باب نبودند پس معلوم است که این آیات در توحید ایشان و کفر و شرکشان از باب نسخ نیست و شرع انبیاء بر توحید بوده و آنها فاسد کردند و این است که خداوند به عیسی فرمود

که ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول [صفحه ۴۹۴] ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوالله ربی و ربکم خلاصه و اصل توحید قابل نسخ نیست که بتوان این احتمال را داد و چون این کتب مشتمل بر این مطالب هست هر که تصحیح آنها را بکند البته کافر و مشرک خواهد بود و همچنین نسبت شرب خمر و زنا با دختر خود نعوذ بالله به لوط پغمبر دادن و حامله شدن دختر و مواب عمل آمدن و نیز دختر دیگر به همین طور شراب به لوط دادن و او را مست کردن و پهلوی او خوابیدن و بن عمی به عمل آمدن که در فصل نوزدهم سفر براشیت که سفر تکوین معروف است به تفصیل نوشته و در همین سفر در فصول دیگر نسبت شرب خمر به نوح پیغمبر دادن و خوابیدن و عورتش مکشوف شدن و هم چنین نسبت رؤیت ابراهیم خدا را و غذا برای او آوردن و با هم خوردن و هم چنین حیله کردن یعقوب با اسحق آن وقتی که اسحق نابینا شده بود و شکاری از پسر بزرگ خود خواست که او را دعا کند و یعقوب به گفته ی مادرش حیله کرد و امر را بر اسحق مشتبه کرد و دعا به او نمود و همچنین خواب دیدن یعقوب خدا را که امام (ع) فرمود در شأن کسی که مدعی بود که

خدا را خواب دیدم فرمود معلوم است که موحد نیست یا لفظی قریب به این پس محال است که این گونه الفاظ از پیغمبران خدا سر زده باشد و این گونه منکرات را مرتکب شده باشند خلاصه و امثال این منکرات در این کتب بسیار است و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که همه ی اینها مجعولاتی است که ملاهای یهود خواستند فارغ البال مرتکب معاصی شوند و اینها را جعل کردند و ما در این مقام درصدد تفصیل نیستیم و الا عین عبارات را می نوشتم که بر آنها مطلع بشوی و آن کسی که به این اصرار تصحیح این کتب را می نماید البته کافر و مشرک و فاسق و فاجر همه هست و هیچ اعتمادی به این کتب نیست بلی خداوند به عنایت خاصه بعضی اخبار که از بعثت عیسی (ع) و خاتم و اوصیاء او بوده است در این کتب باقی گذارده که باعث اتمام حجتی بر یهود و نصاری بشود و آنها هم چنانچه از صریح کتاب خدا و اخبار اهل بیت دانستی در جزئیاتش تصحیف و تحریف دارد و بسا بر آنچه در این کتب هست ابدا اعتمادی نیست مگر هر چه شاهد صدق آن را از قرآن و کلمات اهل بیت سلام الله داشته باشیم حالا قدر کلمات مصنف را بدان که در یک امر جزئی یا کلی موافقت با خدا و رسول ندارد و از معتمدین شنیده ام که همین قسم منکرات که نسبت به لوط و نوح در سفر براشیت داده شده باک ندارند که در ائمه ی ایشان یافت شود و اینها است لازمه ی تصحیح این کتب خداوند عقل را

از انسان نگیرد که تجویز کند پیغمبر او شارب الخمر و زانی باشد با دختر خودش در حقیقت خوب خود را مرخص کردند و بهتر از این تدبیری برای اقبال عامه نیست معلوم است بهشت که سرپا می شود برای مؤمنین ما تشهیه الانفس و تلذا العین باید جمع باشد [صفحه ۴۹۵] این است که آزاد شده اند اما ما هنوز در دار تکلیف که دنیا است مبتلائیم و تخلف از ظاهر شرع پیغمبر (ص) بر احدی جایز نیست والسلام علی من اتبع الهدی و مصنف بعد از آن که به زعم باطل خود صحت کتب سابقه آسمانی را رسانیده اشاره به آیاتی چند نموده است که اینها در ذکر این یوم مبارك است و ما از جهاتی چند محتاج به ذکر آنها نیستیم اول این که بر ما ثابت و محقق است که اعتمادی به این کتب نیست ثانی این که نوع استدلالات این مرد دست آمده که هر چه میل او است کلام را تأویل می کند ثالث این که بر فرض بعضی آیات در ذکر ظهور و رجعت و قیامت باشد تو به صرف دعوی این ها را درباره ی خود می خوانی مدعی هندوستانی پنجابی هم درباره ی خود مثلا می خواند تکلیف مردم چه چیز است و دعوی کدام یك را باید بپذیرند خلاصه که حاجت به تفصیل نیست و بطلان همه کلمات شما الحمدلله ظاهر شده.

استدلال به گفتار حسینعلی بهاء در باب مهربانی با تمام بشر

اشاره

در این مقام باز آیات بسیار نه به سبك استدلال ذکر کرده است بلکه به این قاعده که عقاید خود را در امر امامت و ظهور و رجعت و قیامت ثابت انگاشته است بنابراین هی آیات از قرآن ذکر

می کنـد و برای فاسد خود تأویل به این روز می کند و جواب مختصـر مفید این است که ثبت العرش ثم انقش و همین مطالب بعینها سابق بر این مفصل و مشـروح نوشـته شـده و هیچ سوای تکرار نیست و خودش هم تصـریح می کند که این بیان ها پیش گذشـته و مـا هم که الحمـدلله جواب همه را داده ایم دیگر حـاجت به تکرار نیست و از جمله حیله ها که سابق کرده بود و در اینجـا هم بسـطی داده این است که میرزا حسـینعلی حکم سـیف را برداشـته و در حق مردم دعـای بسـیار کرده و بنـا مهربانی و عطوفت را نسبت به همه گذاشته است و به این حیله می خواهد قلوب ضعفا را مایل به آنها بکند.

جواب

و مـا هم سـابق جواب این مطـالب را داده ایم این جـا هم مختصـری از راه دیگر می گوئیم که در نزد عاقل بصـیر با این دعوی باطلی که حضرات دارند همین دلیل بطلان دعوی او است و ما هم این مطالب را می گوئیم ولی فرق بزرگی در میانه ما و شما هست ما می گوئیم که ایام ایام غیبت است و ما مأموریم از جانب ائمه خود به تقیه و مهاونه و مصانعه و خروج به سیف را قبل از ظهور امام حرام می دانیم و به حسب ظاهر بایـد با مردم راه برویم ولی در دل خود بر عقیـده ی حقه ثابت باشـیم و اعتقاد ما این است که بعد از آن که امام (ع) تشـریف بیاورد این احکام برمی گردد و تقیه از عالم برداشـته می شود و ایام هدنه منقضی می شود و حکم سیف جاری می شود و امام (ع) آن قدر می کشد

که مردم جاهل می گویند که تو از اولاد فاطمه نیستی و الا در دلت رحم بود و او فرزد فاطمه است و هر چه بکشد اسراف نیست و عوض یک شاخه موی سیدالشهداء (ع) و خون بچه شیرخواره او اگر همه ی عالم را قتل کند بجا است و هم چنین خود سیدالشهداء (ع) که [صفحه ۴۹۶] بعد از قائم برمی خیزد بقایای ظلمه را می کشد این است که در کتب المبین و غیر آن از حضرت باقر (ع) از خود آن حضرت یعنی حسین (ع) روایت شده که می فرماید بعد از ظهور قائم و مکث ایشان مدتی در زمین بعد از آن امیرالمؤمنین (ع) دفع می کند به سوی من سیف رسول خدا (ص) را و می فرستد مرا به سوی مشرق و مغرب پس نمی آیم بر دشمنی از برای خدا مگر آنکه خون او را می ریزم و ترک نمی کنم صنمی را مگر اینکه می سوزانم آن را تا این که واقع بشوم بر هند پس فتح کنم آن را و به درستی که دانیال و یوشع بیرون می آیند به سوی امیرالمؤمنین و می گویند صدق الله و رسوله می فرستد با آن دو به سوی بصره هفتاد مرد یا هفتاد هزار مرد به اختلاف نسخ پس می کشند جنگیان ایشان را و می فرستد بعثی را به سوی روم پس فتح می کند خداوند از برای ایشان بعد هر آینه می کشم البته هر دابه را که خدا گوشت آن را حرام کرده تا این که نباشد بر روی زمین مگر طیب و عرضه می کنم بر یهود و نصاری و سایر ملل و هر آینه مخیر بکنم ایشان را البته البته میانه اسلام

و شمشـیر پس هر کس اسـلام آورد منت بر او می گذارم و هر که اسـلام را کراهت داشته باشد خداوند خون او را می ریزد و باقی نمی ماند مردی از شـیعه ی ما مگر این که نازل می کند خداوند به سوی او ملکی که مسح کند از رخساره او خاک را و بشـناساند بـه او ازواج او را و منزله او را در جنت و بـاقی نمی مانـد بر رروی زمین کـور و نه زمین گیر و نه مبتلاـ مگر این که خداوند کشف می کند از او بلای او را به سبب ما اهل بیت و بعد ذکر برکات آسمان و زمین و عطاهائی که به شیعه ی ایشان می شود فرمود و اولا حل اشکالی بایـد نمود و آن این است که در سـیرت قائم (ع) نیز همان قسم ها روایت شده و در سـیرت سیدالشـهداء (ع) هـم ایـن طـور می فرمایـد پس اگر قـائم (ع) همـه دشـمنان را هلاـک می فرمایـد دیگر کـه می مانـد که بـاز سیدالشهداء (ع) او را بکشد و جواب از این مطلب داریم یکی این که از بعضی اخبار برمی آید که قائم (ع) بر بعضی اهل ذمه و بعضـی از نواصب جزیه می گـذارد و همه تحت حکم و فرمـان او خواهنـد بود پس سیدالشـهداء (ع) که برمی خیزد جزیه را برمی دارد و آن هـا را مخیر بین اسـلام و شمشـیر می فرمایـد و جواب دویم این است که قتلی که سیدالشـهداء (ع) می فرمـاید منافات با قتل صاحب الأمر (ع) نـدارد زیرا که این قتل حکم دنیا است و قتلی که حسـین (ع) می فرمایـد در رجعت است چنان که در جبت و طاغوت فرموده اند که بارها آن ها را بر می گردانند و قتل

می کنند پس مانعی نیست که صاحب الامر (ع) کفار اهل دنیا را قتل بکند و سیدالشهداء (ع) کفاری که رجعت می کنند می کشد خلاصه پس معلوم است که سیدالشهداء علیه السلام هم که رجعت می فرماید خون دشمنان خدا را می ریزد و آیات قرآن هم همه شاهد همین مطلب است چنان که پیش دانسته پس درباره ی این مرد که العیاذ بالله ادعای این می کنی که سیدالشهداء است که رجعت کرده وعده ما بر این نیست که بیاید و او را حبس کنند و دست او را به کلی کوتاه کنند و همین که ببینند که پیش رفت ندارد به حیله و مکر سر تسلیم و مهربانی را پیش [صفحه ۴۹۷] گیرد و به دلیل عقل می گوئیم که طفل تا یک وقتی که جاهل است با او مدارا می کنند و بدی که می کنند اغماض می کنند اما وقتی که عقل او کامل شد دیگر حکم عفو و اغماض برداشته می شود و حدود جاری می شود پس اگر عقل مردم به جائی رسیده که باید امام که عقل کل است ظاهر شود و سیدالشهداء (ع) و سایر ائمه رجعت بفرمایند دیگر جای عفو و اغماض نیست و این مذهب صوفیه است لعنهم الله که صلح کلند و همه را جلوه خدا می دانند اما کسی که متدین به دین خاتم است این عقیده را کفر می دانند و بدیهی است که ظلمات و نور مساوی نیستند و ظل و حرور یکسان نمی باشند و جاهل و عالم و کافر و مؤمن همه بر حق نیستند و خدای حکیم عادل با آن ها یک نوع رفتار نمی کند و فرمود فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و

من یعمل مثقال ذره خیرا یره و فرمود انما تجزون ما کنتم تعملون پس این اظهار محبت و عطوفت نسبت به تمام خلق اولا که بدیهی است که محض حیله است و چرا تا آن زمان که در ایران جمعی گرد شما بودند این حکم جاری نشد حالا به اصطلاح مستوری از بی چادری است و ثانی این که اگر با کمال فراهم بودن اسبابهم اینکار را کرده بودید همین دلیل بطلان شما بود زیرا که چه در ظهور امام و چه در رجعت و چه در قیامت هیچ یک بنابر مهارنه و مدارات نیست و در ظهور امام کفار به جزاهای دنیوی خود از قتل و نهب و غارت البته خواهند رسید و هم چنین در رجعت بلکه اضعاف آن چه در ظهور قائم (ع) می بینند و در رجعت خواهند دید اگر قائم (ع) یک مرتبه جبت و طاغوت را زنده می کند و می کشد در رجعت روزی هزار مرتبه زنده می شوند و کشته می شوند و در قیامت دیگر مبتلا به عذابی خواهند بود که عذاب های پیش بالنسبه به آنها جنت باشد در مذاقشان هیهات هیهات چه قدر امر خداوند را سست گرفته اید قیامت را سریا می دانید و به کفار و مشرکین به اعتقاد خودتان مهربانی می کنید و دعا در حقشان می کنید پس در حقیقت مثل یهود و بعضی از مبدعین در اسلام عذاب را عذب دانسته اید کدام نعمت بر شما میسر شده که بر آنها نیست و کدام عذاب مبتلا شده اند که شما از آن ایمن هستید والله که پادشاه بازی اطفال حقیقتش از خرافات شما بیشتر است اقلا مقصری که می آورند و حکم به

تعزیر می شود چهار ترکه بپای او می زننـد و مطیعی را که می آورند هیچ نباشد یک کف نخود برشـته و کشـمکش به او می دهنـد و والله که پادشـاه بـازی شـما از این هم بی حقیقت تر است ای از خـدا بی خـبران دربـاره ی خود هر چه می گوئیـد که محض ادعـا است حالاـ بر فرض که جاهلی قبول کنـد نسـبت به این همه کسانی که بر خلاف شـمایند در این قیامت کبری چه عـذابی واقع شـده که هیچ انفعال و تألم ندارند اگر به محض قول شـما است که آنها هم درباره ی شـما اعتقاد دارند که جهنم الان در دل های شـما است چنان که در حدیث وارد شده نهایت چون دنیا چشم و گوش شما را بسته درک نمی کنید و همین که به قیامت برگردید و علایق دنیوی را بگذارید [صـفحه ۴۹۸] خواهید دید که چه عذابی برای خود خریده اید پس اگر این به محض و هم متوهم است آنها هم درباره ی شـما از وهم بالاتر بلکه یقین به این امر دارند فرض می کنم که تو هم درباره ی آنهـا همین طور یقینی داشـته باشـی پس فرق مسـأله چه شـد و همـان طور که تو خود را منعم می دانی مؤمنین هم والله خود را منعم می داننـد پس همه ی حرف هـا به خیالاـت گـذشت و والله که چنین نیست و عما قریب عقایـد مؤمنین همه بروز و ظهور خواهد کرد و عقاید شما هم همه بر عکس نتیجه می دهد.

استدلال به اینکه ایشان (علی محمد و حسینعلی بها) با ظهورشان تمام اختلافات را برداشته اند و این از معجزات الهی است

اشاره

بعـد از آن که شـرحی از این که هم این مرد ذکر خیر خلق و محبت و دوستی کل عالم و اطاعت و انقیاد ولات امور و خدمت و نصرت دولت

عادله بوده می دهد عباراتی با جمله های معترضه بسیار می نویسد که حاصل همه آنها کفر و زندقه و مذهبی است که نسبت به جمیع شرایع انبیاء سلام الله بدعت است و کفر و ضلالت و ابطال ثواب و عقاب و اولا ما فقره بفقره عبارات او را می نویسیم و جواب می گوئیم و بعد اصل مطلب او را رد می کنیم گفته است که هرگز امید نبود که نفسی ظاهر شود و به قوت الهیه خلق مختلف العقاید و مختلف الادیان و مختلف الطبایع و المشارب را متحد الکلمه و متحد القول و مصلح علم و مهذب اخلاق امم در قلیل مدتی فرماید و سوف یحیط الأرض و انا ظننا ان نعجز الله فی الأرض و لن نعجزه هربا و لا یحسبن الذین کفروا سبقونا انهم لا یعزجون.

جواب اول

آیات را غلط می نویسد آیه ی اولی ان لن نعجز الله است و آیه ی ثانیه سبقوا انهم و مراد از همه ی این تعجب که کرده همین معدودی است که گرد این مرد جمع شده اند که هر باطلی در عالم برخیزد این قدرها بلکه شاید اضعاف اینها گرد او جمع می شوند و بنای عالم بر همین است ذره ذره کان در این ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهربا است این اجماعات دلیل حقیت کسی نیست و اگر می بود شیطان از جمیع خلق احق بود زیرا که تمام کفار و مشرکین با همه اختلافی که دارند در طاعت و انقیاد امر او متحدند و با وجود این که همه به امر او حرکت می کنند در واقع اختلاف ندارند چون سلطانی که جمعی از قشون خود را به

مشرق بفرستد و جمعی را به مغرب و هر دو صادر از امر او هستند پس تعجب را از کار شیطان مکن و این مطالب که مقصود داری درباره ی او راست تر می آید و الا این معدود که گرد شما جمع شده اند که قابل اعتنا نیستند و معذلک مختلف هم هستند چنانکه در همین کتاب روی سخن تو بعد از مسلمین با آنها است که بر میرزا علی محمد وقف نمودند یا آن که معتقد به میرزا یحیی شدند و اعتنائی به میرزا حسینعلی ندارند و طوائف دیگر هم از قرار مذکور در میان شما هستند پس همچو اتحادی هم که قابل اعتنا باشد ندارید و آن هم که گفته مصلح علم و مهذب اخلاق امم شده اید دعوی است بی برهان امم همچو اعتقادی ندارند و هر کسی هر چه تحصیل کرده به کد یمین و عرق جبین و اعمال و افعال خود [صفحه ۴۹۹] کرده است اگر شما راست می گوئید که این ها از عنایات شما است تغییری در امور بدهید به طوری که محسوس شود که تربیت های سابقه هم از لطف شماست و ما دیده ایم از مجانین را که مالیخولیا بر سرشان زده درباره ی خود خیال کرده اند که سلطانند و از همین قبیل خرافات سروده اند و چون دیدیم که سخن های آن ها به اصطلاح پاورق ندارد دانسته ایم که مالیخولیاست و درباره شما هم علانیه این مطلب را می بینیم شما منکرید بسم الله آثار نفسانیه خود را اظهار کنید تا ببینیم و تصدیق نمائیم و الا این گونه سخنان را مجانین هم می سرایند بلکه به طوطی هم تعلیم بکنند او را می کنند و اما آیاتی که نوشته است

مسلم است که از دست خداوند فرار نمی توان کرد و احدی او را عاجز نمی کند و در دنیا جماعتی از این مردم جهلاـ یا تجاهلا فرار می کنند اما مفسری ندارند و آخر مرگ آنها را در می یابد و در آخرت به جزای خود می رسند و همه ی مردم امرشان به این جا نمی رسد که در دار تکلیف که دنیا است معتقد بشوند که مفری از خداوند نیست و رو به او بکنند که تو گمان کرده ای که این اتحاد عمومی خواهد شد و اگر به این منوال بود خلقت ناری که لا تنفدو لیس لها آمد البته لغو خواهد بود و باز گفته است والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماءا حتی اذا جائه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب نفس تکذیب آیات و کافر شدن به آیات حساب شدن است.

جواب دوم

این کلمات معترضه به نظر می آید و مناسبتی با کلام سابق ندارد مگر این که مقصود او از ذکر آیه این باشد که اختلافات امم مثل سراب است و همین که پیش رفتی چیزی نیست و هیهات که مراد این باشد و نظیر این آیه است آیه ی مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شئ ذلک هو الضلال البعید و مراد از این آیه مثل اعمال دشمنان آل محمد (ص) است که هر چه به زعم خود خیرات به جا آورند همه مثل خاکستری که به باد داده شود متفرق می شود و ثمری به حال آنها نمی کند چنان که در حدیث شریف در ذیل همین آیه وارد

شـده و به همین معنی است آیه ی اولی چنـان که در برهـان روایت کرده است از حضـرت بـاقر (ع) فرمود آنچه حاصـلش این است والـذین کفروا بنو امیه اند اعمال ایشان مثل سـرابی است که در بیابان است که تشـنه او را آب می پندارد و همین که می رود می بیند که چیزی نیست و خدا را می یابد در نزد او پس حساب او را می کند و خداوند سریع الحساب است و غرض این است که اعمالی که از ایشان دیـده می شود به صورت خیرات مثل سـراب است که واقعیت نـدارد و ذاتیت آنها همان شـرور و خبـائث است و هر که نزدیـک آنها برود از خیر که آب حیوه حقیقی است چیزی نمی یابـد و این است که بعـد از این آیه می فرماید او کظلمات فی بحر لجی یغشـیه موج من فوقه موج من فوقه سـحاب ظلمات [صـفحه ۵۰۰] بعضـها فوق بعض اذا اخرج یـده لم یکـد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس مثل اعمال ایشان را به ظلمات می زنـد که بعض آن فوق بعض است و نوری در آن هـا نیست پس بـا وجود این که نوری در آن هـا نیست چگونه اختلاـف امم برداشـته می شود هل یسـتوی الظلمات و النور و اما آن چه در باب حساب گفته چون همه غرضـش این است که بلکه همه اوضاع معاد را به همین ظاهر دنیا بگذارند این لفظ را می گوید و ما می گوئیم که این همه که در اخبار و آیات فرموده اند که حساب خلایق باید بشود مقصود این نیست که خداوند علمی پس از جهل حاصل کند و خدا جاهل به

اعمال خلق نیست ابدا و این که فرمود لیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلم الکاذبین غرض ظهور علم حادث او است در مقام خلق و در علم ازلی خود همه چیزی را دانسته و این است که می فرماید انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی عمل های شما نسخه از آن علمی است که برای خداوند ثابت بوده چنان که از اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود پس غرض از حساب ظهور عمل برای خدا نیست بلکه خلق باید خود واقف بر اعمال خود بشوند و حساب ایشان کرده بشود و باقی و فاضل خود را شعور کنند تا این که بفهمند که خداوند ظالم نیست و در دنیا تو این مطلب را علانیه می بینی که خلق واقف بر تمام اعمال خود نیستند و حسن و قبح اعمال خود را شعور نمی کنند با اینکه خیر و شر را به ایشان فهمانیده اند ولی معذلک چنان اعراض کرده اند که از همه ی اینها غافل شده اند پس اگر چه در نزد خدا حساب های همه شده باشد اما باید از برای خلق در قبر و در آخرت همه ی اینها مذاکره بشود که بفهمند و به این آسانی که تو خیال کردی امر نمی گذرد و باز گفته است ان الدین عندالله الأسلام و ما اختلف الذین اتوا الکتاب الاـ من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب جاءهم العلم مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند مقصوا این است که علم آمد ایشان را سرکشی کردند و نرفتند تا ادراک نمایند طغیانشان حاجب و مانع ایمانشان شد.

جواب از اینکه ادعا کرده کفار از روی علم کافر نشده اند

نمی دانم این چه

حمایتی است که این مرد مکرر از کفار و مشرکین می کند که مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند خداوند فرموده و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و فرموده یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و این مرد مکرر بر خلاف این دو آیه می گوید و قول عدل در این مقام این است که از برای کفار هم مثل مؤمنین درجات است و این است که خداوند برای جهنم طبقات قرار داده که در هر طبقه اهل آن ساکن شوند پس بعضی از ایشان هستند که همین قدر که شنیده اند داعی هست و نرفتند و نشنیدند حجت بر ایشان تا یک درجه تمام شده و بعضی هستند که می روند و می شنوند و یقین هم می کنند و معذلک ایمان نمی آورند و حجت خداوند بر هر دو بالنسبه به حال خودشان تمام است و این است که روایت شده در معنی حجت بالغه که خداوند [صفحه ۵۰۱] در روز قیامت به بنده ی خود می فرماید که ای بنده ی من آیا عالم بودی اگر بگوید بلی به او می فرماید چرا عمل نکردی و اگر بگوید جاهل بودم می فرماید چرا تعلیم نگرفتی تا عمل کنی پس خصمی می کند با او و این است حجت بالغه عرض می کنم بدیهی است که باید معلم را بشناسد تا بتواند تحصیل کند و از برای این هم درجات است یکدفعه می شنود که کسی داعی معلمیت هست و حقیت و بطلان او را نمی داند و حقی هم در دست او نیست باید برود و بفهمد و یک دفعه رفته و فهمیده و از علم او تحصیل نکرده و یک دفعه از علم

او هم تحصیل کرده خلاصه که درجات بسیار از برای خلق است و حجت خداوند بر همه تمام است و در میانه مستضعفینی هم هستند که اگر در دنیا حجت بر آنها تمام نشده در آخرت تمام خواهد شد و اختلاف در میانه خلق بعد از آمدن علم است و به حسب درجات علم و عمل اختلاف حاصل می شود و به همان صورت که از دنیا می رود ابد الدهر باقی خواهد بود و مثاب یا معاقب خواهد بود دیگر این خرافات که حضرات می سرایند مثمر ثمری نخواهد بود مگر ثمره ی زقوم و مناسبتی در این آیه با مطلبی که در دست دارد ابدا نیست و باز گفته است و نضع الموازین القسط الیوم القیمه فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین می گذاریم ترازوی عدل را روز قیامت پس ظلم نمی شود نفسی چیزی را و اگر بوده باشد مثقال حبه از خردلی می آوریم او را و کافی است به ما حساب کننده چه قدر صریح است که اگر هم شاعر نیستند آوردن خود را کافی است به ما یعنی شهادت ما کافی است و اعظم است از شهادت عالمین.

جواب از اینکه اینها گمان کرده اند قیامت برپا شده است

چه قدر این جماعت عامی و جاهلند و چه مزخرفات به هم می بافند مقصودش از این تحقیق این است که چون معتقدند که قیامت سرپا شده و مردم همه عود داده شده اند و ملاحظه می کنیم که هیچ کس شاعر نیست که کسی از سابقین بوده و عود داده شده این است که می گوید اگر هم شاعر نیستند شهادت خداوند کافی است و استدلال غریبی است خردل

در این مقام مثل اعمال خلایق است ولو به قدر خردل باشد خداوند آن را خواهد آورد و شخص عمل کننده باید شاعر باشد نه نفس عمل من حیث نفسه زیرا که عمل صرف صفتی است از برای شخص و استقلالی از برای او نیست و وجود او و شعور او و سایر صفات او و همه بسته به صاحب صفت است پس اگر نظر به نفس عمل بکنی از خود هیچ ندارد و اگر نظر به صاحب صفت بکنی دارای همه چیز است و شخص معاد انسان است با اعمال خودش که همه تابع وجود او و هستند و البته وقتی که محشور می شود هیچ چیز را از نفس خودش فاقد نیست چنان که در اخبار بسیار فرموده اند و خداوند صریحا فرموده که فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره و رؤیت عمل بدون شعور [صفحه ۵۰۲] و ادراک متصور نیست و فرموده است و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا و فرموده است یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد پس با این همه آیات صریحه و اخبار صحیحه که از خوف اطناب ذکر نکردیم می توان شبهه کرد که کسی که بر می گردد شاعر نباشد که برگشته و اگر شاعر نشد انفعال هم البته ندارد پس کیست که آمده و کیست که به جزای خود رسیده چه قدر کار را سهل کرده اند و این است که فارغ البال هر چه می خواهند می کنند و

والله که تعقل و ادراک و شعور و انفعال آنها که بر می گردند هزار مرتبه از اهل دنیا بیشتر است و هزار مرتبه بهتر از دنیا شاعر نفس خود هستند و در دنیا ممکن است که شخص از خود فراموش کند زیرا که اسباب غفلت جمع است و در آخرت ممکن نیست خلاصه و این که فرموده است کفی بنا حاسبین یعنی از جهت حساب خداوند کافی است و اولیاء او کافی هستند زیرا که در حساب ایشان سهو و غفلت و خطا نیست نه اینکه بنده شاعر نباشد که عود کرده و همین که خداوند بفرماید که او است که آمده و لو خود شعور نکند کافی باشد این کافی هست در خلقی که از ابتداء شعور انسانیت نداشته اند و در لوح محفوظ پروردگار ثابت هستند و در مقام خود شعور و ادراکی از برای ایشان نیست و عود ایشان را امام (ع) عود ممازجه می فرماید یعنی به مبدأ خود برمی گردند و ممزوج می شوند و تعینی از برای آنها نمی ماند اما با عیان هم در علم خدا ثابت هستند و این مقصود از عود نیست زیرا که علم خداوند مبدأ و عودی ندارد و عود این قسم خلق به همان طور است که فرموده اند و ممتزج می شوند با اصول خودشان و اما انسان به واسطه شعور و ادراکی که داشته در حد خود ممتزج نمی شود و مجاور است و همیشه باقی است و خود او استشعار بقای خود را می کند و عمل خود را می یابد و به جزای عمل خود می رسد و اگر بنا باشد که به محض شهادت پروردگار امر بگذرد و خلق

شعور نکننـد پس که معـذب می شود که منعم می شود پس بایـد که همـان طور که فرموده کفی بنا حاسبین بفرمایـد کفی بنا معـذبین و کفی بنا منعمین بصـیغه مفعول و عجب خدای مهربانی است که خود از عوض بنده عذاب می کشد و چه قدر بخیل است و محتاج که جزای اعمال بنده عاید خود او می شود نعوذ بالله من غضب الله و اسـتغفر الله قال الله تعالی ما خلقتکم لا ربح علیکم ولکن خلقتکم لتربحوا علی این سـخنان که مصـنف در این مقـام می گویـد رایحه ی وحـدت وجود می دهـد چنان که شنیدی و خواهی شـنید و کفران ظاهر و بین است اما به قدر حضـرات وحدت وجودی ما اینکه آنها هم جاهلند از این جماعت اسـتنباط فهم و شعور نمی شود و باز گفته است یا نبی آنها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الأرض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر و مؤیـد [صـفحه ۵۰۳] این بیان یومئـذ لا یسـئل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسـیماهم فیؤخذ بالنواصـی و الاقدام قل اللهم فاطر السـموات و الأرض عالم الغیب و الشـهاده انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون.

جواب دیگری در این مورد

در اخبار آل محمد (ع) در ذیل آیه ی اولی فرموده اند از محقرات ذنوب بپرهیزید که بگوئید گناه می کنم و اسـتغفار می کنم که خداونـد فرموده ان تک مثقال حبه من خردل الایه و مقصود مصـنف همان مضامین باطله ای است که در ذیل آیه ی سابقه گفت و جواب او گفته شد و اما این که گفته مؤید این بیان یومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا

جان مقصود او این است چون اصل سخن در عطوفت و مهربانی میرزا حسینعلی است که نسبت به خلق اظهار می کند و تصریح کرد به این که خلق مختلف الطبایع را متحد کرد و زود باشد که این اتحاد احاطه به همه زمین بکند و غرضش این است که همه ی مردم مؤمن می شوند به او و خداوند هم به ایشان لطف می کند چنان که ان الله لطیف خبیر فرموده حالا خوشحال شده است که مؤید برای این مطلب دست آورده و می گوید خداوند فرموده یومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان اما خداوند چشم و عقل او را گرفته که آیه ی بعد را هم نوشته که در همین جا بطلان مقصود او را برساند که فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الأقدام و باید از اخبار اهل بیت سلام الله تفسیر هر دو آیه معلوم شود تا فساد مذهب او ظاهر گردد پس در برهان روایت کرده است از میسر که گفت شنیدم از ابی الحسن رضا (ع) که می فرمود دیده نمی شود از شما در آتش دو نفر نه والله و نه یک نفر عرض کرد این مطلب در کجای کتاب خداست جواب نفرمود تا مدتی گذشت و میسر گفت که روزی در طواف با آن حضرت بودم یک مرتبه فرمود ای میسر اذن داده شد به من که جواب تو را بگویم از فلان مسئله که سؤال کردی عرض کردم آن مطلب در کجای کتاب خداست فرمود در سوره ی الرحمن قول خدای عزوجل فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان عرض کردم در آیه منکم نیست فرمود

به درستی که اول کسی که آن را تغییر داد ابن اروی بود و این به جهت این بود که حجت بود آیه بر او و بر اصحاب او و اگر در آیه منکم نباشد هر آینه ساقط می شود عقاب خدای عزوجل از خلق و وقتی که سؤال کرده نشد از ذنبش انسی و نه جان و از علی بن ابراهیم نیز از معصوم (ع) که فرموده است منکم یعنی از شیعه و بعد شرح فرمود که هر که ولایت امیرالمؤمنین (ع) و برائت از اعداء او را داشته باشد و حلال او را حلال بداند و حرام او را حرام بداند بعد داخل بشود در ذنوب و توبه نکند در دنیا عذاب کرده می شود بر آنها در برزخ و بیرون می آید روز قیامت و نیست از برای او ذنبی که سوال کرده بشود از آن در روز قیامت عرض می کنم پس مشاهده کن که آیه اصلش چه بوده است و مراد چیست و مصنف چگونه به ظاهر او مغرور شده و دلیل [صفحه ۵۰۴] دست آورده که حکم سیف برداشته می شود و همه خلق مستحق عطوفت می شوند و بالاخره متحد می شوند آیه بعد را ملاحظه کن که فرموده یعرف المجرمون بسیماهم تا آخر و در چند حدیث در برهان وارد شده که خداوند خالق خلق است و محتاج نیست که کسی را به سیمای او بشناسد ولی مراد از این آیه این است که قائم آل محمد (ع) مجرم را به سیمای او می شناسد و آن ها را می گیرد به نواصی و اقدام و می زند به شمشیر عرض می کنم قائم این جماعت مجرم را

نشناخت ابدا و کرورها مجرم از شمشیر او معاف بودند و ابدا اعتنا به او نداشتند بلکه یک طایفه مجرمین که جرم آن ها بسیار است همان ها بودند که نصرت او را کردند و او نشناخت ولی قائم آل محمد (ع) شناخت و از پرده ی غیب دست دراز کرد و آنها را به قتل رسانید و اگر فضل خداوندشامل شود و ظهور فرماید نسبت به عموم مجرمین چنین خواهد کرد و سیدالشهداء (ع) و امیرالمؤمنین (ع) و پیغمبر خدا (ص) هم که رجعت فرمایند نسبت به عموم مجرمین از احیاء و راجعین چنین خواهند کرد و اگر این سخنان واقعیت ندارد خلقت جهنم هم لغو خواهد بود زیرا که به اعتقاد تو همه خوب می شوند و اما آیه قل اللهم تا آخر مقصودش همان تأویل به رایی است که اول اشاره کرده و بعد هم تصریح می کند که این ظهور حاکم در اختلافات است و رافع آنها و در این مقام دو آیه از بعد از آیه قل اللهم عرض می کنم تا بدانی که مقصود از حکم در اختلافات چیست خداوند می فرماید ولو ان للذین ظلموا ما فی الأرض جمیعا و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیمه و بدالهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون و بدالهم سیئات ما کسبوا و حاق بهم ما کانوا به لیستهزؤن یعنی و اگر جمیع آن چه در زمین هست و مثل آن با آن مال ظالمین باشد هر آینه آن را فدا می دهند از بدی عذاب در روز قیامت و ظاهر شود از برای ایشان از خداوند آنچه گمان نمی کردند و ظاهر شود از برای ایشان

سیئات آنچه کسب کردند و احاطه کند به ایشان آنچه به آن استهزاء می کردند یعنی جهنم حال ملاحظه کن که مراد خداوند از حکم در اختلاف چیست و این جماعت چه تأویلات فاسده می کنند و در اول همین سوره زمر است الا له الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار و در برهان از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارك و تعالی می آورد روز قیامت به هر چیزی که عبادت کرده می شود از دون او از شمس و قمر و غیر ذلك بعد سؤال می کند هر انسانی را از آنچه عبادت می کرده پس می گوید هر که عبادت غیر او را کرده که ای پرورنده ما ما عبادت نمی کردیم آنها را مگر به جهت زیادتی تقرب به سوی تو فرمود پس خداوند تبارك و تعالی به ملائکه می فرماید که بخوانید آنها را و هر چه عبادت می کردند به سوی آتش مگر آن کسان که استثنا کرده ام که آنها از آتش دورند مراد از کسانی که استثناء [صفحه ۵۰۵] شده اند و مثل ملائکه اند و حضرت عیسی (ع) که خلق آنها را عبادت کردند ولی داخل آتش نمی شوند چنان که در حدیث شریف در ذیل آیه ی شریفه ان الذین سبق لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعد و وارد شده خلاصه که حکم خداوند و آنچه اختلاف می کنند به این قاعده است نه این که رفع اختلاف می شود و باز مصنف به این قناعت نکرده و گفته

است در همه جای قرآن است که اختلاف عالم و نفاق امم را جمال قدم و مظهر اسم اعظم برمی دارد و جمیع امور راجع به حضرت مکلم طور است و از توریه و انجیل از قبل ذکر شد و کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکه و قضی الامر و الی الله ترجع الامور ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد ولکن لیبلوکم فیما اتاکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم فینبئکم فیما کنتم تختلفون قل لمن ما فی السموات و الأرض قل لله کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم الی یوم القیمه لا ریب فیه الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون کذلک زینا لکل امه عملهم ثم الی الله مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون ان فی ذلک لایه لمن خاف عذاب الاخره ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما نؤخرهم الا لاجل معدود یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید تبارک الذی له ملک السموات والأرض و ما بینهما و عنده علم الساعه و الیه ترجعون یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا احصاه الله و نسوه والله علی کل شئ شهید.

جواب

این سخنان است به انضمام ذکر این آیات که رایحه وحدت وجود می دهد اما نه به سبک سایر وحدت وجودی ها زیرا که آنها در ذات سخن می گویند و این جماعت گاهی تنزیه ذات را می کنند

ولی ظهور الوهیتی دارند و همه را با او یکی می گیرند و به این آیات اسـتدلال می کنند و این است عبارتی که از بیان از باب نهم از واحـد ثانی نقل می کنـد فی ان القبر حق از برای هر روحی قبری در امکنه خود مقرر و کل منتهی می شود به ظهور من یظهره الله بنفسـی که بعث او بعث کل است و حشـر او حشـر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر خروج کل از قبر خود و در بـاب هفتم از واحـد ثـانی گفته فی القیمه و هو قیـام مظهر نفس الله علی امر الله خلاصه پس حاصل مطلب حضـرات این می شود که او که عود می کند معاد کل ثابت می شود و همه در او جمع می شوند طوری که امتیاز برداشـته می شود و این اسـت کـه مصـنف دلایـل گفـت که لازم نیست شـاعر باشـند بلکه شـهادت الله کفـایت می کنـد و ممکن است که وحـدت موجـود مرادشان باشـد و آن هم باطل است و در این مقام اول بایـد رجوع به سوی خداوند را از اخبار آل محمد علیهم السـلام و دلیل عقلی که مسـتنبط از فرمایش ایشان [صفحه ۵۰۶] است فهمیـد تـا آن که مطلب ظاهر بشود پس در برهان در ذیل آیه و کیف تکفرون بالله از امام حسن عسـکری (ع) روایت کرده که فرمود رسول خـدا (ص) به کفار قریش و یهود چگونه کافر می شوید به خدائی که دلالت کرده است شـما را بر طریق هدی و دور کرده است شما را اگر اطاعت بکنید او را از سبیل هلاکت و شما اموات بودید در اصلاب آباء و

ارحام امهات پس زنده کرد شما را بیرون آورد احیاء بعد می میراند شما را در این دنیا و داخل قبر می کند بعد زنده می کند در قبور و نعمت می دهد در قبور مؤمنین به نبوت محمد (ص) و ولایت علی را و عذاب می کند کافرین را در قبور بعد به سوی او راجع می شوید در آخرت به اینکه بمیرید در قبور بعد از آن پس زنده بشوید از برای بعث در روز قیامت راجع بشوید به سوی آنچه به تحقیق که وعده کرده است شما را از ثواب بر طاعات اگر فاعل طاعات باشید و از عقاب بر معاصی اگر مفارق طاعات باشید عرض می کنم احتمال می دهم لفظ مفارقی ها در آخر حدیث مقارفی ها بوده یعنی اگر مکتسب معاصی باشید و تصحیف شده است و مطلب ظاهر است پس ملاحظه کن که مراد از رجوع به سوی خدا رجوع به سوی امر خداست که ثواب و عقاب باشد و چند حدیث در ذیل آیه هل ینظرون الا ان یاتیهم الله وارد شده است که مراد اتیان و مجیئ امر الله است زیرا که ذات خداوند منزه از انتقال و مجیئ است پس قول خداوند و الی الله ترجع الأمور هم که فرموده یعنی رجوع امور همه به امر خداست و صادر از او هستند و هم چنین الی الله مرجعکم و امثال این کلمات هر چه هست مراد رجوع به امر او است نه ذات او و چنان که حضرت امیر (ع) در خطبه ی خود می فرماید و کیف یجری علیه ما هو اجراه و یعود فیه ما هو ابداه و یحدث فیه ما هو احدثه اذا التفاوت ذاته

ولتجزاء كنهه و لا ـ متنع من الأ ـزل معنـاه و لكـان له وراء اذا وجـد له امـام و لا ـ التمس التمـام اذا لزمه النقصـان و اذا القامت آيه المصـنوع فيه و لتحول دليلا بعـد ان كان مـدلولا عليه الخطبه پس محال است كه رجوع خلق به ذات پروردگار شود و اين بيان شريف كه حضـرت در خطبه فرموده است خود هم دليـل عقـل است و هم نقـل زيرا كه بـديهى است كه اگر بنـا باشـد خلق از ذات پروردگار ابتـدا بشونـد و به ذات او برگردند در ذات او تفاوت و تغيير حادث مى شود و كنهه او متجزى مى شود زيرا كه فرض شده كه خلق اجزاء ذاتيه ى او باشند و از ذات او خارج شده باز به سوى او برگردند و البته تفاوت و تجزيه در ازل ممتنع اسـت و ازليـت از براى متفـاوت و متجزى ممتنـع زيرا كـه هر چه منجزى است مسـبوق به عـدم است و قـائم به غير كه صـانع و تركيب كننـده او باشـد پس چگونه ازل قديم مى شود و نيز هر چه خلق از ذات او صادر شوند و به سوى او برگردند امامى كه مخرج و مـدخل خلق است براى او ثـابت مى شود و هر چه امـام دارد وراء هم دارد پس محـدود است و متنـاهى و متنقص و [صفحه ۵۰۷] محتاج به تمام شدن است و چنين چيزى مصـنوع است و مصنوع دليل بر صانع است چنان كه در اخبار فرموده اند و شـبهه در آن نيست پس محـال است كه رجوع خلق به ذات پروردگار بشود و مراد از همه اين فرمايشات اين است كه رجوع به امر

او می کنند چنان که به امر او صادر شده اند و مصنف خواهد گفت که غرض ما هم همین است و همان امر است که آن را به اسم الـوهیت می خوانیم و می گوئیم اولاـ خود این خطـا است که امر الله را به اسم الوهیت بخوانی زیرا که امر الله فعـل است و فعـل آن چیزی است که خبر از حرکت مسـمی بدهـد چنـان که امـام (ع) فرموده است و حرکت صادر از مسـمی است نه خود مسـمی است و خطا کردنـد آنها که اراده ی خداوند را ذات خدا گرفته اند و امام (ع) با دلیل و برهان بر آنها رد فرمود که آیا نه این است که ارادو لم یرد می گوئی پس اگر اراده ذات بود می بایست به این قول تو ذات نفی و اثبات بشود پس گاه باشـد و گـاه نباشـد خلاصه پس این یک خطا است و خطای دیگر این که مراد از رجوع به امر هم این نیست که متحـد به امر بشوند بلکه مراد همین است که در عرف همه خلـق شـایع است که می گوینـد مرجع فلاـن قـبیله مثلاـ فلاـن شـخص است و مراد این نیست که راجع به ذات او هسـتند یا راجع به نفس امر او هسـتند بلکه مراد این است که در مقام خود هسـتند و امر و نهی او در ایشان نافـذ است و مطیع امر او هسـتند و به همین قاعـده است رجوع خلق به امر پروردگار یعنی امر خـدا در ایشان نافذ است و جاری است و احدی تخلف از حکم او نمی تواند بکند و درباره ی هر که حکم به جنت کرد ممضی است و درباره ی

هر که حکم به نار کرد ممضـی است و اگر بگوئی این قسم رجوع به امر در دنیا هم هست پس چرا فرموده در قیامت رجوع به امر می کننـد عرض می کنم از برای این مطلب دو جواب است یکی این که راست است که خلق در دنیـا هم رجوعشان به امر خـداست اما علایق دنیویه چشم های آنها را بسـته و درک این مطلب را نمی کنند و همین که به آخرت برگردند می بینند که گریزی از امر خـدا نیست و دیگر این که راست است که خلق در دنیـا هم رجوشان به امر خـداست اما چون خداونـد ایشان را مختـار خلق فرموده و حول و قوه خود را مصـاحب ایشان کرده این است که تا در دنیا هسـتند قضای خـدا درباره ی ایشان حتم نمی شود و امور محتمل بلا است ولی همین که مردند و از دنیا رفتند قضای خدا درباره ایشان حتم می شود و البته تمامیت امر پروردگار به این است که به حـد امضا برسـد و آن هنگام مردن است این است که گفته می شود همین که مردند رجوع به امر خـدا می کننـد یعنی به امر ممضـای پروردگار که دیگر احتمال بلا در آن نیست و حیف این بیانات نغز است که در این رسانه ذکر بشـود ولی الحمـدلله درک نمی کننـد خلاـصه که مقصود این است که رجوع به امر می کننـد یعنی بـا نفس امر الله مطلق یکی می شونـد زیرا که ابتدای آنها هم از نفس امر خدا نبوده و در آن مقام همه نیست بوده اند و الان هم نیسـتند و بعد از این هم به آنجا برنمی گردند رد پاها قالب دریا بود و ما

منا الا له مقام معلوم [صفحه ۵۰۸] و لکل درجات مما عملوا و کما بداکم تعودون پس همین قسم که ابتداء از نفس امر مطلق پروردگار نیامدند به آنجا هم برنمی گردند اما در مقامات خود که ایستاده اند امر خدا درباره ی ایشان صادر و نافذ و جاری می شود و دلیل دیگر بر این مطلب این است که شبهه نیست که عود دادن خلق به جهت مجازات است که هر کسی به جزای عمل خود برسد و هر کسی عمل خود را در مقام شخصیت خودش می کند نه آنجا که نیست چنان که کوزه محل آب می شود و آب از آن می توان خورد آن جا که کوزه است نه در گل که ذکری از برای آن نیست مگر به نیستی هم چنین انسان عمل می کند و می دهد و می گیرد آنجا که هست نه در جائی که نیست که بالای مقام او باشد پس البته جزای عمل خود را در مقام خودش که عمل کرده باید ببیند و غیر از این عدل نیست بلکه باعث بطلان ثواب و عقاب است زیرا فی المثل هر گاه کوزه از گل ساخته شد بسیار نازک و لطیف که مستحق این شد که کوزه ی آب خوری سلطان باشد و کوزه دیگر بسیار ضخیم و بد ناهنجار که فرضا برای آب خوری تون تاب خوب است پس آن را برای سلطان بردن و دیگری را به تون تاب سپردن تا جائی است که کوزه ها هستند و اگر آنها را خورد کردی و نرم نمودی و جزو کل نمودی دیگر صورت خاصی برای هیچ یک نمی ماند و کل را نمی توان گفت که متناسب سلطان است و

نمی توان گفت که مناسب تون تاب و اگر به ملاحظه این که گل اصل است آن را به سلطان دادی جزای کوزه ی ضخیم باطل می شود و اگر به تون تاب دادی جزای کوزه ی نازک لطیف باطل می شود پس ملتفت نکات مثل او باش و امر در حقیقت هزار مرتبه بالاتر از اینهاست و این ها مثل های عرضی دنیائی است پس جزای هر کسی را به او در مقام خودش باید داد و بالاتر از مقام او نه شخص او می ماند و نه خیر و شر او و محال است که چیزی از مقام خود تجاوز کند ملتفت نکته باش که اگر کوزه را نرم کردی باز گل کردی صورت کوزه گل نشده است بلکه آن باطل شده است و گل است که گل است پس جزائی که به صورت کوزه باید داد اگر به گل دادی به صورت کوزه نرسیده و خلقت کوزه عبث شده است و امر در بالا بالاتر از این است و در دنیا گل به گل برمی گردد و در آن جا گل هر کسی هم در جای خودش هست و از جای خود بالا نمی رود خلاصه که اهل فهم این مطالب کم است و تفصیل زیاده بر این لازم نیست پس رجوع به امر پروردگار هم مراد همان است که هر کسی در مقام خودش که هست امر خدا در او نافذ می شود یعنی اگر اهل ثواب است به او ثواب می دهند و اگر اهل عقاب است او را عقاب می کنند چنانچه صریح فرمایش پیغمبر (ص) بود در حدیثی که نقل کردیم و اما این که فرموده است ربنا انک جامع الناس لیوم

لاـ ریب فیه یا فرموده لیجمعنکم الی یوم القیمه یا فرموده ذلک یوم مجموع له الناس مراد از این جمع شـدن این نیست که همه یکی بشوند و یک شخص بشوند که حشر او [صفحه ۵۰۹] حشـر کل باشد و بعث او بعث کل بلکه مراد این است که همه در آن روز حاضـر می شوند و در ارض قیامت می ایستند مؤمن با حسنات خودش کافر با سیئات خود و هر کسی در مقام خودش می ایسـتد و آخر به جزای خود می رسـد نه این که ممتزج بشونـد و یکی بشونـد این است که حضـرت امیر (ع) عود انسـان را مجـاوره فرمـود و عود حیوانـات را ممـازجه فرموده است و آن انسـان که عودش مجـاوره است اعم او کـافر و مؤمن است و از ضعفـا نیز و هر کسـی به شـخصه در آن مقـام حاضـر می شود و قرآن شاهـد این مطلب است این است که می فرمایـد جئتمونا فرادی کمـا خلقنـاکم اول مره و فرادی جمع فرد است یـا جمع فرد آن و معنی آیه این است که آمدیـد ما را فردا فردا هم چنان که اول مره خلق کردیم شـما را و فرموده است یوم یفر المرء امن اخیه و امه و ابیه و صـاحبته و بنیه لکل امرءا منهم یومئـذ شأن یغنیه وجوه یومئذ مسـفره ضاحکه مستبشـره و وجوه یومئذ علیها غبره ترهقها فتره اولئک هم الکفره الفجره یعنی روزی که فرار کند مرد از برادر خودش و مادر و پدرش و صاحب و فرزندانش از برای هر مردی از ایشان در آن روز شأنی است که مشـغول دارد او را رخساره هائی هستند در آن

روز که روشن هستند و خندان و خوشحال و رخساره هائی هستند در آن روز که بر آنها غبار نشسته و فرا می گیرد آنها را تاریکی این جماعت ایشانند کفره فجره حال ملاحظه کن که این وضع با اتحاد درست می آید یا نه و در صفت اهل بهشت می فرماید اخوان علی سرر متقابلین برادرانی هستند که بر تخت ها برابر یکدیگر نشسته اند و در صفت اهل جهنم فرموده است اذ تبرء الذین اتبعوا من اتبعوا و راوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لناکره فنتبرء منهم کما تبراوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار یعنی وقتی که تبری کردند آنان که متابعت کرده شدند یعنی یعنی رؤساء ضلالت از آن کسان که متابعت کردند و دیدند عذاب را و منقطع شد از ایشان اسباب و گفتند کسانی که متابعت کردند که کاش از برای ما برگشتی بود یعنی به دنیا که ما هم تبری بکنیم از رؤساء هم چنان که از ما تبری کردند هم چنین می نمایاند خداوند به ایشان اعمال ایشان را حسرت ها و نیستند ایشان خارج از آتش تو را به حق خدا انصاف بده ببین این فرمایشات با سخنان این جماعت وفق می دهد یا نمی دهد که همه خوب می شوند و همه جمع می شوند و غرض اصلی اش این است که همه یکی می شوند چنان که صریح عبارت میرزا علی محمد بود و چگونه جمع و متحد می شوند و حال این که خداوند فرموده ان الساعه آتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی پس اگر با هم جمع و متحد شدند هر نفسی چگونه

جزا داده می شود و بسیاری از آیات که ذکر جمع دارد صریح است در اینکه مراد این نیست که متحد می شوند یا آن که همه مؤمن می شوند چنان که فرموده ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما نؤخره الا لأجل معدود یوم [صفحه ۵۱۰] یات لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید پس ببین که با وجود این که جمع شده اند بعضی شقی اند و بعضی سعید و بعد شرح حال شقی و سعید را در آیات بعد می فرماید که شقی در آتش است و سعید در جنت و در جای دیگر می فرماید و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنه و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امه واحده ولکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون مالهم من ولی و لا نصیر یعنی و بترسانی خلق را از روز جمع که ریبی در آن نیست فریقی در جنت هستند و فریقی در سعیر و بعد بر سبیل امتناع می فرماید که اگر خداوند بخواهد همه را امت واحده قرار می دهد ولی نخواسته ولکن داخل می کند هر که را که بخواهد در رحمت خودش و ظالمون از برای ایشان ولی و ناصری نیست و هم چنین فرموده است یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها النهار خالدین فیها ابدا و ذلک الفوز العظیم والذین کفروا او کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدین فیها و بئس المصیر یعنی روزی که جمع می کند خداوند شما را برای روز جمع آن روز

تغابن است که اهل جنت اهل جهنم را مغبون می کننـد و هر که ایمان بیاورد به خداوند و عمل صالحی بکند می پوشاند از او گناهان او را و داخل می کند او را جناتی که جاری می شود از تحت آنها نهرها و خالدند در آن جنات و این است رستگاری عظیم و کسانی که کافر شدنـد و تکذیب کردند به آیات ما این جماعت اصحاب نار هستند و خالدند در آن و بد بازگشتنی است پس ببین که با وجود این که روز جمع است فرد فرد مردم از مؤمن و کافر به جزای خود بایـد برسند و چه قدر احمق اند جماعتی که سخنان این جماعت را می شنوند و مغرور به آنها می شونـد و پیروی آنها را می کننـد و آنها که مطالب این جماعت را دست آورده و پیروی می کننـد نیست والله مگر این که از اول اعتقاد معاد نداشته انـد بلکه معتقد به نبوت و امامت هم نبوده اند و دیدند که سخنان این جماعت هم منافی با عقاید خودشان نیست و پیرو آنها شدند و الا کسی که حقیقتا معتقد به معاد است و منتظر این که شخص او به جزای عمل خودش برسد محال است که گول این سخنان را بخورد و این که در اخبار آل محمد (ع) دیده ای که مثلا ـ اعمال خیر مؤمنین را نسبت به خود آل محمد (ع) می دهنـد و دلیل مطلب حضرات نیست اولا که همان طور که فرموده انـد نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر همین طور فرموده انـد اعداونا اصل کل شر و من فروعهم کل فاحشه و در قیامت هم ایشان می آیند با جمیع فروع خودشان

و اجر هر چیزی که از هر کس صادر شده به ایشان می رسد و اعداء ایشان هم می آیند با جمیع فروع خودشان روز هر شری که از کسی سر زده به آنها می رسد و علت این مطلب دو چیز است یکی علت ظاهری و یکی علت باطنی اما علت ظاهری این است که فرموده اند من سن سنه حسنه فله اجر من عمل بها الی یوم القیمه و من سن سنته سیئه فله وزر من عمل بها الی یوم القیمه و چون آل محمد (ع) [صفحه ۵۱۱] سنن حسنه را در جمیع عالم ها گذارده اند اجر جمیع عمل کنندگان به ایشان می رسد و هم چنین سنن سیئه را اعداء ایشان گذارده اند پس وزر هر کس که عمل به آن ها بکند به آنها می رسد و مراد از این این نیست که خود عمل کننده بی اجر می ماند چنان که معلم که تعلیم قرآن به انسان می کند هر چه انسان قرائت کند اجر قرائت مثلا به معلم می رسد ولی خود شخص قاری هم البته اجر می برد و هم چنین کسی که به گفته دیگری معصیت بکند البته امر و مأمور هر دو عقاب دارند بلکه بسا مباشر عمل را بر سبب که امر است مقدم می دارند در عقاب و این علت در همه ی خلق جاری می شود این است که به طور عموم فرموده اند که هر که سنت حسنه بگذارد اجر عمل کننده به آن را تا روز قیامت می بیند و هم چنین در طرف مقابل و اما علت باطنی این است که خداوند مؤمنین را از نور آل محمد (ع) خلقت فرموده و هر چه از خبرات هم که

از مؤمنین سر بزند همه از نور ایشان است و البته ایشان مثاب و مأجور به همه ی آنها هستند اما مراد این نیست که اشخاص مؤمنین مثلا بی بهره می مانند یا اشخاصشان به کلی باطل و فانی می شوند معاذالله زیرا که خداوند مؤمنین را از نور آل محمد (ع) که دون درجه ی آل محمد (ع) است خلقت فرموده و رجوع و عود مؤمنین بذات آل محمد (ع) نیست زیرا که بدا ایشان هم از ذات آل محمد (ع) نیست بلکه از نور ایشان است که مراد همان مقام مؤمنین باشد و این که ایشان هم فرموده اند که اباب خلق به سوی ما است و حسابشان بر ما است و هم چنین فرموده اند که بدنشان از ما است و عودشان هم به سوی ما است این هم مثل کلام خداست که فرمود خلق رجوع به او می کنند و مرجع ایشان به سوی خداست همانطور که در آن مقام ثابت کردیم که رجوع خلق به ذات خدا نیست بلکه به امر خداست آن هم نه به ذات امر بلکه مراد این است که امر خدا نافذ در ایشان است هم چنین است امر در شیعه نسبت به آل محمد (ع) رجوع ایشان به آل محمد (ع) است یعنی رجوع به امر ایشان می کنند و ایشانند کسانی که به امر ایشان مؤمنین منعم به نعمت ها می شوند بلکه امر ایشان نافذ در دشمنان ایشان هم هست و ایشانند قسیم جنت و نار و این است که در ذیل آیه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فرموده اند که خداوند ما را متولی حساب خلایق می کند و امر بهشت و جهنم

را به ما وا می گـذارد پس ما دوسـتان خود را داخل جنت می کنیم و دشـمنان خود را داخل نار و به طور کلیت فرموده انـد ان الینا ایاب هذا الخق ثم ان علینا حسابهم و در بعضـی اخبار ذکر شیعه را خاصه فرموده اند و علت آن این است که کفار هم اگر چه رجوع به ایشـان می کننـد امـا به خلاـف ایشـان ولی شـیعه رجوعشـان به ایشـان است اما به طاعت و محبت ایشان است که رجوع شـیعه را خـاصه در بعضـی مقامـات به سوی خود فرموده انـد خلاـصه پس غرض این نیست که رجوع شـیعه به ذات آل محمـد (ع) می شود یعنی بـا ذات ایشـان یکی می شونـد و اگر اینطور بود دیگر حـاجت نبود که علی بن ابی طالب (ع) قسـیم جنت باشد زیرا که غیر از شـخص او کسـی نیست که قسمتی ببرد و هم چنین اگر همه ی [صفحه ۵۱۲] خلق مؤمنین می شوند دیگر وجود نار و قسـیم نار بودن و بر پشت جهنم سوار شـدن و خذی هذا و ذری هذا فرمودن و امثال این فرمایشات هیچ یک معنی صـحیحی بر آنها نمی مانـد و به زبان دیگر در باب عـدم رجوع مؤمنین به ذات ایشان عرض می کنم که شـبهه نیست که مؤمنین از نور ایشان خلق شده اند چنان که فرمودند انما سمیت الشیعه شیعه لانهم خلقوا من شعاع نورنا و نور ایشان البته کمال ایشـان است و ایشان همیشه بایـد کامل باشـند پس اگر انوار ایشان وقتی زایل و باطل بشونـد و منحصـر به شـخص ایشان بشود بدون نور یقینا نقص ایشان است چون قرص ماه که منخسف شود البته نقص او است پس محال

است که انوار ایشان در جای خود زایل و باطل شوند بلکه همیشه در جای خود هستند و ایشانند اوراق شجره آل محمد (ع) و البته اگر اوراق درخت بریزد و زایل شود نقص درخت خواهد بود و زینت او تمام می شود و این است که خطاب به شیعه و دوستان خود فرموده اند که کونوا لنا زینا و لا تکونوا شینا او اگر چه برگ درخت که می ریزد قوه ی برگ ها همه در اصل تنه باشد اما معذلک زینت ظاهره درخت زایل می شود و این البته در مقام آل محمد (ع) نقص است که شیعه ی ایشان در مقامات وجود خود باطل و زایل بشوند بلکه ثابت و باقی هستند و در مقام خودشان رجوعشان به اصل شجره است و محکوم به حکم او هستند و مستمد از امداد او این است که خداوند خطاب فرمود به ایشان که لا تبیدون و لا تهلکون و لا یبیدو و لا یهلک من تولاکم و حیف این مطالب بود که در این مقام ذکر کرده بشود ولی منظور این بود که اطراف مسئله شرح داده شود که جای سخن نماند و اینکه سخن مرکب از اتحاد اشخاص بود و مؤمن شدن تمام خلق به ملاحظه ظاهر عبارت بیان بود و ظاهر تحقیقات مصنف دلایل.

استدلال به اینکه قدرت و اقتدار باب در قیامت مشخص می شود

اشاره

بعد از ذکر این آیات گفته است شاید بعضی که لفظ موضوع را شنیده و از ما وضع له غافلند بگویند جمیع آیات صحیح است و بیانات صریح که کل امور و اختلافات راجع بیوم الله و الی الله است و او است رافع اختلافات و جامع احزاب متفرقه و حاکم بینهم اختلاف در

موضوع است که این مراتب و مقامات در این عالم که عالم اجسام و مرکبات است ظاهر خواهد شد یا در عوالم مجردات بعد از خلع تعینات جسمانیات و بر فرض وقوعش در این عالم از کجا مقصود این ظهور است با این مظلومیت و مقهوریت و شدت ابتلا و محن و رزایا و مصائب سر و علن که هر یک از مؤمنین و صاحب امر وارد شده و حال آن که به حکم آیات یوم غلبه و اقتدار و یوم هیمنه و احاطه و اجتبار است اولا ظهور و وقوعش در این عالم از قبل به آیات و بینات ثابت و واضح شد صورتی در زیر دارد و آن چه در بالاستی قد علم اولو الألباب ان الاستدلال علی ما هنالك لا یعلم الا بما ها هنا الدنیا مزرعه الاخره هر غیبی را البته شهاده ای است چنان چه ذات مقدس باری تعالی که مقدس است از غیبت و شهاده و ظهور و بطون و اولیت و آخریت مطالع قدسیه او تغالی شأنه مطالع غیب و [صفحه ۵۱۳] و شهاده او و مواقع ظهور و بطون او و مظاهر اولیت و آخریت و محال اسماء و صفات او تبارك و تقدس بوده و هستند و هر چه را در عالم شهاده دارا شدیم و عمل کردیم و سزاوار گشتیم در عوالم اخری داریم و مشاهده می نمائیم و اجر خود را به فضل الله اخذ می نمائیم اگر در این عالم از صراط اذق از شعر و اخذ از سیف و احراز نار گذشتیم در عوالم اخری می گذریم و اگر بمی ریم به موت اختیاری موتوا قبل

ان تموتوا نزد ظهور و سلطان ظهور در عوالم اخری نخواهیم برد لا یـذوقون فیها الموت الا الموته الأولی و وقاهم ربهم عـذاب الجحیم فضـلا من ربک ذلک الفوز العظیم و اگر در این عالم در قبر سؤال نشویم و به تکـذیب و تصدیق آیات قیام ننمائیم در عوالم اخری جزای مصدق یا مکذب چگونه صحیح است و اگر در این عالم به رتبه ی اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نرسیم در عوالم اخری چگونه خواهد شد اگر در این عالم مؤمن بظهور الله و لقاء الله و آیات الله نشویم در عوالم اخری چگونه مرزوق می شویم اگر در این عـالم حق سبحانه و تعـالی بظهور و مظـاهر خود ظاهر نشود ظهورش یعنی چه اگر در این عـالم به جنت رضـا و عرفـان و ایقـان داخـل نشویم بعـد خلود یعنی چه اگر در این عـالم به مقـام بلنـد یـا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربـک راضـیه مرضـیه مبعوث نکردیم در عوالم اخری چگونه متوقعیم اگر در این عـالم به رتبه ارجمنـد انـا عرضـنا الامـانه علی السـموات والاـرض و الجبـال فـابین ان یحملنهـا و اشـفقن منها و حملها الأنسان انه کان ظلوما جهولا به قوت انسان کامـل که مظهر جـامع است متقاعـد نشـویم نخواهیم بود و موعود نعیم و رضوان انسـان است نه حیوان معـترض لاـ زال بوده و هست و لسان معترض بسته نخواهد شد.

جواب

حق و باطل از این جا شناخته می شود که باطل در نزد هیچ کس حق لاشک فیه نمی شود در آخر شک او بروز می کند و این است که فرمودند دروغگو حافظه ندارد همین عوالم غیب بود و تفاصیلی

که از معـاد می گفـتیم که همه را مکرر موهومـات می گفـتی و می گفـتی که چرا آن چه در بـاب معـاد فرمـوده انـد به عوالم مجردات که همه موهوم است و درک آن را نمی کنیم تأویل کنیم و آخر دیـدی که نمی شود و این بیان را در این مقام کرده ای بی انصـافی مگر مـا نمی گفـتیم کـه دنیـا مزرعـه ی آخرت است و هر چه در دنیـا کسب کردیم در آخرت داریم و هر چه کسب نکردیم نـداریم نهـایت تو تلبیس می کردی و همین دنیـا را آخرت می شـمردی و حـال خداونـد بر زبان خودت جاری کرد و اقرار کردی تا اتمام حجت بر تو بشود و والله که در امر امامت هم به همین منوال در شکی چنان که مکرر صریحا اظهار شک خود را کرده ای و اما شیطان نگذاشـته که از غی خود دست برداری و با این که قدم راسخی از برای تو نیست هی سیر می کنی و به سبب همین اضـطراب از صـراط مسـتقیم به جهنم افتـاده و خبر نـداری خلاصه شـبهه نیست که آن چه از اوضاع آخرت فرموده انـد ظهور [صـفحه ۵۱۴] آن در دنیـا بایـد باشـد مثـل این که خـود دنیـا ظهـور آخرت است و این است که در حـدیث شـریف فرمودند الدنیا رسم الاخره و الاخره رسم الدنیا و فرمودند الظهور تمام البطون و البطون تمام الظهور ما لم تکن کلیـات الحکمه تـامه فی ظهورهـا تـامه فی بطونهـا کانت الحکمه ناقصه من الحکیم و فرمودنـد الظاهر عنوان الباطن و خـداوند فرموده قـد علمتم النشأه الاولی فلولاـ تـذکرون ولی بـاز نکـات در مقام هست که بایـد ملتفت آن ها بود یکی این که اگر چه صورتی

در زیر دارد آن چه در بالاستی اما معذلک کله صورت دنیائی مناسب دنیا است و صورت آخرتی مناسب آخرت و صورت دنیائی فانی و زایل است و خالد و باقی نیست و صورت آخرتی خالد است و از برای آن فنا نیست مؤمن در دنیا ایام معدوده عمل می کند و بسا در مدت عمر یک مرتبه حج می کند و در آخرت ابدالدهر به جزای حج خود و سایر اعمال معدوده خود می رسد زیرا که نیت او این بوده است که اگر ابدالدهر در دنیا باشد عبادت کند و کافر در ایام معدوده بعضی معاصی معدوده می کند و در آخرت ابدالدهر معذب خواهد بود زیرا که نیت او این بوده که اگر ابدالدهر در دنیا باشد معصیت کند و این است که فرمودند فبالنیات خلد هؤلاء و هؤلاء و عمده این است که خود صورت دنیوی صورتی است محدود و متناهی و آخرت بر عکس این است با اینکه این رسم همان است و مثل این مطلب مثل این است که کره ی بلوری را برابر می کنی با نصف آسمان و عکس تمام آن نصف در این کره کوچک می افتد یا چشم خود را باز می کنی و ثقبه عنبیه به قدر موی خنزیری است و عکس نصف عالم در آن می افتد پس عکسی که در چشم تو است یا در بلوره است مثل دنیا است که محدود و متناهی است و تنگ و خارج عالم مثل آخرت است که به آن وسعت است که خدا می داند و این ها مثل های دنیوی است و وسعت آخرت از این سخنان خارج است و به ادنی مؤمن بهشتی می دهند که

هفت همسر این دنیا است خلاصه غرض این است که اگر چه دنیا رسم آخرت است اما به این قاده که هر چه در دنیا است مناسب دنیا است و هر چه در آخرت مناسب آخرت اما مثلی که مصنف در این مقام زده است به ذات مقدس باری تعالی و ظهورات آن که توهم کرده خطای صرف است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده لیس کمثله شئ و از برای ذات مقدس خداوند ابدا مظهری نیست و مجلاتی نیست و ذات پرودگار ممتنع کرده تمام چیزها را و مظهر غیر از ظاهر است و غیر از ظهور چنان که آفتاب که در آئینه عکس می اندازد آینه و نور آفتاب و آفتاب سه چیزند ولو این که در منظر یکی دیده بشوند اما در مخبر سه چیزند پس اگر از برای ذات پروردگار که به قول خود تو مقدس از غیبت و شهادت است و ظهور و بطون و اولیت و آخریت ظهوری در مظاهر باشد این تنزیه و تقدیس چگونه راست می آید پس ذات پروردگار مقدس و منزه از ظهور و بطون هر دو است و ممتنع فرموده همه چیز را ولی مظاهر مظاهر انوار او [صفحه ۵۱۵] هستند و مجالی آیات او و اگر ذات پروردگار ظهور داشت چرا معرفت ذات او متعذر بود پس او منزه از غیبت و حضور و ظهور و بطون است و کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهاده کل صفه انها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفه و شهاده الصفه والموصوف بالاقتران الممتنع عن الأزل الثابت فی الحدث خلاصه و اما دنیا محل

ظهور آخرت هست و مزرعه ی آن و معذلك دنیا بر حسب دنیا است و آخرت بر حسب آخرت و همین که بنای عود شود هر یکی به اصل خود برمی گردد این است که حضرت امیر (ع) به جاثلیق فرمود والـدنیا رسم الأخره و الأخره رسم الـدنیا و لیس الـدنیا الأخره و لا الأخره الـدنیا اذا فارق الروح الجسم یرجع الروح الجسم یرجع کل واحـد الی ما منه بدئ و ما منه خلق و چون تا این جا آمـدی بدان که چنان که فرموده است که آخرت دنیا نیست و دنیا آخرت نیست عرصه ی معاد هم دنیا نیست و معاد در آخرت است امـا دنیا نقله است و راه سـفر است و بایـد دنیا را طی کرد تا به آخرت رسـید و عود به معنی بر گشـتن است به مقام اصلی خود و دنیا مقام اصلی انسان نیست و مقام او عرصه ی آخرت است هبطت الیك من المحل الارفع و رقاء ذات تفرد و تمنع دنیـا محل تجارت و کسب انسانی است چون شخصـی که در وطن خود فقیر و بی چیز است به بلـد دیگر می رود و در آن جا تجارت و اکتساب اموال می کند و به وطن خود برمی گردد و در آن جا سال های سال زندگانی می کند و عجب از ما است که وطن اصـلی را فراموش کرده و این بازاری که در غیر وطن ما سرپا شده که از هر متاعی در آن هست ولی ایامی چند بیش نیست از انقطاع آن چشم پوشـیده و دست از کسب کشیده و به تماشای زخارف این سوق دعوت کرده پس فردا که ایام این بازار منقضی می شود

لابـد و لا علاج بایـد به وطن برگردیم و اهل وطن خواهند گفت که تو در بازار چه کردی و چه آوردی خواهی گفت که من ملتفت انقطـاع آن نبودم و به تماشای آن مشـغول شـدم و پیش از آن که کسـی برای خود بکنم بازار برچیـده شـد و دست من خـالی مانـد پس مـایه ی افسوس و حسـرت و نـدامت و سرشکسـتگی نزد اهـل وطن تـا ابدالـدهر خواهـد بود اللهم اسئلک بنا سبیلک الواضـح و متعنا بالمجر الرابـح بحق محمـد و آل محمـد علیهم السـلام الداعین الیک و الدالین علیک ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم بان لهم الجنه خلاصه پس اگر چه اکتساب آخرت در دنیا می شود اما حقیقتا آن مکشوف نمی شود مگر بعد از نفخ صور که باید در دنیا مرد و از برزخ سر بیرون آورد و در آن جا نیز مرد و از آخرت سر بیرون آورد و تا علایق دنیویه و برزخیه را داریم درک حقیقت آخرت را محـال است که بکنیم و اگر کسـی به اختیار در دنیا ترک علایق نمود اگر چه بالمره تا در دنیا راه می رود نشود اما بالنسبه فرق می کند و در این هنگام درک آخرت را بهتر از دیگران خواهد کرد و این است که زید بن حارثه گویا بود عرض کرد برسول خدا (ص) که زفیر جهنم را در گوش خود می شـنوم و مردم را برای [صفحه ۵۱۶] حساب وقوف می بینم اما معذلک کله بعد از آن که مرد و از دنیا رفت کیفیات دیگر برای او مشـهود می شود تا در دنیا اسـت مثل خیال برای او ظاهر می شود و همین که مرد

همه را در واقع مشاهده می کند ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا پس از کلمات جاهلانه مصنف گمان مکن که همه اخبار همین بوده که حال در دنیا می بینیم و همین تصورات و توهمات که برای ما امروز حاصل است هیهات هیهات آن جهنمی که امروز فرض می کنی بالنسبه به آن چه در آخرت خواهی دید مثل بهشت است و بهشتی که مؤمنین امروز فرض کنند بالنسبه به آن چه در آخرت خواهند دید مثل جهنم است این است که فرمودند الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر.

استدلال به اینکه صدق و حقانیت به مظلومیت و مقهوریت ظاهر می شود

اشاره

در این مقام عباراتی نوشته و اول استعاذه نمود که می گویند این نفوس مدعی مرتبه ی سیدالشهداء (ع) هستند و بعد صریحا آن مرتبه و مرتبه ی بالاتر را دعوی نمود و گفته است که سابق به دلیل و برهان این مطلب ثابت شده و حال آن که ثابت نشد و تمام آن چه گفته بود به دلیل برهان فهمیدی که خبط و خطا بود و باز از جمله ی عباراتی که گفته این است که صدق و حقانیت به مظلومیت و مقهوریت بهتر ظاهر می شود فرمایشی از حضرت امیر (ع) درباب تشریف آوردن حضرت موسی و حضرت هرون نزد فرعون نقل کرده که علیهما مدارع الصوف و بایدیهما العصا فشرطا له ان اسلم بقاء ملکه و دوام عزه فقال الا تعجبون من هؤلاء بشرطان لی دوام العز و بقاء الملک و هما بما ترون من حال الفقر والذل فهلا القی علیهما اسوره من الذهب اعظاما للذهب و جمعه و احتقار اللصوف و لبسه و لو اراد الله سبحانه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان و معادن

العقیان و مغارس الجنان لفعل و لو کانت الأنبیاء اهل قوه لا ترام و غره لا تضام و ملک تمدنحوه اعناق الرجال لکان اهون علی الخلق فی الاعتبار و ابعدهم فی الاستکبار و لامنوا عن رهبه قاهره او رغبه مائله بهم فکانت النیات مشترکه والحسنات مقتسه ولکن اراد ان الاتباع لرسله و التصدیق بکتبه امور الله خاصه لا تشوبها شائبه الی آخرها و بعضی از فقرات خطبه ی مبارکه را از وسط عبارات بدون قرین انداخته و شاید ملاحظه این بود که حجتی بر او نباشد زیرا که از جمله ی آن ها است ولکن الله سبحانه جعل رسله اولی قوه فی غزائمهم و ضعفه فیما تری الأعین من حالاتهم مع قناعه تملأ القلوب و العیون غنی و خصاصه تملاء الأبصار و الاسماع اذی.

جواب از این اشکال

عرض می کنم که به همین قوت عزیمت است که معجزات و خوارق عادات از ائمه (ع) و انبیاء (ص) بروز می کرد و در حدیث شریف عرض کردند خدمت امام (ع) که عیسی (ع) بر آب راه می رفت فرمود یقین او کم بود و الا بر هوا راه می رفت پس به قوت عزیمت و یقین است که معجزات از ایشان بروز می کرد و در این شبهه نیست که خلق در معرض امتحانات هستند انبیا و اولیا کمتر از زخارف دنیا که مردم بالطبع مایل اند به خود می گیرند [صفحه ۵۱۷] مگر معدودی از ایشان که مصالح دیگر اقتضا کرده است مثل یوسف بن یعقوب (ع) و سلیمان بن داود و اسکندر ذوالقرنین علیهم السلام که از اوضاع دنیا هم فراهم فرمودند و در ائمه ی ما نیز بعضی به حسب مصالح زمان قدری از دنیا را

به خود می گرفتند و از برای آن حکمت ها است که اگر بخواهیم شرح کنیم سخن به طول می انجامد و عجالتا انکار نداریم که داب انبیا و اولیا کلیه بر همین بوده که در صدد جمع دنیا نبوده اند زیرا که مردم بالطبع اقبال به دنیا و مال دنیا دارند و هر جا که ببینند مطلب ایشان حصال است به سوی آن می شتابند ولی نه این که صرف صورت فقر و فاقه دلیل حقیت باشد و الا باید تابع همه ی فقرا و مساکین عالم بشویم و چه بسیار از آن ها که فاسق و فاجر و کافر و مشرک هستند و چه بسیار که جاهل و عاجز هستند و بدون شبهه متابعت ایشان صحیح نیست ولی خداوند آن چه لازمه ی حقیت است از علم و تقوی و ورع و قوت و قدرت نفسانیه به ایشان عطا کرده است چنان که به همین حضرت موسی (ع) به صریح قرآن آیاتی چند عطا فرمود که عقل ها حیران ماند و سحره با آن اعمال غریبه عجز خود را مشاهده نمودند و فورا تسلیم کردند و این است که در اول همین حدیث اشاره فرموده که بایدیهما العصی همین عصا بود که آن حضرت انداخت و اژدهای عظیم شد و قصر و فرعون را فرا گرفت و مارهای سحره را بلعید و سحره که به امید عطای فرعون و مشارکت در سلطنت او آمده بودند و سحر می کردند اگر قوتی از برای خود مشاهده کرده بودند و ضعف مالی از برای موسی هرگز ایمان نمی آوردند اما معذلک طینت آنها پاک بود که ایمان آوردند و فرعون و سایر حاضرین هم آیات آن

حضرت را دیدند و معذلک ایمان نیاوردند و سحره هم پیش از دیدن آیات موسی ایمان نداشتند بلکه مطیع امر فرعون و مشرک به خداوند بودند چنان که از قرآن همه این مطالب بدیهی است و مسلم کسی که هنوز در حال شرک و کفر و ضلالت است نمی آید به آیات تاویلی که شما مزخرفات می سرائید چشم از عطاهای فرعون و مشارکت در ملک او بپوشد و بگوید مثلا مراد از احیاء عصا هدایت کسی است که سابقا چون خشب مسنده بوده و این عصا عصای آدم بود که به ارث در نزد انبیا بود تا به شعیب پیغمبر (ع) رسیده بود و از شعیب به موسی (ع) رسید و نمی توان خود آن عصا را اول به شخص کافری مثلا در مرتبه ی نباتی است تاویل نمود و چنین کسی تکیه گاه انبیاء نبوده و مارب خود را به چنین کسی بر نمی آوردند که تو تأویل بکنی که احیاء عصا هدایت چنین کسی است و تو ملاحظه کن که هر داعی که در عالم برخواسته جماعتی متابعت او را کرده اند و همین فرعون الاف الوف از قبطیان تابع او بودند وظاهر این است که قائل به ربوبیت او هم بودند چنان که خود فرعون به موسی هم همین تلکیف را کرد و گفت لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین [صفحه ۵۱۸] پس به اعتقاد فرعون و اعتقاد قبطیان همه ی آنها هدایت یافته بودند به فرعون پس موافق تحقیقات شما همه احیا شده بودند و فرعون اموات را زنده کرده پس صاحب معجز بوده است پس شما هم فرعونی بشوید چنان که هستید پس این ها خرافات

است که مراد از احیاء اموات هدایت کفار است که در حکم مرده اند زیرا که این سخنی است که در حق هر داعی نسبت به تابع خودش می توان زد و این خارق عادت نیست که دلیل حقیت بشود و حال این که آیت را برای منکر می آورند و منکر همین قبول تابع را موت او میداند مثل این که من الان معتقدم که شما که تسلیم امر میرزا علی محمد را کرده اید مردگان هستید به نص قول خداوند که کافر را مرده خوانده حال هر چند تو ادعای حیوه بکنی من که موافق اعتقاد خود تو را مرده می دانم این چگونه معجزی می شود برای من که سبب اتمام حجت برای من بشود پس این قسم احیاء معجز انبیاء سلام الله نیست و اتمام حجت ایشان به این نمی شود زیرا که در صورت ظاهر که ملاحظه می کنی شرکاء ایشان در این امر بسیار است و هر داعی نسبت به تابع خود همین حرف را می زند پس آن که سبب امتیاز انبیاء است چیست و مسلم این آیات که خداوند در قرآن از موسی و عیسی و انبیاء دیگر از احیاء موتی و غیر ذلك نقل فرموده اموری است که به آنها مردم را هدایت کرده اند و خلق دانسته اند که این عمل مخصوص به ایشان است و از جانب خدا آمده اند حال آیا این همان امر مشترک بوده یا چیزی بوده که اختصاص به ایشان داشته اگر امر مشترک بوده پس جهت حقیقت ایشان و بطلان سایر چیست و چرا اسم این آیات را خارق عادت گذاردند و حال این که به صورت ظاهر امر متعادی است که

در همه دعاه و مدعوین جاری می شود درست تدبیر بکن ببین انی تأویلات فاسده را می توان در این همه آیات کتاب و اخبار ائمه اطیاب (ع) جاری کرد یا نه اهل دنیا سوای صور دنیاویه چیز دیگر درک نمی کنند در صورتی که دو نفری می بینم که هر دو مدعی نبوتند و جمعی تابع آن و جمع دیگری تابع دیگری او می گوید من احیاء اموات نموده ام و این جماعت پیش از آنکه ایمان به من بیاورند اموات بوده اند و حال زنده شده اند دیگری هم به عینه همین کلام را می گوید از کجا بفهمم که کدام یک حق می گویند و کدام یک باطل الان تو می گوئی میرزا علی محمد احیاء اموات کرده و شما همه مردگان بودید و او شما را هدایت کرده و زنده شده اید دیگری هم به عینه همین حرف را درباره ی دیگری می گوید ما کدام یکی را بپذیریم خلاصه که به تقریب سخن آمد و غرض این بود که اگر انبیاء خدا زخارف دنیا را به خود نمی گیرند اینگونه آیات و علامات که باعث ظهور حقیت ایشان است البته به همین وضع ظاهری که همه ی ذوی العقول می دانند که خارق عادت این است باید با ایشان باشد دیگر این سخنان یاوه مثمرثمری نیست و نکته ی دیگر در این مقام این است که عرض کردم که تا خلق در معرض امتحان هستند انبیاء خدا زخارف [صفحه ۵۱۹] دنیا را به خود نگرفته اند تا این که مردم در اقبال بایشان غرض دنیوی نداشته باشند و اما از اخبار آل محمد (ع) دلیل داریم که خلق در نزد ظهور امام (ع) کفر و ایمان شان بالنسبه به سایر

زمان ها خالص می شود و مؤمن از کافر می شود و این است که آیه ی شریفه لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا را تفسیر به وقت ظهور امام (ع) فرموده اند که آن وقت است که مؤمن از کافر جدا می شود و هر یکی محض و خالص می شود و اگر بقیه از شوائب و اعراض در ایشان مانده باشد در همان اوایل ظهور امام (ع) به حرارت وجود مقدس او زایل می شود و بعد از آن ایمان مؤمنین خالص می شود و کفار ماحضین هم به قتل می رسند و این است که از اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود که در اوایل ظهور امام (ع) امر به همین منوال است که در اخبار فرموده اند ما طعامهم الا ـ الجشب و ما لباسهم الا الغلیظ یا الا الخشن و اما بعد از آن که اعراض گرفته شد و ایمان مؤمنین خالص شد و از معرض امتحان بیرون آمدند دیگر اوضاع عالم دیگرگون می شود و کنوز ارض بر او ظاهر می شود و برکات آسمان فرو می ریزد و اموال عالم برای او جمع می شود حتی آن که مال ها در حضور او مثل خرمن ریخته می شود و هر که سؤال می کند به او عطا می فرماید آن قدر که او را مستغنی بکند و اداء دیون شیعه ی خود را می فرماید زیرا که آن روز که آنها را پرهیز می دادند علیل و مریض بودند و می بایست پرهیز بکنند تا رفع علل ایشان بشود این است که ائمه ی مسلمین هم به علت اینکه به فرمایش حضرت امیر لا یبتیغ بالفقیر فقره و یتاسی به خودشان هم از زخارف دنیا به خود نمی گرفتند و دوستان خود را هم پرهیز

می دادنـد امـا بعـد از آن که رفع علت ها شـد دیگر مانع نـدارد که همه قسم نعمتی به ایشان عطا کننـد مثل این که در بهشـت اضـعاف همه دنیا به ادنی مؤمن خواهنـد داد و هیچ نمی فرمایند که باز صبر کنید و منعم به نعم بهشت نشوید و این که فرموده اند الجنه اسفلها اکل و شرب و اعلاها العلم یا آن که فرموده اند اذا تنعم اهل الجنه بالجنه تنعم اهل الله بلقاء الله دلیل این نیست که اهل علم اکل و شرب ندارند یا آن که اهل الله نعم جنت را دارا نیستند بلکه انواع نعم برای ایشان حاصل است الا این که از برای نعم درجـات است و همه ی درجـات نعم برای مـؤمن کامـل جمع است و آن که در رتبه از او پست تر است از نعم عـالیه نـدارد و این است که فرمودنـد که دو مؤمن که در بهشت قصـد زیارت یکـدیگر را می کننـد آن که در درجه بالا نمی رود و فرض بهشت را هم مثـل دنیـا بایـد کرد زیرا که نشـاه اولی آیهی نشـاه اخری است اهـل علم در همین دنیا هم که راه می روند کمال لـذت ایشان از علم است ولی معـذلک بـدن بشـری غـذا هم می خواهـد و نکاخ هم می کند اما معذلک روح او معلق [صفحه ۵۲۰] ببالا است طوری که کانه ابدا سر این سفره ننشسته و با اهل خود نخوابیده است هم چنین است امر در بهشت همه درجات نعمت برای مؤمن کامل جمع است اما هم او مصـروف نعم بالا است و کمال لـذت او از آنها است و اختلاف درجات جنت و نعم آن هم مثل

دنیا نیست بلکه آن قسم است که مناسب آن جا است خلاصه غرض این است که تا خلق در معرض امتحانات دنیویه هستند از دنیا بایـد پرهیز داده شوند و همین که خالص شدند دیگر ابن قیود و حدود برداشته می شود و در آن وقت هر چه به او بدهند خیر او است این است که در حدیث شریف فرمودند که عجب است از مؤمن که اگر همه ی دنیا را به او بدهند خیر او است و اگر همه ی دنیـا را از او بگیرنـد خیر او است و هم چنین است امر در مقهوریت و مظلومیت ایشان اما در مؤمنی که طینت های ایشان اختلاط دارد که معلوم است به همین بلاها و مصیبت ها باید پاک بشوند و بعد از آن که پاک شدند دیگر مانعی از این که انواع نعم بر ایشـان فرو ریزد در ایشان نیست و اما در معصومین و کملین از اولیاء ایشان علل ابتلای ایشان بسیار است و در اسرار شهادت سیدالشهداء (ع) مکرر در اخبار اهل بیت سلام الله بپا نشده و مشایخ ما شرح فرموده اند و همه ی علل در نزد ظهور امام (ع) برداشته می شود و دیگر مانع نیست از این که به قهر و غلبه و استیلا ظاهر بشوند و عجب است والله از کسی که ادعـای اسلام و تشیع بکنـد و گمـان بکنـد که خداونـد تمام دنیا و عزت و سلطنت آن را برای دشمن آل محمـد (ع) خلقت فرموده و خود ایشان در دنیا هرگز نبایـد عزیز بشونـد و حال این که وجود آنها به طفیل وجود آل محمـد (ع) خلقت شده حال عزت و سلطنت

دنیا تمام مال آنها است و آل محمد (ع) و دوستان ایشان باید به کلی ممنوع باشند عرض کردم که تا خلق طینت هاشان مختلط است و در معرض امتحاننـد آل محمـد (ع) این وضع ها را به خود می گیرنـد که مؤمن از غیر مؤمن جدا شود ولی آن روز که از هم جـدا شدنـد دیگر سـبب نـدارد که این طور باشـد مثلاـ تا نطفه ی مؤمن در پشت کافر هست کافر مهلت داده می شود و همین که او را مهلت دادند طغیان می کند و همین که طغیان کرد ظلم می کند و همین که ظلم کرد آل محمد (ع) مظلوم واقع می شونـد اما همین که طینت ها از هم جدا شد از همان اول او را مهلت نمی دهند که به اینجاها برسد و سـبب ندارد که دیگر او را مهلت بدهنـد مگر تـو نمی دانی که خداونـد همه ی این ملـک را به جهت عبـادت و معرفت خود خلقت فرموده و تـا این شخص کـافر محتمـل است که خـود او ایمـان بیـاورد یـا از اعقـاب او مـؤمنی بیرون آیـد او را مهلت می دهنـد و همین که این احتمال برداشـته شـد دیگر مهلت دادن او حکمتی نـدارد بلکه وجود او در آن هنگام لغو می شود و فورا خداونـد او را هلاک می کنـد پس دیگر قـدرت این که ظلم بکنـد و ائمه ما سـلام الله مظلوم واقع بشونـد برای او نمی ماند و هم چنین از علت های بزرگ [صفحه ۵۲۱] شـهادت سیدالشـهداء (ع) و ائمه ی دیگر این است که به جهت اینکه کفاره ی گناهان شیعه ایشان بشود به سبب حزن و اندوهی که بر ایشان وارد می آید و در آن وقت که طینت های

مؤمنین به کلی از شایبه ی کفر و ضلالت خالص می شود البته باعث معصیت از وجود ایشان بیرون می رود و این است که همه به مقالات درجات عالیه می رسند پس در این وقت اگر صاحب الامر (ع) خون سیدالشهداء (ع) را هم از دشمنان او بگیرد نقلی نیست و خواهد گرفت چنان که اخبار صریح است که آن حضرت به خون خواهی سیدالشهداء (ع) برمی خیزد و خداوند فرموده و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا و فرموده ثم بغی علیه لینصرنه الله و همه ی این ها در باب خون خواهی سیدالشهداء است که قائم (ع) می فرماید و خون خواهی به مظلومیت ماء الشعیر گندمی است هزار و سیصد سال چیزی کم بعد از سیدالشهدا (ع) باز مظلوم بودند آیا در زمان ظهور هنوز باید مظلومیتی علاوه بر این ها بشود که خون خواهی بشود خون خواهی به دفع دشمن است نه به تقویت او این خرافات چیست که می سرائید و دل خود را خوش می کنید و هم چنین از علت ها که به جهت مظلومیت ایشان شمرده اند چنان که در حدیث حسین بن روح اعلی الله مقامه است این است که از آن جا که در معرفت داعی حق و باطل لازم بود که انبیا و اولیاء صاحب معجزات باشند تا علامت این باشد که از جانب خدا مبعوث شده اند و رؤیت معجزات باعث این بود که ضعفاء درباره ی ایشان ادعای ربوبیت کنند چنان که مکرر کردند این است که خداوند تقدیر فرمود که با وجود این آیات مبتلا به بلاها و محن هم بشوند تا حجتی برای گمراهان نماند و مشرک به خداوند نشوند مگر بعد از اتمام حجت و در زمانی

که قائم آل محمد (ع) بر می خیزد مؤمنین ایمانشان قوت می گیرد و بصیرت ایشان زیاد می شود و می دانند که شریکی برای خدا نیست و با همه این آیات انبیا و ائمه (ص) از حد بندگی بالا نمی روند بلکه هر چه در بندگی خالص ترند شأن و درجه ی ایشان بیشتر است و این آیات و معجزات همه چیزهائی است که خداوند بر دست بندگانش از ملائکه و غیر ایشان جاری می کند و این ها دلیل الوهیت نیست این است که دیگر بعد از آن حاجت نیست که انبیاء و اولیاء مظلوم و مقهور باشند و تو بگو ببینم که آیا برای احکام خداوند صالح هست یا نیست اگر نیست پس نعوذ بالله عبث کار است و اگر هست آیا این صالح در این دنیا که دایم در تغییر است ممکن هست که تغییر بکند یا نه البته ممکن است پس چه مانع است که یک وقتی زمان اقتضا بکند که مظلومیت و مقهوریت ایشان برطرف شود مگر سلیمان بن داود نبود که با آن سلطنت و جاه و جلال و دستگاه حرکت می کرد و جن و انس طوع فرمان او بودند مگر اسکندر ذوالقرنین نبود که آن سلطنت عظیم را خدا به او داد مگر حضرت یوسف نبود که در ازای آن که او را به ظلم به اسم بندگی فروختند امر او به جائی رسید که تمام ملک مصر از آن او شد و تمام اموال و نفوس [صفحه ۵۲۲] مردم را خرید که همه عبد رق او شدند و بعد از آن همه را از او فرمود و اموال آنها را به آنها رد کرد

این ها که دیگر از معجزات بنا نیست شمرده شود زیرا که خارق عادت نیست مثل سلطنت حضرت یوسف و چه بسیار که سلطنت های بزرگ کرده اند پس اگر تو منکر معجزاتی منکر سلطنت حضرت یوسف اقلا مشو و به دلالت قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله و حکایات مورخین معتمدین بگیر پس چه مانع است که همان طور که آن روز همچو اقتضائی در ملک پیدا شد و خداوند بر حسب آن امر را جاری فرمود بعد از این هم بشود پس چرا این همه آیات و اخبار را منکر بشویم و این همه براهین صحیحه را که عقل شهادت به صحت آنها می دهد کنار بگذاریم محض این که هوس کرده تو که یک نفر عاجز ضعیف جاهلی را امام بخوانی حیف است والله که این همه جان بکنی و زحمت بکشی و خود به دست خود قلاده ی بندگی یک جاهل عاجزی را بر گردن خود بگذاری و هی التماس بکنی که دیگران هم از همان راه بیایند.

استدلال به اینکه (اسم بهاء) اسم اعظم الهی است و جواب از آن

در این مقام تحقیقاتی کرده در باب اسم بهاء و اینکه آن اسم اعظم است و این شخص را بهاء خوانده اند و والله بسیار غریب است این استدلالات و از آن غریب تر است قبول کردن متدینی آنها را اولاـ که معلوم نیست که اسم اعظم باشد و در دعای سحر که وارد شده و فرموده اند که اسم اعظم در این دعا است اسماء متعدده در این دعاء است از کجا که این مراد باشد بلکه از اخبار دیگر اسم های دیگر ظاهر است الا اینکه خوش ندارم در این مقام بنویسم و بر فرض که به دلیل

و برهان ثابت کردی که این اسم اعظم است چیزی را که شما خود به جعل خود گذارده اید و ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان و تخلقون افکا چه حجتی دراین است این هم مثل این که میرزا علی محمد را قائم خواندید و میرزا حسینعلی را سیدالشهداء دانستید بلکه به اسم الوهیت می خوانید چه حجتی در این است خداوند خلق را مختار خلق فرموده محض همین که هر که هر چه می خواهد بگوید و بکند تا سرایر و ضمایر ایشان ظاهر شود پس هیچ حجت در این اسم ها ابدا نیست شما که عمد کردید و جعل کردید در آن هم که مادرش این اسم را بر او بگذارد حجتی نیست چه بسیار را که بهاء می گویند و اسمشان همین بوده و محل نظر احدی نیستند و این که شنیده حکما یعنی مشایخ ما برای اسماء نبی و ائمه حکمت ها بیان می کنند این بعد از آنی است که آثار و علامات و صفات دیگر در ایشان جمع بوده و مشاهده شده است پس می گویند که اسم ایشان هم از آسمان به مناسبت شأن و مقام ایشان نازل شده و هیهات که در سایر خلق امر به این منوال باشد خاتم را محمد فرموده اند به مناسباتی که خدا دانا است محمد بن اشعث هم محمد بود و هیچ آن مناسبات را نداشت عثمان بن عفان یکی می شود و عثمان بن مطعون و عثمان بن سعید یکی ابوبکر و عمر هستند و در [صفحه ۵۲۳] ولاد ائمه هم این اسم ها پیدا می شود پس بر فرض که این اسم ها بدون

عمد اتفاق بیفتد اعتمادی به آنها نیست تا علامات حقیت جمع شود چه جای این که شما عمد هم کرده اید و بهاءالدین عاملی (ره) را هم بهاء گفتند و این اسم دلیل شأنی از برای او نیست ان اکرمکم عندالله اتقیکم خلاصه که در حقیقت دین را مسخره پنداشته اند و هر مزخرفی که بر زبانشان جاری می شود مضایقه نمی کنند و می گویند و در این مقام عباراتی از شیخ بونی از مراشد عامه است نقل کرده که گفته ثم اعلم ان الله سوف یشرق اشراقا من الوجه البهی الابهی باسم البها فی یوم المطلق فی مرج عکار و گفته در وافی هم هست و اشهد بالله که اعتمادی به روایات او نداریم زیرا که دروغ بسیار را از او تاکنون دیده ایم بر فرض که عین عبارت شیخ بونی باشد چه اعتماد به قول او است اگر بنا باشد که مقلد شیخ بونی بشویم کار ما خراب است عقاید باطله دیگر هم باید داشته باشیم و در وافی هم اگر بر سبیل اعتماد نقل کرده شاید از غرق تصوفی است که در ملامحسن بوده که عقاید فاسده دیگر هم از وحدت وجود و غیر آن داشته است اگر چه از یکی از رسائل او که در اواخر تصنیف کرده همچو ظاهر است که از عقاید باطله اش منصرف شده و تکلیف ما به ملاحظه ی این رساله این است که بر او طلب رحمت و استغفار نمائیم و علی ایحال عبارت شیخ بونی هیچ محل اعتنائی نیست و نیز حدیثی که سابق هم روایت کرده بود که ان لی کره و لک کرتین نقل کرده و سابقا مفصلا شرح

داده ایم و در اخبار صحیحه هم آن را ندیده ایم و باز عباراتی از ترجمه های کتب انبیا نقل کرده و علاوه بر آن که اعتمادی به اصل کتب چنان که دانستی نیست خاصه این جور ترجمه ها ولو به لفظ بهاء باشد دلیل امری نمی شود زیرا که مثلاً در اصل این کتب که به زبان لاتینی بوده یا یونانی یا عبری لفظی بوده که بر معنی حسن و جمال و عظمت استعمال می کرده اند و این معانی در لغت عرب الفاظ متعدده دارد بالفرض اگر به لفظ بهاء ترجمه کرده باشند چه دلالت بر مطلب تو دارد اگر لفظ جمال یا عظمت تفسیر شده بود چه می کردی و در ترجمه های این کتب بسیار می بینیم که همین قسم اختلافات هست و هر مترجمی به لفظی می نویسد و این مترجمین معصومین نبوده اند و شهاده جرائیم مترجم را که از علمای بزرگ نصاری است در حق آنها شنیدی و با وجود همه ی اینها عرض کردم که اموری که به عمد مخلوق واقع می شود با بدون عمد به حسب اعراض ملکیه واقع می شود چیزی نیست که انسان دین خود را به این جوره ادله از دست بدهد اگر در دین داری درست ملتفت می شوی و اگر نداری که فاختر لنفسک ما تحلو و از همه ی این ها تماشائی تر استدلالاتی است که به عبارات بیان بر این مطلب کرده و عرض کرده ام که جواب اینها با طایفه ی بابی از لیس هزار از این دلیل های [صفحه ۵۲۴] بیانی برای ما بیاوری مثمر هیچ ثمر نخواهد بود و بعد باز آیاتی و عباراتی در ذم تکذیب آیات ذکر کرده و به خیال خود نصایحی نموده و

سابق بر این هم همین مطالب را به تفصیل ذکر نموده و ما هم به تفصیل جواب داده ایم و حاجت به تکرار ندارد تا آنکه آغاز سخن برد کتاب مبارک تقویم العوج و تثقیف الاود نموده است و خرافات سروده و حیف که حجم این رساله بسیار شده و خوانندگان را ملال می گیرد و الا سزاوار است که در این مقام به تفصیل جواب بدهم اینقدر هست که همه آنچه در این مقام می گوید سابق بر این تفصیل جواب داده شده و امید است که برای متدینین رفع شبهات شده باشد و در این مقام هم مجملی جواب می گوئیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین.

استدلال به اینکه علماء از سلاطین تعریف می کنند و به آنها خدمت می کنند

اشاره

اولا- بعد از ذکر اسم مقدس مولای بزرگوار من روحی فداه و جسارتهائی که کرده که ذکر آنها شایسته نیست گفته است و اعجب از کل در ارشاد العوام با ادعای ایمان و اسلام نوشته اند اگر شمشیر سلطان نبود بابیه بر علما جزیه گذاشته بودند بعد جوابها از این فرمایش داده است و یکی یکی آنها را ذکر نموده.

جواب

گفته است اولا در این بیان منتهی تملق و دسیسه و چاپلوسی است جواب تملق پادشاه اسلام گفتن بر مسلم عیب شمرده نمی شود خاصه از شیعیان ائمه اطهار (ص) باشد بلکه ما از جانب ائمه خود ماموریم که همین قسم رفتار نمائیم چنانکه دو فصل الخطاب از مجالس صدوق ره نقل شده است عن الصادق عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابیطالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا خلقت الملوک و قلوبهم بیدی فایما قوم اطاعونی جعلت قلوب الملوک علیهم رحمه و ایما قوم عصونی جعلت قلوب الملوک علیهم سخطه الا- لا- تشغلوا انفسکم بسب الملوک توبوا الی اعطف قلوبهم علیکم پس ماموریم به اینکه ترک سب ملوک را بکنیم و شاه شهید طاب ثراه که از شیعیان آل محمد (ع) و ناصر دین ایشان و در این امر عظیم خاصه بذل جهد در نصرت آل محمد (ع) فرمود و نگذارد که شما غصب حق ایشان را بکنید و اسم ایشان را به باطل بر سر خود بگذارید و البته مستحق همه قسم تعظیم و تکریم و شکرگزاری و دعاگوئی بوده است و الأن هم دعاگوی آن شهید هستیم خداوند درجات او

را عالی کنـد و کشـنده او را هم لعنت کند و ما آنچه می گوئیم مطابق واقع است و از روی صدق هم می گوئیم و الان عبارت خودت را نقل می کنم که مردم بدانند معنی چاپلوسـی و تملق چیست و جواب هم عرض می کنم گفته است ثانیا رد و تشـنیع و اهانت علما است جواب این چه اهانتی است که بگوینـد دشـمن چنین کاری می کرد جزیه گـذاردن اهانت است اگر از اهل حق بر اهل باطل باشـد ولی اهل باطل نسبت به اهل حق همیشه اینگونه [صـفحه ۵۲۵] سـلوکها کرده اند و مؤمن درواقع عزیز است امـا به ظلم و جور اهانت به او می کننـد چنانکه فرعون نسـبت به بنی اسـرائیل کرد و از آنها بنـده و خـدم گرفت و اعمال خسـیسه رذیله برای آنهـا معین کرد و هر که کـاری نمی کرد جزیه از او می گرفت مگر سـلوکی که خلفاء جور نسـبت به اهل بیت پیغمبر (ص) کردنـد نشـنیده مگر اقرار به بنـدگی گرفتن یزید را از سـید ساجدین نمی دانی البته دست ظالم همین که بالا رفت هر کار توانست می کند و کدام ظالم از شـما بدتر که اولا ظلم به آل محمد علیهم السـلام نمودید و حق ایشان را غصـب کردید بعد ظلم بر نفس خودتان که آن را مستحق نار گردید و باز ظلم بر عامه ناس هر که گمراه شد از ظلم شما بود و هر که او را اذیت کردید و خونش را ریختید و مالش را بردید آن هم بیچاره مظلوم دست شـما بود و البته اگر خداوند باز مهلت داده بود از این بالاتر هم ظلمها می گردید ولی هر چه می کردید مؤمن

فی الواقع عزیز بود ولو جزیه بر او می گذاشتید گفته است ثالثا اظهار فضل و علم و قوت و بیان استدلال خودشان است جواب در این کلمه از فرمایش ایشان که همچو دلالتی نیست و اگر باشد چه می شود البته عالمی که در اغلب علوم صاحب تصنیف و تالیف باشد و مثل همین کتاب مبارک ارشاد العوام را که در حقیقه ارشاد العلماء است و تاکنون نظیر آن را ندیده ایم و همه ی علما و وعاظ و اهل منبر از پرتو آن منتفع می شوند به تصدیق خودشان مکرر شده است که روزی هزار بیت از آن را تصنیف فرموده اند البته هر چه در علم خود بفرمایند کم است و هر که انکار دارد بردارد و بنویسد و از مصدقین معتمد انصاف می پرسیم خلاصه گفته است رابعا شمشیر را برهان تدمیر و دلیل بطلان این امر عظیم خطیر گمان کرده اند و از بینه لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه اعراض و از جندالله هم الغالبون و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون و شهاده سیدالشهداء روح العالم لمظلومیه و وحدته و غربته الفداء و انبیاء و اولیاء و علمائی که فی سبیل الله شهید شدند اغماض فرموده اند حضرت سلطان ادام الله بقائه متعرض این حزب نشدند آنچه واقع شد به اصرار و ابرام علمای ظاهره که به لباس و اضله الله علی علم و به سفاهت بعضی از ولات و منتسبین بود بلکه در موارد بسیار ذات شاهانه به نفسه این حزب را حفظ فرمودند یشهد بذلک کل منصف و مؤسس هذا النباء العظیم و هذا النباء الکریم جواب گویا

کلماتی در برابر کلماتی جواب است و مشروط به هیچ شرطی و مقید به هیچ قیدی نیست اولا اگر تملق و چاپلوسی سلطان عیب است چنانکه ایراد اولت بود تمنا دارم سخنوران ملاحظه کنند که این تملق و چاپلوسی است یا یک کلمه که مولای من فرموده ثانی تهمت و افترائی که به شاه شهید [صفحه ۵۲۶] زده حافظ و حامی این حزب بوده اند شاه مرحوم از زمان ولیعهدی باس قلیل در مجلسی که مرحوم نظام العلماء و مرحوم ملامحمد ممقانی حاضر بودند و با میرزا علی محمد صحبت کردند خرافاتی از او شنیدند که محال بود دیگر توهم حقیت شما را بکنند حتی خود شاه شهید غلط عبارت او را به شعر الفیه جواب فرمود و جودت ذهن او را علانیه مشاهده نمود که به او گفتند خاتم (ص) خمس قرار داده شما چه شد که ثلث قرار دادید جواب داد که ثلث هم نصف خمس است و مضحکه ی عالم شد و بعد از آن بردارید ناسخ التواریخ را بخوانید و ببینید همت پادشاه اسلام تا چه درجه مصروف قلع و قمع شما بود و لسان الملک نوشته که کتاب را من البدایه الی النهایه از نظر پادشاه گذرانیدم و فرمود که اغراق و گزاف گوئی ندارد و تمام صحیح است و خلعت و انعام مرحمت فرمود و شما راضی نشدید تا تهمت حمایت این حزب شیطان را به شاه شهید هم بزنید و اگر راست می گوئی که شاه شهید نسبت به شما حمایت می فرمود پس شقاوت شما خوب ظاهر می شود که با وجود احسانی که خود قرار کردی دو مرتبه تیر به ایشان زدید و مرتبه ی

اول خداونـد حفظ فرمود و کارگر نشـد و در مرتبه دویم کردیـد آنچه کردید پس به اقرار خودت کمال شـقاوت را دارید که کسـی که حامی شـما بوده می کشید و آن وقت تحقیق هم می کنید که این ظهور همچو لطفی دارد که حکم سیف را از عالم برداشـته تعجب است که انسـان تا به این درجه دروغ بگویـد و خجالت هم نکشـد و اما اینکه گفته که شمشـیر را برهان تـدمیر گرفته اند در این عبارت کجا همچو دلالتی است که به دلیل کشـته شدن معلوم شد که باطل است بطلان شـما به ادله بی شمار ظاهر بود و از حسن الطاف پروردگـار هم این شـد که باطـل است بطلان شـما به ادله بی شـمار ظـاهر بود و از حسن الطـاف پروردگـار هم این شـد که زود اسـاس شـما را بر هم زد و خود مـدعی را هم هلاک فرمود بلی اینقـدر را از اخبـار آل محمد علیهم السـلام داریم که حضـرت صـادق فرمود ان هـذا الأمر لا یـدعیه غیر صاحبه الا تبر الله عمره و نیز فرمود در حـدیثی و من ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب التلف و حضـرت سـجاد (ع) به محمـد بن حنفیه فرمود در حدیثی در اثبات امامت خود و ردع او از این دعوی و هـذا سـلاح رسول الله عنـدی فلا تتعرض لهـذا فانی اخاف علیك نقص العمر و تشـتت الحال پس لازمه دعوی امـامت باطله موافق اخبار کوتاه شـدن عمر هست ولی از آن طرف اخبار و ادله امهال و اسـتدراج را هم داریم و نکته ی دیگر هم هست که فرموده اند هر که دعوی امامت به باطل بکند عمر او کوتاه

می شود ولی از آن طرف هم همچو دلیلی دست نیاوردیم که هر که مدعی امامت به حق بشود طویل العمر خواهد بود بلکه از برای هر یک ایشان اجلی است طویل یا قصیر چنانکه در ائمه ی (ص) اگرچه هیچ یک به اجل حتمی خود از دنیا نرفتند ولی همان اجل غیرحتمی در بعضی [صفحه ۵۲۷] به سرعت رسید و شهید شدند و در بعضی بالنسبه طولی کشید این است که به صرف کوتاهی عمر نمی توان اثبات بطلان کسی را نمود و مولای من اعلی الله مقامه به این فرمایش که فرموده نخواسته حقیت و بطلان شما را به این دلیل اثبات کند بلکه به دلیلهایی بسیار بطلان شما را بر عوام و خواص ظاهر فرمود و اینجا هم شکر خداوند نموده و ثنای پادشاه اسلام را فرموده که قلع و قمع شما را فرموده است خلاصه این بود منتهای تحقیق این مرد که این خرافات را در رد این کلام متین از فرمایشات مولای من سروده است.

انکار کردن عقاید خودشان و جواب از آن

در جواب کتاب مبارک تقویم العوج و ثقیف الاولاد اولاً انکار نموده است که اینها عقاید ما نیست کتابهای ما را بردارید ملاحظه کنید و تعجب است والله که به چه اندازه این مرد بی حیا است این همه اصرار و ابرام تو در انکار معجزات و شاهد از بیان آوردن مگر نبود که پیش از این جواب گفته ایم و در آن کتاب مبارک هم سائل از زبان شما نقل کرده و جواب فرموده اند مگر همین معجزاتی که به شهادت قرآن و ضرورت و اخبار متواتره ثابت شده است نبود که تو خودت تاویل کردی مثلا احیاء موتی

را هدایت کفار پنداشتی و در آن کتاب مبارک به تفصیل جواب داده شده مگر همین اصرار و ابرام تو نبود که آیات انبیا فقط آیات کتابیه است که در آن کتاب هم ذکر شده و رد شده است مگر همین مطلب که نوع اناسی یک سنخند و هر که الهیات را بر طبیعیات ترجیح داد و دارای عقل و محبت شد مانع نیست که جلوه ی خاتم بشود نبود که به آن اصرار به زعم فاسد خود ثابت کردی و در آن کتاب مبارک به تفصیل رد فرموده اند نهایت تو در این کتاب آیات بسیار و اخبار بی شمار بدون ملاحظه ی هیچ مناسبتی ذکر کردی و سائل در آن کتاب اهل علم بود و از عقاید شما باخبر و ادله بی جای شما را که دیگر عدم مناسبت آنها کمال وضوح داشت ترک کرد خلاصه و نیز در رساله دیگر که در مقدمه ی شرحی از تاویل فرموده اند مگر بنای شما بر تاویل نیست اسم صاحب الامر محمد بن الحسن عجل الله فرجه را بر سر میرزا علی محمد پسر میرزا رضا بزاز شیرازی گذاردن مگر غیر از تاویل است می گویند که چرا از مکه ظهور نکرده می گوئی خودش بیت الله است مگر غیر از تاویل است مگر وادی السلام را به شام معنی می کنی غیر از تاویل است مگر قیام میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی را که قیامت و حشر کل می دانی غیر از تاویل است و غیر از تناسخ است که ارواح در غیر قوالب خود جلوه کنند و هکذا تردستی شما به این شده که به محض اینکه دیدید و مسأله مجاب و مردود شدید انکار نمائید و

خجالت هم از دروغ نمی کشید.

تأویل به رأی کردن آیات و کلمات کتب آسمانی

اشاره

گفته است در فصل اول فرموده اند هر حرفی از کتاب تدوینی و تکوینی را تاویلی بلکه تاویلاتی است مسلم و بطونی چند است و همچنین اخبار و کلمات آنها هفتاد وجه است و اگر هزار وجه داشته باشد وجه مناسبتی می خواهد و این مطلب در هفتاد بطن و هفتاد تاویل [صفحه ۵۲۸] و هفتاد ظاهر شرط است و تاویل برای مردود است تا آخر این فصل شرح این معنی است بعد جواب گفته آنچه حاصلش این است که اولا۔ همچو معلوم است که ادعای علم این معانی را دارند و ظاهر کنند تا ببینیم و اگر می گویند که از اسرار است این طایفه کشف اسرار نموده اند و از ظواهر کتاب و بیانات صاحبان کتاب ظاهر کردند و ثانیا این مقدمه است که دین تاویلی نسبت به این طایفه بدهند و حال اینکه مدعی رکن رابع خود به دین تاویلی مؤمن است و هیچ دلیلی بر مطلب خود ندارد اما این حزب ادله بسیار بر مطلب خود دارند.

جواب

در این مقام حق جواب این است که ما همان عبارات کتاب مستطاب تثقیف الأود را در این مقام تکرار کنیم تا دروغ هر کسی ظاهر شود ولی خوف تطویل مانع از این است و کتاب الحمد لله به طبع رسیده و در عالم منتشر است اگر طالب حقی است به سهولت ممکن است که آن را تحصیل نماید اولا۔ در این فصل مبارک ابدا دعوی این که تمام این معانی در جمیع کلمات تدوینی و تکوینی بر من ظاهر است نیست و اخبار بسیار از آل محمد علیهم السلام نقل فرموده اند که تاویل برای جایز نیست

و حرام است و البته ایشان از رای خود که چیزی نخواهند فرمود و آنچه بفرمایند شواهد آن را از فرمایشات آل محمد (ع) که به طور خصوص یا عموم فرموده اند ذکر خواهند فرمود دیگر حال تا چه درجه شواهد از اخبار اهل بیت سلام الله علیهم دست آورده باشند نه تصریحی به آن فرموده اند و نه ما می دانیم و اینکه گفت که حالا که همچو معلوم است که مدعی علم آنها هستید بیان کنید ببینیم اولا که همچو اظهاری نشده چنانکه بر همه ی ناظرین واضح است ثانی اینکه بر فرض که شده باشد مثل این است که عالمی مدعی علم اکسیر شود جهال از او بخواهند که اگر راست می گوئی بیان آن را بکن و سر خود را فاش بنما و همچو چیزی نخواهد شد و مساله را دو مقام است یک مرتبه شخص مدعی امری می شود و از مردم تصدیق می خواهد که اقرار کنند بر صدق دعوی او و یک مرتبه اینطور نیست تصدیقی از کسی نمی خواهد یا دعوی نمی کند و در صورت اول بر او لازم است که هر گاه خلق از او طلب برهان نمودند برهان صدقی که خلق از آن بفهمند که راست گو است اقامه نماید آن هم یا به این است که شاهدی از قول صادق دیگر که خلق به قول او مطمئنند بیاورد یا به این است که خود علمی که ادعا کرده ظاهر کند یا این است که لوازم آن را ظاهر کند مثلا اگر مدعی شد که من عالم به علم اکسیر هستم یا باید شاهدی از قول عالم دیگر به این علم که مردم دانسته اند

که او داراست بیاورد یا آنکه خود اکسیر را به تمام و کمال بسازد و دست بدهد یا آنکه اکسیرش را بیاورد و بر مس طرح کند و آن را فضه کند و نمی توان بر او حتم کرد که تو اگر دارائی بیا و حکما پیش روی من بساز زیرا که این علم از اسرار است و هرگز آن را برای جهال مکشوف نمی کنند و این بر فرض این است که مدعی آن علم [صفحه ۵۲۹] بشوند و تصدیق هم بخواهند و کی همچو تصریحی کردند که من همه ی اینها را می دانم کسی که خودش دلیل و برهان می آورد که دارای این علم نیست احدی مگر آل محمد (ع) و هر که از ایشان گرفته به اندازه که از ایشان به او رسیده می داند چگونه می توان به او گفت که پس حالا ـ که چنین است بیان آنها را بکن خلاصه و اینکه گفته که این جماعت اسرار را از ظواهر کتاب بیرون آوردند و بر سر دار فاش کردند از اول این کتاب تا اینجا شرح این معنی خوب شده است و سوای تاویلات به رای و بدون ماخذ از اخبار آل محمد (ع) هیچ نبود و باز همان مثل اکسیر را می زنیم بهتر ملتفت مطلب می شویم فرض کن نسخی چند دست آورده ای که مردم دیگر هم دیده بودند و به حقیقت آنها برنخورده اند یکی بیاید و مدعی شود که بر اسرار این نسخ واقف شدم آن وقت بنا بگذارد تحقیق کردن که مراد از این کلمات هر یکی چیست و آخر بعد از تفصیلات به قدر یک صنعت مفضض که غالب بچه زرگرها آن

را می آموزند و کار می کنند فایده ای بر آن تحقیقات مترتب نشود اقلا این بچه زرگر الان که این سر قلیان را دست ما می دهد بعینه مثل نقره است ولو بعد از آنکه دو سه مرتبه آتش گذاردند زرد شود و آثار برنجی آن ظاهر شود اما این مفضض که تو آوردی اشهد بالله از همان اول علانیه و واضح است که برنج است و جز صرف دعوی تو هیچ ندارد حالا در این صورت هی ادعا بکن که من بر اسرار این نسخ واقف شدم و آنها را بر سر دار فاش کردم و ای مرد صدق قول تو آن وقت ظاهر می شود که قطره ای از این اکسیر را بر قنطار فضه طرح کنی و همه را طلای احمر کنی که همه زرگرهای عالم بگویند که این است طلای احمر مشک آن است که ببوید نه آنکه عطار بگوید اسرار شما جز ادعا هیچ نیست و همه را به تحکم می خواهید ثابت کنید طلای تو در حجم و وزن با قلعی یکی است می گویم رزانت طلای شما کجاست می گوئی این حرف ساده لوحان قدیمی است در رایحه مثل نحاس می ماند می گویم این متعفن است می گوئی اینکه شنیده بودی طلا رایحه کریحه ندارد دروغ بود این را اگر دو ساعت در جای نمناک بگذاری زعفران می شود یا زنجار می شود می گویم صفا و خلوص و اتحاد اجزاء این کجا است می گوئی این حرفها را بشنو طلا همین است و اگر این طلا نبود خداوند راضی به دروغ من نمی شد و زبان مرا گنگ می کرد و خداوند راضی به دروغ تو نیست اما از آن غنائی که دارد تو را

هم منع از دروغ به این قسم که گنـگ بشوی نکرده اما همه ی این عیوب که در طلای تو هست براهینی است که اقامه فرموده که معلوم بشود تو دروغ گوئی و مسـلمانان گول تو را نخورند درست ملاحظه کن ببین همه ی آنچه گفتم مطابق با وضع شما هست یا نیست مـدعی می شوی که اسـرار رجعت و ظهور را فهمیـده و امام ظاهر شده یکی یکی آثار امامت را می خواهم هر کدام را به یک قسمی رد می کنی بر اسرار ظهور واقف شده بعد از این تفصیلات یک [صفحه ۵۳۰] امامی برای تو ظاهر شد که نه علم دارد نه قـدرت دارد نه عصـمت دارد نه شـجاعت دارد نه اثری بر وجود او مترتب است نه زمین را پر از عـدل و داد کرده نه آثـار دیگر که لازمه ی وجود او است بروز کرده هر چه می گویم اینهـا کجـا است هر یکی را به یک قسـمی رد می کنی یا تاویل می کنی و خلاصه حرفت چنانکه صـریحا گفتی بایـد به صـرف ادعای تو من قبول کنم به این قسم که تو کردی اگر کشف اسـرار می شود پس بیا و بنشـین من در دو روز اسرار ملك و ملکوت را فاش می کنم نهایت اگر نتیجه نداد تحکم می کنم که هر چه می گویم قبول کن پس به این سخنان دل خود را خوشحال می کنید و ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و اما آنچه گفته که دین تاویلی مـدعی رکن رابع دارد که بـدون دلیل و برهان می گوید تمنا دارم از منصـفین که در این مقام درست متوجه عرض من شوند و ببینند همین کلمه

که گفته صرف تعنت و لجاج با حق هست یا نیست اولا کتب مولای من اعلی الله مقامه که در باب رکن رابع نوشته اند یکی و دو تا نیست کتابهای بسیار است و بسیاری هم به طبع رسیده و در عالم منتشر است و هیچ مرادی از آن ندارند سوای اینکه بعد از اقرار به توحید و نبوت و امامت باید دوستی دوستان آل محمد (ع) و دشمنی دشمنان ایشان را داشت حال از جمیع اهل ملل و نحل می پرسم که این امر بدیعی است یا از اول روزگار تا آخر بنا بر همین بوده اشهد بالله که اگر کسی بگوید این امر بدعت است در دین از زمره ی عقلاـ خارج است زیرا که هیچ صاحب دینی نیست مگر اینکه باید متدینین به آن دین را دوست دارد و منکرین این دین را دشمن دارد و در هیچ مذهب و ملتی شنیده نشده بلکه تصور نمی شود که حکم این باشد که موافق خود را در ملت و مذهب دشمن دارید و مخالف خود را دوست دارید و در حقیقت این امر از بدیهیات اولیه است و ادله کتاب و سنت بلکه تمام کتب انبیا همه شاهد این است و بس است در سنجیدن عقل مصنف که انکار این معنی را بنماید و علت اختصاص این مطلب به مشایخ ما این است که بعد از آنکه ملاحظه کردند که شقاق و نفاق در میان مردم زیاد شده و ملاـحظه این امر عظیم را نمی کنند و حقوق اخوان دین خود را به جا نمی آورند و تعظیم برادر بزرگتر و ترحم بر کوچکتر نمی کنند بلکه آنقدر از خیال

دین بیرون رفته اند که تمیز دوست و دشمن را نمی دهند و حرکات ایشان همه برخلاف فرمایش خدا و رسول واقع می شود و حال اینکه معرفت این مسئله و عمل به آن از اشد فرایض است چنانکه حضرت صادق (ع) فرمود ان من اشد ما افترض الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لأخیه من نفسه الا بما یرضی لنفسه منه و مواساه الأخ فی المال و ذکر الله علی کل حال و نیز عرض کردند به آن حضرت که ما حق المؤمن علی المؤمن قال سبع حقوق واجبات ما منها حق الا واجب علیه ان خالفه خرج من ولایه الله و ترک طاعته و لم یکن لله فیه نصیب الحدیث و همچنین حضرت امام رضا (ع) فرمود حق الأخوان فرض لازم و همچنین اخبار بسیار که باب معرفت ایشان [صفحه ۵۳۱] و حقوق ایشان و محبت ایشان و ولایت ایشان و عداوت اعداء ایشان و شناختن بزرگ ایشان و کوچک ایشان و سلوک کردن با هر یک ایشان که یک مجلد تمام از بحارالأنوار و یک مجلد تمام از عوالم که اقلا هر یکی شصت هزار بیت است و کتاب کفر و ایمان بحار مطبوع است و در عالم منتشر است و بعد از آنکه این مطلب را ملاحظه کردند و اهمیت آن بر جمیع عقلا واضح است این است که اصرار نمودند واین امر را ثابت فرمودند به ادله ی بسیار از کتاب و سنت که اگر بخواهم همه ادله آن را بنویسم مجلدی بسیار بزرگ می شود و عرض کردم کفر و ایمان بحار در همین باب است هر که

می خواهـد ملاحظه کند ببینید که گریزی از دوستی دوستان و دشمنی از دشمنان هست یا نیست و چون تا اینجا آمدی حال ملاحظه کن که ولایت اولیاء آل محمد (ع) و برائت اعداء آل محمد این امری نیست که اختصاصی به کسی دون کسی داشته باشد که فرضا دوست یک نفر مخصوصی از ایشان به اسم و رسم که در اخبار آل محمد (ع) معین شده باشد باید بود و دیگری را نباید دوست داشت مگر دوستانی که گذشته اند که در آنها حرف نیست و همچنین دشمنی یک شخص مخصوصی منظور نیست بلکه از اول اسلام تا قیامت هر دوستی از دوستان آل محمد (ع) که آمده یا بیاید باید دوست داشت و همچنین هر دشمنی که آمده یا بیاید باید دشمن داشت و این حکم عام است پس اگر من گفتم فلان کس از دوستان آل محمد (ع) است و باید او را دوست داشت تاویلی در این باب نکرده ام بلکه این مقتضای ظاهر فرمایش آل محمد (ع) است که به طور عموم فرموده اند که باید دوستان ایشان را دوست داشت و این شخص را هم من شناخته ام که دوست ایشان است پس باید دوست بدارم و همچنین نفرموده اند دوست ما در فلان جا است مثلا یا در فلان زمان است یا پسر فلان کس است و هکذا این قیود در حدود هیچ یک در این مقام نیست و این است که من هم به طور کلیت و عموم به این حکم در همه افراد می گیرم اما در باب امام (ع) از اخباری که سابق نقل کردیم و در کتب اصحاب ضبط است بدیهی

است که امام ثانی عشر ما محمد بن الحسن العسکری علیهماالسلام و والده او معین و هزار و کسری پیش از این متولد و آثار و صفات خاصه معینه از برای او است و کارهای مخصوصه خواهد کرد حال تو از میان درآمده می گوئی اما شخص محمد بن الحسن (ع) العیاذ بالله میرزا علی محمد پسر میرزا رضای شیرازی است این تاویل بزرگ اول است که هیچ دلیل و برهان بر آن نداری و شخص خاص معین منصوص علیه را در غیر او معنی می کنی و بعد از آن معرفی او را که برای ما کرده اند در الاف الوف اخبار که به طور عموم و خصوص فرموده اند آثار و صفات از او ذکر کرده اند از علم و کمال و قوت و قدرت و شجاعت و غیر اینها که لا تعد و لا تحصی است و هیچ یک از آنها در این شخص نیست و علاوه بر این چیزها در او هست که در اخبار اهل بیت [صفحه ۵۳۲] سلام الله صریحا نفی فرموده اند اینها هم در این شخص هست همچنین آن افعالی که از امام خبر داده اند که خواهد آمد و چنین و چنان خواهد کرد هیچ کدام را این شخص نکرد از آنجائی هم که امام می بایست ظاهر شود نشد در آن زمان هم که می بایست ظاهر شود یعنی زمان ظهور و علامات حتمیه نشد خلاصه هیچ چیزش به امام نمی مانده معذلک تو می گوئی این امام موعود است خالق تو را به حق خدا دین تاویلی دین تو است که لفظ را در غیر ما وضع له بدون دلیل و برهان معنی می کنی یا دین

مولای من که آل محمـد (ع) فرموده انـد همه ی دوسـتان ما را دوست دارید و همه ی دشـمنان ما را دشـمن دارید و دوست و دشـمن را تمیز دهید و حقوق ایشان را به جا آورید گفته اند سـمعا و طاعه و از معنی ظاهر این لفظ یکسر مو تخلف نکرده اند پس درست ملاحظه کن و قدر خود را بشناس و قدر اهل حق را هم بشناس.

استدلال به اینکه هر چیزی ظاهری دارد و باطنی و شرع جدید (بهائیت) باطن احکام را بیان می کند

اشاره

گفته است در فصل ۲ فرموده انـد مراتب تاویل مثل روح و بدن است پس ظاهر نماز به جای خود است تاویل هم دارد بگوئی پس چیست که امام شـرع جدیـدی می آورد و شـرع حکم ظاهر ابـدان است نه حکم تاویل حکم تاویل فوق این شـرع است و مپنـدار امام شـرع را به کلی از میان برمی دارد شـرع نیست مگر امر به آنچه نفع دارد و نهی از آنچه ضـرر چیزی وقتی حلال و وقتی حرام و بالعکس است برحسب صـلاح و فساد خلق در اوقات مختلفه انتهی شـرع جدیـد را تصـدیق فرموده اند و تاویل را فوق شرع پس دانسته شد که به شرع تاویلی ایشان مؤمن و متمسکند.

جواب

کاش دیگر خلاصه نمی کردی و متعرض رد و بحث نمی شدی که خدا می داند که خلاصه کردنت مثل جهال است و جواب دادنت مثـل اطفال و یک منصف خـداترس می خواهم که بردارد آن فصل شـریف را ملاحظه نمایـد و اول ببینـد که آنچه این مرد گفته خلاـصه آن هست یـا نیست ثـانی اینکه کجـای آن مطلب محـل ایراد است خلاصه و در این مقام می گوئیم که البته فرمایشات خداونـد و آل محمد (ع) ظاهر و تاویل و باطن همه را دارد و کیست که بتواند منکر وجود این معانی بشود اما ظاهر که محل شـبهه نیست و اما تاویل خداوند می فرماید « لا یعلم تاویله الا الله و الراسـخون فی العلم » و همچنین می فرماید «و لقد جئناهم بکتاب فصـلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یومنون --- هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا

من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون » پس انکار تاویل را نمی توان کرد و همچنین در اخبار آل محمد (ع) شواهد این معنی و معانی باطنیه بسیار است و سابق بر این ذکر بعضی از آنها شده است و عرصه تاویل غیر عرصه ی ظاهر است عرصه شرع ظاهر دنیا است و تا دنیا سر پا است شرع ظاهر البته باید باشد و تاویل عرصه آن عرصه ی [صفحه ۵۳۳] مثال است و مثال در این دنیا مثل روح است در بدن همچنین تاویل در ظاهر مثل روح است در بـدن و تا در دنیائیم به حکم تاویل تنها نمی توان عمل کرد چنانکه غـذای دنیوی را باید خورد تا اینکه تقویت بدن بشود و تحصـیل علم هم بایـد نمود تا اینکه تقویت روح بشود و اگر بخواهی به تحصـیل علم تنها بگذرانی این بدن زیست نمی کند و هلاـک می شود و اگر بخواهی دلیـل اینکه عرضه تاویـل عالم بالا است دست بیاوری در همین آیه شـریفه که مخصوص ذکر آن را نمودم ملاـحظه کن که می فرمایـد : «یوم یـاتی تـاویله یقول الـذین نسوه من قبـل قـد جـائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل » یعنی آن روز که تاویل کتاب می آید می گویند آنها که ترک کردند آن را پیش از این که رسل پرورنده ی ماحق آورده بودند پس آیا شـفعائی هسـتند که برای ما شفاعت کنند یا برگردیم پس عمل بکنیم غیر آنچه عمل می کردیم پس ملاحظه کن که در آن روز طمع

بـاز گشت می کننـد و بـدیهی است که برنمی گردنـد و این عرصه برزخ است و قیـامت که طمع بـاز گشت می کننـد و ممکن نیست و الا اگر در دنیا بودنـد حاجت به باز گشتی نبود در همان مقام که بودنـد فورا ایمان می آوردنـد و از ایشان پـذیرفته می شد پس ببین چگونه فرمایشات مشایخ ما ماخوذ از کتاب و سـنت است که کتاب خدا صـریح است در این که یوم تاویل دیگر باز گشت برای کسـی نیست و بدان که سابق بیان کرده ایم که تاویل در فرمایشات اهل بیت سـلام الله از برای آن معنی خاصی است و معنی عامی اما معنی عام آن همان مصداق لفظ است خواه معنی ظاهر باشد یا تاویل به معنی اخص یا باطن هر چه باشد آن را تاویـل می گوینـد و معنی خاص آن همان است که در لسان حکمت بیان می شود که معنی را به اول خود بر گرداننـد و بروز آن را در عوالم دیگر مشاهـده کنند پس تاویل به معنی عام در دنیا و آخرت و مثال همه جا ممکن است چنانکه سابق هم تفصـیل این مطلب را ذکر کرده ایم و این است که حضـرت صادق (ع) می فرماید که از برای قرآن تاویل است پس بعضـی از آن آمده است و بعضی می آید پس هر گاه واقع شد تاویل در زمان امامی از ائمه می شناسد آن را امام آن زمان و اما به معنی خـاص آن است که ظهور و بروز آن در عوالم دیگر است پس ملتفت این نکته بـاش که به کار می خورد باری غرض این بود که تاویل حق هست یقینا به نص کتاب خداوند و فرمایش اهل بیت سلام

الله و ظاهر هم هست و تا دنیا سر پا است حکم ظاهر دنیا البته باید باشد و محال است که برداشته بشود ولو هر روزی برحسب مصلحت حکمی بکنند اما بدون حکم دنیائی نخواهد شد چنانکه طبیب مریض را منع از غذا خوردن به کلی نمی کند تا غذای مناسب برای او ترتیب می دهد و از باقی منع می کند و امام علیهم السلام هم که تشریف می آورد البته [صفحه ۵۳۴] ظهور او در دنیا است و در آخرالزمان ظهور می فرماید پس احکام شرع ظاهر را برنمی دارند و چون در آن وقت چشم مردم به عالم مثال باز می شود طوری که فرمودند که جن و ملائکه را می بینند و با آنها تکلم می کنند طوری که با حاشیه ی خود تکلم می کنند پس بعضی احکام آن عالم هم به مقتضای آن زمان برایشان جاری می شود و هیچ منافات با احکام ظاهریه ندارد هر دو بر جای خود هستند بعینه همان مثلی که عرض کردم غذا می خوری که قوت بدن تو باشد و تحصیل علم می کنی که قوت نفس انسانی تو باشد و به هیچ یک از اینها قناعت از دیگری نمی توان کرد حالا اگر من گفتم که باید تحصیل علم کرد تو بر من ایراد می کنی که پس معلوم است که تو دین تاویلی داری بلی تاویل اگر از آل محمد است و حق است واجب است که من به آن متدین باشم و اگر نیست حرام است خداوند می فرماید فلینظر الأنسان الی طعامه و امام (ع) تاویل می فرماید که یعنی فلینظر الی علمه عمن یاخذه حال این قول خدا را می گیرم و ملاحظه ظاهر آن را می کنم

که آیـا طعام من حلال است یا حرام صالـح است و نافع یا مضـر و هر چه حلال و نافع است می خورم ملاحظه تاویل آن را هم می کنم و ملاحظه می کنم که علم خود را از که اخذ کردم آیا از آل محمد است یا از دشمن ایشان اگر از دشمن ایشان است احتراز می کنم و اگر از ایشـان است اخـذ می کنم پس تاویلی که مشایـخ ما می فرماینـد این است که از نص اخبار آل محمد (ع) ظاهر می شود و البته به آن متـدین هستیم و به ظاهر فرمایش ایشان هم بحول الله و توفیقه می گیریم اما تو که تاویلات می کنی که هیچ ماخذ صحیح از برای آنها نیست باطل می گوئی.

استدلال به اینکه علی محمد باب و حسینعلی بهاء صفاتشان مثل ائمه اطهار بوده

اشاره

گفته است در فصل ۳ فرموده اند هر شـئ را علامتی است و از این مقدمه نتیجه گرفته اند که ولی را صـفات مخصوصه ولایت است و آن ده صفت است عصمت و نص و اعلمیت و اتقی و اسخی و اشجع و معجز و دلیل بر ادعای خود چشم او خواب رود و قلبش خواب نرود از پشت سـر ببینـد بول او را زمین بلع نمایـد در فصل ۴ فرموده انـد از علامات مخصوصه ی امام زمان این است که صورت او شبیه پیغمبر آخرالزمان می باشد و هم باطنش اسم باطن او و اسم ظاهرش اسم ظاهر او و در فصل ۵ فرموده انـد بعد از عروج رسول الله و ائمه ی اطهار و غیبت امام دست ما از همه جا کوتاه شد ضـروریاتی چند در میان گذارده اند که اینها را خلیفه و قایم مقام خود قرار داده اند بعضی آنها به حد بداهت رسیده است از آنها توحید و

نبوت و امـامت ائمه ی هـدی و افضـلیت خاتم انبیا است و از آنها است که فساد محرم است و از آنها است امام حکم به قاعـده می فرمایـد شـرع بی معنی و مزخرف نخواهـد آورد امـام دروغگـو نیست امـام سـلطان است وسـایس نمی شـود انتهی صـفات مخصوصه ولایت کلیه ی الهیه و قایم بامر الله بین کل متفق است و نصاری از حضـرت روح دیدند و مسلمین از جمال حبیب و این حزب از نفس مبـارکی که [صـفحه ۵۳۵] بـدون تاویل معصوم بود و اعلم و اتقی و اشـجع و اکرم و اشـد اسـتقامه و اعظم انقطاعا و اعلی حسـبا و نسـیا و اشـبه الخلق برسول الله خلقا و خلفا و اسم ظاهر و باطنش موافق و مطابق بود دیدند و به خونشان شهادت دادنـد و مناط نیست احتجاب نفوسـی که به حجبات علمیه و دلالات ظنیه و تاویلات وهمیه متمسک شـده نرفتنـد و به صفـات مجاهـد طـالب متصف نشدنـد بر تکـذیب و اعراض بـاقی ماندنـد از قبـل هم امثـال ایشان در حق مخازن علم و معادن رحمت لایتنـاهیه همین نسـبتها را دادنـد چه شدنـد تـالله انهم الاـن فی العـذاب المهین و در مقـامی فرموده انـد لا نبی بعـدی از ضروریات است نفرمودند لا ظهور بعدی و لا کتاب بعدی به مذهب ایشان باید و ابعثهم اللهم مقاما یغبطه به الاولون والآخرون را تاویـل نمود و آیـات لقـا را از صـراحتش بیرون برد و الخاتم لمن سـبق و الفاتـح لمن اسـتقبل و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن را لغو دانست نعوذ بالله من تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین.

جواب

اولا خود مسلمین در

آن کتـاب مبـارک به این فصول معینه نظر نماینـد و ببیننـد که این مطـالب که نوشـته خلاـصه ی آن فصول هست یا نه و چون کتاب مبارک در همه جا شایع است دیگر ما تفصیل نمی دهیم یک کلمه همین قدر که بدانی چه قسم خلاصه می کند مولای من فرموده است امام سلطان است و سائس نمی شود کسـی سـیاست نداشـته باشـد و امام شود این مرد می گویـد امام سـلطان است و سـائس نمی شود انتهی انشـدکم بـالله همین قسم بایـد خلاـصه کرد و این قسم مزخرف سـرود فرموده است شبیه پیغمبر است و اسم ظاهر و باطن پیغمبر و از صـلب امام حسن عسکری است و بطن نرجس خاتون و بعد از ظهور زمین را پر از عدل و داد می کند و دولت دولت حق می شود و جمیع خلق تسـلیم و تمکین از آن سرور می نمایند و هکذا و این مرد چون دیده که اینهـا دیگر خیلی بـدیهی است که در میرزا علی محمـد نبـود و ادعـا و تحکم برنمی دارد همه را ترک کرده خلاـصه به همـان قـدری که خودش نوشـته مـا اکتفـا می کنیم گفته است که بـدون تاویـل معصوم بوده عصـمت او همین بود که در مجلسـی از مجالس خرافاتی چنـد سـرود و ضـبط کردنـد بی اطلاع او بعـد گفتنـد مکرر بفرمائید آنها که اول گفته بود فراموش کرده بود عصـمت او همین بود که صـبح خوابیـد تـا آفتاب سـرزد کسـی از مسـلمین با او بود او را به طعنه بیـدار کرد برخاست با کمال اضـطراب گوشه ی چـادر مشـغول به بول کردن شـد و گفت مبـارک جی بالمـاء اگر شـرعش این بوده که تا آن وقت بخوابد اضطرابش از

چه بود و اگر نبوده چگونه تا آن وقت خوابیده و چگونه چشم از خواب بوده و قلب او خواب نبوده خلاصه و این را هم بدان که اگر امثال این اعمال هم از کسی دیده نشود بلکه کمال صلاح و تقوی را هم ببینیم و سهو و خطائی هم نبینیم معذلک قائل به عصمت او نمی توانیم شد زیرا [صفحه ۵۳۶] که من از جمیع حالات او مطلع نیستم شاید در آن اوقات خلاف عصمت از او سر بزند و از این گذشته که امام خودش اولی الأمر است و ناسخ و منسوخ را می داند و ما جاهلیم پس اگر آنچه را که از خود او تعلیم گرفته ایم میزان قرار دهیم شاید تکلیف خود او غیر از آنچه به من فرموده باشد چنانکه نظائر این در اخبار ایشان هست حتی فرمودند که لاـ تنظروا الی ما اصنع انا و افعلوا ما تؤمرون و شاید که کلیت امروز حکم برگشته پس من آنچه از پیش به واسطه ی خود او دانسته ام چگونه بر او حجت کنم این است که در زمانی که پیغمبر (ص) در میان باشد یا امام منصوص علیه در میان است باید نص بفرمایند بر امامت و عصمت امام بعد چنانکه در کتاب المبین روایت شده است عن موسی بن جعفر عن ابیه عن جده عن علی بن الحسین علیهم السلام قال الأمام منا لا یکون الا معصوما و لیست العصمه فی ظاهر الحلقه فیعرف بها فلذلک لا یکون الا منصوصا الحدیث پس ملاحظه کن که عصمت امری نیست که از ظاهر خلقت معلوم شود و لابد باید امام سابق یا پیغمبر نص بر او

بفرماید و در مثل این زمان که امام و پیغمبر در میان نیستند نصوص ایشان بر فرزند امام حسن عسکری (ع) هست ولی این هم امروز فایده اش به ما همین قدر است که اگر مثل میرزا علی محمد کسی بیرون آید و ادعای عصمت نمود قبول نکنیم زیرا که نصی بر او نیست اما خود امام که بیرون می آید امروز من و تو چه می دانیم که این فرزند امام حسن عسکری است تا آنکه ندانیم که منصوص علیه است پس سبیل معرفت ما امروز همان راهی است که پیش از این هر پیغمبری که مبعوث می شد می شناختیم و آن نبود مگر اینکه آیات نبوت از معجزات و علوم و اخلاق و آنچه لازمه ی این امر است با او باشد پس امام باید به همین معجزات و آیات بینات و علم بما کان و ما یکون شناخت و مگو تو که خود علم ما کان و ما یکون نداری چگونه می شناسی زیرا که معرفت صدق او با اخبار از مغیبات مثلا بسیار سهل است و مثل این جماعت مگو که اخباری که از آینده می دهد من تا کی انتظار بکشم تا صدق او را بفهمم زیرا که اخبار از مغیبات منحصر به اخبار آینده نیست مثل عیسای پیغمبر خبر از ما یاکلون و ما یدخرون بدهد و خبر از ضمایر قلوب بدهد و هکذا پس بسیار سهل است معرفت این مطلب و اما به بیانات و تحقیقات علمیه اگرچه باشند کسانی که قراین دست بیاورند و پی به علم او ببرند اما این کار عامه ی خلق نیست و معرفت آنها از همین راهها است که علم آنها را

دارند یا می توانند به سهولت دست بیاورند خلاصه پس از این بیان دانسته شد که اینکه مصنف گفته که این مرد بدون تاویل معصوم بود خود این حرف پذیرفته نیست زیرا که مسلم نصی درباره او نبوده و عصمت هم به فرمایش امام (ع) صفتی در ظاهر خلقت نیست و همچنین است امر در تقوی و کرم و استقامت و انقطاع زیرا که تمام اینها شئون عصمت است و هیچ یک [صفحه ۵۳۷] اینها دانسته نمی شود مگر به نص یا به معجزات زیرا که بالاتر از این نیست که تو اعمال و عبادات و ریاضات شاقه را از او دیده باشی سنی ها هم عبادت بسیار می کنند هنوز هم جوکیه ایشان ریاضات شاقه می کشیدند تو از کجا می فهمی که اعمال ایشان پسندیده خداوند هست یا نیست و همچنین برامکه بذل و بخشش بسیار می کردند تو از کجا می فهمی که کرم و سخاوتی که خدا خواسته همین است و اگر بگوئی که کیفیت و محل این عبادت و سخاوت را ملاحظه می کنم می گویم پس تو خودت اولا مدعی مقامی که موقع هر چیز را دانسته و اگر مدعی نیستی پس البته اقرار به جهل خود باید بکنی و اگر جاهل شدی میزان نمی شوی و وقتی که تو میزان شدی نمی فهمی که این شخص این عبادت و سخاوت را به جا کرده و اینها بر فرضی است که انسان عملی ببیند و الا شما که چیزی ندیدید و صرف سخنی است که می گوئید و همچنین است امر در استقامت و انقطاع کسی که خودش مستقیم نیست چه می فهمد که استقامت کدام است آن شظاره که انداختی و

دانستی که مستقیم است کدام است اگر طبع خود تو است پس اول شما بسم الله اگر تو چراغ دست داری سفیهی که عقب آتش می کردی آیا استقامت و انقطاع او را به شرع پیغمبر (ص) موازنه کردی که بدیهی است که این مرد به شرع پیغمبر (ص) راه نرفت پس به چه قاعده فهمیدی که مستقیم است والله مردم از کلام قناعت دارند که از هوا گرفته شود و تقطیع حروف و کلماتی شود خواه معنی از برای آن باشد یا نباشد و همچنین است امر در باب شباهت او به پیغمبر زیرا که اگر شباهت صوری منظور است جمال مقدس او را زیارت نکرده ایم و اگر شباهت معنوی مقصود است علم آن را نداریم و همچنین است سخن در باب اسم و تو که آنچه می گوئی صرف تحکم و ادعا است و هیچ محتاج به مصداق در کلمات خود نیستی ولی فرض اینکه یک کسی باشد مثلا مثل مدعی مصری که او را محمداحمد می گفتند و جامع اسم ظاهر و باطن هم به حسب ظاهر بود ولی اعراض در دنیا بسیار است صورت این اسماء وابسا بالعرض بر دشمن خدا هم بگذارند پس این علامات را که در اخبار آل محمد (ع) شمرده اند در موقع ذکر فضیلت است یا اینکه علامتی است به نص ولی یا برهان جلی باید ثابت بشود و در این زمان از نص امام بر آن شخص مجهول النسبی که برمی خیزد و ادعای امامت می کند که محرومیم پس ما را چاره نیست جز فرمایش ایشان که فرمودند که اگر مدعی ادعای امامت کند سؤال بکنید از او از این امور

عظیمه که مثل او جواب می گوید و این امور عظیمه همین معجزات است و آیات بینات و خوارق عادات و خبر از مغیبات امثال اینها مثل حاجت مردم به سوی او و عدم احتیاج او به احدی و همچنین اشجع بودن و اعلم بودن و امثال اینها خوب است ولی معذلک امروز اگر دیدم از برابر هزار نفر فرار نکرد چه می دانم که اگر دو هزار نفر در برابر او ایستادند باز فرار نمی کند بلی اگر دیدم [صفحه ۵۳۸] مثل میرزا علی محمد با وجود اینکه شیطان اسباب فراهم آورد و سرباز اول عمدا تیر را به ریسمان زد و افتاد به سلامت معذلک تاب نیاورد و فرار نمود در مزبله یا طویله پنهان شد از این یقین می کنم که این شجاع نیست سهل است که زرنگی هم ندارد زیرا که اگر همان جا ایستاده بود و گفته بود که ببینید این همه تیر خالی شد و به من نخورد البته در دلهای ضعفا رعب عظیمی پیدا می شد و دست از او بازمی داشتند ولی خداوند نگذارد که چنین سخنی بگوید و فرار نمود تا بر همه واضح شد که هیچ کاره نیست و باز او را آوردند و کشتند و ملاحظه کن که این جماعت او را مظهر الوهیت و آیت توحید می پندارند و این مرد اینقدر نفهمیده بود که از تقدیر خداوند گریز نیست اگر تقدیر شده کشته شود کشته می شود و فرار از تقدیر نمی توان کرد و اگر تقدیر نشده که کسی هم قدرت کشتن او را ندارد پس چرا فرار کند به فدای وجود مقدس علی بن ابیطالب (ع) که تاج الموحدین است

و آیهالله فی العالمین که فرمود من از جنگ فرار نمی کنم زیرا که اگر تقدیر نشده که کشته شوم که کسی نمی تواند مرا بکشد و اگر تقدیر شده که فرار سودی نمی دهد عرض کردند چرا بر قاطر سوار می شوید و در جنگ با قاطر تاخت و تاز نمی توان کرد فرمود من نه از جنگ می گریزم و نه عقب گریخته می روم پس حاجت به تاخت و تاز ندارم و فرمود اگر تمام عرب پشت بر پشت نموده به جنگ من بیایند فرار نمی کنم پس شجاع حقیقی او است و موحد واقعی او که در میان قشون عایشه که تشنه به خونش بودند می ایستد و مساله توحید بیان می کند والله که از خجالت او باید به زمین فرورفت که همچو مردمان در میان امت پیدا شدند که ادعای مقام او را بکنند و خود را آیت توحید بشمرند و از ریسمان به زمین بیفتند و بگریزند و در مزبله یا طویله پنهان بشوند چه قدر بر اسلام و تشیع باید گریست و از خجالت آل محمد (ع) سر به زیر انداخت خلاصه پس این حالت را که دیدم یقین می کنیم که این شخص قابل اعتنا نیست ولی اگر مثلا دیدیم با چند نفر جنگید و فرار نکرد اگر چه تا یک درجه علم حاصل می شود ولی باز کمال یقین و اطیمنان وقتی حاصل می شود که یا نص پیغمبر صادق باشد یا آنکه خود او به حجت و برهان از جانب پروردگار اثبات امر خود را بکند و آن منحصر است به همان صفات و علوم و معجزاتی که پیش گفته ایم و شما خود صریحا نفی معجزات را

می کنید که این شخص دارا نبوده سهل است اخبار سابقین هم دروغ است و همه را منحصر می دانید به این کتاب که اشهد بالله غیر از خرافات هیچ نیست نه لفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح سوای کلماتی که به هم بافته و در فصل بعد شاید علاوه بر آنچه سابق گفته ایم باز بیانی بکنیم و در این صورت که شما که خود از مؤمنین به او هستید با نص صریح او نفی معجزات را می کنید و خلاف ضرورت تمام ملیین می گوئید دیگر چه حاجت به رفتن و آمدنت و چگونه روایت شما را تصدیق کنیم و چون سابقا بیان معجزات شده است دیگر در این [صفحه ۵۳۹] مقام تفصیل نمی دهیم و اینکه گفته که لا نبی فرموده اند و لا ظهور بعدی و لا کتاب بعدی نفرموده اند این هم سابق بر این به تفصیل بیان شده و در این مقام همین قدر می گوئیم اولا که سابق روایت کرده ایم از حضرت امام رضا (ع) در حدیثی که در بیان اولی العزم فرمود که شریعت محمد (ص) نسخ کرده نمی شود تا روز قیامت و نبیی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس ادعا کند نبوت را بعد از نبی ما یا بیاورد بعد از قرآن به کتابی پس خون او مباح است از برای هر کس که بشنود این را از او پس ملاحظه کن که بعد از قرآن کتاب دیگر آورده نمی شود ابدا و این تحقیقات که سابقا کرده که حاصل اینها این است که این کتاب بلکه نوع کتب جلوه ی همان قرآن است مثمر ثمری نیست زیرا که بنابراین توریه و

انجیل هم جلوه ی همان بودند و نفرمودند که بعد از آنها کتابی نیست ولی بعد از قرآن فرمودند پس معلوم است که مشارالیه همین جلوه است که بعد از این جلوه جلوه ی دیگر نیست و اما اینکه گفته که لاـ ظهور بعدی نفرموده است به ملاـحظه ی اینکه خود پیغمبر (ص) باید رجعت بفرماید و شیطان و اشیاع او را بکشد و در میان خلق سلطنت بفرماید راست است معنی اینکه لاـ نبی بعدی فرموده این نیست که من خود برنمی گردم و خود آن حضرت البته برمی گردد ولی تو بگو ببینم که این همه اخبار که از ظهور داده بودند از ظهور امام ثانی عشر و وصی دوازدهم پیغمبر بود و رجعت پیغمبر و سایر ائمه (ع) را علاوه بر آن خبر داده بودند یا غیر از این بود شبهه برای عاقل منصف نیست که خبر از ظهور امام ثانی عشر داده بودند خاصه و رجعت پیغمبر و سایر ائمه را بعد از ظهور آن حضرت خبر داده بودند و امام بلاشک وصی پیغمبر است و داعی به سوی او و ناشر شرع و کتاب او و بنا نیست که کتاب جدیدی که ناسخ کتاب او است و اشرف از آن به ادعای تو بیاورد و اگر گوئی که با وجود اینکه امام است معذلک ظهور پیغمبر هم هست و نبی هم خوانده می شود زیرا که اولنا محمد و آخرنا محمد فرموده می گویم این حدیث را در زمان اول فرموده اند و علاوه بر این حضرت امیر انا محمد و محمد انا هم فرمود چه شد که آن روز اسم نبی بر او روا نبود چنانکه مکرر

پیغمبر (ص) به او فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و همچنین در اخبار بسیار این مطلب را فرموده اند پس اسم نبی بر آن حضرت روا نبود زیرا که آن ظهور ظهور وصایت و ولایت بود و صاحب الامر هم بی شبهه ظهور وصایت و ولایت است چنانکه فرمودند در صفت آن حضرت که لا یکون الأوصیاء ابن وصی پس همان طور که در ظهورات قبل که به وصایت بود اسم نبوت جایز نبود حتی وحی نبوت را از خود نفی می فرمودند و ممکن نبود که کتابی بعد از قرآن بیاورند که آن را معجز خود بخوانند چنانکه نکردند همچنین است امر در این ظهور و ما [صفحه ۵۴۰] به تصدیق خدا و رسول و ائمه (ص) منتظر ظهور وصی پیغمبر هستیم و این وضع که شما می گوئید بالضروره از داب اوصیاء خارج است که کتابی سوای کتاب پیغمبر بیاورند و شرعی جدید مستقلا بگذارند پس ولو ظهور ظهور خاتم باشد اما در هر ظهوری برحسب آن ظهور رفتار خواهد شد چنانکه عرش و کرسی و افلاک و عناصر همه ظهور جسم هستند اما در عرش کار عرشی می کند و در کرسی کار کرسی و در افلاک و عناصر کار آنها و از کرسی کار عرش دیده نمی شود و زحل مثلا هرگز کار عرش را نمی کند بلکه برحسب قابلیت خود حرکتی برخلاف عرش دارد هر چند عرش به قوت خود او را به حرکت یوم و لیل حرکت می دهد اما زحل به واسطه اینکه قابلیت اوثاب مطاوعه عرش را مثل خود عرش ندارد این است که قدر قلیلی از او

پس می افتد که در هر سی سال یک دوره پس افتادن او را سنجیده اند و این از کمال مطاوعه او است با عرش که حرکتی که به عقب می کنـد اینقدر بطئی است و سایر کواکب مطاوعه شان کمتر است که سـیرشان به عقب سـریع تر است خلاصه مطلب این است که اگر چه همه ی اینها ظهورات جسم هسـتند معذلک هر یک شأن خود را دارند در مقام خود نه شأن جسم را پس قـائم آل محمـد (ع) هم در عرصه ی ظهـورات شـأن آن حضـرت وصـایت است آن هم نه اعلی درجه ی وصـایت بلکه خـاتم الوصـیین علی بن ابیطالب (ع) است و بعد اآن حضـرت امام حسن (ع) و بعد از آن حضـرت حضـرت امام حسـین (ع) و بعد از آن حضـرت صـاحب الأـمر (ع) بنـابر اخبـاری که بر این ترتیب دلاـلت می کنـد و الاـ رعیت درک این مطالب را نمی کننـد و معـذلک اشـهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضـها من بعض و با وجود اتحاد طینتها حکم نبوت در جای خود است و حکم وصایت در جای خود و سابق بر این نیز شـرح این مطالب شـده است و حاجت به تفصـیل زیاده بر این نیست.

بعضی از علما به این فرقه و رئیس آن حسد می برند

اشاره

گفته است در فصل ۶ کلمات و آیات این ظهور امنع را مزخرف و نامربوط و بی معنی و غلط فرموده اند و به این افترا تسـکین غل صدر و طفی نار حسد نموده و فرموده اند بعد از آنکه خرافات خود را دید گفت حروف و کلمات نزد من سـجده نمودند و من آنها را مرخص نمودم که جای هم استعمال شوند و هر یک عمل یکدیگر نمایند اگر

این فرمایش صدق و صحیح است چرا عین عبارات ایشان را نقل نفرمودند که اعظم برهان بر خرافات باشد و اکبر دلیل بر بی معنی بودن و مستغنی از رد کردن و تکلفات وارده نمودن است منصفین عالم به فطانت و ذکاوت و آگاهی آحاد و افراد این حزب معتقدند با چه رسد به نفس مبارکیه که به قوت بیان و قدرت تبیان این نفوس زکیه را تصرف و تسخیر فرموده و به کلمه اش خاضع داشته.

جواب

اما آنچه گفته که به این بیانات اطفاء نایره ی حسد نموده اند نه اشهد بالله حسد نمی برند سهل است [صفحه ۵۴۱] که شکر و سپاس الهی را می گویند که به ایشان علم و معرفت داده که قبح این خرافات را بیان کنند و چگونه حسد می برد کسی که خودش در زمان اندك دویست جلد کتاب تصنیف و تالیف نموده باشد و اجوبه مسائل غامضه را که از اطراف و اکناف عالم سؤال شده است داده باشد و از بیانات و دروس و مواعظ حکیمانه ی او که هر یک مجلس آن دریائی است از علم و معرفت تقریبا چهار کرور بیت نوشته شده باشد حال حسد به این کلمات مزخرف بیان ببرد والله که ادنی شاگرد او عار دارد از اینکه یك سطر عبارت نظیر او بنویسد خلاصه حمل بر حسد نکنید که تمام آنچه نوشته ارزانی خود شما باشد و اینکه گفته که اگر این فرمایش صدق و صحیح است عین عبارت او را چرا ننوشتند کسی نگفته که این عبارت بیان است یا کتاب مزخرف دیگر او بعینه همانطور که تو امروز از عبارات او برای هر کس

نقـل می کنی در ابتـداء هم همین طور هر کس از دوسـتان او نقلهـا می کردنـد و نوشـتجات متفرقه از او می آوردنـد و مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه در رساله که به امر شاه شـهید در رد آن مرد نوشته اند مرقوم فرموده که چون دید که غلطهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض می کنند از قرار نوشـتجات منتشـره گفت من قطب روزگارم و همه عالم بر گرد من می گردنـد و به اذن و اجازه ی من حرکت می کننـد جمیع حروف و کلمات آمدنـد پیش من سـجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یـک معنی دیگری را بدهنـد و خاصـیت دیگری را ببخشـند حالا تو امروز که کتاب نوشـته ای بعـد از پنجاه سال انکـار می کنی و نمی دانم کیستی و در چه سن بوده بسـا ابـدا در آن زمـان نبوده ای یا آنکه طفل غیرممیزی بوده ای و تحکم می کنی که همچو چیزی نبوده و نیست و خداوند برای هر چیزی دلیل صدقی گذارده تو اگر خود اهل عربیتی خود در گوشه ی خلوت خود بنشـین و نظر کن ببین عبارات بیان موافق عربیت است یا نیست اگر خود عربیت کامل نـداری مصدق بی غرض در میـان خلق بسـیار است از آنها سؤال کن و خـدا را به خود حاضـر ببین و تعنت را کنار بگـذار همین عباراتی که تو خود در همین کتـاب نخبه کرده ای و از بیـان نقـل نمـوده بـبین اینهـا عربی است هـوش از سـر انسـان می رود که اولی است که تو می خواهی حقیت خود را اثبات کنی بگوئی شب روز است و روز شب و از من توقع تصدیق کنی حال تو به همین

کلمات می خواهی اثبات حقیت این مرد را بکنی و این عبارات نه لفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح می گوئی به همینها تصدیق کن و نسخه ی بیان در نزد من موجود نیست ولی بعضی عبارات در همین کتاب نقل کرده و من هم از نوشتن تمام آنها معذورم زیرا که تطویل بلاطائل است اما معدودی از عبارات عربی آن را می نویسم تا صحت و سقم آنها معلوم شود و چون عبارات را ناقص نقل کرده در معانی هم سخن بسیار نمی توان گفت برای از آن جمله است فی الباب الخامس من الواحد [صفحه ۵۴۲] الثالث فی ان المقاعد المرتفعه اذا یاذن یرفع و الا یثبت الأمر بیدالله له الخلق و الأمر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسال عما یفعل و کل عن کل شی ء یسالون غلطاست اذا یاذن اذا اذن اولی است یرفع و یثبت ترفع و تثبت باید باشد و اگر الأمر فاعل یثبت است لفظا عیب ندارد اما معنی غلط است زیرا که ثبوت امر برای خدا محل استثنا نیست و در هر حال ثابت است و کل عن کل شئ یسالون ظلمی است فاحش و خداوند فرموده معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده و لا یکلف الله نفسا الا وسعها و الا ما اتیها گفته است فی الباب الحادی و العاشر من الواحد الرابع من یتجاوز عن حدود البیان فلا یحکم علیه حکم الأیمان سواء کان و لما او سلطانا او ملوکا او مملوکا غلط است ملوک جمع است و سایر مفرد و در باب بعد فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الأرض غلط است

کل البقاع التی یاکل بقعه باید باشد فی الباب الخامس من الواحد الخامس فی اخذ اموال الذین لا یدنیون بالبیان ورده ان دخلوا فی الـدین غلـط است وردها بایـد باشـد فی الباب الخامس من الواحـد السادس فی حکم التسـلیم ان یسـلمن الرجال بالله اکبر و یحیین بـالله اعظم و النساء بالله ابهی و یحیین بالله اجمل غلط است موقع نون تاکیـد نیست و یحییین دویم با نون تاکیـد یحبنان باید باشد و بی نون تاکید یحبن باید باشد و شـما امروز را قیامت می شـمرید و اخوان خود را اهل بهشت و خداوند فرموده در چند جای قرآن به این مضمون تحیتهم فیها سلام فی الباب العاشر من الواحد السادس فرض علی کل نفس ان ینقش علی عصق الأحمر قل الله حق غلط است عقیق احمر یا العقیق الأحمر باید باشد و این مضمون را مکرر می نویسید همیشه مراقب اول ظهور بـاش که به قـدر تسع تسع عشـر عشـر تاسـعه صـبر کنی غیر مـذکوری عنـد الله و جمیع اعمـال تو باطـل می شود و این تکلیف مالایطاق است و بنابراین کل اعمالشان باطل شده است فی الباب الخامس من الواحد السابع یوم ظهور شـجره لن یحل لاحد ان یـدین بدین الذی قد دان به قبل الظهور تا آنکه گفته ان انتم تحبون ان تفلحون چند غلط دارد یوم ظهور شـجره اگر عربی مراد است الشـجره بایـد باشد لن یحل لا یحل باید باشد بدین الذی قد دان به الدین الذی قد دان به باید باشد ان تفلحون ان تفحلوا باید باشد فی الباب الثانی من الواحد الثامن یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه غلط است یورث وارثه

باید باشد و در همین باب ذلک یوم ظهور من یظهره الله ان تومنن به فانکم انتم قل امنتم بالله غلط است جای نون تاکید نیست و باز و ان تعلمون لاـ تصبرون غلط است و ان تعلموا باید باشد فی الباب الخامس من الواحد الثامن فرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاث [صفحه ۵۴۳] الماس البسمله و اربع لعل اصفر و سننه زمرد و ستته یاقوت و یسلم لمن یظهره الله غلطهای متعدد دارد اول چرا عدد البسمله را وسط اعداد انداخته و حال اینکه متعلق به مجموع است ثانی تمیزها می بایست جمع و مجرور باشند ثالث اعداد می بایست همه با تاء تانیث باشد ثلاث و اربع مذکر شد و سننه در دو مقام مؤنث در باب بعد فی دخول الحمام اربعه یوم مره واحده اربعه ایام باید باشد چنانکه خودش باز ثمانیه ایام گفته و نکته در این مقام است و آن این است که یک وقتی شخصی زبانی اختراع می کند و بر طبق زبان سایر مردم نیست اما خود این زبان که اختراع کرده باید ترتیبی داشته باشد که صحیح و سقیم آن تمیز داده شود حالا اگر اختراع تو این شده که اربعه یوم بگوئی دیگر ثمانیه ایام چیست و اربع لعل دیگر کدام است پس ملاحظه بکن که تا مربوط صرف است و نه پیش خود میزان دارد و نه با میزان کلام عرب راست می آید خلاصه و در آخر این باب می نویسد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی طهاره عن ما یحبه الله و این بی معنی است خود او و اتباعش عن ما یحبه

الله خود را پیراسته انـد اما نجس شـده انـد نه طاهر درست انصاف بدهیـد و ملاحظه کنیـد و نیز در باب بعد می گوید در بیان آنچه بمن یظهره الله ساجد شود ارواح علیین است و اگر نفسی به هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین ملاحظه کن و انصاف بـده که یک نفسـی که ساجـد نشود چگونه کل دون علیین می شود فی الباب السادس من الواحـد التاسع ینبغی علی النـاس ان یعزن طـایفه تظهر فیها النقطه غلط است ان یعزوا بایـد باشـد و نون تاکیـد هم بی جا است و در باب بعـد گفته قل الله انهیکم عن النفی و ما ینسب الیه غلط است نهاکم بایـد باشد خلاصه که این قلیلی از کثیر غلطهای عبارات او است که به جهت نمونه اشـاره کردیم و خـدا رحم کرده است که اتبـاع او روز اول که این خرافات را می نوشت هی می گرفتنـد و تصـحیح می کردنـد و بعـد منتشـر می کردند که اگر به صـرافت اول گذارده بودند دیگر بیش از اینها تماشا داشت و یک رقعه ی عربی به خـط خودش به مولاـی من اعلی الله مقامه نوشـته است که بیست غلط در همان رقعه نوشـته و مولای من آن را عنوان فرموده و رسـاله در رد او نوشـته است و عبـاراتی در ذم مشایـخ ما نوشـته که سابق بر این ذکر کرده ایم پر از غلط است و دیگر معانی و تحقیقات که می کنند که ثکلی از آنها می خندد کمال تعجب است والله از کسـی که اندک سواد داشته باشد و احتمال بدهد که این شخص اهل لسان است چه جای علم و چه جای مقام و چه

جای امامت و نبوت لا لأمر الله یعقلون و لا من اولیائه یقبلون حکمه بالغه فما تغنی الایات و النذر عن قوم لا یؤمنون [صفحه ۵۴۴] و اما آنچه گفته که منصفین عالم به فطانت و ذکاوت و آگاهی آحاد و افراد این حزب معتقدند تا چه رسد به نفس او که به قوت بیان تصرف نفوس کرده بلی شما که خود را اعلم علمای این گروه می دانید فطانت و ذکاوت شما را از اول کتاب تا اینجا سیاحت کردیم که به حق خداوند هر را از بر تمیز نمی دهید چنانکه از شرحهای سابقه ظاهر شده و اما تصرف خود او به قوت بیان در قلوب نمی دانم تصرف ایشان بیشتر بود یا تصرف عمر بن الخطاب که کرورها از مردم فدائی آنهایند و حال اینکه امروز نه شمشیری بالای سرشان است و نه مالی به آنها بذل می شود بلکه فقط خبث طینتها است که آنها را به این راه واداشته و یکی از علمای سنی شب در کتب ملاحظه می کرد و حقیت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بر او ظاهر شد صبح آمد در ملاء شاگردان و گفت مرا بکشید که حقیت علی را فهمیده ام و اینها از تصرف رؤساء نیست و روز قیامت شیطان می گوید ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستحیتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم تا آخر پس سلطانی از برای رؤساء نیست الا اینکه مشارکت در خبث طینت باعث انجذاب قلوب می شود به سوی جهنم.

علی محمد باب همان موعود است

اشاره

گفته است و در فصل ۷ و ۸ نسبت دین تاویلی و تناسخ داده تا اینکه فرموده اند موافق عقل و

نقـل آن قـالب در دنیـا بسـیار نیست عـدد محصوری است که از آن روح و صـفت حکایت می کنـد و آن همان چهارده نفس مقدسند در فصل ۲ فرموده اند طریق باطن آن که شـی ء را رو به مؤثر که آل محمدند حرکت می دهیم اگر نورانی است و به جهـل مطلق اگر ظلمانی است و در فصل ۳ فرموده اند اصل این مطلب محل سـخن است که می شود بدنی سـر از ارحام بیرون آورد و بگوید من سـلمانم یا نه این مخالف ظواهر اخبار است و جمعی از علمای شیعه تناسخ دانسته اند ولی این حضرات بابیه هیـچ منع از تناسخ نمی نمایند و به همین نحو ادعا می کنند سـخن ما در آن موتی است که از قبر خود بیرون می آورند قبل از ظهور به معجز امام یا به مقتضای طبیعت به آن قسم که خـدا دانا است و حقیقت آن از اسـرار آل محمد است و آن غیر تناسـخ است و در فصل ۹ بعد از مقدمات نتیجه گرفته اند حال هم هر که گوساله صفتی را پیشوای خود سازد و مردم را به آن دعوت نمایـد او را سـامری می خوانیم و به انـدک حسـدی قابیـل و تبفر عنی فرعون امـا موسـی در هر قالبی بروز نمی کنـد انتهی بعد الفاظ زشت که لایق خود او است متکلم شده و گفته است آن مطلبی را که شما از اسرار می دانید این جماعت برخورده اند و جسـد بلاروح مرده است و روح بلاجسـد ظهور و بروز نـدارد و حقیقت محمـدیه است که تجلی می فرمایـد و قوالب بعـد هم اشرف از قوالب قبل هستند و الا تناسخ و تکرار لازم می آید و روا نیست

[صفحه ۵۴۵] که بر عقبه ی یهود برگردیم و دست خدا را بسته دانیم « ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شی ء قدیر» «او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الأرض قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم اجلا لا ریب فیه فابی الظالمون الا ـ کفورا » و نفس مبارکی از اعلی افق سیادت که آراسته به صفات و علامات بود برخاست و اهل عالم را رو به مؤثر که خاتم انبیا است حرکت داد و نفوسی چند که در زمان وحدت خرق حجب تقلید نمودند شهادت دادند که این است ظهور موعود الله الذی انزل الکتاب و المیزان کتاب و میزان با هم است قائم را با میزان که همان آیات است سنجیدند و موافق یافتند و گفتند هذا ما وعدنا الله و رسوله الحمد لله الذی صدقنا وعده و این جماعت مردگانی هستند که سر از قبر بیرون آورده به آن قسم که خدا خواسته و آن از اسرار است و جماعتی که انکار نمودند سامری و قابیلند که سر از قبر خود بیرون آورده اند به آن قسم که خدا خواسته و آن غیر تناسخ است چه آثار کفر و ایمان که از سابقین ظاهر شد از اینها هم ظاهر گشت و بعد از خلع ارواح از ابدان به جزایش می رسد تا اینکه گفته مثل مثل شمس و مزایای حاکیه از او است هر یک به اسمی دیگر و وصفی آخر و تجلی اعظم از اول ظاهر شدند و کتاب بعد محیط و مهیمن بر کتاب قبل بود گر

هزارانند یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیشه نیست بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان این بود خلاصه ی آنچه در این مقام ذکر کرده.

جواب

گمان کرده است که بر اسرار واقف شده و هیهات که رایحه ی مطالب حقه که بیان عین واقع است به مشام او رسیده باشد و حیف که زمان مقتضی بیان نیست و الا می دیدی که این جماعت محرومند امر خداوند را بازیچه انگاشته اند و دل خود را به توهمات خوش می کنند ذرهم فی خوضهم یلبسون و مولای بزرگوار من ادام الله ایام افاضاته در مقدمه ی کتاب مذکور و در خاتمه ی آن کتاب به تفصیل اثبات فرموده است که حضرات مذهبی غیر از تناسخ ندارند نهایت در بعضی جزئیات با تناسخیان سابق فرق داشته باشند که آنها می گفتند ارواح کفار تعلق به ابدان حیوانات می گیرد و اینها این را نگفتند و الا در سایر مطالب همان مذهب را اختیار کردند و این بنده در این رساله جزئیات دیگر از مذهب این جماعت برخوردم که بعینه مذهب تناسخیان است مثل آنچه در باب ملائکه می گویند و سابق اشاره به آنها شده است خلاصه و مولای من روحی فداه عباراتی چند از ایقان نقل فرموده که بعینه مذهب تناسخیان را اثبات نموده است و خود این مرد هم در همین مقام و در سابق تصریح به آنها نموده است نهایت چون در اخبار صریحا تکفیر قائل به تناسخ را فرموده اند اینها اسم را از خود دور می کنند ولی رسم [صفحه ۵۴۶] همان است و تناسخ غیر از این چیزی نیست که روح از این قالب بیرون آید و

به قالب دیگر تعلق گیرد شما که بعینه همین سخن را دارید می گوئید دیگر این همه خود را دور گرفتن و تناسخ را از خود نفی کردن برای چه چیز است مگر همین که گفتی ارواح به منزله شمس هستند و اجساد به منزله مرایا از تناسخ خارج می شود مراد از تناسخ این است که همان قسمی که روح در قالب اولش بروز داشت به همان قاعده در قالب دیگر بروز کند نهایت تو تعبیر از این می آوری که روح اول عکس در قالب دیگر انداخته بود و حال آن قالب شکست و قالب دیگر جای او گذارده شد تناسخی می گوید که روح از این قالب بیرون می رود و در قالب دیگر داخل می شود و بسا اگر شرح مراد خود را هم بکنند بعینه همین سخن تو را بگوید و حال اینکه سابق ما ثابت کردیم از اخبار آل محمد علیهم السلام که کفر تناسخی از باب لفظ خروج و ولوج نیست زیرا که این لفظ را خود امام (ع) در آخر همان حدیث شریف که در رد آنها می فرماید آنجا که بیان حق مسئله را می فرماید ذکر می کند پس فرق مذهب آنها با مذهب حق در لفظ خروج و ولوج نیست که شما از این فرار کرده اید ولی فرق در این است که امام (ع) بیان می فرماید که روح که از بدن خود بیرون می رود تراب بدن او محفوظ است در نزد کسی که چیزی از او دور نیست و حین بعث هر روحی را به بدن خاص خودش برمی گرداند و اهل تناسخ می گویند که از این قالب بیرون می رود و به قالب دیگر داخل

می شود و این باطل است و شما هم که همین را می گوئید حتی صریحا تجویز می کنید که اشخاصی باشند در دنیا مدتهای مدید زندگانی کرده باشند و برای خود صاحب عملی از خیر یا شر باشند و یک دفعه منقلب بشوند و کس دیگر بشوند چنانکه در ایقان صریحا می نویسد به تفصیل و نظر به اختصار یک فقره ی عبارت او را بیشتر نمی نویسم گفته است و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حیله و تدبیر از موارد هلاک حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روباهی فی المثل فرار می نمودند بعد از شرف به فوز کبری و عنایت عظمی صد هزاران جان رایگان انفاق می فرمودند بلکه نفوس مقدسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمودند معذلک چگونه می شود که اگر این نفوس بعینه همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است که این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه ی کون به وجود آید چنانچه اضطراب ایشان به اطمینان تبدیل می شد و ظن به یقین تغییر می یافت و خوف به جرأت مبادله می گشت این است [صفحه ۵۴۷] اکسیر الهی تا آخر آنچه گفته ملاحظه کن که چگونه تجویز می کنند که مخلوقی باشد سالهای سال در دنیا زندگانی کرده باشند

و اعمـالی از خیر یا شـر از او سـر زده باشـد و یک مرتبه به کلی منقلب شود و شـخص دیگر بشود و به کلی شـخص اول باطل شود و ثواب و عقـاب او از میـان برود و این جاهل نادان اینقـدر معرفت به حقیقت نفس انسانی نـدارد که این گونه تغییرات و اکتسابات را سـبب تغییر نفس می داند و اگر اینها سـبب تغییر نفس است پس همان شـخص کافر یا مؤمن یا ضـعیف در حالت اول خود هر روز در حال تغییر و انقلاب است و هر روز شـخص دیگری است زیرا که هر روز علم تازه دست می آورد و عمل تـازه می کنـد اگر بنـا باشـد این تغییرات سـبب تغییر و انقلاـب نفس انسـانی بشود جزئی و کلی آنها همه سـبب تغییر می شود چنانکه عـدد ده را مثلا اگر یکی بر او افزودی تغییر می کند و یازده می شود و اگر هزار هم بر او افزودی تغییر می کند و هزار و ده می شـود و اگر نفس انسـان امرش بـه ایـن منـوال باشـد کـه این تغییرات بر او وارد آیـد پس در هر آن آن شـخص دیگر خواهـد بود و از کجا است که انسان شـصت سال عمر می کنـد و هر وقت ملاحظه می کنـد می بیند که خود او است و زیاد و کم نشده و مثل این جماعت مثل آن شـخص است که کدوئی به گردن خود بسـته بود که خود را گم نکند و رفت در آسیاب خوابید و شخص طحان کدوی او را باز کرده به گردن خود بست چون صبح شد بیچاره جاهل نظر کرد و دید وضع دیگر گون است و با خود

می گفت اگر من منم کجا است کـدوی گردنم هیهات این جماعت با این معرفت ادعای معرفت توحیـد می کنـد و حال اینکه نفس خود را نشناخته انـد و به این گونه تغییرات نفس را گم می کننـد و عجب این است که مثل همان شخص صاحب کدو خود را می یابنـد و معذلک خود را گم می کنند و به برادران خود می گویم که ای برادر تو همه اندیشه ی مابقی لحمی دمی و ریشه ی خویشتن را گم مکن یـاوه مگرش تو همـان هوشی و باقی هوش پوش و در حقیقت تعبیر به انـدیشه و هوش هم از نفس انسانی سزاوار نیست و او از این هم بالاتر است زیرا که انـدیشه و هوش هم در زیادتی و نقصان است و خداونـد فرموده رد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعـد علم شیئا و نفس انسانی ابـدا تغییرپذیر نیست و اگر تغییرپذیر بود پس چگونه باقی و دائم و خالـد بود و چگونه مجزی و معاقب می شـد پس اینها خرافاتی است که این جماعت از جهل خود سروده اند و در حقیقت ید الله را آنها معلول دانسته اند که گمان کرده اند که همان ارواح سابقه است که هی در مظاهر جدیده بروز می کنند و نمی داند که خداونـد هر روز خلقی جدید می آفریند و امام (ع) رد همین مطلب را از مذهب تناسخیان فرمود و فرمود من نسخ الأول و مطلب این است که اگر اینها ارواح قبل [صفحه ۵۴۸] هستند روح اول از کجا آمد پس همانکه روح اول را خلقت فرمود قادر است که ارواح بعد را هم بیافریند باری و اما آیه ی شریفه ما ننسخ من آیه او ننسها نات

بخیر منهـا او مثلها سابقا فرمایش امام (ع) را کرده ایم که فرمود در نزول آیه الف و واو نبود و این را الحاق کردنـد و اصل آن اینطور بود ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها مثلها و تفسیر فرمود که یعنی اتیان ثانی از نسخ اول بهتر است و بدیهی است که خلق مثـل در جـائی است که غیر اول منظور باشـد و الا می فرمود ما ننسـخ من آیه او ننسـها نات بها نمی بینی خداونـد می فرمایـد مـا من دابه فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم پس دواب و طیور را امثال خوانـده و مسـلم غیر انساننـد و اگر این امثال را هم به همان معنی تفسـیر کنی دیگر تمام مـذهب تناسخ را به خود گرفته و از شـما بعید نیست ولی از حق دور است خلاـصه پس همه ی آنچه می بینی که خداونـد در این ملـک می آفرینـد هر یکی خلق خاص جدیـدی است و دخلی به سـابقین نـدارد و همه ی آنچه هم که خلق می کنـد باقی و دائم است و فرمودنـد که خلقتم للبقاء لا للفناء و نفس هر کسـی در حـد خود دارای کمالات هست اما بـدن دنیوی به جهت ضـیقی که از برای آن هست ناچار باید این کمالات را به تدریج بروز بدهـد این است که یـک روز جاهل است روز دیگر علمی زیاد می کنـد و روز دیگر کمالی می افزایـد روز دیگر صـنعتی می آموزد و روزی منهمک در این بـدن است و علایق دارد و روز دیگر مفارقه پیدا می کند و در همه حال او او است و بس و او است که روزی قطع علاقه

می کنـد از بـدن و او است که دومرتبه به بدن خود متعلق می شود و رجعت می کند و باز می میرد و مکرر به بدن خود متعلق می شود و در قیامت محشور می شود و ابـدا تغییر و تبـدیل در ذات او حادث نمی شود و زیـد زیـد است و عمرو عمرو و هیچ یک تغییر نمی کننـد و منقلب به دیگری نمی شوند و بدن هر کدام مخصوص به خودشان است و محال است که روح زید در بدن عمرو بگنجد چنانچه شاگرد اگر نزد اسـتادی تحصـیل کند تا تمام علم و کمال او را بیاموزد عاقبت شـخص اسـتاد باقی بر حال خود است و شـخص شاگرد باقی بر حال خود و هیـچ یک منقلب به دیگری نمی شونـد خلاصه و سابق بر این به زبانهای دیگر این مطالب بیان شـده است و در این مقام هم خود مولای بزرگوار من به افصح بیان شـرح فرموده و تفصـیل زیاده بر این لازم نیست الا اینکه صاحب ایقان که گویا اسـتاد همه ی اینها است در این بیان و هیـچ کـدام به درجه ی تلبیس او نمی رسـند بیانی می کنـد اگر چه سابق ما هم بیانها کرده ایم که رد آن کلام را می کند ولی اشاره هم در این مقام ضـرر ندارد و آن این است که می گوید از قبل دو مقام از برای شـموس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر [صـفحه ۵۴۹] تفصـیل و عالم خلق و رتبه ی حدودات بشریه است و این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر

و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و امری بدیع و شرعی جدید مامورند « تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس » نظر به اختلاف به این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه ی آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل می شوند تا آنکه شرحی در این مقام داده و اطلاق ربوبیت و الوهیت در مقام وحدت ایشان نموده است تا آنکه گفته و اگر نغمه انی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه می فرماید ما کان محمد (ص) ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است تا آخر آنچه گفته و گمان کرده که تحقیقی از این شریفتر و لطیفتر نیست و

حقیقت معرفت را دست آورده است و حال اینکه گفته حبطی است فاحش و خطائی است بین زیرا که شبهه نیست که خاتم انبیا (ص) مؤثر جمیع خیرات عالم هست و همه از نور مقدس او خلقت شده است و ائمه ی اطهار (ص) همه با آن حضرت از یک نور و یک طینت هستند چنانچه فرمودند در زیارت که اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض و ایشان هم در مقام حقیقه بالنسبه به همه ی کائنات مؤثر هستند و جمیع خیرات عالم از اشخاص انبیا (ص) و مؤمنین انس و جن و ملئکه و سایر خیرات همه ی شئون و شعب و نور مقدس ایشان است به آن تفصیل و ترتبی که در سلسله ی طولیه بیان شده است و بدیهی است که شئون و شعب نور مؤثر در مقام خود هیچ یک مظهر اسم جامع مؤثر نمی شود چنانکه رؤیت و سماع و شم و ذوق و لمس مثلا آثار روح حیوانی هستند و شئون و شعب اویند و هیچ یک از این صفات مظهر اسم جامع روح حیوانی نمی شوند و اگر ادعای این مطلب را هم بکنند از ایشان مسموع نیست زیرا که اگر چشم مثلا ادعا کند که منم مظهر جامع حیوانیت به او می گویند که یکی از کمالات حیوان شنیدن است شنیدن تو کجا است یکی از کمالات [صفحه ۵۵۰] حیوان بوئید نسبت بوئیدن او کجا است یکی چشیدن است چشیدن تو کجا است و از عهده ی هیچ یک از این کمالات چشم برنمی آید و همچنین گوش بالنسبه به غیر شنیدن و هکذا سایر اما در

میان اعضا و جوارح قلب مـدعی است که من مظهر اسم جامع روح هسـتم که همه ی کمالات از من است و چشم به فرمان من می بینـد و گوش به فرمان من می شـنوند و سایر اعضا هر یک به حکم من کار می کنند پس من همه چیز دارم و اسم جامع بر من روا است ولی سایر اینطور نیسـتند و حق می گوید و درست می فرماید این است که میثاق ولایت و اطاعت قلب را از اتمام اعضا گرفته انـد و همه مطیع او هسـتند و اما اعضا هر یکی نسـبت به دیگری اگر حکم قلب در میان نباشـد اطاعتی از یکـدیگر ندارنـد و اینکه می بینی همه معین و یـاور یکـدیگر هسـتند به خواهش خود آنها نیست بلکه هر یک از اعضا عرض حاجت به قلب می کنند و اوامر می کند سایر را که کمک حال او باشند چنانکه اگر نور چراغ را بخواهی با خود ببری و در حاجت خود صرف کنی محال است جز اینکه رو به چراغ کنی و چراغ را با خود ببری که نور چراغ به تبعیت او بیاید و الا به تنهائی اطاعتی از تو نخواهـد کرد همچنین است امر در این مقـام اگر چشم نزد گوش هزار التماس کنـد که یک کلمه برای او بشـنود نخواهد شنیـد مگر اینکه رو به قلب کنـد و از او بخواهـد و او گوش را فرا دارد تـا اینکه برای چشم بشـنود خلاصه غرض این است که این آلات هر یکی در حـد خود صـاحب یـک کمـال مخصوصـند و همـان اسم بر او روا است و اگر ادعـای بالاـتر کنـد از او مسموع نیست زیرا که

برهـان نـدارد و آن کمـال که ادعـا کرده در او نیست و خاصـیت آن از او بروز نمی کنـد همچنین است امر در این مقام و لهم المثل الأعلی هر چند که انبیا (ص) همه آثار وجود مقدس خاتم (ص) هسـتند و از عرق جبین او خلقت شده اند اما هر یک از ایشان را شانی خاص هست چنانکه فرمود تلك الرسل فضـلنا بعضهم علی بعض تا آخر آیه و هیچ یك از انبیا سوای محمد بن عبدالله (ص) مظهر اسم جامع حقیقت خاتم (ص) نیستند و این است که عصمت کلیه از برای احدی از ایشان نیست و نسبت به هر یک ایشان نوع عصـیانی داده شـده است اگر چه همان عمل برای مؤمنینی که دون درجه ی ایشاننـد طاعت باشد ولی برای ایشان عصـیان است چنانکه فرمودند حسنات الابرار سیئات المقربین و اختلاف در میانه ایشان بالنسبه به مقام آل محمد (ع) که بسـنجیم بسـیار است بعضـی اولی العزمند بعضـی مرسـلین بعضـی انبیا و در میانه ایشان اشخاصی هستند که بسا مبعوث بر نفس خود هسـتند نه دیگری و همچنین در علم ایشان اختلاف است خضـر علیه السـلام می دانـد آنچه موسـی (ع) نمی داند و مامور می شـود که از او تعلیم بگیرد سـلیمان (ع) می دانـد آنچه داود (ع) نمی دانـد و هکـذا همه ی ایشـان [صـفحه ۵۵۱] نسبت به یکـدیگر امرشان به همین منوال است و هر یک جهت خـدمتی برای ایشان معین است و بدیهی است که به مقتضای قابلیت هر یکی مـامور جهتی می شونـد و اگر قـابلیت جامعیه کلیه در میان ایشان مثل خاتم (ص) مبعوث به سوی کافه ی ناس می شـد و بالفرض اگر بگوئی که این به

ملاحظه صلاح حال ناس است و اقتضای قابلیت ایشان می گویم اولا که حکمت و عدل پروردگار در بالا و پائین و راعی و مرعی همه جا جاری است ثانی اینکه اگر اینطور است که تو فرض کرده ای جهت چیست که باید موسی (ع) از خضر (ع) تعلیم بگیرد و سلیمان فتوائی را بداند که داود (ع) نداند پس بالبداهه در میانه ایشان اختلاف درجات هست چنانکه صریح قرآن است و هیچ یک از ایشان در حکایت کمالات خاتم انبیا به درجه محمد بن عبدالله (ص) نمی رسند و او است به منزله قلب در میان همه ی ایشان این است که حضرت امیر (ع) فرمود انا و اصحابی ناشئه القطب و اعلام الفلك و اصحاب آن حضرت در این مقام پیغمبر (ص) است و ائمه اطهار (ع) که مصاحب اویند و این است مراد از فرمایش پیغمبر (ص) که مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نه آنچه مردم گمان کردند و گمراه شدند خلاصه پس محمد بن عبدالله (ص) در میانه ی همه ی انبیا به منزله ی قلب است و سایر همه اعضا و جوارح او و هیچ یک حکایت اسم جامع خاتم را نکرده اند سوای او را نیست که عصمت کلیه مخصوص به آن حضرت است و ائمه اطهار (ع) و علم ما کان و ما یکون در نزد ایشان است و فرمودند که اگر میانه موسی و خضر بودم خبر می دادم به ایشان که من اعلم از هر دوی آنهایم و هکذا و فضل خاتم بالنسبه به تمام ایشان که ضروری مسلمین است و فضل ائمه بر ایشان ضروری شیعه است و این است که میثاق ولایت

و طاعت و نصرت آل محمد (ع) را از همه ی ایشان گرفته اند و هیچ یک را نمی رسد که مدعی مقام محمد بن عبدالله (ع) و ائمه اطهار (ع) شوند چنانکه چشم و گوش را نمی رسد که همسری با قلب بکنند زیرا که آنها محتاج به قلبند و مطیع امر او و او حاکم و فرمانفرما در میان آنها و شأن او ارفع از تمام آنها است و خرافات این جماعت را نشنو که اگر هر یک ادعای خاتم النبیینی بکنند روا است از برای احدی از ایشان روا نیست سوای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و او است آن کسی که معراج رفت و جبرئیل عرض کرد که به جائی گام زدی که احدی پیش از تو گام نزده است و احدی هم بعد از تو گام نمی زند و این است که آن حضرت همین که از اعلی مقامات نزول فرمود در دون درجه ذات خود مثلا ـ موسای پیغمبر را درک فرمود و موسی در باب نماز شفاعت امت را کرد و تخفیف خواست و آن حضرت باز عروج فرمود و عرض کرد و نیز انبیاء دیگر را در عرض راه ملاقات فرمود و اما در مقام بالا فرمود به جائی رسیدم [صفحه ۵۵۲] که همه ی خلق را سوای خود میت دیدم و همچنین در مقام کمالات خاتم (ص) دارای علم ما کان و ما یکون است و سایر انبیاء نیستند خاتم دارای معجزات تمام انبیا بود و آنها هر یک بعض معجزات داشتند و هر فضلی که خداوند به هر یک از انبیاء (ص) داده است افضل و اشرف از

آن را به خاتم داده است چنانکه حضرت امیر (ع) همه ی این مطالب را در اخبار مفصله شرح فرموده است پس بدون شبهه حتی به اقرار خودت فضل محمد بن عبدالله از همه ایشان بیشتر است چنانکه قرآن صریح است در این باب و حضرت امیر (ع) نیز بیان این مطلب را فرموده است و از قرآن بر فضل آن حضرت بر جمیع استدلال فرموده و فضل به معنی زیادتی است و جامع بودن او و ناقص بودن سایر بالنسبه باور با وجود نقص ادعای مقام او را نمودن البته سزاوار نیست و در مقام ایشان جسورانه سخن گفتن خوب نیست در همان مقام مثل می گوئیم جسم اگر چه مؤثر همه ی اجسام هست و همه ی نور او هستند اما در میانه اجسام عرش است که جامع جمیع کمالات جسم است و به منزله قلب در میانه سایر اجسام و سایر اجسام همه ی اعضا و جوارح اویند پس خاک دعوی عرشی نمی تواند بکند و اگر ادعا کرد از او می خواهند وسعت و عظمت عرش را و سرعت حرکت او را و محل تقدیر خداوند بودن را و حرکت دادن تمام افلاک و کواکب را و کجا از برای خاک این کمالات هست بلکه از برای افلاک هم نیست پس ولو همه ی آثار جسم باشند و او اولی به همه از خود آنها باشد اما حقیقت او که دسترس اینها هیچ یک نیست زیرا که اگر خاک مثلا حقیقت جسم بود می بایست که باقی جسم نباشند و حال اینکه شبهه نیست که همه آثار جسمند پس حقیقت جسم در نزد هیچ یک نیست ولی اسمهای او است

و انوار و کمالات او که هر یک حکایت کرده انـد و بدیهی است که اسم جامع او را غیر از عرش احدی حکایت نکرده و اگر بر فرض محال ادعا هم بکننـد از ایشان مسـموع نیست زیرا که کلامی است بی برهان اما جسم چون مالک کل است و سـلطان کـل و اولای به کل از کل این است که همه را به خود نسـبت می دهـد ولی در اجسام سوای عرش نمی تواننـد خود را حاکی جسم به طور کمال بداننـد و مـدعی جسـمیت بشونـد پس همه ی ایشان به آمال و امانی خود محجوبنـد انت غیر محجوب عن خلقـک الا ان یحجبهم الامال دونک خلاصه پس مـدعی مقام خاتمیت شـدن بر احـدی سـزاوار نیست مگر محمـد بن عبـدالله (ص) و سایر انبیا چنین ادعائی را نخواهنـد فرمود چگونه و حال اینکه در بیان عصـیان آدم (ع) و شـجره ی خلد گفته می شود که طمع از شـجره علم آل محمد (ع) کرد و این بود عصـیان او و ابتلای انبیا به واسـطه تاملی بود که در باب ولایت آل محمد (ع) کردنـد پس چگونه می شود که با این وضع یکی از ایشان مـدعی خاتمیت شوند [صـفحه ۵۵۳] هیهات هیهات شما خاتم انبیا را نشـناختید که اینگونه خرافات را تجویز می کنیـد اما انبیا هر یکی در حـد خود عارفند به شأن و درجه ایشان و می دانند که منال ابدی ایشان نیست حضـرت امیر (ع) در شأن پیغمبر (ص) می فرماید که هیچ برتری جوینده ای بر او برتری نمی جوید و هیچ ملحق شونده ای به او ملحق نمی شود و هیچ طمع کننده طمع ادراک مقام او را نمی کند پس چگونه می شود که

انبیاء خدا مدعی خاتمیت بشوند و چون تا اینجا آمدی بدان که هر یک از انبیاء در حد خود صاحب شأنی و درجه هستند و عملی و علمی دارند و البته باید به جزای خاص به جزای خاص به خود برسند و جزای خاتم (ص) فوق جزای ایشان است و ایشان درک جزای او را نمی کنند هم چنانکه به فرمایش حضرت امیر (ع) طمع ادراک مقام او را هم ندارند و کدام دلیلی از این بالاتر که خداوند آدم (ع) را از خوردن آن شجره منع فرمود زیرا که آن مخصوص بود به آل محمد (ع) و از آن شجره که ممنوع شد البته در مقام خود جزائی که مناسب خود آن حضرت است خداوند به او می دهد و جزائی هم که به آدم (ع) در مقام خودش می رسد اگر چه همان هم انعامی است که خداوند به آل محمد (ع) فرموده زیرا که آدم هم فرع شجره ی ایشان است اما این جزا لایق مقام ذات آل محمد (ع) نیست و ایشان را در مقام خود جزائی است مخصوص به خود ایشان و این است که در حدیث شریف حضرت امیر (ع) در جواب مسائل یهودی فرمود که منزل محمد (ص) از جنت حنت عدن است و آن وسط جنان است و نزدیکتر از همه بهشت به عرش رحمن جل جلاله و کسانی که ساکن با او می شوند ائمه ی اثناعشرند و حضرت باقر (ع) فرمود که تسنیم اشرف شرابی است در جنت و محمد و آل محمد (ع) صرف آن را می نوشند و برای اصحاب یمین و سایر اهل جنت آن را ممزوج می کنند پس ببین که جزائی

که مخصوص به ایشان است در خور هیچ کس نیست و جزائی هم که مخصوص انبیا و شیعه ی ایشان است مناسب حال خود ایشان است اگر چه همه انعام خداست به آل محمد ولی یک دفعه هست که سلطان انعامی به شخص انسان می کند و یک دفعه انعامی به غلام او می کند و این هم انعام به آقا است ولی معذلک انعامی که به خود او کرده مثلا تن پوش مبارک است و انعامی که به غلام کرده لباس بازاری است و فرق بسیار دارد خلاصه غرض این بود که انبیا در مقام خودشان در هر شأن و درجه که هستند باید بعینه جزای عمل خود را ببینند چنانکه فرموده است سیجزیهم وصفهم و فرموده است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون پس بر گشتن ایشان در رجعت و معاد اگر به قول تو به این است که خاتم (ص) برمی گردد و او است آدم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا می بینم که جزای خاص هر یک از انبیا (ص) که در حد خود مستحق بودند در مقام خاتم [صفحه ۵۵۴] چگونه جاری می شود و آیا نقص مقام خاتم نیست که جزائی که به ادنای پیغمبران باید بدهند به شخص او بدهند و تو این همه اخبار را ندیده ای که انبیاء (ص) هر یکی به چه منوال به عرصه قیامت می آیند و خاتم به چه منوال همه از شفاعت امت معذرت می خواهند به سبب ترک اولاد که از ایشان سرزده و حواله به خاتم می کنند بلکه شهادت تبلیغ رسالت خود را از خاتم (ص) می خواهند بلکه در حقیقت و واقع ایشان به شفاعت

محمـد و آل محمد (ص) داخل جنت می شوند و احدی از اولین و آخرین مستغنی از ایشان نیست و فرمودند که همه ی انبیاء در قیامت در تحت لوای خاتم (ص) می ایستند معنی این کلمات چیست آیا با آن وضع که شما به هم بافته اید و می خواهید رجعت و قیمتی بسازید درست می آید نه والله که چنین نیست و مساله مؤثریت ایشان که فرمودند انا آدم انا نوح دخلی به مساله بدء و عود ندارد ایشان مؤثرند و اولای به کلی از کل و انبیاء از نور ایشان که دون درجه ی ایشان است خلقت شده اند و در مقام عود هم به همان مقام که از آن ابتدا شده اند برمی گردند و هیهات که از آن مقام آل محمد (ع) ابتدا شده باشند یا از آنجا برگردند و ما منا الا ولی مقام معلوم و اما آنچه مصنف دلایل از فرمایش مولای روحی فداه نقل کرده در باب اینکه اسم سامری و فرعون را مثلا به تاویل بر سر دیگری می توان گذارد مثل اینکه در حدیث شریف ابوموسای اشعری را سامری این امت خواندند زیرا که لا قتال گفت و همچنین عرض می کنم ذکر فراعنه ی این امت در اخبار مکرر شده است و فرعون و هامان را به ابوبکر و عمر تاویل فرموده اند و این در مقامی تاویل باطن است و در مقامی تاویل خاص خلاصه که مصنف به این فرمایش گمان کرده که حال شاهدی از قول ایشان دست آورده و برایشان رد کرده است ای بی مبالات تو در خاتمه ی کتاب ملاحظه کن و ببین که مطلب ایشان از این فرمایش چیست آن وقت ببین که مؤید

مطلب تو هست یا نیست و تفصیل مطلب را خود ایشان فرموده اند طوری که راه شبهات بسته شده و در اینجا همین قدر اشاره می کنم که اگر ناظری نظر کرد فرمایش ایشان در قالب اشکال نماند پس بدان که مراد از فرمایش ایشان این است که مثل تفرعن و سامریت اینها صفاتی هستند نوعیه که در اشخاص بروز می کنند و هر جا که بروز کردند به آن اسم خوانده می شود مثل اینکه کتابت صفتی است نوعی که در اشخاص بروز می کند و هر جا که پیدا شد آن شخص را کاتب می گویند و علم صفتی است نوعی و در هر که پیدا شد او را عالم می گویند بلکه مثل ظاهرتر هر که صاحب علام شد او را مولی می گویند و هر که صاحب ملک شد او را در اصطلاح مالک و رب ملک می نامند اما بدیهی است کاتبان هر یکی [صفحه ۵۵۵] برای خود شخصی هستند و هیچ دخلی به دیگری ندارند و علما هر یک برای خود شخصی هستند و همچنین موالی و ارباب هیچ یک از اینها عین دیگری نیستند مسلما پس چه در آن واحد و چه در آنات مختلفه همین که تو صاحب صفت کتابت را دیدی و او را کاتب خواندی به محض اینکه دیگری را هم دیدی که کاتب است کاتب می گوئی و در این اسم نوعی ملاحظه ی اختلاف اشخاص نمی شود بلکه ملاحظه ی حسن و قبح خطوط و اقسام آنها هم نمی شود هر که به هر خطی به هر قسم نوشت او را کاتب می گوئی اما معذلک کله همین که میرعماد برای تو یک کتاب نوشت مستحق جزای

خود است و انعام بسیار می خواهد و اگر همان کتاب را نویسنده دیگر که بدنویس است نوشت قطعا جزای میرعماد را به او نمی دهی و آن مدحی که از میرعماد به سبب آن خط می کردی از او نمی کنی و حال فرض می کنم که دویمی هم مثل میرعماد بنویسد اگر تو جزای میرعماد را داده باشی دویمی را محروم از جزا نمی توانی بکنی و اگر جزای او را نداده باشی و به شخص دویم بدهی به میرعماد ظلم کرده ای البته آیا ممکن است که تو تنخواه را از تاجری بگیری و ثمن آن را به تاجر دیگر بدهی به این دلیل که من تنخواه از تاجر خریده ام و این است تاجر حاشا و کلا این ظلمی است فاحش و اگر بر تو روا نیست خداوند هم یقینا چنین مجازاتی نمی فرماید چنانکه آیات قرآن صریح است در این مطلب همچنین است امر در سامریت و فرعونیت فرعون و سامری دو نفر بودند که قبل از آنکه متصف بشوند به این دو صفت شخصی بودند مستقل برای خود و این دو صفت را مثل لباس به خود پوشیدند و در قیمت البته باید آن دو شخص بیایند و عقوبت پوشیدن این دو لباس می شوم را بچشند و هر که تبعیت آنها را نمود و آن دو لباس را پوشید به همان اسم خوانده می شود و همان جزا را می بیند اما نه اینکه اشخاص ایشان یکی می شوند در خصوصیات آن صفت هم مثل هم نمی شوند چنانکه سامری لامساس گفت و ابوموسی لاقتال گفت و شباهت نوعی در میان آنها پیدا شد اما اشخاصشان و خصوصیات عملشان فرق کرد جزائی

هم که می بینند اگرچه نوعا شبیه به جزای یکدیگر باشد اما در خصوصیات یقینا فرق دارد زیرا که خداوند فرمود سیجزیهم وصفهم و همان قسم که صفات نوعیه جزای نوعی دارند صفات شخصیه هم جزای شخصی دارند بلکه عین صفات اشخاص است که جزای ایشان است چنانکه صریح قول خداست و ما تجزون الا ما کنتم تعملون و پیغمبر (ص) فرمود انما هی اعمالکم ترد الیکم پس به سامری لامساس برمی گردد و به ابوموسی لاقتال و اگرچه هر دو در صد عن سبیل الله مشارکت وصفی دارند اما کیفیت آنها فرق می کند و ابوموسی سامری حضرت موسی (ع) نیست که رجعت کرده [صفحه ۵۵۶] باشد و هیچ خبر هم از حال او ندارد بلکه اظهار برائت از او را هم می کند و جزای واحد جزای آن دو نیست بلکه هر یک جزائی برای خود دارند پس درست ملاحظه کن و حقیقت مطلب را دریاب و ضرورت مسلمین بلکه همه ی ملیین را به این سخنان واهیه از دست مده و دست خدا را مغلول مدان که مثل این جماعت فرض کنی که خداوند ارواح معدوده یا دو روح یکی خیر و یکی شر یا یک روح به مقتضای اینکه مصنف تصریح کرد که همه آخر مؤمن می شوند و مجتمع می شوند و رجوعشان به خداوند می شود این یک روح را حالت فرموده و هی این را تقلیب می کند تا به اصل واحد خود برگردند بلکه اعداد افراد خلق را خدا دانا است و از برای هر یکی مقامی معلوم قرار داده که در بالای مقام خود بدوا و عودا همیشه معدوم بوده اند و خواهند بود و

در آنجـا که خداونـد آنهـا خلقت فرموده همیشه موجود خواهنـد بود و فنا از برای آنها نیست و همان طور که فردا فردا خلقت شده اند فردا فردا عود می کنند و غیر از این از عدل نیست بلکه با هیچ صفت از صفات توحید درست نمی آید و این جماعت با اینکه مـدعی معرفتنـد والله خـدای خود را نشـناخته اند و توهمها می کنند و مثلی در این مقام می زنم تقریبی تا بر تو واضـح بشود که بر عقبه یهود این جماعت برگشـته انـد و یـد الله را مغلول دانسـته انـد یا ما فرض کن اگر کوزه گری گلی مهیا کند و مشتی بگیرد و کوزه بسـازد و بـاز آن را بشـکند و کوزه ای دیگر بسـازد یعنی همـان صورت کوزه را بـاز روی گل بگـذارد و همچنین مرتبه های بسـیار و دایم شـمل او همین باشـد و کوزه گر دیگر باشـد که گل را مهیا کنـد و کوزه بسازد انواع اقسام و کاسه بسازد به شـکلهای مختلف و خمها بسازد و ظرفهای گوناگون ترتیب دهد که از هر یک فواید بسـیار برآید و رفع حوائج نـاس را نمایـد آیـا تو کوزه گر اول را نـاقص و دست بسـته می دانی یا کوزه گر دویم را شـبهه نیست که اولی ناقص است که سوای صـنعت کوزه از او چیزی برنیامده و هر چند تکرار عمل کرده همان کوزه را تجدید کرده و عمل تازه نکرده است بلکه دست او مغلول است از سایر صـنعتها و آن کسی را هم که دستهای او را غل می کنند خود دست در گردن داشتن عملی است که الان دارا هست اما چون از سایر اعمال و افعال ممنوع است او را مغلول

دانسته اند پس آن کسی که غلق را یک روح می داند یا ارواح منیه که هی تکرار می شود او است که ید الله را مغلول دانسته اما آن کسی که می گوید کل یوم هو فی شأن او است که معتقد است که هر آن خلقی جدید می فرماید و خلق خدا را نهایت نیست و همه هم در مقامات خود ثابت هستند بلکه نظر به علم ازلی پروردگار همیشه معلوم خداوند بوده اند در مواقع خودشان و بر علم خداوند چیزی افزوده یا کاسته نمی شود خلاصه که حیف این مطالب است که به این طورها بیان شود اما خداوند لعنت کند شیطان را که ناچار می کند انسان را.

استدلال به اینکه علی محمد گفته من قرآن را در یک کلمه جمع می کنم

اشاره

گفته است و دیگر فرموده اند سبحان الله چه مزخرفات است که می گوید رسول خدا تحدی فرمود که [صفحه ۵۵۷] مثل ده سوره یا یک سوره یا یک قصه این قرآن نمی توانید بیاورید این مرد می گوید مثل یک حرف نمی توانید بیاورید و همه قرآن را در یک کلمه جمع می نمایم ما حاضریم بخوان ببینیم این مزخرفات به قدر یک دم مارگیرها اثر می کند انتهی خلاصه جواب ای آقای بزرگوار در مدت پنجاه سال هشتاد هزار نفس و زیاده از هر قبیل در این راه و این کلمات رایگان جان دادند به قدر دم مارگیرها در آن حضرت اثر ننمود « و اذا ما انزلت سوره فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا » الایه الی کافرون تا آنکه گفته اگر جمیع اهل ایران جمع شوند و ظهر یکدیگر شوند یک کلمه مثل سلطان نمی توانند بیاورند و معلوم است که ماسوای الله مثل خدا نمی توانند بگویند و بیاورند بعد گفته

جسـد او را جـانور نخورد و فرار ننمود و انکـار نفرمود و قالوا و فعلوا فی حقه ما قالوا و فعلوا فی عیسـی و میرزا حسـینعلی حاج سلیمـان خـان را قبـل از شـهادت مـأمور آذربایجـان کرد و بعـد از شـهادت جسـد او را حرکت داد و حال در اوعیه ی محکمه موجود است نسبت کذب به نفوسی که از ماسوای گذشتند نمی توان داد فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تا آخر آنچه گفته.

جواب

هوش از سـر عاقل می رود که این جماعت چه قـدر از عقل محرومند یا آنکه عالما و عامدا از کلام حق اعراض دارند انصاف دهیـد ای مسـلمانان که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله این تحـدیات را که فرموده به چه قسم بوده است آیـا نه این است که فرموده مثلا حـدیثی یا سوره ای یا ده سوره مثل آن را بیاوریـد و این از جهت این است که تحدی که می کنند داب این اسـت که مصدق از فصـحا و بلغا بیایند و ملاحظه کنند که آیا آن کلمات که در برابر قرآن گفته شده در فصاحت و بلاغت به درجه ی او رسـیده است یا نرسیده و این است که در ایراداتی که جهال بر قرآن می کردند حضرت از کلام فصحای عرب شاهد می آورنـد بلکه گـاه خود آنها را می طلبیدنـد و آنها را به لطایف تـدبیر وامی داشـتند که کلامی بگوینـد که معلوم بشود که ایراد مورد از جهـالت است مثـل روایتی که معروف است که در لفـظ اسـتهزاء و کبار و عجاب بر آن حضـرت ایراد کردنـد که این کلمات فصیح نیست آن حضرت فرمود که شهادت که را قبول دارید عرض کردند فلان

شخص و حضرت امر فرمود او را حاضر کردند و جائی را معین فرمود که بنشیند همین که نشست فرمود از آنجا برخیزد و در فلان محل بنشین برخاست در آنجا نشست و باز او را تا چند مرتبه بلند کرد و نشانید آن شخص هم که مسلم نبود که مطیع باشد متغیر شد و عرض کرد اتستهزؤنی و انا من کبار العرب ان هذا الشیء عجاب حضرت فرمود که بشنوید مصدق شما بدون سوال من به این الفاظ متکلم شد و مخصوص به این تدبیر او را به سخن درآورد از دو جهت یکی اینکه خود او اگر از اول می دانست که مطلب چیست شاید بی انصافی می کرد و دیگر [صفحه ۵۵۸] اینکه اگر تصدیق هم می نمود محتمل بود که بگویند از تو حیا کرد یا احتیاط نمود و تصدیق بی جا کرد خلاصه که داب این است که در مقام تحدی باید مصدق تصدیق کند حال ای متعنت بگو ببینم که این مرد که تحدی به باب حرف از کتاب خود می نماید مصدق چگونه باید تصدیق کند که فرضا الفی که این شخص گفته احدی نمی تواند بگوید معنی این حرف چه چیز است اگر چه در قرآن که کلام خدا است البته الفی را هم که خداوند بفرماید احدی در آن موقع با آن جهات و حیثهای حکمت که در آن جمع است مثل آن را نمی تواند بگوید اما این امری نیست که فصحا و بلغائی که مصدقند بفهمند که الف الم مثلا با الفی که شخص دیگر گفته فرق دارد پس احتیاج به این نمی توان کرد و چه فرق می کند نگاهی هم که

پیغمبر (ص) به زید نام می کند حقیقت احدی از آحاد نمی تواند مثل او نگاه کند زیرا که او نظر می کند و تا حقیقت زید برای او مکشوف می شود و سایرین نظر می کنند و جز رنگ ظاهر او را درک نمی کنند حال آیا صحیح است که پیغمبر بفرماید که احدی از شما مثل من نظر نمی کند و دیگر هیچ شرحی هم ندهد و آنچه هم که در این نظر دیده بیان نکند همین قدر بفرماید که مجز من این است که شما مثل من نمی توانید نظر کنید و مصدقین از عامه ی ناس از بی غرضان می آیند و ملاحظه می کنند که او چشم را گشود و نظر کرد دیگران هم به همین طور و هیچ فرق میان صورت این دو نظر نمی گذارند پس این رسم تحدی نیست و والله بس است در جهالت و نادانی که کسی ادعای نبوت بکند و اینگونه تحدی بکند زیرا که مصدقین می آیند و گوش می دهند و قسم یاد خواهند کرد که ما هر چه گوش فرامی داریم فرقی مابین الفی که فلان گفته با الف فلان نمی فهمیم بلکه می گوئیم که به یک کلمه یا یک آیه هم تحدی مشکل است زیرا که مثل مدهامتان فرضا کلمه ای است و آیه هم هست حال آیا احدی از عرب تا آن زمان تفوه به کلمه ی مدهامتان نکرده بود و بعد از آن هم مثل آن را نمی توانستند بیاورند مدهامتان بنا شد ملتفتان باشد چه فرق می کند و چگونه می توان تمیز داد که اینها کدام فصیح است و کدام یک نیست خلاصه پس ببین که آن اولی چه خرافات گفت و اینها چگونه پسندیدند و اما آنچه

در باب این گفته که فرموده اند به قدر دم مارگیرها اثر ندارد و آیه قرآن می خواند و تعریض می نماید اما تعریضات که جواب ندارد ولی آن روز که در مقام محاکمه می ایستند خلق معلوم می شود که از کلام خدا ایمان زیاد کرده که رجسی بر رجسی یعنی شکی بر شکی افزوده است و امروزشان ما این است که بیان مطالب را به رسوم علمیه بکنیم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بدان که کلام خداوند البته صاحب اثر هست بلکه کلام هر متکلمی که قوت نفس دارد به حسب قوت او اثری می کند ولی چیزهائی که باید متاثر بشوند مختلفند [صفحه ۵۵۹] بعضی هستند که خداوند به آنها اختیار شدید عنایت فرموده و ایشان هم چنانکه در سایر امور مختارند در تاثر از کلام هم مختارند مثل انسان و بعضی هستند که اختیارشان ضعیف است و به این سبب از هر چه که بنا شد متاثر بشوند می شوند و سلب تاثر را از خود نمی کنند فرض کن آتش را خداوند با اثر احراق خلقت فرموده و البته مؤثر است و اگر یک نفر انسان را رو به آتش حرکت دهی فورا محافظت می کند و از آتش دور می شود و متاثر نمی شود اما اگر یک سنگ یا قطعه ی آهن را در آتش بیاندازی چون اختیار او ضعیف است در همانجا می ماند تا مکلس بشوند پس اگر خواستی تجربه کنی که آیا آتش تو سوزنده است به واسطه ی شخص مختاری که از آتش اجتناب می کند نمی توان تجربه کرد زیرا که او می رود به جائی می ایستد که برق آتش در نزد او با برق

برف و یخ فرق نمی کند پس می گوید که آتش تو سوزندگی ندارد و از آن طرف آدمی زاد گاهی چنین می کند که در هنگام شدت سردی برف را می گیرد و به دستهای خود می مالد تا حرارت از اندرون خودش به جهت دفع ضد بیرون آید و دست او را گرم کند و در این حال می تواند دعوی باطلی کند که برف گرم است و دست مرا گرم کرد و نشان تو هم بدهد ولی نه آن تصدیقی که از سردی آتش و نه این تصدیق که از گرمی برف نموده هیچ یک مناط اعتبار در نزد عاقل نیست زیرا که این شخص به اختیار خودش اثر آتش و برف را از خود دور کرده است و انسان هر گاه بخواهد که گرمی آتش و سردی برف را امتحان کند به مثل سنگ یا چوب و امثال آنها امتحان می کند که از شبهه دور است چون این مقدمه را دانستی عرض می کنم که قرآن در نزد ما و شما شبهه ای نیست که صاحب اثر است و معذلک در آیه ی مذکور ملاحظه می کنی که فرموده است که ایمان مؤمنین را زیاد می کند و رجس کافرین را و همچنین در آیه دیگر می فرماید « و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا » و اشاره به بیانی که کردیم فرموده است خداوند در آیات بعد از این که می فرماید « و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نائ بجانبه و اذا مسه الشر کان یؤسا –– قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا » یعنی هر گاه

انعام کردیم بر انسان اعراض می کند و جانب خود را دور می گیرد و هر گاه شری او را مس نمود مأیوس می شود بگو که هر کس بر طبیعت خود کار می کند پس پرورنده ی شما داناتر است به کسی که هدایت یابنده تر است به راه پس ملاحظه کن که این امر را نسبت به اختیار خلق داده پس در این مقام از متاثر نشدن جماعتی از قرآن نمی توان استدلال بر بطلان قرآن کرد و همچنین از افراد شما به اثر بیان نمی توان استدلال بر حقیقت آن کرد زیرا که عرض کردم که امر در طرفین [صفحه ۵۶۰] به اختیار است ملاحظه کن که صحیفه ی میشومه که عمر و ابوبکر و ابوعبیده و سالم و دیگران نوشتند چه اثری در خلق کرد که تا امروز الاف الوف مردم هنوز تابع آن صحیفه ی میشومه اند و از آن طرف از آیات قرآن که صریح در ولایت حضرت امیر علیه السلام است احدی از آن جماعت متاثر از آن آیات نشد پس اگر تاثر دلیل حقیت است باید صحیفه ی میشومه حق باشد و اگر عدم تاثر دلیل بطلان است پس العیاذ بالله قرآن باطل است پس به این سخنان با خلق مختار نمی توان احتجاج کرد و اگر امام یا پیغمبر (ص) بخواهند به اعجاز بعضی آثار در سایر خلق به واسطه ی قرآن بروز بدهند ایشان را ممکن است ولی آن قسم عجاله محل سخن ما نیست پس این فرمایشی که مولای من روحی فداه فرموده است مطلب از آن این است که همانطور که از برای آیات قرآن اثرهائی چند در حوائج و در امراض و در حیوانات و اشجار

و جمادات بروز می کند که مجرب و معمول به همه است و مکرر دیده ایم و این است یک راه که از آن فهمیده ایم که آن کلام خداست حال اگر بیان هم به اعتقاد شما کلام خداست بسم الله یک باران به تمام ابواب بیان جاری کنید و یک مرض جزئی را به آن دفع کنید و دم مار را به آن ببندید و هکذا تا ما ببینیم که آن هم همین طور اثر دارد و الا اگر به تاثر خودتان استدلال می کنید به ثاثر عامه هم از صحیفه میشومه استدلال بکنید و والله که از شما بعید نیست زیرا که معتقدید که همه اینها آخر رجوع به حق و مظهر الوهیت می نمایند باری و اما آنچه گفته که بدن میرزا علی محمد را جانور نخورد و فرار ننمود در آن موقع چندین هزار مخلوق جمع بوده اند و دیده اند و حکایت کرده اند و در تاریخ نوشته اند و دیگر حرف مغرضی مثل شماها مسموع نیست خاصه که قراین بلکه شواهد معتبره ی کذب شما موجود است و جان دادن شما دلیل صدق مدعا نیست چه بسیار زنان و مردان که از سفاهت خود عمدا سم می خورند و خود را می کشند و خوارج نهروان و اصحاب یزید هم نیز جانها دادند و هر چه دلالت بر صدق و حقیت آنها کرد برای شما هم می کند و همچو معلوم است که درباره او معتقد است که کشته نشده و مثل حضرت عیسی دیگری به جای او کشته شده است و نمی دانم آن کدام جسد مطهر بوده که حال در اوعیه محفوظ است خلاصه حرف مفت بسیار می توان زد ولی سلطان و

برهان الهی باید تا مطلب را اثبات نماید.

در اینکه آیات آفاق و انفس دلالت بر ادعای علی محمد باب دارد

اشاره

گفته است در فصل دهم می خواهند در احادیث و اخباری که در این ظهور اعظم از قبل مخازن علم الهی خبر فرموده اند رخنه و شبهه نمایند قرآن و آیات آفاق و انفس را چه می کنند و ظهور را به این تصرف و تسخیر و هیمنه و قوت و قدرت چه می نماینـد فرموده اند این احادیث را به این طور ندیده [صفحه ۵۶۱] و نشنیده ام ندیده و نشنیده نمی تواند دیده و شنیده را تکذیب نماید عدم وجدان دلیل بر عدم وجود نیست تا اینکه فرموده اند نوع این مطلب صحیح است که امام شرع جدید و کتاب جدید می آورند و متفقهین هم به آن حضرت عداوت می نمایند بلکه علما سوء عالمند از فرمایش و تصدیق ایشان مدعای این حزب ثابت و انکارشان مردود است تا آخر آنچه گفته.

جواب

مراد از این اخبار و آیات و ادله آفاق و انفس که می گوید همینها است که سابق ذکر کرده است و برای منصفین ظاهر شده است که اثبات مدعای شما را نمی کند و بعضی از آنها را هم از مولای بزرگوار من سؤال کرده اند و به تفصیل جواب فرموده و اهل بصیرت نظر کنند و فرمایشاتی که فرمود ببینند و این جوابها هم که این مرد داده ملاحظه نمایند ببینند که اینها سخن جاهل است یا عالم و مراد از این اخباری که فرموده اند به این الفاظ ندیده ام آن است که حضرات از عوالم و غیر آن روایت می کنند که فرموده اند یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب جدید تا آخر و علاوه بر آنکه مولای من فرموده است که این اخبار را ندیدیم اشهد بالله که ما هم

باز مکرر از اول تا آخر عوالم ملاحظه کردیم و به این لفظ حدیثی ندیدیم و ما فرض صحت آن را نموده جواب شافی کافی داده ایم و بودن و نبودنش فرق نمی کند زیرا که بدیهی است در میانه اهل اخبار که هر گاه حدیثی باشد مجمل و مبهم و حدیثی یا اخبار دیگر باشد مفسر و مبین مجمل را حمل بر مبین می کنند پس ما چندین حدیث داریم که صاحب الامر (ص) فرزند حسن بن علی ابن محمد بن علی الرضا است تا به رسول خدا (ص) و فرض این است که فرموده اند صبیی از بنی هاشم است پس این کلمه ای است مجمل که حمل بر همان اخبار مبینه باید بشود و نمی توان به این حدیث مجمل که هنوز ماخذ آن را دست نیاورده ایم به طور عموم گرفت و هر بنی هاشمی که مدعی امامت شد از او قبول کرد باری و اما آنچه گفته که شرع جدید و کتاب جدید را تصدیق کرده اند و این تصدیق مدعای شما است اول تو ملاحظه کن ببین مرادشان از آن دو چیست بعد اظهار سرور کن مراد از کتاب جدید همان کتابی است که خداوند بر پیغمبر (ص) نازل فرمود و به خط علی بن ابی طالب (ع) مکتوب است که لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نه این خرافات که تمام بی معنی است و مراد از سنت جدیده سنت پیغمبر (ص) که اصل آن را بدون تحریف و تغییر و تغیر می آورند و احکامی که به حکم آن حضرت باید نسخ شود نسخ می کنند و همین بس است که شما در همه اینها مدعی استقلال و

استبدادید واز این گذشته که صرف کتاب و سنت آوردن اهل حق و باطل هر دو می آورند پس اگر کسی اهل معرفت است نظر می کند که چگونه [صفحه ۵۶۲] کتابی است و چگونه سنتی و حق و باطل را تمیز می دهد و اگر اهل معرفت نیست آیات و معجزات دیگر باید تا آنکه حقیقت آنها ثابت شود و سابق مفصلا شرح داده ایم و از اخبار آل محمد (ع) بر این مطالب شاهد آورده ایم و مولای بزرگوار من به تفصیل جواب فرموده و حاجت به تکرار نیست.

استدلال به حدیث (ثقلین) و اینکه قرآن اصلی در دست اهل بیت است

اشاره

چون مولای من روحی فداه از اخبار و آثار شاهد آورده اند که مراد از کتاب جدید کتابی است که بر پیغمبر (ص) نازل شده و آن در نزد اهل بیت سلام الله علیهم ضبط است و آن را می آورند و همچنین شریعت پیغمبر (ص) را به طور صدق و کمال می آورند به خیال خود رد کرده که قرآن تحریف نشده و سبب هیچ خلاف سنتی در آن نیست و گفته که انی تارک فیکم الثقلین را نمی توان تاویل نمود و انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون را مهمل دانست و الیوم اکملت لکم دینکم را معطل گذاشت و اگر در اخبار دلیلی بر تحریف کتاب باشد صحیح نیست و تقیه است و امثال این خرافات را سروده.

جواب

در مقدمه شرح کتاب را عرض کردیم و از اخبار آل محمد (ع) دانستی که چه بسیار از کتاب را ترک کردند و در باقی چه بسیار که پیش و پس نمودند و حروفی چند در همین کتاب موجود هست که زایده است یا ناقصه و بیرون آمد عبدالله ابن عمرو بن عاص از نزد عثمان و امیرالمؤمنین (ع) را ملاقات نمود و عرض کرد بیتوته کردیم در امری که امیدواریم که خداوند ثابت بدارد این امت را امیرالمؤمنین (ع) فرمود هرگز مخفی نخواهد ماند بر من آنچه شما در آن بیتوته کردید تحریف کردید و تغییر دادید و تبدل نمودید نهصد حرف را سیصد حرف تحریف کردید و سیصد تغییر دادید و سیصد تبدیل نمودید بعد فرمود فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله تا آخر آیه و اقلا دویست

حدیث بسیار داریم که به الفاظ مختلفه دلالت بر این مطالب می کند و در کتاب قرآن بحار بسیاری از آنها مضبوط است و کتب تفاسیر که اخبار آل محمد (ع) را نقل نموده اند مثل برهان و کنز الدقایق و عیاشی و قمی و مرأت الأنوار و تاویل الایات و غیر اینها که اعیان علما نوشته اند همه مملو است از شهادت بر این مطلب حالا این جاهل نادان از میان درآمده مثل اینکه انکار پنجاه هزار اخبار معجزات را هم کرده اینها را هم منکر است و گمان کرده که فرمایش پیغمبر (ص) انی تارک فیکم الثقلین مخالف این مطلب است و حال اینکه مؤید این مطلب است زیرا که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس کتابی که در دست هفتاد و سه فرقه اسلام هست با اینکه همه سوای یک فرقه از آل محمد (ع) منقطعند و ایشان را ترک کرده اند چگونه [صفحه ۵۶۳] بعینه کتاب منزل من السماء است اگرچه نمی گوئیم که در این که باقی مانده زواید بسیار هست ولی موافق فرمایشات آل محمد (ع) حروف زایده در آن هست و آیات بسیار که شاید به قدر ثلث اینکه مانده باشد از این سقط شده است و قرآن تمام کامل در نزد آل محمد است و از ایشان جدا نمی شود و در دست این خلق نیست و اگر از اول دست از ایشان برنداشته بودند قرآن هم در میان بود و باز می گوئیم که انی تارک فیکم الثقلین فرموده اگر معنی این این است که هیچ تصرفی از امت در

آنها نمی شود پس شکستن پهلوی فاطمه ی زهرا و ریسمان کردن علی بن ابیطالب (ع) و شهادت آن بزرگوار و شهادت امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (ص) که شهید شده اند همه را انکار کن به این دلیل که پیغمبر (ص) فرموده اند انی تارك فیکم الثقلین خلفاء جور و ظلم را هم که غصب حق آل محمد (ص) را نمودند به کلی انکار کن و مثل عامه همه را صحابه پیغمبر (ص) و مؤمنین بدان هوش از سر انسان می رود که این جماعت چه قدر نادان و چه قدر بی باکند و اما قول خداوند « انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون » حفظ فرموده است قرآن را برحسب وعده خود طوری که لا یمسه الا المطهرون و آن در نزد آل محمد (ع) محفوظ است چنانکه حضرت امام حسن (ع) به معویه فرمود که آن مجموع است و محفوظ در نزد اهلش و اخبار بسیار شاهد این معنی است و این کتاب هم که در نزد ما است باز بالنسبه محفوظ است اول اینکه خداوند نگذارده که چیز قابلی برای آن بیفزایند بلکه بعضی حروف پیش نیست ثانی اینکه آل محمد (ع) در اخبار خود بیان فرموده اند حروف زایده و الا اینکه از باب تقیه اذن نداده اند که اینطور قرائت کنیم و اما آنچه معاندین گم کردند آنها دست ما نیست و این منافات ندارد با این که فرموده محفوظ است زیرا که نفرموده در دست عموم امت محفوظ است بلکه مجملا فرموده که محفوظ است و الانهم بالتمام و الکمال در نزد صاحب الامر (ع) هست و یا آنچه فرموده الیوم اکملت

لکم دینکم اگر این آیه دلیل این است که از قرآن هیچ ساقط نمی کنند پس در اصل دین صریحتر است پس بنابراین بعد از پیغمبر دین تازه و بدعت جدیده هم به اعتقاد تو گذارده نشده زیرا که دین خدا کامل است هوش از سر انسان می رود که منکر این همه بدیهیات می توان شد و به انکار همه اینها باطلی را مثل میرزا علی محمد حق شمرد و معتقد به آن شد و از اینها غریب تر این است که می گوید اخباری که دلیل تحریف است تقیه است ای مرد تحریف و تغییر را خلفاء جور مثل عمر و عثمان و تابعین آنها داده اند و تقیه از آنها است اگر این اخبار تقیه بود می بایست نفی تحریف را بکند زیرا که عامه اقرار نمی کنند [صفحه ۵۶۴] کنند که خلفاء کتاب خدا را تحریف کردند و البته شیعه و ائمه در زمان آنها با حضورشان تقیه می کردند پس چگونه این اخبار که دلیل تحریف است تقیه می شود و از اینها گذشته که در احتجاج حضرت امام حسن (ع) با معویه و غیر آن اخبار متعدده وارد شده است که ائمه با آنها محاجه می فرمودند که قرآن را تغییر دادید و بسیاری از ضایع ماند و آن در نزد ما محفوظ است به املاء رسول خدا و خط علی (ع) و فرمود آن حضرت به معویه که گمان کردند قومی که ایشان اولی به کتاب هستند از ما حتی تو ای پسر هند ادعای این را داری حالا این الفاظ تقیه است نه والله که هیچ تقیه نیست و ان کان و لابد اگر تقیه کرده بودند می بایست

نفی تحریف بکنند نه اثبات تحریف و خوب بود این جماعت با این جهالت دیگر تقیه نمی کردند و مزخرفات نمی گفتند.

استدلال به یکی از علائم ظهور

اشاره

بعضی فرمایشات را نقل می کند و جوابی هم ندارد و چیز دیگر می گوید از جمله می گوید که فرموده اند این ملاعین بعد از آنکه دیدند که آن قهر و غلبه که برای امام است در وقت ظهور بر ایشان حاصل نشد معذرتی برای خود پیدا کردند تا آنکه گفته که فرموده شصت مدعی برمی خیزد و دوازده نفر آنها سیدند و سلاطین هم قلع می فرمایند بعد جواب می گوید بسیاری از این مدعیهای کذبه بعد از غروب حضرت سید در شیخیه و طوایف اخری از صلب وهم و بطن هوی بیرون آمدند و از علائم حتمی ظهور است.

جواب

در حدیث شریف فرموده اند که شصت نفر مدعی باطل همه ادعای نبوت می کنند و از اهل اطلاع سؤال می کنم که در میان شیخیه آن کسی که مدعی نبوت شده است کیست احدی از ایشان چنین ادعائی نکرده و خداوند لعنت کند هر که بعد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کند به اینکه تهمت بزنی به دیگران روی تو سفید نمی شود در رئیس شما که شبهه ای نیست که مدعی نبوت و امامت شده است و خداوند به برکت موالی ما بطلان او را ظاهر کرد و اینکه گفته از علائم حتمی ظهور است منظورش این است که از آنها بود سفیانی و دجال و به این عقده ی دل خود را گشوده است برای سفیانی و دجال اوصافی در اخبار آل محمد (ع) ذکر شده است که در احدی دیده نشده ان کان و لابد رئیس شما در حوالی شام بود و از جهت مکان با سفیانی مناسبتی داشت ولی معذلك این آن سفیانی نیست

زیرا که آن هشت ماه قبل از ظهور خروج می کند و سالها گذشت و ظهور امام نشد اما موافق اخبار سفیانیها متعددند و خدا دانا است که بعد از کدام یک امام (ع) ظاهر شود باری کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

استدلال به حدیث لوح

اشاره

و باز گفته است که اینکه در باب حدیث لوح فرموده اند که مراد از زمان غیبت است یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها [صفحه ۵۶۵]

جواب

فقره ی حدیث لوح این است که سیذل اولیائی فی زمانه تتهادی رواسهم تا آخر و هزار و شصت سال از غیبت امام (ع) می گذرد که شیعه دایم یا صاحب الزمان گفته اند و در محبت و ولایت او مبتلای به بلاها و صدمات بوده اند و هستند حال این جماعت زمان را مخصوص می گیرند به زمان ظهور او و آن وقت می گویند که باید این ذلتها در زمان ظهور بر اولیاء وارد آید اول که به ضرورت شیعه همه ی این مدت گذشته و آینده تا ظهور او از زمان او است و همه ی این مصائب در زمان او بر شیعه وارد آمده ولی بعد از ظهور به نص اخبار آل محمد (ع) جمیع این ذلتها برطرف می شود و منتهای عزت و قوت و شوکت برای آن حضرت (ص) و اصحاب او حاصل می شود و منافات ندارد با اینکه در حدیث لوح فرموده اند که در زمان او اولیائش دلیل می شوند چنانکه اگر مخبر صادق خبر بدهد که در سال آینده قحط شدید خواهد شد و باز خبر بدهد که در سال آینده فراوانی بسیار خواهد بود این دو خبر منافات با هم ندارد و در صورتی که شخص راستگو است منکر هیچ یک نباید شد زیرا که ممکن است که مثلا در اول سال قبل از حصاد قحط شدید باشد و بعد از حصاد فراوانی بسیار باشد و مکرر همین طور شده پس هر دو خبر را از مخبر صادق باید قبول کرد

و بعد از آنکه بدیهی است که از هزار و شصت سال قبل از این تا آن وقت که خدا دانا است همه ی زمان صاحب الأمر است و حدیث لوح صادر از ایشان و آیات و اخبار هم که همه دلیل این است که در زمان ظهور خاصه جمیع زمین پر از عدل و داد می شود و امام (ع) غالب بر کل زمین می شود چنانکه فرموده لیظهره علی الدین کله و فرموده و نمکن لهم فی الارض نیز همه اینها صادر از ایشان پس به چه دلیل می توان انکار نمود اینها را و فقره ی حدیث لوح را تعمیم داد در جمیع زمان او و زمان او را هم تخصیص داد به وقت ظهور جمیع اینها کلماتی است که ابدا دلیلی بر آنها نیست.

استدلال به خبر (زوراء)

اشاره

چون مولای بزرگوار من در باب حدیث زوراء فرموده اند که روایت ثمانون را ندیده ام و ثمانون الف هست و اول انکار کرده که ندیدن شما مناط نیست تا اینکه گفته که ثمانون الف هزار مقابل شهادتش بر صدق مدعای ایشان زیادتر است و اگر بفرمایند در زوراء محققا ثانون الف شهید نشدند کل یوم عاشورا او کل ارض کربلا از مطالب محققه مسلمه است.

جواب

سابق بر این مفصلا جواب این مطالب داده شده و مولای بزرگوار من به تفصیل جواب فرموده اند و در این مقام حاجت به اطناب نیست کل ارض کربلا فرموده اند کل ارض زوراء که نفرموده اند کل یوم عاشورا فرموده اند و چه دخل به سایر ایام دارد چرا اینقدر بی انصافی می کنی اگر می خواهی سخن به رأی بگوئی [صفحه ۵۶۶] که چه حاجت بخواند حدیث و آیه است و اگر حدیث و آیه می خوانی باید ملاحظه معنی که اراده فرموده اند نمود بعد از آنکه ملاحظه عظمت زمین کربلا و بزرگی روز عاشورا می شود گفته می شود که بزرگی این دو احاطه به جمیع مکانها و زمانها کرده و همه ی آنها را حل مصیبت نموده و کجا از برای زوراء همچو بزرگی است و کی این جماعت در زوراء کشته شدند و خود حدیث شاهد است که زوراء آن کوه سیاهی است که در سوق دواب از دی که می رفتند در طرف راست راه واقع بود و چه دخل به این شهر حالیه طهران دارد و از این گذشته که که حدیث صریح است که این جماعت از ولد فلان هستند یعنی بنی عباس و مراد از صلاحیت خلافتی که فرموده است مثل خلافت هرون

و مامون است و این در مقام مدح نیست خلاصه انصاف بده و ملاحظه کن که سوای مهملات مجملات هیچ ندارند.

استدلال به حدیث (فی سنه الستین یظهر امره)

اشاره

گفته است و حدیث فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره را چند قسم روایت فرموده اند و آخر فرموده اند شاید تصحیف شده باشد و فی شبهه لتستبین باشد اولا اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال ثانیا علی زعمه الباطل و تاویله العاطل ظهور حضرت موعود در شبهه است که هر آینه آن کشف می شود چنانچه شبهه بود و چون میزان قسط و محک عدل به میان آمد معلوم و واضح شد و صادق و کاذب مصدق و مکذب مفهوم و منفصل گردید ثالثا مرحوم خان والدشان در فصل الخطاب فی سنه الستین روایت فرموده اند.

جواب

نمی دانیم بر اسلام بگرییم یا به کلمات این مرد بخندیم خداوند شیطان را لعنت کند که ملجاء می کند انسان را از اینکه با جهالی که مثل کودکان حرف می زنند سخن بگوید کلماتی چند آموخته اند و نمی دانند در کجا باید گفت و خوشحالند که هی دفترها پر می کنند اولاـ در رساله مبارکه مولای من نظر کن و ببین آن همه جوابهای محکمه که مفری جز تسلیم ندارد فرموده است و این مرد بزعم خود به این سه کلمه جواب همه را داد و به خود بالیده که هی تنویع جواب نموده و اولاـ و ثانیا گفته ثانی اینکه ملاحظه کن این هنوز نفهمیده که رد بر خود بکند یا بر مولای من روحی فداه شما ابتداء برداشته اید و این حدیث را به رای معنی کرده اید و تاویل بی جا نموده اید ایشان فرموده اند که نسخ این حدیث مختلف است و هیچ یک دلیل قول شما نیست و جوابهای بسیار فرموده اند حالا این شخص جواب می گوید که اولا اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اینکه

ای جاهل رد تو است بعد از آنکه نسخ حدیث مختلف شد و احتمالات آمد استدلال تو که مستدل به آن هستی باطل می شود ما که از پی متشابهات نرفته بودیم تو به این حدیث مختلف و متشابه گرفته بودی پس چون احتمالات آمد [صفحه ۵۶۷] استدلال تو باطل شد بیچاره این کلمه را یاد گرفته و نمی داند کجا باید گفت و مابین المحذورین مبتلا شده ایم اگر تشریح خرافات اینها را کنیم امر بر ضعفای مسلمین مشتبه می شود و اگر تشریح بکنیم اینها دست می آورند و عیوب کلمات خود را ملتفت شده درصدد اصلاح و تلبیس دیگر برمی آیند ولی چاره جز از گفتن نیست و دست خدا بالای دستها است و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهون و فی اذانهم وقرا و اما در وجه دویم معنی که برای کلمه فی شبهه لیستبین کرده غلط است و این لام ابتدا نیست و لام انتهاء است مثل سقناه لبلد میت و معنی به این می شود که ظاهر می شود در شبهه تا اینکه ظاهر بشود امر او و بلند بشود ذکر او و اما میزان قسط و محک عدل که به میان آمده اگر کتاب و سنت است و تسدید و تأیید خداوند که برخلاف حکم کردند و اگر اختیار شما است که آن مساله دیگر است و اما آنکه گفته که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه فی سنه الستین نقل فرموده اند کسی منکر نشده که به این لفظ روایت شده و خود مولای دیگر من در این رساله تصریح فرموده که به این لفظ روایت شده و چه مانع است که نسخی اصح از

نسخی که مرحوم آقا دست آورده انـد بعد از ایشان دست آمده باشد و حال اینکه ثابت فرموده اند که موافق هر یک از نسخ دلالتی بر قول شما ندارد و چون سابق مفصلا بیان دفع اشکال از حدیث شریف شده و در این مقام دیگر تفصیل نمی دهم.

استدلال به حدیث (العلم سبعه و عشرون حرفا)

اشاره

گفته است و حـدیث العلم سـبعه و عشـرون حرفـا فجمیع مـا جاءت به الرسل حرفان فاذا قام القائم یبث باقی الوجوه منزل کتاب مسـتطاب ایقان نازل فرموده اند قوله جل بیانه و عز برهانه و امری را که انبیا و اولیاء و اصـفیا به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم اظهـار نداشـته انـد این همـج رعـاع به عقول و علوم و ادراک نـاقص خود میزان می نماینـد اگر مطـابق نیایـد انکـار می نمایند اتحسب ان اکثرهم یسـمعون او یعقلون انهم الاـ کالانعـام بل هم اضل سبیلا انتهی بعـد به الفاظی که لایق خود او است اشاره به مولاـی من کرده که امری را که انبیـا و اولیـاء و اصـفیا به آن اطلاع نیافته را ذکر فرموده و یا به امر مبرم اظهار نداشـته را ترک فرموده و بعـد رد کرده اند که بیان نفرمودن دلیل ندانسـتن نیست و این شـخص جواب می گوید که صاحب ایقان را هم گفته بود که یـا به امر مبرم اظهار نداشـته دیگر چرا رد کردیـد و باز چون از مقصود آنها آگاه بوده که مقصودشان تفضـیل این مرد است بر خـاتم و ائمه (ص) خواسـته متشـابهی ذکر کنـد که مـا را ملزم کنـد گفته است و دیگر آنکه از مطـالب مسـلمه محققه حضرت شیخ و جناب سید ارواحنا لهما الفدا است که از قرآن و آثار

بیرون آورده اند و جمیع آفاق و انفس و کتاب آسمانی و ظهورات مظاهر قدسیه را شاهد آن آورده اند که باطن ولایت اشرف از نبوت است و ظهور قائم ظهور بطون است و جناب ایشان [صفحه ۵۶۸] خوب این معنی را می دانند و همین است که در صد هزار پرده اسم آن را رکن رابع گذاشته حال محض رد و اعتراض او را ظهور وصایت انگاشته اند حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء.

جواب

اولا ـ ملاحظه کن که کتاب ایقان و صاحب او را به چه القاب می خواند و حال اینکه نظرم می آید در حدیثی امام (ع) نهی فرمود از اینکه مثل جل جلاله در تعظیم ایشان ذکر کنند و فرمود که آنچه مخصوص خدا است برای غیر او نباید ذکر کرد ولی این جماعت چون کارشان بسیار سهل شده و هر کتابی را منزل من السماء می خوانند و هر بی سر و پائی را ظهور ربوبیت و الوهیت می دانند این است که آنچه هم که مخصوص خدا است برای آنها ذکر می کنند و نمی دانم چه فضلی برای این جماعت میسر شده که برای ائمه ما نبوده است که ایشان راضی نشدند که مثل عزوجل برای ایشان ذکر شود و این جماعت باک ندارند خداوند دین و ادب را از انسان نگیرد و اما آنچه گفته که عبارت ایقان این نبوده اولا مولای من فرموده است که در یکی از نوشتجات ایشان دیده ام چه می دانی ایقان بوده است و ثانی این که در نوع این مطلب شبهه ای نیست که شما این ظهور را اشرف می دانید و اشرفیت لازمه اش زیادتی علم است پس چرا انکار می کنید و ثالث

این که اگر مقصود این نبوده چرا از پی متشابهات می گردید که شاهد بر اشرفیت دست بیاورید و بعضی عبارات مشایخ را در این مقام باید ذکر نمود تا رفع اشتباه بشود از جمله ی فرمایش سید مرحوم اعلی الله مقامه است که در شرح قصیده می فرمایند در مقامی العنوان الأول الولایه المطلقه الاولیه الکلیه الظاهره بامرکن و بقوله السادیه بنورها و ظهوها فی جمیع الذرات الوجودیه من مبدأ الغیب الی اخر مراتب التعینات و ان کان لا نهایه لها و لها الهیمنه بالافاضه علی الاشیاء کلها بجمیع مراتبها و اطوارها العنوان الثانی رتبه النبوه و هی الوساطه فی التشریع و فی التکوین ایضا بوجه دقیق و لا شک ان النبوه مقامها بعد الولایه و ان کان الجامع له السبق علی المتفرد بجمعیته تفرد کما ان المتفرد یتفرده اجتمع و اقترن بعد به مناسبت این که صاحب قصیده از عامه است الزاما لهم عبارتی از محیی الدین نقل فرموده تا اینکه فرموده است و هذا هو الذی نقلنا عنه سابقا من ان الحضره المحمدیه اقرب الحضرات الی الحضره الاحدیه فکانت له الولایه العامه الواقفه علی کل مذروء و مبروء و له النبوه الخاصه العامه المطلقه فهو من حیث ولایته اعلی منه من حیث نبوته و بالامرین تقدم علی صاحب الولایه فقط انتهی ملاحظه کن که می فرماید شکی نیست که نبوت مقام او بعد از ولایت است و اگر چه آن کسی که جامع مقام ولایت و نبوت است یعنی خاتم از برای او سبقت است بر متفرد یعنی [صفحه ۵۶۹] امیرالمؤمنین (ع) که صاحب ولایت به تنهائی است و جامع که خاتم باشد به سبب جامعیت

متفرد شده که نظیری برای او نیست و منال ایدی خلق نمی شود هم چنانکه متفرد یعنی علی (ع) به سبب اینکه صاحب ولایت به تنهائی است و مقام او بعد از خاتم است او مجتمع و مقترن شده است یعنی با خلق و بعد باز تصریح می فرماید که حضرت محمدیه از برای او است ولایت عامه که واقف بر کل مخلوقات است و از برای او است نبوت خاصه که مخصوص به او است و احدی صاحب آن مقام نیست و عامه مطلقه است یعنی مبعوث به سوی کافه ناس است حتی آل محمد (ص) بعد می فرماید پس خاتم از حیث ولایتش اعلی است از حیث نبوتش یعنی مقام ولایتش اشرف از مقام نبوت است و چون صاحب مقام نبوت و ولایت هر دو است پیشی گرفته بر صاحب ولایت فقط یعنی بر علی بن ابیطالب (ع) و سایر ائمه اطهار پس ببین که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت می گیرند معذلك ولی را اشرف از نبی نمی گیرند زیرا که نبی صاحب ولایت و نبوت هر دو است و ولی صاحب ولایت به تنهائی چنانکه خداوند فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الایه پس نبی را رسول و ولی هر دو خوانده و اما آن کسان که ایمان آورده اند یعنی ائمه ی اطهار (ص) همان صاحب ولایتند زیرا که عطف بر رسول شده اند و عطف مقتضی مغایرت است و شیخ اوحد امجد در شرح زیارت می فرماید در مقامی الولایه هی ظهور الولی الحق سبحانه الخلقه بمالهم و علیهم فی کل شی ء و هو قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی و محلها الذی

یسعها قلب محمد صلی الله علیه و آله کما قال تعالی ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن و قلب الولی من قلب النبی صلی الله علیه و آله کالضوء من الضوء و الی هذا اشار بقوله اعطیت لواء الحمد و علی (ع) حامله و در مقام دیگر می فرماید در ذیل حدیثی فاخبر ان نوره صلی الله علیه و آله بقی یطوف بالقدره ثمانین الف سنه و الظاهر ان المراد منه ان یطوف علی حکم الولایه هذه المده التی هی مقدار سبق ظهور الولایه علی النبوه التی هی العظمه و جلال العظمه فلما وصل الی مقام النبوه سجد له تعظیما لانه هو شأن النبوه بخلاف الحال الأول الذی هو شان الولایه فانه مقام ربوبیه لا مقام عبودیه فقام بالنبوه و قام علی بالولایه بعد محمد (ص) انتهی پس در هر دوی این عبارت ملاحظه کن که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت شمرده اند معذلک اول کسی که صاحب مقام ولایت شده است خاتم است صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت حضرت امیر (ع) بلکه تصریح می فرماید شیخ اوحد (ع) به اینکه هر نبیی ولی هست اما هر ولیی نبی نیست چنانکه در رساله شرح سوره ی توحید و آیه نور و مسائل دیگر می فرماید فالنبوه هی اخبار رساله عن اوامر الملک و نهیه و الولایه هی تولی سلطنه الملک و مملکته [صفحه ۵۷۰] و تدبیرها و النظر فیها و النبی لما کان حاملا لامر الملک و نهیه الی الوعیه لزم ان تکون له ولایه لیتصرف فی تبلیغ الرساله و تقویم الرعیه علی حسب مراد الملک فکانت الولایه

لازمه النبوه و لا عکس فکل نبی ولی و لا عکس الی آخر پس ملاحظه کن که هر نبیی مقام ولایت بالنسبه به مقام او از برای او هست ولی هر ولیی در مقام خود صاحب نبوت نیست و خاتم (ص) جامع اعلی درجات این دو صفت است خلاصه پس وقتی که خود خاتم قبل از جمیع کاینات صاحب مقام ولایت بوده است و مقام نبوت را هم دارا است البته او اشرف از جمیع خلق خواهد بود و به اینکه ائمه اطهار (ص) صاحب مقام ولایت شوند چه ظاهر آن و چه باطن اشرف از خاتم (ص) البته نخواهند شد زیرا که او ظاهر و باطن ولایت هر دو را دارا است به علاوه نبوت پس این خرافات که می گوئید که این شخص را ظهور ولایت می گوئید و بعد از آن اشرف از خاتم می دانید همه اش خطا است اولا محقق کرده ایم که این شخص صاحب این مقام نیست بلکه شیطان و آتش جهنم نسبت به او ولایت دارند چنانکه خداوند فرموده و ثانیا شخص امام (ع) هم که تشرف بیاورد به فرموده ی خودشان اشرف از خاتم نیستند و به نص اخبار آل محمد (ع) هیچ علمی به آل محمد (ع) نمی رسد مگر اینکه اول به خاتم (ص) می رسد و بعد از آن حضرت به ایشان می رسد به آن ترتیب که دارند و اما اینکه گفته که مراد مولای من از رکن رابع این است خداوند لعنت کند کاذب مفتری را این جماعت به همین قانعند که تهمت بزنند چه دخل دارد مساله ی رکن رابع به این مطلب رکن رابع ایمان در نزد مشایخ ما

ولایت اولیاء آل محمد است و برائت از اعداء ایشان و ما شیعه ی آل محمد (ع) را شعاع انبیا می دانیم و انبیاء (ص) را شعاع آل محمد (ع) چنانکه خداوند می فرماید ان من شیعته لابراهیم و موافق اخبار یعنی ابراهیم (ع) شیعه ی علی بن ابیطالب است و شعاع هرگز به مقام صاحب شعاع نمی رسد چنانکه نور آفتاب هرگز به مقام آفتاب نمی رسد و نور چراغ هرگز چراغ نمی شود بلکه تابع او است و بسته به او است و وجودش بسته به اشراق او است پس چگونه چیزی که وجودش بسته به اشراق دیگری است به مقام ذات او می رسد پس شیعیان آل محمد که مراد مؤمنین انس هستند به مقام انبیاء خدا یعنی مثل ابراهیم و نوح و سایر انبیاء نمی رسند و انبیا هم نیز به مقام آل محمد (ع) نمی رسند پس ببین که سخن ما چیست و افتراهای این مرد چه چیز است که می خواهد برای خود شریکی در قول بگیرد و ما پناه می بریم به خداوند از اینکه با این جماعت موافقت بکنیم لانهم لیسوا من الحنیفیه فی شئ و تمام آنچه می گویند بدعت است.

استناد به حدیث (ان لقائمنا اربع علامات)

اشاره

گفته است و حدیث مروی بحار آن لقائمنا اربع علامات من اربع نبی را هم به تکلیفات صرفی و نحوی چه زحمتها کشیده اند که شبهه فرمایند عبادت حدیث عربیت نداشته باشد دلیل اینکه روایت صحیح نبوده و نیست تا آخر خرافاتی که گفته [صفحه ۵۷۱]

جواب

فرمایش مولای من روحی فداه در جواب این است که شاید حدیث را به معنی خواسته روایت کند در عبارت هم سهو هست و به این مضمون احادیث متعدده است و بعد روایات را نقل فرموده است از عوالم و در هیچ یک از روایات هم به این الفاظ که اینها نقل کرده اند نیست و این بنده هم سابق بر این در جائی که مصنف ذکر این روایت را کرده بود از بحار روایات به این مضمون را نقل کرده ایم و تحریف کلی که کرده اند این است که در آخر حدیث و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره بوده و اینها تحریف کرده اند و العلامه من محمد (ص) یظهر باثار مثل قرآن کرده اند حال اگر شما مدعی هستید که به همین لفظ که شما گفته اید در بحار هست آن را نشان بدهید و اگر قبول دارید که نقل به معنی شده در نقل به معنی خلاف کرده اید اولا که خلاف عربیت است و الثانی اینکه فرموده اند و تبیین اثاره یعنی تبیین آثار محمد (ص) و قرآن وحی خدا است که بر آن حضرت نازل شده و اثر خود آن حضرت شمرده نمی شود چنانکه فرمود ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و فرمود ان اتبع الا ما یوحی الی بر آن حضرت نازل نمی شد

می فرمود نمی دانم و خداوند فرموده و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان پس قرآن اثر شخص پیغمبر (ص) شمرده نمی شود بلکه کتاب خداست و اگر گوئی که همه ی آنچه پیغمبر (ص) دارا است عطای خدا است گویم راست است اما معذلک خزینه ای که خداوند قرآن را از آن نازل فرموده تا خزائن باقی فرق دارد و از این است که قرآن معجز است و باقی را به الفاظ و عبارات معجز نشمرده اند پس معلوم است که از برای قرآن اختصاصی به خداوند عالم هست مثل اینکه در ظاهر همه ی زمین مخلوق خدا است اما کعبه بیت الله شمرده شده و مساجد نسبت به خداوند داده شده و سایر داده نشده پس معلوم است که وجه اختصاصی در اینها هست که در باقی نیست خلاصه که قرآن کلام خداست و به علم پروردگار نازل شده و اختصاص او از میانه همه ی کلمات پیغمبران بلکه کتب ایشان به خداوند معلوم است چنانکه در مقدمه ذکر این مطلب شده است لهذا آنجا که گفته می شود تبیین آثار محمد (ص) این را تفسیر کردن به قرآن درست نیست و اگر می گوئی که عین این لفظ فرمایش خود ایشان است حدیث را بحار نشان بدهید و بر فرض صحت آثار مثل قرآن را نشان بدهید و والله بسیار غریب است که انسان اینقدر بی حیا باشد که عبارات بیان را بگوید مثل قرآن است سایر عبارات خود پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) و سایر ائمه ی اطهار که افصح عبارات اهل روزگار است مثل قرآن نیست و اینها حیا نمی کنند و این خرافات را

که نه لفظ صحیح دارد و نه معنی درست اینها را مثل قرآن بلکه مهیمن بر آن می دانند [صفحه ۵۷۲] خلاصه و مولای بزرگوار من به تفصیل بیان فرموده اند که ابدا در این حدیث دلالتی بر صدق مدعای شما نیست و این شخص چون از جواب آنها درمانده به همین متمسک شده که حدیث را تصحیح نکرده اید و خرافاتی سروده و آنها را هم دیدی که فرموده اند که نقل به معنی است و اخباری چند به این مضمون داریم.

استدلال به اینکه رؤسای بهائیه در عکا زندانی هستند و این دلیل مظلومیت آنها است

اشاره

گفته است فرموده اند آن ساعت که ادعا کرد اول ذلت خودش و شیعیانش شد الان سی و هشت سال است که خروج کرده و تا حال دوستانش سر نتوانسته اند راست کنند و در هیچ مجلس اسم او را نمی توانند ببرند و هنوز جمعی از روسای ایشان در عکا محبوسند این کدام نصرت و ظفر است بلی دل خود را خوش می کنند و چای و پلو می خورند و عیش می کنند که ما مظفریم انتهی ای سید من تا هشتصد سال شیعه مخفی و مستور و مردود و فراری و مطرود بلاد بودند و بزرگانش از ائمه هدی و علما محبوس و مسجون از مذهب خود آگاه نیستند یا بغیا علی الله اغماض و انکار فرمودند تا آخر آنچه در وصف اهل عکا گفته.

جواب

در این فقره بی انصافی و اغراق گوئی کرده شیعه هنوز هم مبتلا به شر اعادی هستند و خواهند بود تا آن زمان که قائم آل محمد (ع) ظهور فرماید این قدر هم که می بینی شیعه در این اوقات راهی می روند یکی اینکه در بعضی بلاد امر اینطور است نه همه جا و ثانی اینکه در همین جا هم که راه می روند هزار تقیه و مدارا باید بکنند و فضایل آل محمد (ع) را باید در دلها پنهان بدارند تا آنکه زندگی بکنند پس هنوز هم روز عیش ایشان نیست ولی چیزی که هست این است که خداوند به خاتم (ص) و امت او در اولی که آن حضرت برمی خیزد وعده تمکین اهل زمین و غلبه او به ظاهر بر ایشان و دفع دشمنان نفرموده و در کتب آسمانی و اخباری که به

انبیا (ص) مثل آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و اسمعیل و زکریا و دیگران خبر از مصائب سیدالشهداء (ع) داده اند که ام المصائب و المحن است که به مصیبت او پیغمبر خدا (ص) مصیبت زده شد و فاطمه ی زهرا در بهشت بر او می گرید و ائمه اطهار و جمیع انبیاء و اولیا بلکه هزار هزار عالم به مصیبت او مصیبت زده شدند و راحت و خوشی به این سبب از عالم برداشته شده و تا خون او گرفته نشود از دشمنان او آسایش و زندگانی از برای خلق پیدا نخواهد شد و برکات آسمان و زمین بر ایشان فرونمی ریزد پس عهد و میثاق آل محمد (ع) همین بوده که در اول اسلام همین طور باشد و خداوند به همین ملاحظه در کتاب مجید خود ایشان را مستضعف خوانده و فرموده است و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون اما بعد از استضعاف وعده ی تمکین و ظفر و وراثت و غلبه بر دشمنان را داده است [صفحه ۵۷۳] و در آیات بسیار این مطلب را فرموده و در اخبار اهل بیت آن روز را به یوم ظهور قائم (ع) تفسیر فرموده اند و بسا هزار حدیث دلیل بر غلبه و قوت و قدرت و عزت و سلطنت ایشان در این روز وارد شده و تصریح فرموده اند که در همان روز اول امر به این منوال خواهد بود که به غلبه برمی خیزد چنانکه فرمودند که یمسی من اخوف الناس و

یصبح من امن الناس پس ببین که با اینکه امام است گفته می شود که شام می کند و از همه مردم خوف او بیشتر است و صبح می کند و از همه مردم ایمن تر است و معلوم است که خوف او به ملاحظه ی تقدیر خدا است که هنوز روز ظفر او نرسیده و از همین خوف بود که غالب شد که می فرماید ففررت منکم لما خفتکم و در صفت او خائفا یترقب وارد شده و آن روز که وعده خداوند می رسد و نصرت پروردگار بر او سایه می اندازد دیگر ایمن می شود و می داند که تمام عالم با او مقابلی نمی کنند و همان اول خطیب مکه را می کشد و بعد از چند روز تمام اهل مکه را قتل می کند الا مؤمنین خالص را و بعد از چند روز دیگر در مدینه جبت و طاغوت را بیرون می آورد و می سوزاند و جمیع اشیاء آنها را هلاک می کند خلاصه این فرمایشات همه وعده های فوری است که در اول ظهور باید بروز بکند تاویل آنها به تصرفات باطنیه کردن خطا است زیرا که در باطن از زمان آدم تا قیامت همیشه ملک در تصرف انبیاء و اولیا بوده و هیچ نفرمودند که ظهور شد و خداوند وعده داد که ایشان را خلیفه بکند چنانکه فرمود وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض تا آخر و وعده البته موعد و اجلی دارد و اجل آن به نص کتاب خدا و اخبار آل محمد (ع) ظهور قائم است دیگر این سخنان که دل خود را خوش می کنید مثمر ثمری نیست این شخص آمد و چند صباحی بیشتر طول نکشید و

مرد و رفت و اگر می گوئی که وعده به روح داده شده که در مظاهر بعد هست می گویم آن روح در خاتم و ائمه هم بود چرا ایشان را مستضعف شمردند قدری باید فکر کرد و دین را به این بازیچه ها از دست نداد حیف است والله که این همه جان بکنی و خود را خسته کنی و خداوند ناراضی باشد خلاصه که بیشتر بیان این مطالب شده اما بی انصافی این مرد ملجأ می کند ما را از تکرار باری و باز ذکر کرده است که در خاتمه بعضی عبارات ایقان را ذکر کرده اند و تناسخ دانسته اند و رد نموده اند و اشاره به بعضی عبارات آن نموده که در رساله مبارکه تفصیل آنها ذکر نشده است و گمان کرده که به اینها اثبات مطلب او می شود این بنده در چند فصل پیش همان عبارت را که اشاره می کند در باب اختلاف مقامات انبیا در رتبه پائین و اتحادشان در اعلی ذکر نموده و به تفصیل جواب داده ایم [صفحه ۵۷۴] و دیگر حاجت به تفصیل نیست و بعد از این عمده ی مطلب مصنف احتجاج بر طایفه ی ازلی است و الحمد لله ما فراغت جستیم از آنچه متعلق به ما بود و در جواب احتجاجات آخر بس است که بخوانیم و قالت الیهود لیست النصاری علی شیٔ و قالت النصاری لیست الیهود علی شیٔ و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم الایه و چون این بدبختان ادعای سیدالشهدائی برای میرزا حسینعلی داشتند و غصب حق آن حضرت را نموده بودند امید است که این رساله نصرتی خاص از آن حضرت روحی و روح

العـالمین فـداه باشـد و لهـذا ختم آن مطابق شـد با یوم عاشوراء از سـنه ی هزار و سـیصد و بیست و یک هجریه و از تفضـلات حضـرت صاحب الأمر صـلوات الله علیه امید دارم که با اینکه این غلام روسـیاه و کلام او قابل ذکر نیست ولی چون مشحون به ذکر این بزرگواران است و دفع زبان اعادی و غاصبین حق ایشان از ایشان به کرم قبول فرمایند و در دنیا و آخرت نظر مرحمت خود را از ما برندارند و چون هر چه از حق در نزد ما است به توسط موالی و مشایخ ما به ما رسیده است از خداوند مسالت می کنیم که درجات و مقامات ایشان را بلند فرماید و ایشان را با آل محمد (ع) محشور فرماید و بقیه مشایخ ما که مولای بزرگوار من است روحی فـداه از خداونـد به توسل به آل محمـد (ع) مسالت می نمائیم که بر توفیقات و تأییدات ایشان در نشـر امر آل محمـد (ع) بیفزایـد و کفـایت مهمـات ایشان را بفرمایـد و عمر مقـدس ایشان را طولانی فرموده به ظهور قائم آل محمـد علیهم السـلام بپیونـدد آمین یا ارحم الراحمین تمت حامـدا مصـلیا مسـتغفرا تراب اقدام محبین آل محمد اقل العاصـی صـمد بن احمد تبریزی فی چهاردهم شهر رمضان المبارک فی شهور ۱۳۳۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹